

شرح

# چهار حلیہ

(از رجین حلیہ)

امام خمینی (س)

چهار حلیہ



مُؤَسَّسَةُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِيِّ

شرح

چهار حلیہ

(اربعین حلیہ)

مُؤَسَّسَةُ تَنْظِيمِ وَنَشْرِ آثَارِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِيِّ - ق م



|                     |                                                                                                                                                |
|---------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : خمینی، روح‌الله، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ۱۲۷۹ - ۱۳۶۸.                                                                   |
| عنوان و نام پدیدآور | : شرح چهل حدیث (اربعین حدیث) / تألیف امام خمینی (س).                                                                                           |
| مشخصات ویرایشی      | : ویرایش ۲.                                                                                                                                    |
| مشخصات نشر          | : تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۲.                                                                                          |
| مشخصات ظاهری        | : ۹۲۳ ص.                                                                                                                                       |
| فروست               | : موسوعه امام خمینی (س): ۴۶                                                                                                                    |
| شابک                | : ISBN: 978 - 964 - 335 - 011 - 6                                                                                                              |
| وضعیت فهرست‌نویسی   | : فیا.                                                                                                                                         |
| یادداشت             | : کتابنامه: ص. ۸۶۷-۸۸۸؛ همچنین به صورت زیرنویس، نمایه. چاپ اول: ۱۳۷۱.<br>مجموعه آثار امام خمینی (س) با ویرایش جدید در پنجاه جلد منتشر شده است. |
| موضوع               | : اربعین حدیث - - نقد و تفسیر / اربعینات - - قرن ۱۴ ق / احادیث شیعه - - قرن ۱۴ ق.                                                              |
| شناسه افزوده        | : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، دفتر قم.                                                                                              |
| رده‌بندی کنگره      | : ۴۲۰۲۷ الف ۸ خ / ۹ / ۱۴۳ BP                                                                                                                   |
| رده‌بندی دیویی      | : ۲۹۷ / ۲۱۸                                                                                                                                    |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۷۷ / ۷۴۰ - ۷۵ م                                                                                                                              |

کد/م ۵۶۱



## شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)

مؤلف: امام خمینی (س)

تحقیق و نشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه پرداز اندیشه

چاپ پنجاه و هفتم: ۱۳۹۲

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت موسوعه (۵۰ جلد): ۹۰۰۰۰۰ تومان

این اثر با مشارکت و حمایت معاونت فرهنگی

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ و منتشر شده است.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





## فهرست اجمالی

|                                           |         |
|-------------------------------------------|---------|
| مقدمه ناشر.....                           | هفت     |
| مقدمه چاپ سابق.....                       | یازده   |
| متن (شرح چهل حدیث).....                   | ۷۳۴ - ۱ |
| حدیث اول: جهاد نفس.....                   | ۳       |
| حدیث دوم: ریا.....                        | ۳۹      |
| حدیث سوم: عجب.....                        | ۶۹      |
| حدیث چهارم: کبر.....                      | ۸۹      |
| حدیث پنجم: حسد.....                       | ۱۱۹     |
| حدیث ششم: حب دنیا.....                    | ۱۳۳     |
| حدیث هفتم: غضب.....                       | ۱۴۹     |
| حدیث هشتم: عصیت.....                      | ۱۶۳     |
| حدیث نهم: نفاق.....                       | ۱۷۳     |
| حدیث دهم: هوای نفس و طول امل.....         | ۱۸۵     |
| حدیث یازدهم: فطرت.....                    | ۱۹۹     |
| حدیث دوازدهم: تفکر.....                   | ۲۱۱     |
| حدیث سیزدهم: توکل.....                    | ۲۳۹     |
| حدیث چهاردهم: خوف و رجا.....              | ۲۴۷     |
| حدیث پانزدهم: امتحان و آزمایش مؤمنان..... | ۲۶۱     |
| حدیث شانزدهم: صبر.....                    | ۲۷۹     |
| حدیث هفدهم: توبه.....                     | ۲۹۹     |
| حدیث هجدهم: ذکر خدا.....                  | ۳۱۷     |
| حدیث نوزدهم: غیبت.....                    | ۳۲۹     |
| حدیث بیستم: اخلاص.....                    | ۳۵۵     |
| حدیث بیست و یکم: شکر.....                 | ۳۷۳     |
| حدیث بیست و دوم: کراهت از مرگ.....        | ۳۹۵     |
| حدیث بیست و سوم: اصناف جویندگان علم.....  | ۴۰۷     |
| حدیث بیست و چهارم: اقسام علم.....         | ۴۲۵     |

|     |                                                                        |
|-----|------------------------------------------------------------------------|
| ۴۴۱ | حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شک                                           |
| ۴۵۳ | حدیث بیست و ششم: فضیلت عالم                                            |
| ۴۶۷ | حدیث بیست و هفتم: عبادت و حضور قلب                                     |
| ۴۹۷ | حدیث بیست و هشتم: لقاء الله                                            |
| ۵۱۵ | حدیث بیست و نهم: وصایای رسول اکرم به امیرالمؤمنین علی                  |
| ۵۸۳ | حدیث سی ام: اقسام قلوب                                                 |
| ۵۹۷ | حدیث سی و یکم: توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (ص) و ائمه (ع) و مؤمنین |
| ۶۱۹ | حدیث سی و دوم: یقین و رضا                                              |
| ۶۲۹ | حدیث سی و سوم: ولایت و اعمال                                           |
| ۶۴۵ | حدیث سی و چهارم: مقام مؤمن نزد حق تعالی                                |
| ۶۶۳ | حدیث سی و پنجم: معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تفویض                      |
| ۶۷۱ | حدیث سی و ششم: صفات حق                                                 |
| ۶۸۹ | حدیث سی و هفتم: معرفت خدا و رسول و اولی الامر                          |
| ۶۹۹ | حدیث سی و هشتم: آفرینش آدم بر صورت خداوند                              |
| ۷۰۷ | حدیث سی و نهم: خیر و شر                                                |
| ۷۱۹ | حدیث چهلیم: تفسیر سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید»               |
| ۷۳۷ | فهرست آیات کریمه                                                       |
| ۷۵۳ | فهرست احادیث شریفه (عربی - فارسی)                                      |
| ۷۷۳ | فهرست اسماء معصومین <small>علیهم السلام</small>                        |
| ۷۷۷ | فهرست اعلام                                                            |
| ۷۸۵ | فهرست کتب                                                              |
| ۷۸۹ | فهرست اشعار                                                            |
| ۷۹۱ | فهرست لغات                                                             |
| ۸۰۳ | فهرست واژگان، نمایه ها و اصطلاحات                                      |
| ۸۶۷ | فهرست منابع                                                            |
| ۸۸۹ | فهرست موضوعات                                                          |

## مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

سنت «اربعین» نویسی به معنای شرح چهل حدیث برگزیده، در میان عالمان اسلامی، آموزه‌ای است برگرفته از سخن سرور کائنات رسول خاتم محمد مصطفی ﷺ که فرمود: «من حفظ علی أمتي أربعين حديثاً ممّا يحتاجون إليه في أمر دينهم، بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً». عالمان شیعه و سنی در تأسی به این کلام نورانی نبوی، کتب و رسائل فراوان و پرتعدادی پدید آورده‌اند که شاید قدیمی‌ترین کتاب اربعین به سده چهارم قمری می‌رسد و کتاب «اربعین حدیث» یا «شرح چهل حدیث» امام خمینی (س) در راستای همین سنت اسلامی و عمل به این سخن نبوی است.

از جانب دیگر، یکی از دروس متداول در حوزه‌های علمیه که توسط علمای عامل و بزرگان اهل معرفت ارائه می‌گردید، درس اخلاق بوده که آموزه‌ای از علم اخلاق اسلامی بر پایه احادیث نورانی معصومین (ع) و نصایح تأثیرگذار بر اساس انفسا قدسیه استاد بوده است. امام خمینی (س) نیز چند سال در سال‌های میانی بین رحلت آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (ره) (۱۳۵۵ ش) تا هجرت آیت الله العظمی حاج سید حسین طباطبائی بروجردی (ره) (۱۳۲۳ ش) به قم، در مدرسه ملاصادق و سپس فیضیه برای طلاب و گروهی از غیر طلبه‌ها، درس اخلاق می‌فرمودند و علاوه بر تدریس فلسفه و عرفان و سطوح عالیّه فقه و اصول، به تربیت روحی و تهذیب نفوس طلاب و فضیله‌ای حوزه علمیه قم اهتمام داشتند.



ایشان در همین دوره، اقدام به نگارش چهار کتاب اخلاقی - عرفانی نموده‌اند که به ترتیب عبارتند از: «شرح چهل حدیث»، «سر الصلوة»، «آداب الصلوة»، «شرح حدیث جنود عقل و جهل» و ظاهراً بسیاری از مضامین این کتاب‌ها را در درس اخلاق خود نیز تبیین می‌فرمودند. کتاب «شرح چهل حدیث» در چهارم محرم ۱۳۵۸ / چهارم اسفند ۱۳۱۷ ش. به اتمام رسیده و در آن، ابتدا روایات اخلاقی و سپس روایات عرفانی مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است.

امام خمینی (س) در ابتدای کتاب و به هنگام نقل اولین حدیث، اسناد حدیثی خود را به مرحوم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله ذکر فرموده است که از طریق بزرگان فقه و حدیث، روایات کتاب «کافی» را با سند متصل خویش نقل می‌فرمایند. ایشان در هنگام نقل احادیث این کتاب، از مرحوم کلینی با القاب و اوصاف والایی همانند: «ثقة الاسلام و المسلمین، فخر الطائفة الحقّة و مقدّمهم»، «الإمام الأقدم، حجة الفرقة و رئیس الأمة»، «فخر الطائفة و ذخرها»، «الشیخ الثقة الجلیل»، «حجة الفرقة و إمامهم»، «حجة الفرقة و ثقّتها»، «شیخ المحدثین و أفضلهم»، «الشیخ الأجل و الثقة الجلیل»، «عماد الإسلام و المسلمین»، «رکن الإسلام»، «الشیخ الأقدم و الرکن الأعظم» یاد کرده‌اند.

حضرت امام در این کتاب، به آراء بزرگان عرفان و فلسفه و نیز فقها و محدثین عظام اشاره فرموده و در مقام تأیید یا نقد ایشان برآمده‌اند. ایشان به تناسب مضمون احادیث، مبانی فکری خویش را گاه به صورت تفصیلی و گاه به طور مختصر مورد تأکید قرار داده‌اند و به مسائل فراوانی از قبیل: فطرت، نظام احسن، قوای نفس، براهین اثبات خداوند و تجرد نفس، تجسم اعمال، عصمت، سریان صفات کمالی در موجودات، انسان کامل، حجب نورانی و ظلمانی، اسماء و صفات الهی، اعیان ثابته، توحید و... پرداخته‌اند.

نام کتاب بر اساس تعبیراتی که حضرت امام فرموده‌اند «شرح اربعین حدیث» است اما با نام‌های چهل حدیث، اربعین حدیث، و شرح چهل حدیث نیز از آن یاد می‌شود. نسخه اصلی و دست‌خط امام از این کتاب، طی حمله مأموران ساواک به منزل حضرت امام در قم به سال ۱۳۴۲ ش. مفقود گردیده است، اما برگه‌هایی از چرک نویس

کتاب که اکثراً ایشان در کاغذهای باطله یا در اطراف و پشت نامه‌ها نوشته‌اند در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمه الله موجود و حاوی اکثر صفحات تا حدیث ۲۹ می‌باشد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حضرت امام متذکر شده‌اند که ممکن است نسخه‌ای از کتاب در کتابخانه آیت الله ملا علی معصومی همدانی موجود باشد و به این ترتیب، یک استنساخ کامل از این اثر، به دست آمد. استنساخ دیگری نیز از کتاب وجود دارد که فقط مشتمل بر سیزده حدیث بوده و ناقص است.

برای نخستین بار حدیث اول از این کتاب، همراه با شرح تفصیلی مرحوم آیت الله فهری در سال ۱۳۶۳ ش. توسط «انتشارات طه» قزوین منتشر گردید و پس از آن، چهار حدیث اول با شرح آقای فهری در سال ۱۳۶۵ ش از سوی انتشارات اطلاعات چاپ گردید.

سپس در سال ۱۳۶۶ ش. مجموعهٔ چهل حدیث بدون شرح، به طور کامل و در دو مجلد با عنوان «اربعین حدیث» توسط انتشارات طه به چاپ رسید و در همان سال‌ها، حدود بیست حدیث از کتاب در مجله اعتصام وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی انتشار یافته است. مرکز نشر فرهنگی رجاء در سال ۱۳۶۸ ش. و بلافاصله پس از رحلت امام خمینی (س)، کتاب را با تصحیح جدید و پاورقی تعیین مصادر با عنوان «چهل حدیث» در اختیار علاقه‌مندان قرار داد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال ۱۳۷۱ ش. با تصحیح متن و پاورقی‌های توضیحی و تعیین مصادر کتاب به همراه فهرس فنی، کتاب را با عنوان «شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)» منتشر نمود و از آن پس همان متن ملاک چاپ‌های بعدی قرار گرفت.

این کتاب تا کنون به زبان‌های عربی، اردو و اندونزیایی ترجمه شده است. ترجمه عربی با عنوان «الاربعون حدیثاً» توسط آقای سید محمد غروی در سال ۱۳۷۰ ش / ۱۴۱۱ ق در شهر صور لبنان انجام شده و توسط دارالتعارف بیروت، دار الکتاب الاسلامی قم و در نجف اشرف به چاپ رسیده است. ترجمه اردو در سال ۱۳۸۷ ش توسط معاونت امور بین الملل مؤسسه با نام «چالیس حدیثین» منتشر شده است و



ترجمه اندونزیایی آن از روی متن عربی به سال ۲۰۰۴ م. در جاکارتا توسط مرکز فرهنگی اسلامی (میزان) منتشر گردیده است.

کتاب دیگری نیز بر اساس کتاب حاضر منتشر شده است که برخی از آن عبارتند از: «برکرانه شرح چهل حدیث امام خمینی» که به قلم آقای جواد محدثی با حفظ مفاد و محتوای مطالب امام، نوشته شده و توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) در سال ۱۳۸۷ منتشر گردیده است؛ «برگزیده‌ای از کتاب شرح چهل حدیث» تلخیص بدون تصرف در الفاظ کتاب که به کوشش آقای سید حسن اسلامی انجام شده و توسط این مؤسسه در سال ۱۳۸۸ انتشار یافته است؛ «زبدة الأربعین حدیثاً» که در سال ۱۴۱۵ ق. به گزینش آقای سامی خضرة از ترجمه آقای غروی توسط دارالهادی بیروت چاپ گردیده است.

اینک مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) به مناسبت چاپ «موسوعه امام خمینی (س)» تصحیحی دوباره بر متن و ویرایش کتاب انجام داده و با تکمیل و اصلاح پاورقی‌ها، اقدام به نشر آن نموده است.

## روش تحقیق

- ۱- مقابله با نسخه‌های موجود و تصحیح متن.
  - ۲- ویرایش متن.
  - ۳- اضافه نمودن عناوین لازم که در کروش [ ] قرار داده شده است.
  - ۴- اصلاح و تکمیل پاورقی‌های تحقیقی.
  - ۵- تنظیم مجدد فهرس فنی کتاب.
- در پایان لازم است از محققین بزرگواری که در تصحیح و تحقیق کتاب تلاش وافر نموده‌اند، تشکر نمایم.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)

دفتر قم



## مقدمه چاپ سابق

بسم الله الرحمن الرحيم

چهل حدیث یکی دیگر از آثار ضمیر فیض‌پذیر عارف و عالم ربّانی، حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - است. معظم له این کتاب را در شرح و بیان چهل حدیث از احادیث موروث از معصومان نگاشته‌اند. سنت «اربعین» نویسی از قدیم‌الایام در میان علمای دین معمول بوده است، و حضرت امام نیز برای مسلوك داشتن سنت سلف بر عهده گرفته بودند که کتابی در این زمینه تصنیف کنند. مطاوی کتاب همه در تفحص از حقیقت اخباری از پیشوایان معصوم دین و سرشار از تذکرات اخلاقی و نکات عرفانی و حکمی است.

«اربعین» (چهل حدیث) عنوان کتاب‌هایی است که معمولاً در بردارنده چهل حدیث است، یا آنکه چهل باب است در حدیث. تألیف «اربعینیات» ظاهراً از قرن چهارم هجری معمول شده و در کتاب‌های عربی به «کتب الاربعینیات» معروف است. بنای اربعینیات حدیث مشهوری است که در طرق کثیر روایت شده، و آن حدیث چنین است: «من حفظ علی أمتي أربعين حديثاً في أمر دينها، بعثه الله تعالى يوم القيامة في زمرة الفقهاء والعلماء». کسانی همچون ابوبکر کلاباذی (وفات ۳۸۰) و أبو عبدالرحمن سلمی و أبونعیم اصفهانی و شیخ بهایی، و غیر ایشان در این باب تألیف کرده‌اند، و هر یک اربعین خود را به قصدی پرداخته‌اند، مثلاً یکی احادیث مربوط به توحید، و یکی احادیث درباره زهد و نسک و مواعظ، و دیگری احادیث در باب عبادات را جمع کرده، مانند اربعین - حاوی چهل حدیث از طریق اهل بیت نبوت - از شیخ بهایی، که ابن خاتون، از علمای شیعه و از

شاگردان شیخ، بر آن شرح نوشته است. اربعین مجلسی دوم، شرحی مفصل به عربی بر چهل حدیث که تقریرات درسی مجلسی است. یا کتاب الاربعین از شهید اول که مشتمل است بر چهل حدیث، بدون شرح و توضیح، و بیشتر احادیث آن در باب عبادات است. یا اربعین نور الدین عبدالرحمن جامی که حاوی چهل حدیث و ترجمه منظوم آنهاست.

کتاب حاضر در اصل تقریرات امام خمینی - قدس الله روحه - بوده است که مضامین آن را در مدرسه فیضیه و ملا صادق در قم برای شاگردان خود ایراد فرموده بودند، سپس تصمیم گرفتند کتابی در همین زمینه تألیف کنند، و این کتاب را در ۱۳۵۸ هـ. ق. به پایان آوردند. سی و سه حدیث از احادیث این دفتر مربوط به اخلاقیات و مهلکات و منجیات، و هفت حدیث آخر در باب اعتقادات و معارف است. روش معظم له در توضیح احادیث چنین است که ابتدا حدیث را نقل می‌کنند، سپس آن را به فارسی ترجمه می‌کنند، و آن گاه کلمات اصلی حدیث، و گاه غالب تعبیرات و کلمات آن، را شرح و معنا می‌کنند، و در معنای حدیث متعرض نکته‌ای که در شرح حدیث سودمند است می‌شوند، و پس از فراغ از شرح تعبیرات و اصطلاحات و تمهیدات لازم، به شرح متن می‌پردازند، و طی چند «فصل» شرح حدیث را به پایان می‌برند.

همان طور که در بالا یاد شد، سی و سه حدیث اول مربوط به مسائل اخلاقی است. در این قسمت وجهه همت مصنف بزرگوار کتاب این است که تمویهات نفس را آشکار کنند و مفاصد هر یک از ذمائم اخلاقی همچون کبر، ریا، غضب و حسد، را شرح دهند و در خلال مطالب مواعظی درج کنند که در بازداشت نفس از معصیت سودمند قرار گیرد. در هر باب آیاتی از کلام آسمانی استشهاد کرده‌اند و گاه از سخنان ارباب ضمائر پاک نیز استفادت جسته‌اند که در بین آنان در درجه اول معلم روحانی و ارجمند خود ایشان، مرحوم شاه آبادی، است که در زمان تألیف این کتاب در قید حیات بوده‌اند.

چنانکه گفته شد، آنچه در شرح این روایات مطمع و مطرح نظر معظم له بوده بیدار ساختن خواننده و تنبه دادن به اوست که از مباشرت لذات دست بردارد و مباشر اعمال صالح گردد، و با طی طریق سلوک خود را از صفات بد و ناپسند مبرا سازد، تا به فیض



هدایت نایل گردد و با ایمان درست و عمل پاکیزه خدای خویش را ملاقات کند. مصنف بزرگوار که معلم بزرگ اخلاق بوده‌اند در این ابواب بیاناتی عالی و قوی و مؤثر دارند که در شدت تأثیر و نفوذ در قلب می‌توان گفت که در وقت تحریر مطالب سر ایشان از عالم قدس فایض بوده است.

هفت حدیث آخر کتاب در شرح مطالبی است که از سنگین‌ترین و در عین حال عالی‌ترین و نفیس‌ترین مطالب و مباحث عرفانی محسوب است. مباحثی از قبیل جبر و تفویض عرفانی، بحث ذات و اسماء و صفات حق تعالی، شناخت باری و آفرینش آدم بر صورت او، و مانند آن. این احادیث را که همه بنیه و جنبه عرفانی دارند و هر یک از مستندات محکم عارفان است طبعاً معظم له به مذاق عرفان تفسیر کرده‌اند، اما در جای خود متذکر شده‌اند که حمل این روایات و آیات بر معانی عرفانی به سائقه ذوق شخصی نبوده و بر طبق آهوی کسان تفسیر نکرده‌اند، بلکه اینها معارفی است که اصحاب حال و ارباب علوم افاضی، با معیاری که همان ضمیر صافی برخوردار از فیض هدایت ایشان است، به دست داده‌اند و در عین حال کلام الهی را منزله از کنه‌یابی دانسته‌اند و علم آن را مخصوص انبیا و ائمه شمرده‌اند. حضرت امام خمینی در عرفان نظری ممخض بوده‌اند و در شرح این احادیث به طرح مباحث نفیس عرفانی پرداخته‌اند، اما چنانکه فرموده‌اند همه جا توجه داشته‌اند که عقاید غیر مستفاد از شرح را در شرح خویش وارد نسازند و بر وفق منهج مستقیم شرع گام بردارند، و گاه به تناسب به ایرادات اهل قشور نیز پاسخ گفته‌اند.

اهل عرفان و نظر پایه عالی و مایه ارجمند این کتاب را می‌شناسند. برای آنان این کتاب نیاز به معرفی ندارد. برای غیر آنان نیز مقالتي معجل عهده‌دار باز نمودن همه نفایس این اثر نتواند بود. کتاب چهل حدیث پیش از این (و پس از پیروزی انقلاب اسلامی) به چند صورت به چاپ رسید. یک بار چهار حدیث از آن همراه با شرح در انتشارات اطلاعات چاپ شد. سپس انتشارات طه (در قزوین) آن را منتشر ساخت. و مرکز نشر فرهنگی رجا نیز آن را بار دیگر به چاپ رساند. امتیاز مهم چاپ حاضر بر



سایر چاپ‌ها مقابله دقیق با دو نسخه موجود<sup>(۱)</sup> و اصلاح اغلاطی است که در چاپ‌های دیگر وجود دارد، به اضافه ویرایش فنی مطابق آیین و پاراگراف‌بندی صحیح، و ترجمه عبارات و روایاتی که در متن ترجمه نشده است، و اعراب‌گذاری همه عبارات عربی. همچنین فهرس مختلف که برای کتاب تنظیم شده و ارجاعات به مأخذ و منابع که همچون دو کتاب دیگر چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (سر الصلوة و آداب الصلوة) تا حد مقدور دقیق به عمل آمده است.

بهترین دروهای ما نثار روح پر فتوح امام خمینی (س)، بر پا کننده نظام عدل و حق، و راهگشای تلاشگران راستی و رستگاری باد.

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)



۱- دو استنساخ از کتاب «چهل حدیث» امام خمینی به عمل آمده است، که یکی از آن دو سیزده حدیث را نسخه برداری کرده، و دیگری نسخه کاملی است متعلق به مرحوم آیت الله العظمی، آخوند ملا علی همدانی. اعلی الله مقامه.

تصویر نمونه‌ای از هر دو نسخه در پایان کتاب آمده است.

شرح

چہلِ حلیہ

(از رجینِ حلیہ)

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلاة على  
 محمد وآله أجمعين ولعنة الله على أعدائهم إلى يوم الدين

خداوندا! آینه دل را به نور اخلاص روشنی بخش؛ و زنگار شرک و دوبینی را از لوح  
 دل پاک گردان؛ و شاهراه سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت  
 بنما؛ و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما؛ و از نفحات و جلوه‌های خاص خود که  
 مختص اولیای درگاه است ما را نصیبی ده؛ و لشکر شیطان و جهل را از مملکت قلوب  
 ما خارج فرما؛ و جنود علم و حکمت و رحمان را به جای آنها جایگزین کن؛ و ما را با  
 حب خود و خاصان درگاهت از این سرای درگذران؛ و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با  
 رحمت خود رفتار فرما؛ و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن؛ بحق محمد و آله  
 الطاهرين، صلوات الله عليهم أجمعين.

و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدتی بود با خود حدیث می‌کردم که چهل حدیث  
 از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت - عليهم السلام - که در کتب معتبره اصحاب و  
 علماء، رضوان الله عليهم، ثبت است، جمع‌آوری کرده، و هر یک را به مناسبت شرحی  
 کند که با حال عامه مناسبتی داشته باشد؛ و از این جهت آن را به زبان فارسی نگاشته  
 که فارسی زبانان نیز از آن بهره بگیرند؛ شاید، ان شاء الله، مشمول حدیث شریف  
 ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - شوم که فرموده است: «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ  
 حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا»<sup>(۱)</sup>، تا - بحمدالله و حسن توفیقه - موفق  
 به شروع آن شدم و از خدای تعالی توفیق اتمام می‌طلبم؛ إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

۱ - «هر که از برای نفع امت من چهل حدیث حفظ کند، خدای تعالی او را روز حساب فقیهی دانشمند  
 برانگیزد». (وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۹۹، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب ۸، حدیث ۷۲)





## حدیث اول

### [جهاد نفس]

الحدیث الأول: أَخْبَرَنِي إِجَازَةً، مُكَاتِبَةً وَمُشَافَهَةً<sup>(۱)</sup> عِدَّةٌ مِنَ الْمَشَايخِ الْعِظَامِ وَالْثِقَاتِ الْكِرَامِ مِنْهُمْ الشَّيْخُ الْعَلَّامَةُ الْمُتَكَلِّمُ الْفَقِيهُ الْأُصُولِيُّ الْأَدِيبُ الْمُتَبَحَّرُ الشَّيْخُ مُحَمَّدُ رِضَا آلِ الْعَلَّامَةِ الْوَفِيِّ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْأَصْفَهَانِيِّ<sup>(۲)</sup> - أَدَامَ اللَّهُ تَوْفِيقَهُ - حِينَ تَشَرَّفُ بِهِ بِقُمْ

۱- برای حفظ احادیث از دستبرد مفتریان و جاعلان و جلوگیری از نقل آنها توسط راویان ناآشنا و ناهل، دانشمندان علم حدیث از دیرباز رسم دادن و گرفتن «اجازه روایت» معمول داشته‌اند. مشایخ حدیث هر کس را که در علم و تقوا می‌آزمودند به او اجازه روایت می‌دادند. طالبان علم نیز برای کسب اعتبار در نقل حدیث به نزد مشایخ این علم می‌رفته و از آنان حدیث می‌آموخته درخواست اجازه می‌کردند. این سیره حسنه تاکنون کم و بیش ادامه دارد. اجازاتی که مشایخ می‌دادند مختلف بود از جمله آنها اجازه کتبی و شفاهی بود و دارنده این اجازه در مقام نقل حدیث می‌گوید: «فلانی با اجازه کتبی یا شفاهی مرا چنین خبر داد». نظریه این سنت است که امام علیه السلام در آغاز، برخی از سلسله اسناد خود را پشت به پشت تا محمد بن یعقوب کلینی - قدس الله اسرارهم - نقل فرموده‌اند.

۲- شیخ محمدرضا مسجد شاهی، متوفی به سال ۱۳۶۲ ق از شخصیت‌های بزرگ و رجال علمی اصفهان و از خاندان شیخ محمدتقی اصفهانی است. وی از شاگردان میرزای شیرازی و سید محمد فشارکی و آخوند خراسانی و هم‌مباحثه و مصاحب آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بوده است. شیخ از ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۵ ق در قم به تدریس اشتغال داشت. پس از شهادت عموی خود، حاج آقا نورالله اصفهانی، به اصفهان بازگشت و تا پایان عمر در آنجا ساکن بود. وی مرجعیت شیعه داشت و در اصفهان حوزه درس وی تا پایان حیاتش برقرار بود. جد ایشان، شیخ محمدتقی اصفهانی، متوفی به سال ۱۲۴۸ ق، از فقهای نامدار و از شاگردان وحید بهبهانی بود. حوزه درس ایشان هم در شهر اصفهان بود و میرزای شیرازی و سید حسن مدرس از شاگردان او بودند. تصنیف مشهور او: هدایة المسترشدين در شرح معالم الدین است.

الشَّریف، وَالشَّيْخُ الْعَالِمُ الْجَلِيلُ الْمُتَعَبِّدُ الثَّقَةُ الثَّبْتُ الْحَاجُّ شَيْخُ عَبَّاسِ الْقَمِّي<sup>(۱)</sup> - دَامَ تَوْفِيقُهُ - كِلَاهُمَا عَنِ الْمَوْلَى الْعَالِمِ الزَّاهِدِ الْعَابِدِ الْفَقِيهِ الْمَحْدَثِ الْأَمِيرِزَا حُسَيْنِ النَّوْرِيِّ<sup>(۲)</sup> - سَوَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ الشَّارِيفَ - عَنِ الْعَلَامَةِ الشَّيْخِ مُرْتَضَى الْأَنْصَارِيِّ<sup>(۳)</sup>، قَدَّسَ اللَّهُ سِرَّهُ. وَمِنْهُمْ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْفَقِيهُ الْمُتَكَلِّمُ الثَّقَةُ الْعَيْنُ الثَّبْتُ الْعَلَامَةُ السَّيِّدُ مُحْسِنُ الْأَمِينِ الْعَامِلِي<sup>(۴)</sup> - أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَاتِهِ - عَنِ الْفَقِيهِ الْعَلَامِ، صَاحِبِ الْمَصْنُفَاتِ الْعَدِيدَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدِ بْنِ هَاشِمِ

۱ - حاج شیخ عباس قمی (۱۲۹۴ - ۱۳۵۹ ق) از محدثان بزرگ شیعه در قرن ۱۴ و از جمله مشایخ روایت است که امام خمینی رحمته الله از ایشان اجازه دریافت کرده‌اند. وی سالیانی دراز ملازم علامه متبحر، میرزا حسین نوری رحمته الله بوده و در استنساخ و مقابله و تصنیف آثار میرزا مددکار وی بوده است. شیخ عباس مردی محقق و کثیرالتألیف بود. سفینه البحار یکی از تصنیفات اوست که تألیف آن ۲۷ سال به طول انجامید. از آثار اوست: کلیات مفاتیح الجنان، منتهی الآمال، تنمة المتهنی والفوائد الرضویة.

۲ - حاج میرزا حسین بن محمدتقی نوری طبرسی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق) فقیه، مفسر و در علم حدیث کم‌نظیر و در علم رجال میرز بود وی در نشر احادیث اهل بیت سهم بزرگی داراست. او از شاگردان شیخ العراقین، شیخ مرتضی انصاری، و میرزای شیرازی بود و «شیخ اجازه» بزرگان پس از خود است. حاج شیخ عباس قمی و آقا بزرگ تهرانی، از شاگردان وی و از او اجازه دریافت کرده‌اند. از آثار اوست: مستدرک الوسائل، مستدرک مزار البحار، النجم الثاقب، لؤلؤ و مرجان و تحفة الزائر.

۳ - شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق) ملقب به «خاتم الفقهاء والمجتهدين» از نوادگان جابرین عبدالله انصاری صحابی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، وی یکی از نوایع علم اصول است و تحولی بزرگ در این فن به وجود آورد. آراء و نظریات و آثار وی تا به امروز همچنان محل بحث و نظر و مورد توجه علمای بزرگ فقه است و شروح و حواشی بسیار بر آثار وی نگاشته شده است. برخی اساتید وی عبارت‌اند از: شیخ موسی کاشف‌الغطاء، شیخ علی کاشف‌الغطاء، ملا احمد نراقی و سید محمد مجاهد. از مجلس درس او فقهای بزرگ برخاسته‌اند که از جمله آنهاست آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، و میرزا محمدحسن آشتیانی. از مهمترین آثار شیخ است: فرائد الأصول، کتاب المکاسب و کتاب الطهارة.

۴ - سید محسن بن عبدالکریم بن علی بن محمد حسینی جبل عاملی، ملقب به «امین» (۱۲۸۲ - ۱۳۷۱ ق) از اکابر علمای امامیه و مفاخر شیعه اثناعشریه است. وی دروس مقدماتی را در زادگاه خود، جبل عامل، گذراند، و سپس در نجف نزد آخوند خراسانی، شریعت اصفهانی، حاج آقا رضا همدانی، و شیخ محمد طه نجف، و دیگر بزرگان به تکمیل علوم پرداخت. وی پس از اتمام تحصیلات به جبل عامل بازگشت و به تحقیق و تألیف و تدریس پرداخت. از او آثار علمی متعددی به جای مانده است که مهمترین آنها کتاب معروف اعیان الشیعة است. از این کتاب چاپ‌های متعددی در دست است. از آثار اوست: أساس الشریعة در فقه استدلالی، الدرّة البهیة، المجالس السنية، معدن الجواهر فی علوم الأوائل و الأواخر.



الموسوي الرضوي الهندي<sup>(۱)</sup>، المُجاوِر في النجف الأشرف حياً وميتاً - قدس الله سرّه -  
عَنِ الْعَلَامَةِ الْأَنْصَارِيِّ. وَمِنْهُمْ السَّيِّدُ الْعَالِمُ الثَّقَةُ السَّيِّدُ أَبُو الْقَاسِمِ الدِّهْكَرْدِي  
الْأَصْفَهَانِي<sup>(۲)</sup>، عَنِ السَّيِّدِ السَّنَدِ الْأَمْجَدِ الْأَمِيرِ مُحَمَّدَ هَاشِمِ الْأَصْفَهَانِيِّ<sup>(۳)</sup> - قدس سرّه -  
عَنِ الْعَلَامَةِ الْأَنْصَارِيِّ (وَلَنَا طُرُقٌ أُخْرَى غَيْرُ مُنْتَهِيَةٍ إِلَى الشَّيْخِ تَرْكُنَاهَا) عَنِ الْمُؤَلَّى  
الْأَفْضَلِ أَحْمَدَ النَّرَاقِيِّ<sup>(۴)</sup>، عَنِ السَّيِّدِ مَهْدِيِّ الْمَدْعُوِّ بِبَحْرِ الْعُلُومِ صَاحِبِ الْكَرَامَاتِ<sup>(۵)</sup>  
- رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنِ أَسْتَاذِ الْكُلِّ آقَا مُحَمَّدٍ بَاقِرِ الْبَهْبَهَانِيِّ<sup>(۶)</sup>، عَنِ وَالِدِهِ الْأَكْمَلِ مُحَمَّدٍ

۱ - محمد بن هاشم موسوی رضوی هندی (۱۲۴۲ - ۱۳۲۳ ق) در هند به دنیا آمد و در نجف تحصیل کرد و در همان جا وفات یافت. وی از شاگردان شیخ انصاری می باشد. از آثار اوست: نظم اللّٰهی در رجال، أرجوزه در فقه، الأضواء المزیلة، شرح الشرائع، تقریرات درس شیخ انصاری.

۲ - سید ابوالقاسم حسینی دهکردی متوفی به سال ۱۳۵۳ ق از شاگردان میرزا حسن شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی و میرزا حسین نوری است. از آثار اوست: حاشیه بر تفسیر ضافی، حاشیه بر وقایع، حاشیه بر مکاسب و الوسيلة فی السیر و السلوک.

۳ - محمد هاشم بن زین العابدین موسوی اصفهانی معروف به «چهار سوقی» (۱۲۳۵ - ۱۳۱۸ ق) از فقهای امامیه و برادر مؤلف کتاب روضات الجنات می باشد. وی از شاگردان شیخ انصاری و از مشایخ اجازه سید محمد کاظم یزدی و شیخ الشریعة اصفهانی است. از آثار اوست: الاستصحاب، أصول آل الرسول، حاشیه بر اسفار، حاشیه بر شرح لمعه، حاشیه بر قوانین، حاشیه بر معالم.

۴ - احمد بن محمد مهدی بن ابی ذر نراقی متوفی به سال ۱۲۴۴ ق. فقیه و محدث و در رجال و ریاضی و علوم عقلی استاد و به زهد و تقوا مشهور بود. بیشتر علوم را از محضر پدرش ملا محمد مهدی نراقی، که از نوادر روزگار بود، استفاده کرد. استادان دیگر وی سید مهدی - بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء بودند. وی استاد شیخ انصاری و سید محمد شفیع جابلقی است. از آثار اوست: معراج السعادة، مفتاح الأحکام، غوائد الأیام، منهاج الوصول إلى علم الأصول، مستند الشیعة و دیوان شعر فارسی.

۵ - سید مهدی بن مرتضی طباطبایی بروجردی (۱۱۵۴ - ۱۲۱۲ ق) معروف به «بحر العلوم» از فقهای بزرگ و عرفای کامل و صاحب کرامات و موزد احترام و تکریم خاص و عام بود. وی از معدود کسانی است که در زمان غیبت کبرا بارها خدمت امام زمان علیه السلام مشرف گردیده بود. سید بحر العلوم ریاست علمی و اجتماعی داشت و در حوزه درس او فقهای بزرگی، مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، سید محمدجواد عاملی، شیخ محمدتقی اصفهانی، ملا احمد نراقی، ابو علی حائری و شیخ اسدالله تستری تربیت شده اند. معروف ترین آثار وی المصابیح، الدرّة النجفیة در فقه و کتاب رجال است.

۶ - محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی (۱۱۱۶ یا ۱۱۱۷ - ۱۲۰۸ ق) معروف به «وحید» و «استاد کل» و «آقا»

اکمل<sup>(۱)</sup>، عَنِ الْمَوْلَى مُحَمَّدَ بَاقِرِ الْمَجْلِسِيِّ<sup>(۲)</sup>، عَنِ وَالِدِهِ الْمُحَقِّقِ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ تَقِيِّ الْمَجْلِسِيِّ<sup>(۳)</sup>، عَنِ الشَّيْخِ الْمُحَقِّقِ الْبَهَائِيِّ<sup>(۴)</sup>، عَنِ وَالِدِهِ الشَّيْخِ حُسَيْنِ<sup>(۵)</sup>، عَنِ الشَّيْخِ زَيْنِ

→ فقیه؛ اصولی و رجالی مشهور، او کربلا را مرکز کار خود قرار داد و با تربیت شاگردانی زبده و تشکیل جلسات بحث و مناظره توانست به حاکمیت اخباری‌ها بر فقه پایان دهد. از معروف‌ترین شاگردان وی می‌توان از سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزای قمی (صاحب القوانین)، ملا محمد مهدی تراقی، سید علی طباطبایی (صاحب الریاض)، سید مهدی شهرستانی، سید محمدباقر شفتی و سید جواد عاملی (صاحب مفتاح الکرامه) نام برد.

۱- ملا محمد اکمل، پدر محمدباقر بهبهانی، در علم و تقوا معروف و از مشایخ اجازه بوده است.  
۲- ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی اصفهانی، مشهور به علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۱ ق) از علمای بزرگ شیعه و در علوم مختلف اسلامی به خصوص حدیث متبحر بود. اساتید وی پدرش، و شیخ حر عاملی، و سید علی‌خان شیرازی بوده‌اند؛ و شاگردان بسیاری، از جمله میرزا عبدالله افندی، (مؤلف ریاض العلماء)، سید نعمت‌الله جزایری، ملا صالح مارندرائی، تربیت کرده است. او در جمع و نشر احادیث امامیه کوششی فراوان به کار برده است و بیش از ۶۰ جلد کتاب به فارسی و عربی دارد. مهمترین اثر او بحار الأنوار است. از آثار او است: مرآة العقول در شرح کافی، حیوة القلوب، زاد المعاد، حق الیقین، جلاء العیون، حلایة المتقین و الأربعون حدیثاً.

۳- ملا محمدتقی بن مقصود علی اصفهانی، مشهور به مجلسی اول (۱۰۷۰ ق) فقیه، محدث، رجالی و مردی عابد و زاهد بوده است. و در نشر احادیث شیعه سهمی بسزا دارد. و از شاگردان شیخ بهایی و ملا عبدالله شوشتری است. آثار او فراوان است که مشهورترینش عبارت‌اند از: شرح زیارت جامعه، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، إحياء الأحادیث در شرح تهذیب الأحکام شیخ طوسی، أربعون حدیثاً و حاشیة صحیفه سجاده.

۴- شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، معروف به شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۰ ق) در علوم و فنون متعدد استاد و یگانه دوران بوده است. در زمان خود شیخ الاسلام اصفهان لقب گرفت. صدر المتألهین، ملا محمد تقی مجلسی، محقق سبزواری، فاضل جواد، از شاگردان وی بوده‌اند. از آثار فراوانی در علوم مختلف بر جای مانده که از جمله آنهاست: جامع عباسی و حواشی بر قواعد شهید در فقه، اسطرلاب و تشریح الأفلاك در هیئت، مشرق الشمسین، خبل المتین، شرح دعاء صباح، شرح أربعین حدیثاً در حدیث و دعا، و الفوائد الصمدیة و أسرار البلاغة در ادب.

۵- شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (۹۱۸-۹۸۴ ق) پدر شیخ بهایی، وی به خارش بن عبدالله همدانی، که از خواص اصحاب امیر المؤمنین بوده، نسب می‌رساند. وی از شاگردان شهید ثانی و سید حسن کرکی است و



الدین الشهید بالشهد الثاني<sup>(۱)</sup>، عن الشیخ علی بن عبد العالی المیسی<sup>(۲)</sup>، عن الشیخ شمس الدین محمد بن المؤذن الجزینی<sup>(۳)</sup>، عن الشیخ ضیاء الدین علی<sup>(۴)</sup>، عن والده الحائز للمرتبتین الشیخ شمس الدین محمد بن مکی<sup>(۵)</sup>، عن الشیخ أبی طالب محمد فخر المحققین<sup>(۶)</sup>، عن والده آیه الله الحسن بن مطهر العلامة الحلّی<sup>(۷)</sup>، عن الشیخ أبی

→ استادی محقق و ادیب و شاعر بوده است و شاگردان بسیاری به درس وی حاضر می شده اند. از آثار اوست: درایة الحدیث، الأربعین و شرح القواعد.

۱- شیخ زین الدین بن شیخ نورالدین عاملی، معروف به شهید ثانی (۹۱۱-۹۶۶ ق) از بزرگان فقهای شیعه و جامع علوم مختلف و زاهد و عابد است. وی به مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت مسلط بوده و آنها را تدریس می کرده است. از آثار اوست: شرح اللمعة، مسالك الأفهام فی شرح شرائع الإسلام، منية المرید فی آداب المفید والمستفید، أسرار الصلوة و كشف الریبة فی أحكام الغیبة.

۲- شیخ نور الدین علی بن عبدالعالی میسی (۹۳۳ ق) از بزرگان فقهای شیعه و عالمی جلیل القدر و عظیم الشأن است. وی استاد و شوهر خاله و ابوالزوجه شهید ثانی بوده است. شهید ثانی در بعضی از اجازات خویش از وی بسیار تجلیل کرده است. باید توجه داشت که ایشان غیر از علی بن عبدالعالی کرکی - مشهور به محقق کرکی یا محقق ثانی - است از آثار اوست: شرح رسالة صیغ العقود، شرح الجعفریة.

۳- محمد بن محمد بن داود، مؤذن عاملی جزینی، پسر عموی شهید اول، دانشمندی فاضل و شاعر بود.

۴- شیخ ضیاء الدین علی بن محمد مکی، پسر دوم شهید اول، عالمی فاضل و محقق بوده است. شیخ محمد بن محمد بن داود مؤذن از او روایت کرده است.

۵- شیخ شمس الدین محمد بن مکی عاملی، معروف به «شهید اول» (۷۳۴-۷۸۶ ق) از اعظم فقهای امامیه در علوم مختلف استاد مسلم بوده است و در فقه او را «امام الفقه» گفته اند. شهید در خاندان علم و ادب پرورش یافت و فرزندان او از ذکور و اناث همگی از علما و فقها بودند. شهید از اساتید بسیار استفادت جست و از علمای فرق مختلف اسلامی اجازه دریافت کرده است. شاگردان مشهور وی عبارت اند از: شیخ زین الدین علی بن خازن، شیخ عبدالعالی کرکی، شیخ حسن بن سلیمان، شیخ مقداد سیوری. از آثار اوست: الدروس، الذکری، البیان، القواعد، اللمعة الدمشقیة و الأربعون حدیثاً.

۶- فخرالمحققین، ابوطالب محمد بن الحسن (۶۸۲-۷۷۱ ق) از بزرگان فقهای امامیه، گفته اند در سن ده سالگی به درجه اجتهاد رسید. از شاگردان پدرش علامه حلّی است و وارث علمی او به شمار می رود. از شاگردان وی: شهید اول، سید حیدر آملی، سید تاج الدین، و ظهیر الدین فرزندش بوده اند؛ از آثار او: الفوائد فی حل مشكلات القواعد، شرح مبادی الأصول و الکافیة الوافیة در علم کلام می باشد.

۷- آیت الله شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶ ق)، فقیه، محدث، مفسر،



القاسم جعفر بن الحسن بن سعید الحلّی المَحَقِّقِ عَلَی الإِطْلَاقِ<sup>(۱)</sup>، عَنْ السَّيِّدِ أَبِي عَلِيٍّ  
فَخَّارِ بْنِ الْمَعْدِ الْمُوسَوِيِّ<sup>(۲)</sup>، عَنْ الشَّيْخِ شَاذَانَ بْنِ جَبْرِئِيلِ الْقُمِّيِّ<sup>(۳)</sup>، عَنْ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ  
بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الطَّبْرِيِّ<sup>(۴)</sup>، عَنْ الشَّيْخِ أَبِي عَلِيٍّ الْحَسَنِ<sup>(۵)</sup>، عَنْ وَالِدِهِ شَيْخِ الطَّائِفَةِ أَبِي  
جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ<sup>(۶)</sup> جَامِعِ التَّهْذِيبِ وَالِاسْتِبْصَارِ، عَنْ إِمَامِ الْفُقَهَاءِ

→ متکلم، ادیب، جامع معقول و منقول و رئیس امامیه در زمان خود بوده و شهرت «علامه» از اختصاصات اوست. وی نزد بزرگان شیعه و سنی به کسب علم پرداخت. از جمله استادانش محقق حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی و سید احمد بن طاووس و شیخ نجیب الدین بوده‌اند. خواجه نصیر طوسی از درس فقه او استفاده کرده است. پسر وی، فخرالمحققین، نیز از شاگردان پدر بوده است. از آثار اوست: تبصرة المتعلمین، مختلف الشیعة، قواعد الأحکام، تذکرة الفقهاء در فقه؛ کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در کلام، الفین در اثبات امامت، المختصر در رجال و تلخیص الکشاف در تفسیر.

۱- شیخ ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلّی (۶۰۲-۶۷۶ ق) مشهور به «محقق» از فقهای طراز اول تشیع است. علامه حلّی و برادر وی و سید عیّات الدین بن احمد بن طاووس از شاگردان ابن فقیه نامی بوده‌اند. کتاب شرائع الاسلام وی از بدو تألیف تاکنون مورد توجه فقها بوده و فقیه نامور، شیخ محمد حسن نجفی، کتاب الجواهر را در شرح آن نگاشته است. از آثار اوست: المعتمد فی شرح المختصر، مختصر النافع، المعارج در اصول.

۲- سید شمس الدین ابوعلی فخر بن معد موسوی حلّی (۶۰۰ ق) فاضل و ادیب و محدث و صاحب کتاب الرد علی الداهب إلی تکفیر ابي طالب.

۳- شیخ جلیل ثقه، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل قمی، عالمی فاضل و فقیهی جلیل‌القدر است. از آثار اوست: إزاحة العلة فی معرفة القبلة و کتاب الفضائل.

۴- عماد الدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری، فرزند ابوالقاسم علی بن محمد آملی، از جمله تألیفات اوست: بشارة المصطفی لشيعة المرتضى، الفرج فی الأوقات و شرح مسائل الذریعة.

۵- ابوعلی حسن بن محمد طوسی، از فقیهان بزرگ شیعه و از شاگردان مشهور پدرش شیخ طوسی است. پس از پدر عهده‌دار تعلیم شاگردان وی بود و طلاب بسیار در محضرش به استفاضه پرداختند. ایشان تا سال ۵۱۵ ق می‌زیسته است از آثار اوست: المرشد إلی سبیل التعبد، الأمالی و شرح النهایة.

۶- ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ق)، ملقب به «شیخ الطائفة» از بزرگ‌ترین دانشمندان جهان اسلام است. ایشان رئیس فقیهان و متکلمان زمان خود بود و در ادب و رجال و تفسیر و حدیث نیز دستی قوی داشت. اساتید او شیخ مفید، سید مرتضی، ابن غضائری، ابن عبدون بودند، شیخ صاحب دو کتاب مشهور حدیث شیعه الاستبصار و التهذیب است که از کتب اربعه امامیه محسوب می‌شود. النهایة و

وَالْمُتَكَلِّمِينَ الشَّيْخَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ نُعْمَانَ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ<sup>(۱)</sup>، عَنْ شَيْخِهِ رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُويَةَ الْقُمِّيَّ<sup>(۲)</sup> صَاحِبِ كِتَابِ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ، عَنِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ جَعْفَرِ بْنِ قَوْلُويَةَ<sup>(۳)</sup>، عَنْ الشَّيْخِ الْأَجَلِّ ثِقَةِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدَ بْنَ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ<sup>(۴)</sup> صَاحِبِ الْكَافِي، عَنْ عَلِيِّ بْنِ

→ الخلاف در فقه از اوست. المبسوط نیز از دیگر آثار اوست که در آن به تفریع کثیری از فروع فقهی پرداخته است. از دیگر آثار اوست: الفهرست، اختیار معرفة الرجال، عُدَّةُ الْأَصُول، العیبة، التبیان فی تفسیر القرآن، تلخیص الشافعی، مصباح المتعبد. شیخ طوسی پس از آتش سوزی کتابخانه اش (در سال ۴۴۸ ق) از بغداد به نجف اشرف هجرت کرد و حوزه علمیه نجف را بنیان نهاد.

۱- شیخ ابو عبدالله محمد بن نعمان (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ ق) ملقب به «مفید» و «ابن معلم» از کبار فقها و متکلمان و محدثان شیعه. در زمان خود ریاست علمی بغداد را به عهده داشت. او مورد عنایت و توجه حضرت ولی عصر (عج) بود و در دو نامه که از آن حضرت به عنوان وی صادر گردیده است، حضرت او را با تعبیرات «أخ سدید» و «شیخ مفید» و «ولی راشد» و «ولی مخلص» و «ناصر حق» و «داعی الی الحق» خطاب فرموده اند. شیخ مفید در محضر دانشمندان شیعه و سنی و زیدی، همچون جعفر بن محمد قولویه، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و علی بن ابی العیث بلخی به تکمیل تحصیلات پرداخت. سید مرتضی علم الهدی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، کراجکی و سالار بن عبدالعزیز از مشهورترین شاگردان وی بوده اند. حدود دویست اثر کوچک و بزرگ از او به جای مانده است که معروف ترین آنها عبارتند از: الإرشاد، الاختصاص، أوائل المقالات، الأمالی و المقنعة.

۲- محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، مکنی به ابوجعفر، معروف به «ابن بابویه» و «صدوق» (۳۸۱ ق) از بزرگان علمای امامیه و مشایخ حدیث و فقهای شیعه. ولادت وی در غیبت صغرا و به دعای امام زمان (عج) واقع شد. وی از پدر خود، علی بن بابویه، محمد بن حسن بن ولید و جعفر بن محمد قولویه روایت کرده است و شیخ مفید، و ابن شاذان، غضائری، شیخ ابوجعفر محمد دوریستی از او روایت کرده اند. تألیفاتش را حدود سیصد نوشته اند که معروف ترین آنها عبارت است از: مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ، إكمال الدین و إتمام النعمة، الخصال، التوحید، عیون أخبار الرضا، الأمالی، معانی الأخبار، علل الشرائع، الهدایة و المقنعة. مرقد وی در شهر ری زیارتگاه دوستان اهل بیت است.

۳- ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (۳۶۸ ق) از محدثان و فقهای بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری. او از کلینی و ابن عقده و علی بن بابویه قمی (پدر شیخ صدوق) روایت کرده است و شیخ مفید و نجاشی و دیگران از وی روایت کرده اند. تألیفاتی در فقه و حدیث دارد که کامل زیارات مشهورترین آنهاست.

۴- محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، معروف به «ثقة الإسلام» (۳۲۸ یا ۳۲۹ ق) از بزرگان محدثان



ابراهیم<sup>(۱)</sup>، عن أبيه<sup>(۲)</sup>، عن النُّوفَلِيِّ<sup>(۳)</sup>، عن السَّكُونِيِّ<sup>(۴)</sup>، عن أبي عبد الله عليه السلام: «إنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ، قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ، وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ. فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: جِهَادُ النَّفْسِ»<sup>(۵)</sup>.

ترجمه: «سکونی از حضرت ابی عبدالله، الصادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود: همانا پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرستاد لشکری را. پس چون که برگشتند فرمود: "آفرین باد به گروهی که به جای آوردند جهاد کوچک را، و به جای ماند بر آنها جهاد بزرگ". گفته شد ای پیغمبر خدا چیست جهاد بزرگ؟ فرمود: "جهاد نفس است".

شرح: «السریة» قطعه من الجیش. يقال: خیر السرایا أربعمائة رَجُلٍ<sup>(۶)</sup>. باقی الفاظ روایت معلوم است.

→ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث است و در این علم سرآمد همگنان خود در تاریخ به شمار می‌رود. او بتقریب از چهل تن حدیث آموخت و بسیاری از بزرگان، مانند جعفر بن محمد قولویه، هارون بن موسی تلعبیری از او حدیث نقل کرده‌اند. کلینی اولین مؤلف از مولفان کتب اربعه شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم الکافی را در سه بخش «أصول» و «فروع» و «روضه» گرد آورد. از اوست: کتاب الرجال، رسائل الأئمة، کتاب الرد علی القرامطة و کتاب تعبیر الرؤیا.

۱- علی بن ابراهیم بن هاشم قمی. محدث، مفسر و فقیه اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری و از مشایخ کلینی. تألیفات فراوانی منسوب به او است مانند کتاب المناقب، قرب الإسناد، کتاب الشرائع، کتاب المغازی، کتاب الأنبياء و تفسیر قرآن. مدفن وی در قم است.

۲- ابراهیم بن هاشم قمی، از اصحاب امام جواد علیه السلام. از اصحاب ائمه علیهم السلام بسیار روایت کرده است. گفته‌اند: او اولین کس بود که احادیث کوفیان را در قم نشر داد. کتاب النوادر و قضایا امیرالمؤمنین از آثار اوست.

۳- حسین بن یزید نوفلی، شاعر و ادیب نزیل ری. شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام هشتم علیه السلام برشمرده است. وی در ری وفات یافت.

۴- اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از عامه بوده و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. شیخ طوسی در عده الأصول می‌نویسد: علمای امامیه به روایات او عمل کرده‌اند. (عده الأصول، ج ۱، ص ۳۸).

۵- الکافی، ج ۵، ص ۱۲، «کتاب الجهاد»، «باب وجوه الجهاد»، حدیث ۳ (با اندکی اختلاف)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۶۱، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۱، حدیث ۱.

۶- «سریه» نام بخشی از سپاه است. و گفته شده که بهترین سریه‌ها آن است که ۴۰۰ نفر باشد. (الصحاح،



## [ اشاره به بعضی مقامات نفس انسان ]

بدان که انسان اعجوبه‌ای است دارای دو نشئه و دو عالم:  
نشئه ظاهره ملکیه دنیویه که آن بدن او است؛ و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از  
عالم دیگر است.

و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است که به طریق  
کلی گاهی تقسیم کرده‌اند آن را به هفت قسمت<sup>(۱)</sup>؛ و گاهی به چهار قسمت<sup>(۲)</sup>؛ و گاهی به  
سه قسمت<sup>(۳)</sup>؛ و گاهی به دو قسمت<sup>(۴)</sup>.

و از برای هر یک از مقامات و درجات آن جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را  
جذب به ملکوت اعلی و دعوت به سعادت می‌کنند؛ و جنودی است شیطانی و جهلانی که  
آن را جذب به ملکوت سفلی و دعوت به شقاوت می‌کنند. و همیشه بین این دو لشکر  
جدال و نزاع است؛ و انسان میدان جنگ این دو طایفه است:  
اگر جنود رحمانی غالب شد، انسان از اهل سعادت و رحمت است و در سلک ملائکه  
منخرط، و در زمره انبیا و اولیا و صالحین محشور است.

و اگر جنود شیطانی و لشکر جهل غالب آمد، انسان از اهل شقاوت و غضب است، و  
در زمره شیاطین و کفار و محرومین محشور است.

و چون در این اوراق بنای تفصیل نیست، به بعضی مقامات نفس اشاره کرده و  
وجوه سعادت و شقاوت آن را اجمالاً بیان نموده، کیفیت جهاد نفس را در آن مقام بیان  
می‌کنیم. ان شاء الله.

۱- ر.ک: سرّ الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۱۷؛ مجموعه آثار حکیم صهباء (آقا محمد رضا قمشهای)، رساله فی  
تحقیق الأسفار الأربعة، ص ۲۱۰؛ أسرار الحكم، ص ۳۵۰ و ۶۱۸؛ رشحات البحار، ص ۱۹۴.

۲- ر.ک: سرّ الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۶؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۱، تعلیقه ۲ (سبزواری)؛  
شذرات المعارف، ص ۱۲۷، شذرة ششم.

۳- ر.ک: سرّ الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۶؛ الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۱.

۴- ر.ک: سرّ الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۱۵؛ الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۱۷۲؛ إنشاء الدوائر، ص ۲۱.

## مقام اوّل [نشئه ملک و ظاهر]

و در آن چند فصل است:

### فصل: [بدن و قوای آن]

بدان که مقام اوّل نفس و منزل اسفل آن، منزل «مُلک» و ظاهر و دنیای آن است، که اشعه و انوار غیبیه آن در این بدن محسوس و بنیه ظاهره تابیده و او را زندگانی عَرَضی بخشیده و تجیش جیوش در این بدن کرده؛ و میدان جنگ آن همین بدن است؛ و قوای ظاهره آن، لشکر آن است که در اقالیم سبعة ملکیه، یعنی گوش و چشم و زبان و شکم و فرج و دست و پا، بسط پیدا کرده. و تمام این قوای منتشره در این ممالک سبعة در تحت تصرف نفس است به مقام «وهم»، زیرا که وهم سلطان قوای ظاهره و باطنه نفس است<sup>(۱)</sup>. پس اگر وهم حکومت نمود در آنها به تصرف خود یا شیطان، این قوا جنود شیطان گردند و مملکت در تحت سلطنت شیطان واقع شود، و لشکر رحمان و جنود عقل مضمحل گردند و شکست خورده رخت از نشئه ملک و دنیای انسان درکشند و هجرت نمایند، و مملکت خاص به شیطان گردد. و اگر وهم در تحت تصرف عقل و شرع در آنها تصرف نماید و حرکات و سکانات آنها در تحت نظام عقل و شرع باشد، مملکت رحمانی و عقلانی شود و شیطان و جنودش از آن رخت بربندند و دامن درکشند. پس جهاد نفس که جهاد بزرگ است، و از کشته شدن در راه حق تعالی بالاتر است، در این مقام عبارت است از غلبه کردن انسان بر قوای ظاهره خود، و آنها را در تحت فرمان خالق قرار دادن، و مملکت را از لوّث وجود قوای شیطان و جنود آن خالی نمودن است.

۱- ر.ک: الشفاء، الطبیعیات، النفس، ج ۲، ص ۱۶۲؛ الإشارات والتنبیها، شرح المحقق الطوسی، ج ۲،

## فصل در تفکر است

بدان که اول شرط مجاهده با نفس و حرکت به جانب حق تعالی «تفکر» است. و بعضی از علمای اخلاق آن را در بدایات در مرتبه پنجم قرار داده‌اند<sup>(۱)</sup>. و آن نیز در مقام خود صحیح است.

و تفکر در این مقام عبارت است از آن که انسان لااقل در هر شب و روزی مقداری - ولو کم هم باشد - فکر کند در این که آیا مولای او که او را در این دنیا آورده و تمام اسباب آسایش و راحتی را از برای او فراهم کرده، و بدن سالم و قوای صحیح، که هر یک دارای منافعی است که عقل هر کس را حیران می‌کند، به او عنایت کرده، و این همه بسطِ بساط نعمت و رحمت کرده، و از طرفی هم این همه انبیا فرستاده، و کتاب‌ها نازل کرده و راهنمایی‌ها نموده و دعوت‌ها کرده، آیا وظیفه ما با این مولای مالک الملوک چیست؟ آیا تمام این بساط فقط برای همین حیات حیوانی و اداره کردن شهوت است که با تمام حیوانات شریک هستیم، یا مقصود دیگری در کار است؟ آیا انبیاء کرام و اولیاء معظم و حکمای بزرگ و علمای هر ملت که مردم را دعوت به قانون عقل و شرع می‌کردند و آنها را از شهوات حیوانی و از این دنیای فانی پرهیز می‌دادند با آنها دشمنی داشتند و دارند، یا راه صلاح ما بیچاره‌های فرورفته در شهوات را مثل ما نمی‌دانستند؟

اگر انسان عاقل لحظه‌ای فکر کند می‌فهمد که مقصود از این بساط چیز دیگر است؛ و منظور از این خلقت عالم بالا و بزرگ‌تری است؛ و این حیات حیوانی مقصود بالذات نیست. و انسان عاقل باید در فکر خودش باشد؛ و به حال بیچارگی خودش رحم کند و با خود خطاب کند: ای نفس شقی که سال‌های دراز در پی شهوات عمر خود را صرف کردی و چیزی جز حسرت نصیبت نشد، خوب است قدری به حال خود رحم کنی؛ از



مالک الملوک حیا کنی؛ و قدری در راه مقصود اصلی قدم زنی، که آن موجب حیات همیشگی و سعادت دائمی است؛ و سعادت همیشگی را مفروش به شهوات چند روزه فانی، که آن هم به دست نمی آید حتی با زحمت های طاقت فرسا. قدری فکر کن در حال اهل دنیا از سابقین تا این زمان که می بینی. ملاحظه کن زحمت های آنها و رنج های آنها در مقابل راحتی آنها چقدر زیادتر و بالاتر است، در صورتی که برای هر کس هم راحتی و خوشی پیدا نمی شود. آن انسانی که در صورت انسان و از جنود شیطان است و از طرف او مبعوث است و تو را دعوت به شهوات می کند و می گوید زندگانی مادی را باید تأمین کرد، قدری در حال خود او تأمل کن؛ و قدری او را استنطاق کن ببین آیا خودش از وضعیت راضی است؟ یا آن که خودش مبتلا است می خواهد بیچاره دیگری را هم مبتلا کند؟

و در هر حال از خدای خود با عجز و زاری تمنا کن که تو را آشنا کند به وظایف خودت که باید منظور شود مابین تو و او. و امید است این تفکر که به قصد مجاهده با شیطان و نفس اماره است، راه دیگری برای تو بنمایاند و موفق شوی به منزل دیگر از مجاهده.

## فصل

### در عزم است

منزل دیگر که بعد از تفکر از برای انسان مجاهد پیش می آید، منزل «عزم» است. و این غیر از «اراده» است که شیخ الرئیس در اشارات آن را اول درجات عارفین دانسته<sup>(۱)</sup>. بعضی از مشایخ ما - أطال الله عمره - می فرمودند که «عزم» جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است؛ و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است<sup>(۲)</sup>. و عزمی که مناسب با این مقام است عبارت است از بناگذاری و تصمیم بر ترک

۱- الإشارات والتنبيهات، ص ۳۵۹، نمط نهم، فصل هفتم.

۲- مراد شیخ بزرگوار شاه آبادی می باشد. (ر.ک: آداب الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۶۵)

معاصی، و فعل واجبات، و جبران آنچه از او فوت شده در ایّام حیات؛ و بالأخره عزم بر این که ظاهر و صورت خود را انسان عقلی و شرعی نماید که شرع و عقل به حسب ظاهر حکم کنند که این شخص، انسان است. و انسان شرعی عبارت از آن است که موافق مطلوبات شرع رفتار کند، و ظاهرش ظاهر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - باشد؛ و تأسی به آن بزرگوار بکند در جمیع حرکات و سکنات و در تمام افعال و تروک. و این امری است بس ممکن، زیرا که ظاهر را مثل آن سرور کردن امری است مقدور هر یک از بندگان خدا.

و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی شود مگر آن که ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت. و تا انسان متأدّب به آداب شریعت حقّه نشود، هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود؛ و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود، و پس از انکشاف حقیقت و بروز انوار معارف در قلب نیز متأدّب به آداب ظاهره خواهد بود. و از این جهت دعوی بعضی باطل است که به ترک ظاهر، علم باطن پیدا شود. یا پس از پیدایش آن به آداب ظاهره احتیاج نباشد، و این از جهل گوینده است به مقامات عبادت و مدارج انسانیت. و شاید موفق شدم به بیان بعضی از آن در این ورقه ها، ان شاء الله تعالی.

## فصل

### [ در اهمّیت عزم ]

ای عزیز، بکوش تا صاحب «عزم» و دارای اراده شوی، که خدای نخواستہ اگر بی عزم از این دنیا هجرت کنی، انسان صوری بی مغزی هستی که در آن عالم به صورت انسان محشور نشوی، زیرا که آن عالم محل کشف باطن و ظهور سریره است، و جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی عزم می کند، و این جوهر شریف را از انسان می رباید. استاد معظم ما - دام ظلّه - می فرمودند: بیشتر از هر چه گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می کند.



پس ای برادر، از معاصی احتراز کن، و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما، و ظاهر را ظاهر انسان کن، و خود را در سلک ارباب شرایع داخل کن؛ و از خداوند تبارک و تعالی در خلوات بخواه که تو را در این مقصد همراهی فرماید؛ و رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- و اهل بیت او را شفیع قرار ده که خداوند به تو توفیق عنایت فرماید و از تو دستگیری نماید در لغزش‌هایی که در پیش داری؛ زیرا که انسان در ایام حیات لغزشگاه‌های عمیقی دارد که ممکن است در آن واحد به پرتگاه هلاکت چنان افتد که دیگر نتواند از برای خود چاره بکند، بلکه در صدد چاره‌جویی هم برنیاید؛ بلکه شاید شفاعت شافعین هم شامل حال او نشود. نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا.

## فصل

### در مشارطه و مراقبه و محاسبه است

و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. «مشارطه» آن است که در اوّل روز مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده خداوند -تبارک و تعالی- رفتار نکند. و این مطلب را تصمیم بگیرد. و معلوم است یک روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می‌تواند به آسانی از عهده برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما ببین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است؛ او را از روی واقع و قلب لعن کن، و اوهام باطله را از قلب بیرون کن، و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد.

و پس از این مشارطه، باید وارد «مراقبه» شوی. و آن چنان است که در تمام مدّت شرط، متوجه عمل به آن باشی؛ و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن؛ و اگر خدای نخواست در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می‌خواهند تو را از شرطی که کردی بازدارند. به آنها لعنت کن و از شرّ آنها به خداوند پناه ببر؛ و آن خیال باطل را از دل بیرون نما؛ و به شیطان



بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی نعمت من سال‌های دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت‌هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آنها برنمی‌آیم، سزاوار نیست یک شرط جزئی را وفا نکنم. امید است - ان شاء الله - شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و غیرها، منافات ندارد.

و به همین حال باشی تا شب که موقع «محاسبه» است. و آن عبارت است از این که حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا بجا آورد، و با ولی نعمت خود در این معامله جزئی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق، و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی؛ و خداوند - ان شاء الله - تو را راهنمایی می‌کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت، و کار فردا آسان‌تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است ملکه گردد از برای تو، به طوری که از برای تو، کار خیلی سهل و آسان شود؛ بلکه آن وقت لذت می‌بری از اطاعت فرمان خدا و از ترک معاصی در همین عالم، با این که این جا عالم جزا نیست لذت می‌بری و جزای الهی اثر می‌کند و تو را ملتذ می‌نماید.

و بدان که خدای تبارک و تعالی تکلیف شاق بر تو نکرده و چیزی که از عهده تو خارج است و در خور طاقت تو نیست بر تو تحمیل نفرموده، لکن شیطان و لشکر او کار را بر تو مشکل جلوه می‌دهند. و اگر خدای نخواست در وقت محاسبه دیدی سستی و فتوری شده در شرطی که کردی، از خدای تعالی معذرت بخواه و بنا بگذار که فردا مردانه به عمل شرط قیام کنی. و به این حال باشی تا خدای تعالی ابواب توفیق و سعادت را بر روی تو باز کند و تو را به صراط مستقیم انسانیت برساند.

## فصل در تذکر است

و از اموری که انسان را معاونت کامل می‌نماید در مجاهده با نفس و شیطان، و باید انسان سالک مجاهد خیلی مواظب آن باشد، «تذکر» است، و ما این مقام را به ذکر آن ختم می‌کنیم با این که خیلی از مطالب باقی است. و آن در این مقام عبارت است از یاد خدای تعالی و نعمت‌هایی که به انسان مرحمت فرموده.

بدان که از امور فطریه، که هر انسان جبلتاً و فطرتاً بدان حکم می‌کند، احترام مُنعم است<sup>(۱)</sup>. و هر کس در کتاب ذات خود اگر تأملی کند، می‌بیند که مسطور است که باید از کسی که به انسان نعمتی داد احترام کند. و معلوم است هر چه نعمت بزرگ‌تر باشد و منعم در آن انعام بی‌غرض‌تر باشد، احترامش در نظر فطرت لازم‌تر و بیشتر است. مثلاً فرق واضح است در احترام بین کسی که به شما یک اسب می‌دهد و آن منظور نظرش هست، با کسی که یک ده شش‌دانگی بدهد و در این دادن منتهی هم نگذارد. مثلاً اگر دکتری شما را از کوری نجات داد فطرتاً او را احترام می‌کنید، و اگر از مرگ نجات داد بیشتر احترام می‌کنید. اکنون ملاحظه کن نعمت‌های ظاهره و باطنه که مالک الملوک - جلّ شأنه - به ما مرحمت کرده که اگر جنّ و انس بخواهند یکی از آنها را به ما بدهند نمی‌توانند و ما از آن غفلت داریم. مثلاً این هوایی که ما شب و روز از آن استفاده می‌کنیم و حیات ما و همه موجودات محیط بسته به وجود آن است، که اگر یک ربع ساعت نباشد هیچ حیوانی زنده نمی‌ماند، چه نعمت بزرگی است؛ که اگر تمام جنّ و انس بخواهند شبیه آن را به ما بدهند عاجزند. و همین‌طور قدری متذکر شو سایر نعم الهی را از قبیل صحت بدن [و] قوای ظاهره از قبیل: چشم و گوش و ذوق و لمس، و قوای باطنه از قبیل: خیال و وهم و عقل و غیر آن، که هر یک منافع دارد که حدّ ندارد. تمام اینها را مالک الملوک به ما عنایت فرموده بدون این که از او بخواهیم؛ و بدون این که



به ما منّتی تحمیل فرماید. و به اینها نیز اکتفا نفرموده و انبیا و پیغمبران فرستاده و کتبی فرو فرستاده و راه سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم را به ما نموده؛ و هر چه محتاج به او بودیم در دنیا و آخرت به ما عنایت فرموده، بدون این که به طاعت و عبادت ما احتیاجی داشته باشد؛ یا به حال او طاعت و معصیت ما فرقی کند. فقط از برای نفع خود ما امر و نهی فرموده. بعد از تذکر این نعمت‌ها و هزاران نعمت‌های دیگر، که حقیقتاً از شمردن کلیات آن تمام بشر عاجز است چه برسد به جزئیات آن، آیا در فطرت شما احترام همچو منعمی لازم است؟ و آیا خیانت نمودن به همچو ولی نعمتی در نظر عقل چه حالی دارد؟

و نیز از اموری که در فطرت ثبت و مسطور است، احترام شخص بزرگ و عظیم است. این همه احتراماتی که مردم از اهل دنیا و ثروت می‌کنند و از سلاطین و بزرگان می‌نمایند، برای این است که آنها را بزرگ و عظیم تشخیص داده‌اند. آیا چه عظمتی به عظمت و بزرگی مالک الملوک است که دنیای پست و مخلوق ناقابل آن، که کوچک‌ترین عوالم است و تنگ‌ترین نشأت است، تاکنون عقل هیچ موجودی به آن نرسیده؟ بلکه به همین منظومه شمسی خودمان، که از منظومات شمسی دیگر کوچک‌تر و در پیش شمس دیگر قدر محسوس ندارد، مستکشفین بزرگ دنیا اطلاع پیدا نکرده‌اند. آیا این عظیم که با یک اشاره این همه عوالم و هزاران هزار عوالم غیبیه را خلق فرموده لازم الاحترام نیست در فطرت عقل؟

و نیز، حاضر در کتاب فطرت، لازم الاحترام است. می‌بینید که اگر انسان از کسی خدای نکرده بدگویی کند در غیابش، اگر حاضر شد فطرتاً سکوت می‌کند و از او احترام می‌نماید. و معلوم است خدای تبارک و تعالی در همه جا حاضر و تمام ممالک وجود در تحت نظر او اداره می‌شود؛ بلکه همه نفس حضور و همه عالم محضر ربوبیت است.

اکنون متذکر شو ای نفس خبیث نویسنده که چه ظلمی است بزرگ و چه گناهی است عظیم اگر معصیت همچو عظیمی را به نعمت خودش که قوای تو است در محضر مقدس خودش بنمایی. آیا اگر دارای یک خردله حیا باشی، نباید از خجلت آب شوی و به زمین فرو بروی؟



پس، ای عزیز متذکر عظمت خدای خودت باش؛ و متذکر نعمت‌ها و مرحمت‌های او شو؛ و متذکر حضور باش؛ و ترک کن نافرمانی او را؛ و در این جنگ بزرگ بر جنود شیطان غلبه کن؛ و مملکت خود را مملکت رحمانی و حقّانی کن؛ و به جای جنود شیطان محل اقامت لشکر حق تعالی نما، تا آن‌که خداوند - تبارک و تعالی - تو را توفیق دهد در مجاهدهٔ مقام دیگر و در میدان جنگ بزرگ‌تر که در پیش است؛ و آن جهاد نفس است در عالم باطن و مقام دوم نفس که - ان شاء الله - به آن اشاره می‌کنیم.

و باز تذکر دهم که در هر حال به خود امید نداشته باش که از غیر خدای تعالی از کسی کاری بر نمی‌آید. و از خود حق تعالی با تضرّع و زاری توفیق بخواه که تو را در این مجاهده اعانت فرماید تا بلکه - ان شاء الله - غالب آیی. *إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ*.

### مقام دوم نشئه ملکوت و باطن

و در آن چند فصل است:

## فصل: [نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس]

بدان‌که از برای نفس انسانی یک مملکت و مقام دیگر است که آن مملکت باطن و نشئه «ملکوت» اوست که جنود نفس در آن جا بیشتر و مهمتر از مملکت ظاهر است. و نزاع و جدال بین جنود رحمانی و شیطانی در آن جا عظیم‌تر و مغالبه در آن نشئه بیشتر و با اهمیت‌تر است. بلکه هر چه در مملکت ظاهر است از آن جا تنزل کرده و ظهور در «مُلک» نموده؛ و اگر هر یک از جنود رحمانی و شیطانی در آن مملکت غالب آیند، در این مملکت نیز غالب شوند. و جهاد نفس در این مقام پیش مشایخ عظام از اهل سلوک و اخلاق خیلی اهمیت دارد؛ بلکه می‌توان سرچشمهٔ تمام سعادات و شقاوات و درجات و درکات را آن مقام دانست. انسان باید خیلی ملتفت خود در این جهاد باشد.

ممکن است خدای نخواست به واسطهٔ مغلوبیت جنود رحمانی در آن مملکت و خالی گذاشتن آن را برای غاصبین و نااهل‌ها از جنود شیطان، هلاکت همیشگی از برای

انسان پیدا شود که قابل جبران نباشد، و شفاعت شافعین شامل حال او نگردد؛ و ارحم الراحمین - نعوذ بالله - نیز به نظر سخط و غضب به او نگاه کند؛ بلکه شفعاء او خصماء او شوند. وای بر کسی که شفیع او خصمش شود.

خدا می‌داند چه عذاب‌هایی و ظلمت‌هایی و سختی‌هایی و بدبختی‌هایی دنبال این غضب الهی و دشمنی اولیای حق است که تمام آتش‌های جهنم و تمام زقوم‌ها و مارها و عقرب‌ها پیش آن هیچ است. خدا نکند آنچه حکما و عرفا و اهل ریاضت و سلوک خبر می‌دهند راجع به این عذاب‌ها، به سر ما ضعفا و بیچارگان بیاید، که تمام عذاب‌ها که تصور می‌کنید پیش آن سهل و آسان است، و تمام جهنم‌ها که شنیدید پیش آن رحمت و بهشت است.

غالباً وصف جهنم و بهشت که در کتاب خدا و اخبار انبیا و اولیا شده جهنم و بهشت اعمال است که از برای جزای عمل‌های خوب و بد تهیه شده است. گاهی اشاره خفیه‌ای نیز به بهشت و جهنم اخلاق که اهمیتش بیشتر است شده؛ و گاهی هم به بهشت لقاء و جهنم فراق، که از همه مهمتر است، گردیده؛ ولی همه در پرده و از برای اهلش، من و تو اهلش نیستیم، ولی خوب است منکر هم نشویم و ایمان داشته باشیم به هر چه خداوند تعالی و اولیایش فرموده‌اند؛ شاید این ایمان اجمالی هم برای ما فایده داشته باشد. گاهی هم ممکن است که انکار بی‌جا و ردّ بی‌موقع و بدون علم و فهم برای ما ضررهای خیلی زیاد داشته باشد؛ و این دنیا عالم التفات به آن ضررها نیست. مثلاً تا شنیدی فلان حکیم یا فلان عارف یا فلان مرتاض چیزی گفت که به سلیقه شما درست در نمی‌آید و با ذائقه شما گوارا نیست، حمل به باطل و خیال مکن. شاید آن مطلب، منشأ داشته باشد از کتاب و سنت و عقل، و شما به آن برنخورده باشید. چه فرق می‌کند که یک نفر فقیه یک فتوا بدهد، از باب دیات مثلاً، که شما کمتر دیده‌اید. و شما بدون مراجعه به مدرکش رد کنید او را، یا آن که یک نفر سالک الی‌الله یا عارف بالله یک حرف بزند راجع به معارف الهیه یا راجع به احوال بهشت و جهنم، و شما بدون مراجعه به مدرکش او را رد کنید، سهل است توهین کنید یا جسارت نمایید. ممکن است آن شخصی که اهل آن وادی است و صاحب آن فن است یک مدرکی از کتاب خدا داشته باشد، یا از اخبار ائمه هدی داشته



باشد، و شما به آن برنخورده باشید؛ آن وقت شما ردّ خدا و رسول کردید بدون عذر موجه. و معلوم است «به سلیقه من درست نبود» یا «علم من به این جا نرسیده بود» یا «از اهل منبر برخلاف آن شنیدم» عذر نیست.

در هر حال، از مقصود نگذرم. آنچه آنها راجع به بهشت اخلاق و ملکات و جهنم اخلاق و درکات گفته‌اند مصیبتی است که طاقت شنیدنش را هم نداریم.

پس ای عزیز فکری کن و چاره‌جویی نما و راه نجاتی و وسیله خلاصی از برای خود پیدا کن. و به خدای ارحم الراحمین پناه ببر؛ و در شب‌های تاریک با تضرّع و زاری از آن ذات مقدّس تمنا کن که تو را اعانت کند در این جهاد نفس، تا - ان شاء الله - غالب شوی و مملکت [باطن] را رحمانی گردانی و جنود شیطان را از آن بیرون کنی؛ و خانه را به دست صاحبش دهی تا سعادت‌ها و بهجت‌ها و رحمت‌هایی خداوند به تو عطا فرماید که تمام چیزهایی که شنیدی از وصف بهشت و خور و قصور پیش آنها چیزی نباشد؛ و آن سلطنت کلیه الهیه است که خبر دادند اولیای خدا از این ملّت بیضای حنیف؛ و بالاتر از آن چیزهایی است که نه گوش احدی شنیده و نه چشمی دیده و نه به قلب بشری خطور کرده<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در اشاره به بعضی قوای باطنیه است

بدان که خداوند تبارک و تعالی به ید قدرت و حکمتش در عالم غیب و باطن نفس قوایی خلق فرموده دارای منافع بی‌شمار و آنچه مورد بحث ما است در این مورد سه قوه است. و آن «واهمه» و «غضبیه» و «شهویه» است. و هر یک از این قوا منافع کثیره دارند از برای حفظ نوع و شخص و تعمیر دنیا و آخرت، که علما ذکر کرده‌اند و اکنون

۱ - اشاره است به حدیث، پیغمبر ﷺ که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ...»؛ «همانا خداوند می‌گوید برای بندگان شایسته‌ام چیزها آماده کرده‌ام که نه چشمی دیده و نه گوش شنیده و نه به قلب بشری گذر کرده است...» (مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۱، حدیث ۱۶۸)



ما را به آن احتیاجی نیست، و آنچه لازم است در این مقام تنبّه دهم آن است که این سه قوه سرچشمه تمام ملکات حسنه و سیئه و منشأ تمام صور غیبیه ملکوتیه است.

و تفصیل این اجمال آن که انسان همین طور که در این دنیا یک صورت مُلکی دنیاوی دارد، که خداوند - تبارک و تعالی - آن را در کمال حسن و نیکویی و ترکیب بدیع خلق فرموده که عقول تمام فلاسفه و بزرگان در آن متحیر است و علم معرفه الاعضاء و تشریح تاکنون نتوانسته است معرفت درستی به حال آن پیدا کند و خداوند انسان را از بین مخلوقات امتیاز داده به حسن ترکیب و جمال نیکو منظر، کذلک از برای او یک صورت و شکل ملکوتی غیبی است، که آن صورت تابع ملکات نفس و خُلق باطن است در عالم بعد از موت، چه برزخ باشد یا قیامت. انسان اگر خُلق باطن و ملکه و سریره اش انسانی باشد، صورت ملکوتی او نیز صورت انسانی است. ولی اگر ملکاتش غیر ملکات انسانی باشد، صورتش انسانی نیست و تابع آن سریره و ملکه است. مثلاً اگر ملکه شهوت و بهیمیت بر باطن او غلبه کند و حُکم مملکت باطن، حکم بهیمه شود، انسان صورت ملکوتیش صورت یکی از بهائم است مناسب با آن خُلق. و اگر ملکه غضب و سبّیت بر باطن و سریره اش غلبه کند و حکم مملکت باطن و سریره حُکم سبّ شود، صورت غیبیه ملکوتیه صورت یکی از سباع است. و اگر وهم و شیطنت ملکه شد و باطن و سریره اش دارای ملکات شیطانیه شد، از قبیل خدعه، تقلب، نیمه، غیبت، صورت غیب و ملکوتش صورت یکی از شیاطین است به مناسبت آن. و گاهی ممکن است به طریق ترکیب، دو ملکه یا چند ملکه منشأ صورت ملکوتی شود. آن وقت به شکل هیچ یک از حیوانات نمی شود، بلکه صورت غریبی پیدا می کند که هیچ آن صورت مدهش و موحش بدترکیب در این عالم سابقه ندارد. از پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - نقل شده که بعضی مردم در قیامت محشور می شوند به صورت هایی که نیکوست پیش آنها میمون [ها] و انترها<sup>(۱)</sup>. بلکه ممکن است از برای یک نفر در آن عالم چند

۱ - «يُحْشَرُ بَعْضُ النَّاسِ عَلَى صُورٍ يَخْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَالْخَنَازِيرُ». (تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی)

صورت باشد؛ زیرا که آن عالم مثل این عالم نیست که یک چیز بیش از یک صورت قبول نکند. و این مطلب مطابق با برهان نیز هست و در محل خود مقرر است.

و بدان که میزان در این صور مختلفه، که یکی از آنها انسان است، و باقی چیزهای دیگر، وقت خروج نفس است از این بدن و پیدا شدن مملکت برزخ و غلبه سلطان آخرت که اولش در برزخ است. در وقت خروج از بدن با هر ملکه‌ای از دنیا رفت با آن ملکه صورت آخرتی می‌گیرد، و چشم ملکوتی برزخی او را می‌بیند؛ و خود او هم وقت گشودن چشم برزخی خود را به هر صورتی هست می‌بیند، اگر چشم داشته باشد. لازم نیست کسی که در این دنیا به صورتی هست آنجا هم به همان صورت باشد. خدای تعالی می‌فرماید [به] نقل از بعضی که در وقت حشر می‌گویند: "خدایا چرا مرا کور محسور کردی با آن که در دنیا چشم داشتم؟" جواب می‌فرماید: "چون تو آیات ما را فراموش کردی امروز فراموش شدی" (۱).

ای بیچاره، تو چشم ملکی ظاهر بین داشتی، ولی باطن و ملکوت کور بود. کوری خودت را حالا ادراک کردی، و الا از اول کور بودی؛ چشم بصیرت باطنی که آیات خدا را به آن می‌بینند نداشتی.

ای بیچاره، تو قامت مستقیم و صورت خوش ترکیب ملکی داری، میزان ملکوت و باطن، غیر از این است؛ باید استقامت باطنی پیدا کنی تا مستقیم القامة در قیامت باشی. باید روح انسانی باشد تا صورت عالم برزخ و آخرت صورت انسان باشد. تو گمان می‌کنی که عالم غیب و باطن، که عالم کشف سرایر و ظهور ملکات است، مثل عالم ظاهر و دنیا است که اختلاط و اشتباه در کار باشد؛ چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضایت، همه با زبان‌های ملکوتی، بلکه به قول بعضی با صورت‌های ملکوتی، شهادت به هر چه کردی می‌دهند.

→ (تأویلات القرآن الکریم، ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج ۱، ص ۱۵۷، المبدأ والمعاد، ص ۳۲۷، علم الیقین.

ج ۲، ص ۹۰۱

۱- ﴿قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُحْشَى.

(طه (۲۰): ۱۲۵-۱۲۶)



هان ای عزیز گوش دل باز کن و دامن همت به کمر زن و به حال بدبختی خود رحم کن، شاید بتوانی خود را به صورت انسان گردانی و از این عالم به صورت آدمی بیرون روی که آن وقت از اهل نجات و سعادت، مبادا گمان کنی اینها موعظه و خطابه است؛ اینها همه نتیجه برهان حکمای عظام و کشف اصحاب ریاضت و اخبار صادقین و معصومین است؛ در این اوراق بنای اقامه برهان و نقل اخبار و آثار زیاد نیست.

## فصل

### در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت

بدان که وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحمانی باشند و موجب سعادت و خوشبختی انسان گردند، اگر آنها را تسلیم عقل سلیم و انبیاء عظیم الشان نمایی. و ممکن است از جنود شیطانی باشند، اگر آنها را سرخود گردانی و «وهم» را بر آن دو قوه با اطلاق عنان، حکومت دهی. و این نیز پوشیده نماند که هیچ یک از انبیاء عظام - علیهم السلام - جلو شهوت و غضب و وهم را به طور کلی نگرفته اند، و هیچ داعی الی الله تاکنون نگفته است باید شهوت را به کلی گشت و نائره غضب را به کلی خاموش کرد و تدبیر «وهم» را از دست داد؛ بلکه فرموده اند باید جلو آنها را گرفت که در تحت میزان عقلی و قانون الهی انجام وظیفه دهند؛ زیرا این قوا هر یک می خواهند کار خود را انجام دهند و به مقصود خویش نائل شوند اگر چه مستلزم فساد و هرج و مرج هم شود. مثلاً نفس بهیمی مستغرق شهوت خودش را در خانه کعبه باشد. و نفس غضوب خودش را انجام دهد، اگر چه به زنای با محصنات در خانه کعبه باشد. و نفس دارای می خواهد انجام مطلوب خود دهد، اگر چه مستلزم قتل انبیا و اولیا گردد. و نفس دارای واهمه شیطانی می خواهد کار خود را انجام دهد، اگر چه مستلزم فساد در ارض باشد و عالم درهم و برهم گردد.

انبیا - علیهم السلام - آمدند، قانون ها آوردند و کتاب های آسمانی بر آنها نازل شد که جلوگیری از اطلاق و زیاده روی طبیعت کنند و نفس انسانی را در تحت قانون عقل و



شرع درآورند و آن را مرتاض و مؤدب کنند که خارج از میزان عقل و شرع رفتار نکنند. پس هر نفسی که با قوانین الهیه و موازین عقلیه ملکات خود را تطبیق کرد، سعید است و از اهل نجات می‌باشد؛ و الا پناه ببرد به خدای تبارک و تعالی از آن شقاوت‌ها و بدبختی‌ها و ظلمت‌ها و سختی‌ها که در پیش دارد و از آن صورت‌های موحشه و مدهشه که در برزخ و قبر و در قیامت و جهنم مصاحب اوست، و از نتیجه ملکات و اخلاق فاسده که پایبند اوست.

## فصل

### در بیان ضبط خیال است

بدان که اول شرط از برای مجاهد در این مقام و مقامات دیگر، که می‌تواند منشأ غلبه بر شیطان و جنودش شود، حفظ طائر خیال است. چون که این خیال مرغی است بس پرواز کن که در هر آنی به شاخی خود را می‌آویزد؛ و این موجب بسی از بدبختی‌هاست. و خیال یکی از دستاویزهای شیطان است که انسان را به واسطه آن بیچاره کرده به شقاوت دعوت می‌کند.

انسان مجاهد که در صدد اصلاح خود برآمده و می‌خواهد باطن را صفایی دهد و از جنود ابلیس آن را خالی کند، باید زمام خیال را در دست گیرد و نگذارد هر جا می‌خواهد پرواز کند؛ و مانع شود از این که خیال‌های فاسد باطل برای او پیش آید، از قبیل خیال معاصی و شیطنت؛ همیشه خیال خود را متوجه امور شریفه کند. و این اگر چه در اول امر قدری مشکل به نظر می‌رسد و شیطان و جنودش آن را به نظر بزرگ جلوه می‌دهند، ولی با قدری مراقبت و مواظبت امر سهل می‌شود.

ممکن است برای تجربه، تو نیز چندی در صدد جمع خیال باشی و مواظبت کامل از آن کنی، هر وقت می‌خواهد متوجه امر پستی و خسیسی شود، آن را منصرف کنی و متوجه کنی به امور دیگر، از قبیل مباحثات یا امور راجحه شریفه، اگر دیدی نتیجه گرفتی، شکر خدای تعالی کن بر این توفیق؛ و این مطلب را تعقیب کن شاید خدای تو به

رحمت خود راهی برای تو باز کند از ملکوت که هدایت شوی به صراط مستقیم انسانیت و کار سلوک الی الله تعالی برای تو آسان شود.

و ملتفت باش که خیالات فاسده قبیحه و تصورات باطله از القائنات شیطان است که می‌خواهد جنود خود را در مملکت باطن تو برقرار کند؛ و تو که مجاهدی با شیطان و جنودش و می‌خواهی صفحه نفس را مملکت الهی [و] رحمانی کنی، باید مواظب کید آن لعین باشی و این اوهام برخلاف رضای حق تعالی را از خود دور نمایی تا -إن شاء الله- در این جنگ داخلی این سنگر را که خیلی مهم است از دست شیطان و جنودش بگیری، که این سنگر به منزله سرحد است، اگر این جا غالب شدی امیدوار باش.

و ای عزیز، از خدای تبارک و تعالی در هر آن استعانت بجوی و استغاثه کن در درگاه معبود خود، و با عجز و الحاح عرض کن:

بار الها! شیطان دشمن بزرگی است که طمع بر انبیا و اولیاء بزرگ تو داشته و دارد، تو خودت با این بنده ضعیف گرفتار امانی و اوهام باطله و خیالات و خرافات عاطله همراهی کن که بتواند از عهده این دشمن قوی برآید؛ و در این میدان جنگ با این دشمن قوی که سعادت و انسانیت مرا تهدید می‌کند تو خودت با من همراهی فرما که بتوانم جنود او را از مملکت خاص تو خارج کنم و دست این غاصب را از خانه مختص به تو کوتاه نمایم.

## فصل

### در موازنه است

و از چیزهایی که انسان را در این سلوک معاونت می‌کند و انسان باید مواظب آن باشد «موازنه» است. و آن چنان است که انسان عاقل منافع و مضار هر یک از اخلاق فاسده و ملکات رذیله را که زاییده شده شهوت و غضب و واهمه است، که سرخودند و در تحت تصرف شیطان، مقایسه کند با منافع و مضار هر یک از اخلاق حسنه و فضائل نفسانیه و ملکات فاضله که زاییده شده اینهاست که در تحت تصرف عقل و شرع‌اند. و



ملاحظه کند آیا کدام یک را خوب است اقدام کند.

مثلاً منافعی که از برای نفسی که دارای شهوت مطلق العنان است و آن در او رسوخ پیدا کرده و ملکه مستقره شده و از آن ملکات بسیاری پیدا شده و رذائل بی شماری فراهم آمده این است که به هر فجوری دسترسی پیدا کند مضایقه نکند، و هر مالی از هر راهی به دستش می آید از آن روبرگردان نباشد، و هر چه مطابق با میل او است مرتکب شود، و اگر چه مستلزم هر امر فاسدی گردد.

و منافع غضب که ملکه نفس شد و از آن ملکات و رذائل دیگر پیدا شد آن است که به هر کس دستش رسید با قهر و غلبه ظلم کند، و هر کس با او مختصر مقاومتی کند هر چه بتواند با او بکند، و با اندک ناملایمی جنگ و غوغا به پا کند، و به هر وسیله شده مضار ناملايمات خود را از خود دور کند ولو منجر به هر فسادى در عالم هم بشود.

و همین طور منافع نفس صاحب واهمه شیطانیه که در آن این ملکه رسوخ پیدا کرده این است که با هر شیطننت و خدعه شده کار غضب و شهوت را راه بیندازد، و با هر نقشه باطله شده بر بندگان خدا ریاست کند، گرچه به بیچاره نمودن یک عائله باشد یا به بینوا نمودن یک شهر یا مملکت.

اینها منافعی است که این قوا دارند در صورتی که در تحت تصرف شیطان باشند. در صورتی که وقتی درست فکر کنید و ملاحظه حال این اشخاص را بنمایید، هر کس هر چه قوی هم باشد و هر قدر به آمال و آرزویش هم برسد، باز هزار یک آمالش را به دست نیاورده؛ بلکه در این عالم ممکن نیست آمال انسان اداره شود و هر کس به آرزویش برسد، برای این که این عالم دار مزاحمت است و مواد این عالم از اجرای اراده ما تعصی دارند، و میل و آرزوی ما نیز محدود به حدی نیست. مثلاً قوه شهویه در انسان طوری است که اگر زن های یک شهر - به فرض محال - به دست او بیاید، باز متوجه زن های شهر دیگر است. و اگر از یک مملکت نصیبش شد، متوجه مملکت دیگر است. و همیشه آنچه ندارد می خواهد. با این که اینها که گفته شد فرضی است محال و خیالی است خام، با وجود این تنور شهوت باز فروزان است و انسان به آرزوی خود نرسیده.

و همین‌طور قوه غضب در انسان طوری مخلوق است که اگر مالک‌الرقاب مطلق یک مملکت شود، متوجه مملکت دیگر می‌شود که آن را به دست نیاورده. بلکه هر چه به دستش بیاید، در او این قوه زیادت‌تر می‌شود. هر کس منکر است مراجعه به حال خود کند و به حال اهل این عالم از قبیل سلاطین و مأمولین و صاحبان قدرت و حشمت، آن وقت خود تصدیق ما را می‌کند.

پس انسان همیشه عاشق چیزی است که ندارد و به دست او نیست. و این فطرتی است که مشایخ عظام و حکمای بزرگ اسلام، خصوصاً استاد و شیخ ما در معارف الهیه، جناب عارف کامل، آقای آقا میرزا محمد علی شاه‌آبادی، روحی له الفداء، به آن کثیری از معارف الهیه را ثابت می‌فرمایند<sup>(۱)</sup> که آنها به مقصد ما مربوط نیست.

در هر حال وقتی که انسان فرضاً به مقاصد خود برسد، آیا استفاده او چند وقت است؟ آیا قوای جوانی تا چند وقت برقرار است؟ وقتی بهار عمر رو به خزان گذاشت، نشاط از دل و قوه از اعضا می‌رود؛ ذائقه از کار می‌افتد؛ طعم‌ها درست ادراک نمی‌شود؛ چشم و گوش و قوه لمس و قوای دیگر بی‌کاره می‌شوند؛ لذات به کلی ناقص یا نابود می‌شود. امراض مختلفه هجوم می‌آورد؛ جهاز هضم و جذب و دفع و جهاز تنفس کار خود را نمی‌تواند انجام دهد؛ جز آه سرد و دل پر درد و حسرت و ندامت چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند.

پس مدت استفاده انسان از این قوای جسمانی، از بعد از تمیز و فهم خوب و بد تا زمان افتادن قوا از کار یا ناقص شدن آنها، بیش از سی و چهار سال برای مردم قوی‌البنیه و صحیح و سالم نیست؛ آن هم در صورتی که به امراض و گرفتاری‌های دیگر که همه روزه می‌بینیم و غافل هستیم برنخورد.

من عجالاً برای جناب‌عالی فرض می‌کنم در عالم خیال - که مایه ندارد! - صد و پنجاه سال عمر و فراهم بودن تمام بساط شهوت و غضب و شیطننت، و فرض می‌کنم که هیچ

۱- ز.ک: رشحات البحار، کتاب الإنسان والقطرة، ص ۳۵، ۴۸، ۲۴۱ و ۲۵۳؛ شذرات المعارف، ص ۱۲۶، شذرة ششم.



ناملایمی هم برای شما پیش آمد نکند، و هیچ چیز بر خلاف مقصد شما نشود، آیا بعد از این مدت کم، که مثل باد می‌گذرد، عاقبت شما چیست؟ آیا از این لذات چه ذخیره‌ای کردید برای زندگی همیشگی خود، برای روز بیچارگی و روز فقر و تنهایی خود، برای برزخ و قیامت خود، برای ملاقات ملائکه خدا و اولیاء خدا و انبیاء او؟ جز یک اعمال قبیحه منکره که صورت آنها را در برزخ و قیامت به شما تحویل می‌دهند، که صورت آنها را جز خداوند - تبارک و تعالی - کس دیگر نمی‌داند چیست.

تمام آتش دوزخ و عذاب قبر و قیامت و غیر آنها را که شنیدی و قیاس کردی به آتش دنیا و عذاب دنیا، اشتباه فهمیدی؛ بد قیاس کردی. آتش این عالم یک امر عرضی سردی است. عذاب این عالم خیلی سهل و آسان است؛ ادراک تو در این عالم ناقص و کوتاه است. همه آتش‌های این عالم را جمع کنند روح انسان را نمی‌تواند بسوزاند؛ آن‌جا آتش علاوه بر این که جسم را می‌سوزاند روح را می‌سوزاند، قلب را ذوب می‌کند، فواید را محترق می‌نماید. تمام اینها را که شنیدی و آنچه تاکنون از هر که شنیدی جهنم اعمال تو است که در آن‌جا حاضر می‌بینی که خدای تعالی می‌فرماید: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»<sup>(۱)</sup>. یعنی «یافتند آنچه کرده بودند حاضر». این‌جا مال یتیم خوردی لذت بردی، خدا می‌داند آن صورتی که در آن عالم از آن در جهنم می‌بینی و آن ذلتی که در آن‌جا نصیب تو است چیست؟ این‌جا بد گفتی به مردم، قلب مردم را سوزانیدی، این سوزش قلب عباد خدا را خدا می‌داند چه عذابی دارد در آن دنیا؛ وقتی که دیدی می‌فهمی چه عذابی خودت برای خودت تهیه کردی. وقتی غیبت کردی، صورت ملکوتی او برای تو تهیه شد، به تو رد می‌شود؛ با او محشوری و خواهی عذاب آن را چشید. اینها جهنم اعمال که جهنم سهل و آسان و سرد و گوارا و مال کسانی است که اهل معصیت هستند؛ ولی برای اشخاصی که ملکه فاسده و رذیله باطله پیدا کردند؛ از قبیل ملکه طمع، حرص، جحود، جدال، شره، حب مال و جاه و دنیا و سایر ملکات پست، جهنمی است که نمی‌شود تصور کرد؛ صورت‌هایی است که در قلب من و تو خور نمی‌کند که

از باطن خودِ نفس، ظهور می‌کند که اهل آن جهنم از عذاب آنها گریزان و به وحشت هستند.

در بعضی از روایات موثقه است که در جهنم یک وادی است از برای متکبران که او را «سَقَر» می‌گویند؛ شکایت کرد به خدای تعالی از شدت گرمی و حرارت و خواست از خدای تعالی که اذن دهد او را نفس بکشد؛ پس از اذن، نفسی کشید که جهنم محترق گردید<sup>(۱)</sup>.

گاهی این ملکات اسباب می‌شود که انسان را مخلّد در جهنم می‌کند، زیرا که ایمان را از انسان می‌گیرند؛ مثل حسد که در روایات صحیحه ماست که ایمان را حسد می‌خورد، همان‌طور که آتش هیزم را می‌خورد<sup>(۲)</sup>. و مثل حبّ دنیا و شرف و مال که در روایات صحیحه است که دو گرگ اگر در گله بی‌شبان رها شود، یکی از آنها در اول گله و یکی در آخرش، زودتر آنها را هلاک نمی‌کنند از حبّ شرف و حبّ دنیا که دین مؤمن را از او می‌گیرد<sup>(۳)</sup>.

خدا نکند عاقبت معاصی منتهی بشود به ملکات و اخلاق ظلمانی زشت، و آنها منتهی شود به رفتن ایمان و مردن انسان با حال کفر، که جهنم کافر و جهنم عقاید باطله از آن دو جهنم به مراتب سخت‌تر و سوزان‌تر و ظلمانی‌تر است.

ای عزیز، در علوم عالیه ثابت شده است<sup>(۴)</sup> که مراتب اشتداد غیر متناهی است. هر چه تو تصور کنی و تمام عقول تصور کنند شدت عذاب را، از آن شدیدتر هم ممکن

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ: «سَقَر»، شَكَاَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَنْتَفِسَ، فَتَنْفَسَ فَأَخْرَقَ جَهَنَّمَ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۱۰، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكبير»، حدیث ۱۰)

۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْخَطْبَ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۰۶، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الحسد»، حدیث ۲)

۳- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَا ذُنُوبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوَّلِهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا بِأَشْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۱۵، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص عليها»، حدیث ۲ و ۳)

۴- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۸۳ و ۸۶؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۷۰.



است. اگر برهان حکما را ندیدی یا کشف اهل ریاضت را باور نداری، تو که بحمدالله مؤمنی، انبیا - صلوات الله علیهم - را صادق می‌دانی، تو که اخبار وارده در کتب معتبره ما را، که همه علمای امامیه قبول دارند، درست می‌دانی، تو که ادعیه و مناجات وارده از ائمه معصومین - سلام الله علیهم - را صحیح می‌دانی، تو که مناجات مولای متقیان، امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - را دیدی، تو که مناجات سید الساجدین - علیه السلام - را در دعای ابو حمزه دیدی، قدری تأمل کن در مضمون آنها؛ قدری تفکر نما در فقرات آنها. لازم نیست یک دعای طولانی را یک دفعه با عجله و شتاب بخوانی و تفکر در معانیش نکنی، بنده و شما حال سید سجّاد - علیه السلام - را نداریم که آن دعای مفصل را با حال بخوانیم، شبی یک ربع آن را، یک ثُلُثِ آن را، با حال بخوان و تفکر کن در فقراتش شاید صاحب حال شوی.

از همه گذشته، قدری تفکر در قرآن کن ببین چه عذابی را وعده کرده که اهل جهنم از مالک می‌خواهند که آنها را بکشد؛ هیئات! که مرگ در کار نیست<sup>(۱)</sup>.

ببین خدای تعالی می‌فرماید: «يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>. آیا این چه حسرتی است که خدای تعالی با آن عظمت با این تعبیر ذکر می‌فرماید.

تدبر کن در آیه شریفه قرآن؛ بی‌تأمل و تدبر از آن مگذر: «يَوْمَ تَرَوْنها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ»<sup>(۳)</sup>. وصف روز قیامت را می‌کند می‌فرماید: «روزی که فراموش می‌کند هر شیردهی از آنچه شیر می‌دهد؛ و می‌اندازد هر آبستنی بچه خود را؛ و می‌بینی مردم را مست، با این که آنها مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است».

درست تفکر کن عزیزم، قرآن - نعوذ بالله - کتاب قصّه نیست؛ شوخی با شما نمی‌کند؛ ببین چه می‌فرماید؟ این چه عذابی است که عزیزها را از یاد می‌برد، حامله را

۱ - الزخرف (۴۳): ۷۷.

۲ - افسوس بر کوناهای ما در حق خداوند! (الزمر (۳۹): ۵۶)

۳ - الحج (۲۲): ۲.

بی بار می کند. آیا چه عذابی است که خداوند تبارک و تعالی با آن عظمت او را وصف می کند به «شدّت» و جای دیگر به «عظمت». چیزی را که خدای تبارک و تعالی که عظمت او حدّ و حصر ندارد و عزّت و سلطنت او منتها ندارد توصیف به شدّت و عظمت کند آیا چه خواهد بود؟ خدا می داند عقل من و تو و فکر همه بشر از تصورش عاجز است. اگر مراجعه به اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت کنی و تأمل در آنها نمایی، می فهمی که قضیه عذاب آن عالم غیر از این عذاب هایی است که فکر کردی. قیاس به عذاب این عالم کردن قیاس باطل غلطی است.

من برای تو یک حدیث شریف از شیخ جلیل القدر، صدوق طایفه، نقل می کنم که بدانی مطلب چیست، مصیبت چقدر است؛ با این که این حدیث راجع به جهنّم اعمال است که سردتر از همه جهنّم هاست. اولاً: باید بدانی که شیخ صدوق، که این حدیث از اوست، کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می کنند و او را به جلالت قدر می شناسند. آن بزرگوار کسی است که به دعای امام - علیه السلام - متولّد شده<sup>(۱)</sup>. آن کسی است که مورد لطف امام زمان - علیه السلام و عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ - بوده؛ و نویسند به طریق های عدیده از بزرگان علماء امامیه - علیهم رضوان الله - متصل به شیخ صدوق حدیث را نقل می کند، و مشایخ بین ما و صدوق همه از بزرگان و ثقات اصحاب اند. پس اگر از اهل ایمانی باید به این حدیث عقیده مند باشی:

رَوَى الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدًا إِذْ أَتَاهُ جَبْرَائِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَائِيلُ مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَكَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَإِنَّمَا وَضِعَتْ مَنَافِخُ جَهَنَّمَ الْيَوْمَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَمَا مَنَافِخُ جَهَنَّمَ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِالنَّارِ فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى احْمَرَّتْ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى ابْيَضَّتْ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَأَوْقَدَ عَلَيْهَا أَلْفَ عَامٍ حَتَّى

۱- ر.ک: کمال الدین، ص ۵۰۲، حدیث ۳۱؛ رجال النجاشی، ص ۲۶۱؛ الفوائد الرجالية، بحر العلوم، ج ۳،



اَسْوَدَّتْ، وَهِيَ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ. فَلَوْ أَنَّ حَلَقَةً مِنَ السُّلْسِلَةِ الَّتِي طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً وَضِعَتْ عَلَى الدُّنْيَا، لَذَابَتْ الدُّنْيَا مِنْ حَرِّهَا، وَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنَ الزَّقُّومِ وَالضَّرِيعِ قَطَرَتْ فِي شَرَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، مَاتَ أَهْلُ الدُّنْيَا مِنْ نَتْنِهَا. قَالَ: فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَبَكَى جِبْرِئِيلُ؛ فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمَا مَلَكًا، فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكُمَا يُقَرِّبُكُمَا السَّلَامَ وَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ أَمْتُّكُمَا مِنْ أَنْ تُذْنِبَا ذَنْبًا أَعَذَّبُكُمَا عَلَيْهِ»<sup>(۱)</sup> انتهى.

حاصل ترجمه حدیث شریف این است که «در بین این که روزی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نشسته بود جبرئیل آمد در خدمتش، در صورتی که افسرده و محزون بود و رنگش متغیر بود. پیغمبر فرمود: "ای جبرئیل چرا تو را افسرده و محزون می بینم؟" گفت: "ای محمد - صلی الله علیه و آله - چرا چنین نباشم در صورتی که امروز گذاشته شد دَم های جهنم". پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: "چه چیز است دَم های جهنم؟" عرض کرد: "همانا خدای تعالی امر فرمود به آتش، برافروخته شد هزار سال تا سرخ شد. بعد از آن امر فرمود به آن، افروخته شد هزار سال تا سفید شد. پس از آن امر فرمود به آن، افروخته شد هزار سال تا سیاه شد و آن سیاه و تاریک است. پس اگر یک حلقه از زنجیری که بلندی آن هفتاد ذراع است گذاشته شود بر دنیا، هر آینه آب می شود دنیا از حرارت آن. و اگر قطره ای از زَقُوم و ضَرِیع آن بچکد در آب های اهل دنیا، همه می میرند از گند آن." پس گریه کرد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و جبرئیل گریان شد. پس خدای تعالی فرستاد به سوی آنها فرشته [ای]. عرض کرد: "خدای شما سلام می رساند به شما و می فرماید من ایمن کردم شما دو تن را از این که گناهی کنید که عذاب کنم شما را به واسطه آن".»

ای عزیز، امثال این حدیث شریف بسیار است؛ و وجود جهنم و عذاب الیم آن از ضروریات جمیع ادیان و واضحات برهان است، و اصحاب مکاشفه و ارباب قلوب در همین عالم نمونه آن را دیده اند. درست تصور و تدبّر کن در مضمون این حدیث کمرشکن، آیا اگر احتمال صحت هم بدهی، نباید مثل دیوانه ها سر به بیابان بگذاری؟

چه شده که ما این قدر در خواب غفلت و جهالتیم؟ آیا ملکی مثل رسول الله و جبرئیل بر ما نازل شده و ما را از عذاب خدا ایمن کرده؟ با این که رسول خدا و اولیاء او تا آخر عمر هم از خوف خدا قرار نداشتند و خواب و خوراک نداشتند. ولی کارخانه خدا از خوف غش می کرد. علی بن الحسین - علیهما السلام - امام معصوم، گریه ها و زاری هایش و مناجات و عجز و ناله هایش دل را پاره پاره می کند. ما را چه شده که هیچ حیا نکرده در محضر ربوبیت این قدر هتک حرمت و نوامیس الهی را می کنیم؟ ای وای بر ما و بر غفلت ما! ای وای بر ما و بر شدت سكرات موت ما! ای وای بر حال ما در برزخ و سختی های آن، و در قیامت و ظلمت های آن! ای وای بر حال ما در جهنم و عذاب عقاب آن!

## فصل

### در معالجه مفاسد اخلاقیه

هان ای عزیز، از خواب بیدار شو. از غفلت تنبه پیدا کن و دامن همت به کمر زن، و تا وقت است فرصت را غنیمت بشمار، و تا عمر باقی است و قوای تو در تحت تصرف تو است و جوانی برقرار است و اخلاق فاسده بر تو غالب نشده و ملکات رذیله بر تو چیره نگردیده، چاره ای کن و دواپی برای رفع اخلاق فاسده و قبیحه پیدا کن و راهی برای اطفاء نائره شهوت و غضب پیدا نما.

بهترین علاج ها که علماء اخلاق و اهل سلوک از برای این مفاسد اخلاقی فرموده اند این است که هر یک از این ملکات زشت را که در خود می بینی، در نظر بگیری و برخلاف آن تا چندی مردانه قیام و اقدام کنی و همت بگماری بر خلاف نفس تا مدتی، و بر ضد خواهش آن رذیله رفتار کنی و از خدای تعالی در هر حال توفیق طلب کنی که با تو اعانت کند در این مجاهده، مسلماً بعد از مدت قلیلی آن خلق زشت رفع شده و شیطان و جندش از این سنگر فرار کرده جنود رحمانی به جای آنها برقرار می شود.

مثلاً یکی از ذمایم اخلاق، که اسباب هلاکت انسان است و موجب فشار قبر است و



انسان را در دو دنیا معذب دارد، بدخُلُق با اهل خانه یا همسایگان یا هم‌شغل‌ها یا اهل بازار و محلّه است، که این زائیده غضب و شهوت است.

اگر انسان مجاهد مدّتی در صدد برآید که هر وقت ناملایمی پیش آمد می‌کند از برای او، و آتش غضب شعله‌ور می‌شود و بنای سوزاندن باطن را می‌گذارد و دعوت می‌کند او را بر ناسزا گفتن و بدگویی کردن، برخلاف نفس اقدام کرده عاقبت بد و نتیجه زشت این خلق را یاد بیاورد در عوض ملایمت به خرج بدهد و در باطن شیطان را لعن کند و به خدا از او پناه ببرد، من به شما قول می‌دهم که اگر چنین رفتاری کنید، بعد از چند مرتبه تکرار آن خُلُق به کُلّی عوض شده و خلق نیکو در باطن مملکت شما منزل می‌کند. ولی اگر مطابق میل نفس رفتار کنید، اولاً در همین عالم ممکن است شما را نیست و نابود کند. پناه می‌برم به خدای تعالی از غضب که می‌شود در یک آن، انسان را در دو دنیا هلاک کند؛ خدای نخواستہ موجب قتل نفسی بشود. ممکن است انسان در حال غضب به نوامیس الهیه ناسزا بگوید؛ چنانچه دیدیم مردم را در حال غضب که رده گفتند و مرتد شدند.

حکما فرموده‌اند که کشتی بی‌ناخدا که در موج‌های سخت دریا گرفتار شود به نجات نزدیک‌تر است از انسان در حال غضب<sup>(۱)</sup>.

یا اگر خدای نخواستہ اهل جدال و مراء در مباحثه علمیّه هستی - کما این که بعضی از ما طلبه‌ها گرفتار این سریره زشت هستیم - مدّتی برخلاف نفس اقدام کن. در مجالس رسمی که مشحون به علما و عوام است مباحثه که پیش آمد کرد دیدی طرف صحیح می‌گوید، معترف به اشتباه خودت بشو و تصدیق آن طرف را بکن. امید است در اندک زمانی رفع این رذیله شود.

خدا نکند که حرف بعضی از اهل علم و مدّعی مکاشفه درست باشد؛ می‌گوید: برای من در یکی از مکاشفات کشف شد که تخاصم اهل نار، که خدای تعالی اطلاع می‌دهد،

۱ - جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۸، و ابن مسکویه در تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق. این کلام را از بقراط نقل می‌کند، چنانچه در شرح حدیث هفتم خواهد آمد.

مجادله اهل علم و حدیث است<sup>(۱)</sup>. انسان اگر احتمال صحت هم بدهد، باید خیلی درصدد رفع این خصلت باشد.

رُوي عَنْ عِدَّةٍ مِنَ الْأَصْحَابِ أَنَّهُمْ قَالُوا: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَوْمًا وَنَحْنُ نَتَمَارَى فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدِّينِ، فَغَضِبَ غَضَبًا شَدِيدًا لَمْ يَغْضَبْ مِثْلَهُ. ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُسَارِي، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُسَارِيَ قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُسَارِيَ لَا أَشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنِّي زَعِيمٌ بِثَلَاثِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ: فِي رِيَاضِهَا وَأَوْسَطِهَا وَأَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَهُوَ صَادِقٌ، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْتَانِ الْمِرَاءَ»<sup>(۲)</sup>.

وَعَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا»<sup>(۳)</sup>.

احادیث در این باب بسیار است. چقدر زشت است که انسان به واسطه یک مغالبه جزئی، که هیچ ثمری و اثری ندارد، از شفاعت رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - محروم بماند؛ و مذاکره علم [را]، که افضل عبادات و طاعات است اگر با قصد صحیح باشد، به صورت اعظم معاصی درآورد و تالی عبادت او ثانش کند.

۱- ر.ک: الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- «از گروهی از اصحاب روایت شده است که گفتند: روزی پیامبر ﷺ بر ما وارد گشت و ما در حال مجادله با یکدیگر درباره مسأله‌ای دینی بودیم. پیامبر سخت در خشم شد چنانکه تا آن وقت وی را بدان حد خشمگین ندیده بودیم، سپس فرمودند: «پیشینیان شما را جدال و مراء هلاک کرد». آن گاه فرمود: «مجادله را ترک گوید چه مؤمن هرگز در بحث به ستیز نمی‌پردازد، مجادله را ترک گوید که مجادله‌گر زیان دیده است، مجادله را ترک گوید که من در روز قیامت از آنکه مناقشه کند، شفاعت نکنم، مجادله را ترک گوید که من آن را که ترک مجادله کند در حالی که حق با اوست سه خانه را در بهشت ضامن خواهم بود سه خانه در باغ‌های جنت و در میانه آن و بالاترین طبقه آن، مجادله را ترک کنید، زیرا پروردگارم بعد از پرستش بشان اولین چیزی که مرا از آن نهی فرمود «مراء» بود». (منیة المرید، ص ۳۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۳۸)

۳- از پیامبر نقل شده است: «ایمان در بنده به کمال نرسد تا آنکه مناقشه را ترک کند اگر چه حق با او باشد». (منیة المرید، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۳۸، حدیث ۵۳)



در هر حال، انسان باید یک یک از اخلاق قبیحه فاسده را در نظر گرفته به واسطه خلاف نفس از مملکت روح خود بیرون کند. وقتی غاصب بیرون رفت، صاحب‌خانه خودش می‌آید، محتاج به زحمت دیگری نیست، وعده‌خواهی نمی‌خواهد.

## فصل

### [ در ثمره مجاهده نفس در این مقام ]

چون که مجاهده نفس در این مقام به اتمام رسید و انسان موفق شد که جنود ابلیس را از این مملکت خارج کند و مملکتش را سکنای ملائکه الله و معبد عباد الله الصالحین قرار داد، کار سلوک الی الله آسان می‌شود و راه مستقیم انسانیت روشن و واضح می‌گردد، و ابواب برکات و جنات به روی او مفتوح می‌گردد، و ابواب جهنم و درکات آن به روی او بسته می‌گردد، و خدای تبارک و تعالی به نظر لطف و مرحمت به او نظر می‌کند و در سلک اهل ایمان منخرط می‌شود و از اهل سعادت و اصحاب یمین می‌شود، و راهی از باب معارف الهیه که غایت ایجاد خلق جن و انس است<sup>(۱)</sup> بر او باز می‌شود، و خدای تبارک و تعالی در آن راه پرخطر از او دستگیری می‌فرماید.

و ما می‌خواستیم اشاره به مقام سوم نفس و کیفیت مجاهده آن بنماییم و مکاید شیطان را در آن مقام نیز خاطر نشان کنیم، لیکن مقام را مناسب ندیدیم؛ این است که صرف نظر نموده از خدای تبارک و تعالی توفیق و تأیید می‌طلبیم که رساله مفرده‌ای در آن باب بنگارم.

۱- اشاره است به آیه مبارکه ۵۶ سوره الذاریات: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ «عبادت» در این آیه تفسیر به «معرفت» شده است. در حدیث منقول از امام حسین علیه السلام آمده است که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ...» «ای مردم، به درستی که خدای - عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ - بندگان را جز برای شناخت خود نیافریده است...» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹، باب ۹، حدیث ۱).

## حدیث دوم

### [ریا]

الحدیث الثانی: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ [ابن أبي عمير، عن] أَبِي الْمُغْزَا، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ، وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. ترجمه: «به سند مذکور، یزید بن خلیفه از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که فرمود: "هر ریایی شرک است. همانا کسی که کار کند برای مردم، می‌باشد ثواب او بر مردم؛ و کسی که عمل کند برای خدا، می‌باشد ثواب او بر خدا"».

### در معنی ریا و درجات آن

شرح: بدان که «ریا» عبارت از نشان دادن و وانمود کردن چیزی از اعمال حسنه یا خصال پسندیده یا عقاید حقّه است به مردم، برای منزلت پیدا کردن در قلوب آنها و اشتها پیدا کردن پیش آنها به خوبی و صحت و امانت و دیانت، بدون قصد صحیح الهی. و آن تحقق پیدا می‌کند در چند مقام:

**مقام اول:** و آن دارای دو درجه است: اول آن که اظهار عقاید حقّه و معارف الهیه کند برای این که اشتها به دیانت پیدا کند و منزلت در قلوب پیدا نماید. مثل این که بگوید: من کسی را جز خدا مؤثر در وجود نمی‌دانم. یا این که: من به غیر خدا توکل به کسی ندارم.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۲۹۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۱،

«أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۱۲، حدیث ۴.



یا بالکنایه و اشاره خود را معرفی کند به عقاید حقّه. و این طور دوم رایج تر است. مثلاً صحبت توکل یا رضای به قضای الهی پیش آمد می کند، شخص مرائی با یک آه یا یک سر تکان دادن خود را در سلک آن جمعیت محسوب می دارد.

درجه دوم آن که عقاید باطله را از خود دور کند و نفس خود را از آن تزکیه کند به قصد جاه و منزلت در قلوب، چه به صراحت لهجه باشد یا به اشاره و کنایه.

مقام دوم: و در آن نیز دو مرتبه است: یکی آن که اظهار خصال حمیده و ملکات فاضله نماید.

و یکی تبرّی از مقابلات آنها نماید و تزکیه نفس کند بدان غرض که معلوم شد. مقام سوم: که ریای معروف پیش فقها - رضوان الله علیهم - است، دارای همین دو درجه است: یکی آن که اتیان به عمل و عبادت شرعی کند یا اتیان به راجحات عقلی نماید به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب؛ چه آن که ذات عمل را به قصد ریا کند، یا کیفیت، یا شرط، یا جزء آن را، به طوری که در کتب فقهیه متعرض اند<sup>(۱)</sup>.

دیگر آن که ترک عملی کند به همان مقصود، و ما در این اوراق شرح بعضی از مفاسد هر یک از این سه مقام را بیان می کنیم، و آنچه به نظر می رسد از برای علاج آن، اشاره می نماییم به طریق اختصار.

## مقام اوّل

### [ریا در عقاید]

در آن چند فصل است:

### فصل: [ریا در عقاید بدترین نوع ریا]

بدان که ریا در اصول عقاید و معارف الهیه از جمیع اقسام ریایا سخت تر و عاقبتش از همه بدتر و ظلمتش از تمام ریایا بیشتر و بالاتر است. صاحب این ریا اگر در واقع

۱- ر.ک: جواهر الکلام، ج ۲، ص ۹۶، و ج ۹، ص ۱۸۷؛ العروة الوثقی، ج ۱، ص ۴۳۲، و ج ۲، ص ۴۴۱؛  
تحریر الوسيلة، ج ۱، ص ۳۴ و ۱۶۹.

معتقد به آن امری که ارائه می‌دهد نباشد، از جمله منافقین است که مخد در نار و هلاک ابدی از برای اوست، و عذابش اشدّ عذاب‌هاست. و اگر معتقد باشد ولی برای این که در قلوب مردم رتبه و منزلت پیدا کند اظهار می‌کند، این شخص گرچه منافق نیست ولی این ریا باعث می‌شود که نور ایمان از قلب او برود، و ظلمت کفر به جای آن در قلب وارد شود؛ زیرا که این شخص گرچه در اول امر مشرک است به شرک خفی، زیرا که معارف الهیه و عقاید حقّه را که خالص باید باشد از برای خدا - و صاحب آن، ذات مقدّس حضرت حق است - به مردم تحویل داده و غیر را در آن شرکت داده و شیطان را در آن متصرّف نموده و این عمل قلبی از برای خدا نبوده - ما در یکی از فصول<sup>(۱)</sup> بیان می‌کنیم که ایمان از اعمال قلبیه است نه مجرد علم؛ کما این که در این حدیث شریف می‌فرماید: «هر ریایی شرک است» - ولیکن این فجیعۀ موبقه و این سریره مظلّمه و این ملکه خبیثه بالاخره کار انسان را منجر می‌کند به این که خانه قلب مختصّ به غیر خدا شود، و کم کم ظلمت این رذیله اسباب می‌شود که انسان بی‌ایمان از دنیا برود؛ و این ایمان خیالی که دارد صورت بی‌معنا و جسد بی‌روح و پوست بی‌مغزی است و مورد قبول خدای تعالی نشود. کما این که اشاره به این فرموده در حدیثی که در کافی شریف از علی بن سالم نقل می‌کند: قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ، لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً»<sup>(۲)</sup>. یعنی راوی گفت: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرمود: خدای تعالی گفت: "من بهترین شریک هستم." کسی که با من شریک قرار دهد غیر مرا در کاری که کرده است، قبول نکنم او را مگر آن که برای من خالص باشد».

و معلوم است اعمال قلبیه در صورت خالص نبودن مورد توجه حق تعالی واقع نشود، و او را نپذیرد و به شریک دیگر واگذار فرماید، که آن شخصی است که برای نشان دادن به او عمل می‌شود، پس اعمال قلبیه مختص به آن شخص می‌شود، و از حد

۱ - مراد فصل بعدی «در بیان آن که علم غیر از ایمان است» می‌باشد.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۲۹۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۹.



شرک بیرون رفته به کفر محض وارد می‌شود. بلکه می‌توان گفت: این شخص نیز از جمله منافقین است، همان‌طور که شرکش خفی است، نفاقش نیز خفی است. بیچاره گمان کرده مؤمن است ولی مشرک است در اول امر، و در نتیجه منافق است، و عذاب منافقین را باید بچشد. و وای به حال کسی که کارش به نفاق منجر شود.

## فصل

### در بیان آن‌که علم غیر از ایمان است

بدان‌که «ایمان» غیر از علم به خدا و وحدت و سایر صفات کمالیه ثبوتیه و جلالیه و سلبیه، و علم به ملائکه و رسل و کتب و یوم قیامت است. چه بسا کسی دارای این علم باشد و مؤمن نباشد؛ شیطان عالم به تمام این مراتب به قدر من و شما هست و کافر است. بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست. باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد، به قلب خود نیز تسلیم آنها شود، و عمل قلبی را، که یک نحو تسلیم و خضوعی است و یک طور تقبل و زیر بار رفتن است، انجام دهد تا مؤمن گردد. و کمال ایمان «اطمینان» است. نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می‌شود. و تمام اینها غیر از علم است. ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بی‌فایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی‌تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده‌های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده شما نمی‌توانید با مرده، شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام، قلب تسلیم شده دیگر باکی از مرده نمی‌کند.

پس، معلوم شد که تسلیم، که حظ قلب است، غیر از علم است، که حظ عقل است. ممکن است انسان به برهان عقلی اثبات صانع تعالی و توحید او و یوم معاد و دیگر از

عقاید حقّه نماید، ولی این عقاید را ایمان نگویند و او را مؤمن حساب نکنند، و در جمله کفار یا منافقین یا مشرکین باشد. منتها امروز چشم دل شما بسته است و بصیرت ملکوتی ندارید، این چشم مُلکی ادراک نمی‌کند؛ وقتی کشف سریره شد و سلطنت حقّه الهیه بروز کرد و طبیعت خراب شد و حقیقت به پا گردید، ملتفت می‌شوید مؤمن به خدا نبودید، و این حکم عقل به ایمان مربوط نبود. تا لا إلهَ إِلَّا اللهُ با قلم عقل بر لوح صافی قلب نگاشته نشود، انسان مؤمن به وحدت خدا نیست. و وقتی این کلمه طیبه الهیه در قلب وارد شد، سلطنت قلب با خود حق تعالی می‌شود، و دیگر انسان کس دیگر را مؤثر در مملکت حق نمی‌داند و از کسی دیگر متوقع جاه و جلال نیست و منزلت و شهرت را پیش دیگران طالب نمی‌شود؛ پس قلب، ریاکار و سالوس نمی‌شود. پس، اگر در قلب، ریا دیدید، بدانید قلب شما تسلیم عقل نشده و ایمان در دل شما نور افکن نگردیده، و دیگری را اله و مؤثر عالم می‌دانید نه حق تعالی را، و شما در زمره منافقین یا مشرکین یا کفارید.



### دروخامت امر ریا

هان، ای شخص مُرائی که عقاید حقّه و معارف الهیه را به دست دشمن خدای تعالی، که شیطان است سپردی و مختصات حق تعالی را به دیگران دادی، و آن انواری که روشنی بخش روح و قلب و سرمایه نجات و سعادت ابدی و سرچشمه لقاء الهی و بذل جوار محبوب است مبدّل به ظلمات موحشه و شقاوت و هلاک ابدی و سرمایه بُعد از ساحت قدس محبوب و دوری از لقاء حضرت حق تعالی کردی، مُهیا باش از برای ظلمت‌هایی که نور در دنبال ندارند و تنگنایی که گشایشی ندارد و امراضی که شفاپذیر نیست؛ مردنی که حیات ندارد. آتشی که از باطن قلب ظهور کند و ملکوت نفس و ملک بدن را بسوزاند چنان سوزاندنی که خطور در قلب من و تو نکرده؛ چنانچه خدای تعالی خبر می‌دهد در کتاب مُنزل خود در آیه شریفه ﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ﴾ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى



الْأَفْئِدَةُ<sup>(۱)</sup>. از وصف آتشی که (آتش خدا) استیلای بر قلوب پیدا می‌کند و قلوب را می‌سوزاند. هیچ آتشی قلب سوزان نیست جز آتش الهی. اگر فطرت توحید از دست رفت، که فطرۃ الله است و به جای آن شرک و کفر جایگزین شد، دیگر شفاعت شافعین نصیب انسان نشود، و انسان مغلّد در عذاب است، آن هم چه عذابی؟ عذابی که از قهر الهی و غیرت ربوبی بروز کند.

پس ای عزیز، برای یک خیال باطل، یک محبوبیت جزئی بندگان ضعیف، یک توجه قلبی مردم بیچاره، خود را مورد سخط و غضب الهی قرار مده؛ و مفروش آن محبت‌های الهی، آن کرامت‌های غیرمتناهی، آن الطاف و مراحم ربوبیت را به یک محبوبیت پیش خلق که مورد هیچ اثری نیست و از او هیچ ثمری نبری جز ندامت و حسرت. وقتی دستت از این عالم کوتاه شد، که عالم کسب است، و عملت منقطع گردید، دیگر پشیمانی نتیجه ندارد و رجوع بی‌فایده است.

### فصل

## یک تنبه علمی برای قلع ماده ریا

ما در این جا تذکر می‌دهیم به چیزی که امید است برای این مرض قلبی مؤثر افتد در این مقام و مقامات دیگر. و آن چیزی است که مطابق برهان و مکاشفه و عیان و اخبار معصومین و کتاب خداست، و عقل شما هم تصدیق دارد. و آن این است که خدای تبارک و تعالی به واسطه احاطه قدرتش در جمیع موجودات و بسط سلطنتش در تمام کائنات و احاطه قیومیش به کافه ممکنات، تمام قلوب بندگان در تحت تصرف او و به ید قدرت و در قبضه سلطنت اوست، و کس دیگر را در قلوب بندگان بدون اذن قیومی و اجازه تکوینی او تصرفی نیست و نخواهد بود؛ خود صاحبان قلب نیز بی‌اذن و تصرف حق تعالی تصرف در قلوب خود ندارند. و بدین معنی اشاره و کنایه و صراحة در قرآن و اخبار اهل بیت - علیهم السلام - اخبار شده است. پس خدای تبارک و تعالی صاحب

قلب و متصرف در اوست، و شما که یک بنده ضعیف عاجز هستید نمی‌توانید تصرف در قلوب کنید بی‌تصرف حق، بلکه اراده او قاهر است بر اراده شما و همه موجودات؛ پس ریا و سالوس شما اگر برای جلب قلوب عباد است و جانب دل‌ها نگاه داشتن و منزلت و قدر در قلوب پیدا کردن و اشتها به خوبی یافتن است، این از تصرف شما به کلی خارج و در تحت تصرف حق است. خداوند قلوب و صاحب دل‌ها به هر کس می‌خواهد قلوب را متوجه می‌فرماید. بلکه ممکن است شما نتیجه به عکس بگیرید. دیدیم و شنیدیم اشخاص سالوس دورو که قلوب آنها پاک نبود، آخر کار رسوا شدند و آنچه می‌خواستند نتیجه بگیرند به عکس اتفاق افتاد؛ چنانچه به همین معنی اشاره فرموده در حدیث شریف کافی: عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: «الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، إِنَّمَا يَطْلُبُ تَرْكِيبَةَ النَّاسِ، يَشْتَهِي أَنْ يَسْمَعَ بِهِ النَّاسُ، فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ». ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا؛ وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتْ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا»<sup>(۱)</sup>.

یعنی راوی، که جرّاح مدائنی است، از امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: «پس کسی که امیدوار ملاقات پروردگار خویش است باید به جای آرد کار نیکو، و شریک نکند در عبادت پروردگارش کسی را» که فرمود امام صادق علیه السلام: «آن مردی که عمل می‌کند چیزی از ثواب را که خواهش نمی‌کند به آن کار ملاقات خدا را، فقط ملاحظه می‌کند پاکیزه شمردن مردم او را، میل دارد مردم بشنوند آنچه کرده، پس این کسی است که شریک قرار داده در عبادت پروردگارش». پس از آن فرمود: «هیچ بنده [ای] نیست که پنهان کند خوبی را، پس بگذرد روزگار بر او همیشه، تا آن که آشکار کند خدا از برای او نیکویی را؛ و هیچ بنده [ای] نیست که پنهان می‌کند شری را، پس بگذرد روزگار بر او همیشه، تا آشکارا کند خدا برای او شری را».



پس ای عزیز، نام نیک را از خداوند بخواه. قلوب مردم را از صاحب قلب خواهش کن با تو باشد. تو کار را برای خدا بکن، خداوند علاوه بر کرامت‌های اُخروی و نعمت‌های آن عالم در همین عالم هم به تو کرامت‌ها می‌کند، تو را محبوب می‌نماید، موقعیت تو را در قلوب زیاد می‌کند، تو را در دو دنیا سربلند می‌فرماید.

ولی اگر بتوانی با مجاهده و زحمت قلب خود را از این حب هم به کلی خالص نما، باطن را صفا ده تا عمل از این جهت خالص شود و قلب مستوجه حق گردد، روح بی‌آلایش شود، کدورت نفس برطرف گردد، حب و بغض مردم ضعیف، شهرت و اسم نزد بندگان ناچیز، چه فایده‌ای دارد. فرضاً فایده داشته باشد، یک فایده ناچیز جزئی چند روزه است. ممکن است این حب، عاقبت کار انسان را به ریا برساند و خدای نخواستہ آدم را مشرک و منافق و کافر کند، اگر در این عالم رسوا نشود، در آن عالم در محضر عدل ربوبی پیش بندگان صالح خدا و انبیاء عظام او و ملائکه مقربین رسوا شود؛ سرافکنده گردد؛ بیچاره شود. رسوایی آن روز را نمی‌دانی چه رسوایی است. سرشکسته در آن محضر را خدا می‌داند چه ظلمت‌ها دنبال دارد. آن روز است که به فرموده حق تعالی کافر می‌گوید: «ای کاش خاک بودم»<sup>(۱)</sup>. و دیگر فایده ندارد.

ای بیچاره، تو به واسطه یک محبت جزئی، یک شهرت بی‌فایده پیش بندگان، از آن کرامت‌ها گذشتی؛ رضای خدا را از دست دادی؛ خود را مورد غضب خدای تعالی نمودی. اعمالی را که باید به آنها دار کرامت تهیه کنی، زندگانی ابدی و فرحناکی همیشگی فراهم کنی و به واسطه آنها در اعلیٰ علین بهشت قرارگیری، مبدل کردی به ظلمات شرک و نفاق؛ و برای خود حسرت و ندامت و عذاب‌های شدید تهیه نمودی، و خود را سَجینی نمودی؛ چنانچه در حدیث شریف کافی می‌فرماید حضرت امام صادق - علیه السلام - که پیغمبر فرمود که «همانا فرشته بالا می‌برد کار بنده را با فرحناکی.

۱ - اشاره است به آیه ﴿يَوْمَ يُنظَرُ الْمُمرءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرَاباً﴾؛ «روزی که شخص به

آنچه پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: ای کاش خاک می‌بودم». (النبا (۷۸): ۴۰)

پس چون کارهای نیکوی او را بالا برد، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: "قرار بدهید این اعمال را در سجّین. همانا این شخص در این اعمال فقط مرا نخواست است" <sup>(۱)</sup>. من و تو با این حال نمی‌توانیم سجّین را تصور کنیم، و دیوان عمل فُجّار را بفهمیم، و صورت این اعمال [را] که در سجّین است ببینیم. یک وقت حقیقت امر را می‌بینیم که دیگر دستمان کوتاه [است] و چاره منقطع.

ای عزیز، بیدار شو و غفلت و مستی را از خود دور کن؛ و در میزان عقل بسنج اعمال خود را قبل از آن‌که در آن عالم میزان کنند؛ و حساب خود را بکش قبل از آن‌که از تو حساب کشند، و آینه دل را از شرک و نفاق و دورویی پاک کن؛ و مگذار زنگار شرک و کفر او را طوری بگیرد که به آتش‌های آن عالم پاک نگردد؛ نگذار نور فطرت مبدل به ظلمت کفر شود؛ نگذار ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ <sup>(۲)</sup> ضایع گردد. این قدر خیانت مکن بر این امانت الهی! پاک کن آینه قلب را تا نور جمال حق در او جلوه کند، و تو را از عالم و هر چه در اوست بی‌نیاز کند؛ و آتش محبت الهی در قلب افروخته شده تمام محبت‌ها را بسوزاند که همه عالم را به یک لحظه آن ندهی، و چنان لذتی ببری از یاد خدا و ذکر آن که تمام لذات حیوانی را بازیچه بدانی.

اگر اهل این مقام هم نیستی و این معانی در نظرت عجیب می‌آید، نعمت‌های الهی را در عالم دیگر که قرآن مجید و اخبار معصومین از آنها اطلاع داده‌اند از دست مده؛ به واسطه جلب قلوب مخلوق برای شهرت چند روزه موهوم، آن همه ثواب‌ها را ضایع مکن؛ از آن همه کرامات خود را محروم مکن؛ سعادت ابدی را به شقاوت همیشگی مفروش.

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ الْمَلَكَ لَيُصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجاً بِهِ، فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اجْعَلُوهَا فِي سَجِّينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِلَهَ إِلَّا أَنَا» (الكافي، ج ۲، ص ۲۹۴، «كتاب الإیمان والكفر»، «باب الریاء»، حدیث ۷)

۲- «فَطَرَتِ خَدَائِي أَنْ أَسْتَ أَنْ خَدَاوَنَدَ خَلْقَ رَا بَرَّ أَنْ أَفْرِيْدَهْ أَسْتَ». (الروم (۳۰): (۳۰))



## فصل

### در دعوت به اخلاص است

بدان که مالک الملوک حقیقی و ولی نعمت واقعی، که این همه کرامات به ما کرده و این همه تهیه‌ها برای ما دیده از قبل از آمدن ما در این عالم، از غذای لطیف دارای مواد صالحه مناسبه با معده ضعیف ما و مربی و خدمتگزار با حبّ جبلّی ذاتی که خدمتش بی منت باشد و محیط و هوای مناسب و سایر نعم و آلاء ظاهره و باطنه، و این همه تهیه‌ها دیده در عالم آخرت و برزخ برای ما قبل از رفتن در آنجا، و از ما خواسته است که این قلب را برای من یا برای کرامت من خالص کن تا برای خودت نتیجه دهد، خودت فایده ببری، باز ما گوش ندهیم و نافرمانی کنیم و برخلاف رضای او قدم زنیم، چه ظلم بزرگی کردیم و با چه مالک الملوک سستیزه نمودیم که نتیجه‌اش ظلم به خود ماست و به سلطنت او لطمه‌ای وارد نمی‌شود، از تحت سلطنت و سلطه او خارج نمی‌شویم، مشرک باشیم یا موحد فرقی برای او نکند؛ عارف بالله یا متقی زکّی النفس باشیم برای خود هستیم؛ کافر و مشرک باشیم به خود ضرر زدیم: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»<sup>(۱)</sup>؛ «همانا خدای بی‌نیاز است از همه مخلوقات». احتیاجی به عبادت ما، به اخلاص ما، به بندگی ما ندارد؛ نافرمانی و شرک و دورویی ما به مملکت او لطمه‌ای وارد نمی‌کند. لیکن چون «ارحم الراحمین» است، رحمت واسعه و حکمت بالغه‌اش اقتضا می‌کند که طرق هدایت و راه خیر و شر و زشت و زیبا را به ما بنمایاند، و پرتگاه‌های راه انسانیت و لغزشگاه‌های طریق سعادت را به ما ارائه دهد. خدای تعالی در این هدایت و راهنمایی، بلکه در این عبادت‌ها و اخلاص‌ها و بندگی‌ها، بر ما منت‌های عظیم جسیم دارد که تا چشم بصیرت و دیده برزخی واقع بین باز نشود نمی‌توانیم بفهمیم. و مادامی که در این عالم تنگ و تاریک و ظلمتکده طبیعت هستیم و دچار سلسله‌های زمان و حبس تاریک امتداد مکانیم، ادراک منت‌های بزرگ خدا را نمی‌کنیم، و نعمت‌های خداوند را در همین

اخلاص و عبادت و در آن راهنمایی و هدایت تصور نمی‌نماییم.

مبادا گمان کنی که ما منت داریم بر انبیاء معظم یا اولیاء مکرم خدا، یا بر علماء امت، که راهنمای سعادت و خلاصی ما هستند و ما را از جهل و ظلمت و بدبختی نجات دادند و به عالم نور و سرور و بهجت و عظمت دعوت کردند، و آن همه تحمل مشقتها و زحمت‌ها نمودند و می‌کنند برای تربیت ما و برای نجات ما از آن ظلمت‌هایی که لازمه اعتقادات باطله و جهل‌های مرکب است، و از آن فشارها و عذاب‌هایی که صورت ملکات و اخلاق رذیله است، و از آن صورت‌های موحشه مدهشه که ملکوت اعمال و افعال قبیحه ماست، و برای رسیدن ما به آن نورها و بهجت‌ها و سرورها و راحتی و خوشی‌ها و حور و قصور که نمی‌توانیم تصور آنها را بکنیم.

و این عالم ملک به همه عظمت که دارد تنگ‌تر از آن است که یکی از حله‌های بهشتی را در او بیاورند، و این چشم‌های ما طاقت دیدن یک تار موی حور العین را ندارد، که تمام اینها صورت ملکوتی آن عقاید و اخلاق و اعمالی است که انبیاء عظام، خصوصاً صاحب کشف کلی و دستور جامع، خاتم پیغمبران - صلی الله علیه و آله و علیهم - آنها را به وحی الهی درک فرموده و دیده و شنیده و ما را بدان‌ها دعوت فرموده‌اند، و ما بیچاره‌ها مثل اطفالی که از حکم عقلا سرپیچند، بلکه عقلا را تخطئه می‌کنند، همیشه با آنها در مقام ستیزه و جنگ و جدال برآمدم، و آن نفوس زکیه مطمئنه و ارواح طیبه طاهره به واسطه شفقت و رحمتی که بر بندگان خدا داشتند هیچ‌گاه از دعوت خویش به واسطه نادانی ما کوتاهی نفرمودند و با زور و زر ما را به سوی بهشت و سعادت کشیدند، بدون این‌که اجر و مزدی از ما بخواهند. آن وقت هم که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منحصر می‌کنند اجر خود را به «مودت ذوی القربی»<sup>(۱)</sup>، صورت این مودت و محبت در عالم دیگر برای ما شاید از همه صور نورانی‌تر باشد، آن هم برای خود ماست و رسیدن ما به سعادت و رحمت. پس مزد رسالت عاید خود ما شد و ما از آن

۱ - اشاره است به آیه مبارکه «قُلْ لَا أَشْتَلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» : «بگو (ای پیامبر) من از شما اجر (رسالت) نمی‌خواهم جز آن‌که به خویشانم محبت کنید». (الشوری (۴۲): ۲۳)



بهره‌مند گردیدیم؛ ما بیچاره‌ها چه منتی بر آنها داریم؛ اخلاص و ارادت ما برای آنها چه نفعی دارد؛ شما و ما بر علماء امت چه منتی داریم؟ از آن شخص مسأله‌گو گرفته تا آن نبی مکرم، تا ذات مقدس حق - جَلَّ جَلالُه - هر کس به مرتبه و مقام خود که راه هدایت را به ما نشان می‌دهند، بر ما منت‌ها دارند که جزای آنها را در این عالم نمی‌توانیم بدهیم؛ این عالم لایق جزای آنها نیست: **فَلِلَّهِ وَلِرسُولِهِ وَلِأُولِيائِهِ الْمِنَّةُ**. چنانچه خدای تعالی می‌فرماید: **﴿قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُم أَنْ هَدَيْكُمْ لِلإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾** \* **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**<sup>(۱)</sup>. یعنی: «بگو به آنها که به تو منت گذاشتند به اسلام خود، و گفتند ما اسلام آوردیم بی‌جنگ: "منت نگذارید بر من به اسلام خود، بلکه خدا منت می‌گذارد بر شما به هدایت کردن شما را به ایمان که مدعی آن هستید، اگر شما راستگو هستید در این ادعا؛ همانا خدا می‌داند پنهانی‌های آسمان‌ها و زمین را، و خدا بیناست به آنچه می‌کنید».

پس، اگر ما صادق باشیم در دعوی ایمان، خداوند در همین ایمان هم بر ما منت دارد. خداوند بصیر به عالم غیب است و می‌داند صور اعمال ما و صورت ایمان و اسلام ما در عالم غیب چیست. ما بیچاره‌ها چون اطلاع از حقیقت نداریم، از مسأله‌گو کسب علم می‌کنیم و به او منت می‌گذاریم، تقلید عالم می‌کنیم، منت می‌گذاریم؛ نماز جماعت به عالم می‌خوانیم، به او منت می‌گذاریم، با این‌که آنها بر ما منت دارند و خود ما خبر نداریم، بلکه این منت‌ها اعمال ما را واژگون می‌نماید و در سجین کشیده آنها را به باد فنا می‌دهد.

## مقام دوم ریا در اخلاق و ملکات باطنی

و در آن دو فصل است:

### فصل اول: [میزان در ریاضت‌های باطل و شرعی]

بدان که ریا در این مقام گرچه به شدت مقام اول نیست، ولی بعد از تنبّه به یک مطلب ممکن است کار مُرائی در این مقام نیز منجر شود به جائی که در نتیجه با مرائی در آن مقام یکی گردد.

ما در شرح حدیث سابق بیان کردیم که از برای انسان در عالم ملکوت صورت‌هایی ممکن است باشد غیر از صورت انسانی، و آن صورت‌ها تابع ملکوت نفس و ملکات آن است. اگر شما دارای ملکات فاضله انسانی باشید، در وقتی آن ملکات صورت شما را انسانی می‌کند که با آن ملکات بدون این که از طریق اعتدال خارج شده باشند محشور گردید، بلکه ملکات در صورتی فاضله است که نفس اماره در آن تصرف نکند و در تشکیل آن، قدم نفس دخیل نباشد. بلکه شیخ استاد ما - دام ظلّه - می‌فرمودند: میزان در ریاضت باطل و ریاضت شرعی صحیح، قدم نفس و قدم حق است. اگر سالک به قدم نفس حرکت کرد و ریاضت او برای پیدایش قوای نفس و قدرت و سلطنت آن باشد، ریاضت باطل و سلوک آن منجر به سوء عاقبت می‌باشد. و دعوی‌های باطله نوعاً از همین اشخاص بروز می‌کند. و اگر سالک به قدم حق سلوک کرد و خداجو شد، ریاضت او حق و شرعی است، و حق تعالی از او دستگیری می‌کند به نصّ آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾<sup>(۱)</sup>. «کسی که مجاهده کند در راه ما، هر آینه هدایت می‌کنیم او را [به] راه‌های خود». پس کارش به سعادت منجر شده خودی از او افتد و خودنمایی از او دور گردد.



و معلوم است کسی که اخلاق حسنه خود و ملکات فاضله نفس را به چشم مردم بکشد و ارائه به مردم بدهد، قدمش قدم نفس است؛ و خودبین و خودخواه و خودپرست است؛ و با خودبینی، خداخواهی و خدابینی، خیالی است خام و امری است باطل و محال. مادامی که مملکت وجود شما از حب نفس و حب جاه و جلال و شهرت و ریاست به بندگان خدا پر است، نمی‌توان ملکات شما را ملکات فاضله دانست و اخلاق شما را اخلاق الهی شمرد. کارکن در مملکت شما شیطان است، و ملکوت و باطن شما صورت انسان نیست. و پس از گشودن چشم برزخ ملکوتی خود را به صورت غیر انسان، مثل یکی از شیاطین مثلاً، می‌بینید. و حصول معارف الهیه و توحید صحیح از برای همچو قلبی که منزلگاه شیطان است محال است. و تا ملکوت شما ملکوت انسانی نباشد و قلب شما از این اعوجاج‌ها و خودخواهی‌ها پاک نباشد، منزل حق تعالی نباشد. در حدیث قدسی است که می‌فرماید: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي، بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»<sup>(۱)</sup>. هیچ موجودی آینه جمال محبوب نیست، مگر قلب مؤمن. متصرف در قلب مؤمن، حق است نه نفس. کارکن در وجود او محبوب است. قلب مؤمن، خودسر نیست، هرزه گرد نیست: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِضْبَعِي الرَّحْمَنِ، يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ»<sup>(۲)</sup>. دست حق در مملکت قلب او متصرف است، تقلیب و تقلب قلب او با خود حق تعالی است. ای بیچاره، تو که عابد نفسی و متصرف در قلب تو شیطان و جهل است و دست تصرف حق را از قلب خود منقطع کردی، چه ایمانی داری که مورد تجلی حق و سلطنت مطلق گردی؟ پس، بدان تا بدین حال هستی و این رذیله «خودنمایی» در تو است، تو کافر بالله هستی و در سلک منافقین محسوب می‌شوی، گرچه به خیال خود مسلمی و مؤمن به خدایی.

۱- من در آسمان و زمین نگنجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین،

ج ۴، ص ۱۶۷؛ ر.ک: عوالي اللآلی، ج ۴، ص ۷، حدیث ۷؛ جامع الأسرار، ص ۵۵۷)

۲- هادی المضلین، سبزواری، ص ۱۵؛ و ر.ک: مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۵۴؛ المبدأ والمعاد، ص ۴۸۵؛

المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۶.

## فصل دوم

### [ستاریت حق و غیور بودن او]

پس ای عزیز، بیدار شو و پنبه غفلت را از گوش برون کن و خواب غفلت را بر چشم خود حرام نما؛ و بدان که تو را خدای تعالی برای خود آفریده؛ چنانچه در حدیث قدسی می‌فرماید: «يَا بَنَ آدَمَ خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَخَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»<sup>(۱)</sup>. یعنی «ای پسر آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم». و قلب تو را منزلگاه خود قرار داده. تو و قلب تو یکی از نوامیس الهیه هستید؛ حق تعالی غیور است نسبت به ناموس خود؛ این قدر پرده‌داری مکن به ناموس حق تعالی؛ دست درازی را روا مدار. بترس از غیرت حق تعالی که تو را در این عالم همچنان رسوا کند که هر چه خواهی اصلاح کنی نتوانی. تو در ملکوت خود در حضور حضرات ملائکه و انبیاء عظام پرده ناموس الهی را پاره می‌کنی، و اخلاق فاضله را، که به واسطه آنها اولیا تشبّه به حق پیدا می‌کنند، تسلیم غیر حق می‌کنی و قلب خود را به دشمن حق می‌دهی و شرک می‌ورزی در باطن ملکوت خود؛ بترس از آن که حق تعالی علاوه بر آن که ناموس ملکوت تو را پاره کند و تو را پیش انبیاء عظام و ملائکه مقربین مفتضح و رسوا کند، در همین عالم تو را مفتضح کند و مبتلا کند به فضیحتی که جبران‌پذیر نباشد و پاره شدن عصمتی که وصله بردار نباشد. حق تعالی «ستار» است ولی «غیور» هم هست؛ «ارحم الراحمین» است ولی «اشدّ المعاقبین» هم هست. ستر می‌فرماید تا وقتی از حد نگذرد. ممکن است خدای نخواستہ این کار بزرگ و این رسوایی ناهنجار غیرت را بر ستر غلبه دهد، چنانچه در حدیث شریف شنیدی<sup>(۲)</sup>.

پس قدری به خود آی و رجوع به خدا کن و بازگشت به سوی او نما، که خدای تعالی رحیم است و پی بهانه می‌گردد برای رحمت. اگر رجوع کردی، به غفران خود ستر

۱- ر.ک: الجواهر السنیه، ص ۳۶۱؛ علم البیّن، ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- ر.ک: صفحه ۴۵.



می‌فرماید عیوب گذشته را و نمی‌گذارد کسی بر آن مطلع شود، و تو را صاحب فضیلت می‌کند و اخلاق کریمه را در تو جلوه می‌دهد، و تو را مرآت صفات خود می‌فرماید و اراده‌تو را در آن عالم کارکن می‌فرماید، چنانچه اراده‌تو خود [او] در همه‌ی عوالم نافذ است. چنانچه [در] حدیثی منقول است که وقتی که اهل بهشت قرار گرفتند، نامه‌ای از جانب حق تعالی برای آنها می‌آید که مضمونش این است: «از جانب زنده‌ی پاینده‌ای که نمی‌میرد به سوی زنده‌ی پاینده‌ای که نمی‌میرد. من هر چه را می‌خواهم موجود شود به او می‌گویم باش، پس موجود می‌شود؛ تو را هم امروز قرار دادم که هر چه را می‌خواهی بشود امر کن، می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

تو خودخواهی این قدر نداشته باش، تو اراده‌ی خود را تسلیم حق کن، ذات مقدس هم تو را مظهر اراده‌ی خود می‌فرماید؛ تو را متصرف در امور خود قرار می‌دهد؛ مملکت ایجاد را در آخرت در تحت قدرت تو قرار می‌دهد، و این غیر تفویض محال باطل است؛ چنانچه در محل خود معلوم است<sup>(۲)</sup>.  
هان ای عزیز تو خود دانی، می‌خواهی این را بپذیر یا آن را، که خدای تعالی بی‌نیاز است از ما و همه‌ی مخلوقات و اخلاص ما و همه‌ی موجودات عالم.

## مقام سوم

### [ریا در اعمال]

در آن چند فصل است:

### فصل: [در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام]

بدان که «ریا» در این مقام از مقامات دیگر بیشتر و شایع‌تر است؛ زیرا که ما مردم نوعاً اهل آن دو مقام نیستیم؛ از همین جهت شیطان از آن طریق وارد بر ما نمی‌شود.

۱- «مِنْ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَقَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ». (الفتوحات المكية، ج ۳، ص ۲۹۵؛ علم اليقين، ج ۲، ص ۱۰۶۱)

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۳۶۹؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۶۲۴.

ولی چون عمده مردم متعبد اهل مناسک و عبادات صوری هستند، شیطان در این مقام بیشتر تصرف می‌کند و مکاید نفس در این مرحله بیشتر است. و به عبارت دیگر: چون نوع مردم دارای بهشت جسمانی اعمالی هستند، و از طریق اعمال حسنه و ترک اعمال سیئه دارای مقامات اخروی می‌شوند، شیطان از همین راه وارد شده ریشه ریا و سالوس را در اعمال آنها آبیاری می‌کند تا شاخ و برگ پیدا کرده حسنات آنها را مبدل به سیئات کرده آنها را از طریق مناسک و عبادات وارد جهنم درکات می‌کند؛ و چیزهایی را که با آن می‌خواهند تهیه تعمیر آخرت کنند اسباب تخریب آن می‌نماید؛ و چیزی که از علّین است کاری می‌کند که به امر حق تعالی ملائکه در سجّین قرار دهند. پس کسانی که فقط دارای همین جنبه هستند و زاد و راحله‌ای جز زاد اعمال ندارند، باید خود را کاملاً مواظب باشند که مبدا خدای نخواستہ این امر هم از دست رفته به کلی جهنمی گردند و راهی به جانب سعادت نداشته باشند، و درهای بهشت به روی آنها بسته شده درهای جهنم برای آنها باز گردد.



### در دقت امر ریا

بسیار اتفاق افتد که شخص ریاکار خودش هم ملتفت نیست که ریا در اعمال او رخنه کرده و اعمالش ریایی و ناچیز است، زیرا که مکاید شیطان و نفس به قدری دقیق و باریک است و صراط انسانیت به طوری نازک و تاریک است که تا انسان موشکافی کامل نکند نمی‌فهمد چه کاره است. خودش گمان می‌کند کارهایش برای خداست، ولی برای شیطان است.

انسان چون مفسطور به حبّ نفس است، لهذا پرده خودخواهی معایب او را بر خود او می‌پوشاند. شاید - ان شاء الله - شمه‌ای از این مطلب در ضمن شرح بعضی احادیث<sup>(۱)</sup> پیش آید. از خدای تعالی توفیق می‌خواهم.



مثلاً تحصیل علم دیانت، که از مهمّات اطاعات و عبادات است، انسان گاهی مبتلا می‌شود در این عبادت بزرگ به ریا؛ در صورتی که خودش هم ملتفت نیست، به واسطه همان حجاب غلیظ حبّ نفس. انسان میل دارد در محضر علما و رؤسا و فضلا مطلب مهمّی را حل کند به طوری که کسی دیگر حل نکرده باشد، و خود او متفرد باشد به فهم آن، و هر چه مطلب را بهتر بیان کند و جلب نظر اهل مجلس را بنماید بیشتر مبتهّج است، و هر کس با او طرف شود میل دارد بر او غلبه کند و او را در بین جمعیت خجل و سرافکنده کند، و حرف خود را - حق یا باطل - به حلق خصم فرو ببرد، و بعد از غلبه یک نحو تدلّل و فضل فروشی در خود ادراک می‌کند؛ اگر یکی از رؤسا هم تصدیق آن کند نور علی نور می‌شود. بیچاره غافل از آن که این جا در نظر علما و فضلا موقعیت پیدا کرده، ولی از نظر خدای آنها و مالک الملوک همه عالم افتاد، و این عمل را به امر حق تعالی وارد سجّین کردند. در ضمن، این عمل ریایی مخلوط به چندین معصیت دیگر هم بود، مثل: رسوا کردن و خوار نمودن مؤمن، اذیت کردن برادر ایمانی، گاهی جسارت کردن و هتک کردن از مؤمن، که هر یک از آنها از موبقات و برای جهنمی کردن انسان، خود مستقل اند.

اگر نفس، باز دام کید خود را بیفکند و به تو بگوید که مقصود من معلوم شدن حکم شرعی است و اظهار کلمه حق است، که از افضل طاعات است نه اظهار فضیلت و خودنمایی، در باطن خود از او استفسار کن که اگر این حکم شرعی را رفیق و همدرد من می‌گفت و او حل این معضله را می‌کرد و شما در آن محضر مغلوب شده بودید، آیا به حال شما فرقی نمی‌کرد؟! اگر چنین است، تو در این دعوا صادق هستی.

اگر باز از کید و مکرش دست نکشد و بگوید: اظهار حق چون فضیلت دارد و ثواب پیش حق دارد، من می‌خواهم به این فضیلت نائل گردم و دار ثواب الله را تعمیر کنم، به او بگو: اگر فرض شود که عین آن فضیلت را خداوند به شما عنایت کند در صورت مغلوبیت و تصدیق حق، آیا باز طالب غلبه هستی؟ پس اگر رجوع به باطن ذات خود کردید دیدید باز مایل به غلبه هستید و اشتها بر پیش علما به علم و فضل، و این بحث علمی برای حصول منزلت بود در قلوب آنها، پس شما بدانید که در این بحث علمی، که

از افضل طاعات و عبادات است مراثنی هستید؛ و این عمل شما به حسب روایت شریف کافی<sup>(۱)</sup>، در سجّین است و شما مشرک به خدا هستید. این عمل برای حبّ جاه و شرف است، که به حسب روایت از دو گرگ که در گله بی‌چوپان رها شود ضررش بیشتر است به ایمان<sup>(۲)</sup>.

پس شما که اهل علم و متکفل اصلاح امتی و راهنمای آخرت و طبیب امراض نفسی، لازم است اول خود را اصلاح نمایی و مزاج نفس خود را سالم کنی تا از جمله عالمان بی‌عمل، که حالش معلوم است، نباشی.

خداوندا! دل ما را از کدورت شرک و نفاق پاک فرما؛ و آئینه قلب ما را از زنگار حبّ دنیا که منشأ این همه امور است، صافی فرما؛ و با ما همراهی فرما، و از ما بیچاره‌های گرفتار هوای نفس و حبّ جاه و شرف دستگیری کن در این سفر پرخطر و این راه پرپیچ و خم و تنگ و تاریک، تویی قادر و توانای همه چیز.

و یکی از عبادات بزرگ اسلام «جماعت» است؛ و فضل «امامت» بیشتر است. و از این جهت، شیطان در این عبادت بزرگ بیشتر رخنه می‌کند؛ و با امام جماعت بیشتر دشمن، و در صدد است که او را از این فضیلت باز دارد و عمل او را از اخلاص تهی کرده وارد سجّین کند و او را مشرک به خدا نماید. و لهذا وارد می‌شود در قلب بعضی از امام‌ها از طریق‌های مختلف. مثل «عُجب»، که بعدها - ان شاء الله - ذکر می‌شود، و مثل «ریا»، که آن نشان دادن به مردم است این عبادت بزرگ را برای منزلت پیدا کردن در قلوب و اشتها به عظمت و بزرگی پیدا کردن. مثلاً می‌بیند فلان مقدّس به نماز جماعت حاضر شده است، برای جلب قلب او خضوع را بیشتر کرده از راه‌های مختلفی و حیل‌های کثیری او را به دام می‌کشد؛ و در مجالس برای رساندن به غایبین مقام خود را ذکر می‌کند از آن مقدّس به میان می‌کشد، یا یک طوری به مردم می‌رساند که فلانی در جماعات من حاضر شده. در قلب خود هم به طوری به این شخص ارادت پیدا کرده که

۱- ر.ک: صفحه ۴۷، پاورقی ۱.

۲- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵، «کتاب الایمان والکفر»، «باب حُبّ الدنیا والحرص علیها»، حدیث ۲ و ۳.



در نماز او حاضر شده است و اظهار حبّ و اخلاص به او می‌کند که در عمرش به خدای تعالی و اولیاء او یک لحظه نکرده؛ خصوصاً اگر از تجّار محترم باشد! و اگر خدای نخواستہ یکی از اشراف راه را گم کرده به صف جماعت ملحق شود، مصیبت زیادتر می‌گردد!

در عین حال، شیطان از امام جماعت کم جمعیت نمی‌گذرد. پیش او رفته به او می‌گوید: به مردم بفهمان که من از دنیا گذشته‌ام و در مسجد کوچک محلّه با فقرا و ضعفا می‌گذرانم! این هم مثل آن یا بدتر است؛ زیرا که رذیله حسد را هم در قلب او بارور می‌کند. از دنیا که بهره‌ای ندارد، مایه آخرت را از او می‌گیرد، و رشکست در دنیا و آخرت می‌شود.

در همین حال، شیطان دست از گریبان من و شما که دستمان از جماعت کوتاه است، و از غم بی‌آلتی افسرده هستیم برنداشته و ما را وادار می‌کند به جماعت مسلمین خدشه کرده، طعن به آنها زده و عیوبی برای جماعت تراشیده؛ جماعت نداشتن خود را کناره‌گیری قلمداد کنیم، و خود را از دنیا گذشته و منزّه از حبّ جاه و نفس معرفی نماییم. ما از این دو طایفه بدتریم! نه دنیای تام دسته اول، و نه دنیای ناقص دسته دوم، و نه آخرت داریم. در صورتی که ما هم اگر دستمان برسد، از آن دو دسته جاه‌طلب‌تر و حب شرف و مال را بیشتر داریم.

شیطان به امام تنها اکتفا نکرده، از جهنمی شدن او نائره شهوتش فرو ننشسته، وارد صف مأمومین می‌شود. صف اول چون فضلش بیشتر و میامن صفوف از میاسر بیشتر، آنها را بیشتر مورد هدف خود قرار می‌دهد. بیچاره مقدّس را از منزل دور کشیده در صف اول در طرف یمین نشانده، با او وسوسه می‌کند که این فضیلت را به چشم مردم بکشد! این بیچاره هم نفهمیده از کجا می‌خورد با یک عشوه و نازی اظهار فضل خود را می‌کند! شرک باطن را بروز داده عمل را به سجّین می‌فرستد. از آن جا به سایر صفوف رفته آنها را وادار می‌کند از صف اول با کنایه و اشاره تکذیب کرده مقدّس بیچاره را مورد سهام طعن و شتم قرار دهند و خود را از اطوار آن منزّه شمارند.

گاهی دیده می‌شود یک شخص محترمی را خصوصاً اگر از اهل فضل و علم باشد، شیطان دستگیری کرده به صف آخر می‌نشانند، برای این که بفهماند با این که من با این مقام نباید با این شخص نماز کنم، ولیکن از بس از دنیا گذشته‌ام و هوای نفس ندارم آمده‌ام در صف آخر هم نشسته‌ام! بعضی از این قبیل اشخاص را در صف اول ملاقات نخواهید کرد.

شیطان به امام و مأموم اکتفا نکرده به ریش بعضی از منفردین می‌چسبد، او را از بازار یا منزل افسار کرده، با یک کرشمه و ناز در کنج مسجد یک سجاده پهن کرده، هیچ امامی را عادل ندانسته، در حضور مردم به یک طول سجود و رکوع و یک ذکرهای طولی نماز می‌خواند! این در باطن ذاتش مخمّر است که به مردم بفهماند من این قدر مقدّس و محتاطم که ترک جماعت می‌کنم مبایداً به غیر عادل گرفتار شوم! این علاوه بر آن که مُعجب و مُرائی است، مسائل شرعی را هم نمی‌داند! برای این که مرجع تقلید این شخص بیش از حسن ظاهر را معلوم نیست در صحت اقتدا شرط کند؛ ولی این نه از این باب است، بلکه برای ارائه به مردم است که در قلوب منزلت پیدا کند. و همین طور سایر کارهای ما در تحت تصرف شیطان است. و آن ملعون هر قلب کدری پیدا کرد، در آن جا منزل کرده و اعمال ظاهره و باطنه را می‌سوزاند و ما را از راه اعمال حسنه جهنمی می‌کند.

## فصل

### در دعوت به اخلاص است

پس ای عزیز، در کارهای خود دقیق شو و از نفس خود در هر عملی حساب بکش، و او را در برابر هر پیش‌آمدی استنتاج کن که آیا اقدامش در خیرات و در امور شریفه برای چیست؟ دردش چیست که می‌خواهد از مسائل نماز شب سؤال کند، یا انکار آن را تحویل بدهد؟ می‌خواهد برای خدا مسأله بفهمد یا بگوید، یا می‌خواهد خود را از اهل آن قلمداد کند؟ چرا سفر زیارتی که رفته با هر وسیله است به مردم می‌فهماند؟ حتی



عددش را! چرا صدقاتی را که در خفا می‌دهد راضی نمی‌شود که کسی از او مطلع نشود، با هر راهی شده سخنی از آن به میان آورده به مردم ارائه می‌دهد؟ اگر برای خداست و می‌خواهد که مردم دیگر به او تأسی کنند و مشمول «الدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَّاعِلُهُ»<sup>(۱)</sup> گردد، اظهارش خوب است؛ شکر خدا کند به این ضمیر صاف و قلب پاک؛ ولی ملتفت باشد که در مناظره با نفس گول شیطننت او را نخورده باشد، و عمل ریایی را با صورت مقدسی به خوردش ندهد. و اگر برای خدا نیست، ترک آن اظهار کند که این «سُمْعَه» است، و از شجره ملعونه ریا است و عمل او را خداوند منان قبول نمی‌فرماید و امر می‌فرماید در سجین قرار دهند.

باید به خدای تعالی از شرّ مکاید نفس پناه ببریم که مکاید آن خیلی دقیق است ولی اجمالاً می‌دانیم که اعمال ما خالص نیست. اگر ما بنده مخلص خداییم، چرا شیطان در ما این قدر تصرف دارد؟ با آن که او با خدای خود عهد کرده است که به «عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ» کار نداشته باشد و دست به ساحت قدس آنها دراز نکند<sup>(۲)</sup>. به قول شیخ بزرگوار<sup>(۳)</sup> ما - دَامَ ظُلُّهُ - شیطان سگ درگاه خداست؛ اگر کسی با خدا آشنا باشد، به او عوغو نکند و او را اذیت نکند. سگ در خانه، آشنایان صاحب‌خانه را دنبال نکند. شیطان نمی‌گذارد کسی که آشنایی با صاحب‌خانه ندارد وارد خانه شود. پس، اگر دیدی شیطان با تو سر و کار دارد، بدان کارهایت از روی اخلاص نیست و برای حق تعالی نیست. اگر شما مخلصید، چرا چشمه‌های حکمت از قلب شما به زبان جاری نشده، با این که چهل سال است به خیال خود قربۀ الی الله عمل می‌کنید؛ با این که در حدیث وارد است که «کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل صباح، جاری گردد

۱ - «راهنمای به نیکی چون کننده آن است». (الکافی، ج ۴، ص ۲۷، «کتاب الزکاة»، «باب فضل المعروف»، حدیث ۴)

۲ - اشاره است به آیه مبارکه ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ؛ «گفت (ابلیس) خدایا، از آن رو که مرا گمراه ساختی، هر آینه هر چه در زمین است بر آدمیان جلوه دهم و همه آنان را گمراه کنم مگر بندگان خالص تو را». (الحجر (۱۵): ۳۹ - ۴۰)

۳ - مراد مرحوم آیت الله شاه‌آبادی است.

چشمه‌های حکمت از قلبش به زبانش»<sup>(۱)</sup>. پس بدان اعمال ما برای خدا نیست و خودمان هم ملتفت نیستیم و درد بی‌درمان همین جاست.

وای به حال اهل طاعت و عبادت و جمعه و جماعت و علم و دیانت که وقتی چشم بگشایند و سلطان آخرت خیمه بر پا کند، خود را از اهل معاصی کبیره، بلکه از اهل کفر و شرک، بدتر ببینند و نامه اعمالشان سیاه‌تر باشد.

وای به حال کسی که با نماز و طاعتش وارد جهنم شود! امان از کسی که صورت صدقه و زکات و صلاتش صورت‌هایی باشد که زشت‌تر از آنها تصور نشود!

بیچاره! تو مشرکی، خداوند به فضل خود موحد اهل معصیت عصیان کار را می‌آمرزد - ان شاء الله - ولیکن فرموده است که مشرک را نمی‌آمرزم اگر بی‌توبه از این دنیا برود<sup>(۲)</sup>.

در احادیث شریفه، چنان‌که شنیدی، می‌فرماید: «مُرَانِی مَشْرُکَ اسْت». کسی که ریاست دینی خود، و امامت خود، تدریس خود، تحصیل خود، روزه خود، نماز خود، و بالاخره اعمال صالحه خود، را ارائه به مردم دهد برای منزلت در قلوب، مشرک است؛ و به موجب اخبار اهل عصمت - صلوات الله علیهم - و به موجب آیه شریفه مشمول غفران حق نمی‌شود. پس، ای کاش اهل معاصی کبیره بودی و متجاهر به فسق بودی و متهتک حرمت ظاهره بودی، و موحد بودی شرک به خدا نمی‌آوردی.

حال ای عزیز، فکری کن و چاره‌ای برای خود پیدا کن؛ و بدان که شهرت پیش این مردم ناچیز چیزی نیست؛ و قلوب این مردم که اگر گنجشکی بخورد سیر نمی‌شود<sup>(۳)</sup>.

۱ - «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا، جَزَتْ بِنَابِعِ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى إِنْسَانِيَةٍ». (أسرار الحكم، ص ۶۵۰؛ و ر.ک: جامع الأخبار، ص ۲۴۹، حدیث ۱۸؛ الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۱۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۲۴، حدیث ۵۲۷۱)

۲ - اشاره است به آیه مبارکه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾؛ «خداوند شرک را نمی‌آمرزد، اما از غیر آن در می‌گذرد». (النساء (۴): ۴۸ و ۱۱۶)

۳ - قال أبو عبد الله عليه السلام: «يَابْنَ آدَمَ، لَوْ أَكَلَ قَلْبُكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ»؛ «ای فرزند آدم، قلب تو را اگر پرندۀ ای



قدر و قابلیت ندارد؛ و این مخلوق ضعیف را قدرتی نیست؛ قدرت فقط در دستگاه قدس ربوبیت پیدا می‌شود و فاعل علی‌الاطلاق و مسبب‌الاسباب، آن ذات مقدس است. تمام مخلوقات اگر پشت به پشت هم دهند که یک پشه خلق کنند نتوانند؛ و اگر پشه‌ای از آنها چیزی برباید، نتوانند پس بگیرند<sup>(۱)</sup>. قدرت، پیش حق تعالی است. اوست مؤثر در تمام موجودات. با هر زحمت و ریاضتی شده در قلب خود با قلم عقل نگارش ده که لا مؤثّر فی الوجود إلاّ الله «نیست کارکنی در دار تحقق جز خدا».

«توحید فعلی» را، که اوّل درجه توحید است در قلب، با هر وسیله‌ای است جایگزین کن، و قلب را مؤمن و مسلم نما به این کلمه مبارکه و مهر شریف لا اله الا الله را بر قلب بزن، و صورت قلب را صورت کلمه توحید کن و به مقام «اطمینان» برسان؛ و به او بفهمان که مردم نفع و ضرر نمی‌توانند برسانند؛ نافع و ضار خداست. این کوری و نابینایی را از چشم خود برطرف کن که بیم آن است مشمول ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى﴾<sup>(۲)</sup> گردی، و در روز بروز سرایر کور محشور گردی. اراده حق تعالی قاهر به همه ارادات است؛ اگر قلبت به این کلمه مبارکه اطمینان حاصل کرد و او را تسلیم این عقیده نمودی، امید است کارت به انجام رسد و ریشه شرک و ریا و کفر و نفاق از قلبت قطع شود. و بدان که این عقیده حقّه مطابق با عقل و شرع است و توهم جبر در این نیست. ممکن است بعضی‌ها که از مبادی و مقدمات آن بی‌اطلاع‌اند و گوش آنها آشنای به بعضی مطالب نیست این را رمی به جبر کنند، با این که مربوط به جبر نیست. این توحید است، جبر شرک است؛ این هدایت است؛ جبر ضلالت است. این جا مناسب بیان

→ بخورد. سیر نمی‌شود». (الکافی، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة».

حدیث ۸؛ التوحید، صدوق، ص ۴۵۵، حدیث ۵)

۱- اشاره است به آیه مبارکه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوا مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَمْلُوبِ﴾؛ «به درستی غیر خدایانی را که می‌خوانید اگر چه

گروه آیند مگسی را نخواهند آفرید؛ و اگر مگسی چیزی از آنها برباید، نتواند آن را بستاند؛ خواهند و

خواسته شده هر دو ناتوان‌اند». (الحجّ (۲۲): ۷۳)

۲. «پروردگارا، چرا مرا کور برانگیختی؟». (طه (۲۰): ۱۲۵)

جبر و قَدَر نیست، ولی پیش اهلش مطلب روشن است، و غیر آن را حق ورود در این مطالب نیست؛ بلکه صاحب شریعت نهی فرموده است از دخول به این مطالب<sup>(۱)</sup>.

در هر حال، از خدای مهربان در هر وقت خصوصاً در خلوات، با تضرّع و استکانت و عجز و مذلت بخواه که تو را هدایت کند به نور توحید، و قلب تو را منور کند به بارقه غیبی یک‌بینی و یک‌پرستی، تا از همه عالم و اهری و همه چیز را ناچیز دانی. و با تضرّع از آن ذات مقدّس خواهش کن که اعمال تو را خالص گرداند و تو را هدایت فرماید به طریق خلوص و ارادت. و اگر دارای حالی شدی، این بنده ضعیف بطّال خالی از حقیقت را که عمر خود را صرف هوی و هوس نموده و دل او از کدورت معاصی و امراض قلبیه طوری شده است که هیچ نصیحتی و هیچ آیه و روایتی و هیچ برهان و دلیل و آیتی در او اثر نمی‌کند به دعایی یاد کرده، شاید به دعای شما راه نجاتی پیدا کند؛ زیرا که مؤمن را خدا ردّ نمی‌کند از درگاه خود و دعای او را می‌پذیرد.

پس از تذکّر به این مطالب، که خودت نیز می‌دانستی و حرف تازه‌ای نبود، مدّتی مواظبت کن از قلب خود، و اعمال و رفتار و حرکات و سکّات خود را در تحت مداقه آورده، و خفایای قلب را تفتیش کن و حساب شدید از او بکش، مثل این که اهل دنیا از یک نفر شریک، حساب می‌کشند؛ هر عملی را که شبهه ریا و سالوسی در اوست ترک کن گرچه عمل خیلی شریفی باشد. حتی اگر دیدی واجبات را در علن کردن خالص نمی‌توانی بکنی، در خفا بکن؛ با این که مستحب است اتیان به آنها در علن<sup>(۲)</sup>. بلکه کمتر اتفاق می‌افتد در اصل واجب ریا شود؛ بیشتر در خصوصیات و مستحبات و زواید اتفاق می‌افتد.

۱- امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب شخصی که ایشان را از «قَدَر» پرسیده بود فرمودند: «بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تِلْجَةَ. ثُمَّ سَأَلَهُ ثَانِيَةً فَقَالَ: طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ ثَالِثَةً فَقَالَ: سِرٌّ لَّهُ فَلَا تَتَكَلَّفُهُ»؛ «دریای ژرفی است، در آن فرو مرو. پس، بار دوم پرسید، فرمود: راه تاریکی است آن را مهیما، سوم بار پرسید، فرمود: راز خداست خود را به سختی مینداز». (نهج البلاغه، ص ۵۲۶، حکمت ۲۸۷، التوحید، صدوق، ص ۳۶۵، حدیث ۳)

۲- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۷، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۱۷: العروة الوثقی، ج ۲، ص ۴۰۹، مسألة ۳.



در هر صورت، با جدیت کامل و مجاهده شدیده قلب خود را از لوث شرک پاک کن؛ مبادا خدای نخواستہ با این حال از این عالم درگذری که کارت زار است و امید نجات به هیچ وجه برایت نیست و خدای تبارک و تعالی غضبناک بر تو باشد. چنانچه در حدیث شریف است که در وسائل از قرب الإسناد نقل می‌فرماید و سند به امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌رساند: «إِنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهُ فِي السَّرِّ بِمَا يَكْرَهُهُ اللَّهُ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانٌ لَهُ مَاقَاتٌ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «گفت امیرالمؤمنین علیه السلام: رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله - گفت: "کسی که جلوه دهد برای مردم به چیزی که دوست دارد خدا، و ظاهر کند در باطن برای خدا چیزی را که مکروه دارد او را خدا، ملاقات کند خدا را، و حال آن که خدا بر او غضبناک و خشمناک باشد».

در حدیث شریف دو احتمال است: یکی آن که کسی که اعمال صالحه را جلوه دهد به مردم و اعمال قبیحه را در باطن آورد. و دیگر آن که کسی که پیکر عمل را به مردم نشان دهد و در باطن قصد ریا داشته باشد. و در هر صورت ریا را شامل است؛ زیرا که اتیان به واجبات و راجحات بدون قصد ریا مورد غضب نیست. بلکه می‌توان گفت: معنی دوم بهتر است؛ زیرا که اعمال قبیحه را علناً آوردن شدتش بیشتر است. در هر حال، خدا نکند مالک الملوک و ارحم الراحمین به انسان غضبناک باشد؛ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ الْخَلِيمِ.

## فصل

### در بیان حدیث علوی

ما این مقام را ختم می‌کنیم به حدیث شریفی که در کافی شریف از مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - روایت کرده، و شیخ صدوق - رضوان الله علیه - مثل همین

۱ - قرب الإسناد، ص ۹۲، حدیث ۳۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۸، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۱۱،

حدیث را از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کرده که از جمله وصیت‌های رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به امیرالمؤمنین - علیه السلام - است. و آن این است: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ؛ وَيَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ؛ وَيُحِبُّ أَنْ يُحْمَدَ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ»<sup>(۱)</sup>.

یعنی: «گفت امام صادق، علیه السلام: امیرالمؤمنین - علیه السلام - گفت: "سه نشانه است برای ریاکار: بهجت و نشاط دارد وقتی که ببیند مردم را؛ و کسالت پیدا می‌کند وقتی تنها است؛ و دوست دارد که ثنا کرده شود در جمیع امورش"».

چون این سیئه خبیثه گاهی چنان مخفی است که انسان خودش بی‌خبر است از آن - در باطن اهل ریا است و گمان می‌کند عملش خالص است - لهذا برای آن علامت ذکر فرموده‌اند که انسان به واسطه آن علامت اطلاع بر سریره خود پیدا کند و در صدد معالجه برآید.

انسان در نفس خود مشاهده می‌کند که وقتی تنهاست مایل به طاعات نیست، اگر با زحمت یا از روی عادت هم عبادتی بکند آن را با حال نمی‌کند، بلکه سر و دست عمل را شکسته پاک و پاکیزه آن را تحویل نمی‌دهد. ولی وقتی در مساجد و مجامع حاضر شد، و در محضر عمومی مشغول آن گردید، آن را از روی نشاط و دل‌چسبی و سرور و حضور قلب انجام می‌دهد. مایل است رکوع و سجودش طولانی شده، مستحباتش نیکو انجام گرفته، اجزاء و شرایطش درست ملاحظه شود. اگر انسان قدری هم ملتفت باشد [و] از نفس خود سؤال کند علت آن را، دام خویش را از راه قدس پهن کرده به انسان تعمیه می‌کند که مثلاً عبادت در مسجد چون ثوابش بیشتر است یا جماعت چون چنین و چنان است، نشاط داری. یا اگر در غیر جماعت و مسجد شد می‌گوید: مستحب است عمل را پیش مردم نیکو انجام دادن تا این که کسان دیگر اقتدا کنند و تأسی نمایند و رغبت به مذهب پیدا کنند انسان را با هر وسیله‌ای هست گول می‌زنند. این سرور و

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۲۹۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴،



نشاط نیست جز از آن مرض قلبی که انسان بیچاره به آن مبتلاست؛ و خود را صحیح و سالم می‌داند و در خیال معالجه نمی‌افتد. مریضی که خود را سالم می‌داند، امید صحت از او منقطع است. بدبخت در باطن ذات و لبّ سریره میل دارد عمل خود را به مردم ارائه دهد و خود غفلت از آن دارد، بلکه معصیت را به صورت عبادت جلوه می‌دهد و خودنمایی را به شکل ترویج مذهب در می‌آورد.

با این‌که اتیان به مستحبات در خلوات مستحب است، چرا نفس مایل است در علن همیشه بجا آورد؟

گریه از خوف در مجامع عمومی از روی نشاط و بهجت می‌کند، ولی در خلوات هر چه خود را فشار می‌دهد چشمش تر نمی‌شود! خوف خدا چه شد در مجامع پیدا می‌شود؟

در شب‌های قدر، آه و ناله و سوز و گداز در بین چند هزار جمعیت دارد، صد رکعت نماز و جوشن کبیر و صغیر و چند جزو قرآن مجید را می‌خواند، خم به ابرویش نمی‌آید؛ خستگی احساس نمی‌کند؛ ولی ده رکعت نماز در خلوت اگر بکند، کمرش خسته شده حالش وفا نمی‌کند.

اگر انسان کارهایش محض رضای خدا یا برای جلب رحمت یا برای خوف از جهنم و شوق به بهشت است، چرا میل دارد هر کاری می‌کند مردم مداحی او را بکنند؟ گوشش به زبان مردم و دلش پیش آنهاست که ببیند کی از او مدح می‌کند؛ کی می‌گوید: آقا چه آدم مقدس مواظب به اول و قتی، مراقب مستحباتی است! حاجی آقا چه آدم صحیح درستی است! در معاملات کذا و کذاست! اگر خدا منظور است این حبّ مفرط چیست؟ اگر بهشت و جهنم تو را به عمل وادار کرده است، این حبّ چه می‌گوید؟ ملتفت باش که این حبّ از همان شجره خبیثه ریاست، و تا می‌توانی در صدد اصلاح برآ و خود را اگر ممکن است از امثال این محبت‌ها خالص کن.

در این مقام یک مطلب را تنبّه می‌دهم، و آن این است که از برای هر یک از این صفات نفسانیه، چه ملکات حسنه و چه ملکات سیئه، مراتبی است بسیار کثیر. بسا باشد که یک مرتبه از اتصاف به آن در حسنات و تنزیه آن در سیئات از مختصات عرفاء بالله یا

اولیاء خدا باشد؛ و سایر مردم به حسب مقامی که دارند، آن صفت که برای دسته اول نقص است برای آنها نقص نباشد؛ بلکه به یک معنا کمال هم باشد. و همین طور حسنات این دسته سیئات دسته دیگر باشد. از آن جمله ریاست که کلام ما عجالتاً در آن است. خلوص از همه مراتب آن از مختصات اولیاست و دیگران در آن شریک نیستند. اتصاف عامه مردم به یک مرتبه از آن، نقص آنها - به حسب آن مقام که دارند - نیست و به ایمان آنها یا اخلاص آنها ضرر نمی‌رساند. مثلاً نفس عامه مردم به حسب جبلت مایل است که خیرات آنها پیش مردم ظاهر گردد؛ گرچه خیرات را به نیت ظاهر شدن نکنند، ولی نفسشان مغبور به این حب است. این موجب بطلان عمل یا شرک و نفاق و کفر نیست؛ گرچه این نقص اولیاست، و در نظر ولی یا عارف بالله شرک و نفاق است. و تنزیه از مطلق شرک و اخلاص از همه مراتب آن، اول مقامات اولیاست. و از برای آنها مقامات دیگر است که ذکرش با این مقام مناسب نیست. حتی فرموده ائمه - علیهم السلام - که عبادت ما عبادت احرار است، که فقط برای حب خداست نه طمع به بهشت یا ترس از جهنم است<sup>(۱)</sup>، از مقامات معمولی و اول درجه ولایت است. از برای آنها در عبادات حالاتی است که به فهم ما و شما نمی‌گنجد.

و به این بیان که شنیدی جمع بین این حدیث سابق منقول از رسول الله و امیرالمؤمنین - صلوات الله علیهما و آلهما - و حدیث دیگری که زراره از حضرت ابی جعفر - علیه السلام - نقل می‌کند می‌توان نمود. و آن حدیث این است:

محمّد بن یعقوب بإسناده عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَعْمَلُ الشَّيْءَ مِنَ الْخَيْرِ فَيَرَاهُ إِنْسَانٌ فَيَسُرُّهُ ذَلِكَ. قَالَ: «لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ»<sup>(۲)</sup>. «زراره گفت: از حضرت باقر - صلوات الله علیه - سؤال کردم از مردی که چیزی از کارهای نیک بجا می‌آورد، آن کار را کسی می‌بیند، پس آن شخص را مسرور می‌کند دیدن او. فرمود: "عیبی ندارد. هیچ کس

۱- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۲، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۹، حدیث ۱ و ۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۹۷، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۱۸.



نیست مگر این که دوست دارد که ظاهر شود در مردم برای او خیری، وقتی نکند آن کار را برای دیدن مردم».

در یکی از دو حدیث حب محمّدت را علامت ریا گیرد؛ و در دیگری سرور به ظاهر شدن خیرات را نفی بآس می فرماید؛ این به حسب اختلاف مراتب اشخاص است. وجه جمع دیگری نیز هست که از آن صرف نظر شد.

### تتمه: [در سُمعه]

بدان که «سُمعه»، که عبارت است از رساندن به گوش مردم خصال خود را برای جلب قلوب و اشتها، از شجره خبیثه ریاست؛ و از این سبب ما او را با ریا در یک باب ذکر کرده و به ذکر هر یک جداگانه نپرداختیم.



## حدیث سوم

### [عجب]

الحدیث الثالث: بالسَّنَدِ الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْخَلَّالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ\* - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ. فَقَالَ: «الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا: أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا، فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا. وَمِنْهَا: أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيُؤْمِنَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «علی بن سوید گوید: از حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - پرسیدم از عُجْبی که فاسد می‌نماید عمل را، پس گفت: "عجب [را] درجاتی است، از آنها این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عمل او، پس ببیند او را نیکو، پس به عجب آورد او را و گمان کند او نیکو عملی کرده است، و از آنهاست آن که ایمان آورده بنده به پروردگار خود، پس منت گذارد بر خدا؛ و حال آن که از برای خداست بر او در آن ایمان منت".»

---

\* - وسائل در مقدمه عبادات، باب تحریم اعجاب به نفس، علامه مجلسی می‌فرماید: ممکن است حضرت ابوالحسن در این حدیث شریف، حضرت رضا علیه السلام باشد زیرا که علی بن سوید از این دو بزرگوار حدیث می‌کند، هر چند از حضرت کاظم علیه السلام بیشتر حدیث می‌کند، منه عفی عنه

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب العجب»، حدیث ۱۳ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۸، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۲۳، حدیث ۵؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۲۰، ذیل حدیث ۳.



### تعریف عجب

شرح: «عُجِبَ» بنا به فرموده علماء - رضوان الله علیهم - عبارت است از: «بزرگ شمردن عمل صالح و کثیر شمردن آن و مسرور شدن و ابتهاج نمودن به آن، و غنج و دلال کردن است به واسطه آن، و خود را از حد تقصیر خارج دانستن است، و اما مسرور شدن به آن با تواضع و فروتنی کردن از برای خدای تعالی و شکر ذات مقدس حق کردن بر این توفیق و طلب زیاده کردن عُجِب نیست و ممدوح است»<sup>(۱)</sup>.

جناب محدث عظیم الشان، مولانا علامه مجلسی - طاب ثراه - از جناب محقق خبیر و دانشمند کبیر، شیخ اجل، بهاء الدین عاملی - رضوان الله علیه - چنین نقل می فرماید که «فرموده است شیخ اجل که شک نیست کسی که اعمال صالحه کند، از قبیل روزه و بیداری شب و غیر آن، در نفس او بهجت و سروری حاصل شود؛ پس اگر این بهجت برای آن است که خدای تعالی به او عطایی فرموده و نعمت عنایت کرده که آن نعمت و عطا این اعمال صالحه است، و با این وصف ترسناک باشد از نقص آنها و بیمناک باشد از زوال نعمت و از خدای تعالی زیاده طلب کند، این ابتهاج و سرور عُجِب نیست، و اگر این ابتهاج از جهت آن است که این اعمال از اوست و اوست که دارای این صفت است، و بزرگ شمردن اعمالش را و اعتماد کند بر آنها و خود را از حد تقصیر خارج داند و به جایی رسد که گویی منت گذاری کند بر خدای تعالی به واسطه این اعمال، پس این سرور عُجِب است» - انتهی<sup>(۲)</sup>.

فقیر گوید: تفسیر «عُجِبَ» به طوری که ذکر فرموده اند صحیح است، ولی باید عمل را اعم از عمل قلبی و قالبی دانست؛ و کذاک اعم از عمل قبیح و حسن دانست. زیرا که عُجِب همان طور که وارد بر اعمال جوارح می شود، وارد می شود بر اعمال جوانح و فاسد می کند آنها را؛ و همین طور که صاحب خصلت نیکو معجب شود به خصال خود، صاحب خصال ناهنجار نیز چنین شود که معجب شود به خصلت خویش. چنانچه در

۱ - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

۲ - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۳۴۰؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

این حدیث شریف تصریح به هر دو شده و این دو را مخصوص به ذکر نموده، زیرا که از نظر غالب، مخفی است. و پس از این ذکر هر دو به میان آید<sup>(۱)</sup>، ان شاء الله. و نیز باید دانست که سروری را که از آن نفی کردند عجب را و از صفات ممدوحه شمردند به حسب حال نوع است؛ چنانچه در فصلی از فصول لاحقه، بیان آن می‌شود.

## [ درجات عجب ]

و بدان که از برای عجب چنانچه در حدیث شریف اشاره فرموده درجاتی است:

**درجه اول:** عجب به ایمان و معارف حقّه است؛ و در مقابل آن، عجب به کفر و شرک و عقاید باطله است.

**درجه دوم:** عجب به ملکات فاضله و صفات حمیده است؛ و در مقابل آن، عجب به سیئات اخلاق و قبايح ملکات است.

**درجه سوم:** عجب به اعمال صالحه و افعال حسنه است؛ و در ازاء آن، عجب به اعمال قبیحه و افعال ناهنجار است.

و غیر از اینها درجات دیگری است که مهم به مقام نیست. ما ان شاء الله اشاره می‌کنیم به این درجات، و آنچه منشأ آن است، و آنچه علاج برای آن تواند بود، در ضمن فصولی. و به نستعین.

## فصل

### در مراتب عجب\*

بدان که از برای عجب در هر یک از این درجات سابق الذکر مراتبی است، که بعضی از آن مراتب واضح و روشن است که انسان به اندک تنبّه و التفات پی به آن می‌برد؛ و

۱- ر.ک: صفحه ۷۴.

\* در این تفصیل، شرح عجب در خصال نیکو را دهیم، و در بعضی از فصول آتی<sup>(۱)</sup>، شرح مقابلات آنها را

نیز می‌دهیم. منه عفی عنه

ا. ر.ک: صفحه ۷۷.



بعضی دیگر به غایت دقیق و باریک است که انسان تا تفتیش کامل نکند و مذاقه صحیح به عمل نیاورد ادراک آن نمی‌تواند کند؛ و نیز بعضی از مراتبش شدیدتر و سخت‌تر و مهلک‌تر از بعضی مراتب دیگر است.

**مرتبه اولی،** که از همه بالاتر و هلاکش بیشتر است، حالی است که در انسان به واسطه شدت عجب پیدا شود که در قلب خود بر ولی نعمت خود و مالک الملوک به ایمان یا خصال دیگرش منت گذارد. گمان کند که به واسطه ایمان او در مملکت حق وسعتی یا در دین خدا رونقی پیدا شد؛ یا به واسطه ترویج او از شریعت یا ارشاد و هدایت او یا امر به معروف و نهی از منکر او یا اجرای حدود یا محراب و منبرش به دین خدا رونقی بسزا داده؛ یا به واسطه آمدن در جماعت مسلمین یا به پا کردن تعزیه حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - رونقی در دیانت حاصل شد که به سبب آن بر خدا و بر سید مظلومان و بر رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منت دارد. هر چند اظهار این معنا نکند، در دلش منت می‌گذارد. و از همین باب است منت‌گذاری بر بندگان خدا در امور دینی. مثل آن که در دادن صدقات واجبه و مستحبیه و در دستگیری از ضعفا و فقرا بر آنها منت گذاری کند. گاهی این منت گذاری مخفی است حتی بر خود انسان. (شرح منت نداشتن مردم بر خدا و منت داشتن ذات مقدس حق تعالی بر آنها در «حدیث دوم» گذشت).

**مرتبه دیگر** آن است که به واسطه شدت عجبی که در قلب است، غنج و دلال کند بر حق تعالی. و این غیر از منت گذاری است؛ گرچه بعضی فرق نگذاشته‌اند. صاحب این مقام خود را محبوب حق تعالی می‌پندارد و خود را در سلک مقربین و سابقین می‌شمارد، و اگر اسمی از اولیاء حق برده شود یا از محبوبین و محبین یا سالک مجذوب سخنی پیش آید، در قلب خود را از آنها می‌داند. ممکن است ریاء شکسته نفسی کرده و اظهار خلاف آن کند، یا برای اثبات آن مقام برای خود طوری نفی مقام از خود کند که ملازم اثبات باشد. و اگر خدای تعالی او را مبتلا کند به بلایی، کوس البلاء

لِّلْوَلَاءِ<sup>(۱)</sup> زند. مدعی‌های ارشاد از عرفا و متصوفه و اهل سلوک و ریاضت به این خطر نزدیک‌ترند از سایر مردم.

**درجه دیگر** آن است که خود را از خدای تعالی به واسطه ایمان یا ملکات یا اعمال طلبکار بداند و مستحق ثواب شمارد، و لازم بداند بر خدا که او را در این عالم عزیز، و در آخرت صاحب مقامات کند؛ و خود را مؤمن صاف و پاک بداند و هر وقت اسمی از مؤمنین به غیب آید سرش را داخل سرها کند و در دلش اندیشد که خداوند اگر با عدل هم با من رفتار کند من مستحق ثواب و اجر! بلکه بعضی بر قباحت و وقاحت افزوده تصریح به این کلام باطل می‌کنند! و اگر برای او بلایی رخ دهد و برای او ناملایمی پیش آید، در دل اعتراض به خدا دارد و تعجب از کارهای خدای عادل که مؤمن پاک را مبتلا کند و منافق فاسق را مرزوق کند؛ و در باطن به حق تبارک و تعالی و به تقدیرات او غضبناک باشد و در ظاهر اظهار رضایت کند. غضب خود را به ولی نعمت خود تحویل دهد، و رضای به قضا را به مخلوق ارائه دهد. و وقتی بشنود مؤمنین را در این دنیا خداوند مبتلا می‌فرماید، به دل خود تسلیت می‌دهد. نمی‌داند منافق مبتلا هم بسیار است، نه هر مبتلا مؤمن است.

**رتبه دیگر** از عجب آن است که خود را از مردم دیگر ممتاز بداند و بهتر شمارد به اصل ایمان از غیر مؤمنین، و به کمال ایمان از مؤمنین، و به اوصاف نیکو از غیر متصفین، و به عمل به واجب و ترک محرم از مقابل آن، و به اتیان به مستحبات و مواظبت به جمعه و جماعات و مناسک دیگر و ترک مکروهات از عامه مردم خود را کامل‌تر دانسته و امتیاز برای خود قائل باشد؛ و اعتماد به خود و ایمان و اعمال خود کند و دیگر مخلوق را ناچیز و ناقص شمارد و به همه مردم به نظر خواری نگاه کند، و در دل یا زبان بندگان خدا را سرزنش و تعییر کند. هر کس را به طوری از درگاه رحمت حق دور کند و رحمت را خاص خود و یک دسته مثل خود قرار دهد. صاحب این مقام به جایی رسد که هر چه عمل صالح از مردم ببیند به آن مناقشه کند و در دل در آن به یک

۱- «بلاها به سبب دوستی است». (شرح مصباح الشریعة، گیلانی، ص ۳۱۹)



نحو خدشه کند، و اعمال خود را از آن خدشه و مناقشه پاک بداند. اعمال حسنه مردم را چیزی نشمارد؛ و همان عمل اگر از خودش صادر شد بزرگ بداند. عیوب مردم را خوب ادراک کند و از عیب خود غافل باشد. اینها علامت عجب است، گرچه خود انسان از آن غافل است.

و از برای عجب درجات دیگری است که بعضی از آن را ذکر ننمودم و از بعضی دیگر ناچار غافلم.

## فصل

### در این که اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می کنند

اهل کفر و نفاق و مشرکین و ملحدین و صاحبان اخلاق زشت و ملکات پست و اهل معصیت و نافرمانی گاهی کارشان به جایی رسد که به آن کفر و زندقه خویش یا سیئات اخلاق و موبقات اعمال خود عجب کنند و ابتهاج نمایند! خود را به واسطه آن دارای روح آزاد خارج از تقلید و غیر معتقد به موهومات شمارند و خویشتن را دارای شهامت و مردانگی دانند، و ایمان به خدا را از موهومات و تعبد به شرایع را از کوچکی فکر تصور کنند، و اخلاق حسنه و ملکات فاضله را از ضعف نفس و بیچارگی شمارند، و اعمال حسنه و مناسک و عبادات را از ضعف ادراک و نقصان مشاعر محسوب کنند. خود را به واسطه آن روح آزاد غیر معتقد به موهومات بی اعتنای به شرایع مستحق مدح و ثنا می دانند. خصال زشت ناهنجار در دل آنها ریشه کرده و مأنوس به آنها شده، چشم و گوششان از آن پُر شده، در نظرشان زینت پیدا کرده آنها را کمال پندارند؛ چنانچه در این حدیث شریف اشاره به آن شده آن جا که فرمود: «یکی از درجات آن این است که زینت پیدا کند از برای بنده بدی عملش و آن را نیکو ببیند». و این اشاره است به قول خدای تعالی: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا»<sup>(۱)</sup>. کما این که در آن جا که می فرماید: «گمان می کند که نیکو عمل می کند». اشاره است به قول خدای

تعالی: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً \* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً \* أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾<sup>(۱)</sup>.

این دسته از مردم که جاهل و بی خبرند و خود را عالم و مطلع می دانند بیچاره ترین مردم و بدبخت ترین خلائق اند. اطبای نفوس از علاج آنها عاجزند و دعوت و نصیحت در آنها اثر نمی کند؛ بلکه گاهی نتیجه عکس می دهد. اینها به برهان گوش نمی دهند؛ چشم و گوش خود را از هدایت انبیا و برهان حکما و موعظه علما می بندند. باید به خدا پناه برد از شر نفس و مکاید آن که انسان را از معصیت به کفر می کشد، و از کفر به عجب به کفر می کشد. نفس و شیطان به واسطه کوچک شمردن بعضی از معاصی انسان را مبتلا کنند به آن معصیت؛ و پس از ریشه [کردن] آن در دل و خوار شمردن آن، انسان به معصیت دیگر که قدری بالاتر است در نظر از اولی مبتلا شود؛ و پس از تکرار، آن نیز از نظر افتد و در چشم انسان کوچک و خوار شود و به بزرگ تر مبتلا شود. همین طور قدم قدم انسان پیش می رود و کم کم معصیت های بزرگ در نظر انسان کوچک می شود تا آن که به کلی معاصی از نظرش افتد و شریعت و قانون الهی و پیغمبر و خدا در نظرش خوار شود، و کارش منجر به کفر و زندقه و اعجاب به آنها شود. شاید در آتیه ذکری از این پیش آید.

## فصل

### در بیان آن که مکاید شیطان از روی میزان است

همان طور که صاحبان عجب در معاصی از مرتبه ای به مرتبه ای ترقی کرده تا به کفر و زندقه انجامشان رسد، صاحبان عجب در طاعات از درجه ناقصه عجب به درجه

۱- «بگو آیا شما را از زیانکارترین افراد آگاه سازیم - آنان که سعی ایشان در زندگی این جهان تباه گشت در حالی که آنان می پندارند کارهای نیک انجام می دهند. اینان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و دیدار او کافر شدند، پس، کارهایشان تباه گشت، پس ما در روز بازپسین ایشان را وزنی نمی نهیم». (الکهف: ۱۸).



کامله آن ترقی کنند. مکاید نفس و شیطان در دل از روی میزان و اساس است. هیچ‌گاه ممکن نیست نفس به شما که دارای ملکه تقوا و خوف از خدا هستید تکلیف قتل نفس یا زنا کند؛ یا به کسی که دارای خصلت شرافت و طهارت نفس است پیشنهاد دزدی و راهزنی نماید. از اول امر ممکن نیست به شما بگوید در این ایمان و اعمال به خدای خود منت گذار، یا خود را از زمره محبوبین و محبتین و مقربین درگاه قلمداد کن. ابتدای امر از درجه نازله گرفته رخنه در دل شما باز می‌کند و شما را وادار می‌کند به شدت مواظبت در مستحبات و انکار و اوراد، و در ضمن عمل یکی از اهل معصیت را در نظر شما به مناسبت حال شما جلوه می‌دهد و به شما القا می‌کند که شما از این شخص به حکم شرع و عقل بهترید و اعمال شما موجب نجات شماست و بحمدالله شما پاک و پاکیزه هستید و از معاصی عاری و بری هستید. از این، دو نتیجه می‌گیرد: یکی بدبینی به بندگان خدا، و دیگر خودپسندی؛ که هر دو از مهلکات و سرچشمه مفاسد است. به نفس و شیطان بگویید ممکن است این شخصی که مبتلاست به معصیت دارای ملکه‌ای باشد یا اعمال دیگری باشد که خدای تعالی او را به رحمت خود مستغرق کند و نور آن خلق و ملکه او را هدایت کند و منجر شود کار او به حسن عاقبت؛ شاید این شخص را خدا مبتلا به معصیت کرده تا مبتلای به عجب که از معصیت بدتر است نشود. چنانچه در حدیث کافی است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ؛ وَلَوْلَا ذَلِكَ مَا ابْتُلِيَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ أَبَدًا»<sup>(۱)</sup>. یعنی «گفت امام صادق، علیه السلام: "همانا خدا دانست که گناه بهتر است برای مؤمن از عجب؛ و اگر نه این بود هیچ‌گاه مؤمن را مبتلا به گناهی نمی‌کرد"». و شاید من به واسطه همین بدبینی، کارم منجر به بدی عاقبت شود.

شیخ جلیل ما، عارف کامل، شاه آبادی - روحی فدا - می‌فرمودند: تعییر به کافر

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب العجب»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۰، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۲۳، حدیث ۷، الوافی، ج ۵، ص ۸۷۹، حدیث ۱. (متن فوق مطابق با نقل مرحوم فیض در وافی از کافی می‌باشد).

نیز نکنید در قلب؛ شاید نور فطرتش او را هدایت کند، و این تعییر و سرزنش کار شما را منجر به سوء عاقبت کند. امر به معروف و نهی از منکر غیر از تعییر قلبی است. بلکه می فرمودند: کفاری که معلوم نیست با حال کفر از این عالم منتقل شدند لعن نکنید. شاید در حال رفتن هدایت شده باشند و روحانیت آنها مانع از ترقیات شما شود. در هر حال، نفس و شیطان شما را وارد مرحله اولی از عجب می کنند؛ کم کم از این مرحله شما را به مرحله دیگر و از آن درجه به درجه بالاتر، تا بالاخره کار انسان را به جایی برساند که به ایمان یا اعمال خود به ولی نعمت خویش و مالک الملوک منت گذاری کند و کارش به آخر درجه رسد.

## فصل

### در مفاسد عجب است

بدان که عجب خودش بنفسه از مهلکات و موبقات است و ایمان و اعمال انسان را به باد فنا می دهد و فاسد می کند. چنانچه راوی سؤال می کند در این حدیث شریف از عجبی که فاسد می کند عمل را. امام - علیه السلام - یک درجه آن را عجب در ایمان قرار داده است. و در حدیث سابق<sup>(۱)</sup> شنیدی که عجب از گناه شدیدتر است در درگاه حق تعالی، و از آن جهت مؤمن را مبتلای به گناه می فرماید تا ایمن شود از عجب. و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - آن را یکی از مهلکات قرار داده<sup>(۲)</sup>. و در امالی صدوق سند به امیرالمؤمنین - علیه السلام - رساند که فرموده است: «مَنْ دَخَلَ الْعُجْبُ هَلَكَ»<sup>(۳)</sup>. یعنی «کسی که راه یابد در او عجب، هلاک شود». و صورت این سرور در برزخ و ما

۱- ر.ک: صفحه ۷۶.

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ مُهْلِكَاتٌ: شُحٌّ مُطَاعٌ، وَهَوًى مُتَّبَعٌ، وَاعْجَابٌ مَرُوءِيَّةٌ»؛ «سه چیز گشنده اند: بخیلی که فرمانبری شود؛ هوس که پیروی گردد؛ شیفتگی مرد به خودش». (وسائل الشیعه،

ج ۱، ص ۱۰۳، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۲۳، حدیث ۱۵)

۳- الأمالی، صدوق، ص ۳۶۳، مجلس ۶۸، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۰۴، «أبواب مقدّمة

العبادات»، باب ۲۳، حدیث ۱۸.



بعدالموت وحشت و هولناکی سخت است که هیچ وحشتی شبیه آن نیست. بسا باشد اشاره به آن باشد فرمایش رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در وصیتش به امیرالمؤمنین علیه السلام: «وَلَا وَخْدَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «هیچ تنهایی ترسناکتر نیست از عجب».

«موسی بن عمران - علی نبینا و آله و علیه السلام - از شیطان پرسید: "خبر ده مرا به گناهی که اولاد آدم وقتی مرتکب شود آن را، بر او راه یابی و تسلط پیدا کنی". گفت: "وقتی عجب کند بر نفس خود و بزرگ شمارد عملش را و کوچک شود در چشمش گناه او." خداوند تعالی به داود - علیه السلام - می فرماید: "ای داود، بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را". عرض کرد: "چطور بشارت دهم آنها را و بترسانم اینها را؟" فرمود: "بشارت ده گناهکاران را که همانا من قبول می کنم توبه را و می گذرم از گناه؛ و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمال خودشان؛ زیرا که همانا نیست بنده ای که من به پا دارم از برای حساب مگر آن که هلاک شود»<sup>(۲)</sup>.

پناه می برم به خدای تعالی از مناقشه در حساب که صدیقین و بزرگتر از آنها را هلاک می کند.

شیخ صدوق در خصال سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «شیطان گوید: "اگر در سه چیز چیره گردم به پسر آدم باکی ندارم از هر چه بکند، زیرا که آنها قبول نشود از او؛ وقتی که بسیار شمارد عمل خود را، و فراموش کند گناه خود را، و راه یابد در او عجب"»<sup>(۳)</sup>.

۱ - «پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: و هیچ تنهایی هراسناکتر از خودپسندی نیست». (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۰۳، «أبواب مقدمة العبادات» باب ۲۳، حدیث ۱۴)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۱۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العجب»، حدیث ۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۹، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۲۳، حدیث ۳.

۳ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال إبليس - لعنة الله عليه - لجنوده: إِذَا اسْتَمَكَنْتُ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنِّي: إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ، وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ». (الخصال، ص ۱۱۲، حدیث ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۸، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۲۲، حدیث ۷)

علاوه بر مفاسدی که از عجب شنیدی، او شجره خبیثه‌ای است که بار او بسیاری از کبائر و موبقات است، و در دل که ریشه کرد کار انسان را به کفر و شرک و بالاتر از آنها منجر می‌کند.

یکی از مفاسد آن کوچک شمردن معاصی است. بلکه انسان معجب در صدد اصلاح نفس خویش بر نمی‌آید و خود را پاک و پاکیزه پندارد و هیچ‌گاه در فکر نمی‌افتد که خود را از لوث معاصی پاک کند. پرده عجب و حجاب غلیظ خودپسندی مانع شود از آن که بدی‌های خود را ببیند. و این مصیبتی است که انسان را از جمیع کمالات باز دارد و به انواع نواقص مبتلا کند و کار انسان را منجر کند به هلاک ابد و اطباء نفوس را عاجز کند از علاج.

و دیگر آن که اعتماد بر نفس و بر اعمال خود کند، و این سبب شود که انسان جاهل بیچاره خود را از حق تعالی مستغنی داند و توجه به فضل حق تعالی نکند، و حق تعالی را ملزم داند به عقل کوچک خود به این که او را اجر و ثواب دهد. و گمان کند که اگر با عدل هم با او رفتار شود مستحق ثواب است. پس از این زکری از این مطلب می‌شود، ان شاء الله<sup>(۱)</sup>.

و از مفاسد دیگرش آن که به بندگان خدا با نظر حقارت بنگرد و اعمال مردم را ناچیز شمارد، گرچه از اعمال خودش بهتر باشد. و این نیز یکی از طرق هلاک انسان و خار طریق اوست.

و از مفاسد دیگر آن که انسان را به ریا و اداری کند، زیرا که انسان نوعاً اگر اعمالش را ناچیز شمارد و اخلاقش را فاسد داند و ایمانش را قابل نشمارد و معجب نباشد به ذات و صفات و اعمال خویش، بلکه خود و همه چیز خود را زشت و پلید داند، آنها را در معرض نمایش بر نیاورد و خودنمایی نکند؛ متاع فاسد زشت را به بازار مکاره نبرند. ولی چون خود را کامل دید و اعمال را قابل، در صدد جلوه برآید و خودفروش گردد. در حدیث دوم مفاسد ریا گذشت، باید آنها را مفاسد عجب هم دانست. و مفسده



دیگر آن که این رذیله موجب رذیله مهلکه «کبر» گردد و به مصیبت تکبر انسان را مبتلا کند. - ان شاء الله پس از این یادی از آن می شود - و مفسد دیگر نیز از خود او بی واسطه یا به وسایط بروز کند، که شرحش موجب تطویل است.

پس، شخص معجب بداند که این رذیله تخم رذائل دیگر است، و منشأ اموری است که هر یک برای هلاک ابدی و خلود در عذاب خود سببی مستقل است. و اگر این مفسد را درست فهمید و با دقت ملاحظه کرد، و رجوع به اخبار و آثار وارده از رسول اکرم و اهل بیت آن سرور - صلوات الله علیهم اجمعین - کرد، البته بر خود لازم می داند که در صدد اصلاح نفس برآید و خود را از این رذیله پاک و ریشه آن را از باطن نفس براندازد که مبادا خدای نخواستہ با این صفت زشت به عالم دیگر منتقل شود. یک وقت که چشم دنیایی ملکی بسته شد و سلطان برزخ و قیامت طلوع کرد، ببیند حال اهل معاصی کبیره از او بهتر است؛ آنها را خداوند مستغرق بحار رحمت خود فرموده به واسطه ندامتی که داشتند یا اعتمادی که به فضل حق تعالی داشتند، و این بیچاره چون خود را مستقل دیده بود و در باطن ذاتش از فضل حق بی نیاز شمرده بود، خدای تعالی در حساب او نیز مناقشه فرمود و او را چنان که خود او می خواست در تحت میزان عدل درآورده و به خود او بفهماند که هیچ عبادتی برای حق نکرده و تمام عباداتش بعد از ساحت حق آورده؛ اعمال و ایمانش باطل و ناچیز است، سهل است، خود آنها موجب هلاکت و تخم عذاب الیم و مایه خلود در جحیم است. خدا نکند که خدای تعالی با کسی با عدلش رفتار کند، که اگر همچو ورقی پیش آید احدی از اولین و آخرین راه نجاتی ندارند. ائمه هدی - علیهم السلام - و انبیاء عظام در مناجات خود تمنای فضل را داشته اند و از عدل و مناقشه در حساب خوفناک بودند<sup>(۱)</sup>. مناجات خاصان درگاه حق و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - مشحون به اعتراف به تقصیر و عجز از قیام به عبودیت است<sup>(۲)</sup>.

۱- ر.ک: کلیات مغایح الجنان، دعای جوشن کبیر، فقره ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۰۷، حدیث ۳۸۶.

۲- امام سجاده علیه السلام می فرماید: «وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهِدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادَكَ عَاجِزٌ عَنْ شُكْرِكَ، وَأَعْبُدُ هُمْ مُقْصِرٌ عَنْ طَاعَتِكَ»؛ «هر چند کوشش کند به درجه ای از طاعت

جایی که افضل موجودات و ممکن اقرب اعلان «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ، وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ»<sup>(۱)</sup> دهد حال سایر مردم چه خواهد بود؟

آری، آنها عارفانند به عظمت حق تعالی و نسبت ممکن به واجب را می‌دانند. آنها می‌دانند که اگر تمام عمر دنیا را به عبادت و اطاعت و تحمید و تسبیح بگذرانند، شکر نعمت حق نکرده‌اند تا چه رسد به آن‌که حق ثنای ذات و صفات را بجا آورده باشند. آنها می‌دانند که هیچ موجودی از خود چیزی ندارد، حیات و قدرت، علم و قوت [و] سایر کمالات، ظل کمال اوست، و ممکن، فقیر، بلکه فقر محض و مستظل است نه مستقل. ممکن از خود چه کمالی دارد تا کمال فروشی کند؟ چه قدرتی دارد تا عمل فروشی نماید؟ آنها عرفاء بالله هستند و عرفاء به جمال و جلال حق‌اند. آنها از روی شهود و عیان نقص و عجز خود و کمال واجب را مشاهده کردند؛ ما بیچاره‌ها هستیم که حجاب جهل و نادانی و غفلت و خودپسندی و پرده معاصی قلب و قالب چنان چشم و گوش و عقل و هوش و سایر مدارکمان را گرفته است که در مقابل سلطنت قاهره حق عرض اندام می‌کنیم و برای خود استقلال و شیئیت قائلیم.

ای بیچاره ممکن بی‌خبر از خود و نسبت خود با خالق، ای بدبخت ممکن غافل از وظیفه خود با مالک الملوک، این جهل و نادانی است که اسباب این همه بدبختی‌ها شده و ما را مبتلای به این همه ظلمت‌ها و کدورت‌ها کرده. خرابی کار از سرمنشأ است و آلودگی آب از سرچشمه. چشم معارف ما کور است و دل ما مرده است، و این موجب همه مصیبت‌هاست؛ و درصدد اصلاح هم نیستیم.

خداوندا! تو به ما توفیق عنایت کن. تو ما را به وظایف خود آشنا کن. تو از انوار معارف خود که قلوب عرفا و اولیا را لبریز کردی یک نصیبی به ما عنایت فرما. تو

---

→ تو دست پیدا نمی‌کند مگر آن‌که در برابر استحقاق تو به علت فضل و احسان عاجز و ناتوان است. پس شاکرترین بندگانت از شکر تو عاجز است و عابدترین ایشان در اطاعت تو کوتاه است.» (صحیفه کامله

سجادیه، ص ۱۸۴، دعای ۳۷)

۱- «تو را آن‌گونه که باید شناختیم، و آن‌گونه که شاید نپرستیدیم.» (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۳، حدیث ۱۱)

مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶)



احاطه قدرت و سلطنت خود را به ما نشان ده و نواقص ما را به ما بنما. تو معنی ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ را به ما بیچاره‌های غافل، که همه محامد را به خلق نسبت می‌دهیم، بفهمان. تو قلوب ما را آشنا کن به این که هیچ محمده‌ای از مخلوق نیست. تو حقیقت ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾<sup>(۱)</sup> را به ما بنما. تو کلمه مبارکه توحید را به قلوب قاسیه مکدره ما وارد کن. ما اهل حجاب و ظلمتیم و اهل شرک و نفاق، ما خودخواه و خودپسندیم، تو حب نفس و حب دنیا را از دل ما بیرون کن. تو ما را خداخواه و خداپرست کن. ﴿إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>(۲)</sup>.

## فصل

### در بیان آن که منشأ عجب حب نفس است

بدان که رذیله عجب از حب نفس پیدا شود؛ چون که انسان مفطور به حب نفس است و سرمنشأ تمام خطاهای انسانی و رذائل اخلاقی حب نفس است. و از این جهت است که انسان اعمال کوچک خودش به نظرش بزرگ آید و خود را به واسطه آن از خوبان و خاصان درگاه حق شمارد، و خود را به واسطه اعمال ناقابل مستحق ثنا و مستوجب مدح داند؛ بلکه قبایح اعمالش گاهی در نظرش نیکو جلوه کند؛ اگر از غیر اعمال بهتر و بزرگ‌تر از اعمال خود دید، چندان اهمیت نمی‌دهد و همیشه انسان کارهای خوب مردم را تأویل به یک مرتبه از بدی می‌کند، و کارهای زشت و ناهنجار خود را تأویل به یک مرتبه از خوبی می‌کند. نسبت به خلق خدا بدبین است، ولی نسبت به خودش خوش‌بین. به واسطه این حب نفس با یک عمل کوچک مخلوط به هزار کثافت و مبعذات خود را طلبکار حق تعالی و مستوجب رحمت داند. خوب است اکنون ما قدری در اعمال حسنه خود تفکر کنیم و افعال عبادیه که از ما صادر می‌شود قدری در تحت اعتبار عقل آورده با نظر انصاف به آنها نظر کنیم ببینیم آیا به واسطه آنها ما مستوجب مدح و ثنا و

۱- «هر نیکویی به تو رسد از جانب خداست، و هر زشتی به تو رسد از خود تو است». (النساء (۴): ۷۹)

۲- آل عمران (۳): ۲۶.

مستحق ثواب و رحمت هستیم، یا لایق لوم و عقاب و غضب و نکمت. و اگر حق تعالی ما را به واسطه همین اعمالی که در نظر ما حسنه است به آتش قهر و غضب بسوزاند بجا است و موافق عدل است.

من اکنون خود شما را در این سؤالی که می‌خواهم بکنم حکم قرار می‌دهم و از شما به نظر انصاف، بعد از فکر و تأمل، تصدیق می‌خواهم. و آن سؤال این است که اگر نبی اکرم -صلوات الله علیه و آله- که صادق و مصدق است، به شما خبر دهد که اگر در تمام عمر عبادت خدا کنید و اطاعت اوامر او نمایید و ترک شهوات و خواهش نفس نمایید، یا در تمام عمر خلاف گفته او کنید و مطابق میل نفسانی و شهوات خود رفتار کنید، در درجات آخرت شما فرقی نمی‌کند و در هر صورت شما اهل نجات هستید و بهشت خواهید رفت و از عذاب ایمن خواهید بود، نماز کنید یا زنا کنید تفاوتی ندارد، ولی رضای حق تعالی فقط در این است که شما عبادت او کنید و ثنا و مدح او نمایید و ترک شهوات خود و میل‌های نفسانی را در این عالم نمایید، در مقابل این هم اجری نمی‌دهند و ثوابی عطا نمی‌کنند، آیا شما از اهل معصیت می‌شدید یا اهل عبادت؟ شما ترک شهوات می‌کردید، و لذات نفسانی را بر خود برای رضای حق تعالی و خاطرخواهی او حرام می‌کردید یا نه؟ شما باز مواظبت به مستحبات و جمعه و جماعات می‌نمودید یا منغمر در شهوات و ملازم لهو و لعب و تغنیات و غیر ذلک می‌گردیدید؟ با یک نظر انصاف بدون ظاهرسازی و ریاکاری جواب دهید. بنده از خودم و کسانی که مثل خودم هستند خبر می‌دهم که اهل معصیت می‌شدیم و اطاعات را تارک و فاعل مشتهیات نفسانی می‌شدیم.

پس، از این نتیجه حاصل شد که تمام کارهای ما برای لذات نفسانی و برای اداره کردن بطن و فرج است. ما شکم‌پرست و شهوت‌پرستیم: ترک لذت برای لذت بزرگ‌تر می‌کنیم. وجهه نظر و قبله آمال ما راه انداختن بساط شهوات است. نماز که معراج قرب الهی است ما بجا می‌آوریم برای قرب به زن‌های بهشت! ربطی به تقرب حق ندارد؛ مربوط به اطاعت امر نیست؛ با رضای خدا هزاران فرسنگ دور است.



ای بیچاره بی خبر از معارف الهیه که جز اداره شهوت و غضب خود چیز دیگر نمی فهمی، تو مقدس مواظب به ذکر و ورد و مستحبات و واجبات و تارک مکروهات و محرمات و متخلق به اخلاق حسنه و متجنب از سیئات اخلاق، در ترازوی انصاف بگذار کارهایی را که می کنی از برای رسیدن به شهوات نفسانی و نشستن بر تخت های زمردین و هم آغوش شدن با لعبت های شوخ و شنگ بهشتی و پوشیدن لباس های حریر و استبرق و سکنا کردن در قصرهای نیکو منظر و رسیدن به آرزوهای نفسانی، آیا باید اینها را، که تمام برای خودخواهی و پرستش نفس است، به خدا نسبت داد و پرستش حق دانست؟ آیا شما با عمله ای که برای مزد کار می کند چه فرقی دارید که اگر او بگوید من محض صاحب کار این عمل را کردم، او را تکذیب می کنید؟ آیا شما دروغگو نیستید که می گوید: نماز می کنم برای تقرب به خدا؟ آیا این نماز شما برای نزدیکی به خداست، یا برای تقرب به زن های بهشت است و رسیدن به شهوات است؟ فاش بگویم: پیش عرفای بالله و اولیاء خدا تمام این عبادات ما از گناهان کبیره است. بیچاره، در حضور حضرت حق جل جلاله و در محضر ملائکه مقربین او برخلاف رضای حق رفتار می کنی، و عبادتی که معراج قرب حق است برای نفس اماره و شیطان می کنی؛ آن وقت حیا نکرده در هر عبادت چندین دروغ در محضر ربوبیت و ملائکه مقربین می گویی و چندین افترا می زنی و منت گذاری هم می کنی و عجب و تدلل هم می نمایی و خجالت هم نمی کشی. این عبادت من و تو با معصیت اهل عصیان، که اشد آنها ریا است، چه فرقی دارد؟ زیرا که ریا شرک است و بدی و بزرگی آن از جهت آن است که عبادت را برای خدا نکردی. تمام عبادات ما شرک محض است و شائبه، خلوص و اخلاص در آن نیست؛ بلکه رضای خدا به طریق اشتراک هم در آن مدخلیت ندارد؛ فقط برای شهوات و تعمیر [و] اداره بطن و فرج است.

ای عزیز، نمازی که برای خاطرخواهی زن باشد - چه زن دنیایی یا بهشتی - این نماز برای خدا نیست؛ نمازی که برای رسیدن به آمال دنیا باشد یا آمال آخرت به خدا ارتباط ندارد؛ پس چرا این قدر ناز و غمزه فروشی می کنی و عشوه و غنج و دلال می کنی، به بندگان خدا به نظر حقارت نگاه می کنی، خود را از خاصان درگاه حق حساب می کنی؟

بیچاره، تو با همین نماز مستحق عذاب و مستوجب زنجیر هفتاد ذراعی<sup>(۱)</sup> هستی؛ پس چرا خود را طلبکار می‌دانی، و برای خود در همین طلبکاری و تدلّل و عجب عذاب دیگر تهیه می‌کنی؟ تو اعمالی را که مأموری بکن و متوجه باش که از برای خدا نیست؛ و بدان که خدای تعالی با فضل و ترحم تو را به بهشت می‌برد، و یک قسمت از شرک را خدای تعالی برای ضعف بندگانش به آنها تخفیف داده و به واسطه غفران و رحمتش پرده ستاریت به روی آنها پوشیده است. بگذار این پرده دریده نشود، و حجاب غفران حق به روی این سیئات، که اسمش را عبادت گذاشتیم، افتاده باشد، که خدای نخواسته اگر این ورق برگردد و ورق عدل پیش آید، گند عبادات ما کمتر از گند معصیت‌های موبقه اهل معصیت نیست.

ما اشاره کردیم پیش از این به حدیثی که ثقة الاسلام کلینی، در کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانده؛ و این جا بعضی از آن حدیث را به عین عبارت نقل می‌کنیم تَبَرُّكًا وَتَيْمُنًا.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي حَدِيثٍ، قَالَ - أَيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ! قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ؛ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَنْ لَا يُغْجِبُوا بِأَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ»<sup>(۲)</sup>.

«جناب امام صادق - سلام الله علیه - از جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل می‌فرماید که گفت: خدای عزّ و جلّ به داود فرمود: "ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقین را!" گفت: "چگونه بشارت دهم گناهکاران را و بترسان صدیقین را؟" گفت: "ای داود بشارت ده گناهکاران را که من همانا توبه قبول می‌کنم و از گناه می‌گذرم، و بترسان صدیقان را که عجب نکنند به اعمالشان، زیرا که نیست بنده‌ای که

۱ - اشاره است به آیه مبارکه ﴿تُحَدِّثُوهُ فَعَلَّوْهُ﴾ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوْهُ ﴿ ثُمَّ لِي بِسَلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴾؛ «بگیریدش، پس برگردنش غلّ درافکنید، سپس در دوزخش اندازید، سپس او را در زنجیری که درازایش هفتاد ذراع است در آرید». (الحاقه (۶۹): ۳۰ - ۳۲)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۱۴، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب العجب»، حدیث ۸.



من به پا دارم برای حساب مگر آن که هلاک گردد».

بعد از آن که صدیقین در حساب هلاک‌اند، با آن که آنها از گناه و معصیت پاک‌اند، من و تو چه می‌گوییم؟ اینها همه در صورتی است که اعمال من و شما از ریا دنیایی، که از موبقات و محرّمات است، خالص باشد؛ و کم اتفاق افتد برای ما عمل خالی از ریا و نفاق. بگذار نگفته ماند. اکنون اگر باز جای عجب است و تدلّل و ناز و غمزه، بکن؛ و اگر انصافاً جای خجلت و سرافکندگی و اعتراف به تقصیر است، بعد از هر عبادتی که کردی از روی جدّ و واقع از آن عبادت و از آن دروغ‌ها که در محضر حق تعالی گفتی، از آن نسبت‌ها که بی‌جهت به خود دادی، استغفار و توبه کن. آیا توبه ندارد که در مقابل حق می‌گویی قبل از ورود در نماز: «وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>(۱)</sup>. آیا وجهه قلب شما به فاطر سماوات و ارض است؟ آیا شما مسلمید و از شرک خالصید؟ آیا نماز و عبادت و محیا و ممات شما برای خداست؟ آیا خجالت ندارد در نماز می‌گویی: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؟ آیا شما جمیع محامد را از آن حق می‌دانید، یا این که برای بندگان، بلکه برای دشمنان او محمّد ثابت می‌کنید؟ آیا دروغ نیست قول تو که می‌گویی: «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، با این که ربوبیت را در همین عالم برای غیر ثابت می‌کنی؟ آیا توبه ندارد؟ خجلت ندارد «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؟ آیا تو عبادت خدا می‌کنی یا عبادت بطن و فرج خود؟ آیا تو خداخواهی یا حورالعین خواه؟ آیا تو استعانت از خدا فقط می‌طلبی، یا در کارها چیزی که در نظر نیست خدا [است]؟ آیا تو به زیارت بیت الله که می‌روی، مقصد و مقصودت خداست و مطلب و مطلوبت صاحب‌خانه است و قلبت مترنم است به قول شاعر: وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي<sup>(۲)</sup> خداجو هستی؟ آثار جمال و

۱- ر. ک: مسائل علی بن جعفر، ص ۱۴۱، حدیث ۱۶۱: الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰، «کتاب الصلاة»، «باب افتتاح الصلاة»، حدیث ۷.

۲- مصرع نخست از این بیت است:

وَمَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي      وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارَا

جلال حق را می‌طلبی؟ آیا تو برای سید مظلومان اقامهٔ عزا می‌کنی به سر و سینه برای او می‌زنی، یا برای رسیدن به آمال و آرزوی خودت؟ شکمت تو را وادار می‌کند مجلس عزاداری بر پا کنی، شهوت وقاع تو را وادار می‌کند نماز جماعت بروی؟ هوای نفس تو را به مناسک و عبادات می‌کشد؟

ای برادر، در مکاید نفس و شیطان دقیق شو. بدان که نمی‌گذارند تو بیچاره یک عمل خالصی بکنی؛ و همین اعمال غیر خالصه را که خداوند به فضلش از تو قبول کرده نمی‌گذارند به سرمنزل برسانی. کاری می‌کنند که به واسطهٔ این عجب و تدلّ بی‌جا همهٔ اعمال به باد فنا برود؛ این نفع هم از جیب برود. از خدا و رضای او که دوری، به بهشت و حورالعین هم نمی‌رسی؛ سهل است، مخلص در عذاب و معذب در آتش قهر هم می‌شوی. تو گمان کردی به واسطهٔ این اعمال پوسیده گندیده سر و دست شکسته مخلوط به ریا و سمعه و هزار مصیبت دیگر، که هر یک مانع از قبولی اعمال است، استحقاق بر حق تعالی پیدا کردی؟! یا از محبین و محبوبین شدی، ای بیچاره بی‌خبر از حال محبین، ای بدبخت بی‌اطلاع از دل محبین و آتش قلب آنها، ای بی‌نوای غافل از سوز مخلصین و نور اعمال آنها، تو گمان کردی آنها هم اعمالشان مثل من و توست! تو خیال می‌کنی که امتیاز نماز حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - با ما این است که «مَدَّ» ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ را طولانی‌تر می‌کند؟ یا قرائتش صحیح‌تر است؟ یا طول سجود و رکوع و اذکار و اورادش بیشتر است؟ یا امتیاز آن بزرگوار به این است که شبی چند صد رکعت نماز می‌خواند؟ یا مناجات سیدالساجدین - علیه السلام - هم مثل مناجات من و تو است؟ او هم برای حورالعین و گلابی و انار این قدر ناله و سوز و گداز داشت؟ به خودشان قَسَم است - وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ عَظِيمٌ <sup>(۱)</sup> - که اگر بشر پشت به پشت یکدیگر دهند و بخواهند یک لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ امیرالمؤمنین را بگویند نمی‌توانند! خاک بر فرق من با این معرفت به مقام

→ «دوستی، دیار دلم را نبرده است، بلکه دل در گرو دوستی ساکن آن داده‌ام». (در جامع الشواهد، ج ۳،

ص ۲۴۴، «باب الواو بعده الميم»، آمده که شاعر این شعر ناشناخته است)

۱ - برگرفته شده از آیه ﴿وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لِّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾؛ «و اگر بدانید آن سوگندی بزرگ است». (الواقعة



ولایت علی، علیه السلام! به مقام علی بن ابی طالب قسم که اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین - غیر از رسول خاتم که مولای علی و غیر اوست - بخواهند یک تکبیر او را بگویند نتوانند. حال قلب آنها را جز خود آنها نمی داند کسی.

ای عزیز، این قدر لاف خدا مزن! این قدر دعوی حب خدا مکن. ای عارف، ای صوفی، ای حکیم، ای مجاهد، ای مرتاض، ای فقیه، ای مؤمن، ای مقدس، ای بیچاره های گرفتار، ای بدبخت های دچار مکاید نفس و هوای آن، ای بیچاره های گرفتار آمال و امانی و حب نفس - همه بیچاره هستید! همه از خلوص و خداخواهی فرسنگ ها دورید. این قدر حسن ظن به خودتان نداشته باشید. این قدر عشوه و تدلّل نکنید. از قلوب خود بپرسید ببینید خدا را می جوید یا خودخواه است؟ موحد است و یکی طلب، یا مشرک است؟ پس این عجب ها یعنی چه؟ این قدر به عمل بالیدن چه معنا دارد؟ - عملی که فرضاً تمام اجزاء و شرایطش درست باشد و خالی از ریا و شرک و عجب و سایر مفسدات باشد، قیمتش رسیدن به شهوات بطن و فرج است چه قابلیت دارد که این قدر تحویل ملائکه می دهید؟ این اعمال را باید مستور از چشم ها داشت. این اعمال از قبایح و فجایع است! باید انسان از آنها خجلت بکشد و ستر آنها کند.

خداوندا به تو پناه می بریم ما بیچاره ها از شرّ شیطان و نفس اماره. تو خودت ما را از مکاید آنها حفظ فرما بحق محمد و آله صلی الله علیهم.

## حدیث چهارم [کبر]

الحدیث الرابع: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ حَكِيمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ أَذْنَى الْإِلْحَادِ، فَقَالَ: «إِنَّ الْكِبَرَ أَذْنَاهُ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «حکیم گفت: پرسیدم از امام صادق - علیه السلام - از پست‌تر و پایین‌تر درجه برگشت از حق. پس فرمود: «همانا کبر پایین‌تر درجه اوست».

### در معنی کبر است

شرح: «کبر» عبارت است از یک حالت نفسانی که انسان ترفع کند و بزرگی کند و بزرگی فروشد بر غیر خود. و اثر آن اعمالی است که از انسان صادر می‌شود و آثاری است که در خارج بروز کند که گویند تکبر کرد. و این صفت غیر از عجب است. بلکه به‌طوری که سابق ذکر شد<sup>(۲)</sup>، این صفت زشت و این رذیله خبیثه، ولیده و ثمره عجب است؛ زیرا که عجب خودپسندی است، و کبر بزرگی کردن بر غیر و عظمت‌فروشی است. انسان که در خود کمالی دید، یک حالتی به او دست می‌دهد که آن عبارت از

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

«کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۸، حدیث ۱.

۲- ر.ک: صفحه ۷۹-۸۰.



سرور و غنچ و تدلّل و غیر آن است، و آن حالت را عجب گویند؛ و چون غیر خود را فاقد آن کمال متوهم گمان کرد، در او حالت دیگری دست دهد که آن رؤیت تفوّق و تقدّم است، و از این رؤیث یک حالت بزرگی فروشی و ترفع و تعظّمی دست دهد که آن را «کبر» گویند. و اینها تمام در قلب و باطن است و اثر آن در ظاهر؛ چه در هیئت بدن و چه در افعال و اقوال باشد تکبّر است. و بالجمله، انسان خودبین خودخواه شود؛ و چون خودخواهی افزایش دهد، خودپسند گردد؛ و چون خودپسندی لبریز آید، خودفروشی کند.

و بدان که صفات نفسانی، چه در جانب نقص و رذائل و چه در جانب کمال و فضائل، بسیار دقیق و مختلط است؛ و از این جهت فرق بین بعضی با بعضی به غایت مشکل است؛ و چه بسا باشد که اختلاف شدید بین علماء اعلام در تحدید آنها واقع گردد، یا نشود صفت وجدانی را به طوری که خالی از خدشه باشد تعریف کرد. لهذا بهتر این است که این امور را واگذار به وجدان کنیم و خود را از قید مفهوم تراشی رهایی دهیم و از اصل مقصد و مقصود باز نمانیم.

پس باید دانست که از برای کبر درجاتی است شبیه درجاتی که در عجب ذکر شد. و بعضی از درجات دیگر که در عجب نیز نظیر داشت ولی چون در آنجا مهم نبود و در اینجا مهم است ذکر می شود. اما آنچه که شبیه آن در عجب گذشت شش درجه است: یکی کبر به واسطه ایمان و عقاید حقه؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه کفر و عقاید باطله است.

دیگر کبر به واسطه ملکات فاضله و صفات حمیده؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه رذائل اخلاق و ملکات ناهنجار است.

و دیگر کبر به واسطه مناسک و عبادات و صالحات اعمال است؛ و در مقابل آن، کبر به واسطه معاصی و سیئات افعال است.

و هر یک از اینها ممکن است ولیده همان درجه عجب باشد که در نفس است؛ و ممکن است آن را سبب دیگر باشد که بعد از این اشاره به آن می شود. و اما آنچه که اینجا بالخصوص مورد نظر می شود، کبر به واسطه امور خارجی است؛ مثل نسب و حسب و مال و منال و سیادت و ریاست و غیر آن. و ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره

به بعضی مفاصد این رذیله و علاج آن به مقدار مقدور خود می‌نماییم، و از خدای تعالی توفیق تأثیر در خویشتن و غیر می‌طلبیم.

## فصل

### در بیان درجات کبر است

بدان که از برای کبر به اعتبار دیگر درجاتی است: اول، کبر به خدای تعالی. دوم، کبر به انبیا و رسل و اولیا، صلوات الله علیهم. سوم، کبر به اوامر خدای تعالی؛ که این دو نیز به کبر به خدای تعالی برگردد. چهارم، کبر بر بندگان خدا؛ که آن نیز پیش اهل معرفت به کبر به خدا برگردد.

اما کبر به خدای تعالی، که از همه قبیح‌تر و مهلک‌تر و مرتبه‌اعلای آن است، در اهل کفر و جحود و مدعیان الوهیت پیدا شود. و گاهی نمونه‌ای از آن در بعض اهل دیانت پیدا شود که ذکر آن مناسب نیست. و این از غایت جهل و نادانی و ندانستن ممکن است حدّ خویش و مقام واجب الوجود را.

و اما کبر بر انبیا و اولیا در زمان انبیا بسیار اتفاق می‌افتاد و خدای تعالی خبر داده است از حال آنها که گفتند: «أَنْتُمْ مِنْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا»<sup>(۱)</sup>. و از اهل این ملت گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَیْنِیْنِ عَظِیْمَ»<sup>(۲)</sup>. و در صدر اسلام، تکبر بر اولیاء خدا بسیار واقع گردید و در این زمان‌ها نمونه‌ای از آن در بعضی از منتحلین به اسلام است.

و اما کبر به اوامر خدا در بعض اهل معصیت پیدا شود؛ چنانچه ترک حج کند برای آن که اعمال آن را از قبیل لباس احرام و غیره را بر خود روا ندارد؛ و ترک نماز کند، زیرا که وضع سجده را با مقام خود مناسب نداند. و گاهی در بعض اهل مناسک و عبادات و اهل علم و دیانت پیدا شود؛ چنانچه ترک اذان کند تکبراً؛ و قبول قول حق نکند اگر از مثل خود یا پایین‌تر از خود شنید. گاهی اتفاق می‌افتد که انسان مطلبی را از رفیق یا

۱- «آیا به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم؟» (المؤمنون (۲۳): ۴۷)

۲- «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو شهر (طائف و مکه) فرود نیامد؟» (الزخرف (۴۳): ۳۱)



هم قطارش می شنود و آن را با کمال شدت رد می کند و طعن به قائلش می زند، ولی همان مطلب را از بزرگی در دین یا دنیا اگر شنید قبول می کند\* . حتی ممکن است در اول از روی جد رد کند، و در دوم از روی جد قبول کند. این شخص طالب حق نیست. تکبرش پرده به روی حق می پوشد، و تملقش از بزرگ - که غیر از صفت تواضع ممدوح است - او را کر و کور می کند. و از همین تکبر است ترک تدریس علمی یا کتابی که با شأن خود مناسب نداند، و ترک تدریس برای اشخاص بی عنوان ظاهری، یا برای عده قلیله، و ترک جماعت در مسجد کوچک و قناعت به عده کم، گرچه بداند که رضای حق تعالی در آن است. و گاهی از بس مطلب دقیق می شود صاحب این خُلق نمی فهمد که عملش مستند به خُلق کبر است، مگر آن که در صدد اصلاح نفس برآید و دقیق شود در مکاید آن.

اما کبر بر بندگان خدا، از همه بدتر کبر بر علماء بالله و دانشمندان است، که مفسد آن از همه بیشتر و ضررش مهمتر است. و از این کبر است ترک مجالست فقرا و تقدم در مجالس و محافل و در راه و رفتار. و این در جمیع طبقات، از اشراف و اعیان گرفته تا علما و محدثین، و از اغنیا گرفته تا فقرا - مگر کسی را که خدای تعالی حفظ فرماید - رایج و شایع است. و تمیز بین تواضع و تملق، و تکبر و تأبی نفس گاهی به غایت مشکل شود و باید انسان به خدای تعالی پناه برد تا او را هدایت بنماید. و اگر انسان در صدد اصلاح برآید و حرکت به جانب مطلوب کند، ذات مقدس حق تعالی به رحمت و اسعه خود راهنمایی می فرماید و سیر را آسان می کند.

## فصل

### در سبب اصلی تکبر است

کبر را اسباب بسیاری است که برگشت تمام آنها به این است که انسان در خود

\* - پوشیده نماند که ترک قبول به تفصیلی که ذکر شده دارای دو جنبه است که یکی از آن کبر به اوامر خداست

و دیگری کبر بر بندگان خدای تعالی است. منه عفی عنه

کمالی توهم کند که آن باعث عجب شود و مخلوط با حب نفس گردیده حجاب کمال دیگران شده آنها را ناقص‌تر از خود گمان کند، و این سبب ترفع قلبی یا ظاهری گردد. مثلاً در علماء عرفان گاهی پدید آید کسی که خود را از اهل معارف و شهود داند و از اصحاب قلوب و سابقه حسنی انگارد و بر دیگران لاف ترفع و تعظم زند، و حکما و فلاسفه را قشری و فقها و محدثین را ظاهربین و سایر مردم را چون بهائم داند؛ و به همه بندگان خدا به نظر تحقیر و تعییر نگاه کند. و بیچاره خود لاف از فناء فی الله و بقاء بالله زند و کوس تحقق کوبد، با آن که معارف الهیه اقتضا می‌کند خوش‌بینی به موجودات را. و اگر شمم معرفت‌الله کرده بود به مظاهر جمال و جلال حق، تکبر نمی‌کرد؛ چنانچه در مقام بیان و علم خود او نیز تصریح به خلاف حالت خود کند. و این نیست جز آن که معارف به قلبش وارد نشده. و بیچاره به مقام ایمان هم نرسیده دم از عرفان می‌زند؛ و از عرفان حظی نداشته از تحقق سخن می‌راند.

و در حکما نیز اشخاصی پیدا می‌شود که چون خود را دارای برهان و علم به حقایق داند و خود را از اهل یقین بالله و ملائکته و کتبه و رسله شمارد، به سایرین به نظر حقارت نگاه کند و سایر علوم را جزو علم حساب نکند؛ و تمام بندگان خدا را ناقص داند در علم و ایمان؛ و به آنها تکبر نماید در قلب، و در ظاهر نیز با نخوت و تکبر با مردم رفتار کند؛ با آن که علم به مقام ربوبیت و فقر ممکن اقتضا می‌کند خلاف آن را، و حکیم آن است که دارای ملکه تواضع باشد به واسطه علم به مبدأ و معاد. خدای تعالی لقمان را حکمت عطا فرمود به نص قرآن شریف<sup>(۱)</sup>، و از دستورات آن بزرگوار به فرزندش آن است که خدای تعالی نقل می‌فرماید: ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾<sup>(۲)</sup>.

و در مدعی‌های ارشاد و تصوف و تهذیب باطن گاهی شخصی پیدا می‌شود که به

۱- «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ»؛ «و به تحقیق به لقمان حکمت آموختیم که پروردگار را شاکر باش». (لقمان (۳۱): ۱۲)

۲- «و به تکبر، از مردم رخ متاب و به نخوت در زمین راه مرو. به درستی که خداوند هیچ گردن‌فراز خودستایی را دوست نمی‌دارد». (لقمان (۳۱): ۱۸)



تکبر با مردم رفتار کند، و بدبین به علما و فقها و تابعین آنها گردد، و به حکما و علما طعن‌ها زند و غیر خود و سرسپردگان به خود را اهل هلاک داند، و چون دستش از علوم تهی است علوم را خار طریق خواند و اهل آن را شیطان راه سالک شمارد؛ با آن‌که آنچه در مقام دعوی مقام خود گوید اقتضای خلاف اینها نماید؛ و هادی خلاق و مرشد گمراهان باید خود از مهلکات و مویقات مبرا باشد، و از دنیا گذشته و محو جمال حق شده، باید به بندگان خدا تکبر نکند و بدبین به آنها نباشد.

و در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و به آنها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه طور اکرام و اعظام داند، و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند و هر چه گوید چون و چرا نکنند؛ خود را «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»<sup>(۱)</sup> انگارد؛ و جز خود و چند نفر معدودی مثل خود را اهل بهشت نداند؛ و اسم هر طایفه‌ای از هر علمی در میان آید، به آن طعن زند و جز علم خود را، که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسنجیده طرد کند و اسباب هلاک داند، و علما و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و چنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که اینها را تحقیر و توهین کند، با آن‌که علم و دیانت مبرا از این اطوار و اخلاق‌اند. «قول به غیر علم» را شریعت مطهره حرام کرده<sup>(۲)</sup> و حرمت مسلم را واجب دانسته<sup>(۳)</sup>، این بیچاره بی‌خبر از دیانت و علم خلاف قول خدا و رسول کرده و آن را به صورت دین درآورده، با آن‌که سیره سلف و خلف از علمای بزرگ غیر از این بوده.

این حال علوم شرعیه که هر یک اقتضا دارد که علمای آن متصف به تواضع باشند و ریشه تکبر را از قلوب قلع کنند. هیچ علمی تکبر نیاورد و با تواضع مخالف نیست. پس

۱- «خدا از آنچه می‌کند بازخواست نخواهد شد، ولی آنان بازخواست خواهند شد». (الأنبیاء (۲۱): ۲۳)

۲- ر.ک: العکاسب المحترمة، امام خمینی رحمته الله، ج ۲، ص ۸۴.

۳- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۰، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمین واحتقرهم»؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۶۵، «کتاب الحج»، «باب تحریم إهانة المؤمن وخذلانه»؛ بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۴۲، باب ۵۶.

از این، علت آن که این اشخاص عملشان خلاف علمشان است بیان می‌نماییم<sup>(۱)</sup>، در علمای سایر علوم، از قبیل طب و ریاضی و طبیعی، و همین‌طور صاحبان صنعت دقیق، مثل برق و مکانیک و غیر آن، نیز تکبرفروشی بسیار پیدا می‌شود. سایر علوم را هر چه باشد چیزی ندانند و به اهل آن با نظر تحقیر نگاه کنند و هر یک گمان کنند که علم آن است که پیش اوست و در ظاهر و قلب به مردم کبریایی کنند، با آن که علم آنها این اقتضا را ندارد.

اما غیر اهل علم، بعضی از اهل مناسک و عبادت نیز بسیار به مردم تکبر کنند و آنها را حقیر شمارند و تحقیر کنند؛ سایر مردم را، حتی علما را، اهل نجات ندانند؛ هر وقت از علم سخنی پیش آید، گویند: علم بی‌عمل چه فایده دارد؟ عمده عمل است؛ و به عملی که خود اشتغال دارند خیلی اهمیت می‌دهند، و به همه طبقات از روی کبر و عُجب نظر کنند؛ با این که اگر اهل عبادت حقیقی و اخلاص باشد باید عملش او را اصلاح کند. نماز از منکر و فحشا نهی می‌نماید و معراج مؤمن است، این پنجاه سال نمازخوان و مواظب اعمال واجبه و مستحبه، به رذیله کبر که الحاد است، و عُجب که از فحشاء و منکر بزرگ‌تر است، متصف شده و به شیطان و خُلق او نزدیک گردیده! نمازی که از فحشا نهی نکند و نگاهدار قلب نباشد، بلکه به واسطه کثرت آن قلب ضایع گردد، نماز نیست. نمازی که وقتی خیلی مواظبت کردی از او، تو را به شیطان و خاصه او، که کبر است، نزدیک کند نماز نیست؛ نه آن که نماز این اقتضا را دارد. اینها کبر حاصل از علم و عمل. و اما آنچه از غیر اینها حاصل شود نیز برگشت کند به رؤیت یک نحو کمال در خود و غیر را فاقد آن دیدن. مثلاً کسی که دارای نسب و حسب است، بر فاقد آن تکبر کند گاهی. و کسی که دارای جمال و زیبایی است، بر فاقد آن یا طالب آن تکبر نماید. یا مثلاً دارای اتباع و انصار و قبیله و تلامیذ و غیر آن، بر فاقد آن تکبر فروشد. پس رویهم رفته، سبب کبر رؤیت کمال متوهم است و بهجت به آن و عجب به آن، و فاقد دیدن غیر است از آن. حتی صاحبان اخلاق فاسده و اعمال قبیحه نیز گاهی به غیر خود کبر کنند،



چون آن را که در خود است یک نحو کمال انگارند!

و بدان که صاحب صفت کبر گاهی به واسطه بعضی جهات خودداری کند از اظهار آن و هیچ ترتیب آثار ندهد، ولی این شجره خبیثه در قلبش ریشه دارد؛ و لهذا از او تراوش کند آثار وقتی که از حال طبیعی خارج شود. مثل آن که غضب عنان را از دست او بگیرد، در آن حال شروع کند به اظهار کبریا و عظمت و دارایی خود را از هر قبیل است - علم است یا عمل یا چیز دیگر - به چشم دیگری کشد و بر او افتخار کند. و گاهی ظاهر کند کبر خود را و اعتنا به جهات خارجی نکند، و شدت کبر آن را گسیخته عنان کند؛ پس، گاهی ظاهر شود کبر در اعمال و حرکات و سکناش؛ مثل آن که تقدم در مجالس کند و از دیگران در ورود و خروج جلو افتد؛ و فقرا را در مجلس خود راه ندهد، و ترک مجالست آنها کند؛ و برای خود حریم قرار دهد؛ و در راه رفتن و نگاه کردن و جواب و سؤال با مردم و دیگر اعمال کبر کند.

و بعضی از محققین، که ما بسیاری از اصول مطالب را در این حدیث از او اخذ کرده و ترجمه کردیم، گوید که: «درجه نازله کبر در عالم این است که روی خود را از مردم برگرداند و از آنها گویی اعراض کند. و در عابد آن است که عبوس کند بر مردم و چین بر جبین اندازد، گویی از مردم پرهیز کند یا به آنها غضب کرده است؛ و بیچاره نمی داند که ورع در پیشانی نیست و چین آن، و در عبوس صورت نیست، و در برگرداندن صورت و اعراض از مردم نیست، و در گردن کج کردن و سر پایین انداختن نیست، و در دامن جمع کردن نیست، بلکه ورع در قلب است. پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: «تقوا این جاست». و اشاره فرمود به سینه خود<sup>(۱)</sup>»<sup>(۲)</sup>.

و گاهی ظاهر شود کبر در زبان او و به دیگران مفاخره و مباهاات کند و تزکیه نفس نماید. عابد در مقام تفاخر گوید من فلان عمل را کردم. و دیگران را تنقیص کند و اعمال خود را بزرگ شمارد. گاهی هم تصریح نمی کند ولی چیزی می گوید که لازمه اش تزکیه

۱ - مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲ - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۸ - ۱۹۹، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الکبر».

نفس است. و عالم گوید به غیر: تو چه می‌دانی؟ من فلان کتاب را چندین دفعه دیدم، چندین سال در مجامع علمی بودم و اساتید و اساطین دیدم و زحمات‌ها کشیدم، کتاب‌ها نوشتم، تصنیف و تألیف‌ها کردم. و همین‌طور، پس، در هر حال باید به خدا پناه برد از شر نفس و مکاید آن.

## فصل

### در مفاسد کبر است

بدان‌که این صفت زشت ناهنجار هم فی نفسه دارای مفاسد است و هم از او مفاسد بسیار زاییده شود. این رذیله انسان را از کمالات ظاهری و باطنی و از حظوظ دنیوی و اخروی باز دارد، و تولید بغض و عداوت کند و انسان را از چشم خلاق بیندازد و پست و ناچیز کند، و مردم را وادار کند که با او معارضة به مثل کنند و او را خوار کنند و تحقیر نمایند.

در حدیث کافی وارد است که حضرت صادق - علیه السلام - فرموده: «هیچ بنده‌ای نیست مگر آن‌که در سر او لجامی است و فرشته‌ای است که آن را نگاه می‌دارد. پس وقتی که تکبر کند، می‌گوید: "پایین بیا، خدائی تو را پایین بیاورد." پس او همیشه در پیش خود بزرگ‌ترین مردم است و در چشم مردم کوچک‌ترین آنهاست. و هنگامی که تواضع نماید، خدای تعالی آن لجامی را که در سر اوست مرتفع فرماید، و گوید به او که "بزرگ شو، خداوند تو را بزرگ و رفیع کند." پس همیشه کوچک‌ترین مردم است نزد خود و رفیع‌ترین مردم است در نزد آنها»<sup>(۱)</sup>.

ای عزیز، همان دماغی که تو داری و همان نفسی که تو داری دیگران هم دارند؛ تو

۱- علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي رَأْسِهِ حَكْمَةٌ وَمَلَكٌ يُمَسِّكُهَا، فَإِذَا تَكَبَّرَ قَالَ لَهُ: اتَّضِعْ وَضَعَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أُعْظِمُ النَّاسَ فِي نَفْسِهِ وَأَصْغَرَ النَّاسَ فِي أَغْنَيْنِ النَّاسِ، وَإِذَا تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا، ثُمَّ قَالَ لَهُ: ائْتَعِشْ نَعِشَكَ اللَّهُ فَلَا يَزَالُ أَصْغَرَ النَّاسَ فِي نَفْسِهِ وَأَرْفَعَ النَّاسَ فِي أَغْنَيْنِ النَّاسِ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۱۲، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكبر».



اگر فروتن شدی، قهراً مردم تو را احترام کنند و بزرگ شمارند؛ و اگر تکبر کنی پیشرفت ندارد. اگر توانستند تو را خوار و ذلیل می‌کنند و به تو اعتنا نمی‌کنند؛ و اگر نتوانستند در دل آنها خواری و در چشم آنها ذیلی و مکانت نداری. تو با تواضع دل مردم را فتح کن؛ دل که پیش تو آمد، آثار خود را ظاهر می‌کند. و اگر قلوب از تو برگشت، آثار آن بر خلاف مطلوب تو است. پس، تو اگر فرضاً احترام طلب و بزرگی خواه هم هستی، باید از راه آن وارد شوی؛ و آن مماشات با مردم و تواضع با آنهاست؛ نتیجه تکبر خلاف مطلوب و مقصود تو است؛ پس، نتیجه دنیایی که نمی‌گیری سهل است، نتیجه به عکس می‌گیری. [به] علاوه، این خُلُق موجب ذلت در آخرت و خوار شدن در آن عالم می‌شود؛ همان‌طور که در این عالم مردم را حقیر شمردی و به بندگان خدا بزرگی کردی و به آنها عظمت و جلال و عزت و حشمت فروختی، در آخرت صورت همین بزرگی ذلت است و خوار شدن.

چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: بِإِسْنَادِهِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَخِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّى يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ»<sup>(۱)</sup>. «برادر داود بن فرقد گوید شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می‌گفت: «همانا متکبران قرار داده شوند به صورت مورچگان ضعیف، پایمال نمایند مردم آنها را تا خدا از حساب فارغ شود». و در وصیت‌های حضرت صادق - علیه السلام - است به اصحاب خود. قال: «إِيَّاكُمْ وَالْعِظَمَةَ وَالْكِبَرُ؛ فَإِنَّ الْكِبَرَ رِذَاءُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ؛ فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَهُ، قَصَمَهُ اللَّهُ وَأَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۲)</sup>. حاصل معنی آن‌که: «بترسید از عظمت و کبر کردن؛ زیرا که کبر مختص به خدای عز و جل است؛ و کسی که منازعه کند خدا را در آن، خدای تعالی او را در هم شکند و ذلیلش کند روز قیامت». و نمی‌دانم که اگر خدای تعالی کسی را ذلیل کند چه خواهد کرد با او و به چه حالی مبتلا

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۱، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث ۱۱.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۸، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۶، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس».

باب ۵۸، حدیث ۹.

می‌شود؟ زیرا که امور آخرتی با دنیا فرق‌ها دارد. ذلت در آخرت غیر از ذلت در دنیا است؛ چنانچه نعمت‌ها و عذاب‌های آن‌جا مناسبت با این‌جا ندارد؛ نعمتش فوق تصور ماست؛ عذابش خارج از حوصله ماست؛ کرامتش بالاتر از آنچه هست که ما خیال می‌کنیم. ذلت و خواریش غیر از این ذلت و خواری‌هایی است که ما گمان می‌کنیم. و عاقبت کار متکبر هم جهنم است. در حدیث است که «الْكِبْرُ مَطَايَا النَّارِ»<sup>(۱)</sup> کسی که مرکب کبر سوار است او را به آتش می‌برد، و روی بهشت را نخواهد دید تا در او از این صفت اثری باشد.

چنانچه از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل است که فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ»<sup>(۲)</sup>. و جناب امام باقر و امام صادق - علیهما السلام - نیز قریب به همین را فرموده‌اند<sup>(۳)</sup>.

و در حدیث شریف کافی است که حضرت باقر - علیه السلام - فرمودند: «الْعِزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكِبْرُ إِزَارُهُ؛ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ»<sup>(۴)</sup>. حاصل معنا آن‌که «عزت و کبریا از خداست. کسی که چیزی از او را داشته باشد، خدای تعالی او را به روی در جهنم افکند». آن هم چه جهنمی برای متکبرین تهیه شده است [که] غیر از جهنم سایر مردم است. بس است، حدیث کمرشکنی که سابقاً ترجمه آن را نقل کردم<sup>(۵)</sup>، این‌جا که محل اوست نقل می‌کنم:

۱- عقاب الأعمال، ص ۲۶۵، حدیث ۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۸، حدیث ۱۴.

۲- «فرمود: کسی که در دلش به اندازه خردلی کبر و خودخواهی باشد، هرگز داخل بهشت نمی‌شود». (معانی الأخبار، ص ۲۴۱، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۶۰، حدیث ۶)

۳- معانی الأخبار، ص ۲۴۱، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۶۰، حدیث ۷.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۹، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الکبر»، حدیث ۳.

۵- ر.ک: صفحه ۳۱.



مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ «سَقَرٌ»؛ شَكَى إِلَى اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ، شِدَّةَ حَرِّهِ وَسَأَلَهُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ أَنْ يَتَنَفَّسَ؛ فَتَنَفَّسَ فَأَحْرَقَ جَهَنَّمَ»<sup>(۱)</sup>.

حدیث در کمال اعتبار است، بلکه مثل «صحیح» است. «ابن بکیر از حضرت صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که گفت: "همانا در جهنم وادی هست از برای متکبران که او را «سقر» گویند. شکایت کرد به خدای عز و جل از شدت حرارت خود و خواست از خدا که اذن دهد او را که نفس بکشد. پس تنفس کرد؛ پس محترق کرد جهنم را».

پناه می‌برم به خدا از جایی که خودش با آن که دار عذاب است از حرارت خودش شکایت کند و جهنم از نفس او بسوزد.

سختی و شدت حرارت آتش آخرت را ما نمی‌توانیم در این عالم ادراک کنیم؛ زیرا که سبب اختلاف شدت و ضعف عذاب:

یکی قوت و ضعف ادراک است؛ هر چه مدرک قوی‌تر و ادراک تام‌تر و خالص‌تر باشد بیشتر ادراک الم و درد کند.

و یکی دیگر اختلاف موادی است که حس به او قائم است در قبول حرارت. چون مواد مختلف است در قبول حرارت. مثلاً طلا و آهن بیشتر قبول حرارت می‌کنند از سرب و قلع؛ و اینها بیشتر قبول می‌کنند از چوب و زغال و اینها از گوشت و پوست.

و یکی دیگر شدت ارتباط قوه ادراک است به محل قابل. مثلاً مغز سر انسان با آن که قبول حرارت کمتر می‌کند از استخوان‌ها، مع ذلک تأثیرش بیشتر است؛ زیرا که قوه ادراک در آن بیشتر نمایش دارد.

و یکی دیگر نقص و کمال خود حرارت است. اگر حرارت صد درجه باشد، بیشتر متألم می‌کند از آن که پنجاه درجه باشد.

و یکی دیگر اختلاف ارتباط ماده فاعله حرارت است به ماده قابله آن. مثلاً آتش اگر مقارن با دست باشد یا بچسبد به دست، در سوختن فرق می‌کند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکبر»، حدیث ۱۰.

تمام این اسباب خمسه که ذکر شد در این عالم در کمال نقص است، و در آن عالم در کمال قوّت و تمامیت است.

جميع ادراکات ما در این عالم ناقص و ضعیف و محجوب به حجب کثیره‌ای است که ذکر آنها موجب تطویل و مناسب با این مقام نیست. امروز چشم ما ملائکه و بهشت و جهنم را نمی‌بیند؛ گوش ما صداهای عجیب و غریب برزخ و برزخیان و قیامت و اهل آن را نمی‌شنود؛ حسّ ما ادراک حرارت آن جا را نمی‌کند - همه از نقص خود اینهاست. آیات و اخبار اهل بیت - صلوات الله علیهم - مشحون به ذکر این مطلب است تلویحاً و تصریحاً؛ علاوه بر آن که مطابق برهان است در محل خود.

اما بدن انسان در این عالم قابل قبول حرارت نیست. یک ساعت اگر در این آتش سرد دنیا بماند خاکستر می‌شود؛ ولی خداوند قادر در قیامت این بدن را طوری قرار می‌دهد و خلق می‌فرماید که در آن آتش جهنم - که به شهادت جبرئیل امین اگر یک حلقه از سلسله هفتاد ذراعی اهل جهنم را در این عالم بیاورند، تمام کوه‌ها از شدت حرارت آن ذوب می‌شود<sup>(۱)</sup> - باقی می‌ماند همیشه و ذوب نمی‌شود و تمام نمی‌گردد. پس، بدن انسان هم در قیامت قابلیتش طرف قیاس نیست با این عالم.

و اما ارتباط نفس به بدن در این عالم خیلی ضعیف و ناقص است. این عالم تعصی دارد از آن که نفس در او به قوای خود ظاهر گردد؛ ولی آن عالم مملکت ظهور نفس است؛ و نسبت نفس به بدن نسبت فاعلیت و خلاقیت است؛ چنانچه در محل خود ثابت است<sup>(۲)</sup>. و این نسبت اتمّ مراتب نسبت‌ها و ارتباط‌هاست.

و اما آتش این عالم یک آتش افسرده سردی است، و یک امر عَرَضی مشوب به مواد خارجیّه غیر خالص است؛ ولی آتش جهنم خالص و بی‌خلط و جوهر قائم بالذات حیّ مریدی است که از روی شعور اهل خود را می‌سوزاند؛ و به هر قدر که مأمور است

۱ - «وَلَوْ أَنَّ ذِرَاعًا مِنَ السِّلْسِلَةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَضِعَ عَلَى جَمِيعِ جِبَالِ الدُّنْيَا لَذَابَتْ عَنْ آخِرِهَا» (بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۰۵، «كتاب العدل والمعاد»، «باب النار»، حدیث ۶۴: البرهان فی تفسیر القرآن،

ج ۱۰، ص ۴۲، حدیث ۳؛ ونیز ر.ک: صغه ۳۴)

۲ - ر.ک: تقریرات فلسفه، امام خمینی رحمته الله، ج ۳، ص ۶۴.



فشار به اهل خود می آورد. در وصفش شنیدی فرموده صادق مصدق جبرئیل امین را. قرآن خدا و اخبار انبیا پُر است از وصف آن.

و اما ارتباط آتش جهنم و التصاق آن به بدن در این عالم شبیه ندارد. جمیع آتش های این عالم اگر به انسان احاطه کند بیش از احاطه به سطوح نکند، ولی آتش جهنم به ظاهر و باطن و به خود مدارک و متعلقات آنها یک نحو احاطه دارد. آن آتش است که قلب و روح و قوا را می سوزاند و با آنها یک نحو اتحاد پیدا می کند که در این عالم بی نظیر است. پس، معلوم شد که موجبات عذاب در این عالم به هیچ وجه فراهم نیست؛ نه مواد این جا لایق قبول، و نه فاعل حرارت تام الفاعلیه، و نه ادراک تام است. آتشی که جهنم از نفس او بسوزد ما ادراک آن را و تصور آن را نمی توانیم بکنیم، مگر آن که خدای نخواستہ جزو متکبران گردیم و این خلُق زشت ناهنجار را اصلاح نکرده از این عالم منتقل شویم و بالمعاینه آن را ببینیم. «فَلْبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ»<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در بیان بعضی از موجبات کبر است

بدان که از موجبات تکبر کردن، به واسطه آن اموری که ذکر شد، یکی کوچکی دماغ و ضعف قابلیت و پستی و کم حوصلگی است؛ و بالجمله چون ظرفیتش کم است، به مجرد آن که یک کمالی در خود می بیند و یک امتیازی در خود مشاهده می کند گمان می کند دارای مقام و مرتبه ای است؛ با آن که اگر با نظر اعتبار و انصاف نظر کند، به هر رشته ای که وارد است و به هر کمالی که متصف است، می فهمد که آنچه را که کمال گمان کرده و به آن افتخار و تکبر نموده، یا اصلاً کمال نبوده، یا اگر بوده در مقابل کمالات دیگران قدر قابلی نداشته، و بیچاره صورت خود را به سیلی سرخ کرده و اِسْتَسْمَنَ ذَا وَرَمَ<sup>(۲)</sup>، مثلاً عارفی که به واسطه عرفان خود به سایرین به چشم حقارت

۱- «براستی چه بد است جایگاه خودپسندان». (النحل (۱۶): ۲۹)

۲- «ورم کرده را فربه پنداشت». (تاج العروس، ج ۹، ص ۲۴۱، ماده «سمن»؛ المنجد، فرائد الأدب،

نظر کرده تکبر می‌کند و «قشری» و ظاهری می‌گوید، آیا از معارف الهیه چه دارد جز یک دسته مفهومات که همه حجاب حقایق‌اند و سدّ طریق؛ و یک مقدار اصطلاحات دل‌فریب با زرق و برق که به معارف الهیه ارتباطی ندارد و با خداشناسی و علم به اسماء و صفات مراحل فاصله دارد؟ معارف صفت قلب است. و به عقیده نویسنده تمام این علوم عملی هستند نه محض دانستن مفاهیم و بافتن اصطلاحات. ما به این عمر کوتاه و اطلاع کم، در این عرفاء اصطلاحی، و در علماء سایر علوم، اشخاصی دیدیم که به حق عرفان و علم قسم است که این اصطلاحات در دل آنها اثر نکرده، بلکه اثر ضد کرده!

ای عزیز، عرفان بالله به قول تو قلب را محل تجلیات اسماء و صفات و جلوه ذات و محل ورود سلطان حقیقی می‌نماید که محو آثار می‌نماید و تلوین را می‌برد و تعینات را می‌زداید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً»<sup>(۱)</sup>. قلب را احدی احمدی می‌کند؛ پس چرا قلب تو را محو جمال خودت کرده! تلوین را افزوده اضافات و تعینات را افزایش داده؛ تو را از حق تعالی و تجلیات اسمائی او غافل نموده؛ قلب تو را منزلگاه شیطان نموده؛ بندگان خدا و خاصان درگاه حق و جلوات جمال محبوب را به نظر تحقیر و پستی نگاه می‌کنی! وای به حال تو عارف که حالت از همه کس بدتر است و حجت بر تو تمام‌تر است. تو تکبر به حق می‌کنی؟! فرعونیت به حضرت اسماء و صفات و تجلیات ذات می‌نمایی؟!

ای طلبه مفاهیم! ای گمراه حقایق! قدری تأمل کن ببین چه داری از معارف؟ چه اثری در خود از حق و صفاتش می‌بینی؟ علم موسیقی و ایقاع شاید از علم تو دقیق‌تر باشد؛ هیئت و مکانیک و سایر علوم طبیعی و ریاضی در اصطلاحات و دقت با علم تو همدوش است؛ همان‌طور که آنها عرفان بالله نمی‌آورد، علم تو هم تا محجوب به حجاب اصطلاحات و پرده مفاهیم و اعتبارات است، نه از او کیفیتی حاصل شود نه

۱- براستی «پادشاهان وقتی به سرزمینی وارد شوند، آن‌جا را تباه سازند و بزرگان آن را خوار سازند». (النمل



حال<sup>(۱)</sup>. بلکه در شریعت علم علوم طبیعی و ریاضی از علوم شما بهتر است، زیرا که آنها نتیجه خود را می‌دهد، و از شما بی‌نتیجه یا به عکس نتیجه می‌دهد! مهندس نتیجه هندسه را، و زرگر نتیجه صنعت خود را می‌برد؛ شما از نتیجه دنیایی باز مانده به نتیجه معارف هم نرسیدید؛ بلکه حجاب شما غلظتش بیشتر است. تا صحبت احدیت در پیش می‌آید، یک ظلمت بی‌انتهایی تصور می‌کنید! و تا از حضرت اسماء و صفات سخنی می‌شنوید یک کثرت لایتناهی در نظر می‌آورید! پس راهی به حقایق و معارف از این اصطلاحات پیدا نشد، و خود سرمایه افتخار و تکبر بر علمای حقه گردید. معارفی که کدورت قلب را بیفزاید معارف نیست. وای بر معارفی که عاقبت امر صاحبش را وارث شیطان کند؛ کبر از اخلاق خاصه شیطان است. او به پدر تو آدم کبر کرد، مطرود درگاه شد؛ تو که به همه آدم و آدم‌زاده‌ها کبر می‌کنی نیز مطرودی. از این جا حال سایر علوم را بفهم. حکیم اگر حکیم است و نسبت حق را با خلق و خود را با حق فهمیده، کبریا از دل او بیرون رود و وارسته شود؛ ولی بیچاره طالب این مفاهیم و اصطلاحات گمان کرده حکمت اینهاست و حکیم عالم به اینهاست. گاهی خود را متصف به صفات واجب شمارد و گوید: حکیم از صفات حق است. الْحِکْمَةُ هِيَ التَّشَبُّهُ بِاللَّهِ<sup>(۲)</sup>. و گاهی خود را در زمره انبیا و مرسلین قلمداد کند «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»<sup>(۳)</sup> تلاوت کند. و گاهی «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ»<sup>(۴)</sup> و «مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»<sup>(۵)</sup> قرائت کند. قلب او از حکمت بی‌خبر و هزاران مراحل از خیرات دور و از حکمت مهجور است.

حکیم متاله و فیلسوف بزرگ اسلام، جناب محقق داماد<sup>(۶)</sup> - رضوان الله علیه -

۱ - اشاره به مصرع دوم از این بیت است: علم رسمی سر به سر قیل است و قال / نه از آن کیفیتی حاصل نه

حال. (کلیات شیخ بهایی، مثنوی نان و حلوا، ص ۱۲۰؛ کشکول شیخ بهایی، ج ۱، ص ۲۰۹)

۲ - «حکمت، عبارت است از مانند شدن به خداوند». (الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۲)

۳ - «کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد». (البقرة (۲): ۱۲۹؛ آل عمران (۳): ۱۶۴؛ الجمعة (۶۲): ۲)

۴ - «حکمت گمشده مؤمن است». (نهج البلاغة، ص ۴۸۱، «حکمت» ۸۰)

۵ - «و هر کس بدو حکمت داده شود، همانا به او خیر بسیار داده شده است». (البقرة (۲): ۲۶۹)

۶ - میر محمد باقر بن شمس الدین محمد، معروف به میرداماد، (۱۰۴۱ ق) در اصفهان به دنیا آمد و در نجف

می‌فرماید: «حکیم آن است که بدن از برای او چون لباس باشد؛ هر وقت اراده کند، او را رها کند»<sup>(۱)</sup>. او چه می‌گوید و ما چه می‌گوییم! او از حکمت چه فهمیده و ما چه فهمیدیم! پس، تو که به واسطه چند مفهوم و پاره‌ای اصطلاحات به خود می‌بالی و به مردم کبریا می‌کنی، معلوم شد از کم ظرفیتی و کوچکی حوصله است و کمی قابلیت است.

آن بیچاره‌ای که خود را مرشد و هادی خلاق داند و در مسند دستگیری و تصوف قرار گرفته از این دو حالش پست‌تر و غمزه‌اش بیشتر است. اصطلاحات این دو دسته را به سرقت برده و سر و صورتی به متاع بازار خود داده و دل بندگان خدا را از حق منحرف و مجذوب به خود نموده و آن بیچاره صاف و بی‌آلایش را به علما و سایر مردم بدبین نموده؛ برای رواج بازار خود فهمیده یا نفهمیده پاره‌ای از اصطلاحات جاذب را به خورد عوام بیچاره داده گمان کرده به لفظ «مجنوب‌علی شاه» یا «محبوب‌علی شاه» حال جذبه و حب دست دهد! ای طالب دنیا و ای دزد مفاهیم! این کار تو هم این قدر کبر و افتخار ندارد. بیچاره از تنگی حوصله و کوچکی کله گاهی خودش هم بازی خورده خود را دارای مقامی دانسته. حب نفس و دنیا به مفاهیم مسروقه و اضافات و اعتبارات پیوند شده یک ولیده ناهنجاری پیدا شده؛ و از انضمام اینها یک معجون عجیبی و اخلوطه غریبه‌ای فراهم شود! و خود را با این همه عیب مرشد خلاق و هادی نجات امت و دارای سرّ شریعت، بلکه وقاحت را گاهی از حد گذرانده، دارای مقام ولایت کلیه دانسته! این نیز از کمی استعداد و قابلیت و تنگی سینه و ضیق قلب است.

تو طلبه فقه و حدیث و سایر علوم شرعیه نیز در مقام علم بیش از یک دسته

→ به خاک سپرده شد. وی از دانشمندان کم‌نظیر امامیه و فیلسوفی بزرگ و جامع علوم عقلی و نقلی، و در حلّ برخی مشکلات فقهی و حدیثی بی‌مانند بوده است. رواج و رونق فلسفه بوعلی و اشراق در قرن یازدهم هجری و فراهم شدن زمینه برای حکمت متعالیه ملاصدرا (شاگرد میرداماد) مرهون زحمات این فیلسوف بزرگ است. از تألیفات اوست: قیاسات، تفهیمات، سدره المستهی، حاشیه بر کتاب من لا یحضره الفقیه. وی در اشعار خود «اشراق» تخلّص می‌کرد.

۱- القیاسات، ص ۴۶۳؛ جذوات، ص ۵۷، الرواشح السماویة، ص ۶۳.



اصطلاحات که در اصول و حدیث به خرج رفته ندانی، اگر این علوم که همه‌اش مربوط به عمل است در تو اضافه‌ای نکرده و تو را اصلاح ننموده، بلکه مفسد اخلاقیه و عملیه بار آورده، کارت از علمای سایر علوم پست‌تر و ناچیزتر، بلکه از کار همه عوام پست‌تر است. این مفاهیم عرضیه و معانی حرفیه و نزاع‌های بی‌فایده، که بسیاری از آن به دین خدا ارتباطی ندارد و از علوم هم حساب نمی‌شود که اسمش را بگذاری ثمره علمیه دارد، این قدر ابتهاج و تکبر ندارد. خدا شاهد است - وَكَفَى بِهِ شَهِيداً<sup>(۱)</sup> - که علم اگر نتیجه‌اش اینها باشد و تو را هدایت نکند و مفسد اخلاقی و عملی را از تو دور نکند، پست‌ترین شغل‌ها از آن بهتر است؛ چه که آنها نتیجه عاجلی دارد و مفسد دنیوی و اخرویش کمتر است، و تو بیچاره جز وزر و وبال نتیجه‌ای نببری و جز مفسد اخلاقی و اعمال ناهنجار حاصلی بر نداری. پس، علم تو هم از نظر اعتبار علمی تکبر ندارد. منتها از بس افق فکرت کوتاه است به مجرد آن که دو تا اصطلاح درهم و برهم کردی، خود را عالم و سایر مردم را جاهل دانی؛ و پَر ملائکه مقربین را به زیر پای خود پهن می‌کنی<sup>(۲)</sup> و جایگاه را در مجالس و راه را در کوچه‌ها بر بندگان خدا تنگ می‌نمایی، و علم و علمای آن [را] تضییع می‌کنی و توهین به نوع خود می‌نمایی.

از همه اینها پست‌تر و کوچک‌تر کسی است که به امور خارجی، از قبیل مال و منال و حشم و طایفه، تکبر کند. بیچاره از جمیع اخلاق آدمی و آداب انسانی دور است و دستش از تمام علوم و معارف تهی است، ولی چون لباسش پشم گوسفند است و پدرش فلان و فلان است به مردم تکبر کند! چه فکر کوچک و قلب تنگ و تاریکی دارد که قانع شده از تمام کمالات به لباس زیبا و از تمام زیبایی‌ها به کلاه و قبا! بیچاره به مقام حیوانی و حظوظ حیوانیت ساخته، و قناعت کرده از جمیع مقامات انسانی به یک صورت خالی از مغز و شکل تهی از حقیقت، و خود را با این وصف دارای مقام دانسته. این قدر پست و نالایق است که اگر کسی از او یک رتبه دنیایی بالاتر باشد، چنان با او

۱ - اشاره است به کلام خداوند: ﴿وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيداً﴾: «گواهی خداوند کافی است». (النساء (۴): ۱۶۶)

۲ - اشاره است به حدیث «فضیلت طالبان علم». (رجوع شود به حدیث بیست و ششم، ص ۴۵۳)

رفتار کند که گویی بنده با مولای خود. البته کسی که همش جز دنیا نباشد، بنده دنیا و اهل دنیا است؛ دلیل است پیش کسانی که معبود او نزد اوست.

در هر صورت، یکی از عوامل قویۀ تکبر کوچکی افق فکر و پستی حد قابلیت است؛ و لهذا چیزهایی که کمال نیست، یا کمال لایق نیست، در او تأثیر شدید کرده او را به عجب و کبر وادار می‌کند؛ و هر چه در او حبّ نفس و دنیا بیشتر باشد، این امور در او بیشتر مؤثر واقع شود.

## فصل

### در بیان علاج تکبر است

اکنون که مفاسد کبر را دانستی، در صدد علاج نفس برآ؛ و دامن همت به کمر زن برای پاک کردن قلب از این کدورت و صاف کردن آئینه دل از این غبار غلیظ.

اگر اهل قوت نفس و سعه صدری و ریشه حبّ دنیا در دلت محکم نشده و زخارف دنیا در قلبت پر جلوه نکرده است و چشم اعتبار و انصافت باز است، همان فصل سابق بهترین علاج‌های علمی است.

و اگر در این مرحله وارد نیستی، قدری تفکر در حالات خودت کن شاید دلت بیدار شود. ای انسانی که اول امرت هیچ نبودی و در کتم عدم دهرهای غیر متناهی بودی، ناچیزتر از عدم و محو از صفحه وجود چیست؟ پس از آن که اراده حق تعلق گرفت به پیدایش تو، از بس ناقص القابلیه و پست و ناچیز بودی و قابل قبول فیض نبودی تو را از هیولای عالم، که جز قوه محض و ضعف صرف چیزی نبود، به صورت جسمیه و عنصریه، که اخس موجودات و پست‌ترین کائنات است، در آورد. و از آن جا تو را به صورت نطفه‌ای که اگر دستت به آن آلوده گردد استقذار کنی و او را با زحمت پاک کنی در آورد و در منزلی بس تنگ و پلید، که آن اُنثیین پدر است، جایگزین کرد. و از مجرای بول تو را در حال زشت فجیعی به رحم مادر وارد کرد؛ و تو را در جایی منزل داد که از ذکر آن متنفر شوی. و در آن جا تو را به شکل علقه و مضغه درآورد؛ و با غذایی تربیت



کرد که از شنیدنش وحشت کنی و باید خجلت کشی، ولی چون همه مبتلای به این بلیه‌ها هستند خجلت زائل شود: **والبلیّة إذا عمّت طابت**<sup>(۱)</sup>. تو در تمام این تطوّرات ازل و اذل و پست‌ترین موجودات بودی. از جمیع ادراکات ظاهری و باطنی عاری و از تمام کمالات بری بودی. پس از آن‌که به رحمت واسعه خود تو را قابل حیات فرمود، حیات چنان در تو ناقص هویدا شد که از کرمی پست‌تر بودی در شؤون حیاتی برای نقصان قابلیت تو. و به رحمت خود به تدریج حیات و شؤون آن را در تو زیاد کرد تا آن‌که لایق شدی به آمدن [به] محیط دنیا. از پست‌ترین مجراها در پست‌ترین حالات تو را وارد این فضا کرد، در صورتی که در تمام کمالات و شؤون حیات از جمیع بچه‌های حیوانات ضعیف‌تر و پست‌تر بودی. پس از آن‌که تو را به قدرت کامله دارای قوای ظاهره و باطنه فرمود، باز به قدری ضعیف و ناچیزی که هیچ‌یک از قوای خودت در تحت تصرف نیست:

صحت خود را حفظ نتوانی کرد؛ قدرت و حیات خود را نگاهداری نتوانی نمود؛ جوانی و جمال خود را محفوظ نتوانی کرد؛ اگر آفتی و مرضی به تو هجوم آورد به دفعش قادر نیستی. بالجمله، هیچ‌یک از وجود و شؤون آن در تحت اختیار نیست. اگر یک روز گرسنه بمانی، به خوردن هر مردار گندیده‌ای حاضر شوی؛ و اگر تشنگی به تو غلبه کند، به هر آب گندیده پلیدی رضایت دهی. و همین‌طور در تمام چیزها یک بنده ذلیل بیچاره هستی که به هیچ چیزی قادر نیستی. و اگر حظ خود را از وجود و کمالات وجود مقایسه کنی با سایر موجودات، می‌بینی تو و تمام کره زمین، بلکه تمام منظومه شمسی، در مقابل عالم جسمانی، که پست‌ترین همه عوالم است و کوچک‌ترین همه نشأت است، قدر محسوسی ندارید.

عزیزم، جز خودت کسی را ندیدی؛ و آنچه دیدی به نظر اعتبار و موازنه در نیاوردی. خودت را با هر چه داری از شؤون حیات و از زخارف دنیا قیاس کن به شهرت، و شهرت را به مملکت، و آن را به سایر ممالک دنیا - که از صد یکی از آنها را نشنیدی - و تمام ممالک را به خود زمین، و زمین را به منظومه شمسی و کرات

۱- «گرفتاری چون همگانی گردد، خوش گردد». (امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۲۳۷)

وسیعه‌ای که ریزه‌خوار اشعه منیره شمس‌اند، و تمام منظومه شمسی را که از محیط فکر من و تو خارج است به منظومه‌های دیگری که شمس ما با همه سیاراتش یکی از سیارات یکی از آنهاست، که هر یک آنها طرف قیاس با شمس ما و سیارات آن نیست و آنچه از آنها تاکنون - از قراری که می‌گویند - کشف شده است چندین میلیون مجرّه<sup>(۱)</sup> است، که در این مجرّه نزدیک کوچک چندین میلیون منظومه شمسی است، که کوچک‌ترین آنها از شمس ما میلیون‌ها میلیون بزرگ‌تر است و نورانی‌تر! اینها همه از عالم جسمانی است که قدر آن را جز خالق آنها نمی‌داند؛ و کشف ارباب کشف به مقدار خیلی از آن بیشتر موفق نشده. و تمام عالم اجسام در مقابل عالم ماوراءالطبیعه هیچ قدر محسوسی ندارد؛ و در آنجا عوالمی است که در فکر بشر نگنجد. اینها شؤون حیات تو و حظوظ تو و من است از این عالم وجود.

و پس از آن که اراده حق تعلق گرفت که تو را از این دنیا ببرد، امر کند به جمیع قوایت که رو به ضعف گذارند؛ و فرمان دهد به تمام ادراکات که از کار بایستند؛ کارخانه وجودت را مختل فرماید؛ سمع و بصر و قوت و قدرت را بگیرد؛ و تو یک جمادی شوی که پس از چند روز از گند و تعفنت مشام مردم متأذی شود؛ و از صورت هیئت آدم‌ها گریزان گردند؛ و تمام اجزاء و اعضایت پس از مدتی از هم بگسلد و پاشیده گردد. اینها حال جسم تو. مال و منال و حشمت هم که حالش معلوم است.

اما برزخ تو اگر اصلاح نشده خدای نخواستہ بروی خدا می‌داند در چه صورتی و در چه حالتی هستی. ادراکات اهل این عالم از دیدن و شنیدن و شم آن عاجز است. ظلمت و وحشت و فشار قبر را تو هر چه بشنوی به تاریکی‌ها و وحشت‌ها و فشارهای این عالم قیاس می‌کنی، با آن که قیاس باطلی است. خداوند به فریاد ما برسد از آنچه برای خود به اختیار خود تهیه کردیم. عذاب قبر - که نمونه‌ای از عذاب آخرت است، و از بعض روایات استفاده شود که دست ما از دامن شفاعت هم کوتاه است<sup>(۲)</sup> -

۱ - مجرّه در لغت عربی به معنی کهکشان است.

۲ - قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: كُلُّ شَيْعَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ. قَالَ: «صَدَقْتُكَ»



خدا می‌داند چه عذابی است؟

حال نشئه آخرت ما از همه حالات سابقه بدتر و وحشتناک‌تر است؛ روز بُروز حقایق است؛ روز کشف سرایر است؛ روز تجسم اعمال و اخلاق است؛ روز رسیدن به حساب است؛ روز ذلت در مواقف است. این هم حال قیامت.

و اما حال جهنم، که بعد از قیامت است، آن هم معلوم است. از جهنم خبری می‌شنوی! عذاب جهنم فقط آتشش نیست؛ یک در هولناکی از آن به چشم‌ت باز شود که اگر در این عالم باز شود تمام اهل آن از وحشت هلاک شوند؛ و همین‌طور یک در آن به گوشت باز شود و یکی به بینیات باز شود که هر یک از آنها اگر به اهل این عالم باز شود، از شدت عذاب آن هلاک شوند. یکی از علمای آخرت گوید که همان‌طور که حرارت جهنم در کمال شدت است، سرمای آن هم در کمال شدت است. خدای تعالی قادر است جمع بین سرما و گرما را بنماید<sup>(۱)</sup>. این هم حال آخر کارت. پس، کسی که اول امرش عدمی است غیر متناهی، و از وقتی که پا به عرصه وجود می‌گذارد جمیع تطوراتش زشت و نازیباست و تمام حالاتی که بر او رخ می‌دهد خجالت‌آور است، و دنیا و برزخ و آخرتش هر یک از دیگری فجیع‌تر و مفتضح‌تر است، آیا به چه چیز تکبر می‌کند؟ با چه کمال و جمالی افتخار می‌نماید؟

پس، معلوم شد که تکبر نیست مگر از غایت جهل و نادانی! هر کس جهلش بیشتر و عقلش ناقص‌تر است، کبرش بیشتر است. هر کس علمش بیشتر و روحش بزرگ‌تر و

→ كُلُّهُمْ - فِي الْجَنَّةِ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرَةً كَبِيرًا. فَقَالَ: «أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَاعِ، أَوْ وَصِيِّ النَّبِيِّ؛ وَلَكِنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ». قُلْتُ: وَمَا الْبَرْزَخُ؟ قَالَ: «الْقَبْرِ مُنْذُ جِئَ مَوْتُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: «شنیدم که می‌گفتی: همه شیعیان به رغم آنچه که در آنهاست (گناهانی که دارند) در بهشت جای دارند». فرمود: «به تو راست گفتم، به خداوند سوگند که همه آنها در بهشت جای دارند. گفتم فدایت شوم. گناهان بسیارند و بزرگ!» فرمود: «اما در قیامت همگی شما با شفاعت پیامبر که خواسته‌اش برآورده می‌شود، یا جانشینش، در بهشت خواهید بود. اما به خداوند سوگند که من در برزخ بر شما می‌ترسم». گفتم برزخ چیست؟ فرمود: «همان قبر است از هنگام مرگ تا روز قیامت». (الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲، «کتاب الجنائز»، «باب ما ينطق به موضع القبر»، حدیث ۳)

صدرش منشرح‌تر است، متواضع‌تر است. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که علمش از وحی الهی مأخوذ بود و روحش به قدری بزرگ بود که یک تنه غلبه بر روحیات ملیون‌ها ملیون بشر کرد - تمام عادات جاهلیت و ادیان باطله را زیر پا گذاشت و نسخ جمیع کتب کرد و ختم دایره نبوت به وجود شریفش شد، سلطان دنیا و آخرت و متصرف در تمام عوالم بود باذن الله - تواضعش با بندگان خدا از همه کس بیشتر بود. کراحت داشت که اصحاب برای احترام او به پا خیزند. وقتی وارد مجلس می‌شد پایین می‌نشست. روی زمین طعام میل می‌فرمود و روی زمین می‌نشست و می‌فرمود: «من بنده‌ای هستم، می‌خورم مثل خوردن بنده و می‌نشینم مثل نشستن بنده»<sup>(۱)</sup>.

از حضرت صادق - علیه السلام - نقل است که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - دوست داشت بر الاغ بی‌پالان سوار شود و با بندگان خدا در جایگاه پست طعام میل فرماید، و به فقرا به دو دست خود عطا فرماید. آن بزرگوار سوار الاغ می‌شد و در ردیف خود بنده خود یا غیر آن را می‌نشاند<sup>(۲)</sup>. در سیره آن سرور است که با اهل خانه خود شرکت در کار خانه می‌فرمود؛ و به دست مبارک گوسفندان را می‌دوشید؛ و جامه و کفش خود را می‌دوخت؛ و با خادم خود آسیا می‌کرد و خمیر می‌نمود؛ و بضاعت خود را به دست مبارک می‌برد؛ و مجالست با فقرا و مساکین می‌کرد و هم غذا می‌شد<sup>(۳)</sup>. اینها و بالاتر از اینها سیره آن سرور است و تواضع آن بزرگوار است. در صورتی که علاوه بر مقامات معنوی ریاست و سلطنت ظاهری آن بزرگوار نیز به کمال بود. همین‌طور علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - نیز اقتدای به آن بزرگوار کرده سیره‌اش سیره رسول الله - صلی الله علیه و آله - بود.

پس، ای عزیز اگر تکبر به کمال معنوی است، از [آن] آنها بالاتر از همه بود، و اگر به

۱ - سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۸۳، حدیث ۲۹۰۲؛ احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۵۴۵.

۲ - ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰؛ احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۴۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۵.

۳ - همان.



ریاست و سلطنت است دارا بودند، با این وصف تواضعشان بیشتر از همه کس بود. پس، بدان که تواضع ولیده علم و معرفت است، و کبر و سرکشی زاییده جهل و نادانی است. این ننگ جهل و عار پستی نظر را از خود دور کن؛ و متصف به صفات انبیا شو؛ و صفت شیطان را به یک سو انداز؛ و منازعه با خدای خود در ردای کبریای او مکن که منازع با حق مقهور غضب او خواهد شد و به رو در آتش خواهد افتاد. اگر در صدد اصلاح نفس برآمدی، طریق عملی آن نیز با قدری مواظبت سهل و آسان است. و در این طریق با همت مردانه و حریت فکر و بلندی نظر به هیچ مخاطره تصادف نمی‌کنی.

تنها راه غلبه به نفس اماره و شیطان و راه نجات برخلاف میل آنها رفتار کردن است. هیچ راهی بهتر برای سرکوبی نفس از اتصاف به صفت متواضعین و رفتار کردن مطابق رفتار و سیره و طریقه آنها نیست. در هر مرتبه از تکبر که هستی و اهل هر رشته علمی و عملی و غیر آن که هستی، برخلاف میل نفسانی چندی عمل کن، با تنبّهات علمی و تفکر در نتایج دنیایی و آخرتی، امید است راه آسان و سهل شده نتیجه مطلوبه بگیری. اگر نفس از تو تمنا کرد که صدر مجلس را اشغال کن و تقدم بر هم قطار خود پیدا کن، تو برخلاف میل آن رفتار کن. اگر تأنّف می‌کند از مجالست با فقرا و مساکین، تو دماغ او را به خاک مالیده با فقرا مجالست کن، هم غذا شو، هم سفر شو، مزاح کن. ممکن است نفس از راه بحث با تو پیش آید و بگوید: تو دارای مقامی، باید مقام خود را برای ترویج شریعت حفظ کنی، با فقرا نشستن وقع تو را از قلوب می‌برد، مزاح با زیردستان تو را کم وزن می‌کند، پایین نشستن در مجالس از مقام تو کاسته می‌کند، آن وقت خوب نمی‌توانی به وظیفه شرعی خود اقدام کنی؛ بدان تمام اینها دام‌های شیطان و مکاید نفس است. رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- موقعیتش در دنیا از حیث ریاست از تو بیشتر بود، و سیره‌اش آن بود که دیدی. من خود در علمای زمان خود کسانی را دیدم که ریاست تامّه یک مملکت، بلکه قطر شیعه را داشتند، و سیره آنها تالی‌تلو سیره رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- بود. جناب استاد معظم و فقیه مکرم،

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی<sup>(۱)</sup>، که از هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و پنج ریاست تامه و مرجعیت کامله قطر شیعه را داشت، همه دیدیم که چه سیره‌ای داشت. با نوکر و خادم خود هم سفره و غذا بود؛ روی زمین می‌نشست؛ با اصاغر طلاب مزاح‌های عجیب و غریب می‌فرمود. اخیراً که کسالت داشت، بعد از مغرب بدون ردا یک رشته مختصری دور سرش پیچیده بود و گیوه به پا کرده در کوچه قدم می‌زد. وقعش در قلوب بیشتر می‌شد و به مقام او از این کارها لطمه‌ای وارد نمی‌آمد. غیر از آن مرحوم، از علمای خیلی محترم قم بودند که به هیچ وجه این قیودی که شیطان شما برای شما می‌تراشد در آنها نبود. خود بضاعت خود را از بازار می‌خرید؛ برای منزل خود آب از آب انبارها می‌آورد؛ اشتغال به کار منزل پیدا می‌کرد؛ مقدم و مؤخر و صدر و ذیل پیش نظر پاک آنها یکسان بود. تواضعشان به طوری بود که مایه تعجب انسان می‌شد، و مقامات آنها محفوظ بود؛ محل آنها در قلوب بیشتر می‌شد.

در هر حال، صفت نبی اکرم -صلی الله علیه و آله- و علی بن ابی طالب -علیه السلام- انسان را کوچک نمی‌کند. ولی باید ملتفت کید نفس در این مخالفت با او باشی که گاهی دام خود را باز کرده از راه دیگر تو را زمین می‌زند. مثلاً می‌بینی بعضی‌ها به طوری در پایین مجلس می‌نشینند که می‌فهمانند به حضار که مقام من بالاتر از اینهاست، ولی تواضع کردم! یا مثلاً یک نفر که مشتبه است که بر او مقدم است اگر بر خود مقدم داشتند، یک نفر دیگر را که معلوم‌التأخر است مقدم می‌دارند که رفع اشتباه کنند که تقدم داشتن برای تواضع بود! اینها و صدها قبیل این از مکاید نفس است؛ و علاوه

۱- آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ ق) از فقیهان بزرگ و مراجع تقلید شیعه در قرن چهارده هجری است. وی پس از تحصیلات مقدماتی به نجف و سامراء سفر کرد و در آنجا از درس استادانی چون میرزای بزرگ شیرازی، میرزا محمدتقی شیرازی، آخوند خراسانی، سید کاظم یزدی و سید محمد اصفهانی فشارکی بهره گرفت. در سال ۱۳۳۲ ق. به اراک آمد و در سال ۱۳۴۰ ق. به قم مشرف گردید و به اصرار بزرگان آن سامان و پس از استخاره در آنجا رحل اقامت افکند و حوزه علمیه قم را تأسیس کرد. در حوزه درس ایشان عالمانی بزرگ تربیت شدند که حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در صدر آنان جای دارند. از آثار اوست: دررالفوائد در اصول، الصلاة، النکاح، الرضاع و المواریث در فقه.



نمودن کبر و اضافه نمودن است به آن ریاکاری و سالوسی را.

باید وارد مجاهده با قصد خالص شد البته آن وقت نفس اصلاح می‌شود. تمام صفات نفسانیه قابل اصلاح است؛ لیکن در اول امر کمی زحمت دارد. آن هم بعد از ورود در اصلاح سهل و آسان می‌شود. عمده به فکر تصفیه و اصلاح افتادن است و از خواب بیدار شدن است. منزل اول انسانیت «یقظه» است. و آن بیدار شدن از خواب غفلت و هشیار شدن از سکر طبیعت است، و فهمیدن این که انسان مسافر است؛ و هر مسافر زاد و راحله می‌خواهد. زاد و راحله انسان خصال خود انسان است. مرکوب این سفر پرخوف و خطر و این راه تاریک و باریک و صراطِ اَحَد از سیف و ادق از شعر<sup>(۱)</sup>، همت مردانه است. نور این طریق مُظْلِم ایمان و خصال حمیده است. اگر سستی کند و فتور نماید، از این صراط نتواند گذشت؛ به رو در آتش افتد و با خاک مذلت یکسان شده به پرتگاه هلاکت افتد. و کسی که از این صراط نتواند گذشت، از صراط آخرت نیز نتواند گذشت.

ای عزیز، همت کن و پرده جهل و نادانی را پاره کن و از این ورطه هولناک خود را نجات ده. حضرت مولای متقیان و یگانه سالک راه و راهنمای حقیقی در مسجد فریاد می‌زد به طوری که همسایه‌های مسجد می‌شنیدند: «تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»<sup>(۲)</sup>. هیچ تجهیزی در سفر آخرت برای شما مفید نیست الا کمالات نفسانیه و تقوای قلب و اعمال صالحه و صفای باطن، بی‌عیب بودن و بی‌غش بودن.

فرضاً که اهل ایمان ناقص صوری باشی، باید از این غش‌ها خالص شوی تا در زمره سعدا و صالحین قرارگیری. رفع غش با آتش توبه و ندامت و گذاشتن نفس را در کوره عتاب و ملام و ذوب کردن آن را به آتش پشیمانی و برگشت به سوی خداست. در

۱ - چنانچه در حدیث نبوی آمده است: «الصُّرَاطُ أَذَقُ مِنَ الشُّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ وَأَظْلَمُ مِنَ اللَّيْلِ»؛ «صراط از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر و از شب تاریک‌تر است». (علم الیقین، ج ۲، ص ۹۶۹). و همین معنا در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است. (ر.ک: الأملی، صدوق، ص ۱۴۹، حدیث ۴)

۲ - «خداپتان پیام‌رزا، آماده شوید که ندای کوچ در میان شما بلند شده است». (نهج البلاغه، ص ۳۲۱،

این عالم، خودت بکن، والا در کوره عذاب الهی و «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»<sup>(۱)</sup> قلبت را ذوب کنند و خدا می‌داند چند قرن از قرن‌های آخرت این اصلاح طول می‌کشد. پاک شدن در این عالم سهل و آسان است؛ تغییرات و تبدیلات در این نشئه خیلی زود واقع می‌شود؛ و اما در آن عالم تغییر به‌طور دیگری است و زوال یک ملکه از ملکات نفس قرن‌ها طول دارد. پس، ای برادر تا عمر و جوانی و قوت و اختیار باقی است اصلاح نفس کن. اعتنا به این جاه و شرف‌ها مکن؛ این اعتبارات را زیر پا بگذار. تو آدمزاده‌ای، صفت شیطان را از خود دور کن. ممکن است شیطان به این رذیله از سایر رذائل بیشتر اهمیت دهد؛ و چون این صفت خود اوست و موجب طرد او از درگاه خدای متعال، عارف و عامی و عالم و جاهل را بخواهد همسلک خود کند؛ و در آن عالم که ملاقات کنی او را با این رذیله، گرفتار ملامت او هم بشوی؛ بگوید: ای آدمزاده! مگر انبیا به تو خبر ندادند که برای تکبر به پدر تو من مطرود درگاه حق شدم، برای تحقیر مقام آدم و تعظیم مقام خود ملعون شدم، تو چرا خود را گرفتار این رذیله کردی؟ در آن هنگام تو بیچاره علاوه بر عذاب‌ها و گرفتاری‌ها و حسرت و ندامت‌هایی که به شنیدن درست نیاید، گرفتار سرزنش اذن مخلوقات و پست‌ترین موجودات هم هستی! شیطان که تکبر به خدا نکرده بود؛ تکبر کرد به آدم که مخلوق حق است، گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>(۲)</sup>. خود را بزرگ شمرد و آدم را کوچک، تو آدمزاده‌ها را کوچک شماری و خود را بزرگ، تو نیز از او امر خدا سرپیچی کنی؛ فرموده: فروتن باش، تواضع کن با بندگان خدا، تکبر کنی؛ سرافرازی نمایی. پس چرا فقط شیطان را لعن می‌کنی، نفس خبیث خودت را هم شریک کن در لعن؛ همان‌طور که شریک با او در این رذیله‌ای. تو از مظاهر شیطانی! شیطان مجسمی! شاید صورت برزخی و قیامتی تو شیطان باشد! میزان در صور آخرت ملکات نفس است؛ مانع ندارد صورت شیطان باشی؛ صورت مورچه کوچک هم باشی. موازین عالم آخرت غیر از این جاست.

۱- الهمزة (۱۰۴): ۶.

۲- «مرا از آتش آفریدی و او را از گِل». (الأعراف (۷): ۱۲؛ ص (۳۸): ۷۶)



## فصل

## در این که حسد گاهی مبدأ تکبر است

بدان که گاهی چنین اتفاق افتد که فاقد کمال به واجد کمال تکبر کند. مثلاً فقیر به غنی، جاهل به عالم. و باید دانست که همان طور که عجب گاهی مبدأ تکبر است، حسد نیز گاهی مبدأ آن شود. ممکن است انسان چون خود را فاقد آن کمال دید که در غیر است، به آن حسد ورزد؛ و این سبب شود که کبر کند به غیر و آن را هر چه تواند تذلیل و توهین کند. در کافی شریف از حضرت صادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود که «کبر گاهی می باشد در اشرار مردم از هر جنس». پس از آن فرمودند - بعد از کلامی - که «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می گذشت در بعضی از کوچه های مدینه، یک زن سیاهی سرگین جمع می کرد. گفته شد به او: دور شو از سر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله. گفت: "راه گشاد است!" بعضی از همراهان به او قصد تعرض کردند، پیغمبر فرمود: "واگذارید او را که او متکبر است"» (۱)

و گاهی در بعضی از اهل علم این صفت پیدا شود و عذر تراشد که تواضع برای اغنیا خوب نیست؛ و نفس اماره به او گوید که تواضع از برای اغنیا ایمان را ناقص کند. بیچاره فرق نمی گذارد بین تواضع برای غنای اغنیا و غیر آن: یک وقت رذیله حب دنیا و جذبه طلب شرف و جاه انسان را به تواضع وامی دارد، این خلق تواضع نیست؛ این تملق و چاپلوسی است، و از رذائل نفسانیه است. صاحب این خلق از فقرا تواضع نکند مگر آن که در آنها طمع داشته باشد یا طعمه سراغ کند.

۱ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «الْكِبَرُ قَدْ يَكُونُ فِي شِرَارِ النَّاسِ مِنْ كُلِّ جَنَسٍ، وَالْكِبَرُ رِذَاءُ اللَّهِ، فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رِذَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَقَالًا، إِنْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَّ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ وَسُودَاءُ تَلَفَطُ السَّرَقِينَ، فَقِيلَ لَهَا: تَنْحِي عَنْ طَرِيقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَتْ: إِنْ الطَّرِيقَ لَمُعْرُضٍ، فَهَمُّ بِهَا بَعْضُ الْقَوْمِ أَنْ يَنْتَازِلُوهَا؛ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: دَعَوْهَا فَإِنَّهَا جَبَّازَةٌ». (الكافي، ج ۲، ص ۳۰۹، «كتاب الإيمان والكفر».

یک وقت، خُلِقَ تواضع انسان را دعوت به احترام و فروتنی می‌کند؛ غنی باشد یا فقیر، مطمح نظر باشد یا نباشد. یعنی تواضع او بی‌آلایش است؛ روح او پاک و پاکیزه است؛ جاه و شرف مجامع قلب او [را] به خود جذب نکرده. این تواضع برای فقرا خوب است؛ برای اغنیا هم خوب است. هر کس را به فراخور حال او احترام باید کرد. ولی این تحقیر تو و تکبر تو از اهل جاه و شرف نه از آن است که متملق نیستی؛ بلکه برای آن است که حسودی و خودت هم در اشتباهی. و لهذا اگر به تو احترام غیر متوقع کند، او را تواضع کنی و برای او فروتن شوی! در هر صورت، مکاید نفس و شاهکارهای او به قدری دقیق است که انسان جز پناه به خدا چاره‌ای ندارد. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا.







مرکز تحقیقات کتاب و اسناد و اطلاع‌رسانی

## حدیث پنجم

### [حسد]

الحدیث الخامس: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ، وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ؛ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاحِطٌ لِنَعَمِي صَادِقٌ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «داود حدیث می‌کند از حضرت صادق - علیه السلام - که فرمود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: خدای عز و جلّ به موسی بن عمران فرمود: "ای پسر عمران، البته حسد نوز به مردم بر آنچه به آنها دادم از فضل خود، و چشمان خود را به سوی آن خیره مکن و نفرست دنبال او نفس خود را، زیرا که همانا حسد کننده غضبناک است به نعمت من؛ روبرگردان است از قسمت‌هایی که ما بین بندگان خود بخش کردم. و کسی که چنین باشد، پس من از او نیستم و او از من نیست».

### در تعریف حسد

شرح: «حسد» حالتی است نفسانی که صاحب آن آرزو کند سلب کمال و نعمت متوهمی را از غیر؛ چه آن نعمت را خود دارا باشد یا نه، و چه بخواهد به خودش برسد

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الحسد»، حدیث ۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۶، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۵۵، حدیث ۶.



یا نه. و آن، غیر از «غبطه» است؛ چه که صاحب آن می‌خواهد از برای خود نعمتی را که در غیر توهم کرده است، بدون آن که میل زوال آن را از او داشته باشد. و این که گفتیم: کمال و نعمت «متوهم»، زیرا که لازم نیست آن چیزی را که حسود میل زوال آن را دارد کمال و نعمت باشد فی نفسه؛ چه بسا چیزهایی که فی نفسه از نقایص و رذائل است، ولی حسود آن را کمال گمان کرده زوال آن را می‌خواهد. یا آن که چیزی از نقایص انسانی و کمالات حیوانیه است و حسود چون در حد حیوانیت است آن را کمال داند و زوال آن را می‌طلبد. مثلاً در بین مردم کسانی هستند که فتاکی و خونریزی را هنر دانند! و اگر کسی چنین باشد به او حسد ورزند. یا بذله‌گویی و هرزه‌سرایی را کمال پندارند و به آن حسد می‌کنند. پس میزان توهم کمال است و گمان نعمت، نه خود آنها. مقصود آن است که شخصی که در غیر نعمتی دید، چه واقعاً نعمت باشد یا نباشد، و زوال آن را مایل بود، چنین شخصی را حسود گویند.

و بدان که از برای حسد اقسامی است و درجاتی، به حسب حال محسود، و به حسب حال حسود، و به حسب حال حسد فی نفسه.

اما به حسب حال محسود، چنانچه به کمالات عقلیه یا خصال حمیده یا مناسک و اعمال صالحه یا امور خارجی از قبیل مال و منال و عظمت و حشمت و غیر آن حسد برند؛ یا به مقابلات هر یک از اینها حسد برند در صورتی که کمال توهم شود.

و اما به حسب حال حسود، چنانچه حسد از عداوت یا تکبر یا خوف یا غیر آن پیدا شود از اسبابی که بعدها ذکر آن می‌شود.

و اما به حسب حال حسد فی نفسه، که می‌توان گفت: درجات و تقسیمات حقیقیه حسد این است نه آن سابقی‌ها، پس، از برای آن در جانب شدت و ضعف مراتبی است کثیره که به حسب اسباب مختلف شود، و نیز به حسب آثار اختلاف پیدا کند. ما ان شاء الله در ضمن فصولی چند اشاره به مفاسد و علاج آن به مقدار مقدور خویش می‌نماییم. وَمِنْهُ التَّوْفِيقُ.

## فصل

### در ذکر بعضی از موجبات حسد است

از برای حسد اسباب بسیاری است که عمده آن به رؤیت ذلّ نفس برگردد؛ چنانچه در کبر به حسب نوع عکس آن است. همان طور که انسان که رؤیت کمالی در خود کرد و غیر را فاقد دید از آن یک حالت تعزّز و ترفع و سرکشی از برای نفس او پیدا شود و تکبر کند، وقتی که غیر را کامل دید، در او یک حالت ذلّ و انکساری رخ دهد که اگر عوامل خارجی و مصلحات نفسانی نباشد حسد تولید کند. و گاه شود که ذلّ خود را در همسری غیر با خود پندارد؛ چنانچه صاحب کمال و نعمت بر مثل خود یا تالی تلو خود حسد ورزد. و توان گفت: حسد همان حال انقباض و ذلّ نفس است که اثر آن میل زوال نعمت و کمال است از غیر.

و بعضی - چنانچه علامه مجلسی قدس سره، نقل فرمودند<sup>(۱)</sup> - «اسباب حسد را منحصر کرده اند در هفت چیز:

اول: عداوت.

دوم: تعزّز. و آن چنان است که بداند که محسود به واسطه نعمتی که دارد بر او تکبر کند، و او طاقت کبر و فخر او را نداشته باشد، پس زوال آن را بخواهد.

سوم: کبر. و آن چنان است که حسود بخواهد به صاحب نعمت تکبر کند و ممکن نباشد جز به زوال آن.

چهارم: تعجب. و آن چنان است که تعجب کند از این که این نعمت بزرگ را این شخص داراست. چنانچه خدای تعالی از امم سابقه خبر می دهد که گفتند: ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾<sup>(۲)</sup>. و گفتند: ﴿أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا﴾<sup>(۳)</sup> تعجب کردند از آن که کسی که مثل خود

۱ - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۰.

۲ - شما جز بشری همانند ما نیستید. (یس (۳۶): ۱۵)

۳ - آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان آوریم؟. (المؤمنون (۲۳): ۴۷)



آنهاست فائز به مرتبه رسالت و وحی شود، پس حسد ورزیدند.

پنجم: خوف. و آن چنان است که بترسد از مزاحمت صاحب نعمت به واسطه آن با مقاصد محبوبه او.

ششم: حب ریاست. چنانچه مبتنی باشد ریاست او به این که کسی در نعمت مساوی او نباشد.

هفتم: خُبث طینت که کسی را نتواند در نعمت ببیند<sup>(۱)</sup> انتهی کلامه.

ولی به عقیده نویسندگان چنانچه اشاره به آن شده، غالب اینها، بلکه تمام اینها، برگشت می کند به رؤیت ذلّ نفس؛ و سبب بلاواسطه حسد - به آن معنی که مشهور حسد را معنی کنند - آن است. و اما بنابر آنچه که ما در معنی حسد گفتیم: که خود این حالت حسد باشد، مضایقه نیست در صحت آنچه ذکر شده است. و در هر صورت، بحث در اطراف این معانی خارج از مقصود ما و وضع این اوراق است.

## فصل

### در بعضی از مفاصد حسد است

بدان که حسد خودش یکی از امراض مهلکه قلبیه است. و از او نیز زاییده شود امراض کثیره قلبیه و کبر و مفاصد اعمالی که هر یک از موبقات است و برای هلاک انسان سببی مستقل است. و ما به ذکر بعضی از آنها که پر ظاهر است می پردازیم؛ و ناچار مفاصد خفیه ای دارد که از نظر نویسندگان پوشیده است.

اما مفاصد خودش، پس بس است برای آن آنچه صادق مصدّق خبر داده است فی صحیحہ معاویة بن وهب قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «آفة الدين الحسد والعجب والفخر»<sup>(۲)</sup>.

۱ - إحياء علوم الدين، ج ۳، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «آفت دین حسادت و خودبینی و فخر فروشی است». (الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الحسد»، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۶، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۵۵، حدیث ۵)

وفي صحيحة مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِي بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيَكْفُرُ وَإِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»<sup>(۱)</sup>.

یعنی «حضرت باقر - علیه السلام - فرمود: «همانا مرد بیاید با هر لغزش فعلی یا زبانی که در غضب از او صادر شود پس آمرزیده شود، و همانا حسد هر آینه می خورد ایمان را چنانچه آتش هیزم را می خورد».

معلوم است ایمان نوری است الهی که قلب را مورد تجلیات حق - جلّ جلاله - قرار دهد؛ چنانچه در احادیث قدسیه منقول است: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»<sup>(۲)</sup>. این نور معنوی، این بارقه الهیه، که قلب را وسیع تر از جمیع موجودات قرار می دهد، منافات دارد با آن تنگی و تاریکی که در قلب از کدورت این رذیله پیدا می شود. این صفت خبیث و زشت چنان قلب را گرفته و تنگ می کند که آثار آن در تمام مملکت باطن و ظاهر پیدا شود. قلب محزون و افسرده، سینه گرفته و تنگ، چهره عبوس و چین در چین شود، البته این حالت نور ایمان را باطل کند و قلب انسانی را بمیراند؛ و هر قدر قوت پیدا کند، نور ایمان رو به ضعف گذارد.

تمام اوصاف معنویه و صوریّه مؤمن منافی است با آثاری که از حسد در ظاهر و باطن پیدا شود: مؤمن خوش بین است به خدای تعالی و راضی است به قسمت هایی که بین بندگان فرموده؛ حسود غضبناک است به حق تعالی و روبرگردان است از تقدیرات او؛ چنانچه در حدیث شریف ذکر شده.

مؤمن بدی مؤمنین را نمی خواهد و آنها را عزیز دارد؛ حسود برخلاف آن است. مؤمن حب دنیا بر او غلبه نکرده؛ حسود از شدت حب دنیا گرفتار این رذیله شده. مؤمن خوف و حزنی ندارد جز از مبدأ تعالی و مرجع؛ حسود خوف و حزنش در اطراف محسود چرخ می زند.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الحسد»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۵، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۵۵، حدیث ۱.

۲ - «من در آسمان و زمین نگنجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج ۴، ص ۱۶۷؛ ر.ک: عوالمی اللّاهی، ج ۴، ص ۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹؛ جامع الأسرار، ص ۵۵۷)



مؤمن گشاده جبین است و بشرای او در صورت اوست؛ حسود جبینش درهم و عبوس است.

مؤمن متواضع است؛ حسود تکبر کند در بسیاری از اوقات.

پس حسد آفت ایمان است و آن را می‌خورد آن سان که هیزم را آتش. بس است در زشتی این رذیله که ایمان را که سرمایه نجات آخرت و حیات قلوب است از دست انسان بگیرد و او را مفلس و بیچاره کند.

و از مفاسد بزرگی که از لوازم غیر منفک حسد است غضبناکی بر خالق و ولی نعمت و اعراض از تقدیرات اوست. امروز حجاب‌های ظلمانی غلیظ عالم طبیعت و اشتغال به آن تمام مدارک ما را محجوب کرده و چشم و گوش ما کور و کر است؛ نه می‌فهمیم که غضبناکیم از مالک الملوک و روبرگردانیم از او، و نه می‌دانیم صورت این غضب و اعراض در ملکوت و مسکن دائمی اصلی ما چیست. همین به گوش ما می‌رسد از قول امام صادق علیه السلام: «وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي». «کسی که از من معرض باشد و سخط کند به من، نه من از او هستم و نه او از من». نمی‌فهمیم این برائت حق تعالی از ما و این بیزاری چه مصیبتی است و چه چیزها در زیر سر دارد. کسی که خارج شد از ولایت حق و بیرونش کردند از زیر پرچم رحمت ارحم الراحمین، دیگر امید نجات برای او نیست؛ شفاعت شافعان نصیب او نخواهد شد: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»<sup>(۱)</sup>. کی شفاعت می‌کند کسی را [که] سخطناک به خدا است و از حرز ولایت او خارج است و ریسمان مودت مابین او و مالک رقابش پاره شده؟ واسوأتا، واحسرتا، بر آنچه خود ما به سر خود آوردیم، هر چه انبیا و اولیا فریاد کردند و ما را از خواب خواستند بیدار کنند، بر غفلت ما روز به روز افزوده شد و شقاوت ما زیاد شد.

و از مفاسد این خُلق، از قرار فرموده علمای آخرت، فشار قبر و ظلمت آن است؛ زیرا که می‌فرمایند: صورت قبری و برزخی این اخلاق فاسده رذیه، که فشار روحی دارد و

۱- «کیست که در نزد او، جز به اذن او، به شفاعت برخیزد؟». (البقرة (۲): ۲۵۵)

كدورت قلبی دارد، فشار و ظلمت قبر است. تنگی و فراخی قبر تابع انشراح صدر و عدم آن است.

از حضرت صادق - علیه السلام - روایت شده که «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد در صورتی که تشییع کردند او را هفتاد هزار فرشته. پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، پس از آن گفت: "آیا مثل سعد فشار داده می شود؟" راوی به امام - علیه السلام - عرض می کند: فدایت شوم برای ما نقل شده که سعد استخفاف به بول می کرد. فرمود: "معاذ الله! فقط یک درشتی و بدی در خلق او بود با اهل خانه اش" «انتهی»<sup>(۱)</sup>.

و تنگی و فشار و كدورت و ظلمتی که در قلب به واسطه حسد پیدا می شود در کمتر از اخلاق فاسده است. در هر حال، صاحب این خلق هم در دنیا معذب و مبتلاست، و هم در قبر در فشار و ظلمت است، و هم در آخرت گرفتار و بیچاره است. اینها مفاسد خود حسد است در صورتی که از او خلق فاسد دیگر یا عمل باطل فاسدی تولید نشود؛ و کم اتفاق افتد که آن، سبب فساد دیگر نشود؛ بلکه از او سیئات اخلاقی و اعمال دیگری زاییده شود؛ مثل کبر در بعضی موارد، چنانچه گذشت؛ و غیبت و نیمه و فحش و ایذا و غیر آن که هر یک از موبقات و مهلکات است.

پس، لازم است بر انسان عاقل که دامن همت به کمر زند و خود را از این تنگ و ایمان خود را از این آتش سوزان و آفت سخت نجات دهد؛ و خود را از این فشار فکر و تنگی قلب در این عالم، که خود یک عذابی است دائمی (مادام العمر)، و از فشارها و ظلمت های قبر و عالم برزخ و غضب خداوند تعالی رهایی دهد. قدری تفکر کند که چیزی که این قدر مفاسد دارد لازم العلاج است؛ در صورتی که حسد تو برای محسود هم هیچ ضرری ندارد. از حسد تو نعمت او زائل نمی شود؛ بلکه برای او نفع دنیوی و اخروی هم دارد.

۱ - «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ فِي جَنَازَةِ سَعْدٍ وَقَدْ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: مِثْلُ سَعْدٍ يُضْمُّ؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَحْدُثُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَخِفُّ بِالْبَوْلِ. فَقَالَ: مَعَاذَ اللَّهِ! إِنَّمَا كَانَ مِنْ زَعَارَةٍ فِي خُلُقِهِ عَلَى أَهْلِهِ». (الكافي، ج ۳، ص ۲۳۶، «كتاب الجنائز»، «باب المسألة في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل»، حدیث ۶)



زیرا که گرفتاری تو، که حسود و دشمن اویی، و عذاب و حزن تو برای او خود منفعتی است؛ می بیند خود متنعم است و تو از تنعم او معذبی، این خود نعمتی برای او می شود. اگر تو تنبه به این نعمت دومی نیز پیدا کنی، برای تو عذاب دیگر و فشارِ فکرِ دیگر می شود، و او را این عذابِ نعمتی است، و همین طور؛ پس تو همیشه در رنج و غم و فشاری، و او در نعمت و فرح و انبساط است. و در آخرت نیز حسد تو برای او نفع بخشد؛ خصوصاً اگر به غیبت و تهمت و سایر موزیات منجر شود که حسنات تو را به او دهند و تو بیچاره و مفلس شوی و او دارای نعمت و عظمت. اگر قدری در این امور تفکر کنی، البته خود را از این رذیله پاک می کنی و نفس را از این مهلکه نجات می دهی. گمان مکن که رذائل نفسانی و اخلاقِ روحی ممکن الزوال نیست. اینها خیال خامی است که نفس اماره و شیطان القا می کند، می خواهد تو را از سلوک راه آخرت و اصلاح نفس باز دارد. انسان تا در این دار تغیر و نشئه تبدل است، ممکن است در تمام اوصاف و اخلاق تغیر پیدا کند. و هر چه ملکات محکم هم باشد تا در این عالم است قابل زوال است؛ منتها به حسب اختلاف شدت و ضعف، زحمت تصفیه تفاوت می کند. البته اول پیدایش صفتی در نفس با زحمت و ریاضت کمی او را می توان ازاله کرد، مثل نهال نوری که ریشه ندوانیده باشد و متمکن در زمین نشده باشد؛ ولی بعد از آن که آن صفت متمکن در نفس شد و از ملکات مستقره نفس گردید، زوالش ممکن است ولی زحمتش زیاد می شود؛ مثل درختی که کهنسال شده و ریشه کرده، زحمت کندنش زیادتر است. تو هر چه دیرتر در فکر قلع ریشه های مفسد روحی افتی، ناچار زحمت و ریاضت بیشتر گردد.

ای عزیز، اولاً مگذار مفسد اخلاقی یا عملی در مملکت ظاهر و باطنت وارد شود که این خیلی سهل تر است از آن که بعد از ورود بخواهی اخراج آنها کنی؛ همان طور که دشمن را اگر نگذاری وارد سرحد مملکت گردد یا وارد قلعه شود آسان تر است دفع آن تا بعد از وارد شدن و برج و بارو را گرفتن در صدد دفع و اخراج برآیی. و اگر وارد شد، هر چه دیرتر در صدد دفع برآیی زحمتت زیاد می شود و قوه داخلی رو به نقصان می گذارد.

شیخ جلیل ما و عارف بزرگوار، آقای شاه آبادی - روحی فداه - فرمودند که تا قوای جوانی و نشاط آن باقی است بهتر می‌توان قیام کرد در مقابل مفسد اخلاقی و خوب‌تر می‌توان وظایف انسانی را انجام داد. مگذارید این قوا از دست برود و روزگار پیری پیش آید که موفق شدن در آن حال مشکل است. و بر فرض موفق شدن، زحمت اصلاح خیلی زیاد است.

پس، انسان عاقل که تفکر کرد در مفسد چیزی، اگر وارد در آن نیست، گردد آن نمی‌گردد و خود را آلوده نمی‌کند. و اگر خدای نخواست وارد شد، هر چه زودتر در صدد اصلاح برمی‌آید و نمی‌گذارد ریشه کند. و اگر خدای نخواست ریشه کرد، با هر زحمت و مشقتی است ریشه او را می‌کند که مبدا به ثمره برزخی و آخرتی برسد و میوه آن را بار دهد، که اگر با آن خلق فاسد از این عالم، که نشئه تبدلات هیولانی و تغییرات مادی است، منتقل شد، قلع آن از دست خود او خارج می‌شود و تا در آخرت یا برزخ یک خلق از اخلاق نفسانی بخواهد تبدیل شود هیئات است!

در حدیث است از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که هر یک از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیات خود<sup>(۱)</sup>. نیات فاسده، که زاینده اخلاق رذیله است،

۱ - امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذات يوم جالساَ في مسجدِهِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ... قَالَ الْيَهُودِيُّ: فَإِنْ كَانَ رَبُّكَ لَا يَغْلِبُكُمْ فَكَيْفَ يُخَلِّدُ فِي النَّارِ أَبَدًا الْأَبْدِينَ مَنْ لَمْ يَغْصِبْهُ إِلَّا أَيْامًا مَعْدُودَةً؟ قَالَ: يُخَلِّدُهُ عَلَى نِيَّتِهِ. فَمَنْ عَلِمَ اللَّهُ نِيَّتَهُ أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا إِلَى انْقِضَائِهَا كَانَ يَغْصِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، خَلَّدَهُ فِي نَارِهِ عَلَى نِيَّتِهِ؛ وَنِيَّتُهُ فِي ذَلِكَ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ. وَكَذَلِكَ يُخَلِّدُ مَنْ يُخَلِّدُ فِي الْجَنَّةِ بِأَنَّهُ يَتَوَيَّ أَنَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي الدُّنْيَا أَيْامَهَا لَأَطَاعَ اللَّهَ أَبَدًا؛ وَنِيَّتُهُ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. فَبِالنِّيَّاتِ يُخَلَّدُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَأَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ». پیغمبر اکرم ﷺ روزی در مسجد خود نشسته بود که مردی یهودی بر او وارد شد... (سؤال‌هایی کرد، یکی از آنها این بود که) گفت: اگر پروردگار تو ستم نمی‌کند، پس چگونه کسی را که جز چند روزی گناه نکرده است برای همیشه در آتش نگاه می‌دارد؟ پیغمبر پاسخ داد: او را به واسطه نیتش در آتش جاویدان نگه می‌دارد. کسی را که خداوند می‌داند که اگر تا پایان دنیا در آن بماند نافرمانی او می‌کند، به واسطه نیتش الی الابد در آتش می‌دارد. و این نیت او از عملش بدتر است. و این چنین است که هر کسی که در بهشت جاویدان جای دارد بدین سبب است که قصد دارد اگر هر روز به



ممکن نیست زائل شود مگر آن که منشأ آن زائل گردد. در آن عالم ملکات به قدری با شدت و قوت ظهور می‌کند که زوال آن یا ممکن نیست - آن وقت انسان مخلد است در جهنم - و اگر با فشارها و سختی‌ها و آتش‌ها زائل شود، پس از قرن‌های ربوبی شاید زائل شود.

پس، ای عاقل چیزی را که با یک ماه یا یک سال زحمت جزئی دنیایی با اختیار خود ممکن است اصلاح کرد و گرفتاری دنیا و آخرت را به آخر رساند، نگذار بماند و تو را هلاک کند.

## فصل

### در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است

پیش از این ذکر شد که ایمان، که حظ قلب است، غیر از علم، که حظ عقل است، می‌باشد<sup>(۱)</sup>. کلیه مفاسد اخلاقی و اعمالی از این است که قلب بی‌خبر از ایمان است و آنچه عقل ادراک به واسطه برهان عقلی یا اخبار انبیا کرده به قلب نرسانده و دل از او بی‌خبر است.

یکی از معارفی که حکیم و متکلم و عامه مردم از اهل شرایع تصدیق دارند و جای شبهه برای احدی نیست، آن است که آنچه به قلم قدرت حکیم علی‌الاطلاق - جلّت قدرته - جریان پیدا کرده، از وجود و کمالات آن و از بسط نعمت و تقسیم آجال و ارزاق، بهترین نقشه و جمیل‌ترین نظام است و مطابق با مصالح تامّه؛ و نظام کلی اتمّ نظام متصور است. منتها هر یک به لسان خاص خود و اصطلاح مخصوص به فن خود طوری بیان این لطیفه الهیه و حکمت کامله را کرده‌اند: عارف گوید: ظلّ جمیل

→ دنیا باقی ماند همواره فرمانبری خدا را نماید، و نیت او از عملش بهتر است. و به سبب نیت‌ها اهل

بهشت در بهشت، و اهل جهنم در آتش جاویدان می‌مانند...». (التوحید، صدوق، پاورقی ص ۳۹۷-۳۹۹،

«باب الأطفال»، حدیث ۱۴)

۱- ر.ک: صفحه ۴۲.

علی الاطلاق جمیل علی الاطلاق است<sup>(۱)</sup>. حکیم گوید: نظام عینی مطابق نظام علمی، خالی از نقص و شرور است؛ و شرور متوهمه جزئیة برای رساندن موجودات به کمالات لایقه به خود است<sup>(۲)</sup>. و متکلم و اهل شرایع گویند: حکیم افعالش از روی حکمت و صلاح است، و دست عقول جزئیة محدوده بشر از دامن ادراک مصالح [کامنه] در تقدیرات الهیه کوتاه است<sup>(۳)</sup>. این مطلب در لسان همه جریان دارد و هر کس به اندازه سعه علم و عقلش برای آن برهانی اقامه کرده؛ ولی چون از حدّ قیل و قال تجاوز نکرده و به مرتبه قلب و حال نرسیده، لسان‌های اعتراض باز است و هر کس حظّ ایمانی ندارد، به لسانی تکذیب قول و برهان خود کند. فسادهای اخلاقی هم روی این زمینه است؛ آن کس که حسد می‌ورزد و زائل شدن نعمت غیر را آرزو کند و کینه صاحب نعمت را در دل دارد، بداند که ایمان ندارد که حق تعالی از روی صلاح تام این نعمت را نصیب او کرده و دست فهم ما از آن کوتاه است. و بداند که ایمان ندارد به عدل خدای تعالی و قسمت را عادلانه نمی‌داند. تو در اصول عقاید می‌گویی خدای تعالی عادل است، این جز لفظ چیز دیگر نیست؛ ایمان به عدل با حسد منافق است. تو اگر او را عادل می‌دانی، تقسیم او را هم عادلانه بدان. چنانچه در حدیث شریف فرمود: «حق تعالی می‌فرماید: "حسود روبرگردان است از قسمت‌هایی که بین بندگان کرده‌ام، و غضبناک است از نعمت‌های من"». قلب فطرتاً در مقابل قسمت عادلانه خاضع است و از جور و اعتساف فطرتاً گریزان و متنفر است. از فطرت‌های الهیه، که در کمون ذات بشر مخمّر است، حب عدل و خضوع در مقابل آن است، و بغض ظلم و عدم انقیاد در پیش آن است؛ اگر خلاف آن را دید، بداند در مقدمات نقصانی است. اگر ساخت از نعمت و معرض از قسمت شد، از آن است که آن را عادلانه نمی‌داند؛ بلکه، نعوذ بالله، جائرانه می‌داند؛ نه این که قسمت را عادلانه می‌داند و از او معرض است و نقشه را مطابق نظام اتمّ و مصالح تامّه می‌داند و

۱- شرح المنظومة، ج ۳، ص ۶۱۰.

۲- ر.ک: الشفاء، الإلهیات، ص ۴۱۴؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۳۵؛ الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۵۵-۱۰۵.

۳- ر.ک: کشف المراد، ص ۳۰، ۳۰۵ و ۳۰۶؛ گوهر مراد، ص ۳۲۳.



غضبناک از اوست. هیئات که ایمان ما ناقص است و مطالب عقلی برهانی از حد عقل و ادراک به حد قلب وارد نشده. ایمان به گفتن و شنیدن و خواندن و بحث و قیل و قال نیست؛ خلوص نیت می‌خواهد. خداجو خدایاب است؛ معارف طلب معارف جوست؛ ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>(۱)</sup>، ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾<sup>(۲)</sup>.

## فصل

### در بیان علاج عملی حسد است

علاوه بر علاج علمی، که شمه‌ای از آن ذکر شد، علاج عملی نیز از برای این رذیله فضیحه است. و آن چنان است که با تکلف اظهار محبت کنی با محسود و ترتیب آثار آن را دهی، و مقصودت از آن علاج مرض باطنی باشد. نفس تو را دعوت می‌کند که او را اذیت کن، توهین کن، دشمن داشته باش، مفسد او و مساوی او را به تو عرضه می‌دارد، تو به خلاف میل نفس به او ترحم کن و تجلیل و توقیر نما؛ زبان را به ذکر خیر او وادار کن؛ نیکویی‌های او را بر خود و بر دیگران عرضه دار؛ صفات جمیله او را خاطرنشان خود کن. گرچه اینها که می‌کنی در اول امر با تکلف است، از روی مجاز و غیر واقع است، لیکن چون مقصود اصلاح نفس و برطرف کردن این نقص و رذیله است بالاخره به حقیقت نزدیک می‌شود و کم کم تکلف کم می‌شود و نفس عادی می‌شود و واقعیت پیدا می‌کند. لااقل به نفس عرضه‌دار و بفهمان که این شخص بنده خداست و شاید خداوند تعالی به او نظر لطف داشته که او را متنعم کرده و اختصاص داده به خاصه نعم خود. خصوصاً اگر محسود اهل علم و دیانت باشد و حسد به واسطه آنها باشد، که البته حسد ورزیدن به آنها قبیح‌تر و عداوت با آنها عاقبتش بدتر است. البته به نفس باید فهماند که اینها بندگان خاص خدا هستند که توفیق الهی شامل حالشان شده و

۱- «هر کسی در این جهان نابینا بوده باشد، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر خواهد بود». (الاسراء (۱۷): ۷۲)

۲- «هر که خداوند برای او نوری قرار نداده، هیچ نوری برای وی نیست». (النور (۲۴): ۴۰)

آنها را به این نعمت عظمی اختصاص داده. و این نعم باید محبت در نفس ایجاد کند نسبت به صاحبان آنها؛ و باید انسان آنها را محترم دارد و خاضع نسبت به آنها باشد؛ پس اگر دید که چیزهایی که باید موجب محبت و خضوع شود در نفس ضد آن بروز کرد، بداند که خیلی شقاوت به او چیره شده و ظلمت به باطن او غلبه کرده؛ و حتماً در صدد اصلاح از طرق علمیه و عملیه برآید. و بداند که اگر در صدد ایجاد محبت برآمد زود موفق می‌شود؛ زیرا که نور محبت قاهر است بر ظلمت و کدورت، و خدای تبارک و تعالی وعده فرموده که مجاهدان را هدایت کند<sup>(۱)</sup> و آنها را به لطف خفی خود اعانت فرماید و توفیق عنایت نماید. إِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَالْهُدَايَةِ.

## فصل

### در ذکر حدیث «رفع»

بدان که در بعضی از احادیث شریفه وارد شده که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود که «برداشته شده است از امت من نه چیز، و از جمله آنها حسد است در صورتی که ظاهر نشود به دست یا زبان»<sup>(۲)</sup>. البته امثال این حدیث شریف نباید مانع شود از جدیت در قلع این شجره خبیثه از نفس و پاک کردن روح را از این آتش ایمان سوز و آفت دین برانداز؛ زیرا که کم اتفاق می‌افتد که این ماده فساد قدم به نفس بگذارد و در نفس تولید فسادهای گوناگون نکند و به هیچ نحو از او اثری ظاهر نگردد و ایمان انسان محفوظ بماند. با این که در احادیث صحیحه وارد شده که این صفت ایمان را می‌خورد و آفت ایمان است<sup>(۳)</sup>، و خدای تعالی از صاحب آن برائت کرده و خود را از او و او را از خود نفی کرده. پس یک چنین امر بزرگی و فساد مهمی را که به واسطه آن همه چیز

۱- ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾: «کسانی را که در راه ما جهاد می‌کنند به راه‌های خود هدایت کنیم». (العنکبوت (۲۹): ۶۹)

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب ما رفع عن الأمة»، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۵۶، حدیث ۳.

۳- ر.ک: صفحه ۱۲۲-۱۲۳.



انسان در خطر است نباید انسان از او غفلت کند و به واسطه حدیث «رفع» مغرور گردد. پس، توجذیت خود را بکن و شاخه‌های او را بزن و در صدد اصلاح باش و نگذار از او ترشچی در خارج بشود، آن وقت ریشه آن سست می‌شود و از نمو و ترقی می‌افتد. و اگر در بین ریاضت و اصلاح، مرگ در رسید، رحمت الهی شامل حالت می‌شود و با رحمت واسعه و برکت روحانیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - مشمول عفو می‌شوی؛ و بارقه رحمانیه اگر بقیه‌ای از آن مانده باشد، می‌سوزاند و نفس را پاک و پاکیزه می‌کند.

و اما آنچه در روایت حمزة بن حمران وارد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَمْ يَنْجُ مِنْهَا نَبِيٌّ قَمَنْ دُونَهُ: التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ وَالطَّيْرَةِ وَالْحَسَدُ، إِلَّا أَنْ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ»<sup>(۱)</sup> یا آن‌که مبالغه فرموده‌اند و مقصود کثرت ابتلای به آن است؛ یا این‌که این ترکیب کنایه از کثرت ابتلاست، بدون آن‌که مقصود بالذات خود مضمون جمله باشد؛ یا آن‌که حسد را اعم از غبطه اراده فرمودند مجازاً؛ یا آن‌که میل زوال بعض نعم از کفار را که استعمال می‌کنند در ترویج مذهب باطل خود، حسد نام نهاده‌اند، و الا از حسد به معنای حقیقی خودش انبیا و اولیا - علیهم السلام - پاک و پاکیزه‌اند؛ قلبی که آلوده به مساوی اخلاقی و قذارات باطنی شد، مورد وحی و الهام الهی نشود و مورد تجلیات ذاتی و صفاتی حق نگردد. پس، باید یا توجیهی از روایت شود به نحوی که ذکر شد، یا به نحو دیگر، یا رد علمش به قائلش - صلوات الله علیه - شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

۱ - از ابی عبدالله علیه السلام روایت شده که: «سه چیز است که هیچ پیامبر و پابین‌تر از او از آن رهایی نیافتند: اندیشیدن در وسوسه در خلق، و فال بد زدن، و حسد ورزیدن جز آن‌که مؤمن به حسد خود کار نمی‌کند». (الکافی، ج ۸، ص ۱۰۸، حدیث ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۶، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۵۵، حدیث ۸)

## حدیث ششم

### [حبّ دنیا]

الحدیث السادس: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَعَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَشَتَّتْ أَمْرَهُ، وَلَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُسِمَ لَهُ. وَمَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «ابن ابی یعفور گوید که حضرت صادق - علیه السلام - گفت: "کسی که صبح کند و شام کند و حال این که دنیا بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خدا فقر را بین دو چشمش؛ و در هم کند کار او را؛ برخوردار نگردد از دنیا مگر آنچه قسمت شده است برای او. و کسی که صبح و شام کند در صورتی که آخرت بزرگترین هم او باشد، قرار دهد خدا بی نیازی را در دل او، و گرد آورد برای او کار او را».

### حقیقت دنیا

شرح: بدان که از برای «دنیا» و «آخرت» اطلاقاتی است به حسب انظار ارباب علوم و میزان معارف و علوم آنها، که بحث از حقیقت آن به حسب اصطلاح علمی مهم به امر ما

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث ۱۵.

(نقل این حدیث مطابق با مرآة العقول (ج ۱۰، ص ۲۴۴، حدیث ۱۵) و الوافی (ج ۵، ص ۸۹۶، حدیث ۱۶)

(از کافی است)



نیست، و صرف همت در فهم اصطلاحات و رد و قبول و جرح و تعدیل بازدارد پیاده را ز سبیل<sup>(۱)</sup>. آنچه در این باب مهم است فهم دنیای مذمومه است که انسان طالب آخرت اگر بخواهد از آن احتراز کند، با خُبرت احتراز نماید. و آنچه اعانت کند انسان را در این سلوک راه نجات، و ما آن را ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان می‌کنیم. و از خدای تعالی توفیق می‌طلبیم در سلوک این طریق.

## فصل

### بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه

جناب محقق خبیر و محدث بی‌نظیر، مولانا مجلسی - علیه الرحمة - می‌فرماید: بدان آنچه از مجموع آیات و اخبار ظاهر می‌شود به حسب فهم ما، این است که دنیای مذمومه مرگب است از یک اموری که انسان را باز دارد از طاعت خدا و دوستی او و تحصیل آخرت. پس دنیا و آخرت با هم متقابل‌اند. هر چه باعث رضای خدای سبحان و قرب او شود، از آخرت است اگر چه به حسب ظاهر از دنیا باشد؛ مثل تجارات و زراعات و صناعاتی که مقصود از آنها معیشت عیال باشد برای اطاعت امر خدا، و صرف کردن آنها در مصارف خیریه و اعانت کردن به محتاجان و صدقات و بازایستادن از سؤال از مردم، و غیر آن؛ و اینها همه از آخرت است، گرچه مردم آن را از دنیا دانند. و ریاضات مبتدعه و اعمال ریائی، گرچه با تزهّد و انواع مشقت باشد، از دنیا است؛ زیرا که باعث دوری از خدا شود و قرب به سوی او نیاورد؛ مثل اعمال کفار و مخالفان<sup>(۲)</sup>،  
انتهی.

و از یکی از محققان<sup>(۳)</sup> نقل فرماید که دنیا و آخرت تو عبارت است از دو حالت از حالات قلب تو: آنچه نزدیک است و قبل از مردن، نامش دنیا است، و آنچه بعد از این آید

۱ - مصرع دوم این بیت است که: «خواب نوشین بامداد رحیل / باز دارد پیاده را ز سبیل». (کلیات سعدی، ص ۵، دیباجة گلستان)

۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۶۳؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۸۳.

۳ - إحياء علوم الدین، ج ۳، ص ۳۲۱.

و پس از مردن است، نامش آخرت است. پس آنچه از برای تو در آن حظ و نصیب و شهوت و لذّت است قبل از موت، آن دنیا است در حق تو<sup>(۱)</sup>.

فقیر گوید که می‌توان گفت که دنیا گاهی گفته می‌شود به نشئه نازله وجود که دار تصرّم و تغییر و مجاز است؛ و آخرت به رجوع از این نشئه به ملکوت و باطن خود که دار ثبوت و خلود و قرار است. و این نشئه از برای هر نفسی از نفوس و شخصی از اشخاص متحقّق است. بالجمله، از برای هر موجودی مقام ظهور و مُلک و شهودی است، و آن مرتبه نازله دنیاویّه آن است؛ و مقام بطون و ملکوت و غیبی است، و آن نشئه صاعده اخرویّه آن است. و این نشئه نازله دنیاویّه گرچه خود بذاته ناقص و اخیره مراتب وجود است ولی چون مهد تربیت نفوس قدسیه و دارالتحصیل مقامات عالیّه و مزرعه آخرت است، از احسن مشاهد وجودیه و اعز نشآت و مغتنم‌ترین عوالم است پیش اولیا و اهل سلوک آخرت. و اگر این مواد ملکیه و تغییرات و حرکات جوهریه طبیعیّه و ارادیه نبود و خدای تعالی مسلط نکرده بود بر این نشئه تبدلات و تصرّمات را، احدی از نفوس ناقصه به حد کمال موعود خود و دار قرار و ثبات خود نمی‌رسید، و نقص کلی در ملک و ملکوت وارد می‌شد. و آنچه در لسان قرآن و احادیث وارد شده از مذمت این عالم در حقیقت به خود او رجوع نمی‌کند، به حسب نوع و اکثریت؛ بلکه به توجه به آن به علاقه قلبیه و محبت به آن رجوع می‌کند.

پس، معلوم شد که از برای انسان دو دنیا است: یکی ممدوح و یکی مذموم. آنچه ممدوح است، حصول در این نشئه که دارالتربیه و دارالتحصیل و محل تجارت مقامات و اکتساب کمالات و تهیه زندگانی سعادت‌مند ابدی است که بدون ورود در این‌جا امکان‌پذیر نیست. چنانچه حضرت مولی الموحّدین و امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید - پس از آن‌که شنید از یک نفر که ذم دنیا می‌کند :- «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا؛ وَدَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا؛ وَدَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا؛ مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَمُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَمَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَمَتَجَرُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ.



اَكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَرَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ...»<sup>(۱)</sup> و قول خدای تعالی: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»<sup>(۲)</sup>. به حسب روایت عیاشی<sup>(۳)</sup> از حضرت باقر - علیه السلام - تفسیر به «دنیا» شده است<sup>(۴)</sup>. پس، عالم مُلک، که مظهر جمال و جلال است و حضرت شهادت مطلقه است، به یک معنا مذمتی ندارد و آنچه مذموم است دنیای خود انسان است، به معنی وجهه قلب به طبیعت و دلبستگی و محبت آن است که آن منشأ تمام مفساد و خطاهای قلبی و قالبی است.

چنانچه در کافی شریف از جناب صادق - علیه السلام - حدیث می‌کند: قال علیه السلام: «رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا»<sup>(۵)</sup>. و عن أبي جعفر عليه السلام: «مَا ذُتُّبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوَّلِهَا وَهَذَا فِي آخِرِهَا، بِأَسْرَعٍ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَالشَّرَفِ فِي دِينِ الْمُؤْمِنِ»<sup>(۶)</sup>.

پس، تعلق قلب و محبت دنیا عبارت از دنیای مذموم است؛ و هر چه دلبستگی به آن زیاده‌تر باشد، حجاب بین انسان و دار کرامت او و پرده مابین قلب و حق بیشتر و

۱ - «همانا دنیا سرای راستی است برای آن‌که با آن از در راستی درآید؛ و سرای دُرستی است برای کسی که آن را دریابد؛ و سرای بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه بگیرد؛ و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد. دنیا سجده‌گاه دوستداران خدا، و نمازخانه فرشتگان خدا، و جای فرود وحی خدا و بازار یاران خدا است که در آن رحمت الهی را به دست آورند و بهشت را سود برند». (نهج البلاغه، ص ۴۹۳، حکمت ۱۳۱)

۲ - «چه نیکو است جایگاه پرهیزگاران». (النحل (۱۶): ۳۰)

۳ - ابونصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی تمیمی از بزرگان علمای شیعه و از استوانه‌های حدیث و تفسیر روایی در اواخر قرن سوم هجری است. محدّثین بزرگی چون شیخ کشی صاحب رجال و شیخ جعفر بن محمد عیاشی فرزندش از او روایت کرده‌اند. آثار بسیاری دارد، شیخ طوسی آثار او را افزون از ۲۰۰ شمرده است، از آثار اوست: کتاب التفسیر، کتاب الصلاة، کتاب الطب، کتاب معرفة الناقلین، کتاب الغيبة. ۴ - عن ابن مسكان، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» ، قال: «الدنيا». (تفسير العیاشی، ج ۲، ص ۲۵۸، حدیث ۲۴)

۵ - «دنیا دوستی منشأ هر گناه است». (الكافي، ج ۲، ص ۳۱۵، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها»، حدیث ۱)

۶ - الكافي، ج ۲، ص ۳۱۵، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها»، حدیث ۳.

غلیظتر شود. و آنچه در بعضی از احادیث شریفه است که از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت<sup>(۱)</sup>، «حجاب‌های ظلمانی» تواند همین تعلقات قلبیه باشد به دنیا. و هر قدر تعلقات بیشتر باشد، حجاب‌ها زیاده‌تر است. و هر چه تعلق شدیدتر باشد، حجاب غلیظتر و خرق آن مشکل‌تر است.

## فصل

### در بیان سبب زیاد شدن حب دنیا

بدان که انسان چون ولیده همین عالم طبیعت است و مادر او همین دنیا است و اولاد این آب و خاک است، حب این دنیا در قلبش از اول نشو و نما مغروس است؛ و هر چه بزرگ‌تر شود، این محبت در دل او نمو می‌کند. و به واسطه این قوای شهویه و آلات التذذیه که خداوند به او مرحمت فرموده برای حفظ شخص و نوع، محبت او روزافزون شود و دلبستگی او رو به ازدیاد گذارد. و چون این عالم را محل التذذات و تعیشات خود می‌پندارد و مردن را اسباب انقطاع از آنها می‌داند، و اگر به حسب برهان حکما یا اخبار انبیا - صلوات الله علیهم - عقیده‌مند به عالم آخرت شده باشد و به کیفیات و حیات و کمالات آن، قلبش باز از آن بی‌خبر است و قبول ننموده، چه رسد به آن که به مقام اطمینان رسیده باشد؛ لهذا حُبش به این عالم خیلی زیاد می‌شود.

و نیز چون فطرتاً انسان حب بقاء دارد و از فنا و زوال متنفر و گریزان است، و مردن را فنا گمان می‌کند، گرچه عقلش هم تصدیق کند که این عالم دار فنا و گذرگاه است و آن عالم باقی و سرمدی است، ولی عمده ورود در قلب است؛ بلکه مرتبه کمال آن اطمینان است؛ چنانچه حضرت ابراهیم خلیل الرحمان - علیه السلام - از حق تعالی مرتبه اطمینان را طلب کرد و به او مرحمت گردید<sup>(۲)</sup>. پس چون قلوب یا ایمان به آخرت ندارند،

۱ - عن النبی ﷺ : «أَنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ». (بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۴۵).

ذیل حدیث (۱۳)

۲ - اشاره است به آیه مبارکه ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنِ



مثل قلوب ما گرچه تصدیق عقلی داریم، یا اطمینان ندارند، حب بقاء در این عالم را دارند و از مرگ و خروج از این نشئه گریزان‌اند. و اگر قلوب مطلع شوند که این عالم دنیا پست‌ترین عوالم است و دار فنا و زوال و تصرم و تغیر است و عالم هلاک و نقص است، و عوالم دیگر که بعد از موت است هر یک باقی و ابدی و دار کمال و ثبات و حیات و بهجت و سرور است، فطرتاً حب آن عالم را پیدا می‌کنند و از این عالم گریزان گردند. و اگر از این مقام بالا رود و به مقام شهود و وجدان رسد و صورت باطنیه این عالم را و علاقه به این عالم را [و صورت باطنیه آن عالم را] و علاقه به آن را ببیند، این عالم برای او سخت و ناگوار شود و تنفر از آن پیدا کند؛ و اشتیاق پیدا کند که از این محبس ظلمانی و غل و زنجیر زمان و تصرم خلاص شود.

چنانچه در کلمات اولیا اشاره به این معنا شده است: حضرت مولی الموالی می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»<sup>(۱)</sup>. «به خدا قسم که پسر ابوطالب مأنوس‌تر است به مردن از بچه به پستان مادرش». زیرا که آن سرور حقیقت این عالم را مشاهده کرده به چشم ولایت، و جوار رحمت حق تعالی را به هر دو عالم ندهد. و اگر به واسطه مصالحی نبود، در این محبس ظلمانی طبیعت نفوس طاهره آنها لحظه‌ای توقف نمی‌کرد. و خود وقوع در کثرت و نشئه ظهور و اشتغال به تدبیرات ملکی، بلکه تأییدات ملکوتی، برای محبین و مجذوبین رنج و المی است که ما تصور آن را نمی‌توانیم کنیم.

بیشتر ناله اولیا از درد فراق و جدایی از محبوب است و کرامت او؛ چنانچه در مناجات‌های خود اشاره بدان کرده‌اند<sup>(۲)</sup>؛ با این‌که آنها احتجاجات ملکی و ملکوتی را

→ لَيْطَمَّيْنُ قَلْبِي ۱: «و آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، نشانم ده چگونه مُردگان را زنده می‌کنی، گفت، مگر

ایمان نیاوردی؟ گفت: آری ایمان دارم، اما برای این‌که دلم آرام گیرد». (البقرة (۲): ۲۶۰)

۱- نهج البلاغه، ص ۵۲، خطبه ۵.

۲- مثلاً امیرالمؤمنین علیؑ در دعای «کمیل» می‌فرماید: «إِلَهِي وَرَبِّي فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى غَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ

عَلَى فِرَاقِكَ»؛ «ای خدا و ای پروردگارم، گیرم که در عذابت شکیبایی نمایم چگونه در دوری‌ات شکیبیا

باشم». (مصابیح المتنهجد، ص ۵۸۶؛ إقبال الأعمال، ص ۲۲۲)

نداشته‌اند و از جهنم طبیعت گذشته‌اند و آن خامده بوده و فروزان نبوده<sup>(۱)</sup> و تعلقات عالم در آنها نبوده و قلوب آنها خطیئه طبیعی نداشته، ولی وقوع در عالم طبیعت خود حظ طبیعی است؛ و التذاذ قهری که در ملک حاصل می‌شد، برای آنها ولو به مقدار خیلی کم هم باشد اسباب حجاب بوده. چنانچه از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منقول است که می‌فرمود: «لَيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»<sup>(۲)</sup>.

و شاید خطیئه حضرت آدم ابوالبشر، همین توجه قهری به تدبیر ملک و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعی بوده؛ و این از برای اولیاء خدا و مجذوبین خطیئه است. و اگر به آن جذبه الهیه حضرت آدم می‌ماند و وارد در ملک نمی‌شد، این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی‌کرد. از این مقام بگذرم. تا این اندازه هم از طور این اوراق خارج شدم.



### فصل

## در بیان تأثیر حظوظ دنیویّه در قلب و مفاسد آن

بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می‌برد در قلب اثری از آن واقع می‌شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هر چه بیشتر باشد قلب از آن بیشتر تأثر پیدا می‌کند و تعلق و حبش بیشتر می‌گردد، تا آن که تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف آن گردد. و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است؛ چنانچه در حدیث کافی گذشت<sup>(۳)</sup>.

۱ - اشاره است به حدیث: «جُرْ نَاهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ»؛ «ما از آن گذر کردیم و خاموش بود». (علم الیقین، ج ۲، ص ۹۷۱)

۲ - «گاه دلم را کدورتی می‌پوشاند و من برآستی که هر روز هفتاد بار از خداوند درخواست آمرزش می‌کنم». (مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذکرة» باب ۲۲، حدیث ۲)

۳ - رک: صفحه ۱۳۶.



و از مفسد بسیار بزرگ آن، چنانچه حضرت شیخ عارف<sup>(۱)</sup> ما - روحی فداه - می فرمودند، آن است که اگر محبت دنیا صورت قلب انسان گردد و انس به او شدید شود، در وقت مردن که برای او کشف شود که حق تعالی او را از محبوبش جدا می کند و مابین او و مطلوباتش افتراق می اندازد با سخطناکی و بغض به او از دنیا برود. و این فرمایش کمرشکن باید انسان را خیلی بیدار کند که قلب خود را خیلی نگاه دارد. خدا نکند که انسان به ولی نعمت خود و مالک الملوک حقیقی سخطناک باشد که صورت این غضب و دشمنی را جز خدای تعالی کسی نمی داند.

و نیز شیخ بزرگوار ما - دام ظلّه - از پدر بزرگوار خود نقل کردند که در اواخر عمر وحشتناک بود از برای محبتی که به یکی از پسرهای خود داشت. و پس از اشتغال چندی به ریاضت از آن علاقه راحت شد و خشنود گردید و به دارسرور انتقال پیدا کرد - رضوان الله علیه -

فی الکافی بإسناده عن طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ»<sup>(۲)</sup>. یعنی حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «مثل دنیا، مثل آب دریاست؛ هر چه تشنه از او بیاشامد، تشنگی را زیاده تر کند تا بکشد او را». محبت دنیا انسان را منتهی به هلاکت ابدی می کند و ماده تمام ابتلائات و سیئات باطنی و ظاهری است.

و از جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منقول است که «درهم و دینار کسان را که قبل از شما بودند کشتند، و کُشند شما هم آنهاست»<sup>(۳)</sup>.

فرضاً که انسان مبتلای به معاصی دیگر نگردد - گرچه بعید بلکه محال عادی است - خود تعلق به دنیا و محبت به آن، اسباب گرفتاری است؛ بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلقات است. هر چه آنها کمتر باشد، برزخ و قبر انسان

۱ - مراد مرحوم آیت الله شاه آبادی است.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب ذمّ الدنيا والزهد فیها»، حدیث ۲۴.

۳ - قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الدِّينَارَ وَالْدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَهُمَا مَهْلِكَاكُمْ». (الکافی، ج ۲، ص ۳۱۶).

«کتاب الإیمان و الکفر»، «باب حبّ الدنيا والحرص علیها»، حدیث ۶.

روشن‌تر و گشاده‌تر و مکث انسان در آن کمتر است؛ و لهذا برای اولیاء خدا بیشتر از سه روز - چنانچه در بعضی روایات است - عالم قبر نیست؛ آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق جبلّی است.

و از مفاسد حب دنیا و تعلق به آن این است که انسان را از مردن خائف کند. و این خوف، که از محبت دنیا و علاقه قلبی به آن پیدا شود، بسیار مذموم است، و غیر از خوف از مرجع است که از صفات مؤمنین است. و عمده سختی مردن همین فشار رفع تعلقات و خوف از خود مرگ است.

جناب محقق بارع و مدقق بزرگ اسلام، سید عظیم الشان داماد، کرم الله وجهه، در قبسات - که یکی از کتب کم‌نظیر است - در باب خود می‌فرماید: «لَا تَخَافَنَّ الْمَوْتَ، فَإِنَّ مَرَاتَهُ فِي خَوْفِهِ»<sup>(۱)</sup>. «نترساند البته تو را مرگ، زیرا که تلخی آن در ترسناکی از اوست». و از مفاسد بزرگ حب دنیا آن است که انسان را از ریاضات شرعی و عبادات و مناسک باز دارد، و جنبه طبیعت را قوت دهد و تعصّی نماید طبیعت از اطاعت روح، و انقیاد آن را نکند و عزم انسانی را سست کند و اراده را ضعیف نماید؛ با این‌که یکی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعی آن است که بدن و قوای طبیعی و جنبه ملک تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها کار کن شود و ملکوت نفس بر ملک غالب شود، و به‌طوری روح دارای سلطنت و قدرت و نفوذ امر شود که به مجرد اراده بدن را به هر کار بخواهد وادار کند، و از هر کار بخواهد بازدارد؛ ملک بدن و قوای ظاهره ملکیه تابع و مقهور و مسخر ملکوت گردد به نحوی که بی‌مشقت و تکلف هر کاری را بخواهد انجام دهد. و یکی از فضائل و اسرار عبادات شاقّه و پرزحمت آن است که این مقصد از آنها بیشتر انجام گیرد، و انسان به واسطه آنها دارای عزم می‌شود و بر طبیعت غالب می‌آید و بر ملک چیره می‌شود. و اگر اراده تام و تمام شود و عزم قوی و محکم گردد، مثل ملک بدن و قوای ظاهره و باطنه آن مثل ملائکه الله شود که عصیان خدا نکنند؛ به

۱ - عبارت قبسات چنین است: «لَا تَخَافَنَّ مَوْتَ الْبَدَنِ... اسْتَهِينُوا بِالْمَوْتِ، فَإِنَّ مَرَاتَهُ فِي خَوْفِهِ». (القبسات،



هر چه آنها را امر فرماید اطاعت کنند<sup>(۱)</sup>، و از هر چه نهی فرماید منتهی شوند، بدون آن که با تکلف و زحمت باشد. قوای مُلک انسان هم اگر مسخر روح شد، تکلف و زحمت از میان برخیزد و به راحتی مبدل گردد، و اقالیم سبعة مُلک تسلیم ملکوت شود و همه قوا عُمال آن گردند.

و بدان ای عزیز که عزم و اراده قویّه در آن عالم خیلی لازم است و کارکن است. میزان یکی از مراتب بهشت، که از بهترین بهشت‌هاست، اراده و عزم است که انسان تا دارای اراده نافذه و عزم قوی نباشد، دارای آن بهشت و مقام عالی نشود. در حدیث است که وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند، یک مرقومه از ساحت قدس الهی - جلّت عظمت - صادر گردد برای آنها به این مضمون: «این کتاب از زنده پایدار جاویدان است به سوی زنده پایدار جاویدان. من چنانم که به هر چه بفرمایم بشو می‌شود؛ تو را نیز امروز چنان کردم که به هر چه امر کنی بشو می‌شود»<sup>(۲)</sup>.

ملاحظه کن این چه مقامی و سلطنتی است، و این چه قدرتی است الهی که اراده او مظهر اراده الله شود؛ معدومات را لباس وجود دهد. از تمام جنّات جسمانی، این قدرت و نفوذ اراده بهتر و بالاتر است. و معلوم است این مرقومه عبث و جزاف رقم نشود. کسی که اراده اش تابع شهوات حیوانی باشد و عزمش مرده و خمود باشد به این مقام نرسد. کارهای حق تعالی از جزاف مبرا است؛ در این عالم از روی نظام و ترتیب اسباب و مسببات است، در آن عالم هم همین‌طور است. بلکه آن عالم اَلِیقُ به نظام و اسباب و مسببات است. تمام نظام عالم آخرت از روی تناسبات و اسباب است؛ نفوذ اراده از این عالم باید تهیه شود؛ دنیا مزرعه آخرت و ماده همه نعم بهشتی و نقم جهنمی است.

### در بیان یکی از اسرار «أفضل الأعمال أحمرها»

پس، در هر یک از عبادات و مناسک شرعیه علاوه بر آن که خودش دارای صورت اخروی ملکوتی است، که به آن تعمیر بهشت جسمانی و قصور آن، تهیه غلمان و

۱ - اشاره است به کریمه: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾. (التحریم (۶۶): ۶)

۲ - ر.ک: صفحه ۵۴.

حوران شود - چنانچه مطابق برهان و احادیث است<sup>(۱)</sup> - همین طور در هر یک از عبادات اثری در نفس حاصل شود و کم کم تقویت اراده نفس کند و قدرت آن کامل گردد؛ و لهذا عبادات هر چه مشقت داشته باشد مرغوب است و «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»<sup>(۲)</sup>. مثلاً در زمستان سرد، شب از خواب ناز گذشتن و به عبادت حق تعالی قیام کردن روح را بر قوای بدن چیره می کند و اراده را قوی می کند. و این در اوّل امر اگر قدری مشکل و ناگوار باشد، کم کم پس از اقدام، زحمت کم می شود و اطاعت بدن از نفس زیاد می شود؛ چنانچه می بینیم اهل آن بدون تکلف و زحمت قیام می کنند. و این که ما تنبلی می کنیم و بر ما مشکل و شاق است، برای آن است که اقدام نمی کنیم؛ اگر چند مرتبه اقدام کنیم، کم کم زحمت مبدل به راحت می شود. بلکه اهل آن، التذاذ از آن می برند بیشتر از آن التذاذی که ما از مشتهیات دنیایی می بریم؛ پس به اقدام نفس عادی می شود والخیرُ غَاذَةٌ<sup>(۳)</sup>.

و این عبادت چندین ثمره دارد: یکی آن که خود صورت عمل در آن عالم به قدری زیبا و جمیل است که نظیر آن در این عالم نیست و از تصور آن عاجزیم. و دیگر آن که نفس صاحب عزم و اقتدار می شود؛ و این نتایج کثیره دارد که یکی از آنها را شنیدید. و دیگر آن که انسان را کم کم مأنوس با ذکر و فکر و عبادت می کند. شاید مجاز به حقیقت نزدیک کند انسان را و توجه قلبی به مالک الملوک شود و محبت به جمال محبوب حقیقی پیدا شود و محبت قلب و تعلق آن از دنیا و آخرت کم گردد. شاید اگر جذبه ربوبی پیدا شود و حالتی دست دهد، نکته حقیقی عبادت و سرّ واقعی تذکر و تفکر حاصل آید، و هر دو عالم از نظر افتد و جلوه دوست غبار دوبینی را از دل بزداید. و جز خدا کسی نمی داند که با همچو بنده ای خدا چه کرامت کند. و چنانچه در ریاضات شرعی و عبادات و مناسک و ترک مشتهیات، عزم قوّت گیرد و انسان صاحب عزم و اراده شود، در

۱- ر.ک: صفحه ۴۰۲.

۲- «برترین کارها سخت ترین آنهاست». (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱، ذیل حدیث ۲)

۳- تحف العقول، ص ۸۶؛ عدّة الداعی، ص ۲۳۹؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۲، حدیث ۲۸۷۲۲.



معاصی طبیعت غلبه کند و عزم و اراده انسان ناقص شود. چنانچه شمه‌ای از آن سابق ذکر شد.

## فصل

### [ فطرت کمال‌طلبی انسان ]

پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی عاشق کمال تام مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی‌الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است؛ و این از فطرت‌های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفضول کرده است بنی نوع انسان را بر آن؛ و به این حب کمال، اداره ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق کمال مطلق شود، ولی هر کسی به حسب حال و مقام خود تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن گردد:

اهل آخرت تشخیص کمال را در مقامات و درجات آخرت داده قلوبشان متوجه آنهاست.

و اهل الله در جمال حق کمال و در کمال او جمال را یافته «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>(۱)</sup>. گویند، و «لِي مَعَ اللَّهِ خَالٌ»<sup>(۲)</sup> فرمایند، و حب وصال و عشق جمال او را دارند.

و اهل دنیا چون تشخیص داده‌اند که کمال در لذایذ دنیا است و جمال دنیا در چشم آنها زینت یافته، فطرتاً متوجه آن شدند؛ ولیکن با همه وصف، چون توجه فطری و عشق ذاتی به کمال مطلق متعلق است و سایر تعلقات، عرضی و از قبیل خطا در تطبیق است، هر چه انسان از ملک و ملکوت دارا شود و هر چه کمالات نفسانی یا کنوز دنیایی یا سلطنت و ریاست پیدا کند، اشتیاقش روزافزون گردد و آتش عشقش افروخته گردد. مثلاً نفس صاحب شهوت هر چه مشتهیات برای او زیاده‌تر گردد تعلق قلبش به

۱- «رو به سوی آن کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید» (الأنعام (۶): ۷۹)

۲- ر.ک: حدیث ۲۷، صفحه ۴۸۲.

مشتهیات دیگری که در دسترس او نیست بیشتر شود و آتش اشتیاقش شعله‌ورتر گردد. و همین‌طور نفس ریاست‌طلب اگر قطری را در زیر پرچم اقتدار درآورد، متوجه قطر دیگر گردد، و اگر تمام کره زمین را در تحت سلطنت درآورد، میل آن کند که پرواز به کرات دیگر کند و آنها را متصرف شود، ولی بیچاره نمی‌داند فطرت چیز دیگر را طالب است. عشق جبلی فطری متعلق به محبوب مطلق است. تمام حرکات جوهری و طبیعی و ارادی و جمیع توجهات قلبی و تمایلات نفسانی به جمال زیبای جمیل علی‌الاطلاق است و خود آنها نمی‌دانند، و این محبت و اشتیاق و عشق را، که بُراق معراج و رُفرفِ وصول است، در غیر مورد خود صرف می‌کنند و آن را تحدید و تقیید بی‌جا می‌نمایند.

بالجمله، از مقصود اصلی خود دور افتادیم، منظور این است که انسان چون قلباً متوجه به کمال مطلق است، هر چه از زخارف دنیا را جمع‌آوری کند تعلق قلبش بیشتر می‌شود. و چون تشخیص داده که دنیا و زخارف آن کمال است، حرصش رو به ازدیاد گذارد و عشقش افزون‌تر شود و احتیاجش به دنیا بیشتر گردد و فقر و نیازمندی نصب عین او گردد. به عکس اهل آخرت، که توجه آنها از دنیا سلب شود، و هر چه توجه به عالم آخرت بیشتر کنند، میل آنها و توجه قلبی آنها به این عالم کمتر گردد، تا از تمام دنیا بی‌نیاز شوند و غنی در قلب آنها ظاهر گردد و عالم دنیا و زخارف آن را ناچیز شمارند. چنانچه اهل الله از هر دو عالم مستغنی هستند و از هر دو نشئه وارسته‌اند، و احتیاج آنها فقط به غنی علی‌الاطلاق است و جلوه غنی بالذات صورت قلب آنها شده است؛ هَنِيئاً لَهُم<sup>(۱)</sup>.

پس مضمون حدیث شریف اشاره تواند بود به این‌که شرح داده شد که می‌فرماید: «کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ‌ترین هم او باشد، قرار دهد خداوند فقر را بین دو چشمش. و کسی که صبح و شام کند و آخرت بزرگ‌ترین هم او باشد، قرار دهد خداوند غنی را در قلب او».



معلوم است کسی که توجه قلبش به آخرت باشد، امور دنیا و کارهای صعب او در نظرش حقیر و سهل شود؛ و این دنیا را متصرم و متغیر و عبورگاه خود و متجر و دارالتربیه خود داند و به هیچیک از سختی و خوشی آن اعتنا نکند، و احتیاجات او کم گردد و افتقارش به امور دنیا و به مردم آن کم شود؛ بلکه به جایی رسد که بی احتیاج شود؛ پس امورش جمع شود و تنظیم در کارش پیدا شود و غنای ذاتی و قلبی پیدا کند. پس، هر چه به این عالم به نظر عظمت و محبت نگاه کنی و قلبت علاقه مند به آن شود به حسب مراتب محبت، احتیاجات زیاد شود و فقر در باطن و ظاهر تو نمایان شود، و امورت متشتت و درهم شود و قلبت متزلزل و غمناک و خائف شود، و امورت بر وفق دل خواه انجام نگیرد، و آرزو و حرصت روزافزون گردد و غم و حسرت بر تو چیره شود و یأس و حیرت در دلت جایگزین گردد. چنانچه در حدیث شریف به بعضی از این معانی اشاره فرموده.

روي في الكافي بإسناده عن حفص بن قرقط، عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «مَنْ كَثُرَ اشْتِبَاكُهُ بِالدُّنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا»<sup>(۱)</sup>.  
وَعَنْ ابْنِ أَبِي يَعْقُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - يَقُولُ: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا، تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ خِصَالٍ: هُمْ لَا يَفْنَى، وَأَمَلٍ لَا يُذْرَكَ، وَرَجَاءٍ لَا يُنَالُ»<sup>(۲)</sup>. یعنی «کسی که تعلق داشته باشد دلش به دنیا، تعلق پیدا کند قلبش به سه چیز: اندوهی بی زوال؛ و آرزویی که به او رسیده نشود؛ و امیدی که به او نائل نشود».

و اما اهل آخرت هر چه به دار کرامت حق نزدیک شوند، قلبشان مسرور و مطمئن شود، و از دنیا و مافیها منصرف و گریزان و متنفر گردند. و اگر خدای تعالی برای آنها آجال معینه قرار نداده بود، لحظه‌ای در این دنیا نمی ماندند؛ چنانچه حضرت

۱- در کافی با سند خود از حفص بن قرقط از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «هر کس بیشتر به دنیا درآویزد، به هنگام جدایی از آن افسوس او بیشتر خواهد بود». (الكافي، ج ۲، ص ۳۲۰، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها»، حدیث ۱۶)

۲- الكافي، ج ۲، ص ۳۲۰، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها»، حدیث ۱۷.

مولی الموحدين می فرماید<sup>(۱)</sup>: پس آنها در این عالم مثل اهل این جا در رنج و تعب نیستند و در آخرت مستغرق بحار رحمت حقانند. جَعَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ مِنْهُمْ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ<sup>(۲)</sup>.  
 پس ای عزیز، اکنون که مفاصد این علقه و محبت را متذکر شدی و دانستی که انسان را این محبت به هلاکت دچار می کند و ایمان انسان را از دست او می گیرد و دنیا و آخرت انسان را درهم و آشفته می کند، دامن همت به کمر زن و هر قدر توانی بستگی دل را از این دنیا کم کن و ریشه محبت را سست کن، و این زندگی چند روزه را ناچیز شمار و این نعمت های مشوب به نقت و رنج و الم را حقیر دان، و از خدای تعالی توفیق بخواه که تو را کمک کند و از این رنج و محنت خلاصی دهد و دل تو را مانوس به دار کرامت خود کند. ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾<sup>(۳)</sup>.



۱- علی بن ابی طالب در خطبه همام می فرماید: «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرَفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ»؛ اگر نبود مهلتی که خداوند برای آنها قرار داده بود از شوق ثواب و ترس از عذاب چشم بر هم زدنی جان هایشان در بدن هایشان قرار نمی گرفت. (نهج البلاغه، ص ۳۰۳، خطبه ۱۹۳)

۲- «ان شاء الله خداوند ما و شما را در زمرة آنان قرار دهد».

۳- «آنچه نزد خداوند است بهتر و پایدارتر است». (القصص (۲۸): ۶۰؛ الشوری (۴۲): ۳۶)





مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## حدیث هفتم

### [غضب]

الحدیث السابع: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «داود پسر فرقد گوید: حضرت صادق - علیه السلام - گفت: "خشم کلید همه شرهاست".»

شرح: محقق کبیر، احمد بن محمد، معروف به ابن مسکویه<sup>(۲)</sup>، در کتاب طهارة الأعراق، که از کتب نفیس کم نظیر است در نیکویی ترتیب و حسن بیان، چیزی می فرماید که حاصل ترجمه اش قریب به این مضمون است:

کلام ابن مسکویه در تعریف غضب: «غضب در حقیقت عبارت از حرکتی است نفسانی که به واسطه آن جوشش در خون قلب حادث شود برای شهوت انتقام، پس وقتی که این حرکت سخت شود آتش غضب را فروزان کند و برافروخته نماید و متمکن

---

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۱۳ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۵۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۳.

۲- احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه (۳۳۰-۴۲۱ ق)، فیلسوف و پزشک نامور اسلامی که در طب علمی و عملی و لغت و ادب و فنون شعر و کتابت و منطق و ریاضیات و به ویژه در علم اخلاق شهرت بسیار داشت از آثار اوست: ترتیب السعادة، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، جاویدان خرد، آداب الفرس و الهند، تجارب الأمم و تعاقب الهمم.



کند جوشش خون قلب را در آن، و پر کند شریان‌ها و دماغ را از یک دود تاریک مضطربی که به واسطه آن حال عقل بد و ناچیز شود و کار او ضعیف شود. و مثل انسان در این هنگام، چنانچه حکما گویند، مثل غاری شود که در او آتش افروزند و پر گردد از شعله، و محبوس و مختنق گردد در آن دود و اشتعال آتش، و بپا خیزد نفیر آن و بلند شود نایره و صدای آن از شدت اشتعال؛ پس سخت شود علاج آن و مشکل گردد خاموش نمودن آن، و چنان شود که هر چه بر وی افکنند که او را فرو نشاند، خود او نیز جزء آن شود و بر ماده آن افزاید و سبب ازدیاد شود. پس، از این سبب است که انسان در این حال کور شود از رشد و هدایت، و کر گردد از موعظه و پند؛ بلکه موعظه در این حال سبب ازدیاد در غضب شود و مایه شعله و نایره آن گردد؛ و از برای این شخص راه چاره‌ای در این حال نیست». پس از آن فرماید: «و اما بقراط<sup>(۱)</sup> گوید که من از کشتی که دچار بادهای و طوفان‌های سخت شود و متلاطم کند آن را موج‌های دریا و بیندازد آن را در لجه‌هایی که در آن کوه‌های دریایی است امیدوارترم از شخص غضبناک برافروخته؛ زیرا که کشتی را در این حال ملاحان با لطایف الحیل نجات دهند، و اما نفس وقتی آتش غضبش شعله‌ور گردید امید حيله برای او نیست البته؛ زیرا که هر چه حيله به خرج بری، از قبیل مواعظ و نصایح، و هر چه با او فروتنی کنی و زاری نمایی، بر شعله و مایه آن افزاید»<sup>(۲)</sup> انتهى.

## فصل

### در بیان فواید قوه غضبیه

بدان که قوه غضبیه یکی از نعم بزرگ الهی است که به واسطه آن تعمیر دنیا و آخرت شود، و با آن حفظ بقای شخص و نوع و نظام عایله گردد، و مدخلیت عظیم در

۱- بقراط (۴۶۰-۳۷۷ ق. م.) در جزیره‌ای در یونان، به دنیا آمد. وی از مشهورترین پزشکان و فیلسوفان قدیم است. او برای امراض دو منشأ غذا و هوا قائل بود.

۲- تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۱۶۴-۱۶۵.

تشکیل مدینه فاضله و نظام جامعه دارد. اگر این قوه شریفه در حیوان نبود، از ناملایمات طبیعت دفاع نمی کرد و دستخوش زوال و اضمحلال می گردید. و اگر در انسان نبود، علاوه بر این، از بسیاری از کمالات و ترقیات باز می ماند. بلکه حد تفریط و نقص از حال اعتدال نیز از مذاّم اخلاق و نقایص ملکات شمرده شود که بر آن مفاسدی بسیار و معایبی بی شمار مترتب گردد؛ از قبیل ترس و ضعف و سستی و تنبلی و طمع و کم صبری و قلت ثبات - در مواردی که لازم است - و راحت طلبی و خمودی و زیر بار رفتن و انظلام و رضای به رذائل و فضایح که پیش آید برای خود یا عایله اش و بی غیرتی و کم همتی. خدای تعالی در صفت مؤمنین فرماید: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>(۱)</sup>.

اداره امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاسات دینی و عقلیه نشود جز در سایه قوه شریفه غضبیه؛ پس آنها که گمان کردند کشتن قوه غضب و خاموش کردن آن از کمالات و معارج نفس است، خود خطایی بزرگ و خطیئه عظیمه ای کردند و از حد کمال و مقام اعتدال غافل اند. بیچاره ها ندانند که خدای تبارک و تعالی در جمیع سلسله حیوانات این قوه شریفه را عبث خلق نفرموده و در بنی آدم این قوه را سرمایه زندگانی ملکی و ملکوتی و مفتاح خیرات و برکات قرار داده. جهاد با اعداء دین و حفظ نظام عایله بشر و ذب از جان و مال و ناموس و سایر نوامیس الهیه، و جهاد با نفس که اعدا عدو انسان است<sup>(۲)</sup>، صورت نگیرد مگر به این قوه شریفه. حفظ تجاوزات و تعدیات و حدود و ثغور و دفع موزیات و مضرات از جامعه و شخص در زیر پرچم این قوه انجام گیرد. از این جهت است که حکما برای دفع خاموشی و خمودی آن علاج ها قرار دادند. و برای بیدار کردن و تحریک نمودن آن معالجات علمی و عملی است، از قبیل اقدام در امور مهمه هایله، و رفتن در میدان های جنگ، و در

۱ - «مؤمنان) بر کافران سخت گیرند و با خود مهربان». (الفتح (۴۸): ۲۹)

۲ - اشاره است به حدیث: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» «دشمن ترین دشمنان تو نفس تو است که میان دو پهلوی تو است». (عوالی اللّٰه، ج ۴، ص ۱۱۸، حدیث ۱۸۷؛ عده الداعی، ص ۳۶۴)



موقع خود جهاد با اعدای خدا. حتی از بعضی از متفلسفین منقول است که در محل‌های خوفناک می‌رفت و توقف می‌کرد و نفس خود را در مخاطرات عظیمه می‌انداخت و سوار کشتی می‌شد در موقع تلاطم دریا، تا آن‌که نفسش از خوف نجات پیدا کند و از کسالت و سستی رهایی یابد<sup>(۱)</sup>.

در هر صورت، در باطن ذات انسان و حیوان قوه غضبیه موجود و مودوع است؛ الا آن‌که در بعضی خاموش و افسرده است، مثل آتشی که زیر خاکستر باشد. باید اگر انسان در خود حال خاموشی و سستی و بی‌غیرتی احساس کرد، با معالجه به ضد آن حال بیرون آید و نفس را در حال اعتدال درآورد، که آن شجاعت است که از ملکات فاضله و صفات حسنه است. که پس از این اشاره‌ای به آن می‌شود.

## فصل

### در بیان مذمت افراط [در] غضب

چنانچه حال تفریط و نقص از اعتدال از صفات رذیله و موجب مفاسد بسیاری است، که شمه‌ای از آن را شنیدی، همین‌طور حد افراط و تجاوز از حد اعتدال نیز از رذائل اخلاقی و موجب فسادهای بی‌شمار است. کفایت می‌کند در فساد آن حدیث شریف کافی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»<sup>(۲)</sup>. یعنی «از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "غضب فاسد کند ایمان را، چنانچه فاسد کند سرکه عسل را"».

چه بسا باشد که انسان غضب کند و از شدت آن از دین خدا برگردد و نور ایمان را خاموش کند و ظلمت غضب و آتش آن، عقاید حقّه را بسوزاند؛ بلکه کفر جحودی پیدا

۱ - تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۱۷۳.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵،

ص ۳۵۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۲.

کند و او را به هلاکت ابدی رساند؛ و در وقتی تنبه پیدا کند که پشیمانی سودی ندارد. و تواند بود که همین آتش غضب که در قلب بروز کند- و آن «جَمْرَةُ شَیْطَانِ» است، چنانچه حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرماید: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَوْقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «همانا این غضب برقه آتشی است از شیطان که افروخته شود در قلب پسر آدم». - صورتش در آن عالم صورت آتش غضب الهی باشد. چنانچه حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرماید در حدیث شریف کافی: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ فِيمَا نَجَّى اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهٖ مُوسَى: يَا مُوسَى، أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَكَ عَلَيْهِ أَكْفٌ عَنْكَ غَضَبِي»<sup>(۲)</sup>. یعنی «در تورات نوشته است، در ضمن اسراری که خدای تعالی به موسی فرمود: ای موسی، نگاهدار غضب خود را از کسی که تو را مسلط نمودم بر او، تا آن که نگه دارم از تو غضب خودم را». و بدان که هیچ آتشی از آتش غضب الهی دردناکتر نیست. چنانچه در حدیث وارد است که از حضرت عیسی بن مریم - علیهما السلام - حواریین او سؤال کردند: چه چیز از همه اشیا سخت تر است؟ فرمود: سخت ترین اشیا غضب خداست. گفتند: به چه چیز حفظ کنیم خود را از آن؟ فرمود: به آن که غضب نکنید<sup>(۳)</sup>.

پس، معلوم شد که غضب خدا از هر چیز سخت تر و شدیدتر است و آتش غضبش سوزنده تر است؛ و صورت غضب در این عالم صورت آتش غضب خداست در آن عالم. و چنانچه خود غضب از قلب بروز کند، شاید آتش غضب الهی، که مبدأ آن، غضب و سایر رذائل قلبیه است، از باطن قلب بروز کند و بر ظاهر سرایت کند و از

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵،

ص ۳۶۱، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۱۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵،

ص ۳۶۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۱۰.

۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ الْخَوَارِثُونَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّ الْأَشْيَاءِ أَشَدُّ؟ قَالَ: أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالُوا: بِمَا نَتَّقِي غَضَبَ اللَّهِ؟ قَالَ: بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا». (وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۲، «کتاب الجهاد».

«أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۱۵).



مدارک ظاهره انسان، از قبیل چشم و گوش و زبان و غیر اینها، شعله‌های سخت دردناکش بیرون آید. بلکه خود این مدارک ابوابی است که به جانب آن جهنم گشاده شود، و آتش جهنم اعمال و دوزخ جسمانی آثار بر ظاهر بدن انسان احاطه کند و رو به باطن رود. پس، انسان بین این دو جهنم، که یکی از باطن قلب بروز کرده و نایره و شعله‌اش از طریق ام الدماغ به ملک بدن وارد گردد، و دیگری صورت قبایح اعمال و تجسم افعال است و از ظاهر رو به باطن تصاعد کند، در فشار و عذاب است. و خدای تبارک و تعالی می‌داند که این چه فشاری و چه زحمتی است غیر از سوختن و گداختن. تو گمان می‌کنی احاطه جهنم مثل این احاطه‌هاست که تو تصور می‌کنی؟ احاطه این‌جا فقط به سطح ظاهر است، ولی احاطه آن‌جا به ظاهر و باطن و به سطوح و اعماق است.

و اگر خدای نخواست به صورت غضب در انسان ملکه راسخه گردد که فصل اخیرش صورت غضب گردد، مصیبت افزون شود، و صورت برزخ و قیامت صورت سبع است - آن هم سبعی که در این عالم نظیر ندارد؛ زیرا که سبعیت انسان را در این حال مقایسه با هیچ‌یک از حیوانات نتوان کرد؛ همان‌طور که در جانب کمال احدی از موجودات هم‌ترازوی این اعجوبة دهر نیست، در جانب نقص و اتصاف به صفات رذیله و ملکات خسیسه نیز با او هیچ‌یک از موجودات در میزان مقایسه نیاید. «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»<sup>(۱)</sup> در شأن او وارد شده؛ «فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»<sup>(۲)</sup> درباره قلوب قاسیه بشر نازل گردیده است.

اینها که شنیدی شمه‌ای است از فساد این نایره سوزناک غضب در صورتی که از آن معاصی و مفسد دیگر بروز نکند - و خود آتش درونی ظلمانی در باطن درهم پیچیده و محبوس شود و مختنق شده اطفاء نور ایمان کند؛ چنانچه شعله مختنق به هم پیچیده و بادوهای ظلمانی ملتوی شده نور را منطفی و خاموش نماید - ولی خیلی بعید

۱ - «آنان چون چهارپایان اند، بلکه گمراه‌ترند». (الأعراف (۷): ۱۷۹)

۲ - «دل‌هایشان چون سنگ یا سخت‌تر است». (البقرة (۲): ۷۴)

است، بلکه عادتاً از جمله ممتنعات است، که در حال شدت غضب و اشتعال نایره آن، انسان از سایر معاصی بلکه موبقات و مهلکات نجات پیدا کند. چه بسا به واسطه غضب یک دقیقه و شدت اشتعال این جمره ملعونه شیطانی انسان به پرتگاه‌های نیستی و هلاکت افتد: سبّ انبیا و مقدسات - نعوذ بالله - کند؛ قتل نفس مظلومه کند و هتک حرمت نماید، و دنیا و آخرت خود را به باد فنا دهد. چنانچه در حدیث شریف کافی است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که پدرم می‌فرمود: "چه چیز شدیدتر است از غضب؟ همانا مرد غضب می‌کند، پس قتل نفسی را که خدا حرام کرده می‌کند، و افترا به زن محصنه می‌زند"».

و بیشتر فتنه‌های بزرگ و کارهای فجیع در اثر غضب و اشتعال آن واقع شده. انسان در حال سلامت نفس باید خیلی خوفناک باشد از حال غضبناکی خود، و اگر دارای این آتش سوزان است، در وقتی که حالت سکونت از برای نفس است در صدد علاج برآید و با تفکر در مبادی آن و مقاسد آن در حال اشتداد و آثار و مفاصد آن در آخر امر بلکه خود را نجات دهد. فکر کند قوه‌ای را که خدای تعالی برای حفظ نظام عالم و بقای نوع و شخص و ترتیب نظام عایله و تمشیت بنی‌الانسان و حفظ حدود و حقوق مرحمت فرموده، و در سایه آن باید نظام ظاهر و باطن و عالم غیب و شهادت اصلاح شود، اگر انسان در خلاف آن و بر ضد مطلوبات حق تعالی و خلاف مقاصد الهی صرف کند، چقدر خیانت کرده و مستحق چه ملامت‌ها و عقوبت‌هایی است. و چقدر ظلوم و جهول<sup>(۲)</sup> است که رد امانت حق تعالی را نکرده، سهل است، او را صرف در راه عداوت و تحصیل غضب او کرده، معلوم است چنین شخصی امان از غضب الهی ندارد.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۵۹، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۷.

۲ - اشاره است به آیه معروف امانت: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾. (الأحزاب (۳۳): ۷۲)



پس از آن، تفکر کند در مفاسد اخلاقی و اعمالی که از غضب تولید شود؛ و آثار این خلق ناهنجار است که هر یک ممکن است انسان را تا ابد مبتلا کند، در دنیا گرفتار زحمت و بلیه نماید، و در آخرت گرفتار عذاب و عقاب.

اما مفاسد اخلاقی، مثل کینه بندگان خدا که از این خلق زاییده شود؛ بلکه گاهی منتهی شود به کینه انبیا و اولیا؛ بلکه کینه ذات مقدس واجب الوجود و ولی النعم! و معلوم است قباح و فساد آن چقدر عظیم است. پناه می‌برم به خدای تعالی از شر نفس سرکش که اگر عنانش لحظه‌ای گسیخته شود، انسان را به خاک مذلت می‌نشاند و به هلاکت ابد می‌کشاند. و مثل حسد، که شمه‌ای از فضایح آن را در سابق شنیدی در شرح حدیث پنجم؛ و غیر از اینها از مفاسد دیگر.

و اما مفاسد اعمالی، پس محصور نیست. شاید در آن حال، رده‌ای گوید، یا سب انبیا و اولیا - نعوذ بالله - کند، یا هتک حرمت الهیه و خرق نوامیس محترمه نماید، یا قتل نفوس زکیه کند، یا خانمان بیچاره‌ای را به خاک مذلت نشاند و نظام عایله‌ای را مختل کند، و کشف اسرار و هتک استار نماید، و دیگر از مفاسد بی‌شمار که در حال فوران این آتش ایمان سوز خانمان خراب کن انسان به آن مبتلا شود. پس این خلق را می‌توان گفت امراض نفسانیه و کلید هر شر است؛ و در مقابل آن کظم غیظ و فرو نشاندن نایره غضب، جوامع کلم و نقطه تمرکز محاسن و مجمع کرامات است. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: أَتَى رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ بَدَوِيٌّ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْكُنُ الْبَادِيَةَ، فَعَلَّمَنِي جَوَامِعَ الْكَلَامِ. فَقَالَ: أَمْرُكَ أَنْ لَا تَغْضَبَ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْأَعْرَابِيُّ الْمَسْأَلَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، حَتَّى رَجَعَ الرَّجُلُ إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: لَا أَسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ هَذَا؛ مَا أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِالْخَيْرِ. قَالَ: وَكَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْذِفُ الْمُحْصَنَةَ»<sup>(۱)</sup>.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۳، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الغضب»، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵،

ص ۳۵۹، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۷.

یعنی «حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: شنیدم پدرم می‌فرمود: مرد بیابان‌نشین خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آمد، عرض کرد: "من ساکن بادیه هستم؛ تعلیم فرما مرا جوامع کلم را." (یعنی چیزی که کم لفظ و دارای معانی بسیار باشد). پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "من امر می‌کنم تو را که غضب نکنی." پس شخص اعرابی پرسش خود را سه مرتبه تکرار کرد تا آن که رجوع به نفس خود کرد و گفت: بعد از این سؤال نمی‌کنم از چیزی؛ رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امر نمی‌کند مرا مگر به خیر». حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: «پدرم می‌فرمود: "چه چیز سخت‌تر از غضب است؟ همانا مرد غضب می‌کند پس می‌کشد کسی را که خداوند خون آن را حرام کرده و افترا به محصنه می‌بندد"».

پس از آن که انسان عاقل در حال سکونت نفس و خاموشی غضب ملاحظه مفاسد آن و مصالح کظم غیظ را نمود، لازم است بر خود حتم کند که با هر قیمتی است و با هر رنجی و زحمتی ممکن است این آتش سوزان و نایره فروزان را از قلب خود فرو نشاند و دل خود را از ظلمت و کدورت آن صافی نماید. و این با قدری اقدام و برخلاف نفس و خواهش آن رفتار نمودن و تدبیر نمودن در عواقب امر و نصیحت نمودن نفس کاری است بس ممکن. چنانچه تمام اخلاق فاسده ملکات زشت را می‌توان از ساحت نفس خارج کرد، و جمیع محاسن و ملکات حسنه را می‌توان در قلب وارد کرد و روح را با آن متحلی نمود.

## فصل

### در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن

از برای علاج غضب در حال اشتعال آن نیز علاج علمی و عملی است. اما علمی، تفکر در این امور که ذکر شد، که آن نیز خود از طرق معالجات عملیه است در این حال.

اما عملی، پس عمده آن انصراف نفس است در اول پیدایش آن؛ چون این قوه مثل



آتش کم کم اشتعال پیدا می‌کند و رو به اشتداد می‌گذارد تا این‌که تنورش سوزان و نایره‌اش سخت فروزان شود و عنان را از دست انسان به‌کلی بگیرد و نور عقل و ایمان را خاموش کند و چراغ هدایت را یکسره منطفی نماید و انسان را بیچاره و ذلیل کند. باید انسان ملتفت باشد تا اشتعال آن زیاد نشده و نایره آن شدت پیدا نکرده، خود را به وسایلی منصرف کند؛ یا به رفتن از آن محلی که اسباب غضب در آن جا فراهم شده؛ و یا به تغییر حال؛ اگر نشسته است برخیزد، و اگر ایستاده است بنشیند؛ یا به ذکر خدای تعالی اشتغال پیدا کند - بلکه بعضی ذکر خدا را در حال غضب واجب دانند<sup>(۱)</sup>؛ و یا مشغول کارهای دیگر شود. در هر صورت، ابتدای ظهور آن خیلی سهل است جلوگیری از آن. و این دو نتیجه دارد:

یکی آن‌که در آن حال نفس را ساکن کند و شعله غضب را فرو نشاند. و دیگر آن‌که سبب معالجه اساسی نفس شود. اگر چندی انسان مواظب حال خود باشد و با نفس چنین معامله کند، به‌کلی حال تغییر پیدا می‌کند و رو به اعتدال می‌گذارد. و به بعض این معانی اشاره فرموده در احادیث شریفه کافی: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ. وَإِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا غَضِبَ اخْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ، فَلْيُلْزِمِ الْأَرْضَ؛ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ»<sup>(۲)</sup>. یعنی «حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرمود: «همانا این غضب برقه آتشی از شیطان است که در قلب پسر آدم افروخته شود. و همانا یکی از شماها وقتی خشمناک شود، چشمان او سرخ شود و رگ‌های گردن او باد کند، و شیطان در او وارد شود. پس وقتی که ترسید یکی از شما آن را از خودش، به زمین بچسبد و ملازم آن شود، زیرا که پلیدی شیطان از او برود در این هنگام».

۱ - شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعة ذکر خدا را در حال غضب واجب دانسته است. (وسائل الشیعة،

ج ۱۵، ص ۳۶۴، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۸۴)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵،

ص ۳۶۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۱۲.

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُيَسَّرٍ قَالَ: ذُكِرَ الْغَضَبُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ. فَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ مِنْ قَوْمِهِ ذَلِكَ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ، وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ عَلَى ذِي رَحِمٍ فَلْيَذُنْ مِنْهُ فَلْيَمْسَهُ، فَإِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مُسَّتْ سَكَنَتْ»<sup>(۱)</sup>. راوی گوید: «ذکر شد غضب خدمت حضرت باقر - علیه السلام - پس فرمود: "همانا مرد غضب می‌کند، پس راضی نشود هرگز تا داخل آتش شود. (یعنی غضب او فرو ننشیند تا او را به آتش جهنم کشاند). پس هر مردی که غضب کرد بر قومی و حال آن‌که ایستاده است، فوراً بنشیند که همانا به زودی برود از او و سوسه شیطان، و هر مردی که غضب کند بر خویشاوندان خود، نزدیک او رود و او را مس کند، زیرا که رَحِم وقتی ممسوس شد به مثل خود، ساکن شود».

و از این حدیث شریف دو علاج عملی استفاده شود برای حال ظهور غضب: یکی عمومی که آن نشستن و تغییر وضع دادن است چنانچه در حدیث دیگر است که اگر نشسته بود و غضب کرد برخیزد<sup>(۲)</sup>. و از طرق عامه منقول است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - وقتی غضب می‌فرمود، اگر ایستاده بود می‌نشست، و اگر نشسته بود به پشت می‌خوابید، غضبش ساکن می‌شد<sup>(۳)</sup>. و دیگر علاج خصوصی راجع به ارحام که

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الغضب»، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۵۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۳، حدیث ۴.

۲- عن أبي عبد الله عليه السلام عن أبيه عليه السلام: «أَنَّ ذُكِرَ عِنْدَهُ الْغَضَبُ، فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ حَتَّى مَا يَرْضَى أَبَدًا وَيَدْخُلُ بِذَلِكَ النَّارَ؛ وَأَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ، فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رِجْزُ الشَّيْطَانِ؛ وَإِنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ»؛ از ابو عبدالله، از پدرش عليه السلام روایت شده که نزد او سخنی از خشم به میان آمد، پس او گفت: «پس هر مردی که چنان خشمگین شود که هیچ‌گاه خشنود نگردد و به سبب آن به آتش درآید، و هر کس در حالی که ایستاده است خشمگین گردد بنشیند، که به راسنی پلیدی شیطان از او خواهد رفت. و اگر نشسته باشد برخیزد». (مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۴۶، شرح حدیث ۲؛ الأملی، صدوق، ص ۲۷۹، مجلس ۵۴، حدیث ۲۵)

۳- عن أبي هريرة قال: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ فَيَذْهَبُ غَبِطَةً». (مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۴۶؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳۴۳، حدیث ۶۷۵۲؛ كنز العمال، ج ۷، ص ۱۴۱، حدیث ۱۸۴۰۴)



اگر رَجْمی غضب کرد بر رحم خود، او را مَس کند غضبش می‌نشیند. اینها معالجهٔ شخص غضبناک از خودش.

و اما دیگران اگر بخواهند علاج او را کنند در حال ظهور غضب، اگر در اوّل امر باشد به یک نحوی از انحاء علمی و عملی که ذکر شد می‌توان او را علاج کرد. ولی اگر شدت کرد و اشتعال پیدا نمود، نصایح بر خلاف نتیجه دهد. و علاج آن بسیار در این حال مشکل است، مگر به تخویف کسی که از او حشمت برد. زیرا که ظهور غضب برای کسانی بشود که انسان خود را بر آنها غالب و چیره ببیند یا لااقل قوه خود را با آن متساوی یابد. و اما بر کسانی که نفس حس غلبه آنها را کند غضب ظهور پیدا نکند، بلکه غلیان و جوشش خونِ قلب موجب یک اشتعال باطنی گردد، آن در باطن مختنق شود و محبوس گردد و حزن در قلب تولید شود. پس علاج حال شدت غضب و فوران آن کاری است پس دشوار و مشکل. نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ.

### فصل

## در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن

از معالجات اساسی غضب قلع مادهٔ آن است به بر طرف کردن اسباب مهیجهٔ آن. و آن امور بسیاری است که ما بعضی از آن را که مناسب با این اوراق است ذکر می‌کنیم. یکی از آنها حب نفس است که از آن حب مال و جاه و شرف و حب نفوذ اراده و بسط قدرت تولید شود؛ و اینها نوعاً اسباب هیجان آتش غضب شود. زیرا که انسان دارای این محبت‌ها به این امور خیلی اهمیت دهد و موقعیت اینها در قلبش بزرگ است؛ و اگر فی‌الجمله مزاحمتی در یکی از اینها برایش پیش آمد کند، و یا احتمال مزاحمت دهد، بیموقع غضب کند و جوش و خروش نماید، و متملک نفس خود نشود، و طمع و حرص و سایر مفسدات که از حب نفس و جاه در دل پیدا شده عنان را از دست او بگیرد و کارهای نفس را از جادهٔ عقل و شرع خارج کند. ولی اگر حبش شدید نباشد، به امور اهمیت کم دهد، و سکونت نفس و طمأنینهٔ حاصله از ترک حب جاه و شرف و سایر

شعبات آن نگذارد نفس بر خلاف رویه و عدالت قدمی گذارد. و انسان بی تکلف و زحمت در مقابل ناملایمات بردباری کند و عنان صبرش گسیخته نشود و بی موقع و بی اندازه غضب نکند. و اگر حب دنیا از دلش بیخ کن شود و قلع این ماده فاسده به کلی شود، تمام مفاسد نیز از قلب هجرت کند و تمام محاسن اخلاقی در مملکت روح وارد گردد.

و سبب دیگر از مہیجات غضب آن است که انسان غضب و مفاسد حاصله از آن را، که از اعظم قبایح و نقایص و رذائل است، به واسطه جهل و نادانی کمال گمان کند و از محاسن شمرد، چنانچه بعضی از جهال آنها را جوانمردی و شجاعت و شهامت و بزرگی دانند و از خود تعریف‌ها و توصیف‌ها کنند که ما چنین و چنان کردیم، و شجاعت را، که از اعظم صفات مؤمنین و از صفات حسنه است، اشتباه به این رذیله مهلکه کردند.

اکنون باید دانست که شجاعت غیر از آن است و موجبات و مبادی و آثار و خواص آن غیر از این رذیله است. مبدأ شجاعت قوت نفس و طمأنینه آن و اعتدال و ایمان و قلت مبالات به زخارف دنیا و پست و بلند آن است. اما غضب از ضعف نفس و تزلزل آن و سستی ایمان و عدم اعتدال مزاج روح و محبت دنیا و اهمیت دادن به آن و خوف از دست رفتن لذا یذ نفسانیه است. و لهذا این رذیله در زن‌ها بیشتر از مردها، و در مریض‌ها بیشتر از صحیح‌ها، و در بچه‌ها بیشتر از بزرگ‌ها، و در پیرها از جوان‌ها بیشتر است. و شجاعت عکس آن است. و کسانی که دارای رذائل اخلاقی هستند زودتر غضبناک شوند از کسانی که فضائل مآب‌اند؛ چنانچه می‌بینیم بخیل زودتر و شدیدتر غضب کند اگر متعرض مال و منالاش شوند از غیر او.

اینها راجع به مبادی و موجبات شجاعت و غضب. و اما در آثار نیز مختلف‌اند. شخص غضبناک در حال شدت و فوران غضب مثل دیوانه‌ها عنان عقلش گسیخته شده مثل حیوانات درنده بدون ملاحظه عواقب امور و بدون رویه و حکم عقل تهاجم کند و افعال و اطوار زشت و قبیح از او صادر شود؛ متملک زبان و دست و پا و سایر اعضای خود نیست؛ چشم و لب و دهن را به طوری زشت و بدترکیب کند که اگر در آن حال آینه به دست او دهند از زشتی صورت خود خجل و شرمسار گردد. بعضی از صاحبان این



رذیله به حیوانات بی شعور، بلکه به جمادات، غضب کنند؛ هوا و زمین و برف و باد و باران و سایر حوادث را سبب کنند اگر خلاف مطلوبات آنها جریان پیدا کند. گاهی بر قلم و کتاب و کاسه و کوزه غضب کنند، آنها را درهم شکنند یا پاره کنند. اما شخص شجاع در جمیع این امور به خلاف آن است. کارهایش از روی رویه و میزان عقل و طمأنینه نفس [است]. در موقع خود غضب می کند و در موقع خود حلم و بردباری کند؛ و هر چیز او را حرکت ندهد و به غضب نیاورد. و در موقع غضب به اندازه غضب کند و با تمیز و عقل انتقام کشد. می فهمد از که انتقام کشد و به چه اندازه و به چه کیفیت انتقام کند، و از که عفو و اغماض نماید. در وقت غضب عنان عقلش در دستش است و به حرف های زشت و اعمال ناهنجار مبادرت نکند. و کارهایش همه از روی میزان عقل و شرع و عدل و انصاف است؛ به طوری اقدام کند که در آخر کار پشیمان نشود.

پس، انسان آگاه نباید بین این خلق، که یکی از اوصاف انبیا و اولیا و مؤمنین و از فضائل کمالات نفسانیه است، و دیگری، که از صفات شیطان و وسوسه خناس و رذائل نفسانیه و نقایص قلبیه است، فرق نگذارد و در اشتباه بیفتد. ولی حجاب جهل و نادانی و حجاب حب دنیا و نفس چشم و گوش انسان را می بندد و انسان را بیچاره و هلاک می کند.

و اسباب دیگری برای غضب ذکر کرده اند مثل عجب و کبر و مرأ و لجاج و مزاح و غیر آن که تفصیل هر یک موجب طول مقام و مقال و ملالت حال گردد. و شاید بیشتر یا تمام آنها به این دو مبدأ و مطلب که ذکر کردیم برگشت کند، یا به واسطه و یا بلا واسطه. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

## حدیث هشتم

### [عصبیت]

الحديث الثامن: بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «سکونی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند که فرمود: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "کسی که بوده باشد در دل او دانه خردلی از عصبیت، برانگیزاند خدا او را روز قیامت با عرب‌های جاهلیت".»

شرح: «خردل» را در قرس قدیم «اسپندان» گویند؛ و در فارسی این زمان «خردل» گویند. و آن دوايي است معروف که خواص بسیار دارد، و از آن مشمع سازند<sup>(۲)</sup>. و «عصبی» کسی است که حمایت کند خویشاوندان خود را در ظلم. و «عَصَبَة» اقرباء از جانب پدر است، زیرا که آنها احاطه کنند به او و او شدید شود به واسطه آنها.

---

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العَصِيَّة»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۷۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۵۷، حدیث ۲.

۲ - مشمع: اندود شده با موم یا شمع. پارچه پنبه‌ای و نازک است که یک روی آن مقداری چسب آمیخته با ماده دارویی مالیده شده و در مقابل کمی گرما خاصیت چسبندگی بر روی جلد پیدا می‌کند، همین کلمه است که در تداول به صورت «مشمّا» درآمده است. (فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۱۵۴)



و «عصبیت» و «تعصب» حمایت کردن و مدافعه نمودن است<sup>(۱)</sup>. اینها که ذکر شد کلمات اهل لغت بود.

فقیر گوید: عصبیت یکی از اخلاق باطنه نفسانیه است که آثار آن مدافعه کردن و حمایت نمودن از خویشاوندان و مطلق متعلقان است، چه تعلق دینی و مذهبی و مسلکی باشد، یا تعلق وطنی و آب و خاکی یا غیر آن، مثل تعلق شغلی و استاد و شاگردی و جز اینها. و این از اخلاق فاسده و ملکات رذیله‌ای است که منشأ بسیاری از مفاسد اخلاقی و اعمالی گردد. و خود آن فی نفسه مذموم است گرچه برای حق باشد؛ یا در امر دینی باشد و منظور اظهار حق نباشد، بلکه منظور غلبه خود یا هم‌مسلك خود یا بستگان خود باشد. اما اظهار حق و ترویج حقیقت و اثبات مطالب حقه و حمایت برای آن یا عصبیت نیست، یا عصبیت مذمومه نیست. میزان در امتیاز اغراض و مقاصد و قدم نفس و شیطان و حق و رحمان است.

و به عبارت دیگر، انسان در عصبیت‌هایی که می‌کشد و حمایت‌هایی که می‌کند از بستگان و متعلقان خود، یا نظرش محض اظهار حق و اماتة باطل است، این عصبیت ممدوحه و حمایت از جانب حق و حقیقت است و از بهترین صفات کمال انسانی و خلق انبیا و اولیا است؛ و علامت آن، آن است که حق با هر طرف هست از آن طرف حمایت کند گرچه از متعلقان او نباشد، بلکه از دشمنان او باشد. چنین شخصی از حمایت کنندگان جمای حقیقت و در زمره طرفداران فضیلت و حامیان مدینه فاضله به شمار آید و عضو صالح جامعه و مصلح مفاسد جمعیت است. و اگر نفسیت و قومیت او را تحریک کرد که اگر باطلی هم از خویشاوندان و منسوبان خود ببیند با آنها همراهی کند و از آنها حمایت کند، چنین شخصی دارای ملکه خبیثه عصبیت جاهلیت است، و از اعضای فاسده جامعه و مفسد اخلاط صالحه است، و در زمره اعراب جاهلیت به شمار رود. و آنها یک دسته از عرب‌های بیابان‌نشین بودند قبل از اسلام در زمان غلبه ظلمت و جهالت و نادانی؛ و در آنها این خلق زشت و ملکه ناهنجار کمال قوت را داشته. بلکه

۱- النهایة، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۴۵؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

در مطلق عرب - الا کسانی که به نور هدایت مهتدی هستند - این خلق بیشتر است از سایر طوایف. چنانچه در حدیث شریف از حضرت امیر - علیه السلام - منقول است که خداوند تعالی عذاب کند شش طایفه را به شش چیز: عرب را به عصبیت؛ و دهقانان را به کبر؛ و امیران را به ستم؛ و فقیهان را به حسد؛ و تاجران را به خیانت؛ و اهل رستاق را به نادانی<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در بیان مفسد عصبیت است

از احادیث شریفه اهل بیت عصمت و طهارت استفاده شود که خُلق عصبیت از مهلکات و موبقات و موجب سوء عاقبت و خروج از ایمان است، و آن از ذمائم اخلاق شیطان است.

کافی بِسَنَدِهِ الصَّحِيحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ<sup>(۲)</sup> الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ<sup>(۳)</sup>». یعنی «کسی که عصبیت کشد یا عصبیت کشیده شود، گشاده شود ریسمان ایمان از گردن او». یعنی از ایمان بیرون رود و سرخود گردد، و لابد متعصبانه برای رضایت داشتن او به عمل متعصب با او در جزا شریک است؛ چنانچه در حدیث است که کسی که راضی باشد به کار قومی، از آنها به شمار آید<sup>(۴)</sup>؛ و الا اگر راضی نباشد و منزجر باشد از خُلق آنها مشمول حدیث شریف نیست.

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ تَعَصَّبَ، عَصَبَهُ اللَّهُ بِعَصَابَةٍ مِنَ النَّارِ<sup>(۵)</sup>». یعنی

۱ - عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «إن الله تبارك وتعالى يُغَذِّبُ سِتَّةَ بَشَرٍ: العُزْبَ بِالعَصْبِيَّةِ، والدَّهَاقِنَةَ بِالكِبَرِ، والأُمَرَاءَ بِالجَوْرِ، والفُقَهَاءَ بِالحَسَدِ، والتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ، وأَهْلَ الرُّسْتَقِ بِالْجَهْلِ». (تحف العقول، ص ۲۲۰)

۲ - در بعضی از نسخه‌های کافی «ریقه» و در بعضی «ربق» آمده است. ر.ک: الکافی، ج ۳، ص ۷۴۹، کتاب الإیمان والكفر، «باب العصبية»، حدیث ۱، (طبع دار الحدیث).

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، کتاب الإیمان والكفر، «باب العصبية»، حدیث ۱.

۴ - عن النبي ﷺ قال: «مَنْ رَضِيَ بِفَعْلِ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ». (التفسير الكبير، ج ۲، ص ۶۴)

۵ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸، کتاب الإیمان والكفر، «باب العصبية»، حدیث ۴.



«فرمود حضرت صادق علیه السلام: "کسی که عصبیت کشد، ببندد خدا بر سر او سرپیچی از آتش"».

وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ: «لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ وَذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - فرمود: "داخل نشده است به بهشت حمیتی مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب؛ و آن در وقتی بود که اسلام آورد برای غضبی که کرد برای حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله"». و قضیه اسلام حضرت حمزه به چند طور نقل شده است<sup>(۲)</sup> که از مقصد ما خارج است.

بالجمله، معلوم است که ایمان، که عبارت است از نور الهی و از خلعت‌های غیبیه ذات مقدس حق جل و علاست بر بندگان خاص و مخلصان درگاه و مخصوصان محفل انس، منافات دارد با چنین خلقی که حق و حقیقت را پایمال کند و راستی و درستی را زیر پای جهل و نادانی نهد. البته آینه قلب اگر به زنگار خودخواهی و خویشاوندپرستی و عصبیت بی‌موقع جاهلیت محجوب شود، در او جلوه نور ایمان نشود و خلوتگاه خاص ذوالجلال تعالی نشود. قلب کسی مورد تجلیات نور ایمان و معرفت گردد و گردن کسی بسته حبل متین و عروه وثیق ایمان و گروگان حقایق و معارف است که پایبند قواعد دینی و ذمه او رهین قوانین عقلیه باشد، و متحرک به تحریک عقل و شرع گردد و هیچ‌یک از عادات و اخلاق و مأنوسات وجود او را نلرزاند و مایل از راه مستقیم نکند. وقتی انسان دعوی اسلام و ایمان می‌تواند نماید که تسلیم حقایق و خاضع برای آنها باشد و مقاصد خود را هرچه بزرگ است فانی در مقاصد ولی نعمت خود کند و خود و اراده خود را فدای اراده مولای حقیقی کند. البته چنین شخصی از عصبیت جاهلیت عاری و بری گردد، و وجهه قلبش به سوی حقایق متوجه

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب العصبية»، حدیث ۵.

۲- ر.ک: إعلام الوری، ص ۵۸؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ذیل حدیث ۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵؛

السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ أسد الغابة، ج ۲، ص ۵۱.

و پرده‌های ضخیم جهل و عصبیت چشم او را نگیرد؛ و در مقام اجرای حق و اظهار کلمه حقیقت پای بر فرق تمام تعلقات و ارتباطات نهد و تمام خویشاوندی‌ها و عادات را در پیشگاه مقصد ولی النعم قربان کند؛ و اگر عصبیت اسلامیّت با عصبیت جاهلیت تعارض کند، عصبیت اسلامیّت و حق‌خواهی را مقدم دارد.

انسان عارف به حقایق می‌داند که تمام عصبه‌ها و ارتباطات و تعلقات یک امور عرضیه زایله‌ای است، مگر ارتباط بین خالق و مخلوق و عصبه حقیقیه که آن امر ذاتی غیر قابل زوال است که از تمام ارتباطها محکم‌تر و از جمیع حسب و نسب‌ها بالاتر است. در حدیث وارد است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: «كُلُّ حَسَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَنَسَبِي»<sup>(۱)</sup>. یعنی «تمام حسب‌ها و نسب‌ها پاره گردد و به آخر رسد روز قیامت مگر حسب و نسب من». معلوم است حسب و نسب آن حضرت روحانی و باقی است و از تمام عصبیت‌های جاهلیت دور است. آن حسب و نسب روحانی در آن عالم ظهورش بیشتر و کمالش هویداتر است. این ارتباط‌های جسمانی مُلکی، که از روی عادات بشریه است، به اندک چیزی منقطع شود؛ و هیچ‌یک از آنها در عوالم دیگر ارزشی ندارد، مگر ارتباطات در تحت نظام ملکوتی الهی باشد و در سایه میزان قواعد شرعیه و عقلیه باشد که دیگر آن انفصام و انقطاع ندارد.

## فصل

### در بیان صورت ملکوتیه عصبیت

در شرح بعضی از احادیث سالفه گذشت<sup>(۲)</sup> که میزان در صورت‌های ملکوتی و برزخی و قیامتی، ملکات و قوّت آن است؛ و آن عالم محل بروز سلطان نفس [است]، و ملک بدن تعصّی از آن نکند. ممکن است در آن عالم انسان به صورت حیوانات یا به صورت شیطان محشور شود. و در این حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم که

۱ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۳۱۹.

۲ - ر.ک: صفحه ۲۲ - ۲۳.



می‌فرماید: «کسی که در دلش حبه خردلی عصبیت باشد، برانگیزاند خداوند او را با اعراب جاهلیت» تواند اشاره به آن معنا که ذکر شد باشد.

انسان دارای این رذیله وقتی از این عالم منتقل شد، شاید خود را یکی از اعراب جاهلیت ببیند که نه ایمان به خدای تعالی دارد، نه به رسالت و نبوت معتقد است، و به هر صورت که صورت آن طایفه است خود را محشور ببیند، و خود نیز نفهمد که در دنیا اظهار عقیده حقه می‌کرده و در سلک امت رسول خاتم - صلی الله علیه و آله - منسلک بوده. چنانچه در حدیث وارد است که اهل جهنم اسم رسول الله - صلی الله علیه و آله - را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر بعد از آن که اراده حق تعالی به خلاص آنها تعلق گیرد<sup>(۱)</sup>. و چون این خلق به حسب بعضی احادیث از خواص شیطان است، شاید اعراب جاهلیت و انسان دارای عصبیت جاهلیت به صورت شیطان محشور گردد.

کافی فی الصحیح عن ابي عبد الله - علیه السلام - قال: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسَبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ؛ فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِ»<sup>(۲)</sup>، فَقَالَ: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»<sup>(۳)</sup>. یعنی: «همانا ملائکه گمان می‌کردند که شیطان از آنهاست، و در علم خدا چنین بود که او از آنها نیست، پس خارج کرد آنچه در نفسش بود به حمیت و عصبیت، پس گفت: "مرا خلق کردی از آتش و آدم را خلق کردی از گل"».

پس ای عزیز بدان که این خلق خبیث از شیطان است؛ و اغلوطة آن ملعون و قیاس باطل غلطش به واسطه این حجاب غلیظ بود. این حجاب کلیه حقایق را از نظر می‌برد، بلکه تمام رذائل را محاسن جلوه می‌دهد و تمام محاسن غیر را رذیله نمایش دهد؛ و معلوم است کار انسانی که جمیع اشیا را بر غیر واقعیت خود ببیند به کجا منتهی شود.

۱ - علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳.

۲ - در کافی «الغضب» بدل «العصب» آمده است، ولی مرحوم نراقی در جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۶۷ «العصب» آورده است.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۸، «کتاب الایمان والکفر»، «باب العصبية»، حدیث ۶.

و علاوه بر آن که خود این رذیله موجب هلاک انسان است، منشأ بسیاری از رذائل نفسانی و مفسد اخلاقی و اعمالی شود که ذکر آنها موجب ملالت است.

پس، انسان عاقل که این مفسد را از این خُلق فاسد فهمید و به شهادت صادق مصدّق رسول اکرم و اهل بیت معظمش - صلوات الله علیهم أجمعین - اذعان کرد که این ملکه انسان را به هلاکت می کشاند و اهل آتش می کند، باید در صدد علاج نفس برآید؛ و اگر خدای نخواستہ در دل او از این خُلق به قدر خردلی هست، خود را از آن پاک و پاکیزه کند که در وقت مهاجرت از این عالم و انتقال به عالم آخرت و رسیدن اجل مقدر پاک باشد و با نفس صافی منتقل شود. و باید بداند انسان که مجال بسیار کم است و وقت تنگ است، زیرا که انسان نمی داند چه وقت روز ارتحال اوست.

ای نفس خبیث نویسنده، شاید در همین حال که مشغول نوشتنی، اجل مقدر برسد و تو را با این همه رذائل اخلاقی منتقل کند به عالمی که بازگشت ندارد.

ای عزیز، ای مطالعه کننده این اوراق، عبرت کن از حال این نویسنده که اکنون در زیر خاک و در عالم دیگر گرفتار اعمال زشت و اخلاق ناهنجار خویش است، و تا فرصت داشت به بطالت و هوی و هوس عمر عزیز را گذراند و آن سرمایه الهی را ضایع و باطل کرد؛ تو ملتفت خود باش که نیز روزی مثل مایی و خودت نمی دانی آن چه روز است؛ شاید الآن که مشغول قرائتی، باشد. اگر تعللی کنی، فرصت از دست می رود. ای برادر من، این امور را تعویق نینداز که تعویق انداختنی نیست. چقدر آدم های صحیح و سالم با موت ناگهانی از این دنیا رفتند و ندانیم عاقبت آنها چیست؟

پس فرصت را از دست مده و یک دم را غنیمت شمار که کار خیلی اهمیت دارد و سفر خیلی خطرناک است. دستت از این عالم، که مزرعه آخرت است، اگر کوتاه شد، دیگر کار گذشته است و اصلاح مفسد نفس را نتوانی کرد؛ جز حسرت و حیرت و عذاب و مذلت نتیجه نبری.

اولیای خدا آنی راحت نبودند و از فکر این سفر پرخوف و خطر بیرون نمی رفتند. حالات علی بن الحسین - علیهما السلام - امام معصوم، حیرت انگیز است. ناله های امیرالمؤمنین - علیه السلام - ولی مطلق، بهت آور است. چه شده است که ما این طور



غافلیم؟ کی به ما اطمینان داده جز شیطان که کارهای ما را از امروز به فردا می‌اندازد. می‌خواهد اصحاب و انصار خود را زیاد کند و ما را با خُلق خود و در زمره خود و اتباع خود محشور کند. همیشه آن ملعون امور آخرت را در نظر ما سهل و آسان جلوه دهد و ما را با وعده «رحمت خدا» و «شفاعت شافعین» از یاد خدا و اطاعت او غافل کند. ولی افسوس که این اشتباهی کاذب است و از دام‌های مکر و حيلة آن ملعون است.

رحمت خدا الآن به تو احاطه کرده، رحمت صحت و سلامت و حیات و امنیت و هدایت و عقل و فرصت و راهنمایی اصلاح نفس. در هزاران رحمت گوناگون حق تعالی غوطه‌وری و استفاده از آنها نمی‌کنی و اطاعت شیطان می‌کنی. اگر از این رحمت‌ها در این عالم استفاده نکنی، بدان که در آن عالم نیز بی‌بهره هستی از رحمت‌های بی‌تناهی حق و از شفاعت شافعین نیز محروم مانی.

جلوة شفاعت شافعین در این عالم هدایت آنهاست، و در آن عالم باطن هدایت شفاعت است. تو از هدایت اگر بی‌بهره شدی، از شفاعت بی‌بهره‌ای؛ و به هر قدر هدایت شدی، شفاعت شوی. شفاعت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - مثل رحمت حق مطلق است، محل قابل باید از او استفاده کند. اگر خدای نخواست شیطان با این وسایل ایمان را از چنگ تو ربود، دیگر قابلیت رحمت و شفاعت نخواهی داشت.

بلی، رحمت حق سرشار است در دو دنیا؛ تو اگر طالب رحمتی، چرا از این رحمت‌های پیاپی که در این عالم مرحمت فرموده و بذر رحمت‌های عوالم دیگر است برخوردار نمی‌شوی. این همه انبیا و اولیاء خدا تو را دعوت کردند به خوان نعمت و مهمان‌خانه الهی، نپذیرفتی و با یک وسوسة خناس و القاء شیطانی همه را کنار گذاشتی. محکمت کتاب خدا و متواترات احادیث انبیا و اولیا و ضروریات عقول عقلا و براهین قطعیة حکما را فدای خطرات شیطانی و هواهای نفسانی کردی. ای وای به حال من و تو از این غفلت و کوری و کری و جهالت!

## فصل در عصبیت‌های اهل علم است

یکی از عصبیت‌های جاهلیت ایستادگی در مطالب علمی است و حمایت کردن از حرفی است که از خودش یا معلمش یا شیخش صادر شده، نه برای اظهار حق و ابطال باطل. معلوم است این عصبیت از جهاتی زشت‌تر و از حیثیاتی نارواتر است از سایر عصبیت‌ها: یکی از جهت متعصب؛ زیرا که اهل علم، که باید مربی بنی نوع بشر باشد و شاخه شجره نبوت و ولایت است و به وخامت امور مطلع و عواقب اخلاق فاسده را می‌داند، اگر خدای نخواستہ خود عصبیت جاهلیت داشته باشد و متصف به صفات رذیله شیطانیہ باشد، حجت بر او تمام‌تر و مورد مؤاخذہ بیشتر واقع گردد.

کسی که خود را معرفی کند به این که چراغ هدایت مردم و شمع محفل انس و راهنمای سعادت و معرف طرق آخرت است، اگر خدای نخواستہ عامل به قول خود نباشد و باطنش با ظاهر مخالف باشد، در زمره اهل ریا و نفاق به حساب آید و از علمای سوء و عالم بلاعمل است که جزای آن بزرگ‌تر و عذاب آن الیم‌تر است؛ و مثل آنها را در قرآن کریم ذکر فرموده: ﴿يُشَسِّمُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

پس، بر اهل علم خیلی لازم است که این مقامات را حفظ کنند و خود را کاملاً از این مفاسد پاک کنند تا هم اصلاح آنها شود و هم اصلاح جامعه را کرده و عظمی آنها مؤثر گردد و پند آنها در قلوب موقعیت پیدا کند.

فساد عالم موجب فساد امت شود، و معلوم است فسادی که ماده فسادهای دیگر شود و خطیئه‌ای که خطیئات دیگر زاید، بالاتر و بزرگ‌تر است پیش ولی النعم از فساد جزئی غیر متعدی.

۱- «چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را دروغ پنداشتند و خداوند گروه ستمگران را راهنمایی نخواهد

کرد». (الجمعة (۶۲): ۵)



و یکی دیگر [از] جهات قباحت و وقاحت این خُلق در اهل علم از ناحیه خود علم است. زیرا که این عصبیت خیانت به علم و حق ناشناسی از آن است؛ و کسی که حامل بار این امانت گردید و مخْلَع به این خلعت شد، باید حفظ حرمت آن را بنماید و آن را صحیح و سالم به صاحبش تحویل دهد؛ و اگر تعصب جاهلیت کند، البته خیانت به آن کرده و ظلم و تعدی نموده، و این خود خطیئه عظیمه‌ای است.

و یکی دیگر از جهات قباحت آن از ناحیه طرف است. زیرا که طرف آن در مباحث علمی اهل علم است، و او از ودایع الهیه و حفظ حرمتش لازم و هتک آن از حرمت الهیه و موبقات عظیمه است. و عصبیت‌های بی‌موقع گاه باعث شود که انسان مبتلا به هتک حرمت اهل علم شود. پناه می‌برم به خدای تعالی از این خطیئه بزرگ.

و یکی دیگر از ناحیه متعصّب‌له است، که استاد و شیخ انسان است، که البته موجب عقوق شود. زیرا که مشایخ عظام و اساطین کرام - نَضَرَ الله وجوههم -<sup>(۱)</sup> طرفداری حق را مایل و از باطل گریزان، و سخط کنند بر کسی که برای عصبیت جاهلیت حق کُشی کند و ترویج باطل کند. و البته عقوق روحانی بالاتر است از عقوق جسمانی، و حق ولادت روحانیه بالاتر است از حق ولادت جسمانیه.

پس بر اهل علم - زَادَهُمُ الله شَرَفًا وَعَظَمَةً<sup>(۲)</sup> - لازم و حتم است که خود را از مفاسد اخلاقی و اعمالی مبرا نمایند، و به حلیه اعمال حسنه و اخلاق کریمه مزین نمایند؛ و خود را از منصب شریفی که حق تعالی به آنها مرحمت فرموده منخلع ننمایند، که خسران آن را جز خدای تعالی کسی نداند. والسلام.

۱ - «خداوند چهره‌های ایشان را زیبا گرداند».

۲ - «که خداوند بر شرف و عظمت آنها بیفزاید».

## حدیث نهم

### [نفاق]

الحدیث التاسع: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَوْنِ الْقَلَابِيسِيِّ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «حضرت صادق - سلام الله عليه - فرمود: "کسی که دیدار کند مسلمانان را به دورو و دو زبان، بیاید روز قیامت و حال این که از برای اوست دو زبان آتشی".»  
شرح: معنی «دورویی» بین مسلمانان آن است که انسان ظاهر حال و صورت ظاهرش را به آنها طوری نمایش دهد که باطن قلب و سریره‌اش به خلاف اوست، مثلاً در ظاهر نمایش دهد که من از اهل مودّت و محبت شما هستم و با شما صمیمیت و خلوص دارم، و در باطن به خلاف آن باشد؛ و در نزد آنها معامله دوستی و محبت کند، و در غیاب آنها غیر آن باشد.

و معنی «دو زبانی» آن است که با هر کس ملاقات کند از او تعریف کند و مدح نماید یا اظهار دوستی و چاپلوسی کند، و در غیاب او به تکذیب او و غیبتش قیام کند. بنابراین تفسیر، صفت اوّل نفاق عملی است، و صفت دوم نفاق قولی است. و شاید که حدیث

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۴۳، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب ذی اللسانین»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۵۶، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۳، حدیث ۱.



شریف اشاره باشد به صفت زشت نفاق؛ و چون این دو صفت از اظهر صفات و اخص خواص منافقان است، به ذکر آنها بالخصوص پرداخته. و نفاق یکی از رذائل نفسانیه و ملکات خبیثه است که اینها آثار آن است؛ و از برای آن درجات و مراتبی است. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل به ذکر مراتب و مفاصد آن و علاج آن به قدر مقدور می پردازیم.

## فصل

### در بیان مراتب نفاق است

بدان که از برای نفاق و دورویی، مثل سایر اوصاف و ملکات خبیثه یا شریفه، درجات و مراتبی است در جانب شدت و ضعف. هر یک از اوصاف رذیله را که انسان در صدد علاج آن برنیاید و پیروی از آن نماید، رو به اشتداد گذارد. و مراتب شدت رذائل چون شدت فضائل غیر متناهی است.

انسان اگر نفس امّاره را به حال خود واگذار کند، به واسطه تمایل ذاتی آن به فساد و ناملایمات عاجله نفسانیه و مساعدت شیطان و وسواس خناس میل به فساد کند؛ و رذائل آن در هر روز رو به اشتداد و زیادت گذارد تا آنجا رسد که آن رذیله ای که از آن پیروی کرده صورت جوهریه نفس و فصل اخیر آن گردد و تمام مملکت ظاهر و باطن در حکم آن درآید. پس، اگر آن رذیله رذیله شیطانیه باشد، همچون نفاق و دورویی که از خواص آن ملعون است - چنانچه قرآن شریف از آن خبر داده بقوله: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>(۱)</sup>؛ «قسم خورد از برای حضرت آدم و حوا - سلام الله علیهما - که من از پند دهندگان شما هستم». با آن که به خلاف آن بود - مملکت تسلیم شیطان شود، و صورت اخیره نفس و باطن ذات و جوهر آن صورت شیطان گردد؛ و صورت ظاهر آن نیز در آن دنیا ممکن است صورت شیطان باشد، گرچه در این جا به صورت و شکل انسانی است.

پس، اگر انسان از این صفت جلوگیری نکند و نفس را سرخود کند، به اندک زمان چنان مهار گسیخته شود که تمام همت و همش را مصروف این رذیله کند؛ و با هر کس ملاقات کند با دورویی و دوزبانی ملاقات کند؛ و خلط و آمیزش با کسی نکند جز آن که آلوده باشد به کدورت دورنگی و نفاق؛ و جز منافع شخصی و خودخواهی و خودپرستی چیزی در نظرش نباشد؛ و صداقت و صمیمیت و همت و مردانگی را به کلی زیر پا نهد و در تمام کارها و حرکات و سکناات دورنگی را به کار برد، و از هیچ گونه فساد و قباح و وقاحت پرهیز نکند. چنین شخصی از زمره بشریت و انسانیت دور و با شیاطین محشور است.

اینها که گفته شد به حسب مراتب شدت و ضعف در خود جوهر نفاق بود؛ و نیز به حسب متعلق فساد آن فرق دارد. زیرا که گاهی نفاق کند در دین خدا؛ و گاهی در ملکات حسنه و فضائل اخلاق؛ و گاهی در اعمال صالحه و مناسک الهیه؛ و گاهی در امور عادیه و متعارفات عرفیه. و همین طور گاهی نفاق کند با رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه هدی - علیهم السلام - و گاهی با اولیا و علما و مؤمنین؛ و گاهی با مسلمانان و سایر بندگان خدا از ملل دیگر.

البته اینها که ذکر شد در زشتی و وقاحت و قباح فرق دارند، گرچه تمام آنها در اصل خباثت و زشتی شرکت دارند و شاخ و برگ یک شجره خبیثه هستند.

## فصل

### [ صورت ملکوتی نفاق ]

نفاق و دورویی علاوه بر آن که خود صفتی است بسیار قبیح و زشت که انسان شرافت مند هیچ گاه متصف به آن نیست و دارای این صفت از جامعه انسانیت خارج، بلکه با هیچ حیوانی نیز شبیه نیست، و مایه رسوایی و سرشکستگی در این عالم پیش اقران و امثال است، ذلت و عذاب الیم در آخرت است، و به طوری که در حدیث شریف ذکر فرموده: صورتش در آن عالم آن است که انسان با دو زبان از آتش محشور گردد،



و اسباب رسوایی او پیش خلق خدا و سرافکندگی او در محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین گردد. و شدت عذابش نیز از این روایت مستفاد شود، زیرا که اگر جوهر بدن جوهر آتش شد، احساس شدیدتر و الم بیشتر گردد. پناه می‌برم به خدا از شدت آن.

و در حدیث دیگر وارد است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «می‌آید روز قیامت آدم دورو، در صورتی که یکی از دو زبانش از پشت سرش خارج شده و یکی از آنها از پیش رویش؛ و هر دو زبان آتش گرفته و تمام جسدش را آتش زده‌اند. پس از آن گفته شود این است کسی که در دنیا دورو بود و دو زبان بود؛ معروف شود به این روز قیامت»<sup>(۱)</sup>. و مشمول آیه شریفه است که می‌فرماید: «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»<sup>(۲)</sup>. سرمنشأ بسیاری از مفسد و مهالک است که هر یک دنیا و آخرت انسان را ممکن است به باد فنا دهد؛ از قبیل تفتین نمودن، که به نص قرآن کریم از قتل نفس بزرگ‌تر است<sup>(۳)</sup>؛ و مثل نیمه، که حضرت باقر - علیه السلام - فرماید: «مُحَرَّمَةُ الْجَنَّةِ عَلَى الْقَتَائِنِ الْمُسَائِنِ بِالنَّمِيمَةِ»<sup>(۴)</sup>. یعنی: «حرام است بهشت بر سخن‌چین‌هایی که کارشان آن باشد که راه روند در نیمه و سخن‌چینی»؛ و مثل غیبت، که شدیدتر است از زنا به فرموده پیغمبر<sup>(۵)</sup> - صلی الله علیه

۱ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ، ذَالِعَا لِسَانَهُ فِي قَفَاءٍ وَآخِرُ مِنْ قُدَامِهِ، يُلْتَهَبَانِ نَارًا حَتَّى يُلْهَبَا جَسَدَهُ. ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَذَا الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا ذَا وَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ. يُعْرِفُ بِذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (نواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۱۹؛ وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۵۸، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۳، حدیث ۵)

۲ - «و آنچه را که خدا فرمان به پیوند آن داده می‌گسلند، و در زمین تباهی می‌کنند؛ برایشان نفرین است و منزلگاه بد». (الرعد (۱۳): ۲۵)

۳ - «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ». (البقرة (۲): ۱۹۱)

۴ - الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب النميمة»، حدیث ۲.

۵ - «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ وَالْغَيْبَةُ؛ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلِمَ ذَاكَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي؟ قَالَ: لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا». (ای اباذر از غیبت پرهیز، به‌درستی که غیبت بدتر از زناست. گفتم: ای پیامبر خدا، پدرم و مادرم به فدایت از چه سبب

و آله - و مثل ایذاء مؤمن و سبّ او و هتک ستر و کشف سرّ او، و غیر اینها که هر یک از آنها برای هلاکت انسان سببی مستقل است.

و بدان که داخل است در نفاق و دورویی کنایات و اشارات و غمز و لمزهایی که بعضی نسبت به بعضی دارند، با آن که در مقابل آنها اظهار دوستی و صمیمیت کنند. و انسان باید خیلی مواظبت از حال خود کند و در اطوار و اعمال خود دقیق شود که مکاید نفس و دام‌های شیطان خیلی دقیق است و کمتر شخصی می‌تواند از آن نجات پیدا کند. ممکن است انسان با یک اشاره در غیر موقع یا یک کنایه بی‌جا از اهل دورویی و دو زبانی به شمار آید. و شاید انسان تا آخر عمر مبتلای به این رذیله باشد و خود را صحیح و سالم و پاک و پاکیزه پندارد.

پس، انسان باید مثل طبیب دلسوز حاذقی و پرستار شفیق مطلعی از حالات نفس و اعمال و اطوار خود مواظبت کند؛ و هیچ‌گاه از مراقبت کوتاهی نکند و بداند که هیچ مرضی از امراض قلبیه مستورتر نیست و در عین حال کشنده‌تر نیست؛ و هیچ پرستاری نباید شفیق‌تر و دلسوزتر از انسان به خودش باشد.

## فصل

### در علاج نفاق است

بدان که علاج این خطیئه بزرگ و نقص عظیم دو چیز است: یکی تفکر در مفاسدی که مترتب بر این رذیله است؛ چه در این دنیا که اگر انسان به این صفت معرفی شد، از انظار مردم می‌افتد و رسوای خاص و عام می‌شود و بی‌آبرو پیش همه اقربان و امثال می‌گردد و از مجالس خود طردش کنند و از محافل انس باز ماند، و از کسب کمالات و رسیدن به مقاصد باز ماند. و انسان با شرف و وجدان باید خود را از این ننگ شرف‌سوز پاک کند که گرفتار این ذلت‌ها و خواری‌ها نگردد. و چه در عالم دیگر که

→ چنین است. "فرمود: زیرا که مردی که زنا کرد، بسا که توبه نماید، پس خداوند بر او ببخشد، اما غیبت

بخشیده نخواهد شد تا آن کس که غیبت او را کرده‌اند از آن درگذرد." (بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۸۹)



عالم کشف اسرار است، و هر چه را در این عالم از نظر مردم پوشانید در آن جا نتواند مستور کرد. و در آن جا مشوّه الخلقه با دو زبان از آتش محشور گردد و با منافقان و شیاطین معذب شود.

پس، انسان عاقل که این مفسد را دید و از برای این خُلق جز زشتی و پلیدی نتیجه‌ای ندید، بر خود حتم و لازم کند که این صفت را از خود دور کند، و وارد شود در مرحله عمل که طریقه دیگر علاج نفس است. و آن چنان است که انسان مدتی با کمال دقت مواظبت کند از حرکات و سکُنات خود و کاملاً مذاقه در اعمال خویش کند، و بر خلاف خواهش و آرزوی نفس اقدام کند و مجاهده نماید؛ و اعمال و اقوال خود را در ظاهر و باطن خوب کند و تظاهرات و تدلیسات را عملاً کنار گذارد؛ و از خدای متعال در خلال این احوال توفیق طلب کند که او را بر نفس اماره و هواهای آن مسلط کند و در این اقدام و علاج با او همراهی فرماید. خداوند تبارک و تعالی فضل و رحمتش بر بندگان بی پایان است، و هر کس به سوی او و اصلاح خود قدمی بردارد، با او مساعدت فرماید و از او دستگیری نماید. و اگر چندی بدین حال باشد، امید است که نفس صفا پیدا کند و کدورت نفاق و دورویی از او زائل گردد و آئینه قلب و باطنش از این رذیله پاک و پاکیزه گردد و مورد الطاف حق و رحمت ولی النعمه حقیقی گردد؛ زیرا که مبرهن<sup>(۱)</sup> است و به تجربه نیز پیوسته است که نفس تا در این عالم است از اعمال و افعال صادره از خود منفعل می‌گردد، چه اعمال صالحه و چه فاسده؛ در هر یک از اعمال در نفس اثری حاصل شود؛ اگر عمل نیکو و صالح است، اثر نورانی کمالی؛ و اگر به خلاف آن است، اثر ظلمانی ناقص در آن حاصل شود تا یکسره قلب یا نورانی شود یا ظلمانی و منسلک در سلک سعدا شود یا اشقیا. پس، تا در این دار عمل و منزل زراعت هستیم، با اختیار خود می‌توانیم قلب را به سعادت یا شقاوت کشانیم و رهین اعمال و افعال خود هستیم.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>(۲)</sup>.

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۹۰-۲۹۶.

۲- «پس هر آن‌که به سنگینی دانه‌ای خُرد کار نیکی انجام دهد آن را خواهد دید. و هر آن‌که به سنگینی دانه‌ای

خُرد کار بدی انجام دهد آن را خواهد دید». (الزلزلة (۹۹): ۷-۸)

## فصل

## در بیان بعض اقسام نفاق است

بدان ای عزیز، که یکی از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی نفاق با خداوند متعال و دورویی کردن با مالک الملوک و ولی النعم است، که ما در این عالم مبتلای به آن هستیم و از آن غافلیم؛ و پرده‌های ضخیم جهل و نادانی و حجاب‌های ظلمانی خودخواهی و حب دنیا و نفس به طوری آن را به ما مستور کرده که بعید است تا پس از کشف سرایر و رفع حجب و کوچ کردن از عالم طبیعت و رخت بستن از دار غرور و نشئه غفلت‌انگیز تنبه بر آن پیدا کنیم. اکنون به خواب غفلت فرو رفته و سکر طبیعت و مستی هوای و هوس ما را گرفته و تمام زشتی‌ها و اخلاق و اعمال و اطوار فاسده را در نظر ما خوب و زیبا جلوه می‌دهد. یک وقت هم که از خواب بیدار شویم و از این مستی و سرگرمی به خود آییم، کار از دست رفته و در زمره منافقان و دورو و دوزبانان محشور شده با دو زبان از آتش یا دو صورت مشوه زشت محشور شویم؛ و هرچه فریاد کنیم: «رَبِّ ارْجِعُونِ»<sup>(۱)</sup>، کلاً جواب آید.

و این دورویی چنان است که من و تو در تمام مدت عمر اظهار کلمه توحید و دعوی اسلام و ایمان، بلکه محبت و محبوبیت، می‌کنیم؛ هر کدام هر قدر اشتها داریم دعوی می‌کنیم؛ اگر از عامه خلق و عوام هستیم، دعوی اسلام و ایمان یا زهد و خلوص کنیم و اگر از اهل علم و فقاہت هستیم دعوی کمال اخلاص و ولایت و خلافت رسول کنیم، و متشبث می‌شویم به قول منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي»<sup>(۲)</sup> و قول صاحب الأمر روحی له الفداء: «إِنَّهُمْ حُجَّتِي»<sup>(۳)</sup>، و سایر اقوال منقوله از

۱ - «پروردگارا، مرا بازگردان»، (المؤمنون (۲۳): ۹۹)

۲ - «بار الهای، جانشینان مرا مورد رحمت خویش قرار ده». (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۰۲، حدیث ۹۱۵)

وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۱، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي» باب ۸، حدیث (۵۰)

۳ - «همانا ایشان حجت من هستند». (کمال الدین، ص ۴۸۴، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰)

«کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب ۱۱، حدیث (۹)



ائمه هدی - سلام الله علیهم - در شأن علما و فقها. و اگر از اهل علوم عقلیه هستیم، دعوی ایمان حقیقی برهانی و خود را صاحب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین دانیم و دیگر مردم را ناقص العلم و الایمان شماریم، و آیات قرآنی و احادیث شریفه را در شأن خود فرو خوانیم. و اگر از اهل عرفان و تصوفیم، دعوی معارف و جذب و محبت و فناء فی الله و بقاء بالله و ولایت امر، و هر چه از این مقوله الفاظ جالب در نظر آید می نماییم. و همین طور هر طایفه ای از ما به زبان قال و ظهور حال دعوی مرتبه ای از برای خود کند و نمایش حقیقتی از حقایق رایجه را دهد.

پس، اگر این ظاهر با باطن موافق شد و این علن با سرّ مطابق افتاد و در این دعوی صادق و مصدّق بود، هَنِيئاً لَهُ و لأربابِ النّعيم نعيمهم<sup>(۱)</sup>. و الا اگر مثل نویسنده روسیاه زشت مشوّه الخلقه باشد، بداند که از زمرة منافقان و در سلک دورویان و دوزبانان است؛ و به علاج خود قیام کند و تا فرصت از دست نرفته برای حال بدبختی خود و روز ذلت و ظلمت خود فکری نماید.

ای عزیز مدعی اسلام، در حدیث شریف کافی از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ»<sup>(۲)</sup>. «مسلمان کسی است که مسلمانان سالم باشند از دست و زبان او». چه شده است که من و تو به هر اندازه که قدرت داشته باشیم و دستمان برسد آزار زیردستان را روا می داریم و از ایذا و ظلم به آنها مضایقه نداریم؛ و اگر با دست نتوانستیم آزارشان کنیم، با تیغ زبان در حضور آنها، و گرنه در غیاب اشتغال به کشف اسرار و هتک استار آنها پیدا می کنیم و به تهمت و غیبتشان می پردازیم. پس، ما که مسلمانان از دست و زبانمان سالم نیستند، دعوی اسلامیتمان مخالف با حقیقت و قلبمان مخالف با علتمان است؛ پس در زمرة منافقان و دورویانیم.

۱ - «بر او و دارندگان نعمت نعمتشان گوارا باد».

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۲۳۵، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب المؤمن و علاماته و صفاته»، حدیث ۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۷۸، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۱، (حدیث مطابق نسخه و سائل است)

ای مدعی ایمان و خضوع قلب، در بارگاه ذوالجلال اگر تو به کلمه توحید ایمان داری و قلبت یکی پرست و یکی طلب است و الوهیت را جز برای ذات خدای تعالی ثابت ندانی، اگر قلبت موافق با ظاهر است و باطنت موافق با دعوی است، چه شده است که برای اهل دنیا این قدر قلبت خاضع است؟ چرا پرستش آنها را می‌کنی؟ جز این است که آنها را مؤثر در این عالم می‌دانی و اراده آنها را نافذ و زر و زور را مؤثر می‌دانی؟ چیزی را که کارکن در این عالم نمی‌دانی اراده حق تعالی است. پیش تمام اسباب ظاهری خاضعی، و از مؤثر حقیقی و مسبب جمیع اسباب غافل - با همه حال دعوی ایمان به کلمه توحید می‌کنی! پس، تو نیز از زمره مؤمنان خارج و در سلک منافقان و دوزبانان محشوری. و ای مدعی زهد و اخلاص، اگر تو مخلص هستی و برای خدا و دار کرامت او زهد از مشتهیات دنیا می‌کنی، چه شده است که از مدح و ثنای مردم، که فلان اهل صلاح و سداد است، این قدر خوشحال می‌شوی و در دل غنچ و دلال می‌کنی، و برای هم‌نشینی با اهل دنیا و زخارف آن جان می‌دهی، و از فقرا و مساکین فرار می‌کنی؟ پس، بدان که این زهد و اخلاص حقیقی نیست. زهد از دنیا برای دنیا است، و قلبت خالص از برای حق نیست، و در دعوای خود کاذبی و از دورویان و منافقانی.

و ای مدعی ولایت از جانب ولی الله و خلافت از جانب رسول الله - صلی الله علیه و آله - اگر مطابق حدیث شریف احتجاج هستی «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ»<sup>(۱)</sup>، و اگر برگ شاخه ولایت و رسالتی و مایل به دنیا نیستی، و مایل به قرب سلاطین و اشراف و منزجر از مجالست با فقرا نیستی، اسمت مطابق با مسمی و از حجج الهیه در بین مردم هستی، و الا در زمره علماء سوء و در زمره منافقان، و از طوایف دیگر که ذکر شد حالت بدتر و عملت زشت‌تر و روزگارت تباہ‌تر است، زیرا که حجت بر علما تمام‌تر است.

و ای مدعی حکمت الهی و علم به حقایق و مبدأ و معاد، اگر عالم به حقایق و ربط

۱ - «هر کس از فقیهان که خود نگهدار، نگاهبان دین خود، مخالف هوای نفس، فرمانبر مولای خویش باشد مردم می‌توانند از او تقلید کنند». (الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۱۱، «باب احتجاجات الإمام الحسن العسکری علیہ السلام»).



اسباب و مسبباتی، و اگر راستی عالم به صور برزخیه و احوال بهشت و دوزخی، باید آرام نداشته باشی و تمام اوقات خود را صرف تعمیر عالم باقی نمایی و از این عالم و مشتهیات آن فرار کنی.

تو می‌دانی که چه مصیبت‌ها در پیش است و چه ظلمت‌ها و عذاب‌های طاقت‌فرسایی در جلو است، پس چرا از حجاب الفاظ و مفاهیم قدمی بیرون نگذاشتی و ادله و براهین حکمیه در دلت به قدر بال مگسی تأثیر نکرده؟ پس با این حال بدان که از زمره مؤمنین و حکما خارج و در صف منافقان محشوری، و وای به حال کسی که صرف عمر و همت در علوم مابعدالطبیعه کرده و سکر طبیعت نگذاشت لا اقل یکی از حقایق در قلب او وارد شود.

ای مدعی معرفت و جذبه و سلوک و محبت و فنا، تو اگر بر راستی اهل الله و از اصحاب قلوب و اهل سابقه حسنائی، هَنِيئًا لَكَ؛ ولی این قدر شطحیات و تلوینات و دعوی‌های جزاف، که از حب نفس و وسوسه شیطان کشف می‌کند، مخالف با محبت و جذبه است: «إِنَّ أَوْلِيَّائِي تَحْتَ قَبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»<sup>(۱)</sup>. تو اگر از اولیای حق و محبین و مجذوبینی، خداوند می‌داند؛ به مردم این قدر اظهار مقام و مرتبت مکن، و این قدر قلوب ضعیفه بندگان خدا را از خالق خود به مخلوق متوجه مکن و خانه خدا را غصب مکن. بدان که این بندگان خدا عزیزند و قلوب آنها پر قیمت است؛ باید صرف محبت خدا شود؛ این قدر با خانه خدا بازی مکن و به ناموس او دست درازی مکن: فَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا<sup>(۲)</sup>. پس اگر در دعوی خود صادق نیستی، در زمره دورویان و اهل نفاق، بگذرم، و بیش از این طول کلام سزاوار من روسیاه نیست.

ای نفس لثیم نویسنده که اظهار می‌کنی باید فکری برای روز سیاه کرد و از این بدبختی باید خود را نجات داد، اگر راست می‌گویی و قلبت با زبان همراه است و سر و علنت موافق است، چرا این قدر غافل و قلبت سیاه و شهوات نفسانیه بر تو غالب است و

۱- «همانا اولیای من زیر قبه‌های منند، جز من کسی آنان را نمی‌شناسد». (احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۵۱۶)

۲- «همانا این خانه صاحبی دارد». سخن عبدالمطلب در جواب ابرهه که برای تخریب خانه کعبه آمده بود.

(بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۱۴۵، «تاریخ نبینا»، باب ۱، حدیث ۷۸؛ السیره النبویه، ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱)

هیچ در فکر سفر پرخطر مرگ نیستی. عمرت گذشت و دست از هوی و هوس بر نداشتی؛ عمری را در شهوت و غفلت و شقاوت گذراندی. عن قریب اجل می‌رسد و پایبند و گرفتار اعمال و اخلاق زشت و ناهنجار خودی. تو خود واعظ غیر متعطی و در زمره منافقان و دورویانی؛ و بیم آن است که اگر به این حال بگذری، با دو زبان از آتش و دو صورت از آتش محشور شوی.

خداوندا، ما را از این خواب طولانی بیدار کن؛ و از مستی و بی‌خودی هشیار فرما؛ و دل ما را به نور ایمان صفا بده؛ و به حال ما ترحم فرما؛ ما مرد این میدان نیستیم، تو خود ما را دستگیری نما و از چنگال شیطان و هوای نفس نجات بده. بِحَقِّ أَوْلِيَاكَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، صلوات الله علیهم أجمعین.







## حدیث دهم

### [هواى نفس و طول امل]

الحدیث العاشر: بِالأَسْنَادِ الْمُتَّصِلَةِ إِلَى رَئِيسِ الْمُحَدِّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ - رَضِوانَ اللهَ عَلَيْهِ - عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّمَا (إِنِّي ن. خ) أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَيْنِ: إِتِّبَاعَ الْهَوَى، وَطُولَ الْأَمَلِ. أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ، فَيُنْسِي (فَإِنَّهُ يُنْسِي ن. خ) الْآخِرَةَ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «يحيى بن عقیل گفت: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام: "همانا نترسم من بر شما مگر دو چیز را: پیروی هوئ، و درازی امید. اما پیروی هوئ، پس همانا او باز می‌دارد از حق؛ و اما درازی امید، پس از یاد می‌برد آخرت را".»

شرح: «هوى» به حسب لغت دوست داشتن و اشتهاست؛ و فرقى در متعلق نکند، خواه چیز خوب ممدوحى باشد یا زشت مذمومى<sup>(۲)</sup>. ولى غالب استعمالات آن در مشتبهات مذمومه است: یا برای آن‌که غالباً نفس مایل است به هوس‌رانی و شهوات مذمومه؛ یا برای آن‌که به حسب مقتضای طبیعت نفس مایل است به شهوات باطله و هواهای نفسانیه اگر مهار عقل و شرع نباشد. و اما احتمال حقیقت شرعیه چنانچه

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب اتِّبَاعِ الْهَوَى»، حدیث ۳: الوافی، ج ۵، ص ۹۰۲.

حدیث ۴: وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۵۸، «کتاب الجهاد»، «أَبْوَابُ جِهَادِ النَّفْسِ»، باب ۸۱، حدیث ۲.

۲- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۳۷؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۴۹؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۱۰.



بعضی محققین فرمودند<sup>(۱)</sup>، بعید است.

و «صدّ» از شیء به معنای منع و إعراض و صرف از آن آمده<sup>(۲)</sup> و همه مناسب است. ولی این جا به معنی منع و صرف است، زیرا که «صدّ» به معنای «اعراض»، لازم است. ما ان شاء الله در ضمن دو مقام به ذکر فساد این دو خصلت و کیفیت منع اوّل از حق، و از یاد بردن دوم آخرت را می پردازیم. و از خدا توفیق می طلبیم.

## مقام اوّل در ذمّ اتباع هوای نفس

و در آن چند فصل است:

### فصل: در بیان آنکه انسان در ابتداء امر حیوان بالفعل است

بدان که نفس انسانی گرچه به یک معنی، که اکنون ذکر آن از مقصود ما خارج است، مفسطور بر توحید بلکه جمیع عقاید حقه است ولی از اوّل ولادت آن در این نشئه و قدم گذاشتن در این عالم، با تمایلات نفسانیّه و شهوات حیوانیه نشو و نما کند؛ مگر کسی که مؤیّد من عندالله باشد و حافظ قدسی داشته باشد. و آن چون از نوادر وجود است، جزو حساب ما نیاید؛ ما متعرض حال نوع هستیم.

و در مقام خود مبرهن است که انسان در اوّل پیدایش، پس از طی منازل، حیوان ضعیفی است که جز به قابلیت انسانیّت امتیازی از سایر حیوانات ندارد. و آن قابلیت میزان انسانیّت فعلیه نیست.

پس، انسان حیوانی بالفعل است در ابتدای ورود در این عالم؛ و در تحت هیچ میزان جز شریعت حیوانات، که اداره شهوت و غضب است، نیست. و چون این اعجوبه دهر ذات جامع یا قابل جمعی است، از این جهت برای اداره آن دو قوه صفات شیطانی را از

۱- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۱۲، حدیث ۱.

۲- الصحاح، ج ۲، ص ۴۹۵؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۲۹۷؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۸۳.

قبیل کذب و خدیعه و نفاق و نمیمه و سایر شیطنت‌های دیگر نیز به کار می‌برد؛ و با همین سه قوه، که اصول مفسدات و مهلکات است، ترقی کند؛ و اینها نیز در او نمو و ترقی روزافزون نمایند. و اگر در تحت تأثیر مربی و معلمی واقع نشود، پس از رسیدن به حد رشد و بلوغ یک حیوان عجیب و غریبی شود که در هر یک از شؤون مذکوره گوی سبقت از سایر حیوانات و شیاطین ببرد، و از همه قوی‌تر و کامل‌تر در مقام حیوانیت و شیطنت شود. و اگر بر همین حال روزگار بر او بگذرد، و جز تبعیت هوای نفس در شؤون ثلاثه نکند، هیچ‌یک از معارف الهیه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه در او بروز نکند؛ بلکه جمیع انوار فطریه او نیز خاموش گردد.

پس، تمام مراتب حق که از این سه مقام که ذکر شد، یعنی معارف الهیه و اخلاق و ملکات فاضله و اعمال صالحه، خارج نیست، زیر پای هواهای نفسانیه پایمال گردد، و متابعت از تمایلات نفسانیه و ملایمات حیوانیه نگذارد در او حق به هیچ‌یک از مراتب جلوه کند، و کدورت و ظلمت هوای نفس تمام انوار عقل و ایمان را خاموش کند، و ولادت ثانویه، که ولادت انسانیه است، از برای او رخ ندهد؛ و در همان حال بماند و ممنوع و مصدود از حق و حقیقت شود تا آن‌که از این عالم با همین حال رحلت کند. و در آن عالم، که کشف سریره شود، خود را جز حیوان یا شیطانی نیابد، و از انسان و انسانیت اصلاً یادی نکند؛ و در آن حال در ظلمت‌ها و عذاب‌ها و وحشت‌های بی‌پایان بماند تا خدای تعالی چه خواهد.

پس، این حال تبعیت کامل است از هوای نفس، که منع کامل کند از حق، و از این‌جا می‌توان فهمید که میزان باز ماندن از حق متابعت هوای نفس است؛ و مقدار باز ماندن نیز متقدر شود به مقدار تبعیت. مثلاً اگر به واسطه تعلیم انبیا و تربیت علما و مربیان، مملکت انسانیت این انسان کذایی، که در اول ولادت با آن سه قوه هم‌آغوش بود و با ترقی و تکامل او آنها نیز ترقی و تکامل می‌کردند، در تحت تأثیر تربیت واقع شد، و کم‌کم تسلیم قوه مربیه انبیا و اولیا - علیهم السلام - گردید، ممکن است چیزی بر او نگذرد جز آن‌که قوه کامله انسانیه، که در او به طریق استعداد و قابلیت ودیعه گذاشته شده بود، فعلیت پیدا کند و ظهور نماید و تمام شؤون و قوای مملکت برگردد به شأن



انسانیت. شیطان ایمان آورد به دستش؛ چنانچه در دست رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ایمان آورد، فرمود: «إِنَّ شَيْطَانِي آمَنَ بِيَدِي»<sup>(۱)</sup>. «شیطان من به دست من ایمان آورد». و مقام حیوانیت او تسلیم مقام انسانیتش شود، به طوری که مرکب مرتاض راهوار عالم کمال و ترقی و براق آسمان پیمای راه آخرت شود و ابداً سرخودی نکند و چموشی ننماید. و بعد از تسلیم شدن شهوت و غضب به مقام عدل و شرع، عدالت در مملکت بروز کند و حکومت عادله حقه تشکیل شود که کارکن در آن و حکم فرمای در آن حق و قوانین حقه باشد، و قدمی بر خلاف حق در آن گذاشته نشود و به کلی از باطل و جور عاری و بری گردد.

پس، همان طور که میزان در منع حق و صد آن اتباع هوای نفس است، میزان در جلب حق و پیدایش آن متابعت شرع و عقل است. و بین این دو منزل، که یکی متابعت کامله هوای نفس است و دیگری متابعت مطلقه کامله عقل است، منازل غیر متناهی است، به طوری که هر قدمی که به تبعیت هوای نفس برداشته شود، به همان اندازه منع از حق کند و حجاب از حقیقت شود و از انوار کمال انسانیت و اسرار وجود آدمیت محجوب گردد؛ و به عکس، هر قدمی که بر خلاف میل نفس و هوای آن بردارد، به همان اندازه رفع حجاب شود و نور حق در مملکت جلوه کند.

## فصل

### در ذمّ اتباع هوی است

خداوند تبارک و تعالی در ذمّ اتباع نفس و هوای آن فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>. «پیروی هوای نفس مکن که گمراه کند تو را از راه خدا». و در آیه دیگر

۱- در بعضی مصادر «شیطانی أسلم علی یدی» یا «بین یدی» آمده. (ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تأویلات، ملأ عبدالرزاق کاشانی)، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۳۷۷).

و در بعضی دیگر مضمون این حدیث آمده. (ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۳۲۹؛ علم الیقین، ج ۱، ص ۲۸۲؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۷)

۲- ص (۳۸): ۲۶.

فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. «کیست گمراه‌تر از کسی که پیروی هوای خود کند بی‌راهنمایی از خدا».

و در کافی شریف سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَكِبْرِيَانِي وَتُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤِيرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتُ عَلَيْهِ أَمْرَهُ وَلَبَسْتُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَشَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا، وَلَمْ أُوتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ. وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَتُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤِيرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحْفَظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ رِزْقَهُ، وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأُتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ»<sup>(۲)</sup>.

«پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: خدای عز و جل می‌فرماید: "قسم به عزت و جلال و عظمت و کبریا و علو و ارتفاع مکانتم که اختیار نکند بنده‌ای هوای خودش را بر هوای من، مگر آن‌که به تفرقه اندازم کارش را و درهم نمایم دنیایش را و مشغول فرمایم به دنیا قلبش را، و حال آن‌که ندهم به او از آن مگر آنچه مقدر فرمودم برای او. و به عزت و جلال و عظمت و نور و بزرگی و رفعت مکانتم قسم است که اختیار نکند بنده هوای مرا بر هوای خود، مگر آن‌که ملائکه من حفظ کنند او را، و متکفل شوند آسمان‌ها و زمین‌ها روزی او را، و می‌باشم من از برای او از دنباله تجارت هر تاجر. (یعنی من برای او تجارت کنم و روزی او رسانم) و بیاید او را دنیا در صورتی که منقاد و ذلیل اوست". یعنی با آن‌که قلبش از او منصرف است باز به او اقبال کند، پس خوار و ذلیل پیش او باشد».

و این حدیث شریف از محکمات احادیث است که مضمونش شهادت دهد که از سرچشمه زلال علم خدای تبارک و تعالی است، گو که به حسب سند مرمی به ضعف باشد. ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم.

و از حضرت مولی امیرالمؤمنین - علیه السلام - جز این حدیث که ما به شرح آن

۱ - القصص (۲۸): ۵۰.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب اتباع الهوی»، حدیث ۲.



پرداختیم، منقول است که فرمود: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ ...»<sup>(۱)</sup>. یعنی «همانا ترسناک‌تر چیزی که بر شما می‌ترسم، دو چیز است...». بقیه فرموده مطابق حدیث ابن عقیل است. و از جناب صادق - سلام الله علیه - در کافی شریف حدیث شده که فرمود: «إِخْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَخْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ؛ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَغْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَحَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ»<sup>(۲)</sup>؛ «بترسید هواهای خودتان را همان‌طور که می‌ترسید از دشمنان خویش؛ پس نیست چیزی دشمن‌تر از برای مردم از متابعت هواهای خود، و چیده‌های زبان‌های آنها». یعنی از آنچه زبان آنها برای آنها تحصیل کند.

ای عزیز، بدان که خواهش و تمنای نفس منتهی نشود به جایی و به آخر نرسد اشتباهی آن؛ اگر انسان یک قدم دنبال آن بردارد، مجبور شود پس از آن چند قدم بردارد؛ و اگر با یکی از هواهای آن همراهی کند، ناچار شود با چندین تمنای آن همراهی کند. اگر یک در به روی خواهش نفس باز کنی، لابدی که درهای بسیاری به روی آن باز کنی. یک وقت به واسطه یک متابعت نفس به چندین مفاسد و از آن به هزاران مهالک مبتلا شوی، تا آن‌که خدای نخواستہ در دم آخر جمیع راه حق را بر تو منسد کند؛ چنانچه خدای تعالی در نص کتاب کریم از آن خبر داده است<sup>(۳)</sup>. و البته امیرمؤمنان و ولی‌امر و مولا و مرشد و متکفل هدایت و راهنمای عایله انسانیت از این خوف دارد و ترسناک است. بلکه روح مکرم رسول اکرم و ائمه هدی - صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین - در اضطراب و وحشت است که مبدا برگ‌های درخت نبوت و ولایت ریخته شود و خزان گردد. حضرت می‌فرماید: «تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ وَلَوْ بِالسَّقَطِ»<sup>(۴)</sup>. یعنی «زناشویی کنید تا فرزند آورید؛ پس همانا من فخر می‌کنم به واسطه شما به امت‌های دیگر گرچه به بچه ساقط شده». و معلوم است که انسان اگر

۱ - مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۱۱۵۷ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۸۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۳۲، حدیث ۷.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب اتِّبَاعِ الْهَوَىٰ»، حدیث ۱.

۳ - زک: القصص (۲۸)؛ ۵۰؛ الروم (۳۰)؛ ۱۰؛ الجاثیة (۴۵)؛ ۲۳.

۴ - زک: جامع الأخبار، ص ۲۷۲، حدیث ۵.

در یک هم‌چو راه خوفناکی واقع شود که بیم آن است که انسان را به پرتگاه نیستی اندازد و اسباب عقوق والد حقیقی او، یعنی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - شود و آن سرور، که «رحمة للعالمین» است، از انسان سخطناک شود، چقدر بدبخت است و چه مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها در پس پرده دارد. پس، اگر با رسول خدا آشنایی داری و اگر محبت مولی امیرالمؤمنین را داری و دوست اولاد طاهرین آنها هستی، قلب مبارک آنها را از ترس و اضطراب و تزلزل بیرون بیاور.

در آیه شریفه در سوره «هود» وارد است: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»<sup>(۱)</sup>؛ یعنی «استقامت کن و بر جای ایست آن‌طور که مأموری، با کسی که توبه کرد با تو». و در حدیث وارد است که جناب رسول الله - صلی الله علیه و آله - فرمود: «شَیْئَتُنِ سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ»<sup>(۲)</sup>؛ یعنی «پیر کرد مرا سوره هود، برای خاطر این آیه». شیخ عارف کامل شاه‌آبادی - روحی فداه - فرمودند: با این‌که این آیه شریفه در سوره «شوری»<sup>(۳)</sup> نیز وارد است، ولی بدون «وَمَنْ تَابَ مَعَكَ»، جهت این‌که حضرت سوره «هود» را اختصاص به ذکر دادند برای آن است که خدای تعالی استقامت امت را نیز از آن بزرگوار خواسته است و حضرت بیم آن داشت که مأموریت انجام نگیرد، و الا خود آن بزرگوار استقامت داشت. بلکه آن حضرت مظهر اسم حکیم «عدل» است.

پس ای برادر من، اگر تو خود را از متابعان آن حضرت می‌دانی و مورد مأموریت آن ذات مقدس، بیا و نگذار آن بزرگوار در این مأموریت خجل و شرمسار شود به واسطه کار زشت و عمل ناهنجار تو. تو خود ملاحظه کن اگر اولاد یا سایر بستگان تو کارهای زشت نامناسب کنند که با شؤون تو مخالف باشد، چقدر پیش مردم خجل و سرشکسته می‌شوی؛ بدان که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین - علیه السلام - پدر حقیقی امت‌اند به نص خود آن بزرگوار که فرمود: «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ

۱- هود (۱۱): ۱۱۲.

۲- ر.ک: شرح فیصوص الحکم، فیضری، ص ۵۲۹؛ علم البقین ج ۲، ص ۱۹۷۱؛ شرح المفلوome، ج ۳، ص ۶۲۵.

۳- الشوری (۴۲): ۱۵.



الْأُمَّة»<sup>(۱)</sup>. یعنی «من و علی دو پدر این امتیم»؛ و اگر ما را در محضر ربوبیت حاضر کنند و حساب کشند در مقابل روی آن بزرگواران و از ما جز زشتی و بدی در نامه عمل نباشد، به آن بزرگوارها سخت می‌گذرد و آنها در محضر حق تعالی و ملائکه و انبیا شرمسار شوند. پس، ما چه ظلمی بزرگ کردیم به آنها، و به چه مصیبتی مبتلا شدیم و خدای تعالی با ما چه معامله خواهد کرد؟

پس، ای انسان ظلوم جهول که به خود ظلم کنی و به اولیاء نعم خود، که جان و مال و راحت خود را در راه هدایت تو فدا کردند و با اشدّ مصیبت‌ها و ابتلا کشته شدند و زن و فرزند آنها اسیر و دستگیر شد - همه در راه هدایت و نجات تو - در عوض آن که تشکر از زحمات آنها کنی و پاس مراحم آنها را نگاه داری، چنین ظلم فاحشی کنی و گمان کنی که فقط ظلم به نفس کردی. قدری از خواب غفلت بیدار شو و پیش نفس خود خجلت بکش؛ و بگذار آنها را با همان ظلم‌هایی که از اعدای دین دیدند؛ دیگر تو که دعوی دوستی می‌کنی به آنها ظلم مکن که ظلم از دوست و مدعی دوستی ناگوارتر است و زشت‌تر.

### فصل در تحقیق کمالات الهی

#### در تعداد هواهای نفسانی است

باید دانست که هواهای نفسانی بسیار مختلف و گوناگون است به حسب مراتب و متعلقات. و گاهی به قدری دقیق است که انسان خود نیز از آن غافل شود که آن کید شیطانی و هوای نفسانی است، مگر آن که او را تنبه دهند و از غفلت بیدار کنند. و با همه اختلاف تمامت آنها در سدّ راه حق و منع طریق خدا شرکت دارند، گرچه در مراتب آن متفاوت‌اند: چنانچه اهل أهویۀ باطله و اتخاذ خدایان از طلا و غیر آن - چنانچه خدای تعالی از آنها خبر دهد: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»<sup>(۲)</sup>. و دیگر آیات شریفه - به‌طوری از خدا بازمانند، و اهل متابعت هواهای نفسانی و اباطیل شیطانی در سایر عقاید باطله

۱- کمال الدین، ص ۲۶۱، حدیث ۱۷: معانی الأخبار، ص ۵۲، حدیث ۳.

۲- «پس آیا دیدی آنکه هوس خود را خدای خویش گرفته؟». (الجائیة (۴۵): ۲۳)

یا اخلاق فاسده، طور دیگر از حق محجوب شوند. و اهل معاصی کبیره و صغیره و موبقات و مهلکات، به حسب درجات آن، به نوعی از سبیل حق بازمانند. و اهل متابعت هوای نفس در مشتیهات نفسانیة مباحه و صرف همت و کثرت اشتغال به آن، نوع دیگر از راه حقیقت بازمانند. و اهل مناسک و اطاعات صوریه برای تعمیر عالم آخرت و اداره مشتیهات نفسانیه و رسیدن به درجات یا خوف از عذاب و رهایی از درکات، به طوری دیگر محجوب از حق و سبیل آن مانند. و اصحاب تهذیب نفس و ارتیاض آن برای ظهور قدرت نفس و رسیدن به جنت صفات، به نوعی محجوب از حق و از لقاء آن هستند. و اهل معارف و سلوک و جذبات و مقامات عارفین، که نظری جز لقاء حق و وصول به مقام قرب ندارند، نیز نوعی دیگر محجوب از حق و از تجلیات خاص محرومانند چون در آنها نیز تلوین باقی و از خودی آثاری هست. پس از این، مراتب دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست.

پس، هر یک از اهل مراتب مذکوره باید تفتیش حال خود کنند و خود را از هواهای نفسانیه پاک و پاکیزه کنند تا از سبیل حق باز نمانند و از راه سلوک حقیقت گمراه نگردند، و ابواب رحمت و عواطف، در هر مقامی هستند، به روی آنها مفتوح گردد. وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْهَدٰیةِ وَالتَّوْفِیْقِ.

## مقام دوم در بیان ذمّ طول امل است

و در آن دو فصل است:

### فصل: در بیان آنکه طول امل موجب نسیان آخرت است

بدان که اول منزل از منازل انسانیت منزل یقظه و بیداری است؛ چنانچه مشایخ اهل سلوک در منازل سالکان بیان فرموده اند<sup>(۱)</sup>. و از برای این منزل، چنانچه شیخ عظیم

۱- منازل السائرین، ص ۳۵، قسم البدايات، باب الیقظة؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۳۴.



الشأن شاه آبادی - دام ظلّه - بیان فرمودند، ده بیت است که اکنون در مقام تعداد آن نیستیم؛ ولی آنچه اکنون لازم است بیان شود این است که انسان تا تنبه پیدا نکند که مسافر است و لازم است از برای او سیر و دارای مقصد است و باید به طرف آن مقصد ناچار حرکت کند و حصول مقصد ممکن است، «عزم» برای او حاصل نشود و دارای اراده نگردد. و هر یک از این امور دارای بیان و شرحی است که به ذکر آن اگر بپردازیم، به طول انجامد.

و باید دانست که از موانع بزرگ این تیقّظ و بیداری، که اسباب نسیان مقصد و نسیان لزوم سیر شود و اراده و عزم را در انسان می میراند، آن است که انسان گمان کند وقت برای سیر وسیع است؛ اگر امروز حرکت به طرف مقصد نکند، فردا می کند؛ و اگر در این ماه سفر نکند، ماه دیگر سفر می کند. و این حال طول امل و درازی رجا و ظن بقا و امید حیات و رجاء سعة وقت انسان را از اصل مقصد، که آخرت است، و لزوم سیر به سوی او و لزوم اخذ رفیق و زاد طریق باز می دارد؛ و انسان به کلی آخرت را فراموش می کند و مقصد از یاد انسان می رود. و خدا نکند که انسان سفر دور و دراز پرخطری در پیش داشته باشد و وقت او تنگ باشد و عُدّه و عِدّه برای او خیلی لازم باشد، و هیچ نداشته باشد، و با همه وصف از یاد اصل مقصد بیرون رود. و معلوم است اگر این نسیان حاصل شد، هیچ در فکر زاد و توشه بر نیاید و لوازم سفر را تهیه نکند؛ و ناچار وقتی سفر پیش آید، بیچاره شود و در آن سفر افتاده و در بین راه هلاک گردد و راه به جایی نبرد.

## فصل

پس ای عزیز، بدان که یک سفر پرخطر لازمی در پیش است که عُدّه و عِدّه آن و زاد و راحله آن علم و عمل نافع است، و وقت سفر معلوم نیست چه وقت است؛ ممکن است وقت خیلی تنگ باشد و فرصت از دست برود. انسان نمی داند چه وقت کوس رحیل می زنند که باید ناچار کوچ کند. این طول امل که من و تو داریم، که از حبّ نفس و مکاید شیطان و شاهکارهای آن ملعون است، به طوری ما را از توجه به عالم آخرت باز داشته

که در فکر هیچ کار نیفتیم. و اگر مخاطرات سیر و موانع حرکت داشته باشیم، در صدد اصلاح آن به توبه و انابه و رجوع به حق برنیاییم و هیچ در صدد جمع زاد و راحله نباشیم، ناگاه اجل موعود در رسد و ما را بی زاد و راحله و بی تهیه سفر ببرد؛ نه عمل صالحی داریم و نه علم نافع؛ و مؤونه آن عالم روی این دو مطلب چرخ می زند، و ما هیچ یک را تهیه نکردیم. اگر عملی هم کرده باشیم، خالص و بی غل و غش نبوده؛ بلکه با هزاران موانع قبول بجا آوردیم. و اگر علمی تحصیل نمودیم، علم بی حاصل و نتیجه بوده که خود یا لغو و باطل است و یا از موانع بزرگ راه آخرت است.

اگر این علم و عمل ما نافع بود، در ما که سال های سال است دنبال آن هستیم باید تأثیر واضحی کرده باشد و در اخلاق و اطوار ما تفاوتی حاصل شده باشد؛ چه شده است که علم و عمل چهل پنجاه ساله ما در قلوب ما اثر ضد بخشیده و دل های ما را از سنگ خارا سخت تر کرده؟ از نماز که معراج مؤمنان است ما را چه حاصل شده؟ کو آن خوف و خشیتی که لازم علم است؟<sup>(۱)</sup> اگر خدای نخواست با این حال که هستیم ما را کوچ دهند، خسارت های بزرگی و خسرت های بسیاری در پیش داریم که زائل شدنی نیست.

پس، نسیان آخرت از اموری است که اگر ولی الله اعظم، امیر المؤمنین - سلام الله علیه - بر ما بترسد از آن و از موجب آن، که طول امل است، حق است؛ زیرا که او می داند این چه سفر پر خطری است. و انسانی که باید آنی راحتی نداشته باشد و در هر حال مشغول جمع زاد و راحله باشد و دقیقه ای ننشیند، اگر نسیان کرد آن عالم را و به خواب رفت و نفهمید که چنین عالمی هم هست و چنین سیری هم در پیش است، چه به سر او خواهد آمد و به چه بدبختی هایی خواهد گرفتار شد. خوب است قدری در حال آن حضرت و حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که اشرف خلیقه و معصوم از خطا و نسیان و لغزش و طغیان هستند، تفکر کنیم و بفهمیم که ما در چه حال هستیم و

۱ - اشاره است به آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ «تنها بندگان عالم از خدا می ترسند». (فاطر



آنها در چه حال بودند. علم آنها به بزرگی سفر و خطر آن، از آنها راحت را سلب کرده، و جهل ما نسیان در ما ایجاد کرده.

حضرت ختمی مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدم‌های مبارکش ورم کرد و از طرف ذات مقدس حق جلّ جلاله آیه نازل شد: ﴿طه﴾ \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ (۱)، (۲)

جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - که حالات و عبادات و خوفش از حق تعالی معلوم است (۳).

پس، بدان که سفر خیلی پرخطر است، و این نسیان و فراموشی که در ما است از مکاید نفس و شیطان است، و این امیدها و آمال طولانی و دراز از دام‌های بزرگ ابلیس و از مکاید نفس است.

پس، از این خواب برخیز و تیقظ و تنبه پیدا کن. بدان که مسافری و دارای مقصدی. مقصد تو عالم دیگر است و تو را از این عالم خواهی نخواهی می‌برند. اگر تهیه سفر و زاد و راحله آن را دیدی، در این سفر درمانده نشوی و در این سیر بیچاره نشوی؛ و الا فقیر و بیچاره و بینوا گردی؛ و خواهی رفت به سوی شقاوتی که سعادت ندارد، ذلتی که عزت ندارد، فقری که غنا دنبالش نیست، عذابی که راحت ندارد، آتشی که خاموشی پیدا نکند، فشاری که برطرف شدن ندارد، حزن و اندوهی که خوشحالی در پی آن نیست، حسرت و ندامتی که آخر ندارد.

ای عزیز ببین مولی در دعای «کمیل» در مناجات با خدای تعالی چه عرض می‌کند: «أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا». تا آن که می‌گوید: «وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» (۴).

۱- طه (۲۰): ۱-۲.

۲- ر.ک: صفحه ۳۹۰.

۳- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱-۲۴، باب عبادته وخوفه علیّه السلام.

۴- «ای پروردگار من! تو خود ناتوانی‌ام را از اندکی از گرفتاری‌های دنیا و کیفرهای آن می‌دانی ... و این عذابی است که آسمان‌ها و زمین تاب آن نیاوردند». (مصباح المتهجد، ص ۵۸۶؛ إقبال الأعمال، ص ۲۲۲)

این چه عذابی است که آسمان‌ها و زمین طاقت آن را ندارند و برای تو تهیه شده و باز تنبه نداری و روز بروز در نسیان و غفلت و خوابت افزوده می‌شود. هان، ای دل غافل! از خواب برخیز و مہیای سفر آخرت شو «فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ»<sup>(۱)</sup>. صدای رحیل و بانگ کوچ بلند است. عُمال حضرت عزرائیل در کارند و تو را در هر آن به سوی عالم آخرت سوق می‌دهند و باز غافل و نادانی. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ السُّرُورِ وَالِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ»<sup>(۲)</sup>.



۱ - «بانگ کوچ در میانان در داده شده است». (نهج البلاغة، ص ۳۲۱، خطبة ۲۰۴)

۲ - «بارخدايا، از تو دوری از خانه فریب و بازگشت به خانه سرور و از تو آمادگی برای مرگ پیش از گذشت هنگام آن درخواست می‌کنم». در «اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان» دعای فوق با اندکی اختلاف از امام سجاد علیه السلام روایت شده است. (إقبال الأعمال، ص ۵۲۴؛ المراقبات، ص ۲۵۰؛ کلیات مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۷ ماه رمضان)





## حدیث یازدهم

### [ افطرت ]

الحديث الحادي عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ»<sup>(١)</sup>.

ترجمه: «زراره گوید: پرسش کردم از حضرت صادق - علیه السلام - از فرموده خدای تعالی: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾. فرمود: "خلق کرد ایشان را همگی بر توحید".

شرح: اهل لغت و تفسیر گویند: «فطرت» به معنای «خلقت» است. در صحاح است: «الفطرة - بالكسر - الخلق»<sup>(٢)</sup>. و تواند بود که این «فطرت» مأخوذ باشد از «فطر» به معنای شق و پاره نمودن، زیرا که «خلقت» گویی پاره نمودن پرده عدم و حجاب غیب است. و به همین معنا نیز «افطار» صائم است: گویی پاره نموده هیئت اتصالیه امساک را. در هر حال، بحث از لغت خارج از مقصود ماست. بالجمله، حدیث شریف اشاره

١ - الکافی، ج ٢، ص ١٢، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فطرة الخلق على التوحيد»، حدیث ٣.

٢ - الصحاح، ج ٢، ص ٧٨١.



است به آیه شریفه در سوره «روم»: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»<sup>(۱)</sup>. ما ان شاء الله اشاره اجمالی به این فطرت، و کیفیت آن، و چگونگی بودن مردم بر فطرت توحید، در ضمن فصول و مقاماتی چند می‌نماییم.

## فصل

### در معنی فطرت است

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفطور فرموده، حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمر شده است. و فطرت‌های الهی، چنانچه پس از این معلوم شود، از الطافی است که خدای تعالی به آن اختصاص داده بنی‌الانسان را از بین جمیع مخلوقات؛ و دیگر موجودات یا اصلاً دارای این‌گونه فطرت‌هایی که ذکر می‌شود نیستند، یا ناقص‌اند و حظّ کمی از آن دارند.

و باید دانست که گرچه در این حدیث شریف و بعضی از احادیث دیگر<sup>(۲)</sup> «فطرت» را تفسیر به «توحید» فرمودند، ولی این از قبیل بیان مصداق است؛ یا تفسیر به اشرف اجزاء شیء است؛ چنانچه نوعاً تفاسیر وارده از اهل عصمت - سلام الله علیهم - از این قبیل است؛ و در هر وقت به مناسبت مقامی مصداقی مثلاً ذکر شده و جاهل گمان متعارض کند. و دلیل بر آن که در این مورد چنین است، آن است که در آیه شریفه «دین» را عبارت از فطرت الله دانسته، و دین شامل توحید و دیگر معارف شود. و در

۱ - «پس روی خود همچنان به سوی آیین اسلام بدار، در حالی که در آن استواری به همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد، در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست، دین راست این است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند». (الروم (۳۰): ۳۰)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فطرة الخلق علی التوحید»، حدیث ۱ و ۵؛ التوحید، صدوق، ص ۳۲۸ - ۳۳۱، باب ۵۳، احادیث ۱، ۲ و ۴ - ۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۴۳۷ - ۴۴۳، ذیل آیه ۳۰ سوره «روم».

«صحیحه» عبدالله بن سنان<sup>(۱)</sup> تفسیر به «اسلام» شده. و در «حسنه» زراره<sup>(۲)</sup> تفسیر به «معرفت» شده. و در حدیث معروف «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» در مقابل «تهود» و «تنصّر» و «تمجّس» ذکر شده<sup>(۳)</sup>. و نیز حضرت ابی جعفر - علیه السلام - حدیث «فطرت» را در همین حسنه زراره به «معرفت» تفسیر فرموده است. پس، از این جمله معلوم شد که «فطرت» اختصاص به توحید ندارد؛ بلکه جمیع معارف حقه از اموری است که حق - تعالی شانه - مفطور فرموده بندگان را بر آن.

۱- عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ مَا تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قَالَ: «هِيَ الْإِسْلَامُ، فَطَرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ، قَالَ: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ وَفِيهِ الْمُؤْمِنُ وَالْكَافِرُ»؛ از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت از ایشان درباره آیه: «همان سرشت خدا که مردم را بر آن پدید آورد» پرسیدم که این «سرشت» چیست؟ فرمود: «اسلام است. خداوند آن‌گاه که بر یکتاپرستی از آنان پیمان گرفت؛ پدیدشان آورد. گفت: «آیا پروردگار شما نیست؟» و مؤمن و کافر هر دو در آن بودند». (الکافی، ج ۲، ص ۱۲، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب فطرة الخلق على التوحيد»، حدیث ۲)

۲- عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾. قَالَ: الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَ: فَطَرَهُمُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ، ... وَقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَغْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ. كَذَلِكَ قَوْلُهُ: ﴿وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لِيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾»؛ «از زراره از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت از ایشان درباره آیه «در حالی که برای خدا بر آیین اسلام استوارند و او را شریکی نمی‌گیرند» پرسیدم. فرمود: «اسلام از همان سرشتی است که خداوند مردم را با آن پدید آورد. در آفرینش خداوند هیچ دگرگونی نیست». فرمود: «مردم را بر شناخت خود پدید آورد...». و فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هر نوزادی با سرشت خدایی زاییده می‌شود؛ یعنی، با معرفت به این‌که خدای عز و جل آفریننده اوست. و همین‌گونه است آیه: «و اگر از آنها پیرسی که آسمان‌ها و زمین را که آفریده؟ خواهند گفت: خداوند». (الکافی، ج ۲، ص ۱۲، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب فطرة الخلق على التوحيد»، حدیث ۴)

۳- وَقَالَ ﷺ: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى فِطْرَةٍ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يَهُودِيًّا وَيُنْصَرَانِ وَيُمَجَّسَانِ»؛ «هر زاده شده‌ای بر فطرت توحید زاده است، پس والدین او، او را یهودی یا نصرانی یا مجوس گردانند». (عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۵، حدیث ۱۸)



## فصل

### در تشخیص احکام فطرت است

بباید دانست که آنچه از احکام فطرت است چون از لوازم وجود و هیأت مخمّره در اصل طینت و خلقت است، احدی را در آن اختلاف نباشد، عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرانشین در آن متفق‌اند؛ هیچ‌یک از عادات و مذاهب و طریقه‌های گوناگون در آن راهی پیدا نکند و خلل و رخنه‌ای در آن از آنها پیدا نشود. اختلاف بلاد و اهویه و مأنوسات و آراء و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف شود، در فطریات ابدأ تأثیری نکند. اختلاف افهام و ضعف و قوت ادراک لطمه‌ای بر آن وارد نیاورد؛ و اگر چیزی بدان مثابه نشد، از احکام فطرت نیست و باید آن را از فطریات خارج دانست؛ و لهذا در آیه شریفه فرموده: «فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» یعنی، اختصاص به طایفه‌ای ندارد؛ و نیز فرموده: «لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». چیزی او را تغییر ندهد؛ مثل امور دیگر که به عادات و غیر آن مختلف شوند. ولی از امور معجبه آن است که با این‌که در فطریات احدی اختلاف ندارد - از صدر عالم گرفته تا آخر آن - ولی نوعاً مردم غافل‌اند از این‌که با هم متفق‌اند؛ و خود گمان اختلاف می‌نمایند، مگر آن‌که به آنها تنبّه داده شود، آن وقت می‌فهمند موافق بودند در صورت مخالفت؛ چنانچه پس از این به وضوح رسد - ان شاء الله - و به همین معنا اشاره شده است در ذیل آیه شریفه که می‌فرماید: «وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ».

و از آنچه ذکر شد، معلوم گردید که احکام فطرت از جمیع احکام بدیهیه بدیهی‌تر است، زیرا که در تمام احکام عقلیه حکمی که بدین مثابه باشد که احدی در آن خلاف نکند و نکرده باشد نداریم؛ و معلوم است چنین چیزی اوضح ضروریات و ابده بدیهیات است؛ و چیزهایی که لازمه آن باشد نیز باید از اوضح ضروریات باشد. پس اگر توحید یا سایر معارف از احکام فطرت یا لوازم آن باشد، باید از اجلای بدیهیات و اظهر ضروریات باشد، «وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ».

## فصل

### [ در اشاره اجمالی به احکام فطریات ]

بدان که مفسرین، از عامه و خاصه، هر یک به حسب طریقه خود طوری بیان کیفیت فطری بودن دین یا توحید را کرده‌اند؛ و ما در این اوراق بر طبق آراء آنها سخن نگوییم؛ بلکه در این مقام آنچه از محضر شریف شیخ عارف کامل، شاه آبادی - دام ظلّه - که متفرد است در این میدان، استفاده نمودم بیان می‌کنم<sup>(۱)</sup>؛ گرچه بعضی از آنها به طریق رمز و اشاره در کتب بعضی از محققین از اهل معارف هست، و بعضی از آن به نظر خود قاصر رسیده است.

پس، باید دانست که از فطرت‌های الهی یکی فطرت بر اصل وجود مبدأ - تعالی و تقدس - است؛ و دیگر فطرت بر توحید است؛ و دیگر فطرت بر استجماع آن ذات مقدس است جمیع کمالات را؛ و دیگر فطرت بر یوم معاد و روز رستخیز است؛ و دیگر فطرت بر نبوت است؛ و دیگر فطرت بر وجود ملائکه و روحانیین و انزال کتب و اعلام طرق هدایت است؛ که بعضی از اینها که ذکر شد از احکام فطرت، و برخی دیگر از لوازم فطرت است. و ایمان به خدای تعالی و ملائکه و کتب و رسل و یوم قیامت، دین قیم محکم مستقیم حق است در تمام دوره زندگانی عایله سلسله بشر. و ما اشاره به بعضی از آنها که با حدیث شریف مناسب است می‌نماییم، و از حق تعالی توفیق می‌طلبیم.

## مقام اول

در بیان آن که اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است

و آن با تنبّه به یک مقدمه معلوم گردد. و آن این است که یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان مخمّر بر آن هستند و یک نفر در تمام عایله بشر پیدا نشود که بر

۱- ر.ک: رشحات البحار، کتاب الإنسان والفطرة؛ شذرات المعارف، ص ۱۲۶، شذرة ششم.



خلاف آن باشد، و هیچ‌یک از عادات و اخلاق و مذاهب و مسالک و غیر آن را تغییر ندهد و در آن خلل وارد نیاورد، فطرت عشق به کمال است؛ که اگر در تمام دوره‌های زندگانی بشر قدم زنی و هر یک از افراد هر یک از طوایف و ملل را استنطاق کنی، این عشق و محبت را در خمیره او می‌یابی و قلب او را متوجه کمال می‌بینی، بلکه در تمام حرکات و سکانات و زحمات و جدیت‌های طاقت فرسا، که هر یک از افراد این نوع در هر رشته‌ای واردند مشغول‌اند، عشق به کمال آنها را به آن واداشته؛ اگرچه در تشخیص کمال و آن‌که کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست، مردم کمال اختلاف را دارند. هر یک معشوق خود را در چیزی یافته و گمان کرده و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده و متوجه به آن شده از دل و جان آن را خواهان است.

اهل دنیا و زخارف آن کمال را در دارایی آن گمان کردند و معشوق خود را در آن یافتند؛ از جان و دل در راه تحصیل آن خدمت عاشقانه کنند؛ و هر یک در هر رشته هستند و حب به هر چه دارند، چون آن را کمال دانند بدان متوجه‌اند.

و همین‌طور اهل علوم و صنایع هر یک به سعه دماغ خود چیزی را کمال دانند و معشوق خود را آن پندارند.

و اهل آخرت و ذکر و فکر، غیر آن را.

بالجمله، تمام آنها متوجه به کمال‌اند، و چون آن را در موجودی یا موهومی تشخیص دادند، با آن عشق‌بازی کنند. ولی ببايد دانست که با همه وصف، هیچ‌یک از آنها عشق‌شان و محبت‌شان راجع به آنچه گمان کردند نیست؛ و معشوق آنها و کعبه آمال آنها آنچه را توهم کردند نمی‌باشد؛ زیرا هر کس به فطرت خود رجوع کند می‌یابد که قلبش به هر چه متوجه است، اگر مرتبه بالاتری از آن بیابد فوراً قلب از اولی منصرف شود و به دیگری که کامل‌تر است متوجه گردد؛ و وقتی که به آن کامل‌تر رسید، به اکمل از آن متوجه گردد؛ بلکه آتش عشق و سوز و اشتیاق روزافزون گردد و قلب در هیچ مرتبه از مراتب و در هیچ حدی از حدود رحل اقامت نیندازد. مثلاً اگر شما مایل به جمال زیبا و رخسار دل‌فریب هستید و چون آن را پیش دلبری سراغ دارید دل

را به سوی کوی او روان کردید، اگر جمیل‌تر از آن را ببینید و بیابید که جمیل‌تر است، قهراً متوجه به آن شوید، و لااقل هر دو را خواهان شوید؛ و باز آتش اشتیاق فرو ننشیند و زبان حال و لسان فطرت شما آن است که «چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم»<sup>(۱)</sup>. بلکه خریدار هر جمیلی هستید. بلکه با احتمال هم اشتیاق پیدا کنید: اگر احتمال دهید که جمیلی دل‌فریب‌تر از اینها که دیدید و دارید در جای دیگر است، قلب شما سفر به آن بلد کند؛ «من در میان جمع و دلم جای دیگر است»<sup>(۲)</sup> گویند. بلکه با آرزو نیز مشتاق شوید: وصف بهشت را اگر بشنوید و آن رخسارهای دلکش را - گر چه خدای نخواستہ معتقد به آن هم نباشید - با این وصف، فطرت شما گوید: ای کاش چنین بهشتی بود و چنین محبوب دلربایی نصیب ما می‌شد.

و همین‌طور کسانی که کمال را در سلطنت و نفوذ قدرت و بسط ملک دانسته‌اند و اشتیاق به آن پیدا کرده‌اند، اگر چنانچه سلطنت یک مملکت را دارا شوند متوجه مملکت دیگر شوند؛ و اگر آن مملکت را در تحت نفوذ و سلطه درآورند، به بالاتر از آن متوجه شوند؛ و اگر یک قطری را بگیرند، به اقطار دیگر مایل گردند؛ بلکه آتش اشتیاق آنها روزافزون گردد؛ و اگر تمام روی زمین را در تحت سلطنت بیاورند و احتمال دهند در کرات دیگر بساط سلطنتی هست، قلب آنها متوجه شود که ای کاش ممکن بود پرواز به سوی آن عوالم کنیم و آنها را در تحت سلطنت درآوریم. و بر این قیاس است حال اهل صناعات و علوم.

و بالجمله، حال تمام سلسله بشر در هر طریقه و رشته‌ای که داخل‌اند به هر مرتبه‌ای از آن که رسند، اشتیاق آنها به کامل‌تر از آن متعلق گردد و آتش شوق آنها

۱ - مصرع دوم از این بیت حافظ است:

«شهریست پر کرشمه و خوبان ز شش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم».

(دیوان حافظ، ص ۵۱۷، غزل ۴۵۰)

۲ - مصرع دوم از این بیت سعدی است:

«هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است».

(کلیات سعدی، غزلیات، ص ۵۴، غزل ۶۳)



فرو ننشینند و روزافزون گردد. پس این نور فطرت ما را هدایت کرد به این که تمام قلوب سلسله بشر، از قاره نشینان اقصی بلاد آفریقا تا اهل ممالک متمدنه عالم، و از طبیعین و مادیین گرفته تا اهل ملل و نحل، بالفطره شطر قلوبشان متوجه به کمالی است که نقصی ندارد و عاشق جمال و کمالی هستند که عیب ندارد و علمی که جهل در او نباشد و قدرت و سلطنتی که عجز همراه آن نباشد، حیاتی که موت نداشته باشد؛ و بالاخره کمال مطلق معشوق همه است. تمام موجودات و عایله بشری با زبان فصیح یکدل و یکجهت گویند ما عاشق کمال مطلق هستیم، ما حب به جمال و جلال مطلق داریم، ما طالب قدرت مطلقه و علم مطلق هستیم. آیا در جمیع سلسله موجودات در عالم تصور و خیال، و در تجویزات عقلیه و اعتباریه، موجودی که کمال مطلق و جمال مطلق داشته باشد جز ذات مقدس، مبدأ عالم جلّت عظمته سراغ دارید؟ و آیا جمیل علی الاطلاق که بی نقص باشد جز آن محبوب مطلق هست؟

ای سرگشتگان وادی حیرت و ای گمشدگان بیابان ضلالت، نه، بلکه ای پروانه های شمع جمال جمیل مطلق، و ای عاشقان محبوب بی عیب بی زوال، قدری به کتاب فطرت رجوع کنید و صحیفه کتاب ذات خود را ورق زنید، ببینید با قلم قدرت فطرت الهی در آن مرقوم است: «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>(۱)</sup> آیا «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». فطرت توجه به محبوب مطلق است؟ آیا آن فطرت غیر متبدله - لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ - فطرت معرفت است؟ تا کی به خیالات باطله این عشق خداداد فطری و این ودیعه الهیه را صرف این و آن می کنید؟ اگر محبوب شما این جمال های ناقص و این کمال های محدود بود، چرا به وصول به آنها آتش اشتیاق شما فرو ننشست و شعله شوق شما افزون گردید؟ هان، از خواب غفلت برخیزید و مژده دهید و سرور کنید که محبوبی دارید که زوال ندارد، معشوقی دارید که نقصی ندارد، مطلوبی دارید بی عیب، منظوری دارید که نور طلعتش «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۲)</sup> است؛ محبوبی دارید که

۱ - «روی خود را به سوی آن که آسمان ها و زمین را آفرید گردانیدم». (الأنعام (۶): ۷۹)

۲ - «خداوند نور آسمان ها و زمین است». (النور (۲۴): ۳۵)

سعة احاطه اش «لَوْ دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup> است.

پس این عشق فعلی شما معشوق فعلی خواهد؛ و نتواند این موهوم و متخیل باشد، زیرا که هر موهوم ناقص است و فطرت متوجه به کامل است. پس، عاشق فعلی و عشق فعلی بی معشوق نشود، و جز ذات کامل معشوقی نیست که متوجه الیه فطرت باشد. پس، لازمه عشق به کامل مطلق وجود کامل مطلق است. و پیشتر معلوم شد که احکام فطرت و لوازم آن از جمیع بدیهیات واضح تر و روشن تر است: «أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۲)</sup>.

## مقام دوم

### در بیان آن که توحید حق و دیگر صفات او فطری است

در بیان آن که توحید حق - تعالی شأنه - و استجماع آن ذات تمام کمالات را از فطریات است. و آن نیز به توجه به آنچه در مقام اول ذکر شد معلوم گردد؛ ولی ما این جا به بیان دیگر اثبات آن کنیم. در تحقیق که توحید حق و توحید حق در مقام اول ذکر شد معلوم گردد؛ ولی ما این جا به بیان دیگر اثبات آن کنیم. بدان که از فطرت هایی که «فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، فطرت تنفر از نقص است؛ و انسان از هر چه متنفر است، چون در او نقصانی و عیبی یافته است از آن متنفر است. پس، عیب و نقص مورد تنفر فطرت است؛ چنانچه کمال مطلق مورد تعلق آن است. پس، متوجه الیه فطرت باید «واحد» و «احد» باشد؛ زیرا که هر کثیر و مرکبی ناقص است، و کثرت بی محدودیت نشود، و آنچه ناقص است مورد تنفر فطرت است، نه توجه آن؛ پس، از این دو فطرت، که فطرت تعلق به کمال و فطرت تنفر از نقص است، توحید نیز ثابت شد. بلکه استجماع حق جمیع کمالات را و خالی بودن ذات مقدس از جمیع نقایص نیز ثابت گردید. و سوره مبارکه «توحید» که نسبت حق - جل و علا - را بیان می فرماید - به حسب

۱ - «اگر با ریشمانی به سوی زمین های زیرین فرستاده شوید، بر خداوند فرود آید». (سنن الترمذی، ج ۵،

ص ۷۸، حدیث ۳۳۵۲؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۸۳۷؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱۴)

۲ - «آیا در خداوند، پدید آورنده آسمان ها و زمین، شکی هست؟» (ابراهیم (۱۴): ۱۰)



فرموده شیخ بزرگوار ما<sup>(۱)</sup> روحی فداه از هویت مطلقه که متوجه‌ی الیه فطرت است و در صدر سوره مبارکه به کلمه مبارکه «هو» اشاره به آن شده است، برهان بر شش صفتی است که در دنباله آن مذکور است؛ زیرا که چون ذات مقدسش هویت مطلقه است و هویت مطلقه باید کامل مطلق باشد، و الا هویت محدوده است، پس مستجمع جمیع کمالات است، پس «الله» است. و در عین استجماع جمیع کمالات بسیط است، و الا هویت مطلقه نخواهد شد، پس «احد» است، و لازمه احدیت واحدیت است. و چون هویت مطلقه مستجمعه همه کمالات از جمیع نقایص، که منشأ همه برگشت به ماهیت نماید، مبراست، پس آن ذات مقدس «صمد» است و میان تهی نیست. و چون هویت مطلقه است، چیزی از او تولید و منفصل نشود و او نیز از چیزی منفصل نگردد؛ بلکه او مبدأ همه اشیا است و مرجع تمام موجودات است، بدون انفصال که مستلزم نقصان است. و هویت مطلقه نیز کفوی ندارد، زیرا که در صرف کمال تکرار تصور نشود. پس، سوره مبارکه از احکام فطرت، و نسبت حق تعالی است.

### مقام سوم

#### در بیان آن که معاد از فطریات است

در بیان آن که وجود یوم معاد و روز رستخیز از فطریات است که تخمیر در خمیره بشر گردیده. و آن نیز چون دو مقام سابق با طریق‌های بسیار و فطرت‌های عدیده ثابت شود؛ ولی ما در این مقام به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم.

بدان که یکی از فطرت‌های الهیه، که مفسور شده‌اند جمیع عایله بشر و سلسله انسان بر آن، فطرت عشق به راحت است، که اگر در تمام دوره‌های تمدن و توحش و تدین و سرخودی این نوع مراجعه شود، و از تمام افراد عالم و جاهل، ضعیف و شریف، صحرايي و شهری، سؤال شود که این تعلقات مختلفه و اهوئه متشکته برای چیست، و

۱- مراد مرحوم عارف کامل آیت‌الله شاه‌آبادی است و این کلام در صفحه ۷۲۵ در شرح حدیث چهلیم نیز نقل شده است، چنان‌که در آداب الصلوة، ص ۳۸۱ نیز نقل شده است.

این همه تحمل مُشاقّ و زحمات در دورهٔ زندگانی برای چه مقصد است، همه متفق الکلمه با یک زبان صریح فطری جواب دهند که ما همه هر چه می‌خواهیم برای راحتی خود است.

غایت مقصد و نهایت مرام و منت‌های آرزو، راحتی مطلق و استراحت بی‌شوب به زحمت و مشقت است. و چون چنین راحت غیر مشوب به زحمت و استراحت غیر مختلط به رنج و نقت معشوق همه است، و آن معشوق گمشده را هر کس در چیزی گمان می‌کند، از این جهت تعلق به هر چه در او محبوب را گمان کرده پیدا می‌کند؛ با این‌که در تمام عالم مُلک و جمیع سرتاسر دنیا چنین راحتی مطلق یافت نشود و چنین استراحت غیر مشوبی ممکن نیست. تمام نعمت‌های این عالم مختلط با زحمت‌ها و رنج‌های طاقت فرساست؛ همه لذت‌های دنیا محفوف به آلامی است کمر شکن؛ درد و رنج و تعب و حزن و اندوه و غصه سرتاسر این عالم را فرا گرفته است. در تمام دوره‌های زندگانی بشر یک نفر یافت نشود که رنجش مساوی با راحتش باشد و نعمتش مقابل تعب و نقتش باشد، تا چه رسد به آن‌که راحتی خالص و استراحت مطلق داشته باشد. پس، معشوق بنی‌الانسان در این عالم یافت نشود؛ عشق فطری جبلی فعلی آن هم در تمام سلسلهٔ بشر و عایلهٔ انسان بی‌معشوق فعلی موجود ممکن نیست. پس، ناچار در دار تحقق و عالم وجود، باید عالمی باشد که راحتی او مشوب نباشد به رنج و تعب؛ استراحت مطلق بی‌آلایش به درد و زحمت داشته باشد، و خوشی خالص بی‌شوب به حزن و اندوه در آن جا میسر باشد؛ و آن دار نعیم حق و عالم کرامت ذات مقدس است.

و می‌توان آن عالم را به فطرت حریت و نفوذ اراده، که در فطرت هر یک از سلسلهٔ بشر است، اثبات کرد. چون مواد این عالم و اوضاع این دنیا و مزاحمت آن و تنگی و ضیق آن تعصی دارد از حریت و نفوذ ارادهٔ بشر، پس باید عالمی در دار وجود باشد که اراده در آن نافذ باشد و مواد آن عصیان از نفوذ اراده نداشته باشد، و انسان در آن عالم فعال مایشاء و حاکم مایرید باشد؛ چنانچه فطرت مقتضی است.

پس، جناح عشق به راحت، و عشق به حریت، دو جناحی است که به حسب فطرة الله



غیر متبدله در انسان ودیعه گذاشته شده که با آنها انسان طیران کند به عالم ملکوت اعلی و قرب الهی.

و در این مقام مطالب دیگری است که با وضع این اوراق تناسب ندارد؛ و فطرت‌های دیگری است برای اثبات معارف حقه از قبیل اثبات نبوات و بعث رسل و انزال کتب. بلکه از هر یک از این فطرت‌ها که ذکر شد جمیع معارف ثابت گردد؛ ولی ما اکنون اکتفا کردیم به همین اندازه که بیش از این از مقصود خارج نشویم و شرح بی‌مناسبت با حدیث شریف نشود.

تا این‌جا معلوم شد که علم به مبدء و کمالات و وحدت آن و علم به یوم معاد و عالم آخرت از فطریات است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.



## حدیث دوازدهم

### [تفکر]

الحدیث الثانی عشر: بِسَنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ - رَضِوانَ اللهَ عَلَيْهِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَقُولُ: نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ؛ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ؛ وَاتَّقِ اللهَ رَبَّكَ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: بود امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرمود: "آگاه نما دل خود را به اندیشه نمودن؛ و دور کن از شب پهلوی خود را؛ و بپرهیز خداوند پروردگار خویش را".»

شرح: «کان يقول» مفادش غیر از «قال» یا «يقول» است؛ زیرا که از آن استفاده دوام و استمرار می شود. معلوم می شود حضرت این کلام را مکرر می فرمودند.

و «تنبيه» آگاهی دادن از غفلت و بیدار کردن از خواب است. و در این جا هر دو معنا مناسب است؛ زیرا که قلوب قبل از تفکر در غفلت مغمور و در خواب اندرند، و با آن از غفلت در آیند و از خواب انگيخته شوند. و خواب و بیداری و غفلت و هشیاری مُلک بدن و ملکوت نفس با هم مختلف اند؛ چه بسا چشم ظاهر بیدار و جنبه مُلک هوشیار است، و چشم باطن و بصیرت در خواب گران و جنبه ملکوت نفس در غفلت و بیهوشی است.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب التفکر»، حدیث ۱.



و «تفکر» اِعمال فکر است. و آن عبارت است از ترتیب امور معلومه برای به دست آوردن نتایج مجهوله<sup>(۱)</sup>. و آن اعم است از تفکری که از مقامات سالکین است؛ زیرا که آن را خواجه انصاری<sup>(۲)</sup> چنین تعریف فرموده: «اعْلَمْ أَنَّ التَّفَكُّرَ تَلَمُّسُ الْبَصِيرَةِ لَا سِتْدْرَاكِ الْبُغْيَةِ»<sup>(۳)</sup>. یعنی: «بدان که تفکر عبارت است از جستجو نمودن بصیرت قلب و چشم ملکوت مطلوب خود را برای ادراک آن». و معلوم است مطلوبات قلوب معارف است. و از این جهت در این حدیث شریف نیز مقصود از «تفکر»، معنی خاص راجع به قلوب و حیات آنهاست.

و «قلب» را اطلاقات بسیار و اصطلاحات بی شماری است. پیش اطباء و عامه مردم اطلاق شود بر پارچه گوشت صنوبری که با قبض و بسط آن خون در شریان ها جریان پیدا کند، و در آن تولید روح حیوانی، که بخار لطیفی است، گردد. و پیش حکما به بعضی مقامات نفس اطلاق شود. و اصحاب عرفان برای آن مقامات و مراتبی قائل اند که غور در بیان اصطلاحات آنها خارج از وظیفه است. و در قرآن کریم و احادیث شریفه، در مقامات مختلفه، به هر یک از معانی متداوله بین عامه و خاصه اطلاق شده است؛ چنانچه «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ»<sup>(۴)</sup> به معنای متعارف پیش اطباء، و «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»<sup>(۵)</sup> به معنی متداول در اُسنه حکما، و «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ»<sup>(۶)</sup> بر طبق اصطلاح عرفا جریان یافته. و در حدیث شریف به مناسبت «تفکر» مقصود معنی متداول پیش حکماست. و اما «قلب» به اصطلاح عرفا با

۱- ر.ک: الإشارات والتنبيهات، شرح محقق طوسی، ج ۱، ص ۱۰؛ شرح المنظومة، ج ۱، ص ۸۴.

۲- خواجه عبدالله بن محمد انصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱) از محدثین و عرفای بزرگ است که به شیخ ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و پس از وی جانشین او گردید. از آثار اوست: منازل السائرين، زاد العارفين، رساله دل و جان.

۳- منازل السائرين، ص ۴۱، «باب التفکر»؛ شرح منازل السائرين، کاشانی، ص ۶۰.

۴- «و آنها را از روز قیامت بیم ده زمانی که جان ها به گلو رسد». (غافر (۴۰): ۱۸)

۵- «دل هایی دارند که با آنها (چیزی) نمی فهمند». (الأعراف (۷): ۱۷۹)

۶- «در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد در حالی که حاضر باشد». (ق (۵۰):

«تفکر» مناسبتی ندارد، خصوصاً بعضی از مراتب آن؛ چنانچه اهل اصطلاح می‌دانند. قوله: «جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ». «جَافًا» به معنی بَعْدَ است. و جَافَاةٌ عَنْهُ، فَتَجَافَا جَنْبَهُ عَنِ الْفَرَّاشِ. أَيُّ نَبَا. چنانچه در صحاح است<sup>(۱)</sup>. و «مَجَافَاة» به شب نسبت دادن، مجاز در اسناد است؛ یا آن که شب را فراش قرار داده ادعائاً؛ یا آن که حقیقت در کلمه و اسناد است؛ و فرق در اراده جدی و استعمالی است؛ چنانچه در مطلق مجازات احتمال داده‌اند؛ و شیخ فقیه، اصولی ادیب متبحر، آقا شیخ محمدرضای اصفهانی، در جَلِيَّةِ الْحَال در اطراف آن بسط مقال داده است<sup>(۲)</sup>. و بالجمله، آن کنایه آورده شده از برخاستن از فراش خواب در شب برای عبادت. و پس از این، بیان تقوا و مراتب آن می‌شود ان شاء الله. و ما در ضمن فصولی چند بیان مناسبات حدیث شریف را می‌نماییم.

### فصل

### در بیان فضیلت تفکر است

بدان که از برای تفکر فضیلت بسیار است. و تفکر مفتاح ابواب معارف و کلید خزائن کمالات و علوم است، و مقدمه لازمه حتمیه سلوک انسانیت است. و در قرآن شریف و احادیث کریمه تعظیم بلیغ و تمجید کامل از آن گردیده، و از تارک آن تعییر و تکذیب شده.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»<sup>(۳)</sup>. و پس از این ذکری از این حدیث پیش می‌آید. و در حدیث دیگر یک ساعت تفکر را از عبادت یک شب بهتر دانسته<sup>(۴)</sup>.

۱ - الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۰۳، ماده جفا.

۲ - وقایة الأذهان، جلیة الحال (سمطا الأكل في مسألتي الوضع والاستعمال)، ص ۱۰۳.

۳ - پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او برترین پرستش است. (الکافی، ج ۲، ص ۵۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التفکر»، حدیث ۳)

۴ - عَنِ الْحَسَنِ الصَّبَّغِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَكَّرْتُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ رَسُولُ



و در حدیث نبوی - صلی الله علیه و آله - است که تفکر یک ساعت از عبادت یک سال بهتر است<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث دیگر است که تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت سال<sup>(۲)</sup>، و در حدیث دیگر هفتاد سال<sup>(۳)</sup>؛ و از بعضی علمای فقه و حدیث هزار سال هم حدیث شده. در هر صورت، از برای آن درجات و مراتبی است، و از برای هر مرتبه‌ای نتیجه یا نتایجی است که ما به ذکر بعضی از آن می‌پردازیم.

### [ تفکر در حق و برهان صدیقین ]

اول تفکر در حق و اسماء و صفات و کمالات اوست. و نتیجه آن علم به وجود حق و انواع تجلیات است و از آن، علم به اعیان و مظاهر رخ دهد. و این افضل مراتب فکر و اعلی مرتبه علوم و اتقن مراتب برهان است؛ زیرا که از نظر به ذات علت و تفکر در سبب مطلق علم به او و مسببات و معلولات پیدا شود. و این نقشه تجلیات قلوب صدیقین است، و از این جهت آن را «برهان صدیقین» گویند<sup>(۴)</sup>؛ زیرا که «صدیقین» از مشاهده ذات شهود اسماء و صفات کنند، و در آئینه اسماء اعیان و مظاهر را شهود نمایند. و این که این قسم برهان را «برهان صدیقین» گوئیم برای آن است که اگر صدیقی

→ الله ﷻ : تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ ؛ «حسن صیقل گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ساعتی

اندیشیدن از یک شب عبادت بهتر است؟» فرمودند: «آری، و پیغمبر ﷺ فرمود: یک ساعت فکر کردن

از یک شب عبادت بهتر است». (المحاسن، ص ۲۶، حدیث ۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۵، حدیث ۱۶؛

ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۵۴، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التفکر»، حدیث ۲)

۱- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ». (إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۶۱۵؛ معراج السعادة،

ص ۶۴۸)

۲- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً». (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ بحار الأنوار،

ج ۶۶، ص ۲۹۳)

۳- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً». (أوصاف الأشراف، ص ۴۷، «باب التفکر»؛

مفاتیح الغیب، صدر المتألهین، ص ۳۰۲؛ شرح المنظومة، ج ۵، ص ۳۶۷)

۴- الإشارات والتنبیها، ص ۲۷۶، نمط ۴، تنبیه ۲۹؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۳-۱۴.

بخواهد مشاهدات خود را به صورت برهان در آورد و آنچه ذوقاً و شهوداً یافته به قالب الفاظ بریزد، این چنین شود؛ نه آن که هر کس بدین برهان علم به ذات و تجلیات آن پیدا کرد، از صدیقین است؛ یا آن که معارف صدیقین از سنخ براهین است، منتها براهین مخصوصی. هیئات که علوم آنها از جنس تفکر باشد، یا مشاهدات آنها را با برهان و مقدمات آن مشابهنه. تا قلب در حجاب برهان است و قدم او قدم تفکر است، به اول مرتبه صدیقین نرسیده. و چون از حجاب غلیظ علم و برهان رست، با تفکر سر و کاری ندارد و بی واسطه برهان، بلکه بی واسطه موجودی، در آخر کار و منت‌های سلوک، به مشاهده جمال جمیل مطلق نائل گردد و به لذت دائم سرمد برسد، و از عالم و هر چه در اوست وارهد و در تحت قباب کبریایی به فنای کلی باقی ماند، و از او اسم و رسمی باقی نماند و مجهول مطلق گردد؛ مگر آن که عنایت حق شامل حال او گردد و او را ارجاع به مملکت خود و ممالک وجود به مقدار سعه وجود عین ثابت او نماید؛ و در این رجوع کشف سبحات جمال و جلال برای او گردد، و در آیینۀ ذات اسماء و صفات را مشاهده نماید، و از آن به شهود عین ثابت خود و هر چه در ظل حمایت اوست نائل شود، و کیفیت سلوک مظاهر و رجوع به ظاهر بر قلب او کشف شود؛ پس، به خلعت نبوت مفتخر گردد. و اختلاف مقامات انبیا و رسل در این مقام ظاهر شود؛ و مقدار سعه و ضیق دایرة رسالت و مبعوث‌منه و مبعوث‌الیه در این مقام برای آنها منکشف گردد، و بسط مقال در این مقام مناسبتی با وضع این اوراق ندارد. پس، از آن، بلکه از برهان صدیقین نیز، صرف نظر نمودیم؛ زیرا که آن را مقدماتی است که شرح آنها موجب تطویل شود.

### تتمیم

#### در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق

بباید دانست که این که ما گفتیم: تفکر در ذات و اسماء و صفات، ممکن است جاهل گمان کند که تفکر در ذات ممنوع است به حسب روایات، و نداند که آن تفکر که ممنوع



است تفکر در اکتناه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه از روایات شریفه استفاده می‌شود. و گاهی نیز غیر اهل را منع کردند از نظر به بعضی معارف که مقدمات دقیقه داشته، چنانچه حکما نیز در هر دو مقام موافق‌اند. اما استحالة اکتناه ذات در کتب آنها مبرهن است<sup>(۱)</sup>، و منع از تفکر آن نزد جمیع مسلم. و اما شرایط دخول در این علوم و منع تعلیم غیر اهل، در کتب آنها مذکور و وصیت آنها در اوایل کتب یا اواخر آن مسطور است، چنانچه دو امام فن و فیلسوف بزرگ اسلام، شیخ ابوعلی سینا، و صدر المتألهین<sup>(۲)</sup>، در آخر اشارات<sup>(۳)</sup>، و اوّل اسفار<sup>(۴)</sup>، وصیت بلیغ در این باب فرمودند. فراجع.

و اما نظر در ذات برای اثبات وجود و توحید و تنزیه و تقدیس آن، غایت ارسال انبیا و آمال عرفا بوده؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه مشحون از علم به ذات و کمالات و اسماء و صفات ذات مقدس است، و ملحدین اسماء را حق تعالی تعبیر فرموده<sup>(۵)</sup>. و هیچ کتابی از کتب حکما و متکلمین بیشتر از کتاب کریم الهی و کتب معتبره اخبار، مثل اصول کافی و توحید شیخ صدوق، غور در اثبات ذات و اسماء و صفات ننمودند. و فرق بین مآثورات از انبیا و کتب حکما فقط در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است؛ چنانچه

۱- ر.ک: التحصیل، ص ۵۸۰؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۷؛ المبدأ والمعاد، ص ۲۳.

۲- محمد بن ابراهیم شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰) ملقب به «صدر الدین» و «صدر المتألهین» معروف به صدرا و ملاً صدرا از بزرگان حکمای اسلامی است. وی بنیانگزار «حکمت متعالیه» است و صاحب آراء بدیعی در فلسفه می‌باشد. مکتب فلسفی صدر المتألهین پس از او بر دیگر مکاتب فلسفی برتری یافت. و بیشتر حکمای اسلامی پس از او از پیروان مکتب او به شمار می‌روند. مهمترین اثر وی اسفار اربعه است که در بردارنده آراء و نظریات فلسفی او بنحو گسترده می‌باشد. از آثار دیگر اوست: تفسیر القرآن الکریم، شرح اصول کافی، مبدأ و معاد، مفاتیح الغیب، شواهد الربوبیه، اسرار الآیات، حاشیه بر شفا. وی از شاگردان محقق داماد، میرفندرسکی و شیخ بهایی است. ملا محسن فیض عبدالرزاق لاهیجی (فیاض) از شاگردان معروف او هستند.

۳- الإشارات والتنبيهات، ص ۳۹۵، «خاتمة ووصیة».

۴- الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۰، «مقدمة المؤلف».

۵- ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾؛ «همه اسم‌های نیکو از آن خداست، پس خدا را به آن اسماء بخوانید و رها کنید آنان را که درباره اسماء خدا الحاد می‌ورزند».

(الأعراف (۷): ۱۸۰)

فرق بین فقه و اخبار راجعه به فقه در اصطلاحات و اجمال و تفصیل است، نه در معنا. لیکن مصیبت در آن است که در لباس اهل علم بعضی از جاهلان پیدا شده در قرون اخیر که ندیده و نسنجیده و از کتاب و سنت عاری و بری بوده، مجرد جهل خود را دلیل بطلان علم به مبدأ و معاد دانسته، برای رواج بازار خود نظر در معارف را، که غایت مقصد انبیا و اولیا - سلام الله علیهم - است و سر تا پای کتاب خدا و اخبار اهل بیت - سلام الله علیهم - مشحون از آن است، حرام شمرده و هر ناسزایی و تهمتی را از اهل آن دریغ ندانسته و قلوب بندگان خدا را از علم به مبدأ و معاد منصرف کرده و اسباب تفرقه کلمه و شتات جمعیت مسلمین گردیده؛ و از او اگر سؤال شود که این همه تکفیر و تفسیق برای چیست، متشبث شود به حدیث «لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. این بیچاره جاهل از دو جهت در اشتباه و جهالت است: یکی آن که گمان کرده حکماء تفکر در ذات می کنند، با آن که آنها تفکر در ذات را و اکتناه آن را ممتنع می دانند؛ و این خود یکی از مسائل مبرهنه آن علم است. و دیگر آن که معنی حدیث را ندانسته، گمان کرده مطلقاً راجع به ذات مقدس نباید اسمی برده شود.

ما اکنون بعضی از روایات را می نگاریم، و جمع بین آنها - آنچه به نظر قاصر خویش رسد - می کنیم و حکم را انصاف قرار می دهیم. گرچه این از شرح حدیث و قرارداد ما قدری خارج است، ولی برای رفع شبهه و ابطال باطل شاید ضرور باشد.

کافی باسناده عن أبي بصير، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا»<sup>(۲)</sup>. و این حدیث شریف خود دلالت دارد بر آن که مقصود از تکلم [تکلم] در اکتناه ذات و کیفیت آن است به مناسبت تعلیل آن؛ و الا تکلم در اثبات ذات و سایر کمالات و توحید و تنزیه آن موجب تحیر نگردد. و می شود که نهی باشد از کسانی که تکلم در این مقامات هم برای آنها اسباب

۱ - الفتحاح المکبة، ج ۲، ص ۱۶۱۹ / احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۶۳۱: المحجة البيضاء، ج ۸، ص ۲۱۲.

۲ - کافی با سند خود از ابوبصیر روایت می کند که گفت: امام باقر علیهما السلام فرمود: «از آفریده های خداوند سخن بگویند و از ذات خدا سخن مگویند، زیرا سخن از ذات خدا مایه سرگردانی بیشتر گوینده است».

(الکافی، ج ۱، ص ۹۲، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، حدیث ۱)



تخیر شود. و مرحوم محدث مجلسی - رحمه الله - این دو احتمال را بدون بیانی که ما تقریب کردیم احتمال داده‌اند و اولی را تقویت فرموده<sup>(۱)</sup>.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَنْ حَرِيزٍ: «تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>. و به این مضمون و قریب به آن بعض روایات دیگر وارد است که ذکر همه ضرور نیست<sup>(۳)</sup>.  
وَفِي الْكَافِي عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ؛ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ، فَانْظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ»<sup>(۴)</sup>. و این روایت نیز ظاهر در این است که مراد از تفکر تفکر در کنه ذات است، زیرا که در ذیل حدیث فرماید: «اگر خواستید عظمت حق تعالی را نظر کنید، استدلال کنید از عظمت خلق بر عظمت حق تعالی». و این بر سبیل مثال است و برای نوع مردم است که طریق معرفت آنها تفکر در خلق است.

اینها، و بعض احادیث دیگر که قریب به اینهاست، احادیث وارده در نهی از تکلم و تفکر است که معلوم شد خود آنها بنفس‌ها دلالت بر مطلوب ما می‌نماید.

و چیزی که واضح می‌نماید مقصد را، حدیث شریف کافی است در باب تفکر: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ»<sup>(۵)</sup>. پس تفکر در حق و اثبات ذات، و تفکر در قدرت و سایر اسماء و صفات، علاوه بر آن که منهی نیست، افضل عبادات است.

و در حدیث شریف کافی وارد است که سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - عَنْ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ

۱- مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲- «در باب هر چیز سخن بگویند ولی در ذات خدا گفتگو نکنید». (الکافی، ج ۱، ص ۹۲، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، دنبالة حدیث ۱)

۳- ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۹۲، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»: التوحید، صدوق، ص ۴۵۴، باب ۶۷: بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۵۷، باب ۹.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الکلام فی کیفیة»، حدیث ۷.

۵- «پیوسته اندیشیدن درباره خداوند و توانایی او برترین پرستش است». (الکافی، ج ۲، ص ۵۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التفکر»، حدیث ۳)

تَعَالَى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ «الْحَدِيدِ» إِلَى قَوْلِهِ: «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ<sup>(۱)</sup>. پس، معلوم می‌شود این آیات شریفه، که توحید و تنزیه حق و بعث و رجوع موجودات در آن وارد است، برای متعمقین و ارباب فکرهای دقیق نازل شده. باز هم باید گفت: فکر در حق تعالی حرام است؟ آیا کدام عارف و حکیم بیشتر از معارف وارده در اوّل سورة «حدید» آورده؟ غایت معرفت آنها رسیدن به این است که «سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۲)</sup>. آیا از آیه شریفه «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>(۳)</sup> کی برای توصیف حق تعالی و جلوات ذات مقدسش بهتر بیانی دارد؟ به جان دوست قسم که اگر برای حقیقت کتاب کریم الهی جز این آیه شریفه نبود، برای اهل دل کفایت می‌کرد. قدری مراجعه نمایید به کتاب خدا و خطب و آثار و اخبار رسول اکرم و خلفای معصومین او - سلام الله علیهم - ببینید در هر مقصد از مقاصد معارف که تصور می‌شود کدام حکیم و عارف بیشتر از آنها بیانی نموده. تمام کلماتشان مشحون از توصیف حق و استدلال بر ذات و صفات ذات مقدس است، به طوری که هر طایفه‌ای به قدر فهم خود از آن برخوردار می‌شود.

پس، از مجموع این اخبار معلوم می‌شود که تفکر در ذات به یک مرتبه ممنوع است که آن تفکر کنه ذات و کیفیت آن است؛ چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ»<sup>(۴)</sup> یا آن که جمع بین اخبار ناهیه و آمره شود به این که یک دسته از مردم که قلوبشان طاقت استماع برهان ندارد و استعداد ورود در این گونه مباحث

۱- «از علی بن الحسین علیه السلام درباره توحید پرسیدند فرمودند: «همانا خداوند عزّ و جَلّ می‌دانست که در آخر زمان پاره‌ای از مردم ژرف‌اندیش خواهند آمد، پس خداوند تعالی: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سورة «حدید» تا آیه «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» را فرو فرستاد؛ پس هر کس فزون از آن را اراده کند هلاک شده است». (الکافی، ج ۱، ص ۹۱، «کتاب التوحید»، «باب النسبة»، حدیث ۳)

۲- «آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تنزیه می‌کنند». (الحدید (۵۷): ۱)

۳- «او آغاز و پایان و آشکار و نهان است و او به همه چیز داناست». (الحدید (۵۷): ۳)

۴- «هر که درباره چگونگی خدا بیندیشد هلاک شود». (الکافی، ج ۱، ص ۹۳، «کتاب التوحید»، «باب النهی

عن الکلام فی کیفیة»، حدیث ۵)



ندارند، وارد نشوند؛ چنانچه شاهد بر این جمع در خود روایات است. و اما کسانی که اهل آن هستند، برای آنها راجح، بلکه افضل از جمیع عبادات، است. در هر صورت، ما از مقصد و قرارداد خود به کلی خارج شدیم، ولی چاره‌ای نبود جز تعرض به این مطلب فاسد و تهمت غیر مرضی حق، که در این عصرهای اخیر متداول شده در السنه، شاید تأثیری در بعض قلوب کند. و اگر یک نفر قبول این قول کند، برای من کفایت کند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَإِلَيْهِ الْمُسْتَكِي<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در تفکر در مصنوع است

یکی دیگر از درجات تفکر، فکر در لطایف صنعت و اتقان آن و دقایق خلقت است، به قدری که در طاقت بشر است. و نتیجه آن علم به مبدأ کامل و صانع حکیم است. و این عکس برهان صدیقین است؛ زیرا که مبدأ برهان در آن مقام حق تعالی عزّ اسمه است، و از آن علم به تجلیات و مظاهر و آیات حاصل شود؛ و در این مقام مبدأ برهان مخلوقات است، و از آنها علم به مبدأ و صانع حاصل شود. و این برهان برای عامه است و آنها را حظی از برهان صدیقین نیست؛ و لهذا شاید بسیاری انکار نمایند که نظر در حق مبدأ علم به خود او شود، و علم به مبدأ موجب شود علم به مخلوق را.

بالجمله، تفکر در لطایف و دقایق صنعت و اتقان نظام خلقت از علوم نافع و از فضائل اعمال قلبیه و افضل از جمیع عبادات است؛ زیرا که نتیجه آن اشرف نتایج است. گرچه جمیع عبادات نتیجه اصلی و سرّ واقعی آنها حصول معارف است، ولی کشف این سرّ و حصول این نتیجه برای ماها نشود؛ و از برای آن اهلی است که هر عبادتی برای آنها بذر مشاهده یا مشاهداتی است. در هر صورت، اطلاع بر لطایف صنعت و اسرار خلقت به حقیقت تاکنون برای بشر [میسر] نگردیده. و به طوری پایه آن دقیق و محکم است و نظام آن جمیل و از روی اسلوب کمال است که در هر موجودی، اگر چه

۱- «ستایش مخصوص خداست و شکایت نزد اوست».

حقیر به نظر آید، اگر بشر با کمال علمی که در قرن‌ها حاصل کردند دقیق شوند، به هزار یک از آن اطلاع پیدا نکنند، تا چه رسد به آن که نظام کلی جُمْلی را در تحت نظر درآورند و بخواهند با افکار جزئیة ناقصه خود پی به لطایف و دقایق آن برند.

ما اکنون نظر شما را جلب می‌کنیم به یکی از دقایق خلقت که نسبتاً نزدیک به افهام و از محسوسات به شمار آید، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

ای عزیز، نظر کن و تفکر نما در این نسبتی که در بین شمس و زمین است به مسافت معین و حرکت خاص که زمین دارد به دور خود و شمس، که با مدار معینی حرکت می‌کند که شب و روز و فصول از آن حاصل می‌شود؛ چه اتقان صنع و حکمت کاملی است که اگر با این ترتیب نبود، یعنی شمس نزدیک بود یا دور بود، در صورت اول از حرارت و در صورت دوم از سرما و برودت، در زمین تکوین معدن و نبات و حیوان نمی‌شد. و اگر چنانچه با همین نسبت ساکن بود زمین، تولید روز و شب و فصول نمی‌شد، و بیشتر زمین یا تمام آن قابل تکوین نمی‌شد. اکتفا به این نیز نشده، اوج، یعنی غایت دوری زمین از شمس، در جانب شمال واقع شده که حرارت زیاد نشود و صدمه به مکونات وارد نیاید؛ و حضیض، یعنی غایت نزدیکی شمس به زمین، در جانب جنوب واقع شده که از سرما ضرر به ساکنین زمین وارد نشود. به این نیز اکتفا نشده، ماه را، که تأثیر در تربیت موجودات زمین دارد، در سیر با زمین مختلف قرار داده، به طوری که شمس وقتی در شمال زمین است، قمر در منطقه جنوبی؛ و به عکس، وقتی آن یک در منطقه جنوبی است، این یک در منطقه شمالی است، برای انتفاع سگان ارض از آنها. اینها یکی از امور محسوسه ضروریه است؛ لیکن احاطه به دقایق و لطایف آن جز خالق آن، که علمش محیط است، احدی پیدا نکند.

چرا این قدر دور رفتیم، اگر کسی در خلقت خود، به قدر سعه علم و طاقت خود، تفکر نماید؛ اولاً: در مدارک ظاهره خود که آنها بر طبق مدرکات و محسوسات ساخته شده؛ از برای هر دسته از مدرکاتی که در این عالم یافت می‌شود قوه ادراکی قرار داده شده، با چه وضعیتی و ترتیب محیر العقولی؛ و امور معنویه را، که با حواس ظاهره ادراک نتوان کرد، حواس باطنه قرار داده شده که آنها را ادراک نماید.



از علم الروح و قوای روحانیة نفس، که دست بشر از اطلاع بر آن کوتاه است، صرف نظر نما؛ علم بدن و تشریح و ساختمان طبیعی و خواص هر یک از اعضای ظاهره و باطنه را در تحت نظر و فکر بیاور؛ ببین چه نظام غریبی و ترتیب عجیبی است، با آن که علم بشر با صدها قرن سال به هزار یک آن نرسیده و تمام علما اظهار عجز خود را با زبان فصیح می نمایند؛ با این که بدن این انسان در مقابل دیگر موجودات زمین یک ذره ناقابل است، و زمین و همه موجودات آن در مقابل نظام شمسی قدر قابل ندارد، و تمام منظومه شمسی ما در مقابل منظومات شمسیه دیگر قدر محسوسی ندارد؛ و تمام این نظامات کلیه و جزئی با یک ترتیب منظم و نظام مرتبی بنا شده است که به ذره‌ای از آن کسی ایراد نتواند کرد، و عقول تمام بشر از فهم دقیقه‌ای از دقایق آن عاجز است. آیا پس از این تفکر، عقل شما محتاج به مطلب دیگری است برای آن که اذعان کند به آن که یک موجود عالم قادر حکیمی که هیچ چیزش شبیه موجودات دیگر نیست این موجودات را با این همه حکمت و نظام و ترتیب متقن ایجاد فرموده؟ ﴿أَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup>.

این همه صنعت منظم، که عقول بشر از فهم کلیات آن عاجز است، بی ربط و خود به خود پیدا نشده. کور باد چشم دلی که حق را نبیند و جمال جمیل او را در این موجودات مشاهده نکند. نابود باد کسی که با این همه آیات و آثار باز در شک و تردید باشد. ولی چه کند انسان بیچاره که گرفتار او هام است؟ اگر شما تسبیح خود را ارائه دهید و دعوی کنید که این تسبیح خود به خود بدون آن که کسی او را تنظیم کرده باشد منظم شده، همه بشر به عقل شما می خندند. مصیبت آن جاست که اگر ساعت بغلی را درآورده همین دعوی را درباره آن نیز نمایید، آیا شما را از زمره عقلا خارج می کنند و تمام عقلای عالم شما را رمی به جنون می کنند یا نه؟ آیا کسی که این نظام ساده جزئی را از رشته علل و اسباب خارج دانست، باید گفت مجنون است و از حقوق عقلا باید او را محروم دانست، پس چه باید کرد با کسی که این نظام عالم، نه بلکه این انسان و نظام

روح و بدن او، را مدعی است خود به خود پیدا شده؟ او را باز باید در زمره عقلا حساب کرد؟ آیا کدام بی‌خرد از این بی‌خردتر است. «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»<sup>(۱)</sup> مرده باد انسان که باز زنده به علم نیست و در بحر ضلالت خود غوطه‌ور است.

## فصل

### در تفکر در احوال نفس است

یکی از درجات تفکر، فکر در احوال نفس است که از آن نتایج بسیار و معارف بی‌شمار حاصل شود. و ما اکنون نظر به دو نتیجه داریم: یکی علم به یوم معاد؛ و دیگر علم به بعث رسل و انزال کتب، یعنی، نبوت عامه و شرایع حقه.

یکی از حالات نفس، حال تجرد آن است که حکماء شامخین کمتر مسأله‌ای از مسائل حکمیه را به مثابه آن اهمیت داده و مبرهن و واضح نموده‌اند<sup>(۲)</sup>. و ما اکنون در صدد اثبات تجرد آن به وجه تفصیلی نیستیم؛ از این جهت به بعضی ادله، که مبادی آن کم مؤونه است، اکتفا می‌نماییم و به ذکر مقصد می‌پردازیم.

### [برهان اول بر تجرد نفس]

پس گوییم که به اتفاق اطبا و علما معرفة الاعضاء و حکم تجربه، تمام اجزاء بدن انسان، از اَمِّ الدِّمَاغ، که مرکز ادراکات و محل ظهور قوای نفس است، تا آخرین اجزاء کثیفه صلبه بدن، از سن سی و پنج سالگی یا سی سالگی به بعد رو به انحطاط و نقصان گذارد و به افق ضعف و سستی نزدیک شود. و ما خود نیز تجربه کردیم که ضعف و سستی در تمام قوا نمایان شود. ولی در همین موقع، یعنی از سن سی و چهل به بعد، قوای روحانیه و ادراکات عقلیه کامل‌تر است و رو به ترقی و اشتداد است. از این، نتیجه حاصل آید که قوای ادراکیه عقلیه جسمانی نیست؛ چه اگر جسمانی بودی، چون سایر

۱- «گشته باد انسان! چقدر ناسپاس است او». (عیس (۸۰): ۱۷)

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۱۲۹۰ شرح المنظومة، ج ۵، ص ۱۲۵.



قوای جسمانی رو به ضعف گذاشتی. و نتوان توهم کرد که از کثرت اعمال قوای فکریه و حصول تجربه قوای عقلیه قوی گردیده، زیرا که تمام قوای جسمانی به کثرت اعمال آن و به کار انداختن آن رو به انحلال و زوال رود نه رو به قوت و کمال؛ و این خود دلیل بر این است که قوای عقلیه جسم و جسمانی نیست.

و نقض به حال کهولت که قوای فکریه هم ناقص می شود بی محل است، زیرا که اولاً؛ هیچ یک از قوای جسمانی تا سن کهولت رو به اشتداد نیست تا آن که گفته شود که فلان محل از جسم مورد ادراکات عقلیه است و تا سن کهولت رو به اشتداد و قوت بوده، و اکنون که ضعیف شده قوه فکر هم ضعیف شده. و ثانیاً؛ آن ضعیف در حال کهولت نیز راجع به فکر است که از قوای حاله در جسم است، یا آن که احتیاج به قوای جسمانی دارد؛ و اما ادراکات محضه و ملکات خبیثه یا فاضله در آن وقت نیز قوی تر از سابق است، گرچه اظهار یا ظهورش کمتر باشد. بالجمله، برای اثبات مدعای ما همان قوت ادراک در سن چهل پنجاه سالگی کفایت کند.

و حل نقض آن است که چون نفس بساط خود را از ملک بدن جمع می کند و قوای او رجوع به باطن ذاتش می نماید، هر یک از قوا که به عالم جسم و جسمانی نزدیکتر است زودتر رو به سستی و کلال گذارد، و هر یک بعیدتر است دیرتر ضعیف شود. و اما قوایی که از عالم مجرد و ملکوت است قویتر گردد و اشتدادش بیشتر شود؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم و جسمانی نیست.

### [برهان دوم بر تجرد نفس]

و نیز خواص و آثار و افعال نفس مضاد است با خواص و آثار و افعال مطلق اجسام؛ و این دلیل بر آن است که نفس جسم نیست. مثلاً ما بالضروره می دانیم که یک جسم بیش از یک صورت قبول نمی کند، و اگر بخواهد صورت دیگری بر او وارد شود باید صورت اول از او مفارقت کند تا صورت دوم را قبول نماید. مثلاً اگر روی صفحه کاغذی یک صورت نقش کنی، در محلی که نقش است صورت دیگر منتقش نشود، مگر این که صورت اولی به کلی زائل شود. و این حکم در تمام اجسام جاری است به

ضرورت عقل. اما نفس در عین حال که صورتی در او منتقش است صورت‌های مضاده با او نیز در او منتقش می‌شود بدون این که صورت اول زائل گردد.

و نیز در هر جسمی صورت متناهی نقش بندد، ولی در نفس صورت غیر متناهی منتقش شود؛ و از این جهت حکم کند بر امور غیر متناهی.

و نیز هر جسمی که صورتی از او زائل گردید، آن صورت در آن بدون سبب مستأنف پیدا نشود، ولی نفس صورت‌هایی [را] که از او غیبت می‌کند بی سبب خارج عود می‌دهد.

### [اثبات معاد از طریق تجرد و جاودانگی نفس]

پس، معلوم شد که نفس با همه اجسام در خواص و آثار و افعال مضاد است؛ پس، آن مجرد است و از سنخ اجسام و جسمانیات نیست، و مجردات تفاسد پیدا نمی‌کنند. - چنانچه در محل خود مبرهن است<sup>(۱)</sup> - زیرا که فساد بی ماده قابل نشود، و مجرد ماده قابل ندارد، زیرا که آن از لوازم اجسام است، پس تفاسد بر او جایز نیست.

پس، از اینها نتیجه حاصل شد که نفس به خراب بدن و مفارقت از آن فاسد و خراب نشود؛ بلکه باقی در عالم دیگری است و فنا برای آن نیست. و این معاد روحانی است از برای نفوس و ارواح که قبل از قیامت برای آنها حاصل است، تا آن که اراده حق تعلق گیرد به عود آنها به ابدان. و ما اکنون در مقام اثبات مطلق معاد هستیم در مقابل منکر مطلق؛ و از این مقدمات به وضوح پیوست.

### [اثبات نبوت عامه از طریق نظام احسن اتم]

و ببايد دانست که از برای نفوس صحت و مرض و صلاح و فساد و سعادت و شقاوتی است که پی بردن به طرق آن و دقایق مصالح و مفاسد آن برای احدی جز ذات مقدس حق ممکن نیست؛ ناچار در نظام اتم، که احسن نظام است و قبل از این معلوم شد که منظم آن حکیم علی الاطلاق است و واقف بر همه امور است، تعلیم طرق سعادت و

۱- ر.ک: المباحث المشرقية، ج ۲، ص ۴۰۰؛ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۸۵.



شقاوت و هدایت راه صلاح و فساد و اعلام طرق علاج نفوس ممتنع است اهمال شود؛ زیرا که در اهمال آن یا نقص در علم لازم آید یا نقص در قدرت یا بخل و ظلم بی‌جهت، معلوم شد که ذات مقدس مبدأ از تمام اینها بری است، او کامل علی‌الاطلاق و مفیض علی‌الاطلاق است. و در اهمال هدایت طرق سعادت و شقاوت خللی عظیم در حکمت وارد آید و فساد و اختلال بزرگ بر نظام و مملکت آشکار شود. پس، در نظام اتم لازم شد که طریق سعادت و شقاوت و طرق هدایت را اعلام فرماید. و از این بیان دو نتیجه واضح حاصل شد: یکی آن‌که شریعت، که عبارت از نسخه اصلاح امراض نفسانیه است، جز پیش ذات مقدس حق نیست. و دیگر آن‌که حق تعالی اعلام آن را ناچار می‌فرماید. و معلوم است یک چنین مقصد بزرگ و علم کامل دقیقی که عقل عقلا از ادراک آن عاجز است و ربط ملک و ملکوت و تأثیر صور ملکیه در باطن نفس را احدی نداند، لابد باید به طریق وحی و الهام واقع شود؛ یعنی باید به تعلیم حق باشد. و واضح است که تمام افراد بشر قابل این خلعت نیستند و استعداد این مقام و انجام این وظیفه را ندارند، و در هر چند قرن یکی پیدا شود که لایق یک همچو وظیفه باشد و بتواند یک همچو مقصد بزرگی را انجام دهد. حق تعالی او را مبعوث فرماید که طرق سعادت و شقاوت را به بشر بفهماند و مردم را به صلاح خود آگاه نماید. و این عبارت از «نبوت عامه» است.

### [کامل بودن شریعت اسلام]

و چون کلام منتهی شد بدین جا، به طریق استطراد یک مطلبی را بیان می‌کنیم، که آن را هم به نظر نویسنده از بدیهیات باید محسوب داشت. و آن این است که پس از آن‌که می‌دانیم با علم ضروری که شریعتی از جانب حق تعالی در بین بشر باید باشد، و رجوع نماییم به شرایع معموله در بین بشر - که عمده آنها سه شریعت است: یکی شریعت یهود، و دیگر شریعت نصاری، و دیگر شریعت اسلام - می‌بینیم بالضرورة که شریعت اسلام در سه مقام، که اساس شرایع و مدار تشریع بر آن است - که یکی راجع به عقاید حقه و معارف الهیه و توصیف و تنزیه حق و معاد و کیفیت آن و علم به ملائکه و توصیف و تنزیه انبیا - علیهم السلام - که عمده و اصل شرایع است؛ و دیگر راجع به

خصال حمیده و اصلاح نفس و اخلاق فاضله؛ و سوم راجع به اعمال قالبیه فردیه و اجتماعیه، سیاسیه و مدنی و غیر آن - کاملتر از دیگران است. بلکه هر منصف بی غرض نظر کند، می یابد که طرف نسبت با آنها نیست. و در تمام دوره زندگانی بشر، قانون و شریعتی که به این اتقان باشد و در تمام مراحل دنیایی و آخرتی کامل و تام باشد وجود نداشته؛ و این خود بزرگتر دلیل بر حقانیت آن است.

بالجمله، بعد از اثبات نبوت عامه و این که شریعتی از برای بشر خدای تعالی تشریع فرموده و طرق هدایت را به آنها فهمانده و آنها را در تحت نظم و نظام درآورده، اثبات حقیت دین اسلام احتیاج به هیچ مقدمه ندارد جز نظر کردن به خود آن و مقایسه بین آن و سایر ادیان و شرایع در جمیع مراحل که تصور می شود احتیاج بنی الانسان، از معارف حقه و ملکات نفسانیه، تا وظایف نوعیه و شخصیه و تکالیف فردیه و اجتماعیه. و این یکی از معانی حدیث شریف است که می فرماید: «الإسلامُ یَغْلُو وَلَا یُعْلَى عَلَیْهِ»<sup>(۱)</sup>. زیرا که هر چه عقول بشر ترقی کند و ادراکات آنها زیاد گردد، وقتی به حُجج و براهین اسلام نظر کنند، پیش نور هدایت آن خاضعتر شوند و حجتی در عالم غلبه بر آن نکند.

### [اثبات نبوت خاصه]

محصل برهان ما بر اثبات نبوت خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - این شد که همین طور که اتقان خلقت کائنات و حسن ترتیب و نظم آن ما را هدایت می کند که یک موجودی منظم اوست که علمش محیط به دقایق و لطایف و جلال است، اتقان احکام یک شریعت و حسن نظام و ترتیب کامل آن که متکفل تمام احتیاجات مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، اجتماعی و فردی است، ما را هدایت می کند به آن که مشرّع و منظم آن یک علم محیط مطلع بر تمام احتیاجات عایله بشر است؛ و چون به بداهت عقل می دانیم که از عقل یک نفر بشر، که تاریخ حیات او را همه مورخین ملل نوشته اند و شخصی بوده که تحصیل نکرده و در محیط عاری از کمالات و معارف تربیت شده، این ترتیب

۱ - «اسلام برتر است و چیزی بر آن برتری نیابد». (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳، حدیث ۷۷۸؛

وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴، «کتاب الفرائض والموازیث»، «أبواب موانع الإرث»، باب ۱، حدیث (۱۱)



کامل و نظام تام و تمام صادر نتواند شد، بالضروره می فهمیم که از طریق غیب و ماوراءالطبیعه این شریعت تشریع شده و به طریق وحی و الهام به آن بزرگوار رسیده. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ وُضُوحِ الْحُجَّةِ.

در نظر داشتیم که مقام دیگری از تفکر را، که آن فکرت در عالم ملک است و نتیجه آن زهد است، بیان نمایم ولی چون در مقامات سابقه عنان قلم گسیخته شد و مطلب طولانی، بلکه خارج از موضوع شد، لهذا از آن صرف نظر نمودم.

## فصل

### در فضیلت بیداری شب است

باقی ماند بر ذمه ما بیان دو فقره دیگر از حدیث شریف که می فرماید: «جَافٍ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ». جناب مولی امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - در این کلام مبارک قرین اعمال قلبیه و تفکرات منبّه و تقوای پروردگار، بیداری شب و تجافی از فراش را برای عبادت قرار داده است؛ و این دلیل بر کمال فضیلت و اهمیت آن است. چنانچه در احادیث شریفه از این عمل شریف خیلی تمجید شده، و سیره ائمه هدی و مشایخ عظام و علماء اعلام بر مواظبت بر آن بوده بلکه بیداری در آخر شب را با قطع نظر از عبادت اهمیت می دادند.

در کتاب وسائل الشیعه، که اعظم کتب امامیه و مدار مذهب و مرجع علما و فقها است، ۴۱ حدیث در فضل آن، و چندین حدیث بر کراهت ترک آن ذکر فرموده، و باز حواله به سابق و لاحق می فرماید<sup>(۱)</sup>.

و البته احادیث در کتب ادعیه و غیره بیش از حد احصاست؛ ولی ما برای تیمن و تبرک به ذکر چند حدیث می پردازیم:

عَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِعَلِيِّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالٍ

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۴۵ - ۱۶۴، «کتاب الصلاة»، «ابواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹ - ۴۰.

فَاحْفَظْهَا. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعْنَهُ... إِلَى أَنْ قَالَ: وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ»<sup>(۱)</sup>.

«معاویه بن عمار گوید شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: بود در جمله وصیت های پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که به علی - علیه السلام - گفت: "یا علی وصیت می کنم تو را در خودت به خصلت هایی؛ پس حفظ کن آنها را." پس از آن گفت: "بار خدایا اعانت فرما او را." تا آن که فرمود: "و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب، و بر تو باد به نماز شب". از صدر و ذیل حدیث کمال اهمیت فهمیده می شود.

وَعَنِ الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِجِبْرِيلَ: عِظْنِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ؛ وَأَخِيبْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقُهُ؛ وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ؛ وَاعْلَمْ، أَنَّ شَرَفَ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ، وَعِزُّهُ كَفُّهُ عَنْ أَغْرَاضِ النَّاسِ»<sup>(۲)</sup>. اختصاص دادن به ذکر، و موعظه نمودن رسول الله - صلی الله علیه و آله - را به این امر، از کمال اهمیت آن کشف می کند. و اگر جبرئیل امین چیزی مهمتر از آن را می دانست در مقام موعظه آن را عرض می کرد.

وَفِي الْمَجَالِسِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ: «فَمَنْ رُزِقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ، أَوْ أَمَةٍ، قَامَ لِلَّهِ مُخْلِصًا، فَتَوْضًا وَضُوءًا سَابِغًا، وَصَلَّى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِنَيْتٍ صَادِقَةٍ وَقَلْبٍ سَلِيمٍ وَعَيْنٍ دَامِعَةٍ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى خَلْفَهُ

۱ - الکافی، ج ۸، ص ۷۹، «وصیة النبي ﷺ لأُمير المؤمنين عليه السلام»، حدیث ۳۳ (با کمی تفاوت)؛ وسائل

الشیعة، ج ۸، ص ۱۴۵، «کتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۱.

۲ - پیامبر اکرم ﷺ به جبرئیل گفت: "مرا اندرزی ده"، جبرئیل گفت: "ای محمد، هر چه می خواهی زنده

بمان که سرانجام خواهی مرد؛ و هر چه را می خواهی دوست بدار که سرانجام از آن جدا خواهی شد؛ و هر

چه می خواهی بکن که سرانجام آن را (نزد خداوند) خواهی دید؛ و بدان که شرف مؤمن به پا داشتن شب

است و عزت او به دوری جستن او از آن چیزی که در دست مردم است...»، (الخصال، ص ۷، حدیث ۱۹

(با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجر)، ج ۱، ص ۵۱۴، سطر آخر، «کتاب الصلاة»، «أبواب بقیة

الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳.



سَبْعَةَ صُفُوفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، فِي كُلِّ صَفٍّ مَا لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ، أَحَدُ طَرَفَيْ كُلِّ صَفٍّ بِالْمَشْرِقِ وَالْآخَرُ بِالْمَغْرِبِ؛ فَإِذَا فَرَّغَ، كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِعَدَدِهِمْ دَرَجَاتٍ»<sup>(۱)</sup>.

«ابن عباس گفت: فرمود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در حدیثی: "پس کسی که روزی شود او را نماز شب از مرد یا زن، بپا خیزد برای خدا با اخلاص، پس وضو بگیرد وضوی شادابی، و نماز کند برای خدای عز و جل با نیت راستی و قلب سلیمی و چشم گریانی، قرار دهد خدای تعالی پشت سر او هفت صف از ملائکه که هر صفی را شماره نماید عددشان را مگر خدا، یک جانب هر صف به مشرق و دیگری به مغرب است. پس وقتی که فارغ شود، بنویسد خدای تعالی از برای او به عدد آنها درجاتی".»

وَعَنِ الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَنَسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»<sup>(۲)</sup>.

«انس گوید: شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمود: "دو رکعت در داخل شب محبوب تر است پیش من از دنیا و آنچه در اوست".»

و در احادیث بسیار وارد است که نماز شب شرف مؤمن است و زینت آخرت؛ چنانچه مال و اولاد زینت دنیا است<sup>(۳)</sup>.

وَعَنِ الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامًا»<sup>(۴)</sup>.

۱ - الأمالی، صدوق، ص ۶۴، مجلس ۱۶، حدیث ۲ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج ۱، ص ۵۱۶، سطر ۶، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۲۹.

۲ - علل الشرائع، ص ۳۶۳، باب ۸۴، حدیث ۶ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۵۶، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳۰.

۳ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۱۴۵ - ۱۵۷، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، احادیث ۲، ۷، ۱۲، ۲۰، ۲۸ و ۳۴.

۴ - علل الشرائع، ص ۳۵، باب ۳۲، حدیث ۴ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج ۱، ص ۵۱۶، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳۰.

«جابر گوید: شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمود: "نگرفت خدا ابراهیم را دوست، مگر برای خوراندن طعام و نماز کردن در شب و حال آن که مردم خواب بودند". و اگر نبود برای نماز شب جز این یک فضیلت کفایت می کرد، ولی برای اهلش؛ و آن امثال من نیست. ماها نمی دانیم خلعت «خِلْتُ» چه خلعتی است و دوست گرفتن حق تعالی بنده ای را چه مقامی است؛ تمام عقول عاجز است از تصور آن. تمام بهشت ها را اگر به خلیل دهند به آنها نظر نکند، تو نیز اگر محبوب عزیزی یا صدیق محبوبی داشته باشی و بر تو وارد شود، از هر ناز و نعمتی غفلت کنی و به جمال محبوب و لقاء صدیق از آنها مستغنی گردی، با آن که این مثل خیلی بی تناسب و فرق بین المشرقین است.

و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - فِي تَفْسِيرِهِ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُبَيِّنْ ثَوَابَهَا لِعَظِيمِ خَطَرِهِ عِنْدَهُ، فَقَالَ: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ \* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>(۱)</sup>.

سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «نیست عمل نیکویی که بجا می آورد آن را بنده مگر این که از برای آن ثوابی است در قرآن، به جز نماز شب؛ پس همانا خداوند بیان نفرموده ثواب آن را برای عظمت شأن آن نزد او پس فرموده: "دور می کنند پهلوهایی خود را از خوابگاه ها؛ می خوانند پروردگار خود را ترسان و طمعکار؛ و از چیزی که روزی کردیم آنها را انفاق می کنند؛ پس نمی داند کسی چیزی که پنهان شده از برای آنها از روشنی دیده و سرور آن جزای آنچه را عمل می کردند". آیا این «قرّة العینی» که خدای تعالی ذخیره فرموده و مخفی نموده، که هیچ کس بر آن آگاه نیست، چیست و چه خواهد بود؟ اگر از جنس انهار جاریه و قصور عالیه و نعمت های گوناگون بهشتی بود بیان می فرمود، چنانچه برای سایر اعمال بیان

۱ - تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۱۶۸ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج ۱، ص ۵۱۷، «کتاب

الصلاة»، «أبواب بقیة الصلوات المندوبة»، باب ۴۰، حدیث ۱۳.



فرموده، و ملائکه الله بر آن مطلع شدند. معلوم می شود غیر این سنخ است و عظمت آن بیشتر از آن است که گوشزد کسی توان کرد - خصوصاً برای ساکنین این عالم دنیا - نعمت های آن عالم را مقایسه مکن به نعمت های این جا؛ گمان مکن بهشت و جنات آن مثل باغستان های دنیا منتها قدری وسیع تر و عالی تر است؛ آن جا دار کرامت حق و مهمانخانه الهی است؛ تمام این دنیا مقابل یک تار موی حورالعین بهشتی نیست، بلکه مقابل یک تار از حُلّه های بهشتی که برای اهل آن فراهم شده نیست؛ با این تفصیل حق تعالی جزای نمازگزار در شب را اینها قرار نداده و در مقام تعظیم آن بدان بیان ذکر فرموده. ولی هیئات که ایمان ما سست و اهل یقین نیستیم، و الا ممکن نبود این طور به غفلت بگذرانیم و تا صبح با خواب گران هم آغوش شویم. اگر چنانچه بیداری شب انسان را به حقیقت و سرّ نماز آگاه کند و با ذکر و فکر حق انس بگیرد و شبها مطیّۀ معراج قرب او شود که دیگر جز جمال جمیل حق برای او جزایی نتواند بود.

ای وای به حال ما اهل غفلت که تا آخر عمر از خواب بر نمی خیزیم و در سکر طبیعت باقی هستیم، بلکه هر روز بر مستی و غفلت ما می افزاید. جز مقام حیوانیت و مآکل و مشرب و منکح آنها چیز دیگر نمی فهمیم، و هر چه می کنیم، گرچه از سنخ عبادات هم باشد، باز برای اداره بطن و فرج می کنیم. گمان کردی که نماز خلیل الرحمان مثل نماز ما بوده؟ خلیل عرض حاجت به جبرئیل امین فرمود<sup>(۱)</sup> و ما حاجات خود را از شیطان - اگر گمان کنیم حاجت رواکن است - می طلبیم! ولی باز ناامید نباید شد. ممکن است پس از مدتی بیداری شب و انس و عادت به آن، خدای تعالی کم کم دستگیری فرماید و با یک لطف خفی خلعت رحمت بر تو بپوشاند. ولی از سرّ عبادت مجملأ غافل مباش و همه را به تجوید قرائت و تصحیح ظاهر فقط مپرداز. اگر نمی توانی مخلص شوی، لا اقل برای آن قرّة العینی که حق تعالی مخفی فرموده بکوش و یادی از فقیر عاصی حیوان سیرت

۱ - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «زمانی که ابراهیم علیّه السلام را در منجنیق نهادند تا در آتش بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: «آیا حاجتی داری؟» ابراهیم پاسخ داد: «آری اما نه به تو». (ر.ک: تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۷۳؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۸۷)

که از همه درجات به حیوانیت قناعت کرده - اگر مایل شدی - بکن، و با توجه و خلوص نیت بخوان: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ، وَالْاِسْتِغْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْتِ»<sup>(۱)</sup>.

## فصل در بیان تقوا است

بدان که «تقوا» از «وقایه» به معنی «نگاهداری» است. و در عرف و لسان اخبار، عبارت است از حفظ نفس از مخالفت اوامر و نواهی حق و متابعت رضای او. و کثیراً استعمال شود در حفظ بلیغ و نگاهداری کامل نفس از وقوع در محظورات به ترک مشتبهات. «وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ»<sup>(۲)</sup>. «وَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ»<sup>(۳)</sup>.

و ببايد دانست که «تقوا» گرچه از مدارج کمال و مقامات نیست ولی بی آن نیز حصول مقامی امکان ندارد؛ زیرا که مادامی که نفس ملوث به لوث محرمات است، داخل در باب انسانیت و سالک طریق آن نیست؛ و مادامی که تابع مشتبهات و لذا یذ نفسانیه است و حلاوت لذا یذ در کام اوست، اول مقام کمالات انسانیه برای او رخ ندهد؛ و تا حب و علاقه به دنیا در قلب او باقی است، به مقام متوسطین و زاهدین نرسد؛ و تا حب نفس

۱ - «بار خدایا، از تو دوری از خانه فریب و بازگشت به خانه سرور و از تو آمادگی برای مرگ پیش از گذشت هنگام آن درخواست می‌کنم». در اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان دعای فوق با اندکی اختلاف از امام سجاده علیّه روایت شده است. (اقبال الأعمال، ص ۵۲۳؛ المراقبات، ص ۲۵۰؛ کلیات مغایب الجنان، اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان)

۲ - «و کسی که بر شبهه‌ها کار کند، در حرام‌ها افتد و از راهی که نمی‌داند هلاک شود». (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵۷، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب ۱۲، حدیث ۹ (با کمی تفاوت)؛ فرائد الأصول، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج ۲۴، ص ۲۳۳، و ج ۲۵، ص ۸۳)

۳ - «کسی که اطراف قرقگاه چرا کند، زود است که در آن وارد شود». (وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۷، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب ۱۲، حدیث ۴۴ (با کمی تفاوت)؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الکشاف، ج ۱، ص ۲۳۳، ذیل آیه ۱۸۷)



در کامن ذات اوست، به مقام مخلصین و محبین نائل نگردد؛ و تا کثرات ملک و ملکوت در قلب او ظاهر است، به مقام مجذوبین نرسد؛ و تا کثرات اسماء در باطن ذات او متجلی است، به فنای کلی نائل نگردد؛ و تا قلب التفات به مقامات دارد، به مقام کمال فنا نرسد؛ و تا تلوین در کار است، به مقام تمکین نرسد و ذات به مقام اسم ذاتی در سرّ او تجلی ازلی و ابدی نکند. پس، تقوای عامه از محرّمات است؛ و خاصه از مشتهیات؛ و زاهدان از علاقه به دنیا؛ و مخلصان از حب نفس؛ و مجذوبان از ظهور کثرات افعالی؛ و فانیان از کثرات اسمائی؛ و اصلان از توجه به فنا؛ و متمکنان از تلوینات: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾<sup>(۱)</sup>.

و از برای هر یک از این مراتب شرحی است که ذکر آن جز حیرت در اصطلاحات و محتجب ماندن در حجب مفاهیم برای امثال ما نتیجه‌ای ندارد، و از برای هر میدانی اهلی است. اکنون عطف توجه نماییم به ذکر شمه‌ای از تقوا در اوّل امر که برای نوع مهم است.



### در بیان تقوای عامه

بدان ای عزیز که چنانچه از برای این بدن صحت و مرضی است و علاج و معالجی، برای نفس انسانی و روح آدمیزاده نیز صحت و مرض و سقم و سلامتی و علاج و معالجی است. صحت و سلامت آن عبارت است از اعتدال در طریق انسانیت؛ و مرض و سقم آن اعوجاج از طریق و انحراف از جاده انسانیت است. و اهمیت امراض نفسانیه هزاران درجه بیشتر از امراض جسمانیه است، زیرا که غایت این امراض منتهی می‌نماید انسان را به حلول موت، و همین که مرگ آمد و توجه نفس از بدن سلب شد، تمام امراض جسمانیه و خلل‌های مادیه از او مرتفع شود و هیچ‌یک از آلام و اسقام بدنیه برای او باقی نماند. ولیکن اگر خدای نخواستہ دارای امراض روحیه و اسقام نفسیه

۱- «پس پایداری کن آن‌گونه که به آن امر شدی». (هود (۱۱): ۱۱۲)

باشد، اول سلب توجه نفس از بدن و حصول توجه به ملکوت خویش، اول پیدایش امراض و اسقام آن است. مثل توجه به دنیا و تعلق به آن، مثل مخدراتی است که انسان را از خود بی خود نموده؛ و سلب علاقه روح از دنیای بدن باعث به خود آمدن آن است. و همین که به خود آمد، آلام و اسقام و امراضی که در باطن ذات داشت همه به او هجوم کند و تمام آنها که تا آن وقت مخفی بوده و مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان بوده هویدا گردد. و آن امراض و آلام یا از او زائل نشود و ملازم او باشد؛ یا اگر زائل شدنی باشد، پس از هزاران سال در تحت فشارها و زحمت‌ها و آتش‌ها و داغ‌ها مرتفع شود: «آخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ»<sup>(۱)</sup>. قال تعالى: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ»<sup>(۲)</sup>.

و منزله انبیا - علیهم السلام - منزله اطباء مشفق است که با کمال شفقت و علاقه‌مندی به صحت مرضی نسخه‌های گوناگون به مناسبت حال آنها برای آنها آوردند و آنها را هدایت فرمودند به طرق هدایت: «ما طبیبانیم شاگردان حق»<sup>(۳)</sup>. و منزله اعمال روحیه و قلبیه و اعمال ظاهریه و بدنیّه منزله دوائی امراض است؛ چنانچه منزله تقوا در هر مرتبه از مراتب آن منزله پرهیز از چیزهای مضر است برای مرض؛ تا پرهیز در کار نباشد ممکن نیست که مرضی مبدل به سلامت شود و نسخه طبیب مؤثر افتد.

در امراض جسمانیه گاهی ممکن است که با ناپرهیزی جزئی باز دوا و طبیعت غالب آید و صحت عود کند، زیرا که طبیعت خود حافظ صحت است و دوا معین آن؛ ولیکن در امراض روحیه امر خیلی دقیق است، زیرا که طبیعت بر نفس از اول امر چیره شده و

۱ - «آخرین درمان، داغ نهادن و سوزاندن است». و آن مثلی است مشهور که در نهج البلاغه نیز آمده است. (ر.ک: نهج البلاغه، ص ۲۴۳، خطبه ۱۶۸)

۲ - «روزی که در آتش دوزخ سوزانده شوند و پیشانی و پهلو و پشت آنها را به آن داغ کنند». (التوبة (۹): ۳۵)

۳ - «ما طبیبانیم شاگردان حق / بحر قلزم دید ما را فانقلق». (مثنوی معنوی، ص ۴۵۹، دفتر سوم، بیت



وجهه نفس رو به فساد و منکوس است ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾<sup>(۱)</sup>. از این جهت به مجرد فی الجمله ناپرهیزی امراض بر او غلبه کند و رخنه‌ها از اطراف بر او باز کند تا صحت را بکلی از بین ببرد.

پس، انسان مایل به صحت نفس و شفیق به حال خود و علاقه‌مند به صحت، پس از تنبه به این‌که راه چاره از خلاصی از عذاب الیم منحصر است به عمل کردن به دستور انبیا و دستورات آنها منحصر است به دو چیز؛ یکی اتیان به مصلحات و مستصحات نفسانیه و دیگر پرهیز از مضرات و مولمات آن، و معلوم است که ضرر محرّمات در مفسدات نفسانیه از همه چیز بیشتر است و از این سبب محرّم شده‌اند، و واجبات در مصلحات از هر چیز مهمتر است و از این جهت واجب شده‌اند، و افضل از هر چیز و مقدم بر هر مقصد و مقدمه پیشرفت و راه منحصر مقامات و مدارج انسانیه این دو مرحله است که اگر کسی مواظبت به آنها کند از اهل سعادت و نجات است، و مهمترین این دو تقوای از محرّمات است - و اهل سلوک نیز این مقام را مقدم شمارند بر مقام اول، و از مراجعه به اخبار و آثار و خطب نهج البلاغه واضح شود که حضرات معصومین نیز به این مرحله بیشتر اهمیت داده‌اند - پس، ای عزیز این مرحله اول را خیلی مهم شمار و مواظبت و مراقبت در امر آن نما که اگر قدم اول را درست برداشتی و این پایه را محکم کردی، امید وصول به مقامات دیگر است، و الا رسیدن به مقامات ممتنع و نجات بس مشکل و صعب می‌شود.

جناب عارف بزرگوار و شیخ عالی مقدار ما<sup>(۲)</sup> می‌فرمودند که مواظبت به آیات شریفه آخر سوره «حشر»، از آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾<sup>(۳)</sup> تا آخر سوره مبارکه با تدبّر در معنی آنها در تعقیب نمازها خصوصاً در اواخر شب که قلب فارغ البال است، خیلی مؤثر است در اصلاح نفس. و نیز برای

۱ - «همانا نفس امر به زشتی کند». (یوسف (۱۲): ۵۳)

۲ - مرحوم شاه آبادی رحمته الله.

۳ - «ای ایمان آورندگان تقوا پیشه کنید و هر کس باید بنگرد برای فردا چه پیش فرستاده است». (الحشر

جلوگیری از شرّ نفس و شیطان دوام بر وضو را سفارش می‌فرمودند و می‌گفتند: وضو به منزله لباس جُندی<sup>(۱)</sup> است. و در هر حال از قادر ذوالجلال و خداوند متعال جلّ جلاله با تضرع و زاری و التماس بخواه که تو را توفیق دهد در این مرحله، و از تو یاری فرماید در حصول ملکه تقوا.

و بدان که اوایل امر قدری مطلب سخت و مشکل می‌نماید، ولی پس از چندی مواظبت زحمت به راحت مبدل می‌شود و مشقت به استراحت، بلکه به یک لذت روحانی خالصی بدل می‌شود که اهلش آن لذت را با جمیع لذات مقابل نکنند. و ممکن است - ان شاء الله - پس از مواظبت شدید و تقوای کامل از این مقام به مقام تقوای خواص ترقی کنی که آن تقوای از مستلذات نفسانیه است؛ زیرا که لذت روحانی را که چشیدی، از لذات جسمانی کم کم منصرف شوی و از آنها پرهیز کنی؛ پس راه بر تو سهل و آسان شود، و بالاخره لذات فانیه نفسانیه را چیزی نشماری، بلکه از آنها متنفر شوی و زخارف دنیا در چشم زشت و ناهنجار آید؛ و وجدان کنی و بیابی که از هر یک از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاص در ارض گردد و در حین سكرات موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده سختی سكرات موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه به دنیا است؛ چنانچه پیش از این اشاره به آن شد.

و چون انسان وجدان این معنی کرد، لذات این عالم از نظرش به کلی بیفتد و از تمام دنیا و زخارف آن متنفر گردد و گریزان شود. و این خود ترقی از مقام دوم است به مقام سوم تقوا. پس، راه سلوک الی الله سهل و آسان شود و طریق انسانیت برای او روشن و وسیع گردد، و قدم او کم قدم حق شود و ریاضت او ریاضت حق گردد، و از نفس و آثار و اطوار آن گریزان شود و در خود عشق به حق مشاهده کند و به وعده‌های بهشت و حور و قصور قانع نشود، و مطلوب دیگری و منظور دیگری طلب کند و از خودبینی و خودخواهی متنفر گردد. پس، تقوا از محبت نفس نماید و متقی از توجه به

۱ - یعنی لباس نظامی و جنگ (کنایه از تهیّ و آمادگی برای رزم با شیطان).



خود و خودخواهی شود. و این مقامی است بس شامخ و رفیع و اوّل مرتبۀ حصول روایح ولایت است. و حق تعالی او را در کنف لطف خود جای دهد و از او دستگیری فرماید و مورد الطاف خاصۀ حق شود. و آنچه پس از این برای سالک رخ دهد از حوصلۀ تحریر خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا، وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.



## حدیث سیزدهم

### [توکل]

الحدیث الثالث عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ، ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَالِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾<sup>(۱)</sup>. فَقَالَ: «التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٌ. مِنْهَا: أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا، فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتَ عَنْهُ رَاضِيًا، تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا، وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ، فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا»<sup>(۲)</sup>.

ترجمه: «علی بن سوید گوید: پرسش کردم حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - را از قول خدای عز و جل: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾. پس فرمود: "توکل بر خدا را درجاتی است. از آنها این است که توکل کنی بر خدا در کارهای خودت، تمام آنها؛ پس آنچه کرد به تو، بوده باشی از او خشنود. بدانی همانا او منع نکند تو را نیکویی و فضل را؛ و بدانی همانا فرمان در آن مر او راست. پس، توکل کن بر خدا به واگذاری آن به سوی او، و اعتماد کن به خدا در آنها و غیر آنها».

شرح: «حلال»، به تشدید، فروشنده «حَلَّ» است و آن روغن کنجد است. و

۱ - الطلاق (۶۵): ۳.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۶۵، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب التفویض إلى الله والتوکل علیه»، حدیث ۵.



«ابوالحسن اول» حضرت کاظم - علیه السلام - است؛ چنانچه «ابوالحسن» مطلق نیز آن بزرگوار است. و ابوالحسن ثانی حضرت رضا - علیه السلام - و ثالث حضرت هادی - علیه السلام - است.

و «توکل» به حسب لغت اظهار عجز است و اعتماد بر غیر است. و اتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي، اِعْتَمَدْتُهُ. وَأَصْلُهُ: إِؤْتُ تَكَلْتُ. وَ «حَسْبُهُ» أَيُّ، مُحْسِبُهُ وَكَافِيهِ<sup>(۱)</sup>. و «يَأْلُوكَ» از آلا، يَأْلُو، أَلَّوْا، به معنی «تقصیر» است. بعضی گفته‌اند: وقتی که متعدی به دو مفعول شود، تضمین شود معنی منع را<sup>(۲)</sup>. و آن بد نیست و معنی سلیس‌تر آید؛ گرچه لزومی هم ندارد و با معنی تقصیر هم درست آید؛ چنانچه از صحاح هم خلاف آن استفاده شود؛ زیرا که او گوید: «أَلَا يَأْلُو، أَيُّ قَصَّرَ. وَفُلَانٌ لَا يَأْلُوكَ نُصْحًا»<sup>(۳)</sup>. از آن معلوم شود که با دو مفعول نیز به همان معنی است. و توکل غیر از تفویض است و هر دو غیر از «رضا» و غیر از «وثوق» هستند؛ چنانچه پس از این بیان خواهد شد ان شاء الله. و ما در ضمن چند فصل آنچه محتاج است حدیث شریف به بیان شرح دهیم.

## فصل

### در بیان معانی توکل است و درجات آن

بدان که از برای «توکل» معانی متقاربه‌ای با تعبیرات مختلفه نمودند به حسب مسالك مختلفه:

چنانچه صاحب منازل السائرین فرماید: التَّوَكُّلُ كُلُّهُ الْأَمْرُ كُلُّهُ إِلَى مَالِكِهِ وَالتَّغْوِيلُ عَلَى وَكَالَتِهِ<sup>(۴)</sup>. یعنی «توکل» واگذار نمودن تمام امور است به صاحب آن و اعتماد نمودن است [بر] وکالت او. و بعض عرفا فرمودند: التَّوَكُّلُ طَرْحُ الْبَدَنِ فِي الْعُبُودِيَّةِ وَتَعَلُّقُ الْقَلْبِ

۱ - «وَاتَّكَلْتُ عَلَى فُلَانٍ فِي أَمْرِي»؛ یعنی در کار خویش بر او تکیه کردم. و اصل آن «إِؤْتُ تَكَلْتُ» است. و حَسْبُهُ یعنی او را کافی است. (الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۴، مادة «وکل»، ج ۱، ص ۱۰۹، مادة «حسب»)

۲ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۳؛ بخار الأنوار، ج ۶۸، ص ۱۲۹.

۳ - «أَلَا، يَأْلُو»، یعنی کوتاهی کرد؛ و فُلَانٌ در خیر خواهی تو کوتاهی نمود. (الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۷۰)

۴ - منازل السائرین، ص ۶۵، باب التَّوَكُّل؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۱۷۱.

بِالرُّبُوبِيَّةِ<sup>(۱)</sup>. یعنی «توکل» انداختن بدن است در بندگی و تعلق قلب است به پرورندگی. یعنی صرف قوای بدن را در راه اطاعت حق، و تصرف ننمودن در امور و واگذار نمودن آنها را به پروردگار.

و بعضی گفته‌اند: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ انْقِطَاعُ الْعَبْدِ فِي جَمِيعِ مَا يَأْمُلُهُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ<sup>(۲)</sup>. یعنی «توکل بر خدا بریدن بنده است تمام آرزوهای خود را از مخلوق و پیوستن به حق است از آنها».

بالجمله، معانی مذکوره متقارب در معنی هستند و بحث در مفهوم لزومی ندارد. و آنچه گفتنی است آن است که از برای آن درجات مختلفه است به حسب اختلاف مقامات بندگان، و چون علم به درجات توکل مبتنی است بر علم به درجات عباد در معرفت ربوبیت حق - جلّ جلاله - ناچار ذکری از آن در میان آریم.

پس، بدان که یکی از اصول معارف، که مقامات سالکین بدون آن حاصل نشود، علم به ربوبیت و مالکیت حق است و کیفیت تصرف ذات مقدس است در امور. و ما وارد در این بحث از وجهه علمی نشویم، زیرا که مبتنی است بر تحقیق جبر و تفویض، و آن با وضع این اوراق مناسبتی ندارد<sup>(۳)</sup>، و فقط بیان درجات مردم را در معرفت به آن می‌نماییم.

پس، گوییم که مردم در معرفت ربوبیت ذات مقدس بسی مختلف و متفاوت‌اند. عامه موحدین حق تعالی را خالق مبادی امور و کلیات جواهر و عناصر اشیا می‌دانند، و تصرف او را محدود می‌دانند و احاطه ربوبیت را قائل نیستند. اینها به حسب لقلقه لسان گاهی می‌گویند: مقدر امور حق است و همه چیز در تحت تصرف اوست و هیچ موجودی بی‌اراده مقدسه او موجود نشود، ولی صاحب این مقام نیستند، نه علماً و نه ایماناً و نه شهوداً و وجداناً. این دسته از مردم، که ما خود نیز گویی داخل آنها هستیم،

۱ - تفسیر التستری، ص ۵۴؛ اللمع فی التصوّف، ص ۵۲؛ ر.ک: الرسالة الفشیریة، ص ۲۶۳.

۲ - مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۹۳، ماده «وکل».

۳ - ر.ک: رسالة الطلب والإرادة، الإمام الخميني رحمته الله.



علم به ربوبیت حق تعالی ندارند و توحیدشان ناقص و از ربوبیت و سلطنت حق محجوب‌اند به اسباب و علل ظاهره، و دارای مقام توکل، که اکنون سخن در آن است، نیستند جز لفظاً و ادعائاً؛ و لهذا در امور دنیا به هیچ وجه اعتماد [به حق] نکنند و جز به اسباب ظاهره و مؤثرات کونیه به چیز دیگر متشبث نشوند؛ و اگر گاهی در ضمن توجهی به حق کنند و از او مقصدی طلبند، یا از روی تقلید است یا از روی احتیاط است، زیرا که ضرری در آن تصور نکنند و احتمال نفع نیز می‌دهند، در این حال رائجی از توکل در آنها هست؛ ولی اگر اسباب ظاهره را موافق ببینند، به کلی از حق تعالی و تصرف او غافل شوند.

و این‌که گویند: توکل منافات ندارد با کسب و عمل، مطلب صحیحی است، بلکه مطابق برهان و نقل است، ولی احتجاب از ربوبیت و تصرف [او] و مستقل شمردن اسباب منافای توکل است. این دسته از مردم که در کارهای دنیایی هیچ تمسک و توکلی ندارند، راجع به امور آخرت خیلی لاف از توکل زنند! در هر علم و معرفت یا تهذیب نفس و عبادت و اطاعت که تهاون کنند و سستی و تنبلی نمایند، فوراً اظهار اعتماد بر حق و فضل او و توکل بر او نمایند. می‌خواهند بدون سعی و عمل با لفظ «خدا بزرگ است» و «متوکلیم به فضل خدا» درجات آخرتی را تحصیل کنند! در امور دنیا گویند: سعی و عمل و توکل با اعتماد به حق منافات ندارد، و در امور آخرت سعی و عمل را منافای با اعتماد به فضل حق و توکل بر او شمارند. این نیست جز از مکائد نفس و شیطان، زیرا که اینها نه در امور دنیا و نه در امور آخرت متوکل‌اند و در هیچ یک اعتماد به حق ندارند؛ لکن چون امور دنیوی را اهمیت می‌دهند، به اسباب متشبث می‌شوند و به حق و تصرف او اعتماد نکنند؛ و به عکس کارهای آخرت را چون اهمیت نمی‌دهند و ایمان حقیقی به یوم معاد و تفصیل آن ندارند، برای آن عذری می‌تراشند. گاهی می‌گویند: خدا بزرگ است، گاهی اظهار اعتماد به حق و شفاعت شافعین می‌کنند، با این‌که تمام این اظهارات جز لقلقه لسان و صورت بی‌معنی چیز دیگر نیست و حقیقت ندارد.

طایفه دوم اشخاصی هستند که یا با برهان یا با نقل معتقد شدند و تصدیق کردند که حق تعالی مقدر امور است و مسبب اسباب و مؤثر در داروجود و قدرت و تصرف او

محدود به حدی نیست. اینها در مقام عقل توکل به حق دارند، یعنی ارکان توکل پیش آنها عقلاً و نقلاً تمام است، از این جهت خود را متوکل دانند. و دلیل بر لزوم توکل نیز اقامه کنند؛ زیرا که ارکان توکل را ثابت نمودند، و آن چند چیز است: یکی آن که حق تعالی عالم به احتیاج عباد است؛ یکی آن که قدرت دارد به رفع احتیاجات؛ یکی آن که بخل در ذات مقدسش نیست؛ یکی آن که رحمت و شفقت بر بندگان دارد؛ پس، لازم است توکل کردن بر عالم قادر غیر بخیل رحیم بر بندگان؛ زیرا که قائم به مصالح آنها می شود و نگذارد از آنها فوت شود مصلحتی، گرچه خود آنها تمیز ندهند مصالح را از مفاسد. این طایفه گرچه علماً متوکل اند، ولی به مرتبه ایمان نرسیده، و از این جهت در امور متزلزل اند و عقل آنها با قلب آنها در کشمکش است و عقل آنها مغلوب است؛ زیرا که قلوب آنها متعلق به اسباب است و از تصرف حق محجوب است.

طایفه سیم آنان اند که تصرف حق را در موجودات به قلوب رسانده و قلوب آنها ایمان آورده به این که مقدر امور حق تعالی و سلطان و مالک اشیا اوست؛ و با قلم عقل در الواح دل ها ارکان توکل را رسانده اند. اینها صاحب مقام توکل هستند. ولی این طایفه نیز در مراتب ایمان و درجات آن بسیار مختلف اند تا به درجه اطمینان و کمال آن رسد که آن وقت درجه کامله توکل در قلوب آنها ظاهر شود و تعلق و دلبستگی به اسباب پیدا نکنند و دل آنها چنگ به مقام ربوبیت زند و اطمینان و اعتماد به او پیدا کند؛ چنانچه آن عارف توکل را تعریف کرد به «طرح بدن در راه عبودیت و تعلق قلب به ربوبیت».

اینها که ذکر شد در صورتی است که قلب واقع باشد در مقام کثرت افعالی، و الا از مقام توکل بگذرد و خارج از مقصود گردد.

پس، معلوم شد که توکل را درجاتی است، و شاید درجه ای را که حدیث شریف متعرض شده است توکلی است که در طایفه دوم باشد، زیرا که مبادی آن را علم قرار داده. و شاید اشاره به درجات دیگر که در اعتبار دیگر است باشد؛ زیرا که از برای توکل درجات دیگری به تقسیم دیگر است. و آن چنان است که همان طور که در درجات سلوک اصحاب عرفان و ریاضت از مقام کثرت به وحدت مثلاً کم کم رسند و فنای مطلق افعالی دفعته واقع نشود، بلکه تدریجاً شود - اول در مقام خود و پس از آن در



سایر موجودات مشاهده شود - حصول توکل و رضا و تسلیم و سایر مقامات نیز به تدریج گردد: ممکن است اول در پاره‌ای امور و در اسباب غائبه خفیه توکل کند؛ پس از آن کم کم به مقام مطلق رسد، چه اسباب ظاهره جلیه داشته باشد یا اسباب باطنه خفیه، و چه در کارهای خود باشد یا بستگان و متعلقان خود. از این جهت در حدیث شریف فرمود: یکی از درجات آن است که در تمام امورت توکل کنی.

## فصل

### در بیان فرق بین توکل و رضا است

بدان که مقام «رضا» غیر از مقام توکل است؛ بلکه از آن شامخ‌تر و عالی‌تر است، زیرا که «متوکل» طالب خیر و صلاح خویش است، و حق تعالی را که فاعل خیر داند وکیل کند در تحصیل خیر و صلاح؛ و «راضی» فانی کرده است اراده خود را در اراده حق و از برای خود اختیاری نکند؛ چنانچه از بعض اهل سلوک پرسیدند: ما تُریدُ؟ قال: أُریدُ أَنْ لَا أُریدَ<sup>(۱)</sup> مطلوب او مقام «رضا» بود.

و اما در حدیث شریف که فرموده است: «فَمَا فَعَلَ بِكَ كُنْتُ عَنْهُ رَاضِياً». مقصود از آن، مقام رضا نیست؛ و لهذا دنبال آن فرموده: «بدانی که حق تعالی هرچه می‌کند خیر و فضل تو در آن است.» گویی حضرت خواسته است در سامع ایجاد مقام توکل فرماید، لهذا از برای آن مقدماتی ترتیب داده است: اول فرموده: «تَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يَأْلُوكَ خَيْرًا وَفَضْلًا». و پس از آن فرموده است: «وَتَعْلَمُ أَنَّ الْحُكْمَ فِي ذَلِكَ لَهُ».

البته کسی که بداند حق تعالی قادر است بر هر چیز و خیر و فضل او را از دست ندهد، مقام توکل برای او حاصل شود؛ زیرا که دو رکن بزرگ توکل همان است که ذکر فرموده، و دو رکن یا سه رکن دیگر را برای وضوح آن ذکر نفرموده.

پس، نتیجه از مقدمات مذکوره و مطویه معلومه حاصل شود که هرچه حق تعالی

۱. این کلام از بایزید نقل شده است. (ر.ک: الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۶۸۷؛ شرح منازل السائرین، کاشانی،

کند موجب خشنودی و رضایت است، زیرا که خیر و صلاح در آن است؛ پس مقام توکل حاصل آید، و لهذا تفریع فرموده است: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.

## فصل

### در فرق بین تفویض و توکل و ثقه

بدان که «تفویض» نیز غیر از توکل است؛ چنانچه «ثقه» غیر از هر دو است. و از این جهت آنها را در مقامات سالکان جداگانه شمرده‌اند. خواجه فرماید: التَّفْوِیْضُ أَلْطَفُ إِشَارَةٌ وَأَوْسَعُ مَعْنَى مِنَ التَّوَكُّلِ. ثُمَّ قَالَ: التَّوَكُّلُ شُعْبَةٌ مِنْهُ<sup>(۱)</sup>. یعنی «تفویض» لطیف‌تر و دقیق‌تر از توکل است، زیرا که تفویض آن است که بنده حول و قوت را از خود نبیند و در تمام امور خود را بی‌تصرف داند و حق را متصرف؛ و اما در توکل چنان نیست، زیرا که متوکل حق را قائم مقام خود کند در تصرف و جلب خیر و صلاح.

و اما [تفویض] اوسع است و توکل شعبه‌ای است از آن، زیرا که توکل در مصالح است، به خلاف تفویض که در مطلق امور است. و نیز توکل نمی‌باشد مگر بعد از وقوع سبب موجب توکل، یعنی امری که در آن توکل می‌کند بنده بر خدا، مثل توکل پیغمبر -صلی الله علیه و آله- و اصحابش در حفظ از مشرکین وقتی که گفته شد به آنها: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾<sup>(۲)</sup>. و اما تفویض قبل از وقوع سبب است، چنانچه در دعای مروی از رسول خدا -صلی الله علیه و آله- است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَالْجَاثُ ظَهَرِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ»<sup>(۳)</sup>. و گاهی بعد از وقوع سبب است، مثل تفویض مؤمن آل فرعون<sup>(۴)</sup>. این که ذکر کردم

۱- منازل السائرین ص ۶۶، «باب التفویض»؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۱۷۷.

۲- «همانا مردمی علیه شماگرد آمده‌اند از آنها بترسید پس این بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و او چه نیکو وکیل است». (آل عمران (۳): ۱۷۳)

۳- «خدایا من نفس خود را تسلیم تو کردم و به تو تکیه کردم و کار خویش را به تو واگذار کردم». (ر.ک: شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۱۷۸)

۴- ر.ک: غافر (۴۰): ۴۴.



محض ترجمه شرح عارف معروف، عبدالرزاق کاشانی<sup>(۱)</sup> است از کلام جناب عارف کامل، خواجه عبدالله، با مختصر تفاوت و اختصار<sup>(۲)</sup>. و کلام خواجه نیز دلالت بر آن دارد.

لیکن در بودن توکل شعبه‌ای از تفویض نظر است؛ و در اعم شمردن تفویض را از توکل مسامحه واضح است. و نیز دلیلی نیست بر آن که توکل فقط بعد از وقوع سبب است، بلکه در هر دو مورد جای توکل هست.

و اما در حدیث شریف که فرمود: «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بِتَفْوِیْضِ ذَلِكَ إِلَيْهِ» تواند بود که چون توکل نیست مگر با رؤیت تصرف خویش، لهذا برای خود وکیل اتخاذ نموده در امری که راجع به خود می‌داند، حضرت خواسته است او را ترقی دهد از مقام توکل به تفویض، و به او بفهماند که حق تعالی قائم مقام تو نیست در تصرف، بلکه خود متصرف ملک خویش و مالک مملکت خود است. خواجه نیز در منازل السائرین، در درجه ثالثة توکل، تنبه به این معنی داده<sup>(۳)</sup>.

و اما «ثقه» نیز غیر از توکل و تفویض است؛ چنانچه خواجه فرموده: الثَّاقَةُ سَوَادُ عَيْنِ التَّوَكُّلِ، وَنُقْطَةُ دَائِرَةِ التَّفْوِیْضِ، وَسُوَيْدَاءُ قَلْبِ التَّسْلِيمِ<sup>(۴)</sup>. یعنی مقامات ثلاثه بدون آن حاصل نشود. بلکه روح آن مقامات ثقه به خدای تعالی است؛ و تا بنده وثوق به حق تعالی نداشته باشد دارای آنها نشود. پس، معلوم شد نکته آن که حضرت پس از توکل و تفویض فرمودند: «ثِقْ بِهِ فِيهَا وَفِي غَيْرِهَا».

۱- ملا عبدالرزاق بن جمال (جلال) الدین اسحاق کاشانی سمرقندی، مکنی به ابوالغنائم و ملقب به «کمال الدین» از مشاهیر عارفان قرن هشتم هجری و از شارحان بزرگ فصوص می‌باشد. وی در سال ۷۳۰ یا ۷۳۵ وفات کرده است. از آثار اوست: اصطلاحات الصوفیة، تأویل الآیات یا تأویلات القرآن، شرح فصوص الحکم، شرح منازل السائرین.

۲- شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۱۷۷-۱۷۸، «باب التفویض».

۳- منازل السائرین، ص ۶۵، باب التوکل.

۴- «ثقه» مردمک چشم «توکل» و مرکز دایره «تفویض» و کانون دل «تسلیم» است. (منازل السائرین، ص ۶۷، باب الثقه)

## حدیث چهاردهم

### [خوف و رجا]

الحدیث الرابع عشر: بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ يَعْقُوبَ، ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَعِمَادِ الْمُسْلِمِينَ، عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ، عَنِ الْخَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، أَوْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا [كَانَ] فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ؟ قَالَ: «كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ؛ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ: خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ؛ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ» ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورُ خِيفَةٍ، وَنُورُ رَجَاءٍ، لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق - علیه السلام - چه چیز بود وصیت لقمان؟ گفت: بود در آن شگفت‌ها. و عجب‌تر چیزی که بود در آن این بود که گفت مر پسر خویش را: "بترس خدای عز و جل را ترسیدنی که اگر آورده باشی به طاعت جن و انس، هر آینه عذاب کند تو را؛ و امیدوار باش خداوند را امیدی که اگر آورده باشی او را به گناه‌های جن و انس، هر آینه بیامزد تو را." پس از آن گفت حضرت صادق علیه السلام: بود پدرم که می‌گفت: "همانا نیست بنده مؤمنی مگر در دل او دو نور است: نور ترس و نور امید. اگر کشیده شود این، افزون نشود بر این؛ و اگر کشیده شود این، افزون نیاید بر این".»



شرح: جوهری<sup>(۱)</sup> در صحاح گوید که گویا «اعاجیب» جمع «اعجوبه» است؛ چنانچه «احادیث» جمع «احدوثة» است<sup>(۲)</sup>. و بعضی گویند که «اعجوبه» چیزی است که نیکویی یا زشتی آن به شگفت آورد. و در این حدیث مراد اوّل است<sup>(۳)</sup>. و چنین نماید که آن در اصل مختص به چیزی باشد که حُسنش شگفت آورد؛ گرچه در استعمال تطفلاً در اعم مستعمل شود.

و «برّ» بر خلاف عقوق است، و فلانٌ یَبْرُ خَالِقَهُ؛ یعنی اطاعت می‌کند او را. چنانچه جوهری تصریح کرده<sup>(۴)</sup> و «ثقلان» جن و انس است.

و این حدیث شریف دلالت دارد بر این که خوف و رجا هر دو باید به مرتبه کمال باشد؛ و یأس از رحمت و ایمنی از مکر به کلی ممنوع است؛ چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت کند<sup>(۵)</sup>، و کتاب کریم تنصیص بر آن فرماید<sup>(۶)</sup>. و دیگر آن که باید هیچ‌یک بر دیگری رجحان نداشته باشد. و ما ان شاء الله در ضمن چند فصل بیان آن و دیگر مناسبات حدیث شریف را می‌نماییم.

### فصل

## در بیان آن که انسان عارف را دو نظر است

بدان که انسان عارف به حقایق و مطلع از نسبت بین ممکن و واجب - جلّ [و] علا - دارای دو نظر است: یکی نظر به نقصان ذاتی خود و جمیع ممکنات و سیه رویی کائنات،

۱ - اسماعیل بن حمّاد جوهری (۳۳۲-۳۹۳ یا ۳۹۸) پیشوای لغت‌دانان و ادیبان است، و در کلام و اصول نیز متبحر بوده است، از شاگردان ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی می‌باشد، مهمترین اثر وی الصحاح در لغت است.

۲ - الصحاح، ج ۱، ص ۱۷۷، ماده «عجب».

۳ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۵۲.

۴ - الصحاح، ج ۲، ص ۵۸۸، ماده «بر».

۵ - وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۱۶، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، احادیث باب ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۶۵، احادیث باب ۵۹.

۶ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۲۳، آیات باب ۵۹.

که در این نظر علماً یا عیناً بیابد که سر تا پای ممکن در ذلّ نقص و در بحر ظلمانی امکان و فقر و احتیاج فرو رفته ازلاً و ابداً و به هیچ وجه از خود چیزی ندارد و ناچیز صرف و بی‌آبروی محض و ناقص علی‌الاطلاق است؛ بلکه این تعبیرات نیز در حق او درست نیاید و از تنگی تعبیر است و ضیق مجال سخن، و الا نقص و فقر و احتیاج فرع شیئیت است و برای جمیع ممکنات و کافه خلایق از خود چیزی نیست. در این نظر اگر تمام عبادات و اطاعات و عوارف و معارف را در محضر قدس ربوبیت برد، جز سرافکندگی و خجلت و ذلت و خوف چاره‌ای ندارد. چه اطاعت و عبادتی؟ از کی برای کی؟ تمام محامد راجع به خود اوست، و ممکن را در او تصرفی نیست، بلکه از تصرف ممکن نقص عارض اظهار محامد و ثنای حق شود که اکنون عنان قلم را از او منصرف می‌نماییم. و در این مقام فرماید: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾<sup>(۱)</sup>. چنانچه در مقام اول فرماید: ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup> و قائل در این مقام گوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد<sup>(۳)</sup>

قول پیر راجع به مقام دوم و قول خود قائل راجع به مقام اول است. پس، در این نظر خوف و حزن و خجلت و سرافکندگی انسان را فرا گیرد.

و دیگر نظر به کمال واجب و بسط بساط رحمت و سعه عنایت و لطف او. می‌بیند این همه بساط نعمت و رحمت‌های گوناگون، که احاطه بر آن از حوصله حصر و تحدید خارج است، بی‌سابقه استعداد و قابلیت است؛ ابواب الطاف و بخشش را به روی بندگان گشوده است بی‌استحقاق؛ نعم او ابتدایی و غیر مسبوق به سؤال است؛ چنانچه حضرت سید الساجدین، زین العابدین - علیه السلام - در ادعیه صحیفه و غیر آن مکرر اشاره

۱- «هر خیری به تو رسد از جانب خداست و هر بدی به تو برسد از جانب تو است». (النساء (۴): ۷۹)

۲- «بگو همه از جانب خداست». (النساء (۴): ۷۸)

۳- دیوان حافظ، ص ۲۸۷، غزل ۲۲۰.



فرموده‌اند بدین معنا<sup>(۱)</sup>؛ پس رجاء او قوّت گیرد و امیدوار به رحمت حق گردد. کریمی که کرامت‌های او به محض عنایت و رحمت است، و مالک الملوکی که بی‌سابقه سؤال و استعداد به ما عنایاتی فرموده که تمام عقول از علم به شمه‌ای از آن عاجز و قاصر است، و عصیان اهل معصیت به مملکت وسیع او خللی وارد نکند و طاعت اهل طاعت در آن افزونی نیاورد؛ بلکه هدایت آن ذات مقدس طرق طاعت را، و منع آن ذات اقدس از عصیان، برای عنایات کریمانه و بسط رحمت و نعمت است، و برای رسیدن به مقامات کمال و مدارج کمالیه و تنزیه از نقص و زشتی و تشوّه است. پس، اگر برویم در درگاه عز و جلالش و پیشگاه رحمت و عنایتش و عرض کنیم: بار الها، ما را لباس هستی پوشانیدی و تمام وسایل حیات و راحت ما را فوق ادراک مدرکین فراهم فرمودی و تمام طرق هدایت را به ما نمودی، تمام این عنایات برای صلاح خود ما و بسط رحمت و نعمت بود، اکنون ما در دار کرامت تو و در پیشگاه عزّ و سلطنت تو آمسیم با ذنوب ثقلین، در صورتی که ذنوب مذنبین در دستگاه تو نقصانی وارد نکرده و بر مملکت تو خللی وارد نیاورده؛ با یک مشت خاک که در پیشگاه عظمت تو به چیزی و موجودی حساب نشود چه می‌کنی جز رحمت و عنایت؟ آیا از درگاه تو جز امید رحمت چیز دیگر متوقع است؟

پس، انسان همیشه باید بین این دو نظر متردد باشد: نه نظر از نقص خود و تقصیر و قصور از قیام به عبودیت ببندد؛ و نه نظر از سعة رحمت و احاطة عنایت و شمول نعمت و الطاف حق - جلّ جلاله - بپوشد.

۱ - در دعای دوازدهم از صحیفه سجّادیه، ص ۶۶ می‌فرماید: «إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضَّلْ وَإِذْ كُلُّ يَعْجَبُكَ ابْتِدَاءً»؛ «زیرا که همه احسان‌های تو تفضل است، و همه نعمت‌های تو بی‌سابقه استحقاق است». و در دعای سی و دوم صحیفه سجّادیه، ص ۱۷۳ می‌فرماید: «فَلَلِكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنَّعْمِ الْجِسَامِ»؛ «پس سپاس برای تو است که نعمت‌های بزرگ را آغاز فرمودی». و در دعای ابو حمزه از امام سجّاد و دعا‌های دیگر مانند دعای افتتاح و... نظیر این مضمون وجود دارد.

## فصل

## در قصور ممکن از قیام به عبادت حق

بدان ای عزیز که از برای «خوف» و «رجا» مراتب و درجاتی است حسب حالات بندگان و مراتب معرفت آنها؛ چنانچه خوف عامه از عذاب است، و خوف خاصه از عتاب، و خوف اخص خواص از احتجاب است. و ما اکنون در صدد شرح آن نیستیم، و آنچه راجع به مطلب سابق است با بیانی دیگر ذکر می‌نماییم.

پس، بدان که حق تعالی را احدی از مخلوق نتواند بسزا عبادت کند، زیرا که عبادت ثنای مقام آن ذات مقدس است، و ثنای هر کسی فرع معرفت به اوست، و چون دست آمال بندگان از عزّ جلال معرفت ذات او به حقیقت کوتاه است، پس به ثنای جمال و جلال او نیز نتواند قیام کرد؛ چنانچه اشرف خلائق و اعرف موجودات به مقام ربوبیت اعتراف به قصور فرماید و عرض کند: «مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»<sup>(۱)</sup>. و جمله دوم به منزله تعلیل است برای جمله اول. و قال: «أَنْتَ كَمَا أَتَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ»<sup>(۲)</sup>. پس، قصور ذاتی حق ممکن است، و علوّ ذاتی مخصوص ذات کبریایی جلّ جلاله.

و چون دست بندگان از ثنا و عبادت ذات مقدس کوتاه بود و بدون معرفت و عبودیت حق هیچ‌یک از بندگان به مقامات کمالیه و مدارج اخرویه نرسند - چنانچه در محل خود پیش علمای آخرت مبرهن است، و عامه از آن غفلت دارند و مدارج اخرویه را جزاف یا شبه جزاف دانند، تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً - حق تعالی به لطف شامل و رحمت واسعة خود باری از رحمت و دری از عنایت به روی آنها باز کرد، به تعلیمات غیبیه و وحی و الهام به توسط ملائکه و انبیا - و آن باب عبادت و معرفت است - طرق عبادت

۱- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶.

۲- «تو آن‌چنان هستی که خود را ستوده‌ای». (از دعای رسول الله ﷺ در سجده. الکافی، ج ۳، ص ۳۲۴).

«کتاب الصلاة»، «باب السجود»، حدیث (۱۲)



خود را بر بندگان آموخت و راهی از معارف بر آنها گشود تا رفع نقصان خویش حتی الامکان بنمایند و تحصیل کمال ممکن بکنند، و از پرتو نور بندگی هدایت شوند به عالم کرامت حق و به روح و ریحان و جنت نعیم، بلکه به رضوان الله اکبر رسند.

پس، فتح باب عبادت و عبودیت یکی از نعمت‌های بزرگی است که تمام موجودات رهین آن نعمت‌اند و شکر آن نعمت را نتوانند کنند؛ بلکه هر شکری فتح باب کرامتی است که از شکر آن نیز عاجزند. پس، اگر انسان علم به این مشرب پیدا کرد و قلبش از آن مطلع گردید، معترف به تقصیر شود؛ و اگر عبادت جن و انس و ملائکه مقربین را در درگاه حق - جلّ و علا - برد باز خائف باشد و مقصر باشد. و نیز بندگان عارف حق و اولیاء خاص او، که از سرّ قدر داری به روی آنها باز شده و دل آنها به نور معرفت روشن گردیده، قلبشان به طوری از خوف لرزان و دلشان متزلزل است که اگر تمام کمالات به آنها روی آورد و مفتاح همه معارف به دست آنها داده شود و قلوب آنها از تجلیات مالا مال گردد، ذره‌ای خوف آنها کم نگردد و تزلزل آنها تخفیف پیدا نکند. چنانچه یکی از آنها گوید: همه از آخر کار ترسند و من از اول می‌ترسم<sup>(۱)</sup>. سبحان الله وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ. پناه می‌برم به خدای تعالی. خدا می‌داند باید قلب انسان از این کلام پاره پاره شود و دل انسان از خوف ذوب شود و سر به بیابان گذارد. چقدر انسان غافل است!

و دیگر آن که ما پیش از این ذکر کردیم، در شرح یکی از احادیث<sup>(۲)</sup>، که تمام عبادات و اطاعات ما برای تحصیل اغراض خویش و محرّک ما حب نفس است، و فی الحقیقه زهد دنیا برای آخرت است، و آن مثل زهد دنیا برای دنیاست پیش احرار؛ پس، اگر عبادت ثقلین را در محضر قدس ربوبیت ببریم، جز بُعد از ساحت مقدس چیز دیگر استحقاق نداریم. حق - تبارک و تعالی - ما را دعوت فرموده به مقام قرب خود و بارگاه انس خود

۱ - این کلام از «مناجات» خواجه عبدالله انصاری است. (مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری،

الهی نامه، ج ۲، ص ۶۶۳)

۲ - ر.ک: شرح حدیث سوم، صفحه ۸۲-۸۳.

و «خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي»<sup>(۱)</sup> فرموده و غایت خلقت را معرفت به خود قرار داده و طرق معارف و راه عبودیت را به ماها نشان داده، با این وصف ما به تعمیر بطن و فرج و شکم به چیز دیگر مشغول نیستیم و جز خودخواهی و خودپسندی مقصد دیگری نداریم.

پس، ای انسان بیچاره که عبادات و مناسک تو بُعد از ساحت قدس آورد و مستحق عتاب و عقاب کند، به چه اعتماد داری؟ و چرا خوف از شدت بأس حق تو را بی آرام نکرده و دل تو را خون ننموده. آیا تکیه گاهی داری؟ آیا به اعمال خود وثوق و اطمینان داری؟ اگر چنین است وای به حال تو و معرفتت به حال خود و مالک الملوک! و اگر اعتماد به فضل حق و رجاء به سعه رحمت و شمول عنایت ذات مقدس داری، بسیار بجا و به محل وثیقی اعتماد کردی و به پناهگاه محکمی پناه بردی.

خداوندا، بار الها، ما دستمان از همه چیز کوتاه و خود می دانیم که ناقص و ناچیزیم و لایق درگاه تو و فراخور بارگاه قدس تو چیزی نداریم؛ سر تا پا نقص و عیب و ظاهر و باطن ما به لوث معاصی و مهلکات و موبقات آغشته است؛ ما چه هستیم که اظهار ثنای تو کنیم! جایی که اولیاء تو گویند: «أَفِلسَانِي هَذَا الْكَالُ أَشْكُرُكَ»<sup>(۲)</sup> و عجز و ضعف و قصور خود را اعلان کنند، ما اهل معصیت و محجوبین از ساحت کبریا چه بگوییم. جز آن که با لقلقه لسان عرض کنیم رجاء ما به مراحم تو است و امید و ثقه ما به فضل و مغفرت تو است و به جود و کرم آن ذات مقدس است. چنانچه در لسان اولیای تو وارد است:

کافی بإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَا يَتَكَلَّمُ الْعَامِلُونَ لِي عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي، فَإِنَّهُمْ لَوْ اجْتَهَدُوا وَأَتَعَبُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقْصَرِينَ غَيْرَ بِالْغَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَالنَّعِيمِ فِي جَنَّتِي وَرَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي؛ وَلَكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَتَّقُوا وَبِفَضْلِي فَلْيَرْجُوا وَإِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا؛ فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ

۱- ر.ک: صفحه ۵۳.

۲- «پس آیا با این زبان قاصر سپاس تو بگزارم». (از دعای ابو حمزه ثمالی، مصباح المتعجل، ص ۴۱۱)



تَذَرِكُهُمْ، وَمَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي، وَمَغْفِرَتِي تُلَبِّسُهُمْ عَقْوِي؛ فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَبِذَلِكَ تَسْمِيَّتُ<sup>(۱)</sup>.

یعنی «حضرت باقر - علیه السلام - گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: خدای تبارک و تعالی [فرمود]: «اعتماد نکنند عمل کنندگان برای من بر اعمال خودشان که بجا می آورند آن را برای ثواب من. پس همانا آنها اگر جدیت کنند و به رحمت اندازند خودشان را در مدت عمرشان در عبادت من، می باشند مقصر، و نارسایند در عبادت خودشان کنه عبادت مرا در آن چیزی که می طلبند نزد من از کرامت من و نعمت ها در بهشت های من و درجات عالیۀ بلند در جوار من؛ و لکن به رحمت من هر آینه و ثوق کنند و به فضل من هر آینه امیدوار باشند و اطمینان به حسن ظن به من داشته باشند، پس همانا رحمت من در این هنگام ادراک می کند آنها را و عطای من می رساند آنها را به رضوان من و مغفرت من می پوشاند به آنها عفو مرا. پس، همانا منم که هستم خدای «بخشنده مهربان» و به این نام برده شدم».

و نیز از اسباب خوف تفکر در شدت بأس حق و دقت سلوک راه آخرت، و خطرات متوجه بر انسان در ایام حیات و در حین موت، و سختی های برزخ و قیامت، و مناقشات در حساب و میزان است؛ چنانچه ملاحظه آیات و اخباری که وعده های حق تعالی را شامل است رجاء کامل آورد. حدیث کنند که حق تعالی به طوری در قیامت بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت حق را کند<sup>(۲)</sup>. در این عالم که حضرت حق به حسب روایت نظر لطف به آن نفرموده از وقتی که خلقت فرموده آن را<sup>(۳)</sup> و رحمت در آن نازل

۱- الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب حسن الظن بالله»، حدیث ۱ (با اندکی تفاوت)؛ ر.ک:

الکافی، (طبع دارالحدیث)، ج ۳، ص ۱۸۲، حدیث ۱.

۲- قَالَ الصَّادِقُ، جَعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ». (الأمالي، صدوق، ص ۱۷۱، مجلس ۳۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۸۷)

۳- در روایت آمده است: «فَمَا لَهَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَدَرٌ وَلَا وَزَنٌ؛ وَلَا خَلَقَ فِيمَا بَلَّغْنَا خَلْقًا أَبْقَضَ إِلَيْهِ مِنْهَا، وَلَا نَظَرَ إِلَيْهَا مُذْ خَلَقَهَا»؛ «پیش خداوند عز و جل دنیا را ارج و بهایی نیست؛ و خدای تعالی بین موجوداتی که آفریده و خبر آن به ما رسیده، موجودی نیافریده است که پیش او از دنیا مبعوض تر باشد، و خداوند از

نشده مگر ذره‌ای نسبت به عوالم دیگر<sup>(۱)</sup>، این همه رحمت و نعمت الهی و لطف و بخشش ذات مقدس سر تا پای همه را فرا گرفته، و هر چه پیدا و ناپیدا است سفره نعم و عطای حضرت باری تبارک و تعالی است که اگر جمیع عالم بخواهند به شمه‌ای از نعمت و رحمت او احاطه کنند نتوانند؛ پس چه خواهد بود در عالمی که عالم کرامت و مهمانخانه عطای ربوبیت و جایگاه رحمت و بسط رحیمیت و رحمانیت است؛ شیطان حق دارد طمع به رحمت کند و امید عطای حق نماید.

پس، حسن ظن خود را به حق کامل کن و اعتماد به فضل او نما؛ «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»<sup>(۲)</sup>. خدای تعالی جمیع گناهان را بیامرزد و همه را در بحر عطا و رحمت خود مستغرق نماید. تخلف در «وعدۀ» حق محال است، گرچه تخلف در «وعید» ممکن است و چه بسا بسیار واقع شود. پس دل خوش دار به رحمت کامل او که اگر رحمت حق شامل حالت نبود مخلوق نبود. هر مخلوقی مرحوم است: «وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ»<sup>(۳)</sup>.

### فصل

## در فرق بین رجا و غرور است

ولی ای عزیز ملتفت باش که «رجا» را از «غرور» تمییز دهی. ممکن است اهل غرور باشی و گمان کنی اهل رجا هستی. و تمییز آن از مبادی آن سهل است، ببین این حالتی

→ وقتی که دنیا را آفریده در او نظر نکرده است. (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰، حدیث ۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۹۰، حدیث ۶۱۰۲)

۱- اشاره است به حدیث پیغمبر ﷺ که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ، أُنْزِلَ مِنْهَا رَحْمَةٌ وَاحِدَةٌ بَيْنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ وَالْبَهَائِمِ وَالْهَوَامِّ؛ فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتَرَاحَمُونَ، وَأَخْرَجَ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً يَرْحَمُ اللَّهُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ خداوند تعالی صد رحمت دارد که از آنها یکی را در میان جنیان و آدمیان و چهارپایان و خزندگان فرود آورد. پس به سبب آن است که به یکدیگر مهر می‌ورزند و بر یکدیگر می‌بخشایند. و نود و نه رحمت دیگر را و انهاد به روز واپسین تا با آنها بر بندگانیش ببخشاید. (المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۳۸۴، «کتاب ذکر الموت و مابعده»، «باب سعة رحمة الله»)

۲- الزمر (۳۹): ۵۳.

۳- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۹۶، از فقرات دعاء جوشن کبیر.



که در تو پیدا شده و بدان خود را راجی می دانی از تهاون به اوامر حق و کوچک شمردن حق و اوامر او پیدا شده، یا از اعتقاد به سعه رحمت و عظمت آن ذات مقدس؟ و اگر تمیز آن نیز مشکل است، از آثار می توان تمیز داد؛ اگر عظمت حق در دل باشد و قلب مؤمن به احاطه رحمت و عطای آن ذات مقدس باشد، قیام به اطاعت و عبودیت می کند؛ چون تعظیم و عبادت عظیم و منعم از فطریات است و تخلف ناپذیر است؛ پس اگر با قیام به وظایف عبودیت و جد و جهد در طاعت و عبادت، اعتماد به اعمال خود نداشته باشی و آنها را به چیزی نشمری و امید به رحمت حق و فضل و عطای او داشته باشی و خود را به واسطه اعمال خود مستوجب هر ذم و لوم و سخط و غضب بدانی و تکیه گاه تو رحمت و جود جواد علی الاطلاق باشد، دارای مقام «رجا» هستی؛ و شکر خدای تبارک و تعالی کن و از ذات مقدس بخواه که آن را در قلب تو محکم کند و مقام بالاتر از آن را به تو عنایت فرماید. و اگر خدای نخواست متهاون به اوامر حق بودی و بی اهمیت و ناچیز شمردی فرموده های ذات اقدس را، بدان که آن غرور است که در دل تو پیدا شده از مکاید شیطان و نفس اماره تو. اگر ایمان به سعه رحمت و عظمت داشتی، اثری از آن نمایان بود در تو. مدعی که عملش مخالف با دعوایش باشد خود مکذب خود است. شاهد بر این کلام در احادیث معتبره بسیار است:

كَافِيَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ قُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَرْجُوا! فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ. فَقَالَ: «هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ. كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِينَ. إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئاً طَلَبَهُ؛ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ»<sup>(۱)</sup>.

راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق - علیه السلام - یک دسته از مردمانند که به جای می آورند معصیت ها را و گویند: ما امیدواریم و همیشه چنین هستند تا بیاید آنها را مرگ. فرمود: "آنها قومی هستند مایل شده اند از اعتدال به آرزوهای بی جا. دروغ همی گویند، راجی نیستند. همانا کسی که امید داشته باشد چیزی را، طلب نماید؛ و

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۸، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث ۵.

کسی که ترسناک باشد از چیزی، فرار کند از آن<sup>۱</sup>». و قریب به این مضمون روایت دیگر است در کافی شریف:

و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي سَارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو»<sup>(۱)</sup>.

راوی گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "نمی باشد مؤمن مؤمن مگر آن که ترسناک و امیدوار باشد. و نمی باشد ترسناک و امیدوار تا این که بجا آورد آنچه را که می ترسد و امیدوار است".»

و بعضی ها گفته اند: مثل کسی که عمل نکند و انتظار و رجا داشته باشد، مثل کسی است که بی مهیا کردن اسباب به امید مسبب بنشیند<sup>(۲)</sup>. مثل زارعی که یا بدون افشاندن تخم یا بی مراقبت نمودن از زمین و آبیاری نمودن و بدون رفع موانع بنشیند به انتظار زراعت. این را نتوان گفت رجا دارد؛ بلکه حمق دارد و ابله است.

و مثل کسی که اصلاح اخلاق نکرده یا از معاصی اجتناب نکرده اعمالی کند، مثل کسی است که بذر را در شوره زار کشت کند؛ البته چنین زرعی نتیجه مطلوبه ندهد.

پس رجا محبوب و مستحسن آن است که انسان تمام اسبابی که تحت تصرف اوست و حق تعالی به عنایت کامله خود به او قدرت عنایت کرده و هدایت به طرق صلاح و فساد فرموده و امر به تهیه آنها نموده ایجاد کند، پس از آن به انتظار و امید آن باشد که حق تعالی به عنایات سابقه خود اسبابی که در تحت اختیار او نیست فراهم فرماید و رفع موانع و مفسدات را بنماید.

پس، بنده اگر زمین دل را از خارهای اخلاق فاسده و سنگ و شوره های معاصی پاک نمود و بذر اعمال را در او کشت و به آب صافی علم نافع و ایمان خالص آن را

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الخوف و الرجاء»، حدیث ۱۱. (در این چاپ از:

کافی، «الحسن بن ابی ساره» آمده، اما در بعضی نسخه های کافی و همچنین نسخه وسائل الشیعه، ج ۱۵،

ص ۲۱۷، حدیث ۵، «الحسین بن ابی ساره» آمده است)

۲ - إحياء علوم الدين، ج ۴، ص ۲۱۰ - ۲۱۱: مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۱.



آبیاری کرد و از مفسدات و موانع، مثل عُجب و ریا و امثال آنها که به منزله علف‌هایی است که مانع از سبز شدن زراعت است، خالص نمود، پس از آن به انتظار فضل خدا نشست که حق تعالی او را ثابت نگه‌دارد و عاقبت او را ختم به خیر فرماید، این رجاء مستحسن است چنانچه حق تعالی فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup> «آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و جهاد در راه خدا نمودند، آنها امیدوار رحمت خداوندند».

## فصل

### در لمّیت موازنه خوف و رجاء

در ذیل این حدیث شریف مذکور است که خوف و رجاء نباید یکی بر دیگری رجحان داشته باشد. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر از حضرت صادق - علیه السلام - نیز به همین مضمون وارد است<sup>(۲)</sup>. و انسان وقتی که کمال نقص خود را از قیام به عبودیت ملاحظه کرد و دقت و ضیق راه آخرت را تفکر نمود، خوف در او حادث شود به اعلیٰ درجه. و وقتی ملاحظه ذنوب خود را نمود و تفکر در حال مردمی کرد که عاقبت امر بی‌ایمان و عمل صالح از دنیا رفتند و حالشان با این‌که در اوّل امر خوب بود منجر به بدی شد و مبتلا به سوء عاقبت شدند، در او خوف شدید شود.

در حدیث شریف کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند: قَالَ: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَذَرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ؛ وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَذَرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ. فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَلَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ»<sup>(۳)</sup>.

فرماید حضرت صادق - علیه السلام - که: «مؤمن بین دو خوف است: گناهی که همانا گذشته و نداند چه معامله کند خداوند در آن؛ و عمری که باقی مانده و نداند چه

۱ - البقرة (۲): ۲۱۸.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث ۱۳.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۷۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث ۱۲.

کسب می‌کند در آن از مهلکه‌ها. پس او صبح نکند مگر ترسناک؛ و اصلاح نکند او را مگر ترس».

و در خطبه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که در حدیث کافی از جناب صادق - علیه السلام - نقل می‌نماید، به همین مضمون وارد است<sup>(۱)</sup>.

بالجمله، خود در کمال نقص و تقصیر، و حق در کمال عظمت و جلالت و سعة رحمت و عطاست. و عبد در بین این دو نظر همیشه در حد اعتدال خوف و رجاست. و چون اسماء جلالیه و جمالیه به یک سان در قلب سالک جلوه کند، خوف و رجا رجحان بر هم پیدا نکنند.

و بعضی گفته‌اند: در بعضی اوقات خوف برای انسان نافع‌تر است، مثل حال صحت و سلامت، تا انسان در کسب کمال و عمل صالح کوشد. و در بعضی حالات رجا بهتر است، مثل حال پیدایش امارات موت، تا انسان ملاقات کند حق را با حالتی که محبوب‌تر است پیش او<sup>(۲)</sup>. و این سخن مطابق گفته‌های سابق و احادیث مذکوره درست نیاید؛ زیرا که رجا محبوب نیز باعث بر عمل و کسب آخرت است؛ و خوف از حق همیشه محبوب و منافات با رجا واثق ندارد.

و بعضی گفته‌اند: خوف از فضائل نفسانی و کمالات عقلیه نیست در دار آخرت؛ و فقط آن در دار دنیا، که دار عمل است، از امور نافع است برای فعل عبادات و ترک معاصی و بعد از خروج از دنیا فایده‌ای ندارد؛ به خلاف رجا که منقطع نشود و در دار آخرت نیز باقی است، زیرا که بنده هر چه از رحمت خدا بیشتر نائل شود، طمعش به فضل حق افزون گردد؛ زیرا که خزاین رحمت و جود حق تنهای ندارد. پس، خوف منقطع شود و رجا باقی ماند<sup>(۳)</sup>.

محدث محقق، مجلسی - رحمه الله - فرماید که حق این است که بنده مادامی که در

۱- الکافی، ج ۲، ص ۷۰، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الخوف والرجاء»، حدیث ۹.

۲- ر.ک: مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۵۵.

۳- ر.ک: مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۵۵.



دار تکلیف است، لابد است از خوف و رجا؛ و بعد از مشاهده امور آخرت، یکی از آنها لابد بر دیگری رجحان پیدا می‌کند<sup>(۱)</sup>.

نویسنده گوید: آنچه ذکر کردند از غلبه خوف و رجا در عالم آخرت مطابق آنچه ذکر شد در معنی رجا درست نیاید، و بر فرض صحت، راجع به متوسطین است که خوف و رجا آنها راجع به ثواب و عقاب است. و اما حال خواص و اولیا غیر از آن است که ذکر کرده‌اند، زیرا که خوف و رجایی که [از] مشاهده عظمت و جلال و تجلی اسماء لطف و جمال در قلب حاصل شود به معاینه امور آخرت زائل نشود و رجحان بر یکدیگر پیدا نکند؛ بلکه آثار جلال و عظمت و تجلیات جمال و لطف در عالم آخرت بیشتر است، و خوف حاصل از عظمت حق از لذایذ روحانیه است و منافات با آیه کریمه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»<sup>(۲)</sup> ندارد. چنانچه با تأمل معلوم شود. و آنچه از آن قائل نقل شد که خوف از فضائل نفسانیه نیست، خوف از جلال و عظمت نیست؛ زیرا که آن کمال است و از کاملین مکملین از غیر آنها بیشتر است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى جَمَالِهِ وَجَلَالِهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

۱ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۳۲.

۲ - «بدانید که بر دوستان خداوند ترسی نیست و اندوهی ندارند». (یونس (۱۰): ۶۲)

## حدیث پانزدهم

### [ امتحان و آزمایش مؤمنان ]

الحدیث الخامس عشر: بِسَنَدِنَا الْمُتَّصِلِ إِلَى سُلْطَانِ الْمُحَدِّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِّينِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّونَ، ثُمَّ الْوَصِيُّونَ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا أَمْثَلُ. وَإِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ؛ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ، اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَاباً لِمُؤْمِنٍ وَلَا عِقَاباً لِكَافِرٍ، وَمَنْ سَخِفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَقْلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ، وَأَنَّ الْبَلَاءَ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ إِلَى قَرَارِ الْأَرْضِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «سماعه از حضرت صادق - علیه السلام - حدیث کند که گفت: همانا در کتاب علی - علیه السلام - است این که "همانا سخت‌ترین مردم از حیث بلا پیغمبران‌اند؛ پس جانشینان آنها؛ پس نیکوتر پس نیکوتر. و همانا چنین است که مبتلا می‌شود مؤمن به اندازه کارهای نیکویش؛ پس کسی که درست باشد دین او و نیکو باشد کار او، سخت گردد بلای او. و این برای آن است که خدای تعالی قرار نداده است دنیا را ثواب از برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. و کسی که تنگ است دینش و ضعیف است عقلش، کم باشد بلایش. و همانا بلا تندتر است به سوی مؤمن پرهیزگار از باران به سوی آرامگاه زمین».

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۲۵۹، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۹. (در نسخه‌های

موجود کافی به جای «ضعف عقله»، «ضعف عمله» آمده است)



شرح: بعضی گفته‌اند که مراد از «ناس» در مثل این حدیث شریف، کاملین از قبیل انبیا و اولیا و اوصیا، است؛ و در حقیقت آنها ناس هستند و سایر مردم «نسناس»<sup>(۱)</sup>. چنانچه در احادیث است<sup>(۲)</sup>. و این وجهی ندارد. بلکه مناسب مقام این است که در این جا عموم مردم اراده شود؛ چنانچه وجهش پرواضح است. و از احادیث این باب کافی نیز استفاده شود. و اگر در حدیثی وارد باشد که «ناس» کاملین باشند، نه آن است که هر جا که این کلمه وارد شد مراد آنهاست.

و «بلاء» اختبار و امتحان است؛ و در نیک و بد استعمال شود. چنانچه اهل لغت تصریح کرده‌اند. جوهری گوید در صحاح: «وَالْبَلَاءُ الْاِخْتِبَارُ يَكُونُ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ. يُقَالُ: اِبْلَاءُ اللَّهِ بَلَاءً حَسَنًا وَابْلِيَّتُهُ مَعْرُوفًا»<sup>(۳)</sup>. و حق تعالی نیز فرماید: «بَلَاءٌ حَسَنًا»<sup>(۴)</sup>. بالجمله، هر چه حق جلّ جلاله به آن بندگان خود را امتحان فرماید بلا و ابتلاست؛ چه از قبیل امراض و اسقام و فقر و ذلت و ادبار دنیا باشد، یا مقابلات آنها؛ که بسا باشد که انسان به کثرت جاه و اقتدار و مال و منال و ریاست و عزت و عظمت امتحان شود. ولی هر وقت «بلا» یا «بلیه» یا «ابتلا» یا امثال آنها مطلق ذکر شود، منصرف به قسم اول شود.

و «أُمَثِّلُ» به معنی اشرف و افضل است. يُقَالُ: هَذَا أُمَثِّلُ مِنْ هَذَا. أَيُّ أَفْضَلُ وَأُذْنِي إِلَى الْخَيْرِ. وَأُمَاتِلُ النَّاسَ، خِيَارُهُمْ<sup>(۵)</sup>. پس معنی «ثُمَّ الْأُمَثْلُ فَالْأُمَثْلُ» چنان آید که هر کس پس از اوصیا افضل و نیکوتر است، بلای او سخت‌تر از سایرین باشد؛ و هر کس پس از آنها افضل است، بلایش از دیگران بیشتر است. و درجات کثرت ابتلا به مقدار و بر وزان

۱- ر.ک: مرآة العقول، ج ۹، ص ۳۲۱.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۴، حدیث ۳۳۹؛ تفسیر قرأت الکوفی، ص ۶۴.

۳- الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۸۵، ماده «بلا».

۴- الأنفال (۸): ۱۷.

۵- گفته می‌شود: این یک «امثل» از آن دیگری است. یعنی از آن برتر و به خوبی نزدیک‌تر است. و «اماتل الناس» یعنی نیکان و برگزیدگان مردم. (النهاية، ابن الاثير، ج ۴، ص ۲۹۶، ماده «مثل»؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۳، ماده «مثل»)

درجات فضل است. و این نحو تعبیر در فارسی نیست.

و «سَخَف» به معنی رقت و خفت عقل است. چنانچه در صحاح<sup>(۱)</sup> و غیر آن است. و «قرار» به معنی مستقر و جایگاه است. چنانچه از لغت استفاده شود. و فی القاموس: «الْقَرَارُ وَالْقَرَارَةُ مَا قُرَّ فِيهِ، وَالْمُطْمَئِنُّ مِنَ الْأَرْضِ»<sup>(۲)</sup>. وجه مناسبت و تشبیه آن است که همان طور که زمین قرارگاه و مستقر باران است و باران بر او رو آورد و قرار گیرد، مؤمن نیز قرارگاه بلیات است که آنها به او تهاجم کند و قرار گیرد و از او مفارقت نکند.

ما با خواست خدای تعالی در خلال فصولی چند بیان آنچه محتاج به ذکر است در حدیث شریف می نماییم.

### فصل

## در بیان معنی امتحان و نتیجه آن و چگونگی نسبت آن به ذات مقدس حق تعالی حسب مناسبت و گنجایش این اوراق

بدان که نفوس انسانی در بدو ظهور و تعلق آن به ابدان و هبوط آن به عالم ملک در جمیع علوم و معارف و ملکات حسنه و سیئه، بلکه در جمیع ادراکات و فعلیات، بالقوه است و کم کم رو به فعلیت گذارد به عنایت حق - جلّ و علا - و ادراکات ضعیفه جزئیّه اوّل در او پیدا شود، از قبیل احساس لمس و حواس ظاهره دیگر الأخسّ فالأخسّ؛ و پس از آن ادراکات باطنیه نیز به ترتیب در او حادث گردد. ولی در جمیع ملکات باز بالقوه باشد؛ و اگر در تحت تأثیراتی واقع نشود، به حسب نوع ملکات خبیثه در او غالب شود و متمایل به زشتی و ناهنجاری گردد؛ زیرا که دواعی داخلی از قبیل شهوت و غضب و غیر آن او را طبعاً به فجور و تعدی و جور دعوت کند؛ و پس از تبعیت آنها به اندک زمانی حیوانی بس عجیب و شیطانی بی اندازه غریب گردد. و چون عنایت حق تعالی و

۱ - الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۷۲، ماده «سَخَف».

۲ - «الفرار و القرارة، آنچه در آن قرار گیرند، زمین آرام». (القاموس المحيط، ج ۲، ص ۱۱۹ - ۱۲۰، ماده «قرّ»)



رحمتش شامل حال فرزند آدم در ازل بود، دو نوع از مربی و مهذب به تقدیر کامل در او قرار داد که آن دو به منزله دو بال است از برای بنی آدم که می تواند به واسطه آنها از حسیض جهل و نقص و زشتی و شقاوت به اوج علم و معرفت و کمال و جمال و سعادت پرواز نماید و خود را از تنگنای ضیق طبیعت به فضای وسیع ملکوت اعلی رساند. و این دو یکی مربی باطنی، که قوه عقل و تمییز است؛ و دیگر مربی خارجی، که انبیا و راهنمایان طرق سعادت و شقاوت می باشند. و این دو هیچ کدام بی دیگری انجام این مقصد ندهند، چه که عقل بشر خود نتواند کشف طرق سعادت و شقاوت کند و راهی به عالم غیب و نشئه آخرت پیدا کند، و هدایت و راهنمایی پیمبران بدون قوه تمییز و ادراک عقلی مؤثر نیفتد. پس حق تبارک و تعالی این دو نوع مربی را مرحمت فرموده که به واسطه آنها تمام قوای مخزونه و استعدادات کامنه در نفوس به فعلیت تبدیل پیدا کند. و این دو نعمت بزرگ را حق تعالی برای امتحان بشر و اختبار آنها مرحمت فرموده؛ زیرا که بدین دو نعمت ممتاز شوند افراد بنی نوع انسان از یکدیگر، و سعید و شقی و مطیع و عاصی و کامل و ناقص از هم جدا شوند. چنانچه جناب ولایت مآب فرماید: «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلِيَنَّ بَلْبَةً وَلَتُغْرَبِلَنَّ غَرْبَةً»<sup>(۱)</sup>.

و در کافی شریف، در باب تمحیص و امتحان، ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام - نقل کند که قال: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُغْرَبِلُوا وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْغُرْبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ»<sup>(۲)</sup>. فرمود: «لابد است از برای مردم از این که خالص شوند و امتحان گردند و تمییز داده شوند و غربال شوند؛ و استخراج شود در غربال خلق بسیاری».

و بایسناده عَنْ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ [وَلَا] وَاللَّهِ حَتَّى تُمَيَّزُوا وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تُمَحَّصُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشَقَّى مَنْ يَشَقَّى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ»<sup>(۳)</sup>.

۱ - «سوگند به آن کسی که پیغمبر را به حق فرستاد هر آینه در هم آمیخته شوید و از هم جدا گردید».

(الکافی، ج ۸، ص ۶۷، حدیث ۲۳؛ نهج البلاغه، ص ۵۷، خطبه ۱۶)

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰، «کتاب الحجة»، «باب التمحیص والامتحان»، حدیث ۲.

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰، «کتاب الحجة»، «باب التمحیص والامتحان»، حدیث ۳.

فرمود: «ای منصور، همانا این امر (یعنی قیام قائم) نمی آید شما را مگر بعد از مایوس [شدن]. و نه به خدا قسم تا تمیز داده شوید، و نه به خدا قسم تا خالص شوید، و نه به خدا قسم تا شقی شود هر کس شقی می شود و سعید شود هر کس سعید می شود».

و در حدیث دیگر است از حضرت ابوالحسن - علیه السلام - قال: «يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ»<sup>(۱)</sup>.

و در کافی شریف، در باب ابتلا و اختبار، سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانند، قال: «مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَفِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ»<sup>(۲)</sup>.

و در حدیث دیگر از حضرت منقول است، قال: «إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا وَفِيهِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ابْتِلَاءٌ وَقَضَاءٌ»<sup>(۳)</sup>. یعنی «نیست چیزی که در آن منع و عطایی باشد از چیزهایی که امر فرموده خداوند تعالی به آن یا نهی فرموده از آن، مگر آن که در آن از برای خدای عز و جل امتحان و حکمی است. و «قبض» در لغت امساک و منع و اخذ است؛ و «بسط» نشر و اعطاست. پس، هر عطا و توسعه و منعی و هر امر و نهی و تکلیفی برای امتحان است.

پس، معلوم شد که بعث رسل و نشر کتب آسمانی همه برای امتیاز بشر و جدا شدن اشقیاء از سعدا و مطیعین از عاصین است. و معنی امتحان و اختبار حق همین امتیاز واقعی خود بشر است از یکدیگر، نه علم به امتیاز؛ زیرا که علم حق تعالی ازلی و متعلق و محیط به هر چیز است قبل از ایجاد. و حکما در تحقیق امتحان و ابتلا بسط کلام داده اند که ذکر آن خارج از میزان است<sup>(۴)</sup>.

۱ - ابوالحسن علیه السلام فرمود: «خالص می شوند همان طور که طلا خالص می شود». (الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰).

«کتاب الحجة»، «باب التمهيص والامتحان»، حدیث (۴)

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ تنگی و فراخی نیست مگر آن که خداوند در آن مشیت و حکم و امتحان دارد».

(الکافی، ج ۱، ص ۱۵۲، «کتاب التوحید»، «باب الابتلاء والاختبار»، حدیث (۱)

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۱۵۲، «کتاب التوحید»، «باب الابتلاء والاختبار»، حدیث ۲.

۴ - ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۳۹۷، تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج ۶، ص ۲۶۲.



پس، نتیجه امتحان مطلقاً - که این دو که ذکر شد از بزرگ‌ترین آنها است - امتیاز سعید و شقی است. در این امتحان و اختبار نیز حجت خدا بر خلق تمام شود و هلاکت و شقاوت و سعادت و حیات هر کسی از روی حجت و بی‌ینه واقع گردد و راه اعتراض باقی نماند. هر کس تحصیل سعادت و حیات جاویدان نماید، به هدایت و توفیق حق است؛ زیرا که تمام اسباب تحصیل را مرحمت فرموده. و هر کس تحصیل شقاوت نماید و رو به هلاکت رود و تبعیت نفس و شیطان کند، با فراهم بودن جمیع طرق هدایت و اسباب کسب سعادت، خود به اختیار خود به هلاکت و شقاوت فرو رفته و حجت بالغه حق بر او تمام است: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین

بدان که پیش از این مذکور شد<sup>(۲)</sup> که هر عملی که از انسان صادر می‌شود، بلکه هر چه در ملک بدن واقع شود و متعلق ادراک نفس شود، از آن یک نحو اثری در نفس واقع شود؛ چه اعمال حسنه باشد یا سیئه؛ که از اثر حاصل از آنها در لسان اخبار به «نکته بیضاء» و «نکته سوداء» تعبیر شده<sup>(۳)</sup>؛ و چه از سنخ لذایذ باشد یا سنخ آلام باشد. مثلاً از هر لذتی که از مطعومات یا مشروبات یا منکوحات و جز آنها انسان می‌برد، در نفس اثری از آن واقع می‌شود و ایجاد علاقه و محبتی در باطن روح نسبت به آن می‌شود و

۱ - البقرة (۲): ۲۸۶.

۲ - ر.ک: صفحه ۱۳۹ و ۱۷۸.

۳ - زُرَّازَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ [قَالَ]: «مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ فَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا، خَرَجَ فِي النُّكْتَةِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ؛ فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغْطِيَ الْبَيَاضَ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ، لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا...»؛ زراره از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که فرمود: «هیچ بنده‌ای نیست مگر در دل او نقطه سفیدی است؛ و چون گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود؛ سپس اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می‌رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چندانکه سفیدی را بپوشاند؛ و چون سفیدی پوشیده شد، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی‌گردد...». (الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الذنوب»، حدیث ۲۰)

توجه نفس به آن افزون می‌شود. و هر چه در لذات و مشتهیات بیشتر غوطه زند، علاقه و حب نفس به این عالم شدیدتر گردد و رکون و اعتمادش بیشتر شود؛ و نفس تربیت شود و ارتیاض پیدا کند به علاقه به دنیا؛ و هر چه لذایذ در ذائقه‌اش بیشتر شود، ریشه محبتش بیشتر گردد؛ و هر چه اسباب عیش و عشرت و راحت فراهم‌تر باشد، درخت علاقه دنیا برومندتر گردد. و هر چه توجه نفس به دنیا بیشتر گردد. به همان اندازه از توجه به حق و عالم آخرت غافل گردد؛ چنانچه اگر رکون نفس بکلی به دنیا شد و وجه آن مادی و دنیاوی گردید، سلب توجه از حق تعالی و دار کرامت او به کلی گردد و ﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾<sup>(۱)</sup> شود.

پس، استغراق در بحر لذایذ و مشتهیات قهراً حب به دنیا آورد؛ و حب به دنیا تنفر از غیر آن آورد، و وجهه به ملک غفلت از ملکوت آورد. چنانچه به عکس، اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراک ناملازمات کرد، صورت آن ادراک در نفس ایجاد تنفر نماید. و هر چه آن صورت قوی‌تر باشد، آن تنفر باطنی قوی‌تر گردد. چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آنجا امراض و آلام بر او وارد شود و ناملازمات خارجی و داخلی بر او رو آورد، قهراً از آنجا متنفر و منصرف شود. و هر چه ناملازمات بیشتر باشد، انصراف و تنفر افزون شود. و اگر شهر بهتری سراغ داشته باشد، کوچ به آنجا کند. و اگر نتواند به آنجا حرکت کند، علاقه به آنجا پیدا کند و دلش را به آنجا کوچ دهد.

پس، اگر انسان از این عالم هر چه دید بلیات و آلام و اسقام و گرفتاری دید و امواج فتنه‌ها و محنت‌ها بر او رو آورد، قهراً از آن متنفر گردد و دلبستگی به آن کم شود و اعتماد بر آن نکند. و اگر به عالم دیگری معتقد باشد و فضای وسیع خالی از هر محنت و المی سراغ داشته باشد، قهراً بدانجا سفر کند. و اگر سفر جسمانی نتوان کرد، سفر روحانی کند و دلش را بدانجا فرستد. و پر واضح است که تمام مفاسد روحانی و اخلاقی و اعمالی از حب به دنیا و غفلت از حق تعالی و آخرت است. و حب به دنیا سر

۱- «به سوی زمین گرایید (پستی طلبید) و هوای نفس خویش را پیروی کرد». (الأعراف (۷): ۱۷۶)



منشأ هر خطیئه است<sup>(۱)</sup>؛ چنانچه تمام اصلاحات نفسانی و اخلاقی و اعمالی از توجه به حق و دار کرامت آن و از بی‌علاقگی به دنیا و عدم رکون و اعتماد به زخارف آن است. پس، معلوم شد از این مقدمه که حق تعالی عنایت و الطافش به هر کس بیشتر باشد و مراحم ذات مقدس شامل حال هر کس زیادتر باشد، او را بیشتر از این عالم و زخارف آن پرهیز دهد، و امواج بلیات و فتن را بر او بیشتر متوجه فرماید، تا این‌که روحش از این دنیا و زخارف آن منصرف و منزجر گردد و به مقدار ایمانش رو به عالم آخرت رود و وجهه قلبش متوجه به آن‌جا گردد. و اگر نبود از برای تحمل شدت ابتلا مگر همین یک جهت، هر آینه کفایت می‌کرد. و در احادیث شریفه اشارت به این معنا دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَنِيِّ، وَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِيهِ الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ»<sup>(۲)</sup>.

حضرت باقر - علیه السلام - فرماید: «همانا خدای تعالی هر آینه تفقد کند مؤمن را به بلا چنانچه تفقد کند مردی عیال خود را به هدیه از سفر، و هر آینه پرهیز دهد او را از دنیا، چنانچه پرهیز دهد طبیب مریض را».

و در حدیث دیگر نیز به همین مضمون وارد است<sup>(۳)</sup>.

و گمان نشود که محبت حق و شدت عنایت ذات اقدس به بعضی بندگان - نعوذ بالله - جزاف و بی‌جهت است؛ بلکه هر قدمی که مؤمن و بنده خدا به سوی او بردارد، عنایت حق به او متوجه شود، حق تعالی به قدر ذراعی به او نزدیک شود<sup>(۴)</sup>.

۱ - اشاره است به حدیثی از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ». (الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب ذم الدنيا والزهد فيها»، حدیث ۱۱)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۱۷.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۲۵۸، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۸.

۴ - مضمون این حدیث قدسی است که: «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا»؛ «هر کسی به قدر یک وجب به من نزدیک شود، من به قدر یک ذراع به او نزدیک شوم». (عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۵۶، حدیث ۸۱؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۳۵، حدیث ۱۱۷۸)

مثل مراتب ایمان و تهیه اسباب توفیق، مثل انسانی است که با چراغی در راه تاریک حرکت کند؛ هر قدمی که بردارد، جلو او روشن گردد و راهنمایی برای قدم دیگر نماید. هر قدمی که انسان به سوی آخرت بردارد، راه روشن تر شود و عنایات حق به او بیشتر گردد و اسباب توجه به عالم قرب و تنفر از عالم بُعد را فراهم فرماید. و عنایات ازلیه حق تعالی به انبیا و اولیا به واسطه علم ازلی اوست به اطاعت آنها در زمان تکلیف. چنانچه شما اگر دو بچه داشته باشید که در حال طفولیت آنها علم پیدا کنید که یکی موجبات رضایت شما را فراهم می‌کند و یکی موجبات سخط و غضب شما را، البته عنایت شما از اول به آن مطیع بیشتر از دیگری است.

و دیگر از نکات شدت ابتلای بندگان خاص این است که آنها در این ابتلا و گرفتاری‌ها به یاد حق افتند و مناجات و تضرع در درگاه قدس ذات مقدس نمایند و مأنوس با ذکر و فکر او گردند. و طبیعی این نوع بنی‌الانسان است که در وقت بلیات تشبث به هر رکنی که احتمال نجات در او دهند پیدا می‌کنند، و در وقت سلامت و راحت غفلت از آن پیدا می‌کنند؛ و چون خواص رکنی جز حق سراغ ندارند، بدان متوجه شوند و انقطاع به مقام مقدس او پیدا کنند. و حق تعالی از عنایتی که به آنها دارد، خود سبب انقطاع را فراهم فرماید. گرچه این نکته، بلکه نکته سابقه، نسبت به انبیا و اولیاء کمل درست نیاید؛ چه که آنها مقامشان مقدس‌تر از آن است و قلبشان محکم‌تر از آن است که به این امور علاقه به دنیا پیدا کنند، یا در توجه و انقطاعشان به حق فرقی حاصل شود.

و تواند بود که انبیا و اولیاء کمل چون به نور باطنی و مکاشفات روحانی یافته‌اند که حق تعالی به این عالم و زخارف آن نظر لطف ندارد و دنیا و هر چه در اوست خوار و پست است در پیشگاه مقدس او، از این جهت اختیار کردند فقر را بر غنا و ابتلا را بر راحتی و بلیات را بر غیر آنها. چنانچه در احادیث شریفه شاهد بر این معنا است:

در حدیث است که جبرئیل کلید خزاین ارض را در حضور خاتم‌النبیین - صلی الله علیه و آله - آورد و عرض کرد در صورت اختیار آن از مقامات اخروی شما نیز چیزی



کم نشود. حضرت برای تواضع از حق تعالی قبول نفرمود و فقر را اختیار فرمود<sup>(۱)</sup>. و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانند در حدیثی، قَالَ: «إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّى لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ»<sup>(۲)</sup>. و این از خواری دنیا است در نظر کبریای حق. و در حدیث است که حق تعالی از وقتی که عالم اجسام را خلق فرموده به آن نظر لطف نفرموده است<sup>(۳)</sup>.

و دیگر از نکات شدت ابتلاء مؤمنین آن است که در اخبار به آن اشاره شده است که از برای آنها درجاتی است که به آنها نائل نشوند مگر با بلیات و امراض و آلام. و ممکن است این درجات صورت اعراض از دنیا و اقبال به حق باشد؛ و ممکن است از برای خود این بلیات صورت ملکوتی باشد که نیل به آنها نشود مگر با ظهور در عالم ملک و ابتلای آنها به آن.

چنانچه در حدیث شریف کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانند: قَالَ: «إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَنْزِلَةٌ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِأَخْذِ الْخَصْلَتَيْنِ: إِمَّا بِذَهَابِ مَالِهِ، أَوْ بِبَلِيَّةٍ فِي جَسَدِهِ»<sup>(۴)</sup>. فرمود: «همانا چنین است؛ هر آینه می باشد از برای بنده درجه ای پیش خدا؛ پس نمی رسد به آن مگر به دو خصلت: یا به رفتن مالش، یا به بلیه در جسم او».

و در خبر شهادت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - وارد است که حضرت رسول ﷺ را در خواب دید. حضرت فرمود به آن مظلوم که از برای تو درجه ای است در بهشت؛ نمی رسی به آن مگر به شهادت<sup>(۵)</sup>. البته صورت ملکوتی شهادت در راه خدا حاصل نمی شود مگر به وقوع آن در مُلک چنان که مبرهن است در علوم عالیه؛ و در

۱- ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۱۳۰، حدیث ۱۰۰.

۲- «کافر آن قدر نزد خدا خوار و پست است که اگر دنیا را با هر چه در آن است از خداوند بخواهد به او می دهد». (الکافی، ج ۲، ص ۲۵۸، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۸)

۳- ر.ک: صفحه ۲۵۴.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۲۵۷، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۲۳ (با تفاوتی اندک)؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۶۲، «کتاب الطهارة»، «أبواب الدفن»، باب ۷۷، حدیث ۴.

۵- ر.ک: الأمالی، صدوق، ص ۱۳۰، مجلس ۳۰، حدیث ۱؛ تنبیح المودة، ج ۳، ص ۵۴، باب ۶۱.

اخبار متواتره وارد است که از برای هر عملی صورتی است در عالم دیگر<sup>(۱)</sup>.  
و در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - نقل شده است، قَالَ: «إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمُ الْبَلَاءِ؛ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ»<sup>(۲)</sup>. فرمود: «همانا بزرگی مزد هر آینه با بزرگی بلاست. و دوست ندارد خدا قومی را مگر آن که مبتلا کند آنها را». و احادیث به این مضمون بسیار است<sup>(۳)</sup>.

## فصل

### ابتلای انبیا به امراض جسمانی

محدث بزرگ، مجلسی - علیه الرحمه - فرماید: «در این احادیث (یعنی احادیث ابتلاء انبیا که وارد شده از طرق عامه و خاصه) دلالت واضحی است بر آن که انبیا و اوصیا در امراض حسیه و بلیات جسمیه مثل غیرشان هستند. بلکه آنها اولی به آن هستند از غیر، برای بزرگ شدن اجر آنها که موجب تفاضل در درجات است. و این منافات با مقام آنها ندارد؛ بلکه آن موجب تثبیت امر آنها شود. و اگر آنها مبتلا نشوند به بلیات، با آن که از دست آنها معجزات و خارق عادات صادر می شود، گفته شود درباره آنها آنچه نصاری درباره پیغمبرشان گفتند. و این تعلیل در روایات وارد است»<sup>(۴)</sup>، انتهى.  
و محقق طوسی<sup>(۵)</sup> و حکیم عظیم قدوسی - عطر الله مرقدہ - در تجرید فرماید در ضمن آنچه انبیا باید از آن مبرا باشند: «و هرچه تنفر از آن حاصل آید»<sup>(۶)</sup>. و علامه علمای اسلام - رضوان الله علیه - فرماید در شرح آن: «و باید منزّه باشد از امراض

۱- ر.ک: حدیث بیست و هفتم، ص ۴۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۱-۳۲۹، باب ۲۳-۲۴؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۸۶۹-۸۹۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۳.

۳- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۹۶-۲۴۷، باب شدّة ابتلاء المؤمن.

۴- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۵۰.

۵- محمّد بن محمّد طوسی معروف به «خواجه نصیر» و «محقق طوسی» (۵۹۷-۶۷۲) از حکماء و دانشمندان مشهور اسلام است. در فلسفه و کلام و ریاضیات متبحر بوده است. آثار ارزشمند او: شرح اشارات، تجرید الاعتقاد، تحریر اقلیدس و... می باشد.

۶- تجرید الاعتقاد، ص ۲۱۳.



منقره، مثل سلس و جذام و برص؛ برای این که اینها تنفر آورد و منافی با غرض از بعثت است»<sup>(۱)</sup>.

نویسنده گوید: گرچه مقام نبوت تابع کمالات نفسانیه و مدارج روحانیه است و ربطی به مقام جسمانیت ندارد و امراض و نقایص جسمانیه ضرری به مقام روحانی آنها نرساند و امراض منقره از علو شأن و عظمت رتبه آنها چیزی ناقص نکند، اگر مؤکد کمالات آنها نباشد و مؤید درجات آنها نگردد، چنانچه اشاره به آن شد، لیکن آنچه این دو محقق اشاره بدان کردند خالی از وجه نیست؛ زیرا که چون عامه مردم تمیز مابین مقامات را نمی‌دهند و گمان می‌کنند که نقص جسمانی از نقص روحانی یا ملازم با او است، و بعضی از نقایص را منافی با مقام علو شأن و عظمت مرتبت دانند، لهذا عنایت حق چنان اقتضا کند که پیغمبران را که صاحب شریعت و مبعوث به رسالت هستند به امراضی که موجب تنفر طباع و استیحاş مردم است مبتلا نفرماید. پس، عدم ابتلای آنها نه از برای آن است که ابتلای به آن نقص مقام نبوت است؛ بلکه برای اکمال فایده تبلیغ است. بنابراین، مانع ندارد ابتلای بعض انبیا که صاحب شریعت نیستند، و ابتلای اولیاء بزرگ و مؤمنین به این گونه بلیات. چنانچه حضرت ایوب و جناب حبیب نجار مبتلا بودند. و اخبار کثیره وارد شده در ابتلای حضرت ایوب.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَى عَنْ تَفْسِيرِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ: «فَسَلَّطَهُ عَلَى بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَعَيْنَيْهِ؛ فَتَفَخَّ فِيهِ إِبْلِيسُ فَصَارَ قَرَحَةً وَاحِدَةً مِنْ قَرَنِهِ إِلَى قَدَمِهِ، فَبَقِيَ فِي ذَلِكَ دَهْرًا طَوِيلًا يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَشْكُرُهُ حَتَّى وَقَعَ فِي بَدَنِهِ الدُّودُ وَكَانَتْ تَخْرُجُ مِنْ بَدَنِهِ فَيَرُدُّهَا. وَيَقُولُ لَهَا: إِرْجِعِي إِلَى مَوْضِعِكَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ مِنْهُ. وَتَنْتَنُ حَتَّى أَخْرَجَهُ أَهْلُ الْقَرْيَةِ مِنَ الْقَرْيَةِ وَالْقَوَّةُ فِي الْمَرْبَلَةِ خَارِجَ الْقَرْيَةِ»<sup>(۲)</sup>.

۱- کشف المراد، ص ۳۵۰.

۲- «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که فرمود: «پس ابلیس را بر بدنش - مگر عقل و چشمانش - مسلط ساخت، و شیطان در او دمید تا بدن او سراسر زخم شد. مدتی مدید بر همین حال بود و خدا را پیوسته شکر می‌گفت تا در بدن او کرم افتاد. و چون کرمی از بدنش خارج می‌شد آن را به

وَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قُلْتُ لَهُ: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانُ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾<sup>(۱)</sup>. فَقَالَ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يُسَلِّطُ وَاللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِ. قَدْ سُلِّطَ عَلَى أَيُّوبَ فَشَوَّهَ خَلْقَهُ، وَلَمْ يُسَلِّطْ عَلَى دِينِهِ. وَقَدْ يُسَلِّطُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِمْ»<sup>(۲)</sup>.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ نَاجِيَّةٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - إِنَّ الْمَغِيرَةَ يَقُولُ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُبْتَلَى بِالْجَذَامِ وَلَا بِالْبَرَصِ وَلَا بِكَذَا وَلَا بِكَذَا. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ لَغَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ، إِنَّهُ كَانَ مُكْتَبًا». ثُمَّ رَدَّ أَصَابِعَهُ فَقَالَ: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى تَكْنِيْعِهِ، أَتَاهُمْ فَأَنْذَرَهُمْ؛ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِمْ مِنَ الْغَدِ فَقَتَلُوهُ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَى بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَيَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ»<sup>(۳)</sup>.

→ جای خود برمی گرداند و به او می گفت: برگرد به جایگاهی که خداوند تو را از آن جا آفریده است. و آن گاه اندامش بو گرفت به طوری که مردم او را از شهر بیرون بردند و در مزیله بیرون شهر افکندند». (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۰؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۰۴)

۱ - النحل (۱۶): ۹۸ - ۹۹.

۲ - و در کافی به سند خود از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: «ابوبصیر از امام [از این آیات] سؤال کرد، فرمود: "پس هرگاه خواستی قرآن تلاوت کنی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر؛ همانا شیطان را تسلطی نیست بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگار خویش توکل کرده اند." امام فرمود: "ای ابا محمد، به خدا سوگند شیطان بر بدن مؤمن مسلط می شود ولی بر دین او مسلط نمی گردد. بر ایوب پیغمبر چیره گردید و خلقت (بدن) او را زشت کرد ولی بر دین او چیرگی نیافت. و بسا بر بدن مؤمنان مسلط شود ولی بر دینشان دست نیابد." (الکافی، ج ۸، ص ۲۸۸، حدیث ۴۳۳)

۳ - و با سند خود از ناجیه روایت کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم مغیره می گوید: مؤمن به مرض جذام و پیسی و امثال آن مبتلا نمی شود. فرمود: "او از صاحب یاسین [حبیب نجار که قصه اش در سوره یس آمده است] غافل است که دستش فلج بود [و یا مرتعش بود] سپس امام انگشتان خود را برگردانید (به صورت انگشتان مفلوج) آن گاه فرمود: "چنان است که گویی او را می بینم که با دست سست شده نزد آنها آمده و بیمشان می دهد؛ سپس باز دیگر در روز بعد نزدشان آمد و ایشان او را کشتند." سپس امام فرمود: "مؤمن به هر بلایی مبتلا می شود و به هر مرگی می میرد اما خود را نمی کشد." (الکافی، ج ۲، ص ۲۵۴، کتاب الإیمان والکفر، «باب شدّة ابتلاء المؤمن»، حدیث ۱۲)



«صاحب یاسین» حبیب نجار است. و «تکنیع» با نون، که در اکثر نسخ است، بنا به فرموده مجلسی رحمته الله: تشنج و مثله بودن است. مجلسی فرماید: گویا جذام سبب تکنیع اصابع او شده بوده است<sup>(۱)</sup>. و در این فرموده تأمل است.

از این احادیث و احادیث بسیار دیگر استفاده شود که مؤمنین و انبیا گاهی برای بعض مصالح مبتلا شوند به امراض منقره. گرچه در مقابل این اخبار بعض اخبار دیگر است که نفی کرده است تشویه خلقت حضرت ایوب - علیه السلام - و بو افتادن بدن شریفش را<sup>(۲)</sup>. و بحث و تطویل در ذکر و جمع آنها نفع بسیاری ندارد.

بالجمله، این نحو از امراض ضرری به حال مؤمنین و نقص برای آنها و انبیا - علیهم السلام - نیست، بلکه ترفیع رتبه و علو مقام و درجه است. وَالله تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ.



- ۱ - مرآة العقول، ج ۹، ص ۳۳۳، ذیل حدیث ۱۲.
- ۲ - امام صادق از پدر خود امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که: «إِنَّ أَيُّوبَ ابْتُلِيَ سَبْعَ سِنِينَ مِنْ غَيْرِ ذَلْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَذْنُبُونَ، لَأَنْهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَذْنُبُونَ وَلَا يَرْغَبُونَ وَلَا يَرْتَكِبُونَ ذَنْباً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً». وَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ أَيُّوبَ مِنْ جَمِيعِ مَا ابْتُلِيَ بِهِ، لَمْ تُنْتِزَ لَهُ رَائِحَةٌ وَلَا قَبِيحٌ لَهُ صُورَةٌ؛ وَلَا خَرَجَتْ مِنْهُ مِدَّةٌ مِنْ دَمٍ وَلَا قَيْحٍ؛ وَلَا اسْتَفْذَرَهُ أَحَدٌ رَأَةً؛ وَلَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ أَحَدٌ شَاهِدَةً؛ وَلَا تَدَوَّدَ شَيْءٌ مِنْ جَسَدِهِ. وَهَكَذَا يَصْنَعُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِجَمِيعِ مَنْ يُبْتَلِيهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ الْمُكْرَمِينَ عَلَيْهِ. وَإِنَّمَا اجْتَنَّبَهُ النَّاسُ لِفَقْرِهِ وَضَعْفِهِ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ لِجَهْلِهِمْ بِمَالِهِ عِنْدَ رَبِّهِ - تَعَالَى ذِكْرُهُ - مِنَ التَّائِيْدِ وَالْفَرْجِ...» «امام صادق علیه السلام از پدر خویش، امام باقر علیه السلام، روایت فرمود که «ایوب پیامبر بی آنکه گناهی از او سرزند هفت سال مبتلا بود؛ و پیامبران معصیت نکنند، زیرا آنان در عصمت حق‌اند و از آلودگی‌ها مبرا، و زشتی و فساد از ایشان سرنزند و گناه چه کوچک و چه بزرگ مرتکب نگردند.» فرمود: «ایوب پیامبر به دردهای گوناگون مبتلا بود، اما بوی بد از او به مشام نمی‌رسید؛ و نیز چهره وی زشت نگردید؛ و هرگز از اندام او خون و چرک بیرون نزد؛ و کسی که او را می‌دید از او منزجر نمی‌گشت، و دیدارکنندگان او از او بیزار نگشتند. و هرگز بدنش کرم نیفتاد، و خداوند با همه بلا رسیدگان از پیامبران و اولیای گرامیش چنین رفتار کند. دوری مردم از ایوب برای فقر و ضعف ظاهری او بود، زیرا آنان نمی‌دانستند که آن بزرگوار مورد توجه پروردگار خویش است و او را از سوی خداوند گشایشی است.» (الخصال، ص ۳۹۹، باب السبعة، حدیث ۱۰۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۴۸، حدیث ۱۳)

## فصل

### در بیان آن‌که دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست

بدان‌که این عالم دنیا برای نقص و قصور و ضعفی که در آن است نه دار کرامت و جای ثواب حق تعالی است، و نه محل عذاب و عقاب است؛ زیرا که دار کرامت حق عالمی است که نعمت‌های آن خالص و اختلاط به نعمت ندارد و راحت آن مشوب به تعب و رنج نیست. و در این عالم چنین نعمتی امکان ندارد، زیرا که دار تراحم است و به هر نعمتی انواع رنج و زحمت و نعمت اختلاط دارد. بلکه حکما گفته‌اند: لذات این عالم دفع آلام است<sup>(۱)</sup>. و توان گفت که لذتش موجب آلام است، زیرا که این‌جا هر لذتی در پی، رنج و الم و تعب دارد. بلکه ماده این عالم تعصی دارد از قبول رحمت خالص و نعمت غیر مشوب. و همین‌طور عذاب و زحمت و رنج و تعب این عالم نیز خالص نیست؛ بلکه هر رنجی و تعب محفوف به نعمتی و نعمت‌هایی است. و هیچ یک از آلام و اسقام و رنج و محنت در این عالم غیر مشوب نیست؛ و مواد این عالم تعصی دارد از قبول عذاب خالص مطلق. و دار عذاب و عقاب حق داری است که در آن عذاب محض و عقاب خالص باشد. آلام و اسقام آن‌جا مثل این عالم نیست که به عضوی دون عضوی متوجه باشد؛ یک عضو سالم و راحت باشد و عضو دیگر در تعب و زحمت.

و به بعض آنچه ذکر شد اشاره فرموده در حدیث شریف، که ما به شرح آن پرداختیم، آن‌جا که فرماید: «وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَاباً لِمُؤْمِنٍ وَلَا عِقَاباً لِكَافِرٍ». یعنی جهت این‌که مؤمن در این عالم مبتلا به بلیات شود آن است که خدای تعالی قرار نداده این دنیا را ثواب برای مؤمنی و نه سزا برای کافری. این‌جا دار تکلیف و «مزرعة آخرت» و عالم کسب است؛ و عالم آخرت دار جزا و سزا و ثواب و عقاب است. آنها که متوقع‌اند که حق تعالی هر کس را که در این عالم مرتکب معصیت و فحشایی شد یا ظلم و تعدی به کسی، فوراً جلو او را بگیرد و دست او را منقطع کند و او را قلع و قمع فرماید،

۱- تهذیب الأخلاق وتطهیر الأعراق، ص ۶۰؛ إحياء علوم الدین، ج ۳، ص ۱۵۱، کتاب کسر الشهوتین.



غافل از آن هستند که خلاف ترتیب و مخالف سنّة الله جاریه است. این جا دار امتحان و امتیاز شقی از سعید و مطیع از عاصی است؛ و عالم ظهور فعلیات است نه دار بروز نتایج اعمال و ملکات. و اگر نادراً حق تعالی ظالمی را گرفتار کند، می توان گفت از عنایات حق تعالی به آن ظالم است. اگر اهل معصیت و ظلم را به حال خودشان واگذار فرماید «استدراج» است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ \* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «زود است که نعمت دهیم آنها [را] درجه درجه از جهتی که نمی دانند. و مهلت دهیم آنها را. همانا اخذ من شدید است». و می فرماید: «وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَّا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»<sup>(۲)</sup>. یعنی «گمان نکنند آنان که کافر شدند این که مهلت ما برای آنها خیر است؛ همانا چنین است که مهلت دادیم آنها را تا زیاد کنند گناه را. و از برای آنها عذاب [خوار کننده]»<sup>(۳)</sup> است.

و در مجمع البیان روایت کند از حضرت صادق علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا أَخَذَ الْعَبْدُ ذَنْبًا، جُدَّ لَهُ نِعْمَةٌ فَيَدْعُ الْاسْتِغْفَارَ. فَهُوَ الْاسْتِدْرَاجُ»<sup>(۴)</sup> فرمود: «وقتی حادث کند بنده گناهی را، تجدید شود برای او نعمتی، پس واگذار استغفار را، پس آن استدراج است».

## فصل

### در این که شدت بلیّات روحیه تابع شدت ادراک است

در ذیل حدیث شریف که می فرماید: «وَمَنْ سَخِفَ دِينُهُ وَضَعَفَ عَقْلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ» چنین ظاهر شود که بلیّات اعم از جسمانی و روحانی است؛ زیرا که اشخاص ضعیف العقل و کم ادراک به مقدار ضعف عقل و ادراک خود از بلیّات روحانی و ناملازمات عقلیه مأمون اند. به خلاف کسانی که عقلشان کامل و ادراکشان شدید است، که به مقدار کمال

۱ - القلم (۶۸): ۴۴ - ۴۵.

۲ - آل عمران (۳): ۱۷۸.

۳ - در استنساخ و چاپ های سابق، در این موضع «دردناک» و در آیه «أَلِیم» ذکر شده است.

۴ - مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۰.

عقل و شدت ادراک خود بلیات روحانی آنها زیاد شود. و هر چه ادراکات کامل‌تر و روحانیت قوی‌تر باشد، بلیات بیشتر و ادراک ناملايمات افزون گردد. و تواند بود که فرموده حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله و سلم - که فرمود: «مَا أُذِيَّ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُذِيْتُ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «اذیت نشد پیغمبری مثل اذیتی که من شدم». نیز به این معنی برگردد؛ زیرا که هر کس عظمت و جلالت ربوبیت را بیشتر ادراک کند و مقام مقدس حق - جل و علا - را زیاده‌تر بشناسد، از عصیان بندگان و هتک حرمت آنها بیشتر متأثر و متألم گردد؛ و نیز هر کس رحمتش و عنایت و لطفش به بندگان خدا بیشتر باشد، از اعوجاج و شقاوت آنها بیشتر اذیت می‌شود؛ و البته خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - در این مقامات و سایر مدارج کمالیه از انبیا و اولیا و سایر بنی‌الانسان کامل‌تر بوده، پس اذیتش بیشتر و تأثرش بالاتر بوده. و نیز توجیه دیگر دارد که مناسب این مقام ذکر آن نیست. وَاللّٰهُ الْعَالِمُ وَلَهُ الْحَمْدُ.







مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

## حدیث شانزدهم

### [ صبر ]

الحدیث السادس عشر: بِأَسْنَادِنَا الْمُتَّصِلَةِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، فَخَرِ الطَّائِفَةِ الْحَقَّةِ وَمُقَدِّمِهِمْ، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَخْوَالِهِ؛ إِنْ نَائِبَتْهُ نَائِبَةٌ صَبَرَ لَهَا؛ وَإِنْ تَدَاكَتْ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ لَمْ تَكْسِرْهُ وَإِنْ أُسِرَ وَقُهِرَ وَاسْتَبْدَلَ بِالْيُسْرِ عُسْرًا؛ كَمَا كَانَ يُوسُفُ الصَّدِيقُ الْأَمِينُ لَمْ يَضْرُرْ حُرِّيَّتُهُ أَنْ اسْتُعِيدَ وَقُهِرَ وَأُسِرَ؛ وَلَمْ تَضْرُرْهُ ظُلْمَةُ الْجُبِّ وَوَحْشَتُهُ وَمَا نَالَهُ، أَنْ مَنَّْ اللَّهُ عَلَيْهِ فَجَعَلَ الْجَبَّارَ الْعَاتِيَّ لَهُ عَبْدًا بَعْدَ إِذْ كَانَ [لَهُ] مَالِكًا؛ فَأَرْسَلَهُ وَرَجَمَ بِهِ أُمَّةً. وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا، فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوَجَّرُوا»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «ابوبصیر گفت: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - را که می گفت: آزاد، آزاد است بر همه احوال خود؛ اگر بیاید او را مصیبتی، صبر کند مر آن را؛ و اگر فرو کوبیده شود بر او مصیبت ها، نمی شکند او را گرچه اسیر شود و مقهور گردد و سختی را به آسانی بدل گیرد. چنانچه بود یوسف - علیه السلام - بسیار راستگوی امین که ضرر نرساند آزادی او را این که به بندگی گرفته شد و اسیر شد و مقهور گردید. و زیان نرساند او را تاریکی چاه و ترس آن و آنچه رسید او را؛ تا آن که منت گذاشت خدا بر او،



پس قرار داد جبار متکبر را بنده او، بعد از آن که مالک بود؛ پس، فرستاد خدا او را (یعنی به پیغمبری) و ترحم فرمود به واسطه او امتی را. و همین طور صبر دنبال آورد خیر را، پس صبر کنید و مهیا کنید خود را بر صبر تا مزد داده شود.

شرح: «نائبه» مفرد «نواثب» است. و آن حوادث و مهمات نازله است. و در صحاح گوید به معنی مصیبت است.

و «دک» به معنی «دق» یعنی کوبیدن است. و در صحاح است: «وَقَدْ دَكَّكْتُ الشَّيْءَ أَدَكُّهُ دَكًّا إِذَا ضَرَبْتُهُ وَكَسَرْتُهُ حَتَّى سَوَّيْتُهُ بِالْأَرْضِ» انتهى<sup>(۱)</sup>. و تَدَاكْتُ عَلَيْهِ، أَي، تَدَاقْتُ. و به معنی اجتماع و ازدحام نیز آمده؛ چنانچه از نهایه منقول است در حدیث حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: «ثُمَّ تَدَاكَكْتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَكَ الْأَيْلُ إِلَهِيمِ عَلَى حِيَاضِهَا». أَي، إِرْدَحَمْتُمْ<sup>(۲)</sup>. و از نهایه نیز نقل شده که اصل «دک» به معنی «کسر» است<sup>(۳)</sup>. و در این حدیث شریف به مناسبت لم تکسره به معنی اول انساب است، گرچه معنی دوم نیز مناسب است.

و کلمه [إِنْ] در «وَإِنْ أُسِرَ» وَصَلِيَهُ است، و «قهر» و «استبدل» عطف به آن است. و مجلسی - رحمه الله - فرموده در بعض نسخه‌ها «وَاستبدل بالعسر يسرا» وارد است<sup>(۴)</sup>. بنابراین عطف است بر «لم تکسره»، پس غایت صبر شود.

جمله «أَنْ اسْتَعْبَدَ» مبنی للمفعول و فاعل لَمْ يَضْرُرْ است. و در نسخه مرآة العقول به تقدیم «باء» موخده بر «عین» مهمله وارد است<sup>(۵)</sup>. و در وسائل به تقدیم «عین» بر «باء» منقول است<sup>(۶)</sup>. و مظنون است که نسخه مرآة از غلط کاتب باشد، گرچه معنی آن نیز

۱ - چنان آن را ضربه زدم و شکستم تا با زمین هموار شد. (الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۸۳)

۲ - پس از آن گرد من فراهم آمدید چون فراهم آمدن شتران نشسته هنگامی که به آبشخورهاشان وارد می شوند. (النهاية، ابن الأثير، ج ۲، ص ۱۲۸، ماده «دک»)

۳ - النهاية، ابن الأثير، ج ۲، ص ۱۲۸، ماده «دک»؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۰.

۴ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۰.

۵ - همان.

۶ - وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۵۷، «کتاب الطهارة»، «أبواب الدفن»، باب ۷۶، حدیث ۷.

خالی از صحت نیست. ولی مناسب با مقام و سر تا پای حدیث شریف آن است که در نسخه و سائل است.

و «ما نالَهُ» عطف است به «ظُلْمَةُ الْجُبِّ». یعنی، ضرر نرساند او را آنچه به او رسید از ظلم برادرها و حزن و بلیات.

و قوله: «أَنْ مَنْ اللَّه» اظهر آن است که به تقدیر «إِلَى» است، و متعلق است به «لَمْ تَضُرُّ» در دو موضع بر سبیل تنازع. و مرحوم مجلسی احتمالات کثیره در آن داده<sup>(۱)</sup> که ذکر آنها خالی از تطویل نیست.

و مراد به آن که «مالک آن حضرت بنده او گردید» این است که مطیع او گردید.

## فصل

### در بیان آنکه اسارت شهوت منشأ همه اسارت‌هاست

بدان که انسان اگر مقهور در تحت سلطه شهوت و هواهای نفسانیه گردید، رقیّت و عبودیت و ذلت در او به قدر مقهوریتش در تحت سلطه آنها زیاد شود. و معنی عبودیت از کسی، خضوع تامّ و اطاعت از اوست. و انسان مطیع شهوات و مقهور نفس اماره بنده فرمانبر آنهاست؛ و هرچه آنها امر کنند، با کمال خضوع اطاعت کند، و در پیشگاه آنها عبد خاضع و بنده مطیع گردد تا کار به جایی رسد که اطاعت آنها را مقدم دارد بر اطاعت خالق سماوات و ارض، و بندگی آنها را برگزیند بر بندگی مالک الملوک حقیقی. و در این حال عزت و حریت و آزادمردی از قلبش [رخت] بندد، و غبار ذلت و فقر و عبودیت بر چهره قلبش بنشیند، و خاضع اهل دنیا گردد و قلبش در پیش اهل دنیا و صاحبان حشمت سجده کند و از برای به دست آوردن مشتهیات نفسانیّه خود، از هم‌نوع خود ذلت‌ها و منت‌ها کشد و خواری‌ها در راه تعمیر بطن و فرج برد؛ و تا اسیر بند شهوت و نفس است، از هیچ‌گونه خلاف شرف و فتوت و حریتی مضایقه نکند؛ و سر به زیر بار اطاعت هر کس و ناکس درآورد، و از هر ناچیز منت کشد به مجرد



احتمال حصول مطلوب پیش او، گرچه آن شخص از سایر خلق بی ارزش تر و پست تر باشد و احتمال موهوم باشد. و گویند «وهم» در باب طمع حجت است. آنهایی که بنده دنیا و شهوت خویشاند و طوق بندگی هوای نفس را در گردن نهاده‌اند، بندگی از هر کسی که دنیا را پیش او سراغ دارند، یا احتمال می‌دهند، می‌کنند و خاضع او می‌شوند. و اگر در ظاهر زبان منیت و عفت نفس گشایند، تدلیس محض است، و اعمال آنها و اقوال آنها این کلام را تکذیب کنند. و این اسارت و رقیت از اموری است که انسان را همیشه در زحمت و ذلت و رنج و تعب دارد. و انسان با شرف و عزت نفس باید با هر وسیله و جدیت خود را از آن پاک و پاکیزه کند. و پاک شدن از این کثافت و رهایی از این قید خواری و مذلت به معالجه اساس نفس است؛ و آن با علم و عمل نافع صورت گیرد. اما عمل، پس آن به ارتیاضات شرعی و مخالفت نفس است. در مدتی آن را از محبت مفرط به دنیا و تبعیت شهوات و هواهای نفسانیه منصرف کند تا آن که نفس عادت به خیرات و کمالات کند.

و اما علم، به آن است که انسان به نفس خود بفهماند و به قلب خویشتن برساند که مخلوقات دیگر چون خود ضعیف و محتاج و فقیر و بینوا هستند؛ و آنها نیز مثل خود من در تمام امور جزئی و کلیه محتاج به غنی مطلق و قادر توانا هستند؛ و آنها قابل آن نیستند که حاجت کسی را برآورند، و کوچک تر از آن هستند که نفس به آنها متوجه گردد و قلب خاضع آنها گردد، و همان قادر توانایی که به آنها عزت و شرف و مال و منال داده قادر است به هر کس بدهد.

حقیقتاً انسان را عار آید که به واسطه شکم خود یا راه انداختن شهوت خویش این قدر ذلت و خواری به خود راه دهد، و از این مخلوق بی همه چیز و فقرای بی دست و پا و اذلاء بی دانش و بینش منت کشد. منت اگر می‌کشی، از غنی مطلق و خالق سماوات و ارض بکش؛ که اگر توجه به ذات مقدس او پیدا کردی و دلت خاضع در محضر او گردید، از هر دو عالم و ارهی و طوق عبودیت مخلوق را از گردن بیرون کنی: «الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ

كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»<sup>(۱)</sup>. بندگی خدا گوهر گران بهایی است که باطن آن آزادی و ربوبیت است. به واسطه عبودیت حق و توجه به نقطه واحد مرکزیه و افناء تمام قوا و سلطنت‌ها در تحت سلطنت مطلقه الهیه، چنان حالتی در قلب پیدا شود که قهر و سلطنت بر همه عوالم کند؛ و از برای روح حالت عظمت و رفعتی پیدا شود که جز در پیشگاه ربوبیت و آنها که اطاعت آنها اطاعت ذات مقدس حق است سر به اطاعت احدی ننهد. و اگر به حسب پیش آمدن روزگار در تحت سلطه و قدرت کسی باشد، قلب را از آن لرزه نیفتد و استقلال و حریت نفس محفوظ ماند؛ چنانچه حضرت یوسف و حضرت لقمان را عبودیت ظاهریه به حریت و آزادی قلبی آنها ضرر نرساند.

ای بسا قدرتمندان و دارای سلطنت‌های ظاهره که از حریت و آزادی نفس و بزرگواری و بزرگمنشی بویی نبردند و بنده ذلیل و عبد مطیع نفس و هوی هستند، و بدین جهت از مخلوق ناچیز نیز تملق گویند.

از حضرت علی بن الحسین - سلام الله علیهما - منقول است که فرمود در ضمن کلامی: «إِنِّي لَأَتَفُّ أَنْ أَطْلُبَ الدُّنْيَا مِنْ خَالِقِهَا، فَكَيْفَ مِنْ مَخْلُوقٍ مِثْلِي!»<sup>(۲)</sup> یعنی «همانا من عار دارم این که دنیا را خواهم کنم از آفریدگار آن، پس چگونه از مخلوقی مثل خود طلب کنم!»

ای عزیز، تو اگر عار نداری از طلب دنیا، لااقل از مخلوق ضعیف که مثل خود تو است طلب مکن. بفهم که مخلوق را قدرتی نیست برای تعمیر دنیای تو. گیرم که با هزار منت و ذلت اراده او را جلب کردی، اراده او در ملک حق کارکن نیست، و کسی را تصرفی در مملکت مالک الملوک نیست؛ پس این قدر برای این چند روزه دنیا و شهوات محدوده موقته از خلق بی همه چیز تملق مگو؛ و از خدای خود غافل مشو و حریت و آزادی خود را حفظ کن و قید عبودیت و اسارت را از گردن خود بردار و در جمیع احوال

۱ - مصباح الشریعة، ص ۷، باب العبودیة.

۲ - علل الشرائع، ص ۲۳۰، حدیث ۳ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۵۶، «کتاب الحج»، «أبواب إحرام الحج والوقوف بعرفة»، حدیث ۳ (با کمی تفاوت).



آزاد شو؛ چنانچه در حدیث شریف فرماید: «إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَهْوَالِهِ»<sup>(۱)</sup>.

و بدان که غنا به غنای قلب، و بی‌نیازی، از حالات روح است، به امور خارجی غیر مربوطه به انسان نیست.

من خود در میان اهل ثروت و مال و منال کسانی را دیدم که اظهارات آنها را هیچ فقیر با آبرویی نمی‌کرد و بیانات آنها شرم‌آور بود! آن بیچاره غبار ذلت و مسکنت چهره قلبش را فرو گرفته بود. ملت یهود با آن که در دنیا به نسبت جمعیت خود متمول و با ثروت‌ترین تمام سکنه ارض هستند، مع ذلک ذلت و مسکنت و فقر و فاقه از چهره آنها ظاهر و تمام مدت عمر را با زحمت و خواری و عجز و بی‌نوایی به سر می‌برند. این نیست مگر همان فقر قلبی و ذلت روحی.

در بین اهل زهد و درویش منشی کسانی را دیدیم که قلوب آنها به قدری غنی و بی‌نیاز است که به همه ملک دنیا از روی بی‌اعتنایی نظر می‌کنند، و به جز ذات مقدس حق تعالی احدی را لایق عرض حاجت نمی‌دانند.

تو خود نیز در حالات اهل دنیا و اهل طلب ریاست با نظر دقت و تفتیش مطالعه کن، ببین ذلت آنها و تملق آنها از مردم از سایرین بیشتر است و در پیش [مردم] خضوعشان بیشتر است. مریدپرورها و مدعیان ارشاد خواری‌ها می‌کشند و ارادت‌ها می‌ورزند تا چند روزی بطن و فرج را تعمیر کنند. قلب مراد طالب بیشتر خاضع است پیش مرید از قلب مرید پیش او؛ با آن که در سنخ این دو ارادت نیز فرق‌هاست: ارادت مرید روحانی و الهی است، گرچه در اشتباه باشد؛ و ارادت مراد دنیاوی و شیطانی است.

اینها که ذکر شد ذل‌ها و مفسد دنیایی است. اگر پرده برداشته شود، معلوم می‌شود که صورت این اسارت در تحت قیود و کند و زنجیرهای شهوات و هواهای نفسانیته چه صورتی است. شاید این سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع است، و خدای تعالی از آن اطلاع داده<sup>(۲)</sup>، و آن حبس و غلی که برای ماست، در این دنیا صورت همین

۱- ر.ک: صفحه ۲۷۹.

۲- اشاره است به آیه شریفه: ﴿ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ﴾؛ «پس مجرم را در زنجیری که

هفتاد ذرع است ببندید». (الحاقه (۶۹): ۳۲)

اسارت و رقیت در تحت فرمان شهوت و غضب باشد. خدای تعالی فرماید: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾<sup>(۱)</sup>. [و] یافتند آنچه کرده بودند حاضر». و فرماید: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾<sup>(۲)</sup>. آنچه به ما می‌رسد در آن عالم، صورت اعمال خود ماست.

سلسله‌های پیچ در پیچ شهوات و هواها را پاره کن و کند قلب را بشکن و از اسارت بیرون بیا و در این عالم آزادانه زیست کن تا در آن عالم آزاد باشی؛ وگرنه صورت این اسارت را در آن جا حاضر خواهی دید. و بدان که آن طاقت فرسا است. اولیای خدا با آن که از أسر و رقیت به کلی خارج شده بودند و به حریت مطلقه نائل بودند، با این حال دل‌های آنها چنان لرزان بود و از عاقبت امر چنان ناله می‌کردند و جزع می‌نمودند که عقول متحیر از آن است.

### فصل

#### [انسان در قید اسارت نفس و شهوات به مقامات معنوی نائل نمی‌شود]

گرچه مطالبی که در این اوراق است از امور شایعه رایجه و از مکررات باید به شمار آورد، ولی باکی از این تکرار نیست. تذکر نفس و تکرار حق امر مطلوبی است؛ و از این جهت در انکار و اوراد و عبادات و مناسک تکرار مطلوب است. و نکته اصلی آن عادت دادن نفس و مرتاض نمودن آن است. پس، از تکرار ای عزیز [ملول] مشو؛ و بدان که تا انسان در قید اسارت نفس و شهوات آن است و سلسله‌های طولانی شهوت و غضب در گردن اوست، به هیچ یک از مقامات معنوی و روحانی نائل نمی‌شود، و سلطنت باطنیه نفس و اراده نافذ آن بروز و ظهور نمی‌کند و مقام استقلال و عزت نفس، که از بزرگ‌ترین مقامات کمال روحانی است، در انسان پیدا نمی‌شود. بلکه این اسارت و رقیت باعث می‌شود که انسان سرپیچ از اطاعت نفس نباشد در هیچ حال.

و چون سلطنت نفس اماره و شیطان در باطن قوی شد و تمام قوا سر به رقیت و

۱ - الکهف (۱۸): ۴۹.

۲ - البقرة (۲): ۲۸۶.



طاعت آنها گذاشتند و خضوع در پیشگاه آنها نمودند و تسلیم تام شدند، آنها قانع به معاصی تنها نمی‌شوند کم کم از معصیت‌های کوچک انسان را به معاصی بزرگ، و از آنها به سستی عقاید، و از آن به ظلمت افکار، و از آن به تنگنای جحود، و از آن به بغض و دشمنی انبیا و اولیا می‌کشانند. و نفس که در تحت سلطه و رقبت آنهاست نتواند از آن سرپیچی نماید. پس، عاقبت امر طاعت و اسارت خیلی وخیم است و به جاهای خیلی هولناک انسان را ممکن است بکشد. انسان عاقل رئوف به حال خود، باید به هر وسیله‌ای شده خود را از این اسارت خارج کند، و تا فرصت دارد و قوای او سالم است و حیات و صحت و جوانی برقرار است و قوا به کلی مسخر نشده، در مقابل آن قیام کند؛ و مدتی مواظبت اوقات خویش کند و مطالعه در حالات نفس کند و حالات گذشتگان و سوء عاقبت آنها را مذاقه نماید و گذشتن این چند روزه را به باطن قلب خود بفهماند و قلب را بیدار کند و به قلب بفهماند حقیقت منقول از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به ما، که فرمود: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ»<sup>(۱)</sup>. «دنیا کشتگاه بازپسین است»، اگر این چند روزه کشت نکنیم و عمل صالح ننماییم، فرصت از دست می‌رود؛ عالم دیگر که فرا رسید و موت حلول کرد، تمام اعمال منقطع می‌شود و آمال پایمال می‌گردد. و اگر خدای نخواست با این عبودیت از شهوات و اسارت از قید گوناگون هواهای نفسانیه ملک‌الموت در رسد، شیطان ممکن است مقصد آخر را که ربودن ایمان است انجام دهد، و با ما طوری سلوک کند و به قلب ما طوری نمایش دهد که با دشمنی حق و انبیا و اولیاء او از دنیا برویم. و خدا می‌داند که در پس این پرده چه بدبختی‌هاست و چه ظلمت‌ها و وحشت‌هاست.

هان ای نفس خسیس و ای دل غافل! از خواب برخیز و در مقابل این دشمنی که سال‌هاست تو را افسار کرده و در قید اسیری در آورده و به هر طرف می‌خواهد می‌کشاند و به هر عمل زشتی و خُلق ناهنجاری دعوت می‌کند و وادار می‌نماید قیام کن

۱ - عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷، حدیث ۶۶؛ علم الیقین، ج ۱، ص ۳۴۷؛ احیاء علوم الدین، ج ۴،

و این قیود را بشکن و زنجیرها را پاره کن و آزادی خواه باش و ذلت و خواری را برکنار گذار و طوق عبودیت حق - جلّ جلاله - را به گردن نه که از هر بندگی و عبودیتی واره‌ی و به سلطنت مطلقه الهیه در دو عالم نائل شوی.

ای عزیز، با آن‌که این عالم دار جزا نیست و محل بروز سلطنت حق نیست و زندان مؤمن است<sup>(۱)</sup>، اگر تو از اسارت نفس بیرون آیی و به عبودیت حق گردن نهی و دل را موحد کنی و زنگار دویینی را از آیینۀ روح بزدایی و قلب را به نقطه مرکزیۀ کمال مطلق متوجه کنی، در همین عالم آثار آن را بعیان می‌یابی؛ چنان وسعتی در قلبت حاصل شود که محل ظهور سلطنت تامه الهیه شود و از تمام عوالم فسحت و سعه آن بیشتر گردد: «لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»<sup>(۲)</sup>. و چنان غنا در آن ظاهر گردد که تمام ممالک باطن و ظاهر را به پیشیزی نشمری، و چنان اراده‌ات قوی گردد که متعلق به ملک و ملکوت نگردد و هر دو عالم را لایق خود نداند.

«طیران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت بدر آی تا ببینی طیران آدمیت»<sup>(۳)</sup>



### در معنای صبر و در بیان آن‌که صبر نتیجه حریت از قید نفس است

از نتایج بزرگ و ثمرات عظیمه این حریت و خروج از عبودیت نفس، صبر در بلیات و نوائب است. و بر ذمه ماست که بیان معنای «صبر» را مجملأ و اقسام و ثمرات آن و ارتباط آن را به حریت بنماییم.

«صبر» را چنانچه محقق طایفه حقّه و مدقق فرقه محقّه، کامل در علم و عمل، نصیرالدین طوسی - قدّسه الله نفسه القدّوسی - تعریف نمودند، عبارت از «نگاهداری

۱ - اشاره است به حدیثی از ابی عبدالله علیّه السلام که فرمود: «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ». (الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰، کتاب الإیمان و الکفر، «باب ما أخذہ الله علی المؤمن من الصبر...»، حدیث ۷).

۲ - «من در آسمان و زمینم نگنجم، ولی در دل بنده مؤمنم جای گیرم». (ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألّهین، ج ۴، ص ۱۶۷؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۷؛ جامع الأسرار، ص ۵۵۷)

۳ - کلیات سعدی، غزلیات عرفانی، ص ۹۸، غزل ۱۶.



نفس است از بی‌تابی نزد مکروه»<sup>(۱)</sup>. و عارف محقق مشهور در منازل السائرین فرماید: «صبر نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور»<sup>(۲)</sup> انتهى.

و بدان‌که صبر را از مقامات متوسطین محسوب داشتند؛ زیرا مادامی که نفس مصیبات و بلیات را مکروه شمارد و آن را جزع باطنی از آنها باشد، مقام معرفتش ناقص است؛ چنانچه مقام رضای به قضا و خشنودی از توجه بلیات مقام شامخ‌تری است؛ گرچه آن را نیز از مقامات متوسطین محسوب نماییم. و همین‌طور صبر در معاصی و بر طاعات نیز از نقصان معرفت به اسرار عبادات و صور معاصی و طاعات است؛ زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صور برزخیه بهیه آن ایمان داشته باشد، و همین‌طور به صور برزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد، بلکه مطلب منعکس می‌شود: اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمد کند یا کارش منجر به ترک عبادتی یا فعل معصیتی شود، آنها نزد او مکروه افتد و جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات.

از جناب عبد صالح عارف به وظایف عبودیت، صاحب مقامات و کرامات، علی بن طاووس<sup>(۳)</sup> - قدس الله نفسه - منقول است که روز اول تکلیف خود را جشن می‌گرفته و سرور می‌کرده و عید محسوب می‌کرده، برای آن‌که خدای تبارک و تعالی او را در آن روز مفتخر فرموده به اذن در فعل طاعات<sup>(۴)</sup>. آیا برای این روح لطیف باید فعل طاعات را صبر در مکروهات کامنه در باطن به شمار آورد؟! ماها کجا هستیم و این بندگان فرمانبر حق کجا؟! ما باز گمان می‌کنیم حق تعالی تحمیل به ما فرموده و تکالیف را زحمت و کلفت می‌دانیم. اگر یکی از ما هم زحمت کشد و در اول وقت فریضه را بجا

۱ - أوصاف الأشراف، ص ۵۹، فصل ۵: مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۲۰.

۲ - منازل السائرین، ص ۶۹، «باب الصبر».

۳ - رضي الدين علي بن موسى بن جعفر (۵۸۹-۶۶۴)، مشهور به «ابن طاووس»، از کتملین علمای شیعه و عالم و عابد و زاهد و صاحب مقامات و کرامات او را کتب با ارزش در جمله علوم، به خصوص اخلاق و عبادات، است؛ از جمله: مهج الدعوات، إقبال الأعمال، جمال الأسبوع، كشف المحجة، فلاح السائل.

۴ - ز.ک: المراقبات، ص ۲۰۶.

آورد، می‌گوید که انسان باید این کار را بکند زودتر خود را راحت کنیم! همه بدبختی‌های ما از جهل و نادانی است و نقصان و فقدان ایمان است. در هر حال، به حقیقت صبر [نگاهداری نفس از شکایت بر] جزع کامن است. و آنچه درباره ائمه هدی یا انبیاء عظام وارد شده که توصیف شدند به صبر، تواند که صبر بر آلام جسمانیه بوده که به مقتضای طبایع بشریه باعث تأثر است؛ یا صبر بر فراق محبوب بوده که از مقامات بزرگ محبین است؛ و پس از این زکری از آن می‌شود؛ و الا صبر بر طاعات و معاصی و بلیات غیر آنچه ذکر شد درباره آنها، بلکه شیعیان آنها، معنا ندارد.

عارف معروف، کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، در شرح منازل گوید: «مراد شیخ که فرماید: صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است؛ و الا شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد؛ چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: ﴿أَنْتَ مَسْنِي الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾<sup>(۱)</sup> با آن که حق تعالی او را مدح فرماید: بقوله: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾<sup>(۲)</sup>. و حضرت یعقوب عرض می‌کند: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾<sup>(۳)</sup> با آن که او از صابران بود. بلکه ترک شکایت به سوی حق اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است»<sup>(۴)</sup> انتهى.

از سیره انبیاء عظام و حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز چنان ظاهر می‌شود که با آن که مقامات آنها بالاتر از صبر [و] رضا و تسلیم بوده، مع ذلک هیچ‌گاه از دعا و عجز و تضرع در درگاه معبود خودداری نمی‌کردند، و عرض حاجات خود را به حضرت حق تعالی می‌نمودند. و این مخالف با مقامات روحانیه نیست؛ بلکه تذکر حق و انس و خلوت با محبوب و اظهار عبودیت و ذلت در پیشگاه عظمت کامل مطلق، غایت آمال عارفین و نتیجه سلوک سالکین است.

۱- «[پروردگارا] شیطان مرا معذب ساخته است». (ص ۳۸: ۴۱)

۲- «ما ایوب را بنده‌ای حلیم و خوشتن دار یافتیم؛ چه نیکو بنده‌ای بود، رجوعش دائم به درگاه ما بود». (ص ۳۸: ۴۴)

۳- «شکایت غم و اندوه خویش به خدا می‌برم». (یوسف ۱۲: ۸۶)

۴- شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۱۹۵-۱۹۶، «باب الصبر».



## فصل در نتایج صبر است

بدان که از برای صبر نتایج بسیار است، که از جمله آنها ارتیاض و تربیت نفس است. اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بلیات روزگار و در مشقت عبادات و مناسک و تلخی ترک لذات نفسانی، به واسطه فرمان حضرت ولی النعم، صبر کند و تحمل مشاق را گرچه سخت و ناگوار باشد بنماید، کم کم نفس عادت می کند و مرتاض می شود و از چموشی بیرون می آید و سختی تحمل مشاق بر آن آسان می شود، و از برای نفس ملکه راسخه نوریه پیدا می شود که به واسطه آن از مقام صبر ترقی می کند و به مقامات عالیّه دیگر نائل می شود، بلکه صبر در معاصی منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات منشأ انس به حق گردد، و صبر در بلیات منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است. و در احادیث شریفه اهل بیت عصمت [ستایش] بلیغ از صبر گردیده؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - سلام الله علیه - رساند:

قال: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ؛ وَكَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ، ذَهَبَ الْإِيمَانُ»<sup>(۱)</sup>.

فرمود: «صبر نسبت به ایمان به مثابه سر است نسبت به بدن، پس وقتی رفت سر، جسد برود؛ و همین طور وقتی که صبر رفت، ایمان برود».

و در حدیث دیگر سند به حضرت سجاد، علی بن الحسین - علیهما السلام - رساند:

قال: «الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ»<sup>(۲)</sup>.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۸۷، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۲؛ مشکاة الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۵، حدیث ۱۶۱۹.

۲ - امام سجاد علیه السلام فرمود: «نسبت صبر به ایمان همچون نسبت سر است به تن؛ و هر که صبر ندارد ایمان ندارد». (الکافی، ج ۲، ص ۸۹، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۴)

و احادیث بسیار در این باب است که ما پس از این به مناسبت به ذکر بعضی از آن می‌پردازیم.

صبر کلید ابواب سعادات و سرمنشأ نجات از مهالک است. بلکه صبر بلیات را بر انسان آسان می‌کند و مشکلات را سهل می‌نماید و عزم و اراده را قوت می‌دهد و مملکت روح را مستقل می‌نماید. و جزع و بی‌تابی علاوه بر عاری که خود دارد و کاشف از ضعف نفس است، انسان را بی‌ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می‌کند. جناب محقق خبیر خواجه نصیر - قدس الله سره - فرماید: «وَهُوَ (أَيُّ الصَّبْرِ) يَمْنَعُ الْبَاطِنَ عَنِ الاضطرابِ، وَاللِّسَانَ عَنِ الشُّكَايَةِ، وَالْأَعْضَاءَ عَنِ الْحَرَكَاتِ السَّغِيرِ الْمُفْتَادَةِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی «صبر جلوگیری کند باطن را از بی‌تابی، و زبان را از شکایت، و اعضا را از کارهای خلاف عادت». و به عکس انسان غیر صابر باطن و قلبش مضطرب و وحشتناک است و دلش لرزان و متزلزل است. و این خود بلیه‌ای است فوق بلیات و مصیبتی است بالاترین مصیبت‌ها که سر بار انسان می‌شود و راحتی را از انسان سلب می‌کند. اما صبر تخفیف می‌دهد مصیبت را، و قلب غالب می‌شود بر بلیات و اراده قاهر می‌شود بر مصیبات وارده. و همین‌طور انسان غیر صابر و بی‌شکیب زبانش به شکایت پیش هر کس و ناکس باز شود؛ و این علاوه بر رسوایی پیش مردم و معروفیت به سست عنصری و کم‌ثباتی و افتادن از نظر خلق، پیش ملائکه الله و در درگاه قدس ربوبیت از ارزش می‌افتد.

بنده‌ای که نتواند یک مصیبت که از حق و محبوب مطلق به او می‌رسد تحمل کند، و انسانی که از ولی نعمت خود، که هزاران هزار نعمت دیده و همیشه مستغرق نعمت‌های اوست، یک بلیه دید زبان به شکایت پیش خلق گشود، چه ایمانی دارد و چه تسلیمی در مقام مقدس حق دارد؟ پس درست است که گفته شود: «کسی که صبر ندارد ایمان ندارد». اگر تو به جناب ربوبی ایمان داشته باشی و مجاری امور را به ید قدرت کامله او بدانی و کسی را متصرف در امور ندانی، البته از پیشامدهای روزگار و از بلیات وارده

۱- أوصاف الأشراف، ص ۵۹، فصل ۵؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۲۰.



شکایت پیش غیر حق تعالی نکنی؛ بلکه آنها را به جان و دل بخری و شکر نعم حق کنی. پس، آن اضطراب‌های باطنی و آن شکایت‌های زبانی و آن حرکات زشت غیر معتاد اعضا همه شهادت دهند که ما از اهل ایمان نیستیم. تا نعمت در کار است، صورتاً شکری می‌کنیم. و آن نیز مغزی ندارد، بلکه برای طمع ازدیاد است. وقتی که یک مصیبت پیشامد کرد، یا یک درد و مرضی رو آورد، شکایت‌ها از حق تبارک و تعالی پیش خلق می‌بریم و زبان اعتراض و کنایه‌گویی را باز کرده پیش کس و ناکس شکوه‌ها می‌کنیم. کم کم این شکایت‌ها و جزع و فزع‌ها در نفس تخم بغض به حق و قضای الهی می‌کارد؛ و آن به تدریج سبز می‌شود و قوت می‌گیرد تا آن که ملکه می‌شود؛ بلکه خدای نخواستہ صورتِ باطنِ ذاتِ صورتِ [بغض] به قضای حق و دشمنی ذات مقدس شود. آن وقت عنان از کف گسیخته شود و مهار اختیار از چنگ رها شود و انسان به هیچ وجه نتواند ضبط حال و خیال نماید و ظاهر و باطن رنگ دشمنی حق تعالی گیرد، و با یک پارچه بغض و عداوت مالک‌النعم از این عالم منتقل گردد و به شقاوت ابدی و ظلمت همیشگی دچار شود. پناه می‌برم به خدا از بدی عاقبت و ایمان مستودع. پس، صحیح است که می‌فرماید وقتی که صبر برود ایمان می‌رود.

پس ای عزیز، مطلب بس مهم و راه خیلی خطرناک است. از جان و دل بکوش و در پیشامدهای دنیا صبر و بردباری را پیشه خود کن، و در مقابل بلیات و مصیبات مردانه قیام [کن]، و به نفس بفهمان که جزع و بیتابی علاوه بر آن که خود ننگی بزرگ است، برای رفع بلیات و مصیبات فایده‌ای ندارد؛ و شکایت از قضای الهی و اراده نافذ حق پیش مخلوق ضعیف بی‌قدرت و قوه مفید فایده نخواهد بود. چنانچه اشاره به آن در حدیث شریف کافی فرماید:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ لِي: «مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟» قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَقَعَ عَلَيَّ دَيْنٌ كَثِيرٌ وَذَهَبَ مَالِي؛ وَدَيْنِي الَّذِي قَدْ لَزِمَنِي هُوَ أَكْثَرُ مِنْ ذَهَابِ مَالِي؛ فَلَوْ لَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا أَخْرَجَنِي مَا قَدَرْتُ أَنْ أَخْرُجَ. فَقَالَ لِي: «إِنْ تَصَبَّرَ تُغْتَبَطَ؛ وَإِلَّا تَصَبَّرَ يُنْفِذِ اللَّهُ مَقَادِيرَهُ،

رَاضِيًا كُنْتُ أُمَّ كَارِهًا»<sup>(۱)</sup>.

«سماعه گفت: فرمود ابوالحسن کاظم - علیه السلام - به من: "چه چیز مانع شد تو را از حج؟" گفت: گفتم: "فدايت شوم، واقع شد بر من قرض بسياری، و مالم رفته است؛ و قرضی که لازم شده بزرگتر است از رفتن مالم. اگر نبود مردی از رفقای ما که خارج کرد مرا، قدرت نداشتم که خارج شوم." پس فرمود به من: "اگر صبر کنی، مورد غبطه شوی؛ و اگر صبر نکنی، اجرا می‌کند خدا تقدیرات خود را، خشنود باشی یا کراهت داشته باشی".»

پس معلوم شد که جَزَع و بی‌تابی مفید فایده نیست، بلکه ضررهای بس هولناک دارد و هلاکت‌های بس ایمان‌سوز در دنبال آن است؛ و صبر و بردباری خود دارای ثواب جزیل و اجر جمیل و صور بهیّه و تمثال شریف برزخی است؛ چنانچه در ذیل حدیث شریف که ما به شرح آن پرداختیم فرماید: «وَكَذَلِكَ الصَّبْرُ يُعْقِبُ خَيْرًا؛ فَاصْبِرُوا وَوَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الصَّبْرِ تَوْجَرُوا». پس صبر را عاقبت خیر است در این عالم، چنانچه از تمثیل به حضرت یوسف - علیه السلام - معلوم می‌شود، و موجب اجر است در آخرت. و در حدیث شریف کافی سند به ابو حمزه ثمالی - رحمه الله - رساند. قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ ابْتَلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ»<sup>(۲)</sup>. «فرمود: حضرت صادق علیه السلام: "کسی که مبتلا به بلیه‌ای شود و صبر کند، برای او اجر هزار شهید است".»

و احادیث کثیره در این باب وارد است که ما بعضی آنها را در فصل بعد ذکر می‌کنیم. اما این‌که از برای صبر صورت بهیّه برزخیه است، علاوه بر این‌که مطابق قسمی از برهان است<sup>(۳)</sup>، در احادیث شریفه نیز از آن ذکر شده است؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قَالَ: «إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ [فِي] قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَالْبُرُّ مُطْلُ عَلَيْهِ وَيَتَنَحَّى الصَّبْرُ نَاحِيَةً؛ فَإِذَا دَخَلَ

۱- الکافی، ج ۲، ص ۹۰، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۰.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۲، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۷.

۳- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۲۵ و ۲۹۰.



عَلَيْهِ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ يَلَيَانِ مُسَالَّتَهُ، قَالَ الصَّبْرُ لِلصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْبِرِّ: دُونَكُمْ صَاحِبَكُمْ؛ فَإِنْ عَجَزْتُمْ عَنْهُ فَأَنَا دُونُهُ»<sup>(۱)</sup>.

فرمود: «وقتی داخل شود مؤمن به قبرش، می باشد نماز از راست او و زکات از چپ او و نیکی و احسان مشرف بر او؛ و دور شود [صبر] بر طرفی. پس وقتی که داخل شوند بر او دو ملکی که کارگزار مسألت از او هستند، گوید صبر به نماز و زکات و نیکویی: "بگیرید رفیق خود را. (یعنی همراهی کنید او را). پس اگر شما از او عاجز [ید]، من او را می گیرم".»

## فصل

### در درجات صبر

بدان که از برای صبر، به حسب آنچه از احادیث شریفه معلوم می شود، درجاتی است؛ و اجر و ثواب آن به حسب درجات آن مختلف است. چنانچه در کافی شریف، سند به حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - رساند: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ؛ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ؛ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ. فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ. وَمَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ. وَمَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعِمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ، كَمَا بَيْنَ تُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ»<sup>(۲)</sup>.

«فرمود حضرت امیر - علیه السلام - که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "صبر سه گونه است: صبر نزد مصیبت است، و صبر بر طاعت است، و صبر از معصیت. پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آن که برگرداند مصیبت و شدت آن را به نیکویی عزای آن (یعنی با صبر جمیل شدت مصیبت را رد کند)، بنویسد خدا برای او

۱- الکافی، ج ۲، ص ۹۰، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۸.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۵.

سیصد درجه؛ مابین هر درجه تا درجه مثل مابین آسمان و زمین. و کسی که صبر نماید بر اطاعت، بنویسد خدا از برای او ششصد درجه؛ میانه درجه تا درجه مثل میانه قعر زمین تا عرش. و کسی که صبر کند بر معصیت، بنویسد خداوند برای او نهصد درجه؛ میانه درجه تا درجه مثل میانه منتهای زمین تا منتهای عرش<sup>(۱)</sup>.

و از این حدیث شریف معلوم می‌شود که صبر بر معصیت افضل است از سایر مراتب صبر؛ چه که هم درجات آن بیشتر است، و هم سعه بین درجات بسیار زیادتر است. و نیز معلوم شود که سعه بهشت بیش از آن است که در او هام ما محجوبین و مقیدین است. و آنچه در تحدید بهشت وارد است که «عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۲)</sup> شاید راجع به بهشت اعمال باشد. و این که در حدیث شریف است، بهشت اخلاق است؛ و میزان در بهشت اخلاق قوت و کمال اراده است؛ و آن را محدود به حدی نباید کرد.

بعضی فرموده‌اند که این جا مقصود ارتفاع است، و در آیه شریفه عرض<sup>(۳)</sup> و تنافی نیست؛ ممکن است در عرض برابر و در ارتفاع مختلف باشند، و این بعید است. زیرا چنین نماید که مقصود از عرض میزان سعه باشد نه عرض مقابل طول. چنانچه سماوات و ارض نیز عرض مقابل طول به معنای متفاهم عرفی و لغوی ندارند، گرچه عرض به معنای بُعد ثانی به اصطلاح طبیعیین دارند، و کتاب الهی مشی بر طبق اصطلاح نمی‌فرماید.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رسانند: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ فِيهِ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ وَالتَّجْبُرِ؛ وَلَا الْغِنَى إِلَّا بِالْعَصَبِ وَالْبُخْلِ؛ وَلَا الْمُحِبَّةُ إِلَّا بِاسْتِخْرَاجِ الدِّينِ وَاتِّبَاعِ الْهُوَى، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَصَبَرَ عَلَى الْفَقْرِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْغِنَى وَصَبَرَ عَلَى الْبُغْضَةِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْمَحَبَّةِ وَصَبَرَ عَلَى الدُّلِّ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى الْعِزِّ، آتَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ خَمْسِينَ صَدِيقًا مِمَّنْ صَدَّقَ بِي»<sup>(۴)</sup>.

۱- «عرض آن بهشت همانند عرض آسمان و زمین است». (الحدید (۵۷): ۲۱)

۲- مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۸.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۹۱، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الصبر»، حدیث ۱۲.



«فرمود جناب صادق - علیه السلام - که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: "زود است که می آید بر مردم زمانی که رسیده نشود در آن سلطنت، مگر به کشتن و جور کردن؛ و نه بی نیازی، مگر به غصب نمودن و بخل ورزیدن؛ و نه محبت و جلب قلوب، مگر [به] خروج از دین و متابعت هوای نفس، پس کسی که ادراک کند آن زمان را، پس صبر کند بر بی چیزی و حال آن که توانا باشد بر توانگری، و صبر کند بر بغضای مردم و حال آن که او قادر باشد بر محبت و جلب آنها، و صبر کند بر ذلت و حال آن که توانا باشد بر عزت، بدهد او را خداوند ثواب پنجاه صدیق از کسانی که تصدیق مرا کردند».

و قریب به این مضمون نیز حدیثی از جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - وارد شده است.<sup>(۱)</sup>

بالجمله، احادیث در این باب بسیار است؛ ما اکتفا نمودیم به همین چند حدیث شریف.



در حقیقت که میر سید علی  
فصل

## در بیان درجات صبر اهل معرفت

بدان که تا این مقام آنچه ذکر شد، راجع به حال عامه و متوسطین بود؛ چنانچه در اول این فصول اشاره به آن نمودم که صبر را از مقامات متوسطین به شمار آوردند. ولی از برای صبر درجات دیگری است که راجع به اهل سلوک و کمال و اولیاست؛ چنانچه از آن «صبر فی الله» است. و آن ثبات در مجاهده است، و ترک مألوفات و مأنوسات، بلکه ترک خویشتن است در راه محبوب. و این راجع به اهل سلوک است. و مرتبه دیگر «صبر مع الله» است. و آن راجع به اهل حضور و مشاهدۀ جمال است در وقت خروج از جلباب بشریت، و تجرد از ملابسات افعال و صفات، و متجلی شدن قلب به تجلیات اسماء و صفات، و توارد واردات انس و هیبت، و حفظ نفس از تلونات

۱ - جامع الأخبار، ص ۳۱۷، فصل ۷۱، حدیث ۱۳؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۳۷.

و غیبت از مقام انس و شهود.

و درجه دیگر «صبر عن الله» است. و آن از درجات عشاق و مشتاقین است از اهل شهود و عیان، در صورتی که رجوع به عالم خود کنند و به عالم کثرت و صحو برگردند. و این اشق مراتب صبر و مشکل ترین مقامات است. و به این مرتبه اشاره فرموده مولای سالکان و پیشوای کاملان و امیر مؤمنان - علیه السلام - در دعای شریف «کمیل»: «وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»<sup>(۱)</sup>:

وَرُوِيَ أَنَّ شَابِئًا مِنَ الْمُحِبِّينَ سَأَلَ الشُّبْلِيَّ عَنِ الصَّبْرِ فَقَالَ: أَيُّ الصَّبْرِ أَشَدُّ؟ فَقَالَ: الصَّبْرُ لِلَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ بِاللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ عَلَى اللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ فِي اللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: الصَّبْرُ مَعَ اللَّهِ. فَقَالَ: لَا. فَقَالَ: وَيَحْكُ فَأَيُّ؟ فَقَالَ: الصَّبْرُ عَنِ اللَّهِ. فَشَهَقَ الشُّبْلِيُّ وَخَرَّ مَغْشِيًا عَلَيْهِ<sup>(۲)</sup>.

و درجه دیگر «صبر بالله» است. و آن از برای اهل تمکین و استقامت است. که بعد از حال صحو و بقاء بالله، و پس از تخلق به اخلاق الله، برای آنها رخ دهد. و از آن جز کمال را نصیبی نیست. و چون از این مراتب ما را نصیبی و حظی نمی باشد، از این جهت مبنای این اوراق تفصیل در اطراف آن نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱ - «الها، گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه جدایی از تو را تاب آورم». (مصباح المتهجد، ص ۵۸۶) (با

کمی تفاوت)؛ المراقبات، ص ۱۴۸

۲ - شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۲۰۲.





## حدیث هفدهم

### [توبه]

الحدیث السابع عشر: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الْإِمَامِ الْأَقْدَمِ، حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَرَئِيسِ الْأُمَّةِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِّينِي - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا، أَحَبَّهُ اللَّهُ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يُنْسِي مَلَكَئِهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، ثُمَّ يُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ: أَكْثِمِي عَلَيْهِ ذُنُوبَهُ. وَيُوحِي إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ: أَكْثِمِي عَلَيْهِ مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ. فَيَلْقَى اللَّهَ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «معاویة بن وهب گفت: شنیدم از حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "وقتی که توبه کند بنده ای توبه خالص، دوستدار شود او را خداوند؛ پس ستر کند بر او در دنیا و آخرت." پس گفتم: "و چگونه بپوشاند بر او؟" گفت: "به فراموشی اندازد دو فرشته او را آنچه را نوشته اند بر او از گناهان. و وحی می فرماید به سوی اعضای او: کتمان کنید بر او گناهان او را. و وحی می فرماید به سوی بقعه های زمین: بپوشانید بر او آنچه را عمل می کرد بر شما از گناهان. پس ملاقات می کند خدا را زمانی که ملاقات می کند او را و حال آن که نیست چیزی که شهادت بدهد بر او به چیزی از گناهان".»

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۰، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب التوبة»، حدیث ۱، (با کمی تفاوت)



### در حقیقت توبه است

شرح: بدان که «توبه» یکی از منازل مهمه مشکله است. و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوی روحانیت نفس، بعد از آن که به واسطه معاصی و کدورت نافرمانی نور فطرت و روحانیت محجوب به ظلمت طبیعت شده.

و تفصیل این اجمال اجمالاً این است که نفس در بدو فطرت، خالی از هر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است؛ چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست. گویی صفحه‌ای است خالی از مطلق نقوش؛ نه دارای کمالات روحانی، و نه متصف به اضداد آن است. ولی نور استعداد و لیاقت برای حصول هر مقامی در او ودیعه گذاشته شده است، و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمر به انوار ذاتیه است. و چون ارتکاب معاصی کند؛ به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل شود. و هر چه معاصی بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد تا آن که یکسره قلب تاریک و ظلمانی شود و نور فطرت منطفی گردد و به شقاوت ابدی رسد. اگر در بین این حالات، قبل از فراگرفتن ظلمت تمام صفحه قلب را، از خواب غفلت بیدار شد و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطی، که اجمالی از آن در این اوراق ان شاء الله، ذکر می‌شود استیفا کرد، از حالات ظلمانی و کدورات طبیعی برگشت می‌نماید به حال نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتیه خود. گویی صفحه‌ای می‌شود باز خالی از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهور است: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»<sup>(۱)</sup>. «رجوع کننده از گناه مثل کسی است که گناه نداشته باشد».

پس، معلوم شد که حقیقت «توبه» رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام روحانیت و فطرت. چنانچه حقیقت «انابه» رجوع از فطرت و روحانیت است به سوی خدا، و سفر کردن و مهاجرت نمودن از بیت نفس است به سوی سر منزل مقصود. پس منزل توبه مقدم بر منزل انابه است. و تفصیل آن در این اوراق مناسب نیست.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب التوبة»، حدیث ۱۰.

## فصل

## [توبه مفتاح ابواب است]

## نکته مهمه: [به تأخیر نینداختن توبه]

بر سالک طریق نجات و هدایت لازم است تنبّه به یک نکته مهمه. و آن این است که توفیق به توبه صحیحّه کامله با حفظ شرایط آن، چنانچه ذکر می‌شود، از امور مشکله است؛ و انسان کمتر می‌تواند نائل به این مقصد شود؛ بلکه دخول در گناهان، خصوصاً کبائر و موبقات، باعث می‌شود که انسان را از یاد توبه به کلی غافل می‌کند. و اگر درخت معاصی در مزرعه دل انسانی بارمند و برومند گردید و ریشه‌اش محکم شد، نتایجی بس ناهنجار دهد، که یکی از آنها آن است که انسان را از توبه به کلی منصرف می‌کند؛ و اگر گاه‌گاهی نیز متذکر آن شود، به تسویف و امروز و فردا و این ماه و آن ماه کار را می‌گذراند، و با خود می‌گوید که در آخر عمر و زمان پیری توبه صحیحی می‌کنم. غافل از آن‌که این مکر با خدا است، ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>.

گمان نکن که پس از محکم شدن ریشه گناهان انسان بتواند توبه نماید، یا آن‌که بتواند به شرایط آن قیام نماید. پس بهار توبه ایام جوانی است که بار گناهان کمتر و کدورت قلبی و ظلمت باطنی ناقص‌تر و شرایط توبه سهل‌تر و آسان‌تر است. انسان در پیری حرص و طمع و حب جاه و مال و طول املش بیشتر است. و این مجرب است؛ و حدیث شریف نبوی<sup>(۲)</sup> شاهد بر آن است. گیرم که انسان بتواند در ایام پیری قیام به این امر کند، از کجا به پیری برسد و اجل موعود او را در سن جوانی و در حال اشتغال به نافرمانی نرباید و به او مهلت دهد؟ کمیاب بودن پیران دلیل است که مرگ به جوانان

۱- «خدا بهتر از همه مکر می‌کند». (آل عمران (۳): ۵۴)

۲- پیامبر فرمود: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خَصْلَتَانِ: الْجِرْصُ وَطُولُ الْأَمَلِ»؛ «فرزند آدم پیر می‌شود و دو

خصالت در او جوان می‌شود: حرص و آرزو». (بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۲)



نزدیک‌تر است. در یک شهر پنجاه هزار نفری، پنجاه نفر پیر هشتاد ساله انسان نمی‌بینند.

پس ای عزیز، از مکاید شیطان بترس و در حذر باش؛ و با خدای خود مکر و حيله مکن که پنجاه سال یا بیشتر شهوت‌رانی می‌کنم، و دم مرگ با کلمه استغفار جبران گذشته می‌کنم. اینها خیال خام است. اگر در حدیث دیدی یا شنیدی که حق تعالی بر این امت تفضل فرموده و توبه آنها را تا قبل از وقت معاینه آثار مرگ یا خود آن قبول می‌فرماید<sup>(۱)</sup>، صحیح است؛ ولی هیئات که در آن وقت توبه از انسان متمشی شود. مگر توبه لفظ است! قیام به امر توبه زحمت دارد؛ برگشت و عزم بر برگشت نکردن ریاضات علمیه و عملیه لازم دارد، و الا خود به خود انسان نادر اتفاق می‌افتد که در فکر توبه بیفتد یا موفق به آن شود؛ یا اگر شد بتواند به شرایط صحت و قبول آن، یا به شرایط کمال آن، قیام کند. چه بسا باشد که قبل از فکر توبه یا عملی کردن آن، اجل مهلت ندهد، و انسان را با بار معاصی سنگین و ظلمت بی‌پایان گناهان از این نشئه منتقل نماید. آن وقت خدا می‌داند که به چه گرفتاری‌ها و بدبختی‌ها دچار می‌شود. جبران معاصی در آن عالم، فرضاً که اهل نجات و عاقبت امرش سعادت باشد، کار سهلی نیست. فشارها و زحمت‌ها و سوختن‌هایی در دنبال است تا انسان لایق شفاعت شود و مورد رحمت ارحم الراحمین گردد.

۱- امام صادق علیه السلام از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: «مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بَسَنَةٍ، قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ، قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ، قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ، قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَةً». «هر کس یک سال پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک سال زیاد است؛ هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک ماه زیاد است؛ هر کس یک جمعه (یک هفته) پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک جمعه (هفته) زیاد است؛ هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک روز زیاد است؛ هر کس پیش از مشاهده مرگ توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. سپس فرمود: یک روز زیاد است؛ هر کس پیش از مشاهده مرگ توبه کند، خداوند توبه او را می‌پذیرد. (الكافي، ج ۲، ص ۴۴۰، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب فيما أعطى الله عز وجل آدم وقت التوبة»، حدیث ۲، و احادیث این باب)

پس ای عزیز، هر چه زودتر دامن [همت] به کمر بزن و عزم را محکم و اراده را قوی کن، و از گناهان، تا در سن جوانی هستی یا در حیات دنیایی می باشی، توبه کن، و مگذار فرصت خداداد از دستت برود، و به تسویلات شیطانی و مکاید نفس اماره اعتنا مکن.

### نکته مهمه: [توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی گرداند]

و نیز به یک نکته مهمه باید توجه داشت. و آن این است که شخص تائب پس از توبه نیز، آن صفای باطنی روحانی و نور خالص فطری برایش باقی نمی ماند. چنانچه صفحه کاغذی را اگر سیاه کنند و باز بخواهند جلا دهند، البته به حالت جلای اولی بر نمی گردد؛ یا ظرف شکسته را اگر اصلاح کنند، باز به حالت اولی مشکل است عود کند، خیلی فرق است میانه دوستی که در تمام مدت عمر با صفا و خلوص با انسان رفتار کند، یا دوستی که خیانت کند و پس از آن عذر تقصیر طلب نماید. علاوه بر آن که کم کسی است که بتواند درست قیام به وظایف توبه بنماید. پس، انسان باید حتی الامکان داخل در معاصی و نافرمانی نشود که اصلاح نفس پس از افساد از امور مشکله است. و اگر خدای نخواستہ گرفتاری پیدا کرد، هر چه زودتر در صدد علاج برآید که هم فساد کم را زود می شود اصلاح کرد، و هم کیفیت اصلاح بهتر می شود.

ای عزیز، با بی اعتنائی و سرسری از این مقام مگذر. تدبر و تفکر در حال خود و عاقبت امر خویشتن کن، و به کتاب خدا و احادیث خاتم انبیاء و ائمه هدی - سلام الله علیهم اجمعین - و کلمات علمای امت و حکم عقل وجدانی رجوع نما؛ و این باب را که مفتاح ابواب است، به روی خود بگشا؛ و در این منزل - که عمده منازل انسانیت است نسبت به حال ماها - وارد شو و اهمیت به آن بده و مواظبت از آن کن. و از خداوند تبارک و تعالی توفیق حصول مطلوب بخواه؛ و از روحانیت رسول اکرم و ائمه هدی - سلام الله علیهم - استعانت کن، و به ولی امر و ناموس دهر، حضرت امام عصر - عجل الله فرجه - پناه ببر، البته آن بزرگوار دستگیری ضعفا و بازماندگان را می فرماید و بیچارگان را دادرسی می نماید.



## فصل در ارکان توبه

بدان که از برای توبه کامله ارکان و شرایطی است که تا آنها محقق نشود، توبه صحیحه حاصل نشود. و ما به ذکر عمده آنها که لازم است می پردازیم.

یکی از آنها، که رکن رکن اوست، ندامت و پشیمانی است از گناهان و تقصیرات گذشته؛ و دیگر، عزم بر برگشت ننمودن بر آن است همیشه. و این دو در حقیقت محقق اصل حقیقت توبه و به منزله مقومات ذاتیه آن است. و عمده در این باب تحصیل این مقام و تحقق به این حقیقت است. و آن، چنان صورت پذیرد که انسان متذکر تأثیر معاصی در روح و تبعات آن در عالم برزخ و قیامت بشود از وجه معقول و منقول. چنانچه پیش اصحاب معرفت مبرهن<sup>(۱)</sup> و در اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - وارد است<sup>(۲)</sup> که از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورتهایی است به مناسبت آنها، که در آن عالم دارای حیات و اراده هستند و انسان را از روی شعور و اراده عذاب و آزار می نمایند؛ چنانچه آتش جهنم نیز از روی شعور و اراده انسان را می سوزاند، زیرا که آن نشئه نشئه حیات است. پس، در آن عالم صورتهایی نتیجه اعمال حسنه یا قبیحه ماست که با ما محشور می گردد. و در احادیث شریفه و قرآن کریم تصریحاً و تلویحاً ذکر این مطلب بسیار شده، و مطابق است با مسلک حکمای اشراق<sup>(۳)</sup> و ذوق و مشاهدات اهل سلوک و عرفان<sup>(۴)</sup>. و همین طور از برای هر معصیتی در روح اثری حاصل شود، که آن را در احادیث شریفه به «نقطه سوداء»<sup>(۵)</sup> تعبیر فرمودند، و آن

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۲۵ و ۲۹۰.

۲- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۱-۳۲۹، باب ۲۳-۲۴؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۸۶۹-۸۹۱.

۳- ر.ک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۵.

۴- ر.ک: إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۷۲۲-۷۲۷؛ الأربعون حديثاً، شیخ بهایی، ص ۴۸۵.

۵- زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال [قال:] ما من عبد إلا وفي قلبه نقطة بيضاء؛ فإذا أدلّب ذنباً، خرج في النكتة

کدورتی است که در قلب و روح پیدا شود و کم کم افزون می شود و انسان را منتهی می کند به کفر و زندقه و به شقاوت ابدی می رساند؛ چنانچه پیش از این تفصیل این جمله داده شد<sup>(۱)</sup>.

پس، انسان عاقل اگر تنبه بر این معانی پیدا کرد، و به فرموده های انبیا و اولیا -علیهم السلام- و عرفا و حکما و علما -رضوان الله علیهم- به قدر قول [یک] نفر طبیب معالج اعتنا کرد، لابد از معاصی پرهیز می کند و گرد آنها نمی گردد. و اگر خدای نخواستہ مبتلا شد، به زودی از آن منزجر می شود و پشیمان می گردد، و صورت ندامت در قلبش ظاهر می شود. و نتیجه این پشیمانی و ندامت خیلی بزرگ است. و آثار آن خیلی نیکو است؛ و عزم بر ترک مخالفت و معصیت بر اثر ندامت حاصل شود. و همین که این دو رکن توبه حاصل شد، کار سالک طریق آخرت آسان شود و توفیقات الهیه شامل حال او شود، و به حسب نصّ آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»<sup>(۲)</sup>. و این روایت شریفه محبوب حق تعالی شود اگر در این توبه خالص باشد.

و باید انسان با ریاضات علمی و عملی و تفکرات و تدبیرات لایقه لازمه در تخلیص توبه بکوشد؛ و بفهمد که محبوبیت پیش حق تعالی به میزان حساب در نیاید. خدا می داند. صورت حب حق در آن عوالم چه انوار معنویه و تجلیات کامله ای است و خداوند تبارک و تعالی با محبوب خود چه معامله می فرماید.

ای انسان چقدر ظلوم و جهولی و قدر نعم ولیّ النعم را نمی دانی. سال ها در نافرمانی

→ كُنْتُ سَوَادًا؛ فَإِنْ تَابَ، ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ. وَإِنْ تَعَادَى فِي الذُّنُوبِ، زَادَ ذَلِكَ السَّوَادُ حَتَّى يُغْطِيَ الْبَيَاضَ؛ فَإِذَا تَغَطَّى الْبَيَاضُ، لَمْ يَرْجَعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا...» (زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ بنده ای نیست مگر در دل او نقطه سفیدی است؛ و چون گناهی انجام دهد، نقطه سیاهی در آن پیدا شود؛ سپس اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود؛ و اگر به گناه ادامه دهد بر آن سیاهی افزوده شود چندانکه سفیدی را بپوشاند؛ و چون سفیدی پوشیده بود، صاحب آن هرگز به نیکی و خوبی باز نمی گردد...) (الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الذنوب»، حدیث ۲۰)

۱- ر.ک: صفحه ۲۶۶.

۲- «همانا خدا بسیار توبه کنندگان را دوست دارد». (البقرة (۲): ۲۲۲)



و ستیزه با چنین ولیّ نعمی که تمام وسایل آسایش و راحت تو را فراهم فرموده بدون آن که برای او - نعوذ بالله - فایده و عایدی تصور شود، به سر بردی و هتک حرمت کردی و بی حیایی و سرخودی را به آخر رساندی؛ اکنون که نادم شدی و برگشت نمودی و توبه کردی، حق تعالی تو را محبوب خود گرفت. این چه رحمت و اسعه و نعم وافرهای است!

خداوندا، ما عاجزیم از شکر نعم تو؛ لسان ما و همه موجودات الکن است از حمد و ثنای تو؛ جز آن که سر خجلت به پیش افکنیم و از بی حیایی های خویش عذر بخواهیم چاره نداریم. ما چه هستیم که لایق رحمت های تو باشیم، ولی سعه رحمت و عموم نعمت تو بیش از آن است که در حوصله تقریر آید. «أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ»<sup>(۱)</sup>.

و نیز باید انسان بکوشد تا آن که صورت ندامت را در دل قوت دهد تا - ان شاء الله - به بیت «احتراق» وارد شود. و آن چنان است که به واسطه تفکر در تبعات و آثار موحشه معاصی ندامت را در دل قوت دهد، و نمونه «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ»<sup>(۲)</sup> را خود به اختیار خود در دل خود روشن کند و قلب را به آتش ندامت محترق کند تا آن که همه معاصی از آن آتش بسوزد و کدورت و زنگار قلب مرتفع شود. بداند که اگر این آتش [را] در این عالم خود برای خود روشن نکند، و این در جهنم را، که خود باب الابواب بهشت است، به روی خود مفتوح نکند، از این عالم که منتقل شد، ناچار در آن عالم آتش سخت سوزناکی برای او تهیه شود و ابواب جهنم به روی او باز گردد و ابواب بهشت و رحمت به روی او منسد گردد.

خداوندا، سینه سوزناکی به ما عنایت فرما، و از آتش ندامت جذوه ندامت در قلب ما بیفکن و آن را به این آتش دنیایی بسوزان و کدورت قلبیه ما را برطرف فرما، و ما را از این عالم بی تبعات معاصی ببر. إِنَّكَ وَلِيُّ النِّعَمِ وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۱ - «تو آن چنان هستی که خود را ستوده ای». (الکافی، ج ۳، ص ۳۲۴، «کتاب الصلاة»، «باب السجود».

حدیث ۱۲)

۲ - الهمزة (۱۰۴): ۶.

## فصل

### در شرایط توبه است

آنچه در فصل سابق ذکر شد، ارکان توبه بود. و از برای آن شرایط قبول و شرایط کمالی است، که آنها را به ترتیب مذکور می‌داریم. عمده شرایط [قبول] دو امر است؛ چنانچه عمده شرایط کمال نیز دو امر است. و ما در این باب می‌پردازیم به ذکر کلام شریف حضرت مولی‌الموالی، زیرا که آن در حقیقت از جوامع کلم و کلام ملوک و ملوک کلام است.

رُوي في نهج البلاغة أن قائلًا قال بحضرتيه عليه السلام: أَسْتَغْفِرُ اللهَ. فقال له: «تَكَلِّثُكَ أُمُّكَ! أَتَدْرِي مَا الْأَسْتِغْفَارُ؟ إِنَّ الْأَسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ؛ وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى. وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا. وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبَعَةٌ. وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيْعَتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا. وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّخْتِ، فَتُذَيِّبَهُ بِالْأُخْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ. وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ»<sup>(۱)</sup>.

جناب سید جلیل‌القدر، السید الرضی<sup>(۲)</sup>، رضی الله عنه، در نهج البلاغه روایت فرمود که «همانا گوینده‌ای در محضر حضرت امیر - علیه السلام - گفت: "استغفرالله." پس فرمود به او: "مادرت در عزایت گریه کناد، آیا می‌دانی چیست استغفار؟ همانا استغفار

۱ - نهج البلاغة، ص ۵۴۹، حکمت ۴۱۷ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۷۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس»، باب ۸۷، حدیث ۴.

۲ - ابوالحسن محمد بن حسین بن موسی، مشهور به شریف رضی، (۳۵۹ - ۴۰۶) از بزرگان و مشاهیر دانشمندان شیعه، وی شاگرد شیخ مفید بود و شیخ طوسی و دیگران از او روایت کرده‌اند، در فنون ادب و بلاغت سرآمد دیگران بود و در دیگر علوم اسلام نیز حظی وافق داشت. زهد و مناعت وی زبانزد بود. پس از پدرش نقابت سادات بدو مقوض گردید. از آثار اوست: انشراح الصدر، خصائص الأئمة، تلخیص البیان عن مجازات القرآن، مجازات الآثار النبویة. مهمترین و مشهورترین یادگار او «نهج البلاغة» است.



درجهٔ علّیین است. و آن اسمی است که واقع می‌شود بر شش معنا. اول آنها پشیمانی بر گذشته است. دوم، عزم بر برگشت ننمودن است به سوی آن همیشگی. سوم، ادا کنی به سوی مخلوق حق آنها را تا ملاقات کنی خدای سبحان را پاکیزه که نبوده باشد بر تو دنباله‌ای. (یعنی حقی از کسی به عهدهٔ تو نباشد). چهارم، آن‌که روی آوری به سوی هر فریضه که بر تو است که ضایع کردی آن را، پس ادا کنی حق آن را. پنجم، روی آوری به سوی گوشتی که روییده شده است بر حرام، پس آب کنی آن را به اندوه‌ها تا بچسبد گوشت به استخوان و روییده شود بین آنها گوشت تازه. ششم آن که، بپشانی جسم را درد فرمانبرداری، چنانچه چشاندی آن را شیرینی نافرمانی».

این حدیث شریف مشتمل است اولاً بر دو رکن توبه که «پشیمانی» و «عزم بر عدم عود» است. و پس از آن، بر دو شرط مهم قبول آن که «ردّ حقوق مخلوق» و «ردّ حقوق خالق» است. انسان به مجرد آن‌که گفت: توبه کردم، از او پذیرفته نمی‌شود. انسان تائب آن است که هرچه از مردم بناحق برده ردّ به آنها کند؛ و اگر حقوق دیگری از آنها در عهدهٔ اوست، و ممکن است تأدیه یا صاحبش را راضی نماید، قیام به آن کند. و هر چه از فرائض الهیه ترک کرده، قضا کند یا تأدیه نماید؛ و اگر تمام آنها را ممکنش نیست، قیام به مقدار امکان کند. بداند که اینها حقوقی است که از برای هر یک از آنها مُطالبی است، و در نشئهٔ دیگر از او به اشق احوال [مطالبه] می‌کنند؛ و در آن عالم راهی برای تأدیهٔ آنها ندارد جز آن‌که حمل بار گناهان دیگران را کند و ردّ اعمال حسنهٔ خود را نماید. پس، در آن وقت بیچاره و بدبخت می‌شود و راهی برای خلاص و چاره برای استخلاص ندارد.

ای عزیز، مبدا شیطان و نفس امّاره وارد شوند بر تو و وسوسه نمایند و مطلب را بزرگ نمایش دهند و تو را از توبه منحرف کنند و کار تو را یکسره نمایند. بدان که در این امور هر قدر، ولو به مقدار کمی نیز باشد، اقدام بهتر است. اگر نمازهای فوت شده و روزه‌ها و کفّارات و حقوق خدایی بسیار است و حقوق مردم بی‌شمار است، گناهان متراکم است و خطایا متزاحم، از لطف خداوند مأیوس مشو و از رحمت حق ناامید مباش که حق تعالی اگر تو به مقدار مقدور اقدام کنی، راه را بر تو سهل می‌کند و راه

نجات را به تو نشان می‌دهد. بدان که یأس از رحمت حق بزرگ‌ترین گناهی است که در نفس گمان نمی‌کنم هیچ گناهی بدتر و بیشتر از آن تأثیر نماید. انسان مأیوس از رحمت چنان ظلمتی قلبش را فراگیرد و چنان افسارش گسیخته شود که با هیچ چیز اصلاحش نمی‌توان نمود. مبدا از رحمت حق غافل شوی و گناهان و تبعات آن در نظرت بزرگ آید. رحمت حق از همه چیز بزرگ‌تر و به هر چیز شامل است: «داد حق را قابلیت شرط نیست»<sup>(۱)</sup> تو از اول چه بودی؟ در ظلمتِ عدمِ قابلیت و استعدادی نیست؛ حق - جلّ و علا - بی‌استحقاق و استعداد و بدون سؤال و سابقه دعا، تو را نعمت وجود و کمالات وجود بخشید؛ بسط بساط نعم غیر محصوره و رحمت‌های غیر متناهی فرمود، و تمام موجودات [را] مسحّر تو کرد؛ اکنون هم از عدم صرف و از نابودی محض حالت بدتر نشده [است]. خداوند وعده رحمت داده، وعده مغفرت فرمود؛ تو یک قدم پیش بیا و به سوی درگاه قدس او قدم گذار، او خود از تو با هر وسیله‌ای هست دستگیری می‌فرماید. و اگر نتوانستی تأدیه حقوق او کنی، از حقوق خود می‌گذرد؛ و حقوق دیگران را اگر نتوانستی تأدیه نمایی، جبران می‌فرماید. قضیه جوان نباش<sup>(۲)</sup> را، که در عهد رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بود، شنیدی.

۱ - «چاره آن دل عطای مبدلیست / داد او را قابلیت شرط نیست». (مثنوی معنوی، ص ۷۹۷، دفتر پنجم،

بیت ۱۵۳۷؛ شرح‌الاسماء، سبزواری، ص ۲۲۸)

۲ - حکایت جوان نباش و توبه او در کتب تفسیر و حدیث نقل شده خلاصه آن این است که روزی معاذ بن جبل بر پیغمبر ﷺ وارد شد و عرض کرد که در آستانه درب جوانی است که به شدت می‌گرید و تمنای ملاقات دارد. پیامبر او را پذیرفت و از سبب گریه‌اش پرسید. گفت: «گناهان بزرگ کرده‌ام و از آنها و خشم خداوند سخت می‌ترسم». پیغمبر وی را به رحمت و بخشایش‌گری خداوند امیدوار ساخت و فرمود: «خداوند از گناهان بزرگ در می‌گذرد». سپس از گناه او سؤال کرد، جوان گفت: «هفت سال بود که نبش قبر می‌کردم و کفن می‌دزدیدم تا شبی قبر دختر جوانی از انصار را شکافتم و با جنازه او بخفتم: چون از آنجا باز می‌گشتم ندایی شنیدم که مرا از عذاب خدا بیم می‌داد». پیامبر چون حکایت جوان را شنید او را از نزد خود راند. جوان بالای کوهی رفت و چهل شبانه روز بر حال خود نالید و گریست تا آیه: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِئَةً...﴾ نازل گردید، پس پیامبر نزد او رفت و وی را بشارت داد که خداوند توبه او را پذیرفته است.

(بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳، حدیث ۲۶؛ الامالی، صدوق، ص ۴۵، مجلس ۱۱، حدیث ۳)



ای عزیز، راه حق سهل است و آسان، ولی قدری توجه می‌خواهد. اقدام باید کرد. با تسویف و تأخیر امر را گذراندن و بار گناهان را هر روز زیاد کردن کار را سخت می‌کند؛ ولی اقدام در امر و عزم بر اصلاح امر و نفس راه را نزدیک و کار را سهل می‌کند. تو تجربه کن و چندی اقدام کن، اگر نتیجه گرفتی، صحت مطلب بر تو ثابت می‌شود؛ والا راه فساد باز است و دست گنهکار تو دراز.

و اما آن دو امر دیگر که جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرموده است از شرایط کمال توبه و توبه کامله است؛ نه آن که توبه بدون آنها تحقق پیدا نمی‌کند یا قبول نمی‌شود، بلکه توبه بدون آنها کامل نیست.

بدان که از برای هر یک از منازل سالکان مراتبی است که به حسب حالات قلوب آنها فرق می‌کند. شخص تائب اگر بخواهد به مرتبه کمال آن نائل شود، باید تدارک تروک را که کرد - یعنی آنچه را که ترک کرده بود تدارک کرد - تدارک حظوظ را نیز بکند. یعنی حظوظ نفسانیه‌ای که در ایام معاصی برای او حاصل شده بود باید تدارک کند. و آن به این نحو صورت پذیرد که آثار جسمیه و روحیه که در مملکت او حاصل شده بود از معاصی، در صدد برآید که از آن به کلی حک نماید تا نفس به صقالت اولیه و روحانیت فطریه خود عود کند و تصفیه کامله از برای او حاصل آید؛ چنانچه دانستی که از برای هر معصیتی و هر لذتی در روح اثری حاصل آید؛ چنانچه در جسم نیز قوتی حاصل شود از بعضی از آنها. پس شخص تائب باید مردانه قیام کند و آن آثار را به کلی قلع کند؛ و ریاضات جسمیه و روحیه به خود دهد تا تبعات و آثار آن به کلی مرتفع شود. همان‌طور که حضرت مولی دستور داده است.

پس به واسطه ریاضات جسمیه و امساک از مقویات و مفرحات و گرفتن روزه مستحبی و یا واجبی، اگر به عهده اوست، گوشت حاصل از معاصی یا در ایام معاصی را ذوب کند. و به واسطه ریاضات روحیه و عبادات و مناسک، حظوظ طبیعت را تدارک کند؛ زیرا که در ذائقه روح صورت لذات طبیعیّه موجود است، و تا آن صورت‌ها متحقق است، نفس متمایل به آنها و قلب عاشق به آنهاست، و بیم آن است که خدای نخواستہ باز نفس سرکشی کند و عنان را از دست بگیرد. پس بر سالک راه آخرت و تائب از

معاصی لازم است که الم ریاضت و عبادت را به ذائقه روح بچشاند؛ و اگر شبی در معصیت و عشرت به سر برده، تدارک آن شب را بکند به قیام به عبادت خدا؛ و اگر روزی را به لذات طبیعیہ نفس را مشغول کرده، به صیام و مناسک مناسبه جبران کند؛ تا نفس به کلی از آثار و تبعات آن، که حصول تعلقات و رسوخ محبت به دنیا است، پاک و پاکیزه شود. البته توبه در این صورت کامل تر می شود و نورانیت فطریه نفس عود می کند. و پیوسته در خلال اشتغال به این امور تفکر و تدبر کند در نتایج معاصی و شدت بآس حق تعالی و دقت میزان اعمال و شدت عذاب عالم برزخ و قیامت؛ و بفهمد و به نفس و قلب بفهماند که تمام اینها نتایج و صور این اعمال قبیحه و مخالفت های با مالک الملوک است؛ امید است که پس از این علم و تفکر، نفس از معاصی متنفر شود و انزجار تام و تمام برایش حاصل شود، و به نتیجه مطلوبه در باب توبه برسد و توبه او کامل و تمام شود.

پس، این دو مقام از متممات و مکملات منزل توبه است. و البته انسان که در مرحله اولی می خواهد وارد منزل توبه شود گمان نکند آخر مراتب را از او خواستند، و به نظرش راه صعب و منزل پر زحمت آید و یکسره ترک آن کند. هر مقداری که حال سالک طریق آخرت اقتضا می کند، همان اندازه مطلوب و مرغوب است. پس از آن که وارد طریق شد، راه را خدای تعالی بر او آسان می کند. پس نباید سختی راه انسان را از اصل مقصد باز دارد؛ زیرا که مقصد خیلی بزرگ و مهم است. اگر عظمت مقصد را بفهمیم، هر زحمتی در راه آن آسان می شود. آیا چه مقصدی از نجات ابدی و روح و ریحان همیشگی بالاتر است، و چه خطری از شقاوت سرمدی و هلاکت دائمی عظیم تر است؟ با ترک توبه و تسویف و تأخیر آن ممکن است انسان به شقاوت ابدی و عذاب خالد و هلاک دائم برسد؛ و با دخول در این منزل، ممکن است انسان سعید مطلق شود و محبوب حق گردد. پس وقتی مقصد بدین عظمت است، از زحمت چند روزه چه بآک است.

و بدان که اقدام به قدر مقدور هر چه هم کم باشد مفید است. مقایسه کن امور آخرتی را به امور دنیایی که عقلاً [اگر] نتوانستند به مقصد عالی خود برسند، از مقصد کوچک



دست بر نمی‌دارند؛ و اگر مطلوب کامل را نتوانستند تحصیل کنند، از مطلوب ناقص صرف نظر نمی‌کنند؛ تو نیز اگر به کمال آن نمی‌توانی نائل شوی، از اصل مقصد و از صرف حقیقت آن باز نمان و هر مقداری ممکن است در تحصیل آن اقدام کن.

## فصل

### در نتیجه استغفار

از اموری که برای شخص تائب لازم است بدان اقدام کند پناه بردن به مقام غفاریت حق تعالی و تحصیل حالت استغفار است. از حضرت حق - جلّ جلاله - و مقام غفاریت آن ذات مقدس با زبان قال و حال و سرّ و علن در خلوات، با عجز و ناله و تضرّع و زاری، طلب کند که بر او ستر کند ذنوب و تبعات آن را. البته مقام غفاریت و ستّاریت ذات مقدس اقتضا می‌کند ستر عیوب و غفران تبعات ذنوب را. چون که صور ملکوتیه اعمال به منزله ولیده انسان، بلکه بالاتر از آن، است، و حقیقت توبه و صیغه استغفار به منزله لُعان است؛ حق تعالی به واسطه غفاریت و سترش آن ولیده‌ها را با لُعان مستغفر از او منقطع می‌فرماید. و هر یک از موجودات که اطلاع بر حال انسان پیدا کردند، چه از ملائکه و کُتّاب صحائف جرائم، و چه از زمان و مکان و اعضا و جوارح خود او، آنها را از آن گناه محجوب می‌فرماید، و همه را انساء می‌فرماید؛ چنانچه در حدیث شریف اشاره به آن شده است که می‌فرماید: «يُنْسِي مَلَائِكَةُ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ». و ممکن است وحی حضرت حق تعالی به اعضا و جوارح و بقاع ارض به کتمان معاصی، که در حدیث شریف است، همین انساء آنها باشد؛ چنانچه ممکن است فرمان به عدم شهادت باشد. و شاید مراد رفع آثار معاصی از اعضا باشد که به واسطه آن شهادت تکوینی حاصل آید؛ چنانچه اگر توبه نکند، هر یک از اعضایش ممکن است به لسان قال یا حال شهادت دهند بر کرده‌های او در هر حال. چنانچه مقام غفاریت و ستّاریت حق اقتضا کرده است که الآن که در این عالم هستیم، اعضای ما شهادتی بر اعمال ما ندهند، و زمان و مکان کرده‌های ما را مستور دارند، همین‌طور در عوالم دیگر، اگر با توبه

صحیح و استغفار خالص از دنیا برویم، اعمال ما را مستور می‌دارند؛ یا آن‌که از اعمال ما به کلی محجوب می‌شوند. و شاید مقتضای کرامت حق - جلّ جلاله - دومی باشد که انسان تائب پیش احدی سرافکنده نباشد و خجلت‌زدگی نداشته باشد. **وَاللهُ الْعَالِمُ.**

## فصل

### در تفسیر توبه نصوح

بدان‌که در تفسیر توبه «نصوح» اختلافاتی است، که ذکر آن مجملأ در این مقام مناسب است.

و ما در این جا اکتفا می‌نماییم به ترجمه کلام محقق جلیل، شیخ بهایی - قدس الله نفسه - محدث خبیر، مجلسی - رحمه الله - نقل می‌فرماید که شیخ بهایی فرموده است که:

«همانا ذکر کرده‌اند مفسرین در معنی توبه «نصوح» و جوهی:

یکی آن‌که مراد توبه‌ای است که نصیحت کند مردم را؛ یعنی، دعوت کند مردم را که بیاورند مثل آن را برای ظاهر شدن آثار جمیله آن در صاحبش. یا آن‌که نصیحت [کند] صاحبش را تا از جای بکند گناهان را، و دیگر عود نکند به سوی آنها هیچ‌گاه.

و دیگر آن‌که «نصوح» توبه‌ای است که خالص باشد برای خداوند؛ چنانچه غسل خالص از شمع را غسل «نصوح» گویند. و خلوص آن است که پشیمان شود از گناهان برای زشتی آنها، یا برای آن‌که خلاف رضای خدای تعالی هستند؛ نه برای ترس از آتش.

جناب محقق طوسی در تجرید حکم فرموده است<sup>(۱)</sup> به این‌که پشیمانی از گناهان برای ترس از آتش توبه نیست.

و دیگر آن‌که نصوح از «نصاحه» است، و آن خیاطت است. زیرا که توبه می‌دوزد از

۱ - تجرید الاعتقاد، ص ۳۰۶، التوبة؛ کشف المراد، ص ۴۱۸.



دین آنچه را گناهان پاره کرده است. یا آن که جمع می‌کند میانه تائب و اولیای خدا و احبای او، چنان که خیاطت جمع می‌کند مابین پارچه‌های لباس. و دیگر آن که نصوح و صف از برای تائب است، و اسناد آن به سوی توبه از قبیل اسناد مجازی است. یعنی توبه نصوح توبه‌ای است که نصیحت می‌کنند صاحبان آن خود را به این که به جای آورند آن را به کامل [ترین] طوری که سزاوار است توبه را بدان نحو آورند تا آن که آثار گناهان را از قلوب پاک کند به کلی. و آن به این است که آب کنند نفوس را به حسرت‌ها و محو کنند ظلمات بدی‌ها را به نور خوبی‌ها»<sup>(۱)</sup>.

### تکمیل

#### در بیان آن که تمام موجودات را علم و حیات است

بدان که از برای توبه حقایق و لطایف و سرایری است. و از برای هر یک از اهل سلوک الی‌الله توبه خاصی است که مختص به مقام خودشان است. و چون از آن مقامات ما را حظ و نصیبی نیست، اشتغال به آن به تفصیل چندان مناسب با این اوراق نیست.

پس، بهتر آن است که ختم کنیم مقام را به ذکر نکته [ای] که از حدیث شریف مستفاد می‌شود، و مطابق ظاهر کتاب کریم الهی و احادیث کثیره در ابواب متفرقه است. و آن این است که هر یک از موجودات دارای علم و حیات و شعور است؛ بلکه تمام موجودات دارای معرفت به مقام مقدس حق - جلّ و علا - هستند؛ چنانچه وحی به اعضا و جوارح و به بقاع ارض به کتمان و اطاعت آنها فرمان الهی را، و تسبیح تمام موجودات، که در قرآن شریف نصّ بدان شده و احادیث شریفه مشحون به ذکر آن است<sup>(۲)</sup>، خود دلیل بر علم و ادراک و حیات آنها، بلکه دلیل بر ربط خاص بین خالق و مخلوق است که احدی از

۱ - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۶۴، حدیث ۳۸: مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۹۵، حدیث ۱.

۲ - ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾. (الإسراء (۱۷): ۴۴)، در البرهان فی تفسیر

القرآن، ج ۶، ص ۹۷، ذیل این آیه ۸ روایت در تسبیح موجودات آمده است.

آن مطلع نیست جز ذات مقدس حق تعالی: «وَمَنْ ارْتَضَى مِنْ عِبَادِهِ»<sup>(۱)</sup>. و این خود یکی از معارف است که قرآن کریم و احادیث ائمه معصومین گوشزد بنی‌الانسان فرمودند، و موافق با برهان حکمای اشراق و ذوق اصحاب عرفان و مشاهدات ارباب سلوک و ریاضت است.

و در علوم عالیة ماقبل‌الطبیعه به ثبوت پیوسته است که وجود عین کمالات و اسماء و صفات است؛ و در هر مرحله ظهور پیدا کند و در مرآت تجلی نماید، با جمیع شؤون و کمالات، از حیات و علم و سایر امهات سبعة، ظاهر گردد و متجلی شود، و هر یک از مراحل تجلی حقیقت وجود و مراتب تنزلات نور جمال کامل معبود دارای ربط خاص به مقام «احدیت» و معرفت کامنه خفیه به مقام ربوبیت می‌باشد؛ چنانچه در آیه شریفه فرماید: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا»<sup>(۲)</sup>. گویند: «هو» اشاره به مقام غیب هویت. و «اخذ ناصیه» همان ربط اصل غیبی سرّی وجودی است که هیچ موجودی را راهی به معرفت آن نیست<sup>(۳)</sup>.

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

۱- اشاره است به آیه مبارکه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ». «او دانای غیب است و بر عالم غیب او کسی آگاه نیست مگر آن کسی که از رسولان برگزیده است». (الجن: ۷۲: ۲۶-۲۷)

۲- «جنبنده‌ای نیست مگر آنکه زمام او به دست حق است». (هود: ۱۱: ۵۶)

۳- الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۸۲-۲۸۳، وج ۶، ص ۱۱۷، وج ۷، ص ۱۵۰-۱۵۴.





## حدیث هجدهم

### [ ذکر خدا ]

الحدیث الثامن عشر: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى فَخْرِ الطَّائِفَةِ وَذُخْرِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِّينِي، رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ الَّتِي لَمْ تُغَيَّرْ أَنَّ مُوسَى [عَلَيْهِ السَّلَام] سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ، أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي. فَقَالَ مُوسَى: فَمَنْ فِي سِتْرِكَ يَوْمَ لَا سِتْرَ إِلَّا سِتْرُكَ؟ فَقَالَ: الَّذِينَ يَذْكُرُونَنِي فَأَذْكُرُهُمْ وَيَتَحَابُّونَ فِيَّ فَأُجِيبُهُمْ؛ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أُصِيبَ أَهْلَ الْأَرْضِ بِسُوءٍ، ذَكَرْتُهُمْ فَدَفَعْتُ عَنْهُمْ بِهِمْ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «ابو حمزه ثمالی حدیث کند از حضرت باقر - علیه السلام - که فرمود: نوشته شده است در توراتی که تغییر ننموده: همانا موسی سؤال کرد پروردگار خود را، پس گفت: "ای پروردگار من، آیا نزدیکی تو به من تا مناجات کنم تو را، یا دوری تا صدا زنم تو را؟" پس وحی کرد خدای عز و جلّ به سوی او: "ای موسی، من همنشین کسی هستم که یاد کند مرا." پس [سؤال] کرد موسی: "کیست در پناه تو روزی که پناهی نیست مگر پناه تو؟" فرمود: "آنها که یاد می کنند مرا، پس من یاد می کنم آنها را؛ و با هم دوستی می کنند در راه من، پس دوست دارم آنها را. اینها آنان اند که وقتی

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله في كل مجلس»، حدیث ۴.



بخوام به اهل زمین بدی رسانم، یاد آنها کنم، پس رفع کنم آن را از آنان به واسطه آنها».

شرح: از این حدیث شریف معلوم می‌شود که تورات رایج بین یهود محرف است و تغییراتی یافته. و علم تورات صحیح پیش اهل بیت - علیهم السلام - بوده. و از مطالب تورات و انجیل رایج نیز معلوم می‌شود که کلام یک نفر بشر متعارف هم نیست، بلکه با اوهام بعض اهل شهوت و هوای نفس منسجم گردیده.

محدث محقق، مرحوم مجلسی - رحمه الله - فرماید: «گویا غرض حضرت موسی از این سؤال این بوده که آداب دعا را سؤال کند، با علمش به این که حق تعالی اقرب است به ما از حبل و رید به احاطه علمی و قدرت و علیت. یعنی آیا دوست داری مناجات کنم تو را چنان که نزدیک مناجات می‌کند؛ یا صدا زنی تو را چنان که بعید صدا می‌زند. و به عبارت دیگر، وقتی به سوی تو نظر می‌کنم تو از هر نزدیکی نزدیکتری؛ و وقتی به سوی خودم نظر می‌کنم خود را در غایت دوری می‌بینم. پس نمی‌دانم در دعا حال تو را ملاحظه کنم یا حال خود را. و احتمال می‌رود این سؤال از غیر یا از قبل غیر باشد، مثل سؤال رؤیت»<sup>(۱)</sup> انتهی کلامه.

### در احاطه قیومی حق تعالی

محتمل است که جناب موسی حال عجز خود را از کیفیت دعا بیان می‌کند. عرض می‌کند: بار پروردگارا، تو منزهی از اتصاف به قرب و بعد تا چون قریبان یا بعیدان تو را بخوانم؛ پس من متحیرم در امر و هیچ‌گونه دعا را در خور پیشگاه جلال تو نمی‌دانم. تو خود به من اجازه ورود به دعا و کیفیت آن را مرحمت فرما؛ و تعلیم فرما مرا آنچه مناسب مقام مقدس تو است. پس جواب از مصدر جلال عزت صادر شد که من حضور قیومی دارم در جمیع نشأت؛ همه عوالم محضر من است؛ من جلیس آنانم که یادم کنند و همنشین کسانی هستم که متذکر شوند. البته آن ذات مقدس متصف به قرب و بعد

۱. مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۲۲.

نشود و احاطه قیومی و شمول وجودی دارد به جمیع دایره وجود و سلسله تحقق. و اما آنچه در آیات شریفه کتاب کریم الهی وارد است از توصیف حق تعالی به قرب، مثل قوله تعالی: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾<sup>(۱)</sup>. و قوله عزَّ مِنْ قَائِلٍ: ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>(۲)</sup>. و غیر اینها، مبنی بر یک نحو مجاز و استعاره است؛ و الا ساحت مقدسش منزّه از قرب و بعد حسی و معنوی است؛ چه که اینها مستلزم یک نحو تحدید و تشبیه است که حق تعالی منزّه از آن است. بلکه حضور قاطبه موجودات در بارگاه قدس او حضور تعلقی است؛ و احاطه آن ذات مقدس به ذرات کائنات و سلاسل موجودات احاطه قیومی است؛ و آن از غیر سنخ حضور حسی و معنوی و احاطه ظاهری و باطنی است.

و از این حدیث شریف و بعضی احادیث دیگر<sup>(۳)</sup> استفاده شود رجحان اسرار به ذکر و استحباب ذکر قلبی و سری؛ چنانچه در آیه شریفه نیز فرماید: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾<sup>(۴)</sup>. و در حدیث شریف وارد است که ثواب این ذکر را احدی نمی داند غیر از خدای تعالی برای عظمت آن<sup>(۵)</sup>. و در بعضی حالات و مقامات و طریان بعضی عناوین، گاه شود که رجحان در إعلان ذکر باشد. مثل ذکر پیش اهل غفلت برای تذکر آنها.

۱- «چون بندگانم درباره من از تو پرسند، پس من بدیشان نزدیکم». (البقرة (۲): ۱۸۶)

۲- «ما از رگ گردن به او نزدیک تریم». (ق (۵۰): ۱۶)

۳- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۷۷، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۱۷، ج ۷، ص ۶۳، «كتاب الصلاة»، «أبواب الدعاء»، باب ۲۲، و ص ۱۵۸، «أبواب الذكر»، باب ۶، و ص ۱۶۳، باب ۱۱.

۴- «پروردگار خویش را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن». (الأعراف (۷): ۲۰۵)

۵- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، ... عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا يَكْتُتُ الْمَلَكُ إِلَّا مَا سَمِعَ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾ فَلَا يَغْلَمُ ثَوَابَ ذَلِكَ الذِّكْرِ فِي نَفْسِ الرَّجُلِ غَيْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِعَظَمَتِهِ». «علی بن ابراهیم از پدرش ... از یکی از دو امام علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «فرشته جز آنچه می شنود نمی نویسد. و خدای تعالی فرموده: «پروردگار خود را به حال زار و پنهانی در دل خود یاد کن»، پس کسی بزرگی پاداش این ذکر پنهانی را که نزد خداوند است نمی داند». (الکافی، ج ۲، ص ۵۰۲، «كتاب الدعاء»، «باب ذكر الله عزَّ وجلَّ في السرِّ»، حدیث ۴)



چنانچه در حدیث شریف کافی است که ذاکر خدای عزّ وجلّ در بین غافلین مثل قتال کننده است در بین محاربین<sup>(۱)</sup>.

و از عِدَّة الداعی جناب ابن فهد<sup>(۲)</sup> منقول است: قَالَ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَشُغْلِهِمْ بِمَا فِيهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»<sup>(۳)</sup>. حدیث کند که: «فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله: "کسی که ذکر خدا کند در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردم و اشتغال آنها به آنچه در اوست، بنویسد خداوند برای او هزار حسنه، و بیامرزد او را در روز قیامت، آمرزشی که خطور نکرده است در قلب بشری"».

و همین طور مستحب است در اذان اعلامی و خطبه و غیر آن اِجهار به ذکر.

## فصل

### [خصلت‌های ذکر خدا]

از این حدیث شریف استفاده شود که ذکر خدا و دوستی نمودن با یکدیگر در راه او دارای چند خصلت است:

یکی از آنها - و آن اعظم از دیگران است - آن است که ذکر کردن بنده، خداوند را موجب شود ذکر کردن خداوند او را. چنانچه احادیث دیگری نیز بدین مضمون وارد است<sup>(۴)</sup>. و این ذکر مقابل آن نسیانی است که حق تعالی درباره ناسی از آیات می‌فرماید

۱ - عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الذَّاكِرُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْمُحَارِبِينَ». (الكافي، ج ۲، ص ۵۰۲، «كتاب الدعاء»، «باب ذكر الله عز وجل في الغافلين»، حدیث ۱)

۲ - احمد بن محمد بن فهد اسدی حلی (۷۵۶ - ۸۴۱) فقیه، محدث، عابد و عارف کامل قرن نهم هجری، بزرگانی مانند محقق کرکی، ابن ابی جمهور احسائی، شیخ علی طالبی از محضر او استفاده کرده‌اند، از آثار اوست: عِدَّة الداعی، آداب الداعی، أسرار الصلاة، التحرير، المختصر فی شرح الإرشاد، شرح ألفیه الشهد، المهادب البارع فی شرح المختصر النافع.

۳ - عِدَّة الداعی، ص ۲۹۵ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج ۱، ص ۴۴۸، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، «باب استحباب الذكر في السوق»، حدیث ۱.

۴ - وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۵۹، «كتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»، باب ۷.

حَيْثُ قَالَ: ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾<sup>(۱)</sup>.

چنان [که] نسیان آیات و کوری باطنی از رؤیت مظاهر جمال و جلال حق سبب عمای در عالم دیگر شود، تذکر آیات و اسماء و صفات و یادآوری حق و جمال و جلال او قوت دهد بصیرت را و رفع حجب نماید به قدر قوت تذکر و نورانیت آن. چنانچه تذکر آیات حق و ملکه شدن آن، بصیرت باطنی را به قدری قوت دهد که جلوه جمال حق را در آیات مشاهده نماید؛ و تذکر اسماء و صفات موجب شود که حق را در تجلیات اسمائیه و صفاتیّه شهود کند؛ و تذکر ذات بی حجاب آیات و اسماء و صفات رفع جمیع حجب کند و یار بی پرده تجلی نماید. و این یکی از توجیهات و تأویلات فتوحات ثلاثه است که قرّة العین عرفا و اولیاست: «فتح قریب» و «فتح مبین» و «فتح مطلق» که فتح الفتوح است<sup>(۲)</sup>.

همین طور که تذکرات ثلاثه رفع حجب سه گانه را نماید، محبت با یکدیگر در راه خدا سبب حبّ خدا شود. و این حبّ نیز نتیجه اش رفع حجب می باشد، چنانچه عرفای شامخین فرمایند. معلوم است این محبوبیت نیز دارای مراتب است؛ چنانچه حبّ فی الله از حیث شوب و خلوص نیز دارای مراتب کثیره است. و خلوص تام آن است که شوب به کثرات اسمائی و صفاتی هم نداشته باشد. و این موجب حبّ تام است؛ و محبوب مطلق محجوب از وصال نخواهد شد در شریعت عشق، و بین او و محبوبش حجابی نخواهد ماند. و بدین بیان می توان ربط داد بین دو سؤال جناب موسی - علیه السلام - زیرا که پس از آن که آن حضرت شنید که حق تعالی فرمود: من جلیس ذاکرم هستم، وعده وصال و وصول به جمال، که در دل داشت از محبوب شنید، خواست ارباب وصال را استقصا کند تا به همه شؤن قیام به وظیفه نماید، عرض کرد: «فَمَنْ فِي سِرِّكَ يَوْمَ لَا سِرَّ إِلَّا سِرُّكَ؟» کیان اند در پناه تو که از تعلقات رسته و در قید حجب نیستند و به

۱ - همچنانکه آیات ما به سوی تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، پس همچنان امروز نیز تو فراموش

خواهی شد. (طه (۲۰): ۱۲۶)

۲ - ر.ک: حدیث بیست و یکم، صفحه ۳۷۹؛ اصطلاحات الصوفیه، کاشانی، ص ۱۳۵.



وصال جمال جمیل تو رسند؟ فرماید: دو طایفه: آنهایی که متذکر من اند ابتدائاً. یا آن که در راه من با یکدیگر محبت ورزند، که آن نیز تذکر من است در مظهر جمال تام من، یعنی انسان. اینها در پناه من و جلیس من اند و من جلیس آنانم.

پس معلوم شد که از برای این دو طایفه یک خصلت بزرگ است، و نتیجه آن یک خصلت بزرگ دیگر؛ زیرا که حق تعالی یاد آنها کند و آنها محبوب حق شوند. و نتیجه آن آن است که در ستر و پناه حق واقع شوند در روزی که ستی نیست، و جلیس آنها حق باشد در خلوتگاه مطلق.

و دیگر از خصلت‌ها آن است که خداوند عزت به واسطه کرامت آنها رفع عذاب از بندگان خود فرماید؛ یعنی، تا آنها بین بندگان هستند به واسطه آنها عذاب و بلیات فرو نفرستد.

## فصل

### در فرق بین منزل تفکر و تذکر است

بدان که تذکر از نتایج تفکر است؛ و لهذا منزل تفکر را مقدم دانسته اند از منزل تذکر. جناب خواجه عبدالله فرماید: «التَّذْكُرُ فَوْقَ التَّفَكُّرِ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ طَلَبٌ، وَالتَّذْكُرُ وُجُودٌ»<sup>(۱)</sup>. «تذکر فوق تفکر است؛ زیرا که این طلب محبوب است و آن حصول مطلوب». تا انسان در راه طلب و دنبال جستجوست، از مطلوب محجوب است؛ چنانچه به وصول به محبوب از تعب تحصیل فارغ آید. و قوت و کمال تذکر بسته به قوت و کمال تفکر است. و آن تفکر که نتیجه اش تذکر تام معبود است، در میزان سایر اعمال نیاید و با آنها در فضیلت طرف مقایسه نشود؛ چنانچه در روایات شریفه از عبادت یک سال و شصت سال و هفتاد سال تفکر یک ساعت را بهتر شمرده اند<sup>(۲)</sup>. معلوم است غایت و ثمره مهمه عبادات حصول معارف و تذکر از معبود حق است، و این خاصیت از تفکر صحیح بهتر

۱- منازل السائرین، ص ۴۳، باب التذکر؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۶۹.

۲- زک: حدیث ۱۲، ص ۲۱۳-۲۱۴.

حاصل می‌شود. شاید تفکر یک ساعت ابوابی از معارف به روی سالک بگشاید که عبادت هفتاد سال نگشاید یا انسان را چنان متذکر محبوب نماید که از مشقتها و زحمتهای چندین ساله این مطلوب حاصل نشود.

و بدان ای عزیز که تذکر از محبوب و به یاد معبود به سر بردن نتیجه‌های بسیاری برای عموم طبقات دارد: اما برای کَمَل و اولیا و عرفا، که خود آن، غایت آمال آنهاست و در سایه آن به وصال جمال محبوب خود رسند. هَنِئِلاً لَهُمْ. و اما برای عامه و متوسطین بهترین مُصلحات اخلاقی و اعمالی و ظاهری و باطنی است.

انسان اگر در جمیع احوال و پیشامدها به یاد حق تعالی باشد و خود را در پیشگاه آن ذات مقدس حاضر ببیند، البته از اموری که خلاف رضای اوست خودداری کند و نفس را از سرکشی جلوگیری کند.

این همه مصیبات و گرفتاری به دست نفس اماره و شیطان رجیم از غفلت از یاد حق و عذاب و عقاب اوست.

غفلت از حق کدورت قلب را زیاد کند و نفس و شیطان را بر انسان چیره کند و مفاسد را روز افزون کند؛ و تذکر و یادآوری از حق دل را صفا دهد و قلب را صیقلی نماید و جلوه گاه محبوب کند، و روح را تصفیه نماید و خالص کند و از قید اسارت نفس انسان را براند؛ و حَبّ دنیا [را که] منشأ خطیئات و سرچشمه سیئات است از دل بیرون کند؛ و هَمّ را هَمّ واحد کند و دل را برای ورود صاحب منزل پاک و پاکیزه نماید.

پس ای عزیز، در راه ذکر و یاد محبوب تحمل مشاقّ هر چه بکنی کم کردی. دل را عادت بده به یاد محبوب، بلکه به خواست خدا صورت قلب صورت ذکر حق شود، و کَلِمَةُ طَیْبَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صورت اخیره و کمال اقصای نفس گردد؛ که از این زادی بهتر برای سلوک الی الله و مُصلحی نیکوتر برای معایب نفس و راهبری خوبتر در معارف الهیه یافت نشود. پس اگر طالب کمالات صوریه و معنویه هستی و سالک طریق آخرت و مسافر و مهاجر الی الله هستی، قلب را عادت بده به تذکر محبوب و دل را عجین کن با یاد حق تبارک و تعالی.



## فصل

در بیان آنکه ذکر تام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند

گرچه ذکر حق و تذکر از آن ذات مقدس از صفات قلب است و اگر قلب متذکر شد تمام فوایدی که برای ذکر است بر آن مترتب می‌شود، ولی بهتر آن است که ذکر قلبی متعقب به ذکر لسانی نیز گردد.

اکمل و افضل تمام مراتب ذکر آن است که در نشئات مراتب انسانی ساری باشد و حکمش به ظاهر و باطن و سرّ و علن جاری شود؛ پس، در سرّ وجود حق - جلّ و علا - مشهود باشد و صورت باطنیه قلب و روح صورت تذکر محبوب باشد، و اعمال قلبیه و قالبیه تذکری باشد، و اقالیم سبعة ظاهریه و ممالک باطنیه مفتوح به ذکر حق و مسخر به تذکر جمیل مطلق باشند. بلکه اگر حقیقت ذکر صورت باطنی قلب شد و فتح مملکت قلب به دست آن گردید، حکمش در سایر ممالک و اقالیم سرایت می‌کند؛ حرکات و سکانات چشم و زبان و دست و پا و اعمال سایر قوا و اعضا با ذکر حق انجام گیرند و برخلاف وظایف انجام امری ندهند؛ پس حرکات و سکانات آنها مفتوح و مختوم به ذکر حق شود؛ و «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا»<sup>(۱)</sup> در تمام ممالک نفوذ کند، و در نتیجه متحقق به حقیقت اسماء و صفات شود، بلکه صورت اسم الله اعظم و مظهر آن گردد. و این غایه القصوای کمال انسانی و منتهی الآمال اهل الله است. و به هر مرتبه که از این مقام نقصان حاصل شود و نفوذ ذکر کم شود، کمال انسانی به همان اندازه ناقص گردد؛ و نقصان ظاهر و باطن هر یک به دیگری سرایت کند؛ زیرا که نشئات وجود انسانی با هم مرتبط و از هم متأثرند. و از این جا معلوم می‌شود که ذکر نطقی و زبانی، که از تمام مراتب ذکر نازل تر است، نیز مفید فایده است؛ زیرا که اولاً: زبان در این ذکر به وظیفه خود قیام کرده، گرچه قالب بیرونی باشد. و ثانیاً: این که ممکن است این تذکر پس از مداومت و قیام به شرایط آن، اسباب باز شدن زبان قلب نیز شود.

۱- «(وگفت: سوار شوید در آن کشتی) به نام خدا در وقت راندنش و هنگام توقفش». (هود (۱۱): ۴۱)

شیخ عارف کامل ما، جناب شاه آبادی - روحی فدا - می فرمودند: شخص ذاکر باید در ذکر مثل کسی باشد که به طفل کوچک که زبان باز نکرده می خواهد تعلیم کلمه را کند: تکرار می کند تا این که او به زبان می آید و کلمه را ادا می کند. پس از آن که او ادای کلمه را کرد، معلم از طفل تبعیت می کند؛ و خستگی آن تکرار برطرف می شود و گویی از طفل به او مددی می رسد. همین طور کسی که ذکر می گوید باید به قلب خود، که زبان ذکر باز نکرده، تعلیم ذکر کند. و نکته تکرار اذکار آن است که زبان قلب گشوده شود. و علامت گشوده شدن زبان قلب آن است که زبان از قلب تبعیت کند و زحمت و تعب تکرار مرتفع شود. اول زبان ذاکر بود و قلب به تعلیم و مدد آن ذاکر شد، و پس از گشوده شدن زبان قلب، زبان از آن تبعیت کرده به مدد آن یا مدد غیبی متذکر می شود.

و بپاید دانست که اعمال ظاهریه صوریه لایق مقام غیب و حشر در ملکوت نشوند، مگر آن که از باطن روحانیت و لباب قلب به آن مددی رسد و او را حیات ملکوتی بخشد. و آن نفخه روحی، که خلوص نیت و نیت خالص صورت اوست، به منزله روح و باطن است که به تبع آن جسد نیز محشور در ملکوت شود و لایق قبول درگاه گردد. و لهذا در روایات شریفه وارد است که قبولی اعمال به قدر اقبال قلب است<sup>(۱)</sup>. با همه وصف، ذکر لسانی نیز محبوب و مطلوب است و انسان را بالاخره به حقیقت می رساند؛ لهذا در اخبار و آثار از ذکر لسانی مدح عظیم شده، و کمتر بابی مثل باب «ذکر» کثیر الحدیث است<sup>(۲)</sup>. و در آیات شریفه کتاب کریم نیز بسیار از آن مدح شده<sup>(۳)</sup>؛ گرچه غالب آنها منزل بر ذکر قلبی یا ذکر با روح است؛ ولی تذکر حق در هر مرتبه محبوب است. و ما در این مقام ختم کلام می کنیم به ذکر چند حدیث شریف برای تیمن و تبرک.

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۲۶-۲۶۷، باب ۱۶، احادیث ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۳۱، ۴۸ و ۶۶؛ آداب الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۴۸؛ سر الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۳۱.

۲- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۹، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذکر»؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۴۰، «باب الأدعية والأذکار عند الصباح والمساء»، ج ۹۰، ص ۱۵۰، «أبواب الأذکار وفضلها».

۳- الرعد (۱۳): ۲۸؛ العنکبوت (۲۹): ۴۵؛ الحديد (۵۷): ۱۶؛ الأحزاب (۳۳): ۴۱ و ...



## فصل

## در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا

کافی بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَتَرَارٌ وَقُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۱)</sup>. «هیچ مجلسی نیست که مجتمع شوند در آن نیکان و بدانی، پس برخیزند بی ذکر خدا، مگر آن که حسرت شود برای آنها در روز قیامت». معلوم است انسان پس از آن که بر او منکشف شد در قیامت نتایج بزرگ ذکر خدا، و خود را از آن محروم دید و فهمید که چه نعمت‌ها و بهجت‌ها از دستش رفته و دیگر قابل جبران نیست، حسرت و ندامت بر او رو آور گردد. پس انسان باید تا فرصت دارد، غنیمت شمارد و مجالس و محافل خود را از ذکر خدا [خالی] نگذارد.

کافی بِسَنَدٍ مُوثَّقٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيَقُلْ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾»<sup>(۲)</sup>.

«هر کس بخواهد کشیده شود به کیل تمام (یعنی ثواب او از خدای تعالی کامل باشد و نقصی نداشته باشد) وقتی که خواست از مجلس برخیزد، بخواند این آیات شریفه را...».

و از جناب صادق - علیه السلام - منقول است که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمودند: «هر کس بخواهد کیلش تمام باشد از ثواب در روز قیامت، این آیات شریفه را در تعقیب هر نماز بخواند»<sup>(۳)</sup>.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله في كل مجلس»، حدیث ۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۶، «کتاب الدعاء»، «باب ما يجب من ذکر الله في كل مجلس»، حدیث ۳.

۳- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال أمير المؤمنين عليه السلام: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ لَهُ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى، فَلْيَقُلْ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ \* وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ \* وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾».

(قرب الإسناد، ص ۳۳، حدیث ۱۰۷؛ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۲۱)

و از حضرت صادق - علیه السلام - مرسلاً منقول است که قرائت این آیات در وقت قیام از مجلس کفاره گناهان است<sup>(۱)</sup>.

کافی بإسناده عن ابن فضال رفعه قال: «قال الله عز وجل لعيسى، عليه السلام: يا عيسى، اذكرني في نفسك، اذكرك في نفسي، واذكرني في ملكك اذكرك في ملائ خير من ملائ الآدميين، يا عيسى، ألن لي قلبك وأكثر ذكري في الخلوات، واعلم أن سروري أن تبصص إلي؛ وكن في ذلك حياً ولا تكن ميتاً»<sup>(۲)</sup>.

می گوید: «خدای عز وجل به عیسی فرمود: ای عیسی، یاد کن مرا پیش خود تا یاد کنم تو را در نزد خودم؛ و یاد کن مرا در جمعیت تا یاد کنم تو را در جمعیتی بهتر از جمعیت آدمزادگان. ای عیسی، نرم کن از برای من دل خود را، و بسیار یاد من کن در خلوت ها؛ و بدان که خشنودی من آن است که تبصص کنی به سوی من. (تبصص حرکت دم سگ است از خوف یا طمع. و این کنایه از شدت التماس و مسکنت است) و زنده باش در این ذکر نه مرده». مقصود از «زندگی» در ذکر، توجه و حضور قلب است.

کافی بإسناده عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال: «إن الله عز وجل يقول: مَنْ شَغَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي، أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلُ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي»<sup>(۳)</sup>. حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: «خدای عز وجل می فرماید: کسی که باز بماند به واسطه ذکر من از سؤال من، عطا می کنم او را افضل چیزی که عطا می کنم کسی را که سؤال کرده مرا».

عن أحمد بن محمد في عده الداعي، عن رسول الله - صلى الله عليه وآله - قال: «... واعلموا أن خير أعمالكم [عند مليكم] وأزكاها وأرفعها في درجاتكم وخير ما طلعت عليه الشمس ذكر الله سبحانه وتعالى؛ فإنه أخبر عن نفسه فقال: أنا جليس من ذكرني»<sup>(۴)</sup>.

۱ - من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۳۸، حدیث ۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۲، ص ۴۰۵، «کتاب الإیلاء والكفارات»، «أبواب الکفارات»، باب ۳۷، حدیث ۱.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۵۰۲، «کتاب الدعاء»، «باب ذکر الله في السر»، حدیث ۳.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۵۰۱، «کتاب الدعاء»، «باب الاشتغال بذكر الله»، حدیث ۱.

۴ - عده الداعي، ص ۲۹۱، الباب الخامس، حدیث ۱۷.



«فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله: "بدانید بهترین اعمال شما پیش خداوند و پاکیزه‌ترین آنها و رفیع‌ترین آنها در درجات شما و بهتر چیزی که طلوع کرده آفتاب بر او، ذکر خداوند سبحان است؛ زیرا که خبر داده خدای تعالی از خودش، پس فرمود: من همنشین کسی هستم که یاد کند مرا"».

اخبار فضیلت ذکر و کیفیت آن و آداب و شرایط آن به قدری زیاد است که در حوصله احصای این اوراق درنیاید<sup>(۱)</sup>. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.



۱- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۴۹، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذكر»؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۴۰، «باب الأدعية والأذکار عند الصباح والمساء»؛ وج ۹۰، ص ۱۵۰، «أبواب الأذکار».

## حدیث نوزدهم

### [ غیبت ]

الحدیث التاسع عشر: بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي، رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ».

قَالَ: «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ انْتِظَارَ الصَّلَاةِ عِبَادَةٌ مَا لَمْ يُحْدِثْ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا يُحْدِثُ. قَالَ: الْاِغْتِيَابُ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «سکونی گوید: فرمود حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله: "غیبت سریع‌تر است در دین مرد مسلمان از مرض «اکله» در جوفش." گفت: و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است مادامی که احداث نکند." گفته شد: "ای رسول خدا، چه چیز را احداث نکند؟" فرمود: "غیبت را".

شرح: «غیبت» مصدر «غاب»، و هم [اسم] مصدر «اغتیاب» است؛ چنانچه در لغت است. قال الجوهری: «اِغْتَابَهُ اِغْتِيَابًا، إِذَا وَقَعَ فِيهِ، وَالاسْمُ الْغَيْبَةُ، وَهُوَ أَنْ يَتَكَلَّمَ خَلْفَ إِنْسَانٍ مَسْتَوْرٍ بِمَا يَغْمُهُ لَوْ سَمِعَهُ، فَإِنْ كَانَ صِدْقًا سُمِّيَ غَيْبَةً؛ وَإِنْ كَانَ كِذْبًا



سُمِّيَ بُهْتَانًا»<sup>(۱)</sup> انتهى.

محقق محدث، مجلسی - علیه الرحمة - فرماید: «این معنی لغوی است»<sup>(۲)</sup>. انتهى.  
ولی ظاهر چنین نماید که صاحب صحاح معنی اصطلاحی را بیان کرده نه معنی لغوی را؛ زیرا که معنی لغوی «غاب» و «اغتاب»، و سایر تصاریف آن، این نیست، بلکه معنای اعمی از آن است. و لغویین گاه معنی اصطلاحی یا شرعی را در کتب خود می‌نگارند.  
و از صاحب قاموس منقول است که «غاب» را به معنی «عاب» گرفته<sup>(۳)</sup>. و عن المصباح المنیر: «اغْتَابَهُ إِذَا ذَكَرَهُ بِمَا يَكْرَهُهُ مِنَ الْغُيُوبِ، وَهُوَ حَقٌّ»<sup>(۴)</sup>.

به گمان نویسنده هیچ‌یک از مذکورات متن معنی لغوی نباشد؛ بلکه در هر یک قیودی است که با معنی اصطلاحی اختلاط پیدا کرده. در هر صورت بحث در اطراف معنی لغوی چندان فایده ندارد؛ عمده به دست آوردن موضوع شرعی است که متعلق تکلیف شده. و علی الظاهر در این مورد این موضوع قیود شرعیه دارد که خارج از فهم عرفی و معنی لغوی است. و پس از این در اطراف موضوع بیانی پیش می‌آید.

«وَالْأَكْلَةُ»، كَفَرَحَةٍ، دَاءٌ فِي الْعُضْوِ يَأْكُلُ مِنْهُ. كَمَا فِي الْقَامُوسِ وَغَيْرِهِ. وَقَدْ يُقْرَأُ بِمَدِّ الْهَمْزَةِ عَلَى وَزْنِ فَاعِلَةٍ؛ أَيْ الْعِلَّةُ الَّتِي تَأْكُلُ اللَّحْمَ. وَالْأَوَّلُ أَوْفَقُ بِاللَّغَةِ. كَذَا قَالَ الْمَجْلِسِيُّ<sup>(۵)</sup>.

«مجلسی فرموده: اكلة بر وزن فَرَحَةٍ، دردی است در عضو که از آن می‌خورد. چنانچه در قاموس و غیر آن مذکور است. و گاهی بر وزن «فاعلة» خوانده شده؛ یعنی

۱ - «اغتابه، اغتیباً. چون در غیبت افتد و در غیاب کسی بدی وی گوید که نام آن «غیبت» است. و غیبت آن است که در غیاب کسی سخنی گوید که اگر آن کس بشنود رنجیده گردد. چون آن سخن راست باشد، آن را غیبت گویند؛ و چون دروغ باشد آن را بهتان نامند». (الصحاح، ج ۱، ص ۱۹۶)

۲ - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

۳ - القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۱۶، مادة «الغيب».

۴ - «صاحب مصباح المنیر گوید: گویند: «غیبت کرد او را» وقتی که او را به صفات ناپسند که او آنها را ناخوش دارد یاد کند و سخن گوینده راست باشد». (المصباح المنیر، ص ۴۵۸ (با کمی تفاوت)؛ المکاسب، ضمن تراث الشيخ الأعظم، ج ۱، ص ۳۲۱، با کمی تفاوت)

۵ - مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

دردی که گوشت را می خورد. و اَوَّلی مناسب تر با لغت است». در هر حال، مقصود آن است که همان طور که این مرض وقتی پیدا شد در عضو، خصوصاً اعضای لطیفه مثل باطن. آن را به زودی می خورد و فانی می کند، غیبت دین انسان را از آن سریع تر می خورد و فاسد و فانی می کند. و «ما لَمْ يُحْدِثْ» از باب افعال است. و ضمیر مستتر در آن راجع به «جالس» مستفاد از «جلوس» مذکور است. و «اغتیاب» منصوب است، و مفعول فعل مقدّر مفهوم از کلام سائل است. و در بعضی نسخ به جای «ما يُحْدِثْ» «ما الحدث» است؛ بنابراین، «اغتیاب» مرفوع است بنا بر خبریت.

## فصل

### در تعریف غیبت است

بدان که فقها - رضوان الله علیهم اجمعین - از برای «غیبت» تعریف های بسیاری کردند که بیان آنها و مناقشه در طرد و عکس هر یک خارج از وظیفه این اوراق است مگر به طور اجمال<sup>(۱)</sup>.

شیخ محقق سعید شهید در کشف الریبه می فرماید: از برای آن دو تعریف است: اول: و آن مشهور بین فقهاست -: «هُوَ ذِكْرُ الْإِنْسَانِ حَالِ غَيْبَتِهِ بِمَا يَكْرَهُ نِسْبَتَهُ إِلَيْهِ، مِمَّا يُعَدُّ نُقْصَانًا فِي الْعُرْفِ بِقَصْدِ الْإِنْتِقَاصِ وَالذَّمِّ». والثاني: «التَّنْبِيْهُ عَلَى مَا يَكْرَهُ نِسْبَتَهُ إِلَيْهِ...»<sup>(۲)</sup> إلى آخره.

حاصل معنی آن است که «غیبت عبارت است از ذکر کردن انسان را در حال غایب بودنش به چیزی که خوش آیند نیست نسبت دادن آن را به سوی او، از چیزهایی که پیش عرف مردم نقصان است، به قصد انتقاص و مذمت او». و حاصل معنی دوم آن است که «آن عبارت است از آگاهی دادن بر چیزی که چنین باشد».

۱- ر.ک: المکاسب المحرمة، امام خمینی رحمته الله، ج ۱، ص ۴۲۶، تعریف الغیبة.

۲. المصنفات الأربعة، کشف الریبه، ص ۲۹.



و تعریف دوم اعم است از اول در صورتی که «ذکر» به معنی قول باشد؛ چنانچه متفاهم عرفی است؛ زیرا که «تنبيه» اعم است از قول و کتابت و حکایت، و غیر آن از سایر طرق تفهیم. و اگر «ذکر» اعم از قول باشد، چنانچه مطابق لغت است، مرجع هر دو تعریف به یک امر برگردد، و مفاد اخبار نیز دلالت بر این دو تعریف دارد. مثل ما فی مجالس الشیخ فی حدیث اَبی الْأَسْوَدِ، فی وَصِیَّةِ النَّبِیِّ - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ - لِأَبِی ذَرٍّ - رضوان الله علیه - وَفِیهِ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْغِیْبَةُ؟ قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ». قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ الَّذِي يُذَكَّرُ بِهِ؟ قَالَ: «إِعْلَمُ أَنَّكَ إِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا هُوَ فِيهِ، فَقَدْ اغْتَبْتَهُ؛ وَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ، فَقَدْ بَهْتَهُ»<sup>(۱)</sup>.

حضرت ابی ذر گوید: «گفتم: ای رسول خدا، چیست غیبت؟ فرمود: "ذکر تو است برادر خود را به چیزی که مکروه است." گفتم: "یا رسول الله، اگر باشد در او آنچه ذکر شده، غیبت است؟" فرمود: "اگر باشد غیبت است؛ و اگر نباشد تهمت است." و در نبوی مشهور وارد است: «هَلْ تَذَرُونَ مَا الْغِیْبَةُ؟» فَقَالُوا: اللّٰهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ...»<sup>(۲)</sup> إِلَى آخِرِهِ. و این برگشت کند به معنی اول، بنابر متفاهم عرفی معنی «ذکر»؛ یا معنی دوم، بنابر اعمیّت «ذکر» از قول. و غایب بودن برادر را نفرمود، زیرا که از مفهوم غیبت معلوم بوده و محتاج به ذکر نبوده. و برادر نیز معلوم است که برادر ایمانی است نه نسبی.

و ما یَکْرَهُ عبارت است از چیزهایی که نقصان عرفی است.

و «قصد انتقاص و مذمت» گرچه در حدیث شریف ابی ذر، و نبوی مشهور، مذکور نیست، ولیکن از فحوای کلام متفاهم می شود؛ بلکه صدر روایت ابی ذر دلالت بر آن [دارد] و مستغنی از ذکر بوده؛ زیرا که در صدر روایت است: «الْغِیْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا». قُلْتُ: وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ [صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ]؟ قَالَ: «لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ

۱- الأملی، طوسی، ص ۵۳۷، مجلس ۱۹ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۰، «کتاب الحج»؛ «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۹.

۲- «آیا می دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش بهتر می دانند.» گفت: «یاد کردن تو است برادر خود را به چیزی که خوش ندارد.» (المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۲۹؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۰۸)

فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا...» ثُمَّ قَالَ: «وَأَكُلُ لَحْمِهِ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. از این دو جمله معلوم شود که با قصد انتقاص مقصود است؛ و الا اگر تطفأ و ترحمأ ذکرى از غير شود، معصيت او نيست تا محتاج به آمرزش شود، و اكل لحم او نيست.

و اعميت غيبت از ذکر قولی نیز معلوم شود از روايت عايشه، قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَيْنَا امْرَأَةً؛ فَلَمَّا وَلَّتْ، أَوْمَأْتُ بِيَدِي أَنَّهَا قَصِيرَةٌ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اغْتَبَيْتَهَا»<sup>(۲)</sup>. عايشه گوید: «يك زنى پيش ما آمد؛ چون رو برگرداند، به دستم اشاره [کردم] که کوتاه قامت است. رسول الله - صلى الله عليه و آله - فرمود که غيبت او را کردی».

بلکه عرف از نفس اخبار غيبت خصوصيت تلفظ را نمی فهمد، بلکه آن را از جهت افهام نوعی مورد حرمت می داند؛ يعنی، اختصاص تلفظ به «ذکر» از باب این است که غالباً غيبت با تلفظ واقع می شود؛ نه از جهت خصوصيت آن است.

باقی ماند یک مطلب: و آن این است که از اطلاق بسیاری از اخبار معلوم می شود که کشف سرّ مؤمنین حرام است<sup>(۳)</sup>؛ يعنی، عیوبی که از مؤمنین مستور و مخفی است، چه خلقی یا خلقی یا عملی باشد، حرام است اظهار آن را و افشای آن را؛ چه شخص متصفّ راضی به آن باشد یا نه؛ و چه قصد انتقاص در کار باشد یا نباشد. ولی از ملاحظه مجموع اخبار استفاده می شود که قصد انتقاص دخیل در حرمت است؛ مگر آن که نفس عمل از اموری باشد که ذکر آن و اشاعه آن محرم شرعی باشد، چون

۱- «غیبت از زنا بدتر است». پرسیدم: «ای پیامبر خدا، چرا این چنین است؟» فرمود: «زیرا کسی زنا می کند و سپس به درگاه خداوند توبه می کند و خداوند توبه او را می پذیرد، اما غیبت آمرزیده نمی شود مگر آن که کسی که غیبت او را کرده اند از گناه غیبت کننده بگذرد». سپس فرمود: «... و خوردن گوشت او (غیبت شونده) از محرّمات الهی است». (الأمالي، طوسی، ص ۵۳۷، مجلس ۱۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۰، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۹)

۲- إحياء علوم الدين، ج ۳، ص ۲۲۲؛ المصنّفات الأربعه، کشف الریبه، ص ۳۷؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۴۱۰.

۳- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۹۴، «کتاب الحجّ»، «باب تحریم إذاعة سرّ المؤمن».



معاصی خدا که صاحب معصیت نیز نمی‌تواند اظهار آن کند و از جمله اشاعه فاحشه است. و این مربوط به حرمت غیبت نیست. و بعید نیست اظهار مستورات مؤمنین در صورت عدم رضایت آنها نیز محرم باشد، ولو قصد انتقاص در کار نباشد. در هر صورت بیش از این تفصیل در این باب خارج از مقصود ماست<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### [ بزرگی گناه غیبت و تبعات آن ]

بدان که حرمت غیبت فی الجمله اجماعی، بلکه از ضروریات فقه است. و از کبائر و موبقات است. و بحث در اطراف آن و مستثنیات آن از وظیفه این اوراق خارج است<sup>(۲)</sup>. آنچه لازم است در این مقام ذکر آن، تنبیه دادن بر فساد این سیئه موبقه و تبعات آن است که بلکه ان شاء الله با تفکر در آن بدان مبتلا نشویم؛ یا اگر خدای نخواستہ شدیم، به زودی رجوع کنیم، توبه کنیم و قلع ماده فساد آن را کرده نگذاریم با این آلودگی و ابتلای به این کبیره ایمان کُش از این عالم منتقل شویم، که از برای این موبقه کبیره در عالم غیب و پس پرده ملکوت صورت مشوه زشتی است که علاوه بر بدی آن موجب رسوایی در ملا اعلی و محضر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین می‌شود. صورت ملکوتی آن همان است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب کریمش اشاره به آن می‌فرماید و احادیث شریفه نیز صراحتاً و اشارتاً بیان آن را کرده‌اند. قال الله عز وجل: ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾<sup>(۳)</sup>. فرمود: «غیبت نکند بعض شما بعضی را. آیا دوست دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در صورتی که مردار است؟ پس کراهت دارید او را البته».

ما غافلیم از آن که اعمال ما عیناً با صورت‌های مناسبه با آنها در عالم دیگر به ما

۱- ر.ک: المکاسب المحرمه، امام خمینی رحمته الله، ج ۱، ص ۴۵۰.

۲- ر.ک: المکاسب المحرمه، امام خمینی رحمته الله، ج ۱، ص ۴۱۳ و ۴۶۳.

۳- الحجرات (۴۹): ۱۲.

رجوع می‌کند. نمی‌دانیم که این عمل صورت مردار خوردن است. صاحب این عمل همان‌طور که چون سگ‌های درنده اعراض مردم را دریده و گوشت آنها را خورده، در جهنم نیز صورت ملکوتی این عمل به او رجوع می‌کند.

وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا رَجَمَ الرَّجُلَ فِي الزَّنا، قَالَ رَجُلٌ لِصَاحِبِهِ: هَذَا أَقْعَصُ كَمَا يُقْعَصُ الْكَلْبُ. فَمَرَّ النَّبِيُّ مَعَهُمَا بِجَيْفَةٍ، فَقَالَ: «إِنْ هَاشَا مِنْهَا». فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَنْهَشُ جَيْفَةً؟ فَقَالَ: «مَا أَصَبْتُمَا مِنْ أَخِيكُمَا أَتَنْنُ مِنْ هَذِهِ»<sup>(۱)</sup>.

«رسول خدا [صلی الله علیه و آله] به واسطه زنا مردی را سنگسار فرمود. یکی از حضار به رفیقش گفت: "این شخص در جایگاه خود کشته شد مثل سگ." پس از آن پیغمبر [صلی الله علیه و آله] با آن دو نفر به مرداری عبور کردند. فرمود به آنها: "با دندان‌های خود از گوشت این مردار بکنید." عرض کردند: یا رسول الله، از گوشت مردار بخوریم؟ فرمود: "آنچه از برادران به شما رسید، گذش بیش از این است!" آری، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به قوت نور بصیرت و مشاهده می‌دید عمل آنها را که گذش از مردار بیشتر است و صورت آن فزیه‌تر و فظیه‌تر است.

و در روایت دیگر است که غیبت‌کننده در روز قیامت گوشت خود را می‌خورد<sup>(۲)</sup>. و در وسائل از مجالس صدوق طائفه - رضوان الله علیه - سند به حضرت امیر - علیه السلام - رساند در ضمن مواعظش به نوف البکالی: قَالَ قُلْتُ: زِدْنِي. قَالَ: «اجْتَنِبِ الْغِيْبَةَ، فَإِنَّهَا إِدَامُ كِلَابِ النَّارِ». ثُمَّ قَالَ: «يَا نَوْفُ، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وَلَدَ مِنْ حَلَالٍ وَهُوَ يَأْكُلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغِيْبَةِ...»<sup>(۳)</sup> الْحَدِيثُ.

نوف گوید: «گفتم به مولی علیه السلام: "زیاده از این موعظه فرما مرا." فرمود: "دوری کن از غیبت، زیرا که آن نان خورش سگ‌های آتش است." پس از آن فرمود: "ای نوف، دروغ‌گوست کسی که گمان کند زاییده حلال است و حال آن که گوشت‌های مردم

۱- المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۳۲.

۲- الأمالی، صدوق، ص ۴۶۵، مجلس ۸۵، حدیث ۲۰؛ المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۳۳.

۳- الأمالی، صدوق، ص ۱۷۴، مجلس ۳۷، حدیث ۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۳، «کتاب الحج»، «ابواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۱۶.



را می خورد به غیبت».

و منافات میانه این روایات شریفه نیست؛ همه اینها ممکن است واقع شود: هم گوشت مردار بخورد، و هم از گوشت خود بخورد، و هم به صورت سگ باشد و خوراکش مردار باشد، و هم به صورت مردار باشد و خوراک سگ های جهنم باشد. آن جا صور تابع جهات فاعلیه است و یک موجود صور عدیده ممکن است داشته باشد. چنانچه در محل خود مقرر است<sup>(۱)</sup>.

و عن عقاب الأعمال بإسناده عن رسول الله - صلى الله عليه وآله - في حديث: «... وَمَنْ مَشَى فِي غَيْبَةِ أَخِيهِ وَكَشَفَ عَوْرَتِهِ، كَانَتْ أَوَّلُ خُطْوَةٍ خَطَاَهَا وَضَعَهَا فِي جَهَنَّمَ وَكَشَفَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ...»<sup>(۲)</sup> إلى آخره.

فرمود: «کسی که راه رفت در غیبت برادرش و کشف سر او، اول قدمی که بردارد در جهنم گذارد، و کشف کند خداوند سر او را در بین خلائق». اینها حال روز قیامت و جهنم او که این طور خداوند تعالی او را مفتضح در بین خلائق و در محضر ملکوتیین فرماید.

و در وسائل سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که از حضرت رسول - صلى الله عليه وآله - روایت فرموده، تا می فرماید: «وَقَالَ: مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا، بَطَلَ صَوْمُهُ وَتَقِضَ وَضُوءُهُ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُوحُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةُ أَتْنٍ مِنَ الْجِيفَةِ، يَتَأَذَّى بِهِ أَهْلُ الْمَوْقِفِ. وَإِنْ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَتُوبَ، مَاتَ مُسْتَحِلًّا لِمَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»<sup>(۳)</sup>.

فرمود رسول اکرم صلى الله عليه وآله: «کسی که غیبت کند مرد مسلمی را، باطل شود روزه او و شکسته شود وضوی او؛ و بیاید روز قیامت در حالی که از دهن او بویی می آید که از بوی مردار گندش بیشتر است؛ در آزار می آیند از آن اهل موقف. و اگر

۱- ر. ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۲۰ و ۲۲۵ و ۲۱۰.

۲- عقاب الأعمال، ص ۳۴۰. در عقاب الأعمال مطبوع آمده است: «مَنْ مَشَى فِي غَيْبِ أَخِيهِ...» المصنّفات الأربعة، کشف الريبه، ص ۳۳.

۳- الأمالي، صدوق، ص ۳۵۰، حدیث ۱۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۸، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۲، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۱۳.

بمیرد قبل از توبه، مرده است در صورتی که حلال شمرده چیزی را که خداوند حرام شمرده است». این هم حال قبل از ورودش به جهنم که در نزد اهل «موقف» مفتضح و رسواست و در شمار کفار است؛ زیرا که مستحلّ محرم الهی کافر است. و مُغتاب در اثر او مثل اوست، بنابر این حدیث شریف. و حال برزخ او نیز روایت از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گردیده:

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَرَرْتُ لَيْلَةً أُسْرِي بِي عَلَى قَوْمٍ يَخْمِشُونَ وُجُوهَهُمْ بِأَظْفِيرِهِمْ. فَقُلْتُ: يَا جَبْرِئِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَغْتَابُونَ النَّاسَ وَيَقْعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ»<sup>(۱)</sup>.

انس بن مالک [گوید]: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: گذشتم در شب معراج به قومی که روی‌های خود را با چنگال خویش خراش می‌دادند. از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: «اینها کسانی هستند که غیبت مردم را می‌کردند و واقع می‌شدند در اعراض آنها».

پس، معلوم شد که شخص مُغتاب در برزخ رسوا و مفتضح است، و در موقفش پیش اهل آن خجل و شرمسار است، و در جهنم نیز با رسوایی و بی‌آبرویی خواهد به سر برد؛ بلکه بعضی مراتب آن نیز اسباب رسوایی در این عالم شود. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانُ إِلَى قَلْبِهِ لَا تَذْمُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَاتِهِمْ، تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي بَيْتِهِ»<sup>(۲)</sup>.

حضرت صادق - علیه السلام - از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - حدیث می‌کند که فرمود: «ای گروهی که به زبان اسلام آوردید و ایمان به قلب شما وارد نشده؛

۱ - المصنّفات الأربعة، كشف الریبة، ص ۳۱.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۵۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من طلب عشرات المؤمنین وعوراتهم»، حدیث ۲.



مذمت نکنید مسلمانان را و جستجو نکنید قبایح مستوره آنها را؛ زیرا که کسی که عورات آنها را جستجو کند، خداوند جستجو کند عورات او را؛ و کسی را که خدا جستجوی عورت او کند، مفتضح کند او را و اگر چه در خانه اش باشد».

خداوند - تبارک و تعالی - غیور است و هتک مستور مؤمنین و کشف عورات آنها هتک ناموس الهی است. اگر انسان بی حیایی را از حد گذراند و هتک حرمت الهیه نمود، خداوند غیور مستورات او را، که به لطف و ستاریت خود ستر فرموده بود، مکشوف می فرماید و هتک مستور آن را می فرماید، و در بین مردم در این عالم و ملائکه و انبیا و اولیا - علیهم السلام - در آن عالم مفتضح می شود.

و در حدیث شریف کافی سند به حضرت باقر العلوم - علیه السلام - رساند: قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ. قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أُسْرِعُ [شَيْءٌ] إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»<sup>(۱)</sup>.

فرمود باقر العلوم - علیه السلام - در معراج رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - عرض کرد: «ای پروردگار چگونه است حال مؤمن پیش تو؟» فرمود: «ای محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را، پس به تحقیق ظاهر شده است به محاربه با من؛ و من سریع تر هستم به سوی یاری کردن دوستان خودم از هر چه». و احادیث در این ردیف بسیار است.

و شیخ صدوق سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود در ضمن حدیثی: «وَمَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ، فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وَلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ»<sup>(۲)</sup>. یعنی «کسی که غیبت کند او را (کسی را که اهل ستر و عدالت است در ظاهر، گرچه مذنّب باشد پیش خودش) خارج شود از ولایت خدای تعالی و در ولایت شیطان وارد شود». معلوم است کسی که از ولایت حق خارج شود و در ولایت شیطان داخل شود، از

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم»، حدیث ۸.

۲ - الأمالی، صدوق، ص ۹۱، مجلس ۲۲، حدیث ۱۳ و سائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۸۵، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۲۰ (با کمی تفاوت).

اهل نجات و ایمان نخواهد بود. چنانچه در حدیث سابق اسحاق بن عمار نیز گذشت که اسلام مغتاب لسانی است و ایمان در قلبش وارد نشده. معلوم است کسی که مؤمن به خدا باشد و مصدق به روز جزا و معتقد به رسیدن به صور اعمال و حقایق سیئات، چنین موبقه کبیره را، که در عوالم غیب و شهادت و در نشئه دنیا و برزخ و عقبا او را رسوا و مفتضح می‌کند و او را به جهنم به شرّ بلیات مبتلا می‌کند و از ولایت حق خارج می‌کند و به ولایت شیطان داخل می‌کند، مرتکب نشود. اگر ما اقدام بدین امر بزرگ کردیم، باید بفهمیم که سرچشمه خرابی دارد و حقیقت ایمان در قلب ما وارد نشده.

اگر ایمان وارد قلب شود، کارها اصلاح می‌شود؛ آثار آن سرایت می‌کند به تمام ظاهر و باطن و سرّ و علن. پس، باید معالجه باطن را بکنیم و مرض قلب را علاج نماییم. و از احادیث ظاهر شود که همان‌طور که سستی ایمان و عدم خلوص آن موجب مفسد اخلاقی و اعمالی شود، این مفسد نیز موجب نقصان ایمان، بلکه زائل شدن آن، می‌شود. و این مطابق با نوعی از برهان است؛ چنانچه در محل خود مقرر است<sup>(۱)</sup>.

و بدان که این معصیت از جهت دیگر هم از معاصی شدیدتر و تبعاتش بیشتر است. و آن این است که علاوه بر آن که جنبه حق‌الله دارد، جنبه حق‌الناس هم دارد، و خداوند نمی‌آمرزد مغتاب را تا صاحبش از او راضی شود؛ چنانچه در حدیث شریف با چندین طریق به همین مضمون وارد شده:

عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَالْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ، عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي وَصِيَّةٍ لَهُ قَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَالْغِيْبَةَ! فَإِنَّ الْغِيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا». قُلْتُ: وَلِمَ ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَالْغِيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا»<sup>(۲)</sup>.

«رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در ضمن وصیت‌هایش به جناب ابی ذرّ - رضی

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۴-۵۳؛ شرح المنظومة، ج ۵، ص ۳۳۸-۳۳۹.

۲- الأمالی، طوسی، ص ۵۳۷، مجلس ۱۹، حدیث ۱ (با کمی تغایر)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۸۰، «کتاب الحجّ»، «أبواب العشرة»، باب ۱۵۲، حدیث ۹.



الله عنه - می‌فرماید: "بترس از غیبت، زیرا که آن از زنا شدیدتر است." عرض کرد [م]:  
 "برای چه یا رسول الله؟" فرمود: "برای آن که زانی اگر توبه کرد خداوند می‌آمرزد او را،  
 ولی غیبت آمرزیده نشود تا آن که صاحبش بیامرزد".

و در علل و خصال و مجمع البیان و کتاب اخوان به همین مضمون، یا قریب به این،  
 حدیث نموده‌اند<sup>(۱)</sup>.

و اگر خدای نخواستہ انسان با حقوق مردم از دنیا برود، کارش بسیار مشکل شود.  
 در حقوق الهی سر و کار با کریم و رحیم می‌باشد که در ساحت مقدسش بغض و کینه،  
 عداوت و تشقی راه ندارد؛ ولی اگر سر و کار با بندگان شد، ممکن است گرفتار کسی  
 شود که دارای این‌گونه اخلاق باشد و از انسان بدین زودی‌ها نگذرد یا هیچ وقت از او  
 راضی نشود.

پس، بر انسان لازم است که مواظب حال خودش خیلی باشد، و این ملاحظات را  
 بنماید که مطلب بسیار خطرناک است و امر بسیار مشکل است.

و احادیث در تشدید امر غیبت بیش از این است که در حوصله این اوراق بگنجد. و ما  
 به ذکر مختصری از آن قناعت می‌کنیم.

مِثْلُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ حَطَبَ يَوْمًا، فَذَكَرَ الرَّبَّاءَ وَعَظَّمُ شَأْنَهُ  
 فَقَالَ: «إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَّاءِ أَكْثَرُ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ زَنْيَةً. وَإِنْ أَرَبَى الرَّبَّاءُ عِرْضُ  
 الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»<sup>(۲)</sup>.

جناب رسول اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - در ضمن خطبه‌ای چنانچه در این حدیث  
 است، ذکر «ربا» را کردند و او را بزرگ شمردند و فرمود [ند] «یک درهم از آن از سی و  
 شش زنا بزرگ‌تر است؛ و از ربا بالاتر آبروی مسلمان است».

وَرُوِيَ عَنْهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ: «مَا النَّارُ فِي الْيَبْسِ بِأَسْرَعَ مِنَ الْغِيْبَةِ فِي

۱ - علل الشرائع، ص ۵۵۷؛ الخصال، ص ۶۲، حدیث ۹۰؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۵؛ مصادقة الإخوان،  
 ص ۴۸، حدیث ۱.

۲ - تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه وزام)، ص ۱۲۴ (با کمی تفاوت)؛ المعكاسب، ضمن تراث الشيخ  
 الأعظم، ج ۱، ص ۳۱۶.

حَسَنَاتِ الْعَبْدِ»<sup>(۱)</sup>. «آتش سریع‌تر در سوزاندن و فانی کردن چیز خشک نیست از غیبت در افنای حسنات بنده».

وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فِيهِ. فَيَقُولُ: إِلَهِي، لَيْسَ هَذَا كِتَابِي لَا أَرَى فِيهِ حَسَنَاتِي. فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسَى، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ. ثُمَّ يُؤْتَى بِآخَرَ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَرَى فِيهِ طَاعَاتٍ كَثِيرَةً. فَيَقُولُ: إِلَهِي، مَا هَذَا كِتَابِي، فَإِنِّي مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ. فَيَقَالُ لَهُ: إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعَ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ...»<sup>(۲)</sup> إلى آخره.

«از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - حدیث شده که آورده شود روز قیامت یک نفری در پیشگاه حق، نگاه داشته شود و کتابش به او داده شود. پس حسنات خود را در آن نبیند. گوید: "خداوندا، این کتاب من نیست! نمی‌بینم در این حسنات خود را." به او گفته شود: "همانا پروردگار تو گمراه نیست و نسیان نکند؛ از بین رفت عمل تو به واسطه غیبت کردن از مردم." پس از آن، دیگری آورده شود و داده شود به او کتابش. پس در آن طاعت‌های بسیاری ببیند. بگوید: "بارالها، این کتاب من نیست، زیرا که من این طاعات را نکردم!" گفته شود به او "فلانی غیبت تو کرده، پس داده شد حسنات او به تو".

وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَذْنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً فَيَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهُ بِهَا، أَوْلَيْكَ لَا خَلَقَ لَهُمْ»<sup>(۳)</sup>.

از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - منقول است که «اول مرتبه کفر آن است که شخص بشنود از برادر خود کلمه [ای] را و حفظ کند آن را و بخواهد مفتضح کند او را به واسطه آن کلمه. برای چنین اشخاص نصیب و بهره‌ای نیست».

۱- إحياء علوم الدين، ج ۳، ص ۲۱۷؛ المصنفات الأربعة، كشف الرية، ص ۴۵.

۲- جامع الأخبار، ص ۴۱۲، حدیث ۱۰ (با کمی تفاوت)؛ المکاسب، ضمن ثرات الشيخ الأعظم، ج ۱، ص ۳۱۷.

۳- المصنفات الأربعة، كشف الرية، ص ۹۱ (با کمی تفاوت)؛ المکاسب، ضمن ثرات الشيخ الأعظم، ج ۱، ص ۳۱۸.



این مختصّ از اخبار این باب؛ در صورتی که عناوین دیگر نیز به غیبت منطبق می‌شود و گناهان و مفسد آنها شامل حال مغتاب می‌باشد، از قبیل اهانت مؤمن و اذلال و احتقار و استخفاف آن، و تعییر و احصاء عثرات و طعن بر او، که هر یک برای هلاکت انسان سببی است مستقل. و اخبار وارده در مذمت هر یک از آنها کمرشکن است. و ما از ذکر آنها چشم پوشیدیم برای اختصار.

## فصل

### در بیان ضررهای اجتماعی غیبت

چنانچه این معصیت کبیره و این موبقه عظیمه از مفسدات ایمان و اخلاق و ظاهر و باطن است و در دنیا و آخرت انسان را منجر به رسوایی و بی‌آبرویی می‌کند، چنانچه شمه‌ای از آن را در فصل گذشته شنیدی، همین‌طور این رذیله مفسد اجتماعی و نوعی نیز دارد؛ و از این جهت از بسیاری از معاصی قبیح و فسادش افزون می‌باشد.

یکی از مقاصد بزرگ شرایع و انبیاء عظام - سلام الله علیهم - که علاوه بر آن که خود مقصود مستقل است، وسیله پیشرفت مقاصد بزرگ و دخیل تام در تشکیل مدینه فاضله می‌باشد، توحید کلمه و توحید عقیده است، و اجتماع در مهمّ امور و جلوگیری از تعدیات ظالمانه ارباب تعدی است، که مستلزم فساد بنی الانسان و خراب مدینه فاضله است. و این مقصد بزرگ، که مصلح اجتماعی و فردی است، انجام نگیرد مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد هم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری؛ و افراد جامعه به‌طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل یک شخص دهند، و جمعیت به منزله یک شخص باشد و افراد به منزله اعضا و اجزای آن باشد؛ و تمام کوشش‌ها و سعی‌ها حول یک مقصد بزرگ الهی و یک مهم عظیم عقلی، که صلاح جمعیت و فرد است، چرخ زند. و اگر چنین مودّت و اخوتی در بین یک نوع یا یک طایفه پیدا شد، غلبه کنند بر تمام طوایف و مللی که بر این طریق نباشند. چنانچه از مراجعه به تواریخ، خصوصاً تاریخ جنگ‌های اسلام و فتوحات عظیمه آن، مطلب خوب روشن

می‌شود، که در اوایل طلوع این قانون الهی، چون شمه‌ای از این اتحاد و وحدت در بین مسلمین بوده و مساعی آنها مشفوع به تخلص نیت نوعاً بوده، در مدت کمی چه فتوحات بزرگی کردند، و در اندک زمانی به سلطنت‌های بزرگ آن زمان، که عمده آن ایران و روم بوده، غلبه کردند و با عده کم بر لشکرهای گران و جمعیت‌های بی‌پایان غالب شدند.

و پیغمبر اسلام عقد اخوت بین مسلمین در صدر اول اجرا فرمود و به نص ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾<sup>(۱)</sup> اخوت بین تمام مؤمنین برقرار شد.

و در کافی شریف است: عَنِ الْعَقْرِقُوفِيِّ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ؛ تَزَاوَرُوا وَتَلَاَقُوا وَتَذَاكَرُوا أَمْرَنَا وَأَخْيُوهُ»<sup>(۲)</sup>.

و عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الاجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَالْمُوَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَتَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾»<sup>(۳)</sup> الآية.

و عنه عليه السلام: «تَوَاصَلُوا وَتَبَارَّوْا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً أَبْرَاراً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»<sup>(۴)</sup>.

۱ - الحجرات (۴۹): ۱۰.

۲ - «عقروقوفی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به یارانش می‌فرمود: «تقوا بورزید و با یکدیگر همچون برادرانی خوشرفتار باشید؛ در راه خدا یاور یکدیگر باشید و به یکدیگر بییونید و با هم دوستی نمایید، به دیدار یکدیگر بروید و در امر ما بحث کنید و آن را زنده نگه دارید.» (الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۱)

۳ - و از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «شایسته است که مسلمانان در پیوستن به یکدیگر و یاری کردن و محبت و مواسات با نیازمندان و مهربانی نسبت به هم بکوشند تا همچنان باشند که خداوند عز و جل از آنان خبر داده به قول خویش که «مؤمنان با یکدیگر مهربان‌اند.» (الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۴)

۴ - امام صادق علیه السلام فرمودند: «با یکدیگر پیوند داشته باشید و خوش رفتاری و مهربانی نمایید و برادرانی



مسلمین مأمورند به دوستی و مواصلت و نیکویی به یکدیگر و موَدّت و اخوّت. و معلوم است آنچه موجب ازدیاد این معانی شود، محبوب و مرغوب است؛ و آنچه این عقد مواصلت و اخوّت را بگسلد و تفرقه در بین جمعیت اندازد، مَبغوض صاحب شرع و مخالف مقاصد بزرگ اوست. و پر واضح است که این کبیره موبقه اگر رایج شود در بین جمعیتی، موجب کینه و حسد و بغض و عداوت شده و ریشه فساد در جمعیت بدواند؛ درخت نفاق و دورویی در آنها ایجاد کند و برومند نماید، و وحدت و اتحاد جامعه را گسسته کند، و پایه دیانت را سست کند. و از این جهت بر فساد و قبیح آن افزوده گردد.

پس بر هر مسلم غیور دینداری لازم است برای [حفظ] شخص خود از فساد و نوع اهل دین از نفاق و نگهداری حوزه مسلمین و نگهبانی وحدت و جمعیت و احکام عقد اخوّت، خود را از این رذیله [حفظ] کند و آنها را نهی از این عمل قبیح نماید؛ و اگر خدای نخواست تا کنون دارای این عمل زشت [بوده]، از آن توبه کند، و در صورت امکان و عدم فساد، از صاحبش استرضاء و استحلال نماید، و آلا برای او استغفار کرده، و ترک این خطیئه را نموده، و ریشه صداقت و وحدت و اتحاد را در قلب خود کشت کرده، تا از اعضای صالحه جامعه به شمار آید و یکی از اجزای دخیله در چرخ اسلام باشد. وَاللّٰهُ الْهَادِي إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ.

## فصل

### در بیان علاج این موبقه است

بدان که علاج این خطیئه عظیمه چون خطیئات دیگر به علم نافع و عمل توان نمود. اما علم، پس چنین است که انسان تفکر کند در فایده مترتبه بر این عمل و آن را مقایسه کند با نتایج سوء و ثمرات زشتی که بر آن مترتب است، و آن را در میزان عقل

→ نیکوکار باشید، همان گونه که خدای عزّ وجلّ فرمانتان داده است». (الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب التراحم و التعاطف»، حدیث ۲ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۱۶، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۲۴، حدیث ۳)

گذاشته از آن استفتا نماید. البته انسان با خود دشمنی ندارد؛ تمام معاصی از روی جهالت و نادانی و غفلت از مبادی آن و نتایج آن از انسان صادر می‌شود. اما فایده خیالی مترتب بر آن، آن است که انسان به قدر چند دقیقه قضای شهوت نفسانی خود را در ذکر مساوی مردم و کشف عورات آنها کرده، و با بذله گویی و هرزه سرایی، که ملایم با طبیعت حیوانی یا شیطانی است، صرف وقت نموده مجلس آرایشی نموده و تشفی قلبی از محسودان نموده است.

اما آثار زشت آن، شمه‌ای از آن را در فصل‌های سابق شنیدید. اکنون شمه‌ای از آن را گوش کن و عبرت‌گیر و در میزان مقایسه‌گذار. البته این تفکر و موازنه نتایج حسنه دارد.

اما آثار آن در این عالم، آن است که انسان از چشم مردم می‌افتد و اطمینان آنها از او سلب می‌شود. طباع مردم بالفطره مجبول به حب کمال و نیکویی و خوبی و متنفر از نقص و پستی و زشتی است؛ و بالجمله، فرق می‌گذارند بین اشخاصی که احتراز از هتک مستور و از کشف أعراض و سرایر مردم کنند، و غیر آنها. حتی خود مغتاب نیز شخص محترز از این امور را از خود ممتاز داند، فطرتاً و عقلاً. اگر کار را از حد گذراند و پرده ناموس أعراض مردم را درید، خداوند او را در همین عالم رسوا می‌کند. چنانچه در روایت اسحاق بن عمار، که سبق ذکر یافت<sup>(۱)</sup>، مذکور است. و باید انسان بترسد از آن رسوایی که به دست حق تعالی واقع شود که جبران پذیر نخواهد بود. پناه می‌برم به خداوند از غضب حلیم. بلکه ممکن است هتک حرمت مؤمنین و کشف عورات آنها انسان را منتهی به سوء عاقبت کند؛ زیرا که اگر این عمل در انسان ملکه شد، تأثیراتی در نفس دارد که یکی از آنها این است که تولید بغض و عداوت می‌کند نسبت به صاحبش؛ و کم کم زیاد می‌شود. و ممکن است این بغض و عداوت باعث شود که در وقت مردن که کشف بعض حقایق بر انسان شود و معاینه بعض عوالم را کرد و پرده ملکوت برداشته شد، انسان به واسطه رؤیت مقامات آنها و اکرام و اعظام حق تعالی از



آنها به حق تعالی بغض پیدا کند: انسان بالجمله دشمنِ دوستِ دشمن است، و مبغضِ محبِ مبغوض است؛ پس، با دشمنی حق و ملائکه او، از این عالم منتقل شده به خذلان ابدی و شقاوت دائمی رسد.

عزیزم، با بندگان خدا، که مورد رحمت و نعمت او هستند و مخلع به خلعت اسلام و ایمان‌اند، دوستی پیدا کن و محبت قلبی داشته باش. مبادا به محبوب حق دشمنی داشته باشی که حق تعالی دشمنِ دشمنِ محبوب خود است، و تو را از ساحت رحمت خود طرد می‌کند. و بندگان خاص خدا در بین بندگان مخفی هستند، و معلوم نیست این دشمنی تو و هتک ستر و کشف عورت این مؤمن برگشت به هتک ستر خدا نکند. مؤمنین اولیاء حق‌اند. دوستی با آنها دوستی با حق است؛ و دشمنی آنها دشمنی با حق است. بترس از غضب حق و برحذر باش از خصومت شفعاء روز جزا- «وَيْلٌ لِّمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصَاوَةٌ»<sup>(۱)</sup>. قدری تفکر کن در این نتایج دنیوی و اخروی این معصیت؛ و قدری تأمل کن در آن صورتهای موحشه مدهشه که در قبر وبرزخ و قیامت به آن مبتلا می‌شوی؛ و مراجعه کن به کتب معتبره اصحاب - رضوان الله علیهم - و اخبار مأثوره از ائمه اطهار - سلام الله علیهم - که حقیقتاً کمرشکن است؛ پس، موازنه و مقایسه کن بین یک ربع ساعت هرزه گویی و بذله سرایی و قضای شهوت خیالی، و هزاران هزار سال گرفتاری، در صورتی که اهل نجات باشی و با ایمان از این عالم بروی؛ و الا مقایسه کن آن را با خلود در جهنم و عذاب الیم همیشگی نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ.

علاوه بر این، تو اگر دشمنی نیز داری با شخصی که از او غیبت می‌کنی، مقتضای دشمنی نیز آن است که از او غیبت [نکنی] اگر ایمان به احادیث داری؛ زیرا که در حدیث وارد است که حسنات غیبت‌کن منتقل می‌شود به نامه عمل کسی که از او غیبت کرده، و سیئات این به نامه آن منتقل می‌شود<sup>(۲)</sup>. پس خواستی دشمنی با او کنی، با خود دشمنی

۱- «وای به حال کسی که شفاعت کنندگان او دشمنان او باشند». (مصرع اول بی‌نی است که سبط ابن الجوزی

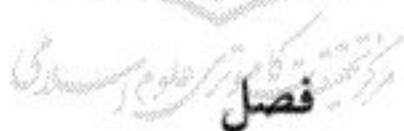
در رثای سیدالشهداء علیه السلام سروده است. ر.ک: البدایة والنهاية، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۱۹۵، وقایع سال

۶۵۴ هجری)

۲- ر.ک: صفحه ۳۴۱.

کردی. پس بدان با خداوند نمی‌توانی ستیزه کنی. خداوند قادر است با همین غیبت تو آن شخص را در نظر مردم عزیز و محترم کند؛ و تو را به واسطه همین در نظر آنها خوار و ناچیز کند؛ و در محضر کروبیین نیز همین معامله را کند؛ نامه اعمال تو را از سیئات پر کند، پس تو را مفتضح کند؛ و نامه اعمال او را از حسنات پر کند، و او را معزز و محترم کند. پس، بفهم که با چه قادر جبّاری در ستیزه هستی، و از دشمنی او بترس.

و اما عملی، به این است که تا چندی با هر زحمت شده کفّ نفس از این معصیت کرده، مهار زبان خود را در دست گرفته کاملاً از خود مراقبت کنی؛ و با خود قرارداد کنی که چندی مرتکب این خطیئه نشوی، و از خود مراقبت و محافظت کنی و حساب خود را بکشی؛ امید است ان شاء الله پس از مدت کمی اصلاح شده قلع ماده آن بشود. و کم کم کار بر تو آسان می‌شود؛ پس از چندی احساس می‌کنی که طبعاً از آن منزجر و متنفری؛ پس راحتی نفس و التذاذ آن در ترک این می‌شود.



### فصل

## در بیان آن‌که ترک غیبت در موارد جایز اولی است

بدان‌که علما و فقها - رضوان الله علیهم - مواردی را از حرمت غیبت استثنا فرمودند که در کلمات بعضی بالغ بر ده موضوع می‌شود. و ما در صدد شمردن آنها نیستیم، زیرا که این اوراق موضوع برای بحث فقهی نیست. آنچه لازم است در این مورد ذکر کنیم این است که انسان باید در همه موارد از مکاید نفس ایمن نباشد و با کمال دقت و احتیاط تامّ مشی کند؛ و در صدد عذر تراشی نباشد که یکی از موارد استثنا را به دست آورده به عیبجویی و بذله‌گویی سرگرم شود.

مکاید نفس بسیار دقیق است. ممکن است انسان را از راه شرع ممّوه [نموده] گول زند و وارد در مهالک کند. مثلاً غیبت متجاهر به فسق گرچه جایز است. بلکه در بعض موارد که موجب ردع او شود واجب است و از مراتب نهی از منکر به شمار می‌آید، ولی



انسان باید ملاحظه کند که داعی نفسانی او در این غیبت آیا همین داعی شرعی الهی است، یا داعی شیطانی و محرک نفسانی در آن مدخلیت دارد. اگر داعی الهی دارد، از عبادات به شمار می آید؛ بلکه غیبت با قصد اصلاح متجاهر و عاصی از اوضح مصادیق احسان و انعام به اوست، گرچه خودش نفهمد. ولی اگر مشوب به فساد و هواهای نفسانی است، در صدد تخلیص نیت برآید و از اعراض مردم بدون قصد صحیح اعراض کند بلکه عادت دادن نفس را به غیبت در مورد جایز نیز مضر به حال آن است؛ زیرا که نفس مایل به شرور و قبایح است، ممکن است به واسطه احتراز ننمودن از آن در موارد جایز، کم کم وارد شود به مرحله دیگر که آن موارد محرّمه است. چنانچه ورود در شبهات با آن که جایز است ولی نیکو نیست؛ چون آنها حمای محرّمات است و ممکن است انسان به واسطه ورود در آنها در محرّمات نیز وارد شود. انسان باید حتی الامکان نفس را پرهیز از این امور دهد و از چیزهایی که احتمال سرکشی نفس در آنها می رود احتراز کند.

بلی، در مواردی که غیبت واجب می شود، مثل مورد سابق و بعضی موارد دیگر که علما ذکر فرموده اند، البته باید اقدام نمود، ولی نیت را از هوای نفس و متابعت شیطان باید تخلیص نمود. ولی در موارد جواز ترک آن اولی و احسن است. هر امر جایزی را انسان نباید مرتکب شود؛ و خصوصاً این طور از امور که مکاید نفس و شیطان در آن خیلی کارگر است.

در روایت است که حضرت عیسی - سلام الله علیه - با حواریین به مردار سگی گذشتند. حواریین گفتند: چقدر بوی این مردار بد است! حضرت عیسی - علیه السلام - فرمود: چقدر دندان های او سفید است! <sup>(۱)</sup> البته مربی نوع بشر باید صاحب چنین نفس تزکیه شده ای باشد. راضی نشد از مصنوع حق تعالی ذکر سوء شود. آنها نقص او را دیدند، آن حضرت کمال آن را گوشزد آنها کرد.

۱ - وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِالْحَوَارِيِّينَ عَلَى جِيفَةٍ، فَقَالَ الْحَوَارِيُّونَ: مَا أَتْنِ رِيحَ هَذَا الْكَلْبِ؟ فَقَالَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَشَدُّ بَيَاضَ أَشْنَانِهِ». (احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۱۰؛ المصنّفات الأربعه، کشف الریبه، ص ۳۴)

شنیدم در حدیث است از حضرت عیسی - علیه السلام - که فرموده: مِثْلُ مِغْسٍ كَمَا بِرِ قَاذُورَاتٍ مِی نَشِیْنِد نَبَاشِیْد كَمَا بِه مَوَارِدِ عِیُوبِ مَرْدَمِ مَتَوَجِّه بِأَشِیْد<sup>(۱)</sup>.  
و از حضرت رسول اکرم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - روایت شده، قال: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عَیُوبِ النَّاسِ»<sup>(۲)</sup>. انسان خوب است که همان طور که تفحص از عیوب مردم می کند، قدری از عیوب خود تفحص کند. چقدر زشت است که انسان دارای هزاران معایب از خود غفلت کند و به معایب دیگران بپردازد و آن را سربار معایب خود کند. اگر انسان قدری در حالات و اخلاق و اعمال خود سیر کند و به اصلاح آنها بپردازد، کارهایش اصلاح می شود. و اگر خود را خالی از عیب بداند، از کمال جهل و نادانی او است. و هیچ عیبی بالاتر از آن [نیست] که انسان عیب خود را نفهمد و از آن غافل باشد و با آن که مجموعه عیوب است به عیوب دیگران بپردازد.

### فصل

## در بیان آن که استماع غیبت حرام است

چنانچه غیبت حرام است، گوش کردن به آن نیز رفیق آن است در حرمت. بلکه از بعض روایات ظاهر شود که مستمع مثل مغتاب است در همه عیوب حتی وجوب استحلال و کبیره بودن آن. مثل النبوی، صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: «الْمُسْتَمِعُ أَخَذُ الْمُغْتَابِینِ»<sup>(۳)</sup>. وَ عَنْ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ: «السَّامِعُ أَخَذُ الْمُغْتَابِینِ»<sup>(۴)</sup>. «گوش کننده به غیبت نیز غیبت کن

۱ - چنین حدیثی از حضرت عیسی عَلِیْهِ السَّلَامُ نیافتیم اما قریب به آن از امیر المؤمنین عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ نقل شده است. «الْأَشْرَارُ يَتَّبِعُونَ مَسَاقِيئَ النَّاسِ وَيَتْرَكُونَ مَحَاسِنَهُمْ كَمَا يَتَّبِعُ الذِّبَابُ الْمَوَاضِعَ الْفَاسِدَةَ». (ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۶۹، الحکم المنسوبة ۱۱۳: تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه وزّام)، ج ۲، ص ۴۷۳)

۲ - «خوشا به حال کسی که عیب خودش او را از عیب های دیگران باز دارد». (تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه وزّام)، ص ۱۲۸: المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۴۵)

۳ - إحياء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۱۴: تنبیه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعه وزّام)، ص ۱۲۷: المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۳۹.

۴ - المصنّفات الأربعة، کشف الریبة، ص ۳۹ (با کمی تفاوت).



است». و مقصود از «سامع» نیز مستمع است.

بلکه از روایات بسیاری ظاهر می‌شود که ردّ غیبت واجب است:

عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ مَنَاهِي النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَيْهَا». إِلَى أَنْ قَالَ: «أَلَا، وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غَيْبَةٍ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. فَإِنْ هُوَ [لَمْ يَرُدَّهَا وَهُوَ] قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا، كَانَ عَلَيْهِ كَوَازِرٌ مِّنْ اغْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً»<sup>(۱)</sup>.

«پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - از غیبت و گوش کردن آن نهی فرمود. و بعد از آن فرمود: "آگاه باش که کسی که بر برادر خود منت گذارد و غیبتی را که درباره او شنید در مجلسی ردّ نماید از او، خدای تعالی از او ردّ فرماید هزار باب از شرّ در دنیا و آخرت. و اگر ردّ نکند آن را با آن که قادر بر ردّ آن باشد، می‌باشد بر او مثل گناه کسی که غیبت کرده است او را هفتاد بار».

و عَنِ الصَّدُوقِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ لِعَلِيِّ، عَلَيْهِمَا السَّلَام: «يَا عَلِيُّ، مَنِ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>(۲)</sup>.

«فرمود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در ضمن وصیت‌هایش به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: "ای علی، کسی که پیش او غیبت شود برادر مسلمانش و قادر باشد بر یاری او و یاری نکند او را، رسوا کند او را خداوند در دنیا و آخرت».

و عَنْ عِقَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غَيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنْ لَمْ يَرُدَّ عَنْهُ وَأَعْجَبَهُ، كَانَ

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۸، «باب ذكر جمل من مناهي النبي ﷺ: وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۸۲، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۲، حديث ۱۳.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۶۹، حديث ۱: وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۹۱، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۶، حديث ۱.

عَلَيْهِ كَوْرٌ مِّنْ اِغْتَابٍ»<sup>(۱)</sup>.

علامه علمای متأخرین، محقق جلیل و جامع فضیلت علم و عمل، شیخ انصاری - رضوان الله تعالی علیه - می فرماید:

«ظاهر این است که این ردّ غیر از نهی از غیبت است. و مراد به آن یاری کردن از غایب است به آن چیزی که مناسب غیبت است: پس اگر عیب دنیوی باشد، به این طور یاری کند او را که عیب آن است که خدای تعالی عیب شمرده، مثل معاصی که بالاتر آن همین غیبت تو است از برادرت به چیزی که خدای تعالی عیب نکرده او را. و اگر عیب دینی باشد، توجیه کند او را به چیزی که از معصیت خارج شود. و اگر قابل توجیه نیست، یاری کند از او به این که مؤمن گاهی مبتلا می شود به معصیت، پس سزاوار چنین است که استغفار شود برای او، نه تعییر شود از او؛ و شاید تعییر تو او را بزرگتر باشد پیش خدای تعالی از معصیت او»<sup>(۲)</sup>. انتهی کلامه و رفع مقامه.

و گاه می شود که مستمع علاوه بر آن که ردّ غیبت که واجب است نمی کند، مغتاب را به غیبت وادار می کند، یا به شرکت با او و هم نفس شدن و عَجَب های بی موقع پی در پی گفتن؛ یا اگر از اهل صلاح به شمار آید، به واسطه ذکر یا استغفاری یا چیزهای دیگری که وسایل شیطانی است، مغتاب را به غیبت وادار کند. و تواند بود که حدیث شریف که وزر او را هفتاد مرتبه مثل وزر مغتاب قرار داده بود، اشاره به چنین اشخاصی باشد. نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُ.

### تتمیم

### کلام شهید ثانی رحمه الله

شیخ بزرگوار و محقق عالی مقدار، شهید سعید - رضوان الله علیه - را کلامی است که ما تتمیم می کنیم این مقام را به ترجمه آن کلام شریف. فرماید:

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۳۵، «باب بجمع عقوبات الأعمال»؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۹۲، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۵۶، حدیث ۵.

۲- المکاسب، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج ۱، ص ۳۶۲.



«از پلیدترین انواع غیبت، غیبتی است که بعض اشخاص که در صورت اهل علم و فهم هستند و اهل ریا هستند، می‌کنند. زیرا که آنها مقصود خود را می‌فهمانند به صورت اهل صلاح و تقوا. اینها غیبت می‌کنند و اظهار می‌کنند که ما از آن پرهیز می‌کنیم، ولی نمی‌دانند به واسطه نادانی و جهل خود که آنها جمع بین دو زشتی نموده‌اند؛ یکی ریا و یکی غیبت. و مثل این است کسی که ذکر شود پیش او انسانی، بگوید: الحمدلله که ما مبتلا به حب ریاست نیستیم. یا مثلاً مبتلا به حب دنیا نیستیم. یا ما صفت کذایی را نداریم. یا بگوید: نعوذ بالله از کمی حیا؛ یا از بی‌توفیقی. یا بگوید: خداوند ما را حفظ کند از فلان عمل مثلاً. بلکه گاهی مجرد حمد خدا غیبت است، اگر از آن عیب کسی فهمیده شود؛ منتها این غیبتی است که در صورت اهل صلاح واقع شده. این شخص خواسته که عیب کند غیر را به قسمی از کلام که مشتمل بر غیبت و ریاست، و دعوای خلاصی از عیب و مبرا بودن از آن است با آن که واقع است در آن؛ بلکه بزرگتر از آن، و از طرق غیبت آن است که گاهی پیش از آن که بخواهد غیبت کسی را کند، از او مدحی می‌کند و مثلاً می‌گوید: فلانی چه حالات خوبی دارد! در عبادات کوتاهی نمی‌کند؛ ولی به واسطه کم صبری، که همه ماها به آن مبتلا هستیم، سستی در عبادت برای او پیدا شده. خود را مذمت می‌کند و مقصودش مذمت از اوست! و از خود می‌خواهد مدح کند به تشبیه کردن خود را به اهل صلاح در مذمت کردن از خود. این شخص جمع کرده بین سه فاحشه غیبت و ریا و تزکیه نفس. و گمان می‌کند که از صالحین است و از غیبت تعفف می‌کند! این چنین شیطان بازی می‌کند با اهل جهل و نادانی در صورتی که اشتغال به علم و عمل پیدا کردند بدون آن که طریقه را محکم کنند. پس، شیطان تعقیب کند آنها را و به مکاید خود حبط کند عمل آنها را و به آنها بخندد.

و از این قبیل است آن که اگر در مجلسی غیبتی شود و بعضی حاضرین نشنوند و یکی از آنها بخواهد غافلین را متوجه کند به غیبت، بگوید: سبحان الله چه چیز عجیبی است! این شخص ذکر خدا کند و آن را وسیله تحقق باطل و خبط خود قرار دهد؛ مع الوصف به حق تعالی در این ذکر منت گذارد. این نیست جز از جهل و غرور.

و از این قبیل است آن که بگوید: فلان شخص برای او فلان اتفاق افتاد یا مبتلا به فلان چیز شد، بلکه بگوید: برای رفیق ما یا دوست ما چنین ابتلایی پیش آمد کرد، خداوند ما و او را بیمارزد. این شخص اظهار دعا و تألم و دوستی و رفاقت می‌کند و غیبت خود را با این امور انجام می‌دهد. و خداوند از خبث باطن و فساد نیت او مطلع است. و او به واسطهٔ جهل خود نمی‌داند که غضب حق نسبت به او بیشتر است از جهال که متجاهر به غیبت هستند.

و از اقسام خفیهٔ غیبت، گوش کردن به آن است از روی تعجب؛ زیرا که او اظهار تعجب می‌کند که نشاط مغتاب زیاده گردد در غیبت و او را وادار به غیبت می‌کند به تعجب. مثلاً می‌گوید: من تعجب می‌کنم از این حرف! من تاکنون نمی‌دانستم آن را! من از فلانی این کار را نمی‌دانستم! می‌خواهد تصدیق کند با این کلمات مغتاب را و از او طلب زیادت کند با لطایف، با آن که تصدیق غیبت نیز غیبت است و گوش کردن به آن، بلکه سکوت کردن در وقت شنیدن آن، غیبت است<sup>(۱)</sup> انتهی ترجمهٔ کلامه، رفع مقامه. و گاه شود که عناوین دیگر بر غیبت نیز افزوده شود و بر فساد و قبح و عقاب آن افزوده گردد؛ مثل آن که شخص مغتاب در پیش روی آن کس که غیبت او را کند اظهار دوستی کند و مدح و منقبت از او کند. و این از مراتب نفاق و دورویی و دوزبانی است که در اخبار از آن مذمت بلیغ شده است.

فَقِي الْكَافِي الشَّرِيفِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ»<sup>(۲)</sup>.

فرماید: «کسی که ملاقات کند مسلمانان را با دو رو و با دو زبان، بیاید در روز قیامت و حال آن که از برای او دو زبان است از آتش».

این است صورت این عمل قبیح و نتیجهٔ این نفاق در عالم آخرت. پناه می‌برم به خدای تعالی از شرّ زبان و نفس امّارهٔ خود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

۱- المصنّفات الأربعة، كشف الریبة، ص ۳۸.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۴۳، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب ذی اللسانین»، حدیث ۱.





مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع‌رسانی

## حدیث بیستم

### [اخلاص]

الحدیث العشرون: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الثَّقَةِ الْجَلِيلِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِّينِيِّ - قُدَّسَ سِرُّهُ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>(۱)</sup>. قَالَ: «لَيْسَ يَغْنِي أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا، وَلَكِنْ أَصَوَّبُكُمْ عَمَلًا. وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ وَالْخَشْيَةُ». ثُمَّ قَالَ: «الْإِثْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ. وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ، الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى؛ وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ. أَلَا وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ». ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾<sup>(۲)</sup> يَغْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»<sup>(۳)</sup>.

ترجمه: «سفیان از حضرت صادق - علیه السلام - نقل کند در تفسیر فرموده خدای تعالی: ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾. «تا امتحان کند شما را کدام یک نیکوترین از حیث عمل‌ها».

فرمود: «قصد نکرده بیشتر شما را از حیث عمل، و لیکن درست‌تر شما را از حیث عمل. و جز این نیست که این درست‌ترین ترس از خدا و نیت راست است با ترس». پس از آن گفت: «مراعات کردن عمل را تا خالص شود سخت‌تر از عمل است. و عمل خالص [آن

۱ - المملک (۶۷): ۲.

۲ - الإسراء (۱۷): ۸۴.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۱۶، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الإخلاص»، حدیث ۴؛ مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۸.



است] که نخواهی که ثنا کند تو را بر آن کس مگر خدای تعالی؛ و نیت برتر از عمل است. آگاه باش، همانا نیت عمل است. "پس از آن تلاوت کرد قول خدای عز و جل را: ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾. «بگو هر کسی عمل می کند بر شکل خود» یعنی بر نیت خود".

شرح: «بلاء» به معنی امتحان و تجربه است. چنانچه در صحاح گوید: «بَلَوْتُهُ بَلَوًى، جَرَّبْتُهُ وَ اخْتَبَرْتُهُ. وَ بَلَاءُ اللَّهِ بَلَاءٌ؛ وَ أَبْلَاءُ إِبْلَاءٍ حَسَنًا. وَ ابْتِلَاءٌ، أَيْ اخْتَبَرَةٌ»<sup>(۱)</sup>.

و «أَيُّكُمْ» مفعول دوم است از برای «لِيَبْلُوكُمْ» به تضمین معنای «علم»، بنا به فرموده مجلسی<sup>(۲)</sup>. و این درست نیاید. زیرا که «أَيُّ» استفهامیه فعل را معلق می کند از عمل. و صواب آن است که «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» جمله مبتدا و خبر است؛ و در معنای مفعول فعل «بلوی» است. و اگر «أَيُّ» را موصوله بگیریم، برای کلام مرحوم مجلسی وجهی است؛ ولی استفهامیه بودن آن اظهر است.

و «صواب» نقیض خطا است؛ چنانچه جوهری گوید<sup>(۳)</sup>.

و «خشية» دوم در بعضی از نسخ، چنانچه مجلسی فرماید، نیست<sup>(۴)</sup>. و اگر باشد احتمالاتی دارد که اظهر آن این است که «واو» به معنی «مع» باشد.

و از أسرار الصلوة شهید ثانی - رحمه الله - منقول است که «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ الْحَسَنَةُ»<sup>(۵)</sup>.

و «ابقاء بر عمل» مراعات و محافظت آن است. چنانچه جوهری گوید: «أَبْقَيْتُ عَلَى فُلَانٍ. إِذَا أُرْعِيْتُ عَلَيْهِ وَرَجِمْتُهُ».

۱ - بلوته، بلوی. «آن را تجربه کردم و آن را به معرض آزمایش و امتحان آوردم»، و بلاء الله بلاء و ابلاء إبلاء حسناً و ابتلاء «او را آزمایش کرد». الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۸۵، ماده «بلاء».

۲ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۸.

۳ - الصحاح، ج ۱، ص ۱۶۵، ماده «صوب».

۴ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۸.

۵ - در نسخه های أسرار الصلوة تنها «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ» آمده است (رسائل الشهيد الثاني، أسرار الصلوة، ص ۱۰۸).

(ط - مكتبة بصيرتي)؛ المصنّفات الأربعة، التنبّهات العلّية، ص ۲۳۰) ولی در نقل مرحوم مجلسی از أسرار

الصلوة «النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ الْحَسَنَةُ» آمده است. (ر.ک: مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۷،

و «شاکلة» به معنی طریقه و شکل و ناحیه است؛ چنانچه در قاموس و صحاح<sup>(۱)</sup> است. فعن القاموس: «الشاکلة، الشكل، والناحية، والنية، والطريقة»<sup>(۲)</sup>. و ما بیان آنچه شرح دادنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی چند به رشته تحریر درمی آوریم ان شاء الله.

## فصل

### [ در بیان آنکه موت امر وجودی است ]

«لَيَبْلُوكُمْ» اشاره است به قول خدای تعالی: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>(۳)</sup>. «فرخنده است آنکه به دست اوست ملک و سلطنت. و او بر هر چیز تواناست. آن کس که آفرید مردن و زندگانی را تا امتحان کند شما را کدام یک نیکوترید در عمل».

محقق مجلسی - قدس سره - فرماید: «این آیه شریفه دلالت دارد بر آنکه موت امر وجودی است. و مراد از آن یا موت طاری بر حیات است، یا عدم اصلی است»<sup>(۴)</sup>. انتهی. دلالت نمودن آیه شریفه مبنی بر آن است که خلق متعلق به آن باشد بالذات. و اما اگر بالعرض مورد تعلق باشد، دلالتی ندارد؛ چنانچه محققین گویند. و بر فرض دلالت، احتمال آن که موت عدم اصلی باشد وجهی ندارد. زیرا که وجودی بودن عدم اصلی جمع نقیضین است؛ با آنکه موت را به معنی عدم اصلی دانستن خود فی حد ذاته صحیح ننماید.

بالجمله، تحقیق آن است که «موت» عبارت است از انتقال از نشئه ظاهره مُلکیه به نشئه باطنه ملکوتیه. یا آنکه موت عبارت است از حیات ثانوی ملکوتی بعد از حیات اولی مُلکی. و بر هر تقدیر، امر وجودی است، بلکه اتم از وجود مُلکی است؛ زیرا که

۱ - الصحاح، ج ۵، ص ۱۷۳۶، مادة «شکل».

۲ - القاموس المحيط، ج ۳، ص ۴۱۲، مادة «الشکل».

۳ - الملك (۶۷): ۱ - ۲.

۴ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۷۷.



حیات ملکی دنیوی مشوب به مواد طبیعی میته است و حیات آنها عَرَضِ زائل است، به خلاف حیات ذاتی ملکوتی که در آن جا از برای نفوس استقلال حاصل شود. و آن دارِ حیات و لوازم حیات است؛ و ابدانِ مثالی برزخی قیام صدوری به نفوس دارند؛ چنانچه در محل لایق مقرر است. بالجمله، حیات ملکوتی - که از آن تعبیر به موت شود تا به سمع شنوندگان سنگین نیاید - متعلق جعل و خلقت، و در تحت قدرت ذات مقدس است.

### در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی

و معنی «اختبار» و امتحان و کیفیت نسبت آنها را به حق تعالی - جلّ جلاله - پیش از این در شرح بعضی احادیث مذکور داشتیم<sup>(۱)</sup> به طوری که چهل بر ذات مقدس لازم نیاید، و محتاج به تکلفات و تأویلات نباشد. و اجمال آن را به طریق اشاره مذکور می‌داریم. و آن این است که نفوس انسانی در بدو فطرت و خلقت جز محض استعداد و نفس قابلیت نیستند، و عاری از هر گونه فعلیت در جانب شقاوت و سعادت هستند؛ و پس از وقوع در تحت تصرف حرکات طبیعی جوهریه و فعلیه اختیاریه، استعدادات متبدل به فعلیت شده و تمیزات حاصل می‌گردد. پس، امتیاز سعید از شقی و غث از سمین به حیات ملکی پیدا شود. و غایت خلقت حیات امتیاز و اختبار نفوس است. پس، ترتب امتحان بر خلق معلوم شد. و اما خلق موت نیز دخیل در این امتیازات هست، بلکه جزء اخیر علت است؛ زیرا که میزان در فعلیات صور اخیره است که انسان با آن صورت منتقل [شود]. و بالجمله، میزان امتیازات صور اُخرویّه ملکوتیه است، و حصول آنها به حرکات جوهریه و اختیاریّه دنیویّه ملکیه است. پس، ترتب امتحان و اختبار بر خلقت موت و حیات معلوم شد بدون چهل. و تفصیل در این باب تا رفع اشکال به کلی شود منوط است به بیان علم «ذاتی» قبل الایجاد و علم «فعلی» مع الایجاد. و آن از حوصله این اوراق خارج است.

و این که فرموده است: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» و امتحان را که راجع به نیکوتری «اعمال» قرار داده، آن نیز برگشت به همین معنی که ذکر شد کند، بنابراین این حدیث شریف؛ زیرا که «احسنیت» را تفسیر به «اصوبیت» فرموده، و اصوبیت را به «خشیت» و «نیت صادق» ارجاع نموده، و اینها صور باطنیه نفس و مورد امتیازات واقعی ارواح اند، یا آن که مظاهر امتیازات غیبیه ذاتیه هستند؛ بلکه بنابر تأثر قلب و باطن از اعمال ظاهریه، که پیش از این ذکر شد<sup>(۱)</sup>، این امتیازات نیز به واسطه اعمال واقع شود؛ پس، امتحان اعمال امتحان ذاتیات نیز هست.

و اگر چنانچه آیه شریفه را بر ظاهر خود حمل کنیم و قطع نظر از تفسیر امام - علیه السلام - کنیم، نیز «امتحان» به همان معنی مذکور خواهد بود؛ زیرا که نفس حصول در نشئه دنیا و خلقت موت و حیات، موجب امتیازات اعمال حسنه و سیئه است؛ اما خلقت حیات، معلوم است. و اما موت، زیرا که با علم به عدم ثبات حیات دنیایی و حصول انتقال از این نشئه فانیه، البته اعمال انسان فرق می نماید و امتیازات حاصل می گردد.

در تحقیقات کاپیتان علوم اسلامی

## فصل

### در بیان آن که «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است

بدان که در این حدیث شریف صواب و نیکویی عمل را مبتنی بر دو اصل شریف قرار داده است، و میزان در کمال و تمامیت آن را این دو اصل قرار داده: یکی خوف و خشیت از حق تعالی؛ و دیگر نیت صادق و اراده خالصه. و بر ذمه ماست که ارتباط این دو اصل را با کمال عمل و صواب و درستی آن بیان نماییم.

پس، گوییم که خوف و ترس از حق تعالی موجب تقوای نفوس و پرهیزگاری آنها است؛ و آن باعث شود که قبول آثار اعمال را بیشتر نماید.

و تفصیل این اجمال آن است که ما پیش از این در شرح بعضی از احادیث سالفه ذکر



کردیم<sup>(۱)</sup> که هر یک از اعمال حسنه یا سیئه را در نفس تأثیری است؛ پس اگر آن عمل از سنخ عبادات و مناسک باشد، تأثیرش آن است که قوای طبیعی را خاضع قوای عقلیه کند و جنبه ملکوت نفس را بر ملک قاهر نماید و طبیعت را متقاد روحانیت نماید تا برسد به آن مقام که جذبات روحیه دست دهد و به مقصود اصلی رسد. و هر عملی که این تأثیر را بیشتر کند و این خدمت را بهتر انجام دهد، آن عمل مصاب‌تر و مقصود اصلی بر آن بهتر مترتب است؛ و هر چیزی که دخیل در این تأثیر باشد، مکفل اصابت عمل است. و غالباً افضلیت اعمال را میزان همین است. و توان حدیث معروف «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»<sup>(۲)</sup> را نیز به همین نکته منطبق نمود.

پس از معلوم شدن این مقدمه، باید دانست که تقوا نفوس را صاف و پاک کند از کدورات و آرایش؛ و البته اگر صفحه نفوس از حجب معاصی و کدورات آنها صافی باشد، اعمال حسنه در آن مؤثرتر و اصابت به غرض بهتر نماید، و سر بزرگ عبادات، که ارتیاض طبیعت و قهر ملکوت بر ملک و نفوذ اراده فاعله نفس است، بهتر انجام گیرد.

پس، خشیت از حق را، که مؤثر تام در تقوای نفوس است، یکی از عوامل بزرگ اصلاح نفوس و دخیل در اصابت اعمال و حسن و کمال آنها باید شمرد؛ زیرا که تقوا علاوه بر آن که خود یکی از مصلحات نفس است، مؤثر در تأثیر اعمال قلبیه و قالبیه انسان و موجب قبولی آنها نیز هست؛ چنانچه خدای تعالی فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»<sup>(۳)</sup>. «خداوند از پرهیزگاران قبول می‌کند و بس».

و دوم عامل بزرگ در اصابت و کمال اعمال - که فی الحقیقه به منزله قوه فاعله است، چنانچه خشیت و تقوای حاصل از آن به منزله شرایط تأثیر [است] و در حقیقت تصفیة قابل نمایند و رفع مانع کنند - نیت صادق و اراده خالصه است که کمال و نقص و صحت

۱- ز.ک: صفحه ۲۲ و ۱۴۰.

۲- ز.ک: صفحه ۱۴۳.

۳- المائدة (۵): ۲۷.

و فساد عبادات کاملاً تابع آن است؛ و هر قدر عبادات از تشریک و شوب نیات خالص‌تر باشند کامل‌ترند. و هیچ چیز در عبادات به اهمیت نیت و تخلیص آن نیست، زیرا که نسبت نیات به عبادات، نسبت ارواح به ابدان و نفوس به اجساد است؛ چنانچه پیکره آنها از مقام ملک نفس و بدن آن صادر شود و نیت و روح آنها از جنبه باطن نفس و مقام قلب صادر شود. و هیچ عبادتی بی نیت خالصه مقبول درگاه حق تعالی نیست؛ الا آن که اگر خالص از ریا و شرک ظاهری ملکی نباشد. و آن ریایی است که فقها - رضوان الله علیهم - ذکر فرمودند - موجب بطلان و عدم اجزای ظاهر است؛ و اگر خالص از تشریک باطنی نباشد، گرچه به حسب ظاهر شرع و حکم فقهی صحیح و مجزی است، ولی به حسب باطن شرع و حقیقت و اسرار عبادات، صحیح نیست و مقبول پیشگاه مقدس نمی‌باشد. پس، ملازمه نیست بین صحت عبادت و قبول آن. چنانچه در اخبار نیز ذکر این مطلب بسیار است<sup>(۱)</sup>.

و تعریف جامع شرک در عبادت، که تمام مراتب آن را شامل گردد، ادخال رضای غیر حق است در آن، چه رضای خود باشد یا غیر خود؛ الا آن که اگر رضای غیر خود از سایر مردم باشد، شرک ظاهر و ریای فقهی است؛ و اگر رضای خود باشد، آن شرک خفی باطنی است؛ و در نظر اهل معارف باطل و ناچیز است و مقبول درگاه حق نیست. مثلاً کسی که نماز شب بخواند برای وسعت روزی، یا صدقه دهد برای رفع بلیات، یا زکات دهد برای تنمیه مال، یعنی اینها را برای حق تعالی بکند و از عنایت او این امور را بخواهد، این عبادات گرچه صحیح و مجزی و با اتیان به اجزا و شرایط شرعیه این آثار نیز بر او مترتب شود، لکن این عبادت حق تعالی نیست، و دارای نیت صادقه و اراده خالصانه نخواهد بود؛ بلکه این عبادت برای تعمیر دنیا و رسیدن به مطلوبات نفسانیة دنیویه است؛ پس عمل او مصاب نیست. چنانچه اگر عبادات برای ترس از جهنم و شوق بهشت باشد، نیز خالص برای حق نیست و نیت صادقانه در آن ندارد. بلکه توان گفت که این عبادات خالص برای شیطان و نفس است؛ و انسان دارای این نحو عبادات،

۱- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب ۳، حدیث ۱، ۳، ۴ و ۶.



رضای حق را به هیچ وجه داخل در آنها نکرده تا تشریک باشد؛ بلکه فقط بت بزرگ را پرستیده، «مادر بت‌ها بت نفس شماسست»<sup>(۱)</sup>.

این‌گونه از عبادات را حق تعالی به واسطه ضعف ما و رحمت واسعه خود به یک مرتبه قبول فرموده؛ یعنی، آثاری بر آنها مترتب فرموده و عنایاتی در مقابل آنها قرار داده که اگر انسان به شرایط ظاهریه و اقبال قلب و حضور آن و شرایط قبول آنها قیام کند، تمام آن آثار بر آنها مترتب شود و تمام وعده‌ها انجام گردد.

اینها حال عبادت عبید و اجراء و اما عبادت احرار که برای حب حق تعالی و یافتن آن ذات مقدس را اهل عبادت واقع می‌شود، و خوف از جهنم و شوق بهشت محرک آنها در آن نیست، اول مقام اولیا و احرار است. و از برای آنها مقامات و معارج دیگر است که به بیان نیاید و از حوصله خارج است. مادامی که نفس توجه به عبادت و عابد و معبود دارد، خالص نیست؛ باید دل خالی از اغیار گردد و در آن غیر حق راهی نداشته باشد تا خالص باشد. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». قَالَ: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ». قَالَ: «وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ. وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرَغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»<sup>(۲)</sup>.

سفیان بن عُیینة، راوی حدیث سابق، گفت: سؤال کردم از حضرت صادق - علیه السلام - از فرموده خدای عز و جل که در وصف روز قیامت می‌فرماید: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ

۱ - «مادر بت‌ها بت نفس شماسست / زآن‌که آن بت مار و این بت ازدهاست». (مثنوی معنوی، ص ۳۷، دفتر اول، بیت ۷۷۲)

۲ - «[سفیان] گفت از امام صادق علیه السلام از این کلام خداوند عز و جل: "جز کسی که با قلب سلیم نزد خدا آید." سؤال کردم، فرمود: "صاحب قلب سلیم کسی است که پروردگارش را ملاقات کند در حالی که قلب او متوجه جز خدا نباشد. و هر دلی که در آن شرک و ریبی باشد ساقط است. و [پیامبران و اولیای خدا] زهد از دنیا را اختیار کردند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد». (الکافی، ج ۲، ص ۱۶، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الإخلاص»، حدیث ۵. در این چاپ از کافی «أرادوا الزهد» به جای «أراد بالزهد» آمده است. (نیز ر.ک: مرآة العقول، ج ۷، ص ۸۷)

وَلَا بُنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ<sup>(۱)</sup>. «روزی که نفع نمی‌دهد مال و نه اولاد، مگر کسی که بیاید با قلب سالم» فرمود: «قلب سلیم آن است که ملاقات می‌کند پروردگار خود را و حال آن که نیست در آن احدی سوای او». فرمود: «و هر قلبی که در آن شرک یا تردید باشد، ساقط است آن. و جز آن نیست که اراده فرموده خدا زهد را در دنیا تا فارغ شود دل‌های آنها برای آخرت».

البته قلبی که در آن غیر حق راه داشته باشد و دستخوش شرک و شک باشد، چه شرک جلی و چه شرک خفی، از درجه اعتبار در محضر قدس پروردگار ساقط است. و از شرک خفی است اعتماد بر اسباب و رکون بر غیر حق. حتی در روایت\* وارد است که تحویل انگشتی برای یاد ماندن مطلبی در خاطر از شرک خفی است<sup>(۲)</sup>. و راه داشتن غیر حق در دل از شرک خفی به شمار می‌رود.

و اخلاص نیت اخراج غیر حق است از منزلگاه آن ذات مقدس.

چنانچه برای شک نیز مراتبی است که بعض از آن را شک جلی و بعضی را شک خفی باید دانست که از ضعف یقین و نقصان ایمان حاصل شود. مطلق اعتماد بر غیر حق و توجه به مخلوق از ضعف یقین و سستی ایمان است؛ چنانچه تزلزل در امور نیز از آن است. و مرتبه اخفای شک، حالت تلوین و عدم تمکین در توحید است.

پس، توحید حقیقی اسقاط اضافات و تعینات و کثرات است، حتی کثرات اسمائی و صفاتی؛ و تمکین در آن خلوص از شک است. و «قلب سلیم» قلب خالی از مطلق شرک و شک است.

۱- الشعراء (۲۶): ۸۸-۸۹.

\* حدیث در وسائل در احکام ملاپس است. و صاحب وسائل، فتوا به عدم جواز داده است، مگر در عدد رکعات که منصوص است، لکن سوق روایت، شهادت بر کراهت دهد. منه عفی عنه.

۲- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ الشُّرْكَ أَخْفَى مِنْ ذَبِيبِ النَّمْلِ». وَقَالَ: «مِنْهُ تَحْوِيلُ الْخَائِمِ لِيَذْكُرَ الْحَاجَةَ، وَشِبْهُ هَذَا». «امام صادق علیه السلام فرمود: همانا شرک از راه رفتن مورچه پنهان‌تر است». و فرمود: «از جمله شرک، گرداندن انگشتی است برای آنکه حاجت خود را از یاد نبرد، و مانند آن». (معانی الأخبار، ص ۳۷۹، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۹۹، «کتاب الصلاة»، «أبواب أحکام الملاپس»، باب ۶۱، حدیث ۱).



و در این حدیث شریف که می‌فرماید: «وَإِنَّمَا أَرَادَ بِالزُّهْدِ...» اشاره به آن است که غایت زهد در دنیا [آن است که] کم کم قلب از آن منصرف شود و متنفر گردد، و توجه به مقصود اصلی و مطلوب واقعی پیدا کند.

و از صدر حدیث ظاهر شود که مقصود از «آخرت» غایة القصوای دایرة وجود و نهایت رجوع است؛ و آخرت به قول مطلق همان است. بنابراین، دنیا تمام دایرة ظهور، و زهد در آن مستلزم خلوص قلب است از غیر حق تعالی. پس، هر کس که در قلب او غیر حق باشد و توجه به اغیار داشته باشد، چه از امور ملکی مادی باشد یا امور معنوی، چه صور اخروی یا کمالات و مدارج، بالجمله هر چه غیر حق است، از اهل دنیاست و زاهد نیست در دنیا، و محروم از آخرت حقیقی و بهشت لقاء، که اعلی مراتب بهشت است، می‌باشد، گرچه دارای مراتب دیگر از کمالات معنوی و بهشت‌های عالی مرتبه باشد؛ چنانچه اهل دنیا در اموال دنیوی و مقامات آن مختلفند. و آن مقامات از اهل الله بودن بسی دور است.

### فصل

## در تعریف اخلاص

بدان که از برای «اخلاص» تعریف‌هایی کردند که ما ذکر بعضی از آنها را که پیش اصحاب سلوک و معارف متداول [است] می‌کنیم به طریق اجمال.

جناب عارف حکیم سالک، خواجه عبدالله انصاری - قدس سره - فرماید: الإِخْلَاصُ تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ مِنْ كُلِّ شَوْبٍ<sup>(۱)</sup>. «اخلاص صافی نمودن عمل است از هر خلطی». و این اعم است از آن که شوب به رضای خود داشته باشد، یا شوب به رضای مخلوقات دیگری.

و از شیخ اجل بهایی منقول است که اصحاب قلوب از برای آن تعریفاتی کرده‌اند: قیل: تَنْزِيَةُ الْعَمَلِ أَنْ يَكُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ فِيهِ نَصِيبٌ. «گفته شده است که آن پاکیزه نمودن

۱ - منازل السائرین، ص ۶۲، «باب الإخلاص».

عمل است از این که از برای غیر خدا در آن نصیبی باشد». و این نیز قریب به تعریف سابق است. وَقِيلَ: أَنْ لَا يُرِيدَ عَامِلُهُ عَلَيْهِ عَوْضًا فِي الدَّارَيْنِ<sup>(۱)</sup>. و «گفته شده که آن این است که اراده نکند عامل آن عوضی برای آن در دو دنیا».

و از صاحب غرائب البيان<sup>(۲)</sup> نقل شده است که «مخلصان آنها هستند که عبادت خدا کنند به طوری که نبینند خود را در عبودیت او و نه عالم و اهل آن را؛ و تجاوز نکنند از حدّ عبودیت در مشاهده ربوبیت. پس، وقتی که ساقط شد از بنده حظوظ او از خاک تا عرش، راه دین را سلوک کرده. و آن طریق بندگی و عبودیتی است که خالص باشد از دیدن حوادث به واسطه شهود روح جمال پروردگار را. و این است دینی که حق تعالی اختیار فرموده است برای خود و از غیر حق تخلیص فرمود آن را و فرمود: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾<sup>(۳)</sup>. و دین خالص نورِ قَدَم است پس از متلاشی شدن حدوث، در بیابان نور عظمت و وحدانیت. گویی خدای تعالی دعوت فرموده بندگان خود را بر سبیل تنبیه و اشاره به سوی تخلیص نمودن سرّ خود را از اغیار در اقبال آنها به سوی او»<sup>(۴)</sup>.

و از شیخ محقق، محیی الدین عربی<sup>(۵)</sup>، نقل است که گفته است: أَلَا، لله الدِّينُ الْخَالِصُ

۱- الأریعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۴۱؛ مرآة العقول، ج ۷، ص ۸۱.

۲- اگرچه در نسخه مستنسخه موجود «غرائب البيان» آمده است ولی صحیح آن «عرائس البيان» است که تألیف روزبهان یقلی شیرازی می باشد.

۳- «بدان که دین خالص تنها برای خداست». (الزمر (۳۹): ۳)

۴- تفسیر عرائس البيان فی حقائق القرآن، ج ۳، ص ۲۰۲.

۵- محمد بن علی بن محمد عربی (۵۶۰-۶۳۸) بزرگترین عارف قرن هفتم و از عارفان بزرگ قرون اسلامی است. وی به «ابن عربی»، «محیی الدین»، «شیخ اکبر» شهرت دارد. آثار مهم وی در عرفان از عصر وی تاکنون مورد مراجعه و بحث و تدریس و شرح و تفسیر تمامی عارفان و علاقه مندان به عرفان می باشد. فهم کتاب های وی به خصوص «فصوص» مشکل است و در هر زمان معدود کسانی از عهده آن برآمده اند. حدود ۲۰۰ اثر به وی منسوب است که مهم ترین آنها الفتوحات المکیة، فصوص الحکم، التجلیات الإلهیة، إنشاء الدوائر، تفسیر قرآن می باشد. کتاب فصوص از کتاب های اصلی و مهم درسی عرفان محسوب می شود که بر آن بزرگترین عارفان پس از وی شرح و حاشیه دارند. امام خمینی رحمته الله بر فصوص خوانشی نفیسی دارند.



عَنْ شَوْبِ الْغَيْرِيَّةِ وَالْإِنَانِيَّةِ؛ لَأَنَّكَ لِفَنَائِكَ فِيهِ بِالْكُلِّيَّةِ فَلَا ذَاتَ لَكَ وَلَا صِفَةَ وَلَا فِعْلَ وَلَا دِينَ وَإِلَّا لَمَا خُلِصَ الدِّينُ بِالْحَقِيقَةِ فَلَا يَكُونُ اللَّهُ<sup>(۱)</sup>.

تارسوم عبودیت و غیریت و انانیت باقی است و عابد و معبود و عبادت و اخلاص و دین در کار است، شوب به غیریت و انانیت است. و این شرک است پیش ارباب معارف. عبادت اهل خلوص نقشه تجلیات محبوب است؛ و در قلب آنها جز ذات حق واحد راه ندارد. و با آن که افق امکان به وجوب متصل و تدلی ذاتی و دنو مطلق حقیقی برای آنها پیدا شده و رسوم غیریت به کلی مرتفع شده، با این وصف، به تمام وظایف عبودیت اقدام و قیام می نمایند. و عبودیت آنها بالرویه و بالتفکر نیست، بلکه عبودیت بالتجلی است؛ چنانچه اشاره به این معنی دارد نماز شب معراج رسول الله صلی الله علیه و آله<sup>(۲)</sup>.

### فصل

#### در بیان اخلاص بعد از عمل است

بدان که آنچه در حدیث شریف است که «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ» تحریص بر آن است که انسان از اعمالی که می کند باید مراعات و مواظبت نماید، چه در حین اتیان آن و چه بعد از آن. زیرا که گاه شود که انسان در حال اتیان عمل آن را بی عیب و نقص تحویل دهد و خالی از ریا و عجب و غیر آن باشد، ولی بعد از عمل به واسطه ذکر آن به ریا مبتلا شود. چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّهُ قَالَ: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ». قَالَ: وَمَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ: «يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا؛

۱ - «بدان که دین چو از آرایش غیریت و خودیت پاک گشت، برای خدا خواهد بود؛ چه با فنای کلی تو در ذات حق برای تو ذات و صفت و فعل و دین نمی ماند. و در غیر این حال دین به حقیقت خالص و پاک نگردیده است و برای خدا نیز نخواهد بود». (تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تاویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج ۲، ص ۳۷۰)

۲ - ر.ک: علل الشرائع، ص ۳۱۵ - ۳۱۶، حدیث ۱؛ سر الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۱۴ - ۱۵.

ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحَى فَتُكْتَبُ لَهُ عِلَالِيَّةٌ؛ ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحَى، فَتُكْتَبُ لَهُ رِيَاءٌ»<sup>(۱)</sup>.

«از حضرت باقر العلوم - علیه الصلاة والسلام - روایت شده که فرمود: "مراعات عمل سخت‌تر است از عمل." راوی گفت: "مراعات عمل چیست؟" فرمود: "مرد صله می‌کند یا انفاقی می‌نماید برای خدای واحد بی‌شریک (یعنی ریا در عمل نمی‌کند)، پس نوشته شود آن عمل برای او پنهانی و ثواب پنهانی به او دهند؛ پس از آن ذکر می‌کند آن عمل را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او آشکارا. (یعنی ثواب عبادت آشکارا به او دهند). پس از آن ذکر کند آن را، پس محو شود آن و نوشته شود برای او ریا».

انسان تا آخر عمرش هیچ‌گاه از شرّ شیطان و نفس مأمون نیست. گمان نکند که عملی را که بجا آورد برای خدا و رضای مخلوق را در آن داخل نکرد، دیگر از شرّ نفس خبیث در آن محفوظ ماند؛ اگر مواظبت و مراقبت از آن ننماید، ممکن است نفس او را وادار کند به اظهار آن. و گاه شود که اظهار آن را به کنایه و اشاره نماید. مثلاً نماز شب خود را بخواهد به چشم مردم بکشد، با حقه و سالوس از هوای خوب یا بد سحر و مناجات یا اذان مردم زکری کند؛ و با مکاید خفیه نفس عمل خود را ضایع و از درجه اعتبار ساقط کند. انسان باید مثل طبیب و پرستار مهربان از حال خود مواظبت نماید، و مهار نفس سرکش را از دست ندهد که به مجرد غفلت مهار را بگسلاند و انسان را به خاک مذلت و هلاکت کشاند؛ و در هر حال به خدای تعالی پناه برد از شرّ شیطان و نفس اماره. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾<sup>(۲)</sup>.

و ببايد دانست که تخلص نیت از تمام مراتب شرک و ریا و غیر آن، و مراقبت و ابقاء بر آن، از امور بسیار مشکل و مهم است، بلکه بعض مراتب آن جز برای خلص اولیاء الله میسر و میسر نیست؛ زیرا که نیت عبارت است از اراده باعثة به عمل، و آن تابع غایات اخیره است، چنانچه این غایات تابع ملکات نفسانیه است که باطن ذات

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الریاء»، حدیث ۱۶ (با کمی تفاوت)؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۳۳.

۲ - «نفس آدمی او را پیوسته به بدی فرمان دهد مگر آنکه پروردگارم رحم نماید». (یوسف (۱۲): ۵۳)



انسان و شاکله آن را تشکیل دهد.

کسی که دارای حب جاه و ریاست است و این حب ملکه نفسانیّه و شاکله روح او شده است، غایت آمال او رسیدن به آن مطلوب است، و افعال صادره از او تابع آن غایت است و داعی و محرک او همان مطلوب نفسانی است و اعمال او برای وصول به آن مطلوب از او صادر گردد. مادامی که این حب در قلب اوست، عمل او خالص نتواند شد. و کسی که حب نفس و خودخواهی ملکه و شاکله نفس اوست، غایت مقصد و نهایت مطلوب او رسیدن به ملایمات نفسانیّه است و محرک و داعی او در اعمال همین غایت است؛ چه اعمال او برای وصول به مطلوبات دنیویه باشد، یا مطلوبات اخرویه از قبیل حور و قصور و جنّات و نعم آن نشئه. بلکه مادامی که انانیت و خودخواهی و خودبینی در کار است، اگر برای تحصیل معارف و کمالات روحیه نیز اقدامی کند یا قدمی زند، برای خود و نفسانیت خویش است؛ و آن نیز خودخواهی است نه خداخواهی. و معلوم است خودخواهی و خداخواهی با هم جمع نشود. بلکه اگر خدا را خواهد، برای خود خواهد و غایت مقصد و نهایت مطلوب خود و نفسانیت است.

پس، معلوم شد که تخلص نیت از مطلق شرک کار بسیار بزرگی است که از هر کس نیاید، و کمال و نقص اعمال تابع کمال و نقص نیات است، زیرا که نیت صورت فعلیه و جنبه ملکوتیه عمل است، چنانچه اشاره به آن نمودیم. و در حدیث شریف اشاره به همین مطالب می نماید آن جا که فرماید: «وَالنِّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ. أَلَا، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ». «نیت از عمل افضل است، بلکه نیت تمام حقیقت عمل است». و این مبنی بر مبالغه نیست، چنانچه بعضی احتمال داده اند<sup>(۱)</sup>، بلکه مبنی بر حقیقت است؛ زیرا نیت صورت کامله عمل و فصل محصل او است، و صحت و فساد و کمال و نقص اعمال به آن است. چنانچه عمل واحد به واسطه نیت گاهی تعظیم و گاهی توهین است؛ و گاهی تامّ و گاهی ناقص است؛ و گاهی از سنخ ملکوت اعلی و صورت بهیّه جمیله دارد، و گاهی از ملکوت اسفل و صورت موحشه مدهشه دارد.

۱- ر.ک: مرآة العقول، ج ۷، ص ۸۵؛ شرح أصول الکافی، ملا صالح نمازندرانی، ج ۸، ص ۵۳.

ظاهر نماز علی بن ابی طالب - علیه السلام - و نماز فلان منافق در اجزاء و شرایط [و] صورت ظاهری عمل هیچ تفاوتی ندارد، لیکن آن یک با آن عمل معراج الی الله کند و صورتش ملکوت اعلی است؛ و دیگری با آن عمل به جهنم سقوط کند و صورتش ملکوت اسفل است و از شدت ظلمت شبیه ندارد.

به واسطه چند قرص نان جوین که خانواده عصمت علیهم السلام در راه خدا می دهند، چندین آیه خدای تعالی در مدح آنها فرو می فرستد<sup>(۱)</sup>. جاهل گمان می کند دو سه روز گرسنگی و غذای خود را به فقرا دادن امر مهمی است. با این که صورت این قبیل اعمال از هر کس می شود صادر شود و چیز مهمی نیست، اهمیت آن به واسطه قصد خالص و نیت صادقانه است.

روح عمل، قوی و لطیف و از قلب سلیم صافی صادر است که دارای این قدر اهمیت است. صورت ظاهر نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - و سایر مردم فرقی نداشت، و لهذا بعضی از اعراب غریب که به حضور مبارکش می رسیدند و آن حضرت با جمعی نشست بودند، می پرسیدند: کدام یک پیغمبر هستید<sup>(۲)</sup>؟ آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از غیر ممتاز می کند، روح بزرگ قوی لطیف آن سرور است، نه جسم مبارک و بدن شریفش. و در علوم عقلیه مقرر است که شینیت شیء به صورت آن است نه ماده آن<sup>(۳)</sup>. بلکه تحدید به فصل حدّ تامّ است، و به جنس و فصل ناقص است؛ زیرا که اختلاط به غرایب و اجانب و معرفی به منافی شیء، مضرّ به حقیقت و تعریف و تمامیت آن است؛ و ماده و جنس از غرایب و اجانب است نسبت به حقیقت شیء که عبارت از صورت و فعلیت و فصل است.

پس، تمام حقیقت اعمال همان صور اعمال و جنبه ملکوتیه آنها است که نیت است. و

۱ - الإنسان (۷۶): ۵ - ۱۲؛ ر.ک: الأمالی، صدوق، ص ۲۱۲، مجلس ۴۴، حدیث ۱۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۱۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۷۰.

۲ - مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۴۸، حدیث ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹، «تاریخ نبینا صلی الله علیه و آله»، «باب مکارم أخلاقه وسیره»، حدیث ۳۵.

۳ - ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۲، وج ۵، ص ۲۸۲ - ۳۰۹؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۳۵۷.



از این بیان معلوم شد که حضرت صادق - علیه السلام - در این حدیث شریف اول نظر به صور اعمال و مواد آنها فرموده، و فرموده است: جزء صوری افضل از جزء مادی و نیت افضل از عمل است، چنانچه گوییم: روح افضل از بدن است. و لازم نیاید که عمل بی نیت صحیح باشد، و بدن بی روح بدن باشد؛ بلکه به تعلق نیت به عمل و روح به بدن آن یک عمل و این یک بدن گردد. و این معجون مختلط از نیت و عمل و روح و بدن، جزء صوری ملکوتی هریک افضل از جزء مادی ملکی آن است. و این معنی حدیث مشهور است: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»<sup>(۱)</sup>. و در ثانی آن حضرت نظر فرموده به فنای عمل در نیت و ملک در ملکوت و مظهر در ظاهر، و فرموده است: «أَلَا، وَإِنَّ النِّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ». عمل همان نیت است، و غیر نیت چیزی در کار نیست. و تمام اعمال در نیت فانی هستند و از خود استقلال ندارند. پس از آن، استشهاد فرمود به قول خدای تعالی: «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ». هر کس بر شاکله خود عمل می نماید، و اعمال تابع شاکله نفس است. و شاکله نفس گرچه هیئت باطنی روح و ملکات مخمّره در آن است، لکن نیات شاکله ظاهریه نفس اند. توان گفت که ملکات شاکله اولیه نفس، و نیات شاکله ثانویه آن هستند، و اعمال تابع آنهاست، چنانچه حضرت فرموده است: شاکله نیت است. و از این جا ظاهر شود که طریق تخلیص اعمال از جمیع مراتب شرک و ریا و غیر آن، منحصر به اصلاح نفس و ملکات آن است، که آن سرچشمه تمام اصلاحات و منشأ جمیع مدارج و کمالات است.

چنانچه اگر انسان حبّ دنیا را به ریاضات علمی و عملی از قلب خارج کند، غایت مقصد او دنیا نخواهد بود؛ و اعمال او از شرک اعظم، که جلب انظار اهل دنیا و حصول موقعیت در نظر آنهاست، خالص شود و جلوت و خلوت و سرّ و علن او مساوی شود. و اگر با ریاضات نفسانیه بتواند حبّ نفس را از دل بیرون کند، به هر مقداری که دل از خودخواهی خالی شد خداخواه شود و اعمال او از شرک خفی نیز خالص شود. و

۱ - پیامبر فرمود: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست». (الکافی، ج ۲، ص ۸۴، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب

مادامی که حب نفس در دل است و انسان در بیت مظلّم نفس است، مسافر الی الله نیست؛ بلکه از مخلّدین الی الارض است.

و اوّل قدم سفر الی الله ترک حبّ نفس است و قدم بر انانیت و فرق خود گذاشتن است. و میزان در سفر همین است.

و بعضی گویند: یکی از معانی آیه شریفه «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup> این است که کسی که خارج شد از بیت نفس و هجرت به سوی حق کرد به سفر معنوی، پس از آن او را فنای تامّ ادراک کرد، اجر او بر خدای تعالی است<sup>(۲)</sup>. و معلوم است برای چنین مسافری جز مشاهد ذات مقدس و وصول به فناء حضرتش اجری لایق نیست؛ چنانچه از زبان آنها گفته شده:

«در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر دوست کس

هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس»<sup>(۳)</sup>

والسلام



۱- النساء (۴): ۱۰۰.

۲- ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تاویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج ۱، ص ۲۸۰؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۲۶۳.

۳- دیوان حافظ، ص ۳۹۱، غزل ۳۲۴.





## حدیث بیست و یکم

### [شکر]

الحدیثُ الحادی والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى حُجَّةِ الْفِرْقَةِ وَإِمَامِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ وَهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُتَعَبُ نَفْسَكَ وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟» قَالَ: «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُومُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى: ﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «از ابی بصیر نقل شده که فرمود حضرت باقر علیه السلام: «بود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - پیش عایشه در شب او؛ پس گفت: "ای رسول خدا چرا به زحمت می اندازی جان خود را و حال آن که آمرزیده است خداوند برای تو آنچه پیش بوده است از گناه تو و آنچه پس از این آید؟" فرمود: "ای عایشه آیا نباشم بنده سپاسگزار!" فرمود حضرت باقر علیه السلام: «و بود رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که می ایستاد بر سر انگشت های دو پای خود، پس فرو فرستاد خدا سبحانه و تعالی: ﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»<sup>(۲)</sup>؛ «یعنی محمد - یا ای طالب حق هادی - ما

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۶.

۲ - طه (۲۰): ۱-۲.



فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به مشقت افتی».

شرح: «قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ» اشاره است به قول خدای تعالی در سوره «فتح»: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»<sup>(۱)</sup>؛ «ما گشودیم برای تو گشودنی آشکارا، تا بیامرزد برای تو آنچه پیشی گرفته از گناه تو و آنچه پس از این آید».

### [توجیهات نقل شده در عدم منافات آمرزش نبی اکرم با عصمت ایشان]

بدان که علما - رضوان الله علیهم - توجیهاتی در آیه شریفه فرموده‌اند که منافات نداشته باشد با عصمت نبی مکرم. و ما به ذکر بعضی از آنها که مرحوم علامه مجلسی - رحمه الله تعالی - نقل فرمودند<sup>(۲)</sup> می‌پردازیم، و پس از آن آنچه اهل معرفت به حسب مسلک خود بیان کردند مجملاً بیان می‌نماییم.

مرحوم مجلسی فرموده: از برای شیعه در تأویل این آیه اقوالی است:

یکی: آن که مقصود از گناه گناه امت است که به شفاعت حضرت آمرزیده شود. و نسبت گناهان امت به آن حضرت برای اتصالی است که بین آن حضرت و امت است. و مؤید این احتمال است آنچه روایت کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام: قَالَ: سَأَلُهُ رَجُلٌ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ، مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةٍ عَلَيَّ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِمْ وَمَا تَأَخَّرَ»<sup>(۳)</sup>. و زوی عمر بن یزید عنه - علیه السلام - قَالَ: «مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ، وَلَا هُمْ بِذَنْبٍ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شِيعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ». فرمود: «نبود از برای او گناهی، و نه اراده گناهی کرد؛ ولیکن خدای تعالی ذنوب شیعه او را بر او تحمیل کرد، پس از آن آمرزید آن را برای او»<sup>(۴)</sup>.

نویسنده گوید: از برای این توجیه در مشرب عرفان وجه وجیهی است که اشاره به

۱ - الفتح (۴۸): ۱ - ۲.

۲ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۹ - ۱۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۷۶.

۳ - مفضل گوید: «مردی از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید: فرمود: «به خدا قسم او (پیامبر) به گناهی مبادرت نجست اما خداوند سبحان برای او ضمانت کرد که گناهان گذشته و آینده شیعیان علی را بیامرزد».

۴ - مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۸، مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۹.

آن [به] طریق اجمال خالی از فایده نیست. باید دانست که در محل خود مقرر است که عین ثابت انسان کامل مظهر اسم «الله» الاعظم، که امام ائمه اسماء است، می باشد؛ و اعیان سایر موجودات در ظل عین انسان کامل در علم و عالم اعیان مقرر، و در عین و عالم تحقق موجود است<sup>(۱)</sup>. پس، اعیان جمیع دایره وجود مظهر عین انسان کامل است در عالم اعیان؛ و جمیع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور. و از این جهت، هر نقص که در عالم تحقق واقع شود و هر ذنبی که از مظاهر بروز کند، چه ذنوب تکوینی یا تشریعی باشد، به حکم ظاهر و مظهر به ظاهر منسوب است حقیقتاً و بی شائبه مجاز. گرچه «مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»<sup>(۲)</sup>، و لکن «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ»<sup>(۳)</sup>. و اشاره به این مطلب در اخبار بسیار است؛ چنانچه فرماید: «نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ»<sup>(۴)</sup>. و فرماید: «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۵)</sup>. و فرماید: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي - يَا - نُورِي»<sup>(۶)</sup> و فرماید: «سَبَّحْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ قَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ»<sup>(۷)</sup>. و فرماید: «لَوْلَا مَا عُرِفَ اللَّهُ»<sup>(۸)</sup> و فرماید: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ

۱- ر.ک: حدیث سی و هشتم؛ مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، المشكاة الأولى، مصباح ۳۳؛ شرح دعاء

السحر، ص ۷۲-۷۳، و ۸۲-۸۳؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۶۳ و ۱۱۷.

۲- «هر بدی به تو می رسد از خود تو است». (النساء (۴): ۷۹)

۳- «بگو همه (نیکی ها و بدی ها) از سوی خداست». (النساء (۴): ۷۸)

۴- «مایم سابقین آخرین». (بصائر الدرجات، ص ۸۳، حدیث ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۴، حدیث ۱۱. در این مصادر «نحن السابقون ونحن الآخرون» آمده است)

۵- «روز حشر آدم و غیر او تحت لوائی من خواهند بود». (مناقب آل ائمه علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۶۷، فصل فی اللطائف؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲، حدیث ۱)

۶- «نخستین چیزی که خدا آفرید روح من (یا نور من) بود». (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹، و ج ۱، ص ۹۷، حدیث ۷، و ج ۱۵، ص ۲۴، حدیث ۴۴؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۲۱۶)

۷- «ما خدا را تسبیح کردیم، سپس ملائکه تسبیح می کردند؛ ما خدا را تقدیس کردیم، سپس ملائکه تقدیس می کردند». (عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۱۲۲، حدیث ۲۰۱، با کمی تفاوت)

۸- امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد». (مسائل علی بن جعفر، ص ۳۲۰، حدیث ۸۰۱؛ بصائر الدرجات، ص ۸۱، حدیث ۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵، حدیث ۷، و ج ۲۶، ص



الْأَفْلَکَ»<sup>(۱)</sup>. و فرماید: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>. و در حدیثی است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به منزله ساقه شجر است، و ائمه هدی - علیهم السلام - به منزله شاخه های آن، و شیعیان به منزله برگ آن درخت هستند<sup>(۳)</sup>. پس زینت شجره طیبه ولایت به مظاهر است؛ و هر یک از مظاهر که نقصانی یابد، در شجره طیبه نقصانی واقع گردد. پس، ذنوب جمیع موجودات ذنوب ولّی مطلق است؛ و حق تعالی به رحمت تامه خود و به غفران شامل خود رحمت بر نبی اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده می فرماید آنچه گناه است از پیشینیان و آنچه پس از این گناهی واقع شود، در تحت مغفرت تامه واقع گردد، و به شفاعت تو تمام دایره تحقق به سعادت کامله خود رسند؛ و آخِرُ مَنْ يَشْفَعُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»<sup>(۴)</sup>.

و بر این مسلک آیه شریفه در عداد آن آیه است که می فرماید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»<sup>(۵)</sup>. که فرمودند: «أَرْجَى آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ»<sup>(۶)</sup> و بنابر این مسلک، ذنوب مستقده ممکن است ذنوب اُمم سالفه باشد، زیرا که جمیع اُمم امت این ذات مقدس اند، و جمیع دعوت انبیا دعوت به شریعت ختمیه و مظاهر ولّی مطلق هستند؛ و «آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ» از اوراق شجره ولایت هستند.

**توجیه دوم:** آن است که سید مرتضی<sup>(۷)</sup> - رضي الله عنه - ذکر فرمودند که «ذَنْبُ»

۱ - «اگر تو نبودی، افلاک را نمی آفریدم». (مناقب آل اَبی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶)

۲ - «وجه خدا ماییم». (بصائر الدرجات، ص ۸۵، حدیث ۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، «کتاب التوحید»، «باب النوادر»، حدیث ۷؛ التوحید، صدوق، ص ۱۵۰، حدیث ۴)

۳ - الکافی، ج ۱، ص ۴۲۸، «کتاب الحجّة»، «باب فیہ نکت و نفا من التنزیل فی الولاية»، حدیث ۸۰.

۴ - «آخرین کسی که شفاعت کند خدای ارحم الراحمین است». (الحکمة المشعلية، ج ۹، ص ۳۵۳؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۸۶)

۵ - «بزودی پروردگارت به تو عطایی کند که خشنود شوی». (الضحی (۹۳): ۵)

۶ - «[این آیه] امیدبخش ترین آیه در قرآن است». (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۵، ذیل آیه ۵ سورة ضحی)

۷ - علی بن حسین بن موسی معروف به «سید مرتضی» و «علم الهدی» (۳۵۵ - ۴۳۶ ق) از بزرگان علمای

مصدر است، و جایز است اضافه آن به فاعل و به مفعول؛ و در این جا اضافه به مفعول شده و مراد آنست که آنچه گذشته است از گناه کردن آنها تو را در منع نمودن آنها تو را از مکه و جلوگیری نمودن از مسجد الحرام. و معنی «مغفرت» بنابر این تأویل ازاله و نسخ احکام اعداء آن سرور است از مشرکین بر آن حضرت؛ یعنی ازاله می فرماید خدا آن را نزد فتح، و ستر می فرماید بر تو آن عار را به فتح مکه؛ پس زود است که داخل مکه شوی بعد از این. و از این جهت قرار داده است غفران را جزای جهاد و فایده فتح.

فرموده است سید - رحمه الله - اگر مراد مغفرت «ذنوب» باشد معنای معقولی از برای آیه نتوان نمود؛ برای این که مغفرت ذنوب تعلقی [به فتح] ندارد و غرض و فایده آن نمی باشد. و اما قوله: «ما تَقَدَّمَ وَ ما تَأَخَّرَ» مانعی ندارد که مراد این باشد که آنچه در زمان سابق گذشته از افعال قبیحی که نسبت به تو و به قوم تو کردند<sup>(۱)</sup>.

سوم: آن که معنی چنین است که اگر گناهی برای تو باشد در قدیم یا پس از این، هر آینه آمرزیدم تو را. و قضیه شرطیه مستلزم صدق و وقوع طرفین نیست.

چهارم: آن که مراد به گناه ترک مستحب باشد؛ زیرا که واجبات از آن حضرت ترک نشده. و جایز است که به واسطه علو قدر و رفعت مقام آن حضرت آنچه از دیگران گناه نیست نسبت به آن حضرت گناه شمرده شود.

پنجم: آن که این آیه برای تعظیم آن حضرت وارد است و در مقام حسن خطاب است، چنانچه گویی مثلاً: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ<sup>(۲)</sup>.

مجلسی فرموده: وَقَدْ رَوَى الصَّدُوقُ فِي الْعَيُونِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْجَهْمِ

→ اسلام و تشیع می باشد. او جامع علوم عقلی و نقلی بوده و صاحب کمالات و فضائل بسیار است. وی در کلام و فقه و اصول و تفسیر و حدیث و رجال و ادبیات عرب متبحر بوده است. از شیخ مفید و حسین بن علی بن بابویه و دیگران روایت می کند و بسیاری از بزرگان از جمله شیخ طوسی از درس او بهره گرفته اند. آثار بسیاری دارد. از جمله: الأمالی، الذریعة إلى أصول الشریعة، الناصریات، الانتصار، الشافی.

۱ - تنزیه الأنبیاء، ص ۱۹۳.

۲ - وجوه مزبور را سید مرتضی در تنزیه الأنبیاء، ص ۱۹۳؛ شیخ طبرسی در مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۹ آورده اند.



قال: حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ وَعِنْدَهُ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - فَقَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكَ: أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾؟ قَالَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَام: «لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ثَلَاثِمِائَةً وَسِتِّينَ صَنَمًا؛ فَلَمَّا جَاءَهُمْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْدَّعْوَةِ إِلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، كَبُرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ وَعَظُمَ وَقَالُوا: ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾»<sup>(۱)</sup>. فَلَمَّا فَتَحَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَكَّةَ، قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ». عِنْدَ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ بِدُعَائِكَ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ فِيمَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ لِأَنَّ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَسْلَمَ بَعْضُهُمْ، وَخَرَجَ بَعْضُهُمْ عَنْ مَكَّةَ؛ وَمَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى إِنْكَارِ التَّوْحِيدِ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا النَّاسَ إِلَيْهِ؛ فَصَارَ ذَنْبُهُ عِنْدَهُمْ فِي ذَلِكَ مَغْفُورًا بِظُهُورِهِ عَلَيْهِمْ». فَقَالَ الْمَأْمُونُ: اللَّهُ دَرُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ!<sup>(۲)</sup>

«علی بن محمد بن الجهم گوید: حاضر شدم در مجلس مأمون و حال آن که حضرت رضا - علیه السلام - پیش او بود. پس مأمون به آن حضرت عرض کرد: «ای پسر رسول خدا [ص] آیا از فرموده تو نیست که انبیا معصوم اند؟» فرمود: «چرا»، گفت: «پس چیست معنی قول خدا: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ...﴾؟» حضرت فرمود: «نبود کسی پیش مشرکان [مکه] که گناهش بزرگتر از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - باشد، زیرا که آنها عبادت غیر خدا می کردند سیصد و شصت بت را. پس چون که پیغمبر آمد آنها را دعوت به کلمه اخلاص کرد، بزرگ و گران آمد آن بر آنها، و گفتند: «آیا خدایان را یک خدا قرار داد؟ همانا این چیز عجیبی است! تا قول خدا: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾» (نیست این مگردوغ). پس، چون که خدای تعالی مفتوح کرد مکه را برای رسول خدا، فرمود به او: «ای محمد، ما فتح نمودیم برای تو فتح آشکارا، تا پیامرزد خداوند گناه قبل و بعد تو را

۱- ص (۳۸): ۵-۷.

۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۲، باب ۱۵، حدیث ۱. (در نقل مرحوم مجلسی مقداری حذف

غیرمضر صورت گرفته است)

پیش مشرکان اهل مکه به دعوت کردن [تو] به سوی توحید قبل و بعد، زیرا که مشرکان مکه بعضی اسلام آوردند، و بعضی از مکه خارج شدند؛ و کسی که از آنها باقی ماند قدرت انکار توحید بر آن حضرت نداشت، وقتی که حضرت دعوت می فرمود مردم را به سوی آن؛ پس گردید گناه او آمرزیده به غلبه بر آنها. "پس مأمون گفت: "لله دُرُكُ ای أبوالحسن".

نویسنده گوید که این توجیه ششمی است که در حدیث شریف از آیه مبارکه شده است. و حاصل آن آن است که مراد گناه آن بزرگوار است در نظر اهل شرک و به زعم فاسد آنها.

## فصل

### در توجیه عرفانی از آیه شریفه

بدان که از برای آیه شریفه توجیهی است بر مشرب اهل عرفان و مسلک اصحاب قلوب، که برای ذکر آن لابدیم از ذکر «فتوحات ثلاثه» متداوله نزد آنها<sup>(۱)</sup>. پس، گوئیم که «فتح» در مشرب آنها عبارت است از گشایش ابواب معارف و عوارف و علوم و مکاشفات از جانب حق بعد از آن که آن ابواب بر او مُغْلَق و بسته است. مادامی که انسان در بیت مُظْلَم نفس است و بسته به تعلقات نفسانیه است، جمیع ابواب معارف و مکاشفات به روی او مغلق است؛ و همین که از این بیت مظلم به قوت ریاضات و انوار هدایات خارج شد و منازل نفس را طی کرد، فتح باب قلب به روی او شود و معارف در قلب وی ظهور کند و دارای مقام «قلب» گردد. و این فتح را «فتح قریب» گویند، زیرا که این اول فتوحات و اقرب آنهاست. و گویند اشاره بدین فتح است قول خدای تعالی: ﴿نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾<sup>(۲)</sup>. البته با یاری و نصر خداوند و نور هدایت و جذبه آن ذات

۱- ر.ک: تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی (تاویلات ملا عبدالرزاق کاشانی)، ج ۲، ص ۵۰۵؛ اصطلاحات الصوفیه، کاشانی، ص ۱۳۵؛ سر الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۸۱.

۲- «یاری از خداست و فتح و گشایش نزدیک است»، (الصَّف (۶۱): ۱۳)



مقدس این فتح و سایر فتوحات واقع می‌شود. و مادامی که سالک در عالم قلب است و رسوم و تعینات قلبیه در او حکمفرماست، باب اسماء و صفات بر او مغلق و منسد است.

و پس از آن که به تجلیات اسمائی و صفاتی رسوم عالم قلب فانی شد و آن تجلیات صفات قلب و کمالات آن را افنا نمود «فتح مبین» رو دهد، و باب اسماء و صفات به روی او مفتوح گردد و رسوم متقدمه نفسیه و متأخره قلبیه زائل و فانی شود و در تحت غفاریت و ستاریت اسماء مغفور گردد. و گویند: اشاره به این فتح است قول خدای تعالی: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾. ما فتح آشکاری عالم اسماء و صفات را بر تو نمودیم تا در تحت غفاریت اسماء الهیه ذنوب نفسیه متقدمه و قلبیه متأخره مغفور شود. و این فتح باب «ولایت» است.

و مادامی که سالک در حجاب کثرت اسمائی و تعینات صفاتی است، ابواب تجلیات ذاتیه به روی او مغلق است. و چون تجلیات ذاتیه احدیه برای او شود و جمیع رسوم خلقیه و امریه را فانی نماید و عبد را مستغرق در عین جمع نماید، «فتح مطلق» شود و ذنب مطلق مغفور گردد؛ و با تجلی احدی ذنب ذاتی، که مبدأ همه ذنوب است، ستر شود؛ «وُجُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ»<sup>(۱)</sup>. و گویند اشاره به این فتح است قول خدای تعالی: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾<sup>(۲)</sup>.

پس با «فتح قریب» ابواب معارف قلبیه مفتوح شود و ذنوب نفسیه مغفور گردد. و با «فتح مبین» ابواب ولایت و تجلیات الهیه مفتوح گردد، و بقایای ذنوب نفسیه متقدمه و ذنوب قلبیه متأخره آمرزیده شود. و با «فتح مطلق» فتح تجلیات ذاتیه احدیه گردد و ذنب مطلق ذاتی مغفور شود.

و باید دانست که فتح قریب و فتح مبین عام است نسبت به اولیا و انبیا و اهل معارف.

۱- «وجود تو خود گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست». (این شعر در کتاب‌های عرفانی آمده و کامل آن این است: «فقلت وما أذنبت، قالت مجيبة / وجودك ذنب لا يقاس به ذنب»، ر.ک: شرح فصوص الحکم، قیصری، ج ۱، ص ۶۲۶)

۲- «زمانی که یاری خدا و پیروزی و گشایش فرا رسید». (النصر (۱۱۰): ۱)

و اما فتح مطلق از مقامات خاصه ختمیه است، و اگر برای کسی حاصل شود، بالتبعیه و به شفاعت آن بزرگوار واقع می‌شود.

و از این بیانات معلوم شد که از برای ذنب و گناه مراتبی است که بعضی از آن از حسنات ابرار شمرده شود؛ و بعضی برای خلص ذنب است. و گویند که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده: «لِإِرَانٍ (أَوْ لِيُغَانٍ) عَلَى قَلْبِي؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»<sup>(۱)</sup>. این کدورت توجه به کثرت تواند بود، ولی از قبیل خواطر بوده که به زودی زائل می‌شده. و در حدیث است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی‌برد مگر آن که بیست و پنج مرتبه استغفار می‌کرد<sup>(۲)</sup>.

و از این احادیث معلوم می‌شود که «استغفار» فقط منحصر به گناه منافی عصمت نیست؛ و «مغفرت» و «ذنب» به اصطلاح عرف عام نیست. پس، این آیه شریفه منافات بامقام معنویه ندارد؛ بلکه مؤکد آن است، زیرا که از لوازم سلوک معنوی و عبور از مدارج و رسیدن به اوج کمال انسانی غفران ذنوب لازمه مقامات و مدارج است؛ زیرا که هر موجودی در این عالم است ولیده همین نشئه ملکیه و ماده جسمانی است و دارای تمام شؤون ملک حیوانی و بشری و انسانی است، بعضی بالقوه و برخی بالفعل؛ پس، اگر بخواهد از این عالم به عالم دیگر و از آن جا به مقام قرب مطلق سفر کند، باید این مدارج را طی کرده و از منازل متوسطه کوچ نماید؛ و به هر مرتبه‌ای که رسد، در آن مرتبه مغفور شود ذنوب مرتبه سابقه، تا در تحت تجلیات ذاتیه احدیه تمام ذنوب مغفور گردد، و ذنب وجودی که مبدأ و منشأ تمام ذنوب است در ظل کبریای احدی مستور گردد. و این غایت عروج کمال موجود است. و در این مقام موت و فنای تام دست دهد. و لهذا وقتی که آیه شریفه «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» نازل شد، رسول اکرم

۱ - بیان السعادة، ج ۴، ص ۹۱ (لیران علی قلبی...)؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۲۰، «کتاب الصلاة»، «أبواب الذکر»، باب ۲۲، حدیث ۲ (لیغان علی قلبی...).

۲ - عن الصادق علیه السلام قال: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ خَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً». (الكافي، ج ۲، ص ۵۰۴، «کتاب الدعاء»، «باب الاستغفار»، حدیث ۴، با اندکی تفاوت)



ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمود: این سوره خبر موت من است<sup>(۱)</sup> و الله العالم.

## فصل

### در حقیقت شکر است

بدان که «شکر» عبارت است از قدردانی نعمت مُنعم. و آثار این قدردانی در قلب به طوری بروز کند؛ و در زبان به طوری؛ و در افعال و اعمال قالبیه به طوری. اما در قلب، آثارش از قبیل خضوع و خشوع و محبت و خشیت و امثال آن است. و در زبان، ثنا و مدح و حمد. و در جوارح، اطاعت و استعمال جوارح در رضای منعم، و امثال این است. و از راغب<sup>(۲)</sup> منقول است که «شکر» تصور نعمت و اظهار آن است. و گفته شده که آن مقلوب «کُشُر» به معنی «کَشَف» است. و ضدّ آن «کُفَر» است و آن نسیان نعمت و ستر آن است. و دابّه شکور آن است که به چاقی خود اظهار نعمت صاحب خود کند. و گفته شده: اصل آن از «عَيْنُ شَكْرٍ» یعنی مُمْتَلِئَةٌ و پر شده است. و بنابراین «شکر» عبارت از پر شدن از ذکر منعم است. و شکر بر سه قسم است: «شکر قلب؛ و آن تصور نعمت است. و شکر به زبان؛ و آن ثنای بر منعم است. و شکر به سایر اعضا؛ و آن مکافات نعمت است به قدر استحقاق آن»<sup>(۳)</sup>.

و عارف محقق، خواجه انصاری، فرماید: «شکر اسمی است برای معرفت نعمت، زیرا که آن طریق معرفت منعم است»<sup>(۴)</sup>. و شارح محقق گوید: «تصور نعمت از منعم و معرفت این که آن نعمت اوست عین شکر است. چنانچه از حضرت داود ـ علیه السلام ـ

۱- تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۴۴۷؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۱۴، حدیث ۷۷۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۴.

۲- حسین بن محمد بن مفضل، معروف به راغب اصفهانی، (متوفی ۵۰۲ یا ۵۶۵ ق) در لغت و شعر و کلام و علوم قرآنی متبحر بود. آثار فراوانی دارد از جمله آن است: المفردات فی غریب القرآن، الذریعة إلی مکارم الشریعة، مقدّمة التفسیر للقرآن، تحقیق البیان فی تأویل القرآن.

۳- مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۶۱، ذیل «شکر»؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۵.

۴- منازل السائرين، ص ۷۲، باب الشکر.

روایت شده که گفت: "ای پروردگار، چگونه شکر تو کنم با آن که شکر نعمت دیگری است و شکری خواهد؟! "خدای تعالی وحی فرمود به سوی او: "ای داود، وقتی که دانستی که هر نعمتی که به تو متوجه است از من است شکر مرا کردی" <sup>(۱)</sup>.

نویسنده گوید که آنچه را که این محققین ذکر فرمودند مبنی بر مسامحه است. و الا شکر عبارت از نفس معرفت به قلب و نفس اظهار به لسان و عمل به جوارح نیست؛ بلکه عبارت از یک حالت نفسانیه است که آن حالت خود اثر معرفت منعم و نعمت و این که آن نعمت از منعم است می باشد؛ و ثمره این حالت اعمال قلبیه و قالیه است.

چنانچه بعضی محققین قریب به این معنی فرمودند، گرچه آن فرموده نیز خالی از مسامحه نیست. فرموده است: «بدان که شکر مقابل نمودن نعمت است به قول و فعل و نیت. و از برای آن سه رکن است:

اول، معرفت منعم و صفات لایقه به او؛ و معرفت نعمت از حیث این که آن نعمت است. و کامل نشود این معرفت مگر آن که بداند که تمام نعمت های ظاهره و خفیه از حق تعالی است و ذات مقدس او منعم حقیقی است، و وسایط هر چه هست منقاد حکم او و مسخر فرمان او هستند.

دوم، حالتی است که ثمره این معرفت است. و آن خضوع و تواضع و سرور به نعمت است از جهت آن که آن هدیه ای است که دلالت کند بر عنایت منعم به تو. و علامت آن آنست که فرحناک نشوی از دنیا مگر به آن چیزی که موجب قرب به حق شود.

سوم، عملی است که ثمره این حالت است. زیرا که این حالت وقتی در قلب پیدا شد، یک حالت نشاطی برای عمل موجب قرب حق در قلب حاصل شود؛ و آن عمل متعلق است به قلب و زبان و دیگر جوارح. اما عمل قلب، عبارت است از قصد تعظیم و تحمید و تمجید منعم و تفکر در صنایع و افعال و آثار لطف او و قصد رساندن خیر و احسان نمودن بر جمیع بندگان او. و اما عمل زبان، اظهار آن مقصود است به تحمید و تمجید و تسبیح و تهلیل و امر به معروف و نهی از منکر و غیر آن. و اما عمل جوارح، استعمال



نعمت ظاهر و باطن است در طاعت و عبادت او و استعانت نمودن به آنها در نگهداری از معصیت و مخالفت او؛ چنانچه چشم را استعمال کند در مطالعه مصنوعات و قرائت کتاب خدا و تذکر علوم مأثوره از انبیا و اوصیا - علیهم السلام - و همین طور سایر جوارح». انتهى کلامه مُتَرَجِّماً<sup>(۱)</sup>.

## فصل

### در چگونگی شکر است

بدان که شکر نعمت‌های ظاهره و باطنه حق تعالی یکی از وظایف لازمه عبودیت و بندگی است که هر کس به قدر مقدور و میسرور باید قیام به آن نماید؛ گرچه از عهده شکر حق تعالی احدی از مخلوقات بر نمی‌آید. و غایت شکر معرفت عجز از قیام به حق آن است؛ چنانچه غایت عبودیت معرفت عجز به قیام به آن است، چنانچه رسول اکرم -صلی الله علیه و آله - اعتراف به عجز فرموده است<sup>(۲)</sup> با آن که احدی از موجودات قیام به شکر و عبودیت مثل ذات مقدس آن سرور ننمودند، زیرا که کمال و نقص شکر تابع کمال و نقص معرفت منعم و عرفان نعم اوست. لذا احدی قیام به حق شکر نتواند کرد. وقتی عبد شکور شود که ارتباط خلق را به حق و بسط رحمت حق را از اول ظهور تا ختم آن و ارتباط نعم را به یکدیگر و بدء و ختم وجود را علی ما هو علیه بداند. و معرفت آن [جز] برای خلص اولیاء، که اشرف و افضل آنها ذات مقدس نبی ختمی -صلی الله علیه و آله - است، رخ ندهد. و سایر مردم محجوب از بعض مراتب آن، بلکه بیشتر و بزرگ‌تر مراتب آن، هستند. بلکه تا در قلب بنده حقیقت سریان الوهیت حق نقش نبندد و ایمان نیاورد به این که لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ و کدورت شرک و شک در قلب اوست، شکر حق را چنانچه شاید و باید نتوان انجام داد. کسی که نظر به اسباب دارد و تأثیر موجودات را مستقل می‌داند و نعم را به ولی نعم و صاحب آن ارجاع نمی‌کند، کفران به

۱- أوصاف الأشراف، ص ۶۱، باب الشکر؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۵.

۲- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳، حدیث ۱؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶.

نعمت حق تعالی [کرده] است؛ بتهایی تراشیده و هر یک را مؤثری داند. گاهی اعمال را به خود نسبت دهد، بلکه خود را متصرف در امور می‌داند؛ و گاهی طبایع عالم کون را مؤثرات بخواند؛ و گاهی نعم را به ارباب ظاهریه صوریه آن منسوب کند و حق را از تصرف عاری نماید و یدالله را مغلول بشمارد: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا»<sup>(۱)</sup>. دست تصرف حق باز است و تمام دایره تحقق بالحقیقه از اوست و دیگری را در آن راهی نیست؛ بلکه همه عالم ظهور قدرت و نعمت اوست و رحمت او شامل هر چیز است؛ و تمام نعم از اوست و برای کسی نعمتی نیست تا منعم باشند؛ بلکه هستی عالم از اوست و دیگری را هستی نیست تا به او چیزی منسوب شود، ولی چشم‌ها کور و گوش‌ها کر و قلب‌ها محجوب است. «دیده می‌خواهم سبب سوراخ کن»<sup>(۲)</sup>.

تا کی و چند این قلوب مرده ما کفران نعم حق کند و به عالم و اوضاع و به اشخاص آن متعلق شود؟ این تعلقات و توجهات کفران نعمت ذات مقدس است و ستر رحمت اوست. و از این جا معلوم می‌شود که قیام به حق شکر کار هر کس نیست؛ چنانچه ذات مقدس حق تعالی - جل جلاله - فرماید: «وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»<sup>(۳)</sup>. کمتر بنده‌ای است که معرفت نعم حق را آن‌طور که سزاوار است داشته باشد. و از این جهت کمتر از بندگان هستند که قیام به وظیفه شکر نمایند.

و ببايد دانست که چنانچه معارف بندگان خدا مختلف است، شکر آنها نیز مختلف است. و نیز از راه دیگر، مراتب شکر مختلف است؛ زیرا که شکر ثنای نعمی است که منعم مرحمت فرموده، پس اگر آن نعمت از قبیل نعم ظاهریه باشد شکری دارد؛ و اگر از نعم باطنیه باشد شکری دارد؛ و اگر از قبیل معارف و علوم باشد شکرش به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات اسمائی باشد به نحوی است؛ و اگر از قبیل تجلیات ذاتیه احدیه باشد به نحوی است؛ و چون جمیع مراتب نعم برای کمی از بندگان جمع است،

۱- «دست‌هاشان بسته باد. و نفرین خدا بر ایشان باد به آنچه گفتند». (المائدة (۵): ۶۴)

۲- مصرع دوم این است: «تا حجب را برکنند از بیخ و بن». (مثنوی معنوی، ص ۷۹۸، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲)

۳- «و بندگان شکرگزار اندک‌اند». (سبا (۳۴): ۱۳)



قیام به وظیفه شکر به جمیع مراتب برای کمی از بندگان میسور است. و آن خلص اولیا هستند که جامع جمیع حضرات و برزخ برازخ و حافظ همه مراتب ظاهره و باطنه هستند؛ و از این جهت، شکر آنها به جمیع السنة ظاهره و باطنه و سریه است.

و شکر را گرچه گفته‌اند از مقامات عامه است<sup>(۱)</sup>، زیرا که مقرون به دعوی مجازات منعم است و این اسائه ادب به شمار می‌رود، ولی این مقارنت از برای غیر اولیاست؛ خصوصاً کمل از آنها که جامع حضرات و حافظ مقام کثرت و وحدت هستند؛ و لهذا شیخ عارف، خواجه انصاری، با آن که گفته است: شکر از مقامات عامه است فرموده: **وَالدَّرَجَةُ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْهَدَ الْعَبْدُ إِلَّا الْمُنْعَمَ. فَإِذَا شَهِدَ الْمُنْعَمَ عُبُودَةً، اسْتَعْظَمَ مِنْهُ النِّعْمَةُ؛ وَإِذَا شَهِدَهُ حُبًّا، اسْتَخْلَى مِنْهُ الشَّدَّةُ؛ وَإِذَا شَهِدَهُ تَقْرِيداً، لَمْ يَشْهَدْ مِنْهُ نِعْمَةً وَلَا شِدَّةً<sup>(۲)</sup>.**

«درجه سیم از شکر آن است که بنده مشاهده نکند مگر جمال منعم را و مستغرق شهود جمال او شود. و از برای آن سه مقام است: اول آن که مشاهده کند او را، مشاهده بنده ذلیل مولای خود را. و در این حال از خود غافل و مستغرق ادب حضور است و برای خود قدری قائل نیست. و وقتی [خود را] حقیر شمرد، نعمتی اگر به او عنایت شود عظیم شمرد و خود را در جنب او حقیر داند و لایق آن نداند. و دوم، مشاهده اوست، شهود دوست دوست را. و در این حال مستغرق جمال محبوب شود، و هر چه از او بیند محبوب باشد و لذت از آن برد، گرچه شدت و زحمت باشد. سیم، مشاهده اوست تفریداً بی تعینات اسمائی؛ بلکه مشاهده نفس ذات کند. و در این حال از خود و غیر خود غافل شود و جز ذات حق مشهود او نیست - نه نعمتی بیند و نه شدتی مشاهده کند».

پس، معلوم شد که اوایل مقامات در هر یک از مقامات سالکین از سبیل عامه است و در آخر مقامات مخصوص به خلص بلکه کمل است.

۱ - منازل السائرین، ص ۷۲، باب الشکر؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۲۱۳.

۲ - منازل السائرین، ص ۷۳، باب الشکر.

## تکمله در فضیلت شکر از طریق نقل

ما این مقام را تکمیل نماییم به ذکر بعضی از احادیث شکر:  
کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ. وَالْمُعَافَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ. وَالْمُعْطَى الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ»<sup>(۱)</sup>.

«از حضرت صادق - علیه السلام - حدیث کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: "خورنده شکرکننده، اجر و مزد او مثل مرد روزه دار در راه خداست. و کسی که در عافیت و سلامت است و شاکر است، اجرش مثل اجر کسی است که مبتلا باشد و صبر داشته باشد. و کسی که نعمت به او عطا شده و شاکر است، اجر او مثل کسی است که محروم از عطاست و قانع و راضی است به آنچه خداوند به او عطا فرموده".»

و بإسناده عن عبد الله بن الوليد قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - يَقُولُ: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ؛ وَالْأَسْتِغْفَارُ عَلَى الذُّنُوبِ؛ وَالشُّكْرُ عِنْدَ النِّعْمَةِ»<sup>(۲)</sup>.

«گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: "سه چیز است که ضرر نمی رساند با آنها چیزی: دعا نزد شدت؛ و استغفار بر گناهان؛ و شکر نزد نعمت".»

و بإسناده عن أبي بصير قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ، فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْخُذُ الْإِنَاءَ فَيَضَعُهُ عَلَى فِيهِ فَيَسْمِي، ثُمَّ يَشْرَبُ فَيُنْحِيهِ وَهُوَ يَشْتَهِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ، ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ ثُمَّ يُنْحِيهِ فَيَحْمَدُ اللَّهَ، فَيُوجِبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا لَهُ الْجَنَّةَ»<sup>(۳)</sup>.

«فرمود: حضرت صادق علیه السلام: "همانا مردی از شما می آشامد شربت آبی،

۱- الکافی، ج ۲، ص ۹۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۷. (با کمی تفاوت)

۳- الکافی، ج ۲، ص ۹۶، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۶.



پس واجب می‌کند خدا به واسطه آن به او بهشت را. "پس از آن فرمود: "همانا او برمی‌دارد ظرف را و می‌گذارد بر دهان خود و اسم خدا را برده می‌آشامد؛ پس دور می‌کند آن را و حال آن‌که مایل به آن است، پس حمد خدا می‌کند؛ پس از آن اعاده می‌دهد و می‌آشامد، پس از آن دور می‌کند، پس حمد خدا می‌کند؛ پس از آن اعاده می‌دهد و می‌آشامد، پس حمد خدا می‌کند؛ پس خدا واجب می‌کند به سبب آن بر او بهشت را".

و حمد خدا مساوق شکر است. چنانچه در روایات کثیره وارد است که کسی که بگوید: **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** شکر خدا را ادا کرده؛ چنانچه در کافی شریف سند به عمر بن یزید رساند، قَالَ: **سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَ اِنْ عَظُمَتْ، اَنْ تَحْمَدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ [عَلَيْهَا].»**<sup>(۱)</sup>

فرمود: «شکر هر نعمتی، و اگر چه بزرگ باشد، این است که حمد خدای عز و جل کنی».

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: **«شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ وَ تَسَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**<sup>(۲)</sup>.

فرمود: «شکر نعمت دوری جستن از محرمات است؛ و کمال شکر گفتن مرد است: **«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»**».

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ: **خَرَجَ أَبُو عَبْدِاللهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ ضَاعَتْ ذَابْتُهُ، فَقَالَ: «لَيْتَ [رَدَّهَا] اللهَ عَلَيَّ، لِأَشْكُرَنَّ اللهَ حَقَّ شُكْرِهِ»**. قَالَ: **«فَمَا لَبِثَ اَنْ أُتِيَ بِهَا، فَقَالَ: «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ»**. فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: **جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَلَيْسَ قُلْتَ: لِأَشْكُرَنَّ اللهَ حَقَّ شُكْرِهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «أَلَمْ تَسْمَعْني قُلْتُ: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ»**<sup>(۳)</sup>.

«گفت: بیرون آمد حضرت صادق - علیه السلام - از مسجد و حال آن‌که گم شده بود مرکوب آن حضرت. فرمود: "اگر خداوند رد کند آن را به من، هر آینه شکر می‌کنم او را

۱- الکافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۰.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۹۷، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الشکر»، حدیث ۱۸.

حق شکر او. "گفت: درنگی نکرد تا آن که آن مرکوب آورده شد. پس فرمود: "الحمد لله." قائلی عرض کرد: "فدایت شوم، آیا شما نگفتید که شکر خدا می‌کنم حق شکر او را؟" فرمود: "آیا نشنیدی که من گفتم: الحمد لله".

از این روایت معلوم شود که حمد خداوند افضل افراد شکر لسانی است. و از آثار شکر زیادت نعمت است؛ چنانچه در کتاب کریم منصوص است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾<sup>(۱)</sup>.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قَالَ: «مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ؛ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾»<sup>(۲)</sup>.  
«کسی که ادای شکر کند زیادت به او عنایت شود. خداوند عز و جل می‌فرماید: "اگر شکر نمایید زیادت کنم برای شما".»

### تتمیم

## [ در سر عبادت نبی مکرم ﷺ والأئمة المعصومين عليهم السلام ]

بدان که عایشه گمان کرده بود که سر عبادات منحصر به خوف از عذاب یا محو سیئات است؛ و تصور کرده بود که عبادت نبی مکرم - صلی الله علیه و آله و سلم، نیز مثل عبادت سایر مردم است؛ از این جهت، مبادرت به این اعتراض نمود که چرا این قدر خود را به زحمت می‌اندازی. و این گمان ناشی از جهل او به مقام عبادت و عبودیت بود؛ و از جهل به مقام نبوت و رسالت نمی‌دانست که عبادت عبید و اجزاء از ساحت مقدس آن سرور دور است، و عظمت پروردگار و شکر نعمای غیر متناهیة او آرام و قرار را از آن حضرت بریده بود. بلکه عبادات اولیای خلص نقشه تجلیات بی‌پایان محبوب است؛ چنانچه در نماز معراج<sup>(۳)</sup> اشاره به آن شده. حضرات اولیا - علیهم السلام - با آن که محو

۱ - «اگر شکرگزار باشید، هر آینه برای شما افزایش دهم». (ابراهیم (۱۴): ۷)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۹۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الشکر»، حدیث ۸.

۳ - فی حدیث صلاة المعراج: «... ثُمَّ طَاطَأَ يَدَيْكَ وَاجْعَلْهَا عَلَى رُكْبَتَيْكَ، فَأَنْظُرْ إِلَى عَرْشِي. قَالَ رَسُولُ



جمال‌اند و جلال و فانی در صفات و ذات، مع ذلک هیچ‌یک از مراحل عبودیت را غفلت نکنند. حرکات ابدان آنها تابع حرکات عشقیه روحانیه آنهاست؛ و آن تابع کیفیت ظهور جمال محبوب است. ولی با مثل عایشه جز جواب اقناعی نتوان گفت: یکی از مراتب نازله را بیان فرمود که همین قدر بداند عبادات آن سرور برای این امور دنیّه نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

## فصل

### [ در تفسیر «طه» و بیان کثرت عبادت رسول خدا ﷺ ]

روى عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَا: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «طه» بِلُغَةِ طَيٍّ: يَا مُحَمَّدُ، «مَا أَنْزَلْنَا...»<sup>(۱)</sup> الْآيَةُ.

«علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق - علیهما السلام - گفتند: "رسول خدا وقتی نماز می‌خواند می‌ایستاد بر انگشت‌های دو پای خود تا ورم کرد؛ پس فرو فرستاد خدای تبارک و تعالی «طه» را. و آن به لغت «طی» یعنی: ای محمد الایه" \*.

→ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: فَتَنَظَرْتُ إِلَى عَظَمَةِ ذَهَبَتْ لَهَا نَفْسِي وَغَشِيَ عَلَيَّ، فَأَلْهَمْتُ أَنْ قُلْتُ: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» لِعَظَمِ مَا رَأَيْتُ. فَلَمَّا قُلْتُ ذَلِكَ، تَجَلَّى الْغَشْيُ عَنِّي حَتَّى قُلْتُهَا سُبْعًا؛ «در حدیث نماز معراج آمده است: ... سپس دست‌هایت را فرود آر و بر زانوهایت بگذار، پس به عرشم بنگر. رسول خدا ﷺ گفت: پس عظمتی را نگریستم که جانم از آن به در رفت و مدهوش شدم. پس، از عظمت آنچه دیده بودم به دلم آمد که بگویم: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ. پس چون آن را گفتم از بیهوشی باز آمدم، تا آنکه آن را هفت بار بر زبان راندم». (علل الشرائع، ص ۳۱۵-۳۱۶، باب ۱، حدیث ۱۱ ر.ک: سِرِّ الصَّلَاةِ، امام خمینی رَحِمَهُ اللَّهُ، ص ۱۲۹ و ۱۳۹-۱۴۰)

۱- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۸.

\* - قیام آن حضرت به سرانگشتان که در این احادیث است و قیام بر یک پا که در بعض احادیث دیگر است شاید از احکامی بوده که مختص به خود آن سرور بوده و شاید از احکام مشترکه بوده و نسخ شده است. والله العالم. منه عفی عنه

وَعَنِ الصَّدُوقِ فِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ، عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَالَ فِيهِ: «وَأَمَّا ﴿طه﴾ فَاسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَمَعْنَاهُ: يَا طَالِبَ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ»<sup>(۱)</sup>.

از حضرت نقل نموده که ﴿طه﴾ اسمی است از اسم‌های پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و معنای آن این است که: ای جوینده حق و هدایت کننده به سوی آن. و از ابن عباس<sup>(۲)</sup> و بعضی دیگر منقول است که ﴿طه﴾ یعنی ای مرد<sup>(۳)</sup>. و از بعض عامه منقول است که «طاء» اشاره است به طهارت قلب آن بزرگوار از غیر خدا؛ و «هاء» اشاره است به هدایت شدن قلب آن سرور به سوی خدا<sup>(۴)</sup>.

و گفته شده «طاء» طرب اهل بهشت است؛ و «هاء» هوان اهل جهنم است<sup>(۵)</sup>. و طبرسی<sup>(۶)</sup> - رحمه الله - گفته: «از حسن منقول است که قرائت نموده: «طه»، به فتح طاء و سکون هاء. اگر این قرائت صحیح باشد از او، پس اصل او «طأ» بوده، همزه بدل به «هاء» شده و معنی چنین است: طَا الْأَرْضَ بِقَدَمَيْكَ جَمِيعاً - انتهی<sup>(۷)</sup>.

بالجمله، در حروف مقطعه اوائل سُور اختلاف شدید است؛ و آنچه بیشتر موافق

۱ - معانی الأخبار، ص ۲۲، حدیث ۱: مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱.

۲ - عبدالله بن عباس در کودکی ملازم و مصاحب پیغمبر ﷺ بوده است و از یاران امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> می‌باشد او را به القابی همچون «ترجمان القرآن»، «فارس القرآن»، «صبرالامة»، «رئیس المفسرین»، «شیخ المفسرین» ستوده‌اند. مفسران مشهور قرآن از تابعین از شاگردان او می‌باشند.

۳ - مجمع البیان، ج ۷، ص ۵؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱.

۴ - لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۴۴۵؛ تفسیر عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۲، ص ۴۷۳؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱.

۵ - الكشف والبيان عن تفسير القرآن (تفسير الثعلبي)، ج ۶، ص ۲۳۷؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱.

۶ - ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ یا ۵۵۲-۴۷۲) مفسر و فقیه بزرگ قرن ششم که از شیخ ابوعلی، فرزند شیخ طوسی، و دیگران روایت کرده است و گروهی از بزرگان از درس او بهره برده‌اند، مثل ابونصر حسن بن فضل صاحب مکارم الأخلاق، محمد بن علی ابن شهر آشوب، شیخ منتجب الدین صاحب الفهرست و قطب راوندی و ثنی چند از بزرگان. چند تفسیر مشهور دارد که مجمع البیان مشهورترین آنهاست. از آثار اوست: جوامع الجامع در تفسیر، اعلام الوری، تاج الموالید.

۷ - «زمین را زیر پای خود بگذار». (مجمع البیان، ج ۷، ص ۴؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱)



اعتبار آید آن است که آن از قبیل رمز بین محب و محبوب است، و کسی را از علم آن بهره‌ای نیست. و چیزهایی را که بعضی مفسرین به حسب حدس و تخمین خود ذکر کردند، غالباً حدس‌های بارد بی‌مأخذی است. و در حدیث سفیان ثوری نیز اشاره به رمز بودن شده است<sup>(۱)</sup>. و هیچ استبعاد ندارد که اموری باشد که از حوصله بشر فهم آن خارج باشد و خدای تعالی به مخصوصین به خطاب اختصاص داده باشد؛ چنانچه وجود «متشابه» برای همه نیست بلکه آنها تأویل آن را می‌دانند.

و «شقا» و «شقاوت» ضد سعادت است؛ و به معنی تعب و زحمت است. قال الجوهري: «الشقاء والشقاوة، بالفَتْح، نقيض السعادة»<sup>(۲)</sup>.

رَوَى الطَّبْرَسِيُّ فِي الْاِحْتِجَاجِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: وَلَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - عَشْرَ سِنِينَ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ وَاصْفَرَّتْ وَجْهُهُ. يَقُومُ اللَّيْلَ أَجْمَعَ حَتَّى عُوتِبَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى» بَلْ لَتَسْعَدَ بِهِ»<sup>(۳)</sup>.

«مرحوم طبرسی<sup>(۴)</sup> در احتجاج سند به حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - رسانده که فرمود: ده سال رسول خدا ایستاد بر سر انگشتان خود تا قدم‌های آن حضرت ورم نمود و رویش زرد شد. می‌ایستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن؛ پس فرمود خدای عز و جل: ﴿طه﴾، ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به تعب افتی؛ بلکه

۱- امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال سفیان ثوری از معانی حروف «مقطعه»، آنها را اشارات و رموز شمرد، و فرمود: أما «الم» في أول «البقرة» فمعناها أنا الله المليك. وأما «الم» في أول «آل عمران» فمعناها أنا الله المجيد...؛ «اما معنای «الم» در آغاز سوره «بقره» این است که من خداوند پادشاه هستم. و اما معنای «الم» در آغاز سوره «آل عمران» این است که من خداوند بلند مرتبه‌ام». (معانی الأخبار، ص ۲۲، «باب معنی الحروف المقطعة»)

۲- الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۹۴، کلمه «شقا».

۳- الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۲۰، حدیث ۱۲۷.

۴- احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی عالم و فقیه و محدث و مورخ شیعه در قرن ششم و اوایل قرن هفتم. وی در حدود سال ۶۲۰ ق درگذشت. از آثار اوست: الکافی فی الفقه، تاریخ الأئمة، کتاب الصلاة، مفاخرة الطالبية، الاحتجاج.

برای آن که به سعادت و راحتی رسی به واسطه آن».

و از حضرت صادق - علیه السلام - مروی است که رسول خدا در عبادت یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود تا زحمت و تعبش زیاد شود. پس خدای تعالی این آیه شریفه را فرو فرستاد<sup>(۱)</sup>.

و بعضی مفسرین گفتند: این آیه شریفه جواب مشرکین [است] که گفتند: پیغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترک دین ما؛ پس این آیه نازل شد<sup>(۲)</sup>.

و شیخ عارف کامل، شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمودند: پس از آن که آن وجود مبارک مدتی دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آن که قدم های مبارکش ورم کرد. آیه شریفه نازل شد که خود را مشقت مده؛ تو طاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست، بلکه نقص در مردم است. ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾<sup>(۳)</sup>.

در هر صورت، از آیه شریفه استفاده می شود که آن حضرت اشتغال به ریاضت و زحمت و تعب داشته. و از مجموع کلام مفسرین نیز این معنی مستفاد می شود، گرچه در کیفیت آن اختلاف است. و این باید برای امت سرمشق باشد، خصوصاً برای اهل علم که دعوت الی الله می خواهند کنند. آن وجود محترم با آن طهارت قلب و کمالی که داشت باز این طور به ریاضت خود را به تعب انداخت تا آیه شریفه از جانب ذات مقدس حق نازل شد، و ما با این همه بار گناهان و خطایا هیچ گاه در فکر مرجع و معاد خود نیستیم. گویی برای ما برات آزادی از جهنم و امنیت از عذاب نازل شده. این نیست جز آن که حب دنیا پنبه در گوش ما کرده و کلمات اولیا و انبیا را اصغاء نمی کنیم.

۱- إِنْ النَّبِيُّ كَانَ يَرْفَعُ إِيَّاهُ فِي الصَّلَاةِ لِيُزِيدَ تَعَبَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿طه﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (مجمع البيان، ج ۷، ص ۴؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۱)

۲- تفسیر البیضاوی (أنوار التنزیل وأسرار التأویل)، ج ۲، ص ۴۲؛ مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۲.

۳- «به درستی [ای محمد] چنان نیست که تو هر که را دوست بداری به راه راست توانی آورد»، (القصص





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## حدیث بیست و دوم

### [کراہت از مرگ]

الحدیثُ الثانی والعِشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى رُكْنِ الْإِسْلَامِ وَثِقَتِهِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ: لَأَنَّكُمْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ، فَتَكْرَهُونَ أَنْ تُنْقَلُوا مِنْ عُمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ. فَقَالَ لَهُ: فَكَيْفَ تَرَى قُدُومَنَا عَلَى اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَمَّا الْمُحْسِنُ مِنْكُمْ، فَكَالْغَائِبِ يَتَقَدَّمُ عَلَى أَهْلِهِ؛ وَأَمَّا الْمُسِيءُ مِنْكُمْ، فَكَالْآبِقِ يُرَدُّ عَلَى مَوْلَاهُ. قَالَ: فَكَيْفَ تَرَى حَالَنَا عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: اغْرِضُوا أَعْمَالَكُمْ عَلَى الْكِتَابِ: إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ \* وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ»<sup>(۱)</sup>. قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: فَأَيْنَ رَحْمَةُ اللَّهِ؟ قَالَ «رَحْمَةُ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ».

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَكَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَطْرَفَنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ الْعِلْمَ كَثِيرٌ، وَلَكِنْ إِنْ قَدَرْتَ أَنْ لَا تُسِيءَ إِلَى مَنْ تُحِبُّهُ، فَافْعَلْ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا يُسِيءُ إِلَى مَنْ يُحِبُّهُ! فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، نَفْسُكَ أَحَبُّ الْأَنْفُسِ إِلَيْكَ؛ فَإِذَا أَنْتَ عَصَيْتَ اللَّهَ، فَقَدْ أَسَأْتَ إِلَيْهَا»<sup>(۲)</sup>.

ترجمہ: «فرمود: حضرت صادق - سلام الله عليه - آمد مردی به سوی ابی ذر؛ پس

۱ - الانفطار (۸۲): ۱۳ - ۱۴.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۴۵۸، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب محاسبة العمل»، حدیث ۲۰.



گفت: "ای ابی ذر، چیست ما را که مرگ را کراحت داریم؟" فرمود: "برای این که شما تعمیر کردید دنیا را و خراب کردید آخرت را، پس کراحت دارید که منتقل شوید از آبادان به سوی خرابه." پس گفت به او: "چگونه می بینی وارد شدن ما را بر خدا؟" فرمود: "اما نیکوکاران از شما مثل غایب وارد شود بر اهلش؛ و اما بدکار از شما مثل بنده گریزانی که برگردانده شود به سوی مولایش." گفت: "پس چگونه می بینی حال ما را پیش خدا؟" فرمود: "عرضه دارید اعمال خود را بر قرآن، همانا خداوند می فرماید: «همانا نیکویان در نعمت ها هستند، و همانا بدان در جهنم اند.»" حضرت فرمود: آن مرد گفت: "پس کجاست رحمت خدا؟" گفت: "رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران".

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: و نوشت مردی به سوی ابی ذر، رَضِیَ اللهُ عَنْهُ: "ای اباذر، تحفه ای بفرست مرا به چیزی از علم." پس نوشت به او: "همانا علم بسیار است؛ ولیکن اگر بتوانی بدی نکنی به کسی که دوست داری او را، بکن." گفت آن مرد به او: "آیا دیدی کسی را که بدی کند به کسی که دوست می دارد او را؟" پس فرمود به او: "آری، نفس تو دوست ترین نفس هاست به تو، پس وقتی که تو عصیان خدا کنی بدی کردی به سوی او".»

شرح: بدان که مردم در کراحت داشتن موت و ترس از آن بسیار مختلف هستند و مبادی کراحت آنها مختلف است. و آنچه را که حضرت ابی ذر -رضوان الله تعالی علیه- بیان فرمودند حال متوسطان است؛ و ما اجمالاً حال ناقصین و کاملین را بیان می نماییم.

پس، باید دانست که کراحت ما مردن را و خوف ما ناقصان از آن، برای نکته ای است که پیش از این در شرح بعضی احادیث بدان اشاره نمودیم.<sup>(۱)</sup> و آن این است که انسان به حسب فطرت خداداد و جبلت اصلی، حب بقا و حیات دارد [و] متنفر است از فنا و ممات. و این متعلق است به بقای مطلق و حیات دائمی سرمدی؛ یعنی بقایی که در آن فنا

نباشد و حیاتی که در آن زوال نباشد.

بعضی از بزرگان<sup>(۱)</sup> با همین فطرت اثبات معاد می فرمودند به بیانی که ذکر آن اکنون خارج از مقصد ماست. و چون در فطرت انسان این حبّ است و آن تنفر، آنچه را که تشخیص بقا در آن داد و آن عالمی را که عالم حیات دانست، حبّ و عشق به آن پیدا می کند، و از عالم مقابل آن متنفر می شود. و چون ما ایمان به عالم آخرت نداریم و قلوب ما مطمئن به حیات ازلی و بقای سرمدی آن عالم نمی باشد، از این جهت علاقه مند به این عالم و گریزان از موت هستیم به حسب آن فطرت و جبلّت.

و ما پیش از این ذکر کردیم<sup>(۲)</sup> که ادراک و تصدیق عقلی غیر از ایمان و طمأنینه قلبی است. ماها ادراک عقلی یا تصدیق تعبیدی داریم به این که موت - که عبارت از انتقال از نشئه نازله مُظلمه مُلکیه است به عالم دیگر که عالم حیات دائمی نورانی و نشئه باقیه عالیه ملکوتیه است - حق است؛ اما قلوب ما از این معرفت حظی ندارد و دل های ما از آن بی خبر است. بلکه قلوب ما اِخلاد به ارض طبیعت و نشئه ملکیه دارد و حیات را عبارت از همین حیات نازل حیوانی ملکی می داند، و برای عالم دیگر که عالم آخرت و دار حیوان است حیات و بقایی قائل نیست. از این جهت، رکون و اعتماد به این عالم داریم و از آن عالم فراری و خائف و متنفر هستیم. این همه بدبختی های ما برای نقص ایمان و عدم اطمینان است. اگر آن طوری که به زندگانی دنیا و عیش آن اطمینان داریم و مؤمن به حیات و بقای این عالم هستیم، به قدر عُشر آن به عالم آخرت و حیات جاویدان ابدی ایمان داشتیم، بیشتر دل ما متعلق به آن بود و علاقه مند به آن بودیم و قدری در صدد اصلاح راه آن و تعمیر آن بر می آمدیم؛ ولی افسوس که سرچشمه ایمان ما آب ندارد و بنیان یقین ما بر آب است؛ ناچار خوف ما از مرگ از فنا و زوال است. و علاج قطعی منحصر آن وارد کردن ایمان است در قلب به فکر و ذکر نافع و علم و عمل صالح.

و اما خوف و کراهِت متوسطین، یعنی آنهایی که ایمان به عالم آخرت ندارند، برای آنست که وجهه قلب آنها متوجه به تعمیر دنیا است و از تعمیر آخرت غفلت ورزیدند؛ از

۱ - آیت الله محمد علی شاه آبادی رحمته الله، رشحات البحار، ص ۲۳۱، «کتاب الإنسان والفطرة».

۲ - ز.ک: صفحه ۲۲.



این جهت میل ندارند از محل آبادان معمور به جای خراب منتقل شوند؛ چنانچه حضرت ابی‌ذر - رضی الله عنه - فرمود. و این نیز از نقص ایمان و نقصان اطمینان است، و الا با ایمان کامل ممکن نیست اشتغال به امور دنیّه دنیویه و غفلت از تعمیر آخرت.

بالجمله، این وحشت‌ها و کراهت و خوف‌ها برای نادرستی اعمال و کج رفتاری و مخالفت با مولا است، و الا اگر مثلاً حساب ما درست بود و خود ما قیام به محاسبه خود کرده [بودیم] وحشت از حساب نداشتیم؛ زیرا که آن‌جا حساب عادلانه و مُحاسب عادل است، پس ترس ما از حساب از بدحسابی خود ما است و از دغل بودن و دزدی، [نه] از محاسبه است.

و در کافی شریف سند به حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - رسانند، قَالَ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا، اسْتَزَادَهُ اللَّهُ؛ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا، اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ»<sup>(۱)</sup>. فرمود: «نیست از ما کسی که محاسبه نکند نفس خود را در هر روز؛ پس اگر عمل نیکی کرده، از خدای تعالی زیادت طلبد؛ و اگر عمل بدی کرده، طلب مغفرت کند از خداوند از آن و توبه کند به سوی او».

پس اگر حساب خود را کشیدی، در موقف حساب گرفتاری نداری و از آن باکی برای تو نیست. و همین‌طور سایر مهالک و مواقف آن عالم تابع اعمال این عالم است. مثلاً اگر در این عالم به راه راست نبوت و طریق مستقیم ولایت قدم زده باشی و از جاده ولایت علی بن ابی طالب - علیه السلام - اعوجاج پیدا نکرده باشی و لغزش پیدا نکنی، خوفی برای تو در گذشتن از صراط نیست؛ زیرا که حقیقت صراط صورت باطن ولایت است؛ چنانچه در احادیث وارد است که امیرالمؤمنین صراط است<sup>(۲)</sup>. و در حدیث دیگر است که «ماییم صراط مستقیم»<sup>(۳)</sup>. و در زیارت مبارکه جامعه است که «أَنْتُمْ السَّيِّلُ

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب محاسبة العمل»، حدیث ۲.

۲ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (معاني الأخبار، ص ۳۲، حدیث ۲ و

۳ - تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸)

۳ - عَنْ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ حُجَّتِهِ حُجَابٌ؛ فَلِلَّهِ دُونَ حُجَّتِهِ سَرٌّ،

الْأَعْظَمُ وَالصُّرَاطُ الْأَقْوَمُ»<sup>(۱)</sup>. و هر کس در این صراط به استقامت حرکت کند و پای قلبش نلرزد، در آن صراط نیز پایش نمی لغزد و چون برق خاطف از آن بگذرد. و همین طور اگر اخلاق و ملکاتش عادلانه و نورانی باشد، از ظلمت‌ها و وحشت‌های قبر وبرزخ و قیامت و از احوال آن عوالم در امان است، و خوفی از آن نشأت برای او نیست. پس، در این مقام درد از خود ما است و دواى آن نیز در خود ما است؛ چنانچه حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در اشعار منسوب به او به این معنی اشاره فرموده که می‌فرماید:

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَمَا تَشْعُرُ      وَدَاؤُكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ<sup>(۲)</sup>

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند: أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ: «إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَبِيبَ نَفْسِكَ، وَبَيَّنَّ لَكَ الدَّاءَ، وَعُرِفَتْ آيَةُ الصَّحَّةِ وَدَلَّلتَ عَلَى الدَّوَاءِ؛ فَانْظُرْ كَيْفَ قِيَامُكَ عَلَى نَفْسِكَ»<sup>(۳)</sup>.

فرمود به مردی: «همانا تو قرار داده شدی طبیب نفس خویش؛ و بیان شده برای تو درد، و شناسا شدی نشانه صحت را و دلالت شدی بر دوا؛ [پس بنگر که چگونه در اصلاح نفس خود قیام می‌کنی].»

در تو اعمال و اخلاق و عقاید فاسده است. و علامات صحت، نسخه‌های انبیا و انوار فطرت و عقل است؛ و دواى اصلاح نفوس اقدام در تصفیه آن است. این حال متوسطین. و اما حال کَمَل و مؤمنین مطمئنین، پس آنها کراحت از موت ندارند گرچه وحشت و

→ تُخْنُ أَبْوَابُ اللَّهِ، وَتُخْنُ الصُّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ؛ وَتُخْنُ غَيْبَةُ عَلَمِهِ؛ وَتُخْنُ تَرَاجُمَةُ وَحْيِهِ؛ وَتُخْنُ أَرْكَانُ تَوْحِيدِهِ؛ وَتُخْنُ مَوْضِعُ سِرِّهِ؛ «امام سجاد علیه السلام فرمود: «بین خدا و حجت او حجاب نیست، خدا را پرده‌ای غیر از حجت نیست، ما أبواب خدا و صراط مستقیم و گنجینه علم او هستیم؛ ترجمان وحی او و اساس توحید او و جایگاه سر او هستیم». (معانی الأخبار، ص ۳۵، حدیث ۵)

۱ - «شعابید راه بزرگ و صراط استوار». زیارت «جامعه کبیره». (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۹؛ زاد المعاد، ص ۴۸۰)

۲ - «دواى درد تو در توست و بدان علم نداری - و درد نیز از توست و آن را نمی‌بینی». (دیوان اشعار منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۲)

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۴۵۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب محاسبة العمل»، حدیث ۶.



خوف دارند. زیرا که خوف آنها از عظمت حق تعالی و جلالت آن ذات مقدس است؛ چنانچه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمود: «فَأَيْنَ هَؤُلَ الْمُطَّلَعِ»<sup>(۱)</sup>؛ و حضرت امیر المؤمنین - سلام الله علیه - در شب نوزدهم و حشت و دهشت عظیمی داشت<sup>(۲)</sup>، با آن که می فرمود: «وَاللَّهِ لَا بُنْ أَبِي طَالِبٍ أَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدْيِ أُمِّهِ»<sup>(۳)</sup>. «به خدا قسم که پسر ابوطالب به مرگ مانوس تر است از بچه به پستان مادرش». بالجمله، خوف آنها از امور دیگر است؛ مثل خوف ما پابستگان به آمال و امانی و دل دادگان به دنیای فانی نیست.

### [تفاوت قلوب اولیا در قبول تجلیات اسماء]

و قلوب اولیاء نیز در کمال اختلاف است که در تحت احصا و رشته تحریر نیاید. و ما اشاره اجمالی به بعضی از آنها می نماییم. پس گوییم که قلوب اولیا در قبول تجلیات اسماء مختلف است؛ چنانچه بعضی قلوب عشقی و شوقی است؛ و حق تعالی در مثل آن به اسماء جمال تجلی فرماید. و آن تجلی هیبت مشوب به شوق آورد، و هیبت خوف از تجلی عظمت و ادراک آن است. دل عاشق در وقت ملاقات می تپد و وحشتناک و خائف شود، ولی این خوف و وحشت غیر از خوف های معمولی است.

و بعض قلوب خوفی و حزنی است؛ و حق تعالی در آن قلوب به اسماء جلال و عظمت تجلی فرماید، و آن تجلی هیمان آورد مشوب به خوف، و حیرت می آورد مشوب به حزن.

و در حدیث است که حضرت یحیی - علیه السلام - دید که حضرت عیسی - علیه السلام - می خندد. با عتاب به او گفت: گویا تو مأمونی از مکر خدا و عذاب او. حضرت

۱ - «پس چگونه خواهد بود وحشت روز حساب!» (مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۹۰؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۱۷)

۲ - مصنفات الشیخ المفید، الإرشاد، ج ۱۱، الجزء الأول، ص ۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۷۶ - ۲۷۷.

۳ - نهج البلاغة، ص ۵۲، خطبة ۵.

عیسی جواب داد: گویا تو مایوسی از فضل خدا و رحمت او. پس خدای تعالی وحی فرمود به آنها که هر یک از شما حسن ظنّتان به من بیشتر است، او محبوبتر است پیش من<sup>(۱)</sup>.

چون حق در قلب حضرت یحیی به اسماء جلال تجلی فرموده بود، همیشه خائف بود و به حضرت عیسی - علیه السلام - آن طور عتاب نمود؛ و حضرت عیسی به مقتضای تجلیات رحمت آن طور جواب داد.

## فصل

### [حقیقت بهشت و جهنم]

بدان که ظاهر این حدیث که می فرماید: «عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ» آن است که دار آخرت و بهشت معمور و آبادان است و به اعمال ما خراب می شود. ولی معلوم است که مقصود تشابه در تعبیر است و چون نسبت به دنیا «تعمیر» تعبیر فرموده، به مناسبت آن نسبت به دار آخرت «تخریب» تعبیر فرموده. و عالم جهنم و بهشت گرچه مخلوق هستند، تعمیر دارجنت و مواد جهنم تابع اعمال اهل آن است.

و در روایت است که زمین بهشت ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی الانسان<sup>(۲)</sup>. و این مطابق است با برهان و کشف اهل مکاشفه؛ چنانچه بعضی از عرفای محققین گوید: «بدان، عَصَمْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ، که جهنم از اعظم مخلوقات است؛ و آن زندان خداوند است در آخرت. و او را «جهنم» گویند برای بعید بودن قعر آن؛ چنانچه چاهی را که قعرش بعید است بئر «جهنم» گویند. و آن شامل حرارت و زمهریر است. و در آن پروت است به آخر درجه آن، و حرارت است به آخر درجه آن؛ و بین اعلای آن و قعر آن هفتصد و پنجاه سال راه است. و مردم اختلاف دارند که آن مخلوق است یا غیر مخلوق. و خلاف مشهور است در آن. و همین طور در بهشت نیز اختلاف کردند. و اما

۱ - شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۱۰۱۱، فصّ یحوی.

۲ - تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۱۹۲، ذیل آیه ۲۵ از سوره بقره.



پیش ما و پیش اصحاب ما، اهل مکاشفه و معرفت، آنها مخلوق هستند و مخلوق نیستند. اما این که گفتیم مخلوق اند، مثل آن است که مردی خانه‌ای را بنا کند و دیوارهای محیطه به فضای آن را فقط بر پا کند؛ در این صورت گفته شود که این خانه است؛ و وقتی که داخل آن شوی دیده نشود در آن مگر دیواری که بر فضا و ساحتی دایر است. پس از آن، انشاء خانه‌ها و بیوت آن را نمایند به حسب اغراض ساکنان آن از غرفه‌ها و قصرها و مخزن‌ها و آنچه سزاوار است در آن باشد»<sup>(۱)</sup> - انتهى.

و در حدیث است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - وقتی به معراج تشریف بردند، در بهشت ملائکه‌ای چند دیدند که گاه اشتغال به بنای ابنیه دارند و گاه از کار باز می‌ایستند. فرمود به جبرئیل: سبب این چیست؟ عرض کرد: مواد این بناها که می‌کنند اذکار امت است. هر وقت ذکر گویند، موادی برای آنها حاصل شود، پس ملائکه مشغول بنا شوند؛ و وقتی آنها از ذکر باز مانند، اینها از عمل نیز باز ایستند»<sup>(۲)</sup>.

بالجمله، صورت بهشت و جهنم جسمانی همان صور اعمال و افعال حسنه و سیئه بنی آدم است که در آن عالم به آنها رجوع کنند؛ چنانچه در آیات شریفه نیز به آن اشاره و تلویح شده؛ مثل قول خدای تعالی: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»<sup>(۳)</sup>. و قوله: «إِنَّمَا هِيَ

۱ - الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۲۹۷، باب ۶۱.

۲ - عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِبْنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَلِبْنَةً مِنْ فِضَّةٍ وَرَبِّمَا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ رَبِّمَا بَنَيْتُمْ وَرَبِّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِئَنَا النِّفَقَةُ، فَقُلْتُ لَهُمْ: وَمَا نِفَقَتُكُمْ؟ فَقَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَإِذَا قَالَ بَنَيْنَا وَإِذَا أَمْسَكَتْ أَمْسَكْنَا» «امام صادق علیه السلام فرمود: پیغمبر ﷺ فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم در آنجا فرشتگانی دیدم که از خشتی طلا و خشتی نقره ساختمان می‌ساختند و گاهی دست از کار می‌کشیدند، به آنها گفتم: شما چرا گاهی کار می‌کنید و زمانی دست از کار می‌کشید؟ جواب دادند: تا این که مصالح ما به ما برسد، به آنها گفتم: مصالح شما چیست؟ پاسخ دادند: «سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر» که مؤمن در دنیا می‌گوید، وقتی ذکر می‌گوید ما می‌سازیم و وقتی ساکت می‌شود ما دست از کار می‌کشیم» (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۳؛ الامالی، طوسی، ص ۴۷۴، مجلس ۱۷، حدیث ۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۹، حدیث ۷).

۳ - «و هر چه کرده‌اند حاضر یابند». (الکهف (۱۸): ۴۹)

أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ»<sup>(۱)</sup>. و تواند بود که عالم بهشت و جهنم دو نشئه و دار مستقلی باشند که بنی آدم به حرکات جوهریه و سوق های ملکوتی و حرکات ارادیۀ عملیه و خَلْقِیه به سوی آنها مسافرت می کنند، گرچه هر یک از آنها حظوظشان از صور اعمال خودشان باشد.

و بالجمله، عالم ملکوتِ اعلی عالم بهشت است که خود عالم مستقلی است، و نفوس سعیده سوق [داده] می شود به سوی آن؛ و عالم جهنم ملکوت سُفلی است که نفوس شقیه به سوی آن مسافرت کند. ولی آنچه به آنها در هر یک از دو نشئه رجوع می کند، صورت بهیۀ حسنه یا مولمۀ مدهشۀ اعمال خود آنها است. و به این بیان جمع بین ظواهر کتاب و اخبار، که به حسب ظاهر متخالف نماید، شود، و نیز موافق با برهان و مسلک اهل معرفت است.



### فصل

## [ مغرور ساختن شیطان انسان را به رحمت و اسعۀ حق ]

پوشیده نیست که کلام حضرت ابی ذرؓ، رضی الله عنه، در این مقام کلام جامع و دستور محکمی است که انسان باید مواظبت بر آن نماید. پس از آن که حضرت ابی ذرؓ فرمود: اعمالتان را به کتاب خدا عرضه دارید، و خداوند می فرماید: "مردم دو طایفه اند: ابرار، و آنها در نعیم اند؛ و فُجَّار، و آنها در جحیم اند." آن مرد تشبث به ذیل رحمت کرد که اگر این طور است، رحمت حق تعالی پس کجاست؟ جواب داد: رحمت حق نیز جَزَاف نیست، و آن قریب به نیکوکاران است.

بدان که شیطان ملعون و نفس خبیث اِمَّارَةٌ بالسوء انسان را از طرق بسیاری مغرور می کنند و به هلاکت ابدی همیشگی می کشانند. و آخر تیری که در کمان دارند مغرور کردن انسان است در اوایل امر به رحمت حق. و انسان را به واسطۀ این غرور از عمل

۱ - «این اعمال شماست که به سوی شما برگردانده می شود». (بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۴۵۴؛ علم البقین، ج



باز می‌دارند. و این اتکال به رحمت از مکاید شیطان و غرور آن است. و شاهد و دلیل آن این است که ما در امور دنیایی به هیچ وجه اتکال به رحمت حق تعالی نداریم و یکسره اسباب طبیعی و ظاهری را مستقل و کارکن می‌دانیم، به طوری که گویی در عالم مؤثری جز اسباب ظاهری نیست. و در امور اخروی غالباً اتکال به رحمت حق در گمان خود می‌کنیم و از دستورات خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - غفلت می‌نماییم، گویی خداوند ما را قدرت عمل نداده و راه صحت و سقم نیاموخته.

بالجمله، در امور دنیایی تفویضی مسلک، و در امور آخرتی جبری مسلک می‌شویم؛ غافل از این که این هر دو باطل و غلط و خلاف دستورات انبیا - صلی الله علیهم - و طریقه مستمرة ائمه هدی و اولیای مقربین است. با آن که آنها همه رحمت حق را معتقد بودند و ایمان آنها از همه بیشتر بود، با این وصف آنی غفلت از انجام وظایف نمی‌کردند و دقیقه‌ای از سعی و کوشش باز نمی‌ماندند، بردار صحیفه اعمال آنها را مطالعه کن.

ادعیه و مناجات‌های سید الساجدین و زین العابدین - علیه السلام - را ملاحظه کن و دقت نما ببین در مقام عبودیت چه معامله می‌کند و چطور به وظیفه بندگی قیام می‌کند، با این وصف، وقتی صحیفه اعمال حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان - علیه السلام - را می‌بیند، تأسف می‌خورد و اظهار عجز می‌کند<sup>(۱)</sup>!

پس ما یا باید آنها را - نعوذ بالله - تکذیب کنیم و بگوییم اطمینان و ایمان به رحمت حق نداشتند مثل ما؟! یا باید خود را تکذیب کنیم و بفهمیم که اینها که ما می‌گوییم از مکاید شیطان و غرور نفس است که می‌خواهند ما را از راه مستقیم منحرف کنند. پناه می‌بریم به خدای تعالی از شر آنها.

پس ای عزیز، همان‌طور که حضرت ابی ذر دستور به آن مرد داده، علوم بسیار است ولی علم نافع برای امثال ماها آن است که با خود این قدر بدی نکنیم. بفهمیم که دستورات انبیا و اولیا - علیهم السلام - کشف حقایقی است که ماها از آنها محجوب

هستیم. آنها می‌دانند که این اخلاق ذمیمه و اعمال سیئه چه صورتهایی دارد و چه ثمراتی از آنها حاصل می‌شود؛ و این اعمال حسنه و اخلاق کریمه چه صورتهایی خوب ملکوتی دارد. همه را فرمودند و دوا و درمان و درد و مرض را بیان کردند. تو اگر عاطفه با خود داری، باید از آن دستورات نگذری و درد خود را دوا نمایی و مرض خود را معالجه کنی، خدا می‌داند که اگر با این حال که هستیم به آن عالم منتقل شویم، به چه مصیبت‌ها و دردها و مرض‌ها گرفتار می‌شویم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.







مرکز تحقیقات کتاب و اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

## حديث بیست و سوم [اصناف جویندگان علم]

الحديث الثالث والعشرون: بالسند المتصل إلى حجة الفرقة وثقتها، محمد بن يعقوب الكليني - رضي الله عنه - عن علي بن إبراهيم، رفعه إلى أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «طلب العلم ثلاثة. فأعرفهم بأعيانهم وصفاتهم: صنف يطلبه للجهل والمراء؛ وصنف يطلبه للاستطالة والختل؛ وصنف يطلبه للفقہ والعقل، فصاحب الجهل والمراء مؤذٍ مُمَارٍ مُتَعَرِّضٌ لِمَقَالٍ فِي أُنْدِيَةِ الرِّجَالِ يَتَذَكَّرُ الْعِلْمَ وَصِفَةَ الْحِلْمِ؛ قَدْ تَسَرَّبَ بِالْخُشُوعِ وَتَخَلَّى مِنَ الْوَرَعِ؛ فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ حَيْزُومَهُ. وَصَاحِبُ الاسْتِطَالَةِ وَالْخُتْلِ ذُو خَبٍّ وَمَلَقٍ؛ يَسْتَطِيلُ عَلَى مِثْلِهِ مِنْ أَشْبَاهِهِ، وَيَتَوَاضَعُ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنْ دُونِهِ؛ فَهُوَ لِحُلُوتِهِمْ هَاضِمٌ وَلِدِينِهِ حَاطِمٌ؛ فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ، وَصَاحِبُ الْفِقْهِ وَالْعَقْلِ ذُو كَأَبَةٍ وَحُزْنٍ وَسَهَرٍ؛ قَدْ تَحَنَّنَ فِي بُرْنُسِهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي جَنْدِسِهِ؛ يَعْمَلُ وَيَخْشَى وَجَلًّا، دَاعِيًا مُشْفِقًا مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، عَارِفًا بِأَهْلِ زَمَانِهِ مُسْتَوْحِشًا مِنْ أَوْثَقِ إِخْوَانِهِ؛ فَشَدَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا أَرْكَانَهُ وَأَعْطَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَانَهُ».

قال الكليني رحمه الله: وَحَدَّثَنِي بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْقُرْظِينِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّيْقَلِيُّ بِقُرْظِينَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى الْعَلَوِيِّ، عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(١)</sup>.



ترجمه: «فرمود حضرت صادق، علیه السلام: طلب کنندگان علم سه‌اند. پس بشناس آنها را به شخصیات و صفاتشان. یک صنف طلب می‌کنند آن را برای جهل و جدال. و یک صنف طلب می‌کنند آن را برای رفعت جستن و فریب دادن. و یک صنف طلب می‌کنند آن را برای دانش و بینش.

پس، دارای جهل و جدال آزارده است و جدل کن است؛ تعرض کن گفتگوهای است در انجمن مردان به گفتگوی دانش و توصیف بردباری؛ پوشیده است پیراهن فروتنی را، و تهی گردیده از پرهیزگاری. پس، بگوید خداوند از این روی بینی او را، و دو تا کند از آن کمر او را.

و صاحب بلندپروازی و فریب دارای فریب است و چاپلوسی؛ بلندی جوید بر مثل خود از شبیهان خویش، و فروتنی کند از برای دارایان از غیر خود. پس او حلوی آنان را هضم کننده، و دین خود را شکننده است. پس، کور کند خداوند بر این جهت بینایی او را، و جدا کند از نشانه‌های دانشمندان نشانه او را.

و دارای دانش و بینش دارای شکستگی و اندوه و شب زندگی است، خنک بندد بر کلاه خود، و برخیزد شب را در تاریکی آن؛ عمل می‌کند و می‌ترسد ترسیدنی؛ خواننده است؛ برحذر است؛ روآورنده است بر شأن خویشتن؛ شناسنده مردم زمان خود است؛ وحشتناک است از موثق‌ترین برادران خود. پس، محکم کند خداوند از این روی پایه‌های او را، و ببخشاید به او در روز رستاخیز امان خود را.

شرح: «بِأَعْيَانِهِمْ» تأکید است از برای ضمیر «اعْرِفُهُمْ». یعنی، بشناس آنها را خودشان را به‌طوری که مشخص و معین گردند و مشتبه به غیر نشوند؛ چنانچه گویی: «رَأَيْتُهُ بِعَيْنِهِ. وَ «كُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ، فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ»<sup>(۱)</sup>.

جناب محقق محدث مجلسی - رحمه الله - احتمالاتی داده‌اند و نقل فرمودند در این

۱ - هر چیزی که در آن حلال و حرام است، آن را بر خود حلال شمار تا آن‌گاه که حرمت همان چیز بر تو

معلوم و مسلم گردد. (مرآة العقول، ج ۲۱، ص ۳۵۹)

مقام، که این احتمال که متعین و واضح است هیچ یک از آنها نیست، و آنها نیز به غایت بعید است؛ مثل این که فرمودند: «بأَعْيَانِهِمْ أَيْ، بِخَوَاصِّهِمْ وَأَفْعَالِهِمْ الْمَخْصُوصَةِ بِهِمْ، أَوْ بِالشَّاهِدِ وَالْحَاضِرِ مِنْ أَعْمَالِهِمْ». پس از آن فرمایند: «وَقِيلَ: بِأَعْيَانِهِمْ أَيْ، أَقْسَامِهِمْ وَمَفْهُومَاتِ أَصْنَافِهِمْ. وَقِيلَ: الْمُرَادُ بِأَعْيَانِهِمْ مَنَاظِرُهُمْ مِنْ هَيْئَتِهِمْ وَأَوْضَاعِهِمْ كَالْتَسَرُّبِلِ بِالْخُشُوعِ»<sup>(۱)</sup>. و دیگر احتمالات بعیده.

قَوْلُهُ: «وَصِفَاتِهِمْ» مقصود از اوصاف، آن حالاتی است که تابع ملکات و مقاصد این سه صنف است، مثل موزنی بودن و مرأ نمودن و غیر آن. پس، به این اوصاف معرفی حال آنان گردد و آنها باعیانهم شناخته شوند.

و «جهل» خلاف علم است. و در این مقام شاید مراد تعمیه و اخفاء حق باشد، یا تجاهل و عدم قبول حق باشد. و ما پس از این، بیان این مطلب را بیش از این می نماییم. و مجلسی فرموده «الْجَهْلُ السَّفَاهَةُ وَتَرْكُ الْحِلْمِ. وَقِيلَ: ضِدُّ الْعَقْلِ»<sup>(۲)</sup>.

و «مرأ» جدال در آرا و کلام است. و از همین ماده است «جَدَل» که یکی از صناعات خَمْسِ مُعْنُونَةٍ در منطق است. يُقَالُ: مَارَيْتُ الرَّجُلَ أُمَارِيَهُ مِرَاءً، إِذَا جَادَلْتَهُ. چنانچه در صحاح جوهری است<sup>(۳)</sup>. و این کلام گرچه مطلق است، ولی مقصود علی الظاهر همین است که ذکر شد. و در این مقام احتمال دیگری است که ما پس از این به آن اشاره در یکی از فصول آتیه [می کنیم]<sup>(۴)</sup>.

و «استطالة» طلب بلندی و ارجمندی است.

۱- «بأَعْيَانِهِمْ، یعنی با اوصاف و آثار مخصوص بدانها؛ یا با شؤون حاضر و قابل مشاهده آنان و گفته شده: «بأَعْيَانِهِمْ» یعنی آنها و آنچه از صنف هاشان دانسته شده است. و گفته شده: مراد از «أَعْيَانِهِمْ» آن چیزهایی است که در شکل و اوضاع ظاهری آنها مشاهده می شود. مانند فروتنی که چون پیراهنی به تن کرده باشند. (بدان تظاهر کنند). (مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۵۹)

۲- «جهل بی خردی و ترک بردباری است. و گفته اند: آن چیزی است مقابل عقل». (مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۰)

۳- الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۹۱، کلمه «مرأ».

۴- ر.ک: صفحه ۴۲۰ - ۴۲۱.



و «خَتَل»، به فتح «خاء» معجمه و سکون «تاء»، به معنی خدعه و فریب است. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: «خَتَلَهُ وَخَاتَلَهُ، أَيَّ خَدَعَهُ. وَالتَّخَاتُلُ، التَّخَادُعُ»<sup>(۱)</sup>.

قَوْلُهُ: «مُمَارٍ» پس از این ذکر شود که چگونه معرفی شده است صاحبِ مِرَاء به «مُمَارِی»؛ و صاحبِ استطاله و خَتَل به «استطاله» بر امثال؛ و صاحبِ «خَبِّ» بودن که به معنی خدعه است\*.

قَوْلُهُ: «مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ» یعنی اظهار نمودن مقالات را. يُقَالُ: عَرَضْتُ لَهُ الشَّيْءَ إِذَا أَظْهَرْتَهُ لَهُ وَعَرَضَ لَهُ أَمْرٌ كَذَا. وَيَعْرِضُ، أَيَّ ظَهَرَ<sup>(۲)</sup>.

و «أُنْدِيَّة» جمع «نادی» است. و آن محل اجتماع قوم و مجلس و مذاکرات آنان است. و چون متفرق شدند آن را «نادی» نگویند. و از آن است «دَارُ النَّدْوَةِ» که در مکه بوده، که آن را بنا نمودند برای اجتماع در مشاورات. و «نَدَى» بر وزن فعیل، و «نَدْوَةٌ» و «مُنْتَدَى» و «مُنْتَدَى» به همین معنی [است] چنانچه جوهری گوید<sup>(۳)</sup>:

«يَتَذَكَّرُ الْعِلْمُ» متعلق است به «مَقَال»، یا بَدَل است از «مَقَال»، و «صِفَةُ الْحِلْمِ» عطف به آن است. و مقصود آن است که مذاکرات علمیه می‌کند که خود را از اهل آن منسوب دارد، و توصیف و تحسین حلم کند که خود را در زمرهٔ آنان به شمار آورد، با این که نه از اهل آن است و نه در شمار اصحاب این. علمش جهلی است به صورت دانش؛ و حلمش از اوصاف کامله معتدله خارج. و ما پس [از] این ذکری از این مقوله می‌نماییم. قَوْلُهُ: «تَسْرِبَلٌ» از باب تَفْعُلُ، به معنی لَبَس «سِرْبَال»، که پیراهن است، می‌باشد. يُقَالُ: سَرَبَلْتُهُ فَتَسْرِبَلُ، أَيَّ، أَلْبَسْتُهُ السَّرْبَالَ، وَتَسْرِبَلُ بِالْخُشُوعِ یعنی: پیراهن خضوع به خود پوشاند و اظهار ملازمت آن نمود، چون پیراهن که ملصق و لازم بدن است، و حال

۱- الصحاح، ج ۴، ص ۱۶۸۲، کلمه ختل.

\* - مقصود آن است که معرفی کردن اصحابِ مِرَاء را به معاری، و اصحابِ خدعه را به خدعه داشتن، از قبیل تعریف شیء به نفس است، و این در صنعت تعریف صحیح نیست. و ما ان شاء الله بعد از این، بیان آن را به وجهی که رفع اشکال شود می‌کنیم. منه عفی عنه

۲- الصحاح، ج ۳، ص ۱۰۸۲، کلمه «عرض».

۳- الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۰۵، کلمه ندأ.

آن که خالی از آن است، و آن چون پیراهن عاریتی است در او.

«وَالْوَرَع»، به فتح «راء» به معنی احتراز تام از محرمات و مشتبهات است.

قَوْلُهُ: «فَدَقَّ اللَّهُ...» محتمل است که این جمله، و نظایر آن در دو جمله بعد، دعا باشد؛ و محتمل است اخبار حال آنها باشد در دنیا یا آخرت، یا هر دو عالم. و «دَقَّ» به معنی کوبیدن یا اسم صوت است.

قَوْلُهُ: «مِنْ هَذَا» یعنی به سبب هر یک از این خصال.

و «خِشُوم» بالای بینی است. و مقصود از کوبیدن بینی کنایت از ذلت و خواری است؛ یعنی، خدای تعالی به واسطه این خصلت‌ها آنها را خوار و ذلیل کند. و پس از این، اشاره به این معنی می‌نماییم<sup>(۱)</sup>.

و «الْحِزْزُوم»، به فتح «حاء» مهمله و ضمّ «زاء» معجمه، محل کمر بند است. و به معنی وسط سینه، و به معنی استخوانی که احاطه نموده است مثل حلقه بر حلقوم آمده. و در این مقام، اول مناسب است به مناسبت نسبت «قطع» به آن.

و «الْخَبَب»، به کسر «خاء» به معنی خدعه و خُبث و غش است. يُقَالُ: رَجُلٌ خَبٌّ - بِكُسْرِ وَفَتْحٍ - به معنی خَدَاع، چنانچه جوهری<sup>(۲)</sup> گوید.

و «مَلَق» به معنی تملق گویی و چاپلوسی است. و این ملازم است با آنچه جوهری در صحاح در معنی آن گوید: «قَالَ: رَجُلٌ مَلَقٌ. يُغْطِي بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ» انتهی<sup>(۳)</sup>. و این تفسیر به لازم اعم است؛ بلکه معنی آن اظهار تَلَطُّف و تَوَدُّد است مخلوط به تَخَضُّع، با آن که در قلب چنین نیست.

قَوْلُهُ: «لِحُلُؤَائِهِمْ» مجلسی فرماید در بعضی نسخه‌ها با «نون» وارد است<sup>(۴)</sup>؛ در این صورت (به ضمّ «حاء» مهمله و سکون «لام») به معنی اجرت دلال و کاهن، و آنچه از قبیل رشوه می‌دهند [می‌باشد]. و مراد آن است که اغنیا به او می‌دهند در قبال کارهایی

۱- ر.ک: صفحه ۴۲۰.

۲- الصحاح، ج ۱، ص ۱۱۷، کلمه خبب.

۳- «رَجُلٌ مَلَقٌ» یعنی کسی که به زبان چیزی را گوید که در دلش نیست. (الصحاح، ج ۴، ص ۱۵۵۶)

۴- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۱.



که نسبت به آنان می‌کنند و دین‌فروشی‌هایی که می‌نمایند.

و «الْحَطْمُ» یعنی شکستن. مجلسی گوید «حَطْمُ» شکستن مؤدّی به فساد است<sup>(۱)</sup>.  
 قَوْلُهُ: «خُبْرُهُ» محتمل است به ضَمّ «خاء» معجمه و سکون «باء» به معنی خُبرت و بصیرت باشد. و محتمل است به فتح «خاء» و «باء» باشد. و به مناسبت نسبت فعل به او اولیٰ انسب است؛ گرچه دومی نیز خالی از وجه نیست.

و «الْكَأَبَةُ» به تحریک و مدّ و تسکین، بدی حال و انکسار است از شدت همّ و حزن.  
 قَوْلُهُ: «تَحَنُّكَ فِي بُرْنُسِهِ» یعنی قرار داد تحت الحنک را در بُرْنُسش. و «بُرْنُس» کلاه بلندی است که اهل عبادت در صدر اسلام آن را به سر می‌نهادند؛ چنانچه جوهری در صحاح اللغة گوید<sup>(۲)</sup>.

و محقق مجلسی فرماید: «این فقره ایماء دارد به استحباب تحنک در نماز»<sup>(۳)</sup>. و در این استفاده نظر است؛ زیرا که تحنک در لباسی که اهل عبادت می‌پوشیدند دلالت کند بر استحباب تحنک مطلقاً، نه وقت نماز بالخصوص. بلی، اگر «بُرْنُس» لباس مخصوص نماز بود صحیح بود این استفاده.

و «الْجِنْدِسُ»، به «حاء» مهملة مكسورة و «نون» ساكنه و «دال» مهملة مكسورة، شب شدید الظلمة است؛ چنانچه جوهری<sup>(۴)</sup> گوید. و اضافه آن به ضمیر بیانیه است، و «فِي جِنْدِسِهِ» بَدَل «لَيْل» است؛ و محتمل است قریباً که «جِنْدِس» در این مقام ظلمت شب باشد بنابر تجرید.

قَوْلُهُ: «فَشَدَّ اللَّهُ أَرْكَانَهُ»، «شَدَّ» به معنی قَوّت و احکام است. يُقَالُ: شَدَّ عَضُدَهُ أَيَّ قَوَاهُ.  
 «رُكْنٌ» به معنی آن چیزی است که قوام و قیام شیء بر آن است. قَالَ الْجَوْهَرِيُّ: «رُكْنُ الشَّيْءِ، جَانِبُهُ الْأَقْوَى»<sup>(۵)</sup>.

۱- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲- الصحاح، ج ۳، ص ۹۰۸، کلمة برنس.

۳- مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۶۲.

۴- الصحاح، ج ۳، ص ۹۱۶، کلمة حندس.

۵- الصحاح، ج ۵، ص ۲۱۲۶، کلمة ركن.

و ما آنچه بیان کردنی و مناسب است در ضمن چند فصل به رشته تحریر در می آوریم، وَعَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ.

## فصل

### [القای علوم از مبادی عالیة غیبیه]

بدان که در محل خود مقرر است که مقدمات قیاس بالنسبة به نتایج، و ادله [و] براهین در هر علمی نسبت به مدلولات و مبرهنات، به منزله مُعِدَّات هستند؛ نه آن که استقلال تام دارند، و نه آن که بی ارتباط باشند یکسره با آنها<sup>(۱)</sup>. و در این مقام دو طایفه جبری و تفویضی خلاف کردند و از طریق اعتدال به یک سو شدند؛ و هر یک به مقتضای مذهب خود طرفی را اختیار کردند. آن یک گوید که مقدمات مستقلند که اگر سدّ باب عالم غیب و قبض افاضة عالم ملکوت گردد، انسان از نفس مقدمات علم به نتایج حاصل کند<sup>(۲)</sup>. و دیگری گوید که مقدمات به کلی بی ارتباط به نتایج است. و عادة الله جاری شده که پس از مقدمات القای نتایج در ذهن انسان کند؛ و مقدمات صورتاً مربوط به نتایج است و در حقیقت بی ربط محض است<sup>(۳)</sup>.

و هر یک از این دو مذهب، چون مذهب هر یک از این دو طایفه، پیش ارباب معارف حقّه و علوم حقیقیه باطل، و حق - وفاقاً لِأَهْلِهِ - آن است که مقدمات ارتباط اعدادی دارند، و نفس را حاضر نمایند از برای القای علوم از مبادی عالیة غیبیه در آن. و ما اکنون در صدد شرح این مذهب و تزییف آن دو نیستیم، زیرا که از مقصد ما خارج است، و ذکر آن تطفلاً برای بیان مطلب دیگر است، و آن آن است که:

پس از آن که دانسته شد که القای علوم و معارف از عوالم غیبیه و تابع ارتباط نفوس است بدان، چنانچه در حدیث است: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ، بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ [الله] فِي

۱- ر.ک: کشف المراد، ص ۲۴۰؛ الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۵۹، و ج ۳، ص ۳۸۴؛ شرح المنظومة، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- ر.ک: المغنی فی ابواب التوحید والعدل، قاضی عبدالجبار المعتزلی، ج ۱۲ (النظر والمعارف)، ص ۷۷.

۳- ر.ک: شرح المواقف، ج ۱، ص ۲۴۱؛ شرح المقاصد، ج ۱، ص ۲۳۶.



قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»<sup>(۱)</sup>. «نیست دانش به بسیاری آموختن و آموخته شدن؛ بلکه آن نوری است که می‌اندازد آن را خدا در دل هر کس می‌خواهد» پس هر یک از نفوس که ارتباط به ملکوت اعلی و عالم ملائکه مقربین پیدا کند، القائاتی که در آن شود القاء ملکی و علمی که به آن افاضه شود علوم حقیقیه و از عالم ملائکه است. و هر یک که ارتباط به عالم ملکوت اسفل و عالم جن و شیطان و نفوس خبیثه پیدا کند، القائات آن القای شیطانی و از قبیل جهالات مرکبه و حجب مظلمه است.

و از این جهت است که ارباب معارف و اصحاب علوم حقیقیه تصفیة نفوس و اخلاص نیات و تصحیح قصود را در تحصیل علوم، خصوصاً معارف حقه و علوم شرعیه، اول شرط می‌دانند؛ و وصیت‌ها در این باب به متعلمین می‌نمایند، زیرا که به تصفیة نفوس و صقالت آن، جهت ارتباط به مبادی عالیّه قوت گیرد. و این که جناب ربوبی - جَلَّ جَلَالُهُ - در کریمه مبارکه: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾<sup>(۲)</sup> تعلیم الهی را مربوط به تقوا فرموده برای همین است که تقوا صفای نفس دهد و آن را به مقام غیب مقدس مرتبط کند، پس تعلیم الهی و القای رحمانی واقع گردد؛ زیرا که در مبادی عالیّه بخل محال است و آنها واجب الفیاضیه هستند، چنانچه واجب الوجود بالذات واجب از جمیع حیثیات است.

و اگر نفس به واسطه توجه به تعمیر خود و مآكل و مشرب خویش و به انسانیت نفسانیه اشتغال به علوم پیدا کرد و غایت غیر الهی شد، القائاتی که به او شود القای شیطانی است.

و یکی از موازین غیر متخلفی، که گمان می‌کنم اهل معارف آن را ذکر نکردند، در امتیاز بین القائات رحمانی و شیطانی همین است که ذکر شد، که خود انسان در بسیاری اوقات می‌تواند بفهمد. و آنچه به این نفس غیر پرهیزناک دارای کدورت القا

۱ - منیة المرید، ص ۱۴۹. در این چاپ از منیة المرید کمی تفاوت وجود دارد و ظاهراً روایت از منیة المریدی که در حاشیة روض الجنان چاپ شده است گرفته شده است، چنانکه در صفحه ۴۶۴ ذیل همین روایت امام خمینی علیه السلام تصریح به آن کرده است.

۲ - «از خدا پروا کنید و خدا به شما می‌آموزد». (البقرة (۲): ۲۸۲)

گردد از قبیل جهالات مرکبه است که درد بی‌درمان نفوس و خار طریق آنهاست؛ زیرا که میزان در علم حصول مفهومات کلیه و اصطلاحات علمیه نیست؛ بلکه میزان آن رفع حجب از چشم بصیرت نفس است و فتح باب معرفه‌الله است.

و علم حقیقی آن است که چراغ هدایت ملکوت و صراط مستقیم تقرب حق و دار کرامت او باشد. و هرچه جز این است، گرچه در عالم مُلک و قبل از رفع حجب طبیعت به صورت علوم است و اصحاب آن پیش ارباب محاورات و مجادلات از علما و عرفا و فقها به شمار آیند، ولی پس از رفع حجاب از چشم قلب و برداشته شدن پرده ملکوت و بیدار شدن از خواب سنگین مُلک و طبیعت، معلوم شود که غلظت این حجاب از تمام حجاب‌ها بیشتر بوده، و این علوم رسمیه سرتاسر حجب غلیظه ملکوتیه بوده که بین هر یک تا دیگری فرسخ‌ها راه مسافت داشته و ما از آن غافل بودیم. «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>(۱)</sup> «مردم در خوابند؛ و وقتی که مردند بیدار شوند» و معلوم شود که در چه کاریم همه و اقتضاح و رسوایی این جاست که پس از پنجاه سال تحصیل، یا کمتر یا بیشتر، خود ما نیز در اشتباه هستیم و گاهی گمان می‌کنیم که تحصیلات ما برای خداست، و از مکاید شیطان و نفس غفلت داریم، برای آن‌که حبّ نفس پرده ضخیم بزرگی است که معایب ما را بر ما پوشانده. و از این جهت اولیای اطهار و ائمه و الاتبار -علیهم السلام الله- برای فهماندن خود ما نیز آثار و علائمی جهت امتیاز ذکر فرمودند که ما خود را به آن بشناسیم و نفس خویش را محک کنیم و بیهوده حسن ظنّ به خود نداشته باشیم. و ما پس از این اشاره به این علامات که در این حدیث شریف ذکر فرمودند می‌کنیم.

پس، معلوم شد که طالب علوم به تقسیم اولی کلی دو طایفه‌اند: یکی آن‌که مقصدش الهی، و دیگر آن‌که نفسانی باشد. و توان گفت که این طایفه غایت مقصدشان جهل است، زیرا که علوم صوریه که از برای آنها حاصل شود به حسب حقیقت جهالات

۱. شرح علی المأة کلمة، «کلمة» دوم، ص ۵۴؛ عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۷۳، حدیث ۴۸؛ مرآة العقول، ج ۱،



مرکبه و حجب ملکوتیه است. و این دو طایفه که حضرت صادق - علیه السلام - در این حدیث شریف، که ما به شرح آن پرداختیم، ذکر فرمودند در این مقصد که ذکر شد شرکت دارند، زیرا که اصحاب مرء و جدال و همین طور اصحاب استطاله و ختل هر دو اصحاب جهالات و ارباب ضلالت هستند. و از این جهت آن چهل را که آن بزرگوار [از] علائم طایفه اولی قرار داده است توان گفت غیر از این معنی متعارف است؛ بلکه یا مقصود از آن تعمیه امور و القای مردم در جهالت است؛ یا مقصود از جهل تجاهل و عدم قبول حق است؛ چنانچه این هر دو از خواص اصحاب مرء و جدال است. آنها امور حقه و حقایق رایجه را انکار کنند و جهل ورزند برای پیشرفت حرف خود و گرمی بازار باطل و رواج متاع کاسد خویش.

و این که حضرت مردم را سه طایفه قرار دادند - با آن که با یک تقسیم بیش از دو طایفه نیستند و آن تقسیم اولی کلی دایر بین نفی و اثبات است، و به یک اعتبار و تقسیم از سه طایفه بیشترند - توان گفت برای آن است که خواستند دو طایفه عظیمه و دو نوع بزرگ را که بیشتر اصحاب جهالات و ضلالت به آن دو رجوع کنند ذکر فرمایند؛ و لهذا در روایت دیگر آنها را دو طایفه قرار دادند.

کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ، وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»<sup>(۱)</sup>.

فرمود «کسی که اراده نماید حدیث را برای منفعت دنیا، از برای او در آخرت بهره‌ای نیست، و کسی که اراده کند به آن آخرت را، عطا فرماید خدا به او خیر دنیا و آخرت را».

## فصل

### [بیان شمه‌ای از مفاسد مرء]

ما پیشتر ذکر مفاسد مرء و جدال را در ضمن یکی از احادیث شریفه کردیم<sup>(۲)</sup>؛ و چون اینک نیز مناسب است به ذکر بعضی احادیث و بیان شمه‌ای از مفاسد آن

۱ - الکافی، ج ۱، ص ۴۶، «کتاب فضل العلم»، «باب المستاکل بعلمه والمباهی به»، حدیث ۲.

۲ - ر.ک: صفحه ۳۶.

می‌پردازیم. در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْتُبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ»<sup>(۱)</sup>.

«برحذر باشید از جدال و خصومت در مقال، که آنها قلوب را مریض می‌کنند نسبت به برادران، و ریشه نفاق هستند که نفاق روی آنها می‌روید».

و في الكافي أيضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهَا تَشْغُلُ الْقُلُوبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّعَائِنَ»<sup>(۲)</sup>.

«برحذر باشید از مخاصمه؛ زیرا که آن قلب را مشغول می‌کند، و باعث نفاق و دورویی می‌شود، و کینه در دل ایجاد می‌کند».

و فِيهِ أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ جَبْرِئِيلُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِيَّاكَ وَمُلَاحَاةَ الرِّجَالِ»<sup>(۳)</sup>.

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که جبرئیل به پیغمبر - صلی الله علیه و آله - گفت: "برحذر باش از جدال و گفتگو به طریق مخاصمه با مردم"».

اما بیان آن که مرء و خصومت در مقال قلب را مریض می‌کند و انسان را به دوستان بدبین می‌کند و نفاق در دل می‌رویاند، آن است که پیش از این مذکور شد که اعمال ظاهریه را در باطن و دل آثاری است متناسب با آنها<sup>(۴)</sup>؛ و اکنون گوییم که اعمال سیئه تأثیرش در قلب بسیار زودتر و شدیدتر است؛ زیرا که انسان چون ولیده عالم طبیعت است و قوای شهوت و غضب و شیطنت با او قرین و متصرف در او هستند - چنانچه در حدیث وارد است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَجْرَى الدَّمِ مِنْ بَنِي آدَمَ»<sup>(۵)</sup> - لهذا وجه قلب به

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال»، حدیث ۱.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال»، حدیث ۸.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۳۰۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب المراء والخصومة ومعاداة الرجال»، حدیث ۶.

۴ - ر.ک: صفحه ۲۲ و ۱۳۹ و ۲۶۶.

۵ - «شیطان همچون خون در تن فرزندان آدم است»، (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۶۸، حدیث ۱۵۴؛ المسند،

احمد بن محمد بن حنبل، ج ۱۰، ص ۵۰۶، حدیث ۱۲۵۳۰، با اندکی تفاوت)



مفسدات و امور موافقه با طبیعت است؛ و به مختصر مددی از خارج، چه از جوارح انسانی باشد یا خارج از آن، مثل مصاحب و رفیق زشت و بدخلق، در قلب اثر شدید واقع شود؛ چنانچه در احادیث شریفه نهی از مصاحبت با آنان شده است.

کافی: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ، فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَيُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ؛ وَلَا يُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهُ وَلَا أَمْرِ مَعَادِهِ؛ وَمَدْخَلُهُ إِلَيْهِ وَمَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام: سزاوار نیست از برای مرد مسلمان که دوستی کند با فاسق؛ زیرا که او زینت می‌دهد برای او عمل خود را و دوست می‌دارد که او نیز مثل خودش باشد؛ و اعانت نمی‌کند او را بر امر دنیا و آخرتش؛ و رفت و آمد با او ضرر و عیب است برای او».

وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاخِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ»<sup>(۲)</sup>.

نکته مهمه نهی از مجالست با اهل معصیت، یا نهی از نشستن در مجلسی که معصیت خدا در او می‌شود، یا نهی از مواءه و مخالطه و آمیزش با دشمنان خدا، تأثیر اخلاق و حالات و اعمال آنهاست در انسان. و از اینها بالاتر در تأثیر در قلب، اعمال خود انسان است که با اندک مداومت و مراقبتی از اعمال سیئه قلب تأثر شدید پیدا می‌کند که تنزه از آن و تنزیه قلب با سال‌های دراز ممکن نشود و میسر نگردد.

پس، معلوم شد که انسان اگر اشتغال به مراء و خصومت پیدا کند، نگذرد مدتی مگر آن‌که در قلب کدورت و ظلمتی بس هولناک پیدا شود، و خصومت ظاهری لسانی به خصومت باطنی قلبی منجر شود، و این خود سبب بزرگ نفاق و دورنگی و دورویی است. پس، باید مفاصد نفاق را نیز از مفسده‌های مراء و جدال شناخت، و شرح فساد

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۴۰، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته ومرافقته»، حدیث ۲.

۲- و از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: «برای فرد مسلمان سزاوار نیست که با بدکار و احمق و دروغگو

دوستی کند». (الکافی، ج ۲، ص ۶۴۰، «کتاب العشرة»، «باب من تکره مجالسته ومرافقته»، حدیث ۳)

نفاق و دورویی را پیش[تر] در ذیل یکی از احادیث دادیم<sup>(۱)</sup> و اکنون احتیاج به اعاده ندارد.

و جناب صادق - علیه السلام - آثار و علائمی از برای صاحب جهل و مرء ذکر فرمودند که یکی از آنها اذیت مردم و سوء محضر است، که خود یکی از ذمائم و مفاسدی است که برای هلاکت انسان سبب مستقل است. و در حدیث شریف کافی وارد است: «مَنْ أَذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»<sup>(۲)</sup>. اذیت مؤمنین و دوستان حق را مبارزه با حق قرار داده و مخاصمه با آن ذات مقدس شمرده. و احادیث در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.

و دیگر از علامات آنها را مرء و تعرض به مقالات و مذاکرات علمیه برای غلبه و اظهار فضیلت قرار داده. و این که مرء را از علامات مرء قرار داده، تواند بود که مقصود از مرء اول، صفت قلبی و ملکه خبیثه آن است؛ و آن را که علامت قرار داده اثر و علامت ظاهری آن است.

و یکی دیگر از علائم و نشانه‌های آن این است که توصیف حلم و بردباری کند با آن که متصف به آن نباشد. و این خود نفاق و دورویی است و ریا و شرک است؛ چنانچه اظهار خشوع کردن و از ورع خالی بودن نیز از اوضح مصادیق شرک و ریا و نفاق و دورویی است.

پس، اکنون که معلوم شد این صفت را مفاسدی عظیمه است که هر یک از موبقات و مهلکات است. لازم است که با هر ریاضت و زحمتی است خود را از این خصلت ننگ‌آور و رذیله قلب خراب کن و ایمان کُش نجات دهیم، و دل را از این ظلمت و کدورت تخلیص کنیم، و قلب را به خلوص نیت و صدق باطن مزین نماییم و صفا دهیم.

و در این باب نکته‌ای است که انسان اگر قدری تفکر کند در آن پشتش می‌شکند. و

۱- ر.ک: صفحه ۱۷۵.

۲- «کسی که یکی از دوستان مرا آزار دهد، آشکارا به جنگ من برخاسته است». (الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲).

«کتاب الإیمان و الکفر»، «باب من أذى المسلمین و احتقرهم»، حدیث ۸



آن این است که جناب صادق - علیه السلام - در ذیل این علامات می فرماید: «قَدْ قَبَّلَ اللَّهُ مِنْ هَذَا خَيْشُومَهُ وَقَطَعَ مِنْهُ خَيْزُومَهُ». «بگوید خدا بینی او را و قطع فرماید کمرش را». و این عبارت یا اخبار است و یا دعا؛ در هر صورت به وقوع پیوندد. زیرا که اگر اخبار باشد، اخبار صادق مصدق است؛ و اگر دعا باشد، دعای معصوم و ولی الله است و مستجاب خواهد شد. و این خود کنایه از ذلت و خواری و رسوایی است، و شاید انسان در دو عالم رسوا و ذلیل و خوار گردد. در این عالم پیش آنان که می خواست آبرومند شود به واسطه خودنمایی و اظهار فضیلت، به عکس آبرویش ریخته و ارزشش کاسته شود و مغلوب و ذلیل آنان شود که می خواست بر آنها تفوق پیدا کند. و در آن عالم در محضر ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای معصومین و بندگان صالحین رسوا و خوار و ذلیل و بی مقدار شود.

پس، وای به حال ما اصحاب مرء و جدال و ارباب هواهای نفسانی و خصومات که چقدر ما مبتلا هستیم به دست این نفس خبیث بی عاطفه که دست از ما بر نمی دارد تا در تمام نشأت و عوالم ما را هلاک کند؛ و هیچ گاه در صدد اصلاح آن بر نمی آیم و پنبه غفلت در گوش کرده و از خواب سنگین طبیعت برنخیزیم.

خداوندا! تو مصلح عباد و [مالک] قلوب هستی، وجود جمیع موجودات در ید قدرت توست و قلوب بندگان در تحت نفوذ اراده تامه تو، ما مالک خود و نفع و ضرر و موت و حیات خویشتن نیستیم، تو قلوب مظلومه و دل های با کدورت ما را به نور افاضه خود روشن فرما؛ و مفاسد ما را به فضل و عنایت خود اصلاح فرما، و دستگیری از این ضعفای بیچاره بنما.

## فصل

### [نشانه های صاحبان استطالت و ترفع و جاه طلبی و خدیعت]

چنانچه در فقره اولی از حدیث شریف ذکر شد که از برای مرء یک مرتبه باطنه و ملکه نفسانیه است و یک مرتبه ظاهره است که ولیده آن است و این مرتبه ظاهره علامت و نشانه آن مرتبه باطنه است، همین طور در این فقره دوم از فرموده امام - علیه السلام -

گوییم که از برای استطاله و ترفع و ختل و خدعه یک مرتبه باطن و سراسر است که آن ملکه این امر است؛ و یک مرتبه ظاهر است که نتیجه آن ملکه است. چنانچه در بیشتر اعمال و افعال از برای قلب نیز حظی است که گاه به مرتبه ملکه رسیده، و گاه به مرتبه حال است و اعمال ظاهریه نتایج آنهاست. پس، کسانی که در آنها ملکه استطالت و ترفع و جاه‌طلبی و خدیعت و عوام‌فریبی است، علامات و نشانه‌های ظاهریه نیز از برای آنهاست که بعضی از آن را حضرت صادق - سلام الله علیه - ذکر فرمودند، که یکی از آنها خدیعه و عوام‌فریبی است که خود را از اهل صلاح و سداد قلمداد کند و حال آن‌که در باطن چنین نباشد. و این دسته از مردم، که گرگانی هستند در لباس میش و شیطانی هستند در صورت انسان، بدترین خلق خدا هستند و ضرر آنها به دین مردم بیشتر از جیوش مخالفین است.

و دیگر از صفات ظاهره آنان آن است که نسبت به کسانی که مورد طمع آنها هستند متملق و متواضع هستند و دام تدلیس و تملق و تواضع را می‌افکنند که بیچاره مردم ضعیف را صید کنند و از حلوای شیرین محبت و ارادت آنها و احترامات دنیوی آنها برخوردار شوند، و در عوض از دین خود مایه گذارند و ایمان خود را بفروشدند و از دنیای آنها استفاده کنند. این دسته از مردم آنان‌اند که در حدیث وارد است که اهل بهشت آنها را ببینند و به آنها بگویند: چه شد که ما به واسطه تعلیمات شما در بهشت آمدیم و خود شما جهنمی شدید؟ گویند: ما به قول خود [عمل] نکردیم<sup>(۱)</sup>.

و از علایم دیگر آنان این است که با اهل نوع خود و اشباه و امثال خود که طمع دنیوی به آنها ندارند و آنها را خار طریق ترقی خود می‌پندارند تکبر می‌کنند و ترفع بر آنها می‌نمایند؛ و آنها را حتی الامکان عملاً و قولاً تحقیر می‌کنند، زیرا که بیم آن دارند که اگر شریکی برای آنها پیدا شود از اعتبارات آنها کاسته شود.

۱- در وصیت پیامبر ﷺ به ابوذر آمده است: «يَا أَبَا ذَرٍّ، يُطْلَعُ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقُولُونَ مَا أَذْخَلَكُمُ النَّارَ وَإِنَّمَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ بِفَضْلِ تَعْلِيمِكُمْ وَتَأْدِيبِكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: إِنَّا كُنَّا نَأْمُرُكُمْ بِالْخَيْرِ وَلَا نَفْعَلُهُ». (الأمالی، طوسی، ص ۵۲۷، مجلس ۱۹، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۲، «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب الأمر والنهي»، باب ۱۰، حدیث ۱۲)



و ببايد دانست که مشکل‌ترين امور و سخت‌ترين چيزها دين‌داري است در لباس اهل علم و زهد و تقوی، و حفظ قلب نمودن است در اين طريقه. و از اين جهت است که اگر کسی در اين طبقه به وظايف خود عمل کند و با اخلاص نيّت وارد اين مرحله شود و گلیم خود را از آب بيرون کشد و پس از اصلاح خود به اصلاح ديگران پردازد و نگهداری از ايتام آل رسول نماید، چنين شخصی از زمره مقربين و سابقين به شمار آيد. چنانچه حضرت صادق - عليه السلام - در خصوص چهار نفر حوارين حضرت باقر - عليه السلام - چنين تعبير فرمود، و در وسائل از رجال کُشی سند به أبي عبيدة الخدّاء رساند، قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - يَقُولُ: «زُرَّارَةُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَبُرَيْدٌ، مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾»<sup>(۱)</sup>.

و احادیث در اين مقوله بسيار است و فضيلت اهل علم بيش از آن است که در حوصله بيان آيد. و کفايت می‌کند درباره آنها حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله عليه و آله: «مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُخَيَّرَ بِهِ الْإِسْلَامَ، كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ»<sup>(۲)</sup>. «کسی که بيايد او را مرگ در صورتی که طلب کند علم برای زنده کردن اسلام، در بهشت مقام او با مقام پیغمبران یک درجه بيش فاصله ندارد».

و پس از اين - ان شاء الله - ذکرى از فضيلت آنان پيش می‌آيد. و اگر خدای نخواستہ از طريق خلوص برکنار شد و راه باطل پيش گرفت از علماء سوء، که بدترين خلق الله هستند و درباره آنها احادیث سخت و تعبيرات غريب وارد شده است، به شمار آيد. و بايد اهل علم و طلاب اين راه پر خطر اول چيزی را که در نظر گیرند اين باشد که اصلاح خود کنند در خلال تحصیل. و آن را حتی الامکان بر جميع امور مقدم شمارند که از تمام واجبات عقليه و فرائض شرعيه واجب‌تر و سخت‌تر همین امر است.

۱ - «گفت از حضرت ابو عبد الله عليه السلام شنيدم می‌فرمود: زراره و محمد بن مسلم و ابوبصير و برید از آنان هستند که خداوند تعالی درباره ایشان فرموده است: "پيشی‌گیرندگان پيشی‌گیرنده، آنان‌اند مقربان درگاه الهی"». اختيار معرفة الرجال (رجال کُشی)، ص ۱۳۶، حدیث ۲۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۴، «کتاب القضاء»، «أبواب صفات القاضي»، باب ۲۲، حدیث ۲۲.

۲ - منية المرید، ص ۱۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۴، حدیث ۹۷.

هان ای طالبان علوم و کمالات و معارف، از خواب برخیزید و بدانید که حجت خداوند بر شما تمام‌تر است و خدای تعالی از شما بیشتر بازخواست فرماید، و میزان اعمال و علوم شما با میزان سایر بندگان خیلی فرق دارد، و صراط شما باریک‌تر و دقیق‌تر است، و مناقشه در حساب شما بیشتر شود. وای به حال طالب علمی که علوم در قلب او کدورت و ظلمت آورد؛ چنانچه ما در خود می‌بینیم که اگر چند مفهومی ناقص و پاره‌ای اصطلاحات بی‌حاصل تحصیل نمودیم، از طریق حق بازماندیم و شیطان و نفس بر ما مسلط شدند و ما را از طریق انسانیت و هدایت منحرف کردند، و حجاب بزرگ ما همین مفاهیم بی‌سر و پا شد؛ و چاره [ای] نیست جز پناه به ذات مقدس حق تعالی.

بارالها، ما معترف به تقصیر و مقرر به گناهیم، نه یک قدمی در راه رضای تو برداشتیم و نه یک عبادتی و اطاعتی از روی اخلاص بجا آوردیم، تو خود با لطف عمیم و رحمت واسعه با ما رفتار فرما؛ و چنانچه در این دنیا ستر عیوب ما فرمودی، در آن عالم نیز بفرما که در آنجا نیازمندتریم به ستر و غفران.

و در این مقام نیز لازم است آن نکته را که در ذیل فقره اولای حدیث شریف ذکر شد تذکر دهم. و آن آن است که در ذیل این فقره حضرت می‌فرماید: «فَأَعْمَى اللَّهُ عَلَى هَذَا خُبْرَهُ وَقَطَعَ مِنْ آثَارِ الْعُلَمَاءِ أَثَرَهُ». خداوند بصیرت و بینایی او را کور فرماید و آثار او را از دفتر علما محو فرماید. و این نیز چه اخبار باشد و چه دعا باشد واقع شدنی است. و انسان باید خیلی برحذر باشد از این عمای بصیرت و کوری باطنی که سرمنشأ جمیع شقاوت‌ها و ظلمت‌ها و سرچشمه تمام بدبختی‌ها همین نابینایی قلب و کوری دل است. و همچنین محو شدن آثار از آثار علما و از کرامات و عطیات آنها محروم ماندن، علاوه بر خود حرمان، ننگ و رسواییش در محضر خاصان درگاه حق در روز قیامت بیش از آن است که به تصور ما درآید.



## فصل

## [نشانه‌های صاحبان فقه و عقل]

و از برای صاحب فقه و عقل، یعنی آنان که غایت تحصیل آنها فقه در دین و ادراک حقایق است، نیز آثار و علائمی است که عمده آنها را بیان فرمودند.

یکی آن که به واسطه علم در قلب آنها حزن و اندوه و انکسار وارد شود. و ناچار این انکسار و حزن برای امور زائله دنیّه دنیویه نیست؛ بلکه از خوف مرجع و ترس از قصور و ظایف عبودیت است. و این انکسار و حزن علاوه بر آن که خود قلب را نورانی می‌کند و صفا می‌دهد، مبدأ اصلاح نفس و منشأ قیام به وظایف عبودیت و بندگی می‌شود. و نور علم آرام از دل صاحبش ببرد و دل او را به حق و دار کرامت او آشنا کند؛ و از مناجات حق تعالی لذت‌ها برد، و شب‌ها را به بیداری گذراند و قیام به وظیفه بندگی کند. چنانچه فرماید: «قَدْ تَحَنَّنَكَ فِي بُرْنُسِهِ وَقَامَ اللَّيْلَ فِي حِنْدِسِهِ». که جمله اول چنین نماید که کنایه از لزوم عبادت باشد. و از علائم این عالم ربّانی آن است که با آن که کاملاً قیام به عبودیت کند، باز ترسناک باشد؛ و نور علم او را هدایت کند به این که هر چه قیام به وظایف کنی باز قاصر و مقصری و از عهده شکر نعمت و حقیقت عبادت بر نیایی. پس قلبش مملوّ از خشیت و خوف شود؛ و حق درباره آنها فرموده است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»<sup>(۱)</sup> نور علم خشیت و حزن آورد؛ و صاحب آن با آن که اقبال به شأن خود در صلاح نفس دارد، از خوف مرجع آرام نگیرد، و اصلاح خود را از خدا طلب کند، و از اشتغال به غیر حق بیمناک باشد، و از اهل زمان خود گریزان باشد و بیم آن داشته باشد که مبدا آنها او را از طریق الی الله و سفر به عالم آخرت باز دارند، و دنیا و لذا ید آن را به او جلوه دهند. پس، حق تعالی چنین شخصی را تأیید فرماید و ارکان وجودش را محکم نماید و امان به او در روز رستاخیز عنایت فرماید. فَيَا لَيْتَنَّا كُنَّا مَعَهُمْ فَنَقُوزَ قَوْزاً عَظِيماً. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱ - «تنها دانایان از بندگان خدا از او می‌ترسند». (فاطر (۳۵): ۲۸)

## حدیث بیست و چهارم

### [ اقسام علم ]

الحدیث الرابع والعشرون: بالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَقْدَمِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ دُرُسْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. فَقَالَ: وَمَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَوَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ؛ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ؛ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ؛ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»<sup>(١)</sup>.

ترجمه: «فرمود موسی بن جعفر - علیهما السلام - داخل شد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به مسجد ناگاه جماعتی را مشاهده فرمود که اطراف مردی دور می‌زنند. فرمود: "چیست این؟" گفته شد: "علامه است." فرمود: "چیست علامه؟" گفتند به او: "داناترین مردم است به نسب‌های عرب و وقایع آن و روزگار جاهلیت و اشعار عربی." فرمود پیغمبر: "این علمی است که از جهل او ضرر و زیانی نرسد و از علم او



سودی حاصل نشود. همانا علم منحصر است به سه چیز: آیه مُحکمه، یا فریضة عادله، یا سنت قائمه. (نشانه استوار یا واجب راست یا سنت پا برجا) و غیر از اینها زیادت است».

شرح: در بعضی نسخ به جای «ما هذا» «مَنْ هذا» وارد است. برای تحقیر «ما هذا» فرموده باشد. و «علامه» صیغه مبالغه است؛ و «تاء» برای مبالغه است، یعنی بسیار بسیار دانا.

بدان که در منطق مذکور است که کلمه «مَنْ» برای سؤال از شخصیت است، و کلمه «ما» برای سؤال از حقیقت موجوده یا شرح اسم مفهوم است<sup>(۱)</sup>. و چون به جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - عرض کردند: این شخص علامه است، آن سرور، حقیقت علامه بودن و مغزای علم او را به حسب گمان آنها سؤال فرمود، و از این جهت به کلمه «ما» سؤال فرمود. و اوصاف عنوانیه را گاهی وسیله سؤال از ذات قرار دهند؛ مثل آن که حقیقت وصف را بدانند و موصوف را شناسند، در این موقع سؤال به کلمه «مَنْ» واقع شود و گفته شود: مَنْ الْعَلَامَةُ؟ و اگر شخص را بشناسند و وصف را ندانند، یا آن که غرض به شناختن وصف فقط باشد، در این صورت سؤال باید به کلمه «ما» واقع شود، و سؤال برگشت کند به فهم وصف، نه وصف مَعَ الموصوف و نه موصوف. و در این حدیث شریف چون گفته شد: این شخص علامه است، غرض حضرت ختمی - صلی الله علیه و آله - تعلق گرفت که حقیقت وصف را به زعم آنها بفهمد، فرمود: چیست علامه. و فرمود: کیست علامه. یا برای چه و به چه سبب این علامه است. و آنچه مذکور شد واضح تر است از آنچه محقق فلاسفه و فیلسوف محققین صدر المتألهین - قدس الله نفسه - در شرح این حدیث شریف تحقیق فرمودند<sup>(۲)</sup> که ذکرش موجب تطویل و از مقصد ما خارج است.

۱- ر.ک: أساس الاقتباس، ص ۳۵۱؛ الجوهر التفسیر، ص ۱۹۴-۱۹۷؛ شرح المنظومة، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲- شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۳۵.

## فصل

## [نشآت وجودی انسان و علوم مناسب با این نشآت]

بدان که پیش از این ذکر شد<sup>(۱)</sup> که انسان به طور اجمال و کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال، سوم، نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت. و از برای هر یک از این [ها] کمال خاصی و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود؛ و انبیاء - علیهم السلام - متکفل دستور آن اعمال هستند. پس کلیه علوم نافع منقسم شود به این سه علم؛ یعنی، علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه؛ و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است؛ و علمی که راجع به اعمال قالبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس است.

اما علمی که تقویت و تربیت عالم روحانیت و عقل مجرد را کند، علم به ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال؛ و علم به عوالم غیبیه تجردیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلی مراتب جبروت اعلی و ملکوت اعلی تا اخیره ملکوت اسفل و ملائکه ارضیه و جنود حق جَلَّ و عَلا؛ و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها؛ و علم به کتب منزله و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه و روح؛ و علم به نشئه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفصیل آنها؛ و بالجمله، علم به مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن. و متکفل این علم پس از انبیا و اولیا - علیهم السلام - فلاسفه و اعظم از حکما و اصحاب معرفت و عرفان هستند.

و علمی که راجع به تربیت قلب و ارتیاض آن و اعمال قلبیه است، علم به منجیات و مهلکات خلقیه است؛ یعنی، علم به محاسن اخلاق، مثل صبر و شکر و حیا و تواضع و رضا و شجاعت و سخاوت و زهد و ورع و تقوا، و دیگر از محاسن اخلاق، و علم به



کیفیت تحصیل آنها و اسباب حصول آنها و مبادی و شرایط آنها؛ و علم به قبایح اخلاق، از قبیل حسد و کبر و ریا و حقد و غش و حبّ ریاست و جاه و حبّ دنیا و نفس و غیر آن؛ و علم به مبادی وجود آنها و علم به کیفیت تنزه از آنها. و متکفل این نیز پس از انبیا و اوصیا علیهم السلام - علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارفاند.

و علومی که راجع به تربیت ظاهر و ارتیاض آن است، علم فقه و مبادی آن؛ و علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مُدُن؛ که متکفل آن علمای ظاهر و فقها و محدثین هستند پس از انبیا و اوصیا، علیهم السلام.

و باید دانست که هر یک از این مراتب ثلاثه انسانی که ذکر شد به‌طوری به هم مرتبط است که آثار هر یک به دیگری سرایت می‌کند، چه در جانب کمال یا طرف نقص. مثلاً اگر کسی قیام به وظایف عبادیه و مناسک ظاهریه، چنانچه باید و مطابق دستورات انبیاست، نمود، از این قیام به وظایف عبودیت تأثیراتی در قلب و روحش واقع شود که خلُقش رو به نیکویی و عقایدش رو به کمال گذارد. و همین‌طور اگر کسی مواظب تهذیب خلُق و تحسین باطن شد، در دو نشئه دیگر مؤثر شود؛ چنان‌که کمال ایمان و احکام عقاید تأثیر در دو مقام دیگر می‌نماید. و این از شدت ارتباطی است که بین مقامات است. بلکه تعبیر به «ارتباط» نیز از ضیق مجال و تنگی قافیه است؛ باید گفت یک حقیقت دارای مظاهر و مجالی است. و همین‌طور، کمالات مقامات ثلاثه بسته به کمالات هر یک است. کسی گمان نکند که بدون اعمال ظاهریه و عبادات قالبیه می‌تواند دارای ایمان کامل یا خلُق مهذب شود؛ یا اگر خلُقش ناقص و غیر مهذب شد، اعمالش ممکن است تامّ و تمام و ایمانش کامل شود؛ یا ممکن است بدون ایمان قلبی اعمال ظاهریه‌اش تامّ و محاسن اخلاقیه‌اش کامل گردد. وقتی اعمال قالبیه ناقص شد و مطابق دستورات انبیا نگردید، احتجاجاتی در قلب و کدوراتی در روح حاصل می‌شود که مانع از نور ایمان و یقین می‌شود. و همین‌طور اگر اخلاق رذیله در قلب باشد، مانع از ورود نور ایمان است در آن.

پس، بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هر یک از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و ارتیاض

دهد، و هیچ‌یک از کمالات علمی و عملی را صرف‌نظر ننماید. گمان نکند که کفایت می‌کند او را تهذیب خُلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت؛ چنانچه هر یک از این عقاید ثلاثه را بعضی از صاحبان علوم ثلاثه دارا هستند. مثلاً شیخ اشراق<sup>(۱)</sup> در اوّل حکمة الإشراق تقسیماتی می‌کنند راجع به کامل در علم و عمل، و کامل در عمل، و کامل در علم؛ که از آن استفاده شود که کمال علمی با نقص در عمل، و بعکس، ممکن التحقق است؛ و اهل کمال علمی را از اهل سعادت و متخلصین به عالم غیب و مجرد دانسته و مآل آنها را انسلاک در سلک علّیین و روحانیین پنداشته<sup>(۲)</sup>. و بعضی علمای اخلاق و تهذیب باطن منشأ تمام کمالات را تعدیل خُلق و تهذیب قلب و اعمال قلبیه دانند، و دیگر حقایق عقلیه و احکام ظاهریه را به پیشیزی محسوب ندارند بلکه خار طریق سلوک شمارند<sup>(۳)</sup>. و بعضی از علمای ظاهر علوم عقلیه و باطنیه و معارف الهیه را کفر و زندقه پندارند و با علما و محصلین آن عناد ورزند.

و این سه طایفه که دارای این عقاید باطله هستند هر سه از مقامات روح و نشأت انسانیّه محجوب هستند، و درست تدبیر در علوم انبیاء و اولیاء نکرده‌اند؛ و از این جهت بین آنها همیشه منافراتی بوده و هر یک به دیگری طعن‌ها زند و او را بر باطل داند؛ با آن‌که تحدید در مراتب باطل است. و به یک معنا هر سه درست گویند در تکذیب دیگری؛ نه از باب آن‌که علم یا عمل آنها باطل باشد مطلقاً؛ بلکه از باب آن‌که تحدیدات آنها مراتب انسانیّه را به این حدّ و علوم و کمالات را به همان رشته که خود دارا هستند مطلبی است بر خلاف واقع.

۱ - یحیی بن حبیش (شهاب‌الدین سهروردی) مشهور به «شیخ اشراق» از حکمای قرن ششم هجری است که به شیخ مقتول و حکیم مقتول نیز معروف است. وی مکتب اشراق را احیاء کرد، و در سال ۵۸۱ در سن ۳۶ سالگی به قتل رسید. از اوست: حکمة الإشراق، بُستان القلوب، البارقات الإلهیه، البروج، شرح اشارات، آواز پر جبرئیل.

۲ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، حکمة الإشراق، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲.

۳ - ر.ک: صفحه ۴۳۷ - ۴۳۸.



## [علوم سه گانه شریعت]

پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در این حدیث شریف علوم را منقسم به سه قسمت می فرماید؛ و هیچ شک نیست که این علوم ثلاثه راجع به این مراتب ثلاثه است. چنانچه شهادت به این مدعا می دهد علوم متداوله در کتب الهیه و سنن انبیا و اخبار معصومین - علیهم الصلاة والسلام - که علوم آنها منقسم به همین سه قسمت شود:

یکی علم به الله و ملائکه و کتب و رسل و یوم الآخرة؛ که کتب سماویه، و بالخصوص کتاب جامع الهی و قرآن کریم ربوبی، مشحون از آن است. بلکه می توان گفت تنها چیزی را که کتاب خدا از هر چیز بیشتر متکفل است همین علم است، و دعوت به مبدأ و معاد است به طریق برهان صحیح و تبیان کامل که محققین بیان آن را فرمودند. و دو مرحله دیگر در کتاب الهی نسبت به این مرتبه قدرقلیلی دارد. و احادیث ائمه هدی - علیهم السلام - نیز در این مقصد فوق حد احصاء است، که از مراجعه کتب معتبره که پیش تمام علما - رضوان الله علیهم - مقبول است از قبیل کافی شریف و توحید صدوق و غیر آن مطلب روشن شود.

و همین طور راجع به تهذیب باطن و اصلاح خلق و تعدیل خلق در کتاب الهی و اخبار وارده از اهل بیت - علیهم السلام - فوق مأمول وارد است. منتها پیش ما بیچاره ها و گرفتاران آمال و آمانی این کتب و این ابواب مهجور مانده و مورد اعتنا و اعتبار نیست. و بیاید روزی که خدای تعالی از ما مؤاخذه فرماید و بر ما احتجاج نماید و ائمه اطهار علیهم السلام - نعوذ بالله - از ما براءت جویند به واسطه براءت ما از احادیث و علوم آنها. پناه می برم به خدای تعالی از سوء عاقبت و بدی مرجع.

و احادیث راجعه به فقه و مناسک ظاهره نیز محتاج به ذکر نیست که جمیع کتب ما مشحون از آن است.

پس، معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است بر طبق احتیاجات

بشر و مقامات ثلاثه انسانیه، و هیچیک از علمای یکی از این علوم حق اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید.

پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی تصور از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می آید، تکذیب بی تصور نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کورکورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، مادر محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آن که سر خجلت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم». هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست؛ خصوصاً مثل چنین مسأله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن به حقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد «رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»<sup>(۱)</sup>.

و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیه که انبیا - علیهم السلام - از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریه آورده بودند زدی، و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علما و فقها را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آن که سر خجلت و انفعال را پیش افکند. در هر صورت، از این مرحله بگذریم که ملالت آور است.

۱ - «خداوند ببخشد بر مردی که اندازه خویش بداند و از حد خود پا فراتر نهد»، (غرر الحکم و درر الکلم،



## فصل

## [تطبیق حدیث نبوی «العلم ثلاثة...» بر علوم سه گانه]

پس از آن که معلوم شد این علوم ثلاثه که رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- ذکر فرمودند همین سه رشته است که ذکر شد، آیا هر یک از این سه عنوان بر کدام یک از این علوم منطبق است؟ و این مطلب گرچه چندان اهمیت ندارد، بلکه مهم در این ابواب فهمیدن اصل آن علوم و پس از آن در صدد تحصیل آنها برآمدن است، ولی برای بیان حدیث شریف لابدیم از اشاره به آن.

پس گوییم که اعظم علما -رضوان الله علیهم- که تعرض شرح این حدیث شریف کردند، اختلافاتی کردند که اشتغال به ذکر آنها و بحث در آنها موجب تطویل است. و آنچه به نظر قاصر در این باب می آید با شواهدی که مذکور نشده ذکر می کنم؛ و پس از آن، به ذکر یک نکته مهمه، که شیخ بزرگوار ما، جناب عارف کامل، شاه آبادی -دام ظلّه- بیان کردند، می پردازم.

بدان که «آیه محکمه» عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه. و «فریضه عادله» عبارت است از علم اخلاق و تصفیه قلوب. و «سنت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قالبیه. و دلیل بر این ترتیب آن است که کلمه «آیه» که به معنی «نشانه» است مناسب با علوم عقلیه اعتقادیه است؛ زیرا که آن علوم نشانه های ذات و اسماء و صفات و دیگر معارف است؛ و سابقه ندارد که در علوم دیگر به آیت یا نشانه تعبیر شود. مثلاً در کتاب الهی در موارد کثیره بعد از آن که اقامه برهان بر وجود مقدس صانع، یا بر اسماء و صفات آن ذات مقدس، یا بر وجود قیامت و کیفیات آن و عالم غیب و برزخ می فرماید، دنباله آن می فرماید: «این آیت است یا آیات است برای متفکرین یا عقلا»<sup>(۱)</sup>. و این تعبیر رایجی است نسبت به این علوم و معارف. و لیکن اگر دنبال ذکر یک فرعی از فروع شرعیه، یا یک اصلی از اصول اخلاقیه، ذکر شود که «این

۱- البقرة (۲): ۱۶۴؛ آل عمران (۳): ۱۹۰؛ النحل (۱۶): ۶۹؛ الروم (۳۰): ۲۱.

آیت است»، خالی از رکاکت نیست. چنانچه ظاهر است. پس، معلوم شد که آیت و علامت و نشانه از مناسبات و مختصات علوم معارف است. چنانچه توصیف به «محکمه» بودن نیز مناسب با این علوم است؛ زیرا که این علوم در تحت میزان عقلی و برهان محکم است؛ و اما سایر علوم را به حسب نوع برهان محکم و استوار نیست.

و اما دلیل بر آن که «فریضه عادلّه» راجع به علم اخلاق است، توصیف فریضه است به «عادلّه». زیرا که خُلُق حَسَن، چنانچه در آن علم مقرر است، خروج از حد افراط و تفریط است؛ و هر یک از دو طرف افراط و تفریط مذموم، و «عدالت»، که حد وسط و «تعديل» بین آنهاست، مستحسن است. مثلاً شجاعت، که یکی از اصول و ارکان اخلاق حسنه و ملکه فاضله است، عبارت است از حالت متوسطه و معتدله بین افراط، که از آن تعبیر شود به تهور- و آن عبارت است از ترسیدن در مواردی که ترس سزاوار است - و بین تفریط، که از آن تعبیر شود به جبن - و آن عبارت است از ترسیدن در مواردی که سزاوار ترس نیست. و حکمت، که یکی از ارکان است، متوسط بین رذیله «سَفَه» که از آن تعبیر به «جُرْبُزه» شده است - و آن عبارت از استعمال فکر است در غیر مورد و در مواردی که سزاوار نیست - و بین رذیله «بَلَه» است - که عبارت است از تعطیل قوه فکریه در مواردی که سزاوار است به کار اندازد. و همین طور عفت و سخاوت وسط بین رذیله شَرَه و خُمود، و اسراف و بُخل است.

پس، «عادلّه» بودن فریضه دلالت کند بر آن که آن منطبق بر علم اخلاق است. چنانچه «فریضه» بودن نیز خالی از اشعار نیست. زیرا که «فریضه» در مقابل «سنت»، که راجع به قسم سوم است، آن است که عقل را راهی به ادراک آن باشد، چنانچه علم اخلاق چنین است؛ به خلاف سنت که راجع به تعبد صرف است و عقول از ادراک آن عاجزند؛ و به همین جهت گوییم که «سنت قائمه» راجع به علوم تعبدیه و آداب شرعیه است که تعبیر به «سنت» شده است؛ و عقول به حسب نوع از ادراک آنها عاجز است؛ و طریق اثبات و فهم آنها سنت است؛ چنانچه تعبیر و توصیف سنت به «قائمه» نیز مناسب با همان واجبات شرعیه است؛ زیرا که «اقامه» واجبات و برپاداشتن و «اقامه» صلوات و زکوات و غیر آن، تعبیر شایع صحیحی است. و این کلمه در آن دو علم دیگر



به کار برده نمی‌شود، و تعبیر از آنها به آن غیر صحیح است. این غایت آن چیزی است که به حسب مناسبات می‌توان تطبیق نمود. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

## فصل

### [میزان در علم]

اکنون می‌پردازیم به ذکر آن نکته که وعده دادیم. و آن آن است که در حدیث شریف از علم عقاید و معارف تعبیر فرموده است به «آیه»؛ و «آیت» علامت و نشانه است. و نکته این تعبیر آن است که علوم عقلیه و حقایق اعتقادیه اگر چنانچه تحصیل شود برای فهم خود آنها، و جمیع مفاهیم و اصطلاحات و زرق و برق عبارات و تزیین ترکیبات کلمات، و تحویل دادن به عقول ضعیفه برای تحصیل مقامات دنیویه، آن را «آیات محکمت» نتوان گفت؛ بلکه حجب غلیظه و اوهام واهی باید نام نهاد. زیرا که انسان اگر در کسب علوم مقصدش وصول به حق تعالی و تحقق به اسماء و صفات و تخلق به اخلاق الله نباشد، هر یک از ادراکاتش در کاتی شود برای او و حجاب‌های مظلمه‌ای گردد که قلبش را تاریک و چشم بصیرتش را کور کند، و مشمول آیه شریفه شود که فرماید: ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى...﴾<sup>(۱)</sup> پس، خود را در آن عالم کور بیابد؛ اعتراض به حق کند که من که بینا بودم در آن عالم چرا مرا کور محسور کردی؟ جواب آید تو کور بودی در آن عالم، زیرا که آیات ما را مشاهده نکردی و از آنها نسیان کردی. میزان در بینایی عالم آخرت بینایی بصیرت و قلب است؛ و بدن و قوای آن به کلی تابع قلب و لب هستند و سمتِ ظَلَّيْتُ در آن جا به طریق اتم بروز کند؛ و ظلّ کر و کور و گنگ مثل همان است. گمان نکنند علمای مفاهیم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و حافظین کتب و مسفورات اهل علم بالله و ملائکه و یوم الآخرة هستند. اگر علوم آنها نشانه و علامت است، چرا در قلوب خود آنها تأثیرات نورانیت

۱- «و هر که از یاد من روی بگرداند، او را معیشتی سخت خواهد بود و در روز بازپسین او را کور برانگیزانیم».

نکرده، سهل است، بر ظلمات قلوب و مفاسد اخلاق و اعمال آنها افزوده! و در قرآن کریم میزان برای شناختن علما بیان فرموده است آن جا که فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾<sup>(۱)</sup> خشیت از حق از مختصات علما [است]؛ هر کس دارای خوف و خشیت از حق تعالی نشد، از زمره علما خارج است. آیا در قلب ما از آثار خشیت چیزی است؟ اگر هست، چرا در ظاهر ما اثری از آن پیدا نیست.

در حدیث شریف کافی سند به جناب ابوبصیر رساند، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - (خ ل: أَبَا جَعْفَرٍ) يَقُولُ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ: فَرَأْسُهُ التَّوَّاضُعُ؛ وَعَيْنُهُ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْحَسَدِ؛ وَأُذُنُهُ الْفَهْمُ؛ وَلِسَانُهُ الصِّدْقُ؛ وَحِفْظُهُ الْفَحْصُ؛ وَقَلْبُهُ حُسْنُ النِّيَّةِ؛ وَعَقْلُهُ مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَالْأُمُورِ؛ وَيَدُهُ الرَّحْمَةُ؛ وَرِجْلُهُ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ؛ وَهِمَّتُهُ السَّلَامَةُ؛ وَحِكْمَتُهُ الْوَرَعُ؛ وَمُسْتَقَرُّهُ النَّجَاةُ؛ وَقَائِدُهُ الْعَافِيَةُ؛ وَمَرْكَبُهُ الْوَفَاءُ؛ وَسِلَاحُهُ لِينُ الْكَلِمَةِ؛ وَسَيْفُهُ الرِّضَا؛ وَقَوْسُهُ الْمُدَارَاةُ؛ وَجَيْشُهُ مُحَاوَرَةُ الْعُلَمَاءِ؛ وَمَالُهُ الْأَدَبُ؛ وَذَخِيرَتُهُ اجْتِنَابُ الذُّنُوبِ؛ وَزَادُهُ الْمَعْرُوفُ؛ وَمَاؤُهُ الْمُوَادَعَةُ؛ وَدَلِيلُهُ الْهُدَى؛ وَزَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ»<sup>(۲)</sup>.

اینها را که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - ذکر فرمودند علامت علما و آثار علم است. پس، اگر کسی دارای علوم رسمیہ شد و از این امور خالی است، بداند که حظی از علم ندارد، بلکه از اصحاب جهالت و ضلالت است؛ و در عالم دیگر این مفاهیم و جهالات مرکبه و قال و قیلها برای او حجب ظلمانیہ است، و حسرت او در روز قیامت

۱ - فاطر (۳۵): ۲۸.

۲ - «ابوبصیر گفت: از امام صادق علیه السلام [در نسخه‌ای: امام باقر علیه السلام] شنیدم که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: ای دانشجو، دانش دارای فضائل فراوانی است. پس سر آن فروتنی، و چشم آن بیزاری از حسد، و گوش آن ادراک، و زبان آن راستگویی، و حافظه آن کاوش، و دل آن نیکخواهی، و خرد آن ذریافتن چیزها و کارها، و دست آن بخشودن، و پای آن دیدار دانشمندان، و همت آن درستی، و حکمت آن پرهیزگاری، و جایگاه آن رستگاری، و جلودار آن تندرستی، و راهبر آن وفا، و جنگ افزارش نرم‌زبانی، و شمشیر آن خشنودی، و کمان آن مهربانی، و لشکر آن گفتگوی با دانشمندان، و دارایی آن ادب، و پس انداز آن دوری از گناهان، و توشه آن نیکی، و آب آن سازگاری و راهنمای آن هدایت الهی، و همراه آن دوستی نیکان است». (الکافی، ج ۱، ص ۴۸، «کتاب فضل العلم»، «باب النوادر»، حدیث ۲)



اعظم حسرت‌ها است. پس، میزان در علم آن است که آیت و علامت و نشانه باشد و خودی و خودیت در آن نباشد و انانیت در محل او محو و نابود شود؛ نه آن‌که باعث نخوت و خودبینی و خودنمایی و تکبر شود.

و نیز تعبیر فرموده است به «مُحکمه» برای آن‌که علم صحیح آن است که به واسطه نورانیت و روشنیش در قلب اطمینان آورد و شک و ریب را زائل نماید. چه بسا که انسان در تمام مدت عمر خوض در براهین و مقدمات آن کند و برای هر یک از معارف الهیه براهین عدیده و ادله کثیره ذکر کند و در مقام جدل و خصومت بر اقران تفوق کند، ولی آن علوم در قلبش هیچ تأثیری نکرده و اطمینانی حاصل نکرده بلکه شک و تردید و شبهه او را زیاده‌تر کرده باشد. پس، جمع مفاهیم و اِکثار اصطلاحات هیچ فایده [ندارد]، بلکه قلب را به غیر حق مشغول کند و از آن ذات مقدس منحرف و غافل نماید.

ای عزیز، علاج، کل‌العلاج، در این است که انسان که می‌خواهد علمش الهی باشد، وارد هر علمی که شد مجاهده کند و با هر ریاضت و جدیتی شده قصد خود را تخلیص کند. سرمایه نجات و سرچشمه فیوضات تخلیص نیت و نیت خالص است: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَزْبَعَيْنَ صَبَاحاً جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>(۱)</sup>. اخلاص چهل روزه این است آثار و فوایدش؛ پس شما که چهل سال یا بیشتر در جمع اصطلاحات و مفاهیم در هر علمی کوشیدید و خود را علامه در علوم می‌دانید و از جنده‌الله محسوب می‌کنید، و در قلب خود اثری از حکمت و در لسان خود قطره‌ای از آن نمی‌بینید، بدانید تحصیل و زحمتتان با قدم اخلاص نبوده، بلکه برای شیطان و هوای نفس کوشش کردید. پس، اکنون که دیدید از این علوم کیفیت و حالی حاصل نشد، چندی برای تجربه هم باشد به اخلاص نیت و تصفیه قلب از کدورات و رذائل پردازید؛ اگر از آن اثری دیدید، آن وقت بیشتر تعقیب کنید. گرچه باب تجربه که پیش آمد در اخلاص بسته می‌شود؛ ولی باز

۱- «هر کس که خود را چهل روز برای خدا خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از دل بر زبانش جاری گردد» (أسرار الحکم، ص ۶۵۰؛ ر.ک: جامع الأخبار، ص ۲۴۹؛ الفتوحات المکیه، ج ۲، ص ۱۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۲۴، حدیث (۵۲۷۱)

شاید روزنه‌ای به آن باز شود و نور آن تو را هدایت کند.

در هر صورت، ای عزیز، تو در تمام عوالم برزخ و قبر و قیامت و درجات آن محتاجی به معارف حقّه الهیه و علوم حقیقیه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه. در هر درجه که هستی بکوش و اخلاص خود را زیادت کن و اوهام نفس و وساوس شیطان را از دل بیرون نما، البته نتیجه برایت حاصل می‌شود و راهی به حقیقت پیدا می‌کنی و طریق هدایت برای تو باز می‌شود و خداوند - تبارک و تعالی - از تو دستگیری می‌فرماید.

خدا می‌داند که اگر با این علوم ضایعه باطله و این اوهام فاسده و کدورات قلبیه و اخلاق ذمیمه منتقل به آن عالم شویم چه ابتلا و مصیباتی در دنبال داریم و چه عقبات و درکاتی در پی داریم و این علوم و اخلاق برای ما چه ظلمت‌ها و وحشت‌ها و آتش‌ها فراهم می‌نماید.



### فصل

## [نقد کلام غزالی و صدر المتألهین]

جناب محقق فلاسفه، صدرالحکماء و المتألهین - قدس الله سره و أجزل أجره - در شرح اصول کافی از شیخ غزالی<sup>(۱)</sup> کلام طویلی نقل فرماید که در آن کلام تقسیم نموده است علوم را به علم دنیاوی و آخرتی. و علم فقه را از علوم دنیاویه قرار داده؛ و علم آخرت را به علم «مکاشفه» و «معامله» تقسیم کرده است. و علم معامله را علم به احوال قلوب قرار داده است؛ و علم مکاشفه را نوری دانسته که در قلب حاصل شود پس از

۱ - ابوحامد محمد بن محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه. ق) ملقب به «حجة الاسلام». از بزرگ‌ترین فقیهان شافعی و در اعتقادات بر طریقه اشعری بود. در نیشابور به حلقه شاگردان امام الحرمین جوینی پیوست و از امام اکرام بسیار دید. وزیر نظام الملک طوسی نظر به بزرگداشت او مدرسه نظامیه بغداد را، که اهمیت بسیار داشت بدو تفویض کرد. غزالی پس از چندی بر اثر تحولی روحی از علوم رسمی کناره گرفت و طریق تصوف را برگزید، از آثار اوست: الوسیط و البسیط در فقه، إحیا علوم الدین، المستصفی در اصول فقه، معیار العلم، نهافت الفلاسفة.



تطهیر آن از صفات مذمومه. و به آن نور کشف حقایق شود تا آن که معرفت حقیقی به ذات و اسماء و صفات و افعال و حکمت آنها و سایر معارف پیدا شود<sup>(۱)</sup>. و چون این تقسیم مرضی پیش این محقق بوده، در شرح این حدیث که ما اکنون در صدد شرح آن هستیم فرموده است که «ظاهر این است که این تقسیم و حصر که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرموده‌اند راجع به علوم معاملات باشد؛ زیرا این علوم است که اکثر مردم از آن منتفع می‌شوند. و اما علوم مکاشفات در عدهٔ خیلی از مردم حاصل شود که از کبریت احمر عزیزترند؛ چنانچه احادیث «کتاب ایمان و کفر» که پس از این آید دلالت بر آن دارد»<sup>(۲)</sup>. تمام شد ترجمهٔ کلام ایشان با اختصار.

نویسنده گوید: در کلام شیخ غزالی اشکال است. و بر فرض صحت آن، در فرمودهٔ مرحوم آخوند - علیه الرحمة - اشکال دیگر است.

اما با فرض صحت کلام غزالی، اشکال کلام ایشان آن است که غزالی علم «معاملات» را علم به احوال قلب از منجیات، مثل صبر و شکر و خوف و رجاء و غیر آن، و از مهلکات، مثل حقد و حسد و غل و غش و غیر اینها، دانسته، بنابراین، علوم ثلاثه که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - [فرموده] از علوم معاملات نتواند بود، مگر یک قسم آن که «فریضة عادله» است. چنانچه پیشتر تفصیل داده شد.

و اما اشکال در کلام شیخ غزالی دو امر است: یکی آن که علم فقه را از علوم دنیایی و فقها را از علمای دنیا دانسته، با این که این علم از اعز علوم آخرت است. و این ناشی است از حب نفس و حب به آن چیزی که به خیال خودش اهل اوست؛ یعنی علم اخلاق به معنای متعارف رسمی؛ از این جهت از سایر علوم، حتی علوم عقلیه، تکذیب کرده است. و دیگر آن که مکاشفات را جزء علوم قرار داده و در تقسیمات علوم وارد کرده است. و این خلاف واقع است. بلکه حق آن است که «علوم» را آن دانیم که در تحت نظر و فکر و برهان درآید و قدم «فکر» در آن دخیل باشد؛ و مکاشفات و مشاهدات گاهی نتایج علوم

۱ - احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۷ - ۳۲؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۱۸ - ۲۲.

۲ - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۳۶.

حقیقیه است و گاهی نتایج اعمال قلبیه.

بالجمله، مشاهدات و مکاشفات و تحقق به حقایق اسماء و صفات در تقسیمات علوم نباید داخل شوند؛ بلکه [مکاشفه] وادی دیگر و علوم وادی دیگرند. والامر سهل.

## فصل

### [تقسیم کلیه علوم به سه قسمت]

بدان که بسیاری از علوم است که بر تقدیری داخل یکی از اقسام ثلاثه است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ذکر فرمودند؛ مثل علم طب و تشریح و نجوم و هیئت، و امثال آن، در صورتی که نظر آیت و علامت به سوی آنها داشته باشیم؛ و علم تاریخ و امثال آن، در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم. پس، آنها داخل شوند در «آیه محکمه» که به واسطه آنها علم به الله یا علم به معاد حاصل یا تقویت شود. و گاه شود که تحصیل آنها داخل در «فریضة عادله» و گاه داخل در «سنت قائمه» شود. و اما اگر تحصیل آنها برای خود آنها با استفادات دیگری باشد، پس اگر ما را از علوم آخرت منصرف نمودند، به واسطه این انصراف بالعرض مذموم شوند؛ و الا ضرر و نفعی ندارند؛ چنانچه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند.

پس کلیه علوم تقسیم شوند به سه قسمت:

یکی آن که نافع به حال انسان است به حسب احوال نشأت دیگر که غایت خلقت و وصول به آن است. و این قسمت همان است که جناب ختمی مرتبت «علم» دانسته و آن را به سه قسمت تقسیم فرمودند.

و دیگر آن که ضرر می‌رساند به حال انسان و او را از وظایف لازمه خود منصرف می‌کند. و این قسم از علوم مذمومه است که نباید انسان پیرامون آنها گردد؛ مثل علم سحر و شعبده و کیمیا و امثال آن.

و سوم آن که ضرر و نفعی ندارد؛ مثل آن که فضول اوقات را انسان به واسطه تفریح صرف بعضی آنها کند؛ مثل حساب و هندسه و هیئت و امثال آن. و این قسمت از



علوم را اگر انسان بتواند تطبیق با یکی از علوم ثلاثه نماید خیلی بهتر است، و الا حتی الامکان اشتغال پیدا نکردن به آنها خوب است؛ زیرا که انسان عاقل پس از آن که فهمید که با این عمرهای کوتاه و وقت کم و موانع و حوادث بسیار نمی تواند جامع جمیع علوم و حائز همه فضائل شود، باید فکر کند که در علوم کدام یک به حال او نافع تر است و خود را به آن مشغول کند و تکمیل آن نماید. و البته در بین علوم آنچه که به حال حیات ابدی و زندگانی جاویدان انسان نافع است، بهتر از همه است و مهمتر از جمیع آنهاست؛ و آن علمی است که انبیا - علیهم السلام - و اولیا امر به آن نمودند و ترغیب به آن کردند. و آن عبارت از علوم ثلاثه است چنانچه ذکر شد. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى.



## حدیث بیست و پنجم

### [وسوسه و شک]

الحدیث الخامس والعشرون: بِسَنَدِي الْمَتَّصِلِ إِلَى شَيْخِ الْمُحَدِّثِينَ وَأَفْضَلِهِمْ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - رَجُلًا مُبْتَلًى بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ، وَقُلْتُ: هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: «وَأَيُّ عَقْلٍ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟» فَقُلْتُ لَهُ: وَكَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ! فَقَالَ: «سَلُهُ هَذَا الَّذِي يَأْتِيهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ هُوَ، فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ: مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «عبدالله بن سنان گوید: یاد کردم برای حضرت صادق - علیه السلام - مردی را که مبتلا بود به وسوسه در وضو و نماز و گفتم: "او مرد عاقلی است." حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که "چه [چه] عقلی برای اوست و حال آن که پیروی شیطان می‌کند؟" گفتم به آن حضرت: "چگونه پیروی شیطان می‌کند!" فرمود: "از او سؤال کن این که می‌آید او را چه چیز است آن، پس همانا می‌گوید: از عمل شیطان است."»

شرح: بدان که وسوسه و شک و تزلزل و شرک و اشباه آنها از خطرات شیطانیه و القائات ابلیسیه است که در قلوب مردم می‌اندازد؛ چنانچه طمأنینه و یقین و ثبات و خلوص و امثال اینها از افاضات رحمانیه و القائات ملکیه است.

و تفصیل این اجمال به طریق اختصار آن است که قلب انسانی لطیفه‌ای است که



متوسط است بین نشئه مُلک و ملکوت و عالم دنیا و آخرت. یک وجهه آن به عالم دنیا و مُلک است، و بدان وجهه تعمیر این عالم کند؛ و یک وجهه آن به عالم آخرت و ملکوت و غیب است، و بدان وجهه تعمیر عالم آخرت و ملکوت نماید. پس، قلب به منزله آئینه دو رویی است که یک روی آن به عالم غیب است و صور غیبیه در آن منعکس شود؛ و یک روی آن به عالم شهادت است و صور مُلکیه دنیاویه در آن منعکس شود. و صور دنیاویه از مدارک حسیه ظاهریه و بعضی مدارک باطنیه، مثل خیال و وهم، در آن انعکاس پیدا کند؛ و صور اخرویه از باطن عقل و سرّ قلب در آن انعکاس پیدا کند. و اگر وجهه دنیاویه قلب قوّت گرفت و توجه آن یکسره به تعمیر دنیا شد و همّش منحصر شد در دنیا و مستغرق شد در ملاذّ بطن و فرج و سایر مشتهیات و ملاذّ دنیاویه، به واسطه این توجه باطن خیال مناسبتی پیدا کند به ملکوت سُفلی که به منزله ظلّ ظلمانی عالم ملک و طبیعت است و عالم جنّ و شیاطین و نفوس خبیثه است. و به واسطه این تناسب القائاتی که در آن شود القائات شیطانیه است؛ و آن القائات منشأ تخیلات باطله و اوهام خبیثه گردد. و نفس چون بالجمله توجه به دنیا دارد، اشتیاق به آن تخیلات باطله پیدا کند و عزم و اراده نیز تابع آن گردد و یکسره جمیع اعمال قلبیه و قالبیه از سنخ اعمال شیطانی گردد، از قبیل وسوسه و شک و تردید و اوهام و خیالات باطله؛ و ارادات بر طبق آن در مُلک بدن کارگر گردد. و اعمال بدنیه نیز بر طبق صور باطنیه قلب گردد؛ چه که اعمال عکس و مثال ارادات؛ و آنها مثال و عکس اوهام، و آنها عکس وجهه قلوب است؛ پس، چون وجهه قلب به عالم شیطان بوده، القائات در آن از سنخ جهالات مرکبه شیطانیه گردد، و در نتیجه از باطن ذات وسوسه و شک و شرک و شبهات باطله طلوع کرده تا ملک بدن سرایت کند.

و بر این قیاس که ذکر شد، وجهه قلب اگر به تعمیر آخرت و معارف حقّه شد و توجه آن به عالم غیب شد، یک نحوه تناسبی با ملکوت اعلی، که عالم ملائکه و نفوس طیبه سعیده است و به منزله ظلّ نورانی عالم طبیعت است، پیدا کند، و علوم مُفاضه به آن از علوم رحمانی مُلکی و عقاید حقّه، و خطرات از خطرات و القائات الهیه گردد، و از شک و شرک منزّه و پاکیزه گردد و حالت استقامت و طمأنینه در نفس پیدا شود؛ و اشتیاقات

آن نیز بر طبق علوم آن، و ارادات بر طبق اشتیاقات، و بالاخره اعمال قلبیه و قالبیه و ظاهریه و باطنیه از روی میزان عقل و حکمت واقع شود.

و از برای این القائنات شیطانیه و ملکیه و رحمانیه مراتب و مقاماتی است که اکنون مناسب نیست تفصیل آن.

و دلالت به آنچه ذکر شد می نماید بعضی اخبار شریفه مثل آنچه در مجمع البیان از عیاشی<sup>(۱)</sup> روایت می کند قال:

رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَرٍّ تَغْلِبَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلِقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أَذُنَانِ: أُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْمَلَكُ؛ وَأُذُنٌ يَنْفُثُ فِيهَا الْوَسْوَاسُ الْخَنَاسُ. يُؤَيِّدُ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ بِالْمَلَكِ، وَهُوَ قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: ﴿وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾»<sup>(۲)</sup>.

«فرمود حضرت صادق سلام الله علیه: فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله: نیست مؤمنی مگر از برای قلبش دو گوش است: یک گوش است که می دمد در آن فرشته؛ و یک گوش است که می دمد در آن شیطان و وسوسه کن. تأیید می فرماید خداوند مؤمن را به فرشته؛ و این از قول خدای تعالی است که می فرماید: «تأیید می فرماید ایشان را به روحی از جانب خود».

و فی مجمع البحرین، فی حدیث آخر: إِنَّهُ قَالَ: «الشَّيْطَانُ وَاضِعُ خَطْمِهِ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ؛ لَهُ خُرْطُومٌ مِثْلُ خُرْطُومِ الْخَنَزِيرِ، يُوسْوِسُ لِابْنِ آدَمَ أَنْ أَقْبِلُ عَلَى الدُّنْيَا، وَمَا لَا يُجِلُّ اللَّهُ. فَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ خَنَسَ»<sup>(۳)</sup>. إلى غير ذلك من الروایات.

۱ - محمد بن مسعود بن عیاش السلمی السمرقندی، معروف به «عیاشی»، از راویان طبقه هشتم قرن سوم هجری است. ثقه و متبحر در اخبار است. بیش از ۲۰۰ تصنیف برای او بر شمرده اند که مشهورترین آنها تفسیر قرآن است که به «تفسیر عیاشی» شهرت دارد.

۲ - مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۷۰.

۳ - شیطان بینی خود را بر دل انسان می نهد، او را خرطوم می چون خرطوم خوک است انسان را وسوسه می کند که به دنیا و آنچه خداوند روا نداشته است روی آورد. پس اگر انسان خدا را یاد کند، شیطان بگریزد.



## فصل

## [ ذکر اخباری در دوری ائمه - علیهم السلام - از وسواس ]

پس از آن که معلوم شد از طریق اهل معرفت که وسوسه از اعمال شیطنیه است، - چنانچه در این حدیث شریف که اکنون در مقام شرح آن هستیم و سایر احادیث ذکر فرمودند - ناچاریم بیان این مطلب را از طریق دیگر که با اذهان عامه نزدیکتر و مناسبتر باشد بنماییم. گرچه بیان پیش نزد اهلش مطابق موازین عقلیه و ضوابط برهانی و مطابق ذوق اهل معرفت و مشاهدات اصحاب قلوب است، ولی چون بیان مبتنی بر اصول و قواعدی است که از حوصله این اوراق خارج است از آن صرف نظر می‌نماییم.

پس، گوییم که شاهد بر این که این وسواس و اعمال از بازیچه‌های شیطنی و القائات آن ملعون است و داعی دینی و باعث ایمانی در کار نیست، گرچه به خیال باطل صاحبش باشد، آن است که آن مخالف با احکام شریعت و اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت است. مثلاً در اخبار متواتره از طریق اهل بیت عصمت - علیهم السلام - وارد است کیفیت وضوی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که با یک غسله بوده<sup>(۱)</sup>. و از ضروریات فقه است اجزاء یک غرفه از برای وجه، و یک غرفه برای غسل دست راست، و یکی برای دست چپ. و اما با دو غرفه یا دو غسله محل خلاف است<sup>(۲)</sup>؛ حتی از صاحب وسائل استفاده شود فتوای به عدم جواز، یا تأمل در عدم جواز<sup>(۳)</sup>. و از

→ (مجمع البحرین، ج ۴، ص ۶۸، ماده «خنس»، در چاپ‌های موجود از مجمع البحرین عبارت «واضع خطمه» نیست)

۱- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۸۷، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، «باب کیفیة الوضوء»، ص ۴۳۵، «باب اجزاء الغرفة الواحدة فی الوضوء».

۲- ر.ک: مفتاح الکرامة، ج ۲، ص ۵۱۱؛ جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۶۹.

۳- چنانچه در عنوان باب می‌فرماید: باب اجزاء الغرفة الواحدة فی الوضوء و حکم الثانیة و الثالثة. (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۳۵، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب ۳۱)

بعضی دیگر نقل خلاف شده است<sup>(۱)</sup>، گرچه جواز دو غسل نیز محل تأمل نیست، و شهرت عظیمه<sup>(۲)</sup> و اخبار کثیره<sup>(۳)</sup> دلالت بر استحباب آن دارد، لیکن بعید نیست افضلیت یک غسل، منتها غسله‌ای که شاداب کند محل را. [ولیکن] با سه غسل یعنی سه دفعه شستن، به طوری که در هر دفعه موضع غسل را آب فراگیرد، بلاشکال بدعت و حرام و مبطل وضو است اگر به افضل آن مسح کند. و در اخبار اهل بیت - علیهم السلام - وارد است که غسل سوم بدعت است<sup>(۴)</sup>، و هر بدعتی در آتش است<sup>(۵)</sup>.

در این صورت، این شخص جاهل و سواسی که بیشتر از ده مرتبه غسل محل وضو را می‌کند، و در هر مرتبه با دقت آب را به تمام عضو می‌رساند، بلکه اول محل را خوب، تر می‌کند که آب جریان تام پیدا می‌کند و غسل شرعی حاصل می‌شود، پس از آن مکرر در مکرر این عمل را انجام می‌دهد، با چه میزان باید آن را منطبق کرد؟ آیا مطابق کدام حدیث یا کدام فتوای فقیه است؟ بیست سال یا بیشتر بدبخت با همچو وضوی باطلی نماز کرده و پای مردم کمال قدس و طهارت به حساب آورده است! شیطان با او بازی می‌کند و نفس اماره بالسوء او را گول می‌زند، با این وصف دیگران [را] تخطئه می‌کند و خود را به صواب می‌داند.

آیا چیزی که مخالف نص متواتر و اجماع علما است، باید آن را از شیطان حساب کرد یا از کمال طهارت نفس و تقوا؟

اگر از کمال تقوا و احتیاط در دین است، چه شده است که بسیاری از این وسواسی‌های بی‌جا و جاهل‌های متنسک راجع به اموری که احتیاط لازم یا راجح

۱- ر.ک: مختلف الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۴؛ مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۵۱۰؛ جواهر الکلام، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲- ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۵۱۱؛ الطهارة، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج ۲، ص ۳۳۳.

۳- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۳۶، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب ۳۱، حدیث ۴، ۵، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۸ و ۲۹، و ص ۴۴۴، باب ۳۲، حدیث ۲ و ۳.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۳۶، «کتاب الطهارة»، «أبواب الوضوء»، باب ۳۱، حدیث ۳.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۵۷، «کتاب فضل العلم»، «باب البدع والرأي والمقانیس»، حدیث ۱۲، و ج ۸، ص ۸، حدیث ۱.



است احتیاط نمی‌کنند؟

تاکنون کی را سراغ دارید که در شبهات راجع به اموال، وسواسی باشد؟ تاکنون کدام وسواسی عوض یک مرتبه زکات یا خمس چند مرتبه داده باشد؟ و به جای یک مرتبه حج چند مرتبه رفته باشد؟ و از غذای شبهه‌ناک پرهیز کرده باشد؟ چه شد که «اصالة الحلیة» در این مورد محکم است و «اصالة الطهارة» در باب خود حکم ندارد؟! با آن‌که در باب حلیت اجتناب از شبهات راجع است، و احادیث شریفه، مثل حدیث «تثلیث»<sup>(۱)</sup> دلالت بر آن دارد، ولی در باب طهارت عکس آن را دارد.

یکی از ائمه معصومین - سلام الله علیه و علیهم - وقتی که برای قضای حاجت می‌رفتند، با دست مبارک به ران‌های مبارک آب می‌پاشیدند که اگر ترشح شد معلوم نشود.

این بیچاره که خود را مقتدی به این امام معصوم می‌داند و احکام دین خود را از آن سرور اخذ می‌کند، در وقت تصرف در اموال از هیچ چیز [پرهیز] نمی‌کند! از غذایی که با اتکال «اصالة الطهارة» می‌خورد، پس از خوردن دست و دهان خود را تطهیر می‌کند! در وقت خوردن به اصالة الطهارة تمسک می‌کند، پس از غذا می‌گوید همه چیز نجس است!

و اگر از اهل علم به گمان خودش باشد، جواب می‌دهد می‌خواهم با طهارت واقعی نماز بخوانم. با آن‌که مزیت نماز با طهارت واقعی تاکنون معلوم نشده، و از فقها

۱- امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ: أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ، قَبِيحٌ، وَأَمْرٌ بَيْنَ غَيْهِ، قَبِيحٌ، وَأَمْرٌ مُشْكِلٌ يَرُدُّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: حَلَالٌ بَيْنَ وَحَرَامٍ بَيْنَ، وَشُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتِ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ» «کارها سه قسم‌اند: کاری که درستی آن روشن است که باید انجام شود. و کاری که گمراهی آن روشن است که باید از آن دوری شود. و کاری که پوشیده و مشتبه است که باید علم آن را به خدا و پیامبرش واگذار کرد. پیغمبر ﷺ فرمود: «حلال روشن و حرام روشن و در میان آن دو اموری است مشتبه. هر که شبهات را رها کند، از حرام‌ها رهایی یابد؛ و هر که بر شبهات رود، در حرام‌ها افتد و از جایی که نداند هلاک شود.» (الکافی، ج ۱، ص ۶۸، «کتاب فضل العلم»، «باب اختلاف الحدیث»، حدیث ۱۰)

-رضوان الله علیهم - از آن اسمی ندیدیم!

اگر اهل طهارت واقعی هستی، چرا اهل حلّیت واقعی نیستی؟ فرضاً که طهارت واقعی می‌خواهی تحصیل کنی، آیا ده مرتبه در آب کُر و جاری شستشو کردن چیست؟ با آن که در آب جاری یک مرتبه و در آب کُر - در غیر بول یا بعضی نجاسات دیگر - یک مرتبه، و در بول نیز علی‌المشهور یک مرتبه کفایت می‌کند، و دو مرتبه اجماعاً کافی است، پس چندین مرتبه شستن نیست مگر از تدلیسات شیطان و تسویلات نفس. و چون امری است بی‌مایه آن را سرمایه‌ی قدس فروشی می‌کنند!

از اینها بدتر و فضیح‌تر وسوسه‌ی بعضی است در نیت نماز و «تکبیرة الاحرام»؛ زیرا که در آن مرتکب چندین محرم می‌شوند و خود را از مقدسین محسوب می‌دارند و با این عمل برای خود مزیت قائل می‌شوند! در این نیت که تمام اعمال اختیاریه را بدون آن نمی‌توان اتیان کرد، و یکی از اموری است که لازمه‌ی اعمال اختیاریه است و انسان نمی‌تواند یکی از اعمال عبادیه یا غیر عبادیه را بدون آن اتیان کند، با این وصف، به اختلافِ شیطنتِ آنها و تسلط شیطان بر آنها، از یک ساعت تا چند ساعت گاهی گرفتار حصول این امر ضروری‌الوجود هستند و آخر الامر حاصل نمی‌شود! آیا این امر را باید از خطرات شیطنانیه و اعمال ابلیس لعین دانست که این بیچاره را افسار کرده و امر ضروری را بر آن مخفی نموده و او را مبتلا به محرّمات کثیره، از قبیل قطع صلاة و ترک آن و گذشتن وقت آن، نموده، یا از طهارت باطن و قدس و تقوا باید محسوب داشت؟

و از شؤون وسوسه یکی اقتدا نکردن به کسانی است که به حکم نصّ و فتوا محکوم به عدالت هستند و ظاهر آنها صالح و به اعمال شرعیه مواظب هستند و باطن آنها را خداوند عالم است و تفتیش از آن لازم نیست، بلکه جایز نیست، با این وصف، شخص وسواسی را شیطان مهار می‌کند و در گوشه‌ی مسجد از جماعت مسلمین کناره گرفته فردائی نماز می‌خواند! و معلل می‌کند عمل خود را به این که شبیه می‌کنم به دلم نمی‌چسبد! ولی در عین حال از امامت مضایقه ندارد! با آن که کار امامت سخت‌تر و جای شبیه در آن بیشتر است، ولی چون موافق هوای نفس است در آن شبیه نمی‌کند!



و از شؤن وسوسه، که ابتلای به آن زیادت‌تر است، وسوسه در قرائت است که به واسطه تکرار آن و تغلیظ در ادای حروف آن گاهی از قواعد تجویدیه خارج می‌شود؛ بلکه صورت کلمه به کلی تغییر می‌کند! مثلاً «ضالین» را به طوری ادا می‌کند که به قاف شبیه می‌شود! و حاء «رحمن و رحیم» و غیر آنها را به طوری در حلق می‌پیچد که تولید صوت عجیبی می‌کند! و بین حروف یک کلمه را منفصل می‌نماید به طوری که هیئت و ماده کلمه به کلی به هم می‌خورد و از صورت اصلی خود منسلخ می‌شود. بالاخره نمازی که معراج مؤمنین و مقرب متقین و عمود دین است از جمیع شؤن معنویه و اسرار الهیه آن غفلت شده و به تجوید کلمات آن پرداخته، و در عین حال از تجوید کلمات سر به فساد آنها درآورده به طوری که به حسب ظاهر شرع نیز مجزی نخواهد بود.

آیا با این وصف اینها از وساوس شیطان است، یا از فیوضات رحمن که شامل حال وسواسی مقدس‌نما شده است؟

این همه اخبار درباره حضور قلب و اقبال آن در عبادات وارد شده، بیچاره چیزی را که از حضور قلب علماً و عملاً فهمیده است همان وسوسه در نیت و کشیدن مَدَّ ﴿وَلَا الضَّالِّینَ﴾ را بیش از اندازه مقرر و کج نمودن چشم و دهان و غیر آن را در وقت ادای کلمات [است]! آیا اینها مصیبت نیست که انسان از حضور قلب و معالجه تشویش خاطر سال‌های سال غافل باشد و اصلاً در صدد اصلاح آن نباشد و آن را شأنی از شؤن عبادت نداند و طریق تحصیل آن را از علمای قلوب یاد نگیرد و آن را عمل نکند، و به این اباطیل، که به نص کتاب کریم از خناس لعین<sup>(۱)</sup> و به نص صادقین - علیهم السلام - از عمل شیطان است<sup>(۲)</sup> و به فتوای فقها عمل به واسطه آن باطل است، بپردازد، سهل است، آنها را از شؤن قدس و طهارت به شمار آورد؟! و گاهی می‌شود که وسوسه در انسان پیدا می‌شود یا زیاد می‌شود به واسطه آن که

۱- الناس (۱۱۴): ۴-۵.

۲- ر.ک: صفحه ۴۴۱.

جاهلان مثل خود آن را برای او در عداد فضائل به شمار آورند. مثلاً از دیانت و قدس و تقوای او تعریف می‌کنند که این شخص از بس متدین و مقدس است وسواسی شده است! با این‌که وسوسه ربطی به دیانت ندارد، بلکه مخالف دین و از جهل و نفهمی است؛ ولی چون حقیقت امر را به او نگفتند و از او احتراز نکردند و او را سرزنش ننمودند، بلکه از او مدح و ثنا کردند، این عمل شنیع را تعقیب کرده تا به حد کمال رسانده و خود را ملعبه شیطان و جنود آن قرار داده و از ساحت قدس مقربین دور کرده است.

پس ای عزیز، اکنون که معلوم شد عقلاً و نقلاً این وسواس شیطانی است و این خطرات از عمل ابلیس است که اعمال ما را باطل و دل ما را از حق تعالی منصرف می‌کند، و شاید به این وسوسه در عمل قانع نشود و شاهکار خود را به کار برد و وسوسه در عقاید و دیانت در شما ایجاد کند و به صورت دین شما را از دین خدا خارج کند و در مبدأ و معاد مردد نماید و به شقاوت ابدی برساند، و امثال شما را که از راه فسق و فجور نمی‌تواند اغوا کند و به ضلالت بکشانند از طریق عبادات و مناسک پیش آمده اول اعمال و افعالی را که باید به وسیله آنها به قرب الهی و معراج قرب حق تعالی نائل شد، به کلی ضایع و باطل کرده اسباب بعد از ساحت مقدس ربوبی جل شأنه و قرب به ابلیس و جنود آن شده، و بالأخره بیم آن است که با عقاید شما بازی کند، باید هر طوری شده است و با هر ریاضتی است در صدد معالجه آن برآید.

## فصل

### [علاج وسوسه]

بدان‌که علاج این مرض قلبی، که بیم آن دارد که انسان را به هلاکت ابدی و شقاوت سرمدی برساند، چون سایر امراض قلبیه با علم نافع و عمل بسی سهل و آسان است. ولی انسان باید اول خود را مریض بداند، پس از آن خودش در صدد علاج بر می‌آید؛ ولی عیب کار آن است که شیطان به طوری مقدمات را برای این بیچاره مرتب کرده که خود را مریض نمی‌داند؛ بلکه دیگران را منحرف از راه و غیر مبالی به دین می‌داند!



اما طریق علم، پس تفکر نمودن در این اموری است که ذکر شد. انسان خوب است اعمال و افعالش از روی تفکر و تأمل باشد. فکر کند آیا این عملی که می‌کند و می‌خواهد مرضی خداوند تعالی باشد از کجا و از کی اخذ می‌کند که کیفیت آن باید چنین و چنان باشد. معلوم است عوام از مردم از فقها و مراجع تقلید آنها از کتاب و سنت و طرق اجتهادیه، کیفیت عمل را به دست می‌آورند؛ پس، ما وقتی که مراجعه کنیم به کتب فقها، از عمل و سواسی تکذیب شده و بعضی از اعمال او را باطل شمرده‌اند؛ و وقتی که مراجعه کنیم به احادیث شریفه و کتاب الهی، می‌بینیم که عمل او را از شیطان شمرده‌اند و سلب عقل از صاحبش فرموده‌اند. پس، در این صورت انسان عاقل اگر شیطان بر عقلش مسلط نشده باشد و قدری تأمل و تفکر کند، باید بر خود حتم کند که دست از این عمل فاسد بردارد و در صدد برآید که عمل خود را تصحیح نماید که مرضی حق تعالی باشد.

و لازم است هر کس در خود شائبه این امر را یافت، به مردم معمولی مراجعه کند و عمل خود را عرضه بر علما و فقها دارد و استفسار از آنها کند که آیا مبتلا به مرض و سواس است یا نه؛ زیرا که بسیار اوقات انسان و سواسی از حالت خود غافل است و خود را معتدل و دیگران را بی‌مبالا می‌داند؛ ولی اگر قدری فکر کند، این عقیده را نیز می‌فهمد از شیطان و القائنات آن خبیث است؛ زیرا که می‌بیند علماء و دانشمندان بزرگ، که به علم و عمل آنها عقیده مند است، بلکه مراجع تقلید مسلمین، که مسائل حلال و حرام را از آنها اخذ می‌کند، عملشان بر خلاف اوست؛ و نتوان گفت که نوع متدینین و علما و بزرگان دین مبالغه به دین خدا ندارند و شخص و سواسی فقط مقید به دیانت است.

و پس از آن که علماً فهمید، لازم است اصلاح عمل، وارد مرحله عمل شود، و عمده در عمل آن است که بی‌اعتنایی کند به وسوسه شیطانی و خیالاتی که به او القا می‌کند. مثلاً اگر مبتلا به وسوسه در وضو است، به رغم شیطان یک غرفه آب استعمال کند. لابد شیطاننش می‌گوید که این عمل صحیح نیست. جواب او را بدهد که اگر عمل من درست نیست، پس باید عمل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه طاهرین - علیهم السلام -

و جمیع فقها درست نباشد. رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و ائمه هدی - علیهم السلام - قریب سیصد سال وضو گرفتند، و به حسب اخبار متواتره کیفیت وضوی آنها همین طور بود؛ پس اگر عمل آنها باطل بود، بگذار عمل من نیز باطل باشد. و اگر مقلد مجتهدی هستی، به شیطان جواب بده: من این طور عمل می‌کنم به رأی مجتهد؛ اگر وضوی من باطل باشد، خداوند از من مؤاخذه نمی‌فرماید و به من حجتی ندارد. و اگر ملعون تشکیک در رأی مجتهد کرد که او چنین نفرموده، کتب آنها در دست است باز کن و نشان او بده. چندین مرتبه که اعتنا به قولش نکردی و به خلاف رأی او رفتار کردی، البته از تو مأیوس می‌شود، و امید است که معالجه قطعی مرضت بشود؛ چنانچه در احادیث شریفه این معنی مذکور است:

فَعَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ وَأَبِي بَصِيرٍ، قَالَا: قُلْنَا لَهُ: الرَّجُلُ يَشْكُ كَثِيرًا فِي صَلَاتِهِ حَتَّى لَا يَذَرِي كَمْ صَلَّى وَلَا مَا بَقِيَ عَلَيْهِ؟ قَالَ: «يُعِيدُ». قُلْنَا لَهُ: فَإِنَّهُ يَكْثُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ؛ كُلَّمَا أَعَادَ شَكَّ. قَالَ: «يَمْضِي فِي شَكِّهِ». ثُمَّ قَالَ: «لَا تَعُودُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ، فَتُطْمِعُوهُ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ خَبِيثٌ يَعْتَادُ لِمَا عُوذَ، فَلْيَمْضِ أَحَدُكُمْ فِي الْوَهْمِ، وَلَا يُكْثِرَنَّ نَقْضَ الصَّلَاةِ؛ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ مَرَّاتٍ، لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ الشَّكُّ». قَالَ زُرَّارَةُ: ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ؛ فَإِذَا عُصِيَ، لَمْ يَعُدْ إِلَيَّ أَحَدِكُمْ»<sup>(۱)</sup>.

«زراره و ابوبصیر گفتند: "گفتیم به او (یعنی به حضرت باقر یا حضرت صادق - علیهما السلام - که مردی شک می‌کند بسیار در نمازش؛ حتی این‌که نمی‌داند چقدر نماز کرده و چقدر به عهده او باقی است؟" فرمود: "اعاده کند." گفتیم: "همانا برای او زیاد اتفاق می‌افتد، هر وقت اعاده می‌کند شک می‌نماید." فرمود: "بگذرد در شکش." (یعنی اعتنا به شک نکند). پس از آن فرمود: "عادت ندهید آن پلید را به خودتان در شکستن نماز، پس به طمع اندازید او را؛ زیرا که شیطان پلید است و عادت دارد به چیزی که عادت داده شد. یعنی، هر آینه بگذرد هر یک شما در شک و اعتنا نکند و زیاد نشکند نماز را. همانا اگر چند مرتبه چنین کرد، شکش عود نمی‌کند." زراره گفت پس از

۱- الکافی، ج ۳، ص ۳۵۸، «کتاب الصلاة»، «باب من شك في صلاته كلها...»، حدیث ۲.



آن فرمود: "جز این نیست که آن خبیث می‌خواهد اطاعت شود؛ پس وقتی که عصیان شد، عود نمی‌کند به سوی هیچ‌یک شما".

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ، فَأَمْضِ فِي صَلَاتِكَ؛ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ. إِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ»<sup>(۱)</sup>.

البته وقتی مدتی مخالفت او را کردی و اعتنا به وسواس او نکردی، طمعش از تو بریده می‌شود، و حالت ثبات و طمأنینه نفس عود می‌کند. ولی در خلال این مخالفت، تضرع و زاری به درگاه حق تعالی کن و از شر آن ملعون و شر نفس به آن ذات مقدس پناه ببر و استعاذه نما به ذات مقدس، البته دستگیری از تو می‌فرماید. چنانچه در روایت کافی نیز استعاذه از شیطان دستور داده شده:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَيْكَ مَا أُلْقِيَ مِنَ الْوَسْوَسَةِ فِي صَلَاتِي حَتَّى لَا أَذْرِي مَا صَلَّيْتُ مِنْ زِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ. فَقَالَ: إِذَا دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ، فَاطْعُنْ فَيُخَذَّكَ الْأَيْسَرُ بِأَصْبِعِكَ الْيُمْنَى الْمُسَبَّحَةِ، ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ فَإِنَّكَ تَنْحَرُهُ وَتَطْرُدُهُ»<sup>(۲)</sup>.

«حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: آمد مردی خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفت: "یا رسول الله شکایت می‌نمایم به تو از آنچه القا می‌شود به من از وسوسه در نمازم، حتی این‌که نمی‌دانم چقدر نماز کردم از زیاده یا کمی." فرمود: "وقتی داخل نماز شدی، بزن با انگشت سبابة دست راست به ران پای چپ، پس بگو: «بسم الله...» پس همانا دور کنی و طرد کنی او را». وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا؛ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱ - کلینی به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هرگاه در نماز زیاد شک کردی، (اعتنا

مکن) و به نمازت ادامه بده و آن را به پایان رسان، مگر شیطان تو را رها سازد، بی‌یقین شک از شیطان

است». (الکافی، ج ۳، ص ۳۵۹، «کتاب الصلاة»، «باب من شك في صلاته كلها...»، حدیث ۸)

۲ - الکافی، ج ۳، ص ۳۵۸، «کتاب الصلاة»، «باب من شك في صلاته كلها...»، حدیث ۴.

## حدیث بیست و ششم

### [فضیلت عالم]

الحدیث السادس والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ الْقَدَّاحِ؛ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتَها لِطالِبِ الْعِلْمِ رِضاً بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتُ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ؛ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهماً، وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ؛ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ، أَخَذَ بِحِظِّ وَافِرٍ»<sup>(١)</sup>.

ترجمه: «فرمود حضرت صادق علیه السلام: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "کسی که برود راهی را که طلب کند در آن علمی را، سلوک دهد خداوند به او راهی در بهشت. و همانا فرشتگان پهن می کنند پره های خود را برای طالب علم از روی خشنودی به او. و همانا طلب مغفرت و آمرزش کند برای طالب علم هر کس در آسمان و هر کس در زمین می باشد، حتی ماهی در دریا. و فضیلت عالم بر عابد مثل فضیلت ماه

١ - الکافی، ج ١، ص ٣٤، «کتاب فضل العلم»، «باب ثواب العالم والمتعلم»، حدیث ١.



است بر دیگر ستارگان در شب بدر. و همانا علما ارث بر پیغمبران اند. پیغمبران به ارث نگذاشتند پول طلا و نقره، ولیکن به ارث گذاشتند علم را؛ پس کسی که اخذ کرد از آن، حظ بسیاری برد».

شرح: بدان که الفاظ روایت شریفه احتیاج به شرح ندارد، ولی این چند خصلتی را که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - برای فضیلت طالب علم و علما بیان فرمودند در ضمن چند فصل به مناسبت به شرح آنها می پردازیم. وَعَلَى اللَّهِ التَّكَلُّفُ.

### فصل

#### در بیان آن که کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد

و باید مقدماً دانست که علوم مطلقاً منقسم می شود به دو قسمت: یکی علوم دنیایی، که غایت مقصد در آنها رسیدن به مقاصد دنیویه است. و دیگر علوم اخرویه، که غایت مقصد در آنها نیل به مقامات و درجات ملکوتیه و وصول به مدارج اخرویه است. و پیش از این اشاره شد به این که غالباً امتیاز این دو نحوه علم به امتیاز نیات و قصود است؛ گرچه خود آنها نیز فی حد نفس ها به دو سنخ منقسم شوند. و به مناسبت آثاری که در این حدیث شریف برای طلب علم و علما بیان فرمودند، مقصود از این علم قسم دوم و علم آخرت است. و این واضح است.

و نیز پیش از این ذکر شد<sup>(۱)</sup> که کلیه علوم اخرویه از سه حال خارج نیست: یا از قبیل علم بالله و معارف است؛ یا از قبیل علم تهذیب نفس و سلوک الی الله است؛ یا از قبیل علم آداب و سنن عبودیت است. اکنون گوییم که تعمیر نشئه آخرت بسته به این سه امر است؛ و بنابراین، جنات نیز به تقسیم کلی سه جنّت است: یکی جنّت ذات، که غایت علم بالله و معارف الهیه است. و دیگر جنّت صفات، که نتیجه تهذیب نفس و ارتیاض آن است. و سوم جنّت اعمال، که صورت قیام به عبودیت و نتیجه آن است. و این جنّات

معموره و آبادان نیستند؛ چنانچه ارض جَنَّتِ اعمال قاع<sup>(۱)</sup> است؛ چون اراضی نفس در اوّل امر، و آبادان و عمران آنها تابع عمران و آبادانی نفس است. چنانچه اگر مقام غیب نفس تعمیر به معارف الهیه و جذبات غیبیه ذاتیه نشود، بهشت ذات و جَنَّتِ لقاء از برای انسان حاصل نشود، و اگر تهذیب باطن و تحلیه سرّ نگردد و عزم و اراده قوی نشود و قلب مجلای اسماء و صفات نگردد، بهشت اسماء و صفات، که جَنَّتِ متوسطه است، برای انسان نباشد. و اگر قیام به عبودیت نکند و اعمال و افعال و حرکات و سکونات او مطابق دستورات شرایع نباشد، بهشت اعمال، که ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾<sup>(۲)</sup> می باشد، از برای او نیست.

بنابر این مقدمه، که مطابق با برهان حکمی و ذوق اهل معارف و اخبار انبیا و اولیا - علیهم السلام - و استفاد از کتاب کریم الهی است، علوم به هر درجه که هستند، چه علم المعارف باشد یا غیر آن طریق وصول به جَنَّتِ مناسب با آن است؛ و سالک طریق هر علمی سالک طریقی از طرق بهشت است. و ما پیش از این ذکر کردیم<sup>(۳)</sup> که علم مطلقاً طریق به عمل است حتی علم المعارف؛ منتها آن که علم المعارف اعمالی است قلبی و جذباتی است باطنی که نتیجه آن اعمال و جذبات، و صور باطنه آنها صورت جَنَّتِ ذات و بهشت لقاست. پس، سلوکِ طریقِ علم سلوکِ طریقِ جَنَّتِ است، و طریقِ طریق نیز طریق است.

### نکته مهمه

#### [نقد کلام صدر المتألهین]

و نکته این که فرموده است: «سَلِّكَ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ» و سلوک علمی را به عبد نسبت داده و سلوک الی الجنة را به ذات مقدس حق نسبت داده است، برای آن است که در مقام

۱ - اشاره است به حدیث نبوی. (ر.ک: تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۱۹۲)

۲. «در آن بهشت آنچه خواسته نفوس و مایه لذت چشم هاست وجود دارد». (زخرف (۴۳): ۷۱)

۳ - ر.ک: صفحه ۱۰۳ - ۱۰۴ و ۴۳۴؛ نیز ر.ک: شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۹؛ آداب الصلوة، امام

خمینی رحمته الله، ص ۱۱۴ - ۱۱۵ و ۲۱۱.



کثرت جنبه کسب عبد را غلبه داده؛ و در مقام رجوع به وحدث جنبه حق را غلبه داده؛  
والّا با نظری توان گفت: سلوک الی الجنة نیز منسوب به عبد است: ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا  
حَاضِرًا﴾<sup>(۱)</sup>. ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>(۲)</sup>. و با نظری  
توان گفت: سلوک الی العلم نیز به تأیید و توفیق حق و منسوب به ذات مقدس است: ﴿قُلْ  
كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>(۳)</sup>.

و جناب محقق فلاسفه و فخر طایفه حقّه، صدر المتألهین - رضوان الله علیه - را در  
این مقام بیانی است<sup>(۴)</sup> که مبنی بر آن است که نفس ادراک ملایم و منافق جنت و نار  
است؛ و علوم از ملایمات نفس، و جهل از منافرات آن است. و این مخالف با نظریه خود  
آن بزرگوار است در مسفورات حکمیّه خود بر ردّ شیخ غزالی<sup>(۵)</sup> که او را مسلکی است  
که جنّات و دوزخ را به لذات و آلام حاصله در نفس حمل کرده، و وجود عینی آنها را  
منکر شده است؛ چنانچه از او منقول است<sup>(۶)</sup>. و این مذهب با آن که مخالف برهان  
حکماست، خلاف اخبار انبیاء و کتب سماویّه و ضرورت جمیع ادیان است. و حضرت  
فیلسوف عظیم الشان او را ردّ و خیالش را ابطال فرموده؛ ولی شبیه آن معنی را خود آن  
بزرگوار در این مقام فرموده گرچه اصل مسلک غزالی را انکار دارد. و در هر صورت،  
این کلام در نظر قاصر صحیح نیاید، ولی مناسب این اوراق بیش از این تفصیل  
نیست<sup>(۷)</sup>.

۱ - هر چه کرده بودند حاضر یافتند. (الکھف (۱۸): ۴۹)

۲ - پس هر که به قدر ذره ای نیکی کرده باشد، آن را می بیند؛ و هر که به قدر ذره ای بدی کرده باشد، آن را  
خواهد دید. (الزلزله (۹۹): ۷-۸)

۳ - بگو همه از جانب خداست. (النساء (۴): ۷۸)

۴ - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۶۹-۷۰.

۵ - الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۱۷۲، فصل ۱۰، و ص ۱۴۹-۱۵۳ و ۲۰۷؛ المبدأ والمعاد، ص ۳۸۲-۳۹۵.

۶ - إحياء علوم الدین، ج ۴، ص ۱۷۲۵؛ مجموعة رسائل الإمام الغزالي، رسالة المضمون به علی غیر أهله، ص  
۳۵۵؛ الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۱۵۱-۱۵۳؛ المبدأ والمعاد، ص ۴۲۳.

۷ - ر.ک: تقریرات فلسفه، امام خمینی، ج ۳، ص ۲۵۱، ۵۰۷ و ۵۳۴.

## فصل

در بیان آن که فرشتگان بال‌های خویش را برای طالب علم فرش کنند

بدان که از برای ملائکه الله صنوف و انواعی کثیره است که جز ذات مقدس علام الغیوب کسی عالم به آنها که جنود حق هستند نیست: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»<sup>(۱)</sup>. یک صنف از آنها ملائکه مُهَيِّمِينَ مجذوبین هستند که اصلاً نظر به عوالم وجودیه ندارند و ندانند خداوند آدم را خلق فرموده یا نه؛ و مستغرق جمال و جلال حق و فانی کبریای ذات مقدس او هستند<sup>(۲)</sup>.

و گویند: در آیه شریفه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»<sup>(۳)</sup>. کلمه مبارکه «ن» اشاره به آن ملائکه است<sup>(۴)</sup>.

و طایفه دیگر ملائکه مقربین و سکنه جبروت اعلی هستند. و آنها انواع کثیره هستند که از برای هر یک از آنها شأن و تدبیری است در عوالم که از برای دیگری آن شأن و تدبیر نیست.

و طایفه دیگر ملائکه عوالم ملکوت اعلی و جنات عالیّه هستند به اصناف مختلفه و انواع متشکته.

و طایفه دیگر ملائکه عوالم برزخ و مثال هستند.

و طایفه دیگر ملائکه موکله به عوالم طبیعت و ملک هستند که هر یک موکل امری و مدبر شأنی هستند. و این دسته از ملائکه مدبره در عالم ملک غیر از ملائکه موجوده در عالم مثال و برزخ است؛ چنانچه در محل خود مقرر است<sup>(۵)</sup> و از اخبار نیز مستفاد شود<sup>(۶)</sup>.

۱- «و» (شماره) لشکریان پروردگار تو را کسی جز او نمی‌داند». (المذثر (۷۴): ۳۱)

۲- علم الیقین، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳- «ن»، قسم به قلم و آنچه نویسند». (القلم (۶۸): ۱)

۴- ر.ک: شرح دعاء السحر، امام خمینی ره، ص ۱۷.

۵- ر.ک: مفاتیح الغیب، ص ۳۳۱-۳۵۱.

۶- علم الیقین، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۸، «مقصد» دوم، باب دوم، فصل اول.



و ببايد دانست که أَجْنَحَهِ و رِیَاش و اعضاءى ديگر در جميع اصناف ملائکه نيست؛ بلکه از ملائکه مُهَيَّمِينَ گرفته تا سکنه ملکوت اعلى منزّه و مبرا هستند از امثال اين اعضا و اجزای مقداریه. و آنها مجرد از جميع مواد و لوازم آن و تقدرات و عوارض آن هستند. و اما ملائکه عوالم مثال و موجودات ملکوتیه برزخیه در جميع آنها اجزا و اعضا و اجنحه و رِیَاش و غير آن ممکن التحقق [است]. و چون از عوالم تقدرات برزخیه و تمثلات مثالیه هستند، هر یک دارای مقداری خاص و اعضا و جوارحی مخصوص به خود می باشند. «وَالصَّافَاتِ صَفًا»<sup>(۱)</sup> و «أُولَى أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ»<sup>(۲)</sup> راجع به اين صنف از ملائکه است. لیکن ملائکه مقربین و قاطنین جبروت اعلى به واسطه احاطه وجودیه قیومیه می توانند در هر یک از عوالم به هیئت و صورت آن عالم متمثل شوند؛ چنانچه جبرئیل امین، که از مقربین درگاه و حامل وحی الهی و از اعلى مراتب موجودات سکنه جبروت است، برای ذات مقدس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در مثال مقید دائماً، و در مثال مطلق دو مرتبه<sup>(۳)</sup>، و در مُلک گاهی، متمثل می شد. حتی در مُلک گاهی متمثل به صورت دحیه کلّیه، رضیع رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که اجمل ناس بود، می شد<sup>(۴)</sup>.

و ببايد دانست که تمثّل مُلکی ملائکه در عرض موجودات مُلکیه نيست که هر سلیم الحسّ آن را ببیند؛ بلکه باز وجهه ملکوتی آنها غالب و جهات مُلکیه مغلوب است؛ و لهذا آنها را پس از تمثلات مُلکیه نیز مردم با چشم مُلکی نمی دیدند، بلکه با تأیید حق و اشاره حضرت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله - بعضی از اصحاب جبرئیل را که به صورت دحیه کلّیه بود می دیدند<sup>(۵)</sup>. و بدین بیان طالبان علم و معرفت و متوجهین به حق و

۱ - «سُوِّکُنْدَ بِه صَفِّ کُشْدَکَانَ از ملائکه». (الصّافّات (۳۷): ۱)

۲ - «فرشتگان را رسولانی بالدار کرد: دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا». (فاطر (۳۵): ۱)

۳ - مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۲؛ تفسیر الصّافی، ج ۵، ص ۸۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۱۳۹، حدیث ۱۵۱۶۵.

۴ - الکافی، ج ۲، ص ۵۸۷، «کتاب الدعاء»، «باب دعوات موجزات...»، حدیث ۲۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۸،

ص ۲۶۷، حدیث ۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۶۰، حدیث ۳۲۱۵۷.

۵ - الکافی، ج ۲، ص ۵۸۷، «کتاب الدعاء»، «باب دعوات موجزات...»، حدیث ۲۵؛ الأمالی، طوسی،

ص ۶۰۴، حدیث ۷، مجلس ۲۷.

حقیقت و سالکین طریق رضای الهی از اولاد روحانی آدم صفی - سلام الله علیه - که مسجود ملائکه و مُطاع تمام دایره وجود [بود]، هستند؛ و جمیع ملائکه الله عنایت به او دارند و به تأیید و تربیت او مأمورند. و چون این مُلکی ملکوتی شده و این ارضی سمائی شده، قدم بر جناح ملائکه گذاشته است، که اگر چشم بصیرت ملکوتی و مثالی باز شود، می بیند که بر جناح ملائکه قرار گرفته و با تأییدات آنها طی طریق می نمایند. این راجع به آنها که از مُلک سفر به ملکوت کردند، گرچه باز در طریق هستند.

و اما آنها که ملکی هستند و باز به ملکوت وارد نشده اند، ممکن است ملکوتیین به تأیید آنها مشغول شده و برای تواضع آنها پرهای خود را فرش آنها قرار دهند برای خشنودی از آنها و عمل آنها؛ چنانچه در این حدیث شریف و در حدیث عوالی اللّٰه اشاره به آن فرموده. فیه عن المقداد، رضي الله عنه، أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنَحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ حَتَّى يَطَأَ عَلَيْهَا رِضًا بِهِ»<sup>(۱)</sup>. «مقداد - علیه الرّحمة - گوید شنیدم پیغمبر خدا - صَلَّى الله علیه و آله - می فرمود: همانا فرشتگان پرهای خود را می گذارند برای طالب علم تا آن که بر آنها قدم نهد از جهت رضایت به او».

پس، معلوم شد که اوّل قدم الی الله و الی مرضاته، قدم به دوش ملائکه و جلوس بر جناح آنان است. و تا آخر مراتب تحصیل و حصول علم و معارف این فرش و افتراش موجود است، منتها مراتب فرق می کند؛ و ملائکه و مؤیدین این سالك طریق علم عوض شوند تا کار سالك به جایی رسد که قدم از فرق ملائکه مقربین بردارد و عوالمی طی کند و مدارجی بپیماید که ملائکه مقربین در آن جا راه نیابند و جبرئیل امین وحی اعتراف به عجز کند و گوید: «لَوْ دَنَوْتُ أُنْمَلَةً لَأَخْتَرْتُ»<sup>(۲)</sup>.

و پس از این که این مطلب غیر مصادم با برهان، بلکه موافق با آن، است، داعی به

۱ - عوالی اللّٰه، ج ۱، ص ۱۰۶، حدیث ۴۴.

۲ - «اگر به اندازه بند انگشتی نزدیک شوم، خواهم سوخت»، (مناقب آل اَبی طالب علیّه السلام، ج ۱، ص ۲۲۹؛

بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲، حدیث ۸۶)



تأویل نیست؛ چنانچه فیلسوف معظم، جناب صدر المتألهین، ارتکاب آن فرمودند<sup>(۱)</sup>؛ با آنکه ملائکه عالم مثال و تمثلات ملکیه و ملکوتیه ملائکه را معترف و اثبات آن را در کتب حکمیه و مسفورات علمیه خود فرمودند با بیاناتی بی نظیر که مختص به خود آن بزرگوار است.

## فصل

### در بیان آنکه تمام سکنه آسمان و زمین استغفار می کنند برای طالب علم

بدان که در محل خود مقرر است<sup>(۲)</sup> که حقیقت وجود عین تمام کمالات و اسماء و صفات است؛ چنانچه صرف وجود صرف کمال است. و از این جهت حق تعالی - جلّ شأنه - که صرف وجود است صرف تمام کمالات است، و عین همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه است. و در حدیث است که «عِلْمُ كُلُّهُ، قُدْرَةُ كُلُّهُ»<sup>(۳)</sup>. و به برهان پیوسته است که حقیقت وجود در مَرَائِی عین همه کمالات است، و هیچ یک از کمالات امکان انسلاخ از آن ندارد؛ منتها ظهور آن کمالات به مقدار سعه و ضیق وجود و جلا و کدورت مرآت است؛ و از این جهت تمام سلسله وجود آیات ذات و مرآت اسماء و صفات اند. و این مطلب با آنکه مبرهن است، بلکه کمتر از مطالب حکمیه و در قوت و اتقان برهان به پایه این مسأله می رسد، مطابق با مشاهدات اصحاب شهود و ذوق ارباب معرفت است<sup>(۴)</sup>، و موافق با آیات کریمه کتاب کریم و اخبار اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - است. چنانچه در چندین موضع از کتاب الهی تسبیح کافه موجودات را گوشزد فرموده: «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»<sup>(۵)</sup>. «وَإِنْ مِنْ

۱- شرح أصول الكافي، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۷۰.

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیه، ج ۲، ص ۲۳۵ و ۳۶۸، و ج ۶، ص ۱۱۰ و ۱۱۷.

۳- «همه او علم است، همه او قدرت است»، (شرح الأسماء، سبزواری، ص ۸۰).

۴- ر.ک: الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۴۷، و ج ۳، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۵- «آنچه در آسمانها و زمین است خدای را تنزیه می کنند»، (الجمعة (۶۲): ۱).

شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»<sup>(۱)</sup>. و پر واضح است که تسبیح و تقدیس و ثنای حق تعالی مستلزم علم و معرفت به مقام مقدس حق و صفات جلال و جمال است؛ و بدون هیچ گونه معرفتی و علمی متحقق نشود. و در اخبار شریفه به طوری این مطلب شریف را با صراحت لهجه بیان فرمودند که به هیچ وجه قابل توجیه و تأویل نیست؛ ولی اهل حجاب و محجوبین از معارف الهیه، از اهل فلسفه رسمیه و مجادلات کلامیه، تأویل کلام خداوند کردند به تأویلات بارده‌ای که علاوه بر مخالفت با ظواهر آیات و نصوص آن در بعضی موارد، مثل قضیه تکلم نمل در سوره مبارکه «نمل»<sup>(۲)</sup>، و مخالفت با نصوص کثیره وارده از ائمه اطهار - علیهم السلام - مخالف با برهان متین حکمی نیز می‌باشد؛ ولی اشتغال به ذکر برهان و مقدمات آن مخالف با وضع این اوراق است.

پس موجودات و ثنای آنها حق را از روی شعور و ادراک است. و در حدیث است که رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمودند که وقتی قبل از بعثت شبانی می‌کردم، گاهی می‌دیدم که گوسفندان بی‌جهت رم می‌کنند و وحشتزده می‌شوند. پس از آمدن جبرئیل سبب را سؤال کردم. گفت این وحشت از صدای ضربتی است که به کافر می‌زنند که همه موجودات آن را می‌شنوند و از آن رم می‌کنند غیر از ثقلین\*.

و اهل معرفت گویند: انسان محجوب‌ترین موجودات از ملکوت است مادامی [که اشتغال] به ملک و تدبیرات آن دارد؛ زیرا که اشتغالش از همه بیشتر و قوی‌تر است،

۱- «موجودی نیست مگر به ستایش او تسبیح‌گو است ولی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید». (الاسراء (۱۷): ۴۴)

۲- النمل (۲۷): ۱۸-۱۹.

\* - روایت در کافی<sup>(۱)</sup> شریف است عن الباقر علیه السلام قال: «قال النبي ﷺ: إني كنت أنظر إلى الإبل والغنم وأنا أرهاها - وليس من نبي إلا وقد رعى الغنم - فكنت أنظر إليها [قبل النبوة] وهي ممثلة في المكنية ما حولها شيء، يهيجها حتى تدعّر فتطير، فأقول: ما هذا؟ وأعجب حتى جاءني جبرئيل فقال: إن الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئاً إلا سمعها ويدعّر لها إلا الثقلين». منه عفي عنه

أ- الكافي، ج ۳، ص ۲۳۳، «كتاب الجنائز»، «باب أن الميت يمثل له ماله و...»، حدیث ۱. (با کمی اختلاف در این نسخه از کافی)؛ الوافی، ج ۲۵، ص ۶۰۱، حدیث ۱.



پس احتجابش از همه بیشتر است و از نیل ملکوت محروم‌تر است.

و نیز از برای تمام موجودات وجهه ملکوتی است که به آن وجهه حیات و علم و سایر شؤون حیاتی را دارند: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup>. و این نیز وجه دیگر است از برای سرایت علم و حیات در موجودات.

و پس از آن که معلوم شد که تمام موجودات را علم و معرفت است و تمام دارای وجهه ملکوتی هستند، ولی انسان چون در عرض اینها نیست و از ملکوت نیز محجوب است، علم به حیات و شؤون حیاتی آنها پیدا نمی‌کند، دریغی نیست که از برای انسان سالک طریق علم و متوجه به حق، که سرآمد تمام سلسله وجود و ولی نعمت دار تحقق است، استغفار کنند و از مقام غفاریت ذات مقدس حق با لسان قال و لهجه صریحه ملکوتیه، که گوش باز ملکوتی بشنود، استدعا کنند که این ولیده کامله ملک و این فخر موالید طبیعت را به بحر غفران مستغرق فرماید و ستر جمیع نقایص او کند.

و تواند بود که چون موجودات دیگر دانند که وصول به فنای ذات مقدس و استغراق در بحر کمال برای آنها امکان پذیر نیست جز به طفیل و تبع ذات مقدس انسان کامل عالم بالله و عارف معارف الهیه و جامع علم و عمل - چنانچه این نیز مقرر است در محال خود<sup>(۲)</sup> - از این جهت کمال انسانی را، که به استغراق در بحر غفاریت حق حاصل شود، از حق تعالی طلب کنند که خود نیز به وسیله او به کمالات لایقه خود برسند. وَاللَّهُ الْعَالِمُ.

## فصل

در بیان آن که فضل عالم بر عابد مثل فضل ماه است

در شب بدر که شب سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است بر سایر ستارگان

بدان که حقیقت علم و ایمان، که متقوم به علم است، نور است. و این مطلب علاوه بر آن که مطابق برهان و عرفان است، مطابق نصوص و اخبار اهل عصمت و طهارت

۱ - «و این سان ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم.» (الأنعام (۶): ۷۵)

۲. ز.ک: صفحه ۵۹۰.

- علیهم السلام - نیز هست؛ زیرا که حقیقت نور، که عبارت از ظاهر و مکشوف بالذات و مظهر و کاشف غیر است، برای حقیقت علم ثابت و بر آن صادق است. بلکه صدق آن بر حقیقت علم حقیقت است، و بر انوار حسیه به مجاز شبهه است؛ زیرا که نور حسی ظهور ذاتی فی الحقیقه ندارد، و از تعینات آن حقیقت است و دارای ماهیت است؛ و اما حقیقت علم عین وجود است بالذات، و در مفهوم با آن مخالف است، ولی در حاق حقیقت و متن اعیان با آن موافق و متحد است. و حقیقت وجود عین نور است و عین علم است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<sup>(۱)</sup>. پس علم عین نور است. و در آیات شریفه ایمان و علم را به نور تعبیر فرمودند: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾<sup>(۲)</sup>. و در آیه شریفه «نور» به حسب تفسیر اهل بیت عصمت - علیهم السلام - «نور» تفسیر به علم شده است:

فَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ: «كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ: «مُحَمَّدٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ: «صَدْرُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ: «فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَغْنِي النَّبُوَّةَ». ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ قَالَ: «عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ...»<sup>(۳)</sup> الْحَدِيثُ.

و عَنْ الْبَاقِرِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ يَقُولُ: «أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيْتُهُ - وَهُوَ النُّورُ الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ - مَثَلُ الْمِشْكَاةِ فِيهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمِشْكَاةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَالْمِصْبَاحُ نُورُهُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ»<sup>(۴)</sup>.

۱ - «خدا نور آسمان‌ها و زمین است». (النور (۲۴): ۳۵)

۲ - «و هر که خدا نوری برای او قرار نداده، پس وی را نوری نیست». (النور (۲۴): ۴۰)

۳ - از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر آیه «نور» نقل شده است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ پس خداوند عزَّ و جلَّ همین گونه است. و مراد از ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾، محمد و آل او است و مراد از ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾، سینه محمد و آل او است. و مراد از ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾، آن است که در سینه او نور دانش، یعنی نبوت، است. و مراد از ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾، علم پیامبر است که در سینه علی علیه السلام جای گرفت. حدیث ادامه دارد. (تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۳۵)

۴ - و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «من راهنمای آسمان‌ها و زمینم، دانشی که به من عطا شده، و آن نوری است که ثمره آن هدایت است، همچون چراغانی است که در آن فشیله‌ای است. پس مراد از



وفي رواية قال: «فَالْمُؤْمِنُ يَنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ: مَدْخَلُهُ نُورٌ؛ وَمَخْرَجُهُ نُورٌ، وَعِلْمُهُ نُورٌ؛ وَكَلَامُهُ نُورٌ؛ وَمَصِيرُهُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُورٌ»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث معروف وارد است: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ»\*.

و از برای این نور مراتبی است به حسب مراتب ایمان و علم اهل آنها. و باید دانست که این نور حقیقی که در قلوب اهل ایمان و علم است چون از انوار عالم آخرت است، در آن عالم به مقتضای فعالیت نفس ظهور به نورانیت حسیه نماید؛ و همین نور است که صراط را روشن نماید. و یک دسته نورشان مثل نور شمس، و دیگری مثل نور قمر، تا برسد به آن که فقط نورش جلو پایش را روشن نماید.

اکنون که معلوم شد که علم نور است و ظهور، به حقیقت بدون شائبه مجاز؛ منتها ما بیچارگان که در حجاب ظلمانی طبیعت و در لیل مظلّم عالم مُلک هستیم، از شمس حقیقی علم و نور روزافزون دانش و بینش محجوبیم، و گمان می‌کنیم اینها مبنی بر مثل است و مبتنی بر مجاز و استعارت و تخمین و تعبیر است.

آری، تا در خواب حیات عاریت هستیم و سکر طبیعت در سر ماست و حقیقت را از مجاز نشناسیم، به حسب انظار مجازیّه ما مجاز نماید؛ و در حقیقت در عالم مجاز حقیقت به صورت مجاز درآید «النَّاسُ نِيَامٌ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>(۲)</sup>. پس از آن که چشم گشودیم، می‌بینیم که همان‌طور که نور شمس و قمر روشن و روشنی بخش است، نور

→ «مشکوة» محمد است، درود خدا بر او باد؛ و مراد از «مصبّاح» نور اوست که دانش در آن است». (تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۴۳۵)

۱- و در روایتی فرمود: «پس مؤمن در پنج نور می‌گردد: در آمدنگاه او نور است؛ و بیرون‌شد او نور است؛ و دانشش نور است؛ و گفتارش نور است؛ و در روز بازپسین گذرگاهش به سوی بهشت نیز نور است». (تفسیر الصّافی، ج ۳، ص ۴۳۶، در این نسخه از صافی «یَنْقَلِبُ» آمده است.)

\* - این حدیث شریف در ضمن حدیث عنوان بصری است که حدیث طویلی است و در حاشیه «منیة المرید»<sup>(۱)</sup> شهید سعید که ملحق به روض الجنان چاپ شده است عین حدیث به تمامت مرقوم است. منه عفی عنه

أ - منیة المرید، ص ۱۴۹. (با کمی اختلاف در این نسخه از منیة المرید)

۲- ر.ک: حدیث ۲۳، صفحه ۴۱۵، پاورقی ۱.

عالم نیز چنین است. در این عالم به نور علمش روشن کند قلوب مُظلمه را و حیات بخشد به مردگان جهل و نادانی؛ و در آن عالم نیز نورش محیط و شفاعت کند به واسطه آن احاطه نوریه از مقتبسان مشكاة علمش و مرتبطان به ساحت قدسش.

و باید دانست که عبادت بی علم نیز صورت نگیرد؛ و از این جهت عابد را نیز نوری است مخصوص به خود. بلکه نفس ایمان و عبادت حق از سنخ نور است؛ منتها نور عابد فقط روشنی برای خود دهد و زیر پای خودش را روشن نماید و به دیگران روشنی ندهد. از این جهت مثل آنها مثل ستارگان است در شب بدر که به واسطه نور ماه انوار آنها مختفی شده، به طوری که برای خود فقط روشنی دهد و به دیگران نفعی نرساند و نوری نبخشد. پس، مثل عابد در پیشگاه عالم مثل ستاره است، ولی نه در لیل مُظلم، که تا اندازه‌ای نوربخشی نیز کند، بلکه در شب بدر که فقط ظاهر هستند نه مُظهر.

جناب صدر المتألهین - قدس سره - فرماید که «مراد به «عالم» در این حدیث شریف غیر عالم ربّانی است که علم او لدنی و حاصل به موهبت الهی است؛ مثل علوم انبیا و اولیا علیهم السلام. چنانچه دلالت کند بر این مدعی تمثیل به قمر؛ و الا سزاوار بود که تمثیل به شمس شود، زیرا که نور آن به افاضه حق است بدون واسطه چیز دیگر از نوع و جنس خود»<sup>(۱)</sup>. انتهی کلامه رُفَع مقامه.

## فصل

### در بیان آن که علما ورثه انبیا - علیهم السلام - هستند

و این وراثت روحانی است، و ولادت علما از انبیا ولادت ملکوتی است. و انسان همان طور که به حسب نشئه مُلکیه و جسمانیه ولیده مُلک است، پس از تربیت انبیا و حصول مقام قلب برای او، ولادت ملکوتی پیدا کند. و چنانچه منشأ این ولادت پدر جسمانی است، منشأ آن ولادت انبیا - علیهم السلام - هستند.

پس، آنها پدرهای روحانی هستند و وراثت وراثت روحانی باطنی است، و ولادت

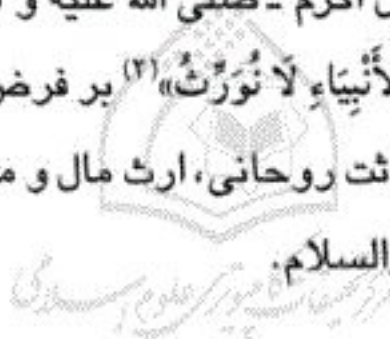
۱ - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۲، ص ۷۴.



ولادت ثانوی ملکوتی است. و پس از انبیا شأن تربیت و تعلیم با حضرات علماست که وراثت روحانی حقیقی انبیا هستند.

و انبیا - علیهم السلام - به حسب این مقام روحانیت، مالک درهم و دینار و متوجه به عالم ملک و شؤون مُلکیه نبودند، و ارث آنها به حسب این مقام غیر از علم و معارف چیز دیگر نبوده؛ گرچه به حسب ولادت مُلکی و شؤون دنیوی دارای تمام حیثیات بشریه بودند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»<sup>(۱)</sup>. [و] وارث آنها به حسب این مقام علما نبودند، بلکه اولاد جسمانی خودشان بودند؛ و ارث آنها به حسب مقام جسمانیت ممکن است درهم و دینار باشد.

و این حدیث شریف دلالت واضحه بلکه صراحت دارد در وراثت روحانیه؛ به طوری که ذکر شد. و مقصود رسول اکرم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ - از حدیثی که منسوب به آن سرور است که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ»<sup>(۲)</sup> بر فرض صحت معلوم است همین بوده که به حسب شأن نبوت و وراثت روحانی، ارث مال و منال نمی گذاریم؛ بلکه ارث ما علم است. چنانچه واضح است. والسلام.



۱ - «بگو من بشری مانند شما هستم». (الکَهِف (۱۸): ۱۱۰).

۲ - المَسْنَد، أحمد بن حنبل، ج ۹، ص ۳۶۳، حدیث ۹۹۳۳؛ ر.ک: الاحتجاج، ج ۱، احتجاج فاطمة الزهراء (ع) علی القوم لَمَّا منعوها فِدْكَ، ص ۲۷۶؛ کشف المراد، ص ۳۷۲.

## حدیث بیست و هفتم

### [ عبادت و حضور قلب ]

الحدیث السابع والعشرون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْأَجَلِّ وَالثَّقَةِ الْجَلِيلِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «فِي التَّوَرَةِ مَكْتُوبٌ: يَا ابْنَ آدَمَ، تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي، أَمَلًا قَلْبَكَ غِنًى وَلَا أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ، وَعَلَيَّ أَنْ أُسَدَّ فَاقَتَكَ وَأَمَلًا قَلْبَكَ خَوْفًا مِنِّي. وَإِنْ لَا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي، أَمَلًا قَلْبَكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا، ثُمَّ لَا أُسَدُّ فَاقَتَكَ وَأَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که در تورات نوشته شده است: ای پسر آدم، فارغ شو از برای عبادت من، تا پر کنم قلب تو را از بی نیازی و واگذار نکنم تو را به سوی طلب خویش، و بر من است که ببندم راه فقر تو را و پر کنم دل تو را از خوف خویش. و اگر فارغ نشوی برای عبادتم، پر کنم دل تو را از اشتغال به دنیا، پس از آن نبندم فقر تو را و واگذارم تو را به سوی طلبت».

شرح: تَفَرَّغْ لِكَذَا از باب «تَفَعَّلَ»، یعنی تمام وقت خود را صرف آن کرد به طوری که به چیز دیگر اشتغال نرزد<sup>(۲)</sup>. و تَفَرَّغْ قلب برای عبادت، خالی نمودن از توجه

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۸۳، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب العبادة»، حدیث ۱.

۲ - المنجد، ص ۵۷۸، ماده «فرغ».



به هر چیزی است برای آن.

وَمَلَأَ الْإِنَاءَ مَاءً وَمِنَ الْمَاءِ وَبِالْمَاءِ، وَضَعَ فِيهِ بِقَدَرٍ مَا يَأْخُذُهُ<sup>(۱)</sup>. یعنی، در آن [آب] ریخت به قدری که می‌گرفت.

و «أَكِلُ» مُتَكَلِّمٌ مِنْ يَكِلُ، وَكَلَّ إِلَيْهِ الْأَمْرَ، أَيُّ سَلَمَهُ وَقَوَّضَهُ وَتَرَكَهُ إِلَيْهِ وَاکْتَفَى بِهِ<sup>(۲)</sup>. یعنی، امر را به او واگذار و موکول کرد و خود در آن تصرفی ننمود.

«أَسَدُّ» مُتَكَلِّمٌ مِنْ سَدَّ يَسُدُّ سَدًّا، مِنْ بَابِ نَصَرَ، نَقِيضُ «الْفَتْحِ»<sup>(۳)</sup>. یعنی، بستن.

«الْفَاقَةُ» أَيُّ الْحَاجَةِ وَالْفَقْرِ<sup>(۴)</sup>. یعنی، نیازمندی و گدایی است.

«وَأَمْلَأَ قَلْبَكَ خَوْفًا مِنِّي» ظاهر آن است که به صیغه متکلم [است]، و صیغه امر بودن و عطف به اول کلام بودن بعید است.

و آنچه به مناسبت بیان کردنی است در حدیث شریف در ضمن فصولی به رشته تحریر درمی‌آوریم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**



### فصل

## [ فراغت وقت و قلب در عبادت ]

بدان که فراغت برای عبادت حاصل شود به فراغت وقت برای آن و فراغت قلب. و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقق پیدا نکند. و عبادت بی حضور قلب قیمتی ندارد.

و آنچه باعث حضور قلب شود دو امر است: یکی فراغت وقت و قلب؛ و دیگر فهماندن به قلب اهمیت عبادت را. و مقصود از فراغت وقت آن است که انسان در هر شبانه‌روزی برای عبادت خود وقتی را معین کند که در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت، و اشتغال دیگری را برای خود در آن وقت قرار ندهد. انسان اگر بفهمد

۱- المنجد، ص ۷۷۲، ماده «مَلَأَ».

۲- المنجد، ص ۹۱۶، ماده «وَكَلَّ».

۳- المنجد، ص ۳۲۶، ماده «سَدَّدَ».

۴- المنجد، ص ۶۰۱، ماده «فَوْقَ».

که عبادت یکی از امور مهمه‌ای است که از کارهای دیگر اهمیتش بیشتر بلکه طرف نسبت با آنها نیست، البته اوقات آن را حفظ می‌کند و برای آن وقتی موظف می‌کند. و ما پس از این به قدر مقدور شمه‌ای از آن را بیان می‌کنیم.

در هر حال، انسان متعبد باید اوقات عبادتش موظف باشد. البته اوقات نماز را، که مهم‌ترین عبادات است، باید حفظ کند و آنها را در اوقات فضیلت بجا آورد؛ و در آن اوقات برای خود شغل دیگری قرار ندهد. و همان‌طور که برای کسب مال و منال و برای مباحثه و مطالعه، وقت موظف قرار می‌دهد، برای این عبادات نیز قرار دهد که در آن وقت فارغ از امور دیگر باشد تا حضور قلب، که مغز و لب عبادات است، برای او میسر باشد. ولی اگر مثل نویسنده نماز را با تکلف بجا آورد و قیام به عبودیت معبود را از امور زایده بداند، البته آن را تا آخر وقت امکان تأخیر می‌اندازد؛ و در وقت ایتیان آن نیز به واسطه آن که کارهای مهمی به نظر و گمان خود مزاحم با آن می‌بیند، سر و دست شکسته ایتیان می‌کند. البته چنین عبادتی نورانیت ندارد، سهل است، مورد غضب الهی است و چنین شخصی مستخف به صلاة و متهاون در امر آن است. به خدای تعالی پناه می‌برم از خفیف شمردن نماز و مبالغات نکردن به امر آن. این اوراق گنجایش ذکر اخبار در این باب را ندارد، ولی بعضی از آن را ذکر می‌کنیم برای عبرت.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «لَا تَتَهَاوَنُ بِصَلَاتِكَ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ؛ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَى الْحَوْضِ لَا وَاللَّهِ»<sup>(۱)</sup>.

«حضرت باقر - علیه السلام - فرمود به زرارہ علیہ الرحمۃ: سستی مکن در امر نمازت، زیرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود در دم مردنش: "نیست از من کسی که خفیف شمارد نمازش را؛ از من نیست کسی که بیاشامد مُسکری؛ به خدا قسم که وارد نمی‌شود بر من نزد حوض"».

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عَلَيْهِ السَّلَام: «لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي



الْوَفَاءُ، قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ»<sup>(۱)</sup>.

«جناب ابوبصیر گوید که حضرت کاظم - علیه السلام - فرمود چون پدرم را وفات رسید فرمود به من: ای پسرک من، همانا نائل نشود شفاعت ما را کسی که استخفاف کند به نمازش».

و اخبار در این زمینه بسیار است، ولی برای اهل اعتبار همین بس است. خدا می‌داند که انقطاع از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است. و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او چه خذلان بزرگی است. گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگوار کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند. اکنون ملاحظه کن مقدم داشتن هر امر جزئی بلکه نفع خیالی را بر نماز که قرّة العین رسول اکرم - صلی الله علیه و آله -<sup>(۲)</sup>، و بزرگ وسیله رحمت حق است و اهمال کردن درباره آن و به آخر وقت انداختن بدون عذر و حفظ ننمودن حدود آن، آیا تهاون و استخفاف است یا نیست؟ اگر هست، بدان که به شهادت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و شهادت ائمه اطهار - علیهم السلام - از ولایت آنها خارج و به شفاعت آنها نائل نشوی. اکنون ملاحظه نما اگر احتیاج به شفاعت آنها داری و مایلی که از امت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - باشی، بزرگ بشمار این ودیعه الهیه را و اهمیت بده به آن، و الا خود دانی. خدای تعالی و اولیاء او بی نیازند از عمل من و تو؛ بلکه بیم آن است که اگر اهمیت ندادی، منجر به ترک آن شود و از ترک به جحود رسد که کارت یکسره شود و به شقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی.

و از فراغت وقت مهم‌تر فراغت قلب است. بلکه فراغت وقت نیز مقدمه‌ای برای این فراغت است. و آن چنان است که انسان در وقت اشتغال به عبادت، خود را از اشتغالات و هموم دنیایی فارغ کند؛ و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر متشتتّه منصرف

۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۷۰، «کتاب الصلاة»، «باب من حافظ علی صلاته أو ضيعها»، حدیث ۱۵.

۲- اشاره است به حدیث نبوی ﷺ که فرمود: «جعل قرّة عینی فی الصلاة»؛ «نماز روشنی چشم من است».

(الکافی، ج ۵، ص ۳۲۱، «کتاب النکاح»، «باب حب النساء»، حدیث ۷)

نماید؛ و دل را یکسره خالی و خالص برای توجه به عبادت و مناجات با حق تعالی نماید. و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود، تفرّغ برای او و عبادت او حاصل نشود. ولی بدبختی آن است که ما تمام افکار متشتت و اندیشه‌های متفرقه را ذخیره می‌کنیم برای وقت عبادت! همین که تکبیرة الاحرام نماز را می‌گوییم، گویی در دکان را باز کردیم، یا دفتر محاسبات را گشودیم، یا کتاب مطالعه [را] مفتوح نمودیم؛ دل را می‌فرستیم به سوی اشتغال به امور دیگر و از عمل به کلی غافل شده، یک وقت به خود می‌آییم که به حسب عادت به سلام نماز رسیدیم! حقیقتاً این عبادت فضاحت‌آور است و این مناجات شرم‌انگیز است.

عزیزم، تو مناجات با حق را مثل تکلم با یک نفر بندگان ناچیز حساب کن. چه شده است که اگر با یک نفر از دوستان، سهل است با یک نفر از بیگانگان، اشتغال به صحبت داشته باشی، مادام که با او مذاکره می‌کنی، از غیر غافل و با تمام توجه به او مشغولی؛ ولی در اشتغال به مکالمه و مناجات با ولیّ النعم و پروردگار عالمیان به کلی از او منصرف و غافل و به دیگر امور متوجهی؟ آیا قدر بندگان از ذات مقدس حق افزون است؟ یا تکلم با آنها ارزشش از مناجات با قاضی الحاجات بیشتر است؟

آری من و [شما] مناجات با حق را نمی‌دانیم چیست. تکالیف الهیه را سربار امور می‌دانیم؛ البته امری که تحمیل بر شخص شد و سربار زندگانی گردید، در نظر اهمیت نخواهد داشت. باید سرچشمه را اصلاح کرد و ایمان به خداوند و فرمایشات انبیا پیدا کرد تا کار اصلاح شود. همه بدبختی‌ها از ضعف ایمان و سستی یقین است.

ایمان سید بن طاووس، رضی الله عنه، او را به جایی می‌رساند که روز اول تکلیفش را عید می‌گیرد، برای آن که حق تعالی اجازه ورود مناجات به او مرحمت کرده و او را مخلّع به خلعت تکلیف فرموده<sup>(۱)</sup>. حقیقتاً تصور کن این چه قلبی است که این قدر نورانیت و صفا دارد! اگر عمل این سید جلیل برای تو حجت نیست، کار سید الموحّدین و اولاد معصومین او که برای تو حجت است. نظر کن در حال آن بزرگواران و کیفیت



عبادات و مناجات‌های آنها. بعضی از آنها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر می‌کرد و پشت مبارکشان می‌لرزید از خوف آن‌که مبادا در امر الهی لغزشی شود<sup>(۱)</sup>، با آن‌که معصوم بودند.

از حضرت مولی معروف است که تیری به پای مبارکش رفته بود که طاقت بیرون آوردن نداشت، در وقت اشتغال به نماز بیرون آوردند و اصلاً ملتفت نشد<sup>(۲)</sup>.

عزیزم، این مطلب از امور ممتنع نیست. نظیر آن در امور عادی برای مردم بسیار اتفاق می‌افتد. انسان در حال غلبه غضب و غلبه محبت گاهی از هر امری غافل می‌شود. یکی از دوستان موثق ما می‌گفت وقتی با جمعی از اوباش در اصفهان منازعه کردیم. در بین اشتغال به زد و خورد می‌دیدم بعضی از آنها مشتش به من می‌زدند؛ نفهمیدم چیست. بعد که فراغت حاصل شد و به خود آمدم، معلوم شد با کارد چندین زخم به من زدند که از آثار آن تا چندی بستری بودم. البته نکته آن هم معلوم است. وقتی که نفس توجه تام به یک امری پیدا کرد، از مُلک بدن غافل می‌شود و احساسات از کار می‌افتد و همش هم واحد می‌شود. ما خود در جنگ و جدال مباحثات - نعوذ بالله منها - دیدیم که اگر در مجلس هر امری واقع شود از آن به کلی غافل هستیم. ولی افسوس که ما به هر امری توجه تام داریم جز به عبادت پروردگار؛ و از این جهت استبعاد می‌کنیم.

در هر صورت، فراغت قلب از غیر حق از امور مهمه است که انسان باید با هر قیمت هست تحصیل آن را بکند. و طریق تحصیل آن نیز ممکن و سهل است. با قدری مواظبت و مراقبت تحصیل می‌توان کرد. باید انسان مدتی اختیار طایر خیال را به دست گیرد و هر وقت خواست از شاخه‌ای به شاخه‌ای پرواز کند آن را حفظ کند. پس از مدتی مراقبت، رام و آرام شود و توجه آن از امور متشتته منصرف شود و خیر عادت او گردد وَالْخَيْرُ عَادَةً<sup>(۳)</sup>؛ و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت او پیدا کند.

۱- ر.ک: صفحه ۴۸۹؛ سِرِّ الصَّلَاةِ، امام خمینی رحمته الله، ص ۸۵؛ آداب الصَّلَاةِ، امام خمینی رحمته الله، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲- الْمُحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ، ج ۱، ص ۳۹۷.

۳- تَحْفُفُ الْعُقُولِ، ص ۸۶؛ عُدَّةُ الدَّاعِي، ص ۲۳۹.

## [حضور قلب، روح عبادت]

و از همه این امور مهم‌تر، که باید دیگر امور را مقدمه او دانست، حضور قلب است که روح عبادت و حقیقت آن بسته به آن است؛ و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول درگاه حق تعالی نشود. چنانچه در روایات شریفه وارد است:

کافی: بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّهُمَا قَالَا: «إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا؛ فَإِنْ أَوْهَمَهَا كُلُّهَا، أَوْ غَفَلَ عَنْ آدَابِهَا، لُفَّتْ فَضْرِبَ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا»<sup>(۱)</sup>.

حضرت باقر و صادق - علیهما السلام - فرمودند به فضیل بن یسار: «نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه توجه قلب کردی به آن از نماز؛ پس اگر غلط بجا آورد تمام آن را، یا غافل شود از آداب آن، پیچیده شود و به آن زده بشود به روی صاحبش».

وَرَوَى الشَّيْخُ الْأَقْدَمُ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي التَّهْذِيبِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ الثُّمَالِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - يُصَلِّي؛ فَسَقَطَ رِذَاؤُهُ عَنْ مَنْكِبِهِ فَلَمْ يُسَوِّهِ حَتَّى فَرَعَ مِنْ صَلَاتِهِ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ! أَتَدْرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ؟ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا». فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلَكْنَا! قَالَ: «كَلَّا؛ إِنَّ اللَّهَ مُتَمِّمٌ ذَلِكَ لِلْمُؤْمِنِينَ بِالتَّوَّافِلِ»<sup>(۲)</sup>.

«ابو حمزه ثمالی گفت: دیدم حضرت سجّاد - علیه السلام - را که نماز می‌خواند؛ پس عباى آن حضرت افتاد، حضرت راست نفرمود عبا را تا از نماز فارغ شد. پس، از آن بزرگوار سؤال کردم، فرمود: "وای به تو! آیا می‌دانی در حضور کی بودم. همانا از بنده قبول نمی‌شود نمازی مگر آنچه را توجه قلب کرده از آن. " عرض کردم: "فدايت شوم، هلاک شدیم ما!" فرمود: "هرگز، همانا خداوند تمام می‌فرماید

۱ - الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳، «کتاب الصلاة»، «باب ما یقبل من صلاة الساهی»، حدیث ۴ (با کمی تفاوت)؛

وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۳، (طبع حجرى)، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب ۳، حدیث ۱.

۲ - تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۴۱، حدیث ۱۴۱۵ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۸، «کتاب

الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب ۳، حدیث ۶.



آنرا برای مؤمنین به واسطه نافله‌ها».

وَعَنِ الْخِصَالِ: بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ، قَالَ: «لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا، وَلَا يَقْكِرَنَّ فِي نَفْسِهِ؛ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَإِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت امیر علیه السلام: نایستد در نماز البته هیچ‌یک از شما در حال کسالت و نه در حال چرت زدن، و اندیشه نکند البته در پیش نفس خود؛ زیرا که او در محضر پروردگار است، و جز این نیست که از برای بنده از نمازش آن چیزی است که توجه کرده است به آن چیز به قلب خویش از نمازش».

و اخبار در این منوال بسیار است، و همین‌طور در فضیلت اقبال به قلب که بعضی از آنها را در این مقام نقل می‌کنیم و اکتفا به آن می‌نماییم، و برای اهل اعتبار کفایت می‌کند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، صَدُوقِ الطَّائِفَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِذَا صَلَّيْتَ، فَصَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا؛ ثُمَّ اصْرِفْ بَبَصَرِكَ إِلَى مَوْضِعِ سُجُودِكَ. فَلَوْ تَغْلَمُ مَنْ عَنْ يَمِينِكَ وَشِمَالِكَ، لَأَخْسَنْتَ صَلَاتَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ مَنْ يَرَاكَ وَلَا تَرَاهُ»<sup>(۲)</sup>.

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - به عبدالله [بن ابی یعفور]: ای عبدالله، وقتی که مشغول نماز می‌شوی، مثل کسی که وداع کند با نماز و ترس آن دارد که دیگر به آن نرسد نماز بخوان؛ پس از آن چشمت را بدوز به موضع سجودت. تو اگر بدانی کسی در راست و چپ هست نمازت را نیکو بجا می‌آوری، بدان که تو پیش روی کسی ایستادی که او تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی».

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ قَالَ: «لَأَحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ

۱- الخصال، ص ۶۱۳، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب ۳، حدیث ۴.

۲- الأمالی، صدوق، ص ۲۱۲، مجلس ۴۴، حدیث ۱۰؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۵۷، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۵، «کتاب الصلاة»، «أبواب أفعال الصلاة»، باب ۲، حدیث ۵.

إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ وَلَا يَشْغَلَ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا. فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَأَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِيَّاهُ<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: همانا من دوست می‌دارم از شماها مرد مؤمنی را که وقتی در نماز واجب ایستاد، اقبال و توجه کند به قلبش به سوی خدای تعالی، و مشغول نکند قلبش را به کار دنیا. نیست بنده‌ای که در نمازش توجه کند به سوی خدا به قلبش، مگر آن که اقبال کند خداوند به سوی او به وجهش، و قلوب مؤمنان را متوجه کند به سوی او به محبت بعد از دوستداری خداوند او را».

اکنون ببین این چه بشارتی است که صادق آل محمد - علیهم السلام - به مؤمنین می‌دهد. افسوس که ما بیچاره‌های محجوب از معرفت از توجه حق تعالی بی‌بهره‌ایم و از دوستی ذات مقدس او اطلاعی نداریم و دوستی حق را قیاس می‌کنیم به دوستی بندگان. اهل معرفت می‌گویند حق تعالی برای محبوب خود رفع حجب می‌کند. و خدا می‌داند در این رفع حجب چه کرامت‌هایی است. غایت آمال اولیا و نهایت مقصد آنها همین رفع حجب بوده. جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - و اولاد معصومین آن بزرگوار در مناجات «شعبانیه» عرض می‌کنند: «إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ؛ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ»<sup>(۲)</sup>.

خداوندا! این نورانیت بصیرت قلوب که اولیا از تو خواستند و خواهش نمودند به نورانیت آن واصل به تو شوند چه بصیرتی است؟

۱ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۶۳، حدیث ۱۱ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۵، «کتاب الصلاة»  
«أبواب أفعال الصلاة»، باب ۲، حدیث ۶.

۲ - «خداوندا، گسستگی کامل از جهان و توجه به سوی خودت را ارزائیم فرما» و دیدگان دل ما را با پرتو دیدار خودت روشن گردان، تا دیده دل‌ها حجاب‌های نور را بدرد و به معدن بزرگی و جلال رسد، و جانهایمان به درگاه عزّ قدس تو درآویزد». قسمتی از «مناجات شعبانیه». (اقبال الأعمال، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹، حدیث ۱۳).



بارالها! این حجب نور که در لسان ائمه معصومین ما متداول است چیست؟  
این معدن عظمت و جلال و عزّ قدس و کمال چه چیزی است که غایت مقصد آن  
بزرگواران است، و ما تا آخر از فهم علمی آن هم محرومیم تا چه رسد به ذوق آن و  
شهود آن؟

خداوندا! ما که بندگان سیه روی سیه روزگاریم، جز خور و خواب و بغض و شهوت  
از چیز دیگر اطلاع نداریم و در فکر اطلاع هم نیستیم، تو خود نظر لطفی به ما کن و ما را  
از این خواب بیدار و از این مستی هشیار فرما.

در هر صورت، برای اهلش همین یک حدیث کفایت می‌کند که تمام عمر خود را  
صرف کنند برای تحصیل محبت الهی و اقبال وجه الله؛ ولی امثال ما که وارد این وادی  
نیستیم و مرد این میدان نمی‌باشیم به احادیث دیگر متشبث می‌شویم.

عَنْ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَمَّنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى  
رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا، انْصَرَفَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ إِلَّا غَفَرَ لَهُ»<sup>(۱)</sup>.

راوی گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرمود: کسی که دو رکعت  
نماز بخواند در صورتی که بداند چه می‌گوید در آنها، منصرف شود و حال آن‌که  
نیست بین او و بین خداوند گناهی مگر آن‌که آمرزیده آن را».

وَعَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - أَنَّهُ قَالَ: «رَكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ  
لَيْلَةٍ»<sup>(۲)</sup>.

«فرمود رسول اکرم صلی الله علیه و آله: دو رکعت خفیف با تفکر بهتر از عبادت یک  
شب است».

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۶۷، حدیث ۱۱ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۵، «کتاب الصلاة»،  
«أبواب أفعال الصلاة»، باب ۲، حدیث ۷.

۲- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۶۷-۶۸، حدیث ۱۱ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۷، «کتاب الصلاة»،  
«أبواب أفعال الصلاة»، باب ۳، حدیث ۵.

## فصل [مراتب حضور قلب]

پس از آن که معلوم شد که حضور قلب در عبادات قلب و روح عبادات است و نورانیت و مراتب کمال آن بسته است به حضور قلب و مراتب آن، اکنون باید دانست که از برای حضور قلب مراتبی است که بعضی از آن مراتب اختصاص دارد به اولیای حق، و دست دیگران از وصول به شاهی آن کوتاه است؛ ولی بعض مراتب آن برای سلسله رعیت نیز ممکن الحصول است، و باید دانست که حضور قلب به طریق کلی منقسم شود به دو قسمت عمده: یکی حضور قلب در عبادت؛ و دیگر حضور قلب در معبود.

و پیش از بیان این مطلب لابدیم از ذکر یک مقدمه. و آن این است که اهل معرفت گویند باب عبادات مطلقاً باب ثنای معبود است؛ منتها هر یک از آنها ثنای حق است به نعتی از نعوت و اسمی از اسماء مگر نماز که ثنای حق است به جمیع اسماء و صفات.

و در سابق بر این، در شرح بعضی احادیث، ذکر شد<sup>(۱)</sup> که ثنای معبود از فطریاتی است که جمیع سلسله بشر بر آن مخمّرند و فطرت حکم به لزوم آن می‌کند، و خاضع برای کامل مطلق و جمیل مطلق و منعم مطلق و عظیم مطلق است. و چون کیفیت ثنای ذات مقدس را احدی نمی‌تواند کشف کند، زیرا که آن فرع معرفت به ذات و صفات و کیفیت [ارتباط] غیب به شهادت و شهادت به غیب است و این از برای کسی میسر نیست جز از طریق وحی و الهام الهی، از این جهت عبادات مطلقاً توقیفی است و موظف از جانب حق است و احدی از پیش خود حق ندارد تشریعی کند و عبادتی بتراشد. و آنچه از تواضع و احترامات در پیشگاه بزرگان و سلاطین معمول و متداول است، در آن پیشگاه مقدس ارجی و قیمتی ندارد. پس انسان باید گوش و چشم را باز کند و از طریق وحی و رسالت کیفیت عبادت و عبودیت را اخذ کند و خود در آن تصرفی نکند.

و بعد از آن که معلوم شد که باب عبادات باب ثناخوانی معبود است، بدان که حضور



قلب، چنانچه اشاره شد، به دو قسمت عمده تقسیم می‌شود: یکی حضور قلب در عبادت؛ و دوم حضور قلب در معبود.

### [ مراتب حضور قلب در عبادت ]

اما حضور قلب در عبادت، پس از برای آن نیز مراتبی است که عمده آن دو مرتبه است:

یکی حضور در عبادت اجمالاً. و آن چنان است که در عین اشتغال به عبادت - هر عبادتی باشد چه از باب طهارات مثل وضو و غسل و چه از باب نماز و روزه و حج و دیگر امور - انسان به طریق اجمال ملتفت باشد که ثنای معبود می‌کند؛ گرچه خود نمی‌داند که چه ثنایی می‌کند و چه اسمی از اسماء حق را می‌خواند. شیخ عارف کامل ما<sup>(۱)</sup> - روحی فداه - برای این نحو عبادت مثل می‌زدند به این که یکی قصیده در مدح کسی بگوید و به طفلی که معنای آن را نمی‌فهمد بدهد که در محضر او بخواند و به طفل بفهماند که این قصیده در مدح این شخص است. البته آن طفل که قصیده را می‌خواند اجمالاً می‌داند ثنای ممدوح را می‌کند، گرچه کیفیت آن را نمی‌داند. ماها نیز که طفل ثناخوان حق هستیم و نمی‌دانیم که این عبادات را چه اسراری است و هریک از این اوضاع الهیه با چه اسمی از اسماء ارتباط دارد و به چه کیفیت ثنای حق است، این قدر باید ملتفت باشیم که هر یک از آنها ثنائی است از کامل مطلق و معبود و ممدوح علی الاطلاق، که خود ذات مقدس در این اوضاع خود را ثنا فرموده و ما را امر فرموده که در پیشگاه مقدسش این نحو ثنا کنیم.

و دیگر از مراتب حضور قلب حضور قلب در عبادت است تفصیلاً. و این به مرتبه کامله برای احدی ممکن نیست جز خلص اولیاء و اهل معارف؛ ولی بعض مراتب نازله آن ممکن است برای دیگران؛ که اول مرتبه آن توجه به معانی الفاظ است در مثل نماز و دعا. و به این مرتبه اشاره شده است در روایتی که از ثواب الأعمال در سابق

۱ - مراد مرحوم شاه‌آبادی است.

گذشت<sup>(۱)</sup>. و مرتبه دیگر آن است که اسرار عبادات را به قدر امکان بفهمد و کیفیت ثنای معبود را در هر یک از اوضاع بداند، و اهل معرفت تا اندازه‌ای اسرار نماز و سایر عبادات را بیان کردند، و از اشارات اخبار معصومین - علیهم السلام - استفاداتی به قدر امکان کردند. گرچه فهم اصل حقیقت برای کم کسی اتفاق می‌افتد، ولی تا آن اندازه هم که ذکر شده غنیمت است برای اهلش.

### [مراتب حضور قلب در معبود]

و اما حضور قلب در معبود، و آن نیز دارای مراتبی است که عمده آن سه مرتبه است:

یکی حضور قلب در تجلیات افعالی، و دیگر حضور قلب در تجلیات اسمائی و صفاتی. و سوم حضور قلب در تجلیات ذاتی. و از برای هر یک چهار مرتبه است به طریق کلی: مرتبه علمی، و مرتبه ایمانی، و مرتبه شهودی، و مرتبه فنائی. و مقصود از حضور قلب در تجلیات افعالیه «علماً» آن است که شخص عابد سالک علماً و برهاناً بداند که تمام مراتب وجود و مشاهد غیب و شهود پرتو فیض تجلی ذات اقدس هستند، و از اخیره عالم طبیعت تا سرچشمه ملکوت اعلی و جبروت اعظم به یک طور و یک نحو حاضرند در پیشگاه مقدسش، و همه پرتو جلوه مشیت هستند؛ چنانچه در حدیث شریف کافی وارد است: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيئَةَ بِنَفْسِهَا، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيئَةِ»<sup>(۲)</sup>. پس مشیت بنفس ذاتها جلوه ذات است، و دیگر موجودات به واسطه آن مخلوق‌اند. و ما اکنون در صدد اقامه برهان بر این مطلب شریف نیستیم. پس شخص عابد که این مطلب را «علماً» و برهاناً دانست، می‌فهمد که خود و عبادت و علم و اراده و قلب و حرکات قلب و ظاهر و باطنش همه در پیشگاه مقدس حاضرند؛ بلکه همه نفس حضورند. و اگر با قلم عقل این مطلب برهانی را به لوح قلب نگاشت و قلب با

۱- ر.ک: ص ۴۷۶.

۲- از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند مشیت را به خود مشیت آفرید، سپس چیزها را به مشیت

آفرید». (الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰، «کتاب التوحید»، «باب أن الإرادة من صفات الفعل»، حدیث ۴)



ارتیاضات علمیه و عملیه ایمان به این قضیه یقینیّه ایمانیّه پیدا کرد، آن وقت حضور قلب در تجلی «ایماناً» پیدا می‌کند. و پس از کمال این ایمان و مجاهدات و ریاضات و تقوای کامل قلب، هدایت الهیه شامل حالش شده و بهره‌ای از تجلیات افعالی بالعیان و «الشهود» برای قلب او حاصل شود. تا وقتی که قلب یکسره مرآت تجلیات گردید و صَعَق و «فنا» برای سالک دست داد. و این آخر مرتبه حضور است که منتهی به فنای حاضر در تجلیات افعالیّه شود. و بسیاری از اهل سلوک در همین صَعَق تا ابد باقی مانند و به خود نیایند.

و اگر قلب سالک از پرتو فیض اقدس در ازل قابلیتش بیش از این باشد، پس از این صَعَق به خود آید و انس حاصل کند و به مملکت خود رجوع کند، و مورد تجلیات اسمانیّه شود، و همان مراتب را طی کرده به فنای صفاتی نائل شود، و به مناسبت عین ثابتش در اسمی از اسماء الهیه فانی گردد. و بسیاری از اهل سلوک نیز در همین فنای اسمانی باقی مانند و به خود نیایند. «إِنَّ أَوْلِيَّائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي»<sup>(۱)</sup>. شاید اشاره به این اولیا باشد.

و اگر از تجلی فیض اقدس استعداد بیش از این اندازه باشد، پس از این صَعَق و فنا نیز انس حاصل آید و سالک به خود آید، و مورد تجلیات ذاتیه گردد، تا آخر مرتبه فنای ذاتی و صَعَق کلی سیر تمام شود و فنای تام حاصل آید. «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۲)</sup>. بعضی گویند اشاره به این اولیاء الله و سالکین الی الله است، و اجر این سالک جز با ذات مقدس نیست<sup>(۳)</sup>.

و گاه افتد که برای سالک در این مقام نیز افاقه حاصل آید، پس به حسب استعداد خود و مناسبت احاطه عین ثابتش به هدایت خلق قیام کند: «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ \* قُمْ فَأَنْذِرْ»<sup>(۴)</sup>.

۱- «همانا اولیای من زیر قبه‌های منند، جز من کسی آنان را نمی‌شناسد». (احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۵۱۶)

۲- النساء (۴): ۱۰۰.

۳- ر.ک: صفحه ۳۷۱.

۴- «ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده». (المدثر (۷۴): ۱-۲)

و اگر عین ثابتش تابع «اسم اعظم» باشد، دایره نبوت به او ختم شود؛ چنانچه به رسول اکرم و نبی معظم خاتم - صلی الله علیه و آله - ختم شد. و احدی از موجودات اولین و آخرین و انبیای مرسلین [عین] ثابتشان تابع اسم اعظم و ظهور ذات به جمیع شؤون نبود، از این جهت ظهور به تمام شؤون پیدا کرد، و غایت ظهور به هدایت حاصل شد و کشف کلی واقع گردید، و نبوت ختم به وجود مقدسش شد. و اگر فرضاً از اولیا به تبع آن ذات مقدس و هدایت او بدین مقام رسد، کشفش عین همین خواهد بود؛ و تکرار در تشریع جایز نخواهد بود. پس دایره نبوت به وجود مقدسش به آخر رسید و لبنة آخری را در دایره نبوت گذاشت؛ چنانچه در حدیث است<sup>(۱)</sup>.

و باید دانست که عبادات و کیفیات معنویة آنها برای صاحب هر یک از این مقامات مذکوره بسیار مختلف و در نهایت متفاوت است. و از برای هر یک حظی و نصیبی است از مناجات حق که برای دیگری [که] به آن مقام نائل نشده آن حظ و نصیب نیست. البته آنچه از برای حضرت صادق - علیه السلام - در حال عبادت حاصل شده از برای دیگران ممکن نیست؛ چنانچه از فلاح السائل سید ابن طاووس - قدس الله سره - منقول است که فرمود: فَقَدْ رَوَى أَنَّ مَوْلَانَا، جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - كَانَ يَتْلُو الْقُرْآنَ فِي صَلَاتِهِ، فَعُشِّي عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ سُئِلَ مَا الَّذِي أُوجِبَ مَا انْتَهَتْ حَالُكَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ مَا مَعْنَاهُ: «مَا زِلْتُ أَكْرُرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالٍ كَانَنِي سَمِعْتُهَا مُشَافَهَةً مِمَّنْ أَنْزَلَهَا عَلَى الْمُكَاشَفَةِ وَالْعِيَانِ، فَلَمْ تَقُمْ الْقُوَّةُ الْبَشَرِيَّةُ بِمُكَاشَفَةِ الْجَلَالَةِ الْإِلَهِيَّةِ»<sup>(۲)</sup>.

۱ - پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى حَائِطًا فَأَكْمَلَهُ إِلَّا لَبَنَةً وَاجِدَةً فَكُتِبْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبَنَةُ فَلَا رُشُولَ بَعْدِي وَلَا نَبِيٍّ»؛ پیغمبر ﷺ فرمودند: مثل من در میان پیامبران مثل مردی است که دیواری ساخت، پس آن را کامل تنها یک خشت آخر را نگذاشت. پس من آن خشت آخر هستم. پس هیچ رسولی و هیچ نبی بعد از من نخواهد بود. (الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۳۱۸)

۲ - روایت شده که سرورمان؛ جعفر بن محمد صادق علیه السلام در نماز قرآن تلاوت می کرد؛ پس به حالت غش بیفتاد چون به هوش آمد از حضرت سبب آن را پرسیدند. پس بیانی فرمود که معنای آن این است: پیوسته آیات قرآن را تکرار کردم تا به حالتی رسیدم که گویا آیات را از سوی نازل کننده آنها به مکاشفه و عیان شنیدم؛ پس توان بشری مکاشفه جلال الهی را تاب نیاورد. (فلاح السائل، ص ۲۱۰، «ذکر أدب العبد في قراءة القرآن في الصلاة»)



و آن حالی که برای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - دست می‌داده برای احدی از موجودات نبود؛ چنانچه در حدیث مشهور است: «لِي مَعَ اللَّهِ حَالٌ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»<sup>(۱)</sup>.

بگذرم از مطلبی که برای ما از آن نصیبی نیست مگر لفظ. ولی آنچه مهم است برای امثال ماها آن است که اکنون که محرومیم از مقامات اولیا انکار آنها را هم نکنیم و تسلیم باشیم که تسلیم امر اولیا خیلی فایده دارد و نعوذ بالله انکار خیلی مضر است. اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ مُسْلِمٌ لِامْرِئِهِمْ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ<sup>(۲)</sup>.

## فصل

### [تحصیل حضور قلب از راه پی بردن به اهمیت عبادات]

بدان که حضور قلب در عبادات حاصل نشود مگر به افهام نمودن به قلب اهمیت عبادات را. و آن در حقیقت میسر نشود مگر به فهمیدن اسرار و حقایق آنها. و آن گرچه از برای ما میسر نشود، ولی تا اندازه‌ای که با حال امثال خودم مناسب است و مستفاد از اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - و کلمات اهل معرفت است، به قدر تناسب با این اوراق، ذکر می‌کنیم.

### [صور باطنی اعمال و افعال]

بدان که - چنانچه مکرر اشاره نمودیم - از برای هر یک از اعمال حسنه و افعال عبادیه صورتی است باطنی ملکوتی و اثری است در قلب عابد. اما صورت باطنیه آن همان است که تعمیر عوالم برزخ و بهشت جسمانی به آن است؛ زیرا که ارض بهشت قیعان و خالی از هر چیز است، چنانچه در روایت است<sup>(۳)</sup>؛ و انکار و اعمال ماده تعمیر و

۱ - «مرا با خداوند حالتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای ظرفیت آن ندارد».

(بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰. در این مصدر به جای کلمه «حال»، «وقت» آمده است)

۲ - «خداوند، من تسلیم امر آنان، که درود تو بر همه آنان باد، هستم».

۳ - عوالمی الالهی، ج ۴، ص ۸؛ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۲۹.

بنای آن است، چنانچه در حدیث است<sup>(۱)</sup>. و آیات بسیاری در کتاب شریف الهی دلالت بر تجسم اعمال می‌نماید؛ مثل قوله تعالی: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>(۲)</sup>. و مثل قوله: «وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»<sup>(۳)</sup>. و اخباری که دلالت بر تجسم اعمال و صور غیبیه ملکوتیه آنها دارد در ابواب متفرقه بسیار است<sup>(۴)</sup>، و ما به ذکر بعضی از آن اکتفا می‌کنیم.

رَوَى الصَّدُوقُ، قُدَّسَ سِرُّهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ إِلَى السَّمَاءِ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً، يَقُولُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي، اسْتَوَدَعَنِي مَلَكٌ كَرِيمٌ، وَمَنْ صَلَّى بَعْدَ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ وَلَمْ يَقُمْ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ سَوْدَاءَ مُظْلِمَةً، وَهِيَ تَهْتِفُ بِهِ: ضَيَّعْتَنِي ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي، وَلَا رَعَاكَ اللَّهُ كَمَا لَمْ تَرْعِنِي»<sup>(۵)</sup>.

«فرمود حضرت صادق، علیه السلام: کسی که نمازهای واجب را بجا آورد در اول

۱- عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةً يَبْنُونَ لِبْنَةً مِنْ ذَهَبٍ وَلِبْنَةً مِنْ فُضَّةٍ وَرُبَّمَا أَمْسَكُوا فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا لَكُمْ رُبَّمَا بَنَيْتُمْ وَرُبَّمَا أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِيئَنَا النَّفَقَةُ، فَقُلْتُ لَهُمْ: وَمَا نَفَقَتُكُمْ؟ فَقَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي الدُّنْيَا: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، فَإِذَا قَالَ بَنَيْنَا وَإِذَا أَمْسَكَ أَمْسَكْنَا؛ إِمَامٌ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیغمبر ﷺ فرمودند: وقتی مرا به آسمان بردند وارد بهشت شدم در آنجا فرشتگانی دیدم که از خشتی طلا و خشتی نقره ساختمان می‌ساختند و گاهی دست از کار می‌کشیدند، به آنها گفتم: شما چرا گاهی کار می‌کنید و زمانی دست از کار می‌کشید؟ جواب دادند تا این که مصالح ما به ما برسد، به آنها گفتم: مصالح شما چیست؟ پاسخ دادند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» که مؤمن در دنیا می‌گویند، وقتی ذکر می‌گویند ما می‌سازیم و وقتی ساکت می‌شود ما دست از کار می‌کشیم. (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۳؛ الامالی، طوسی، ص ۴۷۴، حدیث ۴، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۶۹-۱۷۰، حدیث ۷)

۲- الزلزلة (۹۹): ۷-۸.

۳- الکهف (۱۸): ۴۹.

۴- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۱-۳۲۹؛ علم البیّن، ج ۲، ص ۸۶۹-۸۹۱.

۵- وسائل الشیعة (طبع حجری)، ج ۱، ص ۲۶۴ (با اندکی تفاوت)؛ ر.ک: الامالی، صدوق، ص ۲۱۱، «مجلس الرابع و الأربعون»، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۲۳، «کتاب الصلاة»، «ابواب المواقیف»، باب ۳، حدیث ۱۷.



وقت آنها و به پا دارد حدود آنها را (یعنی اجزاء و شرایط آنها را درست بجا آورد)، بالا برد فرشته آنها [را] به سوی آسمان در حالی که سفید پاکیزه است؛ می‌گوید آن نماز: "نگاه دارد تو را خداوند، چنانچه تو مرا نگاه داشتی، و دیعه گرفت مرا فرشته کریمی." و کسی که بجا آورد آنها را بدون علتی بعد از وقت آنها و حدود آنها را به پا ندارد، بالا برد آنها را فرشته در حالی که سیاه و تاریک است؛ فریاد زند به او: "ضایع کردی مرا، خداوند تو را ضایع کند چنانچه مرا ضایع کردی؛ و مراعات نکند خداوند تو را چنانچه مراعات نکردی مرا".

از این حدیث شریف علاوه بر آن که صورت ملکوتی عمل مستفاد شود، حیات و شؤون حیاتی آن نیز معلوم شود. و این مقتضای ضربی از برهان نیز هست. و اخبار دلالت دارد که جمیع موجودات حیات ملکوتی دارند و عالم ملکوت سراسر حیات و علم است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ»<sup>(۱)</sup>.

وَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ قَبْرِهِ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَقْدُمُ أَمَامَهُ؛ كُلَّمَا يَرَى الْمُؤْمِنُ هَوَلاً مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ لَهُ الْمِثَالُ: لَا تَفْرَعْ وَلَا تَحْزَنْ وَأَبْشِرْ بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَحَاسِبُهُ حِسَاباً يَسِيراً وَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَالْمِثَالُ أَمَامَهُ؛ فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ، نِعْمَ الْخَارِجُ. خَرَجْتَ مَعِيَ مِنْ قَبْرِي وَمَا زِلْتَ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ. فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَيَقُولُ: أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ أَدْخُلْتَهُ عَلَى أَخِيكَ الْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا؛ خَلَقَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ لِأُبَشِّرَكَ»<sup>(۲)</sup>.

فرمود حضرت صادق علیه السلام: «وقتی که بیرون آورد خداوند مؤمن را از قبرش، خارج شود با او مثالی که پیش او می‌رود؛ هر جا که آن مؤمن وحشتی از وحشت‌های روز قیامت را ببیند، آن مثال به او گوید: "ترسناک مباش و اندوهناک مشو

۱- «و به درستی که سرای آخرت خود همان زندگی است». (العنکبوت (۲۹): ۶۴)

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۹۰، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب إدخال السورور علی المؤمنین»، حدیث ۸ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۳۵۲، «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب فعل المعروف»، باب ۲۴، حدیث ۱۰.

و بشارت باد تو را به سرور و کرامت از خدای عزوجل. "تا بایستد در محضر حق تعالی؛ [پس] محاسبه فرماید او را حسابی آسان و فرمان دهد او را به بهشت، و آن مثال پیش اوست. پس می گوید به او آن مؤمن: "خداوند رحمت کند تو را؛ تو خوب کسی بودی که با من خارج شدی از قبر؛ و همیشه مرا بشارت به سرور و کرامت از جانب حق دادی تا آن که دیدم آن را. تو کیستی؟" می گوید: "من آن سروری هستم که داخل کردی او را بر برادر مؤمن در دنیا، خلق فرمود خدای تعالی مرا از آن تا بشارت دهم تو را". و در این حدیث شریف نیز دلالت واضحی است بر تمثّل و تجسّم اعمال در نشئه آخرت؛ چنانچه شیخ اجل، بهاءالدین - قدس سره - نیز فرموده در ذیل همین حدیث شریف که:

«بعض اخبار دلالت می کند بر تجسّم اعتقادات نیز. پس، اعمال صحیح و اعتقادات صحیح به صور نورانیة نیکو منظری ظاهر می شوند که باعث می شوند کمال سرور و ابتهاج را از برای صاحبشان. و اعمال سیئه و اعتقادات باطله ظاهر می شوند به شکل صور ظلمانیة مستقبحه که باعث می شوند برای صاحبشان غایت اندوه دردناکی را. چنانچه جماعتی از مفسرین گفته اند در ذیل آیه شریفه ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾<sup>(۱)</sup>. و ارشاد می کند ما را به سوی این معنا قول خدای تعالی: ﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّ النَّاسُ أَسْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ﴾<sup>(۲)</sup> الایه. و کسانی که در آیه شریفه تقدیر قائل شدند و گفته اند: لِيُرَوْا جَزَاءُ أَعْمَالِهِمْ، و ضمیر «یره» را به عمل برنگردانند، دور افتادند از حق»<sup>(۳)</sup>، انتهی کلامه مترجماً رُفِعَ مَقَامُهُ الشریف.

و در این مقام کلام غریبی از بعض محدثین جلیل صادر شده است<sup>(۴)</sup> که ذکر نکردن

۱- «روزی که هر کس کارهای نیک و بدی را که انجام داده حاضر یابد؛ و دوست دارد بین او و کارهای بدش فاصله ای دور باشد». (آل عمران (۳): ۳۰)

۲- «در آن روز مردم پراکنده بیرون آیند تا کارهایشان به آنها نشان داده شود». (الزلزله (۹۹): ۶)

۳- الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۰۲، شرح حدیث ۳۳.

۴- مرآة العقول، ج ۹، ص ۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۹۲.



آن اولی است. و آن ناشی از آن است که گمان کردند منافات می باشد بین قول به تجسم اعمال و قول به معاد جسمانی؛ با این که این مطلب مؤکد آن است. و کلمه «تمثل» که در این حدیث شریف است مثل تمثلی است که در قول خدای تعالی است: ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾<sup>(۱)</sup> که حقیقتاً به صورت جسمانیت متمثل می شود، نه آن که خیال و گمان باشد و مثل خواب باشد. در هر صورت صرف کردن امثال این آیات و روایات را از ظاهر خود، با آن که مطابق برهان قوی است که در محل خود مقرر است<sup>(۲)</sup>، به مجرد آن که به عقل ما درست نمی آید و مطابق با مذهب حکما و فلاسفه است، مستحسن نیست. بهترین امور تسلیم در محضر قدس کبریای حق و اولیای معصومین است.

پس، معلوم شد که هر عملی که مقبول درگاه مقدس حق شد، صورت بهیئه حسنه دارد به تناسب خود از حور و قصور و جنات عالیات و انهار جاریات. و هیچ موجودی در صفحه وجود متحقق نشود که از روی جزاف، بلکه ارتباطات عقلیه در کار است که کشف آنها را جز کمال اولیا کسی نتواند کرد. و مطلب علی الاجمال تحت میزان عقلی و برهان حکمی است.

پس از آن که معلوم شد حیات عالم آخرت و زندگانی و لذات آن عالم بسته است به اعمالی که صورت کمالیه آنها بدان عالم منتقل می شود و آن اعمال عباداتی است که به کشف تام محمدی - صلی الله علیه و آله - اهل این ملت اطلاع بر آن پیدا کردند و کمال و حسن اعمال به نیات و اقبال قلب و حفظ حدود است و اگر عملی فاقد این امور یا بعض آن باشد از درجه اعتبار ساقط بلکه دارای صورت زشت مشوه است که انسان در عالم دیگر به آن می رسد، چنانچه از راه اخبار و آثار معلوم شد، پس بر هر انسان مؤمن به عالم غیب و اخبار انبیا و اولیا و اهل معرفت و علاقه مند به حیات ابدی و زندگانی جاویدان لازم است که با هر زحمتی و ریاضتی هست اصلاح اعمال خود را بنماید. و پس از آن که ظاهر و صورت آنها مطابق قواعد اجتهادیه یا رأی فقها - رضوان الله

۱ - «پس برای او به صورت انسانی خوش قامت متمثل شده». (مریم (۱۹): ۱۷)

۲ - ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۲۵.

علیهم - گردید، به اصلاح سیرت و باطن آنها کوشد؛ و هر قدر می‌تواند جدیت کند که لااقل واجبات را با حضور قلب بیاورد و اصلاح نقایص آنها را نیز با نوافل کند؛ چنانچه در احادیث شریفه است که نوافل جبران فرائض را می‌کند و سبب قبول آنها می‌شود.

فِي الْعِلَلِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا يَفْسُدُ مِنَ الْفَرِيضَةِ»<sup>(۱)</sup>.

وَرَوَى الشَّيْخُ، قُدَّسَ سِرُّهُ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَام: «يُزْفَعُ لِلرَّجُلِ مِنَ الصَّلَاةِ رُبُعُهَا أَوْ ثُمْنُهَا أَوْ نِصْفُهَا أَوْ أَكْثَرُ بِقَدْرِ مَا سَهَا\*؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُتِمُّ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ»<sup>(۲)</sup>.

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود: «بالا می‌رود برای مرد از نماز چهار یک یا هشت یک یا نصفش، یا بیشتر به قدری که سهو نموده؛ ولی خدای تعالی تمام کند آن را به نافله‌ها».

و از این قبیل روایت بسیار است. و معلوم است ماها خالی از سهو و نسیان و اختلال حواس و دیگر امور منافی با نماز یا کمال آن نیستیم، و خدای تعالی به لطف کامل خود نوافل را قرار داده تا جبران نقایص آن را بنماییم. و البته لازم است حتی الامکان غفلت از این امر نکنیم و نوافل را ترک ننماییم.

در هر حال ای عزیز، قدری از حال غفلت بیدار شو و در امر خود تفکر کن و صفحه

۱ - «نافله برای این قرار داده شده است تا به آن آنچه از واجب تباه شده است جبران گردد». (علل الشرائع، ص ۳۲۹، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۷۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب ۱۷، حدیث ۱۰)

\* - قوله: «بِقَدْرِ مَا سَهَا» مقصود از حدیث شریف چنانچه در روایات دیگر است آن است که از نماز آن قدر بالا می‌رود و مقبول می‌شود که قلب را اقبال است. پس قوله: «بِقَدْرِ مَا سَهَا» برای بیان اصل نسب است نه بیان آنچه مرفوع می‌شود. و محتمل است سهو در این جا به معنی سکون قلب و لین آن باشد زیرا که سهو به معنی سکون و لین آمده چنانچه جوهری<sup>(۱)</sup> گوید. منه عفی عنه

أ - الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۸۶، مادة «سها».

۲ - تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۴۱، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۷۴، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب ۱۷، حدیث ۱۲.



اعمال خود را نگاه کن. بترس از آن که اعمالی را که به خیال خودت عمل صالح است، از قبیل نماز و روزه و حج و غیر آن، خود اینها اسباب گرفتاری و ذلتت شوند در آن عالم؛ پس، حساب خودت را در این عالم تا فرصت داری بکش و خودت میزان اعمالت را بر پا کن و در میزان شریعت و ولایت اهل بیت اعمال خود را بسنج، و صحت و فساد و کمال و نقص آن را معلوم کن و آنها را جبران کن تا فرصت هست و مهلت داری. و اگر در این جا خود را محاسبه نکنی و حساب خودت را درست نکنی، در آن جا که به حسابت رسیدگی می شود و میزان اعمال بر پا می شود مبتلا به مصیبت های بزرگ می شوی. بترس از میزان عدل الهی، و به هیچ چیز مغرور مباش و جد و جهد را از دست مده. و قدری به صحیفه اعمال اهل بیت پیغمبر - صلوات الله علیهم - که معصوم از گناه و خطا بودند مراجعه کن و تفکر در آنها کن. ببین چقدر کار سخت است و راه تاریک و باریک اکنون ملاحظه این حدیث شریف بکن و حدیث مفصل را از این مجمل بخوان:

عَنْ فَخْرِ الطَّائِفَةِ وَسِنَادِهَا وَذُخْرِهَا وَعِمَادِهَا، مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ الْمُفِيدِ - رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي الْإِرْشَادِ: عَنْ سَعِيدِ بْنِ كُلْثُومٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ: «وَاللَّهِ، مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ، وَمَا عَرَضَ لَهُ أَمْرَانِ كِلَاهُمَا لِلَّهِ رِضًا إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَيْهِ فِي بَدَنِهِ (خ ل: دینه)، وَمَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَازِلَةٌ قَطُّ إِلَّا دَعَاهُ ثِقَةً بِهِ، وَمَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ غَيْرُهُ، وَإِنْ كَانَ لَيَعْمَلُ عَمَلًا وَجِلَّ كَانَ وَجْهُهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَرْجُو ثَوَابَ هَذِهِ. وَيَخَافُ عِقَابَ هَذِهِ. وَلَقَدْ أَعْتَقَ مِنْ مَالِهِ أَلْفَ مَمْلُوكٍ فِي طَلَبِ وَجْهِ اللَّهِ وَالتَّجَاةِ مِنَ النَّارِ مِمَّا كَدَّ بِيَدَيْهِ وَرَشَحَ مِنْهُ جَبِينُهُ. وَإِنَّهُ كَانَ لَيَقُوتُ أَهْلَهُ بِالزَّيْتِ وَالْخَلِّ وَالْعَجْوَةِ؛ وَمَا كَانَ لِبَاسُهُ إِلَّا كَرَابِيسَ؛ إِذَا فَضَلَ شَيْءٌ عَنْ يَدِهِ، دَعَا بِالْجَلَمِ فَقَصَّهُ. وَمَا أَشَبَّهُهُ مِنْ وَلَدِهِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ أَحَدٌ أَقْرَبُ شَبَهًا بِهِ فِي لِبَاسِهِ وَفَقْهِهِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام. وَلَقَدْ دَخَلَ أَبُو جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - ابْنُهُ عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْعِبَادَةِ مَا لَمْ يَبْلُغْهُ أَحَدٌ؛ فَرَأَاهُ قَدْ اصْفَرَّ لَوْنُهُ مِنَ السَّهَرِ وَرَمَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَدَبَّرَتْ جَنْبَتُهُ وَانْخَرَمَ أَنْفُهُ مِنَ السُّجُودِ وَوَرِمَتْ سَاقَاهُ وَقَدَمَاهُ مِنَ الْقِيَامِ فِي الصَّلَاةِ. وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ

السلام: فَلَمْ أَمْلِكْ حِينَ رَأَيْتُهُ بِتِلْكَ الْحَالِ الْبُكَاءَ، فَبَكَيتُ رَحْمَةً لَهُ فَإِذَا هُوَ يُفَكِّرُ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ بَعْدَ هُنَيْهَةٍ مِنْ دُخُولِي، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، أُعْطِنِي بَعْضَ تِلْكَ الصُّحُفِ الَّتِي فِيهَا عِبَادَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَعْطَيْتُهُ. فَقَرَأَ فِيهَا شَيْئاً يَسِيراً، ثُمَّ تَرَكَهَا مِنْ يَدِهِ تَضَجُّراً، وَقَالَ: مَنْ يَقْوَى [عَلَى] عِبَادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: "به خدا قسم نخورد علی بن ابی طالب - علیه السلام - هرگز از دنیا حرامی تا از دنیا رفت، و عرضه نشد بر او دو امری که رضای خداوند در آنها بود مگر آن که آنچه شدیدتر بود بر بدنش اختیار فرمود، و نازل نشد بر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - شدتی هرگز مگر آن که آن بزرگوار [او] را خواند برای اطمینانی که به او داشت، و هیچ کس در این امت عمل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را طاقت نداشت غیر از او، همانا عمل می کرد عمل شخص ترسناک؛ گویی بین بهشت و دوزخ بود، امید ثواب این را و ترس عقاب آن را داشت. و هر آینه آزاد فرمود از مال [خود] هزار بنده در راه خدا و نجات از آتش، بندگان که با زحمت دست و عرق پیشانی تحصیل فرموده بود. و همانا قوت اهل بیتش را زیت و سرکه و خرما قرار داده بود؛ و نبود لباسش مگر کرباس؛ و اگر آستین مبارکش بلند می آمد قیچی می طلبید و آن را قطع می فرمود." و هیچ کس شبیه تر نبود به او در اولاد گرامش از علی بن الحسین علیهما السلام در فقه و لباس. هر آینه وارد شد بر او حضرت باقر - علیه السلام - پسرش. پس دید او را که رسیده است از عبادت به حدی که نرسیده است احدی دیگر؛ رنگش از بیداری شب زرد شده، و سوخته شده بود چشمانش از گریه، و مجروح شده بود جبهه مبارکش، و پاره شده بود بینی او از سجود، و ورم کرده بود ساقها و قدمهایش از ایستادن در نماز. و فرمود حضرت باقر - علیه السلام - نتوانستم خودداری کنم از گریه وقتی که او را بدین حال دیدم؛ پس گریه کردم برای ترحم به او، و آن حضرت مشغول تفکر بود. پس توجه فرمود به من بعد از لحظه ای از داخل شدن من، و فرمود: "ای

۱ - مصنفات الشیخ المفید، الإرشاد، ج ۱۱، جزء دوم، ص ۱۴۱ (با کمی اختلاف) وسائل الشیعة، ج ۱،

ص ۹۱، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۲۰، حدیث ۱۸.



فرزند، به من بده بعضی از آن صحیفه‌هایی را که عبادت علی بن ابی طالب - علیه السلام - در آن است." پس دادم به او. و قرائت فرمود در آن چیز کمی. پس از آن رها کرد آن را از دست مبارکش با حال انضجار و غصه و فرمود: "کی قوت عبادت علی بن ابی طالب - علیه السلام - را دارد؟"

وَعَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ، وَكَانَتِ الرِّيحُ تُعِيلُهُ مِثْلَ السُّنْبُلَةِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت باقر علیه السلام: جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و باد او را می‌جنبانید مثل خوشه».

عزیزم، قدری تفکر کن در این احادیث شریفه، ببین حضرت باقر - علیه السلام - امام معصوم، از شدت عبادت پدر بزرگوارش و حالت عبادتش گریه کرد، و حضرت سجاد - علیه السلام - با آن شدت مواظبت و کمال عبادت آن حالش بود که از صحیفه علی بن ابی طالب - علیه السلام - چیز کمی خواند و اظهار عجز کرد! البته همه عاجزند از عبادت مولی الموالی، و همه رعیت عاجزند از عبادت معصومین، ولی نباید انسان که از مقام عالی باز ماند یکسره رها کند.

باید دانست که این عبادت - نعوذ بالله - عبث نبوده، بلکه راه خطرناک و طریق باریک است. و عقبات موت و قیامت مشکل است که این‌طور اهل معارف حقیقیه عجز و الحاح می‌کردند. این سست‌انگاری ما از ضعف ایمان و سستی عقیده است و از جهل و نادانی است.

بارالها! تو از سریرهٔ بندگان آگاهی و قصور و تقصیر ما را مطلعی و ضعف و ناتوانی ما را می‌دانی، تو ما را به رحمت خود غرق کردی پیش از آن‌که از تو سؤال کنیم، نعمت‌های تو ابتدایی و تفضل‌های تو بی‌سابقه سؤال و استعداد است، ما اکنون معترف به تقصیر خود هستیم، کفران نعم غیر متناهی تو کردیم و خود را مستحق

۱ - مصنفات الشیخ المفید، الإرشاد، ج ۱۱، جزء دوم، ص ۱۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۲، «أبواب مقدّمة

العبادات»، باب ۲۰، حدیث ۱۹.

عذاب الیم و دخول جحیم می‌دانیم؛ و پیش خود چیزی سراغ نداریم و وسیله‌ای در دست نداریم جز آن‌که تو خود را معرفی کردی به لسان انبیا به تفضل و ترحم و سعة جود و رحمت، و ما تو را بدین صفت شناختیم به قدر استعداد خود؛ تو با مشتی خاک چه می‌کنی؟! جز رحمت و تفضل! **أَيْنَ رَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةُ؟ أَيْنَ أَيْادِكَ الشَّامِلَةُ؟ أَيْنَ فَضْلُكَ الْغَمِيمُ؟ أَيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمُ؟**<sup>(۱)</sup>

## فصل

### در بیان آن‌که تفرغ برای عبادت موجب غنای قلب شود

بباید دانست که غنا از اوصاف کمالیه نفس است؛ بلکه از صفات کمالیه موجود بما آنکه موجود است، و از این جهت غنا از صفات ذاتیه ذات مقدس حق - جَلَّ و علا - است. و ثروتمندی و مالداری موجب غنای نفسانی نیست، بلکه توان گفت کسانی که غنای نفسانی ندارند، به داشتن مال و منال و ثروت حرص و آزشان افزون گردد و نیازمندتر گردند. و چون در غیر پیشگاه مقدس حق - جَلَّ جلاله - که غنی بالذات می‌باشد، غنای حقیقی پیدا نمی‌شود و سایر موجودات از بسیط خاک تا ذروه افلاک و از هیولای اولی تا جبروت اعلی فقر و نیازمندان‌اند، از این جهت هر چه وجهه قلب به غیر حق باشد و هر چه توجه باطن به تعمیر مُلک و عمارت دنیا باشد، افتقار و احتیاج روزافزون شود. اما افتقار قلبی و روحی که پر معلوم است، زیرا که نفس علاقه‌مندی و تعلق افتقار است. و اما افتقار خارجی، که آن نیز مؤکد افتقار قلبی است، نیز بیشتر باشد؛ زیرا که هیچ کس به خودی خود نتواند قیام به اداره امور خویشتن کند، پس در این امر احتیاج به غیر افتد. و ارباب ثروت در ظاهر گرچه بی‌نیاز قلمداد شوند، ولی با نظر دقیق معلوم شود که به مقدار ازدیاد ثروت احتیاجشان افزون گردد و نیازمندی زیادت شود.

۱- «کجاست رحمت گسترده تو؟ کجاست نعمت‌های فراگیر تو؟ کجاست عطای همگانی تو؟ ای بخشنده

کجاست بخشش تو؟»



پس، ثروتمندان فقرایی هستند در صورت اغنیا، و نیازمندی هستند در لباس بی‌نیازان.

و هرچه وجهه قلب به تدبیر امور و تعمیر دنیا بیشتر شد و علاقه افزون گردید، غبار ذلت و مسکنت بر او بیشتر ریزد و ظلمت مذلت و احتیاج زیادتیر آن را فراگیرد. و بالعکس، اگر کسی پشت پا بر علاقه‌مندی دنیا زد و روی دل و وجهه قلب را متوجه به غنی علی‌الاطلاق کرد و ایمان آورد به فقر ذاتی موجودات و فهمید که هیچ‌یک از موجودات از خود چیزی ندارند و هیچ قدرت و عزت و سلطنتی نیست مگر در پیشگاه مقدس حق و به گوش دل از هاتف ملکوتی و لسان غیبی شنید کریمه **«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»**<sup>(۱)</sup>، آن وقت مستغنی از دو عالم شود، و به‌طوری قلبش بی‌نیاز شود که ملک سلیمان در نظرش به پیشیزی نیاید؛ اگر کلید خزائن ارض را به او تقدیم کنند اعتنا نکند. چنانچه در حدیث وارد است که جبرئیل کلید خزائن ارض را برای خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - آورد از جانب حق تعالی، و آن حضرت تواضع فرمود و قبول نکرد و فقر را فخر خود دانست<sup>(۲)</sup>. و جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرماید به ابن عباس که «این دنیای شما در نظر من [پست] تر است از این کفش پر و صله»<sup>(۳)</sup>. و جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - فرماید: «من تأنف می‌کنم که دنیا را از خالق دنیا بخواهم، چه رسد که [از] مخلوق مثل خودم بخواهم»<sup>(۴)</sup>.

۱ - «ای مردم، شما نیازمند به خدایید و اوست که بی‌نیاز ستوده است»، (فاطر (۳۵): ۱۵)

۲ - ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۱۳۰، حدیث ۱۰۰.

۳ - قال عبدالله بن عباس: دَخَلْتُ عَلَى أمير المؤمنين عليه السلام بذي قار، وهو يَخْصِفُ نَعْلَهُ، فَقَالَ لي: «ما قِيمَةُ هَذَا النُّعْلِ؟» فَقُلْتُ: لا قِيمَةَ لها! فَقَالَ عليه السلام: «والله، لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَيْنِكُمْ إِلَّا أَنْ أَقِيمَ حَقًّا أَوْ أَدْفَعُ باطلاً!» ابن عباس گفت در «ذی قار» بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم و او مشغول دوختن کفش خود بود. پس مرا گفت: «بهای این کفش چقدر است؟» گفتم: «بهایی ندارد!» فرمود: «به خدا سوگند، این نزد من از امارت بر شما محبوب‌تر است مگر آن‌که حقی را به پای دارم یا از باطلی باز دارم». (نهج البلاغة، ص ۷۶، خطبة ۳۳)

۴ - «إِنِّي أَنِفٌ أَنْ أَشَأَلَ الدُّنْيَا خَالِقَهَا، فَكَيْفَ أَشَأَلُهَا مَخْلُوقاً مِثْلِي!». (علل الشرائع، ص ۲۳۰، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۵۶، «کتاب الحج»، «أبواب إحرام الحج والوقوف بعرفة»، حدیث ۳، و نیز ر.ک: صفحه ۲۸۳)

و در سلسله رعیت، نجم‌الدین کبری<sup>(۱)</sup> می‌گوید - پس از قسم‌های غلیظ و شدید - که اگر مال و منال دنیا و بهشت و حور و قصور آخرت را به من بدهند و مجالست با اغنیا را منضم به آن کنند، و اگر شقاوت دنیا و آخرت را به من دهند و مجالست با فقرا را منضم به آن کنند، و مرا مخیر کنند، اختیار مجالست با فقرا می‌کنم و عار مجالست با اغنیا را به خود نمی‌خرم؛ وَالنَّارُ خَيْرٌ مِنَ الْعَارِ<sup>(۲)</sup>.

آری، آنها دانند که توجه به خزائن دنیا و مال و منال آن و مجالست با اهل آن چه کدورت و ظلمتی در قلب ایجاد کند؛ و اراده را چطور ضعیف کند و ناچیز نماید؛ و قلب را نیازمند و فقیر نماید و از توجه به نقطه مرکزی کامل علی الاطلاق غافل نماید. ولی وقتی دل را به صاحب دل و خانه را به صاحبش تسلیم نمودی و خود در آن تصرفی نکردی و اعراض از غیر او کردی و خانه را به دست غاصب ندادی، خود صاحب خانه در آن تجلی می‌کند. و البته تجلی غنی مطلق غنای مطلق آورد و دل را غرق دریای عزت و غنا نماید و قلب مملو از بی‌نیازی شود: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۳)</sup>. و اداره امور را خود صاحب‌خانه فرماید و انسان را به امر خود واگذار نفرماید و خود متصرف در جمیع امور عبد شود؛ بلکه خود او سمع و بصر و دست و پای او شود؛ و نتیجه قرب نوافل پیدا شود؛ چنانچه در حدیث وارد است:

كافی بإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ: «... وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا...»<sup>(۴)</sup> الحديث.

۱ - احمد بن عمر بن محمد (۵۴۰ - ۶۱۸ ق.) صوفی خوارزمی، مشهور به «نجم‌الدین»، از عرفای مشهور و مشایخ بزرگ متصوفه. از آثار اوست: رسالة الخائف الهائم عن لومة اللائم، فوائده الجمال، منازل السائرین، منهاج السالکین.

۲ - منهاج السالکین، ص ۱۵۷، «المنهج السادس».

۳ - المنافقون (۶۳): ۸.

۴ - «کافی با سند خود از امام باقر علیهِ السلام در ضمن حدیثی روایت کرده است: «و به‌درستی که بنده من با



پس، فقر و فاقه عبد بکلی سدّ شود و از دو عالم بی‌نیاز گردد. و البته در این تجلی خوف از تمام موجودات از او مرتفع شود، و خوف حق تعالی جایگزین آن گردد و عظمت و حشمت حق سراسر قلب را فرا گیرد و از برای غیر حق عظمت و حشمت و تصرف نبیند، و حقیقت لا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ را به قلب دریابد.

و در این حدیث شریف<sup>(۱)</sup> اشاره به بعض این معانی فرموده که فرماید: «تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلَأُ قَلْبَكَ غِنًى...» الحدیث. و این فراغت قلب برای عبادت کم کم انسان را ممکن است منتهی کند به اعلی مراتب حضور قلب برای عبادت.

این آثاری است که شمه‌ای از آن ذکر شد. اگر دل از اشتغال به حق و فراغت برای توجه به او منصرف گردید، این غفلت سرمایه تمام شقاوت‌ها و سرچشمه تمام نقایص و اُمّ الامراض قلوب است.

پس کدورت و ظلمتی به واسطه این غفلت دل را فراگیرد و حجاب‌های غلیظی بین قلب و حق واقع شود که نور هدایت در آن راه نیابد و از توفیقات الهیه محروم گردد، و یکسره دل متوجه دنیا و تعمیر بطن و فرج شود و در حجاب انیت و انانیت فرو رود و نفس سرخود شود و خود به قدم انانیت حرکت کند، و ذلّ ذاتی و فقر حقیقی آن ظاهر گردد، و در تمام حرکات و سکانات بُعد از پیشگاه حق پیدا کند و یکسره خذلان شامل حالش گردد.

چنانچه در حدیث شریف از بعض این معانی تعبیر فرموده که «قلبت را از اشتغال به دنیا مملو می‌کنم و سدّ فقر و فاقه آن را نمی‌فرمایم و عنان امورت را به سر خودت می‌اندازم».

→ نمازهای نافله به من تقرب جوید تا آنکه او را دوست بدارم. پس وقتی محبوب من شد گوش او شوم که با آن بشنود، و چشم او شوم که با آن ببیند، و زبان او گردم که با آن سخن گوید، و دست او شوم که با آن بگیرد». حدیث ادامه دارد. (الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب من أذى المسلمین واحترهم»، حدیث ۷)

۱ - منظور حدیث بیست و هفتم است که در صفحه ۴۶۷ گذشت.

### نکته: [مراد از ایکال امر به سوی عبد]

و ببايد دانست که مقصود از اين ايکال امر به سوی عبد، نه تفویض به سوی او است؛ زیرا که اين در مشرب عرفان و مسلک برهان و مذهب حق امری است ممتنع و باطل. هيچ موجودی از تصرف حق و حیطة تصرف و قدرت آن ذات مقدس خارج نشود و امرش به خودش در تصرف امور موکول نگردد؛ لکن چون بنده منصرف از حق و متوجه به اشتغال به دنيا شد، طبیعت در او حکم فرما شود و انانیت در او غالب آید و وجهه خودبینی و خودخواهی و خودپرستی در او کارگر شود؛ و از اين معنا تعبیر به ايکال امر به عبد شود. و اما بنده‌ای که وجهه قلبش بسوی حق و ملکوت اعلی است و قلبش را سراسر نور حق فرو گرفته، ناچار تصرفاتش حقانی، بلکه در بعض مراحل وجودش حقانی شود؛ چنانچه در حدیث شریف کافی که شمه‌ای از قرب نوافل را بیان فرموده اشاره به بعضی از اين مقامات فرموده؛<sup>(۱)</sup> وَاللّٰهُ الْعَالِمُ.

مرکز تحقیقات معارف قرآنی و اسلامی  
پایگاه تخصصی معارف اسلامی





مرکز تحقیقات کتاب و اسناد و اطلاع‌رسانی

## حدیث بیست و هشتم

### [لقاء الله]

الحدیث الثامن والعشرون: بالسند المتصل إلى ثقة الإسلام، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ - رحمه الله - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ؛ وَالْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - قَالَ: قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ؟ وَمَنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ، أَبْغَضَ اللَّهُ لِقَاءَهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَوَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ. فَقَالَ: «لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ. إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ: إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ، وَهُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ [حِينَئِذٍ]. وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ [إِلَيْهِ] مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ، وَاللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: راوی گفت: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام: "أَصْلَحَكَ اللَّهُ، کسی که دوست داشته باشد دیدار خداوند را، دوست دارد خداوند دیدار او را؟ و کسی که خشمناک باشد از دیدار خدا، خشم آید خداوند را دیدار او؟" فرمود: "آری." عرض کردم: "به خدا قسم همانا ما کراهت داریم از مردن." فرمود: "چنین نیست که تو گمان کردی. این در وقت دیدار مرگ است: وقتی که دید آنچه را که دوست دارد، نیست چیزی محبوب تر پیش او از ورود بر خدای تعالی؛ و خدای تعالی دوست می دارد دیدار او را، و

۱- الکافی، ج ۳، ص ۱۳۴، «کتاب الجنائز»، «باب ما یعاین المؤمن والکافر»، حدیث ۱۲، (با کمی تفاوت)



او دوست می‌دارد دیدار خدا را در این هنگام. و وقتی ببیند چیزی را که کراهت دارد، پس نیست چیزی مبعوض‌تر پیش او از دیدار خدا؛ و خداوند خشم دارد دیدار او را».

شرح: أَصْلَحَكَ اللهُ دعای خیر است. و در دعا لازم نیست که طرف فاقد مضمون آن باشد، بلکه آن متعارف است گرچه مضمون حاصل باشد. پس دعای به حضرت صادق - علیه السلام - به صلاح و سداد، خارج از میزان تعارف نیست؛ چنانچه «عَفَرَ اللهُ لَكَ» و «عَفَا اللهُ عَنْكَ» نیز نسبت به آن ذوات مقدسه صحیح است. و بعضی آیه شریفه: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»<sup>(۱)</sup> را محمول به همین نمودند و گفته‌اند: در قوه آن است که بفرماید: عَفَرَ اللهُ لَكَ<sup>(۲)</sup>. و لازم نیست حصول مضمون ملحوظ باشد. گرچه این در آیه شریفه بعید است. و ما در شرح یکی از احادیث سابقه بیان آن را کردیم<sup>(۳)</sup>. ولی اصل این مطلب که در این انشائات حصول مضمون به حسب واقع غالباً ملحوظ نیست صحیح است.

لقاء، به فتح لام و کسر آن، مصدر «لَقِيَ» بر وزن «رَضِيَ» می‌باشد؛ چنانچه لِقَاءٌ و لِقَايَةٌ و لِقِيًّا و لِقْيَانًا و لِقْيَانَةً، به کسر لام همه، و لُقِيًّا و لُقِيٌّ و لُقْيَانًا و لُقْيَانَةً به ضم لام همه، مصدر آن هستند، و به معنی رؤیت و دیدارند<sup>(۴)</sup>. و پس از این بیان معنی «لقاءالله» می‌آید به مقدار تناسب این اوراق.

و أَبْغَضَ از باب «افعال» است. و «بَغْضَ» - چون كَرُمٌ و تَصَرَّ و فَرِحَ - بَغَاضَةً، فهو بَغِيضٌ، ضد حبّ است؛ و «بَغْضَةً و بَغْضَاءً» شدت آن است<sup>(۵)</sup>. بالجمله، حبّ و بغض از صفات نفسانیه است متقابل با هم. و حقیقت آنها وجداناً واضح است، چون سایر وجدانیات و صفات نفسانیه که حقایق ذاتیاتشان واضح‌تر است از شرح مفهوم آنها. و بیان آن که نسبت حبّ و بغض به ذات مقدس حق با چه اعتبار

۱ - «تا خداوند از گناهان گذشته و آینده‌ات درگذرد». (الفتح (۴۸): ۲)

۲ - ر.ک: صفحه ۳۷۸؛ تنزیه الأنبياء، ص ۱۹۳؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۶۹.

۳ - ر.ک: صفحه ۳۷۳، شرح حدیث ۲۱.

۴ - القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۸۹، مادة «لَقِيَ».

۵ - القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۳۷، مادة «بَغْضَ».

صحیح است بیاید ان شاء الله.

قوله: إِنَّا لَنُكَرُّهُ الْمَوْتَ چون راوی موت را ملازم با لقاء الله تصور کرد، یا مقصودش از لقاء الله نفس موت [بود]، از این جهت کراهت از موت را کراهت لقاء الله تصور کرد و این سؤال را کرد. و حضرت جواب داد که مطلق کراهت میزان نیست؛ بلکه وقت مردن که مشاهده آثار ملکوت و عوالم دیگر می شود میزان است.

قوله: «لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ» این جمله تعبیر مطابق با خود در فارسی ندارد؛ بلکه تعبیر فارسی در این مقام این است که گمانم رفت. یا گمان کردم. یا ذهنم رفت. و غیر آن. و مقصود از این تعبیر عربی هم ذهاب و هم است. و در عربی این طور تعبیر بسیار است. بلکه تعبیر متعارف «ذهاب» و مشتقات آن، ذهاب «وهم» و «عقیده»، و امثال آنست<sup>(۱)</sup>؛ چنانچه «مذهب» نیز به همین معناست. و این مبنی بر استعاره است؛ زیرا که مأخوذ از ذهاب عینی و خارجی است.

قوله: «عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ» [معاینه] مصدر «مفاعله» است. و عَايَنْتُ الشَّيْءَ عِيَانًا، إِذَا رَأَيْتَهُ بِعَيْنِكَ<sup>(۲)</sup>. و وقت احتضار و مرگ را «معاینه» گویند، برای آن که آثار آن عالم را بالعیان مشاهده می کند و چشم غیبی ملکوتی گشاده شود و شمه ای از احوال ملکوت بر او کشف شود و معاینه بعض آثار و اعمال و احوال خویش را می کند.

و بیان آن چه در حدیث شریف به تناسب محتاج به ذکر است در ضمن چند فصل می نماییم. وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانُ.

## فصل

### در لقاء الله و کیفیت آن است

بدان که آیات و اخبار در «لقاء الله» چه صراحتاً و چه کنایتاً و اشارتاً بسیار است، و این مختصر گنجایش تفصیل و ذکر آنها را ندارد؛ ولی مختصر اشاره به بعض آنها

۱- ر.ک: الصحاح، ج ۱، ص ۱۲۹، ماده «ذهب»: القاموس المحيط، ج ۱، ص ۷۲، ماده «ذهب».

۲- «وعاينت الشيء عياناً إذا رأيته بعينك: و این را در وقتی گویی که آن چیز را با چشم خویش دیده باشی».

(الصحاح، ج ۶، ص ۲۱۷۲، ماده «عين»)



می‌نماییم. و اگر کسی تفصیل بیشتر بخواهد به رساله لقاء الله مرحوم عارف بالله، حاج میرزا جواد تبریزی<sup>(۱)</sup> - قدس سره - رجوع کند که اخبار در این باب را تا اندازه‌ای جمع کرده است.

بدان که بعضی از علما و مفسرین که به کلی سبّ طریق لقاء الله را نمودند و انکار مشاهدات عینی و تجلیات ذاتیه و اسمائیه را نمودند - به گمان آن که ذات مقدس را تنزیه کنند - تمام آیات و اخبار لقاء الله را حمل بر لقاء یوم آخرت و لقاء جزاء و ثواب و عقاب نمودند<sup>(۲)</sup>. و این حمل نسبت به مطلق لقاء و بعض آیات و اخبار گرچه خیلی بعید نیست، ولی نسبت به بعض ادعیه معتبره و روایات در کتب معتبره و بعض روایات مشهوره، که علمای بزرگ به آنها استشهاد کردند، بسیار حمل بارد بعیدی است.

و ببايد دانست که مقصود آنان که راهی برای لقاء الله و مشاهده جمال و جلال حق باز گذاشته‌اند این نیست که اکتناه ذات مقدس جایز است؛ یا در علم حضوری و مشاهده عینی روحانی احاطه بر آن ذات محیط علی الاطلاق ممکن است؛ بلکه امتناع اکتناه در علم کلی و به قدم تفکر، و احاطه در عرفان شهودی و قدم بصیرت، از امور برهانی و مورد اتفاق جمیع عقلا و ارباب معارف و قلوب است<sup>(۳)</sup>. لکن آنها که مدعی این مقام هستند گویند: پس از تقوای تامّ تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و رفض نشأتین و قدم بر فرق انیت و انانیت گذاشتن و توجه تامّ و اقبال کلی به حق و اسماء و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حبّ ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن،

۱ - حاج میرزا جواد تبریزی (۱۳۴۴ ق) دانشمند بزرگ معاصر سال‌ها در نجف اشرف در مصاحبت ملا حسینقلی همدانی به تهذیب پرداخت. در حدود سال ۱۳۲۰ ق به تبریز مراجعت کرد و سپس به قم آمد. خانه وی سال‌ها مجلس تذکر و موعظه بود. آثاری گرانقدر در تهذیب و اخلاق دارد؛ از جمله: لقاء الله، أسرار الصلاة، المراقبات.

۲ - ر.ک: التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۰، وج ۸، ص ۳۴۸، وج ۱۰، ص ۳۰۹؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۷۰.

۳ - ر.ک: الفتحاح المکیة، ج ۱، ص ۱۱۹، وج ۲، ص ۶۱۹؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱۳، وج ۲، ص ۳۳۵؛ المبدأ والمعاد، ص ۳۳.

یک صفای قلبی از برای سالک پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتی گردد، و حجاب‌های غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود، و فانی در اسماء و صفات گردد، و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی ذاتی پیدا کند؛ و در این حال، بین روح مقدس سالک و حق حجابی جز اسماء و صفات نیست.

و از برای بعضی از ارباب سلوک ممکن است حجاب نوری اسمائی و صفاتی نیز خرق گردد، و به تجلیات ذاتی غیبی نائل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس ببیند؛ و در این مشاهده، احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند، و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق ببیند؛ و چنانچه برهاناً بین حق و مخلوق اول، که مجرد از جمیع مواد و علایق است، حجابی نیست، بلکه [برای] مجردات مطلقاً حجاب نیست برهاناً، همین‌طور این قلبی که در سعه و احاطه هم افق با موجودات مجرده شده، بلکه قدم بر فرق آنها گذاشته، حجابی نخواهد داشت. چنانچه در حدیث شریف کافی و توحید است: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»<sup>(۱)</sup>.

و در مناجات «شعبانیه»، که مقبول پیش علما و خود شهادت دهد که از کلمات آن بزرگواران است، عرض می‌کند: «إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَنْزِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ. إِلَهِي، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَلاَحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلَالِكَ فَنَاجَيْتَهُ سِرّاً وَعَمِلَ لَكَ جَهراً»<sup>(۲)</sup>.

۱- «جان مؤمن به روح خدا بیشتر پیوسته است تا شعاع آفتاب به آفتاب». مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی این حدیث را از کافی و توحید نقل می‌کند، اما در توحید نیست، بلکه در کتاب مصادقة الإخوان صدوق آمده است. (الكافي، ج ۲، ص ۱۶۶، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب إخوة المؤمنين»، حدیث ۴؛ مصادقة الإخوان، ص ۴۸، حدیث ۲؛ لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی، ص ۲۹)

۲- خداوند اکمال بریدن از غیر به سوی خود را به من ببخش، و دیدگان دل ما را با پرتو نظر به خودت نوربخش تا دیده دل‌ها حجاب‌های نور را بدرد، پس به معدن بزرگی برسد، و روح‌های ما به درگاه عز



و در کتاب شریف الهی، در حکایات معراج رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - چنین می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»<sup>(۱)</sup>. و این مشاهدۀ حضوریۀ فنائیه منافات با برهان بر عدم اکتناه و احاطه و اخبار و آیات منزّه ندارد، بلکه مؤید و مؤکد آنهاست.

اکنون ببین آیا این حمل‌های بعید بارد چه لزومی دارد؟ آیا فرمایش حضرت امیر - علیه السلام - را که می‌فرماید: «فَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ»<sup>(۲)</sup>. و آن سوز و گدازهای اولیا را می‌توان حمل کرد به حور و قصور؟! آیا کسانی که می‌فرمودند که ما عبادت حق نمی‌کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت، بلکه عبادت احرار می‌کنیم و خالص برای حق عبادت می‌کنیم<sup>(۳)</sup>، باز ناله‌های فراق آنها را می‌توان حمل کرد به فراق از بهشت و مأكولات و مشتهیات آن؟! هیئات! که این حرفی است بس ناهنجار و حملی است بسیار ناپسند. آیا آن تجلیات جمال حق که در شب معراج و آن محفلی که احدی از موجودات را در آن راه نبود و جبرئیل امین وحی محرم آن اسرار نبود، می‌توان گفت: ارائه بهشت و قصرهای مشید آن بوده، و آن انوار عظمت و جلال ارائه نعم حق بوده؟ آیا آن تجلیاتی که در ادعیه معتبره وارد است برای انبیاء - علیهم السلام - شده، از قبیل نعم و مأكول و مشروب یا باغات و قصرها بوده؟! افسوس! که ما بیچاره‌های گرفتار حجاب ظلمانی طبیعت و بسته‌های زنجیرهای آمال و آمانی جز مطعومات و مشروبات و منکوحات و امثال اینها چیزی نمی‌فهمیم؛ و

→ قدس تو آویخته گردد. خدایا مرا از کسانی قرار بده که صدایشان زدی پس اجابت کردند، و به ایشان نظر کردی پس در برابر جلال تو مدهوش شدند، پس پنهانی با آنان سخن گفتی و آنان آشکارا برای تو عمل کردند.

(قسمتی از مناجات شعبانیه، إقبال الأعمال، اعمال ماه شعبان، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۹۹، حدیث ۱۳)

۱- «سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد، پس به فاصله دو کمان یا نزدیک‌تر بود». (النجم (۵۳): ۸-۹)

۲- «الها! گیرم که بر عذاب تو صبر کردم، چگونه جدایی از تو را تاب آورم». «دعای کمیل» (مصباح المتهجد، ص ۵۸۷، در اعمال شب نیمه شعبان). و نیز ر.ک: صفحه ۲۹۷.

۳- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۲، «أبواب مقدّمة العبادات»، باب ۹، حدیث ۱ و ۲.

اگر صاحب نظری یا صاحب دلی بخواهد پرده از این حجب را بردارد، جز حمل بر غلط و خطا نکنیم. و تا در چاه ظلمانی عالم مُلک مسجونیم، از معارف و مشاهدات اصحاب آن چیزی ادراک ننماییم. ولی ای عزیز، اولیا را به خود قیاس مکن و قلوب انبیا و اهل معارف را گمان مکن مثل قلوب ماست. دل‌های ما غبار توجه به دنیا و مشتتهیات آن را دارد، و آلودگی انغمار در شهوات نمی‌گذارد مرآت تجلیات حق شود و مورد جلوه محبوب گردد.

البته با این خودبینی و خودخواهی و خودپرستی باید از تجلیات حق تعالی و جمال و جلال او چیزی نفهمیم؛ بلکه کلمات اولیا و اهل معرفت را تکذیب کنیم. و اگر در ظاهر نیز تکذیب نکنیم، در قلوب تکذیب آنها نماییم. و اگر راهی برای تکذیب نداشته باشیم؛ مثل آن‌که قائل به پیغمبر یا ائمه معصومین - علیهم السلام - باشیم، باب تأویل و توجیه را مفتوح می‌کنیم؛ و بالجمله، سدّ باب معرفت الله را می‌کنیم. «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَقَبْلَهُ وَفِيهِ»<sup>(۱)</sup> را حمل بر رؤیت آثار می‌کنیم. «لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»<sup>(۲)</sup> را به علم به مفاهیم کلیه مثل علوم خود حمل می‌نماییم! آیات لقاء الله را به لقاء روز جزا محمول می‌داریم. «لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ»<sup>(۳)</sup> را به حالت رقت قلب مثلاً حمل می‌کنیم. «وَ أَرْزُقْنِي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ»<sup>(۴)</sup> و آن همه سوز و گدازهای اولیا را از درد فراق، به فراق حورالعین و طیور بهشتی حمل می‌کنیم! و این نیست جز این‌که چون ما مرد این میدان نیستیم و

۱ - «ندیدم چیزی را مگر آن‌که خدا را همراه آن و پیش از آن و در آن دیدم». (شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۴۳۲؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۱۱۷؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۲؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص ۵۱۶)

۲ - «پروردگاری که ندیدم نپرستیدم». (شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۳۳۱؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص ۲۰۰ و ۵۱۶)

۳ - «مرا با خداوند حالتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای ظرفیت آن را ندارد». (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰. در این مصدر «وقت» به جای «حال» آمده است)

۴ - «دیدار وجه کریمت را روزیم گردان». شبیه این عبارت در دعای سجده پیغمبر ﷺ آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرِّضَا بَعْدَ الْقَضَاءِ وَبَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ». (احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۴۶۹)



جز حظ حیوانی و جسمانی چیز دیگر نمی‌فهمیم، همهٔ معارف را منکر می‌شویم. و از همهٔ بدبختی‌ها بدتر این انکار است که باب جمیع معارف را بر ما منسد می‌کند و ما را از طلب باز می‌دارد و به حدّ حیوانیت و بهیمنیت قانع می‌کند، و از عوالم غیب و انوار الهیه ما را محروم می‌کند.

ما بیچاره‌ها که از مشاهدات و تجلیات به کلی محرومیم از ایمان به این معانی هم، که خود یک درجه از کمال نفسانی است و ممکن است ما را به جایی برساند، دوریم. از مرتبهٔ علم، که شاید بذر مشاهدات شود، نیز فرار می‌کنیم، و چشم و گوش خود را به کلی می‌بندیم و پنبهٔ غفلت در گوش‌ها می‌گذاریم که مبادا حرف حق در آن وارد شود. اگر یکی از حقایق را از لسان عارف شوریده یا سالک دلسوخته یا حکیم متألّهی بشنویم، چون سامعهٔ ما تاب شنیدن آن ندارد و حبّ نفس مانع شود که به قصور خود حمل کنیم، فوراً او را مورد همهٔ طور لعن و طعن و تکفیر و تفسیقی قرار می‌دهیم و از هیچ غیبت و تهمتی نسبت به او فروگذار نمی‌کنیم.

کتاب وقف می‌کنیم و شرط استفاده از آن را قرار می‌دهیم [که] روزی صد مرتبه لعن به مرحوم ملا محسن فیض<sup>(۱)</sup> کنند! جناب صدر المتألّهین را، که سرآمد اهل توحید است، زندیق می‌خوانیم و از هیچ‌گونه توهینی دربارهٔ او دریغ نمی‌کنیم. از تمام کتاب‌های آن بزرگوار مختصر میلی به مسلک تصوف ظاهر نشود - بلکه کتاب کسر أصدان الجاهلیة فی الردّ علی الصوفیة<sup>(۲)</sup> نوشته - [با این حال] او را صوفی بحت می‌خوانیم.

۱ - محمد محسن بن الشاه مرتضی (متوفی ۱۰۹۱ ق) مشهور به «فیض کاشانی» محدث و فقیه و عارف و حکیم قرن ۱۱ هجری است. وی شاگرد شیخ بهایی، مولی محمد صالح، سید هاشم بحرانی و صدر المتألّهین می‌باشد. تأثیر افکار صدرا در آثار فیض آشکار است. علامه مجلسی، سید نعمه‌الله جزایری، قاضی سعید قمی و فرزندش از او استفاده کرده‌اند. حدود ۹۰ اثر به او نسبت می‌دهند برخی از آنها عبارت است از: تفسیر الصافی، الوافی در حدیث، المحجّة البیضاء فی تهذیب الإحیاء، الشافی (منتخب وافی)، علم الیقین، الحقایق، کلمات مکنونه، الأصول الأصلیة.

۲ - کتاب مذکور شامل چهار مقاله است: مقالهٔ اوّل در باب مقام عالم ربّانی و عارف حقیقی و بطلان اعمال متصوفان؛ مقالهٔ دوم در غایت عبادات بدنی و ریاضات نفسانی؛ مقالهٔ سوم در ذکر صفات ابرار؛ مقالهٔ چهارم در مواعظ حکمی و نصایح.

کسانی که معلوم الحال هستند و به لسان خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - ملعون اند می‌گذاریم، کسی [را] که با صدای رسا داد ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی - علیهم السلام - می‌زند لعن می‌کنیم! من خود می‌دانم که این لعن و توهین‌ها به مقامات آنها ضرری نمی‌زند، بلکه شاید به حسنات آنها افزاید و موجب ارتفاع درجات آنها گردد، ولی اینها برای خود ماها ضرر دارد و چه بسا باشد که باعث سلب توفیق و خذلان ما گردد.

شیخ عارف ما - روحی فداه - می‌فرمود هیچ وقت لعن شخصی نکنید، گرچه به کافری که ندانید از این عالم [چگونه] منتقل شده مگر آن که ولی معصومی از حال بعد از مردن او اطلاع دهد، زیرا که ممکن است در وقت مردن مؤمن شده باشد. پس لعن به عنوان کلی نکنید.

یکی دارای چنین نفس قدسیه‌ای است که راضی نمی‌شود به کسی که در ظاهر کافر مرده توهین شود به احتمال آن که شاید مؤمن شده باشد در دم مردن، یکی هم مثل ما است! **وَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي**<sup>(۱)</sup> که واعظ شهر با آن که اهل علم و فضل است در بالای منبر در محضر علما و فضلا می‌گفت: فلان، با آن که حکیم بود قرآن هم می‌خواند<sup>(۲)</sup>! این به آن ماند که گوییم: فلان با آن که پیغمبر بود اعتقاد به مبدأ و معاد داشت!

من نیز چندان عقیده به علم فقط ندارم و علمی که ایمان نیاورد حجاب اکبر می‌دانم، ولی تا ورود در حجاب نباشد خرق آن نشود. علوم بذر مشاهدات است. گو که ممکن است گاهی بی حجاب اصطلاحات و علوم به مقاماتی رسید، ولی این از غیر طریق عادی و خلاف سنت طبیعی است، و نادر اتفاق می‌افتد؛ پس طریقه خداخواهی و خداجویی به آن است که انسان در ابتدای امر وقتش را [صرف] مذاکره حق کند، و علم بالله و اسماء و صفات آن ذات مقدس را از راه معمولی آن در خدمت مشایخ آن علم تحصیل کند؛ و پس از آن، به ریاضات علمی و عملی معارف را وارد قلب کند که البته نتیجه از آن

۱ - «شکوه به نزد خدا باید برد».

۲ - در ختم مرحوم میرزا علی اکبر حکیم، واعظ درباره او این مطلب را بیان می‌کند. (ر.ک: دروس تفسیر

سوره حمد، امام خمینی رحمته الله، «جلسه پنجم»)



حاصل خواهد شد. و اگر اهل اصطلاحات نیست، نتیجه حاصل تواند کرد از تذکر محبوب و اشتغال قلب و حال به آن ذات مقدس. البته این اشتغال قلبی و توجه باطنی اسباب هدایت او شود و حق تعالی از او دستگیری فرماید، و پرده‌ای از حجاب‌ها برای او بالا رود و از این انکارهای عامیانه قدری تنزل کند؛ و شاید با عنایات خاصه حق تعالی راهی به معارف پیدا کند. إِنَّهُ وَلِيُّ النَّعَمِ.

## فصل

### در بیان آنکه در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود

از این حدیث شریف معلوم شود که در وقت «معاینه» بر انسان برخی از مقامات و احوال خودش منکشف شود. و این مطابق ضربی از برهان و موافق مکاشفات اصحاب کشف و عیان و موافق با اخبار و آثار دیگر نیز هست. انسان تا اشتغال به تعمیر این عالم دارد و وجهه قلبش به این نشئه است و سکر طبیعت او را بیخود کرده و مخدرات شهوت و غضب او را تخدیر نموده، از صور اعمال و اخلاق خود بکلی محجوب است و از آثار آنها در ملکوت قلب او مهجور است؛ پس از آنکه سكرات موت و سختی‌ها و فشارهای آن بر او وارد شد، انصراف از این نشئه تا اندازه‌ای حاصل می‌کند؛ و اگر از اهل ایمان و یقین است و قلب او متوجه به این عوالم بوده، در اواخر امر وجهه قلبش طبعاً متوجه به آن عالم می‌شود و سائق‌های معنوی و ملائکه الله موکل بر آن نیز او را سوق به آن عالم دهند؛ و پس از این سوق و آن انصراف، نمونه‌ای از عالم برزخ بر او منکشف شود و روزنه‌ای از عالم غیب بر او مفتوح گردد، و حال خود و مقام خود تا اندازه‌ای بر او مکشوف گردد. چنانچه از حضرت امیر - علیه السلام - منقول است إِنَّهُ قَالَ: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هِيَ، أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»<sup>(۱)</sup>.

۱ - حرام است بر هر نفسی که از دنیا بیرون می‌رود جز آنکه بداند از اهل بهشت است یا اهل دوزخ.

(احیاء علوم الدین، ج ۴، ص ۷۱۸؛ علم الیقین، ج ۲، ص ۸۵۳)

و در این مقام حدیث شریفی است که با آن که طولانی است ولی چون بشارتی است برای اهل ولایت حضرت مولی الموالی و متمسکین به ذیل عنایت اهل بیت عصمت - علیهم السلام - آن را بتمامه ذکر می‌کنیم. و آن حدیثی است که جناب فیض نقل می‌کند در علم الیقین. قال:

وَفِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَهْوَازِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْوَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ، وَلَكُمْ وَاللَّهُ يُغْفَرُ؛ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُغْتَبَطَ وَيَرَى الشُّرُورَ وَقُرَّةَ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ تَبْلُغَ نَفْسُهُ هَاهُنَا وَأَوْمًا يَبْدُو إِلَى خَلْقِهِ». ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ وَاحْتَضَرَ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٌّ وَالْأَئِمَّةُ وَجَبْرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَيَدْنُو مِنْهُ جَبْرِئِيلُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَيَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَأَجِبْهُ. فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرِئِيلُ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، فَأَجِبْهُ. فَيَقُولُ جَبْرِئِيلُ: يَا مَلَكَ الْمَوْتِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَآلَ رَسُولِهِ، فَأَجِبْهُ وَارْفُقْ بِهِ. فَيَدْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فِكَالَ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ أَمَانَ بَرَاءَتِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِالْعِصْمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَيُوفِّقُهُ اللَّهُ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ. فَيَقُولُ لَهُ: وَمَا ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَيَقُولُ: صَدَقْتَ. أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ، فَقَدْ آمَنَكَ اللَّهُ؛ وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُو، فَقَدْ أَدْرَكَتَهُ؛ أُبَشِّرُ بِالسَّلَفِ الصَّالِحِ، مُرَافِقَةِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - . ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلَاءً رَفِيقًا؛ ثُمَّ يَنْزِلُ بِكَفَنِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَحُطُوطُهُ حُطُوطُ كَالْمِسْكِ الْأَذْقَرِ، فَيُكَفَّنُ بِذَلِكَ الْكَفَنِ وَيُحَنَّطُ بِذَلِكَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ يُكْسَى حُلَّةً صَفْرَاءَ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ. فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُحَلَّى لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ رَوْحِهَا وَرِيحَانِهَا. ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: نَمْ نَوْمَةَ الْعُرُوسِ عَلَى فِرَاشِهَا؛ أُبَشِّرُ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ وَرَبٍّ غَيْرِ غَضْبَانَ».

قال: «وَإِذَا حَضَرَ الْكَافِرَ الْوَفَاةُ، حَضَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَعَلِيٌّ وَالْأَئِمَّةُ



وَجَبْرَائِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَمَلَكُ الْمَوْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَيَذْنُو مِنْهُ جَبْرَائِيلُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هَذَا كَانَ مُبْغِضًا لَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَأَبْغَضُهُ. فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا جَبْرَائِيلُ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِهِ، فَأَبْغَضُهُ. فَيَقُولُ جَبْرَائِيلُ: يَا مَلَكُ الْمَوْتِ، إِنَّ هَذَا كَانَ يُبْغِضُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - فَأَبْغَضُهُ وَاعْتَفُ عَنْهُ. فَيَذْنُو مِنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ، فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَخَذْتَ فَكَأَكْ رَقَبَتِكَ؟ أَخَذْتَ بَرَاءَةَ أَمَانِكَ؟ تَمَسَّكَتَ بِأَلْعِصَمَةِ الْكُبْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: لَا. فَيَقُولُ لَهُ: أَبْشِرْ يَا عَدُوَّ اللَّهِ بِسَخَطِ اللَّهِ وَعَذَابِهِ وَالنَّارِ. أَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَرْجُو، فَقَدْ فَاتَكَ؛ وَأَمَّا الَّذِي كُنْتَ تَحْذَرُ، فَقَدْ نَزَلَ بِكَ. ثُمَّ يَسْأَلُ نَفْسَهُ سَلًّا عَنيفًا؛ ثُمَّ يُوَكِّلُ بِرُوحِهِ ثَلَاثِمِائَةَ شَيْطَانٍ يَنْزُقُونَ فِي وَجْهِهِ وَيَتَأَذَى بِرِيحِهِ. فَإِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ، فَتُحَلَّى لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ، يَدْخُلُ عَلَيْهِ مِنْ فِيحِ رِيحِهَا وَلَهَبِهَا»<sup>(۱)</sup>.

راوی حدیث گوید: «شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: به خدا قسم از شما قبول شود، و به خدا قسم شماها آمرزیده شوید. و نیست بین شما و بین این که مورد غبطه واقع شوید و سرور و روشنائی چشم ببینید چیزی مگر آن که جان شما به حلقوم رسد. پس فرمود: در وقتی که چنین شد و حالت احتضار پیش آمد کرد، حاضر شود پیش او پیغمبر خدا و علی و امامان و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت - علیهم السلام - پس نزدیک محتضر آید جبرئیل و به رسول خدا عرض کند: "این شخص شما اهل بیت را دوست می داشت، پس شما او را دوست داشته باشید." رسول خدا می فرماید: "ای جبرئیل، این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و اهل بیت او را، پس او را دوست داشته باش." پس جبرئیل می گوید: "ای ملک الموت این شخص دوست می داشت خداوند و رسول او و آل رسول او را، پس دوست بدار او را و با او مدارا کن." پس ملک الموت نزدیک شود به محتضر و گوید: "ای بنده خدا، آیا گرفتی آزادی خویش و برائت و امان خود را؟ و آیا چنگ زدی به پشیمانان های بزرگ در زندگانی دنیا؟" پس خداوند او را موفق کند، و گوید: "آری." پس از آن ملک الموت گوید: "چه چیز بود آن؟" جواب دهد: "ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام." می گوید: "راست

گفتی. اما آنچه را از آن می‌ترسیدی، امان داد خداوند تو را؛ و آنچه را که آرزو داشتی رسیدی به او؛ بشارت باد تو را به رفاقت گذشتگان نیکو، رسول خدا و علی و امامان از اولاد او علیهم السلام.

پس جان او را با مدارا بگیرد؛ و کفن از بهشت برای او آورد؛ و حنوط او مثل مشک خوشبوی باشد. پس به آن کفن او را کفن کنند، و به آن حنوط حنوط نمایند؛ پس از حله‌های زرد بهشتی حله‌ای به او بپوشانند. و وقتی که او را در قبر گذاشتند دری از درهای بهشت بر او باز شود که داخل شود بر او از روح و ریحان بهشتی. پس از آن، به او گفته شود: "بخواب همچون عروس در فراش خود؛ بشارت باد تو را به روح و ریحان و نعمت‌های بهشت و پروردگاری که بر تو خشناک نیست."

فرمود حضرت صادق علیه السلام: و وقتی که در رسد کافر را مرگ، حاضر شود پیش او رسول خدا و علی و امامان و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیهم السلام. پس، جبرئیل نزدیک او آید و گوید: "ای رسول خدا، همانا این شخص بغض داشت به شما اهل بیت، پس بغض داشته باش به او." رسول خدا می‌فرماید: "ای جبرئیل، این بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیت رسول او، پس بغض داشته باش [به] او." پس جبرئیل گوید: "ای ملک الموت، این شخص بغض داشت به خدا و رسول او و اهل بیتش، پس بغض داشته باش به او و سخت بگیر بر او." پس ملک الموت نزدیک [شود] به او و می‌گوید: ای بنده خدا، آزادی خود را گرفتی؟ برائت و امان خود را گرفتی؟ به نگهبان بزرگ تمسک جستی در زندگانی دنیا؟ می‌گوید: "نه." پس می‌گوید ملک الموت به او: "بشارت باد تو را ای دشمن خدا به غضب خداوند و عذاب او و آتش. اما آنچه را که آرزو داشتی، فوت شد از تو؛ و آنچه را می‌ترسیدی، نازل شد به تو." پس از آن، بیرون آورد جانش را بیرون آوردن سختی؛ پس از آن بگمارد به روح او سیصد شیطان را که آب دهن به روی وی افکنند و اذیت شود از بوی آن. و وقتی او را در قبر نهند، باز شود به رویش دری از درهای آتش؛ داخل شود بر او از وزش باد آن و شعله آن» انتهى.



## در ذکر برزخ و قبر

و ببايد دانست که عالم برزخ هر کس نمونه‌ای از نشئه قیامت اوست. و برزخ عالم متوسط بین این عالم و عالم قیامت است، و روزنه‌ای از بهشت و جهنم به سوی آن باز است. چنانچه در ذیل این حدیث شریف اشاره به آن شده؛ و در حدیث معروف نبوی: «الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّارِ»<sup>(۱)</sup> نیز اشاره به همین معنا است.

پس، معلوم شد که انسان در وقت احتضار و معاینه، آثار و صور اعمال خود را مشاهده می‌کند و بشارت جنت و نار را از ملک الموت می‌شنود. و چنانچه این آثار بر او تا اندازه‌ای کشف می‌شود، آثاری که از اعمال و افعال در قلب حاصل شده، از نورانیت و شرح صدر و وسعت، و اضداد اینها، مثل کدورت و ضیق صدر و ظلمت و فشار، را نیز معاینه می‌کند.

پس، در نزد معاینه برزخ قلب مستعد شود برای معاینه نفحات لطیفه و جمالیه، و در آن، آثار تجلیات لطف و جمال بروز کند، اگر از اهل سعادت و ایمان باشد. پس، قلب حب لقاء الله پیدا کند و آتش اشتیاق جمال محبوب در قلبش افروخته گردد، اگر از اهل سابقه حسنی و حب و جذبه ربوبی بوده. و جز خداوند کسی نداند که در این تجلی و شوق چه لذاتی و کراماتی است.

و اگر اهل ایمان و عمل صالح بوده، از کرامات حق تعالی به او به اندازه ایمان و اعمالش عنایت شود، و آنها را بالعیان در دم احتضار ببیند. پس، اشتیاق موت و لقاء کرامات حق در او حاصل شود و با روح و راحت و بهجت و سرور از این عالم منتقل شود. و لذت این بهجت و سرور را و طاقت رؤیت این کرامات را چشم‌های مُلکی و ذایقه‌های دنیایی ندارد.

۱- «گور انسان یا باغی از باغ‌های بهشت است یا گودالی از گودال‌های دوزخ». (بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۵؛

الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۲۱۹)

و اگر از اهل شقاوت و جحود و کفر و نفاق و اعمال قبیحه و افعال سیئه باشد، هر کس به اندازه حظ و بهره خود و آنچه در دار دنیا کسب نموده، از آثار غضب و قهر الهی و دار اشقیای برای او نمونه کشف شود؛ و چنان وحشت و انقلابی در او پیدا شود که هیچ چیز پیش او مبعوض تر از تجلیات جلالیه و قهریه حق نباشد. و در اثر این بغض و عداوت چنان سختی و فشار و ظلمت و عذابی برای او حاصل شود که جز ذات مقدس حق کسی نمی تواند اندازه آن را بفهمد. و این برای اشخاصی است که در این عالم جاحد و منافق و دشمن خدا و اولیای او بودند. و برای اهل معاصی و کبائر به اندازه کسبی که کردند نمونه ای از جهنم خودشان برای آنها ظاهر شود؛ و در این حال هیچ چیز پیش آنها مبعوض تر از انتقال از این عالم نیست. پس، آنها را با عنف و فشار و سختی و زحمت منتقل کنند. و حسرت هایی در دل آنهاست در این حال که به اندازه درست نیاید. و از این بیان معلوم شد که انسان در وقت معاینه و احتضار، معاینه آنچه در خود بوده و از آن مطلع نبوده می نماید. و بذرا این معاینه را خود در مملکت وجود خود نموده. حیات دنیایی پرده ساتری بود به روی معایب ما و حجابی بود برای اهل معارف؛ این پرده که برداشته شد و این حجاب که خرق شد، انسان آنچه که در خود بود و خود تهیه کرده بود، نمونه ای از آن را شهود می کند. انسان در عوالم دیگر از عذاب و عقاب جز آنچه خود در این عالم تهیه کرده نخواهد دید؛ و هر چه در این عالم از اعمال صالحه و اخلاق حسنه و عقاید صحیحه داشته، در آن عالم صورت آن را به عیان ببیند با کرامت های دیگری که حق به تفضل خویش به او عنایت فرماید. در ذیل آیه شریفه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...»<sup>(۱)</sup> الایه در صافی از مجمع نقل می کند که از حضرت امیر - علیه السلام - حدیث می کند که «هِيَ أَحْكَمُ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ؛ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] يُسَمِّيَهَا «الْجَامِعَةَ»»<sup>(۲)</sup>.

۱ - الزلزلة (۹۹): ۷.

۲ - «این آیه محکم ترین آیه قرآن است، و پیغمبر آن را «جامعه» می نامید». در تفسیر الصافی، (در تفسیر آیه ۷ «زلزال») این حدیث را به «قبل» نسبت داده؛ و چنین فرموده است: و قرئ (یَرَهُ) بضم الیاء فیهما و رواها



پس باید دانست که اگر در این عالم محبت به حق تعالی و اولیای او پیدا کنیم و طوق اطاعت آن ذات مقدس را بر گردن نهیم و وجهه قلب را الهی و ربّانی کنیم، در وقت معاینه عین حقیقت با صورت جمیله بر ما ظاهر گردد. و به عکس، اگر وجهه قلب دنیایی شد و از حق منصرف شد، کم کم ممکن است تخم عداوت حق و اولیا در آن کشته شود، و در وقت معاینه این عداوت شدت کند و آثار غریبه موحشه از آن بروز کند، چنانچه شنیدی.

پس، از مهمات امور مواظبت به این امر است که انسان حالت قلب را الهی کند و وجهه آن را به جانب حق و اولیای او و دار کرامت او متوجه کند، و این با تفکر در آلاء و نعمای ذات مقدس و مواظبت به اطاعت و عبادت البتّه حاصل می‌شود؛ ولی انسان باید اعتماد بر نفس و اعمال خود نکند، و در هر حال، خصوصاً در خلوات، با تضرع و زاری از حق تعالی بخواهد که محبت خودش را در دلش القاء فرماید و قلبش را به نور معرفت و محبتش روشنی بخشد، و محبت دنیا و غیر خودش را از دلش بیرون کند. البتّه این دعا در اوّل امر بی مغز و محض لقلقه لسان است، زیرا که با محبت مفرط به دنیا خواهش زوال آن جداً مشکل است؛ ولی پس از مدتی تفکر و مواظبت و به دل فهماندن نتایج حسنه محبة الله و نتایج سیئه حب دنیا را، امید است که حقیقت پیدا کند ان شاء الله.

## فصل

### در معنی حبّ و بغض حق تعالی است

بدان که نسبت حبّ و بغض و امثال اینها به حق - تعالی شأنه - که در لسان قرآن و احادیث شریفه وارد شده، به آن معنای متفاهم عرفی نیست؛ زیرا که لازمه امثال این صفات انفعال نفسانی است، که حق تعالی از آن منزّه است. و در این مختصر تفصیل در این باب مناسب نیست، پس به اشاره اجمالیه قناعت می‌کنیم:

→ فی المجمع عن علی علیه السلام: «هی أحکم...» و در مجمع (در تفسیر همین آیه) از عبدالله بن مسعود نقل

کرده است. (تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۸؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰۰)

باید دانست که بسیاری از اوصاف و احوال است که پس از تنزل از عوالم غیبیه تجردیه و حصول نشئه ملکیه طبیعیه، که عالم فرق بلکه فرق الفرق است، به صورتی درآیند که غیر از صور غیبیه تجردیه است در آثار و لوازم؛ چنانچه افلاطونین، که تمام موجودات ملکیه را مظاهر ارواح غیبیه و نازله حقایق ملکوتیه و امثال مُثُل افلاطونیه می‌دانند، عوارض و کیفیاتی را که در این عالم به وجود غیر جوهری موجودند، در آن عالم صور تجلیات ذاتیه آنها، که به عین وجود آنها موجود است، می‌دانند<sup>(۱)</sup>؛ بنابراین، چنین گوییم که امثال این اوصاف و احوال، که در عالم مُلک ملازم با یک نحوه تجدد و انفعالی است، در عوالم غیبیه و نشآت تجردیه، خصوصاً در عالم اسماء الهی و مقام واحدیت، به یک صورت منزّه مبرا از جمیع نقایص موجودند، و تعبیرات از آنها به حسب نشئه تجردیه، یا صُقع ربوبی، غیر از این عالم است. مثلاً تجلیات رحمانیه و رحیمیه را، که تجلیات جمالیه و لطفیه و حبیه و اُنسیه نیز گوییم، اگر در این عالم ظهور پیدا کند، به صورت حبّ و رحمت و تَلطف ملازم با انفعال است. و این از شدت ضیق این عالم است.

و در حدیث است که از برای رحمت صد جزء است که یک جزء از آن در این عالم نازل شده است؛ و به آن یک جزء این رحمت‌هایی که در این عالم است متحقق است<sup>(۲)</sup>؛ مثل رحمت بین فرزندان و والدین و امثال آن. چنانچه تجلیات قهریه و مالکیه، که از تجلیات جلال است، در این عالم به صورت بغض و غضب ظهور پیدا کند.

و بالجمله، باطن حبّ و بغض و غضب رحمانیت و قهاریت، و تجلیات جمال و جلال است. و آن تجلیات به عین ذات موجودند؛ و کثرت و تجدد و انفعال در آنها راه ندارد؛

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۴۶.

۲- اشاره است به حدیث پیغمبر ﷺ که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِائَةَ رَحْمَةٍ، أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ فَقَسَمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ فَبِهَا يَتَعَاطَفُونَ وَبِهَا يَتَرَاحَمُونَ. وَأَخْرَجَ تِسْعًا وَتِسْعِينَ بِرَحْمَةٍ بِهَا عِبَادَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ «خداوند تعالی صد رحمت دارد که از آنها یکی را بر زمین فرود آورد. پس به سبب آن است که به یکدیگر مهر می‌ورزند و بر یکدیگر می‌بخشایند. و نود و نه رحمت دیگر را و انهاد به روز واپسین تا با آنها بر بندگانش ببخشاید». (مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۴؛ شرح دعاء السحر، امام خمینی رحمته الله، ص ۵۳)



چنانچه ظهور رحمانیت و قهاریت محبت‌ها و مبغضت‌هایی است که در این عالم موجود است. و چون مظهر فانی در ظاهر، و ظاهر متجلی در مظهر است، تعبیر از هر یک به دیگری در بعضی مقامات ناروا نیست. بنابراین، بغض حق تعالی به عبد ظهور به قهاریت و انتقام است؛ و حب او، به رحمت و کرامت است. وَاللّٰهُ الْعَلِیْمُ.



## حديث بيست و نهم

### [اوصايای رسول اکرم ﷺ به امير المؤمنين علی عليه السلام]

الحديث التاسع والعشرون: بالسند المتصل إلى أفضل المحدثين وأقدمهم، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي - رضي الله عنه - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عليه السلام - يَقُولُ: «كَانَ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - لِعَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنْ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالٍ، فَأَحْفَظْهَا عَنِّي. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِنَهُ. أَمَّا الْأُولَى: فَالْصَّدَقُ. وَلَا يَخْرُجَنَّ مِنْ فَيْكَ كَذِبَةٌ أَبَدًا. وَالثَّانِيَةُ: الْوَرَعُ. وَلَا تَجْتَرِي عَلَى خِيَانَةٍ أَبَدًا. وَالثَّالِثَةُ: الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. وَالرَّابِعَةُ: كَثْرَةُ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى. يُبْنَى لَكَ بِكُلِّ دَمْعَةٍ أَلْفُ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ. وَالْخَامِسَةُ: بِذَلِكَ مَالِكَ وَدَمَكَ دُونَ دِينِكَ. وَالسَّادِسَةُ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَصَوْمِي وَصَدَقَتِي: أَمَّا الصَّلَاةُ فَالْخَمْسُونَ رَكْعَةً؛ وَأَمَّا الصَّيَامُ فَثَلَاثَةُ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ: الْخَمِيسُ فِي أَوَّلِهِ وَالْأَرْبَعَاءُ فِي وَسْطِهِ وَالْخَمِيسُ فِي آخِرِهِ؛ وَأَمَّا الصَّدَقَةُ فَجُهِدَكَ حَتَّى تَقُولَ قَدْ أَشْرَفْتُ وَلَمْ تُشْرَفْ وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ، وَعَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ، وَعَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ وَعَلَيْكَ بِرَفْعِ يَدَيْكَ فِي صَلَاتِكَ وَتَقْلِيلِهِمَا؛ وَعَلَيْكَ بِالسَّوَاكِ عِنْدَ كُلِّ وُضُوءٍ؛ وَعَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْتَكِبْهَا وَمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ، فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ»<sup>(١)</sup>.



**ترجمه:** «ابن عمار گوید: شنیدم از حضرت صادق - علیه السلام - که می فرمود: «در وصیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به علی - علیه السلام - این بود که فرمود: "ای علی، سفارش می کنم تو را در جان خودت به خویهایی؛ نگاهدار آنها را از من". پس از آن گفت: "خداوندا، اعانت فرما او را. اما اولی: راست گفتاری است. خارج نشود از دهان تو دروغی هیچ گاه. و دومی: پرهیزگاری است. و جرئت مکن بر خیانت هرگز. سوم: ترسناکی از خداوند است چنانچه گویی او را می بینی. چهارم: گریه بسیار از ترس خداوند است. بر پا می شود برای تو به هر قطره اشکی هزار خانه در بهشت. پنجم: بخشیدن تو است مال و خونت را در راه دینت. ششم: گرفتن طریقه من است در نماز و روزه و صدقه ام؛ اما نماز پنجاه رکعت؛ اما روزه پس سه روز در ماه؛ پنجشنبه در اول، و چهارشنبه در وسط، و پنجشنبه در آخر آن؛ و اما صدقه به قدر طاقت خود تا آن که گویی اسراف کردم و حال آن که اسراف نکردی. و ملازم باش با نماز شب؛ و ملازم [باش] با نماز شب؛ و ملازم باش با نماز شب. و بر تو [باد] به نماز ظهر، و بر تو باد به نماز ظهر، و بر تو باد به نماز ظهر. و بر تو باد به خواندن قرآن در هر حال. و بر تو باد به بلند نمودن دست های خود را در نماز و برگرداندن آنها را. و بر تو باد به مسواک نمودن در نزد هر وضویی. و بر تو باد نیکویی های اخلاق، پس آن را ارتکاب کن؛ و بدی های اخلاق، پس از آنها دوری کن. پس اگر نکردی، ملامت مکن مگر خود را".»

**شرح:** «خصال» جمع خصلت است و به معنای خوی است؛ چنانچه در صراح است<sup>(۱)</sup>. و بنابراین، استعمال آن در مطلق افعال و اخلاق، چنانچه در این حدیث شریف و غیر آن وارد است، مجاز است. و شاید خصلت اعم از خوی باشد، تا در این نحو استعمالات به طریق حقیقت باشد.

**قوله:** «الورع»، به فتح راء، و «رِعة» مصدر «وَرِعَ يَرِغُ»، به کسر راء در هر دو است؛ به معنای تقوا یا شدت تقوا و کمال پرهیزگاری است. و شاید از وَرَعْتُهُ تَوْرِعاً، اَي كَفَفْتُهُ اخذ شده باشد؛ زیرا که ورع در حقیقت كف نفس و نگاهداری آن است از تعدی از

حدود شرع و عقل. یا از وَرَع به معنای ردّ مأخوذ باشد. یُقَالُ: وَرَعْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْمَاءِ. إِذَا رَدَدْتَهَا<sup>(۱)</sup>؛ زیرا که نفس را ردّ می‌کنی از مشتبهات خود و ارتکاب آنها.

قوله: «لَا تَجْتَرِي» از باب «افتعال» به معنای جسارت و شجاعت و کثرت اقدام در امور است. فی الصّحاح عن أبي زيد: «الْجُرْأَةُ مِثَالُ الْجُرْعَةِ الشَّجَاعَةُ». و نیز در صحاح است: الْجَرِيُّ، الْمِقْدَامُ<sup>(۲)</sup>.

قوله: «فَجْهْدُكَ» «الْجُهْدُ»، بضمّ الجیم و فتحها، الطاقَةُ وَالْمَشَقَّةُ. یُقَالُ: جَهَدَ دَابَّتَهُ وَأَجْهَدَهَا<sup>(۳)</sup>. در وقتی که آن را به سیر واداشت فوق طاقتش. و «جَهْد» به معنای جدّیت و پافشاری نیز هست. و در این حدیث همه معانی مناسب است.

قوله «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ» «عَلَيْكَ» اسم فعل است؛ و استعمال می‌شود به معنای فعل متعدی یا به جای آن. عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ، أَيِ الزُّمُوءِ. و بنابراین، «باء» برای تأکید و تقویت است نه برای تعدیه. و در مجمع البحرین گفته است که اگر با «باء» متعدی شد، به معنای اسْتَمْسِكْ است<sup>(۴)</sup>. و این نحو تعبیر در فارسی نیست. و در عربی در مقام مبالغه در شأن آن امر می‌گویند. و شاید تعبیر قریب به آن در فارسی چنین باشد: بجسب به فلان کار. و اما ترجمه آن به مثل «بر تو باد به فلان» مطابق با تعبیرات متعارفه نیست. و ما ان شاء الله بیان مناسبات حدیث شریف را در ضمن مقدمه و چند فصل می‌نماییم.

### مقدمه

## [ در مهم بودن این وصیت به جهات عدیده ]

در این حدیث شریف از جهات عدیده معلوم می‌شود که این وصیت‌هایی که جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به جناب مولا امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمودند در نظر مبارکشان خیلی مهم بوده.

۱- الصّحاح، ج ۳، ص ۱۲۹۶-۱۲۹۷، مادة «ورع».

۲- الصّحاح، ج ۱، ص ۴۰، مادة «جرأ».

۳- الصّحاح، ج ۲، ص ۴۶۰، مادة «جهد».

۴- مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۰۶، مادة «علا».



یکی آن که به جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - وصیت فرمودند، با آن که آن سرور منزّه تر از آن [بودند] که احتمال مسامحه در حدود شرعی و در اوامر الهیه نسبت به ایشان برود؛ ولی چون خود مطلب در نظر مبارک رسول الله - صلی الله علیه و آله - خیلی مهم بوده، از سفارش خودداری نفرمودند.

و خیلی متعارف است که امری را که در نظر ایشان مهم است و اعتنا به شأن آن دارد، برای اظهار اهمیت آن سفارش می نماید، ولو به کسی که بداند آن را اتیان می کند. اما احتمال آن که سفارش به آن حضرت برای ایصال به سایرین باشد، از قبیل «إِيَّاكَ أَعْنِي...»<sup>(۱)</sup> بعید است؛ زیرا که سوق حدیث شهادت می دهد که به خود حضرت توجه داشته و منظور نظر مستقلاً آن بزرگوار بوده؛ چنانچه کلمه «فِي نَفْسِكَ» و امر به حفظ و دعای به اعانت شاهد است. و این نحو وصیت ها متعارف بوده است، و بین ائمه طاهرین - علیهم السلام - بعضی به بعضی - رایج بوده؛ و هر یک از سوق عباراتشان معلوم است که منظور خود آن بزرگواران بوده اند؛ چنانچه در یکی از وصیت ها جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - می فرماید به حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام: «این وصیت من است به شما دو نفر و سایر اهل بیت و آن کسی که کتاب من به او برسد»<sup>(۲)</sup>. و معلوم است که در این وصیت حسنین - علیهما السلام - داخل بودند. و این وصیت ها کشف می کند از شدت اهمیت مطلب، و شدت علاقه آن بزرگواران بعضی به بعضی.

بالجمله، نفس بودن جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - طرف وصیت، کشف از بزرگی مطلب و اهمیت آن می کند.

و دیگر آن که با این که طرف حضرت امیر بوده و آن جناب ممکن نبود از وصیت حضرت رسول تخطی فرماید و فتور و سستی نماید، با این وصف، با این

۱ - اشاره است به ضرب المثل مشهور: إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي، یا جارة که مرادف آن در فارسی این است: «در به تو می گویم دیوار تو بشنو». (مجمع الأمثال، ج ۱، ص ۵۰؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۵۲، ماده «جور»؛ أمثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۳۱۸)

۲ - «أَوْصِيَكُمْ بِجَمِيعِ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي...» (نهج البلاغة، ص ۴۲۱، نامه ۴۷)

تأکیدات اکیده مطلب را ادا فرموده.

و دیگر آن که پس از آن که فرمود: «وصیت می‌کنم تو را»، برای جلب نظر آن سرور به اهمیت وصیت‌ها فرمود: «حفظ [کن] آنها را از من». و پس از آن، برای آن که علاقه داشت که حضرت این مهمات را اتیان کند، دعا کرد که «خداوندا! او را اعانت فرما». و دیگر تأکیداتی که در هر یک از جمله‌ها علی جده ذکر فرموده، از قبیل «نون» تأکید، و تکرار، و غیر آن که محتاج به ذکر نیست.

پس، معلوم شد که این مطالب از مهمات است. و البته معلوم است که در هیچ‌یک از این امور برای خود آن بزرگوار نفعی متصور نیست؛ بلکه مقصود نفع رساندن به طرف بوده. و جناب امیر - علیه السلام - گرچه طرف مخاطبه است اصالةً، ولی چون تکالیف عمومی مشترک است، باید حتی‌الامکان جدیت کنیم که وصیت‌های جناب رسول زمین نماند. و باید بدانیم که شدت علاقه جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به حضرت امیر - علیه السلام - اقتضا می‌کند که نفع این مطالب خیلی زیاد باشد و اهمیت آنها بسیار باشد که به این طرز بیان فرموده است **وَاللهُ الْعَالِمُ**.

## فصل

### در مفاسد دروغ است

یکی از وصایای جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - ملازمت با راستی و اجتناب از دروغ است، که از تقدیم ذکر آن معلوم می‌شود که در نظر محترم‌شان بیشتر از سایر وصایا اهمیت داشته. و ما ذکر مفاسد کذب را مقدم می‌داریم بر مصالح صدق. پس بدان که این رذیله از اموری [است] که عقل و نقل متفق بر قبیح و فسادش هستند. و خود آن فی نفسه از کبائر و فواحش است، چنانچه اخبار دلالت بر آن دارد<sup>(۱)</sup>. و علاوه، گاه شود که بر آن مترتب شود مفاسد دیگری که قبیح و فسادش کمتر از این موبقه

۱- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۱۸، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد النفس وما یتناسبه»، باب ۴۶،

حدیث ۲۵، ۳۳ و ۳۶.



نیست. بلکه گاهی شود که به واسطه کشف یک دروغ، انسان به طوری از درجه اعتبار پیش مردم ساقط می شود که تا آخر عمر جبرانش را نتوان کرد. خدا نکند کسی معروف شود به دروغ گویی که هیچ چیز شاید بیشتر از این به حیثیت انسان لطمه نمی زند. و علاوه بر اینها، مفاسد دینی و عقوبات اخروی آن نیز بسیار است. و ما به ذکر بعضی از احادیث شریفه در این باب اکتفا می نماییم؛ و چون مطلب از امور واضحه رایج است از طول کلام اجتناب می نماییم.

رُوي في الوسائل عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ؛ وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت باقر العلوم علیه السلام: خدای تعالی قرار داد برای شرّ قفل هایی؛ و کلیدهای آن قفل ها را شراب قرار داد؛ و دروغ گویی از شراب بدتر است».

اکنون قدری تفکر کن در این حدیث شریف که از عالم آل محمد - علیهم السلام - صادر شده است، و در کتابی که مرجع تمام علمای امت است مذکور گردیده و تمام علما - رضوان الله علیهم - آن را قبول فرمودند، ببین آیا راهی برای عذر باقی می ماند؟ آیا این سهل انگاری از دروغ جز از ضعف ایمان به اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - از چیز دیگر می شود؟

ما صور غیبیه اعمال را نمی دانیم و ارتباطات معنویه مُلک و ملکوت را واقف نیستیم، از این جهت از این نحو اخبار تحاشی می کنیم و امثال اینها را حمل به مبالغه مثلاً می نماییم؛ و این خود طریقه باطلی است که از جهل و ضعف ایمان می باشد. فرضاً که این حدیث شریف را به مبالغه حمل کنیم، آیا این مبالغه باید به موقع باشد؟ آیا هر چیزی را می شود گفت از شراب بدتر است، یا باید طوری شرّ آن عظیم باشد که با مبالغه توان گفت از شراب بالاتر است؟

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۳۸، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الکذب»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۴، «کتاب الحجّ»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۳۸، حدیث ۳.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «الْكُذِبُ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت باقر العلوم - علیه السلام - که دروغ گویی خرابی ایمان است».

حقیقتاً این طور اخبار دل انسان را می لرزاند و پشت انسان را می شکند. گمان می کنم که دروغ از مفسد اعمالی است که از بس شایع است قبضش به کلی از بین رفته! ولی یک وقت تنبه پیدا می کنیم که ایمان که سرمایه حیات عالم آخرت است به واسطه این موبقه از دست ما رفته و خود ما نفهمیدیم.

و از حضرت ثامن الائمه - علیهم السلام - روایت شده که فرمود: «از حضرت ختمی مرتبت سؤال شد آیا مؤمن جبان و ترسو می شود. فرمود آری. سؤال شد آیا بخیل می شود؟ فرمود آری. عرض شد آیا کذاب می شود؟ فرمود نه»<sup>(۲)</sup>.

و از حضرت صدوق الطایفه منقول است که فرمود از فرمایشات رسول خداست: «أَرَبَى الرِّبَا الْكُذِبُ»<sup>(۳)</sup>. «دروغ از ربا بالاتر است». با آن که تشدید در امر ربا به طوری شده است که انسان را به حیرت در می آورد.

و از اموری که انسان باید ملتفت آن باشد این است که دروغ به عنوان شوخی و مزاح هم در اخبار از آن تکذیب شده است و تشدید در امر آن گردیده؛ و علما فتوای به حرمت آن نیز می دهند.

چنانچه صاحب وسائل - رحمه الله - در عنوان باب، که مطابق فتوای اوست، فرموده: «بَابُ تَحْرِيمِ الْكُذِبِ فِي الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْجَدِّ وَالْهَزْلِ عَادَا مَا اسْتَثْنَيْ»<sup>(۴)</sup>.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الکذب»، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲،

ص ۲۴۴، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۳۸، حدیث ۴.

۲- مُعَمَّرُ بْنُ خَلَادٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِيِّ قَالَ: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ: وَيَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ: وَيَكُونُ كَذَّابًا؟ قَالَ: لَا». (المحاسن، ص ۱۱۸، حدیث ۱۲۶؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۲، ص ۲۴۵، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۳۸، حدیث (۱۱)

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۲، حدیث ۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۴۶، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۳۸، حدیث ۱۲.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۵۰، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۰.



و از کافی شریف سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند که فرمود حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - به فرزندان خود می فرمود: «بپرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن های خود، چه جدی باشد یا شوخی؛ زیرا که انسان اگر در امر کوچک دروغ گفت، جرئت پیدا می کند بر امر بزرگ. آیا نمی دانید که پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که "بنده خدا راستی را پیشه خود می کند تا آن که خداوند او را صدیق می نویسد؛ و دروغ سرایی را پیشه خود می کند تا آن که خدای تعالی او را کذاب می نویسد" (۱)».

و در کافی سند به جناب اصبع بن نباته رساند، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلُهُ وَجِدُّهُ» (۲). «نمی چشد بنده ای مزه ایمان را، مگر آن که ترک کند دروغ را در شوخی و جدی».

و در وصایای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به حضرت اباذر غفاری است: «يَا أَبَا ذَرٍّ، وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ. وَيْلٌ لَهُ، وَيْلٌ لَهُ» (۳). «وای بر کسی که نقل کلامی کند به دروغ تا مردم بخندند به آن. وای بر او، وای بر او».

اکنون با این همه اخبار و تشدیدات رسول خدا و ائمه هدی - علیهم السلام - خیلی جرأت و شقاوت می خواهد که انسان اقدام به این امر بزرگ و خطیئه مهمه نماید. و چنانچه دروغ گویی از مفسد بسیار مهمه شمرده شده، صدق لهجه و راستی گفتار از محاسن بسیار مهم است. و در اخبار اهل بیت از آن مدح بلیغ شده است، و ما به ذکر

۱- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - يَقُولُ لَوْلَيْدُهُ: اتَّقُوا الْكَذِبَ، الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ، فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ، اجْتَرَى عَلَى الْكَبِيرِ. أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتَنِبَهُ اللَّهُ صَدِيقًا، وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتَنِبَهُ اللَّهُ كَذَابًا».

(الكافي، ج ۲، ص ۳۳۸، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكذب»، حديث ۲؛ وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۵۰، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۰، حديث ۱)

۲- الكافي، ج ۲، ص ۳۴۰، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الكذب»، حديث ۱۱؛ وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۵۰، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۰، حديث ۲.

۳- الأمالي، طوسی، ص ۵۳۷، حديث ۱؛ وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۲۵۱، «كتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۴۰، حديث ۴.

بعض آن اکتفا می‌نماییم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الاجْتِهَادَ وَالصَّدْقَ وَالْوَرَعَ»<sup>(۱)</sup>. فرمود: «باشید دعوت‌کنندگان مردم به نیکویی به غیر زبان‌های خویش، تا ببینند از شما جدّیت در امر خیر و عبادت و راست‌گفتاری و پرهیزگاری را».

و جناب صدوق سند به رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - رساند که فرمود: «نزدیک‌ترین شما به من روز قیامت و لازم‌ترین اشخاص بر من شفاعت او، راستگویان شماست در حدیث؛ و ادا‌کننده‌ترین شماست امانت را؛ و نیکوترین شماست در خلق؛ و نزدیک‌ترین شماست به مردم»<sup>(۲)</sup>.

## فصل در بیان ورع است

و آن را یکی از منازل سالکین و منازل سایرین شمرده‌اند و آن را به‌طوری که جناب عارف معروف، خواجه عبدالله انصاری تعریف فرموده است: «هُوَ تَوَقُّيٌّ مُسْتَقْضَى عَلَى حَذَرٍ، أَوْ تَحَرُّجٌ عَلَى تَعْظِيمٍ»<sup>(۳)</sup>. یعنی، ورع عبارت است از نگاهداری کامل و آخر مرتبه حفظ نفس، و در عین حال ترسناک بودن از لغزش؛ یا سخت‌گیری بر نفس است برای تعظیم حق.

و این شامل شود تمام مراتب آن را؛ زیرا که از برای ورع مراتب بسیار است؛ چنانچه ورع عامه اجتناب از کبائر است؛ و ورع خاصه اجتناب از مشتهات است برای

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الصدق وأداء الأمانة»، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۲، ص ۱۶۲، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۸، حدیث ۱.

۲- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنْ أَفْرَيْتُمْ مِنِّي عَدَاً وَأَوْجَبْتُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَأَدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَأَفْرَيْتُمْ مِنَ النَّاسِ». (الأمالی، صدوق، ص ۴۱۱، حدیث ۵) (با کمی تفاوت)؛

وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۳، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۸، حدیث ۸)

۳- منازل السائرین، ص ۵۴، باب الورع.



خوف از وقوع در محرمات؛ چنانچه در حدیث شریف «تثلیث»<sup>(۱)</sup> اشاره به آن شده است؛ و ورع اهل زهد اجتناب از مباحات است برای احتراز از وِزْرِ آن؛ و ورع اهل سلوک ترک نظر به دنیا است برای وصول به مقامات؛ و ورع مجذوبین ترک مقامات است برای وصول به باب الله و شهود جمال الله؛ و ورع اولیا اجتناب از توجه به غایات است. و از برای هر یک شرحی است که اشتغال به آن به حال ما مفید نیست.

و آنچه در این مقام باید دانست آن است که ورع از محارم الله پایه تمام کمالات معنویه و مقامات اخرویه است؛ و از برای هیچ کس مقامی حاصل نشود، مگر به ورع از محارم الله.

و قلبی که دارای ورع نباشد، به طوری زنگار و کدورت او را فرو می گیرد که امید نجات بسا باشد که از آن منقطع گردد. صفای نفوس و صقالت آنها به ورع است. و این منزل برای عامه مهمترین منازل است، و تحصیل آن از مهمات مسافر طریق آخرت است.

و فضیلت آن به حسب اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - بیش از آن است که در این اوراق مذکور گردد. و ما به ذکر بعض احادیث در این باب اکتفا می کنیم و طالب بیشتر به کتب اخبار رجوع نماید.

کافی بإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ، وَالْاجْتِهَادِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ»<sup>(۲)</sup>.

فرمود حضرت صادق - علیه السلام - به راوی: «وصیت می کنم تو را به پرهیزگاری، و ورع، و جدّیت در عبادت، و بدان که جدیت در عبادت فایده ندارد در صورتی که ورع در آن نباشد».

و به این مضمون باز روایت است<sup>(۳)</sup>. و این دلیل بر آن است که عبادات بدون ورع از

۱- ر.ک: صفحه ۴۴۶.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۷۸، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب الورع»، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۳، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۲۱، حدیث ۲.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۳، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، احادیث باب ۲۱.

درجه اعتبار ساقط است.

و معلوم است نکته بزرگ عبادات، که انقیاد نفس و ارتیاض آن است و قهر ملکوت است بر ملک و طبیعت، بدون ورع شدید و پرهیزگاری کامل حاصل نشود. نفوسی که مبتلای به معاصی خدا هستند، نقشی در آنها صورت نگیرد و نقاشی بی فایده است. تا صفحه را از کدورات و کثافات پاک و صاف نکنی، نقاشی نتوان کرد. پس، عبادات، که صورت کمالیه نفس است، بدون صفای نفس از کدورت معاصی فایده‌ای نکند؛ و صورتی است بی معنا و قالبی است بی روح.

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ، قَالَ: وَعَظَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - «فَأَمَرَ وَزَهْدًا» ثُمَّ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ»<sup>(۱)</sup>.

راوی گوید: «موعظه فرمود ما را جناب صادق - علیه السلام - و فرمایشاتی فرمود و دعوت به زهد دنیا کرد؛ و پس از آن فرمود: "بر شما باد به ورع، زیرا که نیل نشود آنچه نزد خداوند است مگر به ورع". پس به حسب این حدیث شریف، انسانی که ورع ندارد از کراماتی که حق تعالی وعده به بندگان فرموده محروم است. و این از بزرگ‌ترین خذلان‌ها و شقاوت‌هاست.

و در وسائل سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند آنکه قال: «لَا تُنَالُ وَلَا يُتَنَالُ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»<sup>(۲)</sup>. فرمود: ولایت ما نرسد مگر با عمل و ورع.

و در روایت دیگر است که حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: «نیست از شیعیان ما کسی [که] در شهری که دارای صد هزار جمعیت است از او با ورع‌تر باشد»<sup>(۳)</sup>.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۷۶، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الورع»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۴، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه»، باب ۲۱، حدیث ۴.

۲ - صفات الشیعة، ص ۱۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه»، باب ۲۱، حدیث ۱۷.

۳ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ليس من شيعتنا من يكون في مصر يكون فيه مائة ألف ويكون في المصر أروع منه». (وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه»، باب ۲۱، حدیث ۱۸)



و در کافی شریف نیز بدین مضمون روایت شده است<sup>(۱)</sup>.

و باید دانست که به حسب روایات شریفه، میزان در کمال ورع اجتناب از محارم الله است؛ و هر کس اجتناب از محرمات الهیه کند از ورع دارترین مردم به شمار آید. پس، این امر را شیطان در نظرت بزرگ نکند و تو را مأیوس ننماید؛ زیرا که از عادت آن ملعون است که انسان را از راه یأس به شقاوت ابدی می‌اندازد. مثلاً در این باب می‌گوید: چطور ممکن است در شهری که دارای صد هزار جمعیت یا بیشتر است انسان از تمام آنها بیشتر ورع داشته باشد! این از مکاید آن لعین و وساوس نفس اماره است. جواب آن این است که به حسب روایات هر کس از محرمات الهیه اجتناب کند مشمول این روایات است و از زمره ورعناک‌ترین مردم به شمار می‌آید. و اجتناب محرمات الهیه کار بسیار مشکلی نیست؛ بلکه انسان با جزئی ریاضت نفس و اقدام می‌تواند ترک جمیع محرمات کند. البته انسان بخواهد اهل سعادت و نجات باشد و در تحت ولایت اهل بیت و مشمول کرامت حق تعالی باشد، و تا این اندازه هم صبر در معصیت نداشته باشد، نمی‌شود؛ لابد قدری پافشاری و تحمل و ارتیاض لازم است.

### تتمیم

#### در بیان مفاسد خیانت و حقیقت امانت

در این مقام نکته‌ای است که اشاره به آن لازم است. و آن این است که جناب رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- بعد از وصیت به ورع، تفریع فرموده است به آن عدم جرئت بر خیانت را؛ با آن که ورع راجع به مطلق محرمات است، یا اعم از آن چنانچه شنیدی. پس یا باید خیانت را به یک معنی اعمی از متفاهم عرفی آن معنی کرد تا مطابق با ورع گردد؛ و آن آن است که باید مطلق معاصی را یا مطلق ارتکاب موانع سیر الی الله را خیانت شمرد، زیرا که تکالیف الهیه امانات حق هستند، چنانچه در آیه شریفه: ﴿إِنَّا

۱- الکافی، ج ۲، ص ۷۸، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الورع»، حدیث ۱۰.

عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...<sup>(۱)</sup> آیه بعض مفسرین تکالیف الهیه دانسته‌اند<sup>(۲)</sup>؛ بلکه تمام اعضا و جوارح و قوا امانات حق هستند، و صرف آنها را بر خلاف رضای حق خیانت است؛ و متوجه نمودن قلب را به غیر حق از جمله خیانت‌هاست:

«این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رُخش ببینم و تسلیم وی کنم»<sup>(۳)</sup>

یا آن‌که مراد از خیانت همان معنای متعارف آن باشد، و از شدت اهمیت آن آن را تخصیص به ذکر داده‌اند. گویی تمام حقیقت ورع اجتناب از خیانت در امانت است. و اگر کسی اخبار معصومین - علیهم السلام - [را] در موضوع ردّ امانت و اجتناب از خیانت ملاحظه کند، می‌فهمد که این معنا چقدر در نظر شارع مقدس اهمیت داشته؛ علاوه بر آن‌که قبح ذاتی آن بر هیچ عقلی مخفی نیست، و خائن را از زمره جنس انسانی باید خارج شمرد و ملحق به اردل شیاطین نمود. و معلوم است کسی که به خیانت و نادرستی در بین مردم معرفی شد، در این عالم نیز زندگانی بر او سخت و ناگوار خواهد شد.

نوع انسان در دنیا با معاونت و معاضدت بعضی با بعضی زندگانی راحت می‌تواند بکند؛ زندگانی انفرادی برای هیچ‌کس میسر نیست، مگر آن‌که از جامعه بشریت خارج شده به حیوانات وحشی ملحق گردد؛ و زندگانی اجتماعی چرخ بزرگش بر اعتماد مردم به یکدیگر می‌چرخد، که اگر خدای نخواست اعتماد از بنی‌الانسان برداشته شود، ممکن نیست بتوانند با راحتی زندگانی کنند؛ و پایه بزرگ اعتماد بر امانت و ترک خیانت گذاشته شده است. پس، شخص خائن مورد اطمینان نیست و از مدنیت و هم‌عضوی جامعه انسانی خارج است؛ و او را در محفل مدینه فاضله به عضویت نمی‌پذیرند. و

۱ - «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، پس از برداشتن آن باز ایستادند و بیم کردند و

انسان آن را برداشت که او بسیار ستمگر و نادان بود». (الأحزاب (۳۳): ۷۲)

۲ - ر.ک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۸۴؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۰۶.

۳ - دیوان حافظ، ص ۴۶۷، غزل ۴۰۰.



معلوم است چنین شخصی با چه حالت سخت و زندگی تنگی زیست می نماید.

و ما در این باب برای تتمیم فایده چند حدیثی از اهل بیت عصمت در این موضوع ذکر می نماییم، و برای دل های بیدار و چشم های باز همین اندازه کفایت می کند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَسُجُودِهِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ، فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ؛ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت صادق علیه السلام: نظر نکنید به طول رکوع و سجود مرد، زیرا که این چیزی است که عادت نموده است به آن، اگر ترکش کند به وحشت می افتد برای آن؛ ولیکن نظر کنید به راست گفتاری و اداء امانت او».

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي كَهْمَسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ يُقَرِّنُكَ السَّلَامَ. قَالَ: «عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ. إِذَا أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: إِنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ لَكَ: اَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ - عَلَيْهِ السَّلَام - عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَلْزَمَهُ فَإِنَّ عَلِيًّا - عَلَيْهِ السَّلَام - إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ»<sup>(۲)</sup>.

راوی گوید: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام: "ابن ابی یعفور سلام خدمت شما عرض می کرد." [فرمود]: "بر تو و بر او سلام. وقتی رفتی پیش او، سلام به او برسان و بگو به او: جعفر بن محمد می گفت: نظر کن به آن چیزی که به واسطه آن حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - به آن مقام رسید خدمت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس ملازم شو با آن. همانا علی - علیه السلام - نرسید بدان پایه که رسید پیش رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مگر به راستی گفتار و دادن امانت"».

هان ای عزیز، تفکر کن در این حدیث شریف، ببین مقام صدق لهجه و رد امانت تا

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصدق و أداء الأمانة»، حدیث ۱۲؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۹، ص ۶۸، «کتاب الودیعة»، باب ۱، حدیث ۳.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب الصدق و أداء الأمانة»، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۹، ص ۶۷، «کتاب الودیعة»، باب ۱، حدیث ۱.

کجاست که علی بن ابی طالب - علیه السلام - را بدان مقام بلند رسانید. و از این حدیث معلوم شود که رسول خدا این دو صفت را از هر چیز بیشتر دوست می داشتند که در بین تمام صفات کمالیه مولی - علیه السلام - این دو او را مقرب کرده است و بدان مقام ارجمند رسانده است. و جناب صادق - علیه السلام - نیز در بین تمام افعال و اوصاف این دو امر را که در نظر مبارکشان خیلی اهمیت داشته به ابن ابی یعفور، که مخلص و جان نثار آن بزرگوار بوده، پیغام داده و سفارش فرموده به ملازمت آنها.

وِبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ [رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ] سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «حَافَتَا الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ؛ فَإِذَا مَرَّ الْوُضُولُ لِلرَّحِمِ الْمُؤَدِّي لِلْأَمَانَةِ، نَفَذَ إِلَى الْجَنَّةِ؛ وَإِذَا مَرَّ الْخَائِنُ لِلْأَمَانَةِ الْقَطُوعُ لِلرَّحِمِ، لَمْ يَنْفَعَهُ مَعَهُمَا عَمَلٌ وَتَكْفَأُ بِهِ الصِّرَاطُ فِي النَّارِ»<sup>(۱)</sup>.

«ابوذر - علیه الرحمة - گوید: شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می فرمود: "رَحِم و امانت در روز قیامت در دو جانب صراط هستند؛ پس وقتی بگذرد و صل کنندۀ رحم و ادا کنندۀ امانت، عبور نماید به سوی بهشت، و وقتی بگذرد خیانت کنندۀ امانت و قطع کنندۀ رحم، نفع نرساند به او با اینها عملی و او را صراط برگرداند در آتش". پس معلوم شد که صورت رَحِم و امانت در آن عالم در دو جانب صراط ایستاده اند و اعانت کنند کسانی را که صله رحم و ادای امانت کردند؛ و با ترک آنها هیچ عملی فایده نکند و او را به جهنم افکند.

وِبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: أَدْوَا الْأَمَانَةَ وَلَوْ إِلَى قَاتِلٍ وَلَدِ الْأَنْبِيَاءِ»<sup>(۲)</sup>. «فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام: بدهید امانت را اگر چه به کشنده پسرهای پیغمبران».

وِبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ: «اعْلَمْ أَنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب صلة الرحم»، حدیث ۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۶۸، «کتاب الودیعة»، باب ۱، حدیث ۴.

۲ - الکافی، ج ۵، ص ۱۳۳، «کتاب المعیشة»، «باب أداء الأمانة»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۷۳، «کتاب الودیعة»، باب ۲، حدیث ۶.



السلام - بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ اِثْمَنَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي، ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، لَا دَيْتُ اِلَيْهِ الْاَمَانَةَ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت صادق - علیه السلام - در یکی از وصیت‌هایش: بدان که اگر زننده علی - علیه السلام - به شمشیر و کشنده آن حضرت مرا امین بخواهد و طلب نصیحت از من کند و استشاره از من نماید و من از او قبول کنم، ادا نمایم به او امانت او را».

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ لِشِيعَتِهِ: «عَلَيْكُمْ بِادَاءِ الْاَمَانَةِ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ نَبِيًّا، لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - اِثْمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَا دَيْتُهُ اِلَيْهِ»<sup>(۲)</sup>.

«ثمالی گوید: از حضرت سجاد شنیدم که می‌فرمود به شیعیانش: بر شما باد به ادای امانت. قسم به آن کس که مبعوث نمود محمد - صلی الله علیه و آله - را به راستی به پیغمبری، اگر کشنده پدرم حسین بن علی مرا امین قرار دهد بر آن شمشیری که با آن آن حضرت را کُشت، ادا نمایم به سوی او».

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي «أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخِيَانَةِ، وَقَالَ: مَنْ خَانَ اَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا اِلَى أَهْلِهَا، ثُمَّ أَذْرَكَ الْمَوْتَ، مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي، وَيَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ. وَمَنْ اشْتَرَى خِيَانَةً وَهُوَ يَعْلَمُ، فَهُوَ كَالَّذِي خَانَهَا»<sup>(۳)</sup>.

«از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نقل فرمودند که آن حضرت نهی فرمود از خیانت و فرمود: کسی که خیانت کند در دنیا به امانتی و به صاحبش ردّ نکند

۱ - الکافی، ج ۵، ص ۱۳۳، «کتاب المعیشة»، «باب أداء الأمانة»، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۷۴، «کتاب الودیعة»، باب ۲، حدیث ۸.

۲ - الأمالی، صدوق، ص ۲۰۴، مجلس ۴۳، حدیث ۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۷۵، «کتاب الودیعة»، باب ۲، حدیث ۱۳.

۳ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۹، ص ۷۶، «کتاب الودیعة»، باب ۳، حدیث ۲.

آن را و بمیرد، مرده است به غیر ملت من، و ملاقات کند خداوند را در حالی که آن ذات مقدس بر او غضبناک است. و کسی که خریداری کند آن را با علم به خیانت، او نیز مثل آن خائن است».

و از این قبیل احادیث دیگر نیز هست. و معلوم است که نتیجه غضبناکی ذات مقدس حق بر بنده چه خواهد بود. البته حضرات شافعین نیز کسی را که مورد غضب حق است شفاعت نکنند؛ خصوصاً که شخص خائن از ملت رسول الله - صلی الله علیه و آله - نیز خارج است.

و در حدیث دیگر است که «کسی که خیانت کند به مؤمنی، از من نیست»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث دیگر است که «از دین اسلام خارج است و او را در شفیر جهنم اندازند ابد الابدین»<sup>(۲)</sup>. پناه می‌برم به خدا از این خطیئه.

و معلوم است خیانت به مؤمنین اعم است از خیانت مالی، و خیانت‌های دیگر که از آن بالاتر است. پس انسان باید در این عالم نیز خیلی از نفس امّاره مواظبت کند. چه بسا باشد که به انسان اموری را تعمیه کند و سهل و آسان نمایش دهد، با آن که موجب شقاوت ابدی و خذلان دائمی است. این حال خیانت به بندگان خدا. و از این جا حال خیانت به امانت حق تعالی نیز معلوم شود.

### در اشاره به بعضی امانات حق تعالی است

و باید دانست که حق - تبارک و تعالی - تمام قوا و اعضای ظاهریه و باطنیه را به ما مرحمت فرموده و بسط بساط نعمت و رحمت در مملکت ظاهر و باطن ما فرموده و در تحت قدرت ما تمام آنها را مسخر فرموده؛ و اینها را به ما به رسم امانت مرحمت فرموده، در صورتی که تمام آنها پاک و پاکیزه و طاهر از قذارات صوریه و معنویه

۱- در حدیث امام رضا علیه السلام آمده است: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ مُؤْمِنًا»؛ «از ما نیست

کسی که با مسلمان غش کند؛ و از ما نیست کسی که با مؤمنی خیانت ورزد». (وسائل الشیعه، ج ۱۹،

ص ۷۷، «کتاب الودیعه»، باب ۳، حدیث ۳)

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۸، «کتاب الودیعه»، باب ۳، حدیث ۵.



بودند، و آنچه از عالم غیب برای ما نازل فرموده تمام آنها مطهر از آرایش بوده‌اند؛ پس اگر ما در وقت ملاقات آن ذات مقدس آن امانات را بدون آرایش به عالم طبیعت و قذارات مُلک و دنیا به او رد کردیم، امین در امانت بودیم؛ و الا خیانت کار بودیم؛ از اسلام حقیقی خارج و از ملت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - بیرون هستیم.

و در حدیث مشهور است که: «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث قدسی معروف است: «لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي، وَلَكِنْ يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»<sup>(۲)</sup>. دل مؤمن عرش و سریر سلطنت حق و منزلگاه آن ذات مقدس، و صاحب دل ذات مقدس است.

توجه به غیر حق تعالی خیانت به حق است، و حبّ به غیر ذات مقدس و خاصان او، که حبّ اوست، خیانت است در مشرب عرفان.

و ولایت اهل بیت عصمت، و طهارت و دوستی خاندان رسالت - علیهم السلام - و عرفان مقام مقدس آنها، امانت حق است؛ چنانچه در احادیث شریفه کثیره «امانت» را در آیه تفسیر فرموده‌اند به ولایت امیر المؤمنین<sup>(۳)</sup> علیه السلام. و چنانچه غصب ولایت و سلطنت آن حضرت خیانت به امانت است، ترک تبعیت آن بزرگوار از مراتب خیانت است. و در احادیث شریفه وارد است که شیعه کسی است که تبعیت کامل کند؛ و الا مجرد دعوی تشیع بدون تبعیت تشیع نخواهد بود<sup>(۴)</sup>.

۱ - «دل انسان با ایمان عرش خداوند رحمان است». (بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹؛ شرح الأصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۵۰۶؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص ۱۱۹ و ۲۸۰)

۲ - جامع الأسرار، ص ۲۹۰ و ۵۴۴؛ عوالمی اللّٰهی، ج ۴، ص ۷، حدیث ۷؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص ۱۱۹ و ۲۸۰.

۳ - از جمله این احادیث، روایت کلینی از امام صادق علیه السلام است درباره کبریّه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا». قَالَ: «هِيَ وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ». (الکافی، ج ۱، ص ۴۱۳، «کتاب الحجّة»، «باب فيه نكت ونف من التنزيل في الولاية»، حدیث ۲ و ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۲۷۵؛ تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۰۶)

۴ - قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ قَالَ بِلِسَانِهِ وَخَالَفَنَا فِي أَعْمَالِنَا وَآثَارِنَا لَكِنْ شِيعَتُنَا مَنْ وَافَقَنَا

بسیاری از خیالات از قبیل اشتباهی کاذب است! به مجرد آن که در قلب خود دوستی از حضرت امیر - علیه السلام - و اولاد طاهرینش دیدیم، مغرور به این دوستی می شویم و گمان می کنیم با ترک تبعیت این دوستی محفوظ می ماند. چه اطمینان است که اگر انسان مراقبت نکرد و آثار دوستی را ترک کرد، این دوستی باقی بماند؟

ممکن است در آن فشارهای سكرات که از برای غیر مؤمنین و مخلصین می باشد انسان از دهشت و وحشت، علی بن ابی طالب - علیه السلام - را فراموش کند.

در حدیث است که یک طایفه از اهل معصیت در جهنم معذب اند، و اسم رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را فراموش کنند؛ تا بعد از آن که مدت عذاب سرآید و از قذارات گناه تطهیر و تخلیص شوند، اسم مبارک آن حضرت به یادشان آید یا به آنها القا شود؛ پس فریاد آنها به وامحمد! - صلی الله علیه و آله - بلند شود و مورد رحمت شوند<sup>(۱)</sup>.

ما گمان می کنیم واقعه موت و سكرات آن شبیه به اوضاع این عالم است. عزیزم، تو با یک مرض جزئی تمام معلومات را فراموش می کنی، پس چه می شود با آن سختی ها و فشارها و مصیبت ها و وحشت ها؟ اگر انسان دوستی کرد و به لوازم دوستی رفتار کرد و متذکر محبوب بود و از او تبعیت کرد، البته آن دوستی با ولی مطلق و محبوب مطلق حق مورد نظر حق و محبوب حق است؛ ولی اگر ادعا کرد و عمل نکرد، بلکه مخالفت کرد، ممکن است قبل از رفتن از این عالم و در این تغییرات و تبدیلات جلوه های گوناگون این دنیا انسان از دوستی آن سرور منصرف شود؛ بلکه نعوذ بالله دشمن شود با آن حضرت؛ چنانچه دیدیم اشخاصی را که مدعی دوستی بودند، پس از معاشرت بی جا و اعمال ناهنجار دشمن شدند و عداوت ورزیدند با خدا و رسول - صلی الله علیه و آله - و اهل بیتش علیهم السلام.

→ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَعَمَلٍ بِأَعْمَالِنَا أَوْلَئِكَ شِيعَتُنَا. (وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۴۷، «کتاب الجهاد»، «ابواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۲۱، حدیث ۱۹ و بقیة احادیث باب)

۱ - علم البقین، ج ۲، ص ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳.



و اگر فرضاً از این عالم هم با محبت منتقل شد، گرچه به حسب روایات شریفه و آیات مبارکه در قیامت از اهل نجات است و منتهی به سعادت شود، ولی در برزخ و احوال موت و قیامت انسان باز مبتلاست؛ چنانچه در حدیث است که «ما در قیامت از شما شفاعت می‌کنیم، ولی برای برزخ خود فکری کنید»<sup>(۱)</sup>.

پناه می‌برم به خدا از عذاب و فشار قبر و زحمت و عذاب برزخ که در این عالم هیچ چیز به آن شباهت ندارد. آن دری را که از جهنم به قبر باز می‌شود اگر به این عالم باز شود، تمام موجودات آن هلاک می‌شود. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ.

## فصل

### در بیان خوف از حق تعالی

بدان که خوف از حق تعالی یکی از منازلی است که کمتر منزلی را برای عامه توان به پایه آن دانست. و این خوف علاوه بر آن که خود یکی از کمالات معنویه است، منشأ بسیاری از فضائل نفسانیّه و یکی از مصلحات مهمه نفس است؛ بلکه سرچشمه تمام اصلاحات و مبدأ علاج جمیع امراض روحانی توان آن را شمرد. و انسان مؤمن به خدا و سالک و مهاجر الی الله باید به این منزل خیلی اهمیت دهد، و به چیزی که آن را در دل زیاد کند و ریشه آن را در قلب محکم کند خیلی توجه نماید؛ مثل تذکر عذاب و عقاب و شدت عقبات موت و بعد از موت در برزخ و قیامت و احوال صراط و میزان و مناقشه در حساب و عذاب‌های گوناگون جهنم، و تذکر عظمت و جلال و قهر و سلطنت حق، و تذکر استدراج و مکرالله و سوء عاقبت، و امثال آن.

و چون ما در این اوراق تمام این مراحل را تا اندازه‌ای شرح دادیم، در این مقام به ذکر بعضی از اخبار در فضیلت خوف از خدا اکتفا می‌کنیم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. وَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ

وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ (ن خ: إليك) <sup>(۱)</sup>.

«اسحاق گوید: فرمود حضرت صادق علیه السلام: ای اسحاق، بترس از خداوند مثل آن که او را می بینی؛ و اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند. و اگر گمان کنی که او تو را نمی بیند، کافر شوی. و اگر بدانی که او ترا می بیند و باز معصیت او کنی، او را قرار دادی از پست ترین نظر کنندگان به خودت».

بدان که اگر کسی کیفیت تجلی حق را در ملک و ملکوت و ظهور ذات مقدس را در سماوات و ارضین به مشاهده حضوری، یا مکاشفه قلبیه، یا به ایمان حقیقی، بفهمد، و نسبت حق به خلق و خلق به حق را آن چنان که هست بداند، و کیفیت ظهور مشیت الهیه را در تعینات و فنای آنها را در آن، علی ماهر علیه، ادراک کند، خواهد دانست که حق تعالی حضور در تمام امکنه و احیاز دارد و او را مشاهده کند به علم حضوری در جمیع موجودات.

چنانچه حضرت صادق مصدق - علیه السلام - فرماید: «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ أَوْ فِيهِ» <sup>(۲)</sup>. و در قرب نوافل حقیقت «كُنْتُ سَمْعُهُ وَبَصَرُهُ وَيَدُهُ» <sup>(۳)</sup> و غیر ذلک بر او مکشوف گردد.

پس، حق را حاضر در تمام مراتب وجود ببیند به حسب مقام خود، علماً یا ایماناً یا

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۸، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الخوف و الرجاء»، حدیث ۲ (با کمی تفاوت)؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۲۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس و ما یناسبه»، باب ۱۴، حدیث ۶.

۲- ر.ک: شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۴۳۲؛ شرح الأسماء، سبزواری، ص ۵۱۶؛ مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۱. روایت در مصادر از امیر المؤمنین علی ﷺ نقل شده است ولی مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در رساله لقاء الله روایت را از امام صادق علی ﷺ نقل نموده است، همان طور که امام خمینی ﷺ در حاشیه مصباح الهدایة به آن اشاره نموده است. (ر.ک: لقاء الله، ملکی تبریزی، ص ۲۹؛ مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية، مشکاة الأولى، ذیل مصباح ۲۰)

۳- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب من أذى المسلمین»، حدیث ۸، و نیز ر.ک: صفحه ۴۹۳.



عیناً و شهوداً. و البته در این رتبه، سالک به هر مرتبه که هست حفظ حضور حق کند و از مخالفت آن ذات مقدس خودداری نماید؛ زیرا که حفظ حضور و محضر از فطرت‌هایی است که خلق بر آن مفسطورند، و هرچه انسانی بی‌حیا باشد غیبت و حضورش با هم فرق دارد؛ خصوصاً که حضور مُنعم عظیم کامل باشد که در فطرت حفظ حضور هر یک مستقلاً ثبت است.

### در بیان اختلاف مردم در حفظ حضور حق

و باید دانست که هر یک از اهل ایمان و سلوک و عرفان و ولایت به‌طوری حفظ حضور و حضرت کنند که خاص به خود آنهاست. چنانچه مؤمنین و متقین حفظ حضور را به ترک نواهی و اِتیان اوامر دانند؛ و مجذوبین به ترک توجه به غیر و انقطاع تام کامل دانند؛ و اولیا و کَمَل به سلب غیریت و نفی انانیت دانند.

و بالجمله، یکی از مقامات شامخه اهل معرفت و اصحاب قلوب، مشاهده حضور حق و حفظ حضرت است، چنانچه با مشاهده کیفیت علم فعلی حق و فنای اشیا در ذات حق و حضور موجودات در پیشگاه مقدس و فهم این که دار تحقق محضر ربوبیت است، حفظ محضر نمایند به هر مقام که هست. و این نیز از فطریات است.

و به مقام اوّل اشاره فرموده است رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در وصیتی که به حضرت امیر - علیه السلام - فرموده که ما اکنون به شرح آن مشغولیم، و در حدیث شریف اسحاق بن عمار، بقوله صلی الله علیه و آله: «وَالثَّالِثَةُ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»، وبقوله علیه السلام: «خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ».

و به مقام دوم اشاره فرموده است جناب صادق - علیه السلام - بقوله: «وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ».

و به فطرت حفظ محضر اشاره فرموده است جناب صادق - علیه السلام - بقوله: «وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ...».

و از برای خوف، به حسب اختلاف مراتب اهل ایمان و سلوک و ریاضت و عرفان، مراتبی است که از مراتب بزرگ آن خوف از عظمت و تجلیات قهریه و جلالیه حق است.

و توان این مقام را از مراتب خوف نشمرد؛ چنانچه عارف معروف در منازل السائرین فرماید: «وَلَيْسَ فِي مَقَامِ أَهْلِ الْخُصُوصِ وَخَشَةِ الْخَوْفِ، إِلَّا هَيْبَةُ الْإِجْلَالِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی اهل قلوب و اسرار ولایت را خوفی نیست، مگر هیبت اجلال و حشمت عظمت و جلال.

### در فضیلت گریه است

و از برای گریه از خوف خدا نیز فضیلت بسیار است. چنانچه در این حدیث شریف فرموده: «به هر قطره اش خداوند هزار خانه در بهشت بنا فرماید». و جناب شیخ صدوق - رضوان الله علیه - به سند متصل از حضرت صادق - علیه السلام - از پدرانش، از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - حدیث کند که در حدیث مناهی فرموده است: «کسی که چشم هایش گریان شود از ترس خدا، به هر قطره از اشک او در بهشت قصری مزین به دُر و گوهر به او عنایت شود که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و به قلب کسی خطور نکرده باشد»<sup>(۲)</sup>.

وَعَنْ ثَوَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ شَيْءٌ يَغْدِلُهُ إِلَّا اللَّهُ. فَإِنَّهُ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ. وَدَمْعَةٌ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا مِثْقَالُ؛ فَإِنْ سَأَلْتَ عَلَى وَجْهِهِ، لَمْ يَزْهَقْهُ قَتَرٌ وَلَا ذَلَّةٌ بَعْدَهَا أَبَدًا»<sup>(۳)</sup>.

«فرمود حضرت باقر - علیه السلام - که حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: هیچ چیز نیست مگر آن که برای آن معادلی است، مگر خداوند که هیچ چیز معادل او نیست، و «لا إله إلا الله» که معادله نکند با آن چیزی. و قطره اشک از ترس خدا

۱ - منازل السائرین، ص ۵۱، باب الخوف.

۲ - فی حدیث المناهی، قال: «وَمَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ قَطَرَتْ مِنْ دُمُوعِهِ قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ مُكَلَّلٌ بِالذُّرِّ وَالْجَوْهَرِ؛ فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أذنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرٌ عَلَى قَلْبٍ بَشَرٍ». (من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۱۰، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۲۳، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۱۵، حدیث ۱)

۳ - ثواب الأعمال، ص ۱۷، «ثواب من قال لا إله إلا الله»، حدیث ۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۲۵، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۱۵، حدیث ۶.



که هم میزان آن چیزی نیست؛ و اگر جریان پیدا کند به رویش، فرو نگیرد آن را غبار و ذلتی هیچ گاه».

و در حدیث است که «انسان [که] از کثرت گناه مابین او و بین بهشت بیشتر است از بین زمین تا عرش؛ پس هر گاه گریه کند از خوف خدا در صورتی که پشیمان شده است از آنها، مابین او و بین بهشت نزدیک شود مثل مژگان چشم به چشم»<sup>(۱)</sup>.

و در کافی از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که «هر چیزی را کیل و وزنی است، مگر گریه را که قطره‌ای از آن دریا‌های آتش را خاموش می‌کند». و فرمود: «اگر یک نفر گریهنده در یک امت باشد، همه مورد رحمت شوند»<sup>(۲)</sup>. و احادیث از این قبیل بسیار است<sup>(۳)</sup>.

### در بیان رفع استبعاد از آن است که به عمل حقیر ثواب بزرگ دهند

و آنچه لازم است اشاره به آن، آن است که بعضی از نفوس ضعیفه غیر مطمئنه به امثال این ثواب‌های بسیار برای امور جزئی خدشه می‌کنند؛ غافل از آن که اگر چیزی در نظر ما در این عالم کوچک آمد، دلیل نمی‌شود که صورت غیبیه ملکوتیه آن نیز حقیر و ناچیز است. چه بسا باشد که موجود کوچکی ملکوت و باطن آن در کمال عظمت و بزرگی باشد؛ چنانچه هیکل مقدس و صورت جسمانی رسول اکرم خاتم و نبی مکرم معظم - صلی الله علیه و آله - یکی از موجودات کوچک این عالم بود، و روح مقدسش

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ أَكْثَرُ مِمَّا بَيْنَ الثُّرَى إِلَى الْعَرْشِ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ؛ فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ يَبْكِيَ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، نَدْمًا عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا أَقْرَبُ مِنْ جَفْنِهِ إِلَى مُقْلَتِهِ». (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۶، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۱۵، حدیث ۱۰)

۲ - أبی عبد الله علیه السلام قال: «مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَلَهُ كَيْلٌ وَوَزَنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ؛ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِئُ بِحَاراً مِنْ نَارٍ وَلَوْ أَنَّ يَأْكِبَا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَجِمُوا». (الكافي، ج ۲، ص ۴۸۱، «کتاب الدعاء»، «باب البكاء»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۱۵، حدیث ۱۱)

۳ - ر.ک: الكافي، ج ۲، ص ۴۸۱ - ۴۸۴، «کتاب الدعاء»، «باب البكاء»؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۳ - ۲۲۹، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما یناسبه»، باب ۱۵.

محیط به ملک و ملکوت و واسطه ایجاد سماوات و ارضین بود. پس، حکم کردن به حقارت و کوچکی چیزی به حسب صورت باطنی ملکوتی، فرع علم به عالم ملکوت و بواطن اشیاست. و از برای امثال ماها حق این حکم نیست؛ و ما باید چشم و گوشمان باز به فرمایشات علمای عالم آخرت، یعنی انبیا و اولیا - علیهم السلام - باشد.

و دیگر آن که بنای آن عالم بر تفضل و بسط رحمت غیر متناهیة حق - جلّ و علا - گذاشته شده است؛ و تفضلات حق تعالی را حد و انتهای نیست؛ و استبعاد از تفضل جواد علی الاطلاق و صاحب رحمت غیر متناهیة از کمال جهل و نادانی است. جمیع این نعمت‌هایی که به بندگان عنایت فرموده، که از احصای آنها، بلکه احصای کلیات آنها، عقول عاجز و سرگردان است، بدون سابقه سؤال و استحقاق بوده؛ پس چه مانعی دارد که به مجرد تفضل و بدون هیچ سابقه، اضعاف مضاعف این ثواب‌ها را به بندگان خود عنایت فرماید. آیا بنای عالمی را که به نفوذ اراده انسانی قرار داده شده و درباره آن گفته شده: «فِيهَا مَا تُشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ»<sup>(۱)</sup> با آن که اشتهای انسانی حدّ محدودی و قدر مقدری ندارد، درباره آن می‌توان این استبعادات را کرد؟ خدای تبارک و تعالی آن عالم را به طوری مقرر فرموده و اراده انسانی را طوری قرار داده که به مجرد اراده هر چه را بخواهد موجود کند، موجود می‌کند.

ای عزیز، راجع به این گونه ثواب‌ها اخبار و احادیث شریفه یکی و دوتا و ده تا نیست که انسان را مجال انکاری بماند، بلکه فوق حدّ تواتر است. جمیع کتب معتبره معتمده احادیث مشحون از این نحو احادیث است، مثل آن است که ما به گوش خود از معصومین - علیهم السلام - شنیده باشیم. و طوری نیست که باب تأویل را انسان مفتوح کند.

پس، این مطلبی را که مطابق نصوص متواتره و مصادم با برهان هم نیست، بلکه با یک نحو برهان نیز موافق است، بی‌سبب انکار کردن از ضعف ایمان و کمال جهالت است. انسان باید در مقابل فرموده انبیا و اولیا - علیهم السلام - تسلیم باشد.

۱ - «و هر چه را که دل‌ها بخواهند و چشم‌ها را خوش آید در آن است». (الزخرف (۴۳): ۷۱)



هیچ چیز برای استکمال انسانی بهتر از تسلیم پیش‌اولیای حق نیست؛ خصوصاً در اموری که عقل برای کشف آنها راهی ندارد، و جز از طریق وحی و رسالت برای فهم آنها راهی نیست. اگر انسان بخواهد عقل کوچک و اوهام و ظنون خود را دخالت دهد در امور غیبیه اخرویه و تعبیه شرعیه، کارش منتهی می‌شود به انکار مسلمات و ضروریات؛ و کم از کم به زیاد و از پایین به بالا منجر می‌شود. فرضاً شما در اخبار و سند آنها خدشه داشته باشید - با آن که مجال انکار نیست - در کتاب کریم الهی و قرآن مجید آسمانی که خدشه ندارید؛ در آن جا نیز امثال این ثواب‌ها مذکور است مثل قوله تعالی: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾<sup>(۱)</sup>. و مثل قوله: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ﴾<sup>(۲)</sup>.

بلکه گمان نویسندگان آن است که یک پایه این استبعادات و انکارها بر عجب و بزرگ شمردن اعمال گذاشته شده است. مثلاً اگر یک روز روزه بگیرد یا یک شب را به عبادت احیا کند، پس از آن بشنود از برای آنها ثواب‌های بسیار بزرگی را، استبعاد نمی‌کند، با آن که عیناً - اگر بنا بر مزد عمل باشد - این استبعاد هست؛ لیکن چون این عمل خود را بزرگ شمرده و اعجاب به آن نموده تصدیق ثواب آن را می‌کند.

ای عزیز، تمام [عمر] ما، که پنجاه شصت سال است، فرض می‌کنیم که در آن قیام کنیم به جمیع وظایف شرعیه، و با ایمان صحیح و عمل صالح و توبه صحیح از این دنیا برویم، آیا این مقدار اعمال و ایمان ما را چه مقدار جزاست؟ با آن که به حسب کتاب و سنت و اجماع جمیع ملل چنین شخصی مورد رحمت حق است و به بهشت موعود می‌رود - بهشتی که در آن جا مخلد در نعمت و راحت و مؤبد در رحمت و روح و ریحان خواهد بود. آیا در این جا مجال انکاری هست؟ با این که اگر بنای جزای عمل باشد - [به] فرض باطل که عمل ما جزایی داشته - این قدری که عقل از تصورش کما و کیفاً عاجز

۱ - «شب قدر از هزار ماه بهتر است». (القدر (۹۷): ۳)

۲ - «مثل آنان که دارایی خود را در راه خدا انفاق می‌کنند مثل دانه‌ای است که هفت خوشه رویانیده، در هر خوشه‌ای صد دانه است؛ و خدا برای هر که بخواهد چند برابر پاداش می‌دهد». (البقرة (۲): ۲۶۱)

است نخواهد بود. پس، معلوم شد که مطلب بر اساس دیگر مبتنی است و بر پایه دیگر چرخ می‌زند. آن وقت هیچ استبعادی باقی نمی‌ماند و برای انکار راهی باز نخواهد ماند.

## فصل

### در بیان عدد نوافل

مقصود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - از پنجاه رکعت نماز، که می‌فرماید مطابق سنت من است، نمازهای واجبی و نوافل آنهاست؛ به استثنای دو رکعت بعد از عشاء که در حال نشسته خوانده می‌شود و یک رکعت محسوب می‌شود، که با آن نمازهای فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت می‌شود. و شاید ترک ذکر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این رکعت را، برای این باشد که این پنجاه رکعت سنت مؤکده بوده. چنانچه دلالت کند بر این معنا روایت ابن ابی عمیر؛ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ أَفْضَلِ مَا جَزَتْ بِهِ السُّنَّةُ مِنَ الصَّلَاةِ. فَقَالَ: «تَمَامُ الْخَمْسِينَ»<sup>(۱)</sup>.

و از بعض روایات استفاده شود که سیره رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بر همین پنجاه رکعت جاری بوده<sup>(۲)</sup>؛ گرچه از بعضی دیگر استفاده شود که حضرت «عتمه» را بجا می‌آوردند<sup>(۳)</sup>. و شاید عدم ذکر آن و جریان سنت بر پنجاه رکعت برای آن باشد که عتمه عوض نماز «وتر» است و خود استقلال ندارد؛ چنانچه روایت فضیل بن یسار دلالت بر آن دارد<sup>(۴)</sup>؛ و در روایت شریفه آن را «وتر» تسمیه کردند<sup>(۵)</sup>. و در بعضی

۱- ابن ابی عمیر گوید: «از ابو عبدالله علیه السلام دربارهٔ نیکوترین آیین نمازگزاردن در سنت پیامبر پرسیدم. فرمود:

آن‌که هر پنجاه رکعت بگذارد». (الکافی، ج ۳، ص ۴۴۳، «کتاب الصلاة»، «باب صلاة النوافل»، حدیث ۴؛

وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۵)

۲- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب ۱۳، حدیث ۶، و ص

۲۴۸، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیب»، باب ۴۳، حدیث ۱ و ۴، ص ۲۷۰، باب ۵۳، حدیث ۲.

۳- مراد از «عتمه» نافله نماز عشاء است. و روایت حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام بر آن دلالت دارد.

(ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۱۵)

۴- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲.

۵- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۴، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۲۹، حدیث ۱.



روایات است که کسی که آن را بجا آورد و مرد، مرده است در صورتی که وُثْر را بجا آورده است<sup>(۱)</sup>. پس، در حقیقت این دو رکعت نماز وتر است که برای خوف حادثه موت پیش از وقت خود باید بجا آورد؛ ولی وقتی وقت وتر رسید، این کفایت از آن نکند. و در بعضی روایات است که این دو رکعت جزء نمازهای پنجاه گانه نبود، آن را زیاد نمودند برای تکمیل عدد، و دو مقابل شدن نافله از فریضه<sup>(۲)</sup>. و این احادیث با هم اختلاف مدلول ندارند؛ بلکه ممکن است افضل چیزی که سنت بر آن جاری است پنجاه رکعت باشد، و این دو رکعت سنت غیر مؤکده باشد و برای احتیاط حادثه موت و تتمیم عدد جعل شده باشد.

در هر صورت، از برای نوافل یومیة فضیلت بسیار است. بلکه در بعض روایات ترک آن را معصیت شمرده<sup>(۳)</sup>؛ و در بعض دیگر در این مقام فرموده: خداوند عذاب می کند بر ترک سنت<sup>(۴)</sup>. و در بعضی روایات تعبیر به وجوب فرموده<sup>(۵)</sup>. و این از برای تأکید در اتیان آنهاست و زجر از ترک آنها.

و سزاوار این است که انسان حتی الامکان آنها را ترک نکند، زیرا که به حسب روایات شریفه نکته جعل آنها برای اتمام فرائض و قبولی آنهاست<sup>(۶)</sup>.

و در بعضی روایات می فرماید: «شیعیان ما [اهل] پنجاه و یک رکعت نماز هستند»<sup>(۷)</sup>. و از آن حدیث ظاهر می شود که اصحاب اتیان آن هستند نه عقیده به آن،

- ۱- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۲۹، حدیث ۷ و ۸.
- ۲- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۵، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۲۹، حدیث ۳.
- ۳- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۵۹، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۴، حدیث ۱.
- ۴- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۴۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۶.
- ۵- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲۱، و ص ۱۰۴، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۳۳، حدیث ۴.
- ۶- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۷۱، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۷، حدیث ۲، ۳، ۴، ۸، ۱۰، ۱۱ و ۱۲.

۷- عن أبي بصير قال: قال الصادق عليه السلام: «شيعتنا أهل الوزع والاجتهاد، وأهل الوفاء والأمانة، وأهل الزهد

مقابل اهل سنت. چنانچه از حدیث «علائم مؤمن»<sup>(۱)</sup> نیز همین ظاهر شود.

### در بیان استحباب سه روز روزه در هر ماه

و اما سنت دوم رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که عبارت است از سه روز روزه در هر ماه، پس اخبار کثیره که بالغ بر چهل حدیث می شود در فضل آن وارد است<sup>(۲)</sup>، و در کیفیت آن بین علمای اعلام خلاف است<sup>(۳)</sup>. آنچه مشهور بین آنها و موافق با اخبار کثیره است و عمل رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در آخر عمر و ائمه هدی بر آن بوده آن است که آن سه روز پنجشنبه اول، که روز عرض اعمال است؛ و چهارشنبه اول دهه دوم، که روز نحس مستمر و روز نزول عذاب است؛ و پنجشنبه آخر از دهه آخر، که نیز روز عرض اعمال است، می باشد<sup>(۴)</sup>.

و در روایتی وارد است که بر ائم سابقه هر وقت عذاب نازل می شد در یکی از این ایام نازل می شد؛ پس رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در این ایام مخوفه روزه گرفت<sup>(۵)</sup>.

در تحقیق کتب معتبره علوم اسلامی

→ وَالْعِبَادَةُ، أَصْحَابُ الْإِخْدَى وَخَمْسِينَ رَكْعَةً فِي النَّوْمِ وَاللَّيْلَةِ، الْقَائِمُونَ بِاللَّيْلِ، الصَّائِمُونَ بِالنَّهَارِ، يُزَكُّونَ أَمْوَالَهُمْ وَيَحْجُونَ الْبَيْتَ وَيَحْتَبُونَ كُلَّ مُحَرَّمٍ؛ «امام صادق علیه السلام به نقل از ابوبصیر فرمودند: شیعیان ما اهل پرهیزگاری و کوشش در عبادت و وفا و امانتداری و زهد و عبادت اند؛ در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند، شب بیدارند و روز را به روزه می گذرانند، زکات مال هایشان را می پردازند و به زیارت خانه خدا می روند و از هر حرامی دوری می کنند». (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۵۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲۶)

۱- مصباح المتهجد، ص ۵۴۸، اعمال ماه صفر؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۵۸، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۱۳، حدیث ۲۹.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۵-۴۲۹، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷-۱۲.

۳- ر.ک: مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۳۷۴؛ جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۹۱.

۴- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۵، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۱، ۸، ۱۰، ۱۱ و ۱۷.

۵- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۵، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۱.



و در حدیث است که صوم این سه روز معادل با صوم دهر است<sup>(۱)</sup>. و تعلیل فرموده‌اند در بعضی روایات<sup>(۲)</sup> به آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»<sup>(۳)</sup>. و اما آنچه در بعضی روایات<sup>(۴)</sup> وارد است که در ترتیب مخالف با این روایات است محمول است به مراتب فضل. و فرضاً که معارض باشند، از جهات کثیره رجحان با این اخبار است. بلکه توان گفت که معارضه بین آنها معارضه نص و ظاهر، یا اظهر و ظاهر است. و اما مرسله صدوق که می‌فرماید: «در صورتی که در عشر آخر دو پنجشنبه باشد، اولی را روزه بگیر، زیرا که شاید دومی را ملاقات نکنی»<sup>(۵)</sup>. منافات با این اخبار ندارد، زیرا که ظاهر آن است که برای رسیدن به فضل عاجل است برای خوف عدم توفیق، به موت یا غیر آن؛ چنانچه در حکمت جعل «عتمه» نیز همین‌طور وارد است<sup>(۶)</sup>. پس، این روایت خود از روایات دالة بر مقصود است؛ یعنی بر افضلیت پنجشنبه آخر؛ نه اخبار معارضه. و ظاهر این است که اگر پنجشنبه اول را روزه گرفت و به پنجشنبه آخر نیز رسید، افضل آن است که آن فضیلت را ادراک کند؛ و روزه اول مجزی از آن نباشد.

و آنچه محقق جلیل فیض و محدث عالی‌الشان، صاحب حدائق<sup>(۷)</sup> - علیهما الرّحمة -

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۷، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۵، ۸، ۱۲، ۱۵ و ۲۲.

۲- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۹، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۸، ۱۹ و ۳۰.

۳- هرکس کاری نیکو بیاورد او را ده برابر آن پاداش خواهد بود. (الأنعام (۶): ۱۶۰)

۴- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۲۵، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۲۱ و ۲۳، و ص ۴۲۹، باب ۸، حدیث ۱ و ۲.

۵- وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۱۷، «کتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۷، حدیث ۴.

۶- وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۹۶، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۲۹، حدیث ۷ و ۸.

۷- مراد شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶-۱۱۰۷) فقیه بزرگ و عالم ربانی از خاندان آل عصفور است. در کربلا به سر می‌برد و ریاست حوزه آن‌جا به مدت بیست سال بر عهده وی بود. بزرگانی مانند میرزای قمی، سید مهدی بحر العلوم، سید میرزا مهدی شهرستانی و ملا محمد مهدی نراقی از

در مقام جمع فرمودند بعید است، خصوصاً دومی<sup>(۱)</sup>.

### در بیان فضیلت صدقه است

و اما سنت سوم رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - که آن عبارت است از صدقه و جهد نمودن در آن، پس آن نیز یکی از مستحبات است که کمتر در اعمال مستحب به پایه آن می باشد. و اخبار در موضوع صدقه، حتی بر خارج از مذهب و بر حیوانات بری و بحری، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ و ما به ذکر بعضی از آن اکتفا می کنیم.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ فِي حَدِيثٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِ؛ وَهِيَ تَقَعُ فِي يَدِ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْلَ أَنْ تَقَعُ فِي يَدِ الْعَبْدِ»<sup>(۲)</sup>.

«ابن سنان گوید: فرمود حضرت صادق علیه السلام: هیچ چیز گران تر نیست بر شیطان از صدقه بر مؤمن. و آن واقع شود در دست پروردگار - تبارک و تعالی - پیش از آن که واقع شود در دست بنده».

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي حَدِيثٍ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئاً إِلَّا وَلَهُ خَازِنٌ يَخْزُنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ، فَإِنَّ الرَّبَّ يَلِيهَا بِنَفْسِهِ. وَكَانَ أَبِي إِذَا تَصَدَّقَ بِشَيْءٍ، وَضَعَهُ فِي يَدِ السَّائِلِ، ثُمَّ ارْتَدَّ مِنْهُ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ ثُمَّ رَدَّهُ فِي يَدِ السَّائِلِ»<sup>(۳)</sup>. «فرمود حضرت صادق علیه السلام: خدای تعالی خلق نفمود چیزی را مگر آن که از برای او نگاهبانی است که او را نگاهداری کند، مگر صدقه را که خدای تعالی نگاهداری آن را خود فرماید. و پدرم وقتی صدقه می داد، می گذاشت آن را به دست سائل؛ پس از آن، آن را از او پس می گرفت و

→ محض روی بهره مند گردیدند. آثار او در فقه بسیار است. مشهورترین آن الحدائق الناضرة فی أحكام العترة

الطاهرة است که در عداد مهمترین آثار فقه استدلالی است.

۱- الوافی، ج ۱۱، ص ۴۸؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۳، ص ۳۵۶.

۲- وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۰۶، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱۸، حدیث ۱.

۳- وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۰۶، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱۸، حدیث ۲.



می‌بوسید و می‌بوییدش، پس از آن به سائل ردّ می‌فرمود».

و قریب به مضمون این حدیث چندین حدیث دیگر وارد است<sup>(۱)</sup>، و دلالت بر بزرگی شأن و عظمت رتبه صدقه دارد که خدای تبارک و تعالی امر آن را به کس دیگر محول نفرموده و خود بایده قدرت و احاطه قیومیّه خود حافظ صورت کامله غیبیه آن گردیده.

### [ در بیان نکته مهمه در باب صدقه است ]

و تدبر در این حدیث شریف و امثال آن، که در ابواب متفرقه کتب اصحاب - رضوان الله علیهم أجمعین - منقول است، برای اهل معرفت و اصحاب قلوب کشف توحید فعلی و تجلی قیومی حق را می‌نماید. و اشاره به نکته مهمه‌ای است که توجه به آن برای کسانی که قیام به این امر مهم می‌کنند خیلی لازم است. و آن، آن است که انسان بفهمد تصدق در دست که واقع می‌شود، که نعوذ بالله اگر منت و اذیتی در دادن صدقه از انسان نسبت به فقیر واقع شود، اول به حق - تبارک و تعالی - واقع شود، پس از آن به سائل؛ چنانچه اگر تواضع و فروتنی کند و از روی کمال خضوع و مذلت صدقه را به سائل مؤمن تقدیم کند، برای حق تعالی کرده؛ چنانچه عالم آل محمد - صلی الله علیه و آله - و عاشق جمال حق تعالی، جناب باقر العلوم - علیه السلام - صدقه را پس از وقوع در دست سائل می‌بویید و می‌بوسید و استشمام رایحه طیبه محبوب از آن می‌کرد. و خدا می‌داند برای آن ذات مقدس و عاشق مجذوب چه راحت نفس و سکونت خاطری پیدا می‌شد؛ و چطور آن اشتعال قلبیه و احتراقات شوقیه باطنیه [را] این عشق‌بازی خاموش می‌کرد.

افسوس و هزاران افسوس! که این نویسندۀ مستغرق در بحار هوای نفس و مخلّد بر ارض طبیعت و گرفتار شهوات و اسیر بطن و فرج و بی‌خبر از ملک هستی و مست خودپرستی در این عالم آمد و عن قریب خواهد رفت و از محبت اولیا هیچ ادراک نکرد و از جذبات و جذوات و منازل و مُغازلات آنها هیچ نفهمید، و وقوفش در این عالم وقوف حیوانی و حرکاتش حرکات حیوانی و شیطنانی بود. اگر چنین باشد،

۱- وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۳، «کتاب الزکاة»، «ابواب الصدقة»، احادیث باب ۲۹.

مردنش نیز مردن حیوان و شیطان است. «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ الْمُشْتَكِي وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ»<sup>(۱)</sup>.

خداوندا! تو خود ما را به نور هدایتت دستگیری فرما و از این خواب سنگین بیدار فرما و به عالم غیب و نور و دار بهجت و سرور و خلوت انس و محفل خاص دعوت کن. وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ»<sup>(۲)</sup>. «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمین قیامت آتش است، مگر سایه مؤمن و جوار آن که صدقه او او را سایه اندازد و حفظ نماید».

و در روایت است که «صدقه را خدای تعالی تربیت فرماید مثل شماها که بچه شتر را تربیت می‌کنید. و اگر نصف خرما صدقه دهید، خدای تعالی آن را تربیت می‌فرماید و در روز قیامت آن را می‌دهند به بنده در صورتی که مثل کوه احد یا بزرگ‌تر از آن است»<sup>(۳)</sup>. و از این قبیل حدیث بسیار است.

و در احادیث کثیره وارد است که صدقه مردن‌های بد را دفع می‌نماید<sup>(۴)</sup>؛ و روزی را نازل می‌کند<sup>(۵)</sup>؛ و قرض را ادا می‌کند<sup>(۶)</sup>؛ و عمر را زیاد کند<sup>(۷)</sup>؛ و هفتاد طور مردن بد را

۱ - «بار خدایا، شکوه به سوی تو بریم و بر تو اعتماد کنیم».

۲ - وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۹، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۷.

۳ - وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۱، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۷، حدیث ۶.

۴ - قال رسول الله ﷺ: «الْصَّدَقَةُ تُدْفَعُ مِثْنَةَ السَّوْءِ». (ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۷، «کتاب الزکاة».

«أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۲، و ص ۳۷۷، باب ۵، حدیث ۱، و ص ۳۸۷، باب ۹، حدیث ۳ و ۴).

۵ - در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ»؛ «روزی را با صدقه دادن فرود آرید». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۱ - ۳۷۲، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۱۳، ۱۶ و

۱۹، و ص ۳۷۴، باب ۳، حدیث ۱؛ و ص ۳۸۰، باب ۷، حدیث ۲، و ص ۴۰۲، باب ۱۴، حدیث ۸).

۶ - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تُقْضِي الدَّيْنَ وَتُخْلِفُ بِالْبَرَكَةِ»؛ «بخشش دیون را از گردن می‌افکند و مال‌ها را با برکت می‌گرداند». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۷، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱،

حدیث ۱)

۷ - وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۴، و ص ۳۹۳، باب ۱۲،

حدیث ۲.



دفع کند<sup>(۱)</sup>؛ و خدای تعالی عوض آن را از ده تا صد هزار عطا فرماید<sup>(۲)</sup>؛ و اسباب زیادت مال گردد<sup>(۳)</sup>؛ و در صبح هر کس صدقه دهد، از بلاهای آسمانی در آن روز ایمن گردد؛ و اگر در اول شب بدهد، از بلاهای آسمانی در آن شب ایمن باشد<sup>(۴)</sup>؛ و مداوای مریض‌ها با صدقه شود<sup>(۵)</sup>؛ و اگر کسی اهل بیت مسلمی را کفایت کند، گرسنگی آنها را رفع کند و بدن آنها را بپوشاند و آبروی آنها را حفظ کند، از هفتاد حج محبوبتر است؛ با آن که یک حج از هفتاد عِتْق رَقَبه بالاتر است<sup>(۶)</sup>، با آن که در عتق رقبه وارد است که هر کس بنده‌ای را آزاد کند، خداوند به هر عضوی از آن عضوی از او را از آتش جهنم آزاد

۱- عن أبي جعفر عليه السلام قال: «الْبِرُّ وَالصَّدَقَةُ يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَزِيدَانِ فِي الْعُمْرِ وَيُدْفَعَانِ عَنْ سَبْعِينَ مِائَةَ الشُّوْءِ»؛ نیکی کردن و صدقه دادن تنگدستی را از بین می‌برد و عمر را طولانی می‌سازد. (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۸، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۴)

۲- عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى \* وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» قَالَ: «وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي بِأَلْوَحِدَةِ عَشْرَةَ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ فَمَا زَادَ...» (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۶، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۵)

۳- پیامبر ﷺ فرمود: «تَصَدَّقُوا فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تَزِيدُ فِي الْمَالِ كَثْرَةً...»؛ «صدقه دهید صدقه مال را افزونی دهد». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۶۹، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱، حدیث ۸)

۴- قال الصادق عليه السلام: «بَاكِرُوا بِالصَّدَقَةِ فَإِنَّ الْبَلَايَا لَا تَنْحَطُّهَا وَمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَوَّلَ النَّهَارِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ شَرَّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَإِنَّ تَصَدَّقَ أَوَّلَ اللَّيْلِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ شَرَّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۸۴، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۸، حدیث ۵)

۵- امام صادق عليه السلام فرمود: «ذَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ...»؛ «بیماران خود را با صدقه درمان کنید». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۴، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۳، حدیث ۱ و ۲)

۶- امام باقر عليه السلام فرمود: «لَأَنْ أَحَجَّ حَجَّةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ رَقَبَةً وَرَقَبَةٌ حَتَّى أَتْنِي إِلَى عَشْرَةِ وَمِثْلَهَا وَجُوهُهُمْ عَنِ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَحَجَّ حَجَّةً وَحَجَّةً حَتَّى أَتْنِي إِلَى عَشْرِ وَعَشْرِ وَمِثْلَهَا حَتَّى أَتْنِي إِلَى سَبْعِينَ»؛ «اگر یک حج به جای آورم خوش‌تر دارم از آن که بنده‌ای آزاد کنم و بنده‌ای دیگر، امام تا ده بار آن را تکرار کرد و ادامه داد تا به هفتاد رسید؛ و اگر نفقه خانواده‌ای مسلمان را تعهد کنم و آنان را سیر گردانم و نشان را بپوشانم و آبرویشان را نزد مردم نگاه دارم، خوش‌تر دارم از آن که حجی به جای آورم و حجی دیگر و حجی دیگر. و تا ده بار آن را تکرار کرد و ادامه داد تا به هفتاد رسید». (وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۳، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۲، حدیث ۱)

فرماید<sup>(۱)</sup>؛ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده آزاد فرمود از کدّ یمین خود<sup>(۲)</sup>؛ و غیر ذلك که ذکر آنها موجب تطویل شود.

### در بیان نکته دیگر: [انفاق و صدقه از آنچه خود دوست دارید]

و ما ختم می‌کنیم این مقام را به ذکر نکته‌ای دانستنی. و آن این است که در آیه شریفه وارد است: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾<sup>(۳)</sup>. یعنی «هرگز به خوبی نائل نشوید، مگر آن‌که در راه خداوند انفاق کنید از آنچه دوست می‌دارید».

و در حدیث است که «حضرت صادق - علیه السلام - صدقه می‌دادند به شکر، پرسیدند: "چطور به شکر صدقه می‌دهید؟" فرمود: "شکر را از هر چیز بیشتر دوست دارم؛ و میل دارم به آن چیزی که محبوب‌ترین اشیاست پیش من صدقه دهم"<sup>(۴)</sup>.

و در حدیث است که «حضرت امیر - علیه السلام - جامه‌ای خریداری فرمود و از آن خوشش آمد و آن را صدقه داد و فرمود: شنیدم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌فرمود: "کسی که اختیار کند غیر را بر خودش، خداوند بهشت را روز قیامت برای او اختیار کند؛ و کسی که دوست داشته باشد چیزی را، پس آن را برای خدا قرار دهد، خدای تعالی روز قیامت فرماید: بندگان به یکدیگر جزا می‌دادند به معروف، و من جزای تو را امروز بهشت دهم"<sup>(۵)</sup>.

۱ - قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَعْتَقَ مُسْلِمًا أَعْتَقَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ». (وسائل الشيعة، ج ۲۳، ص ۹، «كتاب العتق»، باب ۱، حدیث ۲)

۲ - عن أبي عبد الله عليه السلام: «أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكَةٍ مِنْ كَدِّ يَدَيْهِ». (وسائل الشيعة، ج ۲۳، ص ۱۰، «كتاب العتق»، باب ۱، حدیث ۶)

۳ - آل عمران (۳): ۹۲.

۴ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «كَأَنَّ يَتَصَدَّقُ بِالسُّكَّرِ فَقِيلَ لَهُ: أَتَتَصَدَّقُ بِالسُّكَّرِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِأَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيَّ». (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۷۱، «كتاب الزكاة»، أبواب الصدقة»، باب ۴۸، حدیث ۲)

۵ - «قَدْ رَوَى عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: اشْتَرَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَوْبًا، فَأَعْجَبَهُ فَتَصَدَّقَ بِهِ، وَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ:



و روایت شده که یکی از اصحاب وقتی همین آیه شریفه وارد شد، یک باغی داشت بین خویشاوندانش قسمت کرد و آن را از همه اموالش بیشتر دوست داشت؛ پس رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «خوشا به حال تو! خوشا به حال تو! که این حال سودمندی است برای تو»<sup>(۱)</sup>.

و از برای جناب ابوذر غفاری میهمانی آمد. فرمود به او که من شغلی دارم، و از برای [من] شترهایی است برو بهترین آنها را بیاور. میهمان رفت و یک شتر لاغری آورد. ابوذر فرمود: به من خیانت کردی. گفت: بهترین شترها شتر فحل بود؛ به یادم آمد روز احتیاج شما را به سوی آن. ابوذر فرمود: روز احتیاج من به آن روزی است که مرا در قبر می گذارند با آن که خدای تعالی فرماید: «هرگز به برّ و نیکویی نرسید مگر آن که انفاق کنید آنچه را دوست می دارید». و فرمود در مال سه شریک است: یکی قدر است، که فرقی نکند پیش آن که خوب یا بد آن را ببرد به هلاک نمودن. دوم وارث است، که منتظر مردن تو است. و تو سومی آنهايي. پس اگر توانستی که عاجزتر از آنها نباشی نباش. خدای تعالی فرماید: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>(۲)</sup>. و این شتر محبوب بود پیش من در بین اموالم، پس دوست داشتم که برای خودم پیش بفرستم<sup>(۳)</sup>.

### در بیان یکی از اسرار صدقه

باید دانست که انسان با علاقه مندی و محبت به مال و منال و زخارف دنیوی بزرگ شده است و تربیت گردیده، و این علاقه در اعماق قلب او جایگزین گردیده، و منشأ

→ مَنْ أَثَرَ عَلَى نَفْسِهِ أَثَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْجَنَّةِ. وَمَنْ أَحَبَّ شَيْئاً فَجَعَلَهُ لِلَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ: قَدْ كَانَ الْعِبَادُ يُكَافُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنَا أَكافِيكَ الْيَوْمَ بِالْجَنَّةِ. (مجمع البيان، ج ۲، ص ۷۹۲، ذیل آیه ۹۲ آل عمران)

۱ - «رُوي أن أبا طلحة قسّم حائطاً له في أقاربه عند نزول هذه الآية، وكان أحبّ أمواله إليه. فقال له رسول الله ﷺ: بخ! ذلك مال رابع لك». (مجمع البيان، ج ۲، ص ۷۹۲، ذیل آیه ۹۲ آل عمران)

۲ - آل عمران (۳): ۹۲.

۳ - مجمع البيان، ج ۲، ص ۷۹۳، ذیل آیه ۹۲ آل عمران.

بیشتر مفاسد اخلاقی و اعمالی، بلکه مفاسد دینی، همین علاقه است. چنانچه در احادیث کثیره وارد است<sup>(۱)</sup>؛ و ما در شرح بعضی احادیث به آن اشاره کردیم<sup>(۲)</sup>.

پس، اگر انسان به واسطه صدقات و ایثار بر نفس این علاقه را بتواند سلب کند یا کم کند، البته قطع ماده فساد و جرثومه قبايح را کرده، و طریق نیل به حصول معارف و انقطاع به عالم غیب و ملکوت و حصول ملکات فاضله و اخلاق کامله را برای خود مفتوح نموده. و این یکی از نکات بزرگ انفاقات مالیة واجبه و مستحبه است. و در مستحبات این نکته کامل تر است، چنانچه واضح است.

پس، از مجموع اخبار و آثار این باب معلوم شد که صدقه جامع فضائل دنیویه و اخرویة است. از ساعت اول دادن آن با انسان همراه است و دفع بلیات می کند، تا آخر امر در قیامت و سایر مراحل که انسان را به بهشت و جوار حق برساند.

#### تتمه: [ در افضلیت صدقه پنهانی ]

باید دانست که صدقه مندوبه در سرّ و خفا افضل است از صدقه آشکارا و علانیه؛ چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که به عمّار سبابطی فرمود: «يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ؛ وَكَذَلِكَ وَاللَّهُ الْعِبَادَةُ فِي السِّرِّ أَفْضَلُ مِنْهَا فِي الْعَلَانِيَةِ»<sup>(۳)</sup>. «ای عمّار، صدقه در پنهانی، به خدا قسم، افضل است از صدقه آشکارا. و همین طور عبادت در پنهانی افضل است از عبادت آشکارا».

و در احادیث کثیره وارد است که «صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند»<sup>(۴)</sup>. و در حدیث است که «هفت طایفه است که خدای تعالی در پناه خودش آنها را حفظ فرماید در روزی که پناهی جز پناه او نیست. یکی از آنها کسی است که صدقه

۱- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۳۱۵، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب حب الدنيا والحرص عليها».

۲- ر.ک: شرح حدیث ششم، ص ۱۳۹.

۳- وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۹۵، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱۳، حدیث ۳.

۴- وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۹۵، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱۳.



بدهد و پنهان کند حتی آن که دست راست او نفهمد آنچه دست چپش انفاق کند»<sup>(۱)</sup>.  
و شاید نکتهٔ افضلیت یکی آن است که عبادت سرّی بعیدتر از ریا و به اخلاص نزدیکتر است. و دیگر آن که در باب صدقه حفظ آبروی فقرا در کتمان آن است.  
و نیز صدقه بر ارحام و اقربا افضل است از غیر آنها؛ و بر آن، عنوانِ صلهٔ رحم، که از افضل عبادات است، منطبق شود؛ چنانچه در حدیث وارد است که «افضل صدقات صدقه به ذی رحم است»<sup>(۲)</sup>؛ و «صلهٔ اخوان اجرش بیست است، و صلهٔ رحم بیست و چهار است»<sup>(۳)</sup>. بلکه در بعضی روایات است که صدقه به غیر رحم در صورتی که رحم محتاج است قبول نمی‌شود<sup>(۴)</sup>.

### ختم: [مطلوبیت کثرت صدقه]

بدان که در این حدیث شریف که می‌فرماید «در صدقه جهد کن تا گمان کنی که اسراف کردی، با آن که اسراف نکردی». ظاهر شود که مطلوب در صدقه کثرت آن است و به هر اندازه رسد اسراف نیست.

و در حدیث است که «حضرت امام حسن مجتبی - سلام الله علیه - سه مرتبه قسمت

۱- قَالَ عَلِيٌّ: «سَبْعَةُ يُظْلَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ إِلَى أَنْ قَالَ: وَرَجُلٌ تُصَدَّقُ بِصَدَقَةٍ، فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَمْ تَعْلَمْ بِمِثْنَةٍ مَا تُنْفِقُ شِمَالَهُ». (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۳۹۸، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۱۳، حدیث ۱۱)

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «سَبَّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: عَلَى ذِي الرَّجْمِ الْكَاشِحِ»؛ «از پیامبر ﷺ پرسیدند کدام صدقه برتر است؟ فرمود: «صدقه بر خویشاوندی که کینه‌ات را در دل نهان دارد». (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۱۱، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۲۰، حدیث ۱)

۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ، وَصِلَةُ الْإِخْوَانِ بِعَشْرِينَ، وَصِلَةُ الرَّجْمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعَشْرِينَ»؛ «از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیغمبر ﷺ فرمود: «صدقه ده برابر پاداش دارد؛ و قرض هجده برابر؛ و بخشش به برادران بیست برابر؛ و صله به خویشاوندان بیست و چهار برابر». (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۱۱، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۲۰، حدیث ۲)

۴- قَالَ عَلِيٌّ: «لَا صَدَقَةٌ وَذُو رَجْمٍ مُخْتِاجٌ». (وسائل الشيعة، ج ۹، ص ۴۱۲، «كتاب الزكاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۲۰، حدیث ۴)

کرد اموال خود را با فقرا به طور تنصیف؛ حتی اگر دارای دو جفت نعلین بود یا دو ثوب بود، تنصیف فرمود»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث دیگر است که حضرت رضا - علیه السلام - به حضرت جواد - سلام الله علیه - مرقوم فرمود: «شنیدم غلامان تو وقتی سوار می شوی، تو را خارج می کنند از در کوچک؛ آنها بخل می کنند و می خواهند تو به کسی چیزی ندهی. به حق من بر تو که بیرون رفتن و داخل شدن نباشد مگر از در بزرگ. و وقتی سوار شدی همراه خود طلا و نقره بردار و هیچ کس از تو سؤالی نکند مگر آن که به او عطا نمایی. و از عموهای تو هر کس از تو سؤالی کرد، کمتر از پنجاه دینار به او مده، و اگر بیشتر خواستی بدهی، اختیار با تو است. و من اراده کردم به این امر این که خداوند مقام تو را رفیع فرماید؛ پس انفاق کن و ترس مکن که خداوند بر تو سخت گیری فرماید»<sup>(۲)</sup>.

و این احادیث منافات ندارد با احادیثی که دلالت کند بر آن که کثرت صدقه به قدری که معیشت بر عیال سخت شود از جمله اسراف است<sup>(۳)</sup> و خداوند دعای کسی را که

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى تَغْلَى وَتَغْلَى وَتُؤْبَأَ وَتُؤْبَأَ وَدِينَاراً وَدِينَاراً». (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۸۰، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۵۲، حدیث ۱)

۲ - فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ: «يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلِّغْنِي أَنَّ الْمُؤَالِي إِذَا رَكِبْتَ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ. وَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ بِهِمْ لِنَلَا يَنَالُ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا. وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدْخُلُكَ وَمَخْرُجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ فَإِذَا رَكِبْتَ، فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسْأَلُكَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَيْتَهُ. وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عُمُومَتِكَ أَنْ تَبْرَهُ، فَلَا تُعْطِهِ أَقْلَ مِنْ خَمْسِينَ دِينَاراً، وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ. وَمَنْ سَأَلَكَ مِنْ عَمَانِكَ، فَلَا تُعْطِهَا أَقْلَ مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ دِينَاراً وَالْكَثِيرُ إِلَيْكَ. إِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَرْفَعَكَ اللَّهُ. فَأَتَّقُ وَلَا تُخَشِ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْتَاراً». (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۶۳، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۴۳، حدیث ۱)

۳ - «سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ فَقَالَ كَانَ فُلَانٌ بَنُ فُلَانٍ الْأَنْصَارِيِّ - سَمَاءً - وَكَانَ لَهُ حَرْثٌ وَكَانَ إِذَا أَخَذَ يَتَصَدَّقُ بِهِ فَيَبْقَى هُوَ وَعِيَالُهُ بِغَيْرِ شَيْءٍ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ سَرَفاً؛ «مردی از حضرت صادق علیه السلام درباره آیه «حق آن را روز درو آن بدهید و اسراف نکنید همانا خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد». فرمودند: فلان پسر فلان انصاری - حضرت نام او را برد - مزرعه ای داشت آنگاه که زمان درو آن فرا می رسید همه آن را می بخشید و خود و خانواده اش بی چیز می ماندند. پس خداوند آن را اسراف قرار داد». (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۶۱، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۴۲، حدیث ۳)



انفاق کند و از برای معیشت خود و عیالش چیزی نگذارد قبول نفرماید<sup>(۱)</sup>؛ و در حدیث است که افضل صدقه صدقه‌ای است که از زیادتِ کفاف باشد<sup>(۲)</sup>. وجه عدم منافات آن است که کثرت و جهد در صدقه لازم نیست به قدری باشد که موجب سختی بر عیال شود. چه بسا اشخاصی که نصف مال یا بیشتر آن را صدقه دهند و کفاف خود و عیال آنها محفوظ ماند به طوری که در ضیق معاش و سختی نیفتند.

## فصل

### در فضیلت نماز شب

در این حدیث شریف تأکید بلیغ در قیام به نماز شب و نماز ظهر شده است. اما راجع به نماز شب شرحی در بعضی احادیث سابقه ذکر کردیم<sup>(۳)</sup>؛ و در این مقام اکتفا می‌کنیم به ترجمه بعضی احادیث شریفه تبرکاً. در وسائل از کتاب کافی سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «شرف مؤمن نماز کردن اوست در شب؛ و عزتش نگاهداری خود از أعراض مردم

۱- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ تَصَدَّقَ عَلَى ثَلَاثَةٍ مِنَ السُّؤَالِ ثُمَّ رَدَّ الرَّابِعَ وَقَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا كَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَلَاثِينَ أَوْ أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ثُمَّ شَاءَ أَنْ لَا يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا وَضَعَهَا فِي حَقٍّ لَفَعَلَ فَيَبْقَى لَا مَالَ لَهُ فَيَكُونُ مِنَ الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ يُرَدُّ دُعَاؤُهُمْ. قُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَحَدُهُمْ رَجُلٌ كَانَ لَهُ مَالٌ فَأَتَقَفَّهُ فِي وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي! فَيُقَالَ لَهُ أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ سَبِيلًا إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ؟» (از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که ایشان هر سه مستمند بخشش کرد و فرد چهارم را رد نمود و فرمود: اگر مردی مالی به اندازه سی یا چهل هزار درهم داشته باشد پس بخواهد همه آن را در موردی که سزاوار است مصرف کند این را انجام دهد و بی چیز ماند از سه نفری است که دعایشان رد می‌شود. گفتم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: یکی از آنها مردی است که مالی داشته باشد و آن را در راه خدا بخشیده سپس می‌گوید: پروردگارا مرا روزی ده؛ به او گفته می‌شود: مگر راهی برای کسب روزی برایت قرار ندادم». (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۶۰، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة»، باب ۴۲، حدیث ۱)

۲- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةٌ تَكُونُ عَنْ فَضْلِ الْكَفِّ». (وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۴۶۱، «کتاب الزکاة»، «أبواب الصدقة» باب ۴۲، حدیث ۴)

۳- ر.ک: صفحه ۲۲۸، حدیث دوازدهم.

است»<sup>(۱)</sup>. و در حدیث دیگر فرمود حضرت صادق علیه السلام: «جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به جبرئیل فرمود: موعظه کن مرا. گفت: ای محمد ﷺ عیش کن هر چه خواهی، زیرا که تو مردنی هستی؛ و دوست داشته باش هر چه را خواهی، زیرا که از آن جدا خواهی شد؛ و عمل کن آنچه خواهی، زیرا که ملاقات کنی آن را؛ و بدان که شرف مؤمن ایستادن اوست در شب؛ و عزت او نگاهداری خویش از اعراض مردم است»<sup>(۲)</sup>.

و سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند که فرمود: «مال و اولاد زینت زندگانی دنیا است، و هشت رکعت در آخر شب با وتر زینت آخرت است؛ و گاهی خدای تعالی جمع فرماید آنها را برای طایفه‌ای»<sup>(۳)</sup>.

و از شیخ مفید - رضوان الله علیه - نقل کند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «وقتی که ایستاد بنده از خوابگاه لذیذش که راضی کند حق را به نماز شب، در صورتی که چرت می‌زند، مباهات می‌فرماید خدای تعالی به واسطه او بر ملائکه و فرماید: "شاهد باشید که آمرزیدم او را"<sup>(۴)</sup> و احادیث از این قبیل در فضل آن بسیار است و مجال ذکر آنها در این مختصر نیست.

۱ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ؛ وَعِزُّ الْمُؤْمِنِ كَفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ». (وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۴۵، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۲)

۲ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِجَبْرَائِيلَ: عِظْنِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ عِشْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ؛ وَأَخْبِ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مُفَارِقٌ، وَاعْمَلْ مَا شِئْتَ، فَإِنَّكَ مُلَاقِيٌّ، شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِاللَّيْلِ، وَعِزُّهُ كَفُّهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ». (وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۴۵، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳)

۳ - عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتُعَانِ زَكَاةً مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَالْوُتْرُ زِينَةُ الْآخِرَةِ. وَقَدْ يَجْمَعُهَا اللَّهُ لِأَقْوَامٍ». (وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۱۵۷، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳۴)

۴ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا قَامَ الْعَبْدُ مِنْ لَذِيذِ مَضْجَعِهِ وَالتَّعَاسُ فِي عَيْنِهِ لِيَرْضَى رَبَّهُ بِصَلَاةٍ لَيْلٍ بَاهَى اللَّهُ بِهِ الْمَلَائِكَةَ وَقَالَ: أَمَا تَرَوْنَ عَبْدِي هَذَا، قَدْ قَامَ مِنْ لَذِيذِ مَضْجَعِهِ لِصَلَاةٍ لَمْ أَفْرِضْهَا عَلَيْهِ؛ اشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ». (وسائل الشيعة (طبع حجرى)، ج ۱، ص ۵۱۶، سطر ۱۵، «كتاب الصلاة»، «أبواب بقية الصلوات المندوبة»، باب ۳۹، حدیث ۳۶)



### در بیان صلاة وسطی

و اما نماز «زوال» که مورد سفارش رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - است، مراد از آن نوافل نماز ظهر است؛ چنانچه در روایات دیگر تصریح به آن شده<sup>(۱)</sup>. و اهتمام به خصوص این نوافل یا برای آن است که در خود آنها خصوصیت و اهمیت است؛ و یا برای آن که از متعلقات صلاة وسطی هستند و موجب اتمام و قبول آن می باشند.

و شاید که در این حدیث مراد خود نماز ظهر باشد، که آن نماز وسطی است، به اعتبار آن که در وسط نمازهای یومیه واقع است، و حق تعالی امر به حفظ آن و قیام به آن بالخصوص نموده در آیه شریفه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ»<sup>(۲)</sup>. و مشهور بین فقها<sup>(۳)</sup> - رضوان الله علیهم - و اظهر آن است که صلاة وسطی همان صلاة ظهر است؛ و مزید اختصاص در بین نمازها دارد، و اول نمازی است که حق تعالی بر آدم ابو البشر - علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام - فرو فرستاده توسط جبرئیل علیه السلام.

و ظاهر آن است که سفارش جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به این که «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ الزَّوَالِ» برای حفظ حدود و نوافل و وقت آن است، نه برای اصل اتیان فقط؛ چنانچه از امر به محافظه صلوات، و خصوصاً حفظ نماز ظهر، نیز چنین استفاده شود. چنانچه در اخبار اهل بیت عصمت - علیهم السلام - سفارش در باره حفظ اوقات صلوات و اتیان آنها را در اوقات فضیلت آنها بسیار وارد است<sup>(۴)</sup>. بلکه گاهی شود که تأخیر آنها از اوقات فضیلت بدون عذر موجب تضییع و باعث تهاون شود؛ خصوصاً اگر مداومت بر آن انسان بکند.

۱ - وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۵۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب ۱۳، حدیث ۲۱، و ص ۵۹، باب ۱۴، حدیث (۱).

۲ - «نمازها و نماز میانه را نگاه دارید و با فروتنی برای خدا به پا خیزید»، (البقرة (۲): ۲۳۸).

۳ - مختلف الشیعة، ج ۲، ص ۶۱، مسأله ۱۶: جواهر الکلام، ج ۷، ص ۱۳: العروة الوثقی، ج ۱، ص ۵۱۶.

۴ - ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۰۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب المواقیت»، باب ۱، و ص ۱۱۸، باب ۳.

پر معلوم است کسی که اهمیت به امری دهد؛ ناچار آن را هرچه زود و نیکوتر باشد انجام دهد. به خلاف آن که اگر آن را سست بشمارد و ناچیز بداند، که در اتیان آن نیز تهاون و سستی کند و تغافل ورزد. و خدا نکند که کار انسان منجر شود به استخفاف به نماز و تهاون و سهل انگاری در امر آن.

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مستخف به نماز را فرمود اگر بمیرد و نمازش چنین باشد، به دین من نمرده است<sup>(۱)</sup>.

بلکه گاهی شود که انسان به واسطه استخفاف به امر صلاة و تهاون و سستی در آن، کارش منجر به ترک آن شود. طبیعی است که انسان اگر چیزی در نظرش قیمت نداشت، کم کم از نظرش می افتد و آن را نسیان می کند.

ما که در کارهای دنیایی کمتر فراموشی برایمان حاصل می شود، خصوصاً در مهمّات آن، برای آن است که نفس به واسطه بزرگ شمردن آن و حبّ مفرط به آن توجهش مصروف به آن است و دائماً متذکر آنست؛ و البته چنین امری فراموش شدنی نیست. مثلاً اگر کسی به شما وعده دهد که اوّل ظهر روز کذا من به شما فلان مبلغ، که در نظر شما مهم است، می دهم، و او را صادق در آن وعده بدانید، ناچار آن روز را و میعادگاه را فراموش نمی کنید و دائماً ساعت شماری می کنید تا موعد برسد؛ و در آن وقت با کمال حضور قلب و توجه باطن در اوّل موعد خود را حاضر می کنید. اینها برای آن است که حبّ نفس بر آن چیز و بزرگ شمردن آن، شما را مفتون آن نموده و هرگز در امر آن تهاون نمی کنید. و همین طور در سایر امور دنیوی هر کس به فراخور حال خود، ولی اگر چیزی در نظرتان خوار و بی قیمت بود، نفس اگر به او توجهی کند آنی

۱- امام باقر علیه السلام فرمود: «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ يُصَلِّي فَلَمْ يُتِمِّ رُكُوعَهُ وَلَا سُجُودَهُ. فَقَالَ (ص): نَقَرُ كَنْقَرِ الْغَرَابِ! لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَهَكَذَا صَلَاتُهُ لَيَمُوتَنَّ عَلَى غَيْرِ دِينِي» ([روزی] پیامبر ﷺ در مسجد نشسته بود فردی بر وی وارد شد و به نماز ایستاد، رکوع و سجده نماز را به طور کامل بجا نیاورد. پیامبر فرمود: "چون کلاغ بر زمین متغار گوید! اگر این شخص بمیرد و نمازش این باشد، به تحقیق که بر دین من نمرده است". (وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۱، «کتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض ونوافلها»، باب ۹، حدیث ۲)



است و به طریق خطور می‌باشد، و لحظه‌ای نمی‌گذرد مگر آن‌که از آن غفلت می‌کنید. اکنون این سستی ما در امور دینی معلوم می‌شود برای چیست. برای آن است که ایمان به غیب نداریم و پایه یقین و اطمینان سست است و وعده خدا و انبیا را به جان و دل قبول نکردیم؛ پس در نظر ما تمام اوضاع الهی و شرایع دینی پست و سست است. و این سستی کم‌کم تغافل آورد؛ و یا در همین عالم غفلت بر ما غالب آید و ما را از دین صوری که داریم به کلی خارج کند؛ یا در شدت‌ها و سختی‌های موت غفلت کلی عارض شود.

این نمازهای پنج‌گانه، که عمود دین و پایه محکم ایمان است و در اسلام چیزی بعد از ایمان به اهمیت آن نیست، بعد از توجهات نوریه باطنیه و صور غیبیه ملکوتیه، که غیر از حق تعالی و خاصان درگاه او کسی نداند، یکی از جهات مهمه که در آن هست این تکرار تذکر حق - با آداب و اوضاع الهی که در آن منظور گردیده است - رابطه انسان را با حق تعالی و عوالم غیبیه محکم می‌کند؛ و ملکه خضوع لله در قلب ایجاد کند؛ و شجره طیبه «توحید» و تفرید را در قلب محکم کند به طوری که با هیچ چیز از آن زائل نشود؛ و در امتحان بزرگ حق تعالی، که در حال ظهور سكرات موت و احوال مُطْلَع و شهود نمونه غیب حاصل شود، از امتحان درست بیرون آید و دینش مستقر باشد و بماند، نه مستودع و زائل شدنی که به اندک فشاری نسیان عارض شود.

پس ای عزیز؛ إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ وَاللَّهِ مُعِينُكَ فِي أَوَّلِكَ وَأَخْرَاكَ<sup>(۱)</sup>، مبادا در امر دیانت خصوصاً این نمازهای پنج‌گانه، تهاون کنی و آنها را سست شماری! خدا می‌داند که انبیا و اولیا و ائمه هدی - علیهم السلام - از کمال شفقت بر بندگان خدا این قدر ترغیب و تحذیر نمودند، و الا ایمان ما نفعی به آنها نرساند و از اعمال ما سودی نبرند.

۱ - «بپرهیز، بپرهیز! و خدا در این جهان و در جهان دیگر یاور تو باد».

## فصل

### در فضیلت تلاوت قرآن است

یکی از وصایای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - وصیت به تلاوت قرآن است. و فضل تلاوت و حفظ و حمل و تمسک و تعلم و مداومت و مزاوت و تدبر در معانی و اسرار آن بیش از آن است که به فهم قاصر ما درست آید. و آنچه از اهل بیت عصمت - علیهم السلام - در خصوص آن وارد شده است در این اوراق نگنجد؛ و ما به بعض آن قناعت کنیم.

کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «القرآن عهدُ الله إلى خلقه؛ فقد يُنبغي للمرء المسلم أن ينظر في عهده وأن يقرأ منه في كل يوم خمسين آية»<sup>(۱)</sup>. فرمود: «قرآن عهد خداوند است به سوی بندگان؛ همانا سزاوار است که هر مرد مسلمانی در هر روز به آن عهد نظر کند و از آن پنجاه آیه قرائت کند».

و بإسناده عن الزهري قال: سمعتُ علي بن الحسين - عليهما السلام - يقول: «آيات القرآن خزائن؛ فكلما فتحت خزانة ينبغي لك أن تنظر فيها»<sup>(۲)</sup>. فرمود حضرت سجاد - علیه السلام - که آیات قرآن خزانه‌هایی است؛ پس هر وقت گشوده شد خزینه‌ای، سزاوار است که نظر کنی در آن».

و ظاهر این دو حدیث آن است که تدبر در آیات آن و تفکر در معانی آن خوبست بکنند. و تدبر و تفکر در آیات محکمه الهیه و فهم معارف و حکم و توحید و تفرید از آن نمودن غیر از تفسیر به رأی است که منتهی عنه است در مقابل اصحاب رأی و اهوای فاسده، بدون تمسک به اهل بیت وحی که مختص به مخاطبه کلام الهی هستند؛ چنانچه

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹، «کتاب فضل القرآن»، «باب فی قراءته»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۸، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۱۵، حدیث ۱.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹، «کتاب فضل القرآن»، «باب فی قراءته»، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۹۸، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۱۵، حدیث ۲. (با کمی اختلاف در هر دو منبع)



در محالّ خود ثابت است و تفصیل در این مقام بی‌موقع. و کفایت می‌کند قول خدای تعالی: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»<sup>(۱)</sup>.

و در اخبار امر به رجوع به آن و تدبر در معانی آن بسیار وارد است. حتی از جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل است که فرمود: «خیری نیست در قرائتی که از روی تفکر نباشد»<sup>(۲)</sup>.

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - علیه السلام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ، لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. وَمَنْ قَرَأَ خَمْسِينَ آيَةً، كُتِبَ مِنَ الذَّاكِرِينَ. وَمَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْقَانِتِينَ. وَمَنْ قَرَأَ مِائَتَيْ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِينَ. وَمَنْ قَرَأَ ثَلَاثِمِائَةَ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْفَائِزِينَ. وَمَنْ قَرَأَ خَمْسِمِائَةَ آيَةٍ، كُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِينَ. وَمَنْ قَرَأَ أَلْفَ آيَةٍ، كُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ بَرٍّ: الْقِنْطَارُ خَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ (خَمْسُونَ أَلْفَ) مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ، وَالْمِثْقَالُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ قِيرَاطًا: أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلٍ أَحَدٍ وَأَكْبَرُهَا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۳)</sup>.

و در اخبار کثیره قضیه تمثیل قرآن به صورت نیکویی، و شفاعت نمودن آن از اهل خود و قرائت کنندگان وارد است<sup>(۴)</sup>، که از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

و در حدیث است: «مؤمنی که قرائت قرآن کند در حال جوانی، داخل شود قرآن به گوشت و خون او؛ و او را خداوند با سفرای کرام نیکوکار قرار دهد؛ و قرآن پناه اوست

۱ - «پس چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟ مگر این‌که بر دل‌هاشان قفل‌هاست». (محمّد (۴۷): ۲۴)

۲ - «لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ لَيْسَ فِيهَا تَذَكُّرٌ»؛ «خیری نیست برای قرائتی که در آن تدبّر نباشد». (الکافی، ج ۱، ص ۳۶، «کتاب فضل العلم»، «باب صفة العلماء»، حدیث ۳)

۳ - امام پنجم فرمود: «رسول خدا ﷺ فرمود: هر که شبی ده آیه قرائت کند از غافلان نوشته نشود، و هر که پنجاه آیه قرائت کند از ذاکران نوشته شود، و هر که صد آیه قرائت کند از عابدان نوشته شود، و هر که دویست آیه بخواند از خاشعان نوشته شود، و هر که سیصد آیه بخواند از کامیابان نوشته شود، و هر که پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته شود، و هر که هزار آیه بخواند برای او قنطاری نویسند، و قنطار پنجاه هزار مثقال طلا است و هر مثقالی بیست و چهار قیراط که کوچک‌ترش چون کوه احد است و بزرگ‌ترش میان آسمان و زمین». (الکافی، ج ۲، ص ۶۱۲، «کتاب فضل القرآن»، «باب ثواب قراءة القرآن»، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰۱، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۱۷، حدیث ۲)

۴ - ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۵۹۶ - ۶۰۲، «کتاب فضل القرآن»، «باب حامل القرآن»، حدیث ۱، ۱۱ و ۱۲.

در قیامت و در محضر حق گوید: "خداوندا، هر عاملی اجر عملش را گرفت غیر از عامل به من، پس بهترین عطایای خود را به او برسان." پس خدای تعالی به او بپوشاند دو حله از حله‌های بهشتی و بر سر او تاج کرامت نهد. پس خطاب شود: "آیا راضی شدی؟" قرآن عرض کند: "من امید بیشتر داشتم." پس امن و امان را به دست راست او دهند و خلد را به چپ؛ پس داخل بهشت شود و به او گفته شود: "قرائت کن و بالا بیا درجه‌ای." پس به قرآن خطاب شود: "آیا او را به مقامات رساندیم و تو راضی شدی؟" عرض کند: "آری"، فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که «کسی که قرآن را بسیار قرائت کند و با او عهد تازه کند به مشقت کشیدن در حفظ آن، دو اجر به او عطا فرماید»<sup>(۱)</sup>.

و از این حدیث شریف معلوم شود که مطلوب در تلاوت قرآن شریف آن است که در اعماق قلب انسان تأثیر کند و باطن انسان صورت کلام الهی گردد، و از مرتبه ملکه به مرتبه تحقق رسد. و اشاره به این فرموده آن جا که فرماید: «جوان مؤمن اگر قرائت کند، قرآن در گوشت و خون او وارد شود». و این کنایه از آن است که صورت قرآن در قلب مستقر و جایگزین گردد به طوری که خود باطن انسان کلام الله مجید و قرآن حمید گردد به اندازه لیاقت و استعدادش.

و در حمله قرآن کسی است که باطن ذاتش تمام حقیقت کلام جامع الهی است و خود قرآن جامع و فرقان قاطع است؛ مثل علی بن ابی طالب - علیه السلام - و معصومین از

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ وَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ السُّفْرَةِ الْكَرَامِ الْبَرَزَةِ وَكَانَ الْقُرْآنُ حَجِيرًا عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. يَقُولُ: يَا رَبِّ، إِنَّ كُلَّ عَامِلٍ قَدْ أَصَابَ أَجْرَ عَمَلِهِ غَيْرَ عَامِلِي، فَبُلِّغْ بِهِ أَكْرَمَ عَطَايَاكَ. قَالَ فَيَكْسُوهُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ حُلَّتَيْنِ مِنْ حُلْلِ الْجَنَّةِ، وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْكَرَامَةِ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ أَرْضَيْتَكَ فِيهِ؟ فَيَقُولُ الْقُرْآنُ: يَا رَبِّ قَدْ كُنْتُ أَرْغَبُ لَهُ فِيمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا. فَيُعْطَى الْأَمْنُ بِبَيْتِهِ وَالْحُلْدُ بِسَارِهِ ثُمَّ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: اقْرَأْ وَاصْعِدْ دَرَجَةً. ثُمَّ يُقَالُ لَهُ: هَلْ تَبْلَغُنَا بِهِ وَأَرْضَيْنَاكَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ. قَالَ: وَمَنْ قَرَأَهُ كَثِيرًا وَتَعَاهَدَهُ بِمَشَقَّةٍ مِنْ شِدَّةِ حِفْظِهِ، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَجْرَ هَذَا مَرَّتَيْنِ». (الكافي، ج ۲، ص ۶۰۳، «كتاب فضل القرآن»، «باب فضل حامل القرآن»، حدیث ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۷، «كتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، «باب ۶، حدیث ۱»)



وُلد طاهرینش ﷺ که سراپا تحقق به آیات طیبات الهیه هستند؛ و آنها آیات الله عظمی و قرآن تامّ و تمام هستند. بلکه در تمام عبادات این معنا مطلوب، و یکی از اسرار بزرگ و عبادات و تکرار آن همین تحقق به حقایق عبادات است، و متصور شدن باطن ذات و قلب است به صورت عبادت. و در حدیث است که «علی - علیه السلام - نماز مؤمنین و روزه آنان است»<sup>(۱)</sup>.

### در بیان آنکه عبادت در جوان تأثیر کند

و این تأثیر قلبی و تصور باطنی در ایام جوانی بهتر حاصل شود، زیرا که قلب جوان لطیف و ساده است و صفایش بیشتر است و واردات آن کمتر و تزاحمات و تراکمات در آن کمتر است؛ پس شدید الانفعال و کثیرالقبول است. بلکه هر خُلق زشت و زیبایی در قلب جوان بهتر داخل شود و شدیدتر و زودتر از آن متأثر و منفعل گردد. و بسیار اتفاق افتد که حق یا باطل یا زشت یا زیبا را به مجرد معاشرت با اهل آن بدون دلیل و حجت قبول نماید.

پس، بر جوان ها لازم است که کیفیت معاشرت و مؤانست خود را ملتفت باشند و از معاشر بد اجتناب کنند، گرچه دل آنها محکم به ایمان باشد. بلکه معاشرت با تباهکاران و اهل خُلق و عمل بد برای نوع طبقات ضرر دارد، و هیچکس نباید از خود مطمئن باشد و به ایمان یا اخلاق و اعمال خود مغرور گردد؛ چنانچه در احادیث شریفه نهی از معاشرت با اهل معاصی شده<sup>(۲)</sup>.

۱ - «أنا صلاة المؤمنين وصيائهم». (أسرار العبادات وحقیقة الصلاة، قاضی سعید قمی، ص ۲۳ - ۲۴؛ شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص ۵۹۸)

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۳۷۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب مجالسة أهل المعاصي»؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۵۹، «کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر»، «أبواب الأمر والنهي»، «باب تحريم المجالسة لأهل المعاصي».

## در آداب قرائت است

و بالجمله، مطلوب در قرائت قرآن کریم آن است که در قلوب صورت آن نقش بندد، و اوامر و نواهی آن تأثیر کند، و دعوات آن جایگزین شود. و این مطلوب حاصل نشود مگر آن که آداب قرائت ملحوظ شود.

مقصود از آداب آن نیست که پیش بعض قراء متداول شده است که تمام هم و همت منصرف به مخارج الفاظ و تأدیه حروف شود، به طوری که علاوه بر آن که از معنی و تفکر در آن کلی غافل شویم، منجر به آن شود که تجوید آن نیز باطل گردد؛ بلکه کثراً کلمات از صورت اصلی خود به صورت دیگر منقلب شود و ماده و صورت آن تغییر کند.

و این یکی از مکاید شیطان است که انسان متعبد را تا آخر عمر به الفاظ قرآن سرگرم می کند، و از سر نزول قرآن و از حقیقت اوامر و نواهی و دعوت به معارف حق و اخلاق حسنه آن به کلی غافل می کند. تازه بعد از پنجاه [سال] قرائت معلوم شود که از شدت تغلیظ و تشدید در آن، از صورت کلام به کلی خارج شده و یک صورت غریبی پیدا کرده!

بلکه مقصود آدابی است که در شریعت مطهره منظور شده است، که اعظم و عمده آنها تفکر و تدبر و اعتبار به آیات آن است؛ چنانچه سابقاً اشاره شد.

و در کافی شریف سند به حضرت صادق - علیه السلام - رساند، قَالَ: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى؛ فَلْيَجْلُ جَالِ بَصَرِهِ وَيَفْتَحْ لِلضِّيَاءِ نَظْرَهُ؛ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ، كَمَا يَمْشِي الْمُسْتَبِيرُ فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ»<sup>(۱)</sup>. فرمود: «این قرآن راهنمای هدایت و چراغ شب تاریک است؛ پس جولان دهد صاحب نظر چشم خود را در آن؛ و بگشاید نظر خود را برای استفاده از نور آن؛ زیرا که تفکر در آن زندگانی دل بیننده است؛ چنانچه

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰، «کتاب فضل القرآن»، حدیث ۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۰، «کتاب الصلاة».

«أبواب قراءة القرآن»، باب ۳، حدیث ۱.



در ظلمات و تاریکی‌ها به نور استعانت کنند، در ظلمات جهل و تاریکی‌های ضلالت به نور هدایت قرآن باید هدایت جست.»

وَمِنَ الْمَجَالِسِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ فِي وَصْفِ الْمُتَّقِينَ: «وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ، أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، فَأَقْشَعَرَّتْ مِنْهَا جُلُودُهُمْ، وَوَجَلَّتْ قُلُوبُهُمْ، فَظَنُّوا أَنَّ صَهِيلَ جَهَنَّمَ وَزَفِيرَهَا وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ، رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ أَنْفُسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبٌ أَعْيُنُهُمْ»<sup>(۱)</sup>.

«اهل تقوا وقتی به آیاتی رسیدند که در آن إخافه است، چشم‌ها و گوش‌های دل را به آن باز کنند، و لرزه بر اندام آنها افتد، و دل آنها از ترس بتپد به طوری که گمان کنند که صدای هولناک جهنم و نفس‌های زفیر و شهیق آن پیش گوش آنهاست. و وقتی به آیه رحمت رسیدند، اعتماد به آن کنند، و چشم طمع به آن باز کنند، و دل آنها از شوق پرواز کند چنانچه گمان کنند آن وعده‌ها حاضر است.»

و معلوم است کسی که تفکر و تدبر در معانی قرآن کرد، در قلب آن اثر کند و کم کم به مقام متقین رسد. و اگر توفیق الهی شامل حالش شود، از آن مقام نیز بگذرد و هر یک از اعضا و جوارح و قوای آن آیه‌ای از آیات الهیه شود. و شاید جذوات و جذبات خطابات الهیه او را از خود بیخود کند و حقیقت «إِقْرَأْ وَاصْغَدْ»<sup>(۲)</sup> را در همین عالم دریابد تا آن که کلام را بی واسطه از متکلمش بشنود، و آنچه در وهم تو و من ناید آن شود.

### در اخلاص در قرائت است

و از آداب لازمه قرائت قرآن که در تأثیر در قلوب سمت رکنیت دارد و بدون آن هیچ عملی را قیمتی نیست، بلکه ضایع و باطل و موجب سخط الهی است، اخلاص است که سرمایه مقامات اخرویه و رأس المال تجارت آخرت است. و در این باب نیز در اخبار

۱- الامالی، صدوق، ص ۴۵۸، مجلس ۸۴، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۲، «کتاب الصلاة»، «ابواب قراءة القرآن»، باب ۳، حدیث ۶.

۲- ز.ک: صفحه ۵۶۱، پاورقی ۱.

اهل بیت عصمت و طهارت سفارش بلیغ شده است. از آن جمله آن است که جناب کلینی - رضوان الله علیه - حدیث کند:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «قُرْأَةُ الْقُرْآنِ ثَلَاثَةٌ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدَرَّ بِهِ الْمُلُوكَ وَاسْتَطَالَ بِهِ عَلَى النَّاسِ. وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ وَضَيَّعَ حُدُودَهُ وَأَقَامَهُ إِقَامَةَ الْقَدَحِ. فَلَا كَثْرَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ مِنْ حَمَلَةِ الْقُرْآنِ. وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَوَضَعَ دَوَاءَ الْقُرْآنِ عَلَى دَاءِ قَلْبِهِ، فَأَشْهَرَ بِهِ لَيْلَهُ، وَأَظْمَأَ بِهِ نَهَارَهُ، وَقَامَ بِهِ فِي مَسَاجِدِهِ، وَتَجَافَى بِهِ عَنْ فِرَاشِهِ؛ فَبِأُولَئِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْبَلَاءَ؛ وَبِأُولَئِكَ يُدِيلُ اللَّهُ مِنَ الْأَعْدَاءِ؛ وَبِأُولَئِكَ يُنْزِلُ اللَّهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ. فَوَ اللَّهُ، لَهُؤُلَاءِ فِي قُرْآنِ الْقُرْآنِ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَرِ»<sup>(۱)</sup>.

«قاریان قرآن سه گروه‌اند: یکی، آنان که قرائت قرآن را سرمایه معیشت اتخاذ نمودند، و به واسطه آن از ملوک حقوق و شهریه گیرند، و بر مردم تقدم جویند. و دیگر، آنان که حفظ حروف و صورت قرآن کنند، و تضییع حدود آن نمایند و او را پشت سر اندازند، چنانچه سوار قدح خود را به پشت آویزد خداوند زیاد نکند این قسم حمله قرآن را. و طایفه دیگر آنان هستند که قرآن را قرائت کنند و با دواى قرآن دردهای قلب خود را علاج کنند؛ پس به واسطه آن شب را بیدار و به عبادت بگذرانند، و روز را روزه بگیرند و به تشنگی گذرانند، و در مساجد حاضر شوند و اقامت کنند و از فراش خواب ناز برخیزند. پس، خداوند عزیز جبار به واسطه اینها دفع بلیات فرماید و باران از آسمان فرو فرستد. به خدا قسم که این گروه از قاریان قرآن از کبریت احمر کمیاب‌ترند».

وَعَنْ عِقَابِ الْأَعْمَالِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ - عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - قَالَ: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسَ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظِيمٌ لَا لَحْمَ فِيهِ»<sup>(۲)</sup>. فرمود: «کسی که قرائت قرآن کند برای استفاده از مردم، در روز قیامت بیاید در صورتی که روی او

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۲۷، «کتاب فضل القرآن»، «باب النوادر»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۸۲.

«کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۸، حدیث ۳.

۲ - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۳۲۹، «باب عقاب المستأكل بالقرآن»، حدیث ۱ (با تفاوت کمی)؛

وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۸۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۸، حدیث ۷.



استخوانی است بدون گوشت».

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فِي حَدِيثٍ قَالَ: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ وَآثَرَ عَلَيْهِ حُبُّ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا، اسْتَوْجَبَ سَخَطَ اللَّهِ؛ وَكَانَ فِي الدَّرَجَةِ مَعَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى الَّذِينَ يَنْبِذُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ.

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يُرِيدُ بِهِ سُمْعَةً وَالتَّمَسَّاسَ الدُّنْيَا، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظُمَ لَيْسَ عَلَيْهِ لَحْمٌ وَزَجَّ الْقُرْآنُ فِي قَفَاهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ النَّارَ وَيَهْوِيَ فِيهَا مَعَ مَنْ هَوَى.

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ، حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا \* قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى». فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.

وَمَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ ابْتِغَاءً وَجْهِ اللَّهِ وَتَفَقُّهاً فِي الدِّينِ، كَانَ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ جَمِيعِ مَا أُعْطِيَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ.

وَمَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ يُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَسُمْعَةً لِيُمَارِيَ بِهِ الشُّفَهَاءَ وَيُبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ وَيَطْلُبَ بِهِ الدُّنْيَا، بَدَّدَ اللَّهُ عِظَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يَكُنْ فِي النَّارِ أَشَدَّ عَذَاباً مِنْهُ؛ وَلَيْسَ نَوْعٌ مِنْ أَنْوَاعِ الْعَذَابِ إِلَّا [و] يُعَذَّبُ بِهِ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَخَطِهِ.

وَمَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَتَوَاضَعَ فِي الْعِلْمِ وَعَلَّمَ عِبَادَ اللَّهِ وَهُوَ يُرِيدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ، لَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ أَكْثَرُ ثَوَاباً مِنْهُ، وَلَا أَكْثَرُ مَنْزِلَةً مِنْهُ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْجَنَّةِ مَنْزِلٌ وَلَا دَرَجَةٌ رَفِيعَةٌ وَلَا نَفِيسَةٌ إِلَّا وَكَانَ لَهُ فِيهَا أَوْفَرُ النَّصِيبِ وَأَشْرَفُ الْمَنَازِلِ»<sup>(۱)</sup>.

«کسی که یاد گیرد قرآن را و عمل به آن نکند و عوض آن اختیار کند حب دنیا و زینت آن را، مستوجب غضب خدا شود؛ و در درجه یهود و نصاری است که کتاب خدا را پشت سرشان انداختند».

«و کسی که قرائت قرآن کند و قصد کند به آن سُمعه و طلب کند به آن دنیا را، ملاقات کند خدا را روز قیامت در صورتی که روی او استخوان بی گوشت است، و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش کند او را، و بیفتد در آن با آنها که افتادند».

۱- وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۸۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۸، حدیث ۸.

«و کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، خداوند او را کور محشور فرماید روز قیامت. می‌گوید: "خداوندا، من بینا بودم پس چرا مرا کور محشور کردی؟" می‌فرماید: "چنانچه تو نسیان آیات ما کردی که بر تو فرو فرستادیم امروز نیز تو نسیان شدی." پس او را به سوی آتش فرستند».

«و کسی که قرائت قرآن کند برای خدا و خالص از ریا و برای یادگرفتن معالم دین، ثواب او مثل ثوابی است که به جمیع ملائکه و انبیا و مرسلین دهند». یعنی از سنخ ثواب آنان به او مرحمت فرمایند.

«و کسی که تعلم کند قرآن را برای ریا و سُمعه تا آن‌که با جاهلان جدال کند و مباحثات به علما کند و دنیا را به آن طلب کند، متفرق فرماید خداوند استخوان‌های او را روز قیامت؛ و در آتش کسی از او شدت عذابش بیشتر نیست، و به جمیع انواع عذاب او را معذب کنند از شدت غضب و سخط خداوند بر او».

«و کسی که تعلم قرآن کند و در علم تواضع نماید و تعلیم بندگان خدا دهد و از خداوند اجر طلبد، در بهشت از [او] کسی ثوابش بزرگ‌تر نیست و منزله‌ای از منزله او بالاتر نیست؛ و هیچ منزل رفیع و درجه بلند نفیس در بهشت نیست مگر آن‌که بزرگ‌تر و وافرتر آن را او دارد».

### در معنی ترتیل است

و از آداب قرائت، که موجب تأثیر در نفس نیز هست و سزاوار است که شخص قاری مواظبت آن کند، ترتیل در قرائت است. و آن، به‌طوری که در حدیث است، عبارت است از حد توسط بین سرعت و تعجیل در آن، و تأنی و فتور مفرط که کلمات از هم متفرق و منتشر گردد.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَام: تُبَيِّنُهُ تَبْيَانًا وَلَا تَهْذِهِ هَذَا الشَّعْرَ [وَلَا تَنْثُرُهُ] نَثْرَ الرَّمْلِ؛ وَلَكِنْ أَفْرِغُوا قُلُوبَكُمْ الْقَاسِيَةَ؛ وَلَا يَكُنْ



هَمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ»<sup>(۱)</sup>.

«گوید: پرسیدم از حضرت صادق - سلام الله علیه - از قول خدای تعالی که می‌فرماید: «رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» مقصود چیست؟ فرمود: حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: "یعنی، اظهار کن آن را اظهار نمودن کاملی؛ و سرعت مکن در آن چنانچه در شعر سرعت می‌کنی، و متفرق مکن اجزاء آن را چون ریگ‌های متفرق که اجزایش با هم مُلتَمَّم نشود؛ ولیکن طوری قرائت کنید که تأثیر در قلوب کند و دل‌های سخت شما را به فزع آورد؛ و هم شما آخر سوره نباشد». یعنی مقصود شما آن نباشد که قرآن را در چند روز ختم کنید؛ و یا این سوره را به زودی ختم نموده و به آخر رسانید.

پس، انسان که می‌خواهد کلام خدا را قرائت کند و به آیات الهیه قلب قاسی خود را مداوا کند و با کلام جامع الهی شفای امراض قلبیه خود را بگیرد و با نور هدایت این مصباح منیر غیبی و این «نور علی نور» آسمانی طریق وصول به مقامات اخرویه و مدارج کمالیه را دریابد، باید اسباب ظاهریه و باطنیه آن را فراهم کند و آداب صوریه و معنویه آن را فراهم کند؛ نه مثل ما که اگر گاهگاهی هم تلاوت قرآن کنیم، علاوه بر آن که از معانی و مقاصد آن و اوامر و نواهی و وعظ و زجر آن به کلی غافلیم، و گویی آیاتی که در آن ذکر اوصاف جهنم و عذاب الیم آن یا بهشت و کیفیات نعیم آن گردیده به ما ربطی ندارد - و نعوذ بالله در خواندن کتاب قصه حضور قلب ما بیشتر و حواس ما جمع‌تر است از کتاب کریم خدایی - از آداب ظاهریه آن نیز غفلت کنیم.

در احادیث شریفه وارد است که قرآن را با حزن بخوانید و با صورت نیکو تلاوت کنید<sup>(۲)</sup>.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن بالصوت الحسن»، حدیث ۱۱ و سائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۲۱، حدیث ۱.

۲ - امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ فَأَقْرَؤْهُ بِالْحُزْنِ»؛ «همانا قرآن برای اندوه نازل شده است، پس آن را با حزن بخوانید». (الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴، «کتاب فضل القرآن»، «باب ترتیل القرآن

حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - قرآن را به طوری نیکو تلاوت می فرمود که کسانی که از آن جا عبور می کردند، از قبیل سقاها، آن جا توقف می کردند و بعضی از استماع آن غش می کردند<sup>(۱)</sup>. ولی ما هر وقت می خواهیم صوت حسن و آواز نیکوی خود را به مردم ارائه دهیم، قرآن یا اذان را وسیله قرار می دهیم؛ و مقصد ما تلاوت قرآن نیست و عمل به این استحباب نمی باشد.

بالجمله، مکاید شیطان و نفس امّاره بسیار است؛ و غالباً حق را به باطل مشتبه می کند و زشت و زیبا را با هم ملتبس می نماید. باید از مکاید او به خداوند پناه برد.

## فصل

### در بیان رفع ید در نماز و تقلیب آن است

این که در این حدیث شریف وارد است که «بر تو باد به بلند کردن دست ها در نماز و برگرداندن و تقلیب نمودن آن» ظاهر آن است که رفع دست در وقت تکبیرات باشد. و مقصود از «تقلیب» آن محتمل است بطن کف ها را به سوی قبله متوجه کردن باشد؛ چنانچه یکی از مستحبات، رفع دست است در وقت تکبیر.

و شاید از رفع ید در این حدیث مقصود رفع در وقت قنوت باشد؛ و مقصود از تقلیب آن باشد که بطن کف ها را به سوی آسمان قرار دهد؛ چنانچه فقها - رضوان الله علیهم - فتوا به استحباب آن دادند و در دلیل آن مناقشه کردند<sup>(۲)</sup>. گرچه بعد از سیره قطعیّه متشرعه، به طوری که از قنوت گویی جز این ترتیب چیز دیگر نمی فهمند و به رفع یدین مطلقاً هر طور اتفاق افتد کفایت نکنند، احتیاج به دلیل دیگر نیست.

بالجمله، اظهر در این روایت شریفه احتمال اول است.

و بدان که مشهور بین فقها - رضوان الله علیهم - استحباب رفع دست هاست در

→ بالصوت الحسن»، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۰۸، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۲۲، حدیث ۱

۱- وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۱۱، «کتاب الصلاة»، «أبواب قراءة القرآن»، باب ۲۴، حدیث ۲ و ۴.

۲- ر.ک: مستند الشیعة، ج ۵، ص ۳۹۰؛ جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۳۶۸-۳۶۹.



تکبیرات<sup>(۱)</sup>، و بعضی قائل به وجوب شدند<sup>(۲)</sup> به واسطه ظاهر بعضی اوامر و اخباری که در تفسیر آیه شریفه «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ»<sup>(۳)</sup> وارد شده، که این «نحر»ی که خدای تعالی امر به آن فرموده رفع دست است در وقت تکبیرات<sup>(۴)</sup>، ولی شواهد کثیره در اخبار است که دلالت بر استحباب آن می‌کند؛ مثل تعلیلاتی که وارد است در آنها؛ خصوصاً روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا<sup>(۵)</sup> - سلام الله علیه - علاوه بر آن که صحیحۀ علی بن جعفر<sup>(۶)</sup> نص است در عدم وجوب، و این اخبار با قطع نظر از قرائن صارفه ظاهرند در وجوب، و طریق جمع حمل بر استحباب است تحکیماً للنص علی الظاهر. و آن روایت گرچه رفع ید را از غیر امام برداشته و ممکن است دعوی کرد که ظاهر آن است که متعرض حال امام و مأوم است و از فرادا ساکت است و منافات ندارد که رفع واجب باشد بر همه، و لکن رفع ید امام کفایت می‌کند از مأومین؛ چنانچه قرائت امام مجزی است از قرائت آنان. و بنابر این احتمال، که اظهر احتمالات است در روایت، خدشه بعضی محققین متأخرین<sup>(۷)</sup> نیز وارد نشود که مستلزم حمل مطلق بر مقید شود؛ ولی مع ذلک، عدم قول به این تفصیل، و ذهاب مشهور قدیم و حدیثاً، و قرائن خارجی و داخلی، مجالی برای بحث باقی نگذارد. و تا این اندازه از وظیفه این اوراق نیز خارج بود؛ ولی مع ذلک که این رفع ید یکی از آداب مستحبه است، سزاوار نیست که انسان

۱- ر.ک: مستند الشیعه، ج ۵، ص ۲۹-۳۰؛ جواهر الکلام، ج ۹، ص ۲۲۹؛ العروة الوثقی، ج ۱، ص ۶۳۱.

۲- الانتصار، ص ۱۴۷-۱۴۸، مسأله ۴۵؛ ونیز ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۴۳.

۳- الکوثر (۱۰۸): ۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبیرة الإحرام»، باب ۹، حدیث ۴، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۷.

۵- ر.ک: صفحہ ۵۰۷، پاورقی ۲.

۶- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أُخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَرْفَعَ يَدَهُ فِي الصَّلَاةِ؛ لَيْسَ عَلَى غَيْرِهِ أَنْ يَرْفَعَ يَدَهُ فِي الصَّلَاةِ»؛ «علی بن جعفر از برادرش، موسی بن جعفر عليه السلام، روایت کند که فرمود: «بر امام لازم است که دستش را در نماز بالا آورد؛ و غیر امام لازم نیست چنین کند». (وسائل

الشیعه، ج ۶، ص ۲۷، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبیرة الإحرام»، باب ۹، حدیث ۷)

۷- ر.ک: مستند الشیعه، ج ۵، ص ۳۰-۳۱.

حتی المقدور آن را ترک کند؛ خصوصاً در مثل چنین مستحباتی که در میان علما قول به وجوب هم دارد، که بنابراین احتیاط در دین هم اقتضا می‌کند که انسان آن را ترک نکند.

## در بیان سرّ رفع یدین است

در هر صورت، بلند کردن دست‌ها در نماز، در هر تکبیری، زینت نماز است. و نماز جبرئیل - علیه السلام - و ملائکهٔ سماوات سبع بدین طریق است؛ چنانچه اصبع بن نباته از جناب امیر المؤمنین - علیه السلام - نقل نموده<sup>(۱)</sup>.

و حضرت رضا - سلام الله علیه - موافق آنچه از علل و عیون اخبار نقل شده، فرموده است: «علت این که دست‌ها در تکبیر بلند می‌شود آن است که در آن قسمی از انقطاع و تخلیص و تضرع است. پس خدای تعالی دوست دارد که در وقت ذکر او، بنده منقطع به سوی او باشد و متضرع و خالص باشد. و برای آن است که به واسطهٔ رفع ید انسان متوجه شود و احضار نیت کند و قلب اقبال کند»<sup>(۲)</sup>.

۱ - عن أصبع بن نباته، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: «لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ السُّورَةُ [الكوثر] قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَجِبَرئيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذِهِ التَّحِيرَةُ الَّتِي أَمَرَنِي بِهَا رَبِّي؟ قَالَ لَيْسَتْ بِتَحِيرَةٍ، وَلَكِنَّهُ يَأْمُرُكَ إِذَا تَخَرَّمْتَ لِلصَّلَاةِ أَنْ تَرْفَعَ يَدَيْكَ إِذَا كَبَّرْتَ وَإِذَا رَكَعْتَ وَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ وَإِذَا سَجَدْتَ. فَإِنَّهُ صَلَاتُنَا وَصَلَاةُ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ. فَإِنْ لِكُلِّ شَيْءٍ زِينَةٌ، وَإِنَّ زِينَةَ الصَّلَاةِ رَفْعُ الْأَيْدِي عِنْدَ كُلِّ تَكْبِيرَةٍ»؛ «از اصبع پسر نباته، از امیر مؤمنان علیه السلام که فرمود: چون این سوره (سوره کوثر) بر پیامبر ﷺ نازل گردید، پیامبر به جبرئیل علیه السلام گفت: «این کدام قربانی است که پروردگار مرا بدان فرمان داده است؟» گفت: «قربانی نیست، اما او تو را فرمان داده که هر گاه برای نماز آماده شدی، دست‌هایت را آن گاه که تکبیر گویی و آن گاه که به رکوع روی و آن گاه که سر از رکوع برداری و آن گاه که به سجده روی، بلند کنی؛ زیرا این نماز ما و نماز فرشتگان در آسمان‌های هفت‌گانه است. به درستی که هر چیزی را زیوری است و زیور نماز بلند کردن دست‌ها در تکبیر است». (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبيرة الإحرام»، باب ۹، حدیث ۱۴)

۲ - عَنِ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّمَا تُرْفَعُ الْيَدَانِ بِالتَّكْبِيرِ لِأَنَّ رَفْعَ الْيَدَيْنِ ضَرْبٌ مِنَ الْإِبْتِهَالِ وَالتَّنْبُّلِ وَالتَّضَرُّعِ فَأَحَبُّ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ الْعَبْدُ فِي وَقْتِ ذِكْرِهِ لَهُ مُتَبَتِّلًا مُتَضَرِّعًا مُبْتِهَلًا. وَلَئِنْ فِي رَفْعِ الْيَدَيْنِ إِخْضَارُ النَّيَّةِ وَإِقْبَالُ الْقَلْبِ». (وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۹، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبيرة الإحرام»، باب ۹، حدیث ۱۱)



و این فرموده مطابق است با آنچه بعض اهل معرفت گویند<sup>(۱)</sup> در سرّ رفع ید که به واسطه آن، غیر را به پشت سر اندازد و خار طریق وصول را از میان بردارند و خود را منقطع از ماسوا و خالص و مخلص - بی شائبه توجه به غیر و غیریت که شرک است در مذهب عشق و محبت - گردانند؛ آن گاه به معراج حقیقی معنوی و مسافرت الی الله روند. و این مسافرت و معراج بی رفض غیر و غیریت و ترک خودی و آنانیت صورت نگیرد؛ چنانچه با تکبیرات سبعة افتتاحیه خرق حجب سبعة کلیه مُلکیه و ملکوتیه گردد.

پس، نماز اولیا چنان است که در هر تکبیری حجابی خرق کنند، و عوالم این حجاب را رفض کنند، و قاطنین این سُرادق را ترک گویند. پس از آن، کشف حجاب دیگری بر آنها شود و تجلی تقییدی دیگری بر قلوب آنها گردد؛ باز آن خار طریق آنها نگردد و مایه سرگرمی و توجه قلبی آنها نشود، و آن را به تکبیر دیگر خرق کنند. گویی باطن قلب آنها می سراید: **اللّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يَتَجَلَّى تَجَلِّياً تَقْيِیدِیّاً**؛ چنانچه شیخ الاولیاء و المخلصین، جناب خلیل الرحمن، در آن سفر عرفانی شهودی و تجلیات تقییدی فرمود. پس، سالک الی الله و مسافر کوی عشق و مجذوب طریق وصول یک یک حجب را خرق کند تا به تکبیر آخر رسد، و بدان حجاب سابع را خرق کند و رفض غیر و غیریت کند و گوید: **«وَجْهَتْ وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»**<sup>(۲)</sup> تا آخر آیه، چنانچه حضرت ابراهیم خلیل گفت.

پس از آن، فتح باب گردد و کشف سُبحات جلال بر او شود؛ باز استعاذه کند و با اسم خدای تعالی وارد شود. و اشاره به این فرموده است در حدیث شریف محمد بن علی بن الحسین - رضوان الله علیه - بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ - علیه السلام - أَنَّهُ رَوَى لِذَلِكَ عَلَّةً أُخْرَى وَهِيَ: **«أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، قَطَعَ سَبْعَ حُجُبٍ؛ فَكَبَّرَ عِنْدَ كُلِّ حِجَابٍ تَكْبِيرَةً؛ فَأَوْصَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ إِلَى مُنْتَهَى الْكَرَامَةِ»**<sup>(۳)</sup>.

۱ - أسرار العبادات وحقیقة الصلاة، قاضی سعید قمی، ص ۴۱؛ شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص ۶۰۷؛ أسرار الحكم، ص ۶۰۴.

۲ - «من روی خویش را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید»، (الأنعام (۶): ۷۹)

۳ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۲، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبیرة الإحرام»، باب ۷، حدیث ۵.

فرمود: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - را که به آسمان سیر دادند در شب معراج هفت حجب را قطع فرمود؛ و در نزد هر حجابی تکبیری فرمود تا واصل کرد خدای تعالی او را به منت‌های کرامت».

و در حدیث دیگر قریب به این مضمون از جناب موسی بن جعفر - علیهما السلام - نیز نقل شده است<sup>(۱)</sup>، الا آن‌که در آن حدیث است که جناب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس از رفع هر حجابی تکبیری گفت. و این اوفق به اعتبار ذوقی و مشرب عرفانی است، زیرا که با هر رفع یدرفض حجابی و رفع ستره‌ای شود، و به ظهور نوری از انوار کرامت تکبیری گفته شود. و چون آن نور تقییدی است از حجب نورانیت، لهذا باز با رفع یدین رفع شود و طرد گردد تا تجلی ذاتی مطلق شود و وصول به منتهی الکرامه، که غایت آمال اولیاست، حاصل شود. و آن حدیث سابق را به این می‌توان ارجاع کرد.

در هر صورت، ما از ادراک این معانی محرومیم تا چه رسد به شهود یا وصول! و بدی و بدبختی ما آن است که منکر همه مقامات و مدارج نیز شویم و معراج اولیا و نماز پاکان را مثل خود می‌دانیم؛ و کمال آن را شبه کمال عمل خود می‌دانیم. غایت آنچه تصور می‌کنیم، و فوق آن را ادراک نمی‌کنیم، آن است که نماز آنها قرائت و سایر آدابش خوب است و خالی از شرک و ریا و سُمعه است. یا آن‌که عبادت آنها برای خوف از جهنم و شوق بهشت نبوده، و این یکی از مقامات رسمیة رایجۀ آنهاست؛ و از برای آنها در نماز و این معراج روحانی مقامات دیگری است که در وهم ما نیاید.

### در تنبّه به یکی از مکاید شیطان است

بالجمله، آنچه در این مقام - که قلم بی‌اختیار رسید - لازم است تنبّه به آن، آن است که بدترین خارهای طریق کمال و وصول به مقامات معنویه، که از شاهکارهای بزرگ شیطان قطاع الطريق است، انکار مقامات و مدارج غیبیه معنویه است، که این انکار و جحود سرمایه تمام ضلالت و جهالات است و سبب وقوف و خمود است، و روح شوق

۱- وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۳، «کتاب الصلاة»، «أبواب تکبيرة الإحرام»، باب ۷، حدیث ۷.



را که بُراق وصول به کمالات است می‌میراند و آتش عشق را که رفرف معراج روحانی کمالی است خاموش می‌کند؛ پس انسان را از طلب باز می‌دارد. به عکس، اگر انسان به مقامات معنویه و معارج عرفانیه عقیدت خالص کند و ایمان آورد، چه بسا شود که این خود به آتش عشق فطری، که در زیر خاک و خاکستر هواهای نفسانیه خمود شده، کمک و مدد کند و نور اشتیاق را در اعماق قلب روشن کند، و کم کم به طلب برخیزد و به مجاهده قیام کند تا مشمول هدایت حق و دستگیری آن ذات مقدس شود. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

## فصل

### در فضیلت مسواک است

بدان که مسواک نمودن، که در این حدیث شریف جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - وصیت به آن فرمودند، یکی از آداب مستحبیه شرعیه است مطلقاً<sup>(۱)</sup>، و در مواقع خاصه مؤکد است؛ مثل قبل از وضو و نماز، و در وقت قرائت قرآن، و وقت سحر، و وقت برخاستن از خواب. و در اخبار شریفه سفارش بلیغ و تأکید تام دربارۀ آن شده است، و از برای آن خواص و آثار بسیار ذکر شده است؛ و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را متبرک می‌کنیم.

کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «فِي السَّوَاكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خُصْلَةً: هُوَ مِنَ السُّنَّةِ، وَمَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ، وَمَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ، وَيُرْضِي الرَّبَّ، وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ، وَيُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ، وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ، وَيَذْهَبُ بِالْحَقَرِ، وَيَشُدُّ اللَّثَّةَ، وَيُشْهِي الطَّعَامَ، وَتَفْرَحُ بِهِ الْمَلَائِكَةُ»<sup>(۲)</sup>.

فرمود: «در مسواک دوازده خصلت است: از سنت رسول خداست؛ (چنانچه در

۱ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواك»، باب ۱: الحدائق الناضرة، ج ۲، ص ۱۵۴؛ مصابيح الظلام، ج ۳، ص ۴۴۹.

۲ - الکافی، ج ۶، ص ۴۹۵ - ۴۹۶، «کتاب الزي والنجم»، «أبواب السواك»، حدیث ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۸، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواك»، باب ۱، حدیث ۱۲.

اخبار کثیره است که مسواک از سنن پیغمبران است<sup>(۱)</sup> و پاکیزه کننده دهان است؛ و روشنی چشم را زیاد کند، و خدای تعالی را راضی می‌کند؛ و بلغم را می‌برد؛ و حافظه را زیاد می‌کند؛ و دندان‌ها را سفید می‌نماید؛ و حسنات را مضاعف می‌کند؛ و بُثورات و جوش‌هایی که در پی دندان است زائل می‌کند؛ و لثه‌ها را محکم می‌کند؛ و اشتهای به طعام [را] زیاد می‌کند؛ و ملائکه را خشنود و فرحناک می‌کند».

و در حدیث دیگر نیز قریب به این مضمون وارد است<sup>(۲)</sup>. و این بثورات و قرحه‌ها، که در این حدیث شریف وارد است، عبارت است از جوش‌ها و قرحه‌های کوچکی که در بن دندان‌ها پیدا شود، و چرکی سفید و متعفن در آن تولید می‌گردد که در وقت جویدن غذا آن بثورات منفجر شده و از آن چرک‌ها مخلوط به غذا شده اسباب کثیری از امراض، از قبیل سوء هضم و غیره، گردد. و اطباء حاضر آن را «پیوره» گویند؛ و به آن خیلی اهمیت می‌دهند، حتی آن‌که برای معالجه آن محتاج به کشیدن دندان‌ها شوند. پس، انسان با قطع نظر از جهات غیبیه باطنیه، که اعظم آنها رضایت حق است، برای حفظ صحت و تنظیف نیز باشد، خوب است به آن مواظبت کند و به این سنت مستمره انبیا قیام کند.

و در حدیث است که رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- فرمود: «این قدر جبرئیل به من سفارش مسواک نمود که من بر دندان‌های خود ترسیدم»<sup>(۳)</sup>.

و فرمود: «اگر به واسطه مشقت نبود، من بر امت خود واجب می‌کردم مسواک را قبل از وضوی هر نمازی»<sup>(۴)</sup>.

و جناب رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- آب وضو و مسواک خود را [زیر] بالین

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب ۱، حدیث ۱۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب ۱، حدیث ۱۱.

۳- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْصَانِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّوَاكِ حَتَّى يَجُفَّتْ عَلَيَّ أَشْنَانِي».

(وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب ۱، حدیث ۱۵)

۴- قال رسول الله ﷺ: «لَوْلَا أَنْ أَشَقُّ عَلَى أُمَّتِي، لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ». (وسائل الشیعه، ج ۲، ص

۱۹، «کتاب الطهارة»، «أبواب السواک»، باب ۵، حدیث ۳)



سر مبارک می گذاشتند در شب‌ها، و سر ظرف آب وضو را با چیزی می پوشاندند؛ و وقتی از خواب ناز بیدار می شدند، مسواک می کردند و وضو می گرفتند و چهار رکعت نماز می خواندند و می خوابیدند؛ و پس از آن بیدار می شدند و مسواک می کردند وضو می گرفتند و نماز می خواندند. جناب صادق - علیه السلام - پس از ذکر این حدیث فرمود: «شما نیز تاسی نیکو کنید به رسول خدا، صلی الله علیه و آله»<sup>(۱)</sup>.

و در حدیث است که دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت بدون مسواک<sup>(۲)</sup> حتی آن که مستحب است اگر انسان فراموش نمود مسواک را قبل از وضو بعد از آن بجا آورد و پس از آن سه مرتبه مضمضه کند<sup>(۳)</sup>. و اخبار در این باب بسیار است؛ هر کس طالب است به کتب اصحاب مراجعه کند<sup>(۴)</sup>.

## فصل

### در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن که در ذیل وصیت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - است

گرچه ما در این اوراق به مناسبت بسیاری از اخلاق نفس را به طور تعدید و تفصیل بیان نمودیم و طریق اتصاف به محامد اخلاقیه و اجتناب از مساوی و مفاسد آن را به قدر مناسب و میسور شرح دادیم، ولی در این مقام به ذکر جملی و

۱- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ أَمَرَ بِوُضُوئِهِ وَبِسَوَاكِهِ فَيُوضِعُ عِنْدَ رَأْسِهِ مِخْمَرًا؛ فَيَرْقُدُ مَا شَاءَ اللَّهُ؛ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ يَرْقُدُ؛ ثُمَّ يَقُومُ فَيَسْتَاكُ وَيَتَوَضَّأُ وَيُصَلِّي. ثُمَّ قَالَ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ». (وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۲۱، «كتاب الطهارة»، «أبواب السواك»، باب ۶، حدیث ۱)

۲- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «رَكَعَتَانِ بِسَوَاكٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكَعَةً بِغَيْرِ سَوَاكٍ». (وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۱۹، «كتاب الطهارة»، «أبواب السواك»، باب ۵، حدیث ۲)

۳- قَالَ: عَنْ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّوَاكِ بَعْدَ الْوُضُوءِ فَقَالَ: «الاسْتِثْنَاءُ قَبْلَ أَنْ يَتَوَضَّأَ». قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ نَسِيَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ قَالَ: «يَسْتَاكُ ثُمَّ يَتَمَضَّمُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». (وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۱۸، «كتاب الصلاة»، «أبواب السواك»، باب ۴، حدیث ۱)

۴- وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۵، «كتاب الطهارة»، «أبواب السواك».

بیان جامع آن می‌پردازیم.

بدان که «خُلُق» عبارت از حالتی است در نفس که انسان را دعوت به عمل می‌کند بدون رویه و فکر. مثلاً، کسی که دارای خلق «سَخَاوَت» است، آن خلق او را وادار به جود و انفاق کند، بدون آن که مقدماتی تشکیل دهد و مرجحاتی فکر کند؛ گویی یکی از افعال طبیعی اوست، مثل دیدن و شنیدن. و همین‌طور، نفس «عَفِیف» که این صفت خُلُق آن شده است به‌طوری حفظ نفس کند که گویی یکی از افعال طبیعی اوست. و تا نفس به واسطه ریاضت و تفکر و تکرر به این مقام نرسد، دارای خلق نشده است و کمال نفس حاصل نگردیده؛ و بیم آن است که آن خلق اگر از کمالات است زائل شود و عادات و اخلاق سیئه بر آن غالب آید. ولی اگر مثل افعال طبیعی شد و قوا و آلات رام گردید و قهر و سلطنت حق ظاهر شد، زوالش مشکل شود، و نادر اتفاق افتد.

و علمای اخلاق فرمودند: این حالت و خلق نفس گاهی در انسان طبیعی است و راجع به اصل فطرت و مربوط به مزاج است، چه در جانب خیر و سعادت، یا شر و شقاوت؛ چنانچه مشهور است بعضی از زمان طفولیت رو به خیرات، و بعضی مایل به شرورند؛ بعضی به ادنی چیزی غضب کنند و با چیز مختصری وحشت کنند و با سبب کوچکی به فزع آیند، و بعضی به خلاف آنان‌اند. و گاهی این اخلاق نفسانیه استفاده شود به عادات و معاشرات و تدبیر و تفکر. و گاهی ابتدا از روی تفکر و رویه حاصل شود تا ملکه گردد<sup>(۱)</sup>.

و در این مقام اختلافاتی نمودند که اشتغال به ذکر آنها و بحث در اطراف آن از وظیفه این اوراق خارج است و ما را از مقصد اصلی باز می‌دارد؛ و ما به ذکر آنچه در این مقام مناسب و مفید است می‌پردازیم.

پس، گوییم که باید دانست که مقصود از طبیعی بودن و فطری بودن خُلُق، آن نیست که ذاتی غیر قابل تغییر است؛ بلکه جمیع ملکات و اخلاق نفسانیه، تا نفس در این عالم حرکت و تغیر است و در تحت تصرف زمان و تجدد واقع است و دارای هیولی و



قوة است، قابل تغییر است، و انسان می تواند جمیع اخلاق خود را متبدل به مقابلات آنها کند. چنانچه دلالت بر این مدعی کند، علاوه بر برهان و تجربه، دعوت انبیا و شرایع حقه به سوی اخلاق کریمه و ردع آنها از مقابل آنها.

و باید دانست که علمای فن اخلاق مجموع فضائل نفس را در تحت چهار جنس داخل کرده اند، که آن چهار عبارت است از: حکمت، و عفت، و شجاعت، و عدالت. و «حکمت» را فضیلت نفس ناطقه ممیزه دانسته اند؛ و «شجاعت» را از فضائل نفس غضبیه؛ و «عفت» را از فضائل نفس شهویه؛ و «عدالت» را تعدیل فضائل ثلاث شمرده اند. و سایر فضائل را به این چهار فضیلت ارجاع کرده اند<sup>(۱)</sup>. و تفصیل و تحدید هر یک از آنها از عهده این اوراق خارج است؛ و برای امثال ما چندان مفید نیست.

آنچه دانستنی است آن است که به موجب حدیث منقول از رسول اکرم صلی الله علیه و آله: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>(۲)</sup> غایت بعثت و نتیجه دعوت خاتم الانبیا - صلی الله علیه و آله - اِکمال مکارم اخلاق است.

و در احادیث شریفه مجملأ و مفصلاً به مکارم اخلاق بیش از هر چیز، بعد از معارف، اهمیت دادند. و ما پس از این بعضی از آنها را ذکر می کنیم ان شاء الله. و اهمیت آن بیش از آن است که ما از عهده حق بیان آن برآییم؛ این قدر معلوم است که سرمایه حیات ابدی آخرت و رأس المال تعیش آن نشئه حصول اخلاق کریمه است و اتصاف به مکارم اخلاق است.

و آن بهشتی که به واسطه کرائم اخلاقی به انسان اعطا شود، که بهشت صفات است، هیچ طرف نسبت نیست با بهشتی که جسمانی اعمالی است، و در آن از جمیع نعم و لذات جسمانی اعظم و احسن آن موجود است؛ چنانچه ظلمت ها و وحشت هایی که در اثر اعمال سیئه برای انسان حاصل شود بالاتر از هر عذاب الیمی است.

و انسان تا در این عالم است می تواند خود را از این ظلمت نجات دهد و به آن انوار

۱- ر.ک: تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، ص ۳۷-۳۸؛ جامع السعادات، ج ۱، ص ۵۰-۵۳؛ معراج السعادة، ص ۵۲-۶۲.

۲- «برانگیخته شده ام تا منش های نیک را کامل گردانم». (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۰)

برساند. آری، می‌تواند، ولی نه به این حالت سردی و خمودی و سستی و فتور و سهل انگاری که در ماست، که همه می‌بینید که با هر خلق زشت و اطوار ناپسندی که از اول طفولیت بزرگ شدیم و با معاشرت و مؤانست‌های نامناسب تهیه کردیم تا آخر باقی می‌مانیم، سهل است، روز بروز بر آن سربار می‌کنیم و می‌افزاییم. گویی گمان نداریم که عالم دیگری هست و نشئه باقیه دیگری خواهد آمد - «وای اگر از پس امروز بود فردایی»<sup>(۱)</sup>. و گویی که دعوت انبیا و اولیا - علیهم السلام - به ما هیچ مربوط نیست. و معلوم نیست ما با این اخلاق و اعمال به کجا می‌رسیم و با چه صورتی محشور می‌شویم. یک وقت تنبه پیدا می‌کنیم که کار از دست ما خارج و حسرت و ندامت نصیب ماست، و غیر از خود کسی را نتوانیم ملامت کنیم. انبیا - علیهم السلام - طریق سعادت را نشان دادند، و علما و حکما فرمایشات آنها را برای ما تفسیر نمودند و طرق معالجه امراض باطنیه را بیان کردند، و با هر زبان ترجمه و با هر بیان تزریق نمودند، و به گوش ما فرو نرفت و چشم و گوش و قلب خود را از آن بستیم. پس، باید ملامت به خود ما برگردد، چنانچه رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این حدیث که به شرح آن اشتغال داریم فرموده است. و این قدر در اخبار و آثار سفارش اتصاف به مکارم اخلاق و اجتناب از مقابلات آنها شده است که به میزان نیاید، و ما حتی از مراجعه به کتاب آنها غفلت داریم.

هان ای عزیز، تو اگر با اخبار و احادیث سر و کار داری، به کتب شریفه اخبار، خصوصاً کتاب شریف کافی، مراجعه کن؛ و اگر با بیان علمی و اصطلاحات علما سر و کاری داری، به کتب اخلاقیه از قبیل طهارة الأعراق و کتب مرحوم فیض و مجلسی و نراقیان مراجعه کن؛ و اگر خود را از استفاده مستغنی می‌دانی، یا اتصاف به اخلاق کریمه و احتراز از سیئات اخلاقیه را لازم نمی‌دانی، جهل خود را که امّ الامراض است معالجه کن.

۱ - «اگر مسلمانی از این است که حافظ دارد / آه اگر از پی امروز بود فردایی». (دیوان حافظ، ص ۶۲۷،



و ما ختم می‌کنیم این مقام را به تبرک به ذکر بعضی اخبار شریفه این باب.  
 فقیه بإسنادیه عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَصَّ رَسُولَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ - بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ؛ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ، فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي  
 الزِّيَادَةِ مِنْهَا. فَذَكَرَهَا عَشْرَةً: الْيَقِينَ، وَالْقَنَاعَةَ، وَالصَّبْرَ، وَالشُّكْرَ، وَالْحِلْمَ، وَحُسْنَ الْخُلُقِ،  
 وَالسَّخَاءَ، وَالْغَيْرَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمُرُوءَةَ»<sup>(۱)</sup>.

و این حدیث از چندین طرق نقل شده، الا این که از معانی الأخبار<sup>(۲)</sup>، «رضا» عوض  
 «حلم» نقل شده است<sup>(۳)</sup>. حاصل آن که «خدای تعالی رسول خود را به مکارم اخلاق  
 اختصاص داد؛ پس امتحان کنید شما خود را؛ اگر این صفات در نفوس شما بود، حمد  
 خدا کنید و به سوی خدا توجه کنید برای زیادت». پس ده تای از آن صفات را ذکر فرمود  
 چنانچه در روایت است. و در وافی از کتاب کافی این حدیث را با مختصر تفاوتی نقل  
 فرموده<sup>(۴)</sup>.

و عن المجالس بإسناده عَنِ الصَّادِقِ، جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - أَنَّهُ قَالَ:  
 «عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّهَا؛ وَإِيَّاكُمْ وَمَذَامَ الْأَفْعَالِ\*، فَإِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُهَا.  
 إِلَى أَنْ قَالَ: وَعَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ؛ فَإِنَّهُ يَبْلُغُ بِصَاحِبِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ...»<sup>(۵)</sup> الحدیث.

فرمود: «متمسک شوید به مکارم اخلاق و خوی‌های کریمانه، زیرا که خدای تعالی  
 دوست می‌دارد آنها را؛ و دوری کنید از عمل‌های زشت، زیرا که خداوند بغض دارد به

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۶۱، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸۰، «کتاب الجهاد»، «أبواب  
 جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۴، حدیث ۱.

۲- معانی الأخبار، ص ۱۹۱، حدیث ۳.

۳- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۸۱، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۴، ذیل  
 حدیث ۱.

۴- الوافی، ج ۴، ص ۲۶۴، حدیث ۲.

\* - قوله و مذام الأفعال در نسخه «وسائل» که پیش نویسنده است این‌طور وارد است، و محتمل است مذام  
 الأخلاق باشد و سهوی از ناسخ یا راوی شده باشد. منه عفی عنه

۵- الأمالی، صدوق، ص ۲۹۴، مجلس ۵۷، حدیث ۱۰، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۰۰، «کتاب الجهاد»،  
 «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۶، حدیث ۸.

آنها». تا آن که فرمود: «تمسک کنید به حسن خلق، زیرا که آن می‌رساند صاحبش را به درجهٔ روزه‌داران و نمازگزاران».

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»<sup>(۱)</sup>. «کامل‌ترین در ایمان کسی است که خلقش نیکوتر باشد».

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»<sup>(۲)</sup>. «رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: در روز قیامت در میزان اعمال نگذارند چیزی افضل از حُسن خُلُق».

و فرمود: «بیشتر چیزی که امت مرا داخل به بهشت می‌نماید پرهیزگاری از خوف خداست و نیکویی خلق است»<sup>(۳)</sup>. و جناب صادق - علیه السلام - فرمود: «نیکویی و حسن خلق دیار را آبادان کنند، و عمرها را زیاد نمایند»<sup>(۴)</sup>. و فرمود: «خداوند تعالی برای حُسن خُلُق ثواب مجاهده در راه خدا دهد - مجاهده‌ای که شب و روز صاحبش مشغول باشد»<sup>(۵)</sup>.

و در این باب اخبار بسیار است. و چنانچه حُسن خلق موجب کمال ایمان و ثقل میزان و دخول در چنان است، سوء خلق به عکس آن، ایمان را فاسد کند و انسان را به

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۹۹، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب حسن الخلق»، حدیث ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۴۸، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۴، حدیث ۱.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۹۹، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب حسن الخلق»، حدیث ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۵۱، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۴، حدیث ۱۳.

۳ - عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: «قال رسول الله ﷺ: أَكْثَرُ مَا تُلْجِ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ». (وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۵۰، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۴، حدیث ۸)

۴ - عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: «الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَغْمُرَانِ الدِّنَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ». (وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۴۹، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۴، حدیث ۵)

۵ - عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيُعْطِيَ الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَغْدُو عَلَيْهِ وَيَرْوَحُ». (وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۵۱، «کتاب الحج»، «أبواب أحكام العشرة»، باب ۱۰۴، حدیث ۱۵)



عذاب الهی مبتلا کند. چنانچه در احادیث شریفه به آن اشاره شده است:

کافی بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»<sup>(۱)</sup>. فرمود: «چنانچه سرکه عسل را فاسد می‌کند، خُلق بد ایمان را فاسد می‌کند». و در روایت دیگر است که «خُلق بد عمل را فاسد کند چون سرکه عسل را»<sup>(۲)</sup>.

و از رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - منقول است که خدای تعالی ابا دارد از قبول توبه کسی که صاحب خُلق بد است. سؤال شد از علت آن. فرمود: برای آن که هرچه توبه می‌کند از گناهی، واقع شود در گناهی بدتر از آن<sup>(۳)</sup>.

و در حدیث است که «کسی که خُلُقش بد شد، خودش را به عذاب مبتلا کرد»<sup>(۴)</sup>. معلوم است که خُلق زشت انسان را دائماً معذب دارد، و در نشأت دیگر نیز اسباب سختی و فشار و ظلمت است؛ چنانچه در شرح بعضی احادیث بیان کردیم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- 
- ۱ - الکافی، ج ۲، ص ۳۲۱، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب سوء الخلق»، حدیث ۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۶۹، حدیث ۳.
  - ۲ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ». (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۶۹، حدیث ۱).
  - ۳ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال النبي ﷺ: أُنَبِّئُكُمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيَصَاحِبَ الْخُلُقِ الشَّيْءَ بِالتَّوْبَةِ. قِيلَ: وَكَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي ذَنْبٍ أَكْثَرَ مِنْهُ». (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۷، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۶۹، حدیث ۲).
  - ۴ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ». (وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۸، «کتاب الجهاد»، «أبواب جهاد النفس وما يناسبه»، باب ۶۹، حدیث ۴).

## حدیث سی ام

### [اقسام قلوب]

الحدیث الثلاثون: بِسَنَدِي الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجَهْمِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ، عَنْ سَعْدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ؛ وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ؛ وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ؛ وَقَلْبٌ أَزْهَرُ أَجْرَدُ». فَقُلْتُ: مَا الْأَزْهَرُ؟ قَالَ: «فِيهِ كَهَيْئَةِ السَّرَاجِ. فَأَمَّا الْمَطْبُوعُ فَقَلْبُ الْمُنَافِقِ؛ وَأَمَّا الْأَزْهَرُ فَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ؛ إِنْ أَعْطَاهُ شَكَرَ، وَإِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ. وَأَمَّا الْمَنكُوسُ فَقَلْبُ الْمُشْرِكِ؛ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>(١)</sup>. فَأَمَّا الْقَلْبُ الَّذِي فِيهِ إِيمَانٌ وَنِفَاقٌ، فَهُمْ قَوْمٌ كَانُوا بِالطَّائِفِ. فَإِنْ أَدْرَكَ أَحَدُهُمْ، أَجَلُهُ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ؛ وَإِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا»<sup>(٢)</sup>.

ترجمہ: «فرمود جناب باقر العلوم علیہ السلام: همانا دل‌ها بر چهار قسم است: یک دلی است که در آن دورویی و ایمان است؛ و یک قلبی است که وارونه و مقلوب است؛ و یک دلی است که مُهر است و ظلمانی؛ و یک دلی است که نورانی و صافی است. راوی گوید: گفتم: "ازهر چیست؟" فرمود: "قلبی است که در آن مثل هیئت چراغ است. اما

۱ - المملک (۶۷): ۲۲.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب فی ظلمة قلب المنافق...»، حدیث ۲.



مطبوع ظلمانی قلب منافق است. و اما ازهر نورانی پس قلب مؤمن است: اگر به او عطا فرماید شکر گوید؛ و اگر او را مبتلا کند صبر نماید. و اما قلب واژگونه قلب مشرک است؛ پس قرائت فرمود این آیه را که فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي...﴾ الایه یعنی «آیا کسی که راه می‌رود در حالی که بر رو افتاده راه هدایت را بهتر یافته، یا کسی که مشی کند استوار بر راه راست؟» و اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است، پس آنها طایفه‌ای بودند در طائف. پس اگر هر یک از آنها را در حال نفاق مرگ در رسید هلاک شود؛ و اگر در حال ایمان در رسید نجات یابد».

شرح: «المنکوس» أي المقلوب. يقال: نَكَسْتُ الشَّيْءَ، أَنْكَسُهُ نَكْسًا. قَلَبْتُهُ عَلَى رَأْسِهِ، یعنی واژگونه و سرازیر نمودم آن را. و في الصحاح: الْوِلَادُ الْمَنْكُوسُ، الَّذِي يَخْرُجُ رِجْلَاهُ قَبْلَ رَأْسِهِ<sup>(۱)</sup>. بچه‌ای را که در وقت تولد پاهایش قبل از سرش بیرون آید، برخلاف طبیعت، او را منکوس گویند. و قریب به این معناست: ﴿مُكَبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾ که در آیه شریفه است و حضرت به آن استشهاد فرمودند؛ زیرا که «اکباب» به معنی بر رو افتادن است. و این کنایه از آن است که قلوب اهل شرک واژگونه و حرکت و سیر معنوی آنها بر غیر صراط مستقیم است؛ چنانچه تفصیل آن بیاید ان شاء الله.

و «المطبوع» أي المَخْتُومُ. وَالطَّبْعُ، بِالسُّكُونِ، الْخَتْمُ؛ وَبِالتَّحْرِيكِ، الدَّنَسُ وَالْوَسَخُ<sup>(۲)</sup>. و اگر به معنی مختوم باشد، کنایه است از آن که حرف حق و حقایق الهیه در آن وارد نشود و قبول آن نکند؛ نه آن که حق تعالی الطاف خاصه خود را از آن منع فرماید؛ گرچه آن معنا نیز صادق است، ولی آنچه ذکر شد مناسب‌تر است.

و «الْأَزْهَرُ» الْأَبْيَضُ الْمُسْتَنِيرُ؛ كَمَا عَنْ النَّهَايَةِ<sup>(۳)</sup>. وَفِي الصَّحاح: الْأَزْهَرُ، النَّيِّرُ. وَيُسَمَّى الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ. قَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: الْأَزْهَرَانِ، الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ. وَرَجُلٌ أَزْهَرُ، أَيُّ أَبْيَضُ مُشْرِقُ

۱- الصحاح، ج ۳، ص ۹۸۶، مادة «نکس».

۲- «المطبوع، یعنی مهر شده؛ الطبع، یعنی مهر کردن. و طبع، یعنی چرکین، شلوخ». (الصحاح، ج ۳، ص

۱۲۵۲)

۳- النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۱، ذیل مادة «زهر».

الْوَجْهَ. وَالْمَرْأَةُ، الزَّهْرَاءُ<sup>(۱)</sup>. بالجمله، «أزهر» یعنی نورانی و سفید؛ از این جهت آفتاب و ماه را أَزْهَرَان گویند؛ و مرد سفید نورانی را «أَزْهَر» و زن سفید نورانی را «زَهْرَاء» گویند.

و «الْأَجْرُدُ» الَّذِي لَيْسَ فِي بَدَنِهِ شَعْرٌ. وَفِي الصَّحَاحِ: الْجُرْدُ، قُضَاءٌ لَا نَبَاتَ فِيهِ<sup>(۲)</sup>. و این کنایه است از عدم تعلق به دنیا؛ یا از صاف و بی غل و غش بودن است. و بیان آنچه مناسب است در حدیث شریف در ضمن مقدمه و چند فصل می نمایم.

### مقدمه

## در ترغیب به اصلاح قلب

بدان که از برای «قلب» در لسان شریعت و حکما و عرفا اطلاقاتی است که صرف وقت در بیان حقیقت آن و اختلاف اصطلاحات و بیان مراتب قلوب و درجات آن خارج از وظیفه این اوراق [است]، و برای ما نیز چندان مفید نیست؛ پس بهتر آن است که به همان اجمال که در اخبار شریفه از آن گذشته است ما نیز بگذریم، و آنچه برای ما لازم است و مهم آن را ذکر نمایم.

باید دانست که در اصلاح «قلب» کوشیدن، که صلاح و فساد آن سرمایه سعادت و شقاوت است، لازم تر است از تفتیش حقیقت آن نمودن، و اصطلاحات رایجه را درست کردن\*؛ بلکه بسا شود که انسان به واسطه شدت توجه به اصطلاحات و فهم کلمات و غور در اطراف آن از قلب خود به کلی غافل شود و از اصلاح آن باز ماند؛ در مقام شرح حقیقت و ماهیت «قلب» و اصطلاحات حکما و عرفا استادی کامل شود، ولی قلب خودش

۱- الصحاح، ج ۲، ص ۶۷۴، ماده «زهر».

۲- «الْأَجْرُدُ، کسی را گویند که در بدنش مو نباشد. و در صحاح است: الْجُرْدُ گستره‌ای است که در آن هیچ گیاه نباشد». (الصحاح، ج ۲، ص ۴۵۵، ماده «جرود»)

\* - بدان که مقصود از این بیان این نیست که علم اخلاق و منجیات و مهلکات نفس لازم نیست، بلکه مقصود آن است که آن علم را صرفاً باید مقدمه عمل دانست نه آنکه آنرا مستقل دانسته صرف عمر در جمع‌آوری اصطلاحات کرد و از مقصد باز ماند. منه عفی عنه



- نعوذ بالله - از قلوب منکوسه یا مطبوعه باشد؛ مثل کسی که از خواص و آثار ادویه مضره و نافعہ مطلع باشد و شرح هر یک را خوب بدهد، ولی از ادویه مضره احتراز نکند و از مفیده به کار نبرد؛ ناچار چنین شخصی با همه علم دواشناسی به هلاکت رسد و این علم موجب نجات او نشود.

ما در سابق ذکر کردیم<sup>(۱)</sup> که علوم مطلقاً عملی هستند، حتی علوم معارف که یک نحوه عملی در آنها نیز هست؛ و اکنون گوییم که علم احوال قلوب و کیفیت صحت و مرض و صلاح و فساد آن از علومی است که صرفاً مقدمه عمل و طریق علاج و اصلاح آن است و ادراک و فهم آن از کمالات انسانی به شمار نیاید. پس، انسان باید عمده توجه و اصل مقصدش اصلاح قلب و اکمال آن باشد تا به کمال سعادت روحانی و درجات عالیّه غیبیه نائل شود. و اگر از اهل علوم و دقایق و حقایق نیز هست، در ضمن سیر در آفاق و انفس عمده مطلوبش به دست آوردن حالات نفسانیّه خود باشد، که اگر از مهلکات است به اصلاح آن پردازد، و اگر از منجیات است به تکمیل آن بکوشد.

### فصل

## در بیان آن که تقسیم قلوب راجع به چه چیز است

بدان که این تقسیمی که در این حدیث شریف از برای قلوب فرموده اند تقسیم کلی اجمالی است. و از برای هر یک از قلوب مراتب و درجاتی است، چه در جانب شرک و نفاق، یا ایمان و کمال. و ظاهر چنین است که این تقسیم برای قلوب پس از کسب و حرکات معنویه باشد؛ نه به حسب اصل فطرت و خمیره نفوس، تا منافی با اخبار فطرت و این که جمیع موالید بر فطرت توحیدند و شرک و نفاق عرضی است باشد<sup>(۲)</sup>. گرچه اگر به حسب اصل فطرت نیز باشد، به یک نحو از بیان صحیح است و رفع تنافی توان کرد، و به جبر مستحیل نیز منجر نشود؛ ولی اقرب به اعتبار و برهان احتمال اول است.

۱- ر.ک: صفحه ۱۰۳ و ۴۵۵.

۲- ر.ک: صفحه ۲۰۱.

### [ در بیان معنی «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ...» ]

و ما پیش از این ذکر کردیم<sup>(۱)</sup> که انسان تا در دار دنیا، که مبدأ شجره هیولی و تغییرات و تبدلات جوهریه و صوریه و عرضیه است، واقع است، می تواند خود را از هر مرتبه نقص و شقاوت و شرک و نفاق نجات دهد، و به مراتب کمالیه و سعادات روحیه و ریحانیه رساند.

و این معنا منافات ندارد با حدیث معروف: «الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»<sup>(۲)</sup> زیرا که معنی حدیث این نیست که سعادت و شقاوت ذاتی و قابل جعل نیست، بلکه این حدیث موافق با برهان است، که به وضوح رسیده در محل خود که شقاوت راجع به نقص و عدم است، و سعادت راجع به وجود و کمال آن است؛ و آنچه از شجره طیبه وجود است ذات مقدس حق است به ترتیب اسباب و مسببات - که طریقه افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین، نصیر الملة والدين<sup>(۳)</sup> - قدس الله نفسه - می باشد. یا به طریق ظاهری و مظهریت و وحدت و کثرت - که طریقه اعظم الفلاسفة علی الاطلاق، حضرت صدر المتألهین<sup>(۴)</sup>، است - و آنچه راجع به نقص و عدم است از شجره خبیثه ماهیت است، و مورد جعل نیست از جهت آن که دون جعل است.

و توان گفت که حدیث شریف، که سعادت و شقاوت را در بطن می داند، مقصود از «بطنِ اُمِّ» مطلق عالم طبیعت است که اُمّ مطلق و مشیمه تربیت اطفال طبیعت است. و نتوان «بطنِ اُمِّ» را عبارت از آن معنای عرفی خود دانست، زیرا که سعادت چون از کمالات و فعلیات است، از برای نفوس هیولویه حاصل نیست، مگر بالقوه. و ظاهر آن است سعید در بطنِ اُمِّ بالفعل سعید است، پس باید ارتکاب خلاف ظاهری نمود. و چون آنچه ذکر شد مطابق با براهین است، متعین است حمل این حدیث شریف بر آن

۱- ر.ک: صفحه ۵۷۷-۵۷۸

۲- التوحید، صدوق، ص ۳۵۶ (با کمی اختلاف)؛ مصنفات میرداماد، الإیقاظات، ص ۲۵۳.

۳- ر.ک: الإشارات والتنبيهات، شرح محقق الطوسی، ج ۳، ص ۳۲۰-۳۵۹.

۴- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۰، ج ۷، ص ۵۸، ج ۹، ص ۱۲۱ و ۱۳۱.



یا چیزی که بر آن برگردد.

بالجمله، تفصیل در این باب و بیان برهانی آن از وظیفه خارج است، لیکن گاهی قلم طغیان کند و برخلاف مقصود جریان یابد.

### در بیان وجه حصر قلوب

بعضی گفته‌اند که وجه حصر قلوب در این چهار آنست که قلوب یا به ایمان متصف هستند، یا نه. بنابر اول، یا متصف‌اند به ایمان به جمیع آنچه پیغمبر آورده؛ یا به بعضی دون بعضی. اولی قلب مؤمن است؛ و دومی قلبی است که در آن ایمان و نفاق است. و بنابر دوم، یا در ظاهر تصریح به ایمان می‌کند، یا نه. اولی قلب منافق است؛ دومی قلب مشرک<sup>(۱)</sup>.

و این با حدیث شریف درست نیاید. یعنی، گاهی حقیقتاً مؤمن شود به جمیع ما جاء به النبی - صلی الله علیه و آله - و گاهی نفاق کند. و اگر کسی ناچار بخواهد، بهتر آن است که چنین گوید که قلب یا دارای ایمان است به جمیع ما جاء به النبی - صلی الله علیه و آله - یا نه. بنابر دوم، یا اظهار ایمان کند، یا نه. بنابر اول، یا ایمان در آن مستقر است؛ یا گاهی ایمان آورد، گاهی رجوع کند، و در این حال نیز اظهار ایمان نماید. و از ذیل این حدیث معلوم شود که توبه کسانی که از ایمان به کفر و نفاق رجوع کنند گرچه مکرر هم رجوع کنند قبول شود.

و در حدیث دیگری که در کافی شریف است حضرت باقر - سلام الله علیه - قلوب را به سه قلب تقسیم فرموده: قلب منکوس که در آن خیری نیست؛ و آن قلب کافر است. و قلبی که در آن نکته سوداء است، و شرّ و خیر در آن جنگ کنند تا کدام غالب آید. و قلب مفتوح که در آن چراغ‌های روشن است که تا روز قیامت انوار آن خاموش نگردد، و آن قلب مؤمن است<sup>(۲)</sup>. و این منافات با آن حدیث شریف ندارد، زیرا که قسم اول در این

۱- ر. ک: مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۵۷-۲۵۸.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فی ظلمة قلب المنافق»، حدیث ۳.

حدیث اعم از دو قسم در آن حدیث است؛ یعنی، قلب مشرک و منافق؛ زیرا که قلوب این سه طایفه منکوس است. و این منافات ندارد با آن که منکوسیت از صفات ظاهره قلب مشرک و کافر باشد، و مطبوعیت از صفات ظاهره قلب منافق باشد. و از این جهت، در آن حدیث هر یک را به یکی از آنها اختصاص داده است.

## فصل

### در بیان حالات قلوب است

#### در بیان آن که قلب مؤمن ازهر است

و ما قلب مؤمن را مقدم می‌داریم تا به مقایسه به آن سایر قلوب نیز معلوم گردد. باید دانست که در علوم عالی و معارف حقه به وضوح پیوسته است که حقیقت وجود اصل حقیقت نور است؛ و این دو عنوان حکایت کنند از یک حقیقت بسیطه واحده بدون آن که به جهات مختلفه متکثره رجوع کنند.

و نیز معلوم شده است که آنچه از سنخ کمال و تمام است راجع به عین وجود است. و این یکی از اصول شریفه‌ای است که هر کس به نیل آن مفتخر شده باشد، فتح ابواب معارف بر او گردد. و نفوس ضعیفه ما از درک حقیقت آن ذات به حقیقت عاجز و محروم است، مگر آن که دستگیری غیبی گردد و توفیق ازلی شامل حال آید.

و نیز معلوم است که ایمان بالله از سنخ علم و از کمالات مطلقه است. پس، چون از کمالات است، اصل وجود است، و اصل حقیقت نور و ظهور است؛ و آنچه غیر از ایمان و متعلقات آن است، از سنخ کمالات نفسانیه انسانی خارج است، و ملحق به ظلمات اعدام و ماهیات است.

پس، معلوم شد که قلب مؤمن ازهر است.

و در کافی شریف از جناب صادق - علیه السلام - نقل کند که فرمود:

«بعضی مردم را می‌بینی که از کمال فصاحت خطا نمی‌کند در لام یا واوی، ولی قلب او از شب تاریک تاریک‌تر است. و بعضی مردم از قلب خود نمی‌تواند خبر دهد با



زباننش، و حال آن که قلبش مثل چراغ نورانی است»<sup>(۱)</sup>.

### در بیان آن که قلب مؤمن بر طریق مستقیم است

و نیز قلب مؤمن بر طریقه مستقیمه، و مشی معنوی او به جاده مستویه انسانی است؛ زیرا که اولاً: خارج از اصل فطرت الهیه، که حق تعالی با دو دست جمال و جلال چهل صباح تخمیر فرموده نشده، و به همان فطرت توحید، که نقطه توجه به کمال مطلق و جمال تام است، مشی نماید؛ و ناچار این حرکت معنویه روحانیه از مرتبه فطرت مخمره تا غایت کمال مطلق است بدون اعوجاج. و این راه استقامت روحانی و جاده مستوی باطنی است. و اما سایر قلوب ناچار خارج از فطرت و معوج از طریقه مستقیمه است. و از حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - منقول [است] که بر زمین خطی مستقیم کشیدند و خطوط دیگری در اطراف آن کشیدند و فرمود: این خط مستقیم وسطی طریقه من است<sup>(۲)</sup>.

و ثانیاً: مؤمن تابع انسان کامل است. و انسان کامل چون مظهر جمیع اسماء و صفات و مربوب حق تعالی به اسم جامع است، هیچ یک از اسماء را در آن غلبه تصرف نیست؛ و خود نیز چون ربّ خود کون جامع است و مظهریت آن از اسمی زاید بر اسمی نیست؛ و دارای مقام وسطیت و برزخیت کبرا است و سیرش بر طریقه مستقیمه و وسطیه اسم جامع است. و سایر اکوان هر یک اسمی از اسماء محیطه یا غیر محیطه در آنها متصرف است و مظهر همان اسم هستند؛ و بدء و عود آنها به همان اسم است؛ و اسم مقابل آن در بطون است و متصرف آن نیست، مگر به وجه احدیت جمع اسماء، که بیان آن مناسب این مقام نیست.

پس، حق تعالی به مقام اسم جامع و ربّ الانسان بر صراط مستقیم است؛ چنانچه

۱ - عَنْ عُمَرُو، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ يَوْمٍ: «تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ، خَطِيبًا مَضْغَمًا، وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ. وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعَبِّرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ، وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمُضْبَاخُ». (الكافي، ج ۲، ص ۴۲۲، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب في ظلمة قلب المنافق»، حدیث ۱)  
 ۲ - الفتوحات المكية، ج ۳، ص ۶۹.

فرماید: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>(۱)</sup>. یعنی مقام وسطیت و جامعیت بدون فضل صفتی بر صفتی و ظهور اسمی دون اسمی. و مربوب آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است بدون تفاضل مقامی از مقامی و شأنی از شأنی؛ چنانچه در معراج صعودی حقیقی و غایت وصول به مقام قرب، پس از عرض عبودیت و ارجاع هر عبادت و عبودیتی از هر عابدی به ذات مقدس، و قصر اعانت در جمیع مقامات قبض و بسط به آن ذات مقدس بقوله: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، عرض کند: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؛ و این صراط همان صراطی است که ربّ الانسان الكامل بر آن است - آن بر وجه ظاهری و ربوبیت، و این بر وجه مظهریت و مربوبیت - و دیگر موجودات و سائرین الی الله هیچ یک بر صراط مستقیم نیستند؛ بلکه اعوجاج دارند، یا به جانب لطف و جمال، یا به طرف قهر و جلال.

و مؤمنین چون تابع انسان کامل هستند در سیر و قدم خود را جای قدم او گذارند و به نور هدایت و مصباح معرفت او سیر کنند و تسلیم ذات مقدس انسان کامل هستند و از پیش خود قدمی برندارند و عقل خود را در کیفیت سیر معنوی الی الله دخالت ندهند، از این جهت، صراط آنها نیز مستقیم و حشر آنها با انسان کامل و وصول آنها به تبع وصول انسان کامل است؛ به شرط آن که قلوب صافیة خود را از تصرفات شیاطین و انیت و انانیت حفظ کنند، و یکسره خود را در سیر تسلیم انسان کامل و مقام خاتمیت کنند.

### در بعض مکاید شیطان است

و از تصرفات خبیثة شیطانیه یکی آن است که انسان وجهه قلب خود را از جاده مستقیم معوج کند و به صورت شوخی یا شیخی متوجه کند. و یکی از شاهکارهای بزرگ شیطان مؤسوس فی صدور ناس است که با بیانی شوخ و شنگ و تصرفاتی دل فریب، گاهی بعضی مشایخ را به بناگوش شوخی دلبر درآویزد؛ و عذر این کبیره،

۱ - «همانا پروردگار من بر راه راست است». (هود (۱۱): ۵۶)



نه، بلکه این شرک عرفانی، را چنین آورد که قلب اگر احدیّ التعلق باشد، زودتر موفق به سلب علاقه شود! و گاهی بعض شوخ چشمان ابله را به صورت دیو سیرت شیخی عوام فریب، نه، بلکه شیطان قاطع الطریق، متوجه کند؛ و عذر این شرک جلیّ را آورد به آن که شیخ انسان کامل است و انسان از طریق انسان کامل باید به مقام غیب مطلق، که به هیچ وجه ظهور ندارد جز در مرآت احدی شیخ، برسد. و تا آخر عمر آن یک [با] یاد رخسار دل‌بند شوخ خود، و این یک با صورت منکوس شیخ خود به عالم جنّ و شیاطین ملحق شوند. نه آن، علاقه حیوانیه اش سلب می‌شود؛ و نه این از طریق کورکورانه به مقصود می‌رسد.

و باید دانست که مؤمن چون سیرش مستقیم و قلبش مستوی و توجهش الی الله و صراطش سَوّی است، از این جهت در آن عالم نیز صراطش مستقیم و روشن و قامتش مستقیم و صورت و سیرت و باطن و ظاهرش به صورت و هیئت انسانیت است. و با این مقایسه قلب مشرک را نیز می‌توان فهمید، که چون قلبش از فطرت الهیه خارج و از نقطه مرکزی کمال متمایل و از بحبوحه نور و جمال منحرف است و از تبعیت هادی مطلق و ولی کامل منصرف و برکنار است، و به انیت و انسانیت خود و دنیا و زخارف آن مصروف است، از این جهت در عوالم دیگر نیز با سیرت و صورت مستقیمه انسانیه محشور نگردد و به صورت یکی از حیوانات منکوس الرأس محشور شود، زیرا که در آن عالم صورت و هیئت تابع قلوب است و ظاهر ظلّ باطن و قشر سایه لبّ است، و مواد آن عالم مثل این نشئه تعصی از قبول اشکال ملکوتیه باطنیه ندارند. و این در محل خود مبرهن است<sup>(۱)</sup>.

پس قلبی که از حق و حقیقت معرض هستند و از فطرت مستقیمه خارج‌اند و به دنیا مقبل و متوجهند، سایه آنها نیز مثل خودشان از استقامت خارج و منکوس و رو به طبیعت و دنیا، که اسفل السّافلین است، می‌باشد؛ و شاید در آن عالم بعضی با روی

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۱۷۶، ۱۹۱ و ۲۲۲؛ المبدأ والمعاد، ص ۳۹۰-۳۹۳؛ الشواهد الربوبية،

خود راه روند و پاهای آنها رو به بالا باشد؛ و بعضی با شکم‌های خود راه روند؛ و بعضی با دست و پای خود چون حیوانات راه روند، چنانچه در این عالم مشی آنها چنین بوده: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>(۱)</sup>. ممکن است این مجاز در عالم مجاز در عالم حقیقت و ظهور و بروز روحانیت حقیقت پیدا کند.

و در احادیث شریفه در ذیل این آیه شریفه «صراط مستقیم» را به حضرت امیرالمؤمنین و حضرات ائمه معصومین - علیهم السلام - تفسیر فرمودند:

عَنْ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قُلْتُ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؟» قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَّ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَام - كَمَنْ يَمْشِي عَلَى وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ؛ وَجَعَلَ مَنْ تَبِعَهُ سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَ«الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ السَّلَام»<sup>(۲)</sup>.

فرمود: «خدای تعالی در این آیه شریفه مثلی زده است؛ و آن مثل کسانی است که اعراض نمودند از ولایت امیرالمؤمنین - علیهم السلام - که آنها گویی راه می‌روند به روی‌های خود و به هدایت نرسند. و کسانی را که متابعت آن حضرت نمودند، قرار داده به راه مستوی و راست. و «صراط مستقیم» امیرالمؤمنین - علیهم السلام - است.

و در حدیث دیگر است که مقصود از «صراط مستقیم» علی - علیهم السلام - و ائمه - علیهم السلام - است<sup>(۳)</sup>.

و از کافی شریف از فضیل منقول است که گفت: «با جناب باقرالعلوم - علیهم السلام - داخل مسجد الحرام شدم، و آن حضرت به من تکیه کرده بود. پس، آن حضرت نظر مبارک افکند به سوی مردم و ما در باب بنی‌شیبه بودیم، پس فرمود: «ای فضیل، این‌طور در جاهلیت طواف می‌کردند! نه می‌شناختند حق را و نه تدین به دینی داشتند.

۱ - الملك (۶۷): ۲۲.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۲۳۳، «کتاب الحجّة»، «باب فيه نكت ونف من التنزيل في الولاية»، حدیث ۹۱ (با کمی اختلاف)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۹۸، حدیث ۱.

۳ - البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۹۸، حدیث ۲.



ای فضیل، نظر کن به آنها، پس همانا به روی‌ها واژگونه در افتادند. خداوند لعنت کند آنها را که خَلْقی هستند مسخ شده و منکوس. "پس از آن قرائت فرمود آیه شریفه ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي...﴾ [را] و «صراط مستقیم» را تفسیر به حضرت امیرالمؤمنین و اوصیا - علیهم السلام - فرمود»<sup>(۱)</sup>.

و ما پیش از این، بیان آن‌که انسان کامل مشی و حرکت معنویش بر صراط مستقیم می‌باشد کردیم<sup>(۲)</sup>؛ و اما بیان آن‌که خود انسان کامل «صراط مستقیم» است، اکنون از مقصد ما خارج است.

### تتمیم

#### در بیان قلب منافق و فرق آن با قلب مؤمن

از بیانات فصل سابق حال قلب مؤمن و مشرک، بلکه کافر نیز، معلوم شد؛ و قلب منافق نیز به مقایسه معلوم شود. زیرا که قلب مؤمن از فطرت ساذجه صافیة اصلیه خود خارج نشده؛ هر چه از حقایق ایمانی و معارف حقه به او القا شود، طبعاً قبول کند، و تناسب بین غذا و متغذی، که معارف و حقایق و مقام فطرت قلوب است، محفوظ می‌باشد؛ از این جهت، قلب مؤمن را در حدیث دیگر، در کافی شریف، فرموده که «مفتوح» است<sup>(۳)</sup> و این «فتح» گرچه ممکن است اشاره به یکی از فتوحات ثلاثه<sup>(۴)</sup> باشد، ولی با این معنا نیز تناسب دارد.

و اما قلب منافق چون کدورات و ظلمت‌های منافیه با فطرت انسانیت پیدا کرده، از قبیل تعصب‌های جاهلیت و اخلاق ذمیمه و حبّ نفس و جاه و غیر آن از منافیات فطرت، از این جهت مختوم و مسدود و مطبوع است؛ و کلمه حق را به هیچ وجه قبول نکند؛ و

۱ - الکافی، ج ۸، ص ۲۸۸، حدیث ۴۳۴ (با کمی اختلاف)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۹۸، حدیث ۳.

۲ - ر.ک: صفحه ۵۹۲.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۴۲۳، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب فی ظلمة قلب المنافق و...»، حدیث ۳.

۴ - فتوحات سه گانه عبارت است از: «فتح قریب»، «فتح مبین»، «فتح مطلق». رجوع شود به ۳۲۱ و ۳۷۹ - ۳۸۰.

صفحه آن چون صفحه کاغذی شده است که به کلی سیاه و کدر باشد و قبول نقش نکند؛ و اظهار دیانت را از شیطننت خود وسیله دنیا و پیشرفت امور قرار داده است.

و باید دانست که قلب مشرک و منافق هر دو منکوس و مطبوع است، چنانچه معلوم و واضح است؛ ولی اختصاص هر یک به یکی برای آن است که مشرک چون قلبش در عبادت و خضوع متوجه به غیر معبود حقیقی است و به غیر کمال مطلق است، پس قلب او دارای دو خاصیت و خصوصیت است: یکی خضوع صادقانه؛ و دیگر آن که این خضوع چون به نقایص و مخلوقات می باشد، اسباب نقص و کدورت قلوب آنهاست؛ پس قلب آنها منکوس است. و این صفت ظاهره آنهاست. و اما منافق گاهی به حسب واقع مشرک است. و در این جهت با مشرکین مساوی است در انتکاس قلب؛ و مزیت دیگری نیز دارد. و گاهی در واقع کافر و دارای هیچ دیانتی نیست. و آن نیز گرچه قلبش منکوس است، ولی خصوصیت دیگر در آن ظاهرتر است؛ و آن خصوصیت و مزیت آن است که حق را به حسب صورت اِصفا کند و در جمعیت حق داخل شود و تمام مطالب حقه‌ای که به گوش مؤمنین رسد به گوش آنها نیز می رسد؛ لیکن مؤمن برای صفای باطنی قلبش «مفتوح» است و آن را قبول می کند؛ و منافق به واسطه ظلمت و کدورت قلبش «مطبوع» و مختوم است و آن را قبول نمی کند.

و این که دو صفت از صفات مؤمن را، که شکر در عطایا و صبر در بلااست، اختصاص به ذکر داده است، برای آن است که این دو صفت در بین صفات مؤمن مزیت‌هایی دارد؛ و این دو از امهات صفات جمیله است که از آنها صفات جمیله دیگر منشعب شود. و ما شمه‌ای از آن را در بعض احادیث سابقه ذکر کردیم<sup>(۱)</sup>؛ و ایضاً دو صفت از صفات جلال و جمال و قهر و لطف را بیان فرموده که تجلی به اعطا و ابتلاست؛ گرچه ابتلا از صفات لطف است، ولی چون ظاهر به قهر است، از آن به شمار آید؛ چنانچه در بحث اسماء و صفات حق مذکور است. و مؤمن در بین این دو تجلی همیشه قیام به عبودیت می کند.



## ختم

### در بیان آن‌که غفلت از حق انتکاس قلب است

و از بیانات سابقه معلوم می‌شود که اگر نفوس یکسره متوجه به دنیا و تعمیر آن باشند و منصرف از حق باشند، گرچه اعتقاد به مبدأ و معاد هم داشته باشند، منکوس هستند. و میزان در انتکاس قلوب، غفلت از حق و توجه به دنیا و تعمیر آن است. و این اعتقاد یا ایمان نیست، چنانچه پیشتر در شرح بعضی احادیث ذکر شد<sup>(۱)</sup>؛ یا ایمان ناقص ناچیزی است که منافات با انتکاس قلب ندارد، بلکه کسی که اظهار ایمان بالغیب و حشر و نشر کند، و خوف از آن نداشته باشد و این ایمان او را به عمل به ارکان نرساند، او را باید در زمره منافقین به شمار آورد نه مؤمنین. و ممکن است این‌طور مؤمنین صوری، مثل اهل «طائف» - که در حدیث شریف مثل برای آن نوع زده است که گاهی مؤمن‌اند و گاهی منافق - باشند؛ و خدای نخواستہ این ایمان بی‌مغزی که در ملک بدن آنها به هیچ وجه حکومت ندارد زائل شود؛ و با نفاق تمام از دنیا منتقل شده جزء منافقین محشور گردند.

و این یکی از مهماتی است که باید نفوس ضعیفه ما به آن خیلی اهمیت دهند؛ و مراقبت کنند که آثار ایمان در جمیع ظاهر و باطن و سر و علن نافذ و جاری باشد، و چنانچه به قلب دعوی ایمان دارند، ظاهر را هم محکوم به حکم آن کنند تا ریشه ایمان در قلب محکم و پابرجا شود و به هیچ عایق و مانعی و تبدل و تغیری زائل نشود؛ و این امانت الهی و قلب طاهر ملکوتی را، که به فطرت الهی مخمر بود، بی‌تصرف شیطان و دست خیانت به آن ذات مقدس باز پس دهند. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

## حدیث سی و یکم

[توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (ص) و آئمه (ع) و مؤمنین]

الحدیث الحادی والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ، أَفْضَلِ الْمُحَدِّثِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيَّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ رَبِيعٍ، عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ. وَكَيْفَ يُوصَفُ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾»<sup>(۱)</sup> فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ، إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ. وَإِنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَا يُوصَفُ. وَكَيْفَ يُوصَفُ، عَبْدٌ اخْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ فِي الْأَرْضِ كَطَاعَتِهِ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>(۲)</sup>. وَمَنْ أَطَاعَ هَذَا فَقَدْ أَطَاعَنِي؛ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي. وَفَوَّضَ إِلَيْهِ. وَإِنَّا لَا نُوصَفُ. وَكَيْفَ يُوصَفُ، قَوْمٌ رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَهُوَ الشُّكُّ. وَالْمُؤْمِنُ لَا يُوصَفُ. وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَى أَخَاهُ فَيُصَافِحُهُ، فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَالذُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ»<sup>(۳)</sup>.

ترجمه: «جناب زرارہ گوید: شنیدم حضرت باقر العلوم - علیہ السلام - می فرمود: همانا خداوند - عزَّ و جلَّ - وصف کرده نشود. و چگونه به وصف آید و حال آنکه در

۱ - الأنعام (۶): ۹۱؛ الحج (۲۲): ۷۴؛ الزمر (۳۹): ۶۷.

۲ - الحشر (۵۹): ۷.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۱۸۲، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب المصافحة»، حدیث ۱۶.



کتاب خود فرموده که «تعظیم و تقدیر نمودند خداوند را حق تعظیم». پس توصیف نشود خدای تعالی به عظمت و وصفی مگر آن که حق تعالی بزرگتر از آن است. و همانا پیغمبر - صلی الله علیه و آله - به وصف نیاید. و چگونه توصیف شود بنده‌ای که محجوب نموده است او را خدای تعالی به هفت حجاب، و قرار داده است اطاعت او را در زمین مثل اطاعت خودش در آسمان، پس فرمود: «آنچه آورد برای شما پیغمبر - صلی الله علیه و آله - (یعنی امر کرد به آن) بگیرید او را؛ و آنچه نهی فرمود شما را از آن، خودداری کنید از آن». و کسی که اطاعت او کند اطاعت مرا کرده، و کسی که معصیت او را کند معصیت مرا نموده. و واگذار فرمود خداوند به سوی او امر را. و ما وصف نشویم. و چگونه وصف شوند قومی که خدای برداشته است از آنها رجس را که آن شک است. و مؤمن وصف نشود. و همانا مؤمن ملاقات کند برادر خود را پس مصافحه کند با او؛ پس پیوسته خدای تعالی نظر می‌فرماید [به] آنها؛ و گناهان می‌ریزد از روی‌های آنها چنان که برگ از درخت می‌ریزد.

شرح: قوله: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ»، جوهری گوید: «قدر» به معنای اندازه است. و «قَدَر» به فتح دال و سکون آن به یک معناست. و آن در اصل مصدر است. و خدای تعالی فرماید: «مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؛ أَي: مَا عَظَّمُوا اللَّهَ حَقَّ تَعْظِيمِهِ<sup>(۱)</sup>. انتهی. نویسنده گوید: ظاهر آن است که «قدر» همان اندازه است. و آن را کنایه آورده‌اند از عدم توصیف و تعظیم آن چنانچه سزاوار است. و توصیف خود اندازه‌گیری موصوف است در لباس وصف؛ و این برای غیر حق تعالی نسبت به آن ذات مقدس میسور و جایز نیست؛ چنانچه اشاره به آن خواهیم نمود ان شاء الله.

قوله: «فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ» در نسخه مرحوم مجلسی - رحمه الله - «بِقُدْرَةٍ» با تاء بوده. و ایشان آن را از باب مثل دانسته‌اند؛ و اختصاص آن را از بین سایر صفات برای نزدیک‌تر بودن به افهام دانسته‌اند؛ و احتمال اشتباه نسخه را تقویت کردند و گفته‌اند: «ممکن است قرائت شود به فتح (أَي قَدَر) چنانچه در بعضی احادیث دیگر

است»<sup>(۱)</sup>. ولی در نسخه وافی موافق احتمال ایشان است<sup>(۲)</sup>. و شاید «بِقَدْرِهِ» با «هَاء» باشد؛ چنانچه در بعضی نسخ چنین است. و اما «بِقُدْرَةِ» با «تَاء» مضمون بلکه مقطوع است که از اغلاط نسخه است؛ زیرا که نه به حسب معنا سلیس است، و نه به حسب لفظ حدیث صحیح می باشد، زیرا که ضمیر مذکر به آن ارجاع شده، و تأویل خلاف قاعده است. و مرحوم مجلسی از ضیق خناق این طور توجیه فرمودند، با آن که امکان تعقل قدرت حق فی الجمله و عدم امکان تعقل سایر صفات و فرق بین آن و دیگر صفات وجهی ندارد؛ و از این جهت در نظر مبارک خود ایشان هم چندان موجه نبوده.

قوله: «تَحَاتُّ» جوهری در صحاح گوید: «الْحَتُّ، حَكُّ الْوَرَقِ مِنَ الْغُصْنِ». یعنی، «حَتُّ» به معنی ریختن برگ از شاخه درخت است. و گوید: «تَحَاتُّ الشَّيْءُ، تَنَائُرٌ»<sup>(۳)</sup> و آن نیز فروریختن و متفرق شدن است. و ما بیان آنچه مناسب است در حدیث شریف در ضمن چند فصل به رشته تحریر در می آوریم.

## فصل

### در بیان مراد از عدم توصیف حق

بدان که آنچه در این حدیث شریف است که خداوند تعالی توصیف نشود اشاره به توصیفات است که بعضی از اهل جهل و جدل از متکلمین و غیر آنها حق را به آن توصیف می کردند، که توصیفات آنها مستلزم تحدید و تشبیه بلکه تعطیل بوده؛ چنانچه در خود این حدیث اشاره به آن فرموده بقوله: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ». و در باب نهی از توصیف در کتاب کافی شریف اخبار دلالت بر آن دارد:

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ عَتِيكَ الْقَصِيرِ، قَالَ: كَتَبْتُ عَلَى يَدَيَّ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - إِنَّ قَوْمًا بِالْعِرَاقِ يَصِفُونَ اللَّهَ بِالصُّورَةِ وَبِالتَّخْطِيطِ؛

۱- مرآة العقول، ج ۹، ص ۷۰-۷۱.

۲- الوافی، ج ۵، ص ۶۱۳.

۳- الصحاح، ج ۱، ص ۲۴۶، مادة «حَتُّ».



(خ ل: بالتخاطیط) فَإِنْ رَأَيْتَ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِالْمَذْهَبِ الصَّحِيحِ فِي التَّوْحِيدِ. فَكُتِبَ إِلَيَّ: «سَأَلْتُ - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ. فَتَعَالَى اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ تَعَالَى عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ.

فَاعْلَمْ، رَحِمَكَ اللَّهُ، أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ تَعَالَى. فَانْفِ عَنِ اللَّهِ الْبُطْلَانَ وَالتَّشْبِيهَ؛ فَلَا نَفْيَ وَلَا تَشْبِيهَ هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمُوجُودُ. تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ. وَلَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضِلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ. (خ ل: التَّيْبَانِ)»<sup>(۱)</sup>.

«عبدالرحیم گوید: نوشتیم به حضرت صادق - سلام الله علیه - توسط عبدالملک که طایفه‌ای در عراق اند که "حق تعالی را توصیف کنند به صورت و تخطیط. (یعنی عروق و رگ و پی، یا شکل و هیئت) پس اگر صلاح می‌دانید، فدای شما شوم، مذهب صحیح را در توحید مرقوم فرمایید". پس مرقوم فرمود: "خدا تو را رحمت کند، از توحید سؤال کردی و آنچه را در آن اختیار کردند اشخاصی که پیش تو هستند. (یعنی اهل عراق) بزرگ است خدایی که نیست مثل او چیزی و او شنوا و بیناست؛ بزرگ‌تر است از آنچه توصیف نمودند توصیف کنندگانی که تشبیه نمایند خداوند را به مخلوقش، - آنهایی که افترا و دروغ بندند به خداوند. پس بدان، خداوند تو را رحمت کند، که مذهب صحیح در توحید آن است که قرآن به آن نازل شده از صفات خدای تعالی. پس نفی کن از خداوند بطلان و تشبیه را؛ نه نفی صفات کن که آن بطلان است؛ و نه صفات شبیهه به خلق ثابت کن برای او که آن تشبیه است. اوست الله و ثابت و موجود؛ بزرگ‌تر است از آنچه توصیف نمودند وصف کنندگان. از قرآن تجاوز نکنید پس به ضلالت و گمراهی بیفتید بعد از بیان و تعلیم الهی".»

از تأمل در این حدیث شریف و تدبر درست در صدر و ذیلش معلوم شود که مقصود از نفی توصیف حق، تفکر نکردن در صفات و توصیف ننمودن حق مطلقاً،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۰۰، «کتاب التوحید»، «باب النهی عن الصفة بغير ما وصف به نفسه تعالى»،

نیست چنانچه بعضی از محدثین جلیل فرمودند<sup>(۱)</sup>، زیرا که در این حدیث امر فرمود به نفی تعطیل و تشبیه - چنانچه در بعض روایات دیگر<sup>(۲)</sup> - و این خود بی تفکر در صفات و علم کامل به آنها صورت نگیرد. بلکه مقصود آن جناب آن است که توصیف ننمایند به آنچه لایق ذات مقدس حق تعالی نیست؛ مثل اثبات صورت و تخطیط و غیر آن از صفات مخلوق که ملازم با امکان و نقص است - تعالی الله عنه -

و اما توصیف حق تعالی به آنچه لایق ذات مقدس است، که آن در علوم عالیہ میزان صحیح برهانی دارد، پس آن امر مطلوبی است که کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه و آله - و احادیث اهل بیت از آن مشحون است<sup>(۳)</sup>؛ و خود حضرت نیز در این حدیث شریف اشاره به میزان صحیح برهانی به طریق اجمال فرموده است، و بحث در اطراف آن اکنون از مقصد ما خارج است. و این که جناب صادق - علیه السلام - فرمودند [در] توصیف حق از کتاب خدا خارج مشو، دستوری است برای کسانی که میزان در صفات را نمی دانند؛ نه آن که توصیف به غیر صفاتی که در کتاب خداست جایز [نیست]؛ و لهذا خود آن سرور با آن که این دستور را به طرف داده اند، مع ذلک توصیف فرمودند حق را به دو صفت و اسمی که در کتاب خدا - به حسب آنچه در نظر است - نیست؛ و آن «ثابت» و «موجود» است.

آری، اگر کسی با عقل ناقص مشوب به اوهام، بی استناره به نور معرفت و تأیید غیبی الهی، بخواهد حق را وصف کند به صفتی، ناچار یا در ضلالت تعطیل و بطلان واقع شود؛ و یا در هلاکت تشبیه واقع شود. پس، بر امثال ما اشخاص که قلوب آنها را حجاب های غلیظ جهل و خودپسندی و عادات و اخلاق ناهنجار فرو گرفته لازم است که دست تصرف به عالم غیب دراز نکنند و از پیش خود خدایانی نتراشند، که هر چه به

۱ - مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۴۶؛ بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۶۵.

۲ - الکافی، ج ۱، ص ۸۲، «کتاب التوحید»، «باب إطلاق القول بألّه شیء»، حدیث ۲، ۶ و ۷؛ التوحید، صدوق، ص ۸۱، حدیث ۳۷، و ص ۱۰۴، حدیث ۱ و ۷، و ص ۲۴۷، حدیث ۱.

۳ - ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۹۱، «باب النسبة»، و ص ۱۰۷، «باب صفات الذات»؛ التوحید، صدوق، ص ۱۳۹، «باب صفات الذات وصفات الأفعال».



خیال خود توهم کنند جز مخلوق نفوس آنها نخواهد بود.

و این نکته نگفته نماند که مقصود ما از این که گفتیم: این اشخاص دست به عالم غیب فرا نبرند، نه آن است که سفارش باقی ماندن در جهل و خودپرستی را می‌کنیم، یا نعوذ بالله مردم را دعوت به «الحاد به اسماء الله» می‌کنیم؛ «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ»<sup>(۱)</sup>. یا از معارف، که چشم و چراغ اولیاء الله و پایه و اساس دیانات است، نهی می‌کنیم؛ بلکه این خود دعوت به رفع این حجب غلیظه است؛ و تنبه به آن است که انسان تا گرفتار توجه به خود و حبّ به جاه و مال و دنیا و نفس است و چون نویسنده در حجاب جهالت و ضلالت و خودبینی و خودپسندی [است] که اغلظ جمیع حجب ظلمانیه است، از معارف حقه و وصول به مراد و مقصود اصلی محروم خواهد ماند. و اگر خدای نخواستہ دستگیری غیبی از حق تعالی یا اولیای کامل او نشود، معلوم نیست امرش به کجا منتهی شود و غایت حرکت و سیرش چه خواهد بود. اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ الشُّكْوٰی وَاَنْتَ الْمُسْتَعَانُ.

ما سرگشتگان دیار جهالت و متحیرین در تیه ضلالت و سرگرم‌های به خودی و خودپرستی که در این ظلمتکده ملک و طبیعت آمدم و چشم بصیرت نگشودیم و جمال زیبای تو را در مرائی خرد و کلان ندیدیم و ظهور نور تو را در اقطار سماوات و ارضین خفاش صفت مشاهده ننمودیم و با چشم کور و قلب مهجور روزگار به سر بردیم و عمری را به نادانی و غفلت نفس شمردیم، اگر لطف بی‌پایان و رحمت نامتناهی سرشار تو مددی نکند و سوزی در قلب و جذوه‌ای در دل نیفکند و جذبه روحیه حاصل نیاید، در این تحیر تا ابد بمانیم و ره به جایی نرسانیم. ولی «مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ»<sup>(۲)</sup>. نعم تو ابتدایی و رحمت تو بی‌سابقه است. بارالها! تفضلی فرما و دستگیری نما و ما را به انوار جمال و جلال خود هدایت فرما، و قلوب ما را به ضیاء اسماء و صفات روشن و منور فرما.

۱ - «و آنان که در نام‌های او کفر و انحراف می‌ورزند بخود واگذار». (الأعراف (۷): ۱۸۰)

۲ - «خدایا به تو بدگمان نیستم». (از فقرات دعای کمیل، مصباح‌المنتهجد، ص ۵۸۷)

### در بیان آن که علم به حقیقت اسماء و صفات ممکن نیست

پوشیده نماند که ادراک حقیقت اوصاف حق و احاطه بر آنها و کیفیت آنها، از اموری است که دست برهان از وصول به شاهره آن کوتاه و آمال عارفین از وصول به مغزای آن منقطع است؛ و آنچه به نظر برهانی و نظر تفکر علماء حکمت رسمیه، یا در مباحث اسماء و صفات ارباب اصطلاحات عرفانیه، ذکر کرده اند، هر یک به حسب مسلک آنها صحیح و برهانی است؛ ولیکن خود علم حجابی است غلیظ که تا خرق آن به توفیقات سبحانی در سایه تقوای کامل و ریاضت شدید و انقطاع تام و مناجات صادقانه با جناب ربوبی نشود، انوار جمال و جلال در قلب سالک طلوع نکند و قلب مهاجر الی الله به مشاهده غیبیه و حضور عیانی تجلیات اسمائی و صفاتی - تا چه رسد به تجلیات ذاتی - نائل نشود.

و این بیان نباید انسان را از طلب و بحث، که خود تذکر حق است، باز دارد، زیرا که نادر اتفاق افتد که بدون بذر علوم حقه، به شرایط معهوده آن، شجره طیبه معرفت در قلب روییده شود یا بارور گردد.

پس، انسان در اول امر باید از ریاضات علمیه، با قیام به جمیع شرایط و متممات آن، دست نکشد که گفته اند: الْعُلُومُ بِذُرِّ الْمُشَاهَدَاتِ<sup>(۱)</sup>. و اگر علوم در این عالم نیز به واسطه بعضی موانع به نتیجه تام نرساند انسان را، ناچار در عوالم دیگر به ثمراتی دلپسند منتهی شود؛ ولی عمده قیام به شرایط و مقدمات آن است که بعضی از آن را در شرح بعض احادیث سالفه بیان کردم<sup>(۲)</sup>.

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۳۸۶، و ج ۵، ص ۲۶۶، و ج ۹، ص ۱۲۳؛ شرح المنظومة، ج ۵، ص ۲۹۰.

۲- ر.ک: صفحه ۵۰۵.



## فصل

در بیان آنکه علم به حقیقت روحانیت انبیا و اولیا به قدم فکر حاصل نشود

بدان که معرفت روحانیت و مقام کمال جناب ختمی مرتبت - صلی الله علیه و آله - خاصتاً، و انبیای معظم و اولیای معصومین - علیهم السلام - نیز با قدم فکر و سیر آفاق و انفس میسور نگردد؛ زیرا که آن بزرگواران از انوار غیبیه الهیه و مظاهر تامه و آیات باهره جلال و جمال اند، [و] در سیر معنوی و سفر الی الله به غایه القصوای فنای ذاتی و منتهی العروج «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» رسیده اند؛ گرچه صاحب مقام بالاصاله نبی ختمی است، و دیگر سالکین در عروج تبع آن ذات مقدس هستند. و ما اکنون در صدد بیان کیفیت سیر آن ذات مقدس، و تفاوت معراج روحانی او با معراج سایر انبیاء و اولیا - علیهم السلام - نیستیم؛ و در مقام به ذکر یک حدیث که راجع به نورانیت آنها وارد است اکتفا می کنیم، زیرا که ادراک نورانیت آنها نیز نورانیت باطنیه و جذبه الهیه می خواهد.

کافی بإشنادِهِ عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْعَالِمِ؟ فَقَالَ لِي:

«يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ، وَرُوحَ الْإِيمَانِ، وَرُوحَ الْحَيَاةِ، وَرُوحَ الْقُوَّةِ، وَرُوحَ الشَّهْوَةِ. فَبِرُوحِ الْقُدُسِ، يَا جَابِرُ، عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى». ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ، إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحُ يُصِيبُهَا الْحِذْثَانُ، إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ؛ فَإِنَّهَا لَا تَلْهُو وَلَا تَلْعَبُ»<sup>(۱)</sup>.

۱ - جابر گوید: «از امام باقر علیه السلام درباره علم عالم پرسیدم، فرمود: ای جابر، همانا در پیغمبران و اوصیاء پنج روح است: روح القدس، روح ایمان، روح زندگی، روح قوه، روح شهوت. ای جابر، ایشان به روح القدس امور و مطالب زیر عرش تا زیر خاک را می دانند. سپس فرمود: ای جابر، این چهار روح را آفت رسد مگر روح القدس را که بازی و پاوه گری ندارد». (الكافي، ج ۱، ص ۲۷۲، «كتاب الحجة»، «باب فيه ذكر الأرواح التي في الأئمة»، حدیث ۲)

و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾<sup>(۱)</sup> قَالَ: «خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ؛ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ. وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»<sup>(۲)</sup>.

از حدیث اول معلوم شد که برای انبیا و اوصیا - علیهم السلام - مقام شامخی است از روحانیت که آن را «روح القدس» گویند. و به آن مقام احاطه علمی قیومی دارند به جمیع ذرات کائنات. و در آن روح غفلت و نوم و سهو و نسیان و سایر حوادث امکانیه و تجدیدات و نقایص مُلکیّه نیست؛ بلکه از عالم غیب مجرد و جبروت اعظم است. چنانچه از حدیث دوم معلوم شود که آن روح مجرد کامل، از جبرئیل و میکائیل، که اعظم قاطنین مقام قرب جبروت هستند، اعظم است.

آری، اولیایی که حق تعالی با دو دست قدرت جمال و جلال خود تخمیر طینت آنها را کرده و در تجلی ذاتی اولی، به جمیع اسماء و صفات و مقام احدیت جمع در مرآت کامل آنها ظهور نموده، و تعلیم حقایق اسماء و صفات در خلوتگاه غیب هویت فرموده، دست آمال اهل معرفت از دامن کبریای جلال و جمال آنها کوتاه و پای معرفت اصحاب قلوب از نیل وصول به اوج کمال آنها در گِل است. و در حدیث نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - است: «عَلَيَّ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى»<sup>(۳)</sup>.

و نویسنده شمه‌ای از سریان مقام نبوت و ولایت را چون خفاش که از آفتاب

۱ - الشوری (۴۲): ۵۲.

۲ - «و با سند خود از ابوبصیر روایت کند که گفت از امام صادق علیه السلام از این کلام خداوند تبارک و تعالی: «و همچنین روح را به فرمان خویش به سویت فرستادیم؛ تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست». پرمسبدم، فرمود: «روح آفریده‌ای است از آفریدگان خدای تبارک و تعالی، بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل. این روح همراه پیامبر ﷺ بود، او را آگاه می ساخت و استوارش می داشت. و پس از پیامبر این روح همراه امامان است» (الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، «کتاب الحجّة»، «باب الروح التي يسدد الله بها الأئمة»، حدیث ۱).

الوافی، ج ۳، ص ۶۳۰، حدیث ۱.

۳ - الوافی، ج ۳، ص ۵۱۵.



عالم‌تاب بخواهد وصف کند در سابق ایام در رساله‌ای علی حده موسوم به مصباح الهدایه<sup>(۱)</sup> به رشته تحریر درآورده.

## فصل

### [در بیان معنای «عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ»]

در این فقره از حدیث شریف که می‌فرماید: «كَيْفَ يُوصَفُ، عَبْدٌ احْتَجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ» احتمالاتی داده‌اند که بعضی از آن را ذکر می‌کنیم.

اول، آن است که محدث عارف کامل، مرحوم فیض - رحمه الله - فرمودند. و آن چنین است که در حدیث وارد است که از برای خداوند تعالی هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت، که اگر کشف [کند] آنها را، محترق کند انوار جمال او آنچه را که منتهی شود به آن بصر او.

پس بنا بر این، محتمل است که معنی «اِحْتَجَبَ اللَّهُ بِسَبْعٍ» آن باشد که تمام حجب مرتفع شده حتی آن که از هفتاد هزار حجاب هفت حجاب باقی مانده<sup>(۲)</sup>. بنا بر این احتمال، تقدیر چنین شود که اِحْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ بِسَبْعٍ. و لفظ «جلاله» فاعل شود.

و این احتمال گرچه از سایر احتمالات مناسب‌تر شاید باشد، ولی خالی از مناقشه نیست. اما به حسب لفظ، زیرا که در مقام توصیف و تعریف مناسب آن است که از این مقصود تعبیر کنند که مَا احْتَجَبَ عَنِ اللَّهِ [إِلَّا] بِسَبْعٍ. یا: مَا احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ [إِلَّا] بِسَبْعٍ و به عبارت دیگر بنابر این، کمال پیغمبر و عدم جواز توصیف او، به نداشتن آن حجب دیگر

۱- مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، کتابی است گرانقدر از حضرت امام خمینی رحمته الله که در سال ۱۳۴۹ ق به رشته تحریر درآورده‌اند. که در یک «مقدمه» و دو «مشکات»، و یک «خاتمه» تنظیم شده است. مشکات نخست در برخی از اسرار خلافت محمدی صلی الله علیه و آله و ولایت علوی علیه السلام در حضرت علمیه است، و مشکات دوم در برخی از اسرار خلافت و ولایت و نبوت در نشئه عین و عالم امر و خلق می‌باشد. حضرت امام رحمته الله در مقدمه کتاب در پیرامون موضوع آن چنین نگاشته‌اند: «دوست داشتم در این رساله سرآغازی از حقیقت خلافت محمدی و نعمی از دریای حقیقت ولایت علوی علیه السلام را برایت آشکار نمایم و این که چگونه این دو حقیقت در عوالم غیب و شهادت جاری هستند و در مراتب نزول و صعود نفوذ دارند».

۲- الوافی، ج ۵، ص ۶۱۴، حدیث ۱۶.

است نه داشتن هفت حجاب؛ پس مناسب بود که آن را ذکر فرمایند. و اما به حسب معنا، زیرا که ظاهر آن است که این حجب که از برای حق تعالی است از نور و ظلمت حجب خلقی باشد نه اسماء و صفاتی؛ بنابراین، لازم [است] که اقرب از نور پاک رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- خلقی باشد؛ با آن که ثابت شده است که آن ذات حجاب اقرب و مخلوق اول است، بلکه حجب اسمائی و صفاتی نیز برای آن سرور نیست؛ چنانچه در مقام خود مقرر است. و اما مقامات و لطایف سبعة خود آن سرور نیز حجاب خود او نیست.

وجه دوم آن است که محدث خبیر، مرحوم مجلسی -اعلی الله فی القدس مقامه- وجیه دانسته‌اند، و از بعضی دیگر هم نقل فرموده‌اند. و آن آن است که این جمله بر سبیل مقدمه ذکر شده، و مقصود آن است که آن حضرت را به جمله‌های بعد توصیف کند<sup>(۱)</sup>. یعنی: "چطور می‌توان بنده‌ای را توصیف کرد که خداوند [که] از بندگان به هفت حجاب پنهان است، طاعت او را در زمین مثل طاعت [خود] در آسمان قرار داده؛ مثل پادشاهی که خود در پس هفت حجاب است از رعیت و ممکن نیست برای آنها وصول به او، ولی وزیری را واسطه قرار دهد و مبعوث کند به سوی آنها، و به آنها بنویسد که امر او امر من است." و مراد از «سبع حجاب» سماوات سبع است که وحی حق از ماورای آنها به توسط پیغمبر به ما رسد. و احتمال دیگری نیز قریب به این داده‌اند، الا این که هفت حجاب را حجب نوریة اسمائیه گرفته‌اند<sup>(۲)</sup>. و این احتمال گرچه مناقشه معنویة سابقه را ندارد، ولی به حسب لفظ و مقام توصیف نیز بعید است؛ بلکه بعیدتر از سابق است.

و احتمال دیگر در این مقام هست که به حسب معنا خیلی صحیح و دل‌چسب است، و به حسب مقام نیز مناسب است، الا آن که صحت آن احتمال مبتنی است بر یکی از دو امر: یا آن که اَحْتَجَبَ متعدی و به معنی «حَجَب» استعمال شده باشد. و یا آن که متعدی

۱- مرآة العقول، ج ۹، ص ۷۱، حدیث ۱۶.

۲- همان.



به «باء» نمودن آن جایز باشد. و در هر صورت، مفعول مقدر باشد. و آن احتمال، بر فرض صحت یکی از این دو امر، آن است که چگونه می‌توان بنده‌ای را توصیف کرد که حق تعالی محتجب نموده او را به هفت حجاب؛ و برای جمال و روحانیت او، که هم‌افق با مشیت است، هفت حجاب از مرتبه طبیعت تا مرتبه مشیت مطلقه قرار داده. یا از مرتبه ملک طبیعت خود آن سرور، تا مقام غیب هویت آن حضرت قرار داده. ولی در لغت و استعمالات شاهی برای تعدیه «اَحْتَجَبَ» نیافتیم، گرچه بعضی علمای ادب می‌گفتند که تعدیه آن با «باء» مانع ندارد. وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ؛ وَ «لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا»<sup>(۱)</sup>.

## فصل

در بیان معنی تفویض امر به رسول خدا ﷺ

چنانچه در این حدیث شریف است واحادیث کثیره دیگر  
نیز دلالت بر آن دارد

بدان که از برای «تفویض» یک معنایی است که در مبحث جبر و تفویض مذکور است<sup>(۲)</sup>. و آن عبارت از آن است که حق تعالی در امری از امور، از غایة القصوای خلقت عوالم غیبیه و مجرده تا منتهی النهایات عالم خلق و تکوین، خود را، نعوذ بالله، از تصرف قیومی در آن منعزل فرماید؛ و امر آن را به موجودی، چه کامل و تام و روحانی و صاحب اختیار و اراده، یا موجودی طبیعی و مسلوب الشعور و الارادة، واگذار کند که آن موجود در آن امر تصرف تام مستقل داشته باشد.

و «تفویض» به این معنا نه در امر تکوین و نه در امر تشریع و در سیاست عباد و تأدیب آنها به احدی ممکن نیست بشود، و مستلزم نقص و امکان در واجب و نفی امکان و احتیاج در ممکن است.

و در مقابل آن «جبر» است. که آن عبارت است از سلب آثار خاصه از مراتب وجود،

۱- «شاید خداوند پس از این چیزی پدید آورد». (الطلاق (۶۵): ۱)

۲- ر. ک: رسالة الطلب والارادة، ص ۱۴ به بعد.

و نفی اسباب و مسببات یکسره و القای وسایط یکباره، و این نیز مطلقاً باطل و مخالف با برهان قوی است. و این نیز اختصاص به افعال مکلفین ندارد، چنانچه مشهور است؛ بلکه نفی جبر و تفویض به این معنا سنّه الله جاریه است در تمام مراتب وجود و مشاهد غیب و شهود. و تحقیق این خارج از وظیفه این اوراق است.

و اخباری که نفی جبر و تفویض فرمودند به این معنای از تفویض محمول است. و این اخباری که اثبات تفویض نموده - چه در تشریع بعض احکام مثل روایت شریفی که در کافی سند به حضرت باقر - علیه السلام - رساند که فرمود: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - قرار داد دینه عین و نفس را، و حرام فرمود نبیذ و هر مسکری را. شخصی از آن حضرت پرسید: "بدون آن که چیزی بیاید؟" (یعنی وحی برسد) فرمود: "آری، تا معلوم شود کسی که اطاعت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - کند از کسی که معصیت او کند" <sup>(۱)</sup>. و مثل اضافه نمودن بر نمازها چند رکعت <sup>(۲)</sup>، و مستحب نمودن روزه شعبان و سه روز از هر ماه <sup>(۳)</sup>، یا مطلق امور خلاق؛ چنانچه در روایات شریفه دیگر است مثل روایت کافی: بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - وَأَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولَانِ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ». ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» <sup>(۴)</sup> و روایات

۱- عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَدِيَةَ النَّفْسِ وَحَرَّمَ الثَّيْبَ وَكُلَّ مُسْكِرٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، لِيَعْلَمَ مَنْ يُطِيعُ الرَّسُولَ بِمَعْنَى يَعْصِيهِ». (الكافي، ج ۱، ص ۲۶۷، «كتاب الحجّة»، «باب التفويض إلى رسول الله ﷺ وإلى الأئمة عليهم السلام في أمر الدين»، حدیث ۷)

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۵، «كتاب الصلاة»، «أبواب أعداد الفرائض»، باب ۱۳، حدیث ۱۲ و ۱۴.

۳- فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «وَسَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُومَ شَعْبَانَ وَثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي كُلِّ شَهْرٍ مِثْلِي الْفَرِيضَةِ؛ فَأَجَازَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ؟» «پیغمبر خدا ﷺ روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را سنت قرار داد تا روزه‌های مستحبی دو برابر واجب شد. پس خداوند آن را برای پیغمبر خود روا دانست». (وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۸۷، «كتاب الصوم»، «أبواب الصوم المندوب»، باب ۲۸، حدیث ۵)

۴- کلینی با سند خود از زراره روایت می‌کند که گفت: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند:



دیگر به این مضمون یا قریب به آن نیز وارد است<sup>(۱)</sup> - بر غیر این معنا محمول است. و علمای اعلام و جوهی و محاملی ذکر فرمودند. یکی آن است که جناب محدّث خبیر، مجلسی - رحمه الله - از ثقة الاسلام، کلینی، و اکثر محدّثین نقل فرمودند، و خود ایشان نیز آن را اختیار فرمودند، و حاصل آن این است که خدای تعالی پس از آن که پیغمبر را تکمیل فرموده به طوری که هیچ امری را اختیار نفرماید مگر آن که موافق حق و صواب باشد و به خاطر مبارک آن سرور چیزی خطور نکند که مخالف خواست خدا باشد، تفویض فرموده به او تعیین بعضی امور را؛ مثل زیاد نمودن در رکعات فرائض، و تعیین نوافل در روزه و نماز، و غیر ذلک. و این تفویض برای اظهار شرف و کرامت آن سرور است در بارگاه قدس الهی - جَلَّ جَلَالُهُ - و اصل تعیین آن حضرت و اختیار او به غیر طریق وحی و الهام نیست؛ و پس از اختیار آن سرور، تأکید شود آن امر از طریق وحی<sup>(۲)</sup>.

و جوه دیگری قریب به این وجه مرحوم مجلسی - اَعْلَى الله مقامه - شمرده؛ از قبیل آن که تفویض امر سیاست و تعلیم و تأدیب خلق به آن حضرت شده است، یا تفویض بیان احکام و اظهار آن، یا عدم اظهار آن به حسب مصالح اوقات، مثل زمان تقیه، به آن حضرت و سایر معصومین شده است<sup>(۳)</sup>.

ولی در هیچ یک از این جوهی که این بزرگواران ذکر کرده اند بیان کمیت تفویض امر به آنها، به طور ضابطه برهانی که منافات نداشته باشد با اصول حقه، مذکور نشده.

→ همانا خدای عزّ و جلّ امر آفریده هایش را به پیغمبرش واگذار فرمود تا ببیند چگونه فرمان می‌برند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «آنچه را پیامبر برای شما آورده بپذیرید، و از آنچه بازتان داشته باز ایستید» (الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶، «کتاب الحجّة»، «باب التفویض إلى رسول الله ﷺ وإلى الأنمة علیهم السلام» فی أمر الدین، حدیث ۳).

۱- ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۹۸ و ۴۰۳، باب ۴ و ۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵، «کتاب الحجّة»، «باب التفویض إلى رسول الله ﷺ وإلى الأنمة علیهم السلام» فی أمر الدین؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۲۸.

۲- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۴، حدیث ۱.

۳- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۵.

و نیز بیان فرق بین این تفویض با تفویض مستحیل نشده؛ بلکه از کلمات آنها و خصوصاً مرحوم مجلسی - رحمه الله - معلوم می‌شود که اگر مطلق امر ایجاد و اماته و رزق و احیا به دست کسی غیر حق تعالی باشد، تفویض است، و قائل به آن کافر است؛ و هیچ عاقلی شک در کفر آن [نکند]. و امر کرامات و معجزات را مطلقاً از قبیل استجابات دعوات دانسته‌اند و حق را فاعل آن امور دانند؛ ولی تفویض تعلیم و تربیت خلق و منع و اعطا در «انفال» و «خمس» و جعل بعض احکام را درست و صحیح شمارند<sup>(۱)</sup>. و این مبحث از مباحثی است که کمتر تنقیح مورد آن شده، فضلاً از آن‌که در تحت میزان صحیح آمده باشد؛ و غالباً یک گوشه مطلب را گرفتند و بحث از آن نمودند. نویسندگان نیز با این قصور باع و نقصان استعداد و اطلاع و کاغذ پاره و قلم شکسته نمی‌توانم وارد این وادی حیرت انگیز شوم از روی مقدمات؛ ولی از اشاره اجمالی به طور نتیجه البرهان ناچارم و اظهار حق را لاعلاج.

### در اشاره اجمالی به معنای تفویض

باید دانست که در تفویض مستحیل، که مغلولیت یدالله و تأثیر قدرت و اراده عبد باشد مستقلاً، مابین عظیم امور و صغیر آن به هیچ وجه فرقی نیست. چنانچه احیا و اماته و ایجاد و اعدام و قلب عنصری به عنصری تفویض به موجودی نتواند بود؛ تحریک پر کاهی نیز تفویض نتواند بود، ولو به ملک مقرب یا نبی مرسل، از عقول مجرده و ساکنین جبروت اعلی گرفته تا هیولای اولی. و تمام ذرات کائنات مسخر در تحت اراده کامله حق و به هیچ وجه و در هیچ کاری استقلال ندارند؛ و تمامت آنها در وجود و کمال وجود و در حرکات و سکانات و اراده و قدرت و سایر شؤون محتاج و فقیر، بلکه فقر محض و محض فقرند. چنانچه با قیومیت حق و نفی استقلال عباد و ظهور و نفوذ اراده الله و سریان آن نیز مابین امور عظیمه و صغیره هیچ فرقی نیست؛ چنانچه ما بندگان ضعیف قادر هستیم به اعمال ضعیفه، از قبیل حرکت و سکون و



سایر افعال؛ بندگان خاص خداوند و ملائکه مجرده قادرند به افعال عظیمه احیا و اماته و رزق و ایجاد و اعدام. و همان طور که جناب ملک الموت موکل به اماته است و اماته او از قبیل استجابات دعا نیست، و جناب اسرافیل موکل به احیاست و از قبیل استجابات دعوت نیست، و از قبیل تفویض باطل هم نیست، همین طور اگر ولی کامل و نفس زکیه قویه‌ای، از قبیل نفوس انبیا و اولیا، قادر بر اعدام و ایجاد و اماته و احیا به اقدار حق تعالی باشد، تفویض محال نیست و نباید آن را باطل شمرد.

و تفویض امر عباد به روحانیت کامله‌ای که مشیتش فانی در مشیت حق و اراده‌اش ظلّ اراده حق است، و اراده نکند مگر آنچه را حق اراده کند و حرکتی نکند مگر آنچه که مطابق نظام اصلح است، چه در خلق و ایجاد و چه در تشریع و تربیت، مانع ندارد بلکه حق است. و این حقیقتاً تفویض نیست. چنانچه اشاره به این معنا نموده است در حدیث ابن سینان که در فصل بعد مذکور می‌شود.

و بالجمله، به آن معنای اول، تفویض در هیچ امر جایز نیست و مخالف براهین متقنه است. و به معنای دوم، در تمام امور جایز است؛ بلکه نظام عالم درست نشود مگر با ترتیب اسباب و مسببات: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»<sup>(۱)</sup>. و بدان که تمام این معانی، که به طریق اجمال ذکر شده، برهانی است و مطابق میزان صحیح برهانی و ذوق و مشرب عرفانی و شواهد سمعیه است. وَاللَّهُ الْهَادِي.

## فصل

### در اشاره به مقامات ائمه - علیهم السلام - است

بدان که از برای اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم الصلاة والسلام - مقامات شامخه روحانیه‌ای است در سیر معنوی الی الله که ادراک آن علماً نیز از طاقت بشر خارج و فوق عقول ارباب عقول و شهود اصحاب عرفان است؛ چنانچه از احادیث

۱- بصائر الدرجات، ص ۲۶، حدیث ۱ و ۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳، «کتاب الحجّة»، «باب معرفة الإمام والرّدّ الیه»، حدیث ۷. (در هر دو مصدر چنین آمده: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا...»؛ شرح المنظومه، ج ۵، ص ۴۰۲.

شریفه ظاهر شود که در مقام روحانیت با رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - شرکت دارند و انوار مطهره آنها قبل از خلقت عوالم مخلوق و اشتغال به تسبیح و تحمید ذات مقدس داشتند.

کافی بإسناده عن مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي - عَلَيْهِ السَّلَام - فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ، فَقَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَقَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ؛ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ، فَمَكَّثُوا أَلْفَ دَهْرٍ، ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَأَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَفَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ؛ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ وَيُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ؛ وَلَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». ثُمَّ قَالَ: «يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدَّمَ مَرَقٍ؛ وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقٌّ؛ وَمَنْ لَزِمَهَا لِحَقٌّ. خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ»<sup>(۱)</sup>.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ كُنْتُمْ حِينَ كُنْتُمْ فِي الْأَظْلَةِ؟ فَقَالَ: «يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبِّنَا، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلَّةِ خَضِرَاءٍ؛ نُسَبِّحُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُهَلِّلُهُ وَنُجَدِّدُهُ؛ وَمَا مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَلَا ذِي رُوحٍ غَيْرُنَا حَتَّى بَدَأَ لَهُ فِي خَلْقِ الْأَشْيَاءِ، فَخَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهِمْ؛ ثُمَّ أَتْنَاهُ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَيْنَا»<sup>(۲)</sup>.

۱ - «در کافی با سندش از محمد بن سنان روایت کرده که او گفت: من در محضر امام محمد تقی علیه السلام از اختلاف شیعه سخن گفتم، حضرت فرمود: «ای محمد خدای تبارک و تعالی همواره در یگانگی خود بی‌همتاست. در آغاز محمد و علی و فاطمه را آفرید؛ آنها هزار دوران بماندند. سپس همه چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفریدگان خود گواه گرفت و اطاعت ایشان را بر آنها مقرر ساخت و کارهای آفریدگان را به آنها وا گذاشت؛ پس آنها هر چه را خواهند حرام سازند و هر چه را خواهند حلال کنند؛ و هرگز نخواهند جز آنچه را که خدا بخواهد. سپس فرمود: «ای محمد، این است آن آیینی که هر که از آن پیش افتد از دین بیرون رفته است؛ و هر که از آن عقب بماند، نابود گردد؛ و هر که با آن همراه باشد، به حق رسیده است. ای محمد، آنچه را گفتم مغتنم شمار». (الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱، «کتاب الحجّة»، «باب مولد النبی ﷺ و وفاته»، حدیث ۵؛ و ر. ک: الوافی، ج ۳، ص ۶۸۲، حدیث ۵)

۲ - [و در کافی] با سند خود از مفصل روایت کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آن گاه که در اظله (سایه‌ها) قرار داشتید چگونه بودید؟ فرمود: «ای مفصل، ما نزد پروردگار خود بودیم و نزد او کسی جز ما که در سایه‌ای سبز قام بودیم نبود؛ خدای را تسبیح می‌گفتم و تقدیس می‌کردیم و او را به یگانگی می‌ستودیم. جز ما نه فرشته بود و نه ذی روحی، تا آنکه خدا اراده آفرینش چیزها را کرد و فرشتگان و



و احادیثی که در طینت ابدان و خلق ارواح و قلوب آنها و آنچه که به آنها از اسم اعظم عطا شده و علومی که به آنها از خزینة غیب الهی مرحمت شده، از علوم انبیا و ملائکه و بالاتر از آن، آنچه در وهم من و تو نیاید، و آنچه در سایر فضائل آنها در ابواب متفرقة کتب معتبرة اصحاب، خصوصاً اصول کافی است به قدری است که عقول را حیران کند و به اسرار و حقایق آنها کسی آگاه نگردد جز خود ذوات مقدسة آنان.

### در بیان حقیقت عصمت است

و در این حدیث شریف که ما اکنون به شرح آن اشتغال داریم اشاره به یکی از فضائل فرموده. و آن آیه «تطهیر» است که از طرق عامه و خاصه اخبار به حد تواتر است که در شأن اهل بیت عصمت وارد است<sup>(۱)</sup>. و مراد از اهل بیت به اتفاق شیعه و استفاضه اخبار یا تواتر آن از طرق عامه در این آیه شریفه اهل بیت عصمت و طهارت است که ذکر آن از قبیل توضیح و اضحات است.

و «رجس» را در این حدیث شریف و احادیث شریفه<sup>(۲)</sup> تفسیر به «شک» فرموده، و در بعض احادیث تطهیر از جمیع عیوب شمرده<sup>(۳)</sup>. و [از] ملاحظه شرح بعضی احادیث سابقه معلوم شود که نفی شک مستلزم نفی عیوب قلبیه و قالبیه است، بلکه مستلزم عصمت است؛ زیرا که عصمت امری است برخلاف اختیار و از قبیل امور طبیعی و جبلیه نیست؛ بلکه حالتی است نفسانی و نوری است باطنیه که از نور کامل یقین و اطمینان تام حاصل شود. آنچه از خطیئات و معاصی که از بنی الانسان صادر می شود

→ دیگر آفریدگان را آنگونه که خواست آفرید و سپس علم آن را به ما رسانید. (الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱، «کتاب الحجة»، «باب مولد النبی ﷺ و وفاته»، حدیث ۷)

۱- ر.ک: بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۰۶؛ غایة المرام، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۹۳؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

۲- بصائر الدرجات، ص ۲۲۶، حدیث ۱۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸، «کتاب الحجة»، «باب أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة و...»، حدیث ۱؛ معانی الأخبار، ص ۱۳۸، باب معنی الرجس.

۳- الأمالی، طوسی، ص ۵۶۲، مجلس ۲۱، حدیث ۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۵، حدیث ۲۴، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۴۵۰.

از نقصان یقین و ایمان است. و درجات یقین و ایمان به قدری متفاوت است که در بیان نیاید. یقین کامل انبیا و اطمینان تام آنها، که از مشاهدۀ حضوریۀ حاصل شده، آنها را معصوم از خطیئات نموده. یقین علی بن ابی طالب - علیه السلام - او را به آنجا رسانده که می‌فرماید: «اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه را در حبّۀ ای که برداشته ظلم کنم، نخواهم کرد»<sup>(۱)</sup>.

در هر صورت، زوال شرک و شک را و تطهیر از ارجاس و آخبات عالم طبیعت و ظلمات تعلقات به غیر حق تعالی شأنه و کدورت انیت و حجاب غلیظه انانیت و رؤیت غیریت که به اراده ازلیه از انوار قدسیه الهیه و آیات تامه ربوبیه گردیده و آنها را خلص و خالص برای خود فرموده، از مقاماتی است که به وصف و بیان درست نیاید، و چون عنقای مغرب غیب هویث دست آمال از ذروه جلال آن کوتاه است: «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر»<sup>(۲)</sup>.



## فصل

### در بیان آنکه ایمان به وصف نیاید

بدان که ایمان نیز از کمالات روحانیه‌ای است که به حقیقت نوریۀ آن کمتر کسی آگاه گردد. حتی خود مؤمنین تا در عالم دنیا و ظلمت طبیعت هستند، از نورانیت ایمان خود و کراماتی که در پیشگاه مقدس حق برای آنهاست مطلع نیستند. انسان تا در این عالم است، وضعیات این عالم و عادات آن او را به‌طوری مأنوس به خود [می‌کند] که هر چه از کرامات و نعم آن عالم و یا خذلان و عذاب آنجا بشنود، فوراً به یک صورت ملکی مقایسه می‌کند؛ مثلاً کرامت‌هایی را که حق تعالی برای مؤمنین وعده فرموده و نعمی را که برای آنها تهیه فرموده و خبر دادند انبیا - علیهم السلام - به کرامت‌های سلاطین و

۱ - «وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطٰی الْاَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاقِهَا عَلٰی اَنْ اَعْصِیَ لِلّٰهِ فِی ثَمَلَةٍ اَسْلُبُهَا جَلْبَ شَعِیْرَةٍ مَّا فَعَلْتُهُ».

(نهج البلاغه، ص ۳۴۷، خطبه ۲۲۴)

۲ - «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر / کانجا همیشه باد به دست است دام را». (دیوان حافظ، ص ۷۶، غزل ۹)



بزرگان به مردم مقایسه می‌کند یا قدری بهتر و بالاتر؛ و نعمت‌های آنها را چون نعمت‌های این عالم یا قدری لطیفتر و بهتر فرض می‌کند؛ با این‌که این مقایسه قیاس باطلی است. نعمت‌های آن عالم و روح و ریحانش به تصور ما درست نیاید و به قلب ما نظیر آنها خطور نکرده. ما نمی‌توانیم تصور کنیم که یک شربت آب بهشت دارای تمام لذات متصوره است، از هر قبیل که ممکن باشد؛ هر یک ممتاز از دیگر؛ که کیفیت هر لذتی به لذات این‌جا توان گفت شباهت ندارند.

### [ در فضیلت مصافحه ]

در این حدیث شریف ذکر یکی از کرامت‌های مؤمنین را فرموده است که پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب با هیچ چیز موازنه نشود و در هیچ میزان در نیاید. و آن، آن است که می‌فرماید: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَلْقَىٰ أَخَاهُ فَيُصَافِحُهُ، فَلَا يَزَالُ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا». و در روایات کثیره دیگر به این مضمون نیز اشاره شده:

فَقِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقَا فَتَصَافَحَا، أَقْبَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَتَسَاقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَسَاقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود حضرت باقر العلوم علیه السلام: مؤمنین وقتی که با هم ملاقات کنند و مصافحه نمایند، خداوند تعالی به وجه شریف خود اقبال به آنها فرماید و گناهان آنها چون برگ از درخت بریزد».

خدا می‌داند این نظر حق تعالی و این اقبال به وجه کریم چه نورانیت و کرامتی در باطن دارد؛ و چه حجاب‌هایی را از میان بنده مؤمن و نور جمال ذات مقدس بردارد و چه دستگیری‌ها از مؤمن فرماید. لیکن باید دانست که نکته حقیقیه و سر واقعی این کرامت‌ها چیست، و انسان نباید از آن غافل باشد. [باید] وجه قلب به آن باشد تا عمل به تبع آن نورانی و کامل گردد، و به قالب عمل روح و نفحه الهیه دمیده شود. و آن نکته واقعی و سر حقیقی تحکیم مودت و محبت و تجدید عهد اخوت فی الله و وداد است؛

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸۰، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب المصافحه»، حدیث ۴.

چنانچه در احادیث شریفه به این نکته خیلی اهمیت داده‌اند، و در احادیث این باب نیز اشاره به آن شده است:

فَفِي الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا، أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود: مؤمنین وقتی ملاقات کنند و مصافحه نمایند، داخل کند خداوند دستش را میانه دست‌های آنها، پس مصافحه فرماید هر یک از آنها را که حبش نسبت به رفیقش بیشتر است».

و در روایت دیگر است که «وقتی که مؤمنین ملاقات کنند و مصافحه نمایند، فرو فرستد خداوند تعالی رحمت به سوی آنها؛ و نه جزء از آن کسی است که محبتش نسبت به رفیقش شدیدتر باشد، و اگر متوافق باشند (یعنی در محبت)، فرو گیرد آنها را رحمت»<sup>(۲)</sup>. و احادیث در این باب بسیار است و ما به این اندازه قناعت می‌کنیم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.



۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب المصافحة»، حدیث ۲.

۲- «أَوْ مَا عَلِمْتُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أُنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الرَّحْمَةَ عَلَيْهِمَا فَكَانَتْ تِسْعَةً وَتِسْعُونَ لِأَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ. فَإِذَا تَوَافَقَا غَمَزَتْهُمَا الرَّحْمَةُ...» (الکافی، ج ۲، ص ۱۸۱، «کتاب الإیمان والكفر».

«باب المصافحة»، حدیث ۱۴





## حدیث سی و دوم

### [یقین و رضا]

الحدیث الثانی والثلاثون: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُلَيْنِيِّ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُغَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يَلُومَهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ؛ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوقُهُ حِرْصٌ حَرِيصٍ، وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةٌ كَارِهٍ؛ وَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَقْرُ مِنَ الْمَوْتِ، لَأَذْرَكَ رِزْقُهُ كَمَا يُذْرِكُهُ الْمَوْتُ». ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْدِلُهُ وَقِسْطُهُ جَعَلَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا؛ وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «حضرت صادق - علیه السلام - فرماید: "از درستی یقین مرد مسلمان آن است که راضی نکند مردم را به خشم و سخط خدا؛ و ملامت نکند آنها را بر آنچه خدای تعالی بر آنها عطا نفرموده، زیرا که روزی را نیاورد حرص و آز دارای حرص؛ و برنگرداند آن را کراهت کسی. و اگر یکی از شماها از روزی خود فرار کند، آن سان که از مردن فرار می‌کند، روزیش به او برسد، چنانچه مرگ به او می‌رسد." پس از آن فرمود: "همانا خداوند به عدالت خود استراحت و سکونت را در یقین و رضا قرار داد؛ و

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۷، «کتاب الايمان والكفر»، «باب فضل اليقين»، حدیث ۲.



غم و اندوه را در شک و خشم قرار داد<sup>(۱)</sup>.

شرح: جوهری گوید: «سَخَطُ» بر وزن فَرَس، و سَخَطُ چون قُفْل، خلاف رضا است. و قَدْ سَخَطَ، أَيْ غَضِبَ فَهُوَ سَاخِطٌ<sup>(۲)</sup>.

«القِسْطُ» به کسر قاف، به معنی عدل [است]؛ پس عطف تفسیری است.

«الرَّوْحُ وَالرَّاحَةُ» به معنی واحد است. و آن استراحت است؛ چنانچه جوهری گوید<sup>(۳)</sup>.

پس عطف نیز تفسیری است. یا آن که «رُوح» راحت قلب است، و «راحت» استراحت بدن است؛ چنانچه مجلسی فرماید<sup>(۴)</sup>.

«وَالْهَمُّ وَالْحُزْنُ» جوهری این دو را به یک معنا داند<sup>(۵)</sup>، پس عطف تفسیری نیز شود. و مجلسی فرماید شاید «هَمٌّ» اضطراب نفس در وقت تحصیل باشد، و «حُزْنٌ» جُزَع و اندوه بعد از فوت آن باشد<sup>(۶)</sup>.



## فصل

### [ در بیان معنای «وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ» ]

قوله: «وَلَا يَلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ» در این عبارت دو احتمال داده‌اند: یکی آن که مراد آن است که شکایت و مذمت از مردم نکند بر ترک کردن آنها اعطا به او را؛ زیرا که این امری است که در تحت قدرت و تقدیرات الهیه است و خدای تعالی روزی او نفرموده آن عطیه را؛ و کسی که اهل یقین است می‌داند که این تقدیری است الهی، پس ملامت نکند احدی را. و این احتمال را جناب محقق فیض - رحمه الله - داده‌اند<sup>(۷)</sup>، و جناب محدث

۱ - الصحاح، ج ۳، ص ۱۱۳۰، مادة «سَخَطَ».

۲ - الصحاح، ج ۱، ص ۳۶۸، مادة «رُوح».

۳ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۵۹، حدیث ۲.

۴ - الصحاح، ج ۵، ص ۲۰۶۱، مادة «هَمٌّ».

۵ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۵۹، حدیث ۲.

۶ - الوافی، ج ۴، ص ۲۶۹.

خبیر، مجلسی، نیز تقویت فرمودند<sup>(۱)</sup>.

و احتمال دیگری نیز جناب فیض - رحمه الله - دادند<sup>(۲)</sup>. و آن آن است که ملامت نکند آنها را بر آنچه حق تعالی به آنها عطا نفرموده؛ زیرا که خدای تعالی مردم را مختلف در عطیه قرار داده، و کسی را در آن نباید ملامت نمود. و این نظیر روایتی است که می‌فرماید: «اگر مردم بدانند خداوند چگونه مردم را خلق فرموده، ملامت نکند کسی را»<sup>(۳)</sup>. جناب محدث مجلسی - رحمه الله - فرموده است: مخفی نیست بُعد از این احتمال؛ خصوصاً به ملاحظه تعلیل به آن که «فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسْوَءُ...»<sup>(۴)</sup>.

نویسنده گوید: این احتمال دوم خیلی مناسب‌تر است از احتمال اول، و خصوصاً به ملاحظه همین تعلیل که ذکر شده است، زیرا که ملامت بر مردم در فقر و ضیق معاش وقتی توان کرد که رزق در تحت اختیار آنها باشد و سعی و کوشش اسباب توسعه گردد، آن گاه انسان بگوید من سعی کردم و کوشش نمودم و تو نکردی و به ضیق معاش مبتلا شدی. ولی اهل یقین می‌دانند که رزق را سوق ندهد تحصیل و حرص آنها، پس دیگران را ملامت نکنند.

### در جمع اخبار مقسوم بودن رزق و اخبار رجحان طلب

و باید دانست که امثال این احادیث شریفه که ظاهر در آن است که رزق مقسوم و مقدر است، چنانچه آیات شریفه قرآنی نیز دلالت بر آن دارد، منافات ندارد با اخباری که امر به تحصیل معیشت فرموده و تأکید در کسب و تجارت نموده؛ بلکه ترک آن را مکروه شمرده‌اند و بر ترک آن ملامت نموده‌اند؛ و کسی را که به طلب رزق قیام نکند از کسانی شمرده‌اند که دعای آنها مستجاب نشود و خداوند روزی آنها را نرساند. و احادیث در این باب بسیار است و ما به ذکر یک حدیث اکتفا می‌نماییم.

۱ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۵۶، حدیث ۲.

۲ - الوافی، ج ۴، ص ۲۷۰.

۳ - الکافی، ج ۲، ص ۴۴، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب آخر منه»، حدیث ۱.

۴ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۵۷، حدیث ۲.



عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، شَيْخِ الطَّائِفَةِ - قُدَّسَ سِرُّهُ - بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، أَقْبَلَ عَلَى الْعِبَادَةِ وَتَرَكَ التَّجَارَةَ. فَقَالَ: «وَيْحَهُ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ؟ إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾<sup>(۱)</sup> أَغْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ، وَقَالُوا: قَدْ كُفِينَا. فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا حَمَلَكُمْ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَكْفُلَ اللَّهُ لَنَا بِأَرْزَاقِنَا، فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ. فَقَالَ: مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ. عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ»<sup>(۲)</sup>.

راوی گوید: «جناب صادق - علیه السلام - فرمود: "عمر بن مسلم چه کرد؟" عرض کردم: "فدایت شوم، اقبال به عبادت کرده و ترک تجارت گفته". فرمود: "وای بر او! آیا نمی‌داند که کسی که ترک طلب کند دعایش مستجاب نمی‌شود؟ وقتی آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...﴾<sup>(۱)</sup> نازل شد، یک طایفه از اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه و آله - درها را به روی خود بستند و مشغول عبادت شدند و گفتند: کفایت امر ما شد، این خبر به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - رسید. آنها را خواست و فرمود: چه چیز شما را واداشت به این کار؟ گفتند: یا رسول الله خداوند روزی ما را متکفل شد، ما نیز اقبال به عبادت کردیم. فرمود: کسی که این چنین کند، مستجاب نشود دعای او. بر شما باد طلب".

وجه عدم منافات بین اخبار آن است که پس از طلب نیز ارزاق و جمیع امور در تحت قدرت حق است؛ نه آن است که طلب ما خود مستقل در جلب روزی باشد. بلکه قیام به طلب از وظایف عباد است، و ترتیب امور و جمع اسباب‌های ظاهریه و غیر ظاهریه، که

۱ - «هر که از خدا بترسد، او را گریزگاهی قرار دهد و روزی او را از جایی که گمان نبرد برساند». (الطلاق

(۶۵): ۲-۳)

۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۷، «کتاب التجارة»، «أبواب مقدمات التجارة»، باب ۵، حدیث ۷.

غالب آنها از تحت اختیار بندگان خارج است، به تقدیر باری تعالی است.

پس، انسان صحیح الیقین و مطلع بر مجاری امور، باید در عین آن که از طلب باز نمی ماند و آنچه وظایف مقررۀ عقلیه و شرعیه خود اوست انجام می دهد و به اشتباهی کاذب در طلب را به روی خود نمی بندد، باز همه چیز را از ذات مقدس حق بداند و هیچ موجودی را مؤثر در وجود و کمالات وجود نداند. طالب و طلب و مطلوب از اوست.

و این حدیث شریف که می فرماید: ملامت نمی کند صاحب یقین صحیح بر عدم توسعه ارزاق مردم، یعنی اگر آنها طلب به مقدار معمول کردند، این ملامت ندارد؛ با آن که ملامت کردن طایفه ای که قیام به طلب نمی کنند راجح باشد تا آنها را به طلب وادارد. چنانچه در اخبار شریفه نظیر آن وارد است.

و بالجمله، این باب یکی از شعب جبر و تفویض است که کسی که تحقیق آن را کرده باشد اطلاع بر مغزای آن می تواند پیدا کند؛ و تفصیل آن خارج از وظیفۀ ماست.

### فصل

#### در علامت های صحت یقین است

در این حدیث شریف دو چیز را علامت صحت و سلامت یقین قرار داده، یکی آن که: سخط و غضب حق را به رضای مردم نفروشد. و دیگر آن که: مردم را ملامت نکند به آنچه خدا به آنها نداده. و این دو از ثمرات کمال یقین است؛ چنانچه مقابل آنها از ضعف یقین و علت و مرض ایمان است. و ما در این اوراق هر جا که مناسب بود شرح ایمان و یقین و ثمرات آنها را به قدر مقدور دادیم؛ و اکنون نیز به طریق اجمال ترتب این دو صفت را بر صحت و سلامت یقین و مقابلات آنها را بر مقابل آن ذکر می کنیم.

باید دانست که انسان که طالب رضا و خشنودی مردم است و توجه به جلب نظر و قلوب مردم دارد، برای آن است که آنها را مؤثر در اموری می داند که مورد طمع اوست. مثلاً کسانی که پول پرست و مال دوست هستند، خاضع پیش ارباب ثروت هستند و از آنها تملق گویند و فروتنی از آنها نمایند. و کسانی که طالب ریاست و احترامات



صوریه هستند، از مریدان تملق‌ها گویند و فروتنی‌ها نمایند، قلوب آنها را با هر ترتیبی هست جلب کنند. و همین‌طور این چرخ به طریق دور و تسلسل می‌چرخد. زیردستان از ارباب ریاسات، و طالبان ریاست از زیردستان فرومایه تملق گویند؛ جز آنها که در طرفین قضیه به ریاضات نفسانیه تربیت خود کردند، و طالب رضای حق‌اند، و دنیا و زخارف آن آنها را نلرزانده؛ در ریاست طالب رضای حق باشند، و در مرئوسیت حق‌جو و حق‌خواه باشند.

### در بیان آن‌که مردم دو طبقه‌اند

بالجمله، مردم در دنیا به این دو طبقه منقسم شوند: یا آن‌که یقین آنها آنها را به جایی رساند که تمام اسباب ظاهریه و مؤثرات صوریه را مسخر تحت اراده ازلیه کامله وجوبیه می‌بینند، و از غیر حق چیزی را نمی‌بینند و نمی‌خواهند، و ایمان آورده‌اند به این‌که در دنیا و آخرت اوست مؤثر و مالک، و به یک آیه از آیات شریفه قرآنیه ایمان حقیقی آورده‌اند و یقین غیر مشوب به نقص و تردید و شک پیدا کرده‌اند و آن کریمه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ»<sup>(۱)</sup> است؛ خدای تعالی را مالک ملک هستی می‌دانند و تمام عطیات را از آن ذات مقدس می‌دانند، و قبض و بسط وجود و کمال وجود را از ذات مقدس به حسب ترتیب نظام و مصالح کامنه می‌دانند؛ البته چنین اشخاص ابوابی از معارف به روی آنها مفتوح گردد و قلبشان قلب الهی می‌شود. رضای مردم را و سخط آنها را چیزی ندانند و جز رضای حق طالب نباشند، و جز به حق چشم طمع و طلب باز نکنند، و قلبشان و حالشان بدین مقال مترنم است که الهی، اگر تو به ما عطایی فرمایی، کی تواند که جلو آن را بگیرد. و اگر تو از ما منع کنی چیزی را، کیست که بتواند عطا کند. پس چشم خود را از مردم و عطیات مردم و دنیای آنها ببندند و به حق - جَلَّ جَلَالُهُ - چشم نیازمندی بگشایند؛ و چنین اشخاصی

۱ - «ای پیامبر! بگو: پروردگارا، ای دارنده قدرت، قدرت می‌دهی هر که را بخواهی، و قدرت می‌ستانی از

هر که بخواهی». (آل عمران (۳): ۲۶)

البته رضای تمام سلسله موجودات را به سخط حق تعالی نفروشد؛ چنانچه حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود<sup>(۱)</sup>. و در عین حال که برای کسی جز حق تعالی چیزی قایل نیستند و همه موجودات را فقیر الی الله می‌دانند، مع ذلک، به همه به نظر عظمت و رحمت و عطوفت بنگرند و کسی را به امری ملامت نکنند مگر برای صلاح حال و تربیت او؛ چنانچه انبیا - علیهم السلام - چنین بودند، زیرا که [آنها را] بستگان به حق و مظاهر جمال و جلال او می‌دیدند، و به بندگان خدا جز به نظر لطف و محبت نظر نمی‌کردند؛ و کسی را به نقص و فتوری ملامت نمی‌کردند به حسب قلوب؛ گرچه ملامت می‌کردند به حسب ظاهر برای مصالح عامه و اصلاح حال عائله بشر. و این از ثمرات شجره طیبه یقین و ایمان و معرفت آنها به حدود الهیه بود.

و اما طایفه دوم آنان هستند که از حق بی‌خبرند؛ یا اگر خبری دارند خبر ناقص و ایمان غیر تامی است. پس چون نظر به کثرات و اسباب ظاهریه آنها را از مسبب الاسباب غافل کرده؛ رضایت مخلوق را می‌طلبند. و گاهی کارشان به جایی رسد که رضایت مخلوقی خیلی ضعیف را جلب کنند و اسباب سخط و غضب خداوند را فراهم کنند؛ چنانچه موافقت با اهل معصیت کنند؛ یا ترک امر به معروف و نهی از منکر نمایند در موقعش؛ یا فتوای بر باطل دهند؛ یا تصدیق و تکذیب بی‌مورد کنند؛ یا غیبت مؤمنین کنند و تهمت به آنها زنند برای جلب نظر اهل دنیا و ارباب مناصب ظاهریه. تمام اینها از ضعف ایمان، بلکه یک مرتبه از شرک، است. و چنین نظری انسان را به مهالک کثیره دچار نماید که از جمله آنها آن است که در این حدیث شریف است. و چنین شخصی با بندگان خدا سوء نظر پیدا کند و عداوت و دشمنی بهم رساند، و آنها را ملامت و مذمت در امور کند، الی غیر ذلک.

۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به محمد بن ابی بکر فرمود: «ولا تسخط الله برضى أحدٍ من خلقه»؛ «خدا را به رضایت احدی از مخلوقات او خشمگین نکن». (نهج البلاغه، ص ۳۸۴، نامه ۲۷)



## فصل

## در نقل کلام معتزله و اشاعره و اشاره به مذهب حق

بدان که محدث مجلسی - رحمه الله - در *مرآة العقول*<sup>(۱)</sup> در ذیل حدیث شریف، عقد مبحثی نموده است راجع به این که آیا رزق مقسوم از طرف حق تعالی شامل حرام نیز می شود یا آن که مختص به حلال است. و از تفسیر *فخر رازی*<sup>(۲)</sup> اختلاف اشاعره و معتزله را نقل فرمودند؛ و تمسکات طرفین را به احادیث و اخبار نقل فرمودند؛ و موافقت امامیه را با معتزله دانسته اند که رزق مقسوم شامل حرام نمی شود، بلکه مختص به حلال است. و احتجاجات معتزله را به ظواهر بعض آیات و اخبار و ظاهر لغت «رزق» - که دأب اشاعره و معتزله می باشد - نقل فرمودند. و خود ایشان گویا کلام معتزله را چون موافق با مشهور امامیه می دانسته اند راضی به احتجاجات آنها شدند. ولی باید دانست که این قضیه نیز یکی از شعب جبر و تفویض است که مسلک امامیه موافق با هیچ یک از اشاعره و معتزله نیست؛ بلکه کلام معتزله از اشاعره بی ارج تر و ساقط تر است. و اگر بعضی از متکلمین امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - مایل به آن شده باشند<sup>(۳)</sup>، غفلت از حقیقت حال و مآل نمودند. و چنانچه پیشتر اشاره به آن [شد] مسأله جبر و تفویض خیلی مجمل در لسان غالب علمای فریقین مانده، و تحریر محل نزاع مطابق میزان صحیح نشده، و لذا ربط این مسأله را به مسأله جبر و تفویض شاید غالباً ندانند با آن که یکی از شاه فردهای آن است.

بالجمله، اگر اشاعره قائلانند به آن که حرام و حلال مقسوم است، به طوری که مستلزم جبر گردد، یا معتزله که قایلانند که حرام مقسوم نیست، به طوری که مستلزم

۱ - *مرآة العقول*، ج ۷، ص ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲ - *التفسیر الکبیر*، ج ۲، ص ۳۰.

۳ - ر. ک: *الدخيرة في علم الكلام*، ص ۲۶۹؛ *كشف المراد*، ص ۳۴۱؛ *إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين*، ص ۲۸۷.

تفویض شود، این هر دو باطل و در محل خود فسادش ظاهر شده است.  
و ما به حسب اصول مقررۀ مبرهنه، حلال و حرام را مقسوم از طرف حق می‌دانیم، چنانچه معاصی را به تقدیر و قضای الهی می‌دانیم، ولی مستلزم جبر و فساد هم نیست. و در این اوراق که مُعَدَّ برای اقامۀ برهان نیست، و شرط با خود کردیم که در مطالب علمیه، که خود نیز از مغزای آن بالحقیقه بی‌بهره هستیم، بحث نکنیم\*، لهذا به همین اشاره قناعت می‌کنیم. وَاللهُ الْهَادِي.

چنانچه مبحث دیگری را نیز که مرحوم محدث مجلسی در ذیل این حدیث شریف ایراد کردند، که آیا بر خدای تعالی واجب است رزق بندگان مطلقاً، یا در صورت کسب و سعی<sup>(۱)</sup>، مطلبی است که با اصول متکلمین مناسب است؛ و با موازین برهانی و ضوابط یقینیۀ طور دیگری در مطلق این مباحث باید مشی نمود. و اولی ترک کلام در امثال این مباحث است که فایده تامّهای ندارد. و ما پیش از این اشاره کردیم به آن که تقسیم ارزاق به حسب قضای الهی منافات با سعی و کوشش در طلب ندارد.

### فصل

در بیان آن که رُوح و راحت را حقّ تعالی در یقین و رضا قرار داده  
و حزن و همّ را در شکّ و سخط و این به مقتضای قسط و عدل است

باید دانست که این رُوح و راحتی که در این حدیث شریف است، و همین طور همّ و حزن در آن، به مناسبت آن که در ذیل تقدیر ارزاق و تقسیم آن مذکور است، راجع به امور دنیایی و تحصیل معاش و طلب آن است؛ گرچه به یک بیان در امور آخرتی نیز این تقسیم صحیح است. و ما اکنون در صدد بیان این حدیث شریف هستیم. پس بدان که

\* - [به هر] حال چون سر رشته دست [خداست] تحقیق این مسأله را به طریق اجمال در شرح حدیث سی و

نهم نمودیم: «عَرَفْتُ لَهِیَ یَقْضِی الْعَزَائِمَ وَتَقْضِی الْهَمَمَّ»<sup>(۱)</sup> منه عفی عنه

۱ - نهج البلاغه، ص ۵۱۱، حکمت ۲۵۰: المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۲۰۸.

۱ - مرآة العقول، ج ۷، ص ۳۵۸.



انسان دارای یقین به حق و تقدیرات او و معتمد به رکن رکن قادر علی الاطلاق، که جمیع امور را از روی مصالح مقرر می‌فرماید و دارای رحمت کامله مطلقه و بالجمله رحیم مطلق و جواد مطلق است، البته با چنین یقینی امور مشکله بر او آسان شود و جمیع مصیبت‌ها برای او سهل گردد؛ و طلب او در تحصیل معیشت با طلب اهل دنیا و اهل شک و شرک بسیار فرق دارد.

آنهایی که به اسباب ظاهریه اعتماد دارند، در حصول آنها دائماً متزلزل و مضطرب هستند؛ و اگر به آنها صدمه‌ای وارد شود، خیلی ناگوار به نظر آنها آید، زیرا که آن را محفوف به مصالح غیبیه نمی‌دانند.

و بالجمله، کسی که تحصیل این دنیا را سعادت خود می‌داند، در تحصیل آن به رنج و عنا مبتلا شود و راحت و خوشی از او بریده شود و تمام همش و دقتش صرف در آن شود؛ چنانچه می‌بینیم که اهل دنیا دائماً در تعب هستند و راحتی قلب و جسم ندارند. و همین‌طور اگر از دست آنها دنیا و زخارف آن برود، به حزن و اندوه بی‌پایان مبتلا شوند؛ و اگر مصیبتی بر آنها وارد شود، تاب و توان از آنها برود و در مقابل حوادث اضطبار نکنند. و این نیست جز آن که شک و تزلزل در قضای الهی و عدل آن دارند؛ و ثمره آن این قبیل امور است. و ما پیش از این در این زمینه شرحی دادیم و از این جهت تکرار آن نارواست.

و اما بیان آن که ترتب این آثار بر یقین و رضا، و آن آثار بر شک و غضب، به جعل الهی است، و این جعل عادلانه است، موقوف به بیان نفوذ فاعلیت حق تعالی است در تمام مراتب وجود بدون آن که جبر باطل مستحیل لازم آید؛ و موقوف بر بیان لمی اتمیت نظام وجود است. و این هر دو از وظیفه این اوراق خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

## حدیث سی و سوم

### [ولایت و اعمال]

الحدیث الثالث والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْأَقْدَمِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدِيثُ رُؤْيَى لَنَا أَنْكَ قُلْتَ: «إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ». فَقَالَ: «قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ». قَالَ: قُلْتُ: وَإِنْ زَنَوْا وَإِنْ سَرَقُوا وَإِنْ شَرَبُوا الْخَمْرَ؟ فَقَالَ لِي: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». وَاللَّهُ، مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَوُضِعَ عَنْهُمْ! إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلِ الْخَيْرِ وَكَثِيرِهِ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: راوی حدیث شریف گوید: «به جناب صادق - علیه السلام - گفتم: "حدیثی برای ما روایت شده که شما فرمودید: وقتی که معرفت پیدا کردی (یعنی در حق ائمه علیهم السلام) هر چه می خواهی بکن." فرمود: "من چنین گفتم." گفت گفتم: "گرچه زنا کنند یا دزدی کنند یا شراب بخورند؟" فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». به خدا قسم که بی انصافی نمودند با ما که ماها خود اخذ شویم به اعمال و از آنها برداشته شود! آنچه من گفتم این بود که وقتی معرفت پیدا کردی هر چه می خواهی بکن از عمل خیر،

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب أن الإیمان لا یضرب معه سبئة و...»، حدیث ۵. (در

نسخ چاپی «وإن زنوا أو سرقوا أو شربوا» آمده است)



چه کم و چه زیاد، از تو قبول می شود».

شرح: «حدیث» مبتدا، و «رُوی» خبر آن است. و «أَنَّكَ» به فتح، خبر مبتدای محذوف است، أَيُّ هُوَ أَنْكَ.

قوله: «إِذَا عَرَفْتَ» مقصود «از معرفت» در این حدیث معرفت امام - علیه السلام - است.

«قال: قُلْتُ» ممکن است با ضمّ «تاء» به صیغه متکلم، و ممکن است به صیغه خطاب باشد.

«وَإِنْ زَنَوْا» کلمه «إِنْ» وصلیه است؛ أَيُّ: إِذَا عَرَفُوا، فَلْيَعْمَلُوا مَا شَاؤُوا وَإِنْ كَانَ مِنَ الْكِبَائِرِ.

قوله: «إِنَّا لِلَّهِ» کلمه «استرجاع» را در مقام شدت مصیبت و عظمت آن گویند. و چون این افترا یا سوء فهم از مصیبت های بزرگ بوده، حضرت در مقام کمال تحاشی از آن چنین فرمودند.

قوله: «أَنْ نَكُونَ» أَيُّ: فِي أَنْ نَكُونَ. یعنی انصاف نکردند با ما در این که ما مورد تکلیف و مأخوذ بر آن باشیم، و آنها به واسطه اعتقاد به ما مورد تکلیف نباشند و مأخوذ بر اعمال نشوند. بعد از آن بیان مقصود خود را فرمودند که ولایت شرط قبول افعال است؛ چنانچه اشاره به آن بیاید ان شاء الله تعالی.

## فصل

در بیان جمع اخباری که حَثَّ بر عبادات

و ترک معاصی نموده با بعض اخبار که صورتاً مخالف با آن است

بدان که اگر کسی مراجعه کند به اخبار وارده و در حالات رسول اکرم ﷺ و ائمه هدی ﷺ و کیفیت عبودیت و اجتهاد آنها و تضرع و زاری و ذل و مسکنت و خوف و حزن آنها در پیشگاه مقدس ربّ العزة و کیفیت مناجات آنها در محضر قاضی الحاجات، که از حد تواتر بیرون است و از صدها افزون، و همین طور مراجعه کند به

وصیت‌هایی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌کردند، و وصیت‌های ائمه بعضی به بعضی، و وصیت‌هایی که به خواص شیعیان و خلص موالیان می‌فرمودند و تأکیدات و سفارش‌های خیلی بلیغی که می‌فرمودند و آنها را از معصیت خدای تعالی تحذیر می‌نمودند، که در اصول و فروع تکالیف، کتب اخبار از آن مشحون است، علم قطعی حاصل می‌کند که اگر بعض روایات به حسب صورت و ظاهر مخالف با آن احادیث وارد شده است، ظاهر آنها مراد نیست. پس، اگر طوری ممکن بود تأویل آن که منافات با آن احادیث قطعی صریحه، که از ضروریات دین است، نداشته باشند، آن را تأویل کنیم؛ یا جمع عرفی داشت جمع کنیم؛ و الا رد علم آن به قائلش می‌نماییم.

و ما اکنون در این اوراق نمی‌توانیم جمیع اخبار، یا عشری از اعشار آن را، ذکر کنیم و بیان توفیق آنها نماییم؛ ولی از ذکر بعض روایات طرفین ناچاریم تا حقیقت حال معلوم شود:

کافی بإسناده عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: «شيعتنا [هم] الشاجبون، الذابلون، الناجلون، الذين إذا جنهم الليل استقبلوه بحزن»<sup>(۱)</sup>.

فرمود: «شیعیان ما کسانی هستند که دارای حزن و اندوه‌اند، و لاغر اندام‌اند از شدت حزن و عبادت؛ آنهایی هستند که چون فرو گیرد آنها را تاریکی شب، استقبال کنند آن را به حزن». و روایت به این مضمون که علامت شیعیان را بیان فرماید بسیار است.

وعنه، عن المفضل قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «إياك والسفلة؛ فإنما شيعة علي - عليه السلام - من عف بطنه وفرجه واشتد جهاده، وعمل لخالقه، ورجا ثوابه وخاف عقابه. فإذا رأيت أولئك، فأولئك شيعة جعفر»<sup>(۲)</sup>.

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب المؤمن وعلاماته وصفاته»، حدیث ۷.

۲ - الکافی، ج ۲، ص ۲۳۳، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب المؤمن وعلاماته وصفاته»، حدیث ۹؛ و رک:

صفات الشيعة، ص ۱۱، حدیث ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۷۷، حدیث ۴۲.



فرمود: «برحذر باش از این مردم پست. جز این نیست که شیعه علی کسی است که عقیف باشد بطن و فرج او؛ و شدید باشد جهاد او؛ و عمل کند برای آفریدگارش، و امید ثواب او را داشته باشد و خوف عقاب او را داشته باشد. وقتی این جماعت را دیدی، آنها شیعه جعفر بن محمد هستند».

وَعَنِ الْأَمَالِيِّ، لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الطُّوسِيِّ، شَيْخِ الطَّائِفَةِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - بِإِسْنَادِهِ عَنِ الرُّضَا - عَلَيْهِ السَّلَام - عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - أَنَّهُ قَالَ لِخَيْثَمَةَ: «أَبْلُغْ شِيعَتَنَا [أَنَا لَا نُغْنِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَأَبْلُغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ. وَأَبْلُغْ شِيعَتَنَا] أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ. وَأَبْلُغْ شِيعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»<sup>(۱)</sup>.

«فرمود جناب باقر العلوم - علیه السلام - به خَیْثَمَه که ابلاغ کن به شیعیان ما که ما بی نیاز نمی‌کنیم از خداوند چیزی را. (یعنی به اعتماد به ما از عمل باز نمانید) و برسان به شیعیان ما که نرسد آنچه پیش خدا هست مگر به عمل. و به شیعیان ما ابلاغ کن بزرگ‌ترین مردم در حسرت روز قیامت کسی است که وصف کند عدلی را، پس از آن مخالفت کند او را و عدول کند به سوی غیر آن. و ابلاغ کن به شیعیان ما که اگر قائم شدند به آنچه به آن مأمورند، (یعنی اگر اطاعت خداوند را کردند) آنها اهل نجات هستند فقط».

كَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ. فَوَاللَّهِ، مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>(۲)</sup>.

یعنی عذرتراشی نکنید در معاصی خدا، و رأی‌های باطل را متابعت نکنید که ما شیعه هستیم و انتساب به اهل بیت اسباب نجات ماست؛ «به خدا قسم که نیست شیعه ما مگر کسی که اطاعت خدای تعالی کند».

۱- الْأَمَالِيُّ، طُوسِي، ص ۳۷۰، مَجْلِس ۱۳، حَدِيث ۴۷؛ وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ، ج ۱، ص ۹۳، «أَبْوَابُ مَقْدَمَةِ الْعِبَادَاتِ»، بَاب ۲۰، حَدِيث ۲۲.

۲- الْكَافِي، ج ۲، ص ۷۳، «كِتَابُ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ»، «بَابُ الطَّاعَةِ وَالتَّقْوَى»، حَدِيث ۱.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: قَالَ لِي: «يَا جَابِرُ، أَيْكَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ، مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَأَطَاعَهُ». إِلَى أَنْ قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ؛ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَلَا بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ؛ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَأَكْرَمُهُمْ عَلَيْهِ أَتْقَاهُمْ وَأَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ. يَا جَابِرُ، وَاللَّهِ، مَا يَسْتَقَرُّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِالطَّاعَةِ. مَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ. مَنْ كَانَ لِلَّهِ مُطِيعًا، فَهُوَ لَنَا وَلِيُّ؛ وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِيًا، فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ. وَمَا تُنَالُ وَلَا يَتُنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ»<sup>(۱)</sup>.

فرمود: «ای جابر، آیا کفایت می‌کند کسی را که مدعی تشیع است این که دعوی کند دوستی ما اهل بیت را؟ به خدا قسم که شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و اطاعت او کند». تا آن که فرمود: «بترسید از خدا و عمل کنید برای آنچه پیش خداوند است. (یعنی از ثوابها). نیست میانه خدا و کسی خویشاوندی؛ و دوست‌ترین بندگان پیش خدای تعالی و اکرم آنها بر او پرهیزگارتر آنها و عمل‌کننده‌تر از آنهاست به فرمایشات او. ای جابر، به خدا قسم که تقرب به خداوند تعالی حاصل نشود مگر به اطاعت. نیست با ما آزادی از آتش؛ و نیست برای کسی حجت بر خداوند. کسی که مطیع خداوند است، او دوست ماست؛ و کسی که عصیان خداوند کند، او دشمن ماست. و ولایت ما نیل نشود مگر به عمل و پرهیزگاری».

و هم در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم - علیه السلام - رساند که فرمود: «ای جماعت شیعیان آل محمد - صلی الله علیه و آله - شماها در حد وسط باشید که غالیان به شما رجوع کنند، و تالیان به شما ملحق شوند». یکی از انصار که اسمش سعد بود عرض کرد: «فدایت شوم، غالی چیست؟» فرمود: «قومی هستند که درباره ما چیزهایی گویند که ما درباره خود نگوییم؛ پس آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم». عرض کرد: «تالی چیست؟» فرمود: «کسی است که طالب هدایت است، و طریق آن را نمی‌داند و می‌خواهد که خیر به او برسد و عمل کند». پس از آن رو به شیعیان فرمود و

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۷۴، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب الطاعة و التقوی»، حدیث ۳؛ و ر. ک: الوافی، ج ۴، ص ۱۷۳، حدیث ۳۷. (در تمام مصادر چاهی موجود «لیس بین الله و بین أحد قرابة» آمده است)



گفت: «به خدا قسم که با ما برائت و آزادی از خداوند نیست (یعنی از سخط و عذاب او)؛ و بین ما و خداوند خویشاوندی نیست؛ و ما بر خداوند حجتی نداریم؛ و تقرب به خدا حاصل نکنیم مگر به اطاعت و فرمانبرداری. و هر کس از شما مطیع خداوند باشد، فایده دارد به [حال] او ولایت و دوستی ما؛ و هر کس فرمانبردار خدا نباشد از شماها، ولایت ما به او نفعی نرساند. وای بر شما مغرور نشوید؛ وای بر شما مغرور نشوید»<sup>(۱)</sup>.

و هم در کافی شریف است که حضرت باقر العلوم - علیه السلام - فرمود: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایستاد بر «صفا» پس فرمود: "ای اولاد هاشم، ای اولاد عبدالمطلب، من رسول خدا هستم به سوی شما و من شفقت دارم نسبت به شما؛ و همانا عمل من برای خود من است، و از برای هر یک از شما عمل اوست. نگویید که محمد از ماست و زود است که ما داخل شویم در آن جایی که او داخل شود. نه! به خدا قسم، ای بنی عبدالمطلب، دوستان من از شما و غیر شما نیست مگر پرهیزگاران. آگاه باشید که من نمی‌شناسم شما را روز قیامت در صورتی که بیایید و حمل کرده باشید دنیا را به پشت‌های خود، و مردم دیگر بیایند نزد من در صورتی که آخرت حمل آنهاست»<sup>(۲)</sup>.

۱ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، شِيعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ، كُونُوا التُّخْرَفَةَ الْوُسْطَى، يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ الْغَالِي، وَيُلْحَقُ بِكُمْ الثَّالِي». فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ، يُقَالُ لَهُ سَعْدٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْغَالِي؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَقُولُونَ بَيْنَا مَا لَا نَقُولُهُ فِي أَنْفُسِنَا، فَلَيْسَ أَوْلِيكَ بَيْنَا وَلَسْنَا مِنْهُمْ». قَالَ: فَمَا الثَّالِي؟ قَالَ: «الْمُرْتَادُ يُرِيدُ الْخَيْرَ، يَبْلُغُهُ الْخَيْرُ يُوجِرُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا»، فَقَالَ: «وَاللَّهِ مَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَلَا بَيْنُنَا وَبَيْنَ اللَّهِ قَرَابَةٌ وَلَا لَنَا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ. وَلَا نَقْرُبُ إِلَى اللَّهِ إِلَّا بِالطَّاعَةِ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مُطِيعًا لِلَّهِ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا. وَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ عَاصِيًا لِلَّهِ لَمْ تَنَفَّعَهُ وَلَا يَتُّنَا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا وَيَحْكُمُ لَا تَغْتَرُّوا». (الكافي، ج ۲، ص ۷۵، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الطاعة والتقوى»، حدیث ۶)

۲ - عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الصَّفَاءِ، فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ؛ وَإِنْ لِي عَمَلِي وَلِكُلِّ رَجُلٍ مِنْكُمْ عَمَلَةٌ. لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا بَيْنًا وَسَدَّخُلَ مَدْخَلَهُ. فَلَا وَاللَّهِ مَا أَوْلِيَانِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ. أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَيَأْتُونَ النَّاسَ يَحْمِلُونَ الْأَجْرَةَ...». (الكافي، ج ۸، ص ۱۸۲، حدیث ۲۰۵)

و هم در روایت جابر متقدم است که فرمود حضرت باقر العلوم علیه السلام: «ای جابر، مذاهب باطله و رأی‌های فاسده تو را گول نزنند که گمان کنی حبّ علی - علیه السلام - تو را بس است. آیا کفایت می‌کند برای مرد که بگوید: من دوست می‌دارم علی - علیه السلام - را و دارای ولایت او هستم، و مع ذلک فعّال و دارای کثرت عمل نباشد؟ اگر بگوید: من رسول خدا را دوست می‌دارم (با آن‌که رسول خدا از علی بهتر است) پس از آن متابعت سیره او نکند و عمل به سنت او ننماید، از حب او نفعی برای او حاصل نشود»<sup>(۱)</sup>.

و در حکایت معروف طاووس است که دید صدای ناله و تضرع و زاری می‌آید، تا آن‌که صاحب آن ناله خاموش شد و گویی غشوه‌ای برای او دست داد. چون به بالین او آمد، دید جناب علی بن الحسین - علیهما السلام - است! سر آن بزرگوار را به دامن گرفت و کلماتی مشتمل بر آن‌که تو فرزند رسول خدا و جگر گوشه فاطمه زهرایی، و بالاخره بهشت از شماست، عرض کرد. آن سرور فرمود: «خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت او کند، اگر چه غلام حبشی باشد؛ و آتش را خلق فرموده برای کسی که معصیت او کند، گرچه اولاد قریش باد» (یا سید قریش باشد)<sup>(۲)</sup>.

این است چند حدیث از احادیث شریفه صریحه به این‌که این اشتباهی کاذبه که ما اهل دنیا و معصیت داریم غلط و باطل است، و از هوس‌های شیطانی و مخالف با عقل و نقل است.

و ضمیمه نما به آن آیات شریفه قرآنی را، مثل قول خدای تعالی: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِسَاءٍ

۱ - فَقَالَ: «يَا جَابِرُ لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ. حَسَبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ: أُحِبُّ عَلِيًّا وَأَتَوَلَّاهُ. ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ: إِنِّي أُحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْرٌ مِنِّي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَلَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ، مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا». (الكافي، ج ۲، ص ۷۴، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب الطاعة والتقوى»، حدیث ۳)

۲ - مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۱۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۸۱-۸۲، «تاریخ علی بن الحسین علیهما السلام»، باب ۵، حدیث ۷۵.



كَسَبَتْ رَهِيْنَةً<sup>(۱)</sup>. و مثل قوله تعالى: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>(۲)</sup>. و مثل قوله تعالى: «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»<sup>(۳)</sup>. و غیر اینها از آیات شریفه که در [هر] صفحه از کتاب الهی موجود است، که تأویل و تصرف در آن خلاف ضرورت است.

و در مقابل اینها احادیث دیگری است که آنها هم در کتب معتبره مذکور است، ولی نوعاً جمع صحیح عرفی دارد. و اگر جمع نیز پسند نیفتد و قابل تأویل نباشند، مقاومت با این همه حدیث صحیحه صریحه متواتره مؤیده به ظواهر قرآنی و نصوص فرقانیه و عقل سلیم و ضرورت مسلمین ننماید.

فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ ثِقَّةُ الْإِسْلَامِ الْكَلْبِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي سَعِيدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «الْإِيمَانُ لَا يَضُرُّ مَعَهُ عَمَلٌ، وَكَذَلِكَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ»<sup>(۴)</sup>. فرمود حضرت صادق علیه السلام: «ایمان ضرر نرساند با آن عملی؛ و کفر نیز نفع نرساند با آن عملی». و چند حدیث دیگر به این مضمون وارد است<sup>(۵)</sup>.

و جناب محدث جلیل، مجلسی - علیه الرحمة - این دسته اخبار را حمل فرمودند به این که مراد از «ضرر» دخول نار یا خلود در نار است<sup>(۶)</sup>، انتهى.

و بنا بر این که مراد دخول نار باشد، منافات ندارد با عذاب های دیگری که در برزخ و مواقف قیامت از آنها بشود.

و نویسنده گمان می کند که ممکن است این اخبار را حمل کرد به آن که ایمان قلب را

۱ - «هر که در گرو چیزی است که اندوخته است». (المذثر (۷۴): ۳۸)

۲ - «پس هر که به قدر ذره ای نیکی کرده باشد، آن را می بیند؛ و هر که به قدر ذره ای بدی کرده باشد آن را خواهد دید». (الزلزلة (۹۹): ۷-۸)

۳ - «هر چه (از نیکی) کرده، از آن اوست؛ و هر چه (از بدی) کرده، به زیان اوست». (البقرة (۲): ۲۸۶)

۴ - الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب أن الإیمان لا یضرّ معه سیئة و...»، حدیث ۴.

۵ - الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴، «کتاب الإیمان والكفر»، «باب أن الإیمان لا یضرّ معه سیئة و...»، حدیث ۳، ۵ و ۶.

۶ - مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۳۹۶، حدیث ۲.

طوری منور می‌کند که اگر فرضاً گاهی خطا یا گناهی از انسان صادر شود، به واسطه آن نور و ملکه ایمان جبران کند به توبه و رجوع الی الله نماید؛ و صاحب ایمان بالله و یوم الآخرة نگذارد اعمالش به روز حساب افتد.

پس، در حقیقت این اخبار حث بر تمسک به ایمان و بقای به آن است. چنانچه نظیر این حدیثی است که در کافی شریف از حضرت صادق - علیه السلام - نقل فرموده که «حضرت موسی - علیه السلام - به جناب خضر - علیه السلام - گفت: "من از رفاقت با تو دارای شرافت و حرمت شدم، پس وصیتی به من فرما." فرمود به او که "ملازم باش با چیزی که ضرر نرساند به تو با آن چیزی، چنانچه با غیر آن به تو چیزی نفع نرساند"»<sup>(۱)</sup>.

وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ! فَإِنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ؛ وَالسَّيِّئَةُ فِيهِ تُغْفَرُ، وَالْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ»<sup>(۲)</sup>.

«می‌فرمود حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در خطبه بسیاری از اوقات: ای مردم، حفظ کنید دین خود را و دست از آن برندارید؛ زیرا که گناه در آن بهتر از حسنه در غیر آن است؛ و گناه در آن آمرزیده شود، و در غیر آن عبادات و حسنات قبول نگردد».

و این حدیث شریف و امثال آن که در مقام ترغیب به ملازمت دیانت حقه است دلالت بر آن دارد که سیئات مؤمنین و صاحبان دین حق بالاخره آمرزیده شود؛ چنانچه خداوند فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»<sup>(۳)</sup>. و از این [جهت]، سیئات آنها را توان

۱ - عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ مُوسَى لِلْخَضِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ تَحَرَّمْتُ بِضَحَّتِكَ فَأَوْصِنِي، قَالَ [لَهُ]: أَلَزِمَ مَا لَا يَضُرُّكَ مَعَهُ شَيْءٌ كَمَا لَا يَنْفَعُكَ مَعَ غَيْرِهِ شَيْءٌ». (الكافي، ج ۲، ص ۴۶۴، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب أن الإيمان لا يضرّ معه سيئة و...»، حدیث ۲)

۲ - الكافي، ج ۲، ص ۴۶۴، «كتاب الإيمان والكفر»، «باب أن الإيمان لا يضرّ معه سيئة و...»، حدیث ۶.

۳ - «به‌درستی که خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد» (الزمر (۳۹): ۵۳)



گفت که بهتر از حسنات دیگران است که هیچ وقت قبول نشود؛ بلکه شاید حسناتی که شرایط قبول، مثل ایمان و ولایت، در آن نباشد خود دارای ظلمتی باشد که از سیئات مؤمنین، که به واسطه نور ایمان در خوف و رجا هستند، ظلمت و کدورتش بیشتر باشد.

بالجمله، این حدیث دلالت ندارد بر آن که اهل ایمان بر سیئات خود مأخوذ نیستند؛ چنانچه ظاهر است.

و از جمله احادیث مشهوره که گویند: بین فریقین مشهور است این است که «حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ»<sup>(۱)</sup>. «دوستی علی علیه السلام حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند؛ و بغض آن سرور گناهی است که هیچ نیکویی با آن نفع نبخشد».

و این حدیث شریف در سلک حدیثی است که درباره «ایمان» پیش از این مذکور شد. و معنی آن یا به طوری است که مرحوم مجلسی در آن اخبار احتمال دادند، که مقصود از «ضرر» خلود در نار یا دخول در نار است؛ یعنی، حبّ آن سرور، که سرمایه ایمان و اکمال و اتمام آن است، موجب شود که به شفاعت شافعین از نار مستخلص شود. و این چنانچه گفتیم: منافات ندارد با آن که عذاب‌های گوناگون برزخ را داشته باشد؛ چنانچه در حدیث است که فرمودند شماها برزخ خود را اصلاح کنید، ما در قیامت از شما شفاعت می‌کنیم<sup>(۲)</sup>.

و یا آن که آن طور که ما ذکر کردیم مقصود باشد که حبّ آن سرور نورانیت و ملکه [ایمان] در قلب حاصل کند که احتراز از گناهان کند؛ و اگر گاهی به گناهی مبتلا شد، آن را به توبه و انابه ترمیم نماید، و نگذارد که رشته کار از دستش بیرون رود و مهار نفس گسیخته گردد.

و از جمله، یک دسته اخباری است که در ذیل آیه شریفه در سوره فرقان مذکور

۱- المناقب، خوارزمی، ص ۷۶، حدیث ۵۶؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- ر.ک: حدیث ۴، صفحه ۱۰۹، پاورقی ۱.

شده: قال تعالى: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾<sup>(۱)</sup>. فرمود: «آنهایی که نمی‌خوانند با خداوند خدای دیگری، و نمی‌کشند نفسی را که خداوند حرام کرده است کشتن او را، مگر بحق (در موارد مقرر)، و زنا نمی‌کنند، اینها بندگان خاص خداوند هستند. و کسی که چنین کارهایی کند به جزای تام خود می‌رسد؛ مضاعف شود عذاب برای او روز قیامت، و مخلد شود در آن عذاب با خواری؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل نیکو بکند. آنها را تبدیل می‌فرماید خداوند سیئاتشان را به حسنات. و می‌باشد خداوند آمرزنده و مهربان». در ذیل این آیه اخبار کثیره هست که ما به ذکر یکی از آن [ها] اکتفا می‌کنیم، زیرا که همه قریب به هم هستند در معنی و مضمون.

عَنِ الشَّيْخِ فِي أَمَالِيهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ، مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ - عَلَيْهِمَا السَّلَام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: «يُؤْتَى بِالْمُؤْمِنِ الْمُذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ؛ فَيَكُونُ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ؛ فَيَعْرِفُهُ ذُنُوبُهُ حَتَّى إِذَا أَقْرَأَ بِسَيِّئَاتِهِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِلْكَتَبَةِ: بَدِّلُوهَا حَسَنَاتٍ وَأَظْهِرُوهَا لِلنَّاسِ. فَيَقُولُ النَّاسُ حِينَئِذٍ: مَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ! ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ. فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ. وَهِيَ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شَيْعَتِنَا خَاصَّةً»<sup>(۲)</sup>.

محدث جلیل القدر، محمد بن مسلم ثقفی - رضوان الله علیه - می‌فرماید: «سؤال [کردم] از حضرت باقر العلوم - علیه السلام - از معنی قول خدا: ﴿فَأُولَئِكَ...﴾ الْآيَةِ فرمود: «آورده شود مؤمن گناهکار در روز قیامت تا [قرار گیرد] در موقف حساب؛

۱ - الفرقان (۲۵): ۶۸ - ۷۰.

۲ - الأمالی، طوسی، ص ۷۲، مجلس ۳، حدیث ۱۴ (در این مصدر به جای «الکتاب»، «الملائكة» آمده

است)؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۹۳، حدیث ۳.



پس ذات مقدس حق خود حساب او را بکشد؛ و هیچیک از مردم [را] بر حساب او آگاه نگرداند. پس از آن، گناهان او را به او معرفی فرماید، تا آنکه اقرار به گناه خود کند. خدای تعالی به نویسندگان امر فرماید که گناهان او را مبدل به حسنات کنند و به مردم اظهار کنند. پس مردم می‌گویند: برای این بنده یک گناه هم نبود! پس از آن، امر فرماید که او را به بهشت ببرند. این است تأویل این آیه. و این در گناهکاران از شیعیان ماست خاصتاً».

این‌که آیه شریفه را بالتمام نوشتیم و کلام را طولانی کردم برای آن است که مطلب چون از مهمات است، و بسیاری از اهل منبر به مردم عامه بد فهماندند این قبیل اخبار را، و ربط آنها به آیه شریفه جز به ذکر آیه معلوم نمی‌شد، از این جهت معذورم از طول مُمل.

کسی که صدر و ذیل آیه شریفه را ملاحظه کند، می‌فهمد که مردم مطلقاً به اعمال خود گرفتارند و مؤاخذ در زشتی‌ها هستند؛ مگر آنهایی که ایمان آورند و توبه از گناهان کنند و عمل صالح بجا آورند. و این سه در هر کس جمع شود، رستگار و مورد الطاف خداوند است و در پیشگاه مقدس حق محترم است، و سیئات و گناهان [او] مبدل به حسنات شود. و جناب باقر العلوم - علیه السلام - نیز تأویل همین را فرمودند که کیفیت حساب و موقف چنین اشخاصی به این ترتیب است. منتها آن‌که این خاص به شیعیان اهل بیت است و دیگر مردم از آن محروم هستند، زیرا که ایمان حاصل نشود مگر به ولایت علی و اوصیای او از معصومین طاهرین - علیهم السلام - بلکه ایمان به خدا و رسول قبول نشود بدون ولایت؛ چنانچه در فصل بعد از این ان شاء الله مذکور شود. پس، این آیه شریفه و اخبار مفسره را باید از ادله اولیه شمرد، زیرا که دلالت دارد بر آن‌که اگر شخص ایمان داشته باشد و جبران گناهان را با توبه و عمل صالح نکند، مشمول این آیه نخواهد بود.

پس ای عزیز، شیطان تو را مغرور نکند و هواهای نفسانیه تو را گول نزنند. البته انسان تنبل مبتلا به شهوات و حب دنیا و جاه و مال، مثل نویسنده، همیشه دنبال بهانه است از برای تأیید تنبلی خود؛ و هر چه موافق با شهوات او باشد و مؤید هواهای

نفسانیه و خیالات شیطانیه او باشد، اقبال به آن نماید و چشم و گوش خود را به آن باز کند، بدون آن که فحص از مغزای آن نماید یا به مقابلات و معارضات آن نظر نماید.

بیچاره گمان می کند به مجرد دعوی تشیع و حب اهل بیت طهارت و عصمت جواز ارتکاب هر محرمی را خدای نخواستہ دارد و قلم تکلیف، نعوذ بالله، از او برداشته شده! بدبخت نمی داند که شیطان بر او تعمیه کرده؛ و در آخر عمر بیم آن است که محبت بی مغز بی فایده نیز از دستش برود و با کف تهی در صف نواصب اهل بیت محشور گردد. آخر دعوی محبت کسی [که] بیینه نداشته باشد پذیرفته نیست. ممکن نیست من با شما دوست باشم و محبت و اخلاص داشته باشم، و بر خلاف تمام مقاصد و مطلوبات شما اقدام کنم. درخت محبت ثمره و نتیجه اش عمل بر طبق آن است؛ و اگر این ثمره را نداشته باشد، باید دانست که محبت نبوده، خیال محبت بوده.

پیغمبر اکرم و اهل بیت مکرم او - صلوات الله علیهم - تمام عمر خود را صرف در بسط احکام و اخلاق و عقاید نمودند و یگانه مقصد آنها نشر احکام خدا و اصلاح و تهذیب بشر بوده و هر قتل و غارت و ذلت و اهانتی را در راه این مقصد شریف سهل شمردند و از اقدام باز نماندند؛ پس محب و شیعه آنها کسی است که در مقاصد آنها با آنها شرکت کند و پیروی از آثار و اخبار آنها کند. این که در اخبار شریفه<sup>(۱)</sup> اقرار به لسان و عمل به ارکان را از مقومات ایمان شمرده بیان یک سرّ طبیعی و سنّه الله جاریه است؛ چون که حقیقت ایمان ملازم با اظهار و عمل است. عاشق در جبلّه طبیعیّه اوست اظهار عشق و تغزل در شأن معشوق، و عمل به لوازم ایمان و محبت خدا و اولیای او. [اگر] عمل نکرد مؤمن نیست و محبت ندارد. و این صورت ایمان و محبت بی مغز و معنا نیز با جزئی حوادث، و فی الجمله فشار، از بین می رود و صفر الید به دار جزای اعمال منتقل شود.

۱- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۲۷، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب أن الإسلام قبل الإیمان»، حدیث ۱.

نهج البلاغه، ص ۵۰۸، حکمت ۲۲۷؛ الامالی، طوسی، ص ۴۴۸، مجلس ۱۶، حدیث ۷.



## فصل

## در بیان آنکه ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است

آنچه ذیل حدیث شریف دلالت بر آن دارد که ولایت و معرفت شرط قبول اعمال است از اموری است که از مسلمات بلکه ضروریات مذهب مقدس شیعه است. و اخبار در این باب به قدری زیاد است که در این مختصرات نگنجد و فوق حد تواتر است؛ و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را تبرک می‌کنیم:

عَنِ الْكَافِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضَى الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ ... أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ يَعْرِفْ وَلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَالِيَهُ وَيَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي ثَوَابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»<sup>(۱)</sup>.

فرمود: «حقیقت و مخ امر و اعلای آن و کلید آن و باب اشیا و رضای خداوند، اطاعت امام است بعد از معرفت او. آگاه باش که اگر مردی شب‌ها به عبادت ایستد و روزها روزه گیرد و تمام مالش را صدقه دهد و تمام روزگار را حج کند، و نشناسد ولایت ولی خدا را تا موالات او کند و تمام اعمالش به راهنمایی او باشد، نیست برای او بر خدای تعالی حقی و ثوابی؛ و نمی‌باشد از اهل ایمان».

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ وَلَمْ يُتَجَاوَزْ لَهُ سَيِّئَةٌ»<sup>(۲)</sup>.

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - فِي حَدِيثٍ قَالَ: «وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْبِيرِ عُمُرَ الدُّنْيَا، مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبِلَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَسْجُدْ لِآدَمَ كَمَا أَمَرَهُ

۱ - الکافی، ج ۲، ص ۱۹، «کتاب ایمان و الکفر»، «باب دعائم الإسلام»، قسمتی از حدیث پنجم.

۲ - «کسی که روز قیامت بدون اعتقاد به شما در پیشگاه خداوند حاضر شود، نه حسنه‌ای از او پذیرفته گردد و نه سینه‌ای از او بخشیده شود». (الکافی، ج ۸، ص ۳۴، حدیث ۶ (با کمی اختلاف)؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۹، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۲۹، حدیث ۳).

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ؛ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ الْعَاصِيَةُ الْمُفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا ﷺ [و] بَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ لَهُمْ، فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَمَلًا وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيَتَوَلَّوْا الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِوَلَايَتِهِ وَيَدْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الَّذِي فَتَحَهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ...»<sup>(۱)</sup> الحديث.

و اخبار در این باب و به این مضامین بسیار است<sup>(۲)</sup>.

و از مجموع اخبار استفاده شود که ولایت شرط قبول اعمال، بلکه شرط قبول ایمان به خدا و به نبوت رسول مکرم ﷺ است. و اما شرط صحت بودن آن برای اعمال، چنانچه بعضی از علما فرمودند<sup>(۳)</sup>، معلوم نیست؛ بلکه ظاهر آن است که شرط نیست؛ چنانچه از روایات کثیره معلوم شود؛ مثل روایتی که در باب عدم وجوب قضای «مستبصر» اعمال خود را مذکور است که غیر زکات - که به واسطه آن که به غیر اهلش در زمان ضلالتش داده است - سایر اعمال را قضا نکند و خداوند به او اجر دهد<sup>(۴)</sup>.

و در روایت دیگر است که «اعمال دیگر از قبیل صلات و صوم و حج و صدقه به شما

۱- «و با سند خود از حضرت صادق علیه السلام: روایت کرده که فرموده: "به خدا سوگند، ابلیس - نفرین خدا بر او باد - اگر پس از آن نافرمانی و تکبری که کرد (سجده نکردن بر آدم) به مدت عمر دنیا خدا را سجده می آورد، مادام که سجده بر آدم نکرد چنانکه خدایش بدان فرمان داده بود، آن عبادتش سود نمی کرد و خدا از وی نمی پذیرفت. و همچنین است حال این امت عصیان آور فریفته شده که ترک اطاعت امامی کرده اند که پیامبرشان نصب فرموده؛ پس خداوند عمل ایشان نپذیرد و نیکی ایشان برنکشد، مگر آن که به سوی خدا باز آیند از همان راه، که فرمانشان داده، و ولایت امامی را سر نهند که خداوند به ولایت او سفارش فرموده، و از همان دری وارد شوند که خدا و رسولش برایشان گشوده اند".» (الکافی، ج ۸، ص ۲۷۱، حدیث ۳۹۹، با اندکی اختلاف)

۲- ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۱۸، «أبواب مقدمة العبادات»، «باب بطلان العبادة بدون ولاية الأئمة عليهم السلام».

۳- مدارك الأحكام، ج ۴، ص ۲۹۰، و ج ۵، ص ۲۴۳؛ الحقائق الناضرة، ج ۱۱، ص ۱۰، و ج ۱۴، ص ۱۶۴.

۴- روایت برید بن معاویه از امام صادق علیه السلام. (وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۱۲۵، «أبواب مقدمة العبادات».



ملحق شود و دنبال شما بیاید، ولی زکات را چون به غیر اهلش دادی باید باز به محل خود بدهی»<sup>(۱)</sup>.

و در بعض روایات است که اعمال را روز پنجشنبه به رسول خدا ﷺ عرضه می‌دارند، و در روز عرفه حق تعالی به آنها توجه فرماید و همه را هبّاء منشوراً قرار می‌دهد. سؤال می‌کند: عمل چه اشخاصی را چنین می‌کند؟ [می‌فرماید] اعمال مبغض ما و مبغض شیعیان ما<sup>(۲)</sup>. و این دلالت بر صحت و عدم قبول دارد؛ چنانچه واضح است. در هر صورت این بحث از وظیفه ما خارج است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا.



۱ - محمد بن حکیم از امام صادق علیه السلام روایت کند: «... أَمَّا الصَّلَاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ يُشَبِّعُكُمَا ذَلِكَ وَيُلْحَقُ بِكُمَا؛ وَأَمَّا الزَّكَاةُ فَلَا لِأَنَّكُمَا أَبْعَدْتُمَا حَقَّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَأَعْطَيْتُمَاهُ غَيْرَهُ». (وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۷، «أبواب مقدمة العبادات»، باب ۳۱، حدیث ۵)

۲ - مراد روایت امام صادق علیه السلام است که فرموده: «إِنَّ أَعْمَالَ الْعِبَادِ تُغْرَضُ كُلُّ حَبِيبٍ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةِ، هَبَّ الرَّبُّ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَقَدَّمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾». فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَعْمَالُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: «أَعْمَالُ مُبْغِضِنَا وَمُبْغِضِي شِيعَتِنَا». (بصائر الدرجات، ص ۲۴۶، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۴۵، حدیث ۳۷)

## حدیث سی و چہارم

### [مقام مؤمن نزد حق تعالیٰ]

الحدیث الرابع والثلاثون: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِ - قُدَّسَ سِرُّهُ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: «لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ؟ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا، فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ، وَأَنَا أُسْرِعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي؛ وَمَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي وَقَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ. وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا [يُضْلِحُهُ] إِلَّا الْغَنَى؛ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ. وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا [يُضْلِحُهُ] إِلَّا الْفَقْرُ؛ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ. وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ. وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ؛ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ، كُنْتُ إِذَا سَمِعْتُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا؛ إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ، وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمہ: «جناب باقر العلوم - علیہ السلام - [فرمود]: چون برده شد رسول خدا - صلی اللہ علیہ و آلہ - در شب معراج بہ ساحت قدس، عرض کرد: «ای پروردگار، آیا

۱- الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب من أذى المسلمين واحتقرهم»، حدیث ۸؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۱، حدیث ۳۵.



چگونه است حال مؤمن نزد تو؟" فرمود: "ای محمد، کسی که اهانت کند برای من دوستی را، به جنگجویی با من برخاسته؛ و من از هر چیز زودتر یاری دوستان خود کنم. و من مردد در هیچ امری نشدم، که من فاعل آن هستم، آن طور که در وفات مؤمن مردد هستم؛ کراهت دارد مرگ را، و من کراهت دارم بدی او را. و همانا بعضی از بندگان مؤمن من هستند که اصلاح نمی‌کند آنها را مگر غنا و بی‌نیازی؛ و اگر باز گردانم آنها را به سوی غیر آن هلاک گردند. و همانا بعضی از بندگان مؤمن من هستند که اصلاح نمی‌کند آنها را مگر فقر؛ و اگر باز گردانم آنها را به سوی غیر از این هلاک شوند. و نزدیک نمی‌شود به سوی من بنده‌ای از بندگان به چیزی که محبوب‌تر پیش من باشد از آن چیزی که واجب نمودم بر او. (یعنی فرائض محبوب‌تر است در بین چیزهایی که بنده را متقرب به من می‌کند) و همانا بنده نزدیک می‌شود به سوی من به نافله تا آن که دوست بدارم او را؛ پس وقتی که دوست داشتم او را، می‌باشم من گوش او که به آن می‌شنود، و چشمش که به آن می‌بیند، و زبانش که به آن سخن می‌گوید، و دستش که به آن اخذ می‌کند. اگر بخواند مرا جواب دهم او را؛ و اگر از من چیزی بخواهد عطا می‌کنم به او".

شرح: «أُسْرِيَ» فعل مجهول است، و به معنای سیر دادن در شب است. جوهری گوید: «سَرَيْتُ سُرًى وَمَسْرًى. وَأُسْرَيْتُ بِمَعْنَى إِذَا سِرَّتْ لَيْلًا. وَبِالْأَلْفِ، لُغَةً أَهْلُ الْحِجَازِ»<sup>(۱)</sup>. انتهای بنابر این که سیر در شب را «إِسْرَاء» گویند، تفسیر آن در آیه شریفه «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا»<sup>(۲)</sup> یا برای آن است که به واسطه تنکیر لَيْلًا دلالت کند بر آن که مدت اسراء کم بوده، با آن که بین مسجد الحرام و مسجد اقصی چهل شب است؛ چنانچه شیخ بهایی فرموده<sup>(۳)</sup>. یا آن که مبنی بر «تجرید» است برای همین دلالت. و أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ حذف شده است باقی متعلقاتش به واسطه معهودیت

۱- الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۷۶، مادة «سراء».

۲- «آن کسی که بنده‌اش را شبانه سیر داد». (الإسراء (۱۷): ۱)

۳- الأربعون حديثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۲.

أَيُّ، أُسْرِيَ بِهِ إِلَى مَقَامِ الْقُرْبِ، مَثَلًا.

قوله: «مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ؟» یعنی چقدر و منزلتی مؤمن پیش تو دارد؟

قوله: «مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا» أَهَانَهُ، أَيِ اسْتَخَفَّ بِهِ. وَاسْتَهَانَ بِهِ وَتَهَاوَنَ بِهِ، أَيِ اسْتَحْقَرَهُ، يُقَالُ: رَجُلٌ فِيهِ مُهَانَةٌ، أَيِ ذُلٌّ وَضَعْفٌ<sup>(۱)</sup>. و بالجمله، اهانت، خوار شمردن و تحقیر و تذلیل نمودن است. و ظاهر آن است که «جَارَ» متعلق به فعل [است]. در این صورت، اهانت مؤمن برای ایمان به خدا و برای خاطر حق تعالی مقصود است. و ممکن است متعلق باشد به «ولِيٍّ». در این صورت، مقصود اهانت است مطلقاً برای هر غایتی باشد. و «ولِيٍّ» به معنای محب و دوست است.

قوله: «بَارَزَنِي» بَرَزَ الرَّجُلُ يَبْرُزُ بُرُوزًا، أَيِ خَرَجَ<sup>(۲)</sup>. و مراد در این جا از مبارزه به محاربه، خروج برای جنگ، یا اظهار آن است.

قوله: «مَسَاءَتُهُ» مصدر ميمي از «سَاءَهُ» به معنای کراهت آوردن است.

قوله: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى» شیخ محقق بهایی - رحمه الله - فرماید: «صناعت نحوی اقتضا می کند که موصول اسم آن باشد و جَارَ و مجرور خبر آن؛ لیکن معلوم است که غرض آن نیست که اخبار دهد از آن که آنهایی که اصلاح نمی کند آنها را مگر فقر بعضی بندگان اند. بلکه غرض عکس آن است. پس، بهتر آن است که ظرف را اسم قرار دهیم و خبر را موصول. و این گرچه خلاف متعارف بین قوم است، ولیکن بعضی تجویز کردند مثل آن را در قول خدای تعالی: «وَمِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا...»<sup>(۳)</sup>،<sup>(۴)</sup> انتهی کلامه. و شاید در امثال این مقامات مبتدا محذوف باشد و جَارَ دلالت کند بر حذف. در این صورت، مخالف با ضابطه نحوی هم نیست. و از صاحب

۱ - به او اهانت کرد، یعنی، او را خوار شمرد. و به او استهانت و تهاون کرد. یعنی، او را پست گرفت. گویند:

مردی است که در او مهانت است. یعنی، خوار و ناتوان است. (الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۱۸، مادة «هون»)

۲ - الصحاح، ج ۳، ص ۸۶۴، مادة «برز».

۳ - «و از مردم کسانی گویند که به خدا و روز واپسین ایمان آوردیم، در حالی که ایمان نیاورده اند». (البقرة

(۲: ۸)

۴ - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۲.



کشاف نقل فرموده که جارّ و مجرور را با تأویل مبتدا قرار می‌دهیم<sup>(۱)</sup>؛ و بنابر آنچه ذکر شد محتاج به تأویل نیز نیست.

و بدان که ذکر این جمله در این مقام برای رفع اشتباه و جواب مظنه سؤالی است که شاید نوع مردم، که عارف به نظام اتمّ و قضای کامن الهی نیستند، این اشتباه و سؤال را دارند. و آن این است که بعد از آن که بنده مؤمن در پیشگاه حق تعالی این قدر مقام منزلت دارد، برای چه به فقر و فلاکت مبتلا می‌شوند. و اگر دنیا قابل نیست، چرا بعضی‌ها غنی و ثروتمند می‌شوند. جواب می‌دهد که حالات بندگان من و احوال قلوب آنها مختلف است: بعضی آنها را غیر از فقر هیچ چیز اصلاح نمی‌کند؛ او را فقیر کنم برای اصلاح حالش. و بعضی‌ها را جز بی‌نیازی و ثروت اصلاح نکند، آنها را ثروتمند کنم. و این هر دو کرامت مؤمن و عزّ و جاه اوست در درگاه مقدس حق تبارک و تعالی.

قوله: «وَمَا يَتَّقِرُّ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي...» الحدیث ذکر این جمله و جمله بعد بیان مقام قرب مؤمنین کمل است؛ کأنّه از اوّل حدیث، که برای جناب رسول اکرم ﷺ بیان حال مؤمنین را فرموده، بدین طریق شروع و ختم فرموده که اوّل اجمالاً بیان حال مطلق مؤمنین را فرموده که هر کس اهانت او کند با من به مبارزه و جنگ‌جویی برخاسته؛ پس از آن، مؤمنین را دو قسمت، بلکه در مسلک اهل معرفت سه قسمت، فرموده:

یکی، عامه مؤمنین، که از آن‌جا که فرماید: «مَا تَرَدَّدْتُ فِي أَمْرٍ» تا آن‌جا که فرماید: «مَا يَتَّقِرُّ إِلَيَّ» راجع به آنهاست؛ به دلیل آن‌که از موت کراهت دارند، و فقر و غنا در احوال قلوب آنها تغییر دهد. و این دو خاصیت راجع به کمل نیست، بلکه راجع به متعارف اهل ایمان است. و بنابرین، اشکالی به ظاهر حدیث و منافات داشتن آن با آن‌که مؤمن خالص کراهت موت ندارد - چنانچه از احادیث شریفه ظاهر شود - ندارد، تا احتیاج به جوابی که شیخ محقق بهائی از شیخ شهید - رضوان الله علیهما - نقل نموده

۱ - الکشاف، حاشیه المحقق الشریف الجرجانی، ص ۱۶۷، تفسیر آیه ۸ سورة «بقره»: «الْأَرْبَعُونَ حَدِيثًا»، شیخ بهایی، ص ۴۱۳.

افتد. هر کس طالب است به اربعین بهایی رجوع کند<sup>(۱)</sup>.

دوم، بیان حال کَمَل را فرمودند از آن جا که فرماید: «مَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ» تا آخر حدیث. و در نزد اهل معرفت این فقرات [مربوط] به دو طایفه است: یکی آنها که متقرب به قرب فریضه شدند؛ و یکی آنها که متقرب به قرب نافله\* شدند؛ که ذیل حدیث اشاره به مقام آنها و نتیجه قرب آنهاست. و پس از این اشاره به هر دو مقام ان شاء الله به وجه اجمال می نمایم.

قوله: «يَبْطِشُ» جوهری گوید: «الْبَطْشَةُ، السَّطْوَةُ وَالْأَخْذُ بِالْعُنْفِ»<sup>(۲)</sup>. وَقَدْ بَطَشَ بِهِ يَبْطِشُ وَيَبْطِشُ بَطْشًا. و در این جا مطلق «اخذ» اراده شده؛ بلکه استعمال متعارف ظاهراً نیز در مطلق است.

### تنبیه: [نقل کلام شیخ بهایی در صحت سند این حدیث]

شیخ محقق بهایی - رحمه الله - فرماید: «این حدیث سندش صحیح و از احادیث مشهوره بین خاصه و عامه است. و روایت کردند آن را در صحاح خود با تغییر کمی». و پس از آن حدیث را از صحاح آنها با تفاوت کمی نقل فرموده<sup>(۳)</sup>.

و در حاشیه اربعین فرموده: «این «عِدَّة» که در سند این حدیث است؛ یکی از آنها علی بن ابراهیم است؛ و از این جهت روایت صحیح است. و عامه به طریق صحیح آن را حدیث کردند. و این از احادیث مشهوره متفق علیها است پیش اهل اسلام»<sup>(۴)</sup>. انتهى.

۱- ذکر الشیعة، ج ۱، ص ۳۸۹؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهائی، ص ۴۱۸.

\* - شیخ بهایی رحمه الله فرماید: «توافل اعمال غیر واجبه است که برای رضای خدا بجا آورده شود، و اما تخصیص آن به نمازها، بعد تعارف پیدا کرده است»<sup>(۱)</sup>. منه عفی عنه

أ - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۵.

۲- البطشة، حمله بردن و با خشونت گرفتن. (الصحاح، ج ۳، ص ۹۹۶)

۳- الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۶.

۴- الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۲۰۵. (این حاشیه در طبع حجری کتاب آمده است و در طبع جدید ذکر



## فصل

در بیان توجیهاتی است که از نسبت تردید به حق شده

ما پیش از این، در شرح بعضی احادیث، شرح اهانت مؤمنین را دادیم<sup>(۱)</sup>؛ و در این جا محتاج به تکرار نیست. و اکنون شرح بعض فقرات دیگر آن را می‌دهیم. بدان که آنچه در این حدیث شریف وارد است از نسبت تردد به حق تعالی، همین طور بعضی از امور دیگر که در احادیث صحیحیه بلکه در کتاب حکیم الهی مذکور است، از نسبت «بداء» و «امتحان» به حق تعالی، مورد انظار علما گردیده؛ و هر یک به حسب مسلک خود توجیه و تأویلی از آن فرمودند.

### [توجیه شیخ بهایی از حدیث تردید]

چنانچه شیخ اجل بهایی - رضوان الله علیه - در کتاب اربعین به سه وجه توجیه نموده که مختصراً اشاره به آن می‌کنیم: *کتاب توحید و عقاید شیعیان*  
اول، آن که در کلام اِضمار است؛ یعنی، اگر جایز باشد بر من تردد،  
دوم، آن که چون مردم در مسائت کسانی که محترم می‌شمارند متردد هستند و در مسائت غیر آنها متردد نیستند، جایز است که تردد را به طریق استعاره عوض احترام ذکر کنند. و مقصود آن است که هیچ یک از مخلوقات چون مؤمن پیش من قدر و حرمت ندارد.

سوم، آن که حق تعالی - چنانچه در حدیث است - اظهار نعم و بشارتی می‌کند برای بنده مؤمن در حال احتضار که کراهت موت را زائل کند و رغبت به دار قرار پیدا کند؛ پس تشبیه فرموده این حال را به حال کسی که اراده دارد دوست خود را متالم کند به المی که دنبال آن فایده بزرگی است، پس آن شخص مردد شود در این که چگونه این الم را به او وارد کند به طوری که اذیتش کم شود؛ پس دائماً اظهار می‌کند مرغبات را تا

۱ - ر.ک: صفحه ۳۳۸، شرح حدیث نوزدهم؛ و صفحه ۶۴۵، شرح حدیث سی و چهارم.

مورد قبول افتد<sup>(۱)</sup>. انتهى.

### در توجیه عرفانی [از حدیث تردید]

و اما طریقه حکما و عرفا در این باب و امثال آن غیر از اینهاست؛ و ما به واسطه بعید بودن آن از افهام تفصیل در اطراف آن نمی‌دهیم و به ذکر مقدمات آن نمی‌پردازیم؛ و آنچه تا اندازه‌ای نزدیک به اعتبار باشد و موافق با ذوق است ذکر می‌کنیم.

باید دانست که جمیع مراتب وجود، از غایت اوج ملکوت و نهایت ذرّه جبروت تا منتهی النهایات عالم ظلمات و هیولی، مظاهر جمال و جلال حق و مراتب تجلیات ربوبیت است و هیچ موجودی را از خود استقلالی نیست و صرف تعلق و ربط و عین فقر و تدلی به ذات مقدس حق علی الاطلاق است؛ و تمام آنها علی الاطلاق مسخرات به امر حق و مطیع اوامر الهیه هستند. چنانچه اشاره به این معنی در آیات فرقانیه بسیار است: قال تعالی: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾<sup>(۲)</sup>. این اثبات و نفی اشاره به مقام «امر بین الامرین» است؛ یعنی، تو رمی کردی و در عین حال تو رمی نکردی به آنانیت و استقلال خود؛ بلکه به ظهور قدرت حق در مرآت تو و نفوذ قدرت او در ملک و ملکوت تو رمی واقع شد؛ پس تو رمی هستی، و در عین حال حق - جلّ و علا - رمی است.

و نظیر آن است آیات شریفه‌ای که در سوره مبارکه «کهف» در قضیه خضر و موسی - علیهما السلام - است که حضرت خضر بیان اسرار اعمال خود را فرمود: در یک مورد که مورد نقص و عیب بود به خود نسبت داد؛ و در یک مورد که مورد کمال بود به حق نسبت داد؛ و در مورد دیگر هر دو نسبت را ثابت کرد. یکجا گفت: ﴿أَرَدْتُ﴾. و یکجا گفت: ﴿أَرَادَ رَبُّكَ﴾. و یکجا گفت: ﴿أَرَدْنَا﴾ و همه صحیح بود<sup>(۳)</sup>.

و از آن جمله است قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾<sup>(۴)</sup>.

۱ - الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۷.

۲ - «آن‌گاه که تیر افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند». (الأنفال (۸): ۱۷)

۳ - الکهف (۱۸): ۷۹، ۸۱ و ۸۲.

۴ - «خداست که جان‌ها را در دم مرگ می‌گیرد». (الزمر (۳۹): ۴۲)



با آن که ملک الموت موکل بر توقی نفوس است. الله تعالی هو الهادی والمُضِلُّ: ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾<sup>(۱)</sup>. با آن که جبرئیل هادی است و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - هادی است: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾<sup>(۲)</sup>. و شیطان مُضِل است. و همین طور نفحة الهیه از صور حضرت اسرافیل به عین نفحة اسرافیلیه می دمد.

با یک نظر، اسرافیل و عزرائیل و جبرئیل و محمد - صلی الله علیه و آله - و سایر انبیا، و تمام دار تحقق، چه هستند که در مقابل مُلک مُلک علی الاطلاق و اراده نافذه حق به آنها چیزی نسبت داده شود؟ تمام مظاهر قدرت و اراده حق اند: ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾<sup>(۳)</sup>. و به یک نظر، و آن نظر کثرت و توجه به اسباب و مسببات است، تمام اسباب به جای خود درست و نظام اتم با یک نظم و ترتیب ترتب مسببات بر اسباب اداره شود، که اندک سببی و واسطه‌ای را اگر از کار باز داریم، چرخ دایره وجود می‌ایستد؛ و ربط حادث به ثابت اگر نباشد با وسایط مقرر، قبض فیض و امساک رحمت شود. و اگر کسی با مبانی و مقدمات مقرر و در محال خود - خصوصاً کتب عرفانی شامخین، و در فلاسفه کتب صدر الحکماء و الفلاسفة و أفضل الحکماء الإسلامية - این مشرب احلای ایمانی را ادراک کند و به مقام قلب برساند، فتح این ابواب بر او می‌شود و می‌یابد که در مرحله تحقیق عرفانی تمام این نسبت‌ها صحیح و ابداً شائبه مجاز در آن نیست. چون بعضی از ملائکه موکله به نفوس مؤمنین و قبض ارواح مقدسه آنان مقامات مؤمنین را می‌بینند در محضر مقدس حق تعالی، و از آن طرف کراحت مؤمنین را می‌بینند، حالت تزلزل و تردید در آنها حاصل آید و همین حالت را حق تعالی به خود نسبت داده؛ چنانچه اصل توقی و هدایت و ضلالت را نسبت داده است. و همان‌طور که آنها صحیح است به حسب مسلک عرفانی، این نیز صحیح است. ولی ادراک این مشرب محتاج به حسن قریحه و لطافت و سلامت

۱ - «هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند». (النحل (۱۶): ۹۳)

۲ - «تو فقط بیم دهنده‌ای؛ و برای هر گروهی راهنمایی هست». (الرعد (۱۳): ۷)

۳ - «او اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست». (الزخرف (۴۳): ۸۴)

ذوق است. وَاللّٰهُ الْعَالِمُ وَالْهَادِي.

و این نکته ناگفته نماند که چون حقیقت وجود عین حقیقت کمال و عین تمام است و نقایص و قبایح به حق تعالی نسبت داده نشود و مجعول نباشد - چنانچه در محل خود مقرر و مبرهن است<sup>(۱)</sup> - از این جهت، هر چه فیض به افق کمال نزدیکتر باشد و از ضعف و فتور مبراتر باشد، ربط آن به حق اتم و نسبت به ذات مقدس احق شود. و به عکس آن، هر چه ظلمت تعین و نیستی غالب آید و حدود و نقایص افزون شود، ربط ناقص و نسبت بعید گردد. و از این جهت است که افعال ابداعی را در لسان شریعت به حق بیشتر نسبت دادند، و افعال تجدیدی ملکی را کمتر نسبت دادند. و اگر چشمی باز و دلی بیدار نقص [را] از کمال و زشت را از زیبا و قبیح را از حسن تمیز دهد، آن وقت می تواند بفهمد که با آن که تمام دار تحقق تجلی فعلی حق است و به او منتسب است، تمام افعالش جمیل و کامل است و هیچ یک از نقایص و قبایح به آن ذات مقدس انتساب ندارد. و انتساب بالعرض، که در لسان حکما - رضوان الله علیهم - شایع است، در اوایل تعلیم و در حکمت شایعه است. و در این مقام اشتباهاتی است که صرف نظر کردن از آنها اولی است.

و مقصود از بیان این نکته اولاً: رفع بعض توهمات فاسده است که در این مقام ممکن است جاهل عاری از معارف توهم کند.

و ثانیاً: بیان آن است که این تردید و ترجیح دواعی چون از بعض ملکوتیین واقع می شود، نسبت آن به حق اتم است از آن اموری که در این عالم واقع می شود.

و ثالثاً: آن که باز انسان عارف به حقایق باید وجهه کمال و نقص را در این تردید و ترجیح دواعی تمیز دهد؛ و جهت کمال را به حق منتسب بداند، و جهت نقص را سلب کند.

**تتمیم: در بیان توجیه دیگر از حدیث تردید**

در این مقام وجه دیگری است برای توجیه حدیث شریف که در سالف ایام به نظر



ضعیف قاصر رسیده. و آن این است که بندگان خداوند یا عرفا و اولیایند و در سیر الی الله منسلک در سلک ارباب قلوب شدند؛ و این دسته از بندگان مجذوب حق و شیفته جمال بی مثال اویند و قبله توجه و آمال آنها ذات مقدس حق است و نظر به غیر او از عوالم، حتی خود و کمال خود، ندارند.

و یا منغمر در زخارف دنیا و مستغرق در ظلمات حب جاه و مال؛ و وجهه قلوبشان انانیّت و اینیّت خود است بدون آن که توجهی به عالم قدس و نظری به محفل انس داشته باشند. وَهُمْ الْمُلْجِدُونَ فِي أَسْمَاءِ اللَّهِ<sup>(۱)</sup>.

و طایفه سوم مؤمنین هستند که آنها به حسب نور ایمان متوجه به عالم قدس هستند، و به حسب توجهشان به این عالم کراحت از موت دارند. و خداوند از این تجاذب ملکی و ملکوتی و الهی و خلقی و آخرتی و دنیایی تعبیر به «تردید» فرموده؛ چنانچه در تردید این تجاذب به طرفین قضیه موجود است؛ کأنّهُ فرموده است در هیچ موجودی از موجودات این تجاذب ملکی و ملکوتی مثل بنده مؤمن نیست: از طرفی کراحت موت دارد برای توجهش به عالم ملک؛ و [از طرفی] جاذبه الهیه او را جذب به خویش کند برای رساندن او را به کمالش. پس، حق تعالی کراحت مسائت او دارد که مساوق با بقای اوست در ملک؛ و خود کراحت موت دارد. اما مردم دیگر چنین نیستند، زیرا که اولیا جاذبه ملکی ندارند، و منغمرین در دنیا جاذبه ملکوتی را فاقدند.

و نسبت این تجاذب به حق برای همان است که در وجه سابق مذکور شد. و در این مقام محقق کبیر، سید جلیل داماد، و تلمیذ بزرگوار<sup>(۲)</sup> او تحقیقاتی دارند<sup>(۳)</sup> که ذکر آن موجب تطویل است.

۱- اقتباس از آیه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾؛ «همه اسم‌های نیکو

از آن خداست و رها کنید آنان را که نسبت به اسماء الهی الحاد می‌ورزند». (الأعراف (۷): ۱۸۰)

۲- حکیم الهی میرداماد و ملاصدرا شاگرد وی.

۳- ر.ک: القیسات، ص ۲۶۹؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۳۹۵.

## فصل

## در بیان آن که حق تعالی

## با فقر و غنا و غیر اینها اصلاح حال مؤمنین فرماید

این که در این حدیث شریف می فرماید که بعضی از بندگان مرا جز فقر اصلاح نکند، اگر از آنها فقر را بگیرم هلاک می شوند، و همین طور بعضی با غنا و بی نیازی اصلاح شوند و بدون آن هلاک شوند، از آن معلوم شود که هرچه حق تعالی به مؤمنین مرحمت می فرماید، از غنا و فقر و صحت و سقم و امنیت و وحشت و دیگر امور، برای اصلاح حال مؤمنین و تخلیص حالت قلوب آنهاست.

و این حدیث شریف منافات ندارد با احادیث کثیره‌ای که وارد است در باب شدت ابتلای مؤمنین به أسقام و أوجاع و فقر و فاقه و سایر بلیات<sup>(۱)</sup>؛ زیرا که حق تعالی به رحمت و اسعه و فضل عمیم خود مثل یک طبیب معالج و پرستار عطف است که هر کس را به طوری از دنیا پرهیز می دهد. گاهی به یکی ثروت می دهد و در عین حال به حسب شدت و ضعف و کمال و نقص ایمان او، او را مبتلا به بلاهای دیگر می کند؛ بلکه ثروت و غنا را برای او طوری محفوف به بلیات می کند که او را از دنیا و حب او منصرف می کند. مزاج این شخص طوری است که اگر او را فقیر کند، به واسطه آن که سعادت را در مال و منال شاید می بیند و اهل دنیا را سعید می داند، متوجه به دنیا می شود و در تحصیل آن به هلاکت ابدی می افتد. ولی وقتی آن را در دسترس او گذاشت و برای شیفته نشدن آن محفوف کرد آن را به زحمات و صدمات خارجی و داخلی، از دنیا منصرف شود. یکی از مشایخ عظام ما - دام ظلّه - می فرمود که در تعدد زوجات، که انسان گمان می کند ورود در دنیا و توجه به آن است، وقتی که انسان به آن مبتلا شد، می یابد که این یکی از شاه کارهای بزرگی است که انسان را در عین ورود در دنیا از دنیا خارج می کند و از آن منصرف می نماید.

۱- ر. ک: الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲، «کتاب الإیمان و الکفر»، «باب شدّة ابتلاء المؤمن».



پس خدای تعالی گاهی مؤمنین را به فقر مبتلا می‌کند و آنها را اصلاح می‌کند و قلوب آنها را از دنیا منصرف می‌فرماید و دل‌داری از آنها می‌نماید؛ و گاهی به غنا و ثروت مبتلا می‌کند و در عین حال که انسان گمان می‌کند در عیش و نوش دنیا و سرور و سرور هستند آنها در فشار و زحمت و ابتلا و مصیبت گرفتارند. و در عین حال منافات ندارد که فضل فقرای مسلمین پیش حق تعالی نیز بیشتر باشد؛ چنانچه از روایات معلوم شود<sup>(۱)</sup>. و ما شمه‌ای از این باب را در ذیل یکی از احادیث سابقه شرح دادیم<sup>(۲)</sup>.

## فصل

### در بیان قرب فرائض و نوافل

### و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک

بدان که از برای سالک الی الله و مهاجر از بیت مُظلمة نفس به سوی کعبه حقیقی یک سفر روحانی و سلوک عرفانی است که مبدأ آن مسافت بیت نفس و انسانیت است، و منازل آن، مراتب تعینات آفاقی و انفسی و مُلکی و ملکوتی است که از آنها به حجب نورانی و ظلمانی تعبیر شده: «إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ»<sup>(۳)</sup>. یعنی انوار وجود و ظلمات تعین؛ یا انوار ملکوت و ظلمات مُلک؛ یا ادناس ظلمانی تعلقات نفسانی و انوار طاهره تعلقات قلبیه. و از این هفتاد هزار حجب نوری و ظلمانی گاهی به طریق جمع تعبیر به هفت حجاب شده؛ چنانچه در خصوص تکبیرات افتتاحیه از ائمه اطهار وارد است که در خرق هر حجابی تکبیری فرموده<sup>(۴)</sup>. و در موضوع سجده به تربت

۱- ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۲۶۰، «کتاب الإیمان والکفر»، «باب فضل فقراء المسلمين»؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱، «باب فضل الفقر والفقراء».

۲- ر.ک: صفحه ۲۶۶.

۳- «خدا را هفتاد هزار حجاب نورانی و ظلمانی هست». (بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۴۵، «کتاب السماء والعالم»، باب ۵، حدیث ۱۳)

۴- ر.ک: صفحه ۵۷۲.

حسینیّه - روحی له الفداء - است که سجده بر آن خرق حجب سبع کند<sup>(۱)</sup>. و عارف مشهور گوید:

«هفت شهر عشق را عطار گشت  
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم»<sup>(۲)</sup>  
و در انسان صغیر به «لطایف سبعة» تعبیر شده<sup>(۳)</sup>. و گاهی به سه حجاب کلی عدد آن را رساندند<sup>(۴)</sup>: در آفاق به «عوالم ثلاثه»، و در انفس به «مراتب ثلاثه» تعبیر کرده اند. و گاهی به طریق توسط به هزار منزل معروف پیش سائرین، و به اعتباری به صد منزل، و به اعتباری به ده منزل تقسیم نموده اند<sup>(۵)</sup>.

و شیخ عارف کامل شاه آبادی - دام ظلّه - برای هر منزلی از منازل سائرین ده بیت مقرر می داشت، با اسلوب بدیعی که مجموع هزار بیت می شد به آن ترتیب.  
و حضرت ابراهیم خلیل الرحمان - علیه السلام - در آن سیر روحانی، که حق تعالی از آن حکایت می فرماید، منازل را به سه مقام تعبیر فرموده؛ و از یکی به «کوکب»، و دیگری به «قمر»، و سومی به «شمس» تعبیر فرموده<sup>(۶)</sup>.  
و بالجمله، مبدأ سفر روحانی بیت مُظَلَمَةُ نَفْس است؛ و منازل آن مراحل و مراتب آفاق و انفس است؛ و غایت آن ذات مقدس حق است به جمیع اسماء و صفات در ابتدای امر برای انسان کامل، و مضمحلاً فیهِ الاسماء و الصفات در آخر امر، و اسمی و صفتی و تعینی از اسماء و صفات و تعینات است برای غیر آن.

و پس از آن که انسان سالک قدم بر فرقِ اِنِّیت و اِنانِیت خود گذاشت و از این بیت

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ السُّجُودَ عَلَى ثُرَيَّةِ أَبِي عَبْدِ الْوَهَّابِ يَخْرِقُ الْحُجُبَ السَّبْعَ». امام صادق علیه السلام فرمود:

«سجده بر تربت امام حسین علیه السلام حجاب های هفت گانه را خرق می کند». (وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۶۶،

«کتاب الصلاة»، «أبواب ما يسجد عليه»، باب ۱۶، حدیث ۳)

۲ - این شعر منسوب به مولوی است ولی برخی آن را از عبدالرحمان جامی می دانند.

۳ - ر.ک: صفحه ۱۱، پاورقی ۱.

۴ - ر.ک: سر الصلاة، امام خمینی رحمه الله، ص ۶.

۵ - ر.ک: منازل السائرین، ص ۲۶؛ شرح منازل السائرین، کاشانی، ص ۲۴ - ۲۵.

۶ - ر.ک: الأنعام (۶): ۷۵ - ۷۹.



خارج شد و در طلب مقصد اصلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر یک گذاشت و حجب ظلمانی و نورانی را خرق نمود و دل از همه موجودات و کائنات برگذشت و بت‌ها را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فرو ریخت و کواکب و اقمار و شمس از افق قلبش افول کردند و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی‌کدورت تعلق به غیر، الهی شد و حال قلبش «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»<sup>(۱)</sup> شد و فانی در اسماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خود بی‌خود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صَعَق مطلق رخ دهد؛ پس حق در وجود او کارگر شود و به سمع حق بشنود و به بصر حق ببیند و به ید قدرت حق بَطْش کند و به لسان حق نطق کند، و به حق ببیند و جز حق نبیند، و به حق نطق کند و جز حق نطق نکند؛ از غیر حق کور و کر و لال شود و چشمش و گوشش جز به حق باز نشود. و این مقام حاصل نشود مگر با جذبه الهیه و جذوه نار عشق که بدین جذوه عشقیه لازال متقرب به حق شود، و به آن جذبه ربوبیه، که عقیب حب ذاتی است، از او دستگیری شود که در این وادی حیرت نلغزد و به «شطح» و جز آن، که از بقایای انانیّت است، گرفتار نیاید.

و در این حدیث اشاره به این دو شده است بقوله: «وَأَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ». تقرب عبد از جذوه عشق است؛ و جذبه الهیه حق از حب است. «تا که از جانب معشوق نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد»<sup>(۲)</sup>

پس، منتهای قرب نوافل فنای کلی و اضمحلال مطلق و تلاشی تام است؛ و نتیجه آن: «كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ...» است.

و پس از این فنای تام و محو کلی و محق مطلق و صعق تمام، گاه شود که عنایت ازلیه شامل حالش شود و او را به خود آورد و ارجاع به مملکت خودش فرماید، و حالت «صحو» از برای او دست دهد، و حالت انس و طمانینه پیدا کند و کشف سُبُحات جمال و

۱- «به سوی کسی روی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفرید». (الأنعام (۶): ۷۹)

۲- امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۵۳۷.

جلال بر او گردد؛ و در این حالت صَحْو، در مرآت ذات صفات، و در آنها اعیان ثابتات را و لوازم آنها را، کشف نماید. و حال اهل سلوک در این مقام نیز مثل مقام اوّل است در این که عین ثابتش تابع هر اسمی است، در همان اسم فانی شود و به همان اسم باقی ماند؛ و در حال صَحْو نیز کشف همان اسم بر او گردد، و کشف عین ثابت تابع همان اسم بر او گردد.

### در سرّ اختلاف انبیا در نبوت

پس انسان کامل در تحت اسم جامع اعظم کشف مطلق اعیان ثابت و لوازم آن ازلاً و ابداً بر او گردد، و کشف حالات و استعداد موجودات و کیفیت سلوک و نقشه وصول آنها بر او گردد، و خلعت خاتمیت و نبوت ختمی، که نتیجه کشف مطلق است، بر قامت زیبای مستقیمش راست آید. و دیگر پیغمبران هر یک به مناسبت اسمی که از آن مظهریت دارند و به مقدار حیطه و سعه دایره آن، کشف اعیان تابعه آن اسم کنند؛ و باب کمال و نقص و اشرفیت و غیر آن و سعه و ضیق دایره دعوت از آنجا شروع شود و به تبعیت اسماء الهیه رجوع کند؛ چنانچه تفصیل آن را در رساله مصباح الهدایه ذکر کردیم<sup>(۱)</sup>.

بالجمله، پس از این حالت که صَحْو بعد المحو دست داد، وجود او وجود حقّانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید؛ بلکه همافق با مشیت گردد. و اگر انسان کامل باشد با مشیت مطلقه همافق گردد و روحانیت او عین مقام ظهور فعلی حق گردد؛ و در این حال حق تعالی به او می بیند و می شنود و بطش می کند، و خود او اراده نافذ حق و مشیت کامله و علم فعلی است: «قَالَ حَقٌّ يَسْمَعُ بِهِ وَيُبْصِرُ بِهِ...» الحديث. «عَلَيَّ عَيْنُ اللَّهِ وَسَمِعُ اللَّهُ وَجَنَّبُ اللَّهُ»<sup>(۲)</sup> الی غیر ذلک. پس قرب فرائض صَحْو بعد المحو است و نتیجه آن آنهاست که شنیدی.

۱- مصباح الهدایه إلى الخلافة والولاية، امام خمینی رحمته الله، المصباح الثاني، مطلع ۱۳، ومبض ۵.

۲- «علی چشم خدا و گوش خدا و پهلوی خداست». (ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، «کتاب التوحید»، «باب

النوادر»، حدیث ۸؛ التوحید، صدوق، ص ۱۶۴، حدیث ۱)



و باید دانست که این صحو و رجوع به کثرت را «قرب» گوییم، زیرا که این صحو بعد المحو غیر از این حالت غفلتی است که از برای ماست؛ و این وقوع در کثرت پس از فنای محض غیر از این کثرتی است که ما در آن واقع هستیم؛ زیرا که کثرت برای ما حجاب است از وجه حق، و برای آنها مرآت مشاهده است: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَفِيهِ وَقَبْلُهُ وَبَعْدُهُ»<sup>(۱)</sup> و توان قرب نوافل را فنای اسمائی دانست، و قرب فرائض را فنای ذاتی؛ و بنابراین، نتیجه قرب فرائض محو مطلق شود. و تفصیل آن در این مقام بیش از این مناسب نیست، و همین اندازه نیز خروج از طور این اوراق بود.

## فصل

### در نقل کلام شیخ اجل بهایی است

شیخ جلیل عارف بهایی - رضوان الله علیه - در اربعین فرماید - در ذیل این حدیث شریف - که: «از برای اصحاب قلوب در این مقام کلمات عالیه و اشارات سرّیه و تلویحات ذوقیه‌ای است که مشام ارواح را معطر کند و رمیم اشباح را حیات بخشد. و هدایت به معنی آنها نشود و مطلع بر حقیقت آنها نگردد مگر کسی که به ریاضات و مجاهدات راحت از خود سلب کند تا آن که از شرب آنها بچشد و به مطلب آنها برسد. و اما کسی که از اسرار آنها بی‌خبر است و از گنج معارف آنها محروم است، به واسطه انغمار در حظوظ نفسانیّه دنیّه و فرو رفتن در لذات بدنیه، پس او از شنیدن این کلمات در خطر عظیم است و بیم آن است که گرفتار الحاد شود و توهم حلول و اتحاد نماید، تعالی الله عَنْ ذَلِكَ غُلُوءاً کَبِيراً. و ما در این مقام به طریق ساده و سهل التناول سخن گوییم تا به افهام نزدیک باشد. پس گوییم که این کلام مبالغه است در قرب، و بیان استیلای سلطان محبت بر ظاهر بنده و باطنش و سرّ او و علنش می‌باشد. پس مراد، وَاللَّهِ أَعْلَمُ، آن است که وقتی بنده را دوست داشتم او را جذب کنم به محل انس و متوجه نمایم به عالم قدس، و فکر او را مستغرق کنم در اسرار ملکوت و حواس او را قصر کنم

بر اخذ انوار جبروت؛ پس قدم او در این حال ثابت بماند در مقام قرب؛ و محبت با گوشت و خون [او] ممزوج گردد تا آن که از خود غایب شود و از حس خویش غافل گردد؛ پس اغیار از نظرش محو شود تا آن که من به منزله چشم و گوش او گردم. چنانچه گفته اند<sup>(۱)</sup>:

«جنونی فیک لا یخفی      وَ نَارِی مِنْكَ لَا یُخْبُو  
فَأَنْتَ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ      وَ الْأَرْكَانُ وَالْقُلُوبُ»<sup>(۲)</sup>  
انتهی کلامه، رُفِعَ مَقَامُهُ.

### در نقل کلام محقق طوسی است

و جناب افضل المتأخرین و اکمل المتقدمین، خواجه نصیر طوسی - قدس الله سره - فرماید: «عارف چون از خود منقطع شد و به حق متصل شد، می بیند تمام قدرت ها را مستغرق در قدرت حق، و همه علوم را مستغرق در علم حق، و جمیع ارادات را مستغرق در اراده او؛ پس تمام وجودات و کمالات وجودات را صادر از او و فائض از ناحیه او می بیند؛ پس حق تعالی در این هنگام سماع و بصر و قدرت و علم و وجود او گردد؛ پس عارف در این حال متخلق به اخلاق الله شود»<sup>(۳)</sup>. انتهى کلامه، زید فی علو مقامه.

و جناب محقق مجلسی را نیز در این مقام کلامی است که ملخص آن آن است که انسان اگر صرف قوای خود در راه شهوت و شیطان نمود، از آنها چیزی باقی نماند جز حسرت و ندامت. و اگر آنها را صرف در راه طاعت خداوند کرد، خداوند تبدیل کند آنها را به قوای روحانی؛ پس سماع و بصر او سماع و بصر روحانی گردد، و با آن سماع کلمات ملائکه را بشنود. و به واسطه موت آن سماع و بصر ضعف پیدا نکند؛ و در قبر با آن سماع روحانی و بصر روحانی سؤال و جواب واقع شود؛ و در قیامت به واسطه این سماع و بصر روحانی دارای سماع و بصر است. به خلاف آنهایی که دارای این سماع و

۱- «دیوانه توام و آن پنهان نیست / و آتشی که از تو بجان دارم خاموش نگردد. پس تویی گوش و چشم ها / اندام و قلب من».

۲- الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۵-۴۱۶.

۳- الإشارات والتنبيهات، شرح محقق طوسی، ج ۳، ص ۳۸۹.



بصر نیستند، کور و کر محشور گردند. و به واسطه این اعطا و عطیه حق تعالی فرموده: «كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ...»<sup>(۱)</sup> الحدیث. و این کلام از ایشان خالی از غرابت نیست.

### تتمه

شیخ اجل بهایی [فرماید] که این حدیث شریف صریح است در این که واجبات افضل است از مستحبات. و اشکال در حدیث [که] نفی افضلیت غیر واجب را فرموده، و این ملازم با افضلیت واجب نیست، زیرا که ممکن است مساوی باشد، مدفوع است به این که این نحو ترکیب دلالت بر افضلیت دارد در اکثر لغات<sup>(۲)</sup>. و شیخ شهید - رضوان الله علیه - استثنا فرموده است از این کلیت مواردی را: «یکی، ابراء دین است که افضل است از انظار و مهلت دادن معسر، با آن که اول مستحب است و دوم واجب. دوم، ابتدا به سلام است، که از رد آن افضل است. سوم، اعاده منفرد است نماز را به جماعت، الی غیر ذلک»<sup>(۳)</sup> انتهى.

و بعضی در هر یک مناقشه نمودند که ذکر آن چندان لزوم ندارد. و باید دانست که ظاهر حدیث شریف آن است که واجبات از مستحبات افضل است گرچه از سنخ هم نباشند؛ مثلاً رد سلام واجب افضل است از حج مندوب و بنای مدرسه عظیمه و زیارت رسول الله. و این گرچه به نظر قدری بعید می آید، و لهذا مرحوم مجلسی - رحمه الله - فرموده ممکن است اختصاص داد به مسانخ هم<sup>(۴)</sup>، ولی بعد از آن که دلیل دلالت بر آن کرد، به مجرد استبعاد نتوان چنین گفت. و ممکن است دعوی انصراف فریضه را به فرائض تعبدیه محضه کرد، مثل نماز و روزه و حج و زکات و امثال آن؛ نه فرائض دیگر، از قبیل انظار معسر و رد سلام و غیر آن. گرچه این نیز خالی از تأمل نیست. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

۱- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۲.

۲- الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۴.

۳- القواعد والفوائد، شهید اول، ج ۲، ص ۱۰۶، قاعده ۱۸۵؛ الأربعون حدیثاً، شیخ بهایی، ص ۴۱۹.

۴- مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۸۳.

## حدیث سی و پنجم

[معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تفویض و عدم سؤال از افعال حق]

الحدیث الخامس والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى عِمَادِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ [بْنِ مُحَمَّدٍ] بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «قَالَ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ، بِمَشِيتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ؛ وَبِقُوَّتِي أَذِيتَ فَرَائِضِي، وَبِنِعْمَتِي قَوَّيْتُ عَلَى مَعْصِيَتِي. جَعَلْتُكَ سَمِيعاً بَصِيراً قَوِيّاً؛ ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ؛ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ﴾. وَذَلِكَ أَنِّي أَوْلَى بِحَسَنَاتِكَ مِنْكَ؛ وَأَنْتَ أَوْلَى بِسَيِّئَاتِكَ مِنِّي. وَذَلِكَ أَنَّنِي لَا أَسْأَلُ عَمَّا أَفْعَلُ ﴿وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «فرمود حضرت رضا - سلام الله عليه - خدای تعالی فرمود: "ای پسر آدم، به خواست من تو آنی که می خواهی برای خود آنچه می خواهی؛ و به توانایی من بجا آوردی واجبات مرا؛ و به نعمت من توانا شدی بر معصیت من. قرار دادم تو را شنوا، بینا و توانا. آنچه برسد تو را از نیکویی از خداوند است؛ و آنچه برسد تو را از بدی از خود تو است؛ برای این که من اولی هستم به نیکویی های تو از تو؛ و تو اولی هستی به زشتی های خودت از من؛ زیرا که من پرسش نشوم از آنچه می کنم و آنها پرسش شوند».

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۲، «کتاب التوحید»، «باب المشیئة والإرادة»، حدیث ۶؛ و ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰، حدیث ۶ (طبع دار الحدیث).



شرح: در این حدیث شریف مطالب عالی و مسائل مهمه‌ای است از علوم عالیة ماقبل الطبیعة که با تفصیل مقدمات اگر ذکر شود، خارج از طور این اوراق و موجب تطویل است؛ پس، ناچار به طریق توسط و اقتصار مشی کرده بعضی از آن مسائل را به طریق نتیجه البرهان مذکور می‌داریم در ضمن فصولی چند. وَعَلَى اللَّهِ التُّكْلَانُ.

## فصل

### در بیان آن‌که برای اسماء حق دو مقام است

بدان‌که از برای مشیت حق تعالی جلّت عظمت، بلکه از برای سایر اسماء و صفات از قبیل علم و حیات و قدرت و غیر آن، دو مقام است:

یکی، مقام اسماء و صفات ذاتیه است؛ که به برهان پیوسته است که ذات مقدس واجب الوجود به حیثیت واحده و جهت بسیطة محضه کل کمالات و مستجمع جمیع اسماء و صفات است، و جمیع کمالات و اسماء و صفات جمال و جلال رجوع کند به حیثیت بسیطة وجودیه، و هر چه ماورای وجود است نقص و قصور و اعدام است<sup>(۱)</sup>. و چون ذات مقدسش صرف وجود و وجود صرف است، صرف کمال و کمال صرف است: «عِلْمُ كُلُّهُ، قُدْرَةُ كُلُّهُ حَيَاةُ كُلُّهُ»<sup>(۲)</sup>.

و دیگر، مقام [اسماء] و صفات فعلیه است، که مقام ظهور به اسماء و صفات ذاتیه است و مرتبة تجلی به نعوت جلالیه و جمالیه است. و این مقام مقام «مَعِيتِ قِیُومِیهِ» است: «هُوَ مَعَكُمْ»<sup>(۳)</sup> و «مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...»<sup>(۴)</sup> و مقام «وجه الله» است: «أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>(۵)</sup>. و مقام «نوریت» است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۶)</sup>.

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۶۸، و ج ۶، ص ۱۱۰؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۹۲-۶۰۲.

۲- ر.ک: صفحه ۴۶۰، پاورقی ۳.

۳- «او با شماست». (الحديد (۵۷): ۴)

۴- «سه کس با هم راز نگویند، جز آن‌که خدا چهارمین آنهاست». (المجادلة (۵۸): ۷)

۵- «به هر کجا روی کنید، آن‌جا روی خداست». (البقرة (۲): ۱۱۵)

۶- «خدا نور آسمان‌ها و زمین است». (النور (۲۴): ۳۵)

و مقام «مشیت مطلقه» است: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»<sup>(۱)</sup>. «خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَخَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا»<sup>(۲)</sup>. و از برای آن در لسان اهل الله اصطلاحات و القاب دیگری است.

و به هر دو مقام اشاره شده است در آیه شریفه کتاب الهی بقوله: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»<sup>(۳)</sup>. به بعضی وجوه.

بالجمله، مقام مشیت فعلیه مطلقه احاطه قیومیه دارد به جمیع موجودات مُلکیه و ملکوتیه؛ و جمیع موجودات به وجهی تعینات آن هستند، و به وجهی مظاهر آن می‌باشند. و به حسب این مقام از مشیت فعلیه و مظهریت و فنای مشیت عباد در آن، بلکه مظهریت و مرآتیت خود عباد و جمیع شؤون آنها از آن، در این حدیث شریف فرموده است: ای پسر آدم، به مشیت من تو آن کسی هستی که مشیت می‌کنی؛ ذات تو و کمالات ذات تو به عین مشیت من است؛ بلکه تو خود و کمالات از مظاهر و تعینات مشیت منی: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»<sup>(۴)</sup>. و از برای این مطلب عرفانی شواهد کثیره از اخبار و آیات است که ذکر آن لزومی ندارد.

و شیخ جلیل اشراقی - قدس سره - علم تفصیلی حق تعالی را به اشیا عبارت از همین مقام علم فعلی می‌داند<sup>(۵)</sup>؛ و محقق طوسی - قدس سره - در این باب از او تبعیت فرموده<sup>(۶)</sup>. و حضرت صدر المتألهین - قدس سره - علم تفصیلی را همان مقام ذات بسیط می‌داند. و کلام این دو بزرگوار به‌طور اطلاق مرضی ایشان نیست<sup>(۷)</sup>. و نویسندگان

۱ - «و نمی‌خواهید جز آنچه را خدا بخواهد». (الإنسان (۷۶): ۳۰)

۲ - «خداوند چیزها را به مشیت آفرید و مشیت را به خود آن». (أسرار الحكم، ص ۷۹) لکن در مصادر روانی از جمله کافی چنین آمده است: «خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ» (الكافي، ج ۱، ص ۱۱۰، «كتاب التوحيد»، «باب إرادة ألها من صفات الفعل»، حدیث ۴)

۳ - الحديد (۵۷): ۳.

۴ - الأنفال (۸): ۱۷.

۵ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۷۲ و ۴۸۳، و ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۳.

۶ - الإشارات والتنبيهات، شرح محقق طوسی، ج ۳، ص ۳۰۴ - ۳۰۷؛ كشف المراد، ص ۲۸۶.

۷ - الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۶۳.



روح کلام آنها را به یک امر راجع می‌دانم و نزاع را لفظی می‌دانم به بیانی که مناسب این مقام نیست.

و از این بیان معلوم شد که هرچه در دار تحقق متحقق گردد، چه از جواهر قدسیه الهیه، یا مُلکیه طبیعیّه، یا أعراض، و چه ذوات و اوصاف و افعال - تمام آنها به قیومیت و نفوذ قدرت و احاطه قوّت حق متحقق شوند. پس، درست شد که «بِقُوَّتِي أَذِيْتُ فَرَائِضِي». و همین مقام مشیت مطلقه مقام رحمت و اسعه و نعمت جامع است، چنانچه فرماید: «وَبِنِعْمَتِي قُوَّتٌ عَلَى مَعْصِيَتِي».

## فصل

### در اشاره به مسأله جبر و تفویض

در این حدیث شریف اشاره واضح به مسأله جبر و تفویض نموده، و مذهب حق را، که امر بین امرین و منزله بین المنزلّاتین است، مطابق مسلک اهل معرفت و طریقه اصحاب قلوب ذکر فرموده است؛ زیرا که هم اثبات مشیت و اتیان و قوّت برای بنده نموده، و هم آنها را به مشیت حق دانسته فرموده است: تو مشیت کردی و به مشیت من مشیت تو ظاهر است؛ تو اتیان فریضه نمودی، و قوّه تو ظهور قوّه من است؛ و به نعمت من که بسط رحمت و اسعه است قوّه تو بر معصیت حاصل شد؛ پس از تو سلب نمی‌شود افعال و اوصاف و وجودات مطلقاً، چنانچه اثبات مطلق نیز نشود؛ تو مشیت [کردی] و مشیت تو فانی در مشیت من و ظهور و تعین آن است؛ و به قوّه خود تقویت بر طاعت و معصیت داری، و با این حال، قوّت و قدرت تو ظهور قدرت و قوّت من است.

و پس از آن، چون مظنه اشکالی بوده است و آن این است که بنابراین، نقایص و رذائل و معاصی را نیز به حق باید نسبت داد، رفع آن اشکال را به وجه حکمی برهانی و ذوقی عرفانی فرموده که حق تعالی چون صرف کمال و خیریت و جمال و بهاء است، از این جهت آنچه از ناحیه مقدسه اوست کمال و خیریت است، بلکه نظام وجود و حقیقت

هستی، در غیب و شهود، عین کمال و اصل تمامیت و جمال است؛ و آنچه نقص و رذیله و شرّ و وبال است به عدم و تعین راجع و از لوازم ماهیت است که متعلق جعل و مفاض از حق نیست؛ بلکه شروری که در عالم طبیعت و نشئه تنگ مُلک می‌باشد از تضاد بین موجودات و تنگنایی عالم دنیا است، و تضاد بین آنها متعلق جعل نشود. پس، آنچه از خیرات و کمالات و حسنات است از حق است؛ و آنچه نقص و شرّ و معصیت است از خلق است؛ چنانچه فرموده: ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾<sup>(۱)</sup>. پس، جمیع سعادات دنیاوی و اخراوی و جمیع خیرات مُلکیه و ملکوتیه از سرچشمه خیرات و سعادات افاضه شده؛ و جمیع شقاوت‌های دنیا و آخرت و شرور این عالم و عالم دیگر از قصور ذاتی و نقصان خود موجودات است.

و آنچه معروف است که سعادت و شقاوت متعلق جعل جاعل نیست بلکه ذاتی اشیاست، در جانب سعادت بی‌اصل است، چه که سعادت مجعول و مفاض از جانب حق است، و ذاتی از هر ذوات و ماهیتی از ماهیات را سعادت نیست، بلکه هلاک محض و شقاوت تامّ به حیثیت ماهیت رجوع کند. و در جانب شقاوت صحیح است؛ زیرا که شقاوت به ماهیت راجع و غیر مجعول است، برای آن‌که دون مرتبه جعل است. و حدیث معروف «السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»<sup>(۲)</sup> را معنی دیگری است که متعلق به علم اسماء و صفات است و ذکر آن متناسب نیست.

و چون بعد از بیان این مطلب حق برهانی، مظنه شبهه دیگری است، و آن آن است که در جانب خیرات عزل موجودات و در جانب شرور عزل قدرت واجبه قدیمه مستلزم جبر و تفویض و آن خلاف مقرر است در مسلک عرفان و طریقه برهان، دفع آن فرموده در لسان دلیل بر مطلب سابق و تحقیق کیفیت آن به این‌که حق تعالی اولی به حسنات است از بندگان، و آنها اولی به سیئات هستند از ذات مقدس حق؛ که در این اثبات اولویت

۱- النساء (۴): ۷۹.

۲- «خوشبخت کسی است که در شکم مادرش خوشبخت شده، و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت شده است». (ر.ک: صفحه ۵۸۷)



اثبات انتساب از طرفین است.

و اما بیان اولویت حق از بنده در خیرات و اصل انتساب آن به بندگان برای آن است که نسبت خیرات به مبدأ المبادی نسبت وجود و بالذات است، زیرا که خیرات ذاتی وجود است، و آن در واجب عین ذات و در ممکن به جعل و افاضه است؛ پس اصل افاضه خیرات از واجب تعالی شأنه است، و مرآت ظهور و مظهر آن، ممکن است؛ و آن نسبت ظاهری و افاضه، اتم از این نسبت مظهریت و قابلی است. و اما در سیئات و شرور به عکس است؛ لیکن هر دو نسبت محفوظ است؛ زیرا که آنچه از حق مفاض است خیرات است، و لازمه این خیرات تخلل شرور است به طریق انجرار و تبعیت؛ پس بالعرض به او منتسب و بالذات از نقصان ذوات و قصور ماهیات است. چنانچه در آیه شریفه نیز به دو نظر این دو معنی را فرمود: آنجا که سلطان وحدت غلبه کرده و کثرات و نقایص را مضمحل فرموده، فرماید: «قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. و آنجا که تخلل کثرت را بالعرض ملاحظه فرموده و وسایط را مقرر داشته، فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ...»<sup>(۲)</sup> آیه.

## فصل

### در بیان آنکه حق تعالی

#### سؤال نشود از آنچه بکند و دیگر موجودات سؤال شوند

بدان که محققین از فلاسفه<sup>(۳)</sup> گویند که از برای فعل مطلق حق غایت و غرضی جز ذات مقدس و تجلیات ذاتیه او نیست؛ و ممکن نیست که ذات مقدس در ایجاد اشیا جز ذات خود و ظهور و تجلی ذات مقدس خود غایت دیگری داشته باشد، زیرا که هر فاعلی که به قصد و غایت غیر ذات ایجاد کند، برای هر غایتی باشد، ولو ایصال نفع و

۱- «بگو همه از جانب خداست». (النساء (۴): ۷۸)

۲- النساء (۴): ۷۹.

۳- القیسات، ص ۳۳۹-۳۴۲؛ الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۲۶۳-۲۸۶؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۶۴۷-۶۵۱.

رسیدن مثوبت به غیر باشد و یا برای عبادت و معرفت یا ثنا و محمّدت باشد، متکمل به آن است و وجود آن برایش اولی از عدم آن است؛ و این مستلزم نقص و قصور و انتفاع است، و آن بر ذات مقدس کامل علی الاطلاق و غنی بالذات و واجب من جمیع الجهات محال است.

پس، در افعال او لَمِيت و سؤال از لَمِيت نیست و ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ﴾<sup>(۱)</sup>. و اما سایر موجودات در افعال خود اغراض و مقاصد دیگر دارند غیر ذات خود. پس، عشاق جمال حق و مقربین و مجذوبین غایت افعالشان وصول به باب الله و رسیدن به لقاء الله و ساحت قدس الهی است. و دیگر موجودات به حسب کمال و نقص و شدت و ضعف خود غرض زاید بر ذات خود دارند.

و بالجمله، چیزی که کمال مطلق است و واجب بالذات است، واجب من جمیع الجهات است؛ و چنانچه ذات مقدسش مبرا از لَمِيت است، افعالش نیز مبرا از لَمِیتی و رای ذات است، به خلاف سایر موجودات.

و ایضاً، چون ذات مقدسش کامل مطلق و جمیل علی الاطلاق است، کعبه آمال همه موجودات و غایت مقصد جمیع سلسله کاینات است، و خود کعبه آمالی و غایت [و] مقصدی و رای خود ندارد، چه که دیگر موجودات ناقص بالذات و هر ناقصی مهروب عنه است بالفطرة، چنانچه هر کاملی مرغوب فیه است؛ پس غایت همه حرکات و افعال ذات مقدس است، و از برای خود ذات مقدس غایتی جز خود نیست فـ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>.

و ایضاً، چون ذات مقدسش در غایه القصوای جمال و کمال است، نظام دایره وجود، که ظل آن ذات جمیل است، و در غایه القصوای کمال ممکن است، و این نظام کلی اتم نظام‌های متصور است؛ پس سؤال از لَمِيت و غایت و غرض و فایده سؤالی از روی جهل و نقصان است؛ چنانچه از ابلیس لعین در هفت سؤال معروف واقع شده، و حق تعالی به

۱- الأنبياء (۲۱): ۲۳.

۲- «خدا را درباره آنچه می‌کند نمی‌پرسند، و مردم پرسیده شوند». (الأنبياء (۲۱): ۲۳)



طریق اجمال و مجادله به وجه احسن از تمام آنها یک جواب داده<sup>(۱)</sup>. پس، حق تعالی به واسطه غایت کمال فعلش مورد سؤال نباید شود؛ و دیگر موجودات مورد سؤال شوند به واسطه نقص آنها ذاتاً و فعلاً.

و ایضاً، حق تعالی به واسطه آن که حکیم علی الاطلاق است، هر فعلی از او صادر شود در غایت اتقان است، پس مورد سؤال نباید شود؛ به خلاف موجودات دیگر. و ایضاً، حق تعالی چون هر فعلی از وجود مقدسش صادر شود، از حاق ذات و اصل حقیقت و صراح ماهیت اوست، و دیگر موجودات چنین نیستند؛ پس او فاعل بالذات است و سؤال به لمّیت در او باطل است؛ به خلاف دیگر موجودات. و چون اراده و مشیت و قدرت عین ذات مقدس اوست، فاعلیت بالذات در آن ذات مقدس عین فاعلیت بالارادة و القدرة است، و شبهه فاعلیت بالطبع نیاید. و این یکی از مباحث شریفه‌ای است که در محل خود مبرهن است، و به آن حل کثیری از شبهه‌های متکلمین می‌شود در ابواب متفرقه معارف الهیه.

و از این بیانات ارتباط این جمله‌ها که در حدیث شریف است و به طریق علیت هر یک برای دیگری معلوم شود. پس، چون فعل حق در کمال تمام و نظام اتم است، سؤال نشود از آنچه کند؛ و دیگران چون چنین نیستند سؤال شوند. و این علت از برای آن است که او اولی به حسنات باشد و بنده اولی به سیئات باشد. و این علت آن است که هر چه سیئات باشد از بنده باشد و هر چه حسنات باشد از حق باشد. و با بیانات دیگر نیز این ارتباط درست شود که مذکور نشد. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

۱- ر. ک: الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳-۲۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۳۶؛ رشحاح البحار، الإنسان والفطرة، ص ۱۶۰.

## حدیث سی و ششم

### [صفات حق]

الحدیث السادس والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى ثِقَّةِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعٌ، وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصَرٌ، وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَلَا مَقْدُورٌ؛ فَلَمَّا أَحْدَثَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ، وَالسَّمْعُ عَلَى الْمَسْمُوعِ، وَالْبَصَرُ عَلَى الْمُبْصَرِ، وَالْقُدْرَةُ عَلَى الْمَقْدُورِ». قَالَ: قُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَحَرِّكًا؟ قَالَ: فَقَالَ: «تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ! إِنَّ الْحَرَكَةَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ بِالْفِعْلِ» قَالَ: فَقُلْتُ: فَلَمْ يَزَلِ اللَّهُ مُتَكَلِّمًا؟ قَالَ: فَقَالَ: «إِنَّ الْكَلَامَ صِفَةٌ مُحْدَثَةٌ لَيْسَتْ بِأَزَلِيَّةٍ، كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُتَكَلِّمًا»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «ابوبصیر گوید: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: همیشه خداوند عز و جل پروردگار ما بود و حال آن که علم ذاتش بود با آن که معلومی نبود؛ و شنوایی ذاتش [بود] با آن که مسموع و چیزی که شنیده می شود نبود؛ و بینایی ذاتش بود با آن که دیده شده ای نبود؛ و توانایی ذاتش بود با آن که مقدوری نبود؛ پس چون ایجاد فرمود اشياء را و موجود شد معلوم، واقع شد علم او بر معلوم، و سمع او بر مسموع، و بصر او بر مبصر، و قدرت او بر مقدور. گفت عرض کردم "پس همیشه



خداوند متحرک بود؟" فرمود: "خداوند برتر است از این؛ همانا حرکت صفت حادثی است به ایجاد." گفت گفتم: "پس همیشه خدا متکلم بوده؟" فرمود: "کلام صفت حادثی است که ازلی نیست؛ بود خداوند عزّ وجلّ و حال آن که متکلم نبود".

شرح: قوله: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا» به حسب ظاهر ربّنا خبر «زال» است، و جمله: «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ» حال برای آن است؛ ولی به حسب معنی سلیس نیاید و مقصود حاصل نشود؛ زیرا که مقصود اثبات ازلیت ربوبیت نیست، بلکه اثبات ازلیت علم است قبل از معلوم. و توان گفت از مجموع این ترکیب استفاده مقصود می شود. و محتمل است که «رَبَّنَا» مرفوع باشد و تابع اسم «زال» باشد و خبر محذوف باشد، و جمله «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ» دلالت بر آن می کند، تقدیر چنین شود: لَمْ يَزَلِ اللَّهُ رَبَّنَا عَالِمًا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ. و محتمل است «زال» تامّه باشد و به مرفوع اکتفا کند؛ و بنا [بر این] «زال، يَزُولُ» می باشد، نه «زال، يَزَالُ»، که ماضی «يَزَالُ» ناقص است دائماً، به خلاف «يَزُولُ» که تامّ است دائماً.

قوله: «وَكَانَ الْمَعْلُومُ» «كان» تامّه است در این جا. یعنی، چون ایجاد کرد اشیاء را و معلوم موجود شد.

قوله: «مُحَدَّثَةٌ بِالْفِعْلِ» محتمل است «بالفعل» مقابل «بالقوة» باشد، و بالجمله معنی مصدری باشد؛ یعنی، صفتی که به ایجاد حاصل شود صفت حق نتواند بود. و در این حدیث مباحث شریفه‌ای است که به مناسبت مقام بعضی از آن را مذکور می‌داریم.

## فصل

### در بیان عینیت صفات حق با ذات است

بدان که در این حدیث شریف اشاره به عینیت ذات مقدس حق با صفات کمالیه حقیقیه فرموده، مثل علم و قدرت و سمع و بصر. و این یکی از مباحث مهمه‌ای است که تفصیل آن خارج از طور این رساله است. و ما اشاره به مذهب حق مطابق برهان متین حکما و طریقه اهل معرفت می‌نماییم.

بدان که در محل خود به وضوح پیوسته که آنچه از سنخ کمال و از جنس جمال و تمام است، راجع به عین وجود و اصل حقیقت هستی است؛ و در دار تحقق جز یک اصل شریف که سرچشمه تمام کمالات و منشأ تمام خیرات است نیست، و آن حقیقت وجود است<sup>(۱)</sup>. و اگر جمیع کمالات عین حقیقت وجود نباشد و به وجهی از وجوه در حاق اعیان از او جدایی و با او دوئیت داشته باشد، لازم آید دو اصل در دار تحقق محقق باشد، و این مستلزم مفاسد بسیار است. پس، هر چه کمال است، به حسب مفهوم و ماهیت کمال نیست، بلکه به واسطه تحقق و حصول در متن اعیان کمال است؛ و آنچه در متن اعیان و حاق نفس الامر محقق است، یک اصل است و آن وجود است؛ پس آنچه کمال است به یک اصل، که آن حقیقت وجود است، رجوع کند.

و نیز به وضوح رسیده که حقیقت وجود بسیط محض من جمیع الجهات است، و ترکیب مطلقاً از ساحت قدس او مبرا است، مادامی که به اصل صراحت ذات خود و خلوص حقیقت خود باقی باشد. و اگر از اصل حقیقت خود تنزل کند، ترکیب عقلی و خارجی، به حسب مناسبت مشاهد و منازل آن، بر او طاری و عارض شود؛ لیکن به حسب ذات بسیط و ترکیب امر غریب عرضی است<sup>(۲)</sup>.

و از این بیانات دو قاعده شریفه استفاده شود:

یکی، آن که بسیط من جمیع الجهات کل کمالات است به حیثیت واحده و جهت فارده؛ و از همان حیثیت که موجود است عالم و قادر و حی و مرید است، و سایر اسماء و صفات جمالیه و جلالیه بر او صادق است؛ و عالم است از جهتی که قادر است، و قادر است از جهتی که عالم است، بدون اختلاف اعتبار حتی در عقل. و اما اختلاف مفاهیم اسماء و موضوع له لغات، که مفاهیم عقلیه لا بشرط است، مربوط به اختلاف در حقیقت عینیه نیست؛ و به وضوح رسیده که مفاهیم مختلفه کمال از شیء واحد انتزاع می شود؛ بلکه به این بیان سابق لازم است که کل مفاهیم کمالیه از حیثیت [واحد] انتزاع شود. و

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸-۷۴؛ المشاعر، ص ۹-۲۷؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۶۰.

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۵۰، ج ۶، ص ۱۰۰؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۱۰۵، ج ۳، ص ۵۳۶.



اگر مفاهیم کمال از حیثیات مختلفه منتزع شود، چنانچه در بعض ممکنات چنین است، این بالعرض است و از جهت تنزل حقیقت وجود و تشابک آن با اعدام است بالعرض. و قاعده دوم، آن که آنچه کامل من جمیع الجهات و صرف کمال و خیر است باید بسیط من جمیع الجهات باشد. و نیز به تبع دو قاعده دیگر استفاده شد که آنچه در او ترکیب راه دارد، هر طور ترکیبی باشد، کامل از جمیع جهات نیست و نقص و عدم نیز در او راه دارد؛ و آنچه ناقص است بسیط مطلق نیست.

پس، حق تعالی چون بسیط تام است و ترکیب، که مستلزم امکان و فقر و تعلق به غیر است، مطلقاً در او راه ندارد، کامل من جمیع الجهات است و دارای جمیع اسماء و صفات است؛ و او اصل حقیقت و صریح ماهیت هستی است، بدون آن که وجود او مشوب به غیر وجود و کمال او مشوب به غیر کمال باشد؛ پس صرف وجود است، چه اگر غیر وجود در او راه داشت، شرّاً تراکیب، که عبارت از ترکیب از وجود و عدم است، در او راه داشت؛ پس صرف علم است و صرف حیات است و صرف قدرت است و صرف بصر و سمع و سایر کمالات است. پس، درست شد فرمایش امام صادق علیه السلام: «وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَالْقُدْرَةُ وَالسَّمْعُ وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ».

### نقل و تحقیق

#### نقل کلام حکما در تقسیم اوصاف حق

بدان که حکمای الهی صفات حق تعالی را بر سه گونه تقسیم نموده‌اند:

اول: صفات حقیقیه. و آن را به دو قسم منقسم نموده‌اند: صفات حقیقیه محضه، مثل حیات و ثبات و بقا و ازلیت و امثال آن؛ و صفات حقیقیه ذات الاضافه، مثل علم و قدرت و اراده که اضافه دارد به معلوم و مقدور و مراد. و این دو نحو صفت را عین ذات دانند.

دوم: صفات اضافیه محضه. مثل مبدئیت و رازقیت و راحمیت و عالمیت و قادریت و امثال آن.

سوم: صفات سلبیه محضه. مثل قدوسیت و فردیت و سبوحیت و امثال آن. و این دو نحو صفت را زاید بر ذات مقدس دانند، و جمیع سلوب را به سلب واحد، که سلب امکان است، ارجاع کنند؛ چنانچه جمیع اضافات را به اضافه واحده موجدیت ارجاع نمایند، و مبدأ اضافات را به اضافه اشراقیه و افاضه نوریه ارجاع کنند<sup>(۱)</sup>.

و این تقسیمات و عینیت در صفات حقیقیه و زیادت در صفات اضافیه و سلبیه به طوری که ذکر کردند و برهان بر آن اقامه کردند پیش نویسندۀ تمام نیست و موافق برهان متین حکمی و اعتبار صحیح عرفانی نیست؛ زیرا که اگر باب مفاهیم اسماء و صفات پیش آید و نظر به کثرت مفهومی کنیم، هیچیک از صفات را نباید عین ذات بدانیم. و چنانچه اگر ذات را عین اوصاف اضافیه و یا سلبیه بدانیم لازم آید که حق تعالی محض اضافه و عین حیثیت سلبیه گردد، همین طور اگر عین اوصاف حقیقیه دانیم، لازم آید حق تعالی نفس مفاهیم اعتباریه و معانی عقلیه گردد! تعالی عن ذلك. و اگر ملاحظه حقایق اوصاف و مصداق محقق اسماء و صفات را نماییم، جمیع اسماء و صفات اضافیه و حقیقیه عین ذات مقدس باشد، و فرق بین «عالمیت» و «عالم» و «قادریت» و «قادر» فقط در اعتبارات مفهومی است؛ و جمیع اوصاف اضافیه به رحیمیت و رحمانیت ذاتیه رجوع کند، حتی رازقیت و خالقیت و غیر آن.

و این که جمیع سلوب را به سلب امکان و اضافات را به اضافه واحده ارجاع نمودند و در اوصاف حقیقیه ارجاع به چیزی نکردند، اگر باز نظر به مفاهیم اندازیم، هیچیک از آنها به دیگری ارجاع نشود، نه در سلوب و اضافات و نه در اوصاف حقیقیه؛ و اگر به حقایق نظر شود، جمیع اوصاف حقیقیه نیز به حقیقت واحده واجبه رجوع کند.

### در تحقیق عینیت اوصاف با ذات مقدس

بالجمله، تحقیق در باب اوصاف به لسان حکمت نظری آن است که اوصاف حقیقیه و اضافیه مطلقاً به حسب مفاهیم، مختلف و هیچیک عین ذات مقدسه نیستند؛ و به حسب حقیقت، تمام عین ذات مقدس است.

۱- الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۱۸؛ المبدأ والمعاد، ص ۷۴؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۳۶.



منتها از برای اوصاف دو مرتبه است: یکی، مرتبه ذات و اوصاف ذاتیه است، که توان از آن انتزاع علم کرد و عالمیت و قدرت و قادریت، و یکی، مقام اوصاف فعلیه است، که از آن نیز انتزاع مفهوم علم و عالمیت و قدرت و قادریت توان کرد.

و اما اوصاف سلبيه، از قبیل قدوسیت و سبوحیت، و اسماء تنزیهیه، آنها از لوازم ذات مقدس و ذات مقدس مصداق بالعرض است نسبت به آنها؛ زیرا که حق تعالی کمال مطلق است و کمال مطلق بالذات بر او صادق است، زیرا که اصل حقیقت اوست، و از لوازم آن سلب نقایص است؛ و کمال مصداق عرضی سلب نقص است.

و اهل معرفت و اصحاب قلوب مقام تجلی به «فیض اقدس» را مبدأ اسماء ذاتیه دانند، و مقام تجلی به «فیض مقدس» را مبدأ اوصاف فعلیه شمارند<sup>(۱)</sup>؛ و تجلی به فیض مقدس را «غیر» نمی‌دانند، چنانچه «عین» نیز نمی‌دانند. و بحث در اطراف آن منجر می‌شود به بحث از اسماء و صفات به طریقه آنها و از مقصد خارج می‌شویم.

و بعضی صفات حق را به امور عدمیه ارجاع کردند، و «علم» را عبارت از عدم جهل و «قدرت» را عدم عجز دانسته‌اند. و در اهل معرفت کسی را که دیدم اصرار به این معنی دارد مرحوم عارف جلیل، قاضی سعید قمی<sup>(۲)</sup>، است که تبعیت از استاد خود، که ظاهراً مرحوم ملا رجبعلی<sup>(۳)</sup> است، نموده به بیانی که در شرح توحید مذکور

۱- شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۶۱ و ۶۵؛ جامع الأسرار، ص ۶۸۲-۶۸۳؛ مصباح الأنس، ص ۳۲۲-۳۲۸.

۲- محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به «قاضی سعید» از بزرگان علمای نامدار شیعه و از عالمان به حدیث و حکمت و فنون ادبیه به شمار می‌رود و به «عرفان» تمایل بسیار داشت. وی از شاگردان ملامحسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی است. قاضی سعید مدتی در قم به قضاوت اشتغال داشت و به همین دلیل به قاضی معروف شد. در سال ۱۱۰۳ ق در قم وفات یافت، از آثار اوست: الأربعون حدیثاً، أسرار الصلاة، حاشیه أثولوجیا، حاشیه بر إشارات، حقیقة الصلوة، شرح توحید الصدوق، البوارق المکتوبه، کلید بهشت.

۳- ملا رجبعلی تبریزی (۱۰۸۰-) از شاگردان میرفندرسکی است. در فلسفه مشرب مشائی داشته و کتب بوعلی را تدریس می‌کرده است. قاضی سعید قمی و محمد ثنکابی از شاگردان وی بوده‌اند. از اوست: کلید بهشت و رساله‌ای به فارسی در اثبات واجب.

است<sup>(۱)</sup>. و ما در سالف زمان جواب برهان او را، و همین‌طور جواب تمسکات او را به ظواهر بعض اخبار، به وجه برهانی دادیم<sup>(۲)</sup>.

## فصل

### در بیان علم قبل از ایجاد است

و از مباحث شریفه که در این حدیث شریف اشاره به آن فرموده علم قبل الایجاد است به معلولات خود در ازل، که محل خلاف عظیم است اصل آن و کیفیت آن که آیا به طریق اجمال است یا تفصیل؛ یا آیا زاید بر ذات است یا عین ذات؛ یا قبل الایجاد است یا مع الایجاد، که تفصیل آن در کتب قوم موجود است<sup>(۳)</sup>. و ما به تحقیق مطلب پرداخته از رد و ایراد سایر اقوال صرف نظر می‌کنیم.

بدان‌که آنچه محقق است پیش ارباب برهان و اصحاب عرفان آن است که در این حدیث شریف اشاره به آن فرموده که علم به معلوم قبل از ایجاد در ازل است، و آن عین ذات است.

و اشاره به این‌که علم او تفصیلی است فرموده به این‌که [بصیر] به اشیاء است در صورتی که مُبْصِرِی نیست و سمیع است در صورتی که مسموعی نیست، زیرا که بصر و سمع شهود مبصرات و مسموعات است تفصیلاً؛ چنانچه واضح است.

و ایضاً، اشاره به علم تفصیلی فرموده است آن‌جا که فرماید: «فَإِذَا أَخَذَ الْأَشْيَاءَ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ...» الحدیث زیرا که آن است که بعد از ایجاد علم تحقق تازه [پیدا] نکرده، بلکه بعد از متحقق بودن وقوع بر معلول پیدا کرده. و ما پس از این معنای وقوع علم بر معلوم را بیان می‌کنیم.

۱- شرح توحید الصدوق، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۷۹، ج ۲، ص ۵۱۳، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲- ر.ک: مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، مشکاة الأولى، مصباح ۲۳-۲۵؛ تقریرات فلسفه، امام خمینی رحمته الله، ج ۲، ص ۱۳۲-۱۳۹.

۳- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۱۷۶-۲۹۰؛ المبدأ والمعاد، ص ۸۹-۱۲۲؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۷۲-۶۰۲.



و اما بیان این مطلب شریف ایمانی به طریق محققین فلاسفه آن است که پس از آن که در فصل سابق بر این معلوم شد که حق تعالی صرف وجود و صرف کمال است، و صرف وجود با بساطت و وحدت تامه‌ای که دارد جامع جمیع کمالات و مستجمع همه وجودات است به نحو کمال، و آنچه از حیطة وجود او بیرون است عدم و نقص و قصور است و بالجمله لاشیئیّت است، و نسبت دیگر مراتب وجود به آن ذات مقدس نسبت نقص به کمال است، و علم به کمال مطلق علم به مطلق کمال است بدون نقص و قصور، و این عین کشف تفصیلی کلی بسیط است با آن که از حیطة علم او ذره‌ای از موجودات خارج نیست ازلاً و ابداً، به هیچ وجه کثرت و ترکیب در آن راه ندارد<sup>(۱)</sup>.

و اما به طریقه عرفا، حق تعالی مستجمع جمیع اسماء و صفات است در مقام حضرت «واحدیت» و مقام جمع اسمائی، و اعیان ثابتة جمیع موجودات از لوازم اسماء الهیه است در حضرت جمع قبل از ایجاد در ازل، و تجلی مطلق ذات از مقام احدیت و غیب هویت کشف جمیع اسماء و صفات و لوازم آن است، که اعیان ثابتة جمیع موجودات است، به تجلی واحد و کشف بسیط مطلق؛ پس به عین کشف علمی به تجلی «فیض اقدس» کشف ذات و اسماء و صفات و اعیان شود بدون آن که کثرت و ترکیبی تخلل کند<sup>(۲)</sup>.

و این دو طریقه در غایت اتقان و متانت و شموخ است، ولی به واسطه آن که در کمال دقت است و مبتنی بر اصول کثیره است، از فلسفه و اصطلاحات اهل الله و اصحاب قلوب، تا آن مقدمات حاصل نباشد و انس تام و تمام و مزاوت بسیار و حسن ظن کامل به علماء بالله نباشد، از این بیانات چیزی حاصل نیاید و تحیر بر تحیر افزاید. و از این جهت به بیانی ساده‌تر و نزدیک به افهام عامه مطلب را پرداختن اولی است.

پس گوییم که علّیت و مبدئیت واجب الوجود - تعالی شأنه - مثل علّیت فاعل‌های

۱- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۶۳ - ۲۸۰: المبدأ والمعاد، ص ۱۲۰ - ۱۲۴: شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۹۲ - ۶۰۲.

۲- ر.ک: الفتحاح المکیة، ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۸۳: شرح قصص الحکم، قیصری، ص ۱۵ و ۴۸: الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۲۸۰ - ۲۹۰.

طبیعی نیست که مواد موجوده را با هم ترکیب و تفصیل کنند، مثل نجار که در ماده موجوده تغییراتی می‌دهد و ترکیب و تفصیلی می‌دهد، و چون بناء که ترکیب مواد موجوده را می‌کند، بلکه حق تعالی فاعل الهی است که اشیاء را به نفس اراده بدون سابقه موجود می‌کند و نفس علم و اراده اش علت ظهور و وجود اشیاء است؛ پس دار تحقق در حیطه علم اوست و به اظهار او از مکان غیب هویت ظاهر شود: ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾<sup>(۱)</sup>.

گویند: صفحه اعیان نسبت به ذات مقدس حق - جلّ جلاله - مثل نسبت اذهان است به نفس انسانی، که به نفس اراده ایجاد کند و اظهار آنچه در غیب هویت است نماید<sup>(۲)</sup>. پس جمیع دایره تحقق در حیطه علم است و از آن جا ظاهر گردد و بدان جا عود کند: ﴿إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾<sup>(۳)</sup>.

و به بیان واضح تری، علم به سبب و علت تامه شیء مستلزم علم به شیء است؛ مثلاً منجم که علم به خسوف و کسوف در ساعت فلان و روز فلان پیدا می‌کند، به واسطه علم به اسباب است، زیرا که حرکات شمس و قمر و ارض را ضبط نموده و با ضبط حرکات و وقت فاصله شدن زمین را بین شمس و قمر و فاصله شدن قمر را بین زمین و شمس به دست می‌آورد، و اگر ضبطش صحیح باشد ثانیه‌ای تخلف نکند. و چون جمیع سلسله اسباب و مسببات منتهی شود به ذات مقدس مبدأ المبادی، و حق تعالی علم به ذات خود که سبب جمیع موجودات می‌باشد دارد، از حیث آن که سبب است علم به مسببات نیز دارد.

و [از] این وجوه مذکوره هر کس به حسب نشئه خود یکی را اختیار می‌نماید. و بعضی از آن از بعضی دیگر امتن و وافی تر است به تمام مقصد.

۱ - «و کلیدهای غیب نزد اوست. جز از کسی بر آنها آگاه نیست». (الأنعام (۶): ۵۹)

۲ - کشف المراد، ص ۲۸۶.

۳ - «براستی ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». (البقرة (۲): ۱۵۶)



## فصل

### در معنی سمع و بصر حق است

یکی از مباحثی که در باب اسماء و صفات حق - جلّ و علا - مورد بحث بین فلاسفه عظام است اثبات «سمع» و «بصر» است از برای حق تعالی، که جمهور حکما و متکلمین ارجاع نمودند سمع و بصر را به «علم»<sup>(۱)</sup>؛ و شیخ جلیل اشراقی علم را ارجاع فرموده به بصر و سمع<sup>(۲)</sup>. هر یک به بیانی که ذکر آن خروج از طور اختصار است. و ما بیان مسلک و مذهب فحل را می‌نماییم به یک بیانی که در مطلق اسماء و صفات، حق واضح گردد.

بدان که بسیاری از فلاسفه و اکابر برای اهمال بعض حیثیات بعضی از اسماء و صفات را به بعضی دیگر ارجاع نمودند؛ چنانچه معروف و مسلم بین آنها آنست که «اراده» حق تعالی عبارت است از «علم» به صلاح و نظام اتم<sup>(۳)</sup>. و مثل اختلاف در باب «سمع» و «بصر» و «علم» و ارجاع هر یک به دیگری؛ چنانچه مذکور شد. و این مطلب خلاف تحقیق و از اهمال حیثیات است؛ زیرا که اگر مقصود از این که اراده به علم به صلاح راجع است، یا علم به سمع، یا سمع به علم، راجع است آن است که حق تعالی دارای اراده نیست و دارای سمع و بصر نیست، بلکه همان «علم» را به اسم اراده و سمع و بصر خوانده‌اند. این مطلبی است بس باطل و تقوّل است بس فضیح، زیرا که لازم آید که حق تعالی مبدأ وجود باشد بدون اراده و اختیار.

علاوه بر آن که میزان در باب اتصاف حق به اوصاف کمالیه آن است که آن صفت صفت کمال باشد برای موجود بماً أنَّه موجود، و بالجمله، صفت نفس حقیقت وجود

۱- ر.ک: نقد المحصل، ص ۲۸۷؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۴۲۲.

۲- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۸۸، وج ۲، ص ۱۵۰، ۱۵۳ و ۲۱۴؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۴۲۳.

۳- الشفاء، الهیات، ص ۳۶۳، ۳۶۷ و ۴۱۵؛ الحکمة المتعالیة، ج ۶، ص ۳۱۵ و ۳۳۱؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۶۴۷.

باشد و از کمالات اصل ذات وجود باشد؛ و شک نیست که «اراده» از صفات کمالیه حقیقت مطلقه وجودیه است؛ لهذا وجود هر چه تنزل به منازل سافله وصف نعال کند، اراده در او ضعیف گردد، تا آنجا رسد که اراده را از آن به کلی سلب کنند و او را جمهور دارای اراده ندانند؛ مثل طبایع از قبیل معادن و نباتات. و هر چه رو به کمالات و افق اعلی تصاعد کند، اراده در او ظاهرتر گردد و قوی تر شود؛ چنانچه در سلسله موجودات طبیعی می بینیم که از مقام هیولی و جسم و عنصر و معدن و نبات که گذشت، اراده و علم در آن ظاهر گردد؛ و هر چه رو به بالا رود، این جوهره شریفه کامل تر گردد؛ حتی آن که انسان کامل دارای اراده کامله ای است که به نفس اراده انقلاب عنصری به عنصری کند و عالم طبیعت خاضع در تحت اراده اوست. پس، کشف کنیم که «اراده» از صفات کمالیه وجود و موجود بما آنکه موجود است. و این حقیقت را برای ذات مقدس حق اثبات کنیم بدون آن که ارجاع کنیم به حقیقت دیگر. و همین طور «سمع» و «بصر» نیز به حسب تحقیق حقیق به تصدیق از کمالات موجود مطلق است؛ و حقیقت سمع و بصر متقوم به آلات جسمانی و از علوم مقیده به آلات و ادوات نیست، بلکه احتیاج به آلات در «ظهور» سمع و بصر نفس است در عالم طبیعت و ملک بدن؛ چنانچه در «علم» نیز به حسب ظهور در ملک طبیعت احتیاج به أم الدماغ دارد، و این از نقص عالم طبیعت و ملک است نه نقص علم. و سمع و بصر حقایق عالم غیب را می بیند و کلام ملکوتی ملائکه و روحانیین را می شنود؛ چنانچه موسی کلیم الله کلام حق را در مناجات می شنید، و رسول ختمی مکرم با ملائکه تکلم می فرمود و جبرئیل را به صورت ملکوتی می دید، و هیچ گوشه آن را نمی شنید و چشمی آنها را نمی دید، با آن که با جناب رسول در حین نزول وحی در یک مجلس بودند.

بالجمله، سمع و بصر نیز از علومی هستند که زاید بر اصل علم و غیر حقیقت علم هستند و از کمالات مطلق وجود هستند. پس اثبات آنها برای حق تعالی که مبدأ اصل وجود و سرچشمه کمال هستی است لازم است.

و اگر مقصود آنان که اراده و سمع و بصر را به علم، یا علم را به آنها، ارجاع کنند



آن است که علم و اراده به حیثیت واحده برای حق ثابت، و سمع و بصر و علم در ذات مقدس حق حیثیات مختلفه ندارند، این مطلبی است حق و موافق برهان؛ ولی اختصاص به این اوصاف وجهی ندارد، بلکه مطلق اوصاف به حقیقت وجود صرف راجع است. و این معنا منافات ندارد با اثبات اوصاف مختلفه متکثره برای ذات حق؛ بلکه مؤکد آن است، زیرا که به وضوح پیوسته که هر چه وجود به وحدت نزدیکتر باشد و از افق کثرت بعیدتر و مبراتر باشد، جامع تر است نسبت به اسماء و صفات، تا آن که به صرف وجود و حقیقت بسیطه واجبه، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ و عَظُمَتْ قُدْرَتُهُ، رسد که غایت وحدت و بساطت است و مستجمع جمیع کمالات و جامع تمام اسماء و صفات است و تمام مفاهیم کمال و معانی جلال و جمال بحقیقت بر او صدق کند و صدق آنها بر ذات مقدس احق و اولی است به جمیع مراتب احقیق و اولویت.

در بیان آن که هر شیئی ابسط باشد مفاهیم کمالیه بیشتر بر او صدق کند

و اجمال بیان آن که وحدت هر چه اقوا و اتمّ شد، صدق مفاهیم کمال بیشتر گردد و اسماء و صفات افزایش یابد. و به عکس، هر چه موجود به افق کثرت نزدیکتر باشد، مفاهیم کمال به آن کمتر صدق کند، و صدق آن نیز بر آن ضعیف تر و نزدیکتر و شبیه تر به مجاز باشد. [و این به علت آن است که وحدت مساوق با وجود و از کمالات موجود بما هو موجود است؛ و معنی «مساوق» در این حال این است که در مفهوم «وجود» و «وحدت» گرچه مخالف هستند، ولی در خارج حقیقت وجود عین حقیقت وحدت است. چنانچه کثرت در هر جا بار اندازد، نقص و عدم و شرّ و ضعف و فتور بار اندازد. و از این جهت است که هر چه وجود تنزل به منازل نقص کند، کثرت از تمام مراتب وجود بیشتر است.

و مقام ربوبیت و ساحت مقدس کبریایی - جَلَّ و علا - که صرف وجود است، صرف وحدت و بساطت است و در او کثرت و ترکیب به هیچ وجه راه ندارد.

و در سابق اشاره کردیم به این که وجود اصل حقیقت کمال و سرچشمه جلال و

جمال است<sup>(۱)</sup>، پس صرف وجود صرف وحدت و صرف کمال است؛ پس صرف وحدت نیز صرف کمال است؛ پس آنچه وحدتش در اعلی مرتبه باشد، جمیع اسماء و صفات و کمالات بر او صادق است، و صدق هر یک بر او احق و اولی است. و به عکس، هر چه به کثرت نزدیک شود، نقص در او زیاد شود و صدق مفاهیم کمال و اسماء و صفات بر او ناقص آید، و کیفیت صدق آنها نیز ضعیف شود.

پس، حق تعالی - جلّ جلاله - دارای جمیع کمالات و مستجمع جمیع اسماء و صفات است بدون آن که یکی از آنها به دیگری راجع باشد؛ بلکه هر یک به حقیقت خود بر ذات مقدسش صادق باشد: سمعش و بصرش و اراده‌اش و علمش همه به معانی حقیقیه است بدون آن که کثرت در ذات مقدس به وجهی از وجوه لازم آید؛ **قُلْهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْآلَاءُ**<sup>(۲)</sup>.



### فصل

## در بیان کیفیت تعلق علم حق بر معلومات است

بدان که به طوری که سابق اشاره به آن شد حق تعالی با علم بسیط ذاتی و کشف واحد ازلی جمیع موجودات بما أنّها موجودات و جهات وجودیه کمالیه از جهت کمال برای ذات مقدسش معلوم و منکشف است. و این کشف در عین بساطت و وحدت تامّ تفصیلی است به طوری که ذره‌ای از سموات ارواح و اراضی اشباح ازلاً و ابداً از حیطة علم او خارج نیست. و این علم و کشف در ازل است و عین ذات مقدس است؛ و معلومات به تعینات و حدودات، که برگشت به عدم و نقص کند، پس از ایجاد تحقق بالعرض پیدا کند و متعلق علم بالعرض شود؛ و این تعلق بالعرض پس از ایجاد است. و به این معنی اشاره فرموده است در این حدیث شریف آن جا که فرماید: **«فَلَمَّا أَخَذَتْ الْأَشْيَاءُ وَكَانَ الْمَعْلُومُ، وَقَعَ الْعِلْمُ مِنْهُ عَلَى الْمَعْلُومِ»**.

۱- ر.ک: صفحه ۴۶۰ و ۴۸۷.

۲- «پس برای اوست نام‌های نیکو و مثال‌های بلند و کبریا و نیکویی‌ها».



و محتمل است که این عبارت اشاره به علم فعلی که به تجلی «فیض مقدس» حاصل می‌شود باشد، و مقصود از «معلومات» معلومات بالذات که هویات وجودیه متعلقه به فیض مقدس و تجلی ظهوری نوری است باشد.

پس، بر احتمال اول حاصل عبارت این شود: فَلَمَّا تَجَلَّى بِفَيْضِهِ الْمُقَدَّسِ وَظَهَرَ الْكَوْنُ بِالْعَرَضِ، وَقَعَ الْعِلْمُ عَلَى الْمَعْلُومِ. أي، ظَهَرَ الْفَيْضُ فِي مِرَاةِ الْمُسْتَفِيزِ بِالْعَرَضِ<sup>(۱)</sup>.

و بنا بر احتمال دوم چنین شود: فَلَمَّا تَجَلَّى بِفَيْضِهِ الْمُقَدَّسِ وَظَهَرَ وَجُودُ الْكَوْنِ بِالذَّاتِ، أي بِلا حَيْثِيَّةٍ تَقْيِيدِيَّةٍ، وَقَعَ الْفَيْضُ عَلَى الْمُسْتَفِيزِ بِالذَّاتِ<sup>(۲)</sup>.

و بنا بر هر دو تعبیر، این تجلی به فیض مقدس در تحت حوادث زمانی و تغییرات نیست و ایجاد حق تعالی مبرا و مقدس است از شایبه حدوث و تغییر، بلکه تعین و تحدید؛ و چنانچه علم ذاتی بسیط من جمیع الجهات و محیط به تمام حیثیات است، علم فعلی، که آیه حقیقی حق و ظهور علم ذاتی و مرآت آن است؛ بسیط تام و واحد مطلق است و محیط به جمیع دایره تحقق است بدون آن که در او تعین و تجدیدی و ترکیبی باشد. غایت امر آن که آن متقوم بالذات به ذات مقدس کبریایی و نفس تعلق محض است، و از این جهت فانی در تحت کبریای حق و نفس حضور در محضر ذوالجلال است، و از این راه آن را علم حق می‌دانند؛ چنانچه نفس ایجاد نفس ناطقه حقایق عقلیه را در عالم عقل، و مُثُل خیالیه را در لوح خیال، علم فعلی نفس است و فانی در ذات آن.

**در بیان مراد حکما که علم حق را به جزئیات به طریق کلی می‌دانند**

و حکما گفته‌اند: نسبت صفحه نفس الامر به حق، مثل نسبت صور علمیه است به نفس<sup>(۳)</sup>. و به واسطه این احاطه و سعه و بساطت و نفوذ گفته‌اند حق تعالی جزئیات را به

۱- «چون به «فیض مقدس» تجلی کرد و وجود بالعرض پدیدار گشت، علم به معلوم تعلق گرفت. یعنی، فیض در آینه وجود مستفیض بالعرض ظاهر گشت».

۲- «و چون به «فیض مقدس» تجلی کرد و وجود موجودات بالذات پدیدار گشت، یعنی بدون حیثیت تقییدیه، فیض به مستفیض ذاتاً تعلق گرفت».

۳- کشف المراد، ص ۲۸۶.

علم کلی عالم است؛ یعنی، جزئیت و مُحاطیت و محدودیت در معلوم اسباب محدودیت در علم نشود؛ پس علم محیط و قدیم و ازلی و غیر متغیر است، و معلوم محاط و محدود و حادث و متغیر است. و غیر عارف به اسلوب کلام آنها گمان کرده که آنها علم به جزئیات را نفی کردند<sup>(۱)</sup>، و کلیت و جزئیت را به معنای متداوله در عرف منطقیین و لغویین حمل کردند؛ غافل از آن که در اصطلاح اهل معرفت به معنای دیگر است. و اهل نظر نیز گاهی از آنها تبعیت کردند. بلکه این معنا را از اهل معرفت حکما اخذ کرده‌اند در باب علم واجب الوجود جَلَّ اسْمُهُ و تعالی شأنه.

## فصل

### در بیان میزان صفات ثبوتیه و سلبيه است

میزان در صفات ثبوتیه برای ذات مقدس واجب - جَلَّ اسْمُهُ - و صفات سلبيه آن است که هر صفت که [از] اوصاف کمالیه و از نعوت جمالیه است برای اصل حقیقت وجود و صرف ذات هستی، بی‌تعین آن به لباس تعینی و بدون تطوّر آن به عالمی‌دوین عالمی، و بالجمله [آنچه] به عین هویت هستی و ذات نوریّه وجودیه رجوع کند، از صفات لازم الثبوت و واجب التحقق است برای ذات مقدس - تعالی شأنه - زیرا که اگر ثابت نباشد، لازم آید یا ذات مقدس صرف وجود و محض هستی نباشد؛ یا صرف وجود محض کمال و صرف جمال نباشد. و این هر دو در مشرب عرفان و مسلک برهان باطل است؛ چنانچه در محال خود مقرر است<sup>(۲)</sup>.

و هر صفت و نعتی که برای موجود ثابت نشود مگر پس از تنزل آن به منزلی از منازل تعینات و تطوّر آن به‌طوری از اطوار تقییدات و تعانق آن با مرتبه‌ای از مراتب قصور و تلازم آن با حدّی از حدود فتور، و بالجمله آنچه از ذات هستی نباشد و به حدود و ماهیات رجوع کند، از صفات لازم السلب و ممتنع التحقق است در ذات کامل

۱- المباحث المشرقیة، ج ۲، ص ۴۷۵؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۷۰؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۱۲۱.

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۶۸، و ج ۶، ص ۱۱۰؛ الشواهد الربوبیة، ص ۴۷-۴۸.



علی الاطلاق. زیرا که ذات کامل مطلق و صرف وجود چنانچه مصداق صرف کمال است مصدوق علیه سلب نقایص و حدود و اعدام و ماهیات است.

و این که مشهور بین محققین است که صفات سلبیه رجوع به سلب واحد کند، که آن سلب امکان است<sup>(۱)</sup>، در نظر نویسنده درست نیاید؛ بلکه چنانچه ذات مقدس مصداق ذاتی تمام صفات کمال [است] و هیچیک به دیگری رجوع نکند - چنانچه قبل از این به وضوح پیوست - همین طور مصداق بالعرض و مصدوق علیه سلب هر یک از نقایص نیز هست. و نتوان گفت که اعدام و نقایص حیثیت واحده هستند و لا میز فی الأعدام، زیرا که اگر به حسب متن واقع و نفس الامر ملاحظه شود، چنانچه عدم مطلق حیثیت واحده و مع ذلک کل اعدام است، وجود مطلق نیز حیثیت واحده و کل کمالات است؛ پس در این نظر که ملاحظه «احدیت» و غیب الغیوب است صفتی ثابت نتوان کرد - نه صفات حقیقیه ثبوتیه و نه صفات سلبیه جلالیه. ولی در نظر دیگر که ملاحظه مقام «واحدیت» و جمع اسماء و صفات است، چنانچه صفات ثبوتیه کمالیه متکثرند هر صفت کمالی را سلب صفت نقص، که مقابل با آن است، لازم می باشد؛ و ذات مقدس به آن جهت که مصداق بالذات «عالم» است، مصداق بالعرض لیس بجاهل است؛ و چون «قادر» است لیس بعاجز است. و چنانچه در علم اسماء مقرر است که از برای اسماء [و صفات ثبوتیه] محیطیت و مُحاطیت و ریاست و مرئوسیت است، از برای اسماء و صفات سلبیه نیز بالتبع این اعتبارات می باشد.

### در بیان آن که تجدد و حرکت از صفات سلبیه است

بالجمله، پس از آن که معلوم شد میزان صفات ثبوتیه و سلبیه، می توان فهمید که حرکت، که متقوم به قوه و هیولی است و حدوث و تجدد در اصل ذات آن است، در ذات مقدس کبریایی - جل و علا - راه ندارد.

۱ - مجموعه مصنفات شیخ إشراق، ج ۱، ص ۱۸۹؛ شرح حکمة الإشراق، قطب الدین شیرازی، ص ۳۱۴؛

الحکمة المتعالیه، ج ۶، ص ۱۱۸.

و «تکلم» به این معنی عرفی و مفهوم متعارف که مورد سؤال راوی است صفت محدثه متجدده‌ای است که ذات حق تعالی منزّه و مبرا از آن است. و این منافات ندارد با اثبات کلام و تکلم ذاتی از برای حق تعالی در مقام ذات، به یک معنای مقدس از تجدد و مبرا از حدوث.

و اجمال این مطلب شریف آن‌که حقیقت «تکلم» متقوم به خروج کلام از مخارج مخصوصه نیست. و این تقید و انصرافی که در عرف لغت و متعارف جمهور است از انس و عادت به ضمیمه اوهام و افکار ناشی است؛ و الاصل معانی تقید و تعیینی ندارد. «علم» عبارت از صرف دانش و ظهور شیء لدی العالم است، و مقید به آن نیست که با آلات مادیه، مثل دماغ، یا معنویه، مثل حس مشترک یا لوح خیال مثلاً، ادراک شود. اگر فرض کنیم یکی با دستش یا پایش علم به چیزی پیدا کند یا چیزی را بشنود یا ببیند، علم و سمع و بصر بر آنها صادق است؛ و همین‌طور اگر کسی در عالم خواب ببیند و بشنود و تکلم کند و احساس کند، تمام این معانی بر آنها بی‌شائبه مجاز صادق است؛ با آن‌که هیچ‌یک از این آلات مخصوصه محسوسه به کار نیفتاده. پس میزان نفس ادراک مخصوص است در صدق این معانی و مفاهیم.

و حقیقت «تکلم» اظهار مکنونات خاطر است و ابراز ما فی الضمیر است بدون آن‌که آلت مخصوصه در آن مدخلیت داشته باشد. فرضاً که به حسب لغت و عرف هم مجاز باشد، در معانی و حقایق این تقیدات نیست و به حسب عقل صادق است. و ما در باب اسماء و صفات بحث لغوی نداریم، و مقصود اثبات نفس حقایق است گرچه لغت و عرف با آن مساعد نباشد. پس، گوییم که حقیقت «کلام» اظهار ما فی الضمیر است، چه با آلات حسیه یا غیر آن باشد، و چه کلام از مقوله صوت و لفظ و هوای خارج از باطن باشد یا نباشد. و «کلام» به حسب این حقیقت از اوصاف کمالیه وجود است، زیرا که ظهور و اظهار از حقیقت وجود و به حقیقت وجود است؛ و هر چه وجود رو به کمال و قوت رود، ظهور و اظهارش بیشتر گردد، تا به افق اعلی و مقام آسنای واجبی رسد که نور الانوار و نور علی نور و ظهور علی ظهور است، و به فیض مقدس اطلاقی و کلمه «کن» وجودی اظهار آنچه در غیب مقام واحدیت دارد کند، و به فیض اقدس و تجلی ذاتی



احدی اظهار غیب مطلق و مقام لامقامی احدیت فرماید. و در این تجلی احدی متکلم ذات مقدس احدی، و کلام فیض اقدس و تجلی ذاتی، و سامع اسماء و صفات [است]؛ و به نفس آن تجلی، تعینات اسماء و صفات اطاعت نموده تحقق علمی پیدا کنند. و در تجلی واحدی به فیض مقدس، متکلم ذات مقدس واحدی مستجمع جمیع اسماء و صفات، و کلام نفس تجلی، و سامع و مطیع در تحقق اعیان علمیه لازمه اسماء و صفات [است] که به امر «کُن» تحقق عینی پیدا کنند: فَإِذَا قَالَ لِكُلِّ عَيْنٍ أَرَادَ إِيجَادَهَا: كُنْ، فَيُطِيعُ الْأَمْرَ الْإِلَهِيَّ، فَيَكُونُ وَيَتَحَقَّقُ<sup>(۱)</sup>.

و شواهد سمعیه در این باب بسیار است که به ذکر آنها نپرداختیم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.



۱ - «پس هرگاه به چیزی که اراده تحقق آن را کرده است بگوید: باش. آن چیز فرمان الهی را اطاعت کرده موجود و محقق گردد».

## حدیث سی و هفتم [ معرفت خدا و رسول و اولی الامر ]

الحدیث السابع والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ زَكَرِيَّاهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَام - قَالَ: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام: اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللهِ، وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «فرمود حضرت صادق - علیه السلام - که حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - فرمود: "بشناسید خدا را به خدا؛ و رسول را به رسالت؛ و صاحب امر را به امر به معروف و عدالت و نیکویی نمودن".»

شرح: «عرفان» و «علم» و «شناسایی» و «دانایی» فرق واضح دارند؛ و گویند: «علم» در اصل لغت مخصوص به کلیات است؛ و «معرفت» مخصوص به جزئیات و شخصیات<sup>(۲)</sup>. و گویند: «عارف» بالله کسی است که حق را به مشاهدۀ حضوریۀ بشناسد؛ و «عالم» بالله کسی است که به براهین فلسفیۀ علم به حق پیدا کند. و بعضی گویند: علم و عرفان از دو جهت تفاوت دارند: یکی از جهت متعلق؛ چنانچه

۱- الکافی، ج ۱، ص ۸۵، «کتاب التوحید»، «باب أنه لا يعرف إلا به»، حدیث ۱.

۲- الشفاء، المنطق، کتاب البرهان، ج ۳، ص ۵۸؛ المباحث المشرقیة، ج ۱، ص ۳۶۸؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۴۷۲؛ الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۵۱۱.



ذکر شد. و دیگر، در «معرفت» سابقه فراموشی و نسیان مأخوذ است؛ پس چیزی را که ابتدائاً ادراک به آن متعلق شد، گویند «علم» به او حاصل شد؛ و چیزی را که معلوم بوده و نسیان شد و ثانیاً مورد ادراک شد، گویند: «معرفت» به آن حاصل شد<sup>(۱)</sup>. و عارف را از آن جهت «عارف» گویند که متذکر اکوان سالفه و نشأت سابقه بر کون ملکی و نشئه طبیعی خود شود. و بعضی از اهل سلوک مدعی تذکر عالم «ذَر» هستند، و گویند: اگر حجاب طبیعت که موجب این غفلت و نسیان است از پیش چشم سالک برداشته شد، متذکر عوالم سابقه می‌شود<sup>(۲)</sup>.

و بعض از اهل ذوق می‌گفت: حقیقت معراج معنوی و روحانی تذکر ایام سلف است. ما وقتی که به قهقرا متوجه احوال سابقه خود شویم، به اختلاف اشخاص، هر کس تا وقتی از اوقات زندگانی خود را به یاد می‌آورد و متذکر می‌شود: یکی تا هفت سالگی، یکی تا پنج یا سه سالگی؛ و کمتر از این نادر است که کسی متذکر شود؛ از شیخ الرئيس نقل کنند که مدعی آن بوده که اول زمان تولدش را به خاطر داشته! می‌گفت: ممکن است از این بیشتر متذکر شد؛ مثلاً متذکر ایامی شود که در رحم مادر یا در صلب پدر بوده، و همین‌طور جمیع تطوراتی که در ملک نموده متذکر شود، تا به قهقرا متذکر شود اکوان عالم [تا] ملکوت اعلی و جبروت را تا جبروت اعلی، تا آن که منتهی شود به تذکر از نشئه علم ربوبی، و این تذکر حقیقت معراج است و غایت عروج روحانی است<sup>(۳)</sup>، انتهی بیان.

و این مطلب خود اگر فی نفسه صحیح باشد، ولی حقیقت معراج عبارت از این رجوع قهقرای بودن در مشرب رحیق عرفان درست نیاید و در مسلک اصحاب قلوب صحیح ننماید.

بلکه حقیقت معراج روحانی عبارت است از حرکت معنوی انعطافیه که با آن تتمیم

۱- ر.ک: مجمع البحرین، ج ۵، ص ۹۶، ماده «عرف»؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۵؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۰۵؛ شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۴۷۳.

۳- ر.ک: تقریرات فلسفه، امام خمینی رحمته الله، ج ۳، ص ۱۱۶.

شود دایره وجود و رجوع شود به عالم غیبِ جمیع ما فی سلسله الشهود. و این در قوس صعودی و حرکت انعطافی صورت گیرد. و این حرکت رجوعی قهقراپی خلاف سنّة الله جاریه است در موجودات، و بالخصوص در انبیا و خاصه در خاتم آنها، صلوات الله علیه و آله و علیهم اجمعین. و این طور از سلوک شبیه مجذوبیت یک صنف از ملائکه مُهیّمه متحیره در ذات ذوالجلال است که غفلت از کثرات به کلی دارند و ندانند که آدمی و عالمی خلق شده.

و شیخ عارف کامل شاه آبادی - روحی فداه - می فرمود: حالت روحی حضرت آدم - علیه السلام - این بود که توجه به مُلک خود نکند و مجذوب عالم غیب و مقام قدسی باشد؛ و این حرکت آدم - علیه السلام - را از آدمیت سلب می کرد؛ پس حق تعالی شیطان را بر او مسلط فرمود تا او را متوجه به شجره طبیعت کند و از آن جاذبه ملکوتی او را به مُلک منحرف کند.

قوله **إِنَّ اللَّهَ**: - وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ - ظاهر آن است که این دو عطف باشند بقوله: «الْأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ». یعنی، إَعْرِفُوهُمْ بِالْأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ. و محتمل است عطف باشند بقوله: «الْمَعْرُوفِ». یعنی، إَعْرِفُوهُمْ بِالْأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ.

## فصل

### در بیان مراد از «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»

بدان که در شرح این حدیث شریف و معنی «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» علمای اعلام - رضوان الله علیهم - هر یک به مناسبت مسلک علمی خود یا مشرب حکمی خویش بیاناتی نمودند؛ و ما به طریق تلخیص بعضی از آنها را برای تبرک به کلام بزرگان ذکر می کنیم:

اول، آن است که جناب ثقة الاسلام، کلینی - رضوان الله علیه - فرمودند، و ملخص آن این است که خدای تعالی ابدان و ارواح و انوار را خلق فرموده؛ و خود متفرد در خلق آنهاست، کسی را شرکت در آن نیست؛ و شبیه به هیچ یک از آنها نیست. پس، هر کس حق را تشبیه کند به یکی از اینها، خدا را به خدا نشناخته؛ و اگر تنزیه کند حق را از



شباهت آنها، حق را به حق شناخته<sup>(۱)</sup>. انتهى.

و غریب آن است که حضرت صدر المتألهین - قدس سره - این کلام را از تنمه حدیث دانسته و توجیهات طولانی از آن فرموده مطابق مسلک خود<sup>(۲)</sup>.

دوم، آنست که شیخ صدوق - رضوان الله علیه - فرموده. و حاصل آن چنان است که معنی معرفت ما خدا را به خدا، آن است که اگر ما حق را به عقول خود بشناسیم، حق تعالی واهب آنهاست؛ و اگر به انبیا و حجج - علیهم السلام - بشناسیم، حق آنها را بعث فرموده و حجت قرار داده؛ و اگر به نفوس خود بشناسیم، خداوند خالق آنهاست<sup>(۳)</sup>.

سوم، آن است که جناب صدر المتألهین اشاره به آن فرمودند. و آن آن است که طریق معرفت حق تعالی دو نحوه است: یکی به مشاهده و صریح عرفان است؛ و دوم طریق تنزیه و تقدیس است. و چون طریقه اول ممکن نیست، مگر برای انبیا و کمل، از این جهت طریق دوم را در حدیث فرمودند<sup>(۴)</sup>. انتهى.

و این تفسیر ایشان مبنی بر آن است که کلام شیخ کلینی را جزو حدیث شریف و تفسیر حضرت صادق - علیه السلام - از کلام حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - دانسته‌اند.

چهارم، آن است که جناب محقق فیض - علیه الرحمة - تفسیر فرمودند. و حاصل آن این است که از برای هر موجودی ماهیتی و وجودی [است]؛ و ماهیت اشیاء عبارت از تعینات نفسیه و وجهه ذاتیه آنهاست؛ و وجود آنها عبارت از جهت یلی الربی است که به آن قوام ذات و ظهور آثار و حول و قوه اشیاست. پس، اگر کسی نظر به ماهیات کند و جهات تعینات اشیاء و بخواهد از جهت امکان و افتقار آنها به حق حق را بشناسد، حق را به اشیا شناخته نه به حق؛ علاوه آن که این علم و معرفت فطری است نه کسبی. ولی اگر به جهات وجودیه، که وجهه الی الله و جهات یلی الله، می باشد و اشاره به آن شده است در

۱- الکافی، ج ۱، ص ۸۵، «کتاب التوحید»، «باب أنه لا يعرف إلا به»، ذیل حدیث ۱.

۲- شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۶۰-۶۳.

۳- التوحید، صدوق، ص ۲۹۰.

۴- شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۶۱.

آیات شریفه بقوله: ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾<sup>(۱)</sup> و بقوله: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾<sup>(۲)</sup> الی غیر ذلك، حق را بشناسد، حق را به حق شناخته<sup>(۳)</sup>.

پنجم، احتمالی است که به نظر نویسنده رسیده است. و آن معلوم شود پس از تذکر یک مقدمه که در علم اسماء و صفات مقرر است. و آن این است که از برای ذات مقدس حق - جلّ و علا - اعتباراتی است که برای هر اعتباری اصطلاحی مقرر شده:

یکی، اعتبار ذات من حیث هی، که به حسب این اعتبار ذات مجهول مطلق و هیچ اسم و رسمی از برای او نیست، و دست آمال عرفا و آرزوی اصحاب قلوب و اولیا از آن کوتاه است. و گاهی از آن در لسان ارباب معرفت به «عنقای مُغْرِب» تعبیر شده: «عنقا شکار کس نشود دام باز گیر»<sup>(۴)</sup>. و گاهی تعبیر به «عَمَاء» یا «عَمَى» شده: رُويَ أَنَّهُ قِيلَ لِلنَّبِيِّ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيْنَ كَانَ رَبُّكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «فِي عَمَاءٍ»<sup>(۵)</sup>. و گاهی تعبیر به «غیب الغیوب» و «غیب مطلق» و غیر اینها شده است. گرچه تمام تعبیرات از آن کوتاه است، و «عنقا» و «عَمَاء» و دیگر تعبیرات به حسب ذوق عرفانی، مطابق با ضربی از برهان، راجع به این مقام نیست.

و اعتبار دیگر، اعتبار ذات است به مقام تعین غیبی و عدم ظهور مطلق. که این مقام را «احدیت» گویند. و اکثر آن تعبیرات با این مقام سازش دارد. و در این مقام اعتبار اسماء ذاتیه، به حسب اصطلاح علمای اسماء، شود؛ مثل «باطن» مطلق و «اَوَّل» مطلق و «علی» و «عظیم». چنانچه از روایت کافی استفاده شود که اوّل اسمی که حق برای خود

۱ - «هر جا که باشید او با شماست». (الحدید (۵۷): ۴)

۲ - «جز ذات او همه چیز نابود شوند است». (القصص (۲۸): ۸۸)

۳ - الوافی، ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۴ - مصرع دوم آن: «کانجا همیشه باد به دست است دام را». (دیوان حافظ، ص ۷۶، غزل ۹)

۵ - «روایت شده که از پیامبر ﷺ پرسیدند: پروردگار تو پیش از آنکه آفریدگان را بیافریند کجا بود؟

فرمود: «در ابری»». (عوالی اللّاهی، ج ۱، ص ۵۴؛ المسند، أحمد بن حنبل، ج ۱۲، ص ۴۸۵، رقم ۱۶۱۴۴؛

ورک: الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۶۳؛ اصطلاحات الصوفیة، ص ۱۳۱؛ شرح فصوص الحکم، قیصری،

ص ۱۱۸، ۲۹۵ و ۷۳۱)



اتخاذ فرمود «العلی» و «العظیم» بود<sup>(۱)</sup>.

و دیگر، اعتبار ذات است به حسب مقام واحدیت و جمع اسماء و صفات. که از این مقام تعبیر شده به مقام «واحدیت» و مقام «احدیت جمع اسماء» و «جمع الجمع» و غیر آن. و این مقام را به حسب اعتبار احدیت جمع، مقام «اسم اعظم» و «اسم جامع الله» گویند.

و اعتبار دیگر، اعتبار ذات است به حسب مرتبه تجلی به «فیض مقدس» و مقام ظهور اسمائی و صفاتی در مرائی اعیانی. چنانچه مقام «واحدیت» به تجلی به «فیض اقدس» است. و این مقام ظهور اسمائی را مقام «ظهور اطلاق» و مقام «الوهیت» و مقام «الله» نیز گویند، به حسب اعتباراتی که در اسماء و صفات مقرر است و نویسندگان در مصباح الهدایه شرح داده است.

و باید دانست که این اعتبارات که در لسان اهل معرفت و اصحاب قلوب [است] اخبار از نقشه تجلیات حق است بر قلوب صافی آنها. و آن تجلیات به حسب مقامات و مراتب سلوک اولیا و منازل و مراحل سیر سائرین الی الله از مقام ظهور اسماء و صفاتی، که مقام «الوهیت» می باشد و آن را «الله» نیز گویند و «الله نُورُ السَّمَوَاتِ

۱- عَنْ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَاءَ (علیه السلام): هَلْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَارِفًا بِنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: يَرَاهَا وَيَسْمَعُهَا؟ قَالَ: «مَا كَانَ مُحْتَاجًا إِلَى ذَلِكَ، لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ يَسْأَلُهَا وَلَا يَطْلُبُ مِنْهَا؛ هُوَ نَفْسُهُ وَنَفْسُهُ هُوَ؛ قُدْرَتُهُ نَافِذَةٌ فَلَيْسَ يَحْتَاجُ أَنْ يُسَمِّيَ نَفْسَهُ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَدْعُ بِأَسْمِهِ لَمْ يُعْرِفْ. فَأَوَّلُ مَا اخْتَارَ لِنَفْسِهِ: «الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»، لِأَنَّهُ أَعْلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا. فَسَمَّاهُ اللَّهُ وَاسْمُهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ؛ هُوَ أَوَّلُ أَسْمَائِهِ، عَلَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ». «از محمد بن سنان روایت شده که از حضرت رضاء (علیه السلام) پرسیدم: «آیا خدای عز و جل پیش از آن که آفریدگان را بیافریند از ذات خود آگاه بود؟» فرمود: «آری». گفتم: «آن را می دید و می شنید؟» فرمود: «نیازی به آن نداشت، زیرا نه از آن پرسشی داشت و نه خواهشی. او خودش بود و خودش او. قدرتش نافذ است، پس بدان نیازی نداشت که ذات خود را نام نهد؛ اما برای خود نام هایی برگزید تا دیگران او را به آن نام ها بخوانند، زیرا اگر او به اسم خود خوانده نمی شد شناخته نمی گشت. و نخستین اسمی که برای خود برگزید «علی عظیم» بود، چه او برتر از همه چیز است. معنای او «الله» است و اسم او «علی عظیم» (بزرگ مرتبه بزرگ قدر) است؛ و آن نخستین نام اوست. او بر همه چیز برتری یافته است». (الکافی، ج ۱، ص ۱۱۳، «کتاب التوحید»، «باب حدوث الأسماء».

وَالْأَرْضِ...»<sup>(۱)</sup> الایه را اشاره به آن دانند، شروع شود و به مقام غیب احدی و به مرتبه اسماء ذاتیه و اسم «مستأثر» ختم شود، که غایت سیر و منتهای مقصد است. و توان بود که مقام مشارالیه بقوله تعالی: «أَوْ أَدْنَى»<sup>(۲)</sup> اشاره به این مقام باشد.

اکنون که این مقدمه گفته شد، گوییم: انسان تا به قدم فکر و استدلال طالب حق و سائر الی الله است، سیرش عقلی علمی است، و اهل معرفت و اصحاب عرفان نیست؛ بلکه در حجاب اعظم و اکبر واقع است؛ چه از ماهیات اشیاء نظر کند و حق را از آنها طلب کند، که حجب ظلمانیه است؛ و چه از وجودات آنها طلب کند، که حجب نورانیه است؛ که کلام مرحوم فیض ناظر به آن است.

اول شرط تحقق سیر الی الله خروج از بیت مظلّم نفس و خودی و خودخواهی است؛ چنانچه در سفر حسّی عینی تا انسان به منزل و جایگاه خویش است، هر چه گمان مسافرت کند بگوید: من مسافرم، مسافرت تحقق پیدا نکند. مسافرت شرعی [تحقق پیدا نکند] مگر به خروج از منزل و اختفای آثار بلد، همین طور این سفر عرفانی الی الله و مهاجرت شهودی تحقق پیدا نکند مگر به خروج از بیت مظلّم نفس و اختفای آثار آن. تا جدران تعینات و دعوت اذان کثرت در کار است، انسان مسافر نیست؛ گمان مسافرت است و دعوی سیر و سلوک است. قال تعالی: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۳)</sup>.

پس از آن که سالک الی الله به قدم ریاضت و تقوای کامل از بیت خارج شده و علاقه و تعیناتی همراه برنداشت و سفر الی الله محقق شد، اول تجلی که حق تعالی بر قلب مقدسش کند تجلی به الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات است. و این تجلی نیز به یک ترتیب منظمی است از اسماء مُحاطه تا به اسماء محیطه رسد، حسب قوّت و ضعف سیر و قلب سایر، به تفصیلی که در این مختصر نگنجد؛ تا آن که منتهی شود به

۱- النور (۲۴): ۳۵.

۲- «سپس نزدیک و نزدیک تر شد، پس به فاصله دو گمان یا نزدیک تر بود». (النجم (۵۳): ۹)

۳- «و هر کس بیرون رود از خانه اش در حالی که مهاجر به سوی خدا و رسول اوست و آنگاه مرگ او را

فراگیرد هر آینه پاداش او با خداست». (النساء (۴): ۱۰۰)



رفض کل تعینات عالم وجود، چه از خود و چه از غیر، که در منازل و مراحل بعد آن نیز از خود است. و پس از رفض مطلق، تجلی به الوهیت و مقام الله، که مقام احدیت جمع اسماء ظهوری است، واقع شود، [و] «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» به مرتبه نازله اولیه ظهور پیدا کند.

و در اول وصول عارف به این مقام و منزل، فانی شود در آن تجلی. و اگر عنایت ازلی شامل شود، عارف انسی حاصل کند و وحشت و تعب سیر مرتفع گردد و به خود آید و به این مقام قناعت نکند و با قدم عشق شروع به سیر کند. و در این سفر عشقی حق مبدأ سفر و اصل سفر و منتهای آن است. و در انوار تجلیات قدم زند و تَقَدَّمَ<sup>(۱)</sup> شنود، تا آن که اسماء و صفات در مقام واحدیت بر قلب او به ترتیب منظمی تجلی کند، تا آن که به مقام احدیت جمعی و مقام اسم اعظم ظهور نماید که اسم «الله» است. و در این مقام «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» به مقام عالی تحقق یابد. و پس از این نیز مقام دیگری است که اکنون از مورد نظر ما خارج است.

و با این ترتیب که ذکر شد، مقام عرفان رسول به رسالت، و اولی الامر بالامر بالمعروف و العدل و الاحسان، ترتیب عرفانی بدیعی دارد که موقوف به تفصیل مقام رسالت و ولایت است؛ و آن خارج از طور این اوراق است و متکفل آن رساله سابق الذکر است.

## دفع وهم

در بیان آن که احادیث وارده در معارف به معانی عامیه حمل نشود

گمان نشود که مقصود ما از این بیانات از حدیث شریف به طریق مسلک اهل عرفان قصر کردن مفاد حدیث است به آن، تا از قبیل رجم به غیب و تفسیر به رأی باشد؛ بلکه دفع توهم قصر معانی احادیث وارده در باب معارف است به معانی مبذوله عرفیه. و

۱ - «پیش بیا». خطاب حق تعالی به پیامبر ﷺ در معراج. (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۹۱، حدیث ۱۹۸)

علل الشرائع، ص ۶، حدیث ۱

عارف به اسلوب کلمات ائمه - علیهم السلام - می‌داند که اخبار در باب معارف و عقاید با فهم عرفی عامیانه درست نیاید؛ بلکه ادقّ معانی فلسفیه و غایت معارف اهل معرفت را در آنها گنجانیده‌اند. و اگر کسی رجوع کند به اصول کافی و توحید شیخ صدوق - علیه الرحمة - تصدیق می‌کند این مطلب را. و منافات ندارد این معنا با آن که آن ائمه اهل معرفت و علمای بالله کلام شریف خود را طوری جامع ادا کنند که هر طایفه‌ای به حسب مسلک خود خوشه‌ای از آن خرمن بچینند. و هیچ‌یک از آنها حق ندارند منحصر کنند معنای آن را به آنچه فهمیدند.

مثلاً از این حدیث شریف می‌توان یک معنای عرفی عامیانه کرد که موافق با ظهور لفظ و استظهار عرف است؛ مثل آن که معنای «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِالله» آن است که خداوند را به آثار صنع و اتقان آن، که آثار الوهیت است، بشناسید؛ چنانچه پیغمبر را به رسالت او و آثار متقنه دعوت او؛ و اولوا الامر را به کیفیت اعمال او، از قبیل امر به معروف و عدالت باید شناخت؛ پس، از آثار هر یک پی باید برد به خود آنها. و این منافات ندارد با آن که معنای لطیف‌تری داشته باشد که آن به منزله بطن آن باشد؛ و از آن نیز معنای لطیف‌تری [داشته] باشد که بطن بطن باشد. و بالجمله، قیاس کلام اولیا را به کلام امثال خود مکن، چنانچه قیاس خود آنها را به خود کردن امری است باطل و ناروا. و تفصیل این اجمال را و نکته آن را نتوانم اکنون شرح داد.

و از غرایب امور آن است که بعضی در مقام طعن و اشکال گویند که ائمه هدی - علیهم السلام - فرمایشاتی را که می‌فرمایند برای ارشاد مردم باید مطابق با فهم عرفی باشد، و غیر از آن از معانی دقیقه فلسفیه یا عرفانیه از آنها صادر نباید شود. و این افترا بی است بس فجیع و تهمتی است بسیار فظیع که از قلت تدبر در اخبار اهل بیت (علیهم السلام) و عدم فحص در آن، با ضمیمه بعض امور دیگر، ناشی شده است.

فوا عجباً! اگر دقایق توحید و معارف را انبیا و اولیا - علیهم السلام - تعلیم مردم نکنند، پس کی تعلیم آنها کند؟ آیا توحید و دیگر معارف دقایقی ندارد و همه مردم در معارف یکسان هستند؟ معارف جناب امیرالمؤمنین - علیه السلام - با ما یکسان است و همین معانی عامیانه است، یا آن که فرق دارد؟ و تعلیم آن لازم نیست، سهل است، حتی



رجحان هم ندارد! یا هیچ‌یک نیست و ائمه - علیهم السلام - اهمیت به آن ندادند؟ کسانی که آداب مستحبه خواب و خوراک و بیت التخلیه را فروگذار ننمودند از معارف الهیه که غایت آمال اولیاست غفلت کردند؟ عجب‌تر آن‌که بعضی از همین اشخاصی که منکر این معانی هستند در اخباری که راجع به فقه است و مسلم است که فهم آن موکول به عرف است یک مباحثه دقیقه‌ای تشکیل می‌دهند که عقل از فهم آن عاجز است فضلاً از عرف! و آن را به ارتکاز عرف نسبت دهند! هر کس منکر است، به مباحثی که در باب «علی الید»<sup>(۱)</sup>، و امثال آن از قواعد کلیه، خصوصاً در باب «معاملات»، است رجوع کند.

بالجمله، مطلب از دست خارج شد و قلم طغیان نمود. و نویسنده خداوند - تبارک و تعالی - را شاهد می‌گیرد که مقصودی در این کلام ندارم جز آن‌که برادران ایمانی را آشنا کنم به معارف الهیه. **وَاسْتَغْفِرُ اللهَ مِنَ الزَّلَلِ وَالْفُسْلِ وَالْكَسَلِ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا<sup>(۲)</sup>.**



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱ - اشاره است به این قاعده مشهور فقهی: «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ». و مفاد آن این است که اگر شخصی چیزی گرفت بر عهده اوست که آن را بپردازد. فقیهان پیرامون این قاعده بحث‌های مفصل و دقیقی کرده‌اند. (برای اطلاع ر.ک: عوائد الأیام، ص ۳۱۵، عائدة ۳۳، المکاسب، ضمن تراث الشیخ الأعظم، ج ۱۶، ص ۱۸۱ و ۲۰۴؛ حاشیه المکاسب، محقق اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱؛ حاشیه المکاسب، بیروانی، ج ۱، ص ۹۳؛ البیع، امام خمینی رحمته الله، ج ۱، ص ۳۶۸)

۲ - «از درگاه خداوند به سبب لغزش و سستی و کاهلی پوزش می‌خواهم؛ و ستایش خاص خداوند است در اول و آخر».

## حدیث سی و هشتم

### [ آفرینش آدم بر صورت خداوند ]

الحدیث الثامن والثلاثون: بالسُّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى الشَّيْخِ الْجَلِيلِ عِمَادِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ - رضوان الله عليه - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ - عليه السلام - عَمَّا يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ - عليه السلام - عَلَى صُورَتِهِ؟ فَقَالَ: «هِيَ صُورَةُ مُخَدَّنَةِ مَخْلُوقَةٍ، اصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّورِ الْمُخْتَلِفَةِ؛ فَأَضَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَضَافَ «الْكَعْبَةَ» إِلَى نَفْسِهِ، وَ«الرُّوحَ» إِلَى نَفْسِهِ، فَقَالَ: «بَيْتِي» وَ«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «جناب محمد بن مسلم گفت: پرسیدم از حضرت باقر - عليه السلام - از آنچه روایت کنند که «همانا خداوند آفرید آدم را بر صورت خود». فرمود: «آن صورتی است تازه آفریده شده؛ برگزید خدا آن را و اختیار فرمود آن را بر سایر صورت‌های مختلفه؛ پس نسبت داد آن را به سوی خودش، چنانچه نسبت داد «کعبه» را به سوی خود و «روح» را به سوی خود، پس فرمود: «خانه من» و «دمیدم در آن از روح خود».

شرح: صدر این حدیث شریف از احادیث مشهوره بوده از زمان ائمه - علیهم السلام - تا زمان ما، و همیشه در کتب فریقین به آن استشهاد شده است. و حضرت



باقر - سلام الله علیه - صدور آن را تصدیق فرموده، منتها مقصود آن را بیان فرمودند. ولی حدیثی شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا به سند خود از حضرت ثامن الحجج - علیهم السلام - نقل فرماید که معنای آن این است: «حسین بن خالد گفت عرض کردم به حضرت رضا علیه السلام: ای پسر رسول خدا، مردم روایت کنند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: "خدا آدم را به صورت خود خلق فرمود." حضرت فرمود: "خدا بکشد آنان را! همانا حذف کردند اول حدیث را. رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت به دو نفر مرد که یکدیگر را سب می کنند. حضرت شنید یکی از آنها به رفیقش می گفت: زشت کند خدا روی تو و روی آن کس را که شبیه تو است. پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: ای بنده خدا، مگوی این را به برادر خود، زیرا که خدای عز و جل خلق فرمود آدم را به صورت او" <sup>(۱)</sup>.

و به واسطه این، مرحوم مجلسی حدیث حضرت باقر - علیه السلام - را حمل بر تقیه فرمودند. و نیز احتمال دادند که این معنای حضرت مبنی بر فرض تسلیم باشد <sup>(۲)</sup>. و این احتمال بسیار بعید است. و محتمل است که حدیث حضرت رضا علیه السلام را ارجاع نموده به حدیث اول، که مقصود از «آدم» در ذیل آن که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» نوع آدمی باشد؛ و ضمیر «عَلَى صُورَتِهِ» به حق تعالی برگردد. و حضرت رضا - علیه السلام - به مناسبت آن که راوی اهل فهم معنای حدیث نبوده است، صدر حدیث را نقل فرمودند که آن شخص توهم کند که مراد از آدم حضرت ابوالبشر است، و ضمیر «عَلَى صُورَتِهِ» به آن شخص برگردد، تأمل.

و شاید هر دو حدیث صادر باشد. جناب رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - یک وقت

۱ - عن الحسين بن خالد، قال: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ علیه السلام: يَأْتِيَنَّ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَزُودُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». فَقَالَ: «فَاتْلُوهُمْ اللَّهُ لَقَدْ حَدَّثُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ، فَسَمِعَ أَحَدَهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ: قُبِّحَ اللَّهُ وَجْهَكَ وَوَجْهَ مَنْ يَتَشَبَّهُكَ! فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۹، حدیث ۱۲)

۲ - مرآة العقول، ج ۲، ص ۸۴.

حدیث شریف را بی سابقه و ابتدایی فرموده باشند؛ و آن حدیثی است که حضرت باقر - علیه السلام - تأویل آن را بیان فرمودند، و یک وقت با آن سابقه فرمودند؛ و حضرت رضا - سلام الله علیه - به واسطه عدم تحمل راوی معنای آن را، صرف فرمودند کلام را به آن حدیث که مسبوق به سابقه بوده، و شاهد این معنی آن است که در بعض روایات «عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ»<sup>(۱)</sup> به جای «عَلَى صُورَتِهِ» دارد، و این با حدیث عیون سازش پیدا نکند.

بالجمله، بر فرض آن که این حدیث شریف صادر نباشد، معنای آن در احادیث شریفه مستتر است به بیانی که ان شاء الله مذکور خواهد شد. اکنون رجوع کنیم به شرح الفاظ حدیث شریف.

قوله: «آدَمَ» در صحاح گوید: «اصل آن با دو همزه است، زیرا که آن «افعل» است. و همزه دوم را بدل به الف کردند؛ و وقتی آن را بخواهند متحرک کنند، مبدل به «واو» کنند و در جمع آن گویند: أَوَادِمَ<sup>(۲)</sup> انتهى. و وجه تسمیه ابوالبشر به «آدم» شاید به واسطه آن است که أَسْمَرُ اللَّوْنُ، یعنی گندمگون، بوده، زیرا که در لغت است که الْأَدَمُ مِنَ النَّاسِ، الْأَسْمَرُ<sup>(۳)</sup>. و در بعض روایات است که آدم را از آن جهت «آدم» گویند که از «آدیم» ارض است<sup>(۴)</sup> و آدیم ارض به معنای روی زمین است.

قوله: «عَلَى صُورَتِهِ»؛ صورت در لغت به معنای تمثال و هیئت است. و توان گفت یک معنای عام مشترک بین اموری دارد، که آن مشترک عبارت از شیئیت شیء و فعلیت آن است؛ منتها برای هر چیزی فعلیتی است که به آن اعتبار آن را ذوالصورة گویند، و آن فعلیت را صورت آن گویند. و این که «صورت» را در لسان اهل فلسفه به اموری اطلاق

۱- الفتحاح المکیة، ج ۱، ص ۱۰۶؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج ۱، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۷، حدیث ۱۱۴۸.

۲- الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۵۹، مادة «آدم».

۳- همان.

۴- عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إِنَّمَا سُمِّيَ آدَمُ «آدَمَ» لِأَنَّهُ خُلِقَ مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ». (علل الشرائع، ص ۱۴).

حدیث (۱)



کردند که جامع آن همان فعلیت شیء و شیئیت آن است مخالف با لغت نیست و از قبیل مواضعه و اصطلاح نیست. شیخ ابو علی سینا، رئیس فلاسفة اسلام، در الهیات شفا گوید: «گاهی [صورت] گفته شود به هر هیئت و فعلی که در قابل وحدانی یا مرکب باشد، تا آن که حرکات و اعراض صورت باشد. و صورت گفته شود به چیزی که ماده متقوم به آن شود بالفعل؛ پس جواهر عقلیه و اعراض را صور نتوان گفت. و صورت گفته شود به چیزی که کامل شود ماده به واسطه آن، گرچه متقوم به آن نباشد بالفعل؛ مثل صحت و آنچه که شیء به سوی او بالطبع متحرک باشد. و صورت گفته شود به نوع و جنس و فصل شیء و به همه اینها. و کلیت کل در اجزاء نیز صورت است»<sup>(۱)</sup> انتهى.

و از تأمل در تمام مواردی که استعمالات صورت را در آن نمودند معلوم شود که میزان در همه همان «فعلیت» است و به اشتراک معنوی در تمام موارد استعمال شود، حتی آن که به حق تعالی «صورة الصور» گویند<sup>(۲)</sup>.

قوله: «اصطفاها»؛ صَفْوَة به معنای خالص و صافی از کدورت است؛ و «اصطفاء» به معنای اخذ نمودن خالص و صافی است، و لازمه آن می باشد. ولی جوهری و غیر او اصطفاء را به معنای «اختیار» دانسته اند؛ چنانچه اختیار را نیز به «اصطفاء» در لغت معنا نمودند<sup>(۳)</sup>. و این نیز تفسیر به لازم است، زیرا که «اختیار» نیز به معنای اخذ نمودن خیر است و نیکویی؛ از این جهت ملازم با اصطفاء شود در خارج، نه آن که مفهوم آن باشد.

قوله: «الكعبة»؛ کعبه اسم خانه خداست. و بعضی گفته اند به واسطه آن که شبیه به مکعب است آن را «کعبه» گفته اند؛ یا به واسطه تربیعش آن را به این اسم تسمیه کرده اند<sup>(۴)</sup>. و «مکعب» در اصطلاح ریاضیین جسمی است که بر آن احاطه کرده باشد

۱- الشفاء، الهیات، ص ۲۸۲، مقالة ۶، فصل ۴.

۲- الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۵۴ و ۱۷۳، وج ۷، ص ۱۰۶.

۳- الصحاح، ج ۲، ص ۶۵۲، مادة «خیر»؛ لسان العرب، ج ۷، ص ۳۷۱، مادة «صفاء».

۴- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۸۱؛ الصحاح، ج ۱، ص ۲۱۳، مادة «کعب»؛ النهایة، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷۹.

شش سطح مساوی بر زوایای قائمه.

قوله: «وَالرُّوح»؛ روح در عرف اطبا عبارت است از بخار لطیفی که از حرارت خون حیوان در قلب حادث شود. گویند: از برای قلب دو تجویف می‌باشد: یکی در جانب ایمن، که خون از کبد در آن منجذب شود، و در آن جا حرارت قلب او را تبخیر کند، و آن بخارات در تجویف ایسر قلب ساری شود، و در آن جا به واسطه اعمال قلب تلطیف شود و روح حیوانی از آن تشکیل شود و در شرائین جریان پیدا کند به واسطه قبض و بسط قلب به ترتیبی که مذکور است در محل خود، پس منبع این روح حیوانی قلب است و مجرای آن شرائین است<sup>(۱)</sup>. و گاهی اطلاق «روح» کنند به خون که در کبد متمرکز است و مجرای آن آورده است؛ و آن را «روح طبیعی» گویند. چنانچه «روح» در اصطلاح حکما گاهی اطلاق شود بر روح نفسانی، که مبدأ آن دماغ و مجرای آن اعصاب است؛ و آن ظهور و نازله روح مجرد «امر»ی است که سرّ سبحانی و «روح الله» مشارالیه بقوله: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» می‌باشد. و پس از این، بیان آن که این روح منفوخ به نفخة الهیه و مصطفی و مختار حق - جلّ و علا - است می‌شود ان شاء الله.

## فصل

### در بیان آن که آدم مظهر تامّ الهی و اسم اعظم حق جلّ و علاست

بدان که ارباب معرفت و اصحاب قلوب فرمایند از برای هر یک از اسماء الهیه در حضرت واحدیت صورتی است تابع تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه، به واسطه حبّ ذاتی و طلب مفاتیح غیب الّتی لا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ<sup>(۲)</sup>. و آن صورت را «عین ثابت» در اصطلاح اهل الله گویند<sup>(۳)</sup>. و به این تجلی به فیض اقدس اولاً تعینات اسمائیه حاصل آید؛ و به نفس همین تعین اسمی صور اسمائی، که اعیان ثابت است، محقق گردد. و اوّل

۱- ر. ک: القانون، ج ۱، ص ۹۸؛ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۱۵۰.

۲- اشاره است به آیه مبارکه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»؛ «و نرد او کلیدهای غیب است که کسی جز او آن را نمی‌داند». (الأنعام (۶): ۵۹)

۳- شرح لمصوص الحکم، فیصری، ص ۶۱، فصل ۳.



اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد و مرآت آن تجلی گردد، اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای «الله» است، که در وجه غیبیه عین تجلی به فیض اقدس است، و در تجلی ظهوری کمال جلا و استجلاء عین مقام جمع واحدیت به اعتباری، و کثرت اسمائیه به اعتباری است. و تعین اسم جامع و صورت آن عبارت از عین ثابت انسان کامل و «حقیقت محمدیه» - صلی الله علیه و آله - است. چنانچه مظهر تجلی عینی فیض اقدس فیض مقدس است؛ و مظهر تجلی مقام واحدیت مقام الوهیت است؛ و مظهر تجلی عین ثابت انسان کامل روح اعظم است؛ و سایر موجودات اسمائیه و علمیه و عینییه مظاهر کلیه و جزئیة این حقایق و رقایق است، به ترتیبی بدیع که در این مختصر بیان آن نکنجد و تفصیل آن را در رساله مصباح الهدایة مذکور داشتیم<sup>(۱)</sup>.

و از این جا معلوم شود که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است. چنانچه به این معنی در کتاب و سنت [اشاره] بسیار شده است: قال تعالی: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>(۲)</sup>. و این تعلیم الهی به تخمیر غیبی جمعی بیدی الجمال و الجلال نسبت به باطن آدم واقع شد در حضرت واحدیت؛ چنانچه تخمیر صورت و ظاهر او در عالم شهادت به ظهور یدی الجلال و الجمال به مظهریت طبیعت واقع شد.

و قال تعالی شأنه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...»<sup>(۳)</sup> الآیه و «امانت» در مشرب اهل عرفان ولایت مطلقه است که غیر از انسان هیچ موجودی لایق آن نیست. و این ولایت مطلقه همان مقام فیض مقدس است که در کتاب شریف اشاره به آن فرموده بقوله [تعالی]: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»<sup>(۴)</sup>. و در حدیث شریف کافی حضرت

۱ - مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية، امام خمینی رحمته الله، المشكاة الأولى، مصباح ۷-۱۸ و مصباح ۲۶-۳۸.

۲ - «و همه اسمها را به آدم پیاموخت». (البقرة (۲): ۳۱)

۳ - «ما آن امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و از برداشتن آن باز ایستادند و بیم کردند. و انسان آن را برداشت که او بسیار ستمگر و نادان بود». (الأحزاب (۳۳) ۷۲)

۴ - القصص (۲۸): ۸۸.

باقرالعلوم - علیه السلام - فرماید: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>. و در دعای «ندبه» است: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟ أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ؟»<sup>(۲)</sup> و در زیارت «جامعه کبیره» فرموده: «وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى»<sup>(۳)</sup> و این «مَثَلِيَّت» و «وَجْهِيَّت» همان است که در حدیث شریف فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ». یعنی آدم مثل اعلای حق و آیت الله کبرا و مظهر اتم و مرآت تجلیات اسماء و صفات و وجه الله و عین الله و ید الله و جنب الله است: هُوَ يَسْمَعُ وَيُبْصِرُ وَيَبْطِشُ بِاللَّهِ؛ وَاللَّهُ يُبْصِرُ وَيَسْمَعُ وَيَبْطِشُ بِهِ»<sup>(۴)</sup>. و این «وجه الله» همان نوری است که در آیه شریفه فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۵)</sup>. و جناب باقرالعلوم - علیه السلام - فرماید به ابو خالد کابلی در حدیث شریف کافی: «هُمُ (أَيِ الْأَنْمَةِ) وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ؛ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>(۶)</sup>. و در کافی شریف از جناب باقرالعلوم - روحی لتراب مقدمه الفداء - حدیث می کند در تفسیر آیه شریفه «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ \* عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ»<sup>(۷)</sup>. که فرمود: «هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - عَلَيْهِ السَّلَام - يَقُولُ: مَا لِلَّهِ تَعَالَى آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي؛ وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي»<sup>(۸)</sup>. و بالجمله، انسان کامل، که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است، بزرگترین آیات

۱- «وجه خدا ماییم». (الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳، «كتاب التوحيد»، «باب النوادر»، حدیث ۳ و ۷)

۲- «کجاست آن وجه خدا که دوستانش به آن روی کنند؟ کجاست آن رشته پیوسته میان اهل زمین و آسمان؟» (المزار، محمد بن المشهدی، ص ۵۷۹؛ جمال الأسبوع، ص ۵۶۰؛ زاد المعاد، ص ۴۹۸)

۳- «اهل بیت علیهم السلام برترین مثال اند». (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۳۷۰، حدیث ۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۷، حدیث ۱)

۴- ر.ک: صفحه ۶۴۵.

۵- النور (۲۴): ۳۵.

۶- «ایشان (امامان) به خدا سوگند همان نور خداوند که فرو فرستاده است. و ایشان به خدا سوگند نور خدا در آسمان ها و زمین اند». (الكافي، ج ۱، ص ۱۹۴، «كتاب الحجّة»، «باب أن الأنمة عليهم السلام نور الله عز وجل»، حدیث ۱)

۷- «از چه می پرسند، از آن خبر بزرگ». (النبا (۷۸): ۱-۲)

۸- «این آیه در حق امیر مؤمنان علی نازل گردیده است. امیر مؤمنان علی، درود خدا بر او باد، می فرمودند: "خدا را نشانه ای بزرگ تر از من نیست؛ و خدا را خبری عظیم تر از من نیست"». (الكافي، ج ۱، ص ۲۰۷، «كتاب الحجّة»، «باب أن الآيات التي ذكرها الله في كتابه...»، حدیث ۳)



و مظاهر اسماء و صفات حق و مثل و آیت حق تعالی است. و خدای تبارک و تعالی از «مثل» یعنی شبیه، منزّه و مبرّاست، ولی ذات مقدس را تنزیه از «مثل»، به معنی آیت و علامت، نباید نمود ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾<sup>(۱)</sup>. همه ذرات کائنات آیات و مرآت تجلیات آن جمال جمیل عزّ و جلّ هستند، منتها آن که هر یک به اندازه و عاء وجودی خود، ولی هیچ یک آیت اسم اعظم جامع، یعنی «الله»، نیستند جز حضرت کون جامع و مقام مقدس برزخیت کبرا، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ بِعَظَمَةِ بَارِيهِ، فَاللهُ تَعَالَى خَلَقَ الْإِنْسَانَ الْكَامِلَ وَالْأَدَمَ الْأَوَّلَ عَلَى صُورَتِهِ الْجَامِعَةِ؛ وَجَعَلَهُ مِرْآةَ أَسْمَائِهِ وَصِفَاتِهِ.

قال الشَّيْخُ الْكَبِيرُ: «فَظْهَرَ جَمِيعُ مَا فِي الصُّورَةِ الْإِلَهِيَّةِ مِنَ الْأَسْمَاءِ فِي هَذِهِ النَّشْأَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ، فَحَازَتْ رُتَبَةَ الْإِحَاطَةِ وَالْجَمْعِ بِهَذَا الْوُجُودِ وَبِهِ قَامَتِ الْحُجَّةُ لَهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»<sup>(۲)</sup>.

و از این بیان معلوم شد نکته اختیار و اصطفاء حق تعالی صورت جامعه انسانی را در بین سایر صور مختلفه سایر اکوان، و سرّ تشریف حق تعالی آدم - علیه السلام - را بر ملائکه و تکریم او را از بین سایر موجودات، و نسبت روح او را به خودش در آیه شریفه بقوله: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>(۳)</sup>. و چون بنای این اوراق بر اختصار است، از حقیقت نفخه الهیه و کیفیت آن در آدم و اختصاص آن به او در بین موجودات صرف نظر می کنیم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

۱ - الروم (۳۰): ۲۷.

۲ - فصوص الحکم، ص ۵۰، فض آدمی؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۳۶۳.

۳ - الحجر (۱۵): ۲۹؛ ص (۳۸): ۷۲.

## حدیث سی و نهم

### [خیر و شر]

الحدیث التاسع والثلاثون: بِالسَّنَدِ الْمُتَّصِلِ إِلَى رُكْنِ الْإِسْلَامِ، مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَعَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُ: «إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ، وَأَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَحَبُّ؛ فَطُوبَى لِمَنْ أَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيْهِ. وَأَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا. خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، وَأَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَرِيدُهُ؛ فَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرِيَّتُهُ عَلَى يَدَيْهِ»<sup>(۱)</sup>.

ترجمه: «معاویة بن وهب گفت: شنیدم حضرت صادق - علیه السلام - می فرمود: همانا از آن چیزی که وحی فرمود خدا به سوی موسی - علیه السلام - و فرو فرستاد بر او در تورات این بود که "همانا منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم خوبی را؛ و جاری نمودم آن را به دو دست کسی که دوست دارم؛ پس خوشا به حال کسی که آن را جاری ساختم بر دو دست او. و منم خدایی که نیست خدایی مگر من. آفریدم خلق را و آفریدم بدی را؛ و جاری نمودم به دو دست کسی که اراده نمودم او را؛ پس وای بر کسی که اجرا کردم آن را بر دو دست او".»



شرح: قوله: «إِلَه» أَلَه - به فتح همزه و لام - إِلَاهَةٌ، به معنای عِبَادَةُ می باشد. و «إِلَه» فِعَال به معنای مفعول است؛ مثل إِمَام به معنای مَنْ يُؤْتَمُّ بِهِ<sup>(۱)</sup>. و «إِلَه» اصل «الله» است، و پس از دخول الف و لام «همزه» را تخفیفاً حذف کردند. و بعضی گفته اند: الف و لام عوض از همزه است<sup>(۲)</sup>. و هر یک از این دو قول را حجتی است ادبی که ذکر آن لزوم ندارد. و در لسان اهل الله «إِلَهِيَّت» و «الوَهِيَّت» را غالباً به مقام تجلی به فعل و به مقام فیض مقدس اطلاق کنند؛ و «الله» را، که اسم جلاله است، غالباً به مقام ذات مستجمع صفات اطلاق نمایند<sup>(۳)</sup>. و گاه شود که به عکس استعمال نمایند. و در این حدیث شریف احتمال می رود که به معنای لغوی عرفی مستعمل باشد؛ یعنی: مَنْ مَعْبُودٌ و غیر مَنْ مَعْبُودٌ نیست. و اگر به این معنا باشد، معنی قصر عبودیت یا مبتنی بر آن است که دیگری مستحق آن نیست، گرچه به حسب غلط و خطای مردم معبود واقع شود. یا آن که مبتنی بر قول اصحاب قلوب و ارباب معرفت است که عبادت در هر مظهری عبادت کامل مطلق است و انسان به حسب «فَطَرَتَ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>(۴)</sup> طالب جمیل علی الاطلاق است، گرچه خود محجوب از این فطرت است و خود را دل بسته به متعین و تعین گمان می کند<sup>(۵)</sup>.

و شاید به حسب مناسبت با ذیل حدیث که خیر و شر را به خود نسبت داده مقصود از «إِلَه» همان مقام الوهیت باشد. و این اشاره به توحید افعالی، که در لسان حکمای عظام از آن تعبیر شده است به قولهم: لَا مُؤَثَّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، باشد؛ چنانچه پس از این اشاره به این مطلب می شود<sup>(۶)</sup> ان شاء الله.

قوله: «الْخَيْر»؛ محقق محدثین، مجلسی - رحمه الله - در ذیل این حدیث شریف

۱ - «کسی که از او پیروی می شود».

۲ - ر.ک: الصحاح، ج ۶، ص ۲۲۲۳؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۰.

۳ - ر.ک: شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۲۲، ۶۱ و ۶۵؛ التعریفات، ص ۱۰-۱۱ و ۱۵.

۴ - الروم (۳۰): ۳۰.

۵ - الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۳۲۸، ۳۶۶ و ۴۰۵؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۵۲۴، ۹۰۲ و ۱۰۹۶.

۶ - ر.ک: صفحه ۷۱۰.

می‌فرماید: «خیر و شرّ اطلاق می‌شوند بر طاعت و معصیت، و بر اسباب و دواعی آنها، و بر مخلوقات نافع، مثل حبوب و ثمار و حیوانات مأکوله، و بر مخلوقات ضارّه، مثل سموم و مار و عقرب، و بر نعمت‌ها و بلیّات. و اشاعره گویند که تمام اینها فعل خدای تعالی است. و معتزله و امامیه در افعال عباد مخالفت با آنها کردند و تأویل کردند آنچه وارد شده است که حق تعالی خالق خیر و شرّ است به غیر افعال عباد از سایر معانی». پس از آن می‌فرمایند: «اما حکما: پس اکثر آنها می‌گویند لا مُؤَثَّرُ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ. و ارادهٔ بندگان معدّ است برای ایجاد نمودن حق تعالی افعال را به دست او. و این موافق است با مذهب خود حکما و اشاعره. و این اخبار را ممکن است حمل بر تقیّه نمود»<sup>(۱)</sup> انتهى کلامه رُفِعَ مَقَامُهُ.

اطلاق خیر و شرّ در هر جا می‌شود به کمال و نقص در ذات یا در صفات، و در وجود و کمالات وجود می‌شود. و کلیه خیرات بالذات به حقیقت وجود رجوع کند؛ و به اشیاء دیگر که اطلاق می‌شود به ملاحظه نحوهٔ وجود آنهاست. چنانچه شرّ بالذات عدم وجود، یا عدم کمال وجود است؛ و اطلاق آن بر اشیاء دیگر، از قبیل موزیات و حیوانات ضارّه، بالعرض است. و این با تصور اطراف از ضروریات شمرده باید شود، با آن که برهان قوی نیز بر آن داریم<sup>(۲)</sup>.

و این که فرمودند: در باب خلق افعال عباد امامیه و معتزله مخالفت با اشاعره کردند و تأویل آیات و اخباری را که خیر و شرّ را به حق نسبت داده نمودند، اما مخالفت با اشاعره، که جبری مسلک هستند و مسلک آنها مخالف با صریح عقل و برهان و وجدان است، صحیح است؛ ولی آیات و اخبار وجهی ندارد بر مذهب معتزله که تفویضی مسلک هستند، و مسلک آنها از مسلک اشاعره باطل‌تر و شناع‌تر و فضاحتش بیشتر است.

۱- مرآة العقول، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲- ر.ک: الحکمة المتعالیة، ج ۷، ص ۵۸؛ شرح المنظومة، ج ۳، ص ۵۲۹-۵۳۴؛ تقریرات فلسفه، امام

خمینی، ج ۲، ص ۹۵.



و اما امامیه - رضوان الله علیهم - به نور هدایت اهل بیت عظام و برکت خاندان وحی عصمت - سلام الله علیهم - مسلک حق را اختیار نمودند که موافق با آیات شریفه و براهین متقنه و موافق مسلک عرفای شامخین و ذوق اصحاب قلوب است. و آنها هیچ احتیاج به تأویل این اخبار و آیات کثیره‌ای که تأویل آنها به معنایی که محدث مذکور، رحمه الله، اشاره فرمودند ممکن نیست [ندارند]؛ بلکه امامیه و ائمه آنها در هیچ فعلی از افعال عباد اراده حق را معزول نمی‌دانند و امر هیچ چیز را مفوض به بندگان نمی‌دانند. و اما این که در آخر کلام فرمودند: اکثر حکما قائل شده‌اند که لا مؤثر فی الوجود إلا الله و این موافق با مذهب آنها و اشاعره است، اما این که لا مؤثر فی الوجود إلا الله مذهب اکثر از حکماست صحیح است، بلکه مذهب جمیع حکما و اهل معرفت است - بلکه گویند: هر کس از حکما به این قضیه قائل نباشد، نور حکمت در قلب او وارد نشده و باطن او مس معرفت ننموده - ولی معنای آن این نیست که اراده عبد معد است از برای ایجاد حق؛ چنانچه نزد اهلش واضح است. و موافق بودن او نیز با مذهب اشاعره ممنوع است. و غریب‌تر آن که مذهب اشاعره را عطف فرمودند بر مذهب حکما! با آن که بین آنها بون بعید است و کمتر حکیم محقق است که مذهب اشاعره را باطل نشمرده و مخالفت با آن نکرده است.

و اما این که فرمودند: ممکن است حمل این اخبار را بر تقیه نماییم، این حمل اولاً بی‌موجب است، زیرا که ظواهر این اخبار موافق با مذهب حق و مطابق با برهان است. و ثانیاً، این اخبار موافق با آیات کثیره در کتاب شریف [است] و حمل بر تقیه در آیات و همین‌طور در اخبار موافقه با آنها معنی ندارد. و ثالثاً، این اخبار معارضی ندارد تا آن که در مقام معارضه حمل بر تقیه، که یکی از مرجحات است، کنیم؛ و با آنچه دلالت می‌کند که انسان فاعل خیر و شر است جمع [می‌شود]. رابعاً، این اخبار مطابق آنچه خود ایشان فرمودند موافق با مذهب اشاعره است که علی الظاهر مذهب غالب نبوده، و در چنین موضع حمل بر تقیه موجه نخواهد بود. و خامساً، این باب و امثال آن در سایر اعتقادات مورد مرجحات در باب اخبار متعارضه نیست؛ چنانچه واضح است.

قوله: «طوبی»؛ جوهری گوید: «طوبی، بر وزن فَعْلَى، از «طیب» است؛ «یاء» آن قلب به «واو» شده برای ضمه ما قبل آن»<sup>(۱)</sup>. و در مجمع است که «طوبی لَهُمْ» یعنی طیب عیش برای آنها است. و گفته شده که «طوبی» خیر و منتهای آرزو است. و بعضی گفته‌اند: طوبی اسم درختی است در بهشت. و گفته شده که طوبی هم بهشت است به لغت اهل هند. و طوبی لك و طوباك، به اضافه، استعمال شود. و در خبر است از رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- که «طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من است و فرع آن در خانه علی، است»<sup>(۲)</sup>.

قوله: «وَيْلٌ»؛ جوهری گوید: «وِیح» کلمه رحمت است، و «وَيْلٌ» کلمه عذاب است. و یزیدی گوید: آنها به یک معنا هستند. و وَيْلٌ لِّزَيْدٍ وَوَيْحٌ لِّزَيْدٍ به رفع توان خواند، بنابر ابتدائیت؛ و به نصب توان خواند، به تقدیر فعلی، چون الزمَهُ اللهُ الْوَيْلَ<sup>(۳)</sup>. و بعضی گویند: «وَيْلٌ» یک وادی است در جهنم که اگر کوه را در آن اندازند از شدت حرارت آب شود<sup>(۴)</sup>. و بعضی گویند: اسم چاهی است در جهنم<sup>(۵)</sup>.

### فصل در کیفیت علوم اسرار

در بیان آنکه هر یک از خیر و شر متعلق ایجاب و خلقت گردند و کیفیت آن، و در آن است اشاره به کیفیت وقوع شر در قضای الهی

بدانکه در علوم عالیه به وضوح پیوسته که نظام وجود در اعلی مرتبه از کمال و خیریت و اقصی مدارج حسن و جمال است. و این به ضربی از برهان لمّی به طریق اجمال، و طور دیگر از بیان به طور تفصیل، ثابت است؛ گرچه اطلاع بر تفصیل آن مختص به ذات منشی آن -تَقَدَّستْ أَسْمَاؤُهُ- یا به وحی و تعلیم الهی است. و آنچه

۱- الصحاح، ج ۱، ص ۱۷۳، ماده «طیب».

۲- مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۱۰، ماده «طیب».

۳- الصحاح، ج ۱، ص ۴۱۷، ماده «وِیح».

۴- الصحاح، ج ۵، ص ۱۸۴۶، به نقل از عطاء بن یسار.

۵- القاموس المحيط، ج ۴، ص ۶۸؛ تاج العروس، ج ۱۵، ص ۷۸۹.



مناسب این اوراق است در این مقام آن است که در سابق اشاره به آن شد<sup>(۱)</sup> که آنچه از سنخ کمال و جمال و خیریت است از اصل حقیقت وجود خارج نیست، زیرا که جز آن برای چیز دیگر تحقق نیست؛ و معلوم است مقابل حقیقت وجود عدم یا ماهیت است، که هیچیک به حسب ذات و خودی خود چیزی نیستند و بهایی ندارند و بطلان صرف یا اعتبار صرف‌اند، و تا متنور به نور وجود و ظاهر به ظهور آن نشوند اصلاً ثبوتی برای آنها نیست - نه ثبوت در ذات، و نه در صفات و آثار؛ و آن گاه که ظلّ وجود بر سر آنها سایه افکند و دست رحمت واسعه به روی آنها کشیده شده، هر یک دارای ظهوری و خاصیت و آثاری شوند؛ پس، کلیه کمالات از پرتو جمال جمیل علی الاطلاق است و تجلی نور مقدس کامل مطلق است، و دیگر موجودات را از خود چیزی نیست و فقر محض و لاشیء مطلق‌اند؛ پس، کلیه کمالات از اوست و به او راجع است.

و نیز در محل خود مقرر شده که آنچه از ذات مقدس صادر است، اصل حاقّ وجود و صرف متن هستی است بدون آن که محدود به حدود عدمیه و ماهویه باشد، زیرا که عدم و ماهیت غیر صادر، و محدودیت در فیض از محدودیت مُفیض خواهد بود؛ و هر کس که کیفیت افاضه و فیض را به طوری که اهل معرفت بیان نمودند بداند، خواهد تصدیق کرد که در فیض باری به هیچ وجه تحدید و تقیید تصور نخواهد شد؛ پس چنانچه ذات مقدس را تنزیه از نقص و امکان و محدودیت باید نمود، فیض مقدس او را نیز از کلیه حدودات امکانیه و امکانات راجعه به ماهیات و تقییدات راجعه به حدود و نقایص تنزیه و تقدیس باید نمود؛ پس فیض او که ظلّ جمیل مطلق است جمیل مطلق و جمال تامّ و کمال تامّ است؛ فَهُوَ جَمِیلُ فی ذاتِهِ و صفاتِهِ و أفعَالِهِ؛ و جز اصل وجود متعلق جعل و ایجاد نخواهد بود<sup>(۲)</sup>.

و نیز در محل خود مبرهن است که جمیع این شرور و اخترام و هلاک و امراض و حوادث غریبه مهلکه و موزیات و جز آنها، که در این عالم طبیعت و تنگنای هاویه مُظلمه

۱- ر.ک: صفحه ۸۱ و ۶۱۱-۶۱۲

۲- الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۸ و ۳۹۶؛ المشاعر، ص ۹؛ شرح المنظومة، ج ۲، ص ۶۴.

است، از تصادمات و تضاد بین موجودات است، نه به جهات موجودیه، بلکه به واسطه نقص در نشئه و تنگنایی مقار آنهاست؛ و این به حدود و نقایص رجوع شود که به کلی از حیطه نور جعل خارج و در حقیقت دون جعل است. اصل حقیقت نور وجود است که بری از جمیع شرور و عیوب و نواقص است؛ و اما نقایص و شرور و اشیای ضارّه و موزیه به جهات نقص و ضرر گرچه مورد جعل بالذات نیستند، ولی بالعرض مورد جعل اند، به حسب نظر بحثی و برهانی، زیرا که اگر اصل عالم طبیعت متحقق نشود و به جهات وجودیه متعلق جعل نشود، [نقایص و شرور در آن متحقق نبود] چنانچه نفع و خیر و کمال در آن متحقق نبود؛ زیرا این قبیل از اعدام اعدام مطلقه نیستند، بلکه اعدام اضافه هستند که به تبع ملکات یک تحقق بالعرض برای آنها هست؛ و قضیه منعقدة از آنها قضیه معدوله یا موجبه سالبة المحمول است، نه سالبة محضه<sup>(۱)</sup>.

بالجمله، آنچه بالذات متعلق خلقت و مورد جعل الهی است خیرات و کمالات است، و تخلّل شرور و مضارّ و غیر آن در قضای الهی به تبعیت و انجرار است. و اشاره به مقام اوّل فرموده در آیه شریفه ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾<sup>(۲)</sup>. و به مقام دوم در آیه شریفه ﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>(۳)</sup>. و در آیات شریفه و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام به این دو اعتبار بسیار اشاره فرموده اند. از آن جمله در این حدیث شریف که فرمود، خیر و شرّ هر دو متعلق جعل و خلقت هستند.

## فصل

### در کیفیت اجرای حق خیرات و شرور را به دست بندگان

از تأمل در مطالب سابقه برای اهلش معلوم می شود کیفیت اجرای حق خیر و شر را به دست مخلوقات، بدون آن که مستلزم مفاسد جبر شود. و تحقیق آن به طوری که

۱- الشفاء، الهیات، ص ۴۱۵؛ مجموعه مصنفات شیخ إسماعیل، ج ۲، ص ۲۳۵؛ الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۴۷-۳۵۶، و ج ۷، ص ۵۸.

۲- النساء (۴): ۷۹.

۳- النساء (۴): ۷۸.



مطلب روشن گردد و اشکالات در باب مرتفع شود محتاج به تفصیل مذاهب و مقدمات کثیره‌ای است که از ذکر آن در این اوراق معذورم، ولی از اشاره اجمالی ناگزیرم به طوری که مناسب با نظر بحث باشد.

بدان که استقلال موجودی از موجودات در عملی از اعمال ممکن نیست، مگر آن که فاعل و موجد تمام اعدامی را که جایز است بر معلول سدّ کند، که اگر موجودی دارای صد شرط باشد در وجود، و علت سدّ اعدام ممکنه از معلول را از ناحیه نود و نه شرط بکند و یکی از شرایط به زمین بماند، ممکن نیست که آن علت مستقل در ایجاد آن معلول باشد. پس، استقلال در علّیت متوقف بر آن است که آن علت سدّ جمیع اعدام ممکنه بر معلول را بنماید تا معلول را به حد وجوب رساند و موجود کند. و بالضرورة و البرهان معلوم است که در تمام دایره ممکنات، از قاطنین جبروت عظمی و ملکوت علیا تا ساکنین عالم ملک و طبیعت، تمام قوای فعاله باطنه و ظاهره، از این شأن و مقام منعزلاند؛ زیرا که اول عدمی که بر معلول جایز است، عدم آن به عدم علت فاعله و مؤثره است، [و] در سلسله ممکنات موجودی نیست که سدّ عدم معلول را از این جهت بکند، زیرا که این مستلزم انقلاب امکان ذاتی به وجوب ذاتی و خروج ممکن از حدود بقعه امکان است. و این در بدیهت عقل ضروری محال است.

پس، معلوم شد که استقلال در ایجاد استقلال در وجود لازم دارد، و این در ممکنات صورت نگیرد. و از این بیان معلوم شد که تفویض در ایجاد و در هیچ شأنی از شؤون وجودیه به هیچیک از موجودات ممکن نیست. و این اختصاص به مکلفین و افعال آنها ندارد. گرچه به حسب کلمات جاریه در افواه متکلمین اختصاص فهمیده می‌شود<sup>(۱)</sup>، ولی از ابواب متفرقه می‌توان فهمید عمومیت نزاع را؛ منتها آن که چون بحث در افعال مکلفین مهم است در طریقه اصحاب کلام از این جهت نزاع را در آن طرح کردند. بالجمله، ما کار به نزاع متکلمین نداریم و در صدد جستجو و تحقیق حق هستیم، و معلوم و واضح شد عدم امکان تفویض بر هیچیک از موجودات در هیچ امری از امور.

۱- ر. ک: کشف المراد، ص ۱۳۰۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۱۴۵؛ شرح المقاصد، ج ۴، ص ۲۲۳.

### در ابطال جبر است

و اما بطلان مذهب جبری نیز معلوم شود پس از اشاره به مذهب آنها. و آن آن است که گویند: هیچ یک از وسایط وجودیه در ایجاد موجودات مدخلیت ندارد و انسان توهم مدخلیت می کند. مثلاً قوه ناریه در حرارت به هیچ وجه مؤثر نیست، و عادة الله جاری شده پشت سر ایجاد صورت ناریه حرارت ایجاد کند، بدون این که اصلاً صورت ناریه در او مدخلیت داشته باشد؛ که اگر عادة الله جاری شده بود که برودت را دنباله صورت ناریه ایجاد فرماید، فرقی با الآن که به این ترتیب جاری شده نداشت. و بالجمله، حق بی توسیط و وسایط، خود به ذات مقدس خود مباشر جمیع افعال مکلفین و آثار موجودات است<sup>(۱)</sup>. و به خیال خودشان این مذهب را برای تنزیه و تقدیس حق اختیار نمودند تا یدالله را مغلوله ندانند: «غَلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا»<sup>(۲)</sup> با این تنزیه و تقدیس! که در سنت برهان و مذهب عرفان مستلزم نقص و تشبیه است، و آن مستلزم تعطیل است. چنانچه اشاره به آن در فصل سابق نمودیم که حق تعالی کمال مطلق و وجود صرف است و در ذات و صفات او تحدید و نقص تصور ندارد، و آنچه متعلق ایجاد و جعل الهی است موجود مطلق و فیض مقدس اطلاقی است، و ممکن نیست که وجود محدود ناقص از آن ذات مقدس صادر شود؛ هیچ نقصی از نقص در ایجاد نیست، بلکه تمام تحدیدها و نقص ها از نقص در مستفیض و معلول [است]؛ و این منافات با فاعلیت بالاراده ندارد؛ چنانچه متکلمین تصور کردند. و این در محل خود ثابت است. پس، آنچه از وجود و معلول ممکن است مرتبط به ذات مقدس حق تعالی بلاواسطه باشد موجود مطلق و صریح وجود است. و آن یا فیض مقدس است، بنا بر مسلک عرفا؛ یا عقل مجرد و نور شریف اول است، بنا بر مذهب حکما.

و به بیان دیگر، شک نیست که موجودات در قبول وجود مختلف می باشند؛ بعضی

۱- ر. ک: شرح المقاصد، ج ۲، ص ۱۳۶؛ شرح المواقف، ج ۱، ص ۲۴۲.

۲- المائدة (۵): ۶۴.



از موجودات است که قبول وجود می‌کنند ابتدائاً و استقلالاً، چون جواهر مثلاً؛ و بعضی از موجودات است که قبول وجود نکنند مگر پس از موجودیت شیء دیگر و به تبعیت موجود آخر، مثل اعراض و اشیای ضعیف الوجود؛ مثلاً تکلم زید بخواهد موجود شود، از اموری است که قبول وجود نمی‌تواند بکند مگر به تبع؛ و اعراض و اوصاف بدون وجود جواهر و موصوفات آبی از وجودند و امکان تحقق ندارند؛ و این از نقص ذاتی و نقصان وجودی خود این موجودات است، نه نقصان در فاعلیت و موجودیت حق تعالی شأنه. پس، معلوم شد که جبر و نفی و ساینط وجودیه در سلسله موجودات امکان ندارد. و از براهین قویّه در این باب آن است که چنانچه ماهیات به حسب نفس منعزل از تأثیر و تأثر [هستند] و جعل بالذات به آنها متعلق نیست، همچنان حقیقت وجود بذاته منشأ تأثیر است که نفی تأثیر از آن مطلقاً مستلزم انقلاب ذاتی است. پس، ایجاد مراتب وجود بی‌آثار و منفی‌الآثر مطلقاً ممکن نیست و موجب نفی شیء از ذات خود است.

بالجمله، معلوم شد که تفویض و جبر هر دو در مشرب برهان تامّ و ضوابط عقلیه باطل و ممتنع است، و مسلک «امر بین الامرین» در طریقه اهل معرفت و حکمت عالیه ثابت است؛ منتها در معنای آن بین علما - رضوان الله علیهم - اختلاف عظیم است. و آنچه در بین تمام مذاهب اتقن و اسلم از مناقشات و مطابق‌تر است با مسلک توحید مشرب عرفای شامخین و اصحاب قلوب است؛ ولی [این] مسلک در هر یک از معارف الهیه از قبیل سهل ممتنع است که حل آن با طریقه بحث و برهان ممکن نیست، و بدون تقوای تامّ قلبی و توفیق الهی دست آمال از ادراک آن عاجز است. از این جهت آن را به اهلش که اولیای حق هستند باید واگذار نماییم.

و ما به طریقه اصحاب بحث وارد این وادی شویم. و آن آن است که تفویض را که عبارت از استقلال موجودات است در تأثیر، و جبر را که نفی تأثیر است، برآسه نفی کنیم و منزله‌ای بین المنزلتین، که اثبات تأثیر و نفی استقلال است، قائل شویم و گوییم: منزله ایجاد مثل وجود [و] اوصاف وجود است: چنانچه موجودات موجودند و مستقل در وجود نیستند و اوصاف برای آنها ثابت است و مستقل در آن نیستند، آثار و افعال برای آنها ثابت و از آنها صادر است ولی [غیر] مستقل در وجودند، و فواعل و

موجداتی غیر مستقل در فاعلیت و ایجادند.

و باید دانست - که با تأمل در مطالبی که در فصل سابق اشاره به آن شد معلوم شود - که با آن که خیرات و شرور هر دو، هم به حق و هم به خلق نسبت داده شود، و هر دو نسبت صحیح است، و از همین جهت فرموده در این حدیث که خیرات و شرور را من اجرا فرمودم به دست بندگان، مع ذلک خیرات منتسب به حق تعالی است بالذات، و به عباد و موجودات منتسب است بالعرض. و شرور به عکس آن، به موجودات دیگر منتسب بالذات است، و به حق تعالی بالعرض منتسب است. و به این معنا اشاره فرموده در حدیث قدسی که می فرماید: «ای پسر آدم من اولی به حسنات تو هستم از تو؛ و تو اولی به سیئات خود هستی از من»<sup>(۱)</sup>. و اشاره به آن در سابق نمودیم و اکنون از ذکر آن صرف نظر می نماییم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَ آخِرًا.



۱ - الکافی، ج ۱، ص ۱۵۷، «کتاب التوحید»، «باب الجبر والقدر والأمر بین الأمرین»، حدیث ۳؛ التوحید،

صدوق، ص ۳۶۲، حدیث ۱۰؛ الجواهر السنیه، ص ۳۵۶.





مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## حدیث چہلم

### [ تفسیر سورۃ «توحید» و آیات آغازین سورۃ «حدید» ]

الحدیث الموقی للأربعین: بالسند المتصل إلى الشيخ الأقدم والركن الأعظم، محمد بن يعقوب الكليني - رضي الله عنه - عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن عاصم بن حميد قال: قال: سئل علي بن الحسين - عليهما السلام - عن التوحيد؟ فقال: «إن الله عز وجل علم أنه يكون في آخر الزمان أقوام متعمقون، فأنزل الله تعالى: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. والآيات من سورة «الحديد» إلى قوله: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ فمن رام وراء ذلك فقد هلك»<sup>(۱)</sup>.

ترجمہ: «عاصم گوید: گفت: سوال شد [از] علی بن الحسین - علیهما السلام - از توحید. فرمود: "ہمانا خدای عز وجل می دانست کہ در آخر الزمان می باشند اقوامی دقیق النظر، پس فرو فرستاد خدای تعالی: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. و آیات از اول سورۃ «حدید» را تا قول او: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾. پس کسی کہ طلب کند غیر آن را بہ تحقیق ہلاک شود".

شرح: حضرت صدر المتألہین - قدس سرہ - فرماید: «عاصم بن حمید زمانش متصل بہ زمان حضرت سجاد نبودہ، پس حدیث مرفوع است»<sup>(۲)</sup> انتہی.

۱- الکافی، ج ۱، ص ۹۱، «کتاب التوحید»، «باب الشبہ»، حدیث ۳.

۲- شرح أصول الکافی، صدر المتألہین، ج ۳، ص ۱۰۹.



تکریر لفظ «قال» شاید به واسطه تقطیع حدیث باشد. و شاید از اشتباه نسخ است. و یا آن که فاعل مذکور بوده و از قلم افتاده. و یا آن که فاعل محذوف است، بنابر جواز حذف. و یا آن که فاعلِ اوّل ضمیر راجع به «نضربن سوید» است. و این احتمال بسیار بعید است.

قوله: «التوحید»؛ «توحید» تفعیل است. و آن یا از برای تکثیر در فعل است، به معنی قرار دادن در غایت وحدت و نهایت بساطت. یا به معنای انتساب مفعول است به اصل فعل [مثل] تکفیر و تفسیق.

بعضی از اهل فضل را رأی این بود که باب «تفعیل» به معنای انتساب مفعول نیامده، و تفسیق و تکفیر به این معنا نیز غلط است؛ بلکه آنها به معنای دعوت به فسق و کفر است؛ و «اکفار» بجای تکفیر باید استعمال شود؛ چنانچه در قاموس نیز در ماده «کفر» تکفیر به معنای انتساب به کفر نیامده.

نویسنده گوید: گرچه در قاموس ندیدم که «تکفیر» به معنای انتساب به کفر باشد، بلکه جوهری، علامه لغویین، نیز تکفیر را به این معنا ذکر نکرده و «اکفار» را به این معنا دانسته<sup>(۱)</sup>. مطابق آنچه که این فاضل می گفت - ولی در کتب ادب یکی از معانی باب «تفعیل» را انتساب مفعول به اصل فعل شمرده اند، و از آن جمله «تفسیق» را مثال زده اند<sup>(۲)</sup>. بالجمله، معنی توحید نسبت به وحدانیت است.

قوله: «مُتَعَمِّقُونَ» عمق و عمق، به فتح عین و ضم آن، به معنای ته چاه و گودال است. و به همین اعتبار ریاضیین عمق را به بُعد سوم جسم، که از سطح فوقانی شروع و به سطح تحتانی ختم شود، اطلاق کنند؛ چنانچه طول را به بُعد اوّل و عرض را به بُعد دوم اطلاق کنند. و نیز به همین اعتبار شخص صاحب نظر دقیق را متعمّق، و نظر دقیق را نظر عمیق گویند، و نظر غیر عمیق را نظر سطحی گویند. گویی برای مطالب علمیه نیز عمقی و تهی است که شخص متعمّق به عمق آن فرو می رود و حقایق را از ته آن خارج

۱ - الصحاح، ج ۲، ص ۸۰۸، ماده «کفر».

۲ - شرح شافیه ابن الحاجب، ج ۱، ص ۹۴.

می‌کند، و شخص جلیل النظر در همان سطح باقی مانده و به عمق فرو نرفته است.  
 قوله: «فَمَنْ رَامَ» رَامٌ، يَرُومٌ به معنای طلب است. و «مَرَامٌ» به معنای مطلب است.  
 قوله: «وَرَاءَ ذَلِكَ» وراء به معنای خَلْف است. و گاهی استعمال شده است در قُدَام.  
 پس آن از اضداد است. و استعمال آن در این موارد به مناسبت معنی اول است.

## فصل

### در اشاره اجمالی به تفسیر سوره مبارکه «توحید»

بدان که تفسیر این سوره مبارکه و آیات اول سوره «حدید» از حوصله امثال ما خارج و فی الحقیقه دخول در آن خروج از وظیفه است. چگونه برای مثل من در شریعت انصاف جایز است ورود در تفسیر چیزی که حق تعالی فرو فرستاده برای اشخاص متعمق و علمای محقق. و حضرت باقر العلوم - علیه السلام - در تفسیر برهان است - پس از آن که شمه‌ای از اسرار حروف کلمه مبارکه «الصَّمَد» را بیان فرمودند، گفتند: «اگر حمله‌ای برای علمی که خداوند به من عطا فرموده می‌یافتم، نشر می‌کردم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را در «الصَّمَد»<sup>(۱)</sup>.

و جناب فیلسوف کبیر، صدر المتألهین، در خصوص آیات سوره «حدید» فرماید: «بدان که این شش آیه که در حدیث اشاره به آنها شده هر یک متضمن باب عظیمی است از علم توحید و الهیت؛ و مشتمل امر محکمی است از احکام صمدیت و ربوبیت؛ که اگر زمان مهلت دهد و دهر مساعدت کند با عارفی ربّانی یا حکیمی الهی که علمش را اخذ کرده باشد از مشکات نبوت محمدیه - علی الصّادعِ بها و آله أفضل السلام و التّحیّة -<sup>(۲)</sup> و اقتباس کرده باشد حکمتش را از احادیث اصحاب عصمت و طهارت - سلام الله علیهم - هر آینه حق او و حق آن آیات آن است که برای تفسیر هر یک، جلد کبیری، بلکه مجلدات

۱ - ... ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي أَنَا فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَمْلَةً، لَنَشَرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالَّذِينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ «الصَّمَدِ»...» (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۷۶، حدیث ۱۸)

۲ - «بهترین سلام و درود نثار آشکار کننده به آن و خاندان او باد».



کثیره‌ای، مشحون گرداند...»<sup>(۱)</sup> انتهى.

بالجمله، امثال نویسنده، فارس این میدان نیست، ولی از آن جا که میسور، در سنت عقل، به معسور ساقط نگردد، شمه‌ای از آنچه تلقی نمودیم از مشایخ عظام و کتب ارباب معرفت و مشکات انوار هدایت اهل بیت عصمت مذکور می‌داریم به طریق اجمال و اشاره، و مِنْ الله الهدایة.

### در اشاره به «بسم الله» است

باید دانست که «بسم الله» در هر سوره به حسب مسلک اهل معرفت متعلق است به خود آن سوره، نه به «أَسْتَعِينُ» یا امثال آن<sup>(۲)</sup>. زیرا که «اسم الله» تمام مشیت است به حسب مقام ظهوری؛ و مقام فیض اقدس است به حسب تجلی احدی؛ و مقام جمع احدی اسماء است به حسب مقام واحدیت؛ و جمیع عالم است به اعتبار احدیت جمع، که گون جامع است و مراتب وجود است در سلسله طولیه صعودیه و نزولیه، و هر یک از هویات عینیه است در سلسله عرضیه. و به حسب هر اعتباری در اسم معنای «الله» فرق می‌کند، زیرا که آن مسمای آن اسماء است؛ و به حسب هر سوره‌ای از سور قرآن شریف، که متعلق «بسم الله» در لفظ و مظهر آن در معناست، معنای «بسم الله» مختلف شود. بلکه به حسب هر فعلی از افعال که مَبْدُوء به «بسم الله» است معانی آن مختلف شود، و آن متعلق به همان فعل است. و عارف به مظاهر و ظهورات اسماء الهیه شهود کند که جمیع افعال و اعمال و اعیان و أعراض به اسم شریف اعظم و مقام مشیت مطلقه ظاهر و متحقق است؛ پس در مقام اتیان آن عمل و ایجاد آن متذکر این معنا شود در قلب، و سریان دهد آن را تا مرتبه طبیعت و ملک خود و گوید: بسم الله؛ یعنی به مقام مشیت مطلقه صاحب مقام رحمانیت، که بسط وجود است، و مقام رحیمیت، که بسط مقام کمال وجود است، یا صاحب مقام رحمانیت، که مقام تجلی به ظهور و بسط وجود

۱- شرح اصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- ر.ک: آداب الصلوة، امام خمینی رحمته الله، ص ۲۹۵.

است، و مقام رحیمیت، که مقام تجلی به باطنیت و قبض وجود است. آکل و أَشْرَبُ و أَكْتُبُ و أَفْعَلُ کذا و کذا.

پس، سالک الی الله و عارف بالله در نظری، جمیع افعال و موجودات را ظهور مشیت مطلقه و فانی در آن ببیند؛ و در این نظر سلطان وحدت غلبه کند و «بسم الله» را در جمیع سور قرآنی و در جمیع افعال و اعمال به یک معنا داند. و در نظری، که متوجه عالم فرق و فرق الفرق شود، برای هر «بسم الله» در اوّل هر سوره و در بدو شروع هر عملی معنایی ببیند و مشاهده کند غیر دیگری.

و در این مقام که اکنون هستیم، که مقام تفسیر سوره شریفه «توحید» است، «بسم الله» آن را می‌توانیم متعلق به کلمه شریفه «قُلْ» بگیریم. و در این صورت، مقصود از «بسم الله» در کسوه تجرید و غلبه توحید مقام مشیت مطلقه است؛ و در کسوه تکثیر و مقام توجه به کثرات تعینات آن است؛ و در مقام جمع بین مقامین، که مقام برزخیت کبرا است، «مشیت» به مقام وحدت و کثرت و ظهور و بطون، و «رحمانیت» و «رحیمیت» به معنای دومی است. و در آیه شریفه «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» چون جمع بین احدیت غیبیه و الوهیت اسمائیه است، از این جهت اسم الله به حسب مقام سوم، یعنی مقام برزخیت، مقصود است؛ پس، از مقام غیب احدی به قلب تقی نقی احدی احمدی محمدی خطاب آید که: «قُلْ» به حسب این نشئه برزخیه کبرا به ظهور اسم الله، که آن مقام مشیت مطلقه و صاحب تعین و ظهور رحمانیت در عین رحیمیت و بسط در عین قبض است.

«هُوَ» و این کلمه شریفه اشاره به مقام «هویت مطلقه» است من حیث هی هی، بدون آن که متعین به تعین صفاتی یا متجلی به تجلیات اسمائی باشد، حتی اسماء ذاتیه که در مقام احدیت اعتبار شود. و این اشاره از غیر صاحب این قلب و دارای این مقام ممکن نیست؛ و اگر مأمور نبود به این که نسب حق را ظاهر کند، متفوه به این کلمه شریفه ازلاً و ابداً نمی‌شد؛ ولی در قضای الهی حتم است که نبی ختمی - صلی الله علیه و آله - اظهار این اشاره فرماید.

و چون در جذبه مطلقه باقی نبود و مقام برزخیت را دارا بود، فرمود: «الله أَحَدٌ».



والله اسم جامع اعظم و ربّ مطلق خاتم است، و با عین برزخی کثرت اسمائی به ظهور واحدیت، عین همان تجلی غیبی خفایی به مقام احدیت است؛ نه جنبه احدیت در قلب چنین سالک بر واحدیت غلبه دارد، و نه واحدیت بر احدیت. و تقدیم «الله» بر «أَحَد»، با آن که اسماء ذاتیه در اعتبار مقدم است، شاید اشاره به مقام تجلی به قلب سالک باشد؛ زیرا که در تجلیات ذاتیه برای قلوب اولیا اول تجلی به اسماء صفاتی، که در حضرت واحدیت است، واقع شود؛ پس از آن، به اسماء ذاتیه احدیه.

و ذکر «الله» و اختصاص آن از بین اسماء - با آن که به حسب کیفیت سلوک و نقشه تجلی اول به مظاهر اسم الله، که سایر اسماء است، به مناسبت قلب سالک تجلی می شود، پس از آن در آخر تمامیت سلوک در اسماء صفاتی تجلی به اسم الله می شود - تواند که به یکی از دو نکته باشد: یا این که اشاره به آن باشد که تجلی به هر اسمی تجلی به اسم الله است، از باب اتحاد ظاهر و مظهر خصوصاً در حضرت الهیت. یا آن که اشاره به غایت سلوک «واحد»ی باشد که تا آن محقق نشود سالک شروع به سلوک «احد»ی نکند.

بالجمله، بنابر این بیان، «هُوَ» اشاره به مقامی است که منقطع است از آن اشاره و آمال عارفین و میرا از اسم و رسم و منزله از تجلی و ظهور است. و «أَحَد» اشاره به تجلی به اسماء باطنه غیبیه است. و «الله» اشاره به تجلی به اسماء ظاهریه است. و به این سه جمع اعتبارات اولیه حضرت ربوبیت متحقق گردد. و چهار اسم دیگر، که «صمدیت» جامع آنهاست، به حسب بعض روایات<sup>(۱)</sup> از اسماء سلبيه تنزیهیه است که به تبع اسماء ثبوتیه جمالیه اعتبار شود؛ چنانچه در ذیل یکی از احادیث اشاره به آن شده<sup>(۲)</sup>.

تا این جا که ذکر شد، در صورتی است که «بِسْمِ اللَّهِ» متعلق به کلمه شریفه «قُلْ» باشد. و تواند متعلق به هر یک از اجزای این سوره شریفه باشد. و بنابر هر یک، تفسیر

۱- ر.ک: التوحید، صدوق، ص ۹۱، حدیث ۳-۵؛ شرح توحید الصدوق، ج ۲، ص ۶۲.

۲- ر.ک: حدیث ۳۶، ص ۶۷۵.

سوره و «بِسْمِ اللَّهِ» آن فرق می‌کند. و ذکر آن چون موجب تطویل است، از آن صرف نظر کردیم.

و شیخ ما، عارف کامل، شاه آبادی، روحی فدا، می‌فرمود که «هُوَ» برهان بر شش اسم و کمال دیگری است که در سوره مبارکه «توحید» پس از این کلمه مبارکه ذکر شده؛ زیرا که ذات مقدس چون «هُوَ» مطلق است، که اشاره به صرف وجود است، مستجمع جمیع کمالات اسمائیه است؛ پس الله است. و چون صرف وجود به حقیقت بسیطه دارای جمیع اوصاف و اسماء است و این کثرت اسمائی وحدت ذات مقدس را منظم نکند، أحد است. و چون صرف را ماهیت نیست، «صمد» است. و چون صرف را نقص حاصل نشود و از غیر حاصل نشود و تکرر بر آن ممتنع باشد، «والد» و «مولود» نیست و «کفو» ی ندارد،<sup>(۱)</sup> انتهى.

باید دانست که از برای «صمد» در اخبار شریفه معانی و اسرار کثیره ذکر فرمودند<sup>(۲)</sup> که اشتغال به بیان آن از طور این اوراق خارج است و محتاج به رساله جداگانه. و در این مقام به یک نکته اشاره نماییم. و آن این است که اگر صمد اشاره به نفس ماهیت باشد، به حسب بعض اعتبارات، و معانی «الله» در «اللَّهُ الصَّمَد»، از اعتبارات مقام واحدیت و مقام احدیت جمع اسماء است. و اگر اشاره به صفت اضافی باشد، چنانچه از بعض روایات استفاده شود، اشاره به احدیت جمع اسماء در حضرت تجلی به فیض مقدس و معنی آن موافق با «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ» است.

## فصل

### در اشاره اجمالی به تفسیر آیات شریفه سوره «حدید» تا «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است

اما آیه شریفه اول<sup>(۳)</sup>: دلالت کند بر تسبیح جمیع موجودات، حتی نباتات و جمادات.

۱. ر.ک: آداب الصلوة، امام خمینی رحمته الله علیه، ص ۳۸۵.

۲. «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ آنچه در آسمانها و زمین است خداوند را

تسبیح گو است و اوست توانای دانا. (الحدید (۵۷): ۱)



و تخصیص آن را به ذوی العقول از احتجاب عقول ارباب عقول است. و این آیه شریفه فرضاً قابل تأویل باشد، آیات شریفه دیگر قابل این تأویل نیست؛ مثل قوله تعالی: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ﴾<sup>(۱)</sup>. چنانچه تأویل «تسبیح» را به تسبیح تکوینی یا فطری از تأویلات بعیده باردهای است که اخبار و آیات شریفه از آن ابا دارد؛ با آن که خلاف برهان متین دقیق حکمی و مشرب احلای عرفانی است.

و عجب از حکیم بزرگ و دانشمند کبیر صدر المتألهین - قدس سره - است که تسبیح را در این موجودات تسبیح نطقی نمی‌دانند؛ و نطق بعض جمادات، مثل سنگریزه را از قبیل انشاء نفس مقدس ولی اصوات و الفاظ را بر طبق احوال آنها می‌داند؛ و قول بعض اهل معرفت را<sup>(۲)</sup>، که همه موجودات را دارای حیات نطقی دانسته، مخالف با برهان و ملازم با تعطیل و دوام قسر شمرده‌اند<sup>(۳)</sup>؛ با آن که این که فرمودند مخالف با اصول خود آن بزرگوار است<sup>(۴)</sup>. و ابدأ این قول، که صریح حق و لب لباب عرفان است، مستلزم مفسدهای نیست. و اگر مخافت تطویل نبود، به شرح آن با رسم مقدمات می‌پرداختیم، ولی اکنون به اشاره اجمالیه قناعت کنیم.

در سابق نیز اشاره به این معنا نمودیم که حقیقت وجود عین شعور و علم و اراده و قدرت و حیات و سایر شؤون حیاتی است؛ به طوری که اگر شیئی از اشیاء را علم و حیات مطلقاً نباشد، وجود نباشد. و هر کس حقیقت اصالت وجود و اشتراک معنوی آن را با ذوق عرفانی ادراک کند، می‌تواند ذوقاً یا علماً تصدیق کند حیات ساریه در همه

۱ - «آیا نمی‌بینی هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان خدا را سجده می‌کنند». (الحج (۲۲): ۱۸)

۲ - ر.ک: الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۴۷، و ج ۲، ص ۷۷، و ج ۳، ص ۶۵ و ۳۳۳؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۷۹ و ۵۰۷ - ۵۱۰.

۳ - شرح أصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۱۱۸.

۴ - ر.ک: الحکمة المتعالیه، ج ۱، ص ۱۱۶ - ۱۱۸، و ج ۲، ص ۲۸۲، و ج ۶، ص ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۵۰ و ۳۳۵، و ج ۷، ص ۱۵۳؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج ۶، ص ۱۴۹ - ۱۵۰.

موجودات را با جمیع شؤون حیاتیّه، از قبیل علم و اراده و تکلم و غیر آن. و اگر به ریاضات معنوی دارای مقام مشاهده و عیان شد، آن گاه غلغله تسبیح و تقدیس موجودات را عیاناً مشاهده می‌کند. و اکنون این سکر طبیعت، که چشم و گوش و سایر مدارک ما را تخدیر کرده، نمی‌گذارد ما از حقایق وجودیه و هویات عینیّه اطلاعی حاصل کنیم؛ و چنانچه مابین ما و حق حجبی ظلمانی و نورانی فاصله است، مابین ما و دیگر موجودات، حتی نفس خود، حجبی فاصله است که ما را از حیات و علم و سایر شؤون آنها محجوب نموده. ولی از تمام حجاب‌ها سخت‌تر حجاب انکار از روی افکار محجوبه است که انسان را از همه چیز باز می‌دارد. و بهتر وسایل برای امثال ما محجوبین تسلیم و تصدیق آیات و اخبار اولیای خداست و بستن باب تفسیر به آرا و تطبیق با عقول ضعیفه است.

فرضاً ممکن شد تاویل نمودن آیات «تسبیح» را به تسبیح تکوینی بارد یا شعوری فطری، با آیه شریفه «قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>(۱)</sup> چه کنیم؟ یا قضیه طیر را، که از شهر سبا برای حضرت سلیمان خبر آورد<sup>(۲)</sup>. باید چه کرد؟ و اخباری که در ابواب متفرقه از اهل بیت عصمت و طهارت شده، که به هیچ وجه قابل این تأویلات نیست، باید چه کرد؟

بالجمله، سریان حیات و تسبیح شعوری علمی اشیاء را باید از ضروریات فلسفه عالیه و مسلمات ارباب شرایع و عرفان محسوب داشت؛ ولی کیفیت تسبیح هر موجودی و اذکار خاصه‌ای که به هر یک اختصاص دارد، و این‌که صاحب ذکر جامع انسان است و سایر موجودات به مناسبت نشئه خود ذکری دارند، اجمال آن میزان علمی و عرفانی دارد که مربوط به علم اسماء است؛ و تفصیل آن از علوم کشفی عیانی است که از خصایص اولیای کمل است.

۱ - «مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به خانه‌های خویش درآید تا سلیمان و سپاهیان او ندانسته پایمالتان

نسازند». (النمل (۲۷): ۱۸)

۲ - النمل (۲۷): ۲۰ - ۲۸.



و به طوری که در فصل سابق ذکر نمودیم که «بسم الله» هر سوره متعلق به خود آن سوره است، در این جا نیز متعلق به «سَبَّحَ لِلَّهِ» است. و از آن استفاده مسلک اهل حق شود در مسأله جبر و تفویض، زیرا که هر دو نسبت، یعنی نسبت به اسم الله که مقام مشیت فعلیه است، و به اشیای موجود در سماوات و ارض، [را] داده است، به طور لطیفی که غایت کشف ارباب شهود و معرفت است. و تقدیم انتساب به مشیت الله برای افهام قیومیت حق و تقدیم جنبه یلی الله بر جنبه یلی الخلق است. و اگر مخافت تطویل نبود، بیان حقیقت تسبیح و استلزام آن تحمید را، و این که هر تسبیح و تحمیدی از هر مسَبِّح و حامدی برای حق واقع می شود، و بیان تسبیح و تحمید برای اسم الله و به اسم الله، و بیان اختصاص دو اسم مبارک «العزیز الحکیم» و بیان نسبت آنها با «الله»، و فرق بین «الله» مذکور در «تسمیه» و «الله» مذکور در آیه شریفه «سَبَّحَ لِلَّهِ»، و بیان «سماوات» و «ارض» و آنچه در سماوات و ارض است، به حسب اختلاف مسالک اهل معرفت و فلسفه، و بیان «هُوَ» در این آیه شریفه و فرق آن با «هُوَ» در آیه شریفه «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را می نمودیم به مشرب احلای عرفانی؛ ولی در این اوراق ملتزم هستیم که به اجمال و اشاره قناعت کنیم.

و اما آیه شریفه دوم<sup>(۱)</sup>: اشاره است به مالکیت حق - جَلَّ جلاله - ملکوت سماوات و ارض [را]، که [به] تبع این مالکیت و احاطه سلطنت و نفوذ قدرت و تصرف احیا و اماته و ظهور و رجوع و بسط و قبض واقع می شود. و این نظر استهلاک و اضمحلال جمیع تصرفات و تدبیرات است در تصرف و تدبیر حق که منتهای توحید فعلی است؛ و از این جهت احیا و اماته را - که یا یکی از مظاهر بزرگ تصرفات ملکوتی است، و یا جمیع قبض و بسط است - به خود مالکیت ذات مقدس نسبت داده است. و با آن که احیا از شؤون رحمانیت است و اماته از شؤون مالکیت، نسبت هر دو را به مالکیت منسوب فرموده، ممکن است برای یک نکته بزرگ عرفانی باشد، که آن استجماع هر اسمی است

۱ - «لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «اوراست پادشاهی آسمانها و

زمین. زنده می کند و می میراند، و او بر هر کاری تواناست». (الحدید (۵۷): ۲)

جميع اسماء را به وجه احدی و وجه غیبیه؛ که اکنون مجال بیان آن نیست. و صدر و ذیل آیه ممکن است اشاره به وحدت در کثرت و کثرت در وحدت در مقام تجلی فعلی به فیض مقدس باشد؛ چنانچه پیش اهلش واضح است.

و ضمیر «لَهُ» ظاهر آن است که به «الله» برگردد. و ممکن است به «عزیز» و «حکیم» برگردد. [که در این صورت] معنای آیه شریفه فرق کند؛ که با تأمل برای اهلش روشن شود.

و بیان کیفیت «مالکیت» حق و اتیان یحیی و یُمیت به صیغه مضارعه دال بر تجدد و استمرار، و مرجع ضمیر هُوَ و فرق معانی در اختلاف مراجع، و بیان آن که «مُحیی» و «مُیمت» و «قادر» از اسماء ذات یا اوصاف یا افعال است، موکول به محل خود است؛ مثل بیان کیفیت احیا و اماته، و حقیقت صور اسرافیل، و دو نفخ احیا و اماته، و شؤون حضرت اسرافیل و عزرائیل و مکان آنها، و کیفیت احیا و اماته آنها. که هر یک را بیانات عرفانیه و براهین حکمیه‌ای است بس طولانی.

و اما آیه شریفه سوم: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»<sup>(۱)</sup>. عارف به معارف حقه ارباب معرفت و یقین و سالک طریق اصحاب قلوب و سالکین می‌داند که منتهای سلوک سالکان و غایت آمال عارفان فهم همین یک آیه شریفه محکمه است. و به جان دوست قسم که تعبیری برای حقیقت توحید ذاتی و اسمائی بهتر از این تعبیر نیست؛ و سزاوار آن است که جمیع اصحاب معارف برای این عرفان تام محمدی - صلی الله علیه و آله - و کشف جامع احمدی و آیه محکمه الهی سجده کنند و در خاک افتند. و به حقیقت عرفان و عشق قسم که عارف مجذوب و عاشق جمال محبوب از شنیدن این آیه شریفه اهترازی ملکوتی و انبساطی الهی برای او دست دهد که لباس بیان به قامت آن کوتاه و هیچ موجودی تحمل آن ندارد. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَكْثَرُ شَأْنَهُ وَأَجَلُ سُلْطَانِهِ وَأَكْرَمَ قُدْرَتِهِ وَأَمْنَعُ عِزِّهِ وَأَعَزَّ جَنَابِهِ»<sup>(۲)</sup>.

۱- «اوست آغاز و پایان و آشکار و پنهان؛ و او به همه چیز داناست». (الحدید (۵۷): ۳)

۲- «پاک و منزّه خداوند است چه بلند است مرتبه‌اش، چه جلیل است قدرتش؛ چه بزرگ است قدرتش؛ چه دست نیافتنی است شوکتش؛ و چه بلند است درگاهش».



آنها که به کلمات عرفای شامخ و علمای بالله و اولیای رحمان خرده گیری می کنند خوب است ببینند کدام عارف ربّانی یا سالک مجذوبی بیشتر از آنچه این آیه شریفه تامّه و نامۀ قدس الهی متضمن است بیانی کرده یا تازه ای به بازار معارف آورده؟ این کریمه الهیه و آن کتب مشحونه از عرفان عرفا، گرچه این سوره مبارکه «حدید»، خصوصاً این آیات شریفه اول آن، مشتمل بر معارفی است که دست آمال از آن کوتاه است، ولی به عقیده نویسندگان این آیه شریفه خصوصیت دیگری دارد که دیگر آیات را نباشد. و بیان اولیت و آخریت و ظاهریّت و باطنیّت حق چیزی نیست که به بیان آید یا قلم را جرئت جسارت باشد؛ پس بگذریم و ادراک آن را به قلوب محبین و اولیا واگذار کنیم.

و اما آیه شریفه چهارم<sup>(۱)</sup>: اشاره به خلق سماوات و ارض است در شش روز، و استوای بر عرش است. و عقول ارباب عقل در تفسیر این آیه شریفه متحیر است، و هر کس به حسب مسلک خود در علم و عرفان طوری تفسیر نموده. چنانچه علمای ظاهر گویند مقصود از خلق در شش روز آن است که اگر تقدیر شود در زمان، با شش روز مطابق شود.

و جناب فیلسوف عظیم الشان، صدر المتألهین - قدس سرّه - آن را تطبیق نموده به ایام ربوبیت، که هزار سال است؛ و منطبق فرموده از زمان نزول آدم تا زمان طلوع شمس محمدی - صلی الله علیه و آله - را، که شش هزار سال است، بر ایام سته؛ و ابتدای طلوع آن حضرت را طلوع یوم الجمعة و یوم الجمع، که یوم سابع و اول روز قیامت و ابتدای استوای رحمان بر عرش است، دانسته، و اجمال آن را در شرح اصول کافی و

۱ - «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» ؛ «اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید؛ سپس بر عرش قرار گرفت. هر چه به زمین فرو رود و از آن بیرون شود و هر چه از آسمان فرود آید و در آن بالا رود؛ بداند. و هر جا باشید او با شماست او به آنچه می کنید بیناست». (الحدید (۵۷): ۴)

تفصیل آن را در کتاب تفسیر خود بیان نمودند<sup>(۱)</sup>.

و بعضی از اهل معرفت ایام سته را عبارت از مراتب سیر نور شمس وجود در مرائی نزول و صعود دانسته<sup>(۲)</sup>.

و به حسب مسلک عرفانی، مراتب نزول وجود تا اخیره نزول [که] مرتبه احتجاب شمس وجود است در حجب تعینات؛ و آن حقیقت «لیلة القدر» است. و ابتدای یوم قیامت از اولین مرتبه رجوع مُلک به ملکوت و خرق حجب تعینات تا اخیره مراتب ظهور و رجوع، که ظهور تام قیامت کبرا است. این شش یوم که خلق سماوات و ارض در آن تمام شده و منتهی به عرش الله و عرش الرحمن، که غایة الغایات استواء و استیلاء و قهاریت حق است، می شود، در عالم کبیر مراتب ششگانه صعودی است؛ و عرش استوای حق، که ظهور به قهاریت تامه و مالکیت است، مرتبه مشیت و فیض مقدس رحمانی است که ظهور تام او پس از رفع تعینات و فراغ از خلق سماوات و ارضین است. و تا وجود سماوات و ارض متحقق است، خلق آنها پیش اهل معرفت تمام نشده به مقتضای ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾<sup>(۳)</sup> و به مقتضای عدم تکرر در تجلی.

و در انسان کبیر و عالم اکبر مراتب سته و لطیفه سابعة آن عرش الرحمن است که مرتبه قلب حقیقی باشد. و اگر مخافت تطویل نبود، بیان انسبیت این وجه را از سایر وجوه به وجه مستفیض بیان می کردم. گرچه علم کتاب الهی پیش حق تعالی و مخصوصین به خطاب است، ولی ما به حسب احتمال و مناسبات سخن می گوئیم، بعد از تعذر حمل بر ظاهر آن.

و در این مقام احتمال دیگری است که مضادات با این بیان عرفانی ندارد. و آن به حسب هیئت عصر حاضر است که ابطال هیئت بطلمیوسیه را کرده است. و آن این است

۱- شرح اصول الکافی، صدر المتألهین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ تفسیر القرآن الکریم، صدر المتألهین، ج ۶، ص ۱۶۰-۱۶۹.

۲- بیان السعادة، ج ۲، ص ۱۸۵-۱۸۶، ر.ک: أسرار الحکم، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ الشواهد الربوبية، تعلیقة السبزواری، ص ۵۲۴.

۳- «او هر روز به کاری است»، (الرحمن (۵۵): ۲۹)



که غیر از این منظومه شمسی که ما داریم، منظومات شمسیه کثیره دیگری است که عدد آنها را کسی نتواند احصا کند - چنانچه تفصیل آن در کتب هیئت جدیده است: مراد از سماوات و ارض همین منظومه شمسی و مدارات کواکب و خود آنها باشد؛ و تحدید آن به شش روز حسب منظومه شمسی دیگری باشد، و این احتمال از تمام احتمالات اقرب به ظاهر است ولی مصادم با احتمالات عرفانیه نیست، زیرا آن به حسب بطنی از بطون قرآن است.

و اشاره فرموده در ذیل آیه شریفه بقوله: ﴿يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ﴾، به علم حق تعالی به جزئیات مراتب وجود در سلسله غیب و شهود و نزول و صعود؛ و بقوله: ﴿هُوَ مَعَكُمْ﴾ به معیت قیومیه حق و کیفیت علم حق تعالی به جزئیات که به طریقه احاطه وجودیه و سعه قیومیه است. و ادراک حقیقت این قیومیت حق را کسی جز خواص اولیاء الله نتواند کرد.

و اما آیه شریفه پنجم<sup>(۱)</sup>: اشاره است به مالکیت حق و رجوع تمام دایره وجود به سوی حق. و اشاره به آن است که این به اسم «مالک» مربوط است؛ چنانچه در سوره مبارکه «حمد» فرموده: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾. و تفسیر و تفصیل هر یک از این امور مجال دیگری خواهد.

و اما آیه شریفه ششم<sup>(۲)</sup>: اشاره است به اختلاف شب و روز و این که هر یک از آنها که کم شود به دیگری افزوده گردد، و به عکس. و در این اختلاف منافع کثیره‌ای است که ذکر آن خارج از وظیفه ماست. و از برای آیه شریفه معنی عرفانی دیگری است که ما از ذکر آن خودداری نمودیم.

۱- ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾: «پادشاهی آسمانها و زمین خداوند راست و کارها

به سوی او بازگردانده شوند». (الحدید (۵۷): ۵)

۲- ﴿يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾: «شب را در روز داخل می‌کند و

روز را در شب. و او به آنچه در سینه‌هاست آگاه است». (الحدید (۵۷): ۶)

### خاتمه

آنچه در ذیل حدیث شریف فرماید که «مَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ» اشاره به آن است که این قدر که در این آیات شریفه و سوره مبارکه «توحید» از معارف مذکور است حد علوم بشری و غایة القصوای معارف است، که اگر کسی گمان کند که بالاتر از این معارف پیش کسی است به خطا رفته. و چنانچه این آیات حد اعلای معارف را به سلسله بشر تعلیم می‌دهد، قصور از این حد نیز احترام و هلاک است و جهل به مقام ربوبیت است.

و البته این حدیث شریف در مقام حث و ترغیب به تعمق و تفکر در این آیات شریفه است، ولی از برای هر علمی اهلی است و از برای هر میدانی فارسی. گمان نشود که آیات «توحید» را - چه در سوره مبارکه «توحید» و چه در این آیات شریفه و چه در آیات دیگر قرآن و همین‌طور اخبار شریفه و خطب و ادعیه و مناجات‌های ائمه - علیهم السلام - که تمام مشحون از معارف است - انسان می‌تواند به فکر خود و ظهور عرفی آنها بفهمد. این خیالی است بس خام و وسواسی است شیطانی که این قطاع الطريق راه انسانیت دمی گشوده که انسان را از معارف بازدارد و سد ابواب حکمت و معرفت را بر انسان بنماید و آدمی را در وادی حیرت و ضلالت سرنگون کند.

خدا شاهد است - وَكَفَى بِهِ شَهِيداً<sup>(۱)</sup> - که مقصود من از این کلام ترویج بازار فلسفه رسمی یا عرفان رسمی نیست؛ بلکه مقصود آن است که برادران ایمانی من، خصوصاً اهل علم، قدری به معارف اهل بیت - علیهم السلام - و قرآن توجه کنند آن را نسیان نکنند، که عمده بعثت رسل و انزال کتب برای مقصد شریف معرفت الله بوده، که تمام سعادات دنیاوی و اخراوی در سایه آن حاصل آید. ولی افسوس که انسان تا در این عالم است در حجاب‌های گوناگونی واقع است که نمی‌تواند طریق سعادت خود را تشخیص دهد؛ و اولیا و انبیا و علما نیز هر چه نصیحت می‌کنند و دعوت می‌نمایند،

۱ - «و شهادت او کافی است»، (اقتباس از آیه ۷۹ سوره «نساء»)



انسان از خواب بیدار نمی‌شود و پنبه غفلت را از گوش بیرون نمی‌کند، و آن‌گاه از نومه غفلت متنبه شود که سرمایه تحصیل سعادت از دستش رفته و جز حسرت و ندامت باقی نمانده است.

### دعا و ختام

بار خدایا! که قلوب اولیا را به نور محبت منور فرمودی و لسان عشاق جمال را از ما و من فرو بستی، و دست فرومایگان خودخواه را از دامن کبریائی کوتاه کردی، ما را از این مستی غرور دنیا هشیار فرما؛ و از خواب سنگین طبیعت بیدار و حجاب‌های غلیظ و پرده‌های ضخیم خودپسندی و خودپرستی را به اشارتی پاره کن؛ و ما را به محفل پاکان درگاه و مجلس قدس مخلصان خداخواه بار ده؛ و این دیو سیرتی و زشت‌خویی و درشت‌گویی و خودآرایی و کج‌نمایی را از ما برکنار فرما؛ و حرکات و سکنات و افعال و اعمال و اول و آخر و ظاهر و باطن ما را به اخلاص و ارادت مقرون نما.

بارالها! نعم تو ابتدایی است «داد حق را قابلیت شرط نیست»<sup>(۱)</sup> و نوال تو غیر متناهی، باب رحمت و عنایتت مفتوح است و خوان نعمت بی‌پایانت مبسوط، دلی شوریده و حالی آشفته، قلبی داغ‌دار و چشمی اشکبار، سری سودایی بی‌قرار، و سینه‌ای شرحه شرحه آتش‌بار مرحمت فرما؛ و خاتمه ما را به اخلاص به خودت و ارادت به خاصان درگاهت، یعنی دیباچه دفتر وجود و خاتمه طومار غیب و شهود، محمد و آل و اهل بیت مطهرش - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - به انجام رسان.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا.

به اتمام رسید به دست فانی مؤلف فقیر در عصر روز جمعه چهارم شهر محرم الحرام سنه یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری [قمری].

وَعَلَى اللَّهِ التَّكْلَانُ فِي الْاِفْتِتَاحِ وَالْاِخْتِتَامِ.

# فهارس

- ۱- آیات کریمه
- ۲- احادیث شریفه
- ۳- اسماء المعصومین علیهم السلام
- ۴- اعلام
- ۵- کتب وارده در متن
- ۶- اشعار
- ۷- لغات
- ۸- تعابیر و مصطلحات
- ۹- منابع تحقیق
- ۱۰- موضوعات





## ۱ - فهرست آیات کریمہ

| آیہ                                                        | رقم آیہ | صفحہ     |
|------------------------------------------------------------|---------|----------|
| <b>الفاتحة (۱)</b>                                         |         |          |
| ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾                    | ۲       | ۸۶، ۸۲   |
| ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾                                  | ۴       | ۷۳۲      |
| ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾                 | ۵       | ۵۹۱، ۸۶  |
| ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾                      | ۶       | ۵۹۱      |
| <b>البقرة (۲)</b>                                          |         |          |
| ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا...﴾                  | ۸       | ۶۴۷      |
| ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾                    | ۳۱      | ۷۰۴      |
| ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾              | ۷۴      | ۱۵۴      |
| ﴿أَتَيْنَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾              | ۱۱۵     | ۶۶۴      |
| ﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾                 | ۱۲۹     | ۱۰۴      |
| ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾        | ۱۸۶     | ۳۱۹      |
| ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾              | ۱۵۶     | ۶۷۹، ۶۲۹ |
| ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا |         |          |
| فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾  | ۲۱۸     | ۲۵۸      |
| ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ﴾                     | ۲۲۲     | ۳۰۵      |



| آیہ                                                                                                                                                                                | رقم آیہ | صفحہ          |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|---------------|
| ﴿حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾                                                                                                | ۲۳۸     | ۵۵۶           |
| ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾                                                                                                                             | ۲۵۵     | ۱۲۴           |
| مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ | ۲۶۱     | ۵۴۰           |
| ﴿مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾                                                                                                                          | ۲۶۹     | ۱۰۴           |
| ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ﴾                                                                                                                                          | ۲۸۲     | ۴۱۴           |
| ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾                                                                                                                                   | ۲۸۶     | ۶۳۶، ۲۸۵، ۲۶۶ |

### آل عمران (۳)

|                                                                                                                                                               |     |          |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|----------|
| ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾                                                    | ۲۶  | ۶۲۴      |
| ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾            | ۳۰  | ۴۸۵      |
| ﴿وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾                                                                                                                              | ۵۴  | ۳۰۱      |
| ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾                                                                                                 | ۹۲  | ۵۵۰، ۵۴۹ |
| ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾                                                                                                                  | ۹۷  | ۴۸       |
| ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾                                     | ۱۷۳ | ۲۴۵      |
| ﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نُعَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُعَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾ | ۱۷۸ | ۲۷۶      |

آیه رقم آیه صفحه

## النساء (۴)

﴿قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾

۷۸ ۲۴۹، ۳۷۵، ۴۵۶

۷۱۳، ۶۶۸

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ﴾

۷۹ ۸۲، ۲۴۹، ۳۷۵

﴿وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾

۷۱۳، ۶۶۸، ۶۶۷، ۶۶۳

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾

۱۰۰ ۳۷۱، ۴۸۰، ۶۹۵

﴿ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾

## المائدة (۵)

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾

۲۷ ۳۶۰

﴿غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾

۶۴ ۳۸۵، ۷۱۵

## الأنعام (۶)

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾

۵۹ ۶۷۹

﴿وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

۷۵ ۴۶۲

﴿وَجَهَّتْ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾

۷۹ ۱۴۴، ۲۰۶، ۵۷۲، ۶۵۸

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾

۹۱ ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾

۱۶۰ ۵۴۴

## الأعراف (۷)

﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾

۱۲ ۱۱۵

﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾

۲۱ ۱۷۴

﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ﴾

۱۷۶ ۲۶۷

﴿أَوَلَيْكَ كَالِاتِّعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾

۱۷۹ ۱۵۴



| آیہ                                                   | رقم آیہ | صفحہ |
|-------------------------------------------------------|---------|------|
| ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾                | ۱۷۹     | ۲۱۲  |
| ﴿وَذَرُوا الَّذِينَ يُلَجِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾      | ۱۸۰     | ۶۰۲  |
| ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً﴾ | ۲۰۵     | ۳۱۹  |

### الأنفال (۸)

|                                                        |    |          |
|--------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ | ۱۷ | ۶۶۵، ۶۵۱ |
| ﴿بَلَاءٌ حَسَنًا﴾                                      | ۱۷ | ۲۶۲      |

### التوبة (۹)

|                                                                                                            |    |     |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ<br>بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ﴾ | ۳۵ | ۲۳۵ |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|

### يونس (۱۰)

|                                                                                   |    |     |
|-----------------------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ<br>عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ | ۶۲ | ۲۶۰ |
|-----------------------------------------------------------------------------------|----|-----|

### هود (۱۱)

|                                                      |     |          |
|------------------------------------------------------|-----|----------|
| ﴿بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا﴾             | ۴۱  | ۳۲۴      |
| ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾            | ۵۶  | ۵۹۱      |
| ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾ | ۵۶  | ۳۱۵      |
| ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾     | ۱۱۲ | ۲۳۴، ۱۹۱ |

### يوسف (۱۲)

|                                                                    |    |          |
|--------------------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ | ۵۳ | ۳۶۷، ۲۳۶ |
| ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَخُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾                 | ۸۶ | ۲۸۹      |

| آیه                                                                                                                                                                     | رقم آیه | صفحه     |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|----------|
| <b>الرعد (۱۳)</b>                                                                                                                                                       |         |          |
| ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾                                                                                                                        | ۷       | ۶۵۲      |
| ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾                                   | ۲۵      | ۱۷۶      |
| <b>إبراهيم (۱۴)</b>                                                                                                                                                     |         |          |
| ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾                                                                                                                                    | ۷       | ۳۸۹      |
| ﴿أَفَبَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾                                                                                                                | ۱۰      | ۲۲۲، ۲۰۷ |
| <b>الحجر (۱۵)</b>                                                                                                                                                       |         |          |
| ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾                                                                                                                                          | ۲۹      | ۷۰۶، ۷۰۳ |
| <b>النحل (۱۶)</b>                                                                                                                                                       |         |          |
| ﴿فَلْيَبْشِرُوا الْكَاذِبِينَ﴾                                                                                                                                          | ۲۹      | ۱۰۲      |
| ﴿وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾                                                                                                                                        | ۳۰      | ۱۳۶      |
| ﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾                                                                                                                           | ۹۳      | ۶۵۲      |
| ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ | ۹۸ - ۹۹ | ۲۷۳      |
| <b>الإسراء (۱۷)</b>                                                                                                                                                     |         |          |
| ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾                                                                                                                          | ۱       | ۶۴۶      |
| ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾                                                                                 | ۴۴      | ۴۶۱      |
| ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي﴾                                                                                                                              |         |          |



| آیه                                     | رقم آیه | صفحه          |
|-----------------------------------------|---------|---------------|
| الْآخِرَةِ أَغْمَى وَأَضَلَّ سَبِيلًا ﴿ | ۷۲      | ۱۳۰           |
| ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ﴾ | ۸۴      | ۳۷۰، ۳۵۶، ۳۵۵ |

### الكهف (۱۸)

|                                    |    |                        |
|------------------------------------|----|------------------------|
| ﴿وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا﴾ | ۴۹ | ۳۰، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۵۶، ۴۸۳ |
|------------------------------------|----|------------------------|

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |           |     |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------|-----|
| ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ | ۱۰۳ - ۱۰۵ | ۷۵  |
| ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾                                                                                                                                                                                                                                                               | ۱۱۰       | ۴۶۶ |
| ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾                                                                                                                                                                                      | ۱۱۰       | ۴۵  |

### مریم (۱۹)

|                                      |    |     |
|--------------------------------------|----|-----|
| ﴿فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا﴾ | ۱۷ | ۴۸۶ |
|--------------------------------------|----|-----|

### طه (۲۰)

|                                                                                                         |       |               |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------|---------------|
| ﴿طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾                                                     | ۱ - ۲ | ۱۹۶، ۳۷۳، ۳۹۰ |
| ﴿مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى...﴾ | ۱۲۴   | ۴۳۴           |
| ﴿رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى﴾                                                                        | ۱۲۵   | ۵۶۶، ۶۲       |
| ﴿كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى﴾                                 | ۱۲۶   | ۵۶۶، ۳۲۱      |

آیه رقم آیه صفحه

### الأنبياء (۲۱)

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ ۲۳ ۶۶۹، ۶۶۳، ۹۴

### الحج (۲۲)

﴿يَوْمَ تَرُؤُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ  
وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ  
سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ ۲ ۳۲  
﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ  
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ  
وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ﴾ ۱۸ ۷۲۶

### المؤمنون (۲۳)

﴿أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا﴾ ۴۷ ۱۲۱، ۹۱  
﴿رَبِّ اٰرْجَعُوْنَ﴾ ۹۹ ۱۷۹

### النور (۲۴)

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ۳۵ ۲۰۷، ۴۶۳، ۶۶۴  
۷۲۵، ۷۰۵، ۶۹۵  
﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ ۴۰ ۴۶۳، ۱۳۰

### الفرقان (۲۵)

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ  
النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ  
يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَتَمًا \* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ  
الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا \* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ



| آیہ                                                                                                                      | رقم آیہ | صفحہ |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|------|
| وَعَمِلْ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦٨﴾ | ٦٨ - ٧٠ | ٦٣٩  |

## الشعراء (٢٦)

|                                                                                        |         |     |
|----------------------------------------------------------------------------------------|---------|-----|
| ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ | ٨٨ - ٨٩ | ٣٦٢ |
|----------------------------------------------------------------------------------------|---------|-----|

## النمل (٢٧)

|                                                                                                                                                                                                                                          |    |     |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً﴾ | ١٨ | ٧٢٧ |
|                                                                                                                                                                                                                                          | ٣٤ | ١٠٣ |

## القصص (٢٨)

|                                                                       |    |          |
|-----------------------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ | ٥٠ | ١٨٩      |
| ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾                                 | ٥٦ | ٣٩٣      |
| ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾                               | ٦٠ | ١٤٧      |
| ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾                                | ٨٨ | ٧٠٤، ٦٩٣ |

## العنكبوت (٢٩)

|                                                            |    |     |
|------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾          | ٦٤ | ٤٨٤ |
| ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ | ٦٩ | ٥١  |

## الروم (٣٠)

|                               |    |     |
|-------------------------------|----|-----|
| ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ | ٢٧ | ٧٠٦ |
|-------------------------------|----|-----|

| آيه                                                                                                                                                                                                                                                     | رقم آيه | صفحه                             |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|----------------------------------|
| ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾<br>﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ | ٣٠      | ٢٠٠<br>٣٠ ٤٧، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٠٧، ٧٠٨ |
| ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾                                                                                                                                                                                                                        | ٣٠      | ٢٠٢                              |
| ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾                                                                                                                                                                                                           | ٣٠      | ٢٠٣، ٢٠٢                         |

## لقمان (٣١)

|                                                                                                                          |    |    |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|----|
| ﴿وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾ | ١٨ | ٩٣ |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|----|

## السجدة (٣٢)

|                                                                                                                                                                                                                          |         |     |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|-----|
| ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ | ١٦ - ١٧ | ٢٣١ |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|-----|

## الأحزاب (٣٣)

|                                                                   |    |          |
|-------------------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ | ٧٢ | ٥٢٧، ٧٠٤ |
|-------------------------------------------------------------------|----|----------|

## سبا (٣٤)

|                                       |    |     |
|---------------------------------------|----|-----|
| ﴿يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ﴾   | ٢  | ٧٣٢ |
| ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ | ١٣ | ٣٨٥ |



آیہ

رقم آیہ

صفحہ

## فاطر (۳۵)

|          |    |                                                                                                                     |
|----------|----|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۴۵۸      | ۱  | ﴿أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَّشْنَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ﴾                                                                  |
| ۷۴       | ۸  | ﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾<br>﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ |
| ۴۹۲      | ۱۵ | وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾                                                                               |
| ۴۳۵، ۴۲۴ | ۲۸ | ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾                                                              |

## یس (۳۶)

|     |    |                                         |
|-----|----|-----------------------------------------|
| ۱۲۱ | ۱۵ | ﴿مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ |
|-----|----|-----------------------------------------|

## الصافات (۳۷)

|     |           |                                                                                                                                                                    |
|-----|-----------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۴۵۸ | ۱         | ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا﴾<br>﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ *<br>وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ *<br>وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ |
| ۳۲۶ | ۱۸۰ - ۱۸۲ |                                                                                                                                                                    |

## ص (۳۸)

|     |    |                                                                     |
|-----|----|---------------------------------------------------------------------|
| ۳۷۸ | ۵  | ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾ |
| ۳۷۸ | ۷  | ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾                                     |
| ۱۸۸ | ۲۶ | ﴿وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾        |
| ۲۸۹ | ۴۱ | ﴿أَنْتَ مَسْنَى الشَّيْطَانِ يَنْضَبُ وَعَذَابٌ﴾                    |
| ۲۸۹ | ۴۴ | ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾     |

## الزمر (۳۹)

|     |   |                                     |
|-----|---|-------------------------------------|
| ۳۶۵ | ۳ | ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ |
|-----|---|-------------------------------------|

| آیہ                                                   | رقم آیہ | صفحہ     |
|-------------------------------------------------------|---------|----------|
| ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾      | ۴۲      | ۶۵۱      |
| ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾          | ۵۳      | ۶۳۷، ۲۵۵ |
| ﴿يَا حَسْرَتَى عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾ | ۵۶      | ۳۲       |

## غافر (۴۰)

|                                      |    |     |
|--------------------------------------|----|-----|
| ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾ | ۱۸ | ۲۱۲ |
|--------------------------------------|----|-----|

## الشوری (۴۲)

|                                                                                                                |    |     |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا<br>مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ | ۵۲ | ۶۰۵ |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|

## الزخرف (۴۳)

|                                                                               |    |          |
|-------------------------------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ | ۳۱ | ۹۱       |
| ﴿فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾                    | ۷۱ | ۵۳۹، ۴۵۵ |
| ﴿هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ﴾                   | ۸۴ | ۶۵۲      |

## الجاثية (۴۵)

|                                               |    |     |
|-----------------------------------------------|----|-----|
| ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ | ۲۳ | ۱۹۲ |
|-----------------------------------------------|----|-----|

## محمّد (۴۷)

|                                                                      |    |     |
|----------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ | ۲۴ | ۵۶۰ |
|----------------------------------------------------------------------|----|-----|

## الفتح (۴۸)

|                                                                                                                   |       |               |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------|---------------|
| ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ<br>مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ | ۱ - ۲ | ۳۸۰، ۳۷۸، ۳۷۴ |
| ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾                                             | ۲     | ۴۹۸           |



| آیہ                                                 | رقم آیہ | صفحہ     |
|-----------------------------------------------------|---------|----------|
| ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ | ۲۹      | ۳۴۳، ۱۵۱ |

## الحجرات (۴۹)

|                                                                                                                                                                                                                               |         |     |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|-----|
| ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾                                                                                                                                                                                            | ۱۰      | ۳۴۳ |
| ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾                                                                                                                  | ۱۲      | ۳۳۴ |
| ﴿قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ | ۱۷ - ۱۸ | ۵۰  |

ق (۵۰)

|                                                                                             |    |     |
|---------------------------------------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾                                           | ۱۶ | ۳۱۹ |
| ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ | ۳۷ | ۲۱۲ |

## النجم (۵۳)

|                                                                  |       |          |
|------------------------------------------------------------------|-------|----------|
| ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ | ۸ - ۹ | ۵۰۲      |
| ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾                                  | ۹     | ۶۰۴، ۶۹۵ |

## الرحمن (۵۵)

|                                |    |     |
|--------------------------------|----|-----|
| ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ | ۲۹ | ۷۳۱ |
|--------------------------------|----|-----|

## الواقعة (۵۶)

|                                                             |         |     |
|-------------------------------------------------------------|---------|-----|
| ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ | ۱۰ - ۱۱ | ۴۲۲ |
|-------------------------------------------------------------|---------|-----|

| آیه                                                                                                                                             | رقم آیه | صفحه          |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------|---------------|
| <b>الحديد (۵۷)</b>                                                                                                                              |         |               |
| ﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾<br>﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾<br>﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ | ۱       | ۷۲۸، ۲۱۹      |
| ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾                                                                                                              | ۳       | ۷۲۹، ۶۶۵، ۲۱۹ |
| ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾                                                                                                             | ۴       | ۷۳۲، ۶۹۳      |
| ﴿عَرَّضُهَا كَعَرَضِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾                                                                                                  | ۶       | ۷۲۵، ۷۱۹، ۲۱۹ |
|                                                                                                                                                 | ۲۱      | ۲۹۵           |

**المجادلة (۵۸)**

|                                                                 |    |     |
|-----------------------------------------------------------------|----|-----|
| ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ...﴾ | ۷  | ۶۶۴ |
| ﴿وَأَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾                                  | ۲۲ | ۴۴۳ |

**الحشر (۵۹)**

|                                                                                                                                                                           |    |          |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|----------|
| ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾<br>﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ<br>نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ | ۷  | ۶۰۹، ۵۹۷ |
|                                                                                                                                                                           | ۱۸ | ۲۳۶      |

**الصف (۶۱)**

|                                        |    |     |
|----------------------------------------|----|-----|
| ﴿نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾ | ۱۳ | ۳۷۹ |
|----------------------------------------|----|-----|

**الجمعة (۶۲)**

|                                                                                                                                                                                   |   |     |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---|-----|
| ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾<br>﴿يُبْسِ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ﴾<br>﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ | ۱ | ۴۶۰ |
|                                                                                                                                                                                   | ۵ | ۱۷۱ |



| آیہ                                                      | رقم آیہ | صفحہ               |
|----------------------------------------------------------|---------|--------------------|
| <b>المنافقون (٦٣)</b>                                    |         |                    |
| ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾   | ٨       | ٤٩٣                |
| <b>الطلاق (٦٥)</b>                                       |         |                    |
| ﴿لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾         | ١       | ٦٠٨                |
| ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا          | ٢-٣     | ٦٢٢                |
| وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾                 |         |                    |
| ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾       | ٣       | ٢٣٩                |
| <b>التحریم (٦٦)</b>                                      |         |                    |
| ﴿إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾                     | ٨       | ٨٢                 |
| <b>الملك (٦٧)</b>                                        |         |                    |
| ﴿تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى       | ١-٢     | ٣٥٧                |
| كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ          | ٢       | ٣٥٩، ٣٥٦، ٣٥٥      |
| وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ |         |                    |
| ﴿لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾             |         |                    |
| ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى        | ٢٢      | ٥٩٤، ٥٩٣، ٥٨٤، ٥٨٣ |
| أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾      |         |                    |
| <b>القلم (٦٨)</b>                                        |         |                    |
| ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾                        | ١       | ٤٥٧                |
| ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ *        |         |                    |
| وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾                  | ٤٤-٤٥   | ٢٧٦                |

| آیه                                                                    | رقم آیه | صفحه     |
|------------------------------------------------------------------------|---------|----------|
| <b>المزمل (۷۳)</b>                                                     |         |          |
| ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾                                      | ۴       | ۵۶۸، ۵۶۷ |
| <b>المدثر (۷۴)</b>                                                     |         |          |
| ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ﴾                         | ۱ - ۲   | ۴۸۰      |
| ﴿وَمَا يَغْلَمْ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾                           | ۳۱      | ۴۵۷      |
| ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾                                | ۳۸      | ۶۳۶      |
| <b>الإنسان (۷۶)</b>                                                    |         |          |
| ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾                         | ۳۰      | ۶۶۵      |
| <b>النبا (۷۸)</b>                                                      |         |          |
| ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ﴾                     | ۱ - ۲   | ۷۰۵      |
| <b>عبس (۸۰)</b>                                                        |         |          |
| ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾                                   | ۱۷      | ۲۲۳      |
| <b>الانفطار (۸۲)</b>                                                   |         |          |
| ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ﴾ | ۱۳ - ۱۴ | ۳۹۵      |
| <b>الضحى (۹۳)</b>                                                      |         |          |
| ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾                               | ۵       | ۳۷۶      |
| <b>القدر (۹۷)</b>                                                      |         |          |
| ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾                         | ۳       | ۵۴۰      |



| آيه                                                                  | رقم آيه | صفحه                    |
|----------------------------------------------------------------------|---------|-------------------------|
| <b>الزلزلة (٩٩)</b>                                                  |         |                         |
| ﴿يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لَّيْرَؤَا أَعْمَالَهُمْ﴾  | ٦       | ٤٨٥                     |
| ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾                   |         |                         |
| ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾                    | ٧-٨     | ١٧٨، ٤٥٦، ٤٨٣، ٥١١، ٦٣٦ |
| <b>الهمزة (١٠٤)</b>                                                  |         |                         |
| ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾ | ٦-٧     | ٤٣، ١١٥، ٣٠٦            |
| <b>الكوثر (١٠٨)</b>                                                  |         |                         |
| ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾                                        | ٢       | ٥٧٠                     |
| <b>النصر (١١٠)</b>                                                   |         |                         |
| ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾                             | ١       | ٣٨٠، ٣٨١                |
| <b>الإخلاص (١١٢)</b>                                                 |         |                         |
| ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾                                           | ١       | ٧١٩، ٧٢٣، ٧٢٤، ٧٢٨      |
| ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾                                                  | ٢       | ٧٢١، ٧٢٥                |

## ٢ - فهرست احاديث شريفه

### عربي

- ٣٧٥، ٣٧٦ آدَمُ وَمَنْ دُونَهُ تَحْتَ لَوَائِي
- ١٢٢ آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ
- ٥٥٩ آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنٌ؛ فَكُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَائِنُهُ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ فِيهَا
- ٣٦٦ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ
- ٣٥٥، ٣٦٦ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ
- ٦٣٢ أَبْلَغُ شَيْعَتَنَا أَنَا لَا نَغْنِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً، وَأَبْلَغُ شَيْعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ
- ٦١٢ أَبِي اللَّهِ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا
- ٣٤٣ اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ
- ٤٥٢ أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَشْكُو إِلَيْكَ مَا أَلْقَى مِنَ الْوَسْوَسةِ فِي...  
أَتَى رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ بَدَوِيٌّ، فَقَالَ: إِنِّي أَسْكُنُ الْبَادِيَةَ، فَعَلَّمَنِي جَوَامِعَ الْكَلَامِ...
- ١٥٦ اجْتَنِبِ الْغِيْبَةَ، فَإِنَّهَا إِذَا مَ كِلَابِ النَّارِ...
- ٣٣٥ اخْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَخْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ
- ١٩٠ أَذْنَى الْكُفْرِ أَنْ يَسْمَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَخِيهِ كَلِمَةً فَيَحْفَظُهَا عَلَيْهِ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَحَهَا بِهَا...
- ٣٤١ أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَلَوْ إِلَى قَاتِلٍ وَلَدِ الْأَنْبِيَاءِ
- ٥٢٩ إِذَا أَحْدَثَ الْعَبْدُ ذَنْباً، جَدَّدَ لَهُ نِعْمَةً فَيَدْعُ الْاسْتِغْفَارَ. فَهُوَ الْاسْتِذْرَاجُ
- ٢٧٦ إِذَا بَعَثَ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ قَبْرِهِ، خَرَجَ مَعَهُ مِثَالُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
- ٤٨٤ إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحاً، أَحَبَّهُ اللَّهُ، فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
- ٢٩٩ إِذَا دَخَلَ الْمُؤْمِنُ [فِي] قَبْرِهِ، كَانَتْ الصَّلَاةُ عَنْ يَمِينِهِ وَالزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ



- ٦٢٩ إِذَا عَرَفْتَ فَاَعْمَلْ مَا شِئْتَ
- ٤٥٢ إِذَا كَثُرَ عَلَيْكَ السَّهْوُ، فَاَمْضِ فِي صَلَاتِكَ؛ فَإِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ يَدْعَكَ
- ٥٢١ أَرَبَى الرَّبَا الْكَذِبُ
- ٥٤٧ أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ
- ٢٢٧ الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ
- ٦٨٩ اغْرُفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرُّسُولَ بِالرَّسَالَةِ، وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ
- ٥٣٠، ٥٢٩ اعْلَمْ أَنَّ ضَارِبَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ اسْتَمَنَنْي
- ٢٥٣ أَقْبِلْ سَانِي هَذَا الْكَالِ أَشْكُرَكَ
- ٣٦٠، ١٤٣، ١٤٢ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا
- ٢١٨، ٢١٣ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِذْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَفِي قُدْرَتِهِ
- ٥٦٤ إِقْرَأْ وَاصْعَدْ
- ٥٠١، ٤٧٥ إِلَهِي، هَبْ لِي كَمَالَ الْانْقِطَاعِ إِلَيْكَ؛ وَأَبْزُرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ
- ١٩٠ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى ...
- ٤١ أَنَا خَيْرُ شَرِيكِ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ، لَمْ ...
- ٢٦١ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ النَّبِيِّونَ، ثُمَّ الْوَصِيُّونَ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مِثْلَ
- ٥٨١ إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا
- ٢٨٤، ٢٧٩ إِنَّ الْحُرَّ حُرٌّ عَلَى جَمِيعِ أَحْوَالِهِ؛ إِنَّ نَابِتَهُ نَائِبَةٌ صَبَرَتْ لَهَا
- ٣٤٠ إِنَّ الدَّرْهَمَ يُصِيبُهُ الرَّجُلُ مِنَ الرَّبَا أَعْظَمُ مِنْ سِتَّةٍ وَثَلَاثِينَ زَنْتِيَّةً
- ١٣٥ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَدَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْهَا
- ١٢٣ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِي بِأَيِّ بَادِرَةٍ فَيَكْفُرُ وَإِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ ...
- ١٥٩ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَمَا يَرْضَى أَبَدًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ
- ١٥٦، ١٥٥ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَيَقْدِفُ الْمُحْصَنَةَ
- ٣٨٧ إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَشْرَبُ الشَّرْبَةَ مِنَ الْمَاءِ، فَيُوجِبُ اللَّهُ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ
- ٤١٧ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَجْرَى الدَّمِ مِنْ بَنِي آدَمَ
- ٥٨٣ إِنَّ الْقُلُوبَ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ؛ وَقَلْبٌ مَنكُوسٌ؛ وَقَلْبٌ مَطْبُوعٌ

- ٢٧٠ إِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللَّهِ حَتَّىٰ لَوْ سَأَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا أَعْطَاهُ ذَلِكَ  
٨٩ إِنَّ الْكِبَرَ أَذْنَاهُ
- ٢٦٨ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدْيَةِ مِنَ الْغَيْبَةِ  
٥٨٠ إِنَّ اللَّهَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ؛ فَاُمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ...
- ٥٢٠ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ  
٧١٩، ٢١٨ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ...
- ٦٠٩ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَىٰ نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتُهُمْ  
٥٩٧ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُوصَفُ. وَكَيْفَ يُوصَفُ، وَقَالَ فِي كِتَابِهِ:...
- ٣٢٧ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شُغِلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي، أُعْطِيَتْهُ...
- ٧٦ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ أَنَّ الذَّنْبَ خَيْرٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعُجْبِ
- ٥٤٥ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا إِلَّا وَلَهُ خَازِنٌ يَخْزِنُهُ إِلَّا الصَّدَقَةَ
- ٩٨ إِنَّ الْمُتَكَبِّرِينَ يُجْعَلُونَ فِي صُورِ الذَّرِّ يَتَوَطَّأُهُمُ النَّاسُ حَتَّىٰ يَفْرَغَ اللَّهُ مِنَ الْحِسَابِ
- ١٦٨ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسُبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ، وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ
- ٤٦٠، ٤٥٣ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ حَتَّىٰ يَطَّأَ عَلَيْهَا رِضًا بِهِ
- ٦١٦ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اتَّقَوْا فَتَصَافَحُوا، أَقْبَلَ اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ
- ٦١٧ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اتَّقَوْا وَتَصَافَحُوا، أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا
- ١٠ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: مَرْحَبًا بِقَوْمٍ، قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَضْعَفَ
- ٥٧٢ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، قَطَعَ سَبْعَ حُجُبٍ؛ فَكَبَّرَ...
- ٤٨٠، ١٨٢ إِنَّ أَوْلِيَانِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي
- ١٩١ أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ
- ٤٦٣ أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. مَثَلُ الْعِلْمِ الَّذِي أُعْطِيَتْهُ...
- ١٩٦ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا
- ٣٠٦، ٢٥١ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَىٰ نَفْسِكَ
- ٣٩٨ أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ
- ٣٥٠ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَىٰ عَنِ الْغَيْبَةِ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَيْهَا



- ۵۰۱ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا
- ۵۸۲ إِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ
- ۱۸۸ إِنَّ شَيْطَانِي آمَنَ بِيَدِي
- ۲۷۱ إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ؛ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ
- ۱۰۰ إِنَّ فِي جَهَنَّمَ لَوَادِيًا لِلْمُتَكَبِّرِينَ يُقَالُ لَهُ «سَقَرٌ»
- ۲۷۳ إِنْ كَانَ لِعَافِلًا عَنْ صَاحِبِ يَاسِينَ، إِنَّهُ كَانَ مُكْنَعًا
- ۳۹۹ إِنَّكَ قَدْ جُعِلْتَ طَيِّبَ نَفْسِكَ، وَبَيَّنَّ لَكَ الدَّاءُ، وَعُرِفَتْ آيَةُ الصَّحَّةِ
- ۱۸۵ إِنَّمَا (إِنِّي ن . خ) أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: إِتِّبَاعَ الْهَوَى، وَطُولَ الْأَمَلِ
- ۴۸۷ إِنَّمَا جُعِلَتِ النَّافِلَةُ لِيَتِمَّ بِهَا مَا يَفْسُدُ مِنَ الْفَرِيضَةِ
- ۴۷۳ إِنَّمَا لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا
- ۳۷ إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ، فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَمَارِي
- ۴۰۳ إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ تُرَدُّ إِلَيْكُمْ
- ۷۰۷ إِنَّ مِمَّا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي التَّوْرَةِ: أَنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا
- ۱۵۸، ۱۵۳ إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ
- ۵۶۳ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَنَارُ الْهُدَى وَمَصَابِيحُ الدُّجَى
- ۲۶۵ إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ فِيهِ قَبْضٌ أَوْ بَسْطٌ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَوْ نَهَى عَنْهُ إِلَّا...
- ۲۷۰ إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلْعَبْدِ مَثَلُهُ عِنْدَ اللَّهِ؛ فَمَا يَنَالُهَا إِلَّا بِإِخْدَى الْخَصْلَتَيْنِ...
- ۱۷۹ إِنَّهُمْ حُجَّتِي
- ۵۳۰ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخِيَانَةِ، وَقَالَ: مَنْ خَانَ أَمَانَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا إِلَى أَهْلِهَا...
- ۲۸۳ إِنِّي لَا تَفُ أَنْ أَطْلُبَ الدُّنْيَا مِنْ خَالِقِهَا، فَكَيْفَ مِنْ مَخْلُوقٍ مِثْلِي!
- ۵۲۴ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَالْوَرَعِ، وَالْاجْتِهَادِ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادُ لَا وَرَعَ فِيهِ
- ۳۷۵ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي
- ۲۱۸ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ؛ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ، فَانظُرُوا...
- ۴۱۷ إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَتُورِثُ النِّفَاقَ وَتَكْسِبُ الضَّغَائِنَ
- ۹۸ إِيَّاكُمْ وَالْعَظَمَةَ وَالْكِبْرَ؛ فَإِنَّ الْكِبَرَ رِذَاءُ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ

- ٦٣١ إِيَّاكَ وَالسَّفِلَةَ؛ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرَجُهُ
- ٤١٧ إِيَّاكَ وَمُلَاحَاةَ الرِّجَالِ
- ١٥٦، ١٥٥ أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
- ٦٣٦ الْإِيمَانَ لَا يَضُرُّ مَعَهُ عَمَلٌ، وَكَذَلِكَ الْكُفْرُ لَا يَنْفَعُ مَعَهُ عَمَلٌ
- ٧٠٥ أَتَيْنَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟ أَتَيْنَ السَّبَبَ الْمُتَّصِلَ...
- ٥٧٨ بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ
- ٣٣ بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ قَاعِدًا إِذْ أَنَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ كَثِيبٌ حَزِينٌ...
- ٣٠٠ الثَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
- ١٩٧، ١١٤ تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ؛ فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ
- ٢١٧ تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ
- ٢١٨ تَكَلَّمُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ
- ٥٤١ تَمَامُ الْخَمْسِينَ
- ١٩٠ تَنَاجَوْا تَنَاسَلُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمَ وَلَوْ بِالسَّقِطِ
- ٣٤٣ تَوَاصَلُوا وَتَبَاوَرُوا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً أَبْرَارًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
- ٢٣٩ التَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ دَرَجَاتٍ، مِنْهَا: أَنْ تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا
- ٣٠٧ تَكَلِّتَكَ أُمُّكَ! أَتَذَرِي مَا الْاسْتِغْفَارُ؟ إِنَّ الْاسْتِغْفَارَ دَرَجَةُ الْعِلِّيِّينَ...
- ٦٥ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ لِلْمُرَائِي: يَنْشَطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ؛ وَيَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ
- ٣٨٧ ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ: الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكَرْبِ؛ وَالْاسْتِغْفَارُ عَلَى الذُّنُوبِ ...
- ١٣٢ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَنْجُ مِنْهَا نَبِيٌّ فَمَنْ دُونَهُ: التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَاسَةِ فِي الْخَلْقِ وَالطَّيْرَةِ وَالْحَسَدِ
- ٢٨٠ ثُمَّ تَدَاكَيْتُمْ عَلَى تَدَاكَيْكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا
- ٣٩٥ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ، مَا لَنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ؟ فَقَالَ...
- ٣٢٩ الْجُلُوسُ فِي الْمَسْجِدِ اتِّبَازَ الصَّلَاةِ عِبَادَةً مَا لَمْ يُحْدِثْ
- ٥٢٩ خَافَتَا الصَّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ
- ٦٣٨ حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَبُغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ
- ٥٠٦ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى تَعْلَمَ...



- الحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ۱۰۴
- خَلَقَ اللَّهُ الْأَشْيَاءَ بِالْمَشِيَّةِ وَخَلَقَ الْمَشِيَّةَ بِنَفْسِهَا ٦٦٥
- خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ؛ كَانَ مَعَ... ٦٠٥
- دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ... ٤٢٥
- الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ ٢٨٦
- ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرَضَى الرَّحْمَنُ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ ٦٤٢
- ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ ٣٣٢
- رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا ١٣٦
- الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ... ٤٥
- رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ ٤٣١
- رَكْعَتَانِ خَفِيفَتَانِ فِي تَفَكُّرٍ خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ ٤٧٦
- الرَّكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ٢٣٠
- زُرَّارَةُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَبُرَيْدٌ، مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى... ٤٢٢
- سَأَلْتُ - رَحِمَكَ اللَّهُ - عَنِ التَّوْحِيدِ وَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِكَ... ٦٠٠
- السَّامِعُ أَحَدُ الْمَغْتَابَيْنِ ٣٤٩
- سَبَّخْنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ؛ قَدَّسْنَا فَقَدَّسَتِ الْمَلَائِكَةُ ٣٧٥
- السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؛ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ٦٦٧، ٥٨٧
- شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ وَتَمَامُ الشُّكْرِ قَوْلُ الرَّجُلِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ ٣٨٨
- شُكْرُ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَإِنْ عَظُمَتْ، أَنْ تَحْمَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ٣٨٨
- شَيْئَتُنِي سُورَةُ هُودٍ لِمَكَانِ هَذِهِ الْآيَةِ ١٩١
- الشَّيْطَانُ وَاضِعُ خَطْمِهِ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ؛ لَهُ خُرْطُومٌ مِثْلُ خُرْطُومِ الْخِنْزِيرِ ٤٤٣
- شَيْعَتُنَا [هُم] الشَّاحِبُونَ، الدَّابِلُونَ، النَّاجِلُونَ ٦٣١
- صَائِبًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ ١٨١
- الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ، ذَهَبَ الْجَسَدُ ٢٩٠
- الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ؛ وَلَا إِيمَانُ لِمَنْ لَا صَبْرَ لَهُ ٢٩٠

- ۴۰۷ طَلَبَةُ الْعِلْمِ ثَلَاثَةٌ. فَأَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَصِفَاتِهِمْ
- ۳۴۹ طَوْبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ
- ۲۸۲ الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ
- ۶۹ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ؛ مِنْهَا: أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا
- ۹۹ الْعِزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكَبَرُ إِزَارُهُ؛ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكْبَهُ اللَّهُ فِي جَهَنَّمَ
- ۶۶۴، ۴۶۰ عِلْمٌ كُلُّهُ، قُدْرَةٌ كُلُّهُ
- ۴۶۴ الْعِلْمُ نَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ
- ۶۵۹ عَلِيٌّ عَيْنُ اللَّهِ وَسَمْعُ اللَّهِ وَجَنَّبُ اللَّهِ
- ۵۳۰ عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، فَوَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ نَبِيًّا...
- ۵۲۵ عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْوَرَعِ
- ۵۸۰ عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّهَا؛ وَإِيَّاكُمْ وَمَذَامَ الْأَفْعَالِ
- ۵۲۸ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ. إِذَا أَتَيْتَ عَبْدَ اللَّهِ فَأَقْرِئْهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ: ...
- ۶۰۵ عَلِيٌّ مَسْئُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى
- ۴۰۱ عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَأَخْرَبْتُمُ الْآخِرَةَ
- ۱۴۹ الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ
- ۳۳۲ الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّانَا
- ۴۶۴ فَأَلْمُومُ يَنْقَلِبُ فِي خَمْسَةِ مِنَ النُّورِ: مَدْخَلُهُ نَوْرٌ؛ وَمَخْرَجُهُ نَوْرٌ، وَعِلْمُهُ نَوْرٌ...
- ۴۰۰ فَأَيْنَ هَؤُلَاءِ الْمُطَّلَعِ
- ۲۷۲ فَسَلَطَهُ عَلَى بَدَنِهِ مَا خَلَا عَقْلَهُ وَعَيْنَيْهِ؛ فَتَفَخَّ فِيهِ إِبْلِيسُ فَصَارَ...
- ۱۹۹ فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ
- ۲۲۹ فَمَنْ رَزَقَ صَلَاةَ اللَّيْلِ مِنْ عَبْدٍ، أَوْ أَمَةٍ، قَامَ لِلَّهِ مُخْلِصًا، فَتَوَضَّأَ وَضُوءًا سَابِغًا...
- ۴۶۷ فِي التَّوَارِ مَكْتُوبٌ: يَا ابْنَ آدَمَ، تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي، أَمَلًا قَلْبِكَ غِنَى
- ۵۷۴ فِي السُّوَالِكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً: هُوَ مِنَ السُّنَّةِ، وَمَطَهْرَةٌ لِلْفَمِ، وَمَجْلَاةٌ لِلْبَصَرِ
- ۸۵ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِذَاوُدَ: يَا دَاوُدُ، بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ!
- ۳۲۷ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعِيسَى ﷺ يَا عِيسَى، أَذْكَرْنِي فِي نَفْسِكَ، أَذْكَرَكَ فِي نَفْسِي



- ٦٦٣ قَالَ اللَّهُ: يَا بَنَ آدَمَ، بِمَشِيَّتِي كُنْتَ أَنْتَ الَّذِي تَشَاءُ لِنَفْسِكَ مَا تَشَاءُ
- ٢٢٩ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَجَبْرِئِيلَ: عِظْنِي. فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ
- ٣٢٠ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ...
- ٣٩٢ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): وَلَقَدْ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشْرَ سِنِينَ ...
- ٥٦٧ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): تُبَيِّنُهُ بَيِّنَاتٍ وَلَا تَهْذِهِ هَذَا الشُّعْرُ ...
- ٤١٨ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاجِيَ الْفَاجِرَ
- ٢٩٤ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ: صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ؛ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ...
- ٣٨٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّائِمِ الْمُحْتَسِبِ
- ١٥٢ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ
- ٣٢٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَكْلَةِ فِي جَوْفِهِ
- ٢٩٥ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُنَالُ فِيهِ الْمُلْكُ إِلَّا بِالْقَتْلِ
- ١١٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ...
- ٤٤٣ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَقَلْبِهِ فِي صَدْرِهِ أَذْنَانِ
- ٥٨١ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا يُوضَعُ فِي مِيزَانِ امْرِئٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ
- ٥٦٠ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آيَاتٍ فِي لَيْلَةٍ، لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ
- ١٦٣ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ عَصِيَّةٍ...
- ٣٢٧ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَخْلُصِ الْإِيمَانُ إِلَى قَلْبِهِ...
- ١٨٩ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي ...
- ٥١٠ الْقَبْرُ إِمَّا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّيرانِ
- ٥٥٩ الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ؛ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ
- ٥٦٥ قَرَأَ الْقُرْآنَ ثَلَاثَةَ: رَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَاتَّخَذَهُ بِضَاعَةً وَاسْتَدْرَجَ بِهِ الْمُلُوكَ
- ٣٦٢ الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ
- ٥٣٢ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ
- ٥٢ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعِي الرَّحْمَنِ، يُقَلِّبُهُ كَيْفَ يَشَاءُ
- ١٥٥ كَانَ أَبِي يَقُولُ: أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ

- ٦٣٧ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَثِيرًا مَا يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ!
- ٢١١ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ؛ وَجَافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ
- ٤٣٥ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: يَا طَالِبَ الْعِلْمِ، إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ
- ٣٩٠ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا صَلَّى قَامَ عَلَى أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ حَتَّى تَوَرَّمَتْ
- ٣٧٣ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا؛ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ تُتَعِبُ نَفْسَكَ...
- ٤٩٠ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ...
- ٥١٥، ٢٢٨ كَانَ فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ ﷺ لِعَلِيِّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ فِي نَفْسِكَ بِخَصَالٍ...
- ٢٤٧ كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ؛ وَكَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِأَبْنَيْهِ: خَفِ اللَّهَ...
- ٩٩ الْكِبَرُ مَطَايَا النَّارِ
- ٥٢١ الْكَذِبُ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ
- ١٦٨ كُلُّ حَسَبٍ وَتَسَبُّبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَسَبِي وَتَسَبُّبِي
- ٣٩ كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ، إِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ
- ٢٠١ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ
- ٥٢٣ كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِالْخَيْرِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْجَاهِدَ وَالصَّدَقَ وَالْوَرَعَ
- ٣٨٨ لَيْتَنِي [رَدَّهَا] اللَّهُ عَلَيَّ، لِأَشْكُرَنَّ اللَّهَ حَقَّ شُكْرِهِ
- ٦٧ لَا بَأْسَ، مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ
- ٢٦٤ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَحَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُعَزَّبُوا وَيُسْتَخْرَجَ فِي الْغَزَايَا خَلْقٌ كَثِيرٌ
- ٢١٧ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ
- ٤٦٩ لَا تَتَهَاوَنَ بِصَلَاتِكَ؛ فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ
- ٦٣٢ لَا تَذْهَبْ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ، فَوَاللَّهِ، مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ
- ٤٥١ لَا تُعَوِّدُوا الْخَبِيثَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِنَقْضِ الصَّلَاةِ، فَتَطْمِغُوهُ
- ٥٢٥ لَا تُتَالِ وَلَا يُتَنَّا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ
- ٥٢٨ لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَشُجُودِهِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اعْتَادَهُ
- ٤٧٤ لَا حِبَّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةٍ أَنْ يُقِيلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ
- ٢٥٣ لَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ لِي عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِتَوَابِي...



- ٥٢٢ لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ
- ٣٧ لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا
- ٢٨٧، ١٢٣، ٥٢ لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَانِي، بَلْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ
- ٤٧٤ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا...
- ٢٥٧ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا
- ٤١٨ لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاجِهُ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ
- ٦٤٥، ٣٣٨ لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَالَ: يَا رَبِّ، مَا حَالُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَكَ...
- ٤٦٩ لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي الْوَفَاةُ، قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ
- ٥٠٣ لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ
- ١٦٦ لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرُ حَمِيَّةِ حَمْرَةَ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ
- ٦٧١ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومٌ، وَالسَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعٌ...
- ٣٧٨ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ عِنْدَ مُشْرِكِي مَكَّةَ أَعْظَمَ ذَنْبًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ
- ٩٩ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ
- ٢٠٧ لَوْ دَلَيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِينَ السُّفْلَى لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ
- ٤٥٩ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَخْتَرَقْتُ
- ٣٧٥ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ
- ٣٧٥ لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ
- ١٧٩ اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلُقَانِي
- ٢٣٣ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ
- ١٩٧ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ، وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ السُّرُورِ
- ٢٤٥ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ
- ٣٨١ لَيْرَانُ (أَوْ لَيْرَانُ) عَلَى قَلْبِي؛ وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً
- ٤١٣ لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعْلِيمِ، بَلْ هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ [اللَّهُ] فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ
- ٥٤٥ لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِ
- ٥٣٧ لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَلَهُ شَيْءٌ يَغْدِلُهُ إِلَّا اللَّهُ، فَإِنَّهُ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ
- ٣٩٨ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ

- ٣٥٥ لَيْسَ يَغْنِي أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا، وَلَكِنْ أَصْوَبُكُمْ عَمَلًا. وَإِنَّمَا الْإِصَابَةُ خَشْيَةُ اللَّهِ
- ١٣٩ لِيُغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً
- ٤٨٢ لِي مَعَ اللَّهِ حَالٌ لَا يَسَعُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ
- ٥٠٣ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَةٌ
- ٢٣٠ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا إِلَّا لِإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ وَالنَّاسِ نِيَامٌ
- ٢٧٧ مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتُ
- ٢٩٢ مَا حَبَسَكَ عَنِ الْحَجِّ؟
- ١٣٦ مَا ذُبَّتَانِ ضَارِبَانِ فِي غَنَمٍ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ، هَذَا فِي أَوَّلِهَا...
- ٦٦٠، ٥٣٥، ٥٠٣ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ مَعَهُ وَقَبْلَهُ وَفِيهِ
- ٤٨١ مَا زِلْتُ أَكْرُرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى حَالٍ كَأَنِّي سَمِعْتُهَا...
- ٢٥١ مَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ
- ٨١ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ، وَمَا عَبْدُنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ
- ٦٢٢ مَا فَعَلَ عَمْرُ بْنُ مُسْلِمٍ؟
- ٣٧٤ مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ، وَلَا هُمْ يَذْنِبُ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَهُ ذُنُوبَ شَيْعَتِهِ ثُمَّ غَفَرَهَا لَهُ
- ٢٣١ مَا مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ يَعْمَلُهُ الْعَبْدُ إِلَّا وَلَهُ ثَوَابٌ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا صَلَاةَ اللَّيْلِ
- ٢٦٥ مَا مِنْ قَبْضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ مَشِيئَةٌ وَقَضَاءٌ وَإِتِلَاءٌ
- ٣٢٦ مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَهْرَارٌ وَفُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ...
- ٦٠٢ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ
- ١٤٠ مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ ازْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ
- ١٧٦ مُحَرَّمَةٌ الْجَنَّةُ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَشَانَيْنِ بِالنَّمِيمَةِ
- ٣٣٧ مَرَزْتُ لَيْلَةً أُسْرِي بِي عَلَى قَوْمٍ يَخْمِشُونَ وَجُوهَهُمْ بِأَظَافِرِهِمْ...
- ٣٤٩ الْمُشْتَمِعُ أَحَدُ الْمُغْتَابَيْنِ
- ١٨٠ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ
- ٣١٧ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ... أَنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَقْرَبُ أَنْتَ مِنِّي...
- ١٥٣ مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ...: يَا مُوسَى، أَمْسِكْ غَضَبَكَ...
- ٤١٩ مَنْ آذَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ



- ۲۹۳ مَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَيْهِ، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِيدٍ
- ۴۳۶ مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ
- ۴۱۶ مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا، لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ
- ۳۲۶ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيُقِلْ، إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ...
- ۱۳۳ مَنْ أَصْبَحَ وَأَمْسَى وَالدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ
- ۳۸۹ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ أُعْطِيَ الزِّيَادَةَ
- ۳۳۶ مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا، بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ وُضُوؤُهُ
- ۶۴ مَنْ تَرَيَّنَ لِلنَّاسِ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ وَبَارَزَ اللَّهَ فِي السِّرِّ بِمَا يَكْرَهُهُ اللَّهُ، لَقِيَ اللَّهَ ...
- ۱۶۵ مَنْ تَعَصَّبَ، عَصَبَهُ اللَّهُ بِعَصَابَةٍ مِنَ النَّارِ
- ۱۴۶ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا، تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: هَمٌّ لَا يَقْنَى ...
- ۵۶۶ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهِ... اسْتَوْجِبَ سَخَطَ اللَّهِ
- ۴۲۲ مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ... كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ
- ۱ مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا
- ۷۷ مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ
- ۳۵۰ مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غِيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ، رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ
- ۴۵۳ مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ
- ۶۱۹ مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ
- ۴۸۳ مَنْ صَلَّى الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا وَأَقَامَ حُدُودَهَا، رَفَعَهَا الْمَلَكُ
- ۴۷۶ مَنْ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا، انْصَرَفَ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ إِلَّا غَفَرَ لَهُ
- ۵۶۵ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يَأْكُلُ بِهِ النَّاسُ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهُهُ عَظُمَ لَا لَحْمَ فِيهِ
- ۱۴۶ مَنْ كَثُرَ اشْتِبَاكُهُ بِالدُّنْيَا، كَانَ أَشَدَّ لِحَسْرَتِهِ عِنْدَ فِرَاقِهَا
- ۵۰۷ مِنْكُمْ وَاللَّهِ يُقْبَلُ، وَلَكُمْ وَاللَّهِ يُغْفَرُ؛ إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ أَحَدِكُمْ ...
- ۳۵۳، ۱۷۳ مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهَيْنِ وَلِسَانَيْنِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانَانِ مِنْ نَارٍ
- ۶۴۱ مَنْ لَمْ يَأْتِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْهُ حَسَنَةٌ
- ۲۱۹ مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ
- ۲۵۸ الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَذِرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ؛ وَعُمْرٍ قَدْ بَقِيَ

- النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا  
 ٤٦٤، ٤١٥  
 نَحْنُ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ  
 ٣٧٥  
 نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ  
 ٤٦٦  
 نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ  
 ٧٠٥، ٣٧٦  
 نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ  
 ٣٧٠  
 وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ، أَصْغَوْا لَهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ، فَاقْشَعَرَّتْ ...  
 ٥٦٤  
 وَارْزُقْنِي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ الْكَرِيمِ  
 ٥٠٣  
 وَاعْلَمُوا أَنَّ خَيْرَ أَعْمَالِكُمْ [عِنْدَ مَلِيكِكُمْ] وَأَزْكَاهَا وَأَرْفَعَهَا ...  
 ٣٢٧  
 وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَيَبْلُغَنَّ بَلْبَلَةً وَلَيَغْرِبَنَّ غَرْبَةً  
 ٣٦٤  
 وَاللَّهُ لَا يَنْبُئُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَذِي أُمِّهِ  
 ٤٠٠، ١٣٨  
 وَاللَّهُ لَوْ أَنَّ إِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - سَجَدَ لِلَّهِ بَعْدَ الْمَغْضَبَةِ وَالتَّكْبَرِ ...  
 ٦٤٢  
 وَاللَّهُ، مَا أَكَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَطُّ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ ...  
 ٤٨٨  
 وَاللَّهُ، مَا كَانَ لَهُ ذَنْبٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ ضَمِنَ لَهُ أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَ شِيعَةِ عَلِيٍّ  
 ٣٧٤  
 وَالْمَثَلُ الْأَعْلَى  
 ٧٠٥  
 وَأَمَّا «طه» فَاسْمٌ مِنْ أَشْمَاءِ النَّبِيِّ (ص) وَمَعْنَاهُ: يَا طَالِبُ الْحَقِّ الْهَادِي إِلَيْهِ  
 ٣٩١  
 وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أُحِبَبْتُهُ، كُنْتُ سَمْعَهُ  
 ٤٩٣  
 وَأَيُّ عَقْلِ لَهُ وَهُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ؟  
 ٤٤١  
 وَكَتَبَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي ذَرٍّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَطْرَفَنِي بِشَيْءٍ مِنَ الْعِلْمِ  
 ٣٩٥  
 وَلَا وَخْذَةَ أَوْحَشُ مِنَ الْعُجْبِ  
 ٧٨  
 وَمَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ، وَقَعَ فِي الْمَحَرَّمَاتِ وَهَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ  
 ٢٣٣  
 وَمَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ، فَهُوَ خَارِجٌ مِنَ وَلَايَةِ اللَّهِ تَعَالَى دَاخِلٌ فِي وَلَايَةِ الشَّيْطَانِ  
 ٣٣٨  
 وَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ  
 ٢٣٣  
 وَمَنْ مَشَى فِي غِيَبَةِ أَخِيهِ وَكَشَفَ عَوْرَتِهِ، كَانَتْ أَوَّلُ خُطْوَةٍ خَطَاَهَا ...  
 ٣٣٦  
 وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي  
 ١٢٤  
 وَهَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ  
 ٥٠٢، ٢٩٧  
 وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ  
 ١٩٦



- ٤٧٣ وَيُحَكِّ! أَتَذَرِي بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كُنْتُ؟ إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَلَاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا
- ٦٢٢ وَيُحَكِّ! أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ؟
- ٣٤٦ وَيَلُ لِمَنْ شَفَعَاؤُهُ خُصْمَاؤُهُ
- ٣٣٢ هَلْ تَذَرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟...
- ٧٠٥ هُمْ (أَيِ الْأَئِمَّةِ) وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ؛ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
- ٥١١ هِيَ أَحْكَمُ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ؛ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسَمِّيَهَا «الْجَامِعَةَ
- ٦٩٩ هِيَ صُورَةُ مُخَدَّثَةِ مَخْلُوقَةٍ، اضْطَفَاها اللَّهُ وَاخْتَارَهَا
- ٧٠٥ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا لِلَّهِ تَعَالَى آيَةٌ هِيَ...
- ٢٥٦ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ. كَذَبُوا، لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ
- ٣٣٩ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ! فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنا
- ٥٢٢ يَا أَبَا ذَرٍّ، وَيَلُ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ. وَيَلُ لَهُ، وَيَلُ لَهُ
- ٢٧٣ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ يُسَلِّطُ وَاللَّهُ مِنَ الْمُؤْمِنِ عَلَى بَدَنِهِ وَلَا يُسَلِّطُ عَلَى دِينِهِ
- ٥٣٤ يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ
- ٢٥٣، ٥٢ يَابْنَ آدَمَ خَلَقْتَ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ، وَخَلَقْتَنِي لِأَجْلِي
- ٦٠٤ يَا جَابِرُ، إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحَ الْقُدُسِ ...
- ٦٣٣ يَا جَابِرُ، أَتَكْتَفِي مَنْ يَنْتَحِلُ الشَّيْعَ أَنْ يَقُولَ بِحُبِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ؟
- ٤٧٤ يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِذَا صَلَّيْتُ، فَصَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَيْهَا أَبَدًا
- ٣٥٠ يَا عَلِيُّ، مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ
- ٥٥١ يَا عَمَّارُ الصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ وَاللَّهُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ
- ٦١٣ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّدًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ؛ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا...
- ٦١٣ يَا مُفَضَّلُ، كُنَّا عِنْدَ رَبَّنَا، لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فِي ظِلِّهِ خَضِرَاءُ
- ٢٦٤ يَا مَنْصُورُ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ
- ٣٤٣ يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْجَهْدُ فِي التَّوَاضُّلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ ...
- ٣٦٥ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ
- ٤٨٧ يُزْفَعُ لِلرَّجُلِ مِنَ الصَّلَاةِ رُبُعُهَا أَوْ ثُمْنُهَا أَوْ نِصْفُهَا أَوْ أَكْثَرُ بِقَدْرِ مَا سَهَا
- ٣٤١ يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَلَا يَرَى ...

## فارسی

- ۷۰۱ آدم را از آن جهت آدم گویند که از ادیم ارض است
- ۶۰۶، ۱۳۷ از برای خدا هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت
- ۳۰۴ از برای معاصی در عالم برزخ و قیامت صورت‌هایی است به مناسبت آنها
- ۵۲۱ از حضرت ختمی مرتبت سؤال شد آیا مؤمن جهان و ترسو می‌شود، فرمود: آری.
- ۱۵۳ از حضرت عیسی بن مریم علیه السلام حواریین او سؤال کردند: چه چیز از همه اشیا...
- ۵۹۰ از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که: بر زمین خطی مستقیم کشیدند...
- ۶۴۴ اعمال دیگر از قبیل صلات و صوم و حج و صدقه به شما ملحق شود...
- ۶۴۴ اعمال را روز پنجشنبه به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می‌دارند و در روز عرفه...
- ۵۵۲ افضل صدقات صدقه به ذی‌رحم است
- ۵۵۴ افضل صدقه، صدقه‌ای است که از زیادت کفاف باشد
- ۵۷۵ اگر به واسطه مشقت نبود من بر امت خود واجب می‌کردم مسواک را
- ۷۲۱ اگر حمله‌ای برای علمی که خداوند به من عطا فرموده می‌یافتم...
- ۶۲۱ اگر مردم بدانند خداوند چگونه مردم را خلق فرموده ملامت نکند کسی را
- ۶۱۵ اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه را در حبه‌ای که برداشته...
- ۱۰۱ اگر یک حلقه از سلسله هفتاد ذراعی اهل جهنم را در این عالم بیاورند...
- ۵۳۸ اگر یک نفر گرینده در یک امت باشد همه مورد رحمت شوند
- ۳۹۸ امیرالمؤمنین صراط است
- ۵۳۸ انسان که از کثرت گناه مابین او و بین بهشت بیشتر است از بین زمین تا عرش...
- ۴۲۱ اهل بهشت آنها را ببینند و به آنها بگویند چه شد که ما به واسطه تعلیمات شما...
- ۱۶۸ اهل جهنم اسم رسول الله صلی الله علیه و آله را فراموش کنند و خود را نتوانند معرفی کنند، مگر...
- ۷۱۷ ای پسر آدم من اولی به حسنات تو هستم از تو و تو اولی به...
- ۶۳۵ ای جابر مذاهب باطله و رأی‌های فاسده تو را گول نزنند که گمان کنی...



- ۶۳۳ ای جماعت شیعیان آل محمد علیهم السلام شماها در حد وسط باشید که...
- ۸۵، ۷۸ ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را...
- ۳۱ ایمان را حسد می خورد همان طور که آتش هیزم را می خورد
- ۴۹۲ این دنیای شما در نظر من پست تر است از این کفش پر وصله
- ۵۷۵ این قدر جبرئیل به من سفارش مسواک نمود که من بر دندان های خود ترسیدم
- ۵۱۸ این وصیت من است به شما دو نفر و سایر اهل بیتم...
- ۵۹۳ با جناب باقر العلوم علیه السلام داخل مسجد الحرام شدم و آن حضرت...
- ۵۲۲ پرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ در تمام سخن های خود
- ۵۴۳ بر امم سابقه هر وقت عذاب نازل می شد در یکی از این آیام نازل می شد
- ۱۳۱ برداشته شده از امت من نه چیز، و از جمله آنها حسد است...
- ۲۳ بعضی مردم در قیامت محشور می شوند به صورت هایی که...
- ۵۸۹ بعضی مردم را می بینی که از کمال فصاحت خطا نمی کند در لام یا...
- ۵۳۷ به هر قطره اش (گریه از خوف خدا) خداوند هزار خانه در بهشت بنا فرماید
- ۵۸۱ بیشتر چیزی که امت مرا داخل بهشت می نماید پرهیزگاری از خوف خداست
- ۱۱۱ پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست داشت بر الاغ بی پالان سوار شود
- ۱۵۹ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی غضب می فرمود اگر ایستاده بود می نشست
- ۳۶۳ تحویل انگشتی برای یاد ماندن مطلبی در خاطر از شرک خفی است
- ۳۲۲، ۲۱۴ تفکر یک ساعت از عبادت یک سال بهتر است
- ۳۲۲، ۲۱۴ تفکر یک ساعت بهتر است از عبادت شصت سال
- ۹۶ تقوا اینجاست و اشاره فرمود به سینه خود
- ۴۹۲، ۲۶۹ جبرئیل کلید خزائن ارض را در حضور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آورد و ...
- ۱۲۹ حسود روبرگردان است از قسمت هایی که بین بندگان کرده ام...
- ۵۵۲ حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام سه مرتبه قسمت کرد اموال...
- ۵۴۹ حضرت امیر علیه السلام جامه ای خریداری فرمود و از آن خوشش آمد...
- ۵۴۹ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هزار بنده آزاد فرمود از کد یمین خود

- ۵۴۶ حضرت باقر صدقه را پس از وقوع در دست سائل می‌بویید و می‌بوسید و...
- ۵۸۸ حضرت باقر علیه السلام قلوب را به سه قسمت تقسیم فرمود: قلب منکوس...
- ۳۸۲ حضرت داود علیه السلام گفت: ای پروردگار چگونه شکر تو کنم...
- ۲۷۰ حضرت سیدالشهدا علیه السلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید...
- ۵۴۹ حضرت صادق علیه السلام صدقه می‌دادند به شکر، پرسیدند چطور...
- ۵۲۲ حضرت علی بن الحسین علیه السلام به فرزندان خود می‌فرمود، بیرهزید از دروغ
- ۵۶۹ حضرت علی بن الحسین علیه السلام قرآن را به طوری نیکو تلاوت می‌فرمود
- ۳۴۸ حضرت عیسی علیه السلام با حواریین به مردار سگی گذشتند حواریین گفتند چقدر بوی...
- ۶۳۷ حضرت موسی به جناب خضر علیه السلام گفت: من از رفاقت با تو...
- ۴۰۰ حضرت یحیی علیه السلام دید که حضرت عیسی علیه السلام می‌خندد. با عتاب به او گفت...
- ۲۵۴ حق تعالی به طوری در قیامت بسط بساط رحمت کند که شیطان طمع مغفرت...
- ۶۳۵ خداوند بهشت را خلق فرموده از برای کسی که عبادت و اطاعت کند
- ۵۸۱ خداوند تعالی برای حسن خلق ثواب و مجاهده در راه خدا دهد
- ۱۶۵ خداوند تعالی عذاب کند شش طایفه را به شش چیز...
- ۵۸۲ خدای تعالی ابا دارد از قبول توبه کسی که صاحب خلق بد است
- ۵۸۲ خلق بد عمل را فاسد کند چون سرکه غسل را
- ۵۶۰ خیری نیست در قرائتی که از روی تفکر نباشد
- ۳۱ در جهنم یک وادی است برای متکبرها که او را سقر می‌گویند
- ۵۵۲ در صدقه جهد کن تا گمان کنی که اسراف کردی با آنکه اسراف نکردی
- ۵۴۴ در صورتی که در عشر آخر دو پنجشنبه باشد اولی را روزه بگیر زیرا...
- ۱۴۰ درهم و دینار کسانی را که قبل از شما بودند کشتند، و گشندۀ شما...
- ۵۷۶ دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت بدون مسواک
- ۵۷، ۳۱ دو گرگ اگر در گله بی‌شبان رها شود...
- ۵۷۵ رسول اکرم صلی الله علیه و آله آب وضو و مسواک خود را...
- ۵۵۵ رسول اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: موعظه کن مرا



- ۳۷۶ رسول اکرم ﷺ به منزله ساقه شجر است...
- ۳۸۱ رسول خدا ﷺ از هیچ مجلسی بیرون تشریف نمی برد مگر آن که ...
- ۶۳۴ رسول خدا ﷺ ایستاد بر صفا پس فرمود: ای اولاد هاشم...
- ۱۲۵ رسول خدا ﷺ بیرون رفتند در تشییع جنازه سعد...
- ۳۹۳ رسول خدا ﷺ در عبادت یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود...
- ۶۰۹ رسول خدا ﷺ قرار داد دینه عین و نفس را و حرام فرمود و هر مسکری را
- ۵۵۷ رسول خدا ﷺ مستخف به نماز را فرمود اگر بمیرد و نمازش چنین باشد...
- ۴۰۲ رسول خدا وقتی به معراج تشریف بردند در بهشت ملائکه ای چند دیدند...
- ۴۰۱ زمین بهشت، ساده است و مواد تعمیر آن اعمال بنی الانسان
- ۱۵۳ سخت ترین اشیا غضب خداست
- ۵۵۴ شرف مؤمن نماز کردن اوست در شب، و عزتش نگاهداری خود از ...
- ۵۳۸ شما برزخ خود را اصلاح کنید ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم
- ۵۵۳ شنیدم غلامان تو وقتی سوار می شوی تو را خارج می کنند از...
- ۷۸ شیطان گوید اگر در سه چیز چیره گردم...
- ۵۳۲ شیعه کسی است که تبعیت کامل کند، و الا مجرد دعوی...
- ۵۴۲ شیعیان ما [اهل] پنجاه و یک رکعت نماز هستند
- ۵۵۱ صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش می کند
- ۵۴۷ صدقه را خدای تعالی تربیت فرمایند مثل شماها که بچه شتر را تربیت می کنید...
- ۵۴۷ صدقه مردن های بد را دفع می نماید؛ و روزی را نازل می کند و...
- ۵۵۲ صله اخوان اجرش بیست است، و صله رحم بیست و چهار است
- ۵۴۴ صوم این سه روز معادل با صوم دهر است
- ۷۱۱ طوبی درختی است در بهشت که اصل آن در خانه من است و فرع آن...
- ۶۷ عبادت ما، عبادت احرار است که فقط برای حب خداست...
- ۵۷۱ علت این که دست ها در تکبیر بلند می شود آن است که در آن...
- ۵۶۲ علی علیه السلام نماز مؤمنین و روزه آنان است

- ۱۷۶ غیبت شدیدتر است از زنا
- ۳۳۵ غیبت کننده در روز قیامت گوشت خود را می خورد
- ۳۲۷ قرائت آیات «سبحان ربك...» وقت قیام از مجلس کفاره گناهان است
- ۵۶۸ قرآن را با حزن بخوانید و با صورت نیکو تلاوت کنید
- ۱۱۶ کبر گاهی می باشد در اشرار مردم از هر جنس
- ۶۰ کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل صباح ...
- ۵۳۷ کسی که چشم هایش گریان شود از ترس خدا به هر قطره از...
- ۵۸۲ کسی که خلُقش بد شد خودش را به عذاب مبتلا کرد
- ۵۳۱ کسی که خیانت کند به مؤمنی از دین اسلام خارج است
- ۵۳۱ کسی که خیانت کند به مؤمنی از من نیست
- ۱۶۵ کسی که راضی باشد به کار قومی از آنها به شمار آید
- ۱۴۵، ۱۳۳ کسی که صبح و شام کند و دنیا بزرگ ترین هم او باشد...
- ۵۶۱ کسی که قرآن را بسیار قرائت کند و با او عهد تازه کند...
- ۳۹۸ ماییم صراط مستقیم
- ۵۳۴ ما در قیامت از شما شفاعت می کنیم ولی برای برزخ خود فکری کنید
- ۵۰۲ ما عبادت حق نمی کنیم برای خوف از جهنم و نه برای شوق بهشت...
- ۵۵۵، ۲۳۱ مال و اولاد زینت زندگانی دنیا است و...
- ۵۶۰ مؤمنی که قرائت قرآن کند در حال جوانی...
- ۳۴۶ مثل مگس که بر قاذورات می نشیند نباشید که به موارد عیوب مردم متوجه باشید
- ۶۱ مُرائی، مشرک است
- ۵۹۳ مقصود از صراط مستقیم علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام است
- ۱۱۱ من بنده ای هستم می خورم مثل خوردن بنده و می نشینم مثل نشستن بنده
- ۴۹۲ من تأفف می کنم که دنیا را از خالق دنیا بخواهم چه رسد که از مخلوق...
- ۷۸ موسی بن عمران علیه السلام از شیطان پرسید خبر ده مرا به گناهی که اولاد آدم وقتی...
- ۱۷۶ می آید روز قیامت آدم دورو، در صورتی که یکی از دو زبانش...



- نزدیک‌ترین شما به من روز قیامت و لازم‌ترین اشخاص بر من شفاعت او... ۵۲۳
- نماز شب شرف مؤمن است و زینت آخرت ۲۳۱
- نیست از شیعیان ما کسی [که] در شهری که دارای صد هزار جمعیت... ۵۲۵
- نیکویی و حسن خلق دیار را آبادان کنند و عمرها را زیاد نمایند ۵۸۱
- وقتی که آیه شریفه ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد... ۳۸۱
- وقتی اهل بهشت در آن مستقر گردند یک مرقومه از ساحت قدس الهی... ۱۴۲، ۵۴
- وقتی ایستاد بنده از خوابگاه لذیذش که راضی کند حق را به نماز شب... ۵۵۵
- وقتی قبل از بعثت شبانی می‌کردم گاهی می‌دیدم که گوسفندان... ۴۶۱
- وقتی که در رسد کافر را مرگ، حاضر شود پیش او رسول خدا و... ۵۱۰
- وقتی مؤمنین ملاقات کنند و مصافحه نمایند فرو فرستد خداوند تعالی... ۶۱۷
- هر چیزی را کیل و وزنی است مگر گریه را که قطره‌ای از آن... ۵۳۸
- هر ریایی شرک است ۴۱
- هر کس بخواهد کیلش تمام باشد از ثواب در روز قیامت این آیات شریفه را در... ۳۲۶
- هر کس بنده‌ای را آزاد کند خداوند به هر عضوی از آن، عضوی از او را از آتش... ۵۴۸
- هر یک از اهل بهشت و جهنم مخلدند در آن به واسطه نیات خود ۱۲۷
- هفت طایفه است که خدای تعالی در پناه خودش آنها را... ۵۵۱
- همانا فرشته بالا می‌برد کار بنده را با فرحناکی... ۴۶
- هیچ بنده‌ای نیست مگر آن‌که در سر او لجامی است و فرشته‌ای است که آن را... ۹۷
- یکی از اصحاب وقتی همین آیه شریفه ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا...﴾ وارد شد... ۵۵۰
- یک ساعت تفکر از عبادت یک شب بهتر است ۲۱۳
- یک طایفه از اهل معصیت در جهنم معذب‌اند و اسم رسول اکرم ﷺ را فراموش... ۵۳۳

### ۳ - فهرست اسماء معصومین علیهم السلام

|                                         |                                        |
|-----------------------------------------|----------------------------------------|
| ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۲            | پیغمبر، خاتم الانبیاء، ختمی مرتبت، نبی |
| ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰            | اکرم، رسول اکرم ← محمد بن              |
| ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰            | عبدالله ﷺ، پیامبر اسلام                |
| ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹            | محمد بن عبدالله ﷺ، پیامبر اسلام ۱، ۵   |
| ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۱            | ۸، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۴          |
| ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۵            | ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵         |
| ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۱۹            | ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷         |
| ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۲۹            | ۷۸، ۸۰، ۸۵، ۸۸، ۹۶، ۹۹، ۱۱۱            |
| ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۱            | ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱           |
| ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۵۷            | ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹           |
| ۵۵۹، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸            | ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵           |
| ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۸، ۵۸۲، ۵۹۰            | ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰           |
| ۵۹۸، ۵۹۱، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۷            | ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۳۰           |
| ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۲۲، ۶۳۰            | ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۹           |
| ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۳            | ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۳           |
| ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۲            | ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳           |
| ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۱، ۶۹۶، ۶۹۷            | ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰           |
| ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۲۴                           | ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۳۶۹           |
| امام علی، امیر المؤمنین، مولای متقیان ← | ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۷۸           |



|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> ، امام اول                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      | حسنین <small>علیہما السلام</small> (حسن بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام دوم                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
| علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> ، امام اول ۳۲، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۹۲، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۹۳، ۵۹۴، ۶۱۵، ۶۲۵، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۵۹، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۷، ۷۱۱ | / حسین بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام سوم ۵۱۸، امام زین العابدین، امام سجاد، زین العابدین ← علی بن الحسین <small>علیه السلام</small> ، امام چهارم<br>علی بن الحسین <small>علیه السلام</small> ، امام چهارم ۳۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۸۳، ۲۹۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۲۲، ۵۳۰، ۵۵۹، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۸۱، ۶۳۶، ۷۱۹<br>امام محمد باقر، باقر العلوم ← محمد بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام پنجم<br>محمد بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام پنجم ۶۷، ۹۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۷، ۱۸۹، ۲۵۴، ۲۶۸، ۳۱۷، ۳۳۸، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۹۰، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۴۶، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲<br>امام جعفر صادق، ابی عبدالله ← جعفر بن محمد <small>علیه السلام</small> ، امام ششم<br>جعفر بن محمد <small>علیه السلام</small> ، امام ششم ۱۰، ۳۳، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۶۵، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۸۹ |
| علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> ، امام اول                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      | حسن بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام دوم ۵۵۲، ۵۱۸                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                       |
| امام حسین، سیدالشهداء ← حسین بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام سوم ۲۷۰، ۵۱۸، ۵۳۰                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                    |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |

|                                                              |                                                              |
|--------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------|
| ۲۴۰، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۲۵، ۴۶۹،                                | ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۹،                              |
| ۴۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳                                                | ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۹،                                |
| امام رضا، ابو الحسن الثانی ← علی بن                          | ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۳،                                |
| موسیٰ <small>علیه السلام</small> ، امام هشتم                 | ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۱،                                |
| علی بن موسیٰ <small>علیه السلام</small> ، امام هشتم ۶۹، ۲۴۰، | ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴،                                |
| ۲۶۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۵۵۳، ۵۷۰، ۵۷۱،                                | ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۰،                                |
| ۵۷۲، ۶۳۲، ۶۶۳، ۷۰۰، ۷۰۱                                      | ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۲۷،                                |
| امام جواد، ابو جعفر الثانی ← محمد بن                         | ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۵۵،                                |
| علی <small>علیه السلام</small> ، امام نهم                    | ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹،                                |
| محمد بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام نهم ۵۵۳، ۶۱۳   | ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۸،                                |
| امام علی النقی، ابو الحسن الثالث، امام                       | ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲،                                |
| هادی ← علی بن محمد <small>علیه السلام</small> ، امام         | ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۳،                                |
| دهم                                                          | ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱،                                |
| علی بن محمد <small>علیه السلام</small> ، امام دهم ۲۴۰        | ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۷،                                |
| امام زمان، امام عصر، ولی الله حجة بن                         | ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۶، ۵۲۴، ۵۲۵،                                |
| الحسن العسکری <small>علیه السلام</small> ← صاحب              | ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷،                                |
| الزمان (عجل الله تعالى فرجه الشريف)،                         | ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴،                                |
| امام دوازدهم                                                 | ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۷۶،                                |
| صاحب الزمان (عجل الله تعالى فرجه                             | ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۴، ۵۸۹، ۶۰۰، ۶۰۱،                                |
| الشریف)، امام دوازدهم ۳۳، ۱۷۹،                               | ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷،                                |
| ۱۸۹، ۳۰۳                                                     | ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۸۹، ۶۹۲، ۷۰۷                                      |
| ابو البشر ← آدم، پیامبر                                      | امام موسی کاظم، ابوالحسن، ابو الحسن                          |
| آدم، پیامبر ۵۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۵۳،                          | الاول ← موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ، امام       |
| ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۶۴، ۳۴۲، ۳۷۵،                                | هفتم                                                         |
| ۳۷۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۷، ۴۴۳، ۴۵۷،                                | موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ، امام هفتم ۶۹، ۲۳۹، |



|                                 |                                    |
|---------------------------------|------------------------------------|
| داود، پیامبر ۷۸، ۸۵، ۳۸۲، ۳۸۳   | ۴۵۹، ۴۶۷، ۵۵۶، ۵۵۷، ۶۹۱، ۶۹۲       |
| ایوب، پیامبر ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۹ | ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷       |
| سلیمان بن داود، پیامبر ۴۹۲، ۷۲۷ | خلیل الرحمن ← ابراهیم، پیامبر      |
| عیسی بن مریم ← عیسی، مسیح       | ابراہیم، پیامبر ۱۳۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۶۲ |
| عیسی، مسیح ۱۵۳، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۴۹   | ۵۷۲، ۶۵۷                           |
| ۴۰۰، ۴۰۱                        | موسی بن عمران ← موسی، پیامبر یهود  |
| یحیی، پیامبر ۴۰۰، ۴۰۱           | موسی، پیامبر یهود ۷۸، ۱۱۹، ۱۵۳     |
| یعقوب، پیامبر ۲۸۹               | ۲۳۹، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۶۳۷، ۶۵۱       |
| یوسف، پیامبر ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۳      | ۶۸۱، ۷۰۷                           |
|                                 | خضر، پیامبر ۶۳۷، ۶۵۱               |



## ۴ - فهرست اعلام

|                                     |                                       |
|-------------------------------------|---------------------------------------|
| ابن بکیر، عبدالله ۱۰۰               | آقا محمد باقر وحید بهبهانی ← بهبهانی، |
| ابن سینا، حسین بن عبدالله ۱۴، ۲۱۷،  | محمد باقر بن محمد اکمل                |
| ۷۰۲، ۶۹۱                            | ابراهیم بن عبدالحمید ۴۲۵              |
| ابن شهاب، محمد بن مسلم ۵۵۹          | ابراهیم بن هاشم ۱۰، ۳۹، ۶۹، ۱۰۰،      |
| ابن شهید اول، ضیاء الدین علی ۷      | ۱۶۳، ۲۱۲، ۲۶۲، ۳۳۰، ۳۵۵، ۴۵۳،         |
| ابن طاووس، علی بن موسی ۲۸۸، ۴۷۱،    | ۵۹۷                                   |
| ۴۸۱، ۶۳۵                            | ابلیس ۲۶، ۳۸، ۱۶۸، ۱۹۶، ۲۵۴، ۲۷۲،     |
| ابن عباس، عبدالله ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۹۲،    | ۴۴۷، ۴۴۹، ۶۴۲، ۶۶۹                    |
| ۴۹۲                                 | ابن ابی عمیر، محمد ۳۹، ۱۰۰، ۲۵۸، ۵۴۱  |
| ابن عربی، محمد بن علی ۳۶۵           | ابن ابی نجران، عبدالرحمن ۲۵۶          |
| ابن عقیل ← یحیی بن عقیل             | ابن ابی یعفور، عبدالله ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۷۳، |
| ابن فضال، حسن بن علی ۳۲۷            | ۲۶۴، ۴۷۴، ۵۲۸، ۵۲۹                    |
| ابن فهد حلّی، احمد بن محمد ۳۲۰، ۳۲۷ | ابن بابویه قمی ← ابن بابویه، محمد بن  |
| ابن قولویه، جعفر بن محمد ۹          | علی                                   |
| ابن محبوب، حسن ۱۳۳، ۱۹۹، ۲۶۲،       | ابن بابویه، محمد بن علی ۳۳، ۶۴، ۷۷،   |
| ۲۹۹، ۳۱۷، ۴۴۱، ۴۶۷، ۷۰۷             | ۷۸، ۲۱۶، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۵۰، ۳۷۷،          |
| ابن مسکان، عبدالله ۲۷۹، ۶۷۱         | ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۷۴، ۴۸۳، ۵۲۱، ۵۲۳،         |
| ابن مسکویه، احمد بن محمد ۱۴۹        | ۵۳۷، ۵۴۴، ۶۹۲، ۶۹۷، ۷۰۰               |



|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| اسماعیل بن مهران ۶۴۵               | ابو المجد، محمد رضا ۳، ۲۱۳          |
| اشعری، احمد بن محمد بن عیسیٰ ۱۳۳،  | ابو المغرا ۳۹                       |
| ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۴۷، ۲۹۹، ۳۱۷، ۴۴۱،      | ابو بصیر ۲۱۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۷۴،   |
| ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۹۷، ۵۰۵، ۶۲۹، ۶۳۳،      | ۳۸۷، ۴۲۲، ۴۳۵، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۸۷،       |
| ۷۱۹، ۶۸۹                           | ۶۷۱، ۶۰۴                            |
| اشعری، جعفر بن محمد ۴۵۳            | ابو حمزه ← ثمالی، ابو حمزه          |
| اصبغ بن نباته ۵۲۲، ۵۷۱             | ابو ذر [غفاری] ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۶۹، ۳۹۵،  |
| اصفہانی، شیخ محمد رضا ← ابوالمجد،  | ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۴، ۵۲۲، ۵۲۹،       |
| محمد رضا                           | ۵۵۰                                 |
| اصفہانی، محمد تقی ۳                | ابو زید ۵۱۷                         |
| اصفہانی، میرزا محمد هاشم ۵         | ابو طالب محمد ← فخر المحققین، محمد  |
| امین، محسن ۴                       | بن حسن                              |
| انصاری، جابر بن عبدالله ۲۳۰        | ابو علی الحسن ← طوسی، حسن بن        |
| انصاری، شیخ مرتضیٰ ← انصاری،       | محمد                                |
| مرتضیٰ بن محمد امین                | ابو علی سینا ← ابن سینا، حسین بن    |
| انصاری، عبدالله بن محمد ۲۱۲، ۲۴۵،  | عبدالله                             |
| ۲۴۶، ۳۲۲، ۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۶، ۵۲۳       | ابو علی فخار بن المعد الموسوی ←     |
| انصاری، مرتضیٰ بن محمد امین ۴، ۳۵۱ | موسوی، فخار بن معد                  |
| اهوازی، حسین بن سعید ۴۹۷، ۵۰۷،     | ابو کهمس ۵۲۸                        |
| ۷۱۹، ۶۲۹                           | احمد بن فهد ← ابن فهد حلّی، احمد بن |
| آبان بن تغلب ۸۹، ۴۴۳، ۶۴۵          | محمد                                |
| أنس ۲۳۰، ۳۳۷                       | احمد بن محمد ۳۹۵                    |
| بحر العلوم، محمد مهدی بن مرتضیٰ ۵  | اسحاق بن عمار ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۵، ۵۳۴،   |
| بحرانی، یوسف بن احمد ۵۴۴           | ۵۳۷                                 |
| برقی، احمد بن محمد بن خالد ۱۵۶،    | اسرافیل ۶۱۲، ۶۵۲، ۷۲۹               |

- ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۷۹، ۴۶۷، ۵۸۳، ۶۴۵، ۷۰۷، ۶۹۹  
 ۳۲۹، ۳۵۶، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۲۰، ۶۴۶، ۶۴۹  
 ۷۰۲، ۷۱۱، ۷۲۰  
 البرقی، محمد بن خالد ۱۵۷، ۲۳۹، ۲۷۹، ۴۹۷، ۵۸۳، ۶۴۵  
 البرزطی، احمد بن محمد بن ابی نصر ۶۶۳  
 بقراط ۱۵۰  
 بهبانی، محمد اکمل ۵  
 بهبانی، محمد باقر بن محمد اکمل ۵  
 تبریزی، ملا رجبعلی ۶۷۶  
 ثمالی، ابو حمزه ۳۲، ۲۹۳، ۳۱۷، ۴۷۳، ۵۳۰  
 جبرئیل ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۶۹، ۳۳۷، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۵۸  
 حسن بن علی الوشاء ← و شاء، حسن بن علی ۳۹۱  
 حسن بن علی بن ابی عثمان ۳۹۵  
 حسن بن محبوب ← ابن محبوب، حسن بن علی ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۲، ۴۹۲، ۴۶۱، ۴۵۹  
 حسن بن محمد بن سماعة ۳۷۳، ۶۰۵، ۵۷۵، ۵۷۱، ۵۵۶، ۵۰۹  
 حسن ← حسن بصری ۶۸۱، ۶۵۲  
 الحسن بن ابی سارة ۲۵۷  
 الحسین بن سعید الاهوازی ← اهوازی، حسین بن سعید  
 الحسین بن محمد ۱۸۵، ۶۱۹  
 حسین بن خالد ۷۰۰  
 حسین [بن عبدالصمد] ۶  
 حفص بن قرط ۱۴۶  
 حکیم ۸۹  
 جراح المدائنی ۴۵  
 جزینی، محمد بن المؤذن ۷  
 جعفر بن الحسن بن سعید الحلّی ← محقق حلّی، جعفر بن حسن  
 جعفر بن قولویه ← ابن قولویه، جعفر بن محمد  
 جعفر بن محمد الصّیقل ۳۱۸  
 جعفی، جابر بن یزید ۶۰۴، ۶۳۳، ۶۳۵  
 جوهری، اسماعیل بن حمّاد ۲۴۸، ۲۶۲



|                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| الحلال، احمد بن عمر ۶۹، ۲۳۹          | سعد [بن معاذ] ۱۲۵                 |
| حماد بن عثمان ۳۸۸                    | سعید بن کلثوم ۴۸۸                 |
| حماد بن عیسیٰ ۴۵۳، ۵۹۷               | سفیان الثوری ۳۹۱، ۳۹۲             |
| حمزة بن حمران ۱۳۲                    | سفیان بن عیینہ ۳۵۵، ۳۶۲           |
| حمزة بن عبدالمطلب ۱۶۶                | سکونی ۱۰، ۱۶۳، ۲۱۱، ۳۲۹           |
| حمید بن زیاد ۳۷۳                     | سماعة بن مهران ۲۶۱، ۲۹۲، ۲۹۳      |
| حوّا ۱۷۴                             | سهروردی، شیخ اشراق، شیخ جلیل      |
| الخرّاز، ابو ایوب ۶۹۹                | اشراقی ← سهروردی، یحییٰ بن حبش    |
| خواجہ عبدالله انصاری ← انصاری،       | سهروردی، یحییٰ بن حبش ۴۲۹، ۶۶۶،   |
| عبدالله بن محمد                      | ۶۸۰                               |
| خیثمہ ۶۳۲                            | سهل بن زیاد ۴۲۵، ۴۵۳              |
| داود الرقی ۱۱۹                       | سید رضی ← شریف الرضی، محمد بن     |
| داود بن فرقد ۹۹، ۱۵۰                 | حسین ۳۰۷                          |
| درست الواسطی ۴۲۵                     | سید محسن، امین عاملی ← امین، محسن |
| دهکردی اصفهانی، ابو القاسم ۵         | سید مرتضیٰ ← علم الهدی، علی بن    |
| راغب اصفهانی، حسین بن محمد ۳۸۲       | حسین                              |
| ربعی [بن عبدالله] ۵۹۷                | سید مهدی بحر العلوم ← بحر العلوم، |
| روزبهان بقلی، روزبهان بن ابی نصر ۳۶۵ | محمد مهدی بن مرتضیٰ               |
| زرارة [بن اعین] ۶۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۴۲۲،   | شاذان بن جبرئیل قمی ۸             |
| ۴۵۱، ۴۶۹، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۲۹              | شاه آبادی، محمد جواد ۱۴۰          |
| زمخشری، محمود بن عمر ۶۴۸             | شاه آبادی، محمد علی ۱۴، ۶۰، ۷۶،   |
| الزّهری ← ابن شهاب، محمد بن مسلم     | ۱۲۷، ۱۴۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۳۷، ۲۳۶،     |
| ساباطی، عمار بن موسیٰ ۵۵۱            | ۳۲۵، ۳۵۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۳۲،     |
| سجستانی، حریر بن عبدالله ۲۱۸         | ۷۲۵، ۶۹۱                          |
| سعد ۵۸۳، ۶۳۳                         | شهید اول، محمد بن مکی ۷           |

- شہید ثانی، زین الدین بن علی ۷، ۳۳۱، ۳۵۶، ۶۰۶، ۶۶۳
- طائی رازی، محمد بن الحسن ۵۲۵، ۵۵۳
- طبرسی، احمد بن علی ۳۹۱
- طبرسی، فضل بن حسن ۳۹۱
- طبری، محمد بن ابی القاسم ۸
- طلحہ بن زید ۱۴۰
- طوسی، حسن بن محمد ۸
- طوسی، محمد بن حسن ۸، ۳۳۹، ۴۷۳، ۵۶۶، ۶۲۲
- عاصم بن حمید ۱۸۵، ۷۱۹
- عائشہ ۳۳۳، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۰
- عباد بن صہیب البصری ۴۰۷
- عباد بن مروان ۵۰۷
- عبدالرحیم بن عتیک القصیر ۶۰۰
- عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن جلال
- الدین ۲۴۶، ۲۸۹
- عبدالصمد بن بشیر ۴۹۷
- عبدالغزیز العبدی ۱۳۳
- عبدالله بن ابی یعفور ← ابن ابی یعفور، عبدالله
- عبدالله بن بحر ۵۰۰
- عبدالله بن سلیمان ۵۶۷
- عبدالله بن سنان ۱۳۳، ۲۰۱، ۳۱۷، ۳۹۵
- ۴۴۱، ۵۴۵، ۶۱۲، ۶۱۹
- عبدالله بن مسکان ← ابن مسکان، عبدالله
- شہید ثانی، زین الدین بن علی ۷، ۳۳۱، ۳۵۶، ۶۰۶، ۶۶۳
- شیخ الرئيس، ابو علی سینا ← ابن سینا، حسین بن عبدالله
- شیخ الطائفہ ← طوسی، محمد بن حسن
- شیخ بہایی، محمد بن حسین ۶، ۷۰، ۳۱۳، ۳۶۴، ۴۱۴، ۵۸۷، ۶۱۱، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۰، ۶۶۲
- شیخ مفید ← مفید، محمد بن محمد
- صاحب حدائق ← بحرانی، یوسف بن احمد
- صاحب غرائب (عرائس) البیان ← روزبہان بقلی، روز بہان بن ابی نصر
- صاحب قاموس ← فیروز آبادی، محمد بن یعقوب
- صاحب یاسین ← حبیب نجار
- صدر الحكماء، صدر المتألہین ← صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراہیم
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراہیم
- ۲۱۶، ۲۲۶، ۴۳۷، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۵، ۵۰۴، ۵۸۷، ۶۵۲، ۶۶۵، ۶۹۲، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۶، ۷۳۰
- صدوق ← ابن بابویہ، محمد بن علی
- صفوان بن یحیی ۶۷۱
- صیداوی، ناجیہ بن ابی عمارة ۳۷۳
- ضیاء الدین علی ← ابن شہید اول، ضیاء



- عبدال مطلب ۶۳۴  
عبدالملك بن أعین ۶۰۰  
عبیدالله بن الولید ۳۸۷  
عبیدالله بن عبدالله الدهقان ۴۲۵  
عبید بن زرارہ ۶۲۹  
عجلی، بُرید [بن معاویة] ۴۲۲  
عزرائیل ۱۹۷، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۶۱۲، ۶۵۲  
العقروقی ۳۴۳  
علامہ حلی، حسن بن یوسف ۷، ۲۷۱  
علامہ مجلسی ← مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی  
علم الہدی، علی بن حسین ۳۷۶  
العلوی، احمد بن عیسیٰ ۴۰۷  
علی بن ابراہیم ← قمی، علی بن ابراہیم  
علی بن الحکم ۷۰۷  
علی بن النعمان ۲۷۹، ۵۱۵  
علی بن أسباط ۶۹، ۲۳۹  
علی بن جعفر ۵۶۴  
علی بن حدید ۲۴۷  
علی بن رئاب ۱۹۹  
علی بن سالم ۴۱  
علی بن سوید ۶۹، ۲۳۹  
علی بن طاووس ← ابن طاووس، علی بن موسیٰ
- علی بن عبدالعزیز ۶۲۲  
علی بن محمد ۳۷۷، ۳۷۸، ۴۲۵، ۴۵۳، ۶۸۹  
علی بن محمد بن الجہم ۳۷۷  
عمار ساباطی ← ساباطی، عمار بن موسیٰ  
عمر بن مسلم ۶۲۲  
عمر بن یزید ۳۷۴، ۳۸۸، ۴۶۷  
عون القلانسی ۱۷۳  
عیاشی، محمد بن مسعود ۱۳۶، ۴۴۳  
غزالی، محمد بن محمد ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۶  
فخر المحققین، محمد بن حسن ۷  
فخر رازی، محمد بن عمر ۶۲۷  
فضل بن السکن ۶۸۹  
فضل بن شاذان ۵۷۰  
فضیل بن یسار ۳۲۶، ۴۷۳، ۵۴۱  
فیروزآبادی، محمد بن یعقوب ۳۳۰  
فیض کاشانی، محمد بن شاہ مرتضیٰ ۳۸۶، ۵۴۴، ۵۷۹، ۶۰۶، ۶۲۰، ۶۲۱  
۶۹۲  
القاسم بن محمد ۳۵۵، ۴۹۷  
قاضی سعید قمی، محمد سعید بن محمد مفید ۶۷۶  
قدّاح، عبدالله بن میمون ۴۵۳  
قزوینی، ابو عبدالله، محمد بن محمود ۴۰۷

|                                    |                                           |
|------------------------------------|-------------------------------------------|
| القمّاط، ابوسعید ۶۴۵               | ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۶۱، ۶۶۲، ۷۰۰              |
| قمی، عباس ۴                        | ۷۰۸                                       |
| قمی، علی بن ابراهیم ۹، ۳۹، ۶۹، ۸۹  | مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی ۶            |
| ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۶۳، ۲۱۱، ۲۳۱       | محقق حلّی، جعفر بن حسن ۸                  |
| ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۵۵، ۳۹۰، ۴۰۷       | محقق داماد ← میرداماد، محمد باقر بن محمد  |
| ۴۵۳، ۵۹۷، ۶۴۶، ۶۷۱                 |                                           |
| کابلی، ابو خالد ۷۰۵                | محقق طوسی ← نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد |
| کلینی، محمد بن یعقوب ۹، ۳۹، ۶۷، ۶۹ |                                           |
| ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۶۳        | محمد بن ابی عمیر ← ابن ابی عمیر، محمد     |
| ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۷       |                                           |
| ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۱۷       | محمد بن الحسن الطوسی ← طوسی، محمد بن حسن  |
| ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۲۵       |                                           |
| ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۹۷، ۵۱۵       | محمد بن خُمران ۶۸۹                        |
| ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۴۵، ۵۶۵       | محمد بن خالد الطیالسی ۶۷۱                 |
| ۵۶۷، ۵۸۳، ۵۹۷، ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۲۹       | محمد بن ریان بن الصّلت ۶۳۷                |
| ۶۳۶، ۶۴۵، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۸۹، ۶۹۱       | محمد بن سنان ۱۷۳، ۶۱۳                     |
| ۶۹۲، ۶۹۹، ۷۰۷، ۷۱۹                 | محمد بن عیسی ۸۹، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۷۳            |
| لقمان ۹۳، ۲۴۷، ۲۸۳                 | ۲۹۹، ۳۱۷، ۴۲۵، ۵۱۵، ۶۸۹                   |
| مأمون، خلیفه عباسی ۳۷۸             | محمد بن مارد ۶۲۹                          |
| مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی ۶، ۷۰ | محمد بن مسلم ۱۲۳، ۴۲۲، ۶۳۹، ۶۹۹           |
| ۱۲۱، ۱۳۴، ۲۱۸، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۴       | محمد بن یحیی ۱۳۳، ۱۷۳، ۱۹۹، ۲۹۹           |
| ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۳۰، ۳۵۰       | ۳۱۷، ۳۹۵، ۴۴۱، ۴۵۳، ۴۹۷، ۵۱۵              |
| ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۴، ۳۷۷، ۴۰۸       | ۷۱۹، ۶۶۳                                  |
| ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۵۷۹، ۵۹۸، ۵۹۹       | محمد رضا آل العلامه ← ابوالمجد، محمد رضا  |
| ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۶       |                                           |



|                                                                 |                                           |
|-----------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| نجم الدین کبری، احمد بن عمر ۴۹۳                                 | محبی الدین عربی ← ابن عربی، محمد بن علی   |
| نخعی، میسر بن عبدالعزیز ۱۵۹                                     | معاویہ بن وہب ۱۲۲، ۲۹۹، ۷۰۷               |
| نراقی، احمد بن محمد مهدی ۵، ۵۷۹                                 | معلی بن محمد ۱۸۵، ۶۱۹                     |
| نراقی، مهدی بن ابی ذر ۵۷۹                                       | المغیرہ [النصری] ۲۲۱                      |
| نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۵۸۷، ۶۶۱، ۶۶۵ | المغیرہ [بن سعید] ۲۷۳                     |
| النضر بن سوید ۷۱۹                                               | مفضل بن عمر ۳۷۴، ۵۸۳، ۶۱۳، ۶۳۱            |
| نوری، حسین بن محمد تقی ۴                                        | مفید، محمد بن محمد ۹، ۴۸۸، ۵۵۵            |
| نوف البکالی ۳۳۵                                                 | المقداد ۴۵۹                               |
| النوفلی ۱۰، ۱۶۳، ۲۱۱، ۳۲۹                                       | ملک الموت ← عزرائیل                       |
| الواسطی ← دُرست الواسطی                                         | ملکی تبریزی، جواد بن شفیع ۵۰۰             |
| واصل ۳۹۵                                                        | منصور ۲۹۴، ۲۹۵                            |
| وشاء، حسن بن علی ۱۸۵، ۶۱۹                                       | منصور بن یونس ۲۴۷                         |
| وہیب بن حفص ۳۷۳                                                 | المنقری ۳۵۵                               |
| ہارون بن الجہم ۵۸۳                                              | موسوی رضوی ہندی، محمد بن ہاشم ۵           |
| ہاشم [بن عبد مناف] ۶۳۴                                          | موسوی، فخار بن معد ۸                      |
| یحیی بن عقیل ۱۸۵، ۱۹۰                                           | میرداماد، محمد باقر بن محمد ۱۰۴، ۱۴۱، ۶۵۴ |
| یزید بن خلیفہ ۳۹، ۵۲۵                                           | میسر ← نخعی، میسر بن عبدالعزیز            |
| یزیدی ۷۱۱                                                       | میسسی، علی بن عبدالعالی ۷                 |
| یوسف بن ثابت بن أبی سعدہ ۶۳۶                                    | میکائیل ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۶۰۵                |
| یونس [بن عبدالرحمان] ۸۹، ۱۱۹، ۱۴۹، ۲۴۷                          | مؤمن آل فرعون (حزقیل) ۲۴۵                 |
|                                                                 | ناجیہ ← صیداوی، ناجیہ بن ابی عمّارۃ       |

## ٥ - فهرست كتب

|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| تفسير الصافي ٥١١                 | احتجاج ← الاحتجاج                     |
| تفسير فخر رازى ← التفسير الكبير  | الاحتجاج ٣٩٢                          |
| التفسير الكبير ٦٢٦               | اخوان ← مصادفة الاخوان                |
| توحيد (صدوق) ٢١٦، ٤٣٠، ٥٠١، ٦٩٧  | اربعين (شيخ بهايى) ٦٤٩، ٦٥٠، ٦٦٠      |
| تورات ٣١٨، ٤٦٧، ٧٠٧              | الارشاد ٤٨٨                           |
| التهذيب ← تهذيب الاحكام          | الاستبصار ٨                           |
| تهذيب الاحكام ٨، ٤٧٣             | اسرار الصلوة (شهيد ثانى) ٣٥٦          |
| ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ٣٣٦، | اسفار ← الحكمة المتعالية              |
| ٣٥٠، ٤٧٦، ٤٧٨، ٥٣٧، ٥٦٥          | اشارات ← الاشارات والتنبيهات          |
| جليّة الحال ٢١٣                  | الاشارات والتنبيهات ١٤، ٢١٦           |
| حدائق ← الحدائق الناضرة          | اصول كافى، كافى ← الكافى              |
| الحدائق الناضرة ٤٢٩              | امالى (صدوق) ٧٧، ٢٢٩، ٣٣٥، ٥٦٤،       |
| الحكمة المتعالية ٢١٦             | ٥٨٠                                   |
| حكمة الاشراق ٤٢٩                 | امالى (طوسى) ٣٣٢، ٦٣٢، ٦٣٩            |
| الخصال ٧٨، ٢٢٩، ٣٤٠، ٤٧٤         | انجيل ٣١٨                             |
| رجال كشى ٤٢٢                     | البرهان فى تفسير القرآن ٧٢١           |
| رسالة لقاء الله ٥٠٠              | تجريد الاعتقاد ٢٧١، ٣١٣               |
| شرح اصول كافى ٤٣٧، ٧٣٠           | تفسير برهان ← البرهان فى تفسير القرآن |



|                                        |                                   |
|----------------------------------------|-----------------------------------|
| القاموس ← القاموس المحيط               | شرح توحید ٦٧٦                     |
| القاموس المحيط ٢٦٣، ٣٣٠، ٣٥٧، ٧٢٠      | شفا ٧٠٢                           |
| قبسات ← القبسات                        | شرح منازل السائرین ٢٨٩            |
| القبسات ١٤١                            | صافی ← تفسیر الصافی               |
| قرب الاسناد ٦٤                         | صاح اللغة ١٩٩، ٢١٣، ٢٤٠، ٢٤٨      |
| الكافی ٤١، ٤٥، ٤٦، ٥٧، ٦٤، ٧٦، ٨٥      | ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٨٠، ٣٣٠، ٣٥٦، ٣٥٧      |
| ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١١٦، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٠         | ٤٠٩، ٤١١، ٤١٢، ٥١٧، ٥٨٤، ٥٨٥      |
| ١٥٢، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٥           | ٥٩٩، ٦٤٩، ٧٠١                     |
| ١٦٨، ١٨٠، ١٨٩، ١٩٠، ٢١٣، ٢١٦           | صحيفة سجادية ٢٤٩                  |
| ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٨، ٢٥٣، ٢٥٦           | صحيفة على بن ابي طالب ٤٩٠         |
| ٢٥٧، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٧٠، ٢٧١           | صراح ← الصراح من الصراح           |
| ٢٧٣، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥           | الصراح من الصراح (صراح اللغة) ٥١٦ |
| ٣٢٠، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٣           | طهارة الاعراق ١٤٩، ٥٧٩            |
| ٣٥٣، ٣٦٢، ٣٦٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٨٩           | عدة الداعي ٣٢٠، ٣٢٧               |
| ٣٩٨، ٣٩٩، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩           | علل، العلل ← علل الشرائع          |
| ٤٣٠، ٤٣٥، ٤٥١، ٤٥٢، ٤٧٣، ٤٧٩           | علل الشرائع ٢٣٠، ٣٤٠، ٤٨٧، ٥٧١    |
| ٤٨٤، ٤٩٣، ٤٩٥، ٥٠١، ٥٢٢، ٥٢٤           | علم اليقين ٥٠٧                    |
| ٥٢٦، ٥٣٨، ٥٥١، ٥٥٤، ٥٥٩، ٥٦٣           | عوالي اللثالی ٤٥٩                 |
| ٥٧٤، ٥٧٩، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٨٢، ٥٨٨           | عيون، العيون ← عيون الاخبار الرضا |
| ٥٨٩، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٩، ٦٠٤، ٦٠٩           | عيون الاخبار الرضا ٣٧٧، ٥٧١، ٧٠٠  |
| ٦١٣، ٦١٤، ٦١٦، ٦١٧، ٦٣١، ٦٣٢           | ٧٠١                               |
| ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٧، ٦٤٢، ٦٩٣، ٦٩٧           | غرائب البيان ← عرائس البيان       |
| ٧٠٤، ٧٠٥                               | عرائس البيان ٣٦٥                  |
| كسر اصنام الجاهلية في الرد على الصوفية | فقيه ← من لا يحضره الفقيه         |
| ٥٠٤                                    | فلاح السائل ٤٨١                   |

- كشاف ٦٤٨  
كشف الريبة ٣٣١  
المجالس و الاخبار ← امالي (صدوق)  
مجمع البحرين ٥١٧، ٤٤٣  
مجمع البيان ٢٧٦، ٣٤٠، ٤٤٣، ٥١١،  
٧١١  
مرآة العقول ٢٨٠، ٦٢٦  
مصادفة الاخوان ٣٤٠  
المصباح المنير ٣٣٠  
مصباح الهداية ← مصباح الهداية الى  
الخلافة والولاية  
مصباح الهداية الى الخلافة والولاية ٦٠٥،  
٦٠٦، ٦٩٤، ٦٥٩، ٧٠٤
- معاني الاخبار ٣٩١، ٥٨٠  
منازل السائرين ٢٤٠، ٢٤٦، ٢٨٨، ٥٣٧  
من لا يحضره الفقيه ٩، ٥٨٠  
نهاية ← النهاية، ابن الاثير  
النهاية، ابن الاثير ٢٨٠  
نهج البلاغة ٢٣٦، ٣٠٧  
وافي ٥٨٠، ٥٩٩  
وسائل، الوسائل ← وسائل الشيعة  
وسائل الشيعة ٦٤، ٢٢٨، ٢٨٠، ٢٨١،  
٣٣٥، ٣٣٦، ٤٢٢، ٤٤٤، ٥٢٠، ٥٢١،  
٥٥٤، ٥٢٥  
الهداية ٦٠٦، ٦٩٤





مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

## ۶- فهرست اشعار

|                                     |                                               |
|-------------------------------------|-----------------------------------------------|
| عنقا شکار کس نشود دام بازگیر        | کانجا همیشه باد به دست است دام را ۶۹۳، ۶۱۵    |
| جنونی فیک لایخفی                    | و ناری منك لایخبو ۶۶۱                         |
| فأنت السمع و الأبصار                | و الارکان والقلب                              |
| هرگز وجود حاضر و غایب شنیده‌ای      | من در میان جمع و دلم جای دیگر است ۲۰۵         |
| چاره آن دل عطای مبدلیست             | داد حق را قابلیت شرط نیست ۷۳۴، ۳۰۹            |
| طیران مرغ دیدی تو ز پاییند شهوت     | بدر آی تا ببینی طیران آدمیت ۲۸۷               |
| پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت      | آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد ۲۴۹             |
| تا که از جانب معشوق نباشد کششی      | کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد ۶۵۸             |
| دواؤك فیک و ما تشعر                 | و داؤك منك و ما تبصر ۳۹۹                      |
| و ما حبُّ الدیار شغفن قلبی          | و لكن حبُّ من سكن الدیارا ۸۶                  |
| در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر دوست کس  | هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس ۳۷۱ |
| ما طبیبانیم شاگردان حق              | بحر قلزم دید ما را فانفلق ۲۳۵                 |
| خواب نوشین بامداد رحیل              | باز دارد پیاده را ز سییل ۱۳۴                  |
| شهریست پر کرشمه و حوران ز شش جهت    | چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم ۲۰۵             |
| این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست | روزی رُخش بسینم و تسلیم وی کنم ۵۲۷            |
| هفت شهر عشق را عطار گشت             | ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم ۶۵۷               |
| دیده می‌خواهم سبب سوران کن          | تا حجب را بر کند از بیخ و بن ۳۸۵              |





مرکز تحقیقات کتاب و اسناد و اطلاع‌رسانی

## ۷- فهرست لغات

|                                  |                                          |
|----------------------------------|------------------------------------------|
| إِخْتِرَام: نابودی، هلاک         | «آ»                                      |
| أَخْس: پست‌ترین                  | أَجَال: چِ اجل                           |
| أَخْلَاد: چسبیدن، فروماندن       | آلَاء: جِ اِلَى (یا اَلَى): نعمت‌ها      |
| أَخْلُوطه: مخلوط                 | آلات التذازیه: عضوهای که در لذت بردن     |
| أَدْنَس: جِ دَنَس                | به کار می‌آیند                           |
| أَذَلّ: ذلیل‌تر، خوارتر          | آلَم: جِ اَلَم                           |
| أَذْلَاء: جِ ذلیل                | «ا»                                      |
| أَذْلال: خوار شمردن              | اِبْتِهَاج نمودن: شادمان شدن             |
| أَرْتِیَاض: رام کردن، تعلیم دادن | أَبْدَه: بدیهی‌ترین                      |
| أَرْذَل: پست‌تر                  | اِتْقَان: استواری                        |
| أَسَاطِین: جِ اسطوانه            | أَجْرَاء: جِ اجیر                        |
| إِسْتِطَاله: گردن کشی            | أَجَل: نهایت زمان عمر، مدت و زمان مقْدَر |
| اِسْتِبْعَاد: دور شمردن          | إِجْهَار: صدا بلند کردن                  |
| اِسْتِحَاله: محال شمردن          | اجیر: مزد بگیر                           |
| اِسْتِرْضَاء: خوشنودی جستن       | اِحْتِجَاب: در حجاب شدن                  |
| اِسْتِغْذَار: پلید شمردن         | اِحْتِقَار: خوار و خرد شمردن             |
| اِسْتِغْصَاء: پی جویی، تفحص      | اِحْصَاء: شمردن                          |
| اِسْتِکَانَت: زاری               | اِحْلَى: شیرین‌تر                        |
| اِسْتِنَارَه: روشنی جُستن        | اِخْتِبَار: آزمایش، آزمودن               |



|                                                  |                                            |
|--------------------------------------------------|--------------------------------------------|
| استنطاق: بازپرسی                                 | اَمْتَن: فراگیرتر                          |
| استیحاش: دچار وحشت شدن، رمیدن                    | اُمْنیه: آرزو                              |
| اسطوانه: نخبه، برجسته                            | انائیت: خودبینی                            |
| اَسقام: جِ سُقم                                  | انتقاص: کم شمردن                           |
| اسنی: عالی‌تر                                    | انتکاس: سرنگون شدن                         |
| اشباح: جِ شبح                                    | انجاز: به وعده وفا کردن                    |
| اصاغر طلاب: طلاب نوآموز                          | انجرار: کشیده شدن                          |
| اصطبار: صبر کردن                                 | اِنِساء: کسی را به فراموشی وا داشتن        |
| اصفاء کردن: گوش دادن                             | انسلاک: در دسته یا جماعتی از مردم وارد شدن |
| اضعاف مضاعف: چندین برابر                         | انشرار صدر: گشادگی سینه، خوش خُلقی         |
| اطفاء: خاموش کردن                                | انظلام: ستم کشیدن                          |
| اعتساف: ستم کردن                                 | انغمار: فرو رفتن در کاری                   |
| اعدی عَدُو: سخت‌ترین دشمن                        | انقصام: بریده شدن                          |
| اعراض: جِ عرض                                    | انکسار: شکستگی، شکست                       |
| اعوجاج: کجی                                      | انیت: وجود، هستی                           |
| اُغلو طه: سخنی که با آن شخص را به اشتباه اندازند | اَوْثان: جِ وَثَن                          |
| اِقدار: قوَّت دادن                               | اوجاع: جِ وجع                              |
| اِکتناه: به کنه چیزی رسیدن                       | ایکال: کاری را به عهده کسی گذاشتن          |
| الحاح: اصرار                                     | ایماء: اشاره                               |
| الکن: کند زبان                                   | «ب»                                        |
| اَلَم: درد                                       | بارد: ناخوشایند                            |
| اِماته: کشتن                                     | بأس: عذاب شدید                             |
| ام الدِّماغ: پوستی که شامل مغز سر است            | باهره: تابناک                              |
| امانی: جِ اُمینه                                 | بحبوحه: میانه                              |

|                                 |                                       |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| تزکیه نفس: خودستایی             | بَحت: محض                             |
| تزهد: از دنیا دوری کردن         | بُراق: نام چهارپایی که پیامبر ﷺ در شب |
| تزیف: نادرست خواندن             | معراج بر آن نشست                      |
| تسویف: درنگ انداختن             | بَسَطُ مقال: سخن گستری                |
| تسویل: اغواگری                  | بُشری: شادمانی                        |
| تسویلات: ج تسویل                | بضاعت: کالا                           |
| تشابک: درهم و مختلط شدن کارها   | بهجت: شادی                            |
| تشبث: چنگ زدن                   | بهیمیت: چنان حیوان بودن               |
| تشفی: آسودگی یافتن، دل آسایی    | بهیه: نیکو                            |
| تشوه: زشتی                      | بیضاء: سفید، درخشان                   |
| تشویه: زشت کردن، زشت نمایاندن   | «ت»                                   |
| تطفل: ناخوانده رفتن، طفیلی شدن  | تأبی: امتناع و خویشتن داری، کرامت نفس |
| تطور: دگرگونی                   | تأدیه: ادا کردن                       |
| تتعاقب: دست در گردن هم انداختن، | تأنف کردن: عار و ننگ داشتن            |
| یکدیگر را در آغوش کشیدن         | تجافی: دوری کردن                      |
| تعزز: عزیز شدن                  | تجییش جیوش: گردآوری لشکرها            |
| تعصی: خودداری کردن              | تحاشی کردن: پرهیز کردن                |
| تعظم: بزرگ منشی کردن            | تحنک: تحت الحنک انداختن، عمامه را از  |
| تعفف: پرهیزگاری، پاکدامنی       | زیر چانه برآوردن                      |
| تعمیه: پوشیدن گفتن، معما گفتن   | تخضع: فروتنی کردن                     |
| تعیش: خوش گذرانی                | تخویف: ترسانیدن                       |
| تعیشات: ج تعیش                  | تدلّل: ناز کردن                       |
| تعییر: سرزنش                    | تدلیس: فریبکاری                       |
| تغنی: آوازه خوانی               | تدلیسات: ج تدلیس                      |
| تغنیات: جمع تغنی                | ترفع: خود را برتر گرفتن               |



|                                       |                         |
|---------------------------------------|-------------------------|
| تفحص: جستجو                           | جحیم: دوزخ              |
| تفتین: فتنه انگیزی                    | جذوه: اخگر، پاره آتش    |
| تکوین: ایجاد                          | جزاف: گزاف، بی حساب     |
| تلامیذ: ج تلمیذ                       | جسیم: بزرگ              |
| تلبیس: فریب، نیرنگ                    | جلائل: ج جلیله          |
| تلبیسات: ج تلبیس                      | جلباب: جامه فراخ        |
| تلطف: مهربانی                         | جلیله: بزرگ             |
| تلمیذ: شاگرد                          | جَمَرَه: پاره آتش، اخگر |
| تمجس: مجوسی شدن                       | جُمَل: ج جمله           |
| تمحیص: آزمون                          | جمله: همه، همگی         |
| تمشیت: سر و سامان دادن                | جناح: بال               |
| تنصّر: مسیحی شدن                      | جوانح: ج جانحه          |
| تنقیص: کم شمردن                       | جهول: بسیار نادان       |
| تنمیه: نشو و نما دادن، بالنده کردن    | «ج»                     |
| تودد: دوستی                           | چموش: سرکش، بدرفتار     |
| توقیر: تعظیم و احترام                 | «ح»                     |
| تهاون: سستی، سهل انگاری               | حاق: اصل شیء، حقیقت امر |
| تهود: یهودی شدن                       | حبط: باطل و ناچیز شدن   |
| تیه: بیابان                           | حبل متین: ریسمان محکم   |
| «ث»                                   | حبل ورید: رگ گردن       |
| ثغر: جایی که بیم حمله دشمن از آن برود | حَث: تشویق کردن         |
| ثغور: ج ثغر                           | حرمان: محروم شدن        |
| «ج»                                   | حشم: خویشان و کسان      |
| جانحه: قلب                            | حشمت: بزرگی، بزرگواری   |
| جبان: ترسو                            | حظ: بهره                |

|                                      |                                      |
|--------------------------------------|--------------------------------------|
| حظوظ: جِ حظ                          | حرمت افراد شریف است]                 |
| حُلّه: جامه نو                       | خطرات: جِ خطره                       |
| حمی: قرق گاه، حریم                   | خطره: اندیشه، آنچه بر خاطر گذرد      |
| حمق: بی خردی، کودنی                  | خطیئه: گناه، خطا                     |
| حَمَله قرآن: آنان که به تلاوت و حفظ  | خُلّت: دوستی و برادری                |
| قرآن اشتغال دارند                    | خُلّص: جِ خالص                       |
| حمیت: غیرت                           | خلیقه: آفریده خداوند، مردم           |
| حَنک: زیر گلو                        | خمود: خاموشی                         |
| حنوط: مخلوطی از مواد خوشبو مانند     | خَناس: شیطان، شیطان صفت              |
| کافور که پس از غسل دادن میت به       | خناق: دیفتری                         |
| جسد او بزنند                         | خیاطت: دو زندگی                      |
| حنیف: مستقیم                         | «د»                                  |
| «خ»                                  | دارتصرّم: خانه گذر، [منظور دنیا است] |
| خاطف: برقی که چشم را خیره کند        | دَلال کردن: ناز کردن                 |
| خالص: ناب                            | دِماغ: مغز سر                        |
| خامده: خاموش                         | دَنس: چرک                            |
| خبث: پلیدی، ناپاکی                   | دَنیه: پست، فرومایه                  |
| خَتل: فریب                           | دهر: زمانه                           |
| خدیعه: فریب                          | دهشت: سرگشتگی                        |
| خذلان: بی بهرگی از یاری و اعانت      | «ذ»                                  |
| خردل: گیاهی است با گل های زرد رنگ    | ذَبّ: دفاع                           |
| که دانه هایی ریز و با طعم تُند دارد. | ذراع: واحد طول از آرنج تا سر انگشتان |
| دانه هایش را می کوبند و به عنوان     | دست                                  |
| چاشنی غذا به کار می برند             | ذروه: سرکوه، قلّه                    |
| خَرَق: پاره کردن [مراد زیر پا نهادن  | ذمائم: جِ ذمیمه                      |



|                                                                       |                                                      |
|-----------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------|
| ذمیمه: زشت                                                            | ساحت: درگاه                                          |
| «ر»                                                                   | سالوس: فریبنده                                       |
| رحیق: ناب، خالص                                                       | سُبُحات: ج سُبُحه                                    |
| رحیل: کوچ                                                             | سُبُحه: جلال و بزرگی باری تعالی                      |
| رذع: بازداشتن                                                         | سَبُع: حیوان درنده                                   |
| رِده: سخنی که موجب ارتداد گردد                                        | سَبُعِیت: درندگی                                     |
| رذیله: خوی ناپسند                                                     | سَخَطُنَاک: خشمناک                                   |
| رُستاق: روستا                                                         | سداد: راستی و درستی کردار و گفتار                    |
| رَفَرَف: فرش، نام یکی از دو اسب حضرت رسول که در شب معراج سوار شده بود | سرادق: سراپرده، خیمه                                 |
| رفض: وا گذاشتن، دور افکندن                                            | سریره: ج سریره                                       |
| رکاکت: سستی، ضعف                                                      | سریره: راز و آنچه پنهان کرده شود                     |
| رکون: آرام گرفتن                                                      | سَعَة دماغ: وسعت فکر                                 |
| رمیم اشباح: اجساد کهنه و پوسیده                                       | سُقَم: بیماری                                        |
| رَوح: نسیم و بوی خوش                                                  | سُکَر: مستی                                          |
| ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو                                            | سُگان ارض: ساکنان زمین                               |
| رهین: گرو                                                             | سکرات موت: بی شعوری و بیهوشی که به هنگام مرگ دست دهد |
| «ز»                                                                   | سمین: سخن استوار و محکم                              |
| زجر: باز داشتن                                                        | سَیِّئه: بدی، گناه                                   |
| زَقوم: درختی است در جهنم دارای میوه بسیار تلخ که دوزخیان از آن خورند  | «ش»                                                  |
| زمهریر: سرمای سخت                                                     | شائبه: آمیخته                                        |
| زَنَدَقَه: بی دینی                                                    | شاهق: بنا و قلعه بلند                                |
| «س»                                                                   | شَبَح: شخص، ذات                                      |
| سائق: راننده                                                          | شَتات: پراکندگی                                      |
|                                                                       | شَره: آزمند، حریص                                    |

|                              |                                                   |
|------------------------------|---------------------------------------------------|
| شطر: جزء، پاره               | عالم کون: جهان هستی                               |
| شَفیر: کرانه هر چیزی         | عُثرت: لغزش، خطا                                  |
| شَم: بوییدن                  | عَثرات: ج عُثرت                                   |
| شموخ: بلند پایگی             | عُدّه: لوازم زندگانی                              |
| شنیع: زشت                    | عِدّه: جماعت، شمار                                |
| شوب: آمیختن                  | عرض: آبرو                                         |
| «ص»                          | عروه: دستاویز                                     |
| صاعده: بالارونده             | عفیف: پاکدامن                                     |
| صُراح: محض، خالص             | عقبات: ج عقبه                                     |
| صِفْراًئید: تهی دست          | عقبه: گردنه                                       |
| صفّ نعال: پایین مجلس، کفش کن | عقوق: نافرمانی کردن کسی که حق او بر تو واجب باشد. |
| صقالت: صیقل خوردگی           | عَلَقه: خون بسته                                  |
| صُلْبه: سخت، درشت و قوی      | عُلُقّه: دلبستگی                                  |
| «ض»                          | علن: آشکار                                        |
| ضریع: خار، گیاه خاردار       | عمی: کوری                                         |
| ضیق: تنگی                    | عمیم: فراگیر                                      |
| «ط»                          | عنا: رنج، سختی                                    |
| طریان: حمل شدن، عارض گشتن    | «غ»                                               |
| طفیل: وابسته                 | غَثّ: کلام نادرست                                 |
| طمأنینه: آرامش               | غُرْفه: یک مشّت از هر چیز                         |
| «ظ»                          | غسل: شستن                                         |
| ظلوم: بسیار ستمکار           | غِشّ: خیانت، آلودگی                               |
| «ع»                          | غمز: اشاره کردن با چشم و ابرو                     |
| عاجله: شتابنده، زودرس        | غنچ کردن: ناز کردن                                |
| عاطله: بیهوده                |                                                   |



|                                     |                                                           |
|-------------------------------------|-----------------------------------------------------------|
| غور: دقت، تأمل                      | کرشمه: ناز و غمزه                                         |
| «ف»                                 | کظم غیظ: فرو خوردن خشم                                    |
| فائز: پیروز، رستگار                 | کفاف: آن اندازه روزی که انسان را بس باشد                  |
| فارده: تنها، یگانه                  | کفو: مانند، همتا                                          |
| فتاکی: کشتار                        | کَمَل: ج کامل                                             |
| فحل: جنس نر از هر حیوان، چیره، غالب | کمون: خفاء                                                |
| فراش: رختخواب                       | کُند: تکه چوب ستر با بند آهنی که به پای زندانیان می‌بندند |
| فسحت: گشادگی، وسعت                  | کنز: گنج                                                  |
| فضیع: بسیار زشت                     | کنوز: ج کنز                                               |
| «ق»                                 | کوس: طبل بزرگ                                             |
| قاذورات: جمع قاذوره                 | کوس رحیل: کنایه از هنگام مرگ                              |
| قاذوره: پلیدی، نجاست                | «ل»                                                       |
| قاطنین: جمع قاطن                    | لاحق: آینده، بعدی                                         |
| قاطن: ساکن و مقیم                   | لُب: عقل                                                  |
| قاع: زمین هموار، دشت                | لُبس: پوشیدن                                              |
| قذارت: چرکین بودن، ناپاک بودن       | لبنه: خشت خام                                             |
| قصور: جمع قصر                       | لجام: دهنه                                                |
| قصورباع: کوتاهی دست، ناتوانی        | لُجّه: میانه دریا، جاهای ژرف و موج خیز دریا               |
| قُطر: اقلیم، ناحیه                  | لطایف الحیل: چاره جویی‌های لطیف                           |
| قَلع: از بیخ برکندن                 | لُعبت: معشوق، محبوب زیبا روی                              |
| قلوب قاسیه: دل‌های سخت              | لَمَیّت: چرایی، کیفیت                                     |
| «ک»                                 | لوث: آلودگی                                               |
| کاسد: بی‌روتق، بی‌رواج              |                                                           |
| کامنه: پنهان                        |                                                           |
| کَتم: پنهان کردن                    |                                                           |

|                                         |                                      |
|-----------------------------------------|--------------------------------------|
| لوم: سرزنش                              | مُتَعَقَّب: آنچه بعد از چیز دیگر آید |
| مؤاخَذ: مسئول، مورد بازخواست            | متفلسف: مدعی فلسفه                   |
| مؤونه: خرج، هزینه                       | مُتَقَدِّر: اندازه‌گیری شده          |
| مأثورات: جِ مأثوره                      | متمشی شدن: سر زدن                    |
| مأثوره: منقول، نقل شده                  | متنسک: عابد، پرستنده                 |
| مأمول: آنچه آرزو شود                    | متهاون: سستی کننده                   |
| مؤدی [به فساد]: آنچه منجر به فساد گردد  | متهتک: پرده در                       |
| مالک الرقاب: صاحب اختیار                | مثوبت: جزا، پاداش                    |
| مُبالی: متوجه، بادقت                    | مجبول: سرشته                         |
| مُبْتَهَج: خوشحال                       | مَجْرَه: کلهکشان                     |
| مُبَعَد: دور کننده                      | مَجلا: محل تجلی                      |
| مُبَعَدَات: جِ مُبَعَد                  | محصنه: زن شوهردار                    |
| متجاهر: کسی که عمل خویش را به قصد       | محظورات: جِ محظوره                   |
| آشکار سازد                              | محظوره: ممنوع، حرام                  |
| متجر: محل تجارت، بازار                  | محفوف: فرا گرفته، احاطه شده          |
| متجنب: دوری کننده                       | مختنق: خفه                           |
| متحلی: آراسته، زیوردار                  | مخزونه: ذخیره شده                    |
| مترنم: سراینده                          | مخلد: جاودان                         |
| متشبت: چنگ زننده                        | مُخْلَع: خلعت یافته                  |
| متشسته: پراکنده                         | مداقه کردن: دقت کردن و باریک شدن در  |
| متصرم: بریده، منقطع                     | موضوعی                               |
| مُتَعَصَّب له: آنکه برای او تعصب به خرج | مُدْهَش: هولناک، ترسناک              |
| داده می‌شود                             | مذام اخلاق: خوی‌های زشت              |
| مُتَعِظ: پندپذیر                        | مرآة: آینه                           |
|                                         | مراء: جدال و ستیز                    |



|                                                             |                                                          |
|-------------------------------------------------------------|----------------------------------------------------------|
| مَرَأَى: جِ مرآة                                            | مَشُوب: آمیخته                                           |
| مُرَأَى: ریاکار                                             | مَشُوَّة: زشت گردانیده                                   |
| مربوب: مخلوق، پرورده                                        | مَشیمه: بچه‌دان، رَجِم                                   |
| مرتاض: ریاضت داده شده                                       | مصاب: به هدف رسیده، راست و درست                          |
| مرغوبُ فیه: چیزی که مورد رغبت قرار می‌گیرد                  | مصادم: کسی یا چیزی که با دیگری بهم بخورد و صدمه وارد کند |
| مرمى به ضعف: آنچه حکم به ضعیف بودن آن شده باشد، متهم به ضعف | مَطَّیَّه: حیوان سواری                                   |
| مزاوَلت: ممارست در کاری                                     | مَطْمَح نظر: مورد نظر                                    |
| مَسَائِلت: کردار ناپسند                                     | مَطْوِیه: پیچیده                                         |
| مُسانخ: دو یا چند چیز که از سنخ هم باشند                    | مُعَدَّ: آماده، مهیا                                     |
| مساوی: جِ مسائِلت                                           | مُعسر: تنگدست                                            |
| مستصح: آنچه موجب سلامت گردد                                 | مُعَنَوَنه: دارای عنوان                                  |
| مستصحاحات: جِ مستصح                                         | معوج: کج و ناراست                                        |
| مستلذذ: چیز مرغوب که از آن لذت برند                         | مغازلات: جِ مغازله                                       |
| مستور: پوشیده                                               | مغازله: معاشقه کردن                                      |
| مسطور: نوشته شده                                            | مغروس: کاشته، نشانده                                     |
| مسفور: نوشته                                                | مُغتاب: غیبت کننده                                       |
| مسفورات: جِ مسفور                                           | مُغْلَق: بسته شده                                        |
| مسکنت: تهی دستی                                             | مغلول: کسی که غُل و زنجیر به گردن و دستش بسته شده        |
| مشاعر: جِ مشعر                                              | مغمور: فرو برده شده در چیزی، غرق شده                     |
| مشحون: پر شده، انباشته شده                                  | مُفاض: افاضه شده                                         |
| مشعر: حاسه، قوه ادراک                                       | مکامن: جِ مکمن                                           |
| مشفوع: ضمیمه شده                                            | مکانت: منزلت و پایگاه                                    |
|                                                             | مکاید: جِ مکیده                                          |

|                                       |                                           |
|---------------------------------------|-------------------------------------------|
| مکمن: کمینگاه                         | مُنْعِمِر: غوطه‌ور                        |
| مکنونات: ج مکنونه                     | مُنْفَرَه: نفرت‌زا، آنچه که موجب تنفر شود |
| مکنونه: پنهان داشته شده               | مُنْقَاد: فرمانبردار، مطیع                |
| مکُونات: ج مکونه                      | مَنْكَح: ازدواج کردن                      |
| مکونه: مخلوق، موجود                   | منکوس: واژگون، مقلوب                      |
| مکیده: مکر، فریب                      | منکوس الرأس: سرنگون                       |
| ملاذ: ج ملذه                          | مواده: با یکدیگر دوستی کردن               |
| مَلام: سرزنش کردن                     | موالید: ج مولود                           |
| مُلْتَمِمْ: بهم پیوسته، التیام یافته  | مواصلت: پیوستگی                           |
| مَلَّت: آئین                          | موبقه: مُهْلِك                            |
| ملتذ: لذت برنده                       | مودوع: امانت گذاشته شده، به ودیعت         |
| ملتوی: پیچ در پیچ شونده، درهم پیچیده  | نهاده                                     |
| ملذه: شهوت                            | موذی: آزار رساننده                        |
| مُلْصَق: چسبانده شده                  | مُؤْذِیات: ج مودی                         |
| ملوث: آلوده به پلیدی                  | مُؤْشُوس: وسوسه کننده                     |
| مماشات کردن: مدارا کردن، همراهی       | مولمه: دردآور                             |
| کردن                                  | مولود: زاده، فرزند                        |
| مُیَلّ: ملال آور، رنج آور             | موهومات: خرافات                           |
| مموه: دروغ راست‌نما                   | مهام: ج مهم                               |
| ممسوس: تماس یافته، لمس شده            | مهروب عنه: چیزی یا کسی که از آن           |
| مُنْخَرِط: در یک صف قرار گرفته، در یک | بگریزند                                   |
| ردیف جای گیرنده                       | مهم: کار دشوار، امر عظیم                  |
| منسد: سد شده                          | میامن: ج میمنه                            |
| منشرح: گشوده، باز                     | میاسر: ج میسره                            |
| منطفی: خاموش، فرونشانده               | میسره: طرف چپ                             |



|                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| ودیعہ: امانت             | میمنہ: طرف راست             |
| وجع: درد                 | «ن»                         |
| وزر: وبال و گناہ         | نایرہ: آتش                  |
| وضیع: فرومایہ            | نزع روح: جان کندن، جان دادن |
| وعید: تہدید              | نسخ کردن: باطل کردن         |
| وقاع: نزدیکی کردن        | نفیر: آواز بلند             |
| وقع: مہابت، اعتبار       | نقم: جِ نِقمَت              |
| ولیدہ: مولود             | نقمت: عذاب، عقوبت           |
| «ه»                      | نمیمہ: سخن چینی             |
| هائلہ: ترسانندہ          | «و»                         |
| هبوط: فرود آمدن          | وَتْن: بت                   |
| هتک کردن: پردہ داری کردن | وثیق: محکم                  |
| هوان: خواری              | وداد: دوستی، محبت           |
| هیمان: سرگشتگی           | ودایع: جِ ودیعہ             |

## ۸- فهرست واژگان، نمایه‌ها و اصطلاحات

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| آیه محکمه ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۹   | «آ»                            |
| ۷۲۹                            | آتش ندامت ۳۰۶                  |
| ابتلائات ۱۴۰                   | آجال معینه ۱۴۶                 |
| «الف»                          | آداب دعا ۳۱۸                   |
| ابتلاء ۱۳۲، ۱۹۲، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۸ | آداب شرعیہ ۴۳۳                 |
| ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۳۴        | آداب شریعت حقہ ۱۵              |
| ۴۳۷، ۴۴۸، ۵۹۵، ۶۵۵، ۶۵۶        | آداب ظاهرہ ۱۵، ۵۶۸             |
| ابتهاج ۷۰، ۷۴، ۱۰۶، ۴۸۵        | آداب مستحبہ ۵۷۰، ۵۷۴، ۶۹۸      |
| ابراء دین ۶۶۲                  | آداب معاشرت ۴۲۸                |
| ابواب تجلیات ذاتیہ ۳۸۰         | آداب و سنن عبودیت ۴۵۴          |
| ابواب توفیق ۱۷                 | آز ۴۹۱، ۶۱۹                    |
| ابواب رحمت ۱۹۳                 | آمال عارفین ۲۱۶، ۲۹۰، ۶۰۳، ۶۹۳ |
| ابواب سعادت ۲۹۱                | ۷۲۴، ۷۲۹                       |
| ابواب معارف ۲۱۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۵۸۹ | آیات الهیہ ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۸  |
| اتصاف به قرب و بعد ۳۱۸         | آیات تامہ ربوبیہ ۶۱۵           |
| اتقان صنع ۲۲۰، ۲۲۱             | آیات ذات ۴۶۰                   |
| اجازہ تکوینی ۴۴                | آیت اسم اعظم جامع ۷۰۶          |
| احاطہ باطنی ۳۱۹                | آیت الله کبری ۷۰۵              |



|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| احاطه ظاهری ۳۱۹               | احوال قلوب ۴۳۷، ۵۸۶، ۶۴۸      |
| احاطه علمی ۳۱۸                | احوال ملکوت ۴۹۹               |
| احاطه قیومی ۴۴، ۳۱۹، ۵۰۱، ۵۴۶ | احوال نفس ۲۲۳                 |
| ۶۶۵                           | اخبار فطرت ۵۸۶                |
| احاطه نوریه ۴۶۵               | اخبار متعارضه ۷۱۰             |
| احاطه وجودیه ۷۳۲              | اخبار متواتره ۲۷۱، ۴۴۴، ۴۵۱   |
| احاطه وجودیه قیومیه ۴۵۸       | اخترام ۷۱۲، ۷۳۳               |
| احتجاب ۲۴۲، ۲۵۱، ۴۶۲          | اخلاص ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۵۸  |
| احتجابات ۴۲۸                  | ۶۰، ۶۷، ۸۴، ۹۵، ۱۷۹، ۱۸۱      |
| احتجابات ملکوتی ۱۳۸           | ۲۳۰، ۳۲۰، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۸       |
| احتجابات ملکی ۱۳۸             | ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۵۵۲، ۵۶۴       |
| احتجاب شمس وجود ۷۳۱           | ۶۴۱، ۷۳۴                      |
| احتراقات شوقیه باطنیه ۵۴۶     | اخلاص نیت ۳۶۳، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۶  |
| احدی التعلق ۵۹۲               | اخلاق الله ۲۹۷، ۴۳۴، ۶۶۱      |
| احدیت ۱۰۴، ۲۰۸، ۳۱۵، ۶۷۸      | اخلاق الهی ۵۲                 |
| ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۳، ۷۰۴، ۷۲۳       | اخلاق باطنه ۱۶۴               |
| ۷۲۴                           | اخلاق حسنه ۱۵، ۲۷، ۵۲، ۷۴، ۸۴ |
| احدیت جمع ۶۰۵، ۶۹۴، ۷۲۲       | ۴۳۳، ۴۳۷، ۵۱۱، ۵۶۳            |
| احدیت جمع اسماء ۵۹۰، ۶۹۴، ۶۹۶ | اخلاق ذمیمه ۴۰۵، ۴۳۷، ۵۹۴     |
| ۷۲۵                           | اخلاق رذیله ۴۹، ۱۲۷، ۴۲۸      |
| احدیت غیبیه ۷۲۳               | اخلاق سیئه ۵۷۷                |
| احکام شریعت ۴۴۴               | اخلاق ظلمانی ۳۱               |
| احکام ظاهریه ۴۲۹              | اخلاق فاسده ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۹۵    |
| احکام عقلیه ۲۰۲               | ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۷۱       |
| احکام فطرت ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸ | ۱۹۳، ۲۵۷                      |

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| اراده حق ۶۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۴۲     | اخلاق فاضله ۵۳، ۱۸۷، ۲۲۷        |
| ۱۶۸، ۱۸۱، ۲۲۵، ۲۴۴، ۶۱۱        | اخلاق قبیحه ۳۵، ۳۷              |
| ۶۱۲، ۶۵۲، ۶۸۰، ۷۱۰             | اخلاق کامله ۵۵۱                 |
| اراده خالصه ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱      | اخلاق کریمانه ۱                 |
| اراده عبد ۶۱۱، ۷۱۰             | اخلاق کریمه ۵۴، ۱۷۲، ۴۰۵، ۵۷۸   |
| اراده فاعله نفس ۳۶۰            | ۵۷۹                             |
| اراده کامله ۶۸۱                | اخلاق نفس ۵۷۶                   |
| اراده کامله حق ۶۱۱             | اخلاق نفسانی ۱۲۷، ۵۷۷           |
| اراده نافذه حق ۲۹۲، ۶۵۲، ۶۵۹   | اخوت فی الله ۶۱۶                |
| اراده نفس ۱۴۱، ۱۴۳             | اداء امانت ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰        |
| اراضی اشباح ۶۸۳                | ادراکات باطنی ۱۰۸، ۲۶۳          |
| ارباب برهان ۶۷۷                | ادراکات عقلی ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۶۴      |
| ارباب ریاضت ۳۱۵                | ۳۹۷                             |
| ارباب سلوک ۳۱۵، ۵۰۱            | ادراکات محضه ۲۲۴                |
| ارباب شرایع ۱۶، ۷۲۷            | ادراک ملایم ۴۵۶                 |
| ارباب ضلالت ۴۱۶                | اذکار ۵۹، ۷۶، ۸۷، ۲۸۵، ۳۲۵، ۴۰۲ |
| ارباب ظاهریه صوریه ۳۸۵         | ۴۸۲، ۷۲۷                        |
| ارباب عقل ۷۳۰                  | اذن قیومی ۴۴                    |
| ارباب عقول ۶۱۲، ۷۲۶            | ارادات ۶۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۶۶۱        |
| ارباب قلوب ۳۴، ۵۰۰، ۶۱۶، ۶۵۴   | ارادت ۵۰، ۵۷، ۶۳، ۲۸۴، ۴۲۱      |
| ارباب کشف ۱۰۹                  | ۷۳۴                             |
| ارباب محاورات ۴۱۵              | اراده ازلیه ۶۱۵                 |
| ارباب معارف ۳۶۶، ۴۱۳، ۴۱۴، ۵۰۰ | اراده ازلیه کامله وجوبیه ۶۲۴    |
| ارباب معرفت ۴۶۰، ۶۹۳، ۷۰۳      | اراده انسانی ۵۳۹                |
| ۷۰۸، ۷۲۲، ۷۲۹                  | اراده بندگان ۷۰۹                |



|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ارباب وصال ۳۲۱                  | استجلاء ۷۰۴                    |
| ارباب هواهای نفسانی ۴۲۰         | استدرج ۲۷۶، ۵۳۴                |
| ارتباطات عقلیه ۴۸۶              | استطاله ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۱     |
| ارتباطات معنویه ملک و ملکوت ۵۲۰ | استعاذه ۴۵۲، ۵۷۲               |
| ارتباط اعدادی ۴۱۳               | استعداد کامنه ۲۶۴              |
| ارتکاز عرف ۶۹۸                  | استغفار ۸۶، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۲ |
| ارتیاضات شرعیه ۲۸۲              | ۳۴۴، ۳۵۱، ۳۸۱، ۳۸۷، ۴۶۲        |
| ارتیاضات علمیّه ۴۸۰             | استغفار خالص ۳۱۳               |
| ارتیاضات عملیه ۴۸۰              | استفاضه ۶۱۴                    |
| ارتیاضات قلبیه ۵۰۰              | استقامت امت ۱۹۱                |
| ارکان توبه ۳۰۷                  | استقامت باطنی ۲۴               |
| ارکان توکل ۲۴۳                  | استقامت روحانی ۵۹۰             |
| ارواح طیبه طاهره ۴۹             | استقلال در ایجاد ۷۱۴           |
| ازل ۲۶۴، ۴۸۰، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۳     | استقلال در وجود ۷۱۴            |
| ازلی ۲۶۵، ۲۶۹، ۳۹۷، ۵۸۹، ۶۷۲    | استقلال عباد ۶۱۱               |
| ۶۸۵، ۶۸۳                        | استوای رحمان ۷۳۰               |
| ازلیت ۶۷۴                       | اسرار الهیه ۴۴۸                |
| ازلیت علم ۶۷۲                   | اسرار خلقت ۲۲۰                 |
| اسارت نفس ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۲۳         | اسرار شریعت ۱۵                 |
| اسباب باطنه خفیه ۲۴۴            | اسرار عبادات ۱۴۱، ۲۸۸، ۳۶۱     |
| اسباب ظاهریه و باطنیه ۵۶۸       | ۴۷۹، ۵۶۲                       |
| اسباب غائبه خفیه ۲۴۴            | اسرار ملکوت ۶۶۰                |
| استجاب دعا ۶۱۲                  | اسرار نماز ۴۷۹                 |
| استجاب دعوات ۶۱۱                | اسرار ولایت ۵۳۷                |
|                                 | اسراف ۴۳۳، ۵۱۶، ۵۵۲، ۵۵۳       |

|                                   |                                |
|-----------------------------------|--------------------------------|
| ۷۲۴                               | اسفل السافلین ۵۹۲              |
| اسماء سلبیه تنزیهیه ۷۲۴           | اسقاط اضافات ۳۶۳               |
| اسماء صفاتیہ ۷۲۴                  | اسقاط تعینات ۳۶۳               |
| اسماء لطف ۲۶۰                     | اسقاط کثرات ۳۶۳                |
| اسماء محاطه ۶۹۵                   | اسلام حقیقی ۵۳۲                |
| اسماء محیطه ۵۹۰، ۶۹۵              | اسم اعظم ۴۸۱، ۶۱۴، ۶۹۴، ۶۹۶    |
| اسماء و صفات اضافیه ۶۷۵           | ۷۲۲، ۷۰۴                       |
| اسماء و صفات جمالیه و جلالیه ۴۶۰، | اسم اعظم جامع الهی ۷۰۴، ۷۰۶    |
| ۶۷۳                               | اسم الله ۳۸۸، ۵۷۲، ۶۹۶، ۷۲۲    |
| اسماء و صفات حق ۵۹۵، ۶۸۰، ۷۰۶     | ۷۲۳، ۷۲۸                       |
| اسماء و صفات حقیقیه ۶۷۵           | اسم الله اعظم ۳۲۴، ۳۷۵         |
| اسماء و صفات ذاتیه ۶۶۴            | اسماء افعال ۷۲۹                |
| اسماء و صفات سلبیه ۶۸۶            | اسماء الله ۶۰۲، ۶۵۴            |
| اسماء و صفات فعلیه ۶۶۴            | اسماء الهی ۵۱۳                 |
| اسم جامع ۵۹۰، ۷۰۴                 | اسماء الهیه ۳۸۰، ۴۸۰، ۶۵۹، ۶۷۸ |
| اسم جامع اعظم ۶۵۹، ۷۲۴            | ۷۲۲، ۷۰۳                       |
| اسم جامع الله ۶۹۴                 | اسماء اوصاف ۷۲۹                |
| اسم جلاله ۷۰۸                     | اسماء تنزیهیه ۶۷۶              |
| اسم ذاتی ۲۳۴                      | اسماء ثبوتیه جمالیه ۷۲۴        |
| اسم شریف اعظم ۷۲۲                 | اسماء جلال ۴۰۰، ۴۰۱            |
| اسم مستأثر ۶۹۵                    | اسماء جلالیه و جمالیه ۲۵۹      |
| اشاعه فاحشه ۳۳۴                   | اسماء جمال ۴۰۰                 |
| اشتراک معنوی ۷۰۲                  | اسماء حق ۴۷۸                   |
| اشتراک معنوی وجود ۷۲۶             | اسماء ذات ۷۲۹                  |
| اشتعالات قلبیه ۵۴۶                | اسماء ذاتیه ۶۷۶، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۲۳ |



|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| اصلاحات اخلاقی ۲۶۸           | اشتغال قلبی ۵۰۶           |
| اصلاحات اعمالی ۲۶۸           | اصالت وجود ۷۲۶            |
| اصلاحات نفسانی ۲۶۸           | اصالة الحلیه ۴۴۶          |
| اصلاح امر ۳۱۰                | اصالة الطهاره ۴۴۶         |
| اصلاح خُلُق ۴۳۰              | اصحاب بحث ۷۱۶             |
| اصلاح قلب ۵۸۵، ۵۸۶           | اصحاب تهذیب نفس ۱۹۳       |
| اصلاح مفاسد نفس ۱۶۹          | اصحاب جهالات ۴۱۶، ۴۳۵     |
| اصلاح نفس ۷۹، ۸۰، ۹۲، ۱۱۲،   | اصحاب رأی ۵۵۹             |
| ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۰، ۲۲۷،     | اصحاب ریاضت ۲۵، ۲۴۳، ۴۲۸  |
| ۲۳۶، ۳۰۳، ۳۷۰، ۳۹۹، ۴۲۴      | اصحاب سلوک ۳۶۴            |
| اصلاح نفوس ۳۶۰، ۳۹۹          | اصحاب عرفان ۲۱۳، ۲۴۳، ۳۱۵ |
| اصول اخلاقیه ۴۳۲             | ۶۱۲، ۶۷۷، ۶۹۵             |
| اضافات ۱۰۳، ۱۰۵، ۳۶۳، ۶۷۵    | اصحاب علوم حقیقیه ۴۱۴     |
| اضافه اشراقیه ۶۷۵            | اصحاب قلوب ۹۳، ۱۸۲، ۳۶۴   |
| اضافه واحده موجدیت ۶۷۵       | ۳۷۹، ۴۴۴، ۵۳۶، ۵۴۶، ۶۰۵   |
| اطمینان تام ۶۱۴، ۶۱۵         | ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۷۶، ۶۷۸، ۶۹۰   |
| اطوار ۵۸، ۹۴، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۹۵، | ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۰۸، ۷۱۰   |
| ۲۳۷، ۵۷۹                     | ۷۱۶، ۷۲۹                  |
| اطوار تقييدات ۶۸۵            | اصحاب کشف ۵۰۶             |
| اطوار فاسده ۱۷۹              | اصحاب کلام ۷۱۴            |
| اعتبارات ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۵، ۴۲۱، | اصحاب معارف ۳۶۴، ۷۲۹      |
| ۶۸۶، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۲۴، ۷۲۵      | اصحاب معرفت ۳۰۴، ۴۲۷، ۶۱۶ |
| اعتبارات مفهومی ۶۷۵          | اصحاب مکاشفه ۳۴           |
| اعتبار ذوقی ۵۷۳              | اصحاب یمین ۳۸             |
| اعتبار صرف ۷۱۲               | اصحات مرء و جدال ۴۱۶، ۴۲۰ |

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| اعمال شیطانی ۴۴۲، ۴۴۴           | اعتبار عقل ۸۲                 |
| اعمال صالحه ۶۱، ۶۴، ۷۰، ۷۱      | اعتدال ۵۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۱ |
| ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۷         | ۲۳۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۴۱۳            |
| ۴۳۷، ۵۱۱                        | اعتماد بر نفس ۷۹              |
| اعمال صحیحه ۴۸۵                 | اعدام ۵۸۹، ۶۶۴، ۶۷۴، ۶۸۶، ۷۱۴ |
| اعمال ظاهره ۵۹، ۲۳۵، ۳۵۹، ۴۱۷   | اعدام مضافه ۷۱۳               |
| ۴۲۱، ۴۲۸                        | اعدام مطلقه ۷۱۳               |
| اعمال ظاهریه صوریه ۳۲۵          | أعراض ۳۴۵، ۶۶۶، ۷۲۲           |
| اعمال ظاهریه و بدنیه ۲۳۵        | اعضای باطنه ۲۲۲، ۵۳۱          |
| اعمال عبادیه ۴۴۷                | اعضای ظاهره ۲۲۲، ۵۳۱          |
| اعمال غیرعبادیه ۴۴۷             | اعلی علیین ۴۶                 |
| اعمال فاسده ۳۹۹                 | اعماق قلب ۵۵۰، ۵۶۱، ۵۷۴       |
| اعمال قالبیه ۲۲۷، ۳۲۴، ۳۶۰، ۳۸۲ | اعمال اختیاریه ۳۴۷            |
| ۳۸۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۴۲، ۴۴۳         | اعمال باطنه ۵۹، ۴۴۳           |
| اعمال قبیحه ۳۰، ۶۴، ۷۱، ۹۵، ۳۱۱ | اعمال بدنیه ۴۴۲               |
| ۵۱۱                             | اعمال جوارح ۷۰                |
| اعمال قلبیه ۴۱، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۵   | اعمال جوانح ۷۰                |
| ۳۲۴، ۳۶۰، ۳۸۳، ۴۲۷، ۴۲۹         | اعمال حسنه ۳۹، ۵۵، ۵۸، ۷۴، ۸۲ |
| ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۴۳                   | ۱۷۲، ۲۶۶، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۵۹       |
| اعیان ۹۲، ۲۱۴، ۳۷۵، ۴۶۳، ۶۵۹    | ۳۶۰، ۴۰۵، ۴۸۲                 |
| ۶۷۳، ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۲۲              | اعمال روحیه ۲۳۵               |
| اعیان ثابتات ۶۵۹                | اعمال ریائییه ۱۳۴             |
| اعیان ثابته ۶۵۹، ۶۷۸، ۷۰۳       | اعمال سیئه ۵۵، ۲۶۶، ۳۵۹، ۳۶۰  |
| اعیان علمیه ۶۸۸                 | ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۸۵، ۵۷۸       |
| اغیار ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۶۶۱        | اعمال شرعیه ۴۴۷               |



|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| افاضات رحمانیہ ۴۴۱            | اکوان ۵۹۰، ۶۹۰، ۷۰۶           |
| افاضہ حق ۴۶۵                  | اکوان سالفہ ۶۹۰               |
| افاضہ نورِیہ ۶۷۵              | السنة باطنہ ۳۸۶               |
| افتخار ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰ | السنة سریہ ۳۸۶                |
| ۱۶۲                           | السنة ظاہرہ ۳۸۶               |
| افسرا ۸۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۶۰۰، ۶۳۰  | الطاف حق ۱۷۸، ۲۵۰             |
| ۶۹۷                           | القائات ۴۱۴، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۵۰    |
| افتقار ۱۴۶، ۴۹۱، ۶۹۲          | القائات ابلیسیہ ۴۴۱           |
| افتقار خارجی ۴۹۱              | القائات الہیہ ۴۴۲             |
| افتقار روحی ۴۹۱               | القائات رحمانیہ ۴۱۴، ۴۴۳      |
| افتقار قلبی ۴۹۱               | القائات شیطانی ۲۷، ۴۱۴، ۴۴۲   |
| افعال ابداعی ۶۵۳              | ۴۴۳                           |
| افعال تجددی ملکی ۶۵۳          | القائات ملکیہ ۴۴۱، ۴۴۳        |
| افعال سیئہ ۵۱۱                | القائہ رحمانی ۴۱۴             |
| افعال طبیعیہ ۵۷۷              | القائہ شیطانی ۱۷۰، ۴۱۴        |
| افعال عباد ۷۰۹، ۷۱۰           | القائہ مَلْکی ۴۱۴             |
| افعال عبادیہ ۸۲، ۴۸۲          | الوہیت ۹۱، ۱۸۱، ۳۸۴، ۶۹۴، ۶۹۵ |
| افعال مکلفین ۶۰۹، ۷۱۴، ۷۱۵    | ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۰۴، ۷۰۸            |
| اقالیم سبعمہ ظاہریہ ۳۲۴       | الوہیت اسمائیہ ۷۲۳            |
| اقالیم سبعمہ ملکیہ ۱۴۲        | الہام ۱۳۲، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۱، ۴۷۷ |
| اقبال بہ حق ۲۷۰               | ۶۱۰                           |
| اقبال بہ قلب ۴۷۴              | الہیت ۷۰۸، ۷۲۱، ۷۲۴           |
| اقبال قلب ۳۲۵، ۳۶۲، ۴۸۶       | اماتہ ۱۶۴، ۶۱۱، ۶۱۲، ۷۲۸، ۷۲۹ |
| اقبال کلی ۵۰۰                 | امام ائمہ اسماء ۳۷۵           |
| اکتناء ذات ۲۱۶، ۲۱۷، ۵۰۰      | امانات حق ۵۲۶، ۵۲۷            |

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| امانت ۳۹، ۱۷۲، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۲۸  | امور محسوسه ضروریه ۲۲۱         |
| ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲            | امور معنوی ۲۲۱، ۳۶۴            |
| امانت الهی ۴۷، ۱۵۵، ۵۳۱، ۵۳۲  | امور ملکی مادی ۳۶۴             |
| ۵۹۶                           | امهات سبعة ۳۱۵                 |
| امتحان ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶     | انابه ۱۹۵، ۳۰۰، ۶۳۸            |
| ۲۷۶، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸       | انانیت ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۱، ۴۳۶، ۴۹۴ |
| ۳۵۹، ۵۵۸، ۵۸۰، ۶۵۰            | ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۳۶، ۵۷۲، ۵۹۱        |
| امراض باطنیه ۵۷۹              | ۵۹۲، ۶۱۵، ۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۶        |
| امراض جسمانیه ۲۳۴، ۲۳۵        | ۶۵۷، ۶۵۸                       |
| امراض روحانی ۵۳۴              | انانیت نفسانیه ۴۱۴             |
| امراض روحیه ۲۳۴، ۲۳۵          | انسان شرعی ۱۵                  |
| امراض قلبیه ۶۳، ۱۷۷، ۴۴۹، ۵۶۸ | انسان عقلی ۱۵                  |
| امراض مهلكه قلبیه ۱۲۲         | انسان کامل ۳۷۵، ۴۶۲، ۵۹۰، ۵۹۱  |
| امراض نفسانیه ۱۵۶، ۲۲۶، ۲۳۴   | ۵۹۲، ۵۹۴، ۶۵۷، ۶۵۹، ۶۸۱        |
| امر به معروف ۷۲، ۷۷، ۱۵۱، ۳۸۳ | ۷۰۴، ۷۰۵                       |
| ۶۲۵، ۶۸۹، ۶۹۷                 | انسان کبیر ۷۳۱                 |
| امر بین امرین ۶۵۱، ۶۶۶، ۷۱۶   | انسان مجاهد ۱۴، ۲۶، ۳۶         |
| امر وجودی ۳۵۷                 | انشراف صدر ۱۲۵                 |
| امکان ذاتی ۷۱۴                | انصاف ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۰۷ |
| امور برهانیه ۵۰۰              | ۱۶۲، ۲۱۷، ۶۳۰، ۷۲۱             |
| امور تعبديه شرعیه ۵۴۰         | انظار معسر ۶۶۲                 |
| امور عدمیه ۶۷۶                | اتفاق ۲۳۱، ۳۶۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲  |
| امور غیبیه اخرویه ۵۴۰         | ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۷۷                  |
| امور غیرمتناهی ۲۲۵            | اتفاقات مالی ۵۵۱               |
| امور فطریه ۱۸                 | انفال ۶۱۱                      |



|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| انوار ملکوت ۶۵۶              | انفس ۵۸۶، ۶۰۴، ۶۵۶، ۶۵۷        |
| انوار وجود ۶۵۶               | انفعال ۴۳۱، ۵۱۳                |
| انوار هدایت ۷۲۲              | انفعال نفسانی ۵۱۲              |
| انیت ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۹۲، ۶۱۵، ۶۵۴ | انتباض نفس ۱۲۱                 |
| ۶۵۷                          | انقطاع ۱۳۷، ۱۶۷، ۲۶۹، ۴۷۰، ۵۵۱ |
| اوامر الهیه ۵۱۸، ۶۵۱         | ۵۷۱                            |
| اوصاف اضافیه ۶۷۵             | انقطاع تام ۶۰۳                 |
| اوصاف حق ۶۰۳                 | انقطاع تام کامل ۵۳۶            |
| اوصاف حقیقه ۶۷۵              | انقلاب ذاتی ۷۱۶                |
| اوصاف ذاتیه ۶۷۶              | انوار الهیه ۵۰۴                |
| اوصاف رذیله ۱۷۴              | انوار تجلیات ۶۹۶               |
| اوصاف سلبیه ۶۷۵، ۶۷۶         | انوار جبروت ۶۶۱                |
| اوصاف عنوانیه ۴۲۶            | انوار جمال ۶۰۶                 |
| اوصاف فعلیه ۶۷۶              | انوار جمال و جلال ۶۰۲، ۶۰۳     |
| اوصاف کمالیه ۶۸۰، ۶۸۵        | انوار حسیه ۴۶۳                 |
| اوصاف کمالیه نفس ۴۹۱         | انوار ذاتیه ۳۰۰                |
| اوصاف کمالیه وجود ۶۸۷        | انوار طاهره تعلقات قلبیه ۶۵۶   |
| اوصاف معنویه ۱۲۳             | انوار عالم آخرت ۴۶۴            |
| اوصاف وجود ۷۱۶               | انوار عظمت ۵۰۲                 |
| اول درجه ولایت ۶۷            | انوار غیبیه ۱۲، ۶۰۴            |
| اولیای حق ۲۱، ۷۲، ۱۸۲، ۳۴۶   | انوار فطریه ۱۸۷                |
| ۴۷۷، ۵۴۰، ۷۱۶                | انوار قدسی الهیه ۶۱۵           |
| اولیای خاص ۲۵۲               | انوار کرامت ۵۷۳                |
| اولیای کامل ۲۶۹، ۷۲۷         | انوار معارف ۸۱، ۱۵             |
| اولیای نعم ۱۹۲               | انوار معنویه ۳۰۵               |

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| اهل جذبات ۱۹۳                | اولیاء الله ۳۶۷، ۴۸۰، ۶۰۲، ۷۳۲  |
| اهل جهنم ۳۲، ۱۰۱، ۱۶۸، ۳۹۱   | اولیت ۷۳۰                       |
| اهل حجاب ۸۲، ۴۶۱             | اوهام ۲۷، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۱۸، ۴۳۷    |
| اهل حضور ۲۹۶                 | ۴۴۲، ۵۴۰، ۶۰۱، ۶۸۷              |
| اهل حق ۷۲۸                   | اوهام باطله ۱۶، ۲۷              |
| اهل حلیت ۴۴۷                 | اوهام نفس ۴۳۷                   |
| اهل دل ۲۱۹                   | اوهام واهیه ۴۳۴                 |
| اهل دنیا ۱۴، ۱۹، ۳۴، ۶۳، ۱۰۷ | اهانت مؤمن ۳۴۲، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰   |
| ۱۴۴، ۱۸۱، ۲۰۴، ۲۸۱، ۲۸۴      | اهل آخرت ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۴     |
| ۳۶۴، ۳۷۰، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۵۵      | اهل استقامت ۲۹۷                 |
| اهل دیانت ۹۱                 | اهل اعتبار ۴۷۰، ۴۷۴             |
| اهل ذکر ۲۰۴                  | اهل الله ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۸۲، ۳۲۴     |
| اهل ذوق ۶۹۰                  | ۳۶۴، ۶۶۵، ۶۷۸، ۷۰۳، ۷۰۸         |
| اهل رجاء ۲۵۵                 | اهل ایمان ۳۳، ۳۸، ۱۱۴، ۲۹۰، ۲۹۲ |
| اهل ریا ۶۵، ۱۷۱، ۳۵۲         | ۳۳۹، ۴۶۴، ۵۱۰، ۵۳۶، ۶۳۸         |
| اهل ریاضت ۲۱، ۳۲، ۷۳، ۵۳۶    | ۶۴۲، ۶۴۸                        |
| اهل زهد ۲۸۴، ۵۲۴             | اهل ایمان و یقین ۵۰۶            |
| اهل سابقه حسنی ۱۸۲، ۵۱۰      | اهل بهشت ۵۴، ۹۴، ۱۲۷، ۱۴۲       |
| اهل سعادت ۱۱، ۳۸، ۲۳۶، ۴۲۹   | ۳۹۱، ۴۲۱                        |
| ۵۱۰، ۵۲۶                     | اهل تصوف ۱۸۰                    |
| اهل سلوک ۲۰، ۲۱، ۳۵، ۷۳، ۱۳۵ | اهل تقوا ۳۵۲، ۵۶۴               |
| ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۹۶، ۳۰۴      | اهل تمکین ۲۹۷                   |
| ۳۱۴، ۴۸۰، ۵۲۴، ۵۳۶، ۶۵۹      | اهل توحید ۵۰۴                   |
| ۶۹۰                          | اهل جاه ۱۱۷                     |
| اهل شرایع ۱۲۸، ۱۲۹           | اهل جحود ۵۱۱                    |



|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| اهل کفر ۶۱، ۷۴، ۹۱، ۵۱۱      | اهل شرک ۸۲، ۳۷۹، ۵۸۴          |
| اهل معارف ۱۹۳، ۲۰۳، ۳۶۱، ۳۸۰ | اهل شقاوت ۱۱، ۵۱۱             |
| ۴۱۴، ۴۵۵، ۴۷۸، ۴۹۰، ۵۰۳      | اهل شک و شرک ۶۲۸              |
| ۵۱۱                          | اهل شهوت ۳۱۸                  |
| اهل معارف و شهود ۹۳          | اهل شهود ۲۹۷                  |
| اهل معاصی ۵۱۱، ۵۶۲           | اهل صبر ۲۸۸                   |
| اهل معاصی کبیره ۶۱، ۸۰، ۱۹۳  | اهل صلاح ۳۵۱، ۳۵۲             |
| اهل معرفت ۹۱، ۳۷۴، ۴۰۲، ۴۰۳  | اهل صلاح و سداد ۱۸۱، ۴۲۱      |
| ۴۴۴، ۴۶۱، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹      | اهل طاعت ۶۱، ۲۵۰              |
| ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۳۶، ۵۴۶      | اهل طهارت ۴۴۷                 |
| ۵۷۲، ۶۰۵، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۶۶      | اهل عبادت ۶۱، ۸۳، ۹۱، ۹۵، ۳۶۲ |
| ۶۷۲، ۶۷۶، ۶۸۵، ۶۹۴، ۶۹۵      | ۴۱۲                           |
| ۶۹۷، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۶، ۷۲۲      | اهل عرفان ۱۸۰، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۷۹  |
| ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۱                | ۵۳۶، ۶۹۶، ۷۰۴                 |
| اهل معصیت ۳۰، ۶۱، ۷۴، ۷۶، ۸۳ | اهل عصمت ۶۱، ۲۰۰، ۴۶۲         |
| ۸۵، ۹۱، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۷۶، ۴۱۸   | اهل علم ۳۶، ۵۷، ۹۵، ۱۱۶، ۱۷۱  |
| ۵۳۳، ۶۲۵                     | ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۱۷، ۳۵۲، ۳۹۳       |
| اهل مکاشفه ۴۰۱، ۴۰۲          | ۴۲۲، ۴۳۳، ۴۴۶، ۵۰۵، ۷۳۳       |
| اهل ملل و نحل ۲۰۶            | اهل علم و دیانت ۹۱، ۱۳۰       |
| اهل مناسک ۵۵، ۹۱، ۹۵، ۱۹۳    | اهل علوم ۲۰۴، ۵۸۶             |
| اهل موقف ۳۳۶                 | اهل غرور ۲۵۵                  |
| اهل نجات ۲۵، ۲۶، ۸۳، ۹۵، ۲۳۶ | اهل غفلت ۲۳۲، ۳۱۹             |
| ۳۰۲، ۳۳۹، ۳۴۶، ۵۲۶، ۵۳۴      | اهل فکر ۲۰۴                   |
| ۶۳۲                          | اهل فلسفه ۴۶۱، ۷۰۱            |
| اهل نظر ۶۸۵                  | اهل قلوب ۵۳۷                  |

|                                                       |                                |
|-------------------------------------------------------|--------------------------------|
| باب ولایت ۳۸۰                                         | اهل نفاق ۷۴، ۸۲، ۱۷۱، ۱۸۲، ۵۱۱ |
| باطن خیال ۴۴۲                                         | اهل ولایت ۵۰۷، ۵۳۶             |
| باطن ذات ۵۶، ۵۹، ۶۶، ۸۰، ۱۵۲، ۱۷۴، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۹۲ | اهل یقین ۹۳، ۲۳۲، ۶۲۰، ۶۲۱     |
| ۵۶۲، ۵۶۱، ۴۴۲، ۳۶۷                                    | اهوال صراط ۵۳۴                 |
| باطن روح ۲۶۶                                          | اهوال مطلع ۵۵۸                 |
| باطن روحانیت ۳۲۵                                      | اهوال موت ۵۳۴                  |
| باطن شرع ۳۶۱                                          | ایام ربوبیت ۷۳۰                |
| باطن عقل ۴۴۲                                          | ایام سته ۷۳۰، ۷۳۱              |
| باطن قلب ۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۳                            | ایتام آل رسول ۴۲۲              |
| ۵۷۲، ۲۸۶                                              | ایثار ۵۵۱                      |
| باطن مطلق ۶۹۳                                         | ایذاء ۱۲۵، ۱۷۷، ۱۸۰            |
| باطن ملکوت ۵۳                                         | ایمان اجمالی ۲۱                |
| باطن نفس ۲۲، ۸۰، ۲۲۶، ۳۶۱                             | ایمان بالله ۵۸۹، ۶۳۷           |
| باطن هدایت ۱۷۰                                        | ایمان حقیقی ۱۸۰، ۲۴۲، ۵۳۵، ۶۲۴ |
| باطنیت ۷۲۳، ۷۳۰                                       | ایمان خالص ۲۵۷                 |
| بخل ۲۲۶، ۲۴۳، ۲۹۶، ۴۱۴، ۴۳۳                           | ایمان خیالی ۴۱                 |
| ۵۵۳                                                   | ایمان صحیح ۵۴۰                 |
| بخیل ۱۶۱، ۲۴۳، ۵۲۱                                    | ایمان قلبی ۴۲۸                 |
| بدهت عقل ۲۲۷                                          | ایمان کامل ۳۹۸، ۴۲۸            |
| بدایات ۱۳                                             | ایمان مستودع ۲۹۲               |
| بداء ۶۵۰                                              | ایمان ناقص ۱۱۴، ۵۹۶            |
| بدبین ۷۶، ۸۲، ۹۴، ۱۰۵، ۴۱۷                            | «ب»                            |
| بدخلقی ۳۶، ۴۱۸                                        | باب الله ۵۲۴، ۶۶۹              |
| بدعت ۴۴۵                                              | باب عالم غیب ۴۱۳               |
|                                                       | باب معرفت الله ۴۱۵، ۵۰۳        |



|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| بدن مثالی برزخی ۳۵۸         | بسیط ۲۰۸، ۴۹۱، ۶۶۵، ۶۷۳، ۶۷۸ |
| بدیعت عقل ۷۱۴               | بسیط تام ۶۷۴، ۶۸۴            |
| بدیهیات ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۲۶       | بسیط محض ۶۷۳                 |
| بدء و ختم وجود ۳۸۴          | بسیط مطلق ۶۷۴، ۶۷۸           |
| پر ۵۵۰                      | بسیط من جمیع الجهات ۶۷۳، ۶۷۴ |
| براق معراج ۱۴۵              | ۶۸۴                          |
| براق وصول ۵۷۴               | بسیطه محضه ۶۶۴               |
| براهین حکمیه ۱۸۲، ۷۲۹       | بصر حق ۶۵۸                   |
| برزخ برازخ ۳۸۶              | بصر روحانی ۶۶۱               |
| برزخیت کبری ۵۹۰، ۷۰۶، ۷۲۳   | بصیر ۶۷۷                     |
| برهان حکما ۳۲، ۷۵، ۱۳۷، ۴۵۶ | بصیرت ۳۲۱، ۳۳۵، ۴۱۲، ۴۲۳     |
| برهان حکمی ۲۵، ۴۵۵، ۴۸۶     | بصیرت باطنی ۳۲۱              |
| برهان صدیقین ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰  | بصیرت قلب ۲۱۳                |
| برهان عقلی ۴۲، ۱۲۸          | بصیرت ملکوتی ۴۳              |
| برهان لمی ۷۱۱               | بطلان ۳۶۱، ۶۰۰، ۶۰۱، ۷۱۵     |
| بساط رحمت ۱۳، ۱۳۹، ۲۴۹، ۲۵۴ | بطلان صرف ۷۱۲                |
| ۵۳۱                         | بطن ۶۹۷                      |
| بساط نعمت ۱۳، ۲۴۹، ۵۳۱      | بطن بطن ۶۹۷                  |
| بسط رحمانیت ۲۵۵             | بطون ۵۹۰، ۷۲۳                |
| بسط رحمت ۲۵۰، ۳۸۴، ۵۳۹، ۶۶۶ | بطون قرآن ۷۳۲                |
| بسط رحیمیت ۲۵۵              | بعث ۲۱۹، ۶۹۲                 |
| بسط سلطنت ۴۴                | بعثت ۲۷۲، ۴۶۱، ۵۷۸           |
| بسط نعمت ۱۲۸                | بعثت رسل ۷۳۳                 |
| بسط وجود ۶۲۴، ۷۲۲           | بعث رسل ۲۱۰، ۲۲۳، ۲۶۵        |
| بسط و قبض وجود ۴۲۷          | بغض ۴۶، ۹۷، ۱۲۹، ۱۴۰، ۲۸۶    |

|                                |                                                  |
|--------------------------------|--------------------------------------------------|
| بَهشت جسمانی ۵۵، ۱۴۲، ۴۸۲، ۵۷۸ | ۲۹۲، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۷۶، ۴۹۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۲ |
| بَهشت جسمانی ۵۵، ۱۴۲، ۴۸۲      | ۵۱۳، ۵۸۰، ۶۳۸                                    |
| بَهشت ذات ۴۵۵                  | بغض حق تعالی ۵۱۴                                 |
| بَهشت صفات ۵۷۸                 | بقای سرمدی ۳۹۷                                   |
| بَهشت لقاء ۲۱، ۳۶۴، ۴۵۵        | بقاء ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۳۹۷                     |
| بیت احتراق ۳۰۶                 | ۶۳۷، ۶۵۴                                         |
| بیت مظلّم ۳۷۹                  | بقاء بالله ۹۳، ۱۸۰، ۲۹۷                          |
| بیت مظلّم نفس ۳۷۱، ۳۷۹، ۶۵۶    | بقاء مطلق ۳۹۶                                    |
| ۶۵۷، ۶۹۵                       | بلا ۷۲، ۷۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۲۷۱                   |
| بیت نفس ۳۰۰، ۳۷۱، ۶۵۶          | ۳۵۶، ۵۹۵                                         |
| بینه ۲۶۶، ۶۴۱                  | بلا یا ۵۹۵                                       |
| «پ»                            | بلّه ۴۳۳                                         |
| پرده ملکوت ۳۳۴، ۳۴۵، ۴۱۵       | بلیات (بلیّه) ۱۰۸، ۱۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷                 |
| «ت»                            | ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲                          |
| تأثر ۱۰۰، ۱۳۹، ۲۷۷، ۲۸۹، ۷۱۶   | ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۷                          |
| تأثر قلبی ۵۶۲                  | ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲                          |
| تأثیر ۹۱، ۱۰۷، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۵   | ۲۹۳، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۶۱، ۵۵۱                          |
| ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۳۰۴        | ۵۶۵، ۶۵۵، ۷۰۹                                    |
| ۳۰۹، ۳۴۵، ۳۶۰، ۳۸۴، ۴۱۷        | بلیات جسمیه ۲۷۱                                  |
| ۴۱۸، ۴۲۸، ۴۳۶، ۵۶۱، ۵۶۳        | بلیات روحانیه ۲۷۶، ۲۷۷                           |
| ۵۶۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۶۱۱، ۷۱۶        | بنده مخلص ۶۰                                     |
| تأویلات ۳۲۱، ۳۵۸، ۴۶۱، ۷۲۶     | بَهشت اخلاق ۲۲، ۲۹۵                              |
| ۷۲۷                            | بَهشت اسماء و صفات ۴۵۵                           |
| تأبّی نفس ۹۲                   | بَهشت اعمال ۲۱، ۲۹۵، ۴۵۵                         |



|                                  |                               |
|----------------------------------|-------------------------------|
| تجلیات جلال ۵۱۳                  | تأییدات ملکوتی ۱۳۸            |
| تجلیات جلالیه ۵۱۱، ۵۳۶           | تبدلات جوهریه و صوریه ۵۸۷     |
| تجلیات جمال حق ۵۰۲               | تبدلات هیولانی ۱۲۷            |
| تجلیات جمال و جلال ۵۱۳           | تبیان کامل ۴۳۰                |
| تجلیات جمال و لطف ۲۶۰            | تجاذب ملکوتی ۶۵۴              |
| تجلیات جمالیه و لطفیه ۵۱۳        | تجاذب ملکی ۶۵۴                |
| تجلیات حبیه ۵۱۳                  | تجدد ۵۱۳، ۵۷۷، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۲۹  |
| تجلیات حق ۱۲۳، ۵۰۳، ۶۹۴          | تجرد ۲۲۳، ۴۲۹                 |
| تجلیات حق تعالی ۵۰۳              | تجريد ۷۲۳                     |
| تجلیات ذات ۱۰۳                   | تجسم اخلاق ۱۱۰                |
| تجلیات ذاتی ۱۳۲، ۵۰۱، ۶۰۳        | تجسم اعتقادات ۴۸۵             |
| تجلیات ذاتیه ۳۸۰، ۴۸۰، ۵۰۰       | تجسم اعمال ۱۱۰، ۱۵۴، ۴۸۳، ۴۸۵ |
| ۵۱۳، ۶۶۸، ۷۲۴                    | ۴۸۶                           |
| تجلیات ذاتیه احدیه ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵ | تجلیات ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۲۰     |
| تجلیات رحمانیه و رحیمیه ۵۱۳      | ۲۵۲، ۳۰۵، ۳۸۹، ۴۸۰، ۵۰۴       |
| تجلیات رحمت ۴۰۱                  | ۵۱۳، ۶۵۱، ۶۹۴، ۶۹۶، ۷۰۶       |
| تجلیات صفات قلب ۳۸۰              | تجلیات اسماء ۱۰۳، ۳۸۵، ۴۰۰    |
| تجلیات صفاتی ۱۳۲                 | ۴۸۰، ۵۰۰، ۷۲۳                 |
| تجلیات قهریه ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۳۶       | تجلیات اسماء و صفات ۱۰۳، ۲۹۶  |
| تجلیات لطف و جمال ۵۱۰            | ۳۲۱، ۳۸۰، ۴۷۹، ۵۰۱، ۶۰۳       |
| تجلیات مالکیه ۵۱۳                | ۷۰۵                           |
| تجلیات محبوب ۳۶۶                 | تجلیات افعالی ۴۷۹، ۴۸۰        |
| تجلی احدی ۳۸۰، ۶۸۸، ۷۲۲          | تجلیات الهیه ۳۸۰              |
| تجلی احدیت ۷۰۴                   | تجلیات انسیه ۵۱۳              |
| تجلی ازلی و ابدی ۲۳۴             | تجلیات تقییدی ۵۷۲             |

- تجلی اسماء لطف ۲۶۰  
تجلی به اسماء باطنه غیبیه ۷۲۴  
تجلی به اسماء صفاتیه ۷۲۴  
تجلی به اسماء ظاهریه ۷۲۴  
تجلی به فعل ۷۰۸  
تجلی به فیض اقدس ۶۷۶، ۶۹۴  
۷۰۴، ۷۰۳  
تجلی به فیض مقدس ۶۷۶، ۶۸۴  
۶۹۴، ۷۲۵  
تجلی تقییدی ۵۷۲  
تجلی حق ۵۲، ۵۳۵  
تجلی ذات اقدس ۴۷۹  
تجلی ذاتی ۵۷۳، ۶۸۷، ۶۸۸  
تجلی ذاتی اولی ۶۰۵  
تجلی ظهوری ۷۰۴  
تجلی ظهوری نوری ۶۸۴  
تجلی عظمت ۴۰۰  
تجلی غنی مطلق ۴۹۳  
تجلی غیبی ۷۲۴  
تجلی فعلی ۶۵۳، ۷۲۹  
تجلی فیض اقدس ۴۸۰، ۶۷۸  
تجلی فیض مقدس ۶۸۴  
تجلی قیومی حق ۵۴۶  
تجلی واحد ۶۷۸  
تجلی واحدی ۶۸۸
- تحدید ۹۰، ۱۴۵، ۲۴۹، ۲۹۵، ۳۱۹  
۳۶۹، ۴۲۹، ۵۷۸، ۵۹۹، ۶۸۴  
۷۱۲، ۷۱۵، ۷۳۲  
تحقق بالعرض ۶۸۳، ۷۱۳  
تحقق علمی ۶۸۸  
تحقق عینی ۶۸۸  
تحلیه سر ۴۵۵  
تحمید ۸۱، ۳۸۳، ۶۱۳، ۷۲۸  
تحنک ۴۱۲  
تحریر ۲۱۷، ۶۰۲، ۶۷۸  
تخلل شرور ۶۶۸، ۷۱۳  
تخلیص ۳۰۵، ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۶۱  
۳۶۵، ۳۷۰، ۴۱۹، ۴۳۶، ۵۳۳  
۵۷۱، ۶۵۵  
تخلیص نیت ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۳۶  
تخمیر غیبی جمعی ۷۰۴  
تخیلات باطله ۴۴۲  
تدارک تروک ۳۱۰  
تدارک حظوظ ۳۱۰  
تدبیر ۳۲، ۳۴، ۱۵۷، ۲۳۶، ۳۰۳  
۳۱۱، ۴۲۹، ۵۴۶، ۵۵۹، ۵۶۰  
۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۷، ۶۰۰، ۶۹۷  
تدبیرات ملکی ۱۳۸  
تدبیر منزل ۴۲۸  
تدلل ۵۶، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰



|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| تدلی ۶۵۱                      | تسبیح نطقی ۷۲۶                |
| تدلی تام ذاتی ۵۰۱             | تسلیم تام ۲۸۶                 |
| تدلی ذاتی ۳۶۶                 | تسویف ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۱           |
| تدلیس ۴۲۱، ۲۸۲                | تسویلات شیطانی ۳۰۳            |
| تدلیسات ۱۷۸                   | تسویلات نفس ۴۴۷               |
| تدلیسات شیطان ۴۴۷             | تشبیه ۲۶۳، ۳۱۹، ۳۵۲، ۵۹۹، ۶۰۰ |
| تذکر آیات حق ۳۲۱              | ۶۰۱، ۶۵۰، ۶۹۱، ۷۱۵            |
| تذکر اسماء و صفات ۳۲۱         | تشریع ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۴۸۱، ۶۰۸ |
| تذکر تام ۳۲۲                  | ۶۰۹، ۶۱۲                      |
| تذکر جلال ۵۳۴                 | تشریک باطنی ۳۶۱               |
| تذکر حق ۶۰۳، ۵۵۸، ۳۲۵، ۲۸۹    | تشفی ۳۴۰                      |
| تذکر ذات ۳۲۱                  | تشفی قلبی ۳۴۵                 |
| تذکر عظمت ۵۳۴                 | تشیع ۵۳۲، ۶۳۳، ۶۴۱            |
| تذکر قهر ۵۳۴                  | تصدیق ۱۶، ۲۹، ۳۶، ۴۴، ۵۶، ۸۳  |
| تربیت ظاهر ۴۲۸                | ۱۲۸، ۱۳۷، ۲۴۲، ۲۹۶، ۳۵۳       |
| تردید ۲۲۲، ۳۶۳، ۴۳۶، ۴۴۲، ۶۲۴ | ۴۳۱، ۵۴۰، ۶۲۵، ۶۸۱، ۶۹۷       |
| ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲                 | ۷۰۰، ۷۱۲، ۷۲۶، ۷۲۷            |
| ترک مشبهات ۲۳۳                | تصدیق تعبدی ۳۹۷               |
| ترکیب عقلی ۶۷۳                | تصدیق عقلی ۱۳۸، ۳۹۷           |
| تزکیه نفس ۴۰، ۹۶، ۳۵۲         | تصرفات حقانی ۴۹۵              |
| تسبیح ۸۱، ۲۲۲، ۳۱۴، ۳۸۳، ۴۶۰  | تصرفات خبیثه شیطانیه ۵۹۱      |
| ۴۶۱، ۶۱۳، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷       | تصرفات قیومی ۶۰۸              |
| ۷۲۸                           | تصرفات ملکوتی ۷۲۸             |
| تسبیح تکوینی ۷۲۷، ۷۲۶         | تصرف حق ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۲۴۳، ۳۸۵  |
| تسبیح شعوری علمی ۷۲۷          | ۴۹۵                           |

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| تصرف شیطان ۲۷، ۲۸، ۵۹         | تعیینات اسماء و صفات ۶۸۸     |
| تصفیه قلب ۴۳۶                 | تعیینات اشیاء ۶۹۲            |
| تصفیه قلوب ۴۳۲                | تعیینات انفسی ۶۵۶            |
| تصفیه نفوس ۴۱۴                | تعیینات قلبیه ۳۸۰            |
| تصور باطنی ۵۶۲                | تعیینات ملکوتی ۶۵۶           |
| تصوف ۹۳، ۱۰۵، ۵۰۴             | تعیینات ملکی ۶۵۶             |
| تضاد ۶۶۷، ۷۱۳                 | تعیینات نفسیه ۶۹۲            |
| تظاهر ۱۷۸                     | تعیین اسم جامع ۷۰۴           |
| تعبد صرف ۴۳۳                  | تعیین اسمی ۷۰۳               |
| تعديل خلق ۴۲۹، ۴۳۰            | تعیین صفاتی ۷۲۳              |
| تعزیرات ۱۵۱                   | تعیین غیبی ۶۹۳               |
| تعصب ۱۷۲                      | تعبیر قلبی ۷۷                |
| تعطیل ۴۳۳، ۵۹۹، ۶۰۱، ۷۱۵، ۷۲۶ | تفریط ۱۵۱، ۱۵۲، ۴۳۳          |
| تعلقات ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷     | تفسیر به رأی ۵۵۹، ۶۹۶، ۷۲۷   |
| ۲۰۸، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۸۵، ۶۱۵       | تفسیق ۲۱۷، ۷۲۰               |
| تعلقات قلبیه ۱۳۷، ۶۵۶         | تفویض ۵۴، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۵ |
| تعلقات نفسانیه ۳۷۹، ۶۵۶       | ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲      |
| تعلق جبلی ۱۴۱                 | ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۶۶، ۶۶۷      |
| تعلق قلب ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۴۱   | ۷۱۴، ۷۱۶                     |
| ۲۴۳                           | تفویض باطل ۶۱۲               |
| تعلق محض ۶۸۴                  | تفویض مستحیل ۶۱۱             |
| تعیین ۶۵۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۸۴، ۷۰۸ | تقدرات برزخیه ۴۵۸            |
| ۷۲۳                           | تقدرات برزخیه ۴۵۸            |
| تعیینات آفاقی ۶۵۶             | تقدیر (باری تعالی) ۶۲۳       |
| تعیینات اسمائی ۷۰۳            | تقدیر و قضای الهی ۶۲۷        |



|                                 |                            |
|---------------------------------|----------------------------|
| تکبر ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴ | تقرب عبد ۶۵۸               |
| ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴       | تقسیم آجال و ارزاق ۱۲۸     |
| ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲         | تقلب ۲۳                    |
| ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱         | تقلید ۵۰، ۷۴، ۲۴۲          |
| ۱۲۴، ۴۲۱، ۴۳۶                   | تقوا ۷۶، ۹۶، ۲۱۳، ۲۳۴، ۲۳۵ |
| تکبیر ۸۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳    | ۲۳۷، ۳۶۰، ۴۱۴، ۴۴۵، ۴۴۷    |
| ۶۵۶                             | ۵۱۶، ۵۶۴                   |
| تکبیرات افتتاحیه ۶۵۶            | تقوای تام قلبی ۷۱۶         |
| تکبیرات سبعة ۵۷۲                | تقوای خاصه ۲۳۴             |
| تکبیرة الاحرام ۴۴۷، ۴۷۱         | تقوای زاهدان ۲۳۴           |
| تکذیب ۵۸، ۸۴، ۱۲۹، ۱۷۳، ۲۱۳     | تقوای عامه ۲۳۴             |
| ۲۸۲، ۴۰۴، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۸         | تقوای فانیان ۲۳۴           |
| ۴۵۰، ۵۰۳، ۵۲۱، ۶۲۵              | تقوای قلب ۱۱۴              |
| تکرر در تجلی ۷۳۱                | تقوای کامل ۲۳۷، ۶۰۳، ۶۹۵   |
| تکفیر ۲۱۷، ۴۳۱، ۵۰۴، ۷۲۰        | تقوای کامل قلب ۴۸۰         |
| تکلم ۲۱۷، ۲۱۸، ۴۶۱، ۴۷۱، ۶۸۱    | تقوای متمکنان ۲۳۴          |
| ۶۸۷، ۷۱۶، ۷۲۷                   | تقوای مجذوبان ۲۳۴          |
| تکلم ذاتی ۶۸۷                   | تقوای مخلصان ۲۳۴           |
| تلاوت قرآن ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۸، ۵۶۹   | تقوای نفس ۲۹۰              |
| تلونات ۲۹۶                      | تقوای نفوس ۳۵۹، ۳۶۰        |
| تلوین ۱۰۳، ۱۹۳، ۲۳۴، ۳۶۳        | تقوای واصلان ۲۳۴           |
| تلوینات ۱۸۲، ۲۳۴                | تقیه ۶۱۰، ۷۰۰، ۷۰۹، ۷۱۰    |
| تمام مشیت ۷۲۱۲                  | تکالیف اجتماعی ۲۲۷         |
| تمثال شریف برزخی ۲۹۳            | تکالیف الهیه ۴۷۱، ۵۲۶، ۵۲۷ |
| تمثل ۴۸۶                        | تکالیف فردیه ۲۲۷           |

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| تمثلات مثالیه ۴۵۹              | ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰         |
| تمثلات مثالیه ۴۵۸              | ۳۱۲، ۳۱۳                        |
| تمثلات ملکوتیه ۴۶۰             | توبه خالص ۲۹۹                   |
| تمثلات ملکیه ۴۵۹، ۴۶۰          | توبه صحیحه ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۲، ۵۴۰   |
| تمثل اعمال ۴۸۵                 | توبه کامله ۳۰۴، ۳۱۰             |
| تمثل قرآن ۵۶۰                  | توبه نصوح ۳۱۱، ۳۱۴              |
| تمثل ملکی ۴۵۸                  | توحید ۴۲، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۱  |
| تمحیص ۲۶۴                      | ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲         |
| تمکین ۲۳۴، ۳۶۳                 | ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹         |
| تملق ۹۲، ۱۱۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۴۱۱    | ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۵۰۴، ۵۵۸         |
| ۴۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴                  | ۵۵۹، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۹۷، ۷۱۶         |
| تنزل حقیقت وجود ۶۷۴            | ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۳              |
| تنزیه ۶۶، ۶۷، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۶    | توحید افعالی ۷۰۸                |
| ۲۵۰، ۵۰۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۶        | توحید حقیقی ۳۶۳                 |
| ۷۱۵، ۷۱۲                       | توحید ذاتی و اسمائی ۷۲۹         |
| تنزیه قلب ۴۱۸                  | توحید عقیده ۳۴۲                 |
| تنگی قلب ۱۲۵                   | توحید فعلی ۶۲، ۵۴۶، ۷۲۸         |
| تواتر ۵۳۹، ۶۱۴، ۶۳۰، ۶۴۲       | توحید کلمه ۳۴۲                  |
| تواضع ۷۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸   | توفیق ۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۳۵، ۳۸، ۵۵ |
| ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶        | ۷۰، ۸۱، ۹۱، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷       |
| ۱۱۷، ۱۲۴، ۲۷۰، ۳۸۳، ۴۲۱        | ۱۷۸، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۳۷، ۳۰۱         |
| ۴۲۷، ۴۵۹، ۴۷۷، ۴۹۲، ۵۴۶        | ۳۰۳، ۵۰۵، ۶۳۱                   |
| ۵۶۷                            | توفیق ازلی ۵۸۹                  |
| توبه ۷۸، ۸۵، ۸۶، ۱۱۴، ۱۹۱، ۱۹۵ | توفی نفوس ۶۵۲                   |
| ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳        | توکل ۳۹، ۴۰، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱      |



|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| جدل ۴۰۸، ۴۳۶، ۵۹۹            | ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶      |
| جذبات غیبیه ذاتیه ۴۵۵        | تهذیب باطن ۹۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۵ |
| جذبہ ربوبی ۱۴۳، ۵۱۰، ۶۵۸     | تهذیب خلق ۴۲۸، ۴۲۹           |
| جذبہ روحیه ۶۰۲               | تهذیب نفس ۱۹۳، ۲۴۲، ۴۵۴      |
| جذبہ مطلقہ ۷۲۳               | تہمت ۱۲۶، ۱۸۰، ۲۲۰، ۳۳۲، ۶۲۵ |
| جذبۃ الہیہ ۱۳۹، ۶۰۴، ۶۵۸     | «ج»                          |
| جذوات ۵۴۶، ۵۶۴               | جاذبہ الہیہ ۶۵۴              |
| جذوہ عشق ۶۵۸                 | جاذبہ ملکوتی ۶۵۴، ۶۹۱        |
| جذوہ نار عشق ۶۵۸             | جاذبہ ملکی ۶۵۴               |
| جذوہ ندامت ۳۰۶               | جامع جمیع حضرات ۳۸۶          |
| جربزہ ۴۳۳                    | جامع جمیع کمالات ۶۷۸         |
| جزع ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲  | جامع حضرات ۳۸۶               |
| ۲۹۳، ۶۲۰                     | جامع علم و عمل ۴۶۲           |
| جعل الہی ۶۲۸، ۷۱۳، ۷۱۵       | جاہ طلبی ۴۲۱                 |
| جلالت ۳۳، ۲۵۹، ۴۰۰           | جبروت ۴۵۸، ۶۵۱، ۶۹۰          |
| جلالت ربوبیت ۲۷۷             | جبروت اعظم ۴۷۹، ۶۰۵          |
| جلال و جمال ۴۶۱، ۵۹۵، ۶۰۴    | جبروت اعلیٰ ۴۲۷، ۴۵۷، ۴۵۸    |
| ۶۸۲، ۶۰۵                     | ۴۹۱، ۶۱۱، ۶۹۰                |
| جلب قلوب ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۶۸، ۲۹۶ | جبروت عظمیٰ ۷۱۴              |
| جلوات جمال محبوب ۱۰۳         | جبر و تفویض ۲۴۱، ۶۰۸، ۶۰۹    |
| جلوہ جمال حق ۳۲۱             | ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۲۸      |
| جلوہ ذات ۹۰، ۱۰۳، ۴۷۹        | جبن ۴۳۳                      |
| جلوہ محبوب ۵۰۳               | جدال ۱۱، ۲۰، ۴۹، ۴۰۸، ۴۰۹    |
| جمع اسماء و صفات ۶۸۶، ۶۹۴    | ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۷۲      |
| جمیل علی الاطلاق ۱۴۵، ۲۰۶    | ۵۶۷                          |

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| جهات فاعلیه ۳۳۶             | ۷۱۲، ۷۰۸، ۶۶۹                 |
| جهات ملکیه ۴۵۸              | جمیل مطلق ۲۰۶، ۲۱۵، ۳۲۴، ۴۷۷، |
| جهات موجودیه ۷۱۳            | ۷۱۲                           |
| جهات وجودیه ۶۸۳، ۶۹۲، ۷۱۳   | جنات جسمانی ۱۴۲               |
| جهاد با نفس ۱۵۱             | جنات عالیّه ۴۵۷، ۴۸۶          |
| جهاد نفس ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۲ | جنب الله ۶۵۹                  |
| جهنم اعمال ۳۰، ۳۳، ۱۵۴      | جنت اعمال ۴۵۴، ۴۵۵            |
| جهنم جسمانی ۴۰۲             | جنت ذات ۴۵۴، ۴۵۵              |
| «ج»                         | جنت صفات ۱۹۳، ۴۵۴             |
| چشم باطن ۲۱۱                | جنت لقاء ۴۵۵                  |
| چشم برزخ ملکوتی ۵۲          | جنت متوسطه ۴۵۵                |
| چشم برزخی ۲۴                | جنت نعیم ۲۵۲                  |
| چشم بصیرت ۴۸، ۴۳۴، ۶۰۲      | جنود حق ۴۲۷، ۴۵۷              |
| چشم بصیرت باطنی ۲۴          | جنود رحمان ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۲۵، ۳۵ |
| چشم بصیرت مثالی ۴۵۹         | جنود شیطان ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۲ |
| چشم بصیرت ملکوتی ۴۵۹        | ۲۵                            |
| چشم بصیرت نفس ۴۱۵           | جنود عقل ۱۲                   |
| چشم دل ۴۳                   | جنود نفس ۲۰                   |
| چشم ظاهر ۲۱۱                | جواد علی الاطلاق ۲۵۶، ۵۳۹     |
| چشم غیبی ملکوتی ۴۹۹         | جواد مطلق ۶۲۸                 |
| چشم قلب ۴۱۵                 | جواهر عقلیه ۷۰۲               |
| چشم ملکوت ۲۱۲               | جواهر ملکیه طبیعیّه ۶۶۶       |
| چشم ملکوتی برزخی ۲۴         | جود ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹، ۴۹۱، ۵۷۷   |
| چشم ملکی ۴۳، ۴۵۸            | جوهر قائم بالذات ۱۰۱          |
| چشم ملکی ظاهربین ۲۴         | جوهره انسانیت ۱۴              |



|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| حبّ کمال ۱۴۴، ۳۴۵              | «ح»                           |
| حبّ لقاء الله ۵۱۰              | حال احتضار ۶۵۰                |
| حبّ ملکه نفسانیه ۳۶۸           | حال اعتدال ۱۵۱، ۱۵۲           |
| حبّ نفس ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۸۲، ۸۸، ۹۳ | حال جذبہ ۱۰۵                  |
| ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۹۴        | حال کاملین ۳۹۹، ۳۹۶، ۶۴۹      |
| ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۷، ۳۶۸        | حال متوسطان ۳۹۶               |
| ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۱۵، ۴۳۸، ۵۰۴        | حال ناقصان ۳۹۶                |
| ۵۵۷، ۵۹۴                       | حبّ اهل بیت ۶۴۱               |
| حبّ نفوذ ارادہ ۱۶۰             | حبّ بقاء ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۹۶        |
| حب وصال ۱۴۴                    | حبّ تام ۳۲۱                   |
| حج ۹۱، ۴۴۶، ۴۷۸، ۴۸۸، ۵۴۸      | حبّ جاہ ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۱۶۰، ۳۰۱  |
| ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۶۲                  | ۳۶۸، ۶۵۴                      |
| حجاب اصطلاحات ۱۰۳، ۵۰۵         | حبّ جبلی ذاتی ۴۸              |
| حجاب اعظم ۶۹۵                  | حبّ حق ۳۰۵، ۳۶۲               |
| حجاب اقرب ۶۰۷                  | حبّ دنیا ۳۱، ۵۷، ۸۲، ۱۰۷، ۱۱۶ |
| حجاب اکبر ۵۰۵                  | ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۹       |
| حجاب انانیت ۴۹۴                | ۳۲۳، ۳۵۲، ۳۷۰، ۳۹۳، ۴۲۸       |
| حجاب انکار ۷۲۷                 | ۵۱۲، ۵۶۶، ۶۴۰                 |
| حجاب انیت ۴۹۴                  | حبّ ذات مقدس ۵۰۰              |
| حجاب برهان ۲۱۵                 | حبّ ذاتی ۶۵۸، ۷۰۳             |
| حجاب تعینات صفاتی ۳۸۰          | حبّ ریاست ۱۲۲، ۳۵۲، ۴۲۸       |
| حجاب جہل ۸۱، ۱۶۲               | حبّ شرف ۳۱، ۵۸                |
| حجاب حب دنیا ۱۶۲               | حبّط ۳۵۲                      |
| حجاب سابع ۵۷۲                  | حبّ عدل ۱۲۹                   |
| حجاب طبیعت ۶۹۰                 | حبّ علی ۶۳۵                   |

- حجاب ظلمانی ۴۶۴، ۵۰۲  
حجاب غلیظ ۵۶، ۷۹، ۱۳۷، ۱۶۸، ۲۱۵  
حجاب غلیظه انانیت ۶۱۵  
حجاب کثرت اسمائی ۳۸۰  
حجاب نوری اسمائی و صفاتی ۵۰۱  
حجب اسمائی و صفاتی ۶۰۷  
حجب تعینات ۷۳۱  
حجب خلقی ۶۰۷  
حجب سبع ۶۵۷  
حسب ظلمانی ۴۳۵، ۶۰۲، ۶۵۸، ۶۹۵  
حسب غلیظه ۴۱۵، ۴۳۴، ۶۰۲  
حسب مظلّمه ۴۱۴  
حسب معاصی ۳۶۰  
حسب مفاهیم ۲۳۴  
حسب ملکوتیه ۴۱۶  
حسب نور ۴۷۶  
حسب نورانی ۶۵۶، ۶۹۵  
حسب نورانیت ۵۷۳  
حسب نوریه ۶۵۶  
حسب نوریه اسمائیه ۶۰۷  
حدّ افراط و تفریط ۴۳۳  
حدّ تام ۳۶۹  
حدّ تقصیر ۷۰  
حدّ تواتر ۵۳۹، ۶۱۴، ۶۳۰، ۶۴۲  
حدّ عبودیت ۳۶۵  
حدّ قابلیت ۱۰۷  
حدّ کمال ۱۳۵، ۱۵۱، ۴۴۹  
حدوث ۳۶۵، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷  
حدّ وجوب ۷۱۴  
حدود الهیه ۶۲۵  
حدود شرع ۵۱۷، ۵۱۸  
حدود عدمیه ۷۱۲  
حدود عقل ۵۱۷  
حدود ماهویه ۷۱۲  
حدّ وسط ۴۳۳، ۶۳۳  
حرص ۳۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۰، ۳۰۱  
۴۹۱، ۶۱۹، ۶۲۱  
حرکات ارادیه خلقیه ۴۰۳  
حرکات ارادیه عملیه ۴۰۳  
حرکات جوهری ۱۳۵، ۱۴۵، ۳۵۸، ۴۰۳  
حرکات طبیعیّه جوهریه ۳۵۸  
حرکات عشقیّه روحانیه ۳۹۰  
حرکات فعلیه اختیاریه ۳۵۸  
حرکات معنویه ۵۸۶  
حرکت انعطافی ۶۹۱  
حرکت رجوعی قهقرائی ۶۹۱  
حرکت معنویه ۵۹۰



|                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| حضرت جمع ۶۷۸                   | حرکت معنویه انعطافیه ۶۹۰   |
| حضرت ربوبیت ۷۲۴                | حرمان الهیه ۱۵۶، ۱۷۲، ۳۳۸  |
| حضرت شهادت مطلقه ۱۳۶           | حروف مقطعه ۳۹۱             |
| حضرت صفات ۱۰۳                  | حریت مطلقه ۲۸۵             |
| حضرت علمیه ۷۰۳                 | حریت نفس ۲۸۳               |
| حضرت علمیه واحدی ۷۰۴           | حسد ۳۱، ۵۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹  |
| حضرت کون جامع ۷۰۶              | ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴    |
| حضرت واحدیت ۷۳، ۷۰۴، ۷۲۴       | ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱    |
| حضور تعلقی ۳۱۹                 | ۱۳۲، ۳۴۴، ۴۲۸، ۴۳۸         |
| حضور حسی ۳۱۹                   | حسنات ۵۵، ۶۶، ۶۷، ۱۲۶، ۳۴۱ |
| حضور حق ۵۳۹                    | ۳۴۲، ۵۰۵، ۵۷۵، ۶۳۷، ۶۳۸    |
| حضور قلب ۶۵، ۳۲۷، ۴۴۸، ۴۶۷     | ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۶۷، ۶۷۰، ۷۱۷    |
| ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸        | حسنات ابرار ۳۸۱            |
| ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۵۵۷، ۵۶۸        | حسن خلق ۵۸۱                |
| حضور قلب در تجلیات اسمائی ۴۷۹  | حسن ظاهر ۵۹                |
| حضور قلب در تجلیات افعالی ۴۷۹  | حسن ظن ۸۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۴۰۱   |
| حضور قلب در تجلیات افعالیه ۴۷۹ | ۴۱۵، ۶۷۸                   |
| حضور قلب در تجلیات ذاتی ۴۷۹    | حسن عاقبت ۷۶               |
| حضور قلب در تجلیات صفاتی ۳۸۰   | حشر ۲۴، ۳۲۵، ۵۹۱، ۵۹۶      |
| حضور قلب در عبادت ۴۸۲          | حشمت حق ۴۹۴                |
| حضور قلب در معبود ۴۷۹          | حشمت عظمت و جلال ۵۳۷       |
| حضور قیومی ۳۱۸                 | حضرت اسماء ۱۰۳، ۱۰۴        |
| حظّ ایمانی ۱۲۹                 | حضرت اسماء و صفات ۱۰۳، ۱۰۴ |
| حظّ حیوانی ۵۰۴                 | حضرت الهیت ۷۲۴             |
| حظّ طبیعی ۱۳۹                  | حضرت تجلی به فیض مقدس ۷۲۵  |

- حظّ عقل ۴۲، ۱۲۸  
حظّ قلب ۴۲، ۱۲۸  
حظوظ ۱۰۹، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۶۵  
حظوظ حیوانیت ۱۰۶  
حظوظ دنیوی ۹۷  
حظوظ طبیعت ۳۱۰  
حظوظ نفسانیه دنیه ۶۶۰  
حفظ حضرت ۵۳۶  
حفظ محضر ۵۳۶  
حقّ الله ۳۳۹  
حقّ الناس ۳۳۹  
حقّ الیقین ۱۸۰  
حقد ۴۲۸، ۴۳۸  
حقّ علی الاطلاق ۶۵۱  
حقوق الهی ۳۴۰  
حقوق مردم ۳۰۸  
حقیقت اسماء و صفات ۳۲۴  
حقیقت بسیطه واجبه ۶۸۲  
حقیقت بسیطه واحده ۵۸۹  
حقیقت توبه ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۱۲  
حقیقت لیلہ القدر ۷۳۱  
حقیقت محمدیه ۷۰۴  
حقیقت موجوده ۴۲۶  
حقیقت نوریه ۶۱۵  
حقیقت واحده واجبه ۶۷۵  
حقیقت وجود ۳۱۵، ۴۶۰، ۴۶۳  
۵۸۹، ۶۵۳، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۸۰  
۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۷، ۷۰۹، ۷۱۲  
۷۲۶، ۷۱۶  
حقیقت ورع ۵۲۷  
حکمت الهی ۱۸۱  
حکمت بالغه ۴۸  
حکمت رسمیه ۶۰۳  
حکمت کامله ۱۳۸  
حکومت عادلّه حقّه ۱۸۸  
حکیم علی الاطلاق ۱۲۸، ۲۲۵، ۶۷۰  
حلم ۱۶۲، ۴۱۰، ۴۱۹، ۵۸۰  
حمد خدا ۳۵۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۵۸۰  
حمله قرآن ۵۶۱، ۵۶۵  
حیات ازلی ۳۹۷  
حیات اولی ملکی ۳۵۷  
حیات ثانوی ملکوتی ۳۵۷  
حیات دائمی سرمدی ۳۹۶  
حیات دائمی نورانی ۳۹۷  
حیات دنیائی ۳۰۳، ۳۵۹، ۵۱۱  
حیات ذاتی ملکوتی ۳۵۸  
حیات ساریه ۷۲۶  
حیات ملکوتی ۳۲۵، ۳۵۸، ۴۸۴  
حیات ملکی ۳۵۸  
حیات نازل حیوانی ملکی ۳۹۷



|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| خلوتگاه مطلق ۳۲۲            | حیات نطقی ۷۲۶                 |
| خلود ۸۰، ۱۳۵، ۳۴۶، ۶۳۶، ۶۳۸ | «خ»                           |
| خلوص ۶۳، ۶۷، ۸۴، ۸۸، ۱۷۳    | خاتمیت ۶۵۹                    |
| ۱۷۹، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۶۳     | خبث باطن ۱۲۲                  |
| ۴۲۲، ۴۴۱                    | خبث طینت ۱۲۲                  |
| خلوص تام ۳۲۱                | ختم دایره نبوت ۱۱۱            |
| خلوص قلب ۳۶۴                | خدعه ۲۳، ۲۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱    |
| خلوص نیت ۱۳۰، ۲۳۳، ۳۲۵، ۴۱۹ | خذلان دائمی ۵۰۶               |
| خمود ۱۴۲، ۴۳۳، ۵۷۳، ۵۷۴     | خشیت ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۲، ۴۲۴، ۴۳۵  |
| خواب غفلت ۳۵، ۵۳، ۱۱۴، ۱۷۹  | خضوع ۵۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۸۶، ۳۸۲   |
| ۲۰۶، ۳۰۰                    | ۳۸۳، ۴۱۰، ۵۴۶، ۵۵۸، ۵۹۵       |
| خودبینی ۵۲، ۲۳۷، ۳۶۸، ۴۳۶   | خضوع تام ۲۸۱                  |
| ۴۹۵، ۵۰۳، ۶۰۲               | خضوع قلب ۱۸۱                  |
| خودپرستی ۱۷۵، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۴۶ | خطای قالبی ۱۳۶                |
| ۷۳۴، ۶۰۲                    | خطای قلبی ۱۳۶                 |
| خودپسندی ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۹ | خطرات شیطانیه ۱۷۰، ۴۴۱، ۴۴۷   |
| ۹۰، ۲۵۳، ۶۰۱، ۶۰۲، ۷۳۴      | خلص اولیاء ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۷۸ |
| خودخواهی ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۸۴، ۹۰ | خلق باطن ۲۳                   |
| ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۳۷، ۲۳۸     | خلق بد ۵۸۲                    |
| ۲۵۳، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۹۵، ۵۰۳     | خلق حسن ۴۳۳                   |
| ۶۹۵                         | خلق زشت ۳۵، ۱۰۲، ۱۶۴، ۵۶۲     |
| خوف ۷۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۲  | ۵۸۲، ۵۷۹                      |
| ۱۶۱، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۸     | خلق فاسد ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۶۹        |
| ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴     | خلق مهذب ۴۲۸                  |
| ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۲۷، ۳۵۹     | خلوت انس ۵۴۷                  |

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| دورویی ۴۷، ۴۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، | ۳۶۲، ۳۸۹، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰،       |
| ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۳۴۴، ۳۵۳،      | ۴۲۴، ۴۳۵، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۹۴،       |
| ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۸۳،           | ۵۰۲، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۲،       |
| دوزخ جسمانی آثار ۱۵۴          | ۵۴۴، ۵۹۶، ۶۳۰، ۶۳۳،            |
| دون جعل ۵۸۷، ۷۱۳              | خوف خدا ۳۵، ۶۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۸۱، |
| ده منزل ۶۵۷                   | خوف عقاب ۶۳۲                   |
| دیده برزخی ۴۸                 | خوف و رجاء ۴۳۸                 |
| دین خالص ۳۶۵                  | خیانت به حق ۵۳۲                |
| دین صوری ۵۵۸                  | «د»                            |
| «ذ»                           | دار فناء ۱۳۷، ۱۳۸،             |
| ذات جامع ۱۸۶                  | دار قرار ۱۳۵، ۶۵۰،             |
| ذات جمیل ۶۶۹                  | دار کرامت ۴۶، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷،   |
| ذات حق ۲۱۵، ۳۶۶، ۳۸۶، ۵۳۶،    | ۱۸۱، ۲۳۲، ۲۵۰، ۲۶۷، ۲۶۸،       |
| ۶۸۲، ۶۸۷                      | ۴۱۵، ۴۲۴، ۵۱۲،                 |
| ذات محیط علی الاطلاق ۵۰۰      | داعی نفسانی ۳۴۸                |
| ذات مقدس احدی ۶۸۸             | دایره ظهور ۳۶۴                 |
| ذات مقدس واحدی ۶۸۸            | دایره وجود ۳۱۹، ۳۶۴، ۳۷۵، ۴۵۹، |
| ذات نوریه وجودیه ۶۸۵          | ۶۵۲، ۶۶۹، ۶۹۱، ۷۳۲،            |
| ذات هستی ۶۸۵                  | درجات آخرت ۸۳، ۱۴۴، ۲۴۲،       |
| ذاتیات ۳۵۹                    | درجات سلوک ۲۴۳                 |
| ذکر جامع ۷۲۷                  | درجات یقین ۶۱۵                 |
| ذکر زبانی ۳۲۴                 | درجه علیین ۳۰۸                 |
| ذکر سری ۳۱۹                   | دنو مطلق حقیقتی ۳۶۶            |
| ذکر قلبی ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵،       | دنای مذموم ۱۳۴، ۱۳۶،           |
| ذَلّ ذاتی ۴۹۴                 | دوینی ۱، ۱۴۳، ۲۸۷،             |



|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| رجوع به حق ۱۹۵                 | ذَلْ نَفْس ۱۲۱، ۱۲۲          |
| رحمانیت ۲۵۵، ۵۱۳، ۵۱۴، ۷۲۲     | ذَنْبِ ذاتی ۳۸۰              |
| ۷۲۳، ۷۲۸                       | ذَنْبِ مطلق ۳۸۰              |
| رحمانیت ذاتیه ۶۷۵              | ذَنْبِ مطلق ذاتی ۳۸۰         |
| رحمت تامه ۳۷۶                  | ذَنْبِ وجودی ۳۸۱             |
| رحمت حق ۷۳، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۰      | ذَنْبِ تشریعی ۳۷۵            |
| ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۸، ۳۰۹        | ذَنْبِ تکوینی ۳۷۵            |
| ۳۸۴، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۷۰، ۵۴۰        | ذَنْبِ قلبیه متاخره ۳۸۰      |
| رحمت خالص ۲۷۵                  | ذَنْبِ نفسیه ۳۸۰             |
| رحمت کامله ۶۲۸                 | ذَنْبِ نفسیه متقدمه ۳۸۰      |
| رحمت واسعه ۴۸، ۹۲، ۱۰۸، ۱۳۲    | ذوات ۴۹۸، ۶۱۴، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸ |
| ۲۵۱، ۳۰۶، ۳۶۲، ۴۰۳، ۴۲۳        | ذوق ارباب معرفت ۴۶۰          |
| ۶۵۵، ۶۶۶، ۷۱۲                  | ذوق اهل معارف ۴۵۵            |
| رحیم مطلق ۶۲۸                  | ذوق اهل معرفت ۴۴۴            |
| رحیمیت ذاتیه ۶۷۵               | ذوی القربی ۴۹                |
| رد امانت ۱۵۵، ۵۲۷، ۵۸۲         | «ر»                          |
| ردائیل اخلاقی ۸۲، ۹۰، ۱۵۲، ۱۶۱ | راحمیت ۶۷۴                   |
| ۱۶۹                            | رازقیت ۶۷۴                   |
| ردائیل قلبیه ۱۵۳               | رب الانسان ۵۹۰، ۵۹۱          |
| ردائیل نفسانی ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۶۲    | ربط اسباب و مسببات ۱۸۱       |
| ۱۶۹، ۱۷۴                       | ربط حادث به ثابت ۶۵۲         |
| ردیله باطله ۳۰                 | ربط سری وجودی ۳۱۵            |
| رسم ۵۳۱، ۷۲۴، ۷۲۶              | رب مطلق ۷۲۴                  |
| رسوم خلقیه و امریه ۳۸۰         | ربوبیت حق ۲۴۱، ۲۴۲           |
| رسوم عبودیت ۳۶۶                | رجوع الی الله ۶۳۷            |

- رسوم غیریت ۳۶۶  
 رسوم متاخره قلبیه ۳۸۰  
 رسوم متقدمه نفسیه ۳۸۰  
 رضا به قضا ۲۹۰  
 رضایت حق ۵۷۵  
 رضای حق ۲۷، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۳۶۲، ۵۲۷، ۶۲۴  
 رفرف معراج روحانی ۵۷۴  
 رفرف وصول ۱۴۵  
 رفض ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۹۶  
 رفض مطلق ۶۹۶  
 رفض نشأتین ۵۰۰  
 رفع تعینات ۷۳۱  
 رفع حجاب ۱۸۸، ۴۱۵  
 رفع حجب ۱۷۹، ۳۲۱، ۴۱۵، ۴۷۵  
 رفع حجب طبیعت ۴۱۵، ۷۰۴  
 رقایق ۷۰۴  
 روایح ولایت ۲۳۸  
 روح اعظم ۷۰۴  
 روح القدس ۶۰۵  
 روحانیت ذاتیه ۳۰۰  
 روحانیت رسول اکرم ۱۳۲، ۳۰۳  
 روحانیت فطریه ۳۱۰  
 روحانیت نفس ۳۰۰  
 روحانین ۲۰۳، ۴۲۹، ۴۸۱  
 روح حیوانی ۲۱۲، ۷۰۳  
 روح طبیعی ۷۰۳  
 روح مجرد امری ۷۱۳  
 روح مجرد کامل ۶۰۵  
 روح نفسانی ۷۰۳  
 رویه ۱۶۱، ۱۶۲، ۵۷۷  
 ریا ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۹، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۲۵۸، ۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۸۰، ۴۱۹، ۴۲۹، ۵۵۲، ۵۶۷، ۵۷۳  
 ریاضات روحیه ۳۱۰  
 ریاضات شرعیه ۱۴۱، ۱۴۳  
 ریاضات علمی ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۷۰  
 ریاضات علمی ۵۰۵، ۶۰۳  
 ریاضات علمی ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۷۰، ۵۰۵  
 ریاضات مبتدعه ۱۳۴  
 ریاضات معنوی ۷۲۷  
 ریاضات نفسانیه ۳۷۰، ۶۲۴  
 ریاضت باطل ۵۱  
 ریاضت شرعی ۵۱  
 ریاضت نفس ۵۲۶  
 رؤیت آثار ۵۰۳  
 رؤیت غیریت ۶۱۵



|                             |                                 |
|-----------------------------|---------------------------------|
| ستر رحمت ۳۸۵                | «ز»                             |
| سَخاوت ۵۷۷، ۴۳۳، ۴۲۷        | زبان قلب ۳۲۵، ۳۲۴               |
| سَخاء ۵۸۰                   | زنا ۲۵، ۷۶، ۸۳، ۱۷۶، ۳۳۲، ۳۳۵   |
| سَر سَبْحانی ۷۰۴            | ۳۳۹، ۳۴۰، ۶۲۹، ۶۳۹              |
| سَر عبادت ۳۸۹، ۲۳۲          | زندگانی ملکوتی ۱۵۱              |
| سَر قدر ۲۵۲                 | زندگانی ملکی ۱۵۱                |
| سَر قلب ۴۹۴                 | زهد ۹، ۱۳۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۲۸       |
| سَر وجود ۳۲۴                | ۲۵۲، ۲۸۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۴         |
| سعادات دنیاویہ ۶۶۷          | ۴۲۲، ۵۲۵                        |
| سعادت ابدی ۴۳، ۴۷           | زهد دنیا ۲۵۲، ۵۲۵               |
| سعادت روحانی ۵۸۶            | «س»                             |
| سعادت کاملہ ۳۷۶             | سائر الی اللہ ۶۹۵               |
| سعه رحمت ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۳، ۲۵۰ | سابقین ۱۴، ۷۲، ۴۲۲              |
| ۳۰۶                         | سالک الی اللہ ۲۱، ۵۷۲، ۶۵۶، ۶۹۵ |
| سعه قیومیہ ۷۳۲              | ۷۲۳                             |
| سعه وجود ۲۱۵                | سالک مجذوب ۷۲                   |
| سعه و ضیق وجود ۴۶۰          | سب ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۷                |
| سعید ۲۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۶ | سبحات جلال ۵۷۲                  |
| ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۵۱، ۳۵۸، ۵۸۷     | سبحات جمال و جلال ۲۱۵           |
| ۶۶۷، ۶۵۵                    | سبوحیت ۶۰۸، ۶۷۵                 |
| سعید مطلق ۳۱۱               | ستاریت ۵۳، ۸۵، ۳۱۲، ۳۳۸، ۳۸۰    |
| سفر آخرت ۱۹۷، ۱۱۴           | ستاریت اسماء ۳۸۰                |
| سفر الی اللہ ۶۹۵، ۶۰۴، ۳۷۱  | ستر ۵۳، ۸۸، ۱۷۷، ۲۹۹، ۳۱۲       |
| سفر روحانی ۶۵۷، ۶۵۶، ۲۶۷    | ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۷۶، ۳۸۵         |
| سفر عشقی ۶۹۶                | ۴۲۳، ۴۶۹                        |

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| سفر معنوی ۳۷۱                | سلطنت قلب ۴۳                    |
| سکرات موت ۳۵، ۲۳۸، ۵۰۶، ۵۵۸  | سلطنت مطلق ۴۴                   |
| سکر طبیعت ۱۱۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۳۲ | سلطنت مطلقه الهیه ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷ |
| ۵۰۶، ۴۶۴                     | سلوک الی الله ۲۷، ۳۸، ۲۳۷، ۳۱۴  |
| سلب توفیق ۵۰۵                | ۳۲۳، ۴۵۴                        |
| سلب غیریت ۵۳۶                | سلوک انسانیت ۲۱۳                |
| سلب نقایص ۶۷۶                | سلوک سالکان ۷۲۹                 |
| سلب نقص ۶۷۶                  | سلوک عرفانی ۶۵۶                 |
| سلسله موجودات ۲۰۶، ۶۲۵       | سلوک مظاهر ۲۱۵                  |
| سلسله وجود ۴۶۰، ۴۶۲          | سماوات ارواح ۶۸۳                |
| سلطان آخرت ۲۴، ۶۱            | سماوات سبع ۵۷۱                  |
| سلطان برزخ ۸۰                | سمع حق ۶۵۸                      |
| سلطان حقیقی ۱۰۳              | سمع روحانی ۶۶۱                  |
| سلطان دنیا ۱۱۱               | سمعه ۸۷، ۵۳۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۷۳     |
| سلطان قوای باطنه ۱۲          | سنت قائمه ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۹    |
| سلطان قوای ظاهره ۱۲          | سوء عاقبت ۵۱، ۷۷، ۱۶۵، ۲۵۸      |
| سلطان محبت ۶۶۰               | ۲۸۶، ۳۴۵، ۴۳                    |
| سلطان نفس ۱۶۷                | سیئات اخلاقی ۱۲۵، ۵۷۹           |
| سلطان وحدت ۶۶۸، ۷۲۳          | سیئات افعال ۹۰                  |
| سلطنت باطنیه نفس ۲۸۵         | سیئات باطنی ۱۴۰                 |
| سلطنت تامه الهیه ۲۸۷         | سیئات ظاهری ۱۴۰                 |
| سلطنت حق ۲۴۲، ۲۸۷، ۵۳۲، ۵۷۶  | سیئات مؤمن ۶۳۷                  |
| سلطنت حقه الهیه ۴۳           | سیر الی الله ۵۲۶، ۶۵۴، ۶۹۵      |
| سلطنت ظاهری ۱۱۱              | سیرت ۲۳۲، ۲۳۴، ۵۹۲              |
| سلطنت قاهره حق ۸۱            | سیر معنوی ۵۸۴، ۵۹۱، ۶۰۴، ۶۱۲    |



|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| سیر و سلوک ۶۹۵                | شرک ظاهر ۳۶۱                  |
| سیره انبیاء ۲۸۹               | شرک ظاهری ملکی ۳۶۷            |
| سیره رسول خدا ۵۴۱             | شرک عرفانی ۵۹۲                |
| «ش»                           | شرک محض ۸۴                    |
| شجاعت ۱۵۲، ۱۶۱، ۴۲۷، ۵۱۷      | شروع ۱۲۹، ۳۴۸، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۱۲  |
| شجره نبوت ۱۷۱                 | شره ۴۳۳                       |
| شجره ولایت ۱۷۱                | شطح ۶۵۸                       |
| شرایط توبه ۳۰۱                | شطحات ۱۸۲                     |
| شرایط ظاهریه ۳۶۲              | شفاعت ۱۶، ۱۷، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۱۲۴ |
| شر بالذات ۷۰۹                 | ۱۷۰، ۳۰۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۴۶۵       |
| شرح اسم ۴۲۶                   | ۴۷۰، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۶۰       |
| شرح صدر ۵۱۰                   | ۶۳۸                           |
| شرک ۱، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷ | شفاعت شافعان ۱۲۴، ۱۷۰         |
| ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۴    | شقاوت ابدی ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۵      |
| ۶۷، ۷۱، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸    | ۳۱۱، ۴۴۹، ۴۷۰، ۵۲۶، ۵۳۱       |
| ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸       | شقاوت تام ۶۶۷                 |
| ۳۷۰، ۳۸۴، ۴۱۹، ۴۴۱، ۴۴۲       | شقاوت دنیا و آخرت ۴۹۳         |
| ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۱۵       | شقی ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۶، ۳۵۸، ۵۸۷   |
| ۶۲۵، ۶۲۸                      | ۶۶۷                           |
| شرک اعظم ۳۷۰                  | شکر ۷۰، ۸۱، ۲۵۲، ۲۹۲، ۲۸۲     |
| شرک باطن ۵۸                   | ۲۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷       |
| شرک جلی ۳۶۳، ۵۹۲              | ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۲۷، ۵۴۹، ۵۹۵       |
| شرک خفی ۴۱، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰     | شکر قلب ۳۸۲                   |
| شرک خفی باطنی ۳۶۱             | شکر لسانی ۳۸۲، ۳۸۹            |
| شرک در عبادت ۳۶۱              | شکر نعمت ۸۱، ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۲۴    |

|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| شکور ۳۸۲، ۳۸۴                 | صاحب عزم ۱۴۳                |
| شمس محمدی ۷۳۰                 | صاحب کشف کلی ۴۹             |
| شهوات ۱۳، ۱۴، ۸۳، ۸۴، ۲۸۱     | صاحب یقین ۶۲۳               |
| ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۵۰۳       | صالحات اعمال ۸۹             |
| ۵۴۶، ۶۴۰                      | صالحین ۱۱، ۱۱۴، ۳۵۲، ۴۲۰    |
| شهوات باطله ۱۸۵               | صبر ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ |
| شهوات حیوانی ۱۳، ۱۴۲، ۱۸۶     | ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۹۳، ۲۹۴     |
| شهوت ۱۳، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹   | ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۸۷، ۴۲۷     |
| ۳۰، ۳۶، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۴۹       | ۴۳۸، ۵۲۶، ۵۸۴، ۵۹۵          |
| ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۶۳، ۲۸۱       | صبر بالله ۲۹۷               |
| ۲۸۵، ۳۱۸، ۴۱۷، ۴۷۶            | صبر بر طاعت ۲۹۴             |
| شهوت انتقام ۱۴۹               | صبر جمیل ۴۹۴                |
| شهوت خیالی ۳۴۶                | صبر در معصیت ۵۲۶            |
| شهوت نفسانی ۸۴، ۱۸۲، ۳۴۵، ۴۸۲ | صبر عن الله ۲۹۷             |
| شهود ۸۱، ۹۳، ۹۴، ۲۱۴، ۲۱۵     | صبر فی الله ۲۹۶، ۲۹۷        |
| ۲۹۷، ۳۶۵، ۳۸۶، ۴۷۹، ۷۳۲       | صبر مع الله ۲۹۶             |
| شهود اسماء ۲۱۴                | صبر نزد مصیبت ۲۹۴           |
| شهود جمال الله ۵۲۴            | صحو بعدالمحو ۶۵۹، ۶۶۰       |
| شیطننت ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۶۰، ۱۸۷    | صداقت ۱۷۵، ۳۴۲              |
| ۴۱۷، ۴۴۷، ۵۹۵                 | صداقت قلبی ۳۴۲              |
| «ص»                           | صدق حدیث ۵۲۶                |
| صاحب تعین ۷۲۳                 | صدق لهجه ۵۲۲، ۵۲۸           |
| صاحب حال ۳۲                   | صراط آخرت ۱۱۴               |
| صاحب شرع ۳۴۴                  | صراط انسانیت ۵۵             |
| صاحب شریعت ۶۳، ۲۶۷            | صراط مستقیم ۳۹۸، ۴۱۵، ۵۸۳   |



|                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| صفات حقیقیه ۶۷۴، ۶۷۵          | ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۴         |
| صفات حقیقیه ثبوتیه ۶۸۶        | صراط مستقیم انسانیت ۱۷، ۲۷، ۴۲۸ |
| صفات حقیقیه ذات الاضافه ۶۷۴   | صرف جمال ۶۸۵                    |
| صفات حقیقیه محضه ۶۷۴          | صرف حیات ۶۷۴                    |
| صفات ذات ۲۱۶، ۲۱۹             | صرف ذات هستی ۶۸۵                |
| صفات ذاتیه ذات مقدس ۴۹۱       | صرف قدرت ۶۷۴                    |
| صفات رذیله ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۱      | صرف کمال ۲۰۸، ۴۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶     |
| صفات سلبیه ۶۷۵، ۶۸۵، ۶۸۶      | ۶۷۴، ۶۷۸                        |
| صفات سلبیه جلالیه ۶۸۶         | صرف متن هستی ۷۱۲                |
| صفات سلبیه محضه ۶۷۵           | صرف وجود ۴۶۰، ۶۶۴، ۶۷۴، ۶۷۸     |
| صفات شبیهه ۶۰۰                | ۶۸۲، ۶۸۳                        |
| صفات ظاهره قلب مشرک ۵۸۹       | صرف وحدت ۶۸۲                    |
| صفات ظاهره قلب منافق ۵۸۹      | صریح وجود ۷۱۵                   |
| صفات کمال ۱۶۴، ۴۹۰، ۶۸۱       | صعق کلی ۴۸۰                     |
| صفات کمالیه ثبوتیه ۴۲         | صعق مطلق ۶۵۸                    |
| صفات کمالیه حقیقیه ۶۷۲        | صفات اضافیه ۶۵۹                 |
| صفات لطف ۵۹۵                  | صفات اضافیه محضه ۶۵۹            |
| صفات مخلوق ۶۰۱                | صفات ثبوتیه ۶۵۹، ۶۸۶            |
| صفات نفسانیه ۶۶، ۹۰، ۱۱۴، ۴۹۸ | صفات ثبوتیه کمالیه ۶۸۶          |
| صفات واجب ۱۰۴                 | صفات جلال و جمال ۶۴۱، ۵۹۵       |
| صفای باطن ۱۱۴                 | صفات جلالیه ۴۶۰                 |
| صفای باطنی ۳۰۳، ۳۴۲           | صفات جمالیه ۴۶۰                 |
| صفای ظاهری ۳۴۲                | صفات حسنه ۱۵۲                   |
| صفت کمال ۶۸۰                  | صفات حق ۱۰۴، ۵۹۵، ۶۷۱، ۶۷۲      |
| صفت کمالی ۶۸۶                 | ۶۷۴، ۶۷۶، ۷۰۶                   |

|                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| صفت محدثه ۶۸۷              | ۴۵۰، ۴۲۱               |
| صفت نقص ۶۸۶                | صورت انسانی ۲۳، ۵۱     |
| صفت وجدانی ۹۰              | صورت ایمان ۵۰، ۶۴۱     |
| صقع ربوبی ۵۱۳              | صورت باطن ذات ۲۹۲      |
| صلاح نفس ۴۲۴               | صورت باطن ولایت ۳۹۸    |
| صله رحم ۵۵۲، ۵۲۹           | صورت باطنی ملکوتی ۵۳۹  |
| صناعات خمس ۴۰۹             | صورت باطنیه ۱۳۸، ۴۸۲   |
| صور آخرت ۱۱۵               | صورت باطنیه روح ۳۲۴    |
| صور اخروی ۳۵۸، ۳۶۴         | صورت باطنیه قلب ۳۲۴    |
| صور اخرویه ملکوتیه ۳۵۸     | صورت برزخ ۱۱۵          |
| صور اخیره ۳۵۸              | صورت بهیه برزخی ۲۹۳    |
| صور اسرافیل ۷۲۹            | صورت بهیه جمیله ۳۶۵    |
| صور اسمائی ۷۰۳             | صورت تذکر محبوب ۳۲۴    |
| صور باطنه ۴۵۵              | صورت جامعه انسانیه ۷۰۶ |
| صور باطنیه نفس ۳۵۹         | صورت جسمانیت ۴۸۶       |
| صور برزخیه ۱۸۲             | صورت جسمیه ۱۰۷         |
| صور برزخیه موحشه معاصی ۲۸۸ | صور تجلیات ذاتیه ۵۱۳   |
| صور بهیه ۲۹۳               | صورت جمیله ۵۱۲         |
| صورت اخروی ملکوتی ۱۴۲      | صورت جنت ذات ۴۵۵       |
| صورت اخیره ۱۷۴، ۳۲۳        | صورت جوهریه نفس ۱۷۴    |
| صورت اخیره نفس ۱۷۴         | صورت حب حق ۳۰۵         |
| صورت اسم الله اعظم ۳۲۴     | صورت ذکر حق ۳۲۳        |
| صورت اعراض از دنیا ۲۷۰     | صورت رحم ۵۲۹           |
| صورت اعمال ۲۸۵             | صورت عالم برزخ ۲۴      |
| صورت انسان ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۵۲  | صورت عمل ۱۴۳           |



|                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| صور ظلمانیه ۴۸۵                | صورت غضب ۱۵۳                 |
| صور علمیه ۶۸۴                  | صورت غیب ۲۳                  |
| صور غیبیه ۲۳، ۴۴۲              | صورت غیبیه ملکوتیه ۲۳، ۵۳۸   |
| صور غیبیه اعمال ۵۲۰            | صورت غیر متناهی ۲۲۵          |
| صور غیبیه تجردیه ۵۱۳           | صورت قبایح اعمال ۱۵۴         |
| صور غیبیه ملکوتیه ۲۳، ۴۸۳، ۵۵۸ | صورت قبری ۱۲۴                |
| صور معاصی ۲۸۸                  | صورت قرآن ۵۶۱                |
| صور ملکوتیه اعمال ۳۱۲          | صورت قلب ۶۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۳۲۳   |
| صور ملکیه ۲۲۶                  | صورت کامله عمل ۳۶۸           |
| صور ملکیه دنیاوی ۴۴۲           | صورت کامله غیبیه ۵۴۶         |
| صور نورانیه ۲۸۵                | صورت کلام الهی ۵۶۱           |
| صوره الصور ۷۰۲                 | صورت کمالیه ۴۸۶              |
| صوفی بحث ۵۰۴                   | صورت کمالیه نفس ۵۲۵          |
| صوم دهر ۵۴۴                    | صورت لذات طبیعی ۳۱۰          |
| «ض»                            | صورت مستقیمه انسانی ۵۹۲      |
| ضرورت ادیان ۴۲                 | صورت ملکات ۴۹                |
| ضرورت عقل ۲۲۵                  | صورت ملکوتی شهادت ۲۷۰        |
| ضروریات دین ۶۳۱                | صورت ملکوتی عمل ۴۸۴          |
| ضروریات عقول ۱۷۰               | صورت ملکی ۶۱۵                |
| ضروریات مذهب ۶۴۲               | صورت موحشه ۳۶۸               |
| ضروری الوجود ۴۴۷               | صورت ناریه ۷۱۵               |
| ضوابط عقلیه ۷۱۶                | صورت ندامت ۳۰۵، ۳۰۶          |
| ضیق صدر ۵۱۰                    | صورت های موحشه مدهشه ۲۶، ۴۹، |
| ضیق قلب ۱۰۵                    | ۳۴۶                          |
| ضیق معاش ۵۵۴، ۶۲۱              | صور دنیاوی ۴۴۲               |

- ظلمت تعین ۶۵۶  
ظلمات ملوک ۶۵۶  
ظلمت باطنی ۳۰۱  
ظل وجود ۷۱۲  
ظواهر قرآنی ۶۳۶  
ظهور اسم الله ۷۲۳  
ظهور تام ۷۳۱  
ظهور تام قیامت کبرا ۷۳۱  
ظهور جمال محبوب ۳۹۰  
ظهور ذات ۴۶۳، ۴۸۱  
ظهور ذات مقدس ۵۳۵  
ظهور رحمانیت ۵۱۴، ۷۲۳  
ظهور غضب ۱۵۹، ۱۶۰  
ظهور فعلی ۶۵۹  
ظهور قدرت حق ۶۵۱  
ظهور قدرت نفس ۱۹۳  
ظهور قهاریت ۵۱۴  
ظهور مطلق ۶۹۳  
ظهور ملکات ۲۴  
ظهور نور ۵۷۳، ۶۰۲  
ظهور واحدیت ۷۲۴
- ظلال کبریای احدی ۳۸۱  
طبیعت حیوانی ۳۴۵  
طبیعت شیطانی ۳۴۵  
طرق سعادت ۲۲۵  
طرق شقاوت ۲۲۵  
طرق هدایت ۴۸، ۲۰۳، ۲۲۵، ۲۲۶  
طریق آخرت ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۲۳، ۵۲۴  
طریق الی الله ۴۲۴  
طریق انسانیت ۲۳۴، ۲۳۷، ۴۲۳  
۵۹۲  
طریق خلوص ۶۳، ۴۱۲  
طریق سعادت ۴۸، ۲۲۶، ۵۷۹، ۷۳۳  
طریق معرفت حق تعالی ۶۹۲  
طریق وصول ۴۵۵، ۵۶۸، ۵۷۲  
طلب محبوب ۳۲۲  
طلب مغفرت ۳۹۸، ۴۵۳  
طهارت باطن ۴۴۷  
طهارت قلب ۳۹۱، ۳۹۳  
طهارت نفس ۷۶، ۴۴۵  
طینت ۱۲۲، ۲۰۲، ۶۰۵، ۶۱۴  
«ظ»  
ظاهر شرع ۳۶۱، ۴۴۸  
ظاهر شریعت ۱۵، ۴۲۹  
ظل حق ۵۰۱
- «ع»  
عارف ربانی ۷۳۰  
عاشق مجذوب ۵۴۶



|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| عالم ظهور فعلیات ۲۷۶        | عالم آخرت ۴۸، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۲   |
| عالم فرق ۵۱۳، ۷۲۳           | ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷       |
| عالم قبر ۱۴۰، ۱۴۱           | ۲۱۰، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵       |
| عالم قدس ۶۵۴، ۶۶۰           | ۳۵۳، ۳۹۷، ۴۲۴، ۴۳۴، ۴۶۴       |
| عالم قرب ۲۶۹                | ۴۸۶، ۵۲۱، ۵۳۹                 |
| عالم قلب ۳۸۰                | عالم اسماء الہی ۵۱۳           |
| عالم قیامت ۵۱۰              | عالم اعیان ۳۷۵                |
| عالم کبیر ۷۳۱               | عالم اکبر ۷۳۱                 |
| عالم کثرت ۲۹۷               | عالم باطن ۲۰، ۱۷۰             |
| عالم کرامت حق ۲۵۲           | عالم باللہ ۴۶۲                |
| عالم کشف سرایر ۲۴           | عالم برزخ ۲۴، ۱۲۵، ۳۰۴، ۳۱۱   |
| عالم کون ۳۸۵                | ۴۲۷، ۵۰۶، ۵۱۰                 |
| عالم ماوراء الطبیعہ ۱۰۹     | عالم تجرد و ملکوت ۲۲۴         |
| عالم متوسط بین العالمین ۴۲۷ | عالم تحقق ۳۷۵                 |
| عالم مثال ۴۶۰               | عالم تصور ۲۰۶                 |
| عالم مجاز ۴۶۴، ۵۹۳          | عالم حرکت ۵۷۷                 |
| عالم ملک ۴۹، ۵۱، ۱۲۸، ۱۳۶   | عالم حقیقت ۵۹۳                |
| ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۶۳، ۲۷۰     | عالم حیات ۳۹۷                 |
| ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶     | عالم ذر ۶۹۰                   |
| ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۸۴، ۵۰۳     | عالم ربانی ۴۲۴، ۴۶۵           |
| ۵۱۳، ۵۲۹، ۶۵۴، ۷۱۴          | عالم روحانیت ۴۲۷              |
| عالم وجود ۱۰۹، ۲۰۹، ۶۹۶     | عالم شہادت ۴۲۷، ۴۴۲، ۷۰۴      |
| عالمیت ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶        | عالم طبیعت ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۹ |
| عبادات صوری ۵۵              | ۴۱۷، ۴۴۲، ۴۷۹، ۵۳۲، ۵۸۷       |
| عبادات قالبیہ ۴۲۸           | ۶۱۵، ۶۶۷، ۶۸۱، ۷۱۲، ۷۱۳       |

|                          |                            |
|--------------------------|----------------------------|
| عبدت احرار ۶۷، ۳۶۲، ۵۰۲  | عدم اکتناه ۵۰۲             |
| عبدت اهل خلوص ۳۶۶        | عدم جواز ۴۴۴، ۶۰۶          |
| عبدت تقلین ۲۵۲           | عدم مطلق ۶۸۶               |
| عبدت سری ۵۵۲             | عدم وجوب ۵۷۰، ۶۴۳          |
| عبدت شرعی ۴۰             | عذاب آخرت ۱۰۹              |
| عبدت عبید ۳۶۲، ۳۸۹       | عذاب الیم ۳۴، ۸۰، ۱۷۵، ۲۳۶ |
| عبدت کامل مطلق ۷۰۲       | ۳۴۶، ۴۹۱، ۵۶۸، ۵۷۸         |
| عبودیت ۸۰، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۱ | عذاب برزخ ۵۳۴              |
| ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۸۱  | عذاب قبر ۳۰، ۱۰۹           |
| ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹  | عرش استوای حق ۷۳۱          |
| ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۰  | عرش الرحمن ۷۳۱             |
| ۴۰۴، ۴۲۴، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۹  | عرش الله ۷۳۱               |
| ۵۹۵                      | عرفان بالله ۱۰۳            |
| عبودیت بالتجلی ۳۶۶       | عرفان تام محمدی ۷۲۹        |
| عبودیت بالتفکر ۳۶۶       | عرفان شهودی ۵۰۰            |
| عبودیت بالرویه ۳۶۶       | عروج روحانی ۶۰۹            |
| عبودیت حق ۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۷  | عز قدس ۴۷۶، ۵۰۱            |
| عبودیت ظاهریه ۲۸۳        | عشق جبلی فطری ۱۴۵          |
| عبودیت مخلوق ۲۸۲         | عشق جمال ۱۴۴               |
| عبودیت نفس ۲۸۷           | عشق ذاتی ۱۴۴               |
| عتق رقبه ۵۴۸             | عشق فطری ۲۰۹، ۵۷۴          |
| عتمه ۵۴۱، ۵۴۴            | عشق فعلی ۲۰۷               |
| عدل الهی ۴۸۸             | عصیت ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶    |
| عدم اجزاء ۳۶۱            | ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲         |
| عدم اصلی ۳۵۷             | عصیت مذمومه ۱۶۴            |



|                              |                                                     |
|------------------------------|-----------------------------------------------------|
| علم ازلی ۲۶۹                 | عصیت مدوحه ۱۶۴                                      |
| علم اسماء ۶۶۷، ۶۸۶، ۶۹۳، ۷۲۷ | عصمت ۳۸۱، ۶۱۴، ۶۴۱                                  |
| علم الیقین ۱۸۰               | عظیم مطلق ۴۷۷                                       |
| علمای ظاهر ۴۲۸، ۴۲۹، ۷۳۰     | عفت نفس ۲۸۲                                         |
| علماء بالله ۹۲، ۶۷۸          | عقبا ۳۳۹                                            |
| علم باطن ۱۵                  | عقبات موت و قیامت ۴۹۰، ۵۳۴                          |
| علم بالعرض ۶۸۳               | عقد اخوت ۳۴۳، ۳۴۴                                   |
| علم بالله ۴۳۴، ۴۵۴، ۵۰۵      | عقل سلیم ۲۵، ۴۳۱، ۶۳۶                               |
| علم بسیط ذاتی ۶۸۳            | عقل مجرد ۴۲۷، ۷۱۵                                   |
| علم تفصیلی ۶۶۵، ۶۷۷          | عقل مجرد ۴۲۷، ۷۱۵                                   |
| علم توحید ۷۲۱                | عقوبات اخروی ۵۲۰                                    |
| علم حضوری ۵۰۰، ۵۳۵           | عقوق جسمانی ۱۷۲                                     |
| علم حق تعالی به جزئیات ۷۳۲   | عقوق روحانی ۱۷۲                                     |
| علم ذاتی قبل الایجاد ۳۵۸     | عقول ۲۳، ۳۱، ۱۲۹، ۱۷۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۰، ۴۳۳، ۴۳۴ |
| علم ظاهر ۴۳۲                 | ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۹۲، ۷۲۶، ۷۳۰                             |
| علم فعلی حق ۵۳۶              | عقول مجرد ۶۱۱                                       |
| علم قبل الایجاد ۶۷۷          | علاج علمی ۱۳۰، ۱۵۷                                  |
| علم کلی ۵۰۰، ۶۸۵             | علاج عملی ۱۳۰، ۱۵۷                                  |
| علم لدنی ۴۶۵                 | علاج غضب ۱۵۷، ۱۶۰                                   |
| علم مطلق ۲۰۶                 | علاج نفس ۱۰۷، ۱۶۹، ۱۷۸                              |
| علم مکاشفه ۴۳۷               | علت تامه شیء ۶۷۹                                    |
| علم واجب الوجود ۶۸۵          | علت ظهور ۶۷۹                                        |
| عسلن ۶۳، ۶۶، ۱۸۰، ۳۱۲، ۳۲۴   | علت فاعله و موثره ۷۱۴                               |
| ۳۷۰، ۵۹۶                     | علم آخرت ۴۳۷، ۴۵۴                                   |
| علو ذاتی ۲۵۱                 |                                                     |

|                               |                              |
|-------------------------------|------------------------------|
| علوم آداب قالبیه ۴۳۲          | عوالم سابقه ۶۹۰              |
| علوم تعبدیه ۴۳۳               | عوالم غیبیه تجردیه ۴۲۷، ۵۱۳  |
| علوم حقیقه ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۷، ۴۳۸ | عین الله ۷۰۵                 |
| علوم شرعیه ۹۴، ۱۰۵، ۴۱۴، ۴۳۱  | عین الیقین ۱۸۰               |
| علوم صوریه ۴۱۵                | عین انسان کامل ۳۷۵           |
| علوم عقلیه ۱۸۰، ۳۶۹، ۴۲۹، ۴۳۲ | عین برزخی ۷۲۴                |
| ۴۳۴، ۴۳۸                      | عین تمام ۴۶۰، ۶۵۳            |
| علوم کشفی عیانی ۷۲۷           | عین ثابت ۲۱۵، ۴۸۰، ۶۵۹، ۷۰۳  |
| علیین ۴۶، ۵۵، ۳۰۸، ۴۲۹        | عین ثابت انسان کامل ۳۷۵، ۷۰۴ |
| عمای بصیرت ۴۲۳                | عین جمع ۳۸۰                  |
| عماء ۶۹۳                      | عین حقیقت ۵۱۲، ۶۵۳، ۶۷۳، ۶۸۲ |
| عمل خیر ۶۲۹                   | عین حیثیت سلبیه ۶۷۵          |
| عمل ریائی ۵۶، ۶۰              | عین ذات ۵۱۳، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۴   |
| عمل شیطان ۴۴۱، ۴۴۸            | ۶۷۵، ۶۷۷، ۶۸۳                |
| عمل قالبی ۷۰                  | عین وجود ۴۶۳، ۵۱۳، ۵۸۹، ۶۷۳  |
| عمل قبیح ۷۰، ۳۴۴، ۳۵۳         | عیوب قالبیه ۶۱۴              |
| عمل قلب ۳۸۳                   | عیوب قلبیه ۶۱۴               |
| عمل قلبی ۴۱، ۴۲، ۷۰           | «غ»                          |
| عمل نافع ۱۹۴، ۲۸۲             | غالی ۶۳۳                     |
| عمل نیکو ۱۷۸، ۶۳۹             | غایت خلقت ۲۵۳، ۳۵۸، ۴۳۹      |
| عنایت ازلی ۲۶۹                | غفاریت اسماء ۳۸۰             |
| عنایت حق ۲۶۹، ۲۷۶             | غفاریت حق ۳۱۲، ۴۶۲           |
| عنصر ۶۸۱                      | غفران حق ۶۱، ۸۵              |
| عنقای مغرب غیب هویت ۶۱۵       | غنای حقیقی ۴۹۱               |
| عوالم ثلاثه ۶۵۷               | غنای ذاتی ۱۴۶                |



|                                  |                                       |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| غیرت ربوبی ۴۴                    | غنائی قلب ۱۴۶، ۲۸۴، ۴۹۱               |
| غیرمتناهی ۳۱، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۷۴، ۷۳۴ | غنائی مطلق ۴۹۳                        |
| غیریت ۳۶۶، ۵۳۶                   | غنائی نفسانی ۴۹۱                      |
| «ف»                              | غنی بالذات ۱۴۵، ۴۹۱، ۶۶۹              |
| فاعل الهی ۶۷۹                    | غنی علی الاطلاق ۱۴۵، ۴۹۲              |
| فاعل بالذات ۶۷۰                  | غنی مطلق ۲۸۲، ۴۹۳                     |
| فاعل طبیعی ۶۷۹                   | غیب ۲۲۸، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۵۸، ۶۰۵، ۶۶۷، ۶۹۶ |
| فاعل علی الاطلاق ۶۲              | غیب الغیوب ۶۸۶، ۶۹۳                   |
| فاعلیت بالاراده ۶۷۰، ۷۱۵         | غیب الهی ۶۱۴                          |
| فاعلیت بالذات ۶۷۰                | غیبت ۳۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۷۳، ۱۷۶           |
| فاعلیت بالطبع ۶۷۰                | ۱۸۰، ۲۲۵، ۲۹۷، ۳۲۹، ۳۳۱               |
| فاعلیت حق تعالی ۶۲۸              | ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۳۶               |
| فتح ابواب معارف ۵۸۹              | ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲               |
| فتح الفتوح ۳۲۱                   | ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰               |
| فتح باب قلب ۳۷۹                  | ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۶۲۵                    |
| فتح قریب ۳۲۱، ۳۷۹، ۳۸۰           | غیبت و حضور ۵۳۶                       |
| فتح مبین ۳۲۱، ۳۸۰                | غیب مطلق ۵۹۲، ۶۸۸، ۶۹۳                |
| فتح مطلق ۳۲۱، ۳۸۰                | غیب و شهود ۴۷۹، ۶۰۹، ۶۶۷              |
| فتوحات ثلاثه ۳۲۱، ۳۷۹، ۵۹۴       | ۷۳۲، ۷۳۴                              |
| فراغت قلب ۴۶۸                    | غیب هویت ۳۱۵، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۵           |
| فراق محبوب ۲۸۹                   | ۶۷۸، ۶۷۹                              |
| فرائض تعبدیه ۶۶۲                 | غیبیه باطنیه ۵۷۵                      |
| فرائض شرعیه ۴۲۲                  | غیبیه ذاتیه ۳۵۹، ۴۵۵                  |
| فردیت ۶۷۵                        | غیرت حق تعالی ۵۳                      |

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| فقر محض ۸۱، ۶۱۱، ۷۱۲         | فرق الفرق ۵۱۳، ۷۲۳              |
| فقر ممکن ۹۳                  | فریضه عادله ۴۲۶، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۸  |
| فقیر الی الله ۶۲۵            | ۴۳۹                             |
| فناى اشیاء در ذات حق ۵۳۶     | فشار قبر ۳۵، ۱۰۹، ۱۲۴، ۵۳۴      |
| فناى تام ۳۷۱، ۳۸۱، ۴۸۰، ۶۵۸  | فصل اخیر ۱۵۴، ۱۷۴               |
| فناى ذاتى ۴۶۲، ۴۸۰، ۵۰۱، ۶۰۴ | فصل محصل ۳۶۸                    |
| ۶۶۰                          | فضائل اخلاق ۱۷۵                 |
| فناى صفاتى ۴۸۰               | فضائل ثلاث ۵۷۸                  |
| فناى عمل ۳۷۰                 | فضائل نفس ۵۷۸                   |
| فناى کلی ۲۱۵، ۲۳۴، ۶۵۸       | فضائل نفسانیه ۲۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۵۳۴ |
| فناى محض ۶۶۰                 | فضل حق ۷۹، ۸۰، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۹    |
| فناى مشیت ۶۶۰                | فطرت سازجه ۵۹۴                  |
| فناى مطلق افعالیه ۲۴۳        | فطرت عقل ۱۹                     |
| فناء اسمائى ۴۸۰، ۶۶۰         | فطرت مستقیمه ۵۹۲                |
| فناء اسمائى و صفاتى ۴۸۰      | فطرت معرفت ۲۰۶                  |
| فناء فى الله ۹۳، ۱۸۰         | فعالیت نفس ۴۶۴                  |
| فیض ۱۰۷، ۶۵۲، ۶۵۳، ۷۱۲       | فعل حق ۶۷۰                      |
| فیض اقدس ۴۸۰، ۶۷۶، ۶۸۷، ۶۸۸  | فعل مطلق حق ۶۶۸                 |
| ۶۹۴، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۲۲           | فعلیات ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۵۸، ۵۸۷       |
| فیض مقدس ۶۷۶، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۹۴  | فعلیت ۱۸۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۵۸، ۳۶۹   |
| ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۲۵، ۷۲۹           | ۷۰۱                             |
| فیض مقدس اطلاقى ۶۸۷، ۷۰۸     | فعلیت شیء ۷۰۲                   |
| ۷۱۵                          | فقر حقیقى ۴۹۴                   |
| فیض مقدس رحمانى ۷۳۱          | فقر ذاتى ۴۹۲                    |
| فیوضات ۴۳۶، ۴۴۸              | فقر قلبى ۲۸۴                    |



|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| قدم حق ۵۱، ۶۴، ۲۳۷           | «ق»                            |
| قدم رحمان ۱۶۴، ۲۳۷           | قابلیت ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸      |
| قدم ریاضت ۶۹۵                | ۱۰۹، ۱۷۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۹        |
| قدم شیطان ۱۶۴                | ۳۰۹، ۳۵۸، ۷۳۴                  |
| قدم فکر ۶۰۴، ۶۹۶             | قادر ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۷، ۷          |
| قدم نفس ۵۱، ۵۲، ۱۶۴          | قادر علی الاطلاق ۶۲۸           |
| قدوسیت ۶۷۵، ۶۷۶              | قادریت ۶۷۴، ۶۷۶                |
| قذارات صوریه ۵۳۱             | قاعده علی الید ۶۹۸             |
| قذارات گناه ۵۳۳              | قانون الهی ۲۵، ۷۵، ۳۴۳         |
| قذارات معنویه ۵۳۱            | قانون شرع ۱۳، ۲۵               |
| قذارات ملک ۵۳۲               | قانون عقل ۱۳، ۲۵               |
| قرآن تام ۵۶۲                 | قباب کبریائی ۲۱۵               |
| قرب حق ۸۳، ۸۴، ۳۸۳، ۴۱۵، ۴۴۹ | قبح ذاتی ۵۲۷                   |
| قرب فرایض ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۰      | قبر ۲۶، ۳۰، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱ |
| قرب فریضه ۶۴۹                | ۳۴۶، ۳۹۹، ۴۳۷، ۵۰۹، ۵۳۴        |
| قرب نافله ۶۴۹                | ۵۵۰، ۶۶۱                       |
| قرب نوافل ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۳۵، ۶۵۸ | قبض ۲۱۲، ۴۲۷، ۵۹۱، ۶۵۲، ۷۰۳    |
| ۶۶۰                          | ۷۲۸                            |
| قرن‌های ربوبی ۱۲۸            | قبض و بسط وجود ۶۲۴             |
| قَسْر ۷۲۶                    | قبض وجود ۷۲۳                   |
| قسط و عدل ۶۲۷                | قدرت مطلقه ۲۰۶                 |
| قصور ذاتی ۲۵۱، ۶۶۷           | قدم اخلاص ۴۳۶                  |
| قصور ماهیات ۶۶۸              | قدم انانیت ۴۹۴                 |
| قضای الهی ۴۰، ۲۹۰، ۲۹۲، ۶۲۷  | قدم بصیرت ۵۰۰                  |
| ۶۲۸، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۲۳           | قدم تفکر ۲۱۵، ۵۰۰              |

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| قضای کامن الهی ۶۴۸           | قوای طبیعی ۱۴۱، ۳۶۰          |
| قلب ازهر اجرد ۵۸۳            | قوای ظاهره ۱۲، ۱۸، ۱۰۸، ۱۴۱  |
| قلب حقیقی ۷۳۱                | قوای ظاهره ملکیه ۱۴۱         |
| قلب سالک ۲۵۹، ۴۸۰، ۶۰۳، ۷۲۴  | قوای عقلیه ۲۲۴، ۳۶۰          |
| قلب سالم ۳۶۳                 | قوای فعاله باطنه و ظاهره ۷۱۴ |
| قلب سلیم ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۶۲، ۳۶۳  | قوای ملک ۱۴۲                 |
| ۳۶۹                          | قوای مملکت ۱۸۷               |
| قلب عنصری ۶۱۱                | قوای نفس ۵۱، ۲۲۳             |
| قلب مطبوع ۵۸۳                | قوس صعودی ۶۹۱                |
| قلب مفتوح ۵۸۸                | قوه عقل ۲۶۴                  |
| قلب منکوس ۵۸۳، ۵۸۸           | قوه غضب (غضبیه) ۲۹، ۱۵۰، ۱۵۱ |
| قلم عقل ۴۳، ۶۲، ۲۴۳، ۴۷۹     | ۱۵۲                          |
| قلوب خوفی و حزنی ۴۰۰         | قوه فاعله ۳۶۰                |
| قلوب عشقی و شوقی ۴۰۰         | قوه فکر ۲۲۴، ۴۳۳             |
| قلوب قاسیه ۸۲، ۱۵۴           | قهاریت تامه ۷۳۱              |
| قناعت ۹۲، ۱۰۶، ۲۳۳، ۳۴۰، ۵۱۲ | قهر الهی ۴۴، ۵۱۱             |
| ۵۵۹، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۹۶، ۷۲۶      | قیامت ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۲ |
| ۷۲۸                          | ۸۰، ۹۸، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۵۴   |
| قوای ادراکیه عقلیه ۲۲۳       | ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۰۳      |
| قوای باطنه ۱۸                | ۲۲۵، ۲۵۴، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۲      |
| قوای بدن ۱۴۳، ۲۴۱            | ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۳           |
| قوای جسمانی ۲۹، ۴۲، ۲۲۴      | ۳۶۲، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۲      |
| قوای روحانی ۶۶۱              | ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۱۰      |
| قوای روحانیه نفس ۲۲۲         | ۵۲۳، ۵۲۹، ۵۳۴، ۵۴۷، ۵۴۹      |
| قوای شیطان ۱۲                | ۵۵۱، ۵۶۱، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۸۱      |



|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| کدورت قلب ۱۰۴، ۱۲۵، ۳۰۱، ۳۲۳ | ۵۸۸، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸        |
| کدورت قلوب ۵۹۵               | ۶۳۹، ۶۶۱، ۷۳۰                  |
| کدورت نفس ۴۶                 | قیام صدوری ۳۵۸                 |
| کذب ۱۸۷، ۵۱۹                 | «ک»                            |
| کرامات حق تعالی ۵۱۰          | کامل علی الاطلاق ۴۹۳، ۶۶۹، ۶۸۵ |
| کرامت حق ۱۴۶، ۲۳۲، ۲۵۲، ۳۱۳  | کامل مطلق ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۹۰   |
| ۵۲۶                          | ۴۷۷، ۴۷۸، ۶۶۹، ۶۸۶، ۷۰۸        |
| کرامت مومن ۶۴۸               | ۷۱۲                            |
| کرامت‌های اخروی ۴۶           | کامل من جمیع الوجوه ۱۴۴        |
| کراحت موت ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۴      | کاملین ۲۶۰، ۲۶۲، ۳۹۶           |
| کشف ارباب شهود ۷۲۸           | کبر بر انبیاء و اولیاء ۹۱      |
| کشف اسرار ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۰      | کبر به خدا ۹۱                  |
| کشف اصحاب ریاضت ۲۵           | کسریا ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۸۹    |
| کشف اعراض ۳۴۵                | ۲۵۳                            |
| کشف اهل ریاضت ۳۲             | کبریای جلال و جمال ۶۰۵         |
| کشف بسیط مطلق ۶۷۸            | کبریای ذات مقدس ۴۵۷            |
| کشف تام محمدی ۴۸۶            | کبیره موبقه ۳۴۴                |
| کشف تفصیلی ۶۷۸               | کتاب ذات ۱۸، ۲۰۶               |
| کشف جامع احمدی ۷۲۹           | کثرات اسماء (اسمائی) ۲۳۴، ۳۲۱  |
| کشف جمیع اسماء و صفات ۶۷۸    | ۳۶۳                            |
| کشف حجاب ۵۷۲                 | کثرات افعالی ۲۳۴               |
| کشف سبحات جمال و جلال ۲۱۵    | کثرات اسمائی ۳۸۰، ۷۲۴، ۷۲۵     |
| کشف عورات ۳۳۸، ۳۴۵           | کثرت در وحدت ۷۲۹               |
| کشف عورت ۳۴۶                 | کثرت لایتناهی ۱۰۴              |
| کشف کلی ۴۹، ۴۸۱              | کثرت مفهومی ۶۷۵                |

- کشف مطلق ۶۵۹  
کشف واحد ازلی ۶۸۳  
کظم غیظ ۱۵۶  
کفاف ۵۵۴  
کفران نعم ۳۸۵  
کفران نعمت ۳۸۵  
کفر جحودی ۱۵۲  
کف نفس ۳۴۷  
کلام الهی ۵۵۹  
کلام جامع الهی ۵۶۱، ۵۶۸  
کلام حق ۶۸۱  
کلام ملکوتی ۶۸۱  
کلمه اخلاص ۳۷۸  
کلمه توحید ۶۲، ۱۷۹، ۱۸۱  
کمالات انسانی ۲۳۳، ۵۸۶  
کمالات حیوانیه ۱۲۰  
کمالات ذات ۶۶۵  
کمالات روحانی ۳۰۰  
کمالات روحانیه ۶۱۵  
کمالات صوریه ۳۲۳  
کمالات ظاهری ۹۷  
کمالات عقلیه ۱۲۰، ۲۵۹، ۴۲۷  
کمالات علمی و عملی ۴۲۹  
کمالات مطلقه ۵۸۹  
کمالات معنوی ۳۶۴
- کمالات معنویه ۵۲۴، ۵۳۴  
کمالات نفسانی ۱۴۴، ۱۶۲، ۲۷۲  
۵۸۹  
کمالات وجود ۱۰۸، ۳۰۹، ۶۲۳  
۷۰۹  
کمالات وجودات ۶۶۱  
کمال اراده ۲۹۵  
کمال اقصای نفس ۳۲۳  
کمال انسانی ۱۶۴، ۳۲۴، ۳۸۱، ۴۶۲  
کمال ایمان ۴۲، ۷۳، ۴۲۸، ۵۸۱  
کمال تام ۱۴۴، ۷۱۲  
کمال تام مطلق ۱۴۴  
کمال جلا ۷۰۴  
کمال شکر ۳۳۸  
کمال صرف ۶۶۴  
کمال عبادت ۴۹۰  
کمال عقل ۲۷۶  
کمال مطلق ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۰۷  
۲۸۷، ۵۹۰، ۵۹۵، ۶۶۹، ۶۷۶  
۷۱۵، ۶۷۸  
کمال معنوی ۱۱۱  
کمال نفس ۵۷۷  
کمال نفسانی ۵۰۴  
کمال واجب ۸۱، ۲۴۹  
کمال وجود ۶۱۱، ۶۲۴، ۷۰۹، ۷۲۲



|                              |                                |
|------------------------------|--------------------------------|
| کمال ورع ۵۲۶                 | «م»                            |
| کمال هستی ۶۸۱                | ماده قابلہ ۱۰۰، ۲۲۵            |
| کمال یقین ۶۲۳                | مالک الملوک ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۴۸ |
| کمل ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۸۶، ۳۹۹  | ۵۶، ۶۴، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۱۲۴        |
| ۵۳۶، ۶۴۸، ۶۴۹، ۷۲۷           | ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۷۹، ۲۵۰، ۲۸۱        |
| کوری باطنی ۳۲۱، ۴۲۳          | ۲۸۳، ۳۱۱                       |
| کون جامع ۵۹۰، ۷۰۶، ۷۲۲       | مالکیت حق ۲۴۱، ۷۲۸، ۷۳۲        |
| کون ملکی ۶۹۰                 | ماهیات اشیاء ۶۹۵               |
| کید شیطانی ۱۹۲               | ماهیت هستی ۶۷۴                 |
| کینه ۱۲۹، ۱۵۶، ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۱۷ | مبادی عالیہ ۴۱۳، ۴۱۴           |
| «ل»                          | مبدئیت ۶۷۴، ۶۷۸                |
| لازمه اسماء و صفات ۶۸۸       | مبدأ المبادی ۶۶۸، ۶۷۹          |
| لب ۶۶، ۵۹۲                   | مبدأ برهان ۲۲۰                 |
| لباب قلب ۳۲۵                 | مبدأ وجود ۴۲۷                  |
| لجاج ۱۶۲                     | متجاهر به فسق ۶۱، ۳۴۷          |
| لذایذ نفسانیہ ۱۶۱، ۲۳۳       | متعصب ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲            |
| لسان حق ۶۵۸                  | متکبر ۳۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۲۸۰    |
| لسان غیبی ۴۹۲                | مثل افلاطونیہ ۵۱۳              |
| لطایف سبعہ ۶۰۷، ۶۵۷          | مثل خیالیہ ۶۸۴                 |
| لطف خفی ۱۳۱، ۲۳۲             | مجاهد ۹، ۱۷، ۱۴۲۵، ۱۸، ۱۹، ۳۶  |
| لطیفہ الہیہ ۱۲۸              | مجاهدات ۴۸۰، ۶۶۰               |
| لطیفہ سابعہ ۷۳۱              | مجاهدہ با شیطان ۱۴             |
| لقاء الله ۶۶۹                | مجاهدہ نفس ۳۸                  |
| لقاء الہی ۴۳                 | مجدوب حق ۶۵۴                   |
| لقاء حق ۱۹۳                  | مجدوبین ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۲، ۲۳۴     |

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| مظهر جمال تام ۳۲۲              | مشرب عرفان ۳۷۴، ۴۹۵، ۵۳۲، ۶۸۵ |
| مظهر جمال و جلال ۱۳۶           |                               |
| مظهر جمیع اسماء و صفات ۵۹۰     | مشرب عرفانی ۶۱۲، ۵۷۳          |
| مظهر عین انسان کامل ۳۷۵        | مشیت الله ۷۲۸                 |
| مظهریت طبیعت ۷۰۴               | مشیت الهیه ۵۳۵                |
| معاد جسمانی ۴۸۶                | مشیت حق ۶۱۲، ۶۶۴، ۶۶۶         |
| معاد روحانی ۲۲۵                | مشیت فعلیه ۶۶۵، ۷۲۸           |
| معارج عرفانیه ۵۷۴              | مشیت کامله ۶۵۹                |
| معارج نفس ۱۵۱                  | مشیت مطلقه ۶۰۸، ۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۶ |
| معارف الهیه ۱۵، ۲۱، ۲۹، ۳۸، ۳۹ | ۷۲۳، ۷۲۲                      |
| ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۸۴، ۹۳، ۱۰۲    | مصالح غیبیه ۶۲۸               |
| ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۲۳، ۴۲۹، ۴۳۲        | مصلحات نفسانیه ۱۲۱            |
| ۴۳۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۲        | مظاهر ارواح غیبیه ۵۱۳         |
| ۶۷۰، ۶۹۸، ۷۱۶                  | مظاهر اسم الله ۷۲۴            |
| معارف اهل بیت ۷۳۳              | مظاهر اسماء و صفات ۷۰۶        |
| معارف حقه ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۲۷، ۴۱۳   | مظاهر تامه ۶۰۴                |
| ۴۱۴، ۴۳۷، ۴۴۲، ۵۶۳، ۵۸۹        | مظاهر جمال و جلال ۹۳، ۳۲۱     |
| ۵۹۴، ۶۰۲، ۷۲۹                  | ۳۷۵، ۶۲۵، ۶۵۱                 |
| معارف صدیقین ۲۱۵               | مظاهر ولی مطلق ۳۷۶            |
| معارف قلبیه ۳۸۰                | مظهر اراده ۵۴                 |
| معالجات علمی ۱۵۱               | مظهر اراده الله ۱۴۲           |
| معالجات عملی ۱۵۱، ۱۵۷          | مظهر اسم الله اعظم ۳۷۵        |
| معانی عقلیه ۶۷۵                | مظهر اسم جامع ۷۰۴             |
| معایب نفس ۳۲۳                  | مظهر اسم حکیم عدل ۱۹۱         |
| معجزات ۲۷۱، ۶۱۱                | مظهر تام الهی ۷۰۳             |



|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| معدن عظمت ۴۷۶                   | مفیض علی الاطلاق ۲۲۶                |
| معراج روحانی ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۰۴، ۶۹۰ | مقامات اخروی ۵۵، ۲۶۹، ۵۲۴، ۵۶۸، ۵۶۴ |
| معراج صعودی ۵۹۱                 | مقامات انسانی ۱۰۶                   |
| معراج معنوی ۶۹۰                 | مقامات خاصه حتمیه ۳۸۱               |
| معراج مومن ۹۵                   | مقامات روحانی (معنوی) ۵۷۳، ۲۸۹      |
| معرفت الله ۹۳، ۵۰۳              | مقامات سالکان ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۵         |
| معرفت امام ۶۳۰                  | ۳۸۶                                 |
| معرفت ذات ۲۵۱                   | مقامات شامخه ۵۳۶                    |
| معرفت ربوبیت ذات مقدس ۲۴۱       | مقامات عارفین ۱۹۳                   |
| معرفت فطری ۶۹۲                  | مقامات عالیہ ۱۳۵                    |
| معشوق فعلی ۲۰۷، ۲۰۹             | مقامات عامه ۳۸۶                     |
| معلومات بالذات ۶۸۴              | مقامات قبض و بسط ۵۹۱                |
| معیت قیومیه حق ۷۳۲              | مقامات کمالیه ۲۵۱                   |
| مغازلات ۵۴۶                     | مقامات متوسطین ۲۸۸، ۲۹۶             |
| مغفرت تامه ۳۷۶                  | مقامات مؤمنین ۶۵۲                   |
| مغلولیت یدالله ۶۱۱              | مقامات نفس ۱۱، ۲۱۲                  |
| مفاسد اعمالی ۱۲۲، ۱۵۶، ۵۲۱      | مقام احذیت ۶۷۸، ۶۹۶، ۷۲۳، ۷۲۴       |
| مفاسد دینی ۵۲۰، ۵۵۱             | مقام احذیت جمع ۶۰۵                  |
| مفاهیم اعتباریه ۶۷۵             | مقام احذیت جمع اسماء ۶۹۶، ۷۲۵       |
| مفاهیم عقلیه لا بشرط ۶۷۳        | مقام احذیت جمعی ۶۹۶                 |
| مفاهیم کلیه ۵۰۳                 | مقام اسم اعظم ۶۹۶                   |
| مفاهیم کمال ۶۷۴، ۶۸۲، ۶۸۳       | مقام اسماء و صفات ذاتیه ۶۲۴         |
| مفهومات کلیه ۴۱۵                | مقام اسم ذاتی ۲۳۴                   |
| مفیض ۷۱۲                        | مقام اطمینان ۱۳۷                    |

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| محضر ذوالجلال ۶۸۴                | ۴۵۷، ۵۲۴، ۵۳۶، ۶۶۹                |
| محضر ربوبیت ۱۹، ۳۵، ۸۴، ۱۹۲، ۵۳۶ | مجهول مطلق ۲۱۵، ۶۹۳               |
| محضر عدل ربوبی ۴۶                | محاسبه ۱۶، ۱۷، ۳۹۸، ۴۸۵، ۴۸۸      |
| محضر قدس پروردگار ۳۶۳            | محاسن اخلاقی ۱۶۱، ۴۲۸             |
| محضر قدس ربوبیت ۲۴۹، ۲۵۲         | محامد اخلاقیه ۵۷۶                 |
| محضر قدس کبریا حق ۴۸۶            | محب ۳۴۶، ۳۹۲، ۶۴۱، ۶۴۷            |
| محضر کرویین ۳۴۷                  | محبت الهی ۴۷، ۴۷۶                 |
| محضر ملائکه مقربین ۸۴، ۴۲۰       | محبت اولیاء ۵۴۶                   |
| محق مطلق ۶۵۸                     | محبت حق ۲۶۸                       |
| محو کلی ۶۵۸                      | محبت دنیا ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۵۱۲ |
| محو مطلق ۶۶۰                     | محبت قلب ۱۴۳                      |
| مخلص ۶۰، ۱۸۱، ۲۳۲، ۵۲۹، ۵۷۲      | محبت قلبی ۳۴۶                     |
| مخلصان ۱۶۶، ۲۳۴، ۳۶۵، ۷۳۴        | محبت نفس ۲۳۷                      |
| مخلوق اول ۵۰۱، ۶۰۷               | محبوب حق ۷۲، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۲۲        |
| مدارج اخرویه ۲۵۱، ۴۵۴            | ۳۴۶، ۵۳۳                          |
| مدد غیبی ۳۲۵                     | محبوب حقیقی ۱۴۳                   |
| مدینه فاضله ۱۵۱، ۱۶۴، ۳۴۲، ۵۲۷   | محبوب مطلق ۱۴۵، ۲۰۶، ۲۹۱          |
| مرآت اسماء و صفات ۴۶۰            | ۳۲۱، ۵۳۳                          |
| مرآت تجلی ۷۰۴                    | محبوبیت ۴۴، ۱۷۹، ۳۰۵، ۳۲۱         |
| مرآت تجلیات ۴۸۰، ۵۰۳، ۷۰۶        | محبوبین ۲۵۳، ۲۹۵، ۴۶۱، ۷۲۷        |
| مرآت تجلیات اسماء و صفات ۷۰۵     | محرک نفسانی ۳۴۸                   |
| مرائی نزول و صعود ۷۳۱            | محضر پروردگار ۴۷۴                 |
| مراتب انسانی ۳۲۴، ۴۲۹            | محضر حق ۸۶، ۱۹۲، ۴۳۱، ۴۸۵         |
| مراتب ایمان ۲۴۳، ۲۶۹، ۴۶۴        | ۵۶۱                               |



|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| مراتب ثلاثه ۴۲۸، ۴۳۰، ۶۵۷     | مرتبه علمی ۴۷۹              |
| مراتب سته ۷۳۱                 | مرتبه فنائی ۴۷۹             |
| مراتب سلوک ۶۹۴                | مرتبه فنای ذاتی ۴۸۰         |
| مراتب ششگانه صعودی ۷۳۱        | مرتبه مشیت ۶۰۸، ۷۳۱         |
| مراتب شکر ۳۸۵                 | مرض قلب ۳۳۹                 |
| مراتب ظاهره و باطنه ۳۸۶       | مرض قلبی ۴۴، ۶۶، ۴۴۹        |
| مراتب ظهور ۷۳۱                | مزرعه آخرت ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۶۹    |
| مراتب قصور ۶۸۵                | ۲۷۵                         |
| مراتب قلوب ۵۸۵                | مستودع ۲۹۲، ۵۵۸             |
| مراتب کمال ۴۷۷، ۵۸۷           | مشارطه ۱۶                   |
| مراتب معرفت ۲۵۱               | مشاهدات اصحاب شهود ۴۶۰      |
| مراتب وجود ۱۳۵، ۴۷۹، ۵۳۵، ۶۰۸ | مشاهدات عینی ۵۰۰            |
| ۶۰۹، ۳۲۸، ۶۵۱، ۶۷۸، ۶۸۲       | مشاهد غیب و شهود ۴۷۹، ۶۰۹   |
| ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۳۲                 | مشاهد وجودیه ۱۳۵            |
| مراحل تجلی ۳۱۵                | مشاهده جمال ۲۱۵، ۲۹۶        |
| مراحل سیر ۶۹۴                 | مشاهده جمال و جلال حق ۵۰۰   |
| مراقبه ۱۶، ۱۷                 | مشاهده حضور حق ۵۳۶          |
| مرتبه اسماء ذاتیه ۶۹۵         | مشاهده حضوری ۵۳۵، ۶۱۵، ۶۸۹  |
| مرتبه ایمانی ۴۷۹              | مشاهده حضوریه فنائی ۵۰۲     |
| مرتبه باطن ۴۲۰، ۴۲۱           | مشاهده ذات ۲۱۴              |
| مرتبه تجلی ۶۶۴                | مشاهده ربوبیت ۳۶۵           |
| مرتبه تجلی به فیض مقدس ۶۹۴    | مشاهده عینی ۵۰۰             |
| مرتبه ذات ۶۷۶                 | مشاهده غیبیه ۶۰۳            |
| مرتبه شهودی ۴۷۹               | مشاهده نفس ذات ۳۸۶          |
| مرتبه ظاهری ۴۲۰               | مشتبهات نفسانی ۸۳، ۱۹۳، ۲۸۱ |

|                                 |                              |
|---------------------------------|------------------------------|
| مقام خیال ۴۲۷                   | مقام الله ۶۹۶                |
| مقام ذات ۶۸۷                    | مقام الوهیت ۷۰۴، ۷۰۸         |
| مقام ذات بسیط ۶۶۵               | مقام انس و شهود ۲۹۷          |
| مقام ذات مستجمع صفات ۷۰۸        | مقام اولیاء ۳۶۲              |
| مقام ربوبیت ۹۳، ۲۴۳، ۲۵۱، ۳۱۵   | مقام ایمان ۹۳                |
| ۷۳۳، ۶۸۲                        | مقام برزخیت ۷۲۳              |
| مقام رجوع به وحدت ۴۵۶           | مقام برزخیت کبری ۷۲۳         |
| مقام رحمانیت ۷۲۲                | مقام بطون ۱۳۵                |
| مقام رحیمیت ۷۲۲                 | مقام تجلی ۶۷۶                |
| مقام رضا ۲۴۴۴، ۲۸۸              | مقام تجلی به باطنیت ۷۲۳      |
| مقام روحانی ۲۷۲                 | مقام تجلی به ظهور ۷۲۲        |
| مقام روحانیت ۴۲۷، ۴۶۶، ۶۱۳      | مقام تجلی به فیض اقدس ۶۷۶    |
| مقام شهود و وجدان ۱۳۸           | مقام تجلی به فیض مقدس ۶۷۶    |
| مقام صبر ۲۹۰                    | مقام تجلی فعلی ۷۰۸، ۷۲۹      |
| مقام ظهور ۱۳۵، ۶۵۹              | مقام تقوای خواص ۲۳۷          |
| مقام ظهور اسمائی ۶۹۴            | مقام توکل ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵ |
| مقام ظهور اسمائی و صفاتی ۶۹۴    | ۲۴۶                          |
| مقام ظهور اسماء و صفات ۶۶۴، ۶۹۵ | مقام جسمانیت ۲۷۲، ۴۶۶        |
| مقام ظهور اطلاقی ۶۹۴            | مقام جمع احدی اسماء ۷۲۲      |
| مقام ظهوری ۷۲۲                  | مقام جمع اسمائی ۶۷۸          |
| مقام عبادت ۳۸۹                  | مقام جمع بین مقامین ۷۲۳      |
| مقام عبودیت ۴۰۴                 | مقام جمع واحدیت ۷۰۴          |
| مقام عدل ۱۸۸                    | مقام حیوانی ۱۰۶              |
| مقام غفاریت ۳۱۲، ۴۶۲            | مقام حیوانیت ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۲   |
| مقام غیب ۳۱۵، ۳۲۵               | مقام خاتمیت ۵۹۱              |



|                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| مقام غیب احدی ۷۲۳، ۶۹۵           | مقام مطلق ۲۴۴                |
| مقام غیب مقدس ۴۱۴                | مقام معیت قیومیہ ۶۶۴         |
| مقام غیب نفس ۴۵۵                 | مقام ملک ۴۲۷                 |
| مقام فطرت قلوب ۵۹۴               | مقام ملک نفس ۳۶۱             |
| مقام فیض اقدس ۷۲۲                | مقام نبوت ۲۷۲، ۳۸۹، ۶۰۵      |
| مقام فیض مقدس ۷۰۸، ۷۰۴           | مقام نوریت ۶۶۴               |
| مقام قدسی ۶۹۱                    | مقام واجب الوجود ۹۱          |
| مقام قرب ۱۹۳، ۲۵۲، ۵۹۱، ۶۴۸، ۶۶۱ | مقام واحدیت ۵۱۳، ۶۸۷، ۶۹۴    |
| مقام قرب جبروت ۶۰۵               | ۷۲۵، ۷۲۲، ۷۰۴، ۶۹۶           |
| مقام قرب مطلق ۳۸۱                | مقام وجہ اللہ ۶۶۴            |
| مقام قلب ۳۶۱، ۴۶۵، ۶۵۲           | مقام وسطیت ۵۹۰               |
| مقام کثرت ۲۴۳، ۴۵۵               | مقام وسطیت و جامعیت ۵۹۱      |
| مقام کثرت افعالی ۲۴۳             | مقام ولایت ۸۸                |
| مقام کثرت و وحدت ۳۸۶             | مقام ولایت کلیہ ۱۰۵          |
| مقام لامقامی احدیت ۶۸۸           | مقام وهم ۱۲                  |
| مقام متوسطین ۲۳۳                 | مقام هویت مطلقہ ۷۲۳          |
| مقام مجذوبین ۲۳۴                 | مقصود بالذات ۱۳، ۱۳۲         |
| مقام محبین ۲۳۴                   | مقومات ایمان ۶۴۱             |
| مقام مخلصین ۲۳۴                  | مکائد خفیہ نفس ۳۶۷           |
| مقام مسمای اللہ ۷۰۴              | مکائد شیطان ۳۸، ۵۵، ۷۵، ۱۹۴  |
| مقام مشاہدہ ۷۲۷                  | ۲۵۶، ۳۰۲، ۴۰۴، ۴۱۵، ۵۶۳      |
| مقام مشیت فعلیہ ۷۲۸              | ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۹۱                |
| مقام مشیت فعلیہ مطلقہ ۶۶۵        | مکائد نفس ۵۵، ۶۰، ۷۶، ۸۷، ۸۸ |
| مقام مشیت مطلقہ ۷۲۳، ۷۲۲، ۶۶۶    | ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۷۷، ۱۹۶      |
|                                  | ۳۴۸، ۳۴۷                     |

|                               |                                |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ملکات ناهنجار ۹۰              | مکائد نفس اماره ۳۰۳            |
| ملکات نفس ۲۳، ۱۱۵             | مکارم اخلاق ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰      |
| ملکات نفسانیه ۲۲۷، ۳۶۷        | مکاشفات روحانی ۲۶۹             |
| ملک بدن ۴۳، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۷     | مکاشفه قلبیه ۵۳۵               |
| ۲۱۱، ۲۲۴، ۲۶۶، ۴۴۲، ۴۷۲       | مکامن غیب هویت ۶۷۹             |
| ۵۹۶، ۶۸۱                      | مکر الله ۵۳۴                   |
| ملک دنیا ۲۸۴                  | ملائکه ارضیه ۴۲۷               |
| ملک طبیعت ۶۰۸، ۶۸۱            | ملائکه مقربین ۴۶، ۵۳، ۸۴، ۸۸   |
| ملک علی الاطلاق ۶۵۲           | ۱۰۶، ۱۷۶، ۲۵۲، ۳۳۴، ۴۱۴        |
| ملکوت اسفل ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۴، ۴۲۷ | ۴۲۰، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹             |
| ملکوت اسفل ۳۶۸، ۳۶۹، ۴۱۴، ۴۲۷ | ملا اعلیٰ ۳۳۴                  |
| ملکوت اعلیٰ ۱۱، ۲۱۰، ۲۶۴، ۳۶۸ | ملکات پست ۳۰                   |
| ۳۶۹، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۴۲       | ملکات حسنه ۲۳، ۶۶، ۱۵۷، ۱۷۵    |
| ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۹، ۴۹۵، ۶۹۰       | ۲۶۳                            |
| ملکوت اعلیٰ ۱۱، ۲۱۰، ۲۶۴، ۳۶۸ | ملکات خبیثه ۱۷۴، ۲۲۴، ۲۶۳      |
| ۳۶۹، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۴۲       | ملکات خسیه ۱۵۴                 |
| ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۹، ۴۹۵، ۶۹۰       | ملکات رذیله ۲۷، ۳۵، ۱۶۴        |
| ملکوت اعمال ۴۹                | ملکات زشت ۳۵، ۱۵۷              |
| ملکوت سفلی ۱۱، ۴۰۳، ۴۴۲       | ملکات سیئه ۶۶                  |
| ملکوت سماوات و ارض ۷۲۸        | ملکات شیطانیه ۲۳               |
| ملکوت علیا ۷۱۴                | ملکات فاضله ۲۷، ۴۰، ۷۱، ۷۴، ۹۰ |
| ملکوت قلب ۵۰۶                 | ۱۵۲، ۱۸۷، ۵۵۱                  |
| ملکوت نفس ۴۳، ۵۱، ۱۴۱، ۲۱۱    | ملکات فاضله انسانیه ۵۱         |
| ۳۶۰                           | ملکات فاضله نفس ۵۲             |
| ملکه ایمان ۶۳۷                | ملکات مستقره نفس ۱۲۶           |



|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| ملکه تقوی ۷۶، ۲۳۷            | منازل تعینات ۶۸۵              |
| ملکه تواضع ۹۳                | منازل سالکان ۱۹۳، ۳۱۰         |
| ملکه خضوع ۵۵۸                | منازل سایرین ۵۲۳              |
| ملکه راسخه ۱۵۴               | منازل متوسطه ۳۸۱              |
| ملکه راسخه نوریه ۲۹۰         | منازل نفس ۳۷۹                 |
| ملکه شهوت ۲۳                 | منازل نقص ۶۸۲                 |
| ملکه طمع ۳۰                  | مناسک الهیه ۱۷۵               |
| ملکه غضب ۲۳                  | مناسک شرعیه ۱۴۲               |
| ملکه فاسده ۳۰                | مناسک ظاهره ۴۳۰               |
| ملکه فاضله ۴۳۳               | منزل انابه ۳۰۰                |
| ملکه مستقره ۲۸               | منزل اول ۱۱۴                  |
| ملکه نفسانیه ۳۶۸، ۴۲۰        | منزل تذکر ۳۲۲                 |
| ممالک باطن ۲۸۷، ۳۲۴          | منزل تفکر ۳۲۲                 |
| ممالک سبعه ۱۲                | منزل توبه ۳۰۰، ۳۱۱            |
| مملکت الهی ۲۷                | منزل یقظه ۱۹۳، ۳۰۰            |
| مملکت انسانیت ۱۸۷            | منعم حقیقی ۳۸۳                |
| مملکت باطن ۲۰، ۲۳، ۲۷، ۱۲۳   | منعم مطلق ۴۷۷                 |
| مملکت برزخ ۲۴                | مواد ملکیه ۱۳۵                |
| مملکت حق ۴۳، ۷۲              | موازنه ۲۷، ۱۰۸، ۲۵۸، ۳۴۵، ۳۴۶ |
| مملکت رحمانی ۱۲، ۲۰          | ۶۱۶                           |
| مملکت روح ۳۷، ۱۶۱، ۲۹۱       | موازن برهانیه ۶۲۷             |
| مملکت ظاهر ۲۰، ۱۲۶، ۱۷۴، ۵۳۱ | موازن عقلیه ۲۶                |
| مملکت ظهور نفس ۱۰۱           | مواقف قیامت ۶۳۶               |
| مملکت قلب ۵۲، ۳۲۴            | مویقات ۵۶، ۷۴، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۴ |
| منازل انسانیت ۱۹۳            | ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۲       |

|                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| میزان عدل الهی ۴۸۸              | ۱۹۳، ۲۵۳، ۳۰۱، ۳۳۴، ۴۱۹        |
| میزان عقل ۲۶، ۴۷، ۱۶۲، ۳۴۴، ۴۴۳ | موبقه کبیره ۳۳۹، ۳۳۴           |
| میزان عقلی ۲۵، ۴۳۳، ۴۸۶         | موجبہ سالبة المحمول ۷۱۳        |
| میل نفسانی ۸۳                   | موجودات اسمائیه ۷۰۴            |
| مؤثرات صوریہ ۶۲۴                | موجودات علمیہ ۷۰۴              |
| مؤثرات کونیہ ۲۴۲                | موجودات عینیہ ۷۰۴              |
| مؤثر عالم ۴۳                    | موجودات مجردہ ۵۰۱              |
| «ن»                             | موجودات ملکوتیہ برزخیہ ۴۵۸     |
| ناقصان ۳۹۶                      | موجودات ملکیہ ۴۵۸، ۵۱۳، ۶۶۵    |
| ناموس حق تعالیٰ ۵۳              | موجود مطلق ۶۸۱، ۷۱۵            |
| نبوت ختمی ۶۵۹                   | موجودیت ۷۱۶                    |
| نبوت عامہ ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷    | مودت ۴۹، ۱۲۴، ۱۷۳، ۳۴۲، ۳۴۴    |
| نبوت محمدیہ ۷۲۱                 | ۶۱۶                            |
| نخوت ۹۳، ۴۳۶                    | موعظه ۲۵، ۷۵، ۱۵۰، ۲۲۹، ۳۳۵    |
| نزول آدم ۷۳۰                    | ۵۵۵، ۵۰۰                       |
| نزول قرآن ۵۶۳                   | موقف حساب ۳۹۸، ۶۳۹             |
| نسب حق ۷۲۳                      | مهاجر الی الله ۳۲۳، ۵۳۴، ۶۰۳   |
| نشئه آخرت ۱۱۰، ۲۶۴، ۴۲۷، ۴۵۴    | مهاجرت شهودی ۶۹۵               |
| ۴۸۵                             | مهاک ۱۷۶، ۱۹۰، ۲۵۸، ۲۹۱        |
| نشئه باطنه ملکوتیہ ۱۱، ۳۵۷      | ۳۴۷، ۳۹۸، ۶۲۵                  |
| نشئه باقیہ ۵۷۹                  | مهلکات ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۱۲۵، ۱۵۵    |
| نشئه باقیہ ملکوتیہ ۳۹۷          | ۱۶۵، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۵۳، ۴۱۹        |
| نشئه برزخ ۴۲۷                   | ۴۲۷، ۴۳۸، ۵۸۶                  |
| نشئه تجردیہ ۵۱۳                 | میزان اعمال ۳۱۱، ۴۲۳، ۴۸۸، ۵۸۱ |
| نشئه دنیا ۳۳۹، ۳۵۹، ۴۲۷         | میزان عدل ۸۰                   |



|                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| نظام عالم ۱۴۲                 | نشئه طبیعی ۶۹۰              |
| نظام علمی ۱۲۹                 | نشئه ظاهره ملکيه ۳۵۷، ۱۱    |
| نظام عینی ۱۲۹                 | نشئه ظاهره نفس ۴۲۷          |
| نظام کلی ۱۲۹                  | نشئه ظهور ۱۳۸               |
| نظام کلی جملی ۲۲۱             | نشئه علم ربوبی ۶۹۰          |
| نظام ملکوتی ۱۶۷               | نشئه فانیه ۳۵۹              |
| نظام وجود ۶۲۸، ۶۶۶، ۷۱۱       | نشئه قیامت ۵۱۰              |
| نعمت باطنی ۳۸۴                | نشئه ملک ۴۴۲، ۱۲            |
| نعمت جامعه ۶۶۶                | نشئه ملکوت ۲۰               |
| نعمت حق ۸۱                    | نشئه ملکيه ۴۶۵، ۳۹۷، ۳۸۱    |
| نعمت ظاهره ۳۸۴                | نشئه ملکيه طبیعی ۵۱۳        |
| نعمت غیر مشوب ۲۷۵             | نشئه نازله مظلومه ملکيه ۳۹۷ |
| نعمت وجود ۳۰۹                 | نشئه نازله وجود ۱۳۵         |
| نعوت جلالیه و جمالیه ۶۶۴      | نشآت تجردیه ۵۱۳             |
| نعوت جمالیه ۶۸۵               | نشآت سابقه ۶۹۰              |
| نفاق عملی ۱۷۳                 | نشآت مراتب انسانیه ۳۲۴      |
| نفاق قولی ۱۷۳                 | نشأه برزخیه کبری ۷۲۳        |
| نفحات لطفیه جمالیه ۵۱۰        | نشأه ظاهره ملکيه دنیویه ۱۱  |
| نفحات لطیفه لطفیه ۵۱۰         | نشأه ملک ۱۲                 |
| نفحه اسرافیلیه ۶۵۲            | نشر کتب ۲۶۵                 |
| نفحه الهیه ۶۱۶                | نظام اسم ۱۲۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۶۴۸ |
| نفحه الهیه ۷۰۳، ۷۰۶           | ۶۸۰، ۶۷۰، ۶۵۲               |
| نفحه روحی ۳۲۵                 | نظام اصلح ۶۱۲               |
| نفس اماره ۱۴، ۵۱، ۸۴، ۸۸، ۱۱۲ | نظام باطن ۱۵۵               |
| ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۷۴، ۱۷۸، ۲۵۶       | نظام ظاهر ۱۵۵               |

|                                 |                             |
|---------------------------------|-----------------------------|
| نکته سوداء ۵۸۸، ۲۶۶             | ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۲۳     |
| نماز اولیاء ۵۷۲                 | ۳۵۳، ۳۶۷، ۴۴۵، ۵۳۱، ۵۶۹     |
| نماز جبرئیل ۵۷۱                 | نفس انسانی ۲۰، ۲۵، ۱۸۶، ۲۳۴ |
| نماز معراج ۳۸۹                  | ۳۲۳، ۶۷۹                    |
| نیمه ۲۳، ۱۲۵، ۱۷۶، ۱۸۷          | نفس شهویه ۵۷۸               |
| نوافل یومیه ۵۴۲                 | نفس غضبیه ۵۷۸               |
| نوامیس الهی ۳۵                  | نفس قدسیه ۵۰۵               |
| نوامیس الهیه ۳۶، ۵۳، ۱۵۱        | نفس ناطقه ۵۷۸، ۶۸۴          |
| نور اشتیاق ۵۷۴                  | نفوس زکیه ۱۵۶               |
| نور اعمال ۸۷                    | نفوس زکیه مطمئنه ۴۹         |
| نور افاضه ۴۲۰                   | نفوس سعیده ۴۰۳              |
| نور الهی ۱۶۶                    | نفوس شقیه ۴۰۳               |
| نورانیت ایمان ۶۱۵               | نفوس قدسیه ۱۳۵              |
| نورانیت باطنیه ۶۰۴              | نفی امکان ۶۰۸               |
| نورانیت حسیه ۴۶۴                | نفی انانیت ۵۳۶              |
| نورانیت فطریه ۳۱۱               | نفی تأثیر ۷۱۶               |
| نور ایمان ۴۱، ۴۲، ۱۲۳، ۱۵۲، ۱۵۴ | نقایص انسانیه ۱۲۰           |
| ۱۶۶، ۱۸۳، ۴۲۸، ۶۳۸، ۶۵۴         | نقایص قلبیه ۱۶۲             |
| نور باطنی ۲۶۹                   | نقایص ملکیه ۶۰۵             |
| نور بصیرت ۳۳۵                   | نقصان ذاتی ۲۴۸              |
| نور ترس ۲۴۷                     | نقصان وجودی ۷۱۶             |
| نور توحید ۶۳                    | نقص جسمانی ۲۷۲              |
| نور جعل ۷۱۳                     | نقص ذاتی ۷۱۶                |
| نور جمال حق ۴۷                  | نقطه سوداء ۳۰۴              |
| نور جمال ذات ۶۱۶                | نکته بیضاء ۲۶۶              |



|                                                |                              |
|------------------------------------------------|------------------------------|
| «و»                                            | نور جمال کامل ۳۱۵            |
| واجب از جمیع حیثیات ۴۱۴                        | نور حسی ۴۶۳                  |
| واجب التحقق ۶۸۵                                | نور حق ۱۸۸، ۴۶۴، ۴۹۵         |
| واجب الفیاضیه ۴۱۴                              | نور حکمت ۷۱۰                 |
| واجب بالذات ۶۶۹                                | نور شریف اول ۷۱۵             |
| واجب من جمیع الجهات ۶۶۹                        | نور شمس وجود ۷۳۱             |
| واجب (واجب الوجود) ۹۱، ۱۵۶، ۴۱۴، ۶۶۴، ۶۷۸، ۶۸۵ | نور عابد ۴۶۵                 |
| واحد مطلق ۶۸۴                                  | نور عظمت ۳۶۵                 |
| واحدیت ۲۰۸، ۵۱۳، ۶۷۸، ۶۸۶                      | نور عقل ۱۵۸                  |
| ۷۰۴، ۷۰۳، ۶۹۶، ۶۹۴، ۶۸۷                        | نور علی نور ۵۶، ۵۶۸، ۶۸۷     |
| ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۲۲                                  | نور فطرت ۴۷، ۷۷، ۲۰۶، ۳۰۰    |
| وادی حیرت ۲۰۶، ۶۱۱، ۶۵۸، ۷۳۳                   | نور قدم ۳۶۵                  |
| واهمه ۲۷                                       | نور کامل یقین ۶۱۴            |
| واهمه شیطانیه ۲۸                               | نور محبت ۱۳۱، ۷۳۴            |
| وجدانیات ۴۹۸                                   | نور معرفت ۲۵۲، ۵۱۲، ۶۰۱      |
| وجوب ذاتی ۷۱۴                                  | نور معرفت الهی ۱۵            |
| وجود حقانی ۶۵۹                                 | نور وجود ۷۱۲                 |
| وجود صرف ۴۶۰، ۶۶۴، ۶۸۲، ۶۸۳                    | نور هدایت ۱۶۵، ۲۲۷، ۳۷۹، ۴۹۴ |
| ۷۱۵                                            | ۵۴۷، ۵۶۸، ۵۹۱، ۷۱۰           |
| وجود عینی ۴۵۶                                  | نور هدایت قرآن ۵۶۴           |
| وجود غیر جوهری ۵۱۳                             | نوریه باطنیه ۵۵۸             |
| وجود محدود ۷۱۵                                 | نیات فاسده ۱۲۷               |
| وجود مطلق ۶۸۱، ۶۸۶، ۷۱۵                        | نیت خالص ۳۲۵، ۳۶۱، ۴۳۶       |
| وجود ملکی ۳۵۷                                  | نیت صادق ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۹  |

|                              |                           |
|------------------------------|---------------------------|
| ولادت ملکوتی ۴۶۵             | وجه احدی ۷۲۹، ۵۹۰         |
| ولادت ملکی ۴۶۶               | وجه الله ۴۷۶، ۶۶۴         |
| ولایت امر ۱۸۰                | وجه حق ۶۶۰                |
| ولایت امیرالمومنین ۵۳۲، ۵۹۳  | وجه ملکوتی ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۹۱  |
| ولایت اهل بیت ۴۸۸، ۵۲۶، ۵۳۲  | ۴۹۲، ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۱۲، ۵۹۱   |
| ولایت حق ۱۲۴، ۳۳۸، ۳۳۹       | ۶۱۶                       |
| ولایت خدای تعالی ۳۳۸         | وحدانیت ۳۶۵، ۶۱۳، ۷۲۰     |
| ولایت شیطان ۳۳۸، ۳۳۹         | وحدت تامه ۶۷۸             |
| ولایت علی ۸۸، ۳۹۸، ۵۰۸، ۶۰۷  | وحدت در کثرت ۷۲۹          |
| ولایت مطلقه ۶۰۷              | وحدت ذات مقدس ۷۲۵         |
| ولایت ولی خدا ۶۴۲            | وحدت وجود ۴۳۱             |
| ولی الله ۴۲۰                 | وراثت روحانی باطنی ۴۶۵    |
| ولی النعم ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۹۰، ۴۷۱ | وراثت روحانیه ۴۶۶         |
| ولی امر ۳۰۳                  | ورع اولیاء ۵۲۴            |
| ولی خدا ۱۰۱، ۴۸۷، ۶۴۲        | ورع اهل زهد ۵۲۴           |
| ولی کامل ۵۹۲، ۶۱۲            | ورع اهل سلوک ۵۲۴          |
| ولی مطلق ۳۷۶، ۵۳۳            | ورع خاصه ۵۲۳              |
| ولی نعمت (نعم) ۴۸، ۲۹۱       | ورع عامه ۵۲۳              |
| «ه»                          | وسایط وجودیه ۷۱۵، ۷۱۶     |
| هادی مطلق ۵۹۲                | وصال جمال جمیل ۳۲۳        |
| هتک استار ۱۵۶، ۱۸۰           | وصول به باب الله ۵۲۴، ۶۶۹ |
| هتک حرمت ۳۵، ۱۵۵             | وصول به جمال ۳۲۱          |
| هتک حرمت الهیه ۱۵۶، ۳۳۸      | وعاء وجودی ۷۰۶            |
| هتک حرمت مؤمنین ۳۴۵          | وقت معاینه ۳۰۲، ۵۱۱، ۵۱۲  |
| هتک حرمت ۱۷۲، ۲۷۷، ۳۰۶       | ولادت ثانوی ملکوتی ۴۶۶    |



|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| هتک ستر ۱۷۷، ۳۴۶              | هویت هستی ۶۸۵             |
| هدایت الهیه ۴۸۰               | هیئت باطنی روح ۳۷۰        |
| هدایت حق ۵۷۴                  | هیئت اجلال ۵۳۷            |
| هدایت خلق ۴۸۰                 | هیولای اولی ۴۹۱، ۶۱۱      |
| هفت حجاب ۵۹۸، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸   | هیولی ۵۷۷، ۵۸۷، ۶۸۱، ۶۸۶  |
| ۶۵۶                           | «ی»                       |
| هلاکت ابدی ۱۴۰، ۱۵۳، ۴۰۳، ۴۴۹ | یاد حق ۲۶۹، ۳۲۳           |
| ۶۵۵                           | یدالله ۳۸۵، ۶۱۱، ۷۰۵، ۷۱۵ |
| هلاک محض ۶۶۷                  | ید قدرت حق ۶۵۸            |
| هوای نفس ۵۷، ۵۹، ۸۷، ۱۸۳، ۱۸۷ | یقظه ۱۱۴، ۱۹۳، ۳۰۰        |
| ۱۸۸، ۱۹۳، ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۴۸       | یقین کامل ۶۱۵             |
| ۴۳۶، ۴۴۷، ۵۴۶                 | یلی الخلق ۷۲۸             |
| هوی ۶۳، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۸۳    | یلی الربی ۶۹۲             |
| هویات عینیه ۷۲۲، ۷۲۷          | یلی الله ۷۲۸              |
| هویات وجودیه ۶۸۴              | یوم الجمع ۷۳۰             |
| هویت مطلقه ۲۰۸، ۷۲۳           |                           |

## ۹ - فهرست منابع

### منابع فارسی

«القرآن الکریم».

- ۱ - آداب الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني (علیه السلام)». ۵۹۷ - ۶۷۲، تصحيح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۶ ش.
- ۲ - اسرار الحكم. ملا هادی سبزواری (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹)، تصحيح کریم فیضی، چاپ اول، قم، انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۳ ش.
- ۳ - امثال و حکم. علی اکبر دهخدا (۱۲۵۸ - ۱۳۳۴ ش)، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵ ش.
- ۴ - أوصاف الأشراف. خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲)، به اهتمام سید مهدی شمس الدین، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ ش.
- ۵ - تقریرات فلسفه امام خمینی. سید عبدالغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۸۱ ش.
- ۶ - جذوات. محمد باقر بن شمس الدین محمد الحسینی الاسترآبادی، معروف به میرداماد (م ۱۰۴۱)، تهران، انتشارات بهنام، چاپ سنگی.
- ۷ - دروس تفسیر سورة حمد، ضمن «موسوعة الإمام الخميني (علیه السلام)». ۵۹۷ - ۶۷۲، تصحيح مدرس رضوی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۶ ش.



- ۹ - دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام. ترجمه منظوم از مولانا شوقی، (قرن نهم)، تصحیح و تعلیق سیده مریم روضاتیان. تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۰ - دیوان حافظ. شمس الدین محمد حافظ شیرازی (۷۹۱ - ؟ ق)، تصحیح محمد قدسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات نشر چشمه، ۱۳۸۷ ش.
- ۱۱ - سر الصلوة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني علیه السلام». ع موسوعة الإمام الخميني علیه السلام.
- ۱۲ - شذرات المعارف. حاج میرزا محمد علی شاه آبادی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۸ ش)، چاپ اول، تهران، بنیاد علوم و معارف اسلامی دانش پژوهان، ۱۳۸۰ ش.
- ۱۳ - شرح حدیث جنود عقل و جهل. ضمن «موسوعة الإمام الخميني علیه السلام». ع موسوعة الإمام الخميني علیه السلام.
- ۱۴ - شرح مصباح الشریعة. منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه و شرح فارسی، عبدالرزاق گیلانی، تصحیح سید جلال الدین محدث (ارموی)، تهران، کتابخانه صدوق، ۱۳۴۴ ش.
- ۱۵ - صراح اللغة (الصراح من الصحاح). أبو الفضل محمد بن عمر بن خالد المدعو بجملال القرشي (م بعد ۶۸۱)، الطبع الحجري.
- ۱۶ - فرهنگ معین. دکتر محمد معین (۱۲۹۶ - ۱۳۵۰ ش)، چاپ هشتم، ۶ جلد، طهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۷ - الکشکول. الشیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی، مشهور به «شیخ بهایی» (۹۵۳ - ۱۰۳۰، ۱۰۳۱)، طهران، مؤسسه فراهانی.
- ۱۸ - کلمات مکتونه. محمد بن مرتضی مولی محسن فیض کاشانی (۱۰۰۶ - ۱۰۹۱)، تصحیح و تعلیق عزیز الله عطاردی قوچانی، قم، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰ ش.
- ۱۹ - کلیات سعدی. سعدی، مصلح بن عبدالله (م ۶۹۱)، چاپ چهارم، تهران، سازمان انتشارات اقبال، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۰ - کلیات شیخ بهایی. شیخ محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی معروف به «شیخ بهایی» (۹۵۳ - ۱۰۳۱)، قم، انتشارات فراهانی.

- ٢١ - لقاء الله. ميرزا جواد آقا ملكي تبريزي (م ١٣٤٣)، مصحح صادق حسن زاده، قم، آل علي عليه السلام، ١٣٨٥ ش.
- ٢٢ - مثنوى معنوي. مولانا جلال الدين محمد بن محمد بلخي رومي مشهور به مولوي (٦٠٤ - ٦٧٢)، مطابق نسخه تصحيح نيكلسون، چاپ پنجم، تهران، انتشارات پژوهش، ١٣٧٨ ش.
- ٢٣ - مجموعه رسائل فارسي خواجه عبدالله انصاري. ابو اسماعيل عبدالله ابي منصور محمد انصاري (٣٩٦ - ٤٨١)، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس، ١٣٧٧ ش.
- ٢٤ - معراج السعادة. ملا أحمد نراقي (١١٨٥ - ١٢٤٤)، تحقيق محمد نقدي، مؤسسة دار هجرت، قم، چاپ پنجم، ١٣٧٧ ش.
- ٢٥ - هادي المضلّين. منسوب به حاج ملا هادي سبزواري (١٢١٢ - ١٢٨٩)، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، ١٣٨٣ ش.

## منابع عربي

«أ»

- ٢٦ - الاحتجاج. أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (القرن السادس)، تحقيق إبراهيم البهاري ومحمد هادي به، الطبعة الأولى، مجلدان، قم، منشورات أسوة، ١٤١٣ ق.
- ٢٧ - إحياء علوم الدين. أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (م ٥٠٥)، الطبعة المحققة الأولى، ٥ مجلدات + الفهارس، بيروت، دار الهادي، ١٤١٢ ق / ١٩٩٢ م.
- ٢٨ - اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي). أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (٣٨٥ - ٤٦٠)، تصحيح حسن المصطفوي، جامعة مشهد، ١٣٤٨ ش.
- ٢٩ - الأربعون حديثاً. أبو الفضائل محمد بن الشيخ حسين الجبعي العاملي المعروف بـ«الشيخ البهائي» (٩٥٣ - ١٠٣١)، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٥ ق.
- ٣٠ - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ضمن «مصنّفات الشيخ المفيد» ج ١١.



- أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (٣٣٦ - ٤١٣)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، جزءان في مجلد واحد، قم، المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ١٤١٣ ق.
- ٣١ - إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين، جمال الدين مقداد بن عبدالله السيوري الحلبي (م ٨٢٦)، تحقيق السيد مهدي الرجائي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٥ ق.
- ٣٢ - أسد الغابة في معرفة الصحابة، أبو الحسن عز الدين علي بن أبي الكرم محمد بن محمد ابن عبدالكريم الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري (م ٦٣٠)، تحقيق محمد إبراهيم البناء ومحمد أحمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد، الطبع الثاني، ٧ مجلدات، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
- ٣٣ - أسرار الصلوة، ضمن رسائل شهيد، زين الدين بن علي العالمي المشهور بالشهيد الثاني (٩١١ - ٩٦٥)، قم، مكتبة بصيرتي.
- ٣٤ - أسرار العبادات وحقيقة الصلاة، محمد سعيد بن محمد مفيد القمي المعروف بالقاضي سعيد القمي (١٠٤٩ - ١١٠٧)، تصحيح وحواشي سيد محمد باقر سبزواري، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٣٩ ش.
- ٣٥ - الإشارات والتنبيهات، الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله (٣٧٠ - ٤٢٧)، تحقيق مجتبی الزارعي، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢٣ ق / ١٣٨١ ش.
- ٣٦ - الإشارات والتنبيهات، مع الشرح للمحقق نصير الدين الطوسي وشرح الشرح للعلامة قطب الدين الرازي، الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (٣٧٠ - ٤٢٧)، الطبعة الثانية، ٣ مجلدات، طهران، دفتر نشر كتاب، ١٤٠٣ ق.
- ٣٧ - اصطلاحات الصوفية، كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م ٧٣٦)، تحقيق محمد كمال إبراهيم جعفر، الطبعة الثانية، قم، منشورات بيدار، ١٣٧٠ ش.
- ٣٨ - إعلام الوری بأعلام الهدی، أمين الإسلام أبي علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي (م ٥٤٨)، طهران، المكتبة العلمية الإسلامية، ١٣٧٩ ق.
- ٣٩ - أعيان الشيعة، السيد محسن بن عبدالكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (١٢٨٤ - ١٣٧١)، إعداد السيد حسن الأمين، الطبعة الخامسة، ١٠ مجلدات + الفهرس،

بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣ ق.

٤٠ - إقبال الأعمال. السيّد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاووس (٥٨٩ - ٦٦٤).

بيروت، مؤسسة الأعلمي، ١٤١٧ ق.

٤١ - الأمالي أو المجالس. أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين القمّي المعروف بالشيخ

الصدوق (م ٣٨١)، الطبعة الخامسة، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٠٠ ق.

٤٢ - الأمالي. أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (٣٨٥ -

٤٦٠)، تحقيق مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ ق.

٤٣ - إنشاء الدوائر. محيي الدين بن عربي (م ٦٣٨)، ليدن، ١٣٣٦ ق.

٤٤ - الانتصار. السيّد المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (٣٥٥ -

٤٣٦)، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٥ ق.

«ب»

٤٥ - البرهان في تفسير القرآن. السيّد هاشم بن سليمان بن إسماعيل بن عبد الجواد الحسيني

البحراني (م ١١٠٧)، تحقيق قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٠

مجلّدات، بيروت، مؤسسة البعثة، ١٤١٩ ق / ١٩٩٩ م.

٤٦ - بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. العلامة محمّد باقر بن محمّد تقّي

المجلسي (١٠٣٧ - ١١١٠)، الطبعة الثانية، إعداد عدّة من العلماء، ١١٠ مجلّد (إلا

٦ مجلّدات، من المجلّد ٢٩ - ٣٤) + المدخل، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣

ق / ١٩٨٣ م.

٤٧ - البداية والنهاية. أبو الفداء الحافظ ابن كثير (م ٧٧٤ ق)، بيروت مكتبة المعارف،

١٤١٠ ق.

٤٨ - بصائر الدرجات. أبو جعفر محمّد بن الحسن بن فروخ الصفّار (م ٢٩٠)، تصحيح الميرزا

محسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٤ ق.

٤٩ - بيان السعادة في مقامات العبادة. سلطان محمّد الجنازدي الملقّب بـ«سلطان عليشاه»

(١٢٥١ - ١٣٢٧)، الطبعة الثانية، ٤ مجلّدات، طهران، مطبعة دانشگاه، ١٣٨٥ ق / ١٣٤٤ ش.

٥٠ - البيع، ضمن «موسوعة الإمام الخميني (ع)». «موسوعة الإمام الخميني (ع)».



## «ت»

- ٥١ - تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة. السيّد شرف الدين علي الحسيني الأسترآبادي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٩ ق.
- ٥٢ - تاج العروس من جواهر القاموس. السيّد محمّد بن محمّد مرتضى الحسيني الزبيدي (١١٤٥ - ١٢٠٥)، الطبعة الأولى، ١٠ مجلّدات، بيروت، منشورات دار مكتبة الحياة، ١٣٠٦ ق.
- ٥٣ - التبيان في تفسير القرآن. أبو جعفر شيخ الطائفة محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (٣٨٥ - ٤٦٠)، تحقيق وتصحيح أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت، ١٠ مجلّدات، دار إحياء التراث العربي.
- ٥٤ - تجريد الاعتقاد. أبو جعفر محمّد بن محمّد بن الحسن نصير الدين الطوسي (٥٩٧ - ٦٧٢)، تحقيق محمّد جواد الحسيني الجلال، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٠٧ ق.
- ٥٥ - تحرير الوسيلة. ضمن «موسوعة الإمام الخميني (ع)». موسوعة الإمام الخميني (ع).
- ٥٦ - التحصيل. بهمنيار بن المرزبان (م ٤٥٨)، تحقيق و تعليق مرتضى مطهري، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٧٥ ش.
- ٥٧ - تحف العقول عن آل الرسول. أبو محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحرّاني (م ٣٨١)، تصحيح علي أكبر الغفّاري، الطبعة الثانية، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ ق.
- ٥٨ - التعريفات. السيّد الشريف علي بن محمّد الجرجاني، الطبعة الرابعة، طهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٠ ش.
- ٥٩ - تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل). أبو سعيد عبدالله بن عمر بن محمّد الشيرازي البيضاوي (م ٧٩١)، الطبعة الأولى، مجلّدان، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.
- ٦٠ - تفسير التستري. سهل بن عبدالله التستري (م ٢٨٣)، تحقيق محمّد باسل عيون السود، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٣ ق.

- ٦١ - تفسير الصافي. محمد بن مرتضى المولى محسن الفيض الكاشاني (١٠٠٧ - ١٠٩١)، الطبعة الأولى، ٥ مجلدات، مشهد، دار المرتضى للنشر، ١٤٠٢ ق.
- ٦٢ - تفسير عرائس البيان في حقائق القرآن. روز بهان بقلي الشيرازي (م ٦٠٦)، تحقيق أحمد فريد المزيدي، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ٢٠٠٨ م.
- ٦٣ - تفسير العياشي. أبو النضر محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السمرقندي (أواخر قرن الثالث)، تصحيح السيد هاشم الرسولي المحلاتي، مجلدان، طهران، المكتبة العلمية الإسلامية.
- ٦٤ - تفسير جوامع الجامع. أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل الطبرسي السبزواري (م ٥٤٨)، تحقيق مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ٣ مجلدات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢٣ ق.
- ٦٥ - تفسير فرات الكوفي. أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (من أعلام الغيبة الصغرى)، تحقيق محمد كاظم، طهران، مؤسسة الطبع والنشر، ١٤١٠ ق.
- ٦٦ - تفسير القمي. أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (م ٣٠٧)، إعداد السيد الطيب الموسوي الجزائري، الطبعة الثالثة، قم، دار الكتب، ١٤٠٤ ق.
- ٦٧ - تفسير القرآن الكريم. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ١٠٥٠)، تصحيح محمد خواجهوي، الطبعة الثانية، قم، انتشارات بيدار، ١٣٦٦ ش.
- ٦٨ - تفسير القرآن الكريم (تأويلات عبدالرزاق الكاشاني). محيي الدين بن عربي (م ٦٣٨)، تحقيق مصطفى غالب، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٦٨ ش.
- ٦٩ - تفسير كنز الدقائق وبحر الرغائب. ميرزا محمد المشهدي ابن محمد رضا بن إسماعيل بن جمال الدين القمي (م حدود ١١٢٥)، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ - ١٤١٣.
- ٧٠ - التفسير الكبير. محمد بن عمر الخطيب فخر الدين الرازي (٥٤٤ - ٦٠٦)، الطبعة الثالثة، ٣٢ جزءاً في ١٦ مجلداً، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١١ ق.
- ٧١ - تنزيه الأنبياء. السيد المرتضى علم الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (٣٥٥ - ٤٣٦)، قم، مكتبة بصيرتي.
- ٧٢ - تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (مجموعة ورام). أبو الحسين ورام بن أبي فراس المالكي



الأشتري (م ٦٠٥)، الطبعة الثالثة، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٨ ش.

٧٣ - التوحيد. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م ٣٨١)،

تحقيق السيد هاشم الحسيني الطهراني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٩٨ ق.

٧٤ - تهذيب الأحكام. أبو جعفر محمد بن الحسن، الشيخ الطوسي (٣٨٥ - ٤٦٠)، إعداد السيد

حسن الموسوي الخراساني، الطبعة الرابعة، ١٠ مجلدات، طهران، دار الكتب الإسلامية،

١٣٦٥ ش.

٧٥ - تهذيب الأخلاق وتطهير الأعراق. أحمد بن محمد بن يعقوب الرازي «مسكويه» (م

٤٢١)، قم، انتشارات بيدار، ١٣٧١ ش.

#### «ث»

٧٦ - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال. أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي

المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١)، تصحيح علي أكبر الغفاري، طهران، مكتبة الصدوق،

١٣٩١ ق.

#### «ج»

٧٧ - جامع الأخبار. الشيخ محمد بن محمد السبزواري (من أعلام القرن السابع)، تحقيق علاء

آل جعفر، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، ١٤١٤ ق.

٧٨ - جامع الأسرار ومنبع الأنوار. الشيخ حيدر الآملي، تهران، انتشارات علمي و فرهنگی،

١٣٦٨ ش.

٧٩ - جامع السعادات. المولى محمد مهدي النراقي (م ١٢٠٩) تصحيح السيد محمد كلانتر،

الطبعة الثالثة، ٣ مجلدات، النجف الأشرف، مؤسسه مطبوعاتي إسماعيليان، ١٣٨٣ ق /

١٩٦٣ م.

٨٠ - جامع الشواهد. الشيخ ميرزا محمد باقر بن المولى علي رضا الأردكاني (م حدود ١٣٠٠)،

جزءان في مجلد واحد، أصفهان، مؤسسة المطبوعات الأدبية، ١٣٨٠ ق.

٨١ - الجامع الصغير. جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر السيوطي (م ٩١١)، الطبعة الأولى،

مجلدان، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، ١٤٠١ ق / ١٩٨١ م.

٨٢ - جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع. رضي الدين علي بن موسى بن جعفر المعروف

بـ «ابن طاووس» (٥٨٩ - ٦٦٤)، قم، منشورات الرضي، ١٣٣٠ ق.

٨٣ - الجواهر السنية في الأحاديث القدسية. محمد بن الحسن الشيخ الحرّ العاملي (١٠٣٣ - ١١٠٤)، الطبعة الأولى، قم، نشر يس، ١٤٠٢ ق.

٨٤ - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام. الشيخ محمد حسن بن باقر النجفي (م ١٢٦٦)، تحقيق الشيخ عباس القوجاني، الطبعة الثالثة، ٤٣ مجلداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٧ ش.

٨٥ - الجوهر النضيد في شرح منطق التجريد. العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف ابن المطهر (٦٤٨ - ٧٢٦)، قم، انتشارات بيدار، ١٤١٣ ق.

### «ح»

٨٦ - حاشية المكاسب. الحاج ميرزا علي الايرواني الغروي، تحقيق باقر الفخار الأصفهاني، الطبعة الأولى، ٣ مجلدات، قم، دار ذوي القربى، ١٤٢١ ق.

٨٧ - حاشية المكاسب. الشيخ محمد حسين الغروي الأصفهاني (١٢٩٦ - ١٣٦١)، تحقيق الشيخ عباس محمد آل سباع القطيفي، الطبعة الأولى، ٥ مجلدات، قم، ذوي القربى، ١٤١٨ ق.

٨٨ - الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة. الشيخ يوسف بن أحمد البحراني (١١٠٧ - ١١٨٦)، تحقيق محمد تقّي الايرواني، الطبعة الأولى، ٢٥ مجلداً، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٦ ق.

٨٩ - الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ١٠٥٠)، الطبعة الثانية، ٩ مجلدات، قم، مكتبة المصطفوي، ١٣٨٧ ق.

### «خ»

٩٠ - الخصال. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١)، تصحيح علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، جزءان في مجلد واحد، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٣ ق.

### «د»

٩١ - الدر المنثور في التفسير بالمأثور. جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي



(م ٩١١)، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٤ ق.

#### «ذ»

٩٢ - الذخيرة في علم الكلام. السيد المرتضى على الهدى أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي

(٣٥٥ - ٤٣٤)، تحقيق السيد أحمد الحسيني، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١١ ق.

٩٣ - ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة. الشهيد الأول شمس الدين محمد بن مكّي العاملي

(م ٧٨٦)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ٤ مجلدات، قم،

مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٤ ق.

#### «ر»

٩٤ - رجال النجاشي. أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد بن العباس النجاشي الأسدي الكوفي

(٣٧٢ - ٤٥٠)، تحقيق السيد موسى الشبيري الزنجاني، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر

الإسلامي، ١٤٠٧ ق.

٩٥ - رسائل الشهيد الثاني. زين الدين بن علي العاملي المشهور بالشهيد الثاني (٩١١ -

٩٦٥)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مجلدان، قم، مركز

النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢١ ق / ١٣٧٩ ش.

٩٦ - الرسالة القشيرية. أبو القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابوري (٣٧٦ - ٤٦٥)،

تحقيق عبد الحليم محمود ومحمود بن الشريف، تهران، الطبعة الأولى، انتشارات بيدار،

١٣٧٤ ش.

٩٧ - رشحات البحار. ميرزا محمد علي الشاه آبادي (١٢٥٣ - ١٣٢٨ ش)، تصحيح زاهد

ويسی، چاپ اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ١٣٨٦ ش.

٩٨ - الرواشح السماوية في شرح أحاديث الإمامية. السيد محمد باقر بن شمس الدين محمد

الحسيني الأسترآبادي المعروف بـ «الميرداماد» (م ١٠٤١)، تحقيق غلامحسين قيصريها

ونعمة الله الجليلي، الطبعة الأولى، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ١٤٢٢ ق / ١٣٨٠ ش.

#### «ز»

٩٩ - زاد المعاد. العلامة محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (١٠٣٧ - ١١١٠)، تهران،

کتابفروشي اسلاميه، ١٤١٤ ق.

## «س»

۱۰۰ - سنن الترمذی. أبو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورة الترمذی (۲۰۹ - ۲۷۹)، تحقیق عبدالوہاب عبداللطیف، الطبعة الثانية، ۵ مجلدات، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر، ۱۴۰۳ ق.

۱۰۱ - السيرة النبوية. أبو محمد عبدالملك بن هشام بن أيوب الحميري الذهلي (م ۲۱۳ - ۲۱۸)، مصر، مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ۱۳۵۵.

## «ش»

۱۰۲ - شرح الأسماء، المولى هادي بن مهدي السبزواري (۱۲۱۲ - ۱۲۸۹)، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۳ - شرح أصول الكافي. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ۱۰۵۰)، المعروف بـ «ملاصدرا» (۹۷۹ - ۱۰۵۰)، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ ش.

۱۰۴ - شرح أصول الكافي. مولى محمد صالح مازندراني، تهران، المكتبة الإسلامية، ۱۳۸۲ ق.  
۱۰۵ - شرح توحيد الصدوق. القاضي سعيد محمد بن محمد مفيد القمي (۱۰۴۹ - ۱۱۰۷)، صححه وعلق عليه نجفقلی حبیبی، الطبعة الأولى، تهران، مؤسسه الطباعة والنشر وزارة والإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۵.

۱۰۶ - شرح حكمة الإشراق. محمد بن مسعود بن مصلح المشهور بقطب الدين الشيرازي (م ۷۱۰)، قم، انتشارات بيدار.

۱۰۷ - شرح دعاء السحر. الإمام خميني رحمته الله ضمن موسوعة الإمام الخميني رحمته الله.

۱۰۸ - شرح شافية ابن الحاجب. رضي الدين محمد بن الحسن الأسترآبادي النحوي (م ۶۸۶)، تحقیق محمد نور الحسن و محمد الزفزاف و محمد محيي الدين عبدالحميد، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۳۹۵ ق.

۱۰۹ - شرح على المائة كلمة. العالم الرباني كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم بحراني (م ۶۳۶ - ۶۸۹)، تصحيح و تعليق محدث ارموى، تهران، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۴۹ ش.

۱۱۰ - شرح فصوص الحکم. محمد داود القيصري الرومي (م ۷۵۱)، باهتمام سيد جلال الدين



- آشتياني، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٧٥ ش.
- ١١١ - شرح المنظومة. المولى هادي بن مهدي السبزواري (١٢١٢ - ١٢٨٩)، تصحيح وتعليق وتحقيق حسن حسن زاده الآملي و مسعود الطالبلي، الطبعة الأولى، ٥ مجلدات، طهران، نشر ناب، ١٣٦٩ - ١٣٧٩ ش.
- ١١٢ - شرح المواقف. السيد الشريف علي بن محمد الجرجاني (م ٨١٢)، تصحيح السيد محمد بدرالدين النسعاني، الطبعة الأولى، ٨ أجزاء في ٤ مجلدات، قم، انتشارات الشريف الرضي، ١٤١٢ ق / ١٣٧٠ ش، «بالأفست عن طبعة مصر، ١٣٢٥».
- ١١٣ - شرح المقاصد. مسعود بن عمر بن عبدالله المعروف بـ«سعد الدين التفتازاني» (٧١٢ - ٧٩٣)، تحقيق عبدالرحمن عميرة، الطبعة الأولى، ٥ أجزاء في ٤ مجلدات، قم، منشورات شريف الرضي، ١٣٧٠ - ١٣٧١ ش.
- ١١٤ - شرح منازل السائرين. كمال الدين عبدالرزاق الكاشاني (م ٧٣٦)، تحقيق محسن بيدارفر، الطبعة الأولى، قم، منشورات بيدار، ١٣٧٢ ش.
- ١١٥ - شرح نهج البلاغة. عبدالحميد بن هبة الله بن محمد بن محمد بن الحسين المدائني، المعروف بابن أبي الحديد (٥٨٦ - ٦٥٥)، قم، مؤسسة إسماعيليان، بالأفست عن الطبعة الأولى بالقاهرة، ١٣٧٨.
- ١١٦ - الشفاء. الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (٣٧٠ - ٤٢٧)، تحقيق عده من الأساتذة، ١٠ مجلداً (الإلهيات + المنطق ٤ مجلدات + الطبيعيات ٣ مجلدات + الرياضيات مجلدان)، قم، مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٥ ق.
- ١١٧ - الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ١٠٥٠)، با حواشي حكيم محقق حاج ملا هادي سبزواري، تصحيح سيد جلال الدين الآشتياني، مشهد، مركز نشر دانشگاهي، ١٣٦٠ ش.

### «ص»

- ١١٨ - الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربية). إسماعيل بن حماد الجوهري (م ٣٩٣)، تحقيق أحمد عبدالغفور عطّار، الطبعة الرابعة، ٦ مجلدات، بيروت، دار العلم للملايين، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م.

- ١١٩ - صحيفة كاملة سجادية. الإمام علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام، الطبعة الثامنة، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٧٨ ش.
- ١٢٠ - صفات الشيعة، المطبوع مع «المواعظ» و«فضائل الشيعة». محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (م ٣٨١)، تحقيق محمود البدري، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤٢١ ق.

## «ط»

- ١٢١ - الطلب والإرادة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني رحمته الله». - موسوعة الإمام الخميني رحمته الله.
- ١٢٢ - الطهارة، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج ١ - ٥. الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري الدزفولي (١٢١٤ - ١٢٨١)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، ٥ مجلدات، قم، المكتبة الفقهية، ١٤١٥ ق.

## «ع»

- ١٢٣ - عدة الأصول. أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (٣٨٥ - ٤٦٠)، تحقيق محمد مهدي نجف، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٣ ق.
- ١٢٤ - عدة الداعي ونجاح الساعي. أبو العباس أحمد بن فهد الحلبي الأسدي (٧٥٧ - ٨٤١)، تحقيق مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤٢٠ ق.

- ١٢٥ - العروة الوثقى. السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي (م ١٣٣٧)، مع تعليقات عدة من الفقهاء العظام، إعداد أحمد المحسن السبزواري، الطبعة الثانية، ٦ مجلدات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢١ ق.

- ١٢٦ - علل الشرائع. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١)، الطبعة الأولى، النجف الأشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ ق / ١٩٦٦ م.

- ١٢٧ - علم اليقين. محمد بن مرتضى المولى محسن الفيض الكاشاني (١٠٠٧ - ١٠٩١)، مجلدان، قم، انتشارات بيدار، ١٣٨٥ ش.

- ١٢٨ - عوائد الأيام. المولى أحمد بن محمد مهدي بن أبي ذر النراقي (١١٨٥ - ١٢٤٥)، تحقيق



مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٧ ق / ١٣٧٥ ش.

١٢٩ - عوالي اللآلي العزيزية في الأحاديث الدينية. محمد بن علي بن إبراهيم الأحسائي المعروف بابن أبي جمهور (م - أوائل القرن العاشر)، تحقيق مجتبى العراقي، الطبعة الأولى، قم، مطبعة سيّد الشهداء، ١٤٠٣ ق.

١٣٠ - عيون أخبار الرضا (ع). أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م ٣٨١)، تصحيح السيّد مهدي الحسيني اللاجوردي، الطبعة الثانية، منشورات جهان.

### «غ»

١٣١ - غاية المرام في شرح شرائع الإسلام. الشيخ مفلح بن الحسن بن رشيد بن صلاح الصيمري البحراني (القرن التاسع)، تحقيق الشيخ جعفر الكوثراني العاملي، الطبعة الأولى، ٤ مجلّات، بيروت، دار الهادي للطباعة والنشر، ١٤٢٠ ق / ١٩٩٩ م.

١٣٢ - غرر الحكم ودرر الكلم. عبد الواحد بن محمد التميمي الآمدي (من علماء القرن الخامس)، تصحيح السيّد مهدي الرجائي، قم، دار الكتاب الإسلامي، ١٤١٠ ق / ١٩٩٠ م.

### «ف»

١٣٣ - الفتوحات المكيّة. محيي الدين بن عربي (م ٦٣٨)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

١٣٤ - فرائد الأدب ضمن المنجد. لوئيس معلوف وعدّة من الأساتذة، الطبعة الثالثة والثلاثون، بيروت، دار المشرق، ١٩٩٢ م.

١٣٥ - فرائد الأصول، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج ٢٤ - ٢٧. الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري (١٢١٤ - ١٢٨١)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، ٤ مجلّات، قم، مجمع الفكر الإسلامي، ١٤١٩ ق / ١٣٧٧ ش.

١٣٦ - فلاح السائل ونجاح المسائل في عمل اليوم والليلة. السيّد رضي الدين أبو القاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد الطاووس العلوي، الحسن بن الحسيني، المعروف بـ «ابن طاووس» (٥٨٩ - ٦٦٤)، الطبعة الأولى،

قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٩.

١٣٧ - الفوائد الرجالية. السيّد محمد المهدي بحر العلوم الطباطبائي (م ١٢١٢)، تحقيق محمد صادق بحر العلوم وحسين بحر العلوم، الطبعة الأولى، ٤ مجلدات، طهران، مكتبة الصادق، ١٣٦٣ ش.

### «ق»

١٣٨ - القاموس المحيط والقابوس الوسيط. أبو طاهر مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (٧٢٩ - ٨١٧)، ٤ مجلدات، بيروت، دار الجيل.

١٣٩ - القانون. الشيخ الرئيس أبو علي حسين بن عبدالله بن سينا (٣٧٠ - ٤٢٧)، الطبعة الأولى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ ق.

١٤٠ - قرب الإسناد. أبو العباس عبدالله بن جعفر الحميري القمي (م بعد ٣٠٤)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٣ ق.

١٤١ - القبسات. السيّد محمد باقر بن شمس الدين محمد الحسيني الأسترآبادي المعروف بـ «الميرداماد» (م ١٠٤١)، تحقيق الدكتور مهدي المحقق، الطبعة الثانية، طهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٧٤ ش.

١٤٢ - القواعد والفوائد في الفقه والأصول والعربية. الشيخ شمس الدين محمد بن مكّي العاملي المعروف بالشهيد الأوّل (٧٣٤ - ٧٨٦)، تحقيق عبدالهادي الحكيم، الطبعة الثانية، مجلدان، قم، مكتبة المفيد، ١٣٩٩ ق / ١٩٧٩ م.

### «ك»

١٤٣ - الكافي. ثقة الإسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (م ٣٢٩)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، ٨ مجلدات، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٣ ش.

وتحقيق وتصحيح دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٥ مجلداً، قم، دار الحديث، ١٤٢٩ ق.

١٤٤ - الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل. جلاله محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي (٤٦٧ - ٥٢٨)، إعداد مصطفى حسين أحمد، الطبعة



الثالثة، ٤ مجلدات، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م.

١٤٥ - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد. العلامة الحلي جمال الدين الحسن بن يوسف بن

المطهر، تحقيق الشيخ حسن حسن زاده الآملي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق.

١٤٦ - الكشف والبيان. المعروف بتفسير الثعلبي. أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي

النيسابوري (م ٤٢٧)، الطبعة الأولى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢.

١٤٧ - كليات مفاتيح الجنان. شيخ عباس قمي (١٢٥٤ - ١٣١٩ ش)، تهران، سازمان چاپ و

انتشارات جاويدان.

١٤٨ - كمال الدين وتمام النعمة. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ

الصدوق (م ٣٨١)، تحقيق علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، طهران، مكتبة الصدوق،

١٣٩٠ ق.

١٤٩ - كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال. علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

(٨٨٨ - ٩٧٥)، إعداد بكري حيان و صفوة السقا، الطبعة الثالثة، ١٦ مجلداً + الفهرس،

بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق / ١٩٨٩ م.

«ل»

١٥٠ - لسان العرب. أبو الفضل جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري (٦٣٠ - ٧١١)،

الطبعة الأولى، ١٥ مجلداً + الفهرس، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٨ ق / ١٩٨٨ م.

١٥١ - لطائف الإشارات (تفسير القشيري). أبو القاسم عبدالكريم القشيري (م ٤٦٥)، تحقيق

إبراهيم بسيوني، الطبعة الثالثة، ٣ مجلدات، مصر، مؤسسة الهيئة المصرية العامة للكتاب،

١٩٨١ م.

١٥٢ - اللمع في التصوف. أبو نصر السراج الطوسي (م ٣٧٨)، مصحح رينولد آلين نيكلسون،

ليدن، مطبعة بريل، ١٩١٤ م.

«م»

١٥٣ - المباحث المشرقية. فخر الدين رازي (٥٤٤ - ٦٠٦)، تحقيق محمد المعتصم بالله بغداددي،

بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤١٠ ق.

١٥٤ - المبدأ والمعاد. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ١٠٥٠)، تصحيح سيّد

- جلال الدين الآشتياني، انتشارات انجمن فلسفه ايران، ١٣٥٤ ش.
- ١٥٥ - مجمع الأمثال. أبو الفضل أحمد الميداني، تهران، الطبعة الحجرية، ١٢٩٠ ق.
- ١٥٦ - مجمع البيان في تفسير القرآن. أبو علي أمين الإسلام الفضل بن الحسن الطبرسي (٤٦٨ - ٥٤٨)، تحقيق وتصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي، الطبعة الأولى، ١٠ أجزاء في ٥ مجلّات، بيروت، دار المعرفة.
- ١٥٧ - مجمع البحرين ومطلع النيرين. فخر الدين الطريحي (٩٧٢ - ١٠٨٥)، الطبعة الأولى، ٦ مجلّات، بيروت، دار ومكتبة الهلال، ١٩٨٥ م.
- ١٥٨ - المحاسن. أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (م ٢٧٤ أو ٢٨٠)، تحقيق جلال الدين الحسيني الأرموي، الطبعة الثانية، قم، دار الكتب الإسلامية.
- ١٥٩ - مجموعه آثار حكيم صهبا. عارف الهي آقا محمدرضا القمشه‌اي (١٢٤١ - ١٣٠٦)، تحقيق وتصحيح حامد ناجي اصفهاني و خليل بهرامي قصرجمي، چاپ اول، اصفهان، ١٣٧٨ ش.
- ١٦٠ - مجموعه رسائل الإمام الغزالي. أبو حامد محمّد بن محمّد الغزالي (م ٥٠٥)، بيروت، دار الفكر، ١٤٢١ ق.
- ١٦١ - مجموعه مصنّفات شيخ اشراق. شهاب الدين يحيى سهروردي، تصحيح هنري كربين، الطبعة الثانية، تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٧٢ ش.
- ١٦٢ - المحجّة البيضاء في تهذيب الإحياء. محمّد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيض الكاشاني (١٠٠٦ - ١٠٩١)، تصحيح علي أكبر الغفاري، الطبعة الرابعة، ٨ أجزاء في ٤ مجلّات، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٧ ق.
- ١٦٣ - مختلف الشيعة في أحكام الشريعة. العلامة الحلّي جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر (٦٤٨ - ٧٢٦)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، ٩ مجلّات + الفهرس، قم، مكتب الإعلام الإسلامي، ١٤١٢ - ١٤٢٠ ق.
- ١٦٤ - مدارك الأحكام في شرح شرائع الإسلام. السيّد محمّد بن علي الموسوي العاملي (م ١٠٠٩)، تحقيق مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ٨ مجلّات، قم، مؤسسة آل البيت (عليه السلام) لإحياء التراث، ١٤١٠ ق.



- ١٦٥ - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول. العلامة محمد باقر بن محمد تقی المجلسي (١٠٣٧ - ١١١٠)، تصحيح السيد هاشم الرسولي والسيد جعفر الحسيني والشيخ علي الآخوندي، الطبعة الثانية، ٢٦ مجلداً، طهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٣ ش.
- ١٦٦ - المراقبات. الحاج ميرزا جواد الملكي التبريزي (م ١٣٤٣)، تحقيق سيد عبدالكريم محمد الموسوي، الطبعة الأولى، قم، دار الاعتصام، ١٤١٦ ق.
- ١٦٧ - المزار الكبير. محمد بن جعفر، ابن المشهدي (م ٦١٠)، تحقيق جواد قيومي أصفهاني، الطبعة الأولى، قم، مكتب إعلام الإسلام، ١٤١٩ ق.
- ١٦٨ - مسائل علي بن جعفر ومستدركاتهما. تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٠ ق / ١٩٩٠ م.
- ١٦٩ - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل. الحاج الميرزا حسين المحدث النوري الطبرسي، (١٢٥٤ - ١٣٢٠)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ٢٥ مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤٠٧ ق.
- ١٧٠ - مستند الشيعة في أحكام الشريعة. أحمد بن محمد مهدي النراقي (م ١٢٤٥)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٨ مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ١٤١٥ - ١٤٢٠ ق.
- ١٧١ - المسند. أحمد بن محمد بن حنبل (١٦٤ - ٢٤١)، إعداد أحمد محمد شاكر وحمزة أحمد الزين، الطبعة الأولى، ٢٠ مجلداً، القاهرة، دار الحديث، ١٤١٦ ق.
- ١٧٢ - مشكاة الأنوار في غرر الأخبار. أبو الفضل علي الطبرسي (م قرن هفتم)، تحقيق مهدي هوشمند، الطبعة الأولى، قم، دار الحديث، ١٤١٨ ق.
- ١٧٣ - المشاعر. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي (م ١٠٥٠)، با ترجمه فارسی بديع الملك ميرزا عماد الدولة و ترجمه و مقدمه و تعليقات فرانسوی از هنری کریبن، چاپ دوم، طهران، کتابخانه طهوری، ١٣٦٣ ش.
- ١٧٤ - مصابيح الظلام في شرح مفاتيح الشرائع. المولى محمد باقر بن محمد الوحيد البهبهاني (١١١٧ - ١٢٠٥)، تحقيق مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، الطبعة الأولى، ١١ مجلداً، قم، مؤسسة علامة المجدد الوحيد البهبهاني، ١٤٢٤ ق.

١٧٥ - مصادقة الإخوان. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، الشيخ الصدوق (م ٣٨١)، تحقيق السيد علي الخراساني، قم، ليتوغراف الكرمانی، ١٤٠٢ ق / ١٩٨٢ م (بالأوفست عن طبع منشورات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة، الكاظمية - العراق، ١٣٦٦ ق).

١٧٦ - مصباح الأنس في شرح مفتاح الغيب. محمد بن حمزة بن محمد عثمانی الفناري (م ٨٣٤)، مع تعليقات الميرزا هاشم بن حسن بن محمد علي گیلانی إشكوري والآية الله الخميني وسيد محمد القمي وآقا محمد رضا قمشهاي وحسن حسن زاده آملی، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، انتشارات مولی، ١٤١٦ ق.

١٧٧ - مصباح الهداية إلى الخلافة والولاية. ضمن «موسوعة الإمام الخميني (ع)» - موسوعة الإمام الخميني (ع).

١٧٨ - مصباح الشريعة. المنسوب إلى الإمام الصادق (ع)، الطبعة الثالثة، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٣ ق / ١٩٩٢ م.

١٧٩ - مصباح المتجّد وسلاح المتعبد. أبو جعفر شيخ الطائفة محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (٣٨٥ - ٤٦٠)، تحقيق الشيخ حسين الأعلمي، الطبعة الأولى، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٨ ق / ١٩٩٨ م.

١٨٠ - مصباح المنير. أبو العباس أحمد بن محمد بن علي الفيومي المقرئ (م ٧٧٠)، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة دار الهجرة، ١٤٠٥.

١٨١ - مصنفات ميرداماد. السيد محمد باقر بن شمس الدين محمد الحسيني الأسترآبادي المعروف بـ«الميرداماد» (م ١٠٤١)، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگي، ١٣٨١ ش.

١٨٢ - المصنفات الأربعة، (كشف الرية، مسكن الفؤاد، التنبيهات العلية، حقيقة الإيمان). الشيخ زين الدين بن علي العاملي المشهور بـ«الشهيد الثاني» (٩١١ - ٩٦٥)، تحقيق مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي، ١٤٢٢ ق / ١٣٨٠ ش.

١٨٣ - معاني الأخبار. أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١)، تصحيح علي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦١ ش.



١٨٤ - المغني في أبواب التوحيد والعدل. القاضي أبو الحسن عبد الجبار الأسد آبادي (م ٤١٥)، إشراف الدكتور طه حسين، الطبعة الأولى، ٢٠ جزءاً عثر منها حتى الآن على أربعة عشر جزءاً وطُبعت.

١٨٥ - مفاتيح الغيب. صدر المتألهين محمد بن إبراهيم الشيرازي المعروف بـ «ملا صدرا» (٩٧٩ - ١٠٥٠)، تصحيح محمد خواجهوي، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٦٣ ش.

١٨٦ - مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة. السيد محمد جواد الحسيني العاملي (١١٦٠ - ١٢٢٨)، تحقيق محمد باقر الخالصي، الطبعة الأولى، ٢٦ مجلداً، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٩ - ١٤٣٣ ق.

١٨٧ - مفردات ألفاظ القرآن. حسين بن محمد المفضل الراغب الأصفهاني (م حدود ٤٢٥)، تحقيق عدنان صفوان داودي، الطبعة الثانية، قم، منشورات ذوي القربى، ١٤٢٣ ق.

١٨٨ - مكارم الأخلاق. أبو نصر رضي الدين الحسن بن الفضل الطبرسي (القرن السادس الهجري)، تحقيق علاء آل جعفر، مجلداً، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق.

١٨٩ - المكاسب، ضمن «تراث الشيخ الأعظم» ج ١٤ - ١٩. الشيخ الأعظم مرتضى بن محمد أمين الأنصاري الدزفولي (١٢١٤ - ١٢٨١)، إعداد لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، الطبعة الأولى، ٦ مجلدات، قم، مكتبة الفقيهية، ١٤١٥ - ١٤٢٠ ق.

١٩٠ - المكاسب المحرمة، ضمن «موسوعة الإمام الخميني (رحمته الله)». «موسوعة الإمام الخميني (رحمته الله)».

١٩١ - الملل والنحل. أبو الفتح محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني (٤٧٩ - ٥٤٨)، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، جزءان في مجلد واحد، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية، ١٣٧٥ ق / ١٩٥٦ م.

١٩٢ - منازل السائرين. أبو إسماعيل عبدالله أبي منصور محمد الأنصاري (٣٩٦ - ٤٨١)، إعداد علي الشيرواني، الطبعة الأولى، بيروت، دار العلم، ١٤١٧ ق.

١٩٣ - المناقب خوارزمي. الموفق بن أحمد بن محمد البكري المكي الخوارزمي (م ٥٦٨)، تحقيق مالك محمودي، قم، الطبعة الرابعة، مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢١ ق.

- ١٩٤ - مناقب آل أبي طالب. أبو جعفر رشيد الدين محمد علي بن شهر آشوب السروي المازندراني (م ٥٨٨)، تصحيح السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، ٤ مجلّات، قم، مؤسّسه انتشارات علامه، ١٣٧٩ ق.
- ١٩٥ - المنجد في اللغة. لوئيس معلوف وعدّة من الأساتذة، الطبعة الثالثة والثلاثون، بيروت، دار المشرق، ١٩٩٢ م.
- ١٩٦ - من لا يحضره الفقيه. أبو جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (م ٣٨١)، إعداد السيّد حسن الموسوي الخرسان، الطبعة الرابعة، ٤ مجلّات، النجف الأشرف، دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٧ ق / ١٩٥٧ م.
- ١٩٧ - منهاج السالكين. أحمد بن عمر بن محمد بن عبدالله الخيوقي الخوارزمي المشهور بـ«نجم الدين كبرى» (٥٤٠ - ٦١٨)، چاپ سنگی (عليقلي خان قاجار)، ١٣٠٣ ق.
- ١٩٨ - منية المريد. زين الدين عليّ بن أحمد العاملي المعروف بالشهيد الثاني (٩١١ - ٩٦٥)، تحقيق رضا المختاري، قم، مكتبة الإعلام الإسلامي، ١٤٠٩ ق.
- ١٩٩ - موسوعة الإمام الخميني رحمته الله. تحقيق مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني رحمته الله، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة تنظيم ونشر آثار الإمام الخميني رحمته الله، ١٤٣٤ ق / ١٣٩٢ ش.

## «ن»

- ٢٠٠ - نقد المحصل. الخواجه نصيرالدين الطوسي (٥٩٧ - ٦٧٢)، الطبعة الثانية، بيروت، دار الأضواء، ١٤٠٥ ق.
- ٢٠١ - النهاية في غريب الحديث والأثر. مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد الجزري المعروف بابن الأثير (٥٤٤ - ٦٠٦)، تحقيق طاهر أحمد التراوي ومحمود محمد الطناحي، ٥ مجلّات، قم، مؤسّسة إسماعيليان، ١٣٦٤ ش.
- ٢٠٢ - نهج البلاغة، من كلام مولانا أمير المؤمنين عليه السلام. جمعه الشريف الرضي، محمد بن الحسين (٣٥٩ - ٤٠٦)، إعداد الدكتور صبحي الصالح، انتشارات الهجرة، قم، ١٣٩٥ ق «بالأفست عن طبعة بيروت ١٣٨٧ ق».

## «و»

- ٢٠٣ - الوافي. محمد بن المرتضى المولى محسن المعروف بالفيز الكاشاني (١٠٠٦ -



١٠٩١)، إعداد ضياء الدين الحسيني، الطبعة الأولى، ٢٦ مجلداً، أصفهان، مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام، ١٤١٢ ق.

٢٠٤ - وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة. الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي (١٠٣٣ - ١١٠٤)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ٣٠ مجلداً، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤٠٩ ق.

٢٠٥ - وقاية الأذهان مع رسالتي سمطا اللال في مسألتي الوضع والاستعمال وإمالة العين عن استعمال العين في معنيين. الشيخ أبو المجد محمد رضا بن محمد حسين النجفي الأصفهاني (١٢٤٧ - ١٣٢٢)، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ١٤١٣ ق.

«ي»

٢٠٦ - ينابيع المودة لذوي القربى. سليمان بن إبراهيم القندوزي، (١٢٢٠ - ١٢٩٤)، تحقيق سيد علي جمال أشرف الحسيني، الطبعة الثانية، ٤ مجلدات، قم، دار الأسوة، ١٤٢٢ ق.

مركز بحوث ودراسات  
مطبعة مطهر العلوم

## ۱۰ - فهرست موضوعات

|                     |         |
|---------------------|---------|
| فهرست اجمالی.....   | پنج     |
| مقدمه ناشر.....     | هفت     |
| مقدمه چاپ سابق..... | یازده   |
| متن کتاب.....       | ۱ - ۷۳۴ |
| مقدمه مؤلف.....     | ۱       |



|                                           |    |
|-------------------------------------------|----|
| حدیث اوّل: جهاد نفس.....                  | ۳  |
| اشاره به بعضی از مقامات نفس انسان.....    | ۱۱ |
| نشآت وجودی انسان.....                     | ۱۱ |
| مقامات و درجات نفس.....                   | ۱۱ |
| جنود رحمانی و شیطانی.....                 | ۱۱ |
| مقام اوّل: نشئه ملک و ظاهر.....           | ۱۲ |
| فصل: بدن و قوای آن.....                   | ۱۲ |
| قوای بدن تحت تصرف وهم و عقل.....          | ۱۲ |
| فصل: در تفکر است.....                     | ۱۳ |
| فصل: در عزم است.....                      | ۱۴ |
| فصل: در اهمّیت عزم.....                   | ۱۵ |
| فصل: در مشارطه و مراقبه و محاسبه است..... | ۱۶ |



|                                                      |    |
|------------------------------------------------------|----|
| فصل: در تذکر است.....                                | ۱۸ |
| فطری بودن احترام به منعم.....                        | ۱۸ |
| تذکر نعم الهی.....                                   | ۱۸ |
| فطری بودن احترام به شخص بزرگ.....                    | ۱۹ |
| لزوم احترام مالک الملوک.....                         | ۱۹ |
| عظمت خلقت و تعدد نشأت عالم.....                      | ۱۹ |
| فطری بودن احترام حاضر، و حضور حق در عالم وجود.....   | ۱۹ |
| مقام دوم: نشئه ملکوت و باطن.....                     | ۲۰ |
| فصل: نزاع جنود رحمانی و شیطانی در باطن نفس.....      | ۲۰ |
| نشئه ظاهر ظهور نشئه باطن.....                        | ۲۰ |
| اهمیت جهاد نفس در نشئه باطن.....                     | ۲۰ |
| جهنم و بهشت اعمال و اخلاق و لقاء.....                | ۲۱ |
| لزوم ایمان اجمالی به اخبار اولیاء.....               | ۲۱ |
| فصل: در اشاره به بعضی قوای باطنیه است.....           | ۲۲ |
| تبعیت صورت ملکوتی از ملکات نفس.....                  | ۲۳ |
| تناسب صورت اخروی با ملکات نفس در هنگام مرگ.....      | ۲۳ |
| فصل: در بیان جلوگیری انبیا از اطلاق طبیعت.....       | ۲۵ |
| فصل: در بیان ضبط خیال است.....                       | ۲۶ |
| خیالات فاسد و تصورات باطل از القائنات شیطان است..... | ۲۶ |
| فصل: در موازنه است.....                              | ۲۷ |
| کشش فطری انسان به چیزی که فاقد آن است.....           | ۲۹ |
| بی‌فایده‌گی لذات دنیوی.....                          | ۳۰ |
| تفاوت آتش دوزخ با آتش دنیا.....                      | ۳۱ |
| صورت ملکوتی اعمال و ملکات انسان.....                 | ۳۱ |
| نامتناهی بودن درجات عذاب.....                        | ۳۱ |

|                                           |    |
|-------------------------------------------|----|
| جلالت قدر شیخ صدوق .....                  | ۳۳ |
| روایتی در حزن پیامبر از خوف جهنم .....    | ۳۳ |
| فصل: در معالجه مفاسد اخلاقیه .....        | ۳۵ |
| زشتی مرء و راه علاج آن .....              | ۳۶ |
| فصل: در ثمره مجاهده نفس در این مقام ..... | ۳۸ |

## حدیث ۲

|                                                  |    |
|--------------------------------------------------|----|
| حدیث دوم: ریا .....                              | ۳۹ |
| در معنی ریا و درجات آن .....                     | ۳۹ |
| مقام اول: ریا در عقاید .....                     | ۴۰ |
| فصل: ریا در عقاید بدترین نوع ریا .....           | ۴۰ |
| فصل: در بیان آن که علم غیر از ایمان است .....    | ۴۲ |
| فصل: در وخامت امر ریا .....                      | ۴۳ |
| فصل: یک تنبّه علمی برای قلع ماده ریا .....       | ۴۴ |
| خداوند مؤثر حقیقی و متصرف در قلوب است .....      | ۴۴ |
| فصل: در دعوت به اخلاص است .....                  | ۴۸ |
| بی نیازی خداوند از عبادات انسان .....            | ۴۸ |
| متّی که انبیاء و اولیاء بر ما دارند .....        | ۴۹ |
| مقام دوم: ریا در اخلاق و ملکات باطنی .....       | ۵۱ |
| فصل اول: میزان در ریاضت های باطل و شرعی .....    | ۵۱ |
| اهمیت حفظ حریم قلب که منزلگاه الهی است .....     | ۵۲ |
| فصل دوم: ستّاریت حق و غیور بودن او .....         | ۵۳ |
| مقام سوم: ریا در اعمال .....                     | ۵۴ |
| فصل: در تصرف شیطان و مکائد نفس در این مقام ..... | ۵۴ |
| فصل: در دقت امر ریا .....                        | ۵۵ |



- ۵۶ ..... ریا در تحصیل علم دین
- ۵۷ ..... ریا در نماز جماعت
- ۵۹ ..... فصل: در دعوت به اخلاص است.
- ۵۹ ..... محاسبه نفس و بررسی خلوص اعمال
- ۶۰ ..... شیطان به مخلصین راه ندارد
- ۶۱ ..... ریاکار مشرک است
- ۶۲ ..... اعتقاد به توحید افعالی در علاج ریا
- ۶۴ ..... فصل: در بیان حدیث علوی
- ۶۸ ..... تنمّه: در سُمعه

### حدیث ۳

- ۶۹ ..... حدیث سوم: عجب
- ۷۰ ..... تعریف عجب
- ۷۰ ..... بیان شیخ بهایی در عجب
- ۷۰ ..... بیان مؤلف در عجب
- ۷۱ ..... درجات عجب
- ۷۱ ..... فصل: در مراتب عجب
- ۷۲ ..... منت‌گذاری بر خداوند
- ۷۲ ..... غنج و دلال بر خداوند
- ۷۳ ..... طلبکاری از خداوند
- ۷۳ ..... برتر شمردن خود از دیگران
- ۷۴ ..... فصل: در این‌که اهل فساد نیز گاهی عجب به فساد می‌کنند
- ۷۴ ..... نتایج فاسد عجب اهل فساد
- ۷۵ ..... چگونگی ترقی افراد در مراتب عجب

|                                                      |    |
|------------------------------------------------------|----|
| فصل: در بیان آن‌که مکاید شیطان از روی میزان است.     | ۷۵ |
| فصل: در مفاسد عجب است                                | ۷۷ |
| عجب از ارتکاب گناه بدتر است                          | ۷۷ |
| کوچک شمردن معاصی                                     | ۷۹ |
| اعتماد به نفس و بی‌نیازی جستن از خدا                 | ۷۹ |
| کوچک شمردن مردم و اعمال آنها                         | ۷۹ |
| گرفتار شدن به کبر و ریا                              | ۷۹ |
| خوف پیامبران و اولیاء از عدل الهی                    | ۸۰ |
| جهل به ناچیزی خویش از اسباب عجب است                  | ۸۱ |
| آگاهی عارفان به فقر ذاتی موجودات                     | ۸۱ |
| فصل: در بیان آن‌که منشأ عجب حب نفس است               | ۸۲ |
| کارهای ما برای درک لذات نفسانی است                   | ۸۳ |
| عبادات ما پیش اولیاء حق از گناهان کبیره است          | ۸۴ |
| نظر منصفانه انسان به اعمال خود عجب را از میان می‌برد | ۸۶ |
| تفاوت مناجات و نماز معصومان(ع) با دیگران             | ۸۷ |
| امتناع اجتماع عجب و توحید                            | ۸۸ |

## حدیث ۴

|                            |    |
|----------------------------|----|
| حدیث چهارم: کبر            | ۸۹ |
| در معنی کبر است            | ۸۹ |
| فصل: در بیان درجات کبر است | ۹۱ |
| کبر با حق تعالی            | ۹۱ |
| کبر با انبیاء و اولیاء     | ۹۱ |
| کبر با اوامر الهی          | ۹۱ |
| کبر با بندگان خدا          | ۹۱ |



|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۹۲  | فصل: در سبب اصلی تکبر است             |
| ۹۳  | کبر علما و عرفا                       |
| ۹۳  | کبر حکما                              |
| ۹۳  | کبر مدعیان تصوف و تهذیب باطن          |
| ۹۴  | کبر فقها                              |
| ۹۵  | کبر اهل عبادت                         |
| ۹۶  | کبر پنهانی                            |
| ۹۶  | کبر در گفتار و رفتار                  |
| ۹۷  | فصل: در مفساد کبر است                 |
| ۹۸  | اختصاص کبریایی و عزت به خداوند        |
| ۱۰۰ | جایگاه متکبرین در جهنم                |
| ۱۰۱ | تفاوت عذاب‌های دنیوی و اخروی          |
| ۱۰۲ | فصل: در بیان بعضی از موجبات کبر است   |
| ۱۰۳ | سخنی با صاحبان علوم و مسلک‌های مختلف  |
| ۱۰۶ | کبر به مال و منال پست‌ترین درجه کبر   |
| ۱۰۷ | فصل: در بیان علاج تکبر است            |
| ۱۰۷ | علاج علمی                             |
| ۱۰۷ | علاج عملی                             |
| ۱۱۱ | تواضع حضرت رسول (ص) و اوصیاء ایشان    |
| ۱۱۴ | یقظه نخستین منزل انسانیت              |
| ۱۱۶ | فصل: در این‌که حسد گاهی مبدأ تکبر است |

## حدیث ۵

|     |                |
|-----|----------------|
| ۱۱۹ | حدیث پنجم: حسد |
| ۱۱۹ | در تعریف حسد   |

|                                           |     |
|-------------------------------------------|-----|
| فصل: در ذکر بعضی از موجبات حسد است        | ۱۲۱ |
| بازگشت حسد به احساس ذلت و انکسار در نفس   | ۱۲۱ |
| دوای هفتگانه حسد                          | ۱۲۱ |
| فصل: در بعضی از مفاصد حسد است             | ۱۲۲ |
| زوال نور ایمان در قلب                     | ۱۲۳ |
| منافات آثار حسد با اوصاف مؤمن             | ۱۲۳ |
| غضب بر ولی نعمت                           | ۱۲۴ |
| فشار و ظلمت قبر                           | ۱۲۴ |
| امکان اصلاح و پیراستن نفس از رذایل        | ۱۲۶ |
| غنیمت شمردن جوانی و نشاط آن               | ۱۲۷ |
| فصل: در بیان ریشه فسادهای اخلاقی است      | ۱۲۸ |
| بیان صاحبان مسالک مختلف در نظام احسن عالم | ۱۲۸ |
| علاج علمی حسد                             | ۱۲۹ |
| فصل: در بیان علاج عملی حسد است            | ۱۳۰ |
| فصل: در ذکر حدیث «رفع»                    | ۱۳۱ |

## حدیث ۶

|                                                        |     |
|--------------------------------------------------------|-----|
| حدیث ششم: حبّ دنیا                                     | ۱۳۳ |
| حقیقت دنیا                                             | ۱۳۳ |
| فصل: بیان کلام مولانا مجلسی (ره) در حقیقت دنیای مذمومه | ۱۳۴ |
| معانی دنیا و آخرت                                      | ۱۳۴ |
| فصل: در بیان سبب زیاد شدن حبّ دنیا                     | ۱۳۷ |
| فطرت حبّ بقا و گریز از فنا                             | ۱۳۷ |
| شناخت دنیا و آخرت موجب حبّ آخرت می‌شود                 | ۱۳۸ |



- ناله‌های اولیاء از درد فراق و جدایی ..... ۱۳۸
- خطیئه حضرت آدم(ع) ..... ۱۳۹
- فصل: در بیان تأثیر حظوظ دنیویہ در قلب و مفاسد آن ..... ۱۳۹
- ایجاد بغض نسبت به حق تعالی در هنگام مرگ به واسطه حب دنیا ..... ۱۴۰
- سختی و درازی عالم برزخ ..... ۱۴۰
- خوف از مرگ به جهت حب دنیا ..... ۱۴۱
- جلوگیری حب دنیا از ریاضات شرعیہ و عبادات ..... ۱۴۱
- تأثیر عبادات در تبعیت قوای ملکی از قوای ملکوتی ..... ۱۴۱
- کارسازی عزم و اراده در آخرت و درجات بهشت ..... ۱۴۲
- در بیان یکی از اسرار «أفضل الأعمال أحمرها» ..... ۱۴۲
- ثمرات عبادات پرمشقت ..... ۱۴۳
- فصل: فطرت کمال طلبی انسان ..... ۱۴۴
- فقر و ذلت در باطن و ظاهر به سبب حب دنیا ..... ۱۴۵
- سرور و اطمینان در قلوب اهل آخرت ..... ۱۴۶

## حدیث ۷

- حدیث هفتم: غضب ..... ۱۴۹
- کلام ابن مسکویه در غضب ..... ۱۴۹
- کلام بقراط درباره فرد خشمگین ..... ۱۵۰
- فصل: در بیان فواید قوه غضبیه ..... ۱۵۰
- نقش قوه غضبیه در حفظ بقاء انسان ..... ۱۵۰
- نقش قوه غضبیه در اجرای حدود و تعزیرات و امر به معروف و نهی از منکر ... ۱۵۱
- مفاسد خمودی غضب و چاره دفع آن ..... ۱۵۱
- فصل: در بیان مذمت افراط در غضب ..... ۱۵۲

|     |                                                 |
|-----|-------------------------------------------------|
| ۱۵۲ | خاموشی نور ایمان                                |
| ۱۵۳ | گرفتار شدن به غضب الهی                          |
| ۱۵۴ | صورت ملکوتی غضب در دوزخ                         |
| ۱۵۵ | علاج شرّ غضب                                    |
| ۱۵۶ | مفاسد اخلاقی غضب                                |
| ۱۵۶ | مفاسد اعمالی غضب                                |
| ۱۵۷ | لزوم مبارزه با رذیله غضب                        |
| ۱۵۷ | فصل: در بیان علاج غضب در حال اشتعال آن          |
| ۱۵۷ | علاج علمی                                       |
| ۱۵۷ | علاج عملی                                       |
| ۱۵۸ | دو راه برای فرونشاندن غضب در حدیث امام باقر (ع) |
| ۱۶۰ | فصل: در بیان علاج غضب است به قلع اسباب آن       |
| ۱۶۰ | حبّ نفس مهیج قوه غضب                            |
| ۱۶۱ | کمال پنداشتن غضب                                |
| ۱۶۱ | تفاوت مبادی شجاعت و غضب                         |
| ۱۶۱ | آثار شجاعت و غضب                                |
| ۱۶۱ | اسباب دیگر غضب                                  |

## حدیث ۸

|     |                                 |
|-----|---------------------------------|
| ۱۶۳ | حدیث هشتم: عصبیت                |
| ۱۶۴ | عصبیت ممدوح و مذموم             |
| ۱۶۵ | فصل: در بیان مفاسد عصبیت است    |
| ۱۶۷ | زوال‌پذیری تعلقات انسان         |
| ۱۶۷ | فصل: در بیان صورت ملکوتیه عصبیت |



- عصیت، خُلق شیطان ..... ۱۶۸
- شرط شفاعت شافعان ..... ۱۷۰
- فصل: در عصیت‌های اهل علم است ..... ۱۷۱

## حدیث ۹

- حدیث نهم: نفاق ..... ۱۷۳
- نفاق عملی و نفاق قولی ..... ۱۷۳
- فصل: در بیان مراتب نفاق است ..... ۱۷۴
- تأثیر نفاق در نفس انسان ..... ۱۷۴
- مراتب شدت و ضعف در جوهر نفاق ..... ۱۷۵
- اقسام نفاق به حسب متعلق آن ..... ۱۷۵
- فصل: صورت ملکوتی نفاق ..... ۱۷۵
- کارهایی که در حکم نفاق است ..... ۱۷۷
- فصل: در علاج نفاق است ..... ۱۷۷
- علاج علمی ..... ۱۷۷
- علاج عملی ..... ۱۷۸
- فصل: در بیان بعض اقسام نفاق است ..... ۱۷۹
- خطاب با طوایف مدّعیان ..... ۱۸۰

## حدیث ۱۰

- حدیث دهم: هوای نفس و طول امل ..... ۱۸۵
- مقام اوّل: در ذمّ اتباع هوای نفس ..... ۱۸۶
- فصل: در بیان آن‌که انسان در ابتداء امر حیوان بالفعل است ..... ۱۸۶
- نیاز انسان به مربی ..... ۱۸۷

- پیروی از هوای نفس موجب زوال انسانیت ..... ۱۸۷
- میزان در رسیدن به حق یا بازماندن از آن ..... ۱۸۷
- معنای حدیث ایمان آوردن شیطان به دست پیامبر ﴿إِنَّ شَيْطَانِي أَمَنٌ بِيَدِي﴾ .... ۱۸۸
- فصل: در ذمّ اتباع هوی است ..... ۱۸۸
- بی‌پایانی تمنّیات انسان ..... ۱۹۰
- سخن مرحوم شاه‌آبادی درباره حدیث نبوی ﴿شَيْئَتْنِي سُوْرَةُ هُوْدٍ﴾ ..... ۱۹۱
- فصل: در تعداد هواهای نفسانیه است ..... ۱۹۲
- مقام دوم: در بیان ذمّ طول امل است ..... ۱۹۳
- فصل: در بیان آن‌که طول امل موجب نسیان آخرت است ..... ۱۹۳
- فصل: سفر پر خطر آخرت و ضرورت زاد و راحله ..... ۱۹۴



- حدیث یازدهم: فطرت ..... ۱۹۹
- فصل: در معنی فطرت است ..... ۲۰۰
- فصل: در تشخیص احکام فطرت است ..... ۲۰۲
- فصل: در اشاره اجمالی به احکام فطریات ..... ۲۰۳
- مقام اوّل: در بیان آن‌که اصل وجود مبدأ متعال جلّ و علا از فطریات است ..... ۲۰۳
- فطرت عشق به کمال ..... ۲۰۳
- اختلاف مردم در تشخیص کمال ..... ۲۰۴
- عشق به کمال مطلق محور تمام علائق و اشتیاقات ..... ۲۰۶
- مقام دوم: در بیان آن‌که توحید حق و دیگر صفات او فطری است ..... ۲۰۷
- فطرت تنفر از نقص ..... ۲۰۷
- مقام سوم: در بیان آن‌که معاد از فطریات است ..... ۲۰۸
- فطرت عشق به راحت و گریز از رنج و سختی ..... ۲۰۸



- ۲۰۹ ..... آمیختگی نعمت با رنج در دنیا
- ۲۰۹ ..... ضرورت وجود عالمی که راحت آن با رنج آمیخته نیست
- ۲۰۹ ..... بیان اینکه عشق فعلی بی معشوق فعلی ممکن نیست
- ۲۰۹ ..... اثبات جهان آخرت از طریق فطرت حریت و نفوذ اراده

## حدیث ۱۲

- ۲۱۱ ..... حدیث دوازدهم: تفکر
- ۲۱۲ ..... تعریف فکر
- ۲۱۲ ..... تعریف تفکر از خواجه عبدالله انصاری
- ۲۱۲ ..... معانی مختلف قلب
- ۲۱۳ ..... فصل: در بیان فضیلت تفکر است
- ۲۱۴ ..... تفکر در حق و برهان صدیقین
- ۲۱۵ ..... تتمیم: در بیان تفکر ممنوع و مرغوب در ذات حق
- ۲۱۷ ..... اشتباه جاهلانی که نظر و خوض در معارف را حرام می‌شمارند
- ۲۲۰ ..... فصل: در تفکر در مصنوع است
- ۲۲۰ ..... تفکر در لطایف صنع و دقایق خلقت
- ۲۲۰ ..... مناسبت برهان اتقان صنع با مذاق عامه و فرق آن با برهان صدیقین
- ۲۲۱ ..... تفکر در نسبت میان خورشید و زمین و ماه
- ۲۲۱ ..... تفکر در خلقت قوای ادراکی انسان
- ۲۲۳ ..... فصل: در تفکر در احوال نفس است
- ۲۲۳ ..... برهان اول بر تجرّد نفس: اختلافات قوای جسمانی و نفسانی
- ۲۲۴ ..... برهان دوم بر تجرّد نفس: تضاد خواص و آثار نفس و جسم مطلق
- ۲۲۵ ..... اثبات معاد از طریق تجرّد و جاودانگی نفس
- ۲۲۵ ..... اثبات نبوّت عامّه از طریق نظام احسن اتمّ

- ۲۲۶ ..... کامل بودن شریعت اسلام.
- ۲۲۷ ..... اثبات نبوت خاصه
- ۲۲۸ ..... فصل: در فضیلت بیداری شب است
- ۲۳۱ ..... تفاوت نعم دنیا و آخرت
- ۲۳۳ ..... فصل: در بیان تقوا است
- ۲۳۴ ..... فصل: در بیان تقوای عامه.
- ۲۳۴ ..... صحت و بیماری نفس
- ۲۳۵ ..... اهمیت امراض روحی نسبت به امراض جسمی
- ۲۳۶ ..... سلامت نفس در گرو اتیان مصلحات نفسانیه و پرهیز از مفسدات نفسانیه
- ۲۳۶ ..... نتیجه مداومت در اصلاح نفس و لذت روحانی آن



- ۲۳۹ ..... حدیث سیزدهم: توکل
- ۲۴۰ ..... فصل: در بیان معانی توکل است و درجات آن
- ۲۴۱ ..... تفاوت مردم در معرفت ربوبیت ذات حق و اقسام توکل آنها
- ۲۴۱ ..... معرفت عامه مردم نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها
- ۲۴۲ ..... معرفت اهل برهان و نقل نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها
- ۲۴۳ ..... معرفت اهل قلوب نسبت به ربوبیت حق و توکل آنها
- ۲۴۳ ..... حصول تدریجی توکل و رضا و تسلیم
- ۲۴۴ ..... فصل: در بیان فرق بین توکل و رضا است
- ۲۴۵ ..... فصل: در فرق بین تفویض و توکل و ثقه
- ۲۴۵ ..... معنای تفویض و تفاوت آن با توکل
- ۲۴۶ ..... تفاوت ثقه و توکل



## حدیث ۱۴

- حدیث چهاردهم: خوف و رجا ..... ۲۴۷
- فصل: در بیان آنکه انسان عارف را دو نظر است ..... ۲۴۸
- فصل: در قصور ممکن از قیام به عبادت حق ..... ۲۵۱
- خوف عامه و خاصه و اخص ..... ۲۵۱
- قصور مخلوق از ادای حق عبادت خالق ..... ۲۵۱
- رحمت و لطف الهی در گشودن در عبادت به روی بندگان ..... ۲۵۱
- تفکر در خطرات زندگی و مواقف آخرت از اسباب خوف است ..... ۲۵۴
- بسط رحمت حق در آخرت ..... ۲۵۴
- فصل: در فرق بین رجا و غرور است ..... ۲۵۵
- فصل: در لمیت موازنه خوف و رجا ..... ۲۵۸
- نقد نظریه غلبه خوف یا رجا در دنیا و آخرت ..... ۲۶۰

## حدیث ۱۵

- حدیث پانزدهم: امتحان و آزمایش مؤمنان ..... ۲۶۱
- فصل: در بیان معنی امتحان و نتیجه آن ..... ۲۶۳
- ادراکات و ملکات از آغاز در نفس انسان بالقوه‌اند ..... ۲۶۳
- راهنمای باطنی و ظاهری ..... ۲۶۴
- عمومیت امتحان و نتیجه آن ..... ۲۶۴
- فصل: در بیان نکته شدت ابتلاء انبیاء و اوصیاء و مؤمنین ..... ۲۶۶
- کیفیت اثرپذیری نفس از اعمال ..... ۲۶۶
- اثر لذائد و شداید در نفس انسان ..... ۲۶۶
- محرومیت انسان از دنیا نشانه لطف حق تعالی به اوست ..... ۲۶۸
- مناجات و یاد حق در اثر ابتلاء ..... ۲۶۹

|     |                                                      |
|-----|------------------------------------------------------|
| ۲۶۹ | تفاوت انبیاء و اولیاء با سایر مردم در توجه به دنیا   |
| ۲۷۱ | فصل: ابتلای انبیا به امراض جسمانی                    |
| ۲۷۱ | نظر محقق مجلسی در این باره                           |
| ۲۷۱ | نظر محقق طوسی                                        |
| ۲۷۲ | نظر مؤلف                                             |
| ۲۷۵ | فصل: در بیان آنکه دنیا دار ثواب و عقاب حق تعالی نیست |
| ۲۷۵ | آمیختگی آلام و لذات در دنیا                          |
| ۲۷۶ | استدراج                                              |
| ۲۷۶ | فصل: در این که شدت بلیات روحیه تابع شدت ادراک است    |

### حدیث ۱۶

|     |                                                          |
|-----|----------------------------------------------------------|
| ۲۷۹ | حدیث شانزدهم: صبر                                        |
| ۲۸۱ | فصل: در بیان آنکه اسارت شهوت منشأ همه اسارت‌هاست         |
| ۲۸۲ | راه علاج اسارت شهوت                                      |
| ۲۸۴ | بندگی حق و غنای قلب و روح                                |
| ۲۸۵ | فصل: انسان در قید اسارت نفس به مقامات معنوی نائل نمی‌شود |
| ۲۸۷ | فصل: در معنای صبر                                        |
| ۲۸۸ | صبر بر معاصی و طاعات از مقامات متوسطان است               |
| ۲۸۹ | تفسیر صبر نسبت به انبیاء و ائمه هدی (ع)                  |
| ۲۸۹ | تفاوت صبر ائمه (ع) و انبیا (ع) با دیگران                 |
| ۲۹۰ | فصل: در نتایج صبر است                                    |
| ۲۹۰ | تربیت و کمال نفس                                         |
| ۲۹۱ | تقویت عزم و اراده در انسان                               |
| ۲۹۲ | بی‌فایده‌گی اضطراب درونی و جزع و فزع                     |



- فصل: در درجات صبر ..... ۲۹۴
- وسعت بهشت حق تعالی ..... ۲۹۵
- فصل: در بیان درجات صبر اهل معرفت ..... ۲۹۶

## حدیث ۱۷

- حدیث هفدهم: توبه ..... ۲۹۹
- در حقیقت توبه است ..... ۳۰۰
- نفس در آغاز از کمال و نقص خالی است ..... ۳۰۰
- كدورت و ظلمت نفس به علت ارتكاب معاصی ..... ۳۰۰
- فرق توبه و انابه ..... ۳۰۰
- فصل: توبه مفتاح ابواب است ..... ۳۰۱
- نکته مهمه: به تأخیر نینداختن توبه ..... ۳۰۱
- نکته مهمه: توبه نفس را به صفای اصلی آن باز نمی‌گرداند ..... ۳۰۳
- فصل: در ارکان توبه ..... ۳۰۴
- تأثیر گناه در قلب و روح ..... ۳۰۴
- فصل: در شرایط توبه است ..... ۳۰۷
- معنای استغفار و شرایط آن در کلام امیر مؤمنان (ع) ..... ۳۰۷
- نومید ساختن شیطان آدمی را از توبه ..... ۳۰۸
- توجه به شمول و وسعت رحمت حق ..... ۳۰۹
- شرایط کمال توبه ..... ۳۱۰
- فصل: در نتیجه استغفار ..... ۳۱۲
- بیان در اقتضاء مقام غفاریت و ستاریت حق تعالی ..... ۳۱۲
- فصل: در تفسیر توبه نصوص ..... ۳۱۳
- نظر شیخ بهایی در معنای این توبه ..... ۳۱۳

- ۳۱۳ ..... سایر معانی
- ۳۱۴ ..... تکمیل: در بیان آنکه تمام موجودات را علم و حیات است.

### حدیث ۱۸

- ۳۱۷ ..... حدیث هجدهم: ذکر خدا.
- ۳۱۸ ..... در احاطه قیومی حق تعالی
- ۳۱۹ ..... فضیلت ذکر خفی
- ۳۲۰ ..... فصل: خصلت‌های ذکر خدا
- ۳۲۱ ..... مرتبه کامل حبّ فی الله
- ۳۲۲ ..... فصل: در فرق بین منزل تفکر و تذکر است
- ۳۲۲ ..... رابطه میان تفکر و تذکر و فضیلت آن دو
- ۳۲۳ ..... نتایج تذکر برای کملین و متوسطین و عامه
- ۳۲۴ ..... فصل: در بیان آنکه ذکر تام آن است که حکمش به تمام مملکت سرایت کند
- ۳۲۴ ..... ذکر از صفات قلب است
- ۳۲۴ ..... سریان ذکر در نشأت وجود
- ۳۲۵ ..... بیان جناب شاه‌آبادی (ره) در ذکر و ذاکر
- ۳۲۵ ..... ملاک قبولی اعمال
- ۳۲۶ ..... فصل: در ذکر بعض احادیث در فضیلت ذکر خدا.

### حدیث ۱۹

- ۳۲۹ ..... حدیث نوزدهم: غیبت
- ۳۳۱ ..... فصل: در تعریف غیبت است
- ۳۳۱ ..... بیان شهید ثانی در غیبت
- ۳۳۲ ..... بحث درباره غیبت قولی و غیرقولی و چند حدیث نبوی در این باره



|                                                    |     |
|----------------------------------------------------|-----|
| فصل: بزرگی گناه غیبت و تبعات آن                    | ۳۳۴ |
| صورت ملکوتی غیبت                                   | ۳۳۴ |
| رسوایی غیبت‌کننده در دنیا و آخرت                   | ۳۳۷ |
| هتک آبروی مؤمن هتک ناموس الهی                      | ۳۳۸ |
| غیبت سبب خروج از ولایت حق و دخول در ولایت شیطان    | ۳۳۸ |
| خلاصی از ادای حقوق مردم دشوار است                  | ۳۳۹ |
| غیبت اولین مرتبه کفر                               | ۳۴۱ |
| فصل: در بیان ضررهای اجتماعی غیبت                   | ۳۴۲ |
| طلب رضایت از غیبت‌شونده و استغفار برای او          | ۳۴۴ |
| فصل: در بیان علاج این موبقه است                    | ۳۴۴ |
| علاج علمی                                          | ۳۴۴ |
| علاج عملی                                          | ۳۴۷ |
| فصل: در بیان آن‌که ترک غیبت در موارد جایز اولی است | ۳۴۷ |
| فصل: در بیان آن‌که استماع غیبت حرام است            | ۳۴۹ |
| تتمیم: کلام شهید ثانی رحمه الله                    | ۳۵۱ |
| راه‌های مختلف غیبت                                 | ۳۵۲ |

## حدیث ۲۰

|                                                          |     |
|----------------------------------------------------------|-----|
| حدیث بیستم: اخلاص                                        | ۳۵۵ |
| فصل: در بیان آن‌که موت امر وجودی است                     | ۳۵۷ |
| معنای موت و قول مرحوم مجلسی (ره) در این باره             | ۳۵۷ |
| در اشاره به توجیه نسبت ابتلا به حق تعالی                 | ۳۵۸ |
| فصل: در بیان آن‌که «خشیت» و «نیت صادق» موجب صواب عمل است | ۳۵۹ |
| تأثیر اعمال در نفس انسان                                 | ۳۶۰ |

|     |                                                                    |
|-----|--------------------------------------------------------------------|
| ۳۶۰ | میزان در افضلیت اعمال                                              |
| ۳۶۰ | تأثیر نیت در تمامیت و نقص عمل                                      |
| ۳۶۱ | شرک خفی                                                            |
| ۳۶۲ | عبادت بندگان و مزدوران و آزادگان                                   |
| ۳۶۳ | مراتب شک                                                           |
| ۳۶۳ | توحید حقیقی                                                        |
| ۳۶۴ | فصل: در تعریف اخلاص                                                |
| ۳۶۴ | تعریف خواجه عبدالله انصاری                                         |
| ۳۶۴ | تعریف اصحاب قلوب به نقل از شیخ بهایی                               |
| ۳۶۶ | فصل: در بیان اخلاص بعد از عمل است                                  |
| ۳۶۷ | مراقبت از عمل سخت تر است از انجام آن                               |
| ۳۶۷ | دشواری تخلیص نیت از تمامی مراتب شرک و نسبت میان نیت و عمل          |
| ۳۶۸ | دلیل رجحان نیت بر عمل                                              |
| ۳۷۰ | فنای عمل در نیت و اشاره به معنای آیه شریفه «قل کل يعمل علی شاکلته» |
| ۳۷۱ | خروج از بیت نفس و سفر به سوی حق                                    |

## حدیث ۲۱

|     |                                                            |
|-----|------------------------------------------------------------|
| ۳۷۳ | حدیث بیست و یکم: شکر                                       |
| ۳۷۴ | توجیهات نقل شده در عدم منافات آمرزش نبی اکرم با عصمت ایشان |
| ۳۷۴ | بیان علامه مجلسی در این باره                               |
| ۳۷۶ | بیان سید مرتضی (ره)                                        |
| ۳۷۷ | اقوال دیگر در این باب                                      |
| ۳۷۹ | فصل: در توجیه عرفانی از آیه شریفه                          |
| ۳۷۹ | فتوحات ثلاثه (فتح قریب، فتح مبین، فتح مطلق)                |



|     |                                                                |
|-----|----------------------------------------------------------------|
| ۳۸۱ | مراتب گناه                                                     |
| ۳۸۲ | فصل: در حقیقت شکر است                                          |
| ۳۸۲ | تعریف شکر و ارکان آن از نظر برخی محققان                        |
| ۳۸۲ | قول خواجه عبدالله انصاری در شکر                                |
| ۳۸۴ | فصل: در چگونگی شکر است                                         |
| ۳۸۴ | عجز انسان از شکر حق تعالی و غایت شکر                           |
| ۳۸۴ | علم به توحید افعالی عامل شکر است                               |
| ۳۸۵ | کفران نعمت ناشی از نظر استقلال به اسباب و علل است              |
| ۳۸۵ | مراتب مختلف شکر به اختلاف نعم                                  |
| ۳۸۶ | سبب اینکه شکر از مقامات عامه است                               |
| ۳۸۶ | شکر اولیاء و مرتبه سوّم شکر از نظر خواجه عبدالله انصاری        |
| ۳۸۷ | تکمله: در فضیلت شکر از طریق نقل                                |
| ۳۸۸ | مساوق بودن حمد و شکر                                           |
| ۳۸۹ | تتمیم: در سرّ عبادت نبی مکرم ﷺ و الأئمة المعصومین علیهم السلام |
| ۳۹۰ | فصل: در تفسیر «طه» و بیان کثرت عبادت رسول خدا ﷺ                |

## حدیث ۲۲

|     |                                                |
|-----|------------------------------------------------|
| ۳۹۵ | حدیث بیست و دوم: کراهت از مرگ                  |
| ۳۹۶ | علل کراهت ناقصان و متوسطان و کاملان از موت     |
| ۳۹۷ | تفاوت تصدیق عقلی و ایمان قلبی                  |
| ۳۹۸ | حقیقت صراط صورت باطن ولایت است                 |
| ۳۹۹ | مؤمنان از مرگ کراهت ندارند بلکه از آن ترساناند |
| ۴۰۰ | تفاوت قلوب اولیاء در قبول تجلیات اسماء         |
| ۴۰۱ | فصل: حقیقت بهشت و جهنم                         |

- اختلاف در مخلوق و موجود بودن بهشت و دوزخ ..... ۴۰۱
- ملکوت اعلی و ملکوت سفلی ..... ۴۰۳
- فصل: مغرور ساختن شیطان انسان را به رحمت و اسعه حق ..... ۴۰۳

## حدیث ۲۳

- حدیث بیست و سوم: اصناف جویندگان علم ..... ۴۰۷
- فصل: القای علوم از مبادی عالیة غیبیه ..... ۴۱۳
- دیدگاه دو مسلک جبر و تفویض در تحصیل علم ..... ۴۱۳
- علوم حاصل القاءات ملکی یا شیطانی ..... ۴۱۴
- تقوا شرط القاءات رحمانی ..... ۴۱۴
- بازشناختن القاءات رحمانی از شیطانی ..... ۴۱۴
- دو طایفه اصلی جوینده علم ..... ۴۱۵
- فصل: بیان شمه‌ای از مفاسد وراء ..... ۴۱۶
- تأثیر سریعتر و شدیدتر اعمال زشت در قلب ..... ۴۱۷
- اثر مصاحبت و همنشینی با دشمنان خدا ..... ۴۱۸
- نشانه‌های اهل جدال ..... ۴۱۹
- ذلت و رسوایی جدال‌کننده در دنیا و آخرت ..... ۴۲۰
- فصل: نشانه‌های صاحبان استطالت و ترفع و جاه‌طلبی و خدیعت ..... ۴۲۰
- دشواری‌های دینداری در کسوت اهل علم ..... ۴۲۲
- فصل: نشانه‌های صاحبان فقه و عقل ..... ۴۲۴

## حدیث ۲۴

- حدیث بیست و چهارم: اقسام علم ..... ۴۲۵
- فرق سؤال به «من» و «ما» ..... ۴۲۶



|                                                                                                       |     |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| فصل: نشأت وجودی انسان و علوم مناسب با این نشأت                                                        | ۴۲۷ |
| تقسیمات علوم نافع                                                                                     | ۴۲۷ |
| ارتباط نشأت وجودی و علوم سه گانه با یکدیگر                                                            | ۴۲۸ |
| اقسام کاملان در نظر شیخ اشراق                                                                         | ۴۲۹ |
| علوم سه گانه شریعت                                                                                    | ۴۳۰ |
| فصل: تطبیق حدیث نبوی «العلم ثلاثة...» بر علوم سه گانه                                                 | ۴۳۲ |
| بیان شاه آبادی (ره) در معنای «آیه محکمه» و تعبیر علم عقاید به «آیه»                                   | ۴۳۲ |
| فصل: میزان در علم                                                                                     | ۴۳۴ |
| خلوص نیت شرط الهی شدن علم                                                                             | ۴۳۶ |
| فصل: نقد کلام غزالی و صدرالمتألهین                                                                    | ۴۳۷ |
| فصل: تقسیم کلیه علوم به سه قسمت                                                                       | ۴۳۹ |
| <br><b>حدیث ۲۵</b> |     |
| حدیث بیست و پنجم: وسوسه و شک                                                                          | ۴۴۱ |
| وسوسه و شک از القائنات شیطان است                                                                      | ۴۴۱ |
| قلب آدمی رویی به ملک دارد و رویی به ملکوت                                                             | ۴۴۲ |
| فصل: ذکر اخباری در دوری ائمه علیهم السلام از وسواس                                                    | ۴۴۴ |
| وسوسه در نیت نماز و «تکبیر الاحرام»                                                                   | ۴۴۷ |
| وسوسه در اقتداء به امام جماعت                                                                         | ۴۴۸ |
| وسوسه در قرائت نماز                                                                                   | ۴۴۸ |
| توهم آنکه وسواس فضیلت است                                                                             | ۴۴۸ |
| فصل: علاج وسوسه                                                                                       | ۴۴۹ |
| علاج علمی                                                                                             | ۴۵۰ |
| علاج عملی                                                                                             | ۴۵۰ |

## حدیث ۲۶

- حدیث بیست و ششم: فضیلت عالم ..... ۴۵۳
- فصل: کسی که سلوک طریق علم کند حق تعالی او را سلوک طریق جنت دهد ..... ۴۵۴
- تقسیم علم به علم دنیوی و اخروی و تفاوت آن دو ..... ۴۵۴
- تحصیل بهشت‌های سه‌گانه ..... ۴۵۴
- نکته مهمه: نقد کلام صدرالمتألهین ..... ۴۵۵
- فصل: در بیان آن‌که فرشتگان بال‌های خویش را برای طالب علم فرش کنند ..... ۴۵۷
- اصناف فرشتگان ..... ۴۵۷
- بال و پر و اندام فرشتگان ..... ۴۵۸
- چگونگی تمثل ملائکه مقرب ..... ۴۵۸
- فصل: استغفار ساکنان آسمان و زمین برای طالب علم ..... ۴۶۰
- وجود، عین همه کمالات است ..... ۴۶۰
- تسبیح موجودات ..... ۴۶۰
- وجهه ملکوتی داشتن موجودات ..... ۴۶۲
- فصل: در بیان فضل عالم بر عابد ..... ۴۶۲
- عینیت علم و نور ..... ۴۶۳
- نور عابد و نور عالم ..... ۴۶۵
- فصل: در بیان آن‌که علما ورثه انبیاء علیهم‌السلام هستند ..... ۴۶۵

## حدیث ۲۷

- حدیث بیست و هفتم: عبادت و حضور قلب ..... ۴۶۷
- فصل: فراغت وقت و قلب در عبادت ..... ۴۶۸
- محرومیت از شفاعت به سبب استخفاف نماز ..... ۴۷۰
- اهمیت بیشتر فراغت قلب ..... ۴۷۰



- ۴۷۱ ..... ضعف ایمان و یقین سبب سستی در عبادت
- ۴۷۲ ..... توجه تام نفس به امری مانع توجه او به امور دیگر است
- ۴۷۳ ..... حضور قلب روح عبادت
- ۴۷۳ ..... سیره ائمه (ع) در عبادت
- ۴۷۷ ..... فصل: مراتب حضور قلب
- ۴۷۷ ..... عبادت ثنای معبود است
- ۴۷۷ ..... علت توقیفی بودن عبادات
- ۴۷۸ ..... مراتب حضور قلب در عبادت
- ۴۷۹ ..... مراتب حضور قلب در معبود
- ۴۸۱ ..... سبب خاتمیت نبی اکرم (ص)
- ۴۸۱ ..... بهره‌های مختلف و متفاوت اولیاء خدا از مناجات حق
- ۴۸۲ ..... فصل: تحصیل حضور قلب از راه پی بردن به اهمیت عبادات
- ۴۸۲ ..... صور باطنی اعمال و افعال
- ۴۸۵ ..... تجسم اعتقادات
- ۴۸۷ ..... جعل نوافل برای رفع نقص در فرایض
- ۴۸۸ ..... لزوم محاسبه و ترس از خدا
- ۴۸۹ ..... اعمال اهل بیت (ع)
- ۴۹۱ ..... فصل: در بیان آنکه تفرغ برای عبادت موجب غنای قلب شود
- ۴۹۱ ..... غنا از صفات کمالی نفس
- ۴۹۱ ..... غنای حق و فقر انسان
- ۴۹۳ ..... توجه به دنیا سبب کدورت و ظلمت قلب
- ۴۹۵ ..... نکته: مراد از ایکال امر به سوی عبد

### حدیث ۲۸

- ۴۹۷ ..... حدیث بیست و هشتم: لقاء الله

|                                                                        |     |
|------------------------------------------------------------------------|-----|
| فصل: در لقاء الله و کیفیت آن است                                       | ۴۹۹ |
| محال بودن اکتناه ذات                                                   | ۵۰۰ |
| تجلی اسماء و صفات در قلب سالک                                          | ۵۰۱ |
| مشاهده احاطه قیومی حق و شهود فنای ذاتی                                 | ۵۰۱ |
| تکذیب و تأویل کلمات اولیاء در رؤیت حق                                  | ۵۰۳ |
| راه تحصیل معرفت باللّه و اسماء و صفات او                               | ۵۰۵ |
| فصل: در بیان آن که در وقت مردن بعضی از احوال غیب بر او مکشوف شود       | ۵۰۶ |
| علت احتجاب از صور اعمال و اخلاق در دنیا                                | ۵۰۶ |
| دیدار پیامبر و ائمه و فرشتگان هنگام مرگ                                | ۵۰۹ |
| در ذکر برزخ و قبر                                                      | ۵۱۰ |
| برزخ، نمونه‌ای از نشئه قیامت                                           | ۵۱۰ |
| مشاهده آثار و صور اعمال در هنگام جان‌کندن                              | ۵۱۰ |
| اشتیاق اهل ایمان به لقاء حق و وحشت اهل معاصی از غضب الهی در حال احتضار | ۵۱۰ |
| ظهور وجهه ملکوتی امور مختلف در آخرت                                    | ۵۱۱ |
| فصل: در معنی حبّ و بغض حق تعالی است                                    | ۵۱۲ |
| تنزل اوصاف و احوال از عوالم غیبیه و ظهور آن در عالم ملک                | ۵۱۳ |

### حدیث ۲۹

|                                                               |     |
|---------------------------------------------------------------|-----|
| حدیث بیست و نهم: وصایای رسول اکرم (ص) به امیرالمؤمنین علی (ع) | ۵۱۵ |
| مقدمه: در مهم بودن این وصیت به جهات عدیده                     | ۵۱۷ |
| فصل: در مفاسد دروغ است                                        | ۵۱۹ |
| لزوم پرهیز از دروغ حتی به عنوان شوخی                          | ۵۲۱ |
| فصل: در بیان ورع است                                          | ۵۲۳ |
| اهمیت ورع در کسب کمالات معنویه                                | ۵۲۴ |



- اهمیت ورع در قبولی عبادات ..... ۵۲۴
- تتمیم: در بیان مفاسد خیانت و حقیقت امانت ..... ۵۲۶
- اهمیت ادای امانت ..... ۵۲۷
- در اشاره به بعضی امانات حق تعالی است ..... ۵۳۱
- توجه به غیر حق خیانت به حق است ..... ۵۳۲
- «امانت» ولایت امیر مؤمنان است ..... ۵۳۲
- آثار و تبعات خیانت در امر ولایت ..... ۵۳۲
- فصل: در بیان خوف از حق تعالی ..... ۵۳۴
- مشاهده حضور حق در عالم، حفظ ادب حضور ..... ۵۳۵
- در بیان اختلاف مردم در حفظ حضور حق ..... ۵۳۶
- در فضیلت گریه است ..... ۵۳۷
- در بیان رفع استبعاد از آن است که به عمل حقیر ثواب بزرگ دهند ..... ۵۳۸
- بنای عالم بر تفضل و بسط رحمت است ..... ۵۳۹
- فصل: در بیان عدد نوافل ..... ۵۴۱
- در بیان استحباب سه روز روزه در هر ماه ..... ۵۴۳
- در بیان فضیلت صدقه است ..... ۵۴۵
- در بیان نکته مهمه در باب صدقه است ..... ۵۴۶
- در بیان نکته دیگر: انفاق و صدقه از آنچه خود دوست دارید ..... ۵۴۹
- در بیان یکی از اسرار صدقه ..... ۵۵۰
- تتمه: در افضلیت صدقه پنهانی ..... ۵۵۱
- ختام: مطلوبیت کثرت صدقه ..... ۵۵۲
- فصل: در فضیلت نماز شب ..... ۵۵۴
- در بیان صلاة وسطی ..... ۵۵۶
- فصل: در فضیلت تلاوت قرآن است ..... ۵۵۹
- تدبر در آیات قرآن و تفاوت آن با تفسیر به رای ..... ۵۵۹

|     |                                                     |
|-----|-----------------------------------------------------|
| ۵۶۰ | شفاعت قرآن .....                                    |
| ۵۶۲ | در بیان آن‌که عبادت در جوان تأثیر کند .....         |
| ۵۶۳ | در آداب قرائت است .....                             |
| ۵۶۴ | نتیجه تدبر و تفکر در قرآن .....                     |
| ۵۶۴ | در اخلاص در قرائت است .....                         |
| ۵۶۵ | سه گروه قاریان قرآن .....                           |
| ۵۶۷ | در معنی ترتیل است .....                             |
| ۵۶۹ | فصل: در بیان رفع ید در نماز و تقلیب آن است .....    |
| ۵۷۱ | در بیان سرّ رفع یدّین است .....                     |
| ۵۷۳ | در تنبّه به یکی از مکاید شیطان است .....            |
| ۵۷۴ | فصل: در فضیلت مسواک است .....                       |
| ۵۷۶ | فصل: در بیان مبادی محاسن اخلاق و مساوی آن .....     |
| ۵۷۷ | تعریف خلق .....                                     |
| ۵۷۷ | فطرت و عادت دو مبدأ خلق .....                       |
| ۵۷۷ | خلق انسانی قابل تغییر است .....                     |
| ۵۷۸ | اجناس فضایل (حکمت، عفت، شجاعت، عدالت) .....         |
| ۵۷۸ | غایت بعثت اکمال مکارم اخلاق است .....               |
| ۵۸۰ | ذکر بعضی از اخبار شریفه در اهمّیت مکارم اخلاق ..... |

### حدیث ۳۰

|     |                                                        |
|-----|--------------------------------------------------------|
| ۵۸۳ | حدیث سی ام: اقسام قلوب .....                           |
| ۵۸۵ | مقدمه: در ترغیب به اصلاح قلب .....                     |
| ۵۸۶ | فصل: در بیان آن‌که تقسیم قلوب راجع به چه چیز است ..... |
| ۵۸۷ | در بیان معنی الشقیّی شقیّی فی بطن أمّه .....           |



- در بیان وجه حصر قلوب ..... ۵۸۸
- فصل: در بیان حالات قلوب است ..... ۵۸۹
- در بیان آن که قلب مؤمن ازهر است ..... ۵۸۹
- در بیان آن که قلب مؤمن بر طریق مستقیم است ..... ۵۹۰
- مؤمن تابع انسان کامل است ..... ۵۹۰
- انسان کامل تحت ربوبیت حق و بر صراط مستقیم است ..... ۵۹۰
- در بعض مکاید شیطان است ..... ۵۹۱
- صورت باطنی شرک ..... ۵۹۲
- تتمیم: در بیان قلب منافق و فرق آن با قلب مؤمن ..... ۵۹۴
- وجوه مغایرت و مشابهت قلب مشرک و منافق ..... ۵۹۴
- ختم: در بیان آن که غفلت از حق انتکاس قلب است ..... ۵۹۶

### حدیث ۳۱

- حدیث سی و یکم: توصیف نشدن حق تعالی و رسول الله (ص) و ائمه (ع) و مؤمنین .. ۵۹۷
- فصل: در بیان مراد از عدم توصیف حق ..... ۵۹۹
- میزان توصیف ذات حق تعالی ..... ۶۰۱
- در بیان آن که علم به حقیقت اسماء و صفات ممکن نیست ..... ۶۰۳
- فصل: در بیان آن که علم به حقیقت روحانیت انبیا و اولیا به قدم فکر حاصل نشود .... ۶۰۴
- فصل: در بیان معنای عبد احتجب الله عزوجل بسبع ..... ۶۰۶
- بیان مرحوم فیض (ره) ..... ۶۰۶
- بیان مجلسی (ره) ..... ۶۰۷
- فصل: در بیان معنی تفویض امر به رسول خدا ﷺ ..... ۶۰۸
- معنای تفویض و جبر و بیان استحاله آن دو ..... ۶۰۸

- تفویض بعضی امور به پیامبر (ص) ..... ۶۰۹
- در اشاره اجمالی به معنای تفویض ..... ۶۱۱
- فصل: در اشاره به مقامات ائمه علیهم السلام است ..... ۶۱۲
- در بیان حقیقت عصمت است ..... ۶۱۴
- یقین، سبب عصمت ..... ۶۱۴
- فصل: در بیان آن که ایمان به وصف نیاید ..... ۶۱۵
- عدم معرفت حقیقت نعمت و عذاب آخرت در این دنیا ..... ۶۱۵
- در فضیلت مصافحه ..... ۶۱۶

### حدیث ۳۲

- حدیث سی و دوم: یقین و رضا ..... ۶۱۹
- فصل: در بیان معنای ولا یلومهم علی ما لَمْ یُؤْتِهِ الله ..... ۶۲۰
- در جمع اخبار مقسوم بودن رزق و اخبار رجحان طلب ..... ۶۲۱
- فصل: در علامت های صحت یقین است ..... ۶۲۳
- در بیان آن که مردم دو طبقه اند ..... ۶۲۴
- فصل: در نقل کلام معتزله و اشاعره و اشاره به مذهب حق ..... ۶۲۶
- نظر مجلسی (ره) در این باره ..... ۶۲۶
- فصل: در بیان آن که روح و راحت را حق تعالی در یقین و رضا قرار داده ..... ۶۲۷

### حدیث ۳۳

- حدیث سی و سوم: ولایت و اعمال ..... ۶۲۹
- فصل: جمع اخبار حث بر عبادات با اخباری که صورتاً مخالف با آن است ..... ۶۳۰
- وصایای امامان شیعه به پیروان خود ..... ۶۳۱
- معنای گفتار امام صادق (ع) که با ایمان عمل بد زیان نرساند ..... ۶۳۶



فصل: در بیان آن که ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است ..... ۶۴۲

ولایت شرط صحت اعمال نیست ..... ۶۴۳

### حدیث ۳۴

حدیث سی و چهارم: مقام مؤمن نزد حق تعالی ..... ۶۴۵

تنبيه: نقل کلام شیخ بهایی در صحت سند این حدیث ..... ۶۴۹

فصل: در بیان توجیهاتی است که از نسبت تردید به حق شده ..... ۶۵۰

توجیه شیخ بهایی از حدیث تردید ..... ۶۵۰

در توجیه عرفانی از حدیث تردید ..... ۶۵۱

تتمیم: در بیان توجیه دیگر از حدیث تردید ..... ۶۵۳

فصل: در بیان آن که حق تعالی با فقر و غنا و غیر اینها اصلاح حال مؤمنین فرماید ... ۶۵۵

فصل: در بیان قرب فرائض و نوافل و نتیجه آن به حسب طریقه اهل ذوق و سلوک .. ۶۵۶

حجب نوری و ظلمانیه ..... ۶۵۶

در سر اختلاف انبیا در نبوت ..... ۶۵۹

فصل: در نقل کلام شیخ اجل بهایی است ..... ۶۶۰

در نقل کلام محقق طوسی است ..... ۶۶۱

نقل کلام محدث مجلسی (ره) ..... ۶۶۱

تتمه: بیان شیخ بهائی (ره) در افضلیت واجبات از مستحبات ..... ۶۶۲

### حدیث ۳۵

حدیث سی و پنجم: معرفت اسماء حق، مسأله جبر و تفویض ..... ۶۶۳

فصل: در بیان آن که برای اسماء حق دو مقام است ..... ۶۶۴

مقام اسماء و صفات ذاتیه ..... ۶۶۴

مقام اسماء و صفات فعلیه ..... ۶۶۴

- ۶۶۵ ..... احاطه قیومیه مشیت مطلقه
- ۶۶۶ ..... فصل: در اشاره به مسأله جبر و تفویض
- ۶۶۷ ..... بیان ذاتی بودن خیر و عرضی بودن شر
- ۶۶۷ ..... رجوع شقاوت و شر به قصور ذاتی و نقصان وجودی
- ۶۶۸ ..... فصل: در بیان آن که حق تعالی سؤال نشود از آنچه بکند
- ۶۶۹ ..... ذات حق غایت افعال الهی

### حدیث ۳۶

- ۶۷۱ ..... حدیث سی و ششم: صفات حق
- ۶۷۲ ..... فصل: در بیان عینیت صفات حق با ذات است
- ۶۷۳ ..... بازگشت تمام کمالات و خیرات به اصل و حقیقت وجود
- ۶۷۳ ..... بساطت حقیقت وجود
- ۶۷۴ ..... حق تعالی صرف وجود و کمالات آن است
- ۶۷۴ ..... نقل و تحقیق: نقل کلام حکما در تقسیم اوصاف حق
- ۶۷۵ ..... اشکال بر تقسیم حکما
- ۶۷۵ ..... در تحقیق عینیت اوصاف با ذات مقدس
- ۶۷۶ ..... مقام تجلی به فیض اقدس و فیض مقدس
- ۶۷۶ ..... اشاره به نظر قاضی سعید در ارجاع صفات حق به امور عدمی
- ۶۷۷ ..... فصل: در بیان علم قبل از ایجاد است
- ۶۷۷ ..... بیان علم اجمالی در عین کشف تفصیلی مطابق مشرب ملاصدرا و عرفا
- ۶۷۸ - ۶۷۹ ..... فرق علیت و مبدئیت واجب الوجود با علیت فاعل های طبیعی
- ۶۷۹ ..... علم به علت تامه مستلزم علم به معلول است
- ۶۸۰ ..... فصل: در معنی سمع و بصر حق است
- ۶۸۰ ..... میزان در اتصاف حق به اوصاف کمالیه



- ۶۸۱ ..... حقیقت سمع و بصر تقوم به آلات جسمانی ندارد
- ۶۸۲ ..... در بیان آن‌که هر شیئی ابسط باشد مفاهیم کمالیه بیشتر بر او صدق کند
- ۶۸۳ ..... فصل: در بیان کیفیت تعلق علم حق بر معلومات است
- ۶۸۴ ..... در بیان مراد حکما که علم حق را به جزئیات به طریق کلی می‌دانند
- ۶۸۵ ..... فصل: در بیان میزان صفات ثبوتیه و سلبیه است
- ۶۸۶ ..... در بیان آن‌که تجدد و حرکت از صفات سلبیه است
- ۶۸۷ ..... حقیقت تکلم و معنای کلام حق

### حدیث ۳۷

- ۶۸۹ ..... حدیث سی و هفتم: معرفت خدا و رسول و اُولی الامر
- ۶۸۹ ..... فرق میان علم و عرفان
- ۶۹۰ ..... بحثی در معراج روحانی انسان
- ۶۹۱ ..... سبب اجازه تسلط شیطان بر آدم (ع)
- ۶۹۱ ..... فصل: در بیان مراد از «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ»
- ۶۹۱ ..... بیان مرحوم کلینی (ره)
- ۶۹۲ ..... بیان شیخ صدوق (ره)
- ۶۹۲ ..... بیان ملا صدرا (ره)
- ۶۹۲ ..... بیان مرحوم فیض (ره)
- ۶۹۳ ..... بیان مؤلف
- ۶۹۳ ..... اعتبارات گوناگون برای ذات مقدس خداوند
- ۶۹۵ ..... سیر عقلی و علمی و سیر عرفانی
- ۶۹۵ ..... تجلی الوهیت و مقام ظهور اسماء و صفات بر قلب سالک
- ۶۹۶ ..... دفع وهم: در بیان آن‌که احادیث وارده در معارف به معانی عامیه حمل نشود
- ۶۹۷ ..... جامعیت کلام ائمه

## حدیث ۳۸

- حدیث سی و هشتم: آفرینش آدم بر صورت خداوند ..... ۶۹۹
- بحثی در حدیث حضرت رضا (ع) منقول از کتاب «عیون» ..... ۷۰۰
- معانی مختلف صورت در فلسفه ..... ۷۰۱
- معانی روح ..... ۷۰۳
- فصل: در بیان آنکه آدم مظهر تامّ الهی و اسم اعظم حق جلّ و علاست ..... ۷۰۳
- اعیان ثابته ..... ۷۰۳
- اسم اعظم و وجهه غیبیه و تجلی ظهوری و تعین آن ..... ۷۰۴
- معنای امانت نزد اهل عرفان ..... ۷۰۴
- معنای «خلق بر صورت خداوند» ..... ۷۰۵
- خداوند بی مثل است نه بی مثل ..... ۷۰۶
- سرّ تشریف حق تعالی آدم را بر ملائکه ..... ۷۰۶

## حدیث ۳۹

- حدیث سی و نهم: خیر و شرّ ..... ۷۰۷
- «الهیّت» و «الوهیّت» در لسان اهل الله ..... ۷۰۸
- قول علامه مجلسی درباره خیر و شر و مذهب حکما و متکلمین ..... ۷۰۸
- تحقیق در باب خیر و شر ..... ۷۰۹
- نقد نظر مجلسی و بطلان رأی اشاعره ..... ۷۰۹
- فصل: در بیان آنکه هر یک از خیر و شرّ متعلق ایجاد و خلقت گردند ..... ۷۱۱
- احسن بودن نظام عالم ..... ۷۱۱
- بازگشت همه کمالات به وجود و بطلان غیر آن ..... ۷۱۲
- صدور حاقّ وجود از حق ..... ۷۱۲
- فصل: در کیفیت اجرای حق خیرات و شرور را به دست بندگان ..... ۷۱۳



- ۷۱۴ ..... ملازمه استقلال در ایجاد و استقلال در وجود
- ۷۱۵ ..... در ابطال جبر است
- ۷۱۵ ..... بیان مذهب جبر و ابطال آن
- ۷۱۶ ..... بیان فلسفی امر بین الامرین

### حدیث ۴۰

- ۷۱۹ ..... حدیث چهلیم: تفسیر سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید»
- ۷۲۱ ..... فصل: در اشاره اجمالی به تفسیر سوره مبارکه «توحید»
- ۷۲۱ ..... عظمت سوره توحید
- ۷۲۱ ..... بیان صدرالمتألهین درباره آیات سوره «حدید»
- ۷۲۲ ..... در اشاره به (بسم الله) است
- ۷۲۲ ..... «بسم الله» هر سوره متعلق به همان سوره است
- ۷۲۲ ..... مقامات مختلف اسم جلاله
- ۷۲۳ ..... معنای بسم الله در نظر وحدت و نظر فرق و فرق الفرق
- ۷۲۳ ..... معنای بسم الله در سوره توحید
- ۷۲۳ ..... معنای «قل هو الله احد»
- ۷۲۵ ..... بیان شاه آبادی (ره) درباره «هو»
- ۷۲۵ ..... معنای «صمد»
- ۷۲۵ ..... فصل: در تفسیر آیات سوره «حدید» تا «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»
- ۷۲۶ ..... عدم اختصاص تسبیح به صاحبان عقل
- ۷۲۶ ..... تسبیح موجودات تسبیح تکوینی نیست
- ۷۲۶ ..... بازگشت تمام شئون حیات به وجود
- ۷۲۷ ..... سکر طبیعت حجاب درک حقایق
- ۷۲۸ ..... استفاده نکته‌ای در جبر و تفویض از آیه نخستین سوره «حدید»

|     |                                                       |
|-----|-------------------------------------------------------|
| ۷۲۸ | تفسیر آیه دوم (توحید افعالی)                          |
| ۷۲۹ | تفسیر آیه سوم (توحید ذاتی و اسمائی)                   |
| ۷۳۰ | تفسیر آیه چهارم (آفرینش شش روزه جهان و استواء بر عرش) |
| ۷۳۰ | بیان ملاصدرا در تطبیق آیه با ایام ربوبیت حق           |
| ۷۳۲ | دلالت آیه بر احاطه علم حق بر جزئیات                   |
| ۷۳۲ | اشاره آیه به معیت قیومیه حق                           |
| ۷۳۲ | تفسیر آیه پنجم (مالکیت حق)                            |
| ۷۳۲ | تفسیر آیه ششم (اختلاف شب و روز)                       |
| ۷۳۳ | خاتمه: نهایت معرفت بشری                               |
| ۷۳۳ | ترغیب به تدبر در آیات شریفه                           |
| ۷۳۴ | دعا و ختام                                            |



|     |                                                     |
|-----|-----------------------------------------------------|
| ۷۳۷ | ۱ - فهرست آیات کریمه                                |
| ۷۵۳ | ۲ - فهرست احادیث شریفه                              |
| ۷۷۳ | ۳ - فهرست اسماء معصومین <small>علیهم السلام</small> |
| ۷۷۷ | ۴ - فهرست اعلام                                     |
| ۷۸۵ | ۵ - فهرست کتب                                       |
| ۷۸۹ | ۶ - فهرست اشعار                                     |
| ۷۹۱ | ۷ - فهرست لغات                                      |
| ۸۰۳ | ۸ - فهرست واژگان، نمایه‌ها و اصطلاحات               |
| ۸۶۷ | ۹ - فهرست منابع                                     |
| ۸۸۹ | ۱۰ - فهرست موضوعات                                  |